

UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU-234071**

UNIVERSAL  
LIBRARY









جلد ثانی

تفسیر قرآن مجید

که مسمی بمواهب علیہ معروف

بقفـ یحسینی

تصنیف کمال الدین حمید

واعظ کاشفی ہمدی

بر امر امیر نظام الدین علی شیر آغاز تصنیف در سنہ ۸۹۷ ہجری یافت و اختتام

در سنہ ۹۰۲ ہجری بمجد سلطان حسن میرزا پذیرفت و رحلت مصنف

در سنہ ۹۱۰ ہجری در ہرات \*

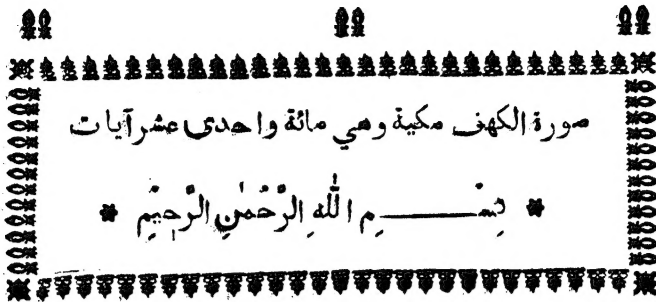
در مطبع احمدی

حاجی سید عبد اللہ

مروم مندود واقع محلہ مرزا پور علاقہ شہر کاکہ لغاب طبع در آہ

وقد اهتم بطبعہ اقل الخافقین احقر اصغر حسین

حفظہ اللہ من العزن والشین



(الْحَمْدُ لِلَّهِ) تا دستنایش مرده ای را (الَّذِي أَنْزَلَ) آنکه زد و فرستاد (عَلَى عَبْدِهِ) بر بنده خود  
 یعنی محمد عم (الْكِتَابَ) قرآن را ترنم اصحفاقی حد بر ازال قرآن تنبیه است بر آنکه قرآن اعظم نعمتهای  
 ملک منان است که بر بنده گان از زانی داشته (وَلَمْ يَجْعَلْ) و ننهاد (لَهُ) درو (هَوَاجًا) چیزی از  
 کجی با مخالف لفظ و تفاوت معنی یا در ولی از حق بیاطل و گردانید او را (قَمِيًا) است یعنی منزل  
 بی حسرت افزا و مفت تفریط یا مستند طرد و مرجع الیه یا قایم بمصالح عباد و در راه بلاست آورده که  
 ضمیر لمرجع بعد است و معنی آنکه خدا دهنده خود را میلی بنیر خود و گردانید او را است تقسیم در جمیع  
 احوال (لِيَنْذِرَ) تا یم کند محمد عم یا قرآن مرکا فرایا (بِأَسَافٍ يَدًّا) به ذالی سخت که استیصال است  
 یا مغنویت و در رخ ذالی صادر شده (مَنْ لَدُنْهُ) از نزد یک خدا ای که مغنوب اداست نه فراد  
 (وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ) و نامزد و ۴۰ بینمبر یا قرآن مرگردن گنرا (الَّذِينَ) آنانکه (يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ)  
 میکنند کارهای پسندیده (أَن لَّهُمْ) با آنکه مرایشانرا است (أَجْرًا حَسَنًا) مزدی یکوینینی با دایش  
 پسندیده و نام (مَا كُنْتُمْ) و حالیکه منیم با شسته (فِيهِ) در آن اجر (أَبَدًا) همیشه بی انقطاع و انتقال  
 ملکی حد مرده آورده که عمل صالح آن است که جز برای خدا نبود و اجر حسن آنکه مانع دولت لقابود  
 (وَيَنْذِرُ الَّذِينَ) و یم کند آنرا که از روی جهل (فَالَوْ أَتَاكُمُ الرَّسُولُ) گفته را گرفتند ای نمالی (وَلَدَّ أَفْئِدَةً)  
 دزدی و قابل آن بودند و نصاری و بنود لیم (حَالَهُمْ) نیست این گویند گنرا (بِهِ) بفرزند یا بدین حسن  
 که سیکورینه (مَنْ عَلِمَ) هیچ دانشی بلکه جویم کاذب القای این قول میکنند (وَلَا لِأَبَائِهِمْ) تا او نه دانش

بودند و ان ایشان را از زمین بآب اگر تلبه آب میانه (کَبُرَتْ کَلِمَةً) بزرگ تر کلمه است آن کلمه که از  
 دوی حرات (تَخْرُج) بیرون می آید (مِنْ أَفْوَاهِهِمْ ط) از دهانهای ایشان از هر قولهای کنایه این کلمه را بر طریق  
 اصطلاح ذکر فرمود که مشتمل است بر تشبیه و تشریک و احتیاج و انصاف بعفت و دلت (إِنْ يَقُولُونَ)  
 نمی گویند (الْأَكْذِبَ بَاطِلًا) مگر دروغی اما بزرگ دروغی است که نزد یک رسیده که سبب آن آسمان  
 و زمین بشکافد و کوهها از جا برود و تکاد السموات یتطهرن منه و تشرق الارض و تخر الجبال هذا ان دعوا له من ولده  
 آورده اند که حضرت رسالت بنام هم از آسمان این کلمه غمناک شده و امید ی که بایمان ایشان  
 میداشت با نطفه نژاد یک رسیده حق سبحانه برای تسلی دل مباد که او فرمود که (فَلَعَلَّکَ) پس بگو  
 (بَاخِعُ نَفْسِکَ) کشنده نفس خود را (عَلَىٰ أَثَارِهِمْ) بعد از برگشتن ایشان از تو بپس از انکار  
 ایشان ترا یعنی کار ایشان بر خود آن گیر و غم بردل بی غل خود منه (إِنْ لَّمْ یُؤْمِنُوا) اگر ایمان نیاورند  
 (لِیَهَذَا الْقَصِیْدِ) باین سخن یعنی قرآن و در وی کنه و عصیان ایشان خود را بهلاک مبارز (أَسْفَاهُ)  
 از دوی اندوه یا جوع یا حسرت یا غضب (إِنَّا جَعَلْنَا) درستی که ما گردانیدیم (مَا عَلَى الْأَرْضِ)  
 آن چیز بر آنکه بر زمین است از معادن و نباتات و حیوانات (زینة لِّهَا) آرایش برای زمین و محققان  
 بر آنکه که جامعین من است مراد از اینها هم یا طایفا یا حفظه قرآن که زیست زمین ایشانند و جمعی گویند آرایش  
 زمین بر جلال اله از ان ردی که قیام عالم بوجود مشیت ایشان باز سرانده \* بیت \*

\* دوی زمین بطاعت ایشان منور است \* چون آسمان بر سره و خورشید و شتری \*

و گفته اند مراد از ما علی الارض مشتمیات محرمات است که حق تعالی فرمود که ما آنرا آرایش خلق  
 ما خدایم یعنی در چشم مردم آراسته ایم (لِنَبْلُوَهُمْ) تا بیاوریم ایشانرا یعنی محال از بندگان  
 کنیم ناظر کرد که (ایقنم) کدام از ایشان (أَحْسَنُ) نیکوتر است (عَمَلًا) از جهت عمل یعنی کسبت  
 که این محرمات را ترک کند (وَأِنَّا لَنَجْزِلُونُ) و بهر حدیثیکه ما نازل نماییم (مَا عَلَیْهَا) آن چیز بر آنکه بر دوی  
 زمین است از کوه و درخت و نبات (صَعِيدًا جُرُزًا ط) زمینی نامونی بی گداز یعنی بنا بر این عمارت و اضراب  
 خواهیم ساخت پس دل بر آن نهید و بر نیست تا پای دوی نزدیکه میشود \* مثنوی \*

\* جهان از رنگ و بو ذات اسیرت \* ولی نزدیک او باب بصیرت \*

\* نه رنگ دلکش را اعتباری است \* نه بوی و قریش و اداری است \*

آورده اند که چون بود و پیش را چه سوال در او میجوید که از حقیرت رسالت بنام هم بر سر سینه بیاورند

می گفتند که قصه جوانان بس عجیب است و می گویند که جواب این تواند داد حق سبحانه و تعالی ( اَمْ حَسِبْتَ ) نه چنان است که می گویند که آیاتی بنداری تو ( اِنَّ اَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِیْمِ ) آنکه اصحاب کف و رقیم که صد و نه سال در خواب ماندند ( کَانُوا ) بودند ( مِنْ اِیَّانَا حَبِیْبًا ) از آیات قدرت و جبر و شگفتی یعنی قصه ایشان نسبت آیات قدرت ماکر و مکر آفرینش ارض و سما ظاهر است چندان عجیب و غریب نیست مراد از کف غاری است بجرم نام واقع در کوه بناخوس از حوالی شهر افسوس که در ارماسک دقیانوس بود و رقیم نام فریه ایشان است یا وادی که کوه بناخوس در آنجا است و گفته اند لوطی بوده از دخاص یا بحر می که اسمای اصحاب کف در آن دفن کرده بودند و از ویران آید و دیشی مرفوع است که اصحاب رقیم سه تن بودند که کوه از خوف باران بنا و بناری برد و بودند و سنگی بر در غار فرود آمده و شیده شده و هر یک نوسل بهی نیری کرده چون توفیه مراد اهر و مخالفت هوای نفس و بر الوالدین از حق سبحانه و تعالی خواسته و آن سنگ از پیش غار دور شده و طاعی میقتند و در باب اصحاب الکف احوال مختلفه بسیار است در بین ترجمه آنجا شهر و امم است مذکور می گردد و آورده اند که دقیانوس در زمان تسخیر ملک روم بشهر افسوس رسید و آنجا جمعی برای بنای که میبودان اد بودند و خانه اهل شهر را تکلیف برستش ایشان کرد هر که سخن او شنید خلاصی یافت و هر که تمرد نمود بقتل رسید شش جوان نور سیده و خدا پرست از بزرگ زادگان شهر گوشه گرفته به عاز نیاز مشغول گشته و از حق تعالی درخواست نمودند که ایشان را از فتنه آن چهار ایمن سازد الله مهم ایشان بمرض دقیانوس رسید و با خصما و ایشان امر کرده تهدید بسیار نمود ایشان بر طریق توجیه و تسوخ و زبده مطلقا فرمان او قبول نکردند و دقیانوس بفرمود تعالی و حلال کرد و برداشته و از ایشان انزعاج کردند و گفت شما جوانانید و خردسال شمارا دوسه روز مهلت دادم تا در کار خود تامل کنید و به بینید که مصلحت شما و قبول قول من است یا دور د آن بس از آن شهر منوب موضع دیگر شد و جوانان رفتن او را خجسته دانسته بایکدی بگرد باب مهم خود مشاورت نمودند و برای هر بر فرار قرار یافت هر یک از خانه پدری مال بجهت زاد و نفعه برداشته و وی بکوهی که نزدیک شهر بود آوردند و در راه شبانی بدیشان رسید و بدین ایشان در آمد و در ملافت موافقت نمود و گشتان نیز بر عقیب ایشان دیدن آغاز کرد چنانکه منع کردند متع نشد و نه ای او را بسخن آورد و تا بزبان فطیح گفت از من منتر سید که من در صحنان خدا پرست و بدوام شما

در خواب دید تا من شمار را با خصمانی کنم اما چون نزدیک شود نه شبان گفت من درین کو  
طاری بیدارم که بدیدانه میتوان گرفت با اتفاق دوی بنار نهادند و حق سبحانه از و فرشتگان بنام  
پرسین و جبرئیل (إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ) یاد کن چون باز گشت کردند جوانان و منضم شده (إِلَى الْكَهْفِ)  
بنار حرم (فَقَالُوا) پس گفتند (رَبَّنَا إِنَّا) ای پروردگار ما بدیدار (مِنْ لَدُنْكَ) از نزد یک خود (رَحْمَةً)  
بخششی یعنی آموزش بار و ذی با اس از حد (وَقِيحِينَ لَنَّا) و مهربانان برای (مِنْ أَمْرِنَا) از کار ما که  
منازعت کنار است (رَحْمَةً) راستی و نیکی و صواب (فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ) پس ضربه زدیم بر  
گوشه های ایشان بجائی که همن نشوند یعنی نخواهند بیدار (فِي الْكَهْفِ) در غار (مِثْرِينَ عَدَدًا) (۱)  
حالی ای ذات مدیسی شمرده (ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ) پس برانگیختیم یعنی بیدار کردیم ایشان را (لِنَعْلَمَ)  
تایید کنیم آنچه بعلم ازلی دانسته ایم یعنی نموده اند بندگان ما که درین قصه (أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ) که ام از دو گروه  
مرا اهل کنانین اند یا موس و کافران یا یحیی و سناخرین و برترند بر معلوم گردد که کدام ازینها (أَخْصَى)  
شمار نگاه دارند تراست (لَمَّا بَلَغُوا أَمَدًا) (۲) مرا اندازد مدتی که درنگ کردند ایشان در غار یعنی دانست  
شد که ضبط زمان بابت ایشان کدام کرده اند و شماره که راست تر است (لَنَحْنُ نَقُصُّ) ما قصه  
می کنیم یعنی می بخوانیم (حَلِيمٌ) بر تو که حموی (تَبَايَعُوا) بخرایشانرا (بِالْحَقِّ ط) بر اوست (إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ)  
پدرستی که ایشان جوانان بودند که از روی صدق (أَمَّنُوا بِرَبِّهِمْ) ایمان آوردند بر پروردگار خویش  
(وَزِدْنَاهُمْ) و بپسندیدیم ایشان را (هَدًى ط) راه نمونی یعنی ثبات و یقین (وَرَبَطْنَا) به بستیم  
(حَلًى قُلُوبِهِمْ) بر دل های ایشان یعنی استوار ساختیم دل ایشان را و قوت دادیم بر اظهار حق  
و جرات از زانی و الضمیر در رد صحن بر دقیا نوس (إِذْ قَامُوا) چون بایستادند در پیش روی داد ایشان  
را بر پرستش بعد و موت کرد (فَقَالُوا) پس گفتند (رَبَّنَا) پروردگار ما (رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ)  
آفریدگار آسمانها و زمینهاست (لَنْ نَذْهَبَ) هرگز نخواهیم برستیم (مِنْ دُونِهِ) بجز دوی (إِلَهًا)  
عبودی (لَقَدْ قُلْنَا) بخدای که گفته باشیم (إِذَا) آن هنگام که دیگر بر پرستیم (شَطَطًا) (۳) سخن خط  
و دروغ (هُؤُلَاءِ قَوْمُنَا) این گروه که کسان مانده در نسب یعنی جمعی از اهل السورس (اتَّخَذُوا) را  
گرفتند بسبب تمیز دقیا نوس و بیم قتل (مِنْ دُونِهِ) بجز خدای بخت (إِلَهَةً ط) خدایان دیگر که بر پا نند  
(تَوَلَّوْا) جراتی آرد کافران (عَلَيْهِمْ) بر پرستش بنان و استخوان ایشان مرعادت (بِسُلْطَانٍ بَیِّنٍ ط)  
و جمعی در سخن و بدانی ظاهر یعنی دقیا نوس و عید قتل مردمان را الکلیف بت پرستی می کند نه بجهت

و بران (فَعْنِ أَظْلَمَ) پس کیست مستحگارتر (مَنْ افْتَرَى) از کسیکه انتر کند و بر بند (عَلَى اللَّهِ كَذِبًا) بر خدا ای تعالی دروغی که نسبت شرکار کند بوی و قبل ازین گذشت که دقیانوس بعد از عارضه ایشانرا مہلت داد و ایشان فراد کردند باینجا کہ مہتر ایشان بود و اثنای طریق بایشان گفت (وَأَذِيعْتَنَزَلْتَهُمْ وَهُمْ) و چون یک سو شدید از اہل شرک و دوری جسیہ از ایشان (وَمَا يَعْجُدُ وَفِيًا) و از انجمنی برستید (إِلَّا اللَّهُ) مگر خدای تعالی و ایشان خدا را مہود میدانستند و بتان را در عبادت شرپاک می ساختند باینجا فرمود کہ چون از ایشان و معبودان باطل ایشان بر کرانہ شدید (فَاوْاِلَى الْكَهْفِ) پس باز گشت کنید بسوی غار و در جای گیرید (يُنْشَرُ) تا بگمسترانید (لَكُمْ رَبُّكُمْ) برای شما پروردگار شما بسیار نزد برای شما (مِنْ رَحْمَتِهِ) از بخشایشی خود در دوسرایی (وَيُهِيمِي لَكُمْ) و باز برای شما (مِنْ أَمْرِكُمْ) از کار شما (مَرِفقًا) آن چیزیکہ بدان نفع گیرید در دین و دنیا آورده اند کہ جو انان اتفاق نموده بگوہ بر آمدند و شبان ایشان را در غار در آورد و چون در غار قرار گرفتند حق سبحانہ خواب بر ایشان گماشت ہما بجا بخمیدند و دقیانوس بعد از و صہ روزی با فذوس باز آمدہ از احوال جو انان پر عید و چون از افراد ایشان بخریافت آبای ایشان را بر احضار ایشان تکلیف نمود گفتہ ای ملک مبلغی اسوال ماہرہ بدین کوہ مستحصرہ شدہ اند دقیانوس با جمعی بر عقب ایشان رفت و ایشان را در ان غار سکیہ کردہ یافت بنداشت کہ بیدارند فرمود کہ در غار سنگ بر آرد تا ہر دین بجا میرند پس در غار استوار ساختند و دوسمین از مقربان دقیانوس اسامی و احوال جو انان را بر لوحی از سنگ نقش نمود و در دیوار غار وضع کردند با سید آنکہ شاید روزی کسی بدینجا رسد و از احوال ایشان خبردار گردد و غار ایشان در طرف جنوبی کوہ تاباخوس بود لاجرم آفتاب بوقت طلوع و غروب برد و جانب اومی یافت و عنونت آنرا تحمیل کردہ ہوا را با عنادل باز می آورد و در درون غار نمی یافت تا الوان و اجساد ایشان را استغیر و ثیاب ایشان را تباہ نگرداند بمانجہ حق سبحانہ می فرماید کہ (وَتَرَى الشَّمْسَ) و بینی توی پستہ آفتاب را (إِذَا أَطْلَعَتْ) چون طلوع کند (تَزَاوَرًا) میل کند (عَنْ كُنْفِهِمْ) از غار ایشان (ذَاتِ الْيَمِينِ) بسوی راست آیند ہر دو غار در مقابلہ قطب شمالی افتادہ (وَإِذَا غَرَبَتْ) و چون غروب کند (تَقَرُّضُهُمْ) بہر دوازشان دیگر د (ذَاتِ الشِّمَالِ) بسوی چپ بگردند (وَهُمْ) و ایشان (فِي فَجْوَةٍ مِّنْهُ) در فراخی اند از عاریضہ در وسط آن بچیشی کہ روح ہوا بدیشان می رسد و از تنہن غار ایستہ (ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ) این خبر ایشان از دلائل قدرت ہای است (مَنْ يَهْدِ اللَّهُ) ہر کرانہ ای تعالی را ہما بہ توفیق (فَهُوَ مُهْتَدٍ) پس ادراہ یافتہ است



بنفاح وشت (وَمَنْ يُّضِلُّ) و هر که را فرد گنیدارد (فَلَنْ نَّجِدَلَهُ) پس نیای تو برادر را (وَلْيَا مُرْشِدًا) هرگز دوستی راه راست نمانده (وَنَحْسَبُهُمْ) و پنداری تو ایشان را (اَيْقَاطًا) بیداران زیرا که چشمهای ایشان باز باشد (وَهُمْ رُقُودٌ) و حال آنکه ایشان خفته گشته در کشف الاحرا و آدوده که این حال نمودار کار جوان مردان طریقت است چون بظواهر ایشان در نگری بینی که جلوه گراند و میدان اعمال و چون صراحت ایشان در بابی بینی که هر فارغ اند و بوسه لطف ذوالجلال باطن مست و به ظاهر هوشتیار و بعضی بیگانه و بصورت در کار

بیت

\* ظاهری باین و آن در محاطه \* باطنی از جمله واپرداخته \*

آن عباس رضی عنه فرمود که اصحاب کهن را در هر شش ماه از جانبی بجانبی می گردانند تا زمین آنچه بر دست از ابعاد ایشان بخورد و گویند در هر سالی در روز عاشورا می گردانند و پس بر هر تنه بر تنلب ایشان ثابت است که ما قال الله تعالی (وَنُقَلِّبُهُمْ) و می گردانیم ایشان را یعنی ملائکه با مرامی گردانند شان را (ذَاتِ الْقِيَمِینِ) بدست راست (وَذَاتِ الشِّمَالِ) و بجانب چپ (وَنُقَلِّبُهُمْ) و سگ ایشان (بَاسِطٌ) گسترانده است (ذِرَاعِيَهُ) و ستهای خود را (بِالْوَصِيدِ) بر پیشگاه غار یا بر اسنان او و آن سگی زرد بوده یا سرخ یا خاکسترگون یا خنجر و در زاد المصیر آدوده که سرش صرخ بوده و پشتش سیاه و شکمش سفید و دمش ابلق و نامش قطمیر است یا قطفیر یا قضمور یا با حمران یا زیان یا مہبأ و در تفسیر امام شعبی رح مذکور است که هر که در شبان روزی بر حضرت نوح عم در دو فرسند از کرشم بوی خمر نرسد و هر که این کلمات را در کلبه جم باسط ذراعیه بالوصید نوشتن یا خود را در از سنگ متضرر نگردد (لَوْ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ) اگر اطلاع یابی بر ایشان و نظر کنی بدیشان (لَوَلَّيْتَ) و برآیند روی برگردانی (مِنْهُمْ) از ایشان (فَرَارًا) بجهت گریختن (وَلَوَلَّيْتَ) و برآیند برگردی شوی (مِنْهُمْ رُغْبًا) از ایشان ترس دیم بینی دل ترا از ترس ایشان پرمنازند مراد آن است که کسی را طاقت دیدن ایشان نیست بجهت آنکه چشم های ایشان کشاده است و موها و ناخنهای ایشان دراز شده و ایشان در مکان عظام مو حشد صورت این مخاطبات که گذشت با حضرت پیغمبر است عم و مراد غیر ازید القصد چون دقیا نوس در غار بر ایشان استوار کرده باز گشت و بهار الملک با آید اندک زمانی را با داجل بنای حیاتش را در هم ادگند و آن همه ملک و مال و جاه و جلال متلاشی گشت

بیت

\* می چند بشمرد و ناچیز شد \* زمانه بخندید کین نیز شد \*

و بعد ازان چند ملک دیگر در آن ممالک تصرف کردند تا ثبوت ممالک صالح شد و دس رسید و گویند  
 تدر و سیش و او مردی مومن و خدا ترس بود اکثر اہل زمان او را در حشر چند شیر افتاد و بر چند ملک  
 ایشان را ہند داد سو دیکر دحق سبحانہ خواست کہ دلیلی بر حشر اجساد بر ایشان نماید اصحاب کہف را  
 از خواب بیدار کرد چنانچہ گفت ( وَ كَذَلِكْ ) و ایچنانکہ ایشان را در خواب گردودیم ( بَعَثْنَاهُمْ )  
 بر انگیزیم بر کمال قدرت و دیدار کردیم کہ نہ چند ایشان بطول زمان نبییری یافتہ بودند جامہای ایشان  
 کہند و فرسودہ شدہ ایشان را نوم دادیم بکست و دینظر از زانی داشتیم قدرت ( لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ ط )  
 تا سوال کنند میان یکدیگر بحال خود باشند و یقین ایشان در کمال قدرت ہمیشہ را یہ ( قَالَ قَائِلٌ )  
 گفت گویند ( مِنْهُمْ ) از ایشان یعنی کاسرینا کہ بس از ہر اکبر بود ( تَحْمِلْتُمْ ط ) چند وقت در یک  
 کردید درین کار منصوب آن بود کہ مدت بہت بداشتہ و نمازهای فوت شدہ و افضا کہہ ایشان باید او  
 بنار در آمدہ بودند چون در نگریستہ آفتاب را بوقت چاشت رسیدہ دیدند ( قَالُوا لَيْسَتْ ) گذشتہ در یک  
 کردیم اینچہ ( يَوْمًا ) روزی اگر دی روز در خواب شدہ باشیم ( أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ ط ) یا پارہ از روز اگر  
 درین روز خفتہ باشیم پس چون ناخنان خود را دیدند بایدہ و مویہای سر را دراز شدہ یافتند ( قَالُوا )  
 گفتہ بعضی از ایشان بعضی را ( رَبُّكُمْ ) کہ برود و گذشتہ ( أَطَلَمْ بِمَا لَمْ تَنْتُمْ ) دانایتر است بآنچہ در یک  
 کردہ آید ( فَابْعَثُوا ) بس بفرستید ( أَحَدَكُمْ ) یکی را از میان شما ( بِوَرَقِكُمْ هَذِهِ ) بدین دومی کہ دارید  
 ( إِلَى الْمَدِينَةِ ) بسوی شہر ادموس ( فَلْيَنْظُرْ ) پس باید کہ فرستادہ و در نکرد ( أَهْلُهَا ) تا کہ ام از اہل مدینہ  
 ( أَزْكٰى طَعَامًا ) پاکیزہ تر نہ از جهت طعام یعنی بزرگتر کہ طعام کہ ام کس حلال تر و پاکیزہ تر است بر در زمان  
 ایشان و ان شہر کہان بودند کہ ایمان خود مخفی میداشتند غرض ایشان آن بود کہ ذبیحہ ایشان بیدار کند  
 ( فَلْيَأْتِكُمْ بِوَرَقٍ مِنْهُ ) پس بیار دہر شہر خودنی از ان طعام پاک ( وَ لِيَبْلُغَنَّ ط ) و باید کہ فرستادہ نہ منی  
 و دار اکند ( وَ خَرِبْ وَ فِرْعَوْنَ ) و خبر و در نگرداند ( بِكُمْ أَحَدًا ) بہرستما یکی را از اہل این  
 شہر ( اِقْتُمْ ) بدوستی کہ امی این مدینہ کہ اکثر متابع و قیافوس اند ( إِنْ يَظْهَرُوا ) اگر مطیع شوند یا خدا و  
 کردند و کفر باند ( فَلْيَكُكُمْ ) بر شما ( يَوْجُمُوكُمْ ) سنگ متار و زند شما را ( أَوْ يَغِيظُوكُمْ ) یا باز گردانند  
 شما ( فِي مَلَبَتِهِمْ ) در کیش خویش ( وَلَنْ تَنَالُوا إِذَا أَبَدًا ) و دستکاری نیاید آن وقت کہ بدان دینی  
 دو آید و روی نجات نہ بیند ہمیشہ یعنی ہر سہ در خطا باشند یا بسند یا بسند کہ اکس و عاقل ایشان بود و صبیحا  
 قول فرسودہ روی شہر نہا دیدہ و دازہ رسید اوضاع آن را منہ پیریدہ چون شہر در آمد باز او و ممالک

داشکال و احوال مردم را بر منظمی دیگر یافت جرت بروی غلبه کرد آخر الامر به دکان خباز آمد و در وی  
از آنجا همراه داشت بوی دادنا و در عوض نان بستاند نانوازی دید مشتاق بنام دقبانوس خیال  
بست که این مرد گنجی یافته آن روز بازار میگردید یک لحظه این خرد ر بازار منتشر شده  
بشعنه رسید و یانها را طلبید و تنه بدی عظیم نمود و طلب باقی زر را کرد یانها گفت من گنجی نیافته ام  
دی روز این زر از خانه پدر برداشته ام و امروز بازار آورده ام نام پدرش بر سینه و چون  
گفت کسی از اهل شهر ندانست و بر آنکس بپوشانید و او از غایت دهشت گفت مرا پیش  
دقبانوس برید که او از هم من آگاهی دارد مردم آغاز استهزا کردند که دقبانوس قریب سیصد سال شد  
مرده است نو مارا نفوس می گیر یانها گفت شما با من سخن بگو می کنید دی روز ما جماعتی از وی  
گرفته بگو و رفتیم و امروز مرا به شهر بطاب طعام فرستادند من بجز این چیزی ندانم انصاف او را نزد  
ملک بردند و صورت حال تدبیر کرد ملک با جمعی مهربان داشته اف بله وی بخار آوردند و یانها بخار  
در آمد و یاران را از صورت حال خبر داد طی الفور ملک بر سید و آن لوح که بر دو خار بود بر خوانند  
و اسمی و احوال ایشان معلوم کرد و با قوم بخار در آمد و ایشان را دید بار و پهای تازه و جامهای  
نوشیدنی برایشان سلام کرد جواب دادند حق سبحانه ازین حال اخبار فرمود (وَكَذَلِكَ) و همچنین که ایشان  
را بیدار کردیم (أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ) مطیع گردانیدیم تا دوس و قوم او را برایشان (لِيَعْلَمُوا) بمانند  
(أَنْ وَعَدَ اللَّهُ) آنکه وعده الله بر بعث و حشر (حق) راست است و درست است به خواب و بیداری ایشان  
بموت و بعث مشابهتی تمام دارد (وَأَنَّ السَّاعَةَ) و دیگر تا بدانکه روز قیامت (لَارِيبَ فِيهَا) <sup>ط</sup>  
هیچ شک نیست و سپس حق تعالی اطلاع داد برایشان (أَذِيقْنَا زَعُونَ) چون نزاع می کردند اهل آن  
زمان (بَيْنَهُمْ) میان یکدیگر (أَمْزَهُمْ) امر دین خود را بعضی می گنند حشر مراد از مجرده را خواهد بود و برخی  
عائل بودند بحشر روح و جسد بایکدیگر پس بدین ایشان ظاهر شد که روح و جسد با هم مبسوٹ خواهند شد و  
نداند که توفی نفس ایشان کرده سببه دشتال بدستای ایشان را از تحمل و تغییر نگاه دارد پس او حال  
او را حکایت بآن قادر است بر توفی نفوس هر مردمان و اساک اجزای ابدان ایشان و دیگر باره  
فرستادن ارواح بآن

\* بیت \*

\* پیش قدرت کار نداشت \* \* مجز را با قدرت حق کار نیست \*

آورده اند که جوانان ملک را دعا کردند و در مضایع خود بختند و ارواح ایشان متبوس شد و در تدبیر

امام علیؑ مذکور است کہ حضرت رشت بنامہ عم را آردی آن شد کہ اصحاب کہف را بہ بیت جبرئیل  
 ہم آمد و گفت کہ یا رسول اللہ تو ایشان را در دنیا نخواہی دید اما از اخبار اصحاب خود چہار کس را  
 انصرت تا ایشان را ہمین تودعوت کند آن حضرت ہم فرمود کہ **ح** فرستم و کرا امر کنم بر فتن جبرئیل  
 ہم گفت و دی سارک خود را آگاہ ستران و امیر المؤمنین ابو بکر صدیق و فاروق و علی رضی اللہ عنہم را و از  
 بگو نامہ یک بگوشتہ بنشینند و باد و غار را کہ مسخر نمایند ہم بود بطب کہ نذای او را مطیع تو گردانیدہ  
 و انصرای تا ایشان را برداشتہ بدان غار برد حضرت ہم آن چنان کرد کہ مکابہ رض بد غار رسیدہ  
 سنگی برداشتہ سگ ایشان را دوشنی دید بانگ زدند در گرفت و حمد آورد اما چون چشم وی  
 ایشان را دید ہم چنانہن آغاز کرد بسرائرت کرد کہ در آئینہ ایشان در آمدہ گفتند السلام علیکم  
 ورحمۃ اللہ وبرکاتہ حق سبحانہ ارواح باجسا و ایشان باز آورد تا برخواستند و جواب سلام باز دادند مکابہ  
 گفتند نبی اللہ محمد بن عبد اللہ ہم شمارا سلام رسانیدہ ایشان جواب گفتند علی محمد رسول اللہ ہم پس  
 دعوت کردند ایشان را بدین اسام و ایشان قبول نمودند و گفتند حضرت پیغمبر و اہم سلام  
 رسانندہ باؤد مضامع خود بکلمہ کردند و بار دیگر نزد خروج مہدی از اہل بیت محمد عم زندہ شوند و مہدی  
 برایشان سلام کند و جواب دہند پس بسیرند و در قیامت مبعوث گردند اللہ چون شد و قوم او  
 این حالت کہ باقیاند کور شدہ شادہ نمودند (فَقَالُوا ابْنُوا عَلَیْہِمْ) پس گفتند بنامہ بر ایشان  
 (بُنِیْنَا نَاطُ) و یاری کہ از چشم مردم پوشیدہ باشند یا بدان بنا موضع ایشان را بشناختند (رَبُّہُمْ)  
 بر در دہا ایشان (أَعْلَمُ بِہُمْ ط) و انانہ است دکار ایشان از جمعی کہ سزا عت می کنند و بلب ایشان  
 (قَالَ الَّذِينَ ظَلَمُوا) گفتند آنانکہ غالب شدہ (عَلَىٰ أَمْوَالِہِمْ) بر دین ایشان یعنی آنجماعت کہ بمشراحت  
 قابل بودند گفتند (لَنَتَّخِذَنَّ عَلَیْہِمْ) فرامی گیریم بر ایشان (مَسْجِدًا) مسجدی کہ مردمان در آن  
 باز گردانند (سَيَقُولُونَ) زد و باشد کہ گویند بود یا بنویسہ از انصاری کہ اصحاب کہف (ثَلَاثَةٌ) سہ تن بودند  
 (رَابِعُهُمْ کَافٍ) چہارم ایشان سگ ایشان (وَيَقُولُونَ) و گویند قطعاً برہ از سہ بیان (خَمْسَةٌ)  
 پنج تن اند (مَادَّہُمْ کَافٍ) ششم ایشان سگ ایشان می گویند ایشان این سخن را (وَجَمَاعًا بِالْغَيْبِ) و  
 اند اخبر پیغمبر گئی بسنی گفتاری است کہ بہ پند او یا اختراع خود می گویند (وَيَقُولُونَ) و گویند مسلمانان  
 باخبار رسول اللہ عم (صَبَّغَهُ) ایشان ہفت تنند (وَنَامَ مَعَهُمْ کَلْبُهُمْ) و ششم ایشان سگ ایشان (قُلْ رُبُّی)  
 بگو آفریدگار من (أَعْلَمُ بِعَدَّتِہِمْ) و انانہ است بشمار ایشان (مَا یَعْلَمُہُمْ) نمیدانند و ایشان را (إِلَّا قَلِيلٌ مِّنْہُمْ)

مگر اندکی از آدسان که پیغمبر هم دامحاب او رض ابن عباس رض فرمود که امان زکات الفیل و از علی رض  
منقول است که امحاب کہف ہفت فن بودند و اسمای ایشان این است **یہنما مکسمینا مسابرا موش**  
**و برنوش و ثنوش و اسم را می مرقون** است و **احم کلبہم قطمیر** و روایات دیگر در اسمی ایشان  
ہست آنچه فی الجملہ معنی دارد این است در تفسیر از عبدہ بن عمر رض نقل می کند کہ چون آتش  
در موضعی افتد پس این اسمای بر کاغذی نوشته در آنجا افکند فی الحال می میرد و اہل تاویل را در باب  
امحاب کہف سخن بسیار است بعضی می گویند این قصہ نمودار از احوال بدلاء سبعہ است کہ ہفت  
اقلیم عالم بوجود با خود ایشان قائم است کہف خلوت گاہ ایشان بود و کتب نفس جو اینہ در جمعی  
اش رت است بر دج و عقل و قلب و نظری و حیثی و قوت و حید و سہ و خفی کہ تبارک کہف مدین  
دارند و قیاس نفس مادہ است و حوالہ توضیح این سخنان بحوالہ التفسیر میرود (فَلَا تَمَار) پس  
توہد ال مکن ای محمد (فَیْہُمْ) و دشان امحاب کہف اگر اہل کتابین بدال کنند (الْأَمْرَاءُ ظَاهِرًا هَآئِہَا)  
مگر بدائی ظاہر یعنی تعین سنای در محاد لہ و برایشان بخوان آنچه در قرآن است و بر تجمیل ایشان اشتغال  
منہما (وَلَا تَسْتَفْتِ) و فتوی مجوی یعنی سپرس (فَیْہُمْ) دشان ایشان (مَنْہُمْ) از اہل کتاب (أَحَدًا تَعْلَمُ)  
یکی را آورده اند کہ چون سوالات ثمانہ کورہ را از حضرت رسول ہم پرسیدند فرمود کہ در ایامید تا شہرا خبر کنم  
و بمکلف انشاء اللہ تعالی پانزدہ روز یا کم یا بیش دمی فرد دنیا بد قریش لغتہ آغاز کردند و غبار مل  
بر مرآت دل بی غل آن حضرت نشست حق سبحانہ این آیت فرستاد کہ (وَلَا تَقُولُنَّ لَنْ یَّسِیْرَ) و گوی  
مریضی دگاہر کہ قصد داری بران (إِنِّی فَاعِلٌ) بدستیکہ من کنندہ ام (ذَٰلِکَ غَدَاةُ) این کار فردا  
(إِلَّا أَنْ یَشَاءَ اللّٰهُ) مگر آنکہ خواہد ای یعنی گوئی کہ اگر خدای خواہد (وَأَذْکُورُکُمْ) و یاد کن مثبت  
بر دگاہر خود را (إِذَا أَنْخَبْتُمْ) چون استتار اموش کردہ باشی و بگو انشاء اللہ بیاو کن پروردگار خود را  
و قیکہ خود را فرموش کردہ باشی بہ حقیقت ذکر فانی ذا کر است و مذکور حضرت شیخ الاسلام قدس سرہ فرمودہ  
کہ ذکر حقیقی آن است کہ دل ذا کر و سر مذکور شود و جان دی در سر نو خبر عیان گردد و عیان در از بیان بلکہ  
**\* متنبوی \*** \* فی بیان می گنجید اینجانی عیان \* \* فی من و فی ما و فی نام و نشان \*  
\* ذکر و ذا کر محو گردد با انہام \* \* جماعتی مذکور ماندہ و اسلام \*  
(وَقُلْ عَسَىٰ) و بگوشت یہ کہ (أَنْ یَّهْدِیْنِ) آنکہ دلالت کند مرا (وَبَیِّنِ) آفریدگار من (لَا قُرْبَ) با بجزیری  
کہ نزد یک تراست (هَٰذَا) از ایشان امحاب کہف کہ می پرسید (رَشِدًا) از رادصواب و چون عسی

از حق سبحانه و تعالیٰ است و در آیه مذکور نیز گوییم که آن قصہ امکاب کہف و از اخبار انبیاء و ائمہ سالمتہ  
بودہ و انبیا از نوازل و حوادث آیت (وَلْيَتْلُوا) و در رنگ کردند آن جو انفرادی ہر (فِي كَهْفِهِمْ) در غار خود  
وقتیکہ در خواب پڑند (ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ) صد و سی سال (وَأَزْدَانُ وَاتِّعَاظُ) و زیادہ کردند و ہر آن افزودند  
سال دیگر و کتاب آوردہ کہ صد و سی سال بودہ و نہ سال برو افزودہ اند تا سال فمری شد ہر تفاوت  
بین السنین در ہر سال فریب یازدہ روز است و بہ تحقیق صد و سی سال شمس صد و نہ سال فمری  
بود و ماہ و روزہ روز باشد و در جہت کہ ترنمایان گفتہ ماہ صد سال را و انیم و نہ را نشانیم  
حق تعالی فرمود کہ (قُلِ اللَّهُمَّ) بگوئی خدای تعالی (أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا) و انانہ است بیتہ اری کہ در مک کردند (لَهُ)  
مراد را است (غَيْبُ السَّعَةِ وَابْتِئَانُ الْأَرْضِ ط) پوشیدہ ای آسمان و زمین بے مخفیات اہل آن (أَبْصُرِيهِ)  
چونما است خدای ہر موجودی (وَأَضْمَعُ ط) و پوشا است ہر مسمومی (مَالَهُمْ) بہت مراہل آسمان و زمین  
را (مِنْ دُونِهِ) بحر و بی (مِنْ دُونِي ط) ہیج و حتی کہ متولی امور ایشان بود (وَلَا يَشْرُكُ) و انباز نمی کند  
خدای (فِي حُكْمِهِ) در فرمان و قضای خود (أَحَدًا) ہیج یکی را از موجودات علوی و دہلی (وَأَتْلُ مَا أُوْحِيَ)  
و بخوان آنچه وحی کردہ است (إِلَيْكَ) بسدی تو (مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ ط) از کتاب پروردگار تو کہ قرآن است  
(لَا يَبْدُلُ) ہیج تیر کند نہایت در آن (كَلِمَاتِهِ ط) بر سخنان او را کہ دوشان امکاب کہف و فرستادہ  
(وَلَنْ تَجِدَ) نہستی تو (مِنْ دُونِهِ) بحر و بی (مَلْتَقِدًا ط) بنا ہی صاعب کشاف آوردہ کہ قومی  
از رؤسای کثرہ مرحضرت رسالت بنا را ہم گفتہ این شمشیر پوشان بی قدر را چون مہیب و بلال  
و عمار و خباب رض کہ بوی خرمای ایشان باز اسقادی میداد از مجلس خود دور زتابا تو محالست کنیم  
ایہ آیت نازل شد کہ (وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ) و باز دار نیز خود را و ادش کبائی کن (مَعَ الَّذِينَ) با آنکہ (يَذْهَبُونَ)  
(رَبِّهِمْ) می پڑند ہر روز و کار خود را (بِالْعَدَاةِ وَالْعَظِي) پیام او دشمنانگاہ را و طرفی النهار است یا صلوة فجر  
و عصر با جمیع اوقات یعنی شب و روز ہر سنی حق مشغول اند (يُؤَيِّدُونَ وَجْهَهُ) می خوانند رضای  
او را با او امی حویند و جویای غیر او نیستند نہ بعضی این آیت مدنی است و سبب نزول آن بود کہ  
جمع از مولد قادیون عیینہ بن حمین و اقرع بن مابس و امثال ایشان گفتہ یا رسول اللہ ما اشراف  
عزیم با مسلمان و ابوذر و فخرای مسلمانان ہمیشہ بنی نو انیم کرد اگر تو ایشان را دور سازی ما نزدیک تو آمدہ  
بہ تعلم احکام شرع قیام نمائیم آیت آمد کہ مبرکن بر صحبت دویشان کہ اوقات صبح و شام برای رضای  
خدای بہر سستی او می گذرانند (وَلَا تَعْدُ) و باید کہ در گذرد (غَيْنَاكَ دَنَّهُمْ ط) چشمہای تو از ایشان

یعنی نظماً از ایشان برمدار و بنیر ایشان الفات کس (یُریدُ) می خواهی تو (زینَّه الحَیوة الدُّنْیَا) آرایش  
 زندگی دنیا باید دانست که آنحضرت را هم هرگز دنیا و زینت آن میل نبوده بلکه معنی آیت این است  
 که آن عمل سبیکه مایل بر زینت دنیا است چه مایل بدینا از فقر معرض و براغیا مقبل باشد (وَلَا تُطْعَمُ) و فرمان  
 سیر (مَنْ أَغْلَنَّا) آن را که غافل گردد ایندیم (قَلْبُهُ) دل او را (هَنْ ذِکْرُنَا) از یاد کردن ما و آن کس  
 امیرین خائف بود و اتباع او یا حبیبه داشت یا عیاد که آنحضرت هم را بطرد فقر می فرمودند حق تعالی فرمود  
 که مادل او را غافل کرده ایم (وَاتَّبَع) و او پیروی کرده است (هُوَ) آرزوی نفس خود را (وَكَانَ أَمْرُهُ)  
 و هست کار او (فُرْطًا) بقاء و ضایع یا موجب حسرت و ذلت و هلاکت (وَقِيلَ) و بگو مرا ایشان را  
 که آنچه به شما آورده ایم یعنی قرآن (النَّحْفُ مِنْ رَبِّكُمْ) پیغام راست و سخن درست است از آن بزرگوار  
 شما (فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ) پس هر که خواهد گردید بوی پس باید که بگردد (وَمَنْ شَاءَ) و هر که خواهد ناکرد بدن آن  
 (فَلْيُكْفُرْ) پس گو که بگردد امام زاهد آورده که مراد امر تو عید و تهنیت است نه امر اجازت و اباحت  
 و این عباس رض فرمود که امر معنی اخبار است یعنی هر که را خدا خواهد که ایمان آورد در آیه ایمان آورد و هر که را خدا  
 که کافر شود بیشک کافر گردد و مانند آن الا ان یشاء الله آنچه مشیت ازلی بدان سرعایت شده از  
 سمیت تغییر مبر او از صفت تبدیل معرست

\*\*\* بیت \*\*\*

\* هر که خواهی بران و هر که خواهی بخوان \* حکم حکم تست و کس را چاره برتسلیم نیست \*  
 (وَإِنَّا أَهْنَدْنَا) به رستیکه آماده کرده ایم (لِلظَّالِمِينَ) برای ستمگاران یعنی ناکرویدگان (نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ)  
 آتشی که بگرداگرد و در آید ایشان را (مَرَادُ قَهَّاط) مراد پر دانی آن تشریه کرده آتشی را که محیط بود بر کافران  
 برآمد که مثل باشد برانی آن و در حدیث ابو سعید خدری رض هست که مراد قنار چهار دیوار  
 است غلطت هر یک از آن چهل ساله راه که بگرد کافران در آمده (وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا) و اگر فریاد خواهند که  
 از تشنگی (يُغَاثُوا بِمَاءٍ) زیاد رسیده شوند بآبی که (كَالْهَمَلِ) مانند دودی زیت یا س گداخته که چون  
 پیش دهن ایشان برسد (يَشْوِي الْوُجُوهُ) بریان کند و بسوزد و بهار از فرط حرارت (يَنْفَسُ  
 الشَّرَابُ) به شرابی است مهمل (وَسَاءَتْ) و بد است آتش (مَرْتَقَا) جای بودن (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا)  
 به رحمتیکه آمانک بگردیدند بخدای و کتاب و رسول او (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) و بگردیدند کارهای نیک  
 (إِنَّا لَا نُضِيعُ) به تحقیق که ما ضایع نگردانیم (أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ) مراد آن کس را که بکوتر است (عَمَلًا)  
 از دوی کردار او (أُولَئِكَ) آن کرده مومنان و پسندیدگان (الْقَم) مرا ایشان را است (جَنَابُ عَذَابِ)

بیستانهای اقامت یعنی بهشتها که در آن مقیم باشند (تَجْرِبِی) میروند (وَمِنْ نَجَاتِهِمُ الْأَنْهَارُ) از زیر منازل  
 ایشان بیاورایشان جويا (يُخْلِقُونَ) پیرایه بسته شوند (فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ) در آن بویستانهای از دستوانهای  
 ساخته شده (مِنْ ذَهَبٍ) از زر و زر زاده المیسر از این جویسر رض نفل می کند که هر یک از بهشتیان را  
 سه دهنه و نه بود یکی از زر و یکی از نقره و یکی از لؤلؤ و یاقوت (وَيَلْبَسُونَ) و پوشند (ثِيَابًا خَضْرَاءَ)  
 بامهای سبز رنگ (مِنْ سُندَسٍ) از دیانهای نازک (وَأَسْتَبْرَقٍ) و دیانهای سطر فراخ و آرزوهای  
 هر یک (مُتَّكِئِينَ فِيهَا) تکیه زدگان باشند در بهشت (عَلَى الْأَرَائِكِ) بر تختها چنانچه عادت مستعین  
 است (نِعْمَ الْأَوَابُ) نیک باداشی است بهشت و نعم آن (وَحَسَنَاتٍ) و نیکو است آن تختها (مُتَّفِقًا)  
 تکیه گاه، یانیکو است بهشت منزل و آراستگاری (وَأَضْرِبَ لَهُم مِّمْلًا) و پیدان برای مومنان و گافران مینایی  
 و آن مثل کدام است (رَجُلَيْنِ) و دو مرد که برادران بودند از بنی اسرائیل یکی یهودا یا یاسینا و اوموسن بود  
 و دیگری فطرس و او گافز بود بهشت برادر دینار از پدر بدیشان میراث رسید هر یک چهار هزار دینار  
 نصرت کردند و گافز از ان ضیاع و عقار و متاع خانه فرید و مومنان هر را در وجه خیر صرف کردند حق سبحانه از مال  
 و حال ایشان خبر میداد که (جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا) و او دیم هر یکی را از ایشان یعنی فطرس را (جَنَّتَيْنِ) دو بوستان  
 (مِنْ أَعْنَابٍ) از تاکهای انگور (وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ) و محفوف گردانیدیم ما آنرا بخرمانان یعنی درختان  
 خرما که اگر در آن در آور دیم (وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا) و پیداکردیم میان آن دو باغ (زُرْعًا) کشت زادی  
 تا آن موضع جامع اوقات و فزاکر باشد (كَلْنَا الْجَنَّتَيْنِ) آن دو باغ (أَنْتَ أَكْلُهُمَا) بدادی سودا و محصول خود را  
 بهای (وَلَمْ تَظْلِم) و ستم نکردی یعنی کم ساختی (مِنْهُ شَيْئًا) از میوه میوه و چیزی را یعنی در اغلب آن  
 است که میوه در سالی تمام آید و سالی ناقص همیشه میوه آن باغبانان آمدی (وَفَجَّرْنَا) و روان کردیم  
 (خِلَالَهُمَا نَهَرًا) میان آن دو بوستان جوی آب تا شرب شراب آن دایم باشد (وَكَانَ لَهُ) و بود  
 مرکب را (ثَمَرٌ) هر میوه یعنی غیر از انگور و خرما میوه های دیگر داشت و اختصاص آنها به جهت غایت  
 بوده آورده اند که یهودا محتاج شد رجوع به برادر نمود و از در معیشت توقع مساعدتی کرد فطرس  
 گفت ز من و تو برابر بوده من این همه باغ و متاع پسدادم و غلامان و خادمان دارم تو چرا تنگ دست  
 و پریشان حالی یودی گفت ای برادر نه بدان مالها باغ و نیا خریدی و من بوستان بهشت خریدم تو  
 مرا ای دو دنیا ساختی و من در جنت خانه گرفتم تو که خدا شدی و من مبرحور العین دادم تو غلام کنیز که جمع کردی  
 و من طلب دلدان و غلام نمودم فطرس او را ملامت کرد و آغاز نهاد و گفت زانقد بوده و نسیم



از دست دادی و خود را خوار و محتاج گردانیدی (فَقَالَ) پس گفت فطرس (لِصَاحِبِهِ) مریار خود یعنی  
 برادر خود را (وَهُوَ يَحَاوِرُهُ) و او بمجادله میکرد با او و سخن باز میگرددانید یعنی این می گفت و آن جواب  
 میداد کار گفت (أَنَا أَكْثَرُ) من بیشترم (مِنْكَ مَا لَا) از تو از جهت مال دنیا (وَأَعَزُّ نَفَرًا) و عزیز ترم  
 از قبل ادا داد و حشم و خدمت پس دست یزد اگر گفت (وَدَخَلَ جَنَّتَهُ) و باغ خود در آمد (وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ) و  
 حال آنکه او ستم کننده بود بر من خود به عجب و منافرت آنکه از روی محبت دنیا (قَالَ مَا أَظُنُّ) گفت گمان  
 نمی برم (أَنْ تَبِيدَ) آنکه فانی شود و بر آید و نابود گردد (هَذِهِ أَبَدًا) این یوسنان من هرگز یا مظنه من  
 نیست که این دنیا سبزی گردد (وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً) و گمان نمی برم قیامت را آید (وَلَئِنْ رَدِدْتُ)  
 و اگر باز گردانیده شوم بر عم تو (إِلَى رَبِّي) بسوی پروردگار من چنانکه تو می گویی و مرا برانگیخته (لَا جِدُنَّ)  
 بخدای که یابم (خَيْرًا مِّنْهَا) بهتر ازین یوسنانها (مَنْقَلَبًا) جای بازگشتن یعنی استحقاق من منقضی آن  
 است که فردا بهشت بمن دهند چنانچه امروز این باغ بمن داده اند (قَالَ لَهُ) گفت مرفطرس و (صَاحِبُهُ)  
 یار او یزداد (وَهُوَ يَحَاوِرُهُ) و حال آنکه او بدال میگردید با او (أَكْثَرُتُ) آیا کار فزندی با کار بهشت و تیرد در آن  
 (بِالَّذِي خَلَقَكَ) بآن کس که بیافرید ترا (مِنْ ثَوَابٍ) از خاک (ثُمَّ مِنْ نُّظْفَةٍ) پس از لظفه که ماده  
 نزدیک است یعنی پدر ترا که اصل ماده تو است یا خود ماده اصل ترا (ثُمَّ سَوَّكَ رَجُلًا) پس ترا  
 و است کرد مردی بر سیده درست اندام (لَكِنَّا) لیکن من می گویم (هُوَ اللَّهُ) اوست خدا و من بحق (رَبِّي)  
 پروردگار و آفریدگار من از خاک و لظفه (وَلَا أَشْرُكَ) و انباز نمی گردانم (بِرَبِّي أَحَدًا) بخداوند خود هیچ کس را  
 (وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتُ) و چرا چون در آمدم (جَنَّتِكَ) یوسنان خود (قُلْتُ مَا شَاءَ اللَّهُ) نگفتمی که آنچه خدا خواهد  
 چنان شود یعنی آنکه گفتی هرگز دال بدین باغ نرسد یا سنی گفتی که اگر نه خواهد ماند و اگر خواهد فانی گرداند  
 و چرا نگفتمی (لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ) نیست قوت هیچ کس را مگر بخدای تعالی یعنی بایستی که بعجز خود اعتراف  
 کنی و دانی که آنچه ترا از عبادت باغ و دانه بیرامر آن میسر شده بمدد و کاری لطف حضرت باری است  
 (إِنْ تَرَوْنَ أَنَا) اگر بینی مرا (أَقَلَّ مِنْكَ) کم تر از تو (مَا لَا وَوْلَدًا) از جهت مال و فرزند (فَقَسَى رَبِّي)  
 أَنْ يُؤْتِيَنِي) بسستید آنکه بدید مرا پروردگار من یوسنانی (خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ) بهتر از یوسنان تو در دنیا  
 باد و آخرت بجهت ایمان من (وَيُؤْتِيَنِي) و فرزند (هَلِيبًا) بر یوسنان تو بسبب کثرت تو (حُسْبَانًا) صاعقه  
 یعنی عذاب سخت (مِنْ السَّمَاءِ) از آسمان (فَقَضَيْتُ) پس گرد یوسنان تو (صَعِيدًا) زمین با من  
 (رَفَعًا) بی گیاه که پای برود بغزد (أَوْ يُصْبِحَ) یا بگردد (مَاءً وَهًا) آب آن یوسنان (غورًا) فرو رفته

در زمین (فَلَمَّا تَسْتَنْطِيعُ) پس توانی تو (لَهُ) مرآن آب به زمین فرو رفته را (طَلَبًا) جست یعنی طالب آن مغذ و توت بود پس باغبان و باز بجوی آوردن خود چگونه تواند آورده اند که حق سبحانه و تعالی آن مونس را است گردانید و عذاب اهلماک و استیصال بدان باغ (سَنَادٌ وَأَحْيَطُ) و فراگرفته شد عذاب الهی (بِقَمَرِهِ) به سیوه آن باغ کافرانجا شد جمیع اشجار و انار آن و خراب گشت هر بنا که در آن باغ ساخته بود (فَأَصْبَحَ) پس بامداد کرد فطرس و آن حال را مشاهده نمود (يَقْلِبُ) می گردانید (كَفَيْتِهِ) هر دو گفت خود را یعنی از روی حسرت گفت بر کف می زد و پشیمانی می خورد (عَلَى مَا نَفَقَ) بران چیزیک خرج کرده بود (فِيهَا) در عمارت آن (وَهِيَ) و حال آنکه بناهای آن باغ (خَاوِيَةً) افتاده بود (عَلَى عُرُوشِهَا) بر صندلیهای خود یعنی اول صدف فطشده و بعد از آن بروی افتاد یا جفته که بسته بودند بیفتاد آنکه تا کجا بروی فرو آمده و بر هر تفرعیر چون فطرس مشاهده آن عذاب کرد دست بردست میزد (وَيَقُولُ) و میگفت (يَا لَيْتَنِي) ای کاشکی من (لَمْ أَشْرِكْ) انباز نمی گفتم و شریک نمی ساختم (بِرَبِّي أَحَدًا) به پروردگار خود دیگر پیرا تا بوسنان من بسبب شرک من خراب نمی شد (وَلَمْ تَكُنْ لَهُ) و نبودند مراد را (فِتْنَةً يَنْصُرُونَهُ) گروهی که یاری دهند و دفع عذاب از باغ او (مِنْ دُونِ اللَّهِ) بجز خدائی که او بران قادر بود او را نصرت نکند (وَمَا كَانَ) و نبود فطرس (مُتَنَصِّرًا) یاری دهند و مر خود را و انتقام ستند از خدا ای (هَذَاكَ) آنچه یعنی بوقت ذوال نعمت یاد و روز قیامت یا بموطن جزا (الْوَلَايَةُ) نصرت دادن و یاری کردن (لِلَّهِ) مر خدا ای را است پس (الْحَقُّ) خدا ای را است گوی و درست کار (هُوَ خَيْرٌ) او بهتر است (قَوَابًا) از جهت پاداش مرآن را که به دامیدار تر بود (وْخَيْرٌ عَقْبًا) و بهتر است از جهت عاقبت مر بنده ترس کار را یعنی عاقبت طاعت او برادر است از عاقبت طاعت غیر او و صاحب تاویلات تمثیل می کند و جلیس را به نفس کافرد قلب مومن و جنتین را به او دنیا که مشتمل اند بر اعصاب شهوات و تخیل مستلزمات و ذرع تسکینات بهسیر و در بواقی احوال مناسب این مثل سخنان دارد و موضع بیان آن جواهر تقسیم است (وَضَرْبُ لَهُمْ) دیده اکن برای جهانیان (مَثَلُ الْخَيْرِ الدُّنْيَا) مثل زندگانی ایشان درین جهان (كَمَاءِ الْبَزْزَانَةِ) مانند گیاه رسته از آبی که فرو فرستادیم آنرا (مِنْ السَّمَاءِ) از صحاب یا از جانب شما (فَأَخْلَطَ) پس بیا سخت (بِهِ) بآن آب (أَنْبَاتُ الْأَرْضِ) آن گیاه رسته از زمین و قوت گرفت و نشو و نمائی خود بکمال رسانید و زمین برد تازه و خرم شد (فَأَصْبَحَ) پس بامداد کرد یعنی روز دیگر گشت آن گیاه تازه و زما (هَشِيمًا) خشک گشته و در هم شکسته بهمانی که از خشکی و شکستگی (تَذَرُوهُ

الرَّيَّاحُ) برانگه می گرداند و اباد و از زمین بر می کشد و بهر طرف می برند (وَكَانَ اللَّهُ) و هست خدای تعالی (عَلَى كُلِّ شَيْءٍ) بر هر چیز از انشا و افشا (مُقَدِّرًا) توانا نشین که زندگانی و دمار آبیایی که از آب باران سبز شود و بیال و بکمال نمود و در وقت آن در آید که از نفع گیرند نگاه آب از و منقطع گردد و خشک و بی نماید بهمانه همچنین آدمی برزندگی و تازگی که داد و خوش بر آید همین که نامه عمر او از هذو ان بیایان رسد متقاضی اجل در آمده نهال نهاد و در ابصر صرفا خشک سازد و خرسنه های آرزو را زود را بناد نیستی برد ۴

\* بیت \*

\* بهار عمر بسی دل قریب و رنگین است \* \* دلی پر سود که دار و خزان مرگ از بی \*

آورد و اند که رؤیای عرب ببال و فرزند نخر و نبات می کردند و پیغمبر هم را با آنکه در ویش است و بر سر اند و طعمه میزد حق سبحانه فرمود که (الْمَالُ وَالْبَنُونَ) مال و پسران (زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) آرایش زندگانی دنیا نه زاد قبر و توشه راه معاد چه باشد که زمانی عرصه تلف و هرف زوال خواهند شد (وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ) و کارهای شایسته باید از کثرت آن ابد الابد باقی ماند (خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ) بهتر است نزد یک پروردگار تو (تَوَابًا) از جهت پاداش (وْخَيْرًا مِّلًّا) و بهتر است از جهت امید یعنی صاحب آن اعمال هر چه امید میداد از حق سبحانه و تعالی در آخرت می یابد بعضی از علما بر آنکه که باقیات صالحات نمازهای پنجگانه است و گویند کلمات حمدیه است اعنی سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم یا کلمات حمدیه گانه لا اله الا الله و استغفر الله و صلی الله علی محمد و آل و اصحابه و سلام یا سخنان خوش که سبب فرح قلوب گردد و بیانات پسندیده که موجبات قبول اعمال بود یا بیانات صالحات که بحکم این ستر من الله سبب خلاصی و الدین باشند امام قشیری روح فرموده که باقیات صالحات آن عمل است که مشوب بر طمع و غرض نباشد بلکه خالصا لوجه الله بود تا نتیجه آن ابد است بتناموسوم تواند بود و در دیم قدس سره فرمود که خاص عمل بیان است که در دیت عمل از تو مرتفع شود یعنی هم را از خود نه بینی و ندانی (وَيَوْمَ نَسْفُتُ الْجِبَالَ) و یاد کن روزی را که برایم کوهها را یعنی از بین بر کنیم و دور هوا برانگه سازیم (وَتَرَى الْأَرْضَ) و به بینی زمین را (بَارِزَةً كَلًا) ظاهر شده از زیر کوهها و مردگان همه بر روی زمین آمده (وَحَشَرْنَاهُمْ) و حشر کنیم هر را یعنی جمع سازیم در موقف (فَلَمْ نَعْنِ رَ) پس نگذاریم (مِنْهُمْ أَحَدًا) از ایشان یکی را حشر نکرده (وَعَرَضْنَا) و عرض کرده شونده (عَلَى رَبِّكَ) بر حساب آفریدگار تو (صَفَاط) استاده و معشیده و حق سبحانه گوید (لَقَدْ جِئْتُمُونَا) بر آینه آمده

شما باینده و تنها بی ندم و حشم و مال و سنال (کَمَا خَلَقْنَاكُمْ) همچنانکه آفریده بودیم شما را (أَوَّلَ مَرَّةٍ فِي) اول بار که هیچ چیزنداشتید (بَلْ زَعَمْتُمْ) بگفتن شما گمان برآوردید و بنده داشتید (أَلَنْ نَجْعَلَ) آنکه نسازیم ما (لَكُمْ) برای شما (مَوَدَّةً) وقتی که برای ایجاز و جده یا مکانی که موعود بود برای محاسبه این خطاب خاص برای معکون است (وَوَضِعَ الْكِتَابَ) و نهاده شود نوشته های اعمال در دستهای اهل حشر با کتابهای گرد او ایشان در میزان (فَتَرَوُى الْعُجْرَ مِیْن) پس به بینی گناه کاران را (صُفْحَةً مِنْ) ترسان و اعراض کنندگان (مَعَهَا فِیهِ) ازان پییزی که در کتاب ایشان باشد از گناه و فراموشی کرده باشند یعنی چون بران مطلع گردند خوف بر ایشان مستولی گردد (وَيَقُولُونَ) و گویند یا و یلغنا ای وای بر ما (عَالِ هَذَا الْكِتَابِ) بر بوده است این نامه را که مطابقاً (لَا يُغَادِرُ) فرو نگذاشته (صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً) گناهان خرد و بزرگ را (إِلَّا أَحْصَاهَا) که شمرده است هر آراء و ضبط کرده و نگاه داشته (وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا) و بیابند آنچه کرده اند (حَاضِرًا) در پیش آمده (وَلَا يَظْلُمُ رَبُّكَ) و ستم نمند پروردگار تو (أَحَدًا) بر کسی به نقصان حسنه یا زیادتی سبب او (وَأَنْزَلْنَا) و یاد کن آنرا که گفتیم ط (لِلْمَلِئِكَةِ أَعْجِدُوا) مرزشتگان را که سجده کنید (لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا) مرا آدم را (فَسَجِدُوا) پس سجده کردند (إِلَّا إِبْلِيسَ ط) که ابلیس (كَانَ) بود (مِنَ النَّجِّينِ) از جن یعنی قوم بنی البان یا جن گردیده اند از ملائکه که از آتش آفریده شده اند و ابلیس از ایشان بود و غیر ایشان از ملائکه مخلوق اند از نور و قول اول اصح است چه در همین آیت اورا ذریت می کند و ملائکه را ذریت نیست و دلایلی دیگر آن است که می گوید (فَفَسَّقُوا) پس بیزان رفت (عَنْ أَوْرَثِهِ ط) از فرمان پروردگار خود و برای سببه است یعنی عامی شد بجهت آنکه در اصل جنی بوده (أَفْتَتَحُوا) آيا فرا میگیرید شیطان را (وَنَزَّيْنَهُ) و فرزند آن او را (وَأُولِیَاءَهُ) و دوستان (مِنَ ذُنُوبِهِ) مجرمین یعنی ایشان را دوست می گیرید و فرمان برداری می کنید و در من عاصی میشوید (وَهُمْ) و حال آنکه ابلیس و ذریت او (لَكُمْ عَدُوٌّ) مرشما و دشمنانند (بِفَسْطٍ لِلطَّاغِیِّینَ) بد است مرصمکاران را ابلیس و ذریت او (بَدَلًا ط) بدلی از خداوند گویند ذریت بمعنی اتباع است و تسبیح ایشان بذریت از قبیل مجاز بود و اکثر بر آنند که اورا ذریت است و تعیین آورده که چون حق سبحانه ابلیس را براند از سلوی چپ او زبانه آورد که او نام دارد با فرید و او ابشمار ریگهای بیابان فرزند است و از اولاد ادیکی مره است که کنیت بدو یافته بود و دیگلا قیس و ولهان است و در عین السمائی آورده لاقیس موسوس طهارت است و ولهان موسوس صلوه و بعضی بر کس گفته اند و با تفاق زکون را از اولاد و صاحب اسواق است

که بد روغ دکم فروشی و خیانت و سوسه می کند و اغور صاحب ابواب زنا است و مسرط صاحب  
 اراجیف است و داسم باخورنده طعام که بسم الله گفته باشد شکست می کند در خوردن و دحش  
 موکل عالم است و ایشانرا ابراهوای مختلفه میداد و بعضی گفته اند که شریده از اولاد او است و او صاحب  
 مصایب است که بحر زع و فزع و روی و موسی کردن و گریان پاره کردن و ایشور انگشتن می فرماید (مَا أَشْهَدُ نَهُمْ)  
 حاضر نگردانیدم شیطان و اولاد او را (خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) بوقت آفرینش آسمان و زمین  
 نمایشان مشا درت کنم یا مددگاری طلبم (وَلَا خَلَقَ أَنْفُسَهُمْ) و نه بوقت آفرینش نفسهای ایشان  
 اعتقاد جمعی از کفار آن بود که چون بر علوم غیبی مطلع اند حق سبحانه نفی می کند آنرا و می گوید ایشان  
 در آفرینش آسمان و زمین حاضر نبودند تا غیب آنرا دانند و از آفرینش نفسهای خویش نیز بخبر اند  
 پس چگونه ایشانرا در عبادت من انباز می گیرند (وَمَا كُنْتُ) و بنستم من (مُتَّخِذًا الْمُضِلِّينَ) فرا گیرنده  
 همراه کتبه گانرا که ایاس و ذوبیت اویند (عَصِدًا) یاران و مددگاران یعنی من در خالقیت بی نیازم  
 از یار و مددگار (وَيَوْمَ يَقُولُ) و یاد کن آن روز را نیز که گویند ای یافرشه با مراد مشرکانرا که برای  
 شفاعت خود یا بجهت دفع عذاب از خود (فَأَنْوَاشِرْكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ) بخوانید بآدم شریکان  
 مرا آنانرا که گمان بردید که ایشانرا از ان شده اضافت شرکائی بزعم ایشان است و بجهت توبیخ  
 و انقراض نیز می باشد (فَدَّعَوْهُمْ) پس بخواند کافران تا ادا سنگناه کتبه (فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا) پس  
 اجابت نکند (لَهُمْ) مرا ایشانرا دفریاد نرسند (وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ) و گردانیدیم میان کفار و آلهم ایشان  
 (مَوْبِقًا) جای هلاکی یعنی دادی از او دپهای جهنم پیدا کنیم میان ایشان که مهلکه عظیم باشند و همه  
 ایشان را در آن مغرب سازیم و از عبد الله بن عمر رضی عنده نقل است که بوق دادی باشد عمیق در جهنم  
 که بدانند میان اهل لا اله الا الله و مساوی ایشان (وَرَأَوْا كُفْرًا صَوْنًا) و دیدند شرکان (النَّارَ)  
 آتش و وزخ را معاینه از چهل سال راه (فَظَنُّوا أَنَّهُمْ) پس یقین دانند که ایشان (مَوَافِعُهَا)  
 در افتادنی اند در آن (وَلَمْ يَجِدُوا) و نیابند (حَنَّتْهَا) از آن آتش (مَضْرُفًا) مکانی که باز گردند بدان یا  
 گریزگاه نیابند جهت آنکه از هر جانب آتش اعاطه کرده باشد بدیشان (وَلَقَدْ صَرَّفْنَا) و در سبیکه  
 مایان کردیم و منصل گردانیدیم (فِي هَذَا الْقُرْآنِ) در این قرآن (لِلنَّاسِ) برای مردمان (مِنْ كُلِّ مَثَلٍ ط)  
 از هر مثلی که بدان محتاج اند از قصص اعم گزیده که سبب عبرت گردد و دلایل قدرت کامله که موجب  
 از ویاد بعثت شود تا کس نمی توانی فرماید

\* حق تعالیٰ بہ محض فضل عظیم \* در کتاب کریم و حکم قدیم \*

\* آنچہ در جملہ را بکار آید \* گفتہ است آن چنان کہ می باید \*

(وَكَانَ الْإِنْسَانُ) و هست آدمی (اَكْثَرُ شَيْءٍ) بیشتر از ہر چیز کہ خدا آفریدہ است (جَدَلًا) جدال  
کنندہ از روی خصوصیت باطل یعنی آدمی از ہر نحو قاتل جدال کنندہ تر است و خصوصیت او در کار  
حق بیشتر این عباس رض فرمودہ کہ مراد از ضرب حارث است کہ در قرآن جدال می نمود یا ملی بن  
خلف کہ در امر بیت و محشر خصوصیت می کرد (وَمَا نَتَّبِعُ النَّاسَ) و نہ پیگیری کردہ واد باز نہ است  
(اَنْ يُّؤْمِنُوا) از آنکہ بگردند و نصیب بق کنند (اِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى) چون آمد بدیشان سبب راہ نمونی کہ  
محمد است عم باقر آن (وَيَسْتَغْفِرُوا لَهُمْ) و نہ می نمود ایشان را از آنکہ استغفار کنند از گناہان  
و آمرزش طلبند از آفریدگار خود بعد از ایمان بوی (اَلَا اَنْ تَاْتِيَهُمْ) مگر طلب آئندہ بیاید بدیشان (سُنَّةَ  
الْاَوَّلِينَ) سنت خدای در بلا کردن پیشینان (اَوْ يَاتِيَهُمُ الْعَذَابُ) یا بیاید بدیشان عذاب (قَبْلًا مِنْهُمْ)  
پیش از بوی یعنی متناصل گردند و روز بلا (وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ) و نفرستادیم مافرستادگان را  
(اِلَّا مُبَشِّرِينَ) مگر مرشدہ و اندیشان مراہل ایمان را ابوال ابدی (وَمُنْذِرِينَ) و بیم کنندگان مرشدگان  
را بکمال سمر می (وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا) و مجادلہ می کنند آنانکہ کافر شدہ (بِالْبَيِّنَاتِ) بربہیہودہ کہ اقتراح  
آیات است بعد از ظہور صحرات و چراچنین می کنند آن جماعت (لِيَذْخَبُوا) تا ذایل گردانند از مقرر  
خود و باطل سازند (بِهِ الْحَقُّ) بآن حق را کہ قرآن است یا دین قدیم محمد عم (وَاتَّخَذُوا اِيَّائِي)  
و فرافردند آینہای کتاب یا دلایل قدرت مرا (وَمَا اُنْذِرُوا) و آن پیغمبر را نیز کہ بیم کردہ شدہ اند بدان از  
قیامت و عذاب یعنی قرآن و مواعد اخر و پراگرتند (هَؤُلَاءِ) آنہا کہ گردہ شدہ بدان (وَمَنْ اَظْلَمُ)  
و کیست ستمگار تر (مِمَّنْ ذُكِّرُوا) از کسی کہ پند دادہ شود (بِآيَاتِ رَبِّهِ) بآینہای پروردگار کہ قرآن  
است (فَاَعْرَضَ عَنْهَا) پس روی بناہ از آن و قبول نکند (وَنَسِيَ) و فراموش کند (مَا قَدْ صَدَّقَتْ يَدَاكَ) (ط)  
عاقبت آن عہدہا کہ آن پیش فرستادہ است برود دست او یعنی فراموش کردہ اند از کفر و معاصی خود  
تفکر نمی کنند در عواقب آن (اِنَّا جَاعِلُنَا) بدستیکہ مانداہ ایم (عَلَى قُلُوبِهِمْ) بر دلہای ایشان (اَكِنَّةً)  
بوششہا (اَنْ يَفْقَهُوْهُ) تا در نیابند آن را (وَفِي اِذْنِهِمْ) و در گوشہای ایشان (اَكِنَّةً) و (وَقُرْطًا)  
کہرانی تاشونہ آن را چنانچہ حق مستماع است (وَ اِنْ تَدْعُهُمْ) و اگر خوانی ایشان را (اِلَى الْهُدَى) بآنچہ  
مستجاب است یعنی ایمان و قرآن (فَلَنْ يَّتَّبِعُوْا) پس راہ نیابند (اِذَا) ابکہ کہ دعوت کنی یعنی بدعوت

تو بر آه نیاید (اَبَدًا) هرگز مرا در جمعی اندازند که علم حق بعد مایان ایشان مستقیم بود (وَرَبَّكَ الْغَفُورُ) و پروردگار تو آمرزنده است و عیب پوش (ذُو الرَّحْمَةِ) خداوند بخشناییش (لَوْ يُوَازِئُهُمْ) اگر بگردنهای ایشان را این کافران را (فَمَا كَسَبُوا) بآنچه می کنند از گناهان که شرک است و تکذیب پیغمبر و قرآن (لَعَجَلُ) هر آینه بشت تاباند (لَهُمُ الْعَذَابُ) برای ایشان عذاب را و در دنیا (بَلْ لَهُمُ) بلکه عذاب مشرکان را هست (مَوْعِدٌ) وعده بازمانده که روز بد راست یا قیامت که چون آن دهه در آید (لَنْ يَجِدُوا) نیابند (مَنْ دُونَهُ) بحرغای (مَوْفِلًا) پنهانی و گمراهی (وَتِلْكَ الْقَوْمُ) و آن دیوها که قصه ایشان بر تو خوانده ایم یعنی جبر و احتیاط و موفقات (اهْلَكْنَاهُمْ) هلاک کردیم امالی آنرا (لَمَّا ظَلَمُوا) آن هنگام که ستم کردند بر خود و بگذشت و تکذیب پیغمبر و مجادله و معاصی (وَجَعَلْنَا) و مقرر گردانیدیم (لَهُمُ الْكِفَّةُ) برای هلاکی ایشان (مَوْعِدًا) و دینی معام که چون برسد از آن پیش و پس نیندیشد پس چراقریش بعزت نمیگیرند و از شرک و نافرمانی دست باز نمیدارند (المدعیین و عطف بنبیره رشید الدین طوطا شکر الله مدعی و ترجمه این کلام سعادت اعلام فرموده \* قطعه \*

\* نیک بخت آن کسی بود که دلش \* \* آن چه نیکوتر است بر بندیرد \*

\* دیگر آنرا چونند داده شود \* \* او از آن بند بهره برگیرد \*

آوردند که موسی هم بند از هلاک (خویشان بنی اسرائیل و اجمع کرده خطبه بخواند که نفعان از استعانت برآمد و هر در ادای آن کلمات و نامهای در معانی و حقایق و وقایعش تسخیر شد و یکی از عظمای قوم گفت یا کلیم الله هیچ کس باشد در روی زمین از خود اناتر موسی عم فرمود که نمی دانم در هر عالم از خود دانامری و گویند در ضحیر مبادشش این صورت گذشت بی آنکه بدان تلفظ فرمایند حق سبحانه بد و وحی فرستاد که ما و در مجمع البحرین بنده است که اختصاص داد ایم او را بعلم خاص بر دایکی از خواص خود تا منزل وی و باخودهای بریان همراه بر که او را بداند و او خواهد نمود حضرت موسی هم تیر فرمود و روی بر آورد (وَإِذْ قَالَ مُوسَى) و یاد کن ای محمد چون گفت موسی عم (لِقَتْنَهُ) مرث گرد و خادم خود یعنی یو شع بن نون بن افرایم بن یوسف را که بطلب خضر عم (لَا اَبْرَحُ) میبشید خواهم رفت (حَتَّى اَبْلُغَ) تا برسم (مَجْمَعُ الْبَحْرَيْنِ) مجمع البحرین که مکان او است و آن ماضی بحر فارس و روم بود و گویند کان الخضر فی ایام الافریدون دکان علی مقدمه ذی القترنین الاکبر و بقی الی ایام موسی و گویند آن موضع از انزلیه است و در زاد المسیر طبرستان مغرب آورده و در بند نو شیروان نیز گفته اند ان الله موسی هم فرموده که مدام بر روم تا برسم منزل از (اَوَّاهِصِي حَقْبًا) یا میروم زمانی در از که هشتاد سال باشد

بیت \*

یعنی پہنچ رہی تھی از سفر بر تاجم تا اورانیاجم

\* دست از طلبند آدم ناکام من بر آید \* بیان رسد بحالان یا جان ز تن بر آید \*

ای یوشع تو با من موافقت می نمای در طلب این بندہ صالح یوشع عم فرمود کہ آری من باتو موافقم و رفاقت ترا من تمام می شمارم \* مصروع \* غش است آوارگی آنرا کہ همراهی چنین باشد \* پس یوشع ہم ہتی چند نان و مایہ بریان برداشتہ با تفاق موسی کلیم اللہ عم ردان شد (فَلَمَّا بَاغَا) پس آن ہیکام کہ رسیدند (فَجَمَعَ بَيْنَهُمَا) جمع کی میان دودریا است آنجا بر منخرہ کہ ہر کنار چشمہ بود نشستند و موسی عم بخواب رفت یوشع عم در ان چشمہ وضوخت و قطرہ از دست دی بران مایہ بریان کلید فی الحال زندہ شد روی بدریا نهاد و یوشع عم منجیر گشت موسی عم از خواب در آمدہ نفقہ حال یوشع عم و مایہ نہ نمود روی براہ نہاد و از غایت تعجیل سفر (فَسَيَّأَ حَوْتُهُمَا) پس فراموش کردند مایہ خود را (فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ) پس فراگرفت مایہ راہ خود را (فِي الْبَحْرِ) در دریا (سَرِيًّا) مثل سر راہ کہ در ان توان رفت ہر جا کہ مایہ می رفت آب بر بالای او چون طاقی مرتفع می آید نہاد و زمین خشک می گشت (فَلَمَّا جَاوَزَا) پس وقتی کہ در گذشتند از مجمع البحرین (قَالَ) گفت موسی عم (لِقُتْنَةٍ) مرجوان مرد خود را یعنی یوشع عم را کہ وقت چاشت شد (اتَّخَذَا نَأْتًا) بیار طعام چاشت ما را تا بخوریم کہ کمر سہ شدہ ایم و دمی چند بر آب میم (لَقَدْ لَقِينَا) بر آئیہ دیدیم (مِنْ سَفَرِنَا هَذَا) از این سفر کہ کردیم (نَصْبًا) رنج و سختی چون یوشع عم سفرہ بیش آورد قصہ مایہ یادش آمد (قَالَ أَرَأَيْتَ) گفتہ یوشع عم خبر داری (إِنْ أَوْتَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ) چون جای گرفتہ بودیم تان منخرہ ہر کنار چشمہ (فَأَنْتَ) پس بد رستی کہ من (فَنَسِيتَ الْحَوْتَ) فراموش کردم مایہ را یعنی قصہ او را کہ باتو گویم (وَمَا أَنْسَانِيَةَ) و فراموش نکرد بر من ذکر او را (إِلَّا الشَّيْطَانَ) بگر شیطان کہ مرا مشغول رخت (أَنْ أَذْكُرْ) از انکہ یاد دہم ترا (وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ) و گرفت مایہ راہ خود را (فِي الْبَحْرِ) در دریا (عَجَبًا) راہ عجیب کہ ہر جا میرفت راہی فراخ بودہ امی شدہ زمین دریا نیز خشک می شد (قَالَ) گفت موسی عم (ذَلِكَ) این قصہ مایہ (مَا كُنَّا نَبْغِي) آنچه بودیم کہ می طلبیدیم چہ حق سبحانہ بمن وحی فرستاد کہ آن مایہ را راہ خواہد نمود بدان کسی کہ منی طلبیم (فَاتَّخَذَا) پس باز گشتند (عَلَى أَنْارِهِمَا) بر نشانی ہای ہم خود (قَصَصًا) از فی رفتنی تا رسیدن بدان موضع کہ مایہ بدریا در آمدہ بود در اہی دیدند کشادہ خشک بدان در آمدہ (فَوَجَدَا) پس یافتند (عَبْدًا مِنْ صِبْيَانٍ) بندہ را از بندگان ما کہ بہ محض عنایت (اتَّبَيْنَا) راہ ہم را را (رَحْمَةً)



بخششی (مِنْ حِنْدِ قَا) از نزدیک ما که آن وحی است و نبوت بقول که او را پیغمبر دانند یا طول عمر بر مذہب آنها که بر نبوت او قایل نیستند (وَعَلَّمَانَا) و بیاموختیم او را (مِنْ لَّدُنَّا حِلْمًا) از نزدیک ما علمی که خاص است با کسی آنرا اندام الہیہ تعلیم ما در حقایق علمی از ذوالنون مصری قدس سرہ نقل می فرماید کہ عالم لدنی آن است کہ حکم کند بر خلق بمواقیع توفیق و غزلان و گفته اند کہ علمی است کہ حاصل شود بی واسطہ کسب و تلقین حرف صاحب کشف الاسرار (مودکہ و اندہ) این علم محقق است از یافتہ صغنی گوید در فتوحات از سلطان العارفين قدس سرہ نقل می کند کہ باجمعی دانشمندان می گفتند اند تہم علمکم میتامن بہیت و اخذنا علما عن الحق الذی لای موت

\* مننوی \*

\* گلشنی کہ نقال روید یک دم است \* \* گلشنی کہ عشق روید حرم است \*

\* گلشنی کہ گل دل دہ کرد و بنا \* \* گلشنی کہ دل دہد و فرجنا \*

\* علم چون بر دل زند باری شد \* \* علم چون بر گل زند باری شود \*

آورده اند کہ چون یحیی خضر عم رسیدند او را دیدند تکیہ کردہ و جامہ خود را بر سر کشیدہ موسی عم سلام کردہ خضر عم جامہ از روی دور کردہ جواب دادہ و گفت تو کہ بدستی گفت من موسی ام نبی بنی اسرائیل حق تعالی فرمودہ کہ تو صحبت دارم و از تو چیزی بیاموزم او در جواب گفت سیکہ گوید کہ پیغمبر صاحب شریعتم او چگونه از کمی چیزی آموزد گفته اند کہ رسول می باید کہ اعلم باشد از مرسل الیہم در انچه بدیشان آورده است از اصول و فروع دین و ہر چہ ازین قبیلہ باشد تعلیم آن منافی امور نبوت نیست و مکتہ انتم اعلم بامور دنیا کم مویہ این قول است (قَالَ لَهُ مُوسٰی) گفت موسی مر خضر را عم (هَلْ اَتَّبِعُكَ) آیا پیروی کنم مرزا (عَلٰی اَنْ تَعْلَمَنِيْ) بشرط آنکہ بیاموزانی مرا (مِمَّا عَلِمْتَ) از انچه بتو آموختہ اند (رُشْدًا) علمی کہ مبتنی بر شد باشد یعنی اصابت خبر (قَالَ اِنَّكَ) گفت خضر عم بدستی کہ تو (لَنْ تَسْتَطِيعَ) نمی توانی (مَعِيَ صَبْرًا) بامتن شکیبائی کردن را موسی عم گفت چرا صبر تو انکم کرد گفت یحییہ آنکہ تو پیغمبری حکم تو بر ظاہر است بد کہ از من علمی صادر شود کہ در ظاہر آن منکرہ و ناشیستہ بناید و توجہ حکمت آن را ندانی و بران صبر کردن توانی (وَكَيْفَ تَصْبِرُ) و چگونه صبر کنی (عَلٰی مَا لَمْ تُحِطْ) بر انچه جزیکہ احاطہ نکردہ (بِی) با بجز (خَبْرًا) از روی دانش یعنی عالم تو بران نرسیدہ باشد (قَالَ سَتَجِدُنِيْ) گفت موسی عم زود باشد کہ بیایی مرا (اِنْ شَاءَ اللّٰهُ) اگر خواہد خدای (صَابِرًا) صبر کنندہ بر انچه از تو می بینیم (وَلَا اَعْصِيْ اَوْامِرًا) بر داری نکنم (لَكَ اَمْرًا) مرزا او بہیچ کاری (قَالَ) گفت خضر عم کہ ای موسی (فَاِنْ اَتَّبَعْتَنِيْ) پس

اگر بپروی کنی مرا (فَلَا تَسْأَلْنِي) پس پھر مرا (عَنْ شَيْءٍ) از چیزی کہ بگو باشد و در محبت آنرا اندانی  
یعنی افتتاح سوال کن (حَتَّىٰ أَجِدَ ثَلَاثَ) تا من نوب نوب زم برای تو (مِنْهُ) از انجیز (ذِكْرًا) بیانی کہ  
تو در بانی موسیٰ عم قبول فرمود و ہر دو با ہم روی بر انداختند و بدین معنی ہم بر عقب ایشان میرفت (فَانْطَلَقَا) ۲۰  
پس بر قدم بر سطل دو تا مار حیدند بکشتی و از اہل آن احد اعای رکوب در آن نمودند اما ان اول راضی  
نشد نہ در آخر خضر را شناختند و بنظمی تمام دو ان سستی در آورده (حَتَّىٰ اِنْ اَرَكْبَا فِی السَّفِينَةِ)  
تا چون نشسته دو سستی در میان در بار حیدند خضر تبری برداشت و پنهان از قوم (خَرَقَهَا) سوراخ کرد  
سستی را (قَالَ اُخْرِقَتْهَا) گفت موسیٰ عم آیا سوراخ کردی کشتی را (الْتَفِرِقَ اَهْلَهَا) تا غرق کردانی اہل  
سستی را بر سوار سبب دخول آب است در آن و دخول آب موجب غرق شدن سفینہ باشد (لَقَدْ جِئْتَ)  
بہ رضی کہ آوردی (شَيْئًا اَمْرًا) چیزی مشکفت و شنیع و بد دل گران (قَالَ اَلَمْ اَقُلْ اِنَّكَ) گفت خضر  
کہ ایا بگفتم بہ رستگار تو (لَنْ تَسْتَطِيعَ) نمی توانی (مَعِيَ صَبْرًا) با من صبر کردن (قَالَ) گفت موسیٰ عم کہ آن  
بعضی از خاطر من رفته بود (لَا تُؤْخِذْنِي) مواخذه کن مرا (بِمَا نَسِيتُ) بآنچه فراموش کرده ام (وَلَا تُؤْهِنْنِي) و در مرسان مرا  
(مِنْ اَمْرِي) از کار من (عَصْرًا) دشواری یعنی بہر من سخت گیر و با من بہر من مقدار مضایقہ کن (فَانْطَلَقَا)  
پس از سفینہ بپروان آمدہ بر قدم تا بدی حیدند در خارج ذیہ جمعی کودکان بازی می کردند و پسری زیباروی بنہ  
قاصد خط صبر بہر پشت لب او ظاهر شدہ نام او خوش بود یا خسو رونام پدر او سلاسل با کما روی و نام مادرش شاہوید  
یار محمی در میان ایشان بود و موسیٰ و خضر ہم بہر قدم (حَتَّىٰ اِذَا لَقِبَا غُلَامًا) تا چون بدیدند پسر میرا کہ ذکر کردیم  
خضر ہم اورا از میان اقران طلبیدہ در پس دیواری برد (فَقَالَا) پس بگفت اورا بجز باجناتی (قَالَ اَقْتُلْتَ)  
گفت موسیٰ عم ایا کشتی (نَفْسًا كَيْفًا) نفسی پاک را (بِعَيْنِ نَفْسٍ) بغیر نفسی کہ او کشته باشد یعنی او پاک بود از  
قتل (تَغْرِقَ) غرق پس بی قصاص اورا جگو نہ کشتی (لَقَدْ جِئْتَ) ہر آید آوردی (شَيْئًا نَّكَرًا) چیزی ناپسندیدہ اورا  
(قَالَ اَلَمْ اَقُلْ لَّكَ اِنَّكَ) گفت خضر ہم ایا من بگفتم ترا در اول مصاحبت کہ تو (لَنْ تَسْتَطِيعَ) قوت  
نداری و توانی (مَعِيَ) با من و با نعمای من (صَبْرًا) شکیائی و زبیدن (قَالَ) گفت موسیٰ عم  
(اِنْ مَا لَنُكَ) اگر سوال کنم ترا (عَنْ شَيْءٍ) از چیزی کہ صادر شود من این اذمال نہ کنہ (بَعْدَهَا) پس ازین  
گفت (فَلَا تُصَاحِبْنِي) پس مصاحبت با من کن (قَدْ بَلَغْتَ اَبْرَاسِي) کہ رسیدی تو (مِنْ لَدُنِّي عَذْرًا) ۱۱  
از نزدیک من بہ رضی یعنی چون سہ بار ترا مخالفت کنم ہر آید در ترک محبت من عذر و باشی و در حدیث  
آمدہ کہ عای رحمت کند برادر مومنی عم را کہ از روی شرم گفت فَاَتَصَاحَبُنِي اِذَا جِئْتُ بِمَصْحَابٍ

خود و رنگ نمودی بر آینه چرخهای شگفت دیدی (غَافِلًا قَافِلًا) پس در گذشتند و رفتند (حَتَّىٰ اِذَا اَتَّخٰتَا) تا چون آمدند (اَهْلَ قَرْيَةٍ) بابل دینی که انطاکیه بود یا ایله نصره یا جردان از او سینه یا بر تیر و دیرم یا بر زمین و اهل آن دیر چون شب شدی و در دافه بستندی و برای هیچ کس نیکشاندی نازی تمام بود که موسی و خضر هم بران دیر رسیدند و خواستند که دیر در آیند کمی و در دافه بگذشتند (اَسْتَطْعَمًا) طعام طلب کردند (اَهْلَهَا) اهل آن دیر و او گفتند این جا غریب و صید و اجیم و در کمره نیر هستیم چون ما را در دیر جای ندادید باری طعام جودت ما بفرستید (فَاَبَوُا) پس سرما زدند اهل آن قریه (اَنْ يَّضَيِّقُوهُمَا) ازان که ایشان را مهمانی کنند ایشان شب گریخته بیرون دیر بودند و باید ادروی بر او نهادند (فَوَجَدَا) پس یافتند (فِيهَا) در نواحی آن دیر (جِدَارًا) دیواری مایل شده بیک طرف (يُرِيدُ) می خواهد است دیوار (اَنْ يَّنْقُضَ) آنکه بینند و در گرد و از پیچ او اذیت دیدار مجاز است یعنی نریز یک بود با فنادان (فَاَقَامَهُ ط) پس خضر را است کرد آن را با آنکه اساسش را بست و گمان استحکام داد (قَالَ) گفت موسی هم که اهل این دیر ما را جای ندادند و طعام نیر نفرستادند پس بجهت چه دیوار ایشان را عمارت کردی (لَوْ شِئْتَ لَتَّخَذْتَ) اگر می خواستی بر اینه فرامی گرفتی (عَلِيَّهٖ) بر تعبیر این دیوار (اَجْرًا) مزدی (قَالَ هٰذَا) گفت خضر هم این است (فَوَاقٍ بَيْنَهُ وَبَيْنَكَ) جدائی میان من و تو یعنی گفته بودی که اگر نوبت ثالثه جزئی بر جسم با من صحبت مدار اینک وقت فراق رسید (مَآئِيَّتِكَ) زدود باشد که آگاه سازم ترا (يَتَّوِيلُ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ) یعنی آنچه توانستی (عَلَيْهِ صَبْرًا) بر این شکیبایی نمودن از حیثیت ظاهر بران افکار کردی (اَمَّا السَّاعِيَةُ فَمَا كَانَتْ) اما شستی پس بود (لِمَسَاكِينٍ) مرحمانا بر او زدود کرده برادر بودند پنچ دیوار و بر جای مانده و پنچ دیگر ملحقان که بجهت تحصیل معشیت (يَعْمَلُونَ فِي الْبُحْرِ) کار کردند در دریا (فَارْتَدَّتْ) پس خواستم بکلم خدای (اَنْ اَعِيْبَهَا) آنکه در اسوار سازم و عیب ناک کنم (وَكَاَنَ) و حال آن است که هست (وَرَأَوْهُمْ) در پیش راه ایشان (مَلِكٌ) پادشاه که او را جلندین کر کرده گویند (يَا خُذْ) می گیرد (كُلَّ مَفِينَةٍ) هر کشتی درستی که می بیند (خَصْبًا) بخصب یعنی ارش تیانان باز می خاندن آن کشتی را معیوب کردم تا او غصب نکند و آن محبتان بکلی محروم نگارند \* بیت \*

\* که خضر در بحر کشتی را شکست \* \* مد درستی شکست خضر هست \*

(وَاَمَّا الْقَلْمُ) و اما پر کشته گشته (فَكَانَ اَبْوَاهُ) پس بودند پدر و مادر او (مُؤْمِنِينَ) گردیدگان (فَخَشِينَا) پس دانیم ما بر سیدیم (اَنْ يُّرْهِقَهُمَا) آنکه در دیر نهد ایشان (دُغِيًّا نَا وَكُفْرًا) بی باکی و کفران نسبت یعنی شایسته که با کفر و دغیان و فسق او دراز زند از روی مهربانی که والدین را

برو له هست و آن در حق موجب کنعان و طغیان باشد (فَارْتَدْنَا) پس خواستیم ما (اَنْ يَّبْعِدَ لَهْمَا) آنکه بدل ده ایشانرا (رَلَّيْهُمَا) پروردگار ایشان (خَيْرَ رَاقِبَةٍ) فرزندی بهتر از (زَكُوَّة) از روی طهارت و پاکیزگی یعنی از لوث گناه و شوب اخلاق و در مژگی باشد (وَاَقْرَبَ رَحْمَةً) و نزدیکتر از جهت بخشایش و مهربانی بر پدر و مادر آورده اند که حق سبحانه بعرض آن بر ایشانرا دخری داد و پیغمبری اورا بعهد خود در آورده و متناد پیغمبر از نسل او پدید آمده \*

\* آن برادر اکبر خضر میرید خلق \*

\* سر آن را در بناید عام خالق \*

\* آنکه جان بخشید اگر بکشد رواست \*

\* نایبست اودست اودست خداست \*

\* پس خدا نها که آن یاری بود \*

\* بس خرابی تا که معاری بود \*

(وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ) و اما دیوار که پس هست (لِقُلُوبِهِمْ يَتَخَفَتُونَ) برای دو کوه که یتیم نام ایشان احرام و حریم هستند (فِي الْمَدِينَةِ) و شهر مراد قرین مذکور است (وَكَانَ تَحْتَهُ) و هست در زیر دیوار (كَنْزٌ لَهُمَا) گنجی برای ایشان و اگر دیوار بر افنادی آن گنج ظاهر شدی و مردمان بروا شدندی (وَكَانَ أَبُوهُمَا) و بود پدر ایشان (صَادِقًا) مردی شایسته و نام او کاسحی و گفته اند میان ایشان و پدر صالح ایشان همت پدر دیگر بوده خدای ایشان را بجهت صلاح آن پدر محافظت فرمود (فَارَادَ رَبُّكَ) پس خواست پروردگار تو (اَنْ يُبَلِّغَا) آنکه بر سنده یتیمان (أَشَدَّهُمَا) بقوت و کمال رشدند و (وَيَسْتَخْرِجَا) و بیرون آورند (كَنْزَهُمَا) گنج خود را (رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ) بخششی از پروردگار تو (وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي) و نه کردم آنچه نویدی از روی خود بلکه بفرمان حق تعالی کرده ام که اذخواست که گنج بر ستونان رسد آورده اند که آن گنجی بود پر از زردنقره و گوشت کتب علمی بود و او را شهران است که لوحی بود از زیر برده و بر نوشته بود (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) بحسب میدارم از کسیکه ایمان دارد و انضاد و پرگار نه اند و ده گنجی شود و ست گفت میدارم از کسی که گردیده است بر از حق پرا خود را در تعب ادگه و عجب است از کسی که تصدیق مرگ کند چرا عمرش و مان گذرانده و شکفت از شخصی که ایمان دارد و حساب روز قیامت برای ج غنای در روز و عجب است از آنکه دنیای دنی و ثناب او و احوال الثناب او باب او داد و احوال او را دل و بند دلا لا اله الا الله محمد رسول الله (ذَلِكَ) این است (قَالَ رَبِّیْ مَا لَمْ تَنْطَعْ) حقیقت آنچه تو انسانی (عَلَيْهِ صَلَواتُ) بران صبر کردن آورده اند که موسی و خضر عم یکدیگر را دواع کرده و هر یک روی بر منور آورده و محققان را درین قصه بسی نکات و اسرار است خصوصاً صاحب بحر المعانی و در بیان دقایق

آداب مرید صادق و اشفاق پیر محقق بغیر از خوش و انصاری و دلکشی آورده و بعضی ازان در جواهر التنبیه  
 باز توان یافت (وَلْيَسْأَلْكَ) و می پرسند ترا است که کان کد باستان بود (هَٰؤُلَاءِ الْقَوْمُ الَّذِينَ) از ذوالقرنین  
 که بادت ه شرق و غرب بود بدین جهت ذوالقرنین گفتندی که بکانه مشرق و مغرب طواف کردیاد زمان او  
 دو قرن از مردم در گذشتند یا تاج او دوش رخ داشت یا بدست و کاسب حرب می نموده یا کریم الطرفین  
 بوده یا سببان علم ظاهر و باطن جمیع کرده یا د و ضعیفه داشته یعنی دو گندوی بافته از دو جانب سرو اشهر آن  
 است که این اسکنه و رومی است و در نبوت او اختلاف کرده اند (قُلْ) بگو ای محمد (مَا تَلَوْتُ عَلَيْكُمْ)  
 ذود باشد که بخوانم بر شما (مِنْهُ ذِكْرًا) از دوزخی و بیانی (إِنَّا مَكْنُؤًا) به رشتیکه ممکن گردانیدیم یعنی دست  
 دادیم (لَهُ) مراد او اباستیل (فِي الْأَرْضِ) در زمین (وَأَتَيْنَاهُ) و عطا کردیم او را (مِنْ كُلِّ شَيْءٍ)  
 از هر چیزیکه خلق بران محتاج بودند یا از آنچه سلاطین را بکار آید و تسخیر شهر و محاربه با اهل اسی یادادیم  
 او را از هر چیزیکه می خواست (سَبَبًا) دست آویزی که بدان سبب او را آن چیز میسر شود آورده اند  
 که حق تعالی نور و طاعت را مسخر او گردانید و در زاد السمیر گوید که صحاب را بفرمان او که در تابر و سوار  
 شود هر جا که می خواست می رفت و دوزخی که از دوزم بیرون آمده مصر را تسخیر سخت و با زنگیان  
 حرب کرده و بر ایشان غالب شده عزم مغرب کرد (فَاتَّبَعَ سَبَبًا) پس از بی دورفت سببی را که  
 به مغرب تواند رفت و بآن سبب تو سبب جبهه میرفت (حَتَّىٰ إِذَا فَلَاحَ) تا چون رسید (مَغْرِبَ الشَّمْسِ)  
 بجای فرو رفتن آفتاب یعنی نهایت مهارت در جانب مغرب (وَجَدَهَا تُغْرِبُ) یافت آنرا که آفتاب را  
 که رأی العین فرو میرود (فِي عَمِيٍّ جَمِيٍّ) در جشر آب گرم و حفص حمیه می خواند یعنی جشر آب  
 مکدهای آمیز (وَوَجَدَ عِنْدَهَا) و یافت نزد یک آن جستم بر ساحل دریای محیط غری (قَوْهَا) گردوی را  
 که ناسک گویند و ایشان قومی بودند بت پرست و صبر چشم سرخ سوی تاد یعنی فرید با پیشت لباس  
 ایشان پوست حیوانات و طعام ایشان گوشت و خوش و جانوران آبی (قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ) گفتیم ما که  
 ای ذوالقرنین این نه اگر ادبی بوده باشد وحی است و اگر نبی نبوده بالهام یا برسان زمان یا تنبیه او  
 و بر بر نقدی حق تعالی نمود که (إِنَّهُ أَنْ تَعَذَّبَ) یا آن است که عذاب می کنی این قوم را یعنی می کشی اگر  
 لیان نماند (وَأَمَّا أَنْ تَخَذَ) و یا آنکه فرامی گیری (فِيهِمْ) در باب ایشان (حَسَنًا) نیکوئی را اگر برگزیده  
 (قَالَ) گفت ذوالقرنین (أَمَّا مَنْ ظَلَمَ) اما کسی که ستم کند یعنی بر کفر خود و مصر باشد (فَسَوْفَ نَعَذِّبُهُ) پس  
 ذود باشد که عذاب کریم من یعنی هر که با من است به کشیم او را و این عذاب دنیا است (ثُمَّ قَوْمًا)

باز گشته شود (إِلَى رِبِّهِ) بسوی جزای پروردگار خود در قیامت (فَبِعَذَابِهِ) پس عذاب کند خدا می او را  
 (هَذَا بَابُ نَكْرَاجٍ) هذا بابی سخت و سنگین که مثل آن معهود نباشد (وَأَمَّا مَنْ أَمَنَّ) و اما هر که بگردد (وَوَعَدَ مَلَكُ صَالِحًا)  
 و علمای شایسته کند یعنی بر مقتضای ایمان (فَلَهُ) پس مراد است در هر دو صراحتی (أَجْزَأُ عَنِ الْحُسْنَى) که  
 پاداش نیکو (وَسَنَقُولُ لَهُ) و زود باشد که بگوئیم مراد را (مِنْ أَمْرِنَا) از فرمان ما یعنی از آنچه می فرمایم (يَسْمُرُهَا)  
 کاری آسان فراخو طاعت او آورده اند که شکر عظمت را بر قوم ناسک گماشت تا بگوش و دهی ایشان  
 در آمد و زیبار خواسته بوی ایمان آورده اند (ثُمَّ اتَّبَعَ سَبَبًا) پس دیگر باره از پی در آمد سببی و اگر  
 به مشرق توان رفت و قوم ناسک را با خود برده لشکر نور را از پیش روان کرد و عسکر نظامت را  
 از عقب بداشت و بجانب جنوب متوجه شده قوم تاویل را که در قطرایسن بودند مسخر گرد بهمان طریق  
 که در قعه ناسک مذکور شد پس روی به مشرق نهاد (حَتَّى إِذَا بَلَغَ) تا چون برسد (مَطْلِعَ الشَّمْسِ)  
 بجای بر آمدن آفتاب یعنی موضعی که مبدای عمارت است از جانب شرق (وَجَدَهَا) یافت آفتاب را که  
 بر بانه اد (تَطْلُعُ) بر می آید و شعاع او می افتد (هَلَى قَوْمٍ) برگردیدی که ما (لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ) نگردانیده بودیم  
 و بیم آنکه برای ایشان (مِنْ دُونِهَا مَبْثَرًا) از دونه آفتاب در وقت طلوع پوششی از لباس و نیاکه  
 میان ایشان و آفتاب عاجز باشد بر ایشان را پوشش نبود و زمین ایشان نیز بناگاه نمی داشت از غایت  
 نرمی و سستی پس چون آفتاب طلوع کردی بسردا بهادر آمدندی تا د قبیله از ارتفاع پذیرفتی و از سمت  
 راس ایشان و در کشتی از زیر زمین بیرون آمد و ماهی گرفته می و با آفتاب بریان کرده خوردندی و ایشان  
 قوم سسک بودند (كَذَلِكَ) همچنانکه کرداسکند را ایشان که با اهل مغرب گردید و همچنان اتباع صعب  
 گرد و بجانب قطرایس روان شد و اقوامی رسید که ایشان را تاویل خوانند و با ایشان همان سلوک نمود  
 که با قوم دبل (وَقَدْ أَحْطَيْنَا) و بدرستیگاه ما حاضر داشتیم (بِمَالِدَيْهِ) با آنچه نزدیک او بود (خَبْرًا) \*  
 از روی آگاهی یعنی لشکر با و ادوات حرب و اسباب جهانبگیری که بر و جمع شده بود بهر محیط بودیم و مجموع را  
 دانستیم (ثُمَّ) پس اسکندر (اتَّبَعَ) از پی در آمد (سَبَبًا) راهی و طریق و دیگر از مشرق بشمال  
 (حَتَّى إِذَا بَلَغَ) تا چون بر رسید در منقطع ارض ترک (بَيْنَ السَّيْنَيْنِ) میان دو کوه که از پس آنها زمین  
 با حوج و با حوج است (وَجَدَ مِنْ دُونِهَا) یافت در پیش آن دو کوه (قَرْمًا) گردی را اما به تئهای  
 عجیب و شگلهای غریب (لَا يَكَادُونَ) نزدیک نبودند از کسی طاعت که (يَفْقَهُونَ قَوْلًا) و ریابند  
 سخنی را و کسی نیز از لشکر ذوالقرنین سخن ایشان در نمی یافت (فَأَتَوْا بِأَذِ الْقَرْنَيْنِ) گفتند

یعنی مترجم ایشان گفت ای ذوالقرنین ( اَنْ يَّاجُوجَ وَ مَا جُوجَ ) به رستیکه قوم باجوج و ماجوج ( مُفْسِدُونَ )  
 تباہی کنده گانند ( فِي الْأَرْضِ ) در زمین ما هرگاه که از پس این دو کوه بپروان آیند از گیاه سبز آنچه بیابند خورند  
 و آنچه خشک باشد با خود ببرند و تمام انعام مار بکشند و می خورند و اگر چهار پایان را نیافته آدمی را عرض آن  
 بکار برند و ایشان دو قبیلہ اند از اولاد یافث بن نوح هم و در عین المعانی آورد که آدم هم را احتیاج شد  
 و منی از خاک آلوده گشت آدم از آن حال اند و هناک گشت حق تعالی این دو قوم را از آن خاک آلوده  
 منی ابو البشر بیافزید و بقول سبکه گوید انبیاء هم محتاج نمی شوند این قول ضعیف است و در اشکال و احوال  
 ایشان اختلاف کرده اند از علی مرتضی کرم الله وجهه منقول است که قاست بعضی از ایشان ستمدار  
 شجری است و تقد بعضی بنیاست در از دو حدیث آمده که صنفی از ایشان بمنال شجره آلوده و آن  
 درختی است در ولایت شام طول او صد و بیست گز و صنفی را طول و عرض ساد و بیست و صنفی اند که  
 از یک گوش فراش و از دیگر گوش لحاف می سازند و در وقت ایشان گفته اند

\* نظم \*

* بکوتاه چشمی سک جیتہ جوی *	* بکوشش در از از خزان برده گوی *
* نہ شرمی نہ بینشی دلتو از *	* در آن چشم کوتاہ و گوش در از *
* ہر نگام خفتن بخند سیر *	* یکی گوشش بالا و دیگر ہزیر *
* شکن ہر شکن چین ابروی شان *	* کشتان ریش تازی زانوی شان *
* بردن آمدہ اشک شان چون کراہ *	* شکم بہن و پا خرد و گردن و راہ *
* چو بوزینگان آمدہ در وجود *	* مر زرد و رخ سرخ و دیدہ کبود *
* نہ از نہ جز خواب و خور ہیچ کار *	* نمیرد یکی تا نہ اید ہزار *

التصہ \* آن گروه با سکنہ رگفته کہ ما ازین قوم تنگہ آمدہ ایم ( فَهَلْ تَجْعَلْ ) پس ایابکنیم یعنی مقرر سازیم  
 ( لَکَ ) برای تو و بیرون آریم از میان ما لہای خود ( حَوَّجًا ) مزدی ( عَلٰی اَنْ تَجْعَلَ ) بشرط آنکہ بکنی تو  
 ( بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَهُمْ ) میان ما و میان ایشان ( مَدَّاحًا ) بندی کہ منع کند ایشان را از بیرون آمدن ( قَالَ ) گفت اسکنند  
 ( صَامِتًا ) بیخبر دست و پا در دمراد ران ( رَبِّيْ ) آفریدہ گار من ( خَيْرًا ) بہتر است از آنچه شما می خواهید  
 کہ بہمن دیوہ ( فَاصْبِرْ ) پس مریاری دیوہ ( بِقُوَّةٍ ) توانائی یعنی بہرمان توانا یا صبری کہ فوت یا ہم بدان و پیہ کار  
 ( اجْعَلْ ) تا بکنم ( بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ ) میان شما و ایشان ( رَدًّا ) جہائی سحت کہ بعضی از آن بر بعضی مرکب باشد  
 ( اَتَوْنِيْ ) بہارید برای من ( زُبُرًا ) قطعہ های آهن منقول است کہ فرمود ما خشتہا از آہن ساختہ

\* بیت \*

\* بفارغ دلی جا بجا تن زند \* \* هر روز در شب خشت آهمن زند \*

آنگاه حکم کرد که میان دو کوه که چهار هزار قدم بود و شصت پنج کز عرض بکنند تا آب رسیده پس در نه زمین و روی آب خزه از سنگ خاره نهادند و خشت های آهمن بر بالای آن فرش کردند (حَتَّى إِذَا سَاوَى تَاجِرُونِ سَاوَى شَدَّ بَيْضَ فَرْشِ بَاشِ (بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ) میان هر دو کوه لغزمو تا بهر بساطی بر بالای آن ریخته و میان بر جوانب او ترکیب کردند (قَالَ ابْنُ قُحَّوْ) گفت مرعده را که در میان آنها (حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ) چون کرد انداختن خشت های آهمن را (فَأَرَاهُ) مانند آتش (قَالَ أَتَمَّيْ) گفت بیاید (أَفْرِغْ عَلَيْهِ) تا بریزم بر بالای آهمن گرم شده (فَطَرَاهُ) روی که آخته

\* فرد \*

\* به روی فرشی که انگبخت \* \* بر روی حل کرده می ریختند \*

و برین گونه دیواری مد و پنجاه کز را از تقاع برآمد مانند کوهی یکباره و هموار و مسطح (فَمَا اسْطَاعُوا) پس نتوانستند یا جوج و ماجوج (أَنْ يَّظْهَرُوهُ) آنکه بالای درند بران سد بسبب از تقاع و انماس (وَمَا اسْتَطَاعُوا) و نتوانستند (لَدُنْقَبَةٍ) مراد را سوراخ کردن بواسطه سنجی و صلابت آن (قَالَ) گفت ذوالفرزدین بعد از آن (هَذَا) این سد و افتد از بر تمام آن (رَحْمَةً) بخشش است (مَنْ رَقِيَ) آرزو در دگر من بر آنها کمی ترسیدند از فتنه یا جوج و ماجوج (فَإِذَا جَاءَ) پس چون یلید (وَعَذْرَتِي) و ده آفریدگار من بخروج یا جوج و ماجوج (جَعَلَهُ) گرداند این سد را (نُكَّاهُ) زمین و هموار یعنی او را از پیش راه ایشان بردارد (وَكَانَ وَعَذْرَتِي) دست و ده پروردگار من (حَقَّالُ) دوست در است خروج این کرده از مادر را را الیدیکی از علامات قیامت است و در او افرسوده انبیا ذکر آن خواهد آمد ان شاء الله تعالی (وَتُرَكَّنَا) و بگذاردیم (بَعْضُهُمْ) برخی از یا جوج و ماجوج را (يَوْمَئِذٍ) آن روز و زینت روز خروج که از خام نموده (يَمُوجُ فِي بَعْضٍ) اضطراب می کنند و داخل می شوند در برخی دیگر و گفته اند مراد آن است که روز قیامت انس و جن از وی مجبور و اضطراب در هم آسوزند (وَنُفِّخَ فِي الصُّورِ) و دمیده شود در صور برای قیام قیامت (فَجَمَعْنَاهُمْ) پس جمع کنیم هر خلق را (جَمْعًا) جمع کردنی برای حساب و جزا در عرصة محشر (وَعَرَّضْنَاهُمْ) و ظاهر گردانیم و درخ را (يَوْمَئِذٍ) آن روز (لِلْكَافِرِينَ) برای ناگرویدگان (عَرَّضْنَا لَهُ) ظاهر کردنی و اظهار آن بر ایشان قبل از دخول در آن جهت زبرد قبول باشد (الَّذِينَ) آن کافرانیکه از فرط عفت (كَانَتْ) هست (أَهْلِيهِمْ) چشم های ایشان (فِي غِيَاةٍ) در پوششی (حَقِّ ذِكْرِي) از یاد من یعنی از مشاهد آیاتیکه بآن یاد کرد من نوم تو معبد و تعظیم نه و اهل ایان (وَكَانُوا) و مستعد و توان که بجهت ناشنای من حق (لَا يَسْتَطِيعُونَ)



نمی تواند (صُعَاة) شود و ن کام من یا محبوب می مانند از استماع قرآن بسبب حجاب السمع که قال الله تعالى  
ادْفِرُوا الْفُرَاتِ الْعُرَاتِ بِمَعَانِيَتِكُمْ وَبَيْنَ الذِّمَنِ لِيَوْمِنِ بِالْآخِرَةِ حُجُبًا سَوْدًا \* نظم \*

\* چون تو قرآن خوانی ای صد و امم \*  
\* گوشش شناسد ابرو دهم از مسم \*

\* چشم شناسد انیز ز چشم بند \*  
\* تمانه بیست و کلامت نشوند \*

ع (اَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا) ای ایمی نه دارند آنکه بگویند نه (اَنْ يَّتَّخِذُوا عِبَادِي) آنکه فراگیرند گمان مرا  
که عیسوی و عزیر و ما که اندام (مِنْ دُونِي) بجز من (اَوْ لِيَاْط) دوستان یعنی معبودان مانخص سمن  
آنکه ای ایمی نه دارند کاران که فراگرند ایشانشان بندگان مرا بندگان که ایشان را نفع خواهند رسانید استقامت بمعنی  
ایستادگی است یعنی اتحاد ایشان جمعی را بمعبودیت هیچ سود نخواهد داشت ایشان را (اِنَّا اَعْتَدْنَا لَهُمْ)  
بد رس نیکه ما آمد، کرده ایم دوزخ را (لِلْكَافِرِينَ) برای ناکر ویدگان (نُزُلًا) منزل و ما دیا نزلی که برای  
مهربانان آرند و درین معنی حکم است و تنبیه برای آنکه ایشانرا عذاب خواهد بود که دوزخ در پیش او برتری  
محمض باشد (قُلْ) بگو ای محمد (هَلْ اَنْتُمْ تُكْفِرُونَ) آیا بفرمایید که شما را (اِلَّا بِالْأَسْمَاءِ) بجز با نکرترین مردمان  
از روی که اراد (الَّذِينَ ضَلَّ سَبِيلَهُمْ) آنکه گم شده و غمناک گشته (سَمِعْتَهُمْ) شنیدن ایشان بهما می نیکو نالی یعنی  
نازی (فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) دوزخ ننگانی دنیا چون کشیشان و مهربانان که اکثر اوقات در دیر با صدا و صوم  
می گذرانند و بسبب کثرت آن همه عملها باطل است و ثوابی بران مستخرج نیست و گفته اند مراد ازین طایفه  
روافضایان و ارج یا ارباب بدعت یا جمعی که عمل بر یاد سمسعه کنند و اشهر آن است که از کفار صلوات بر محمد  
و اطعام علماء بر فقراء عتیق رقاب دفع می شد حق تعالی بسلطان آنها حکم کرد و فرمود که (وَهُمْ يَحْسِبُونَ) و ایشان  
می نه دارند (اَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ) آنکه ایشان نیکوئی می کنند (صَنَعَتْهُ) کار را (اَوْ لِيَاْط) آن گروه که ذکر کرده  
شدند (الَّذِينَ كَفَرُوا) آنکه کار نشده (بِآيَاتِ رَبِّهِمْ) بآیاتی پروردگار خود که قرآن است یا بدلیل توحید  
(وَلَقَالَهُ) و پدیدار او یعنی بعد از حشر که در آن وقت رویت میسر خواهد شد اهل آنرا (فَقَبَضَتْ اَعْمَالُهُمْ)  
بس نباه شد کارهای ایشان که در صورت نیکوئی نمود و بران عزای نیر نخواهند یافت (فَلَا تُقِيمُ اَهُمْ)  
بس اقامت نخواهیم کرد برای اعمال ایشان (يَوْمَ الْقِيَمَةِ) روز سنجید (وَزَنَانَهُ) تر از وی که بدان  
سنجند آن عملهای ایشانرا بهر خطبه شده و نابود گشته یا ایشانرا دوزخی نخواهیم نمود و بعضی مقداری و اعتباری  
نخواهند داشت بلکه خوار و سبلا خواهند بود (ذَلِكَ) آن است کار که گفته شد از سلطان عمل و خستندگی ایشان  
(جَزَاءُ مِمَّ كَفَرُوا) پاداش ایشان مهنم است (بِمَا كَفَرُوا) بسبب آنچه بگمیدند (وَاتَّخَذُوا اِلَٰهَاتِهِمْ)

و فرمودند آیهای کتاب مرا (در مسأله) و فرستادگان مرا (هَزْوَاطًا) افسوس کردند و شد و بیتی با کتاب و پیغمبر  
سخنیه کردند (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا) بدرستی آنانکه بگمردیدند کتاب و رسول (وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ) و کردند  
همای پسندیده و شایسته (كَانَتْ لَهُمْ) هست مرا ایشانرا بحکم نه ای (جَنَّاتُ الْفُورِ وَنَحْوِهَا) بهشتهای  
فردوس یعنی بوستانهاست پس بر اشبی که اکثر آن ناک بود (فُزِّلَتْ) بیشش کشت و در تبیان آورده که نه ای  
فردوس را بید و رت خود آفریده و بجهنم او هر روز از روزهای دنیا پنجاه نوبت بد و نظر کرده می فریاد که  
از دای طیار حسن اولیائی یعنی افزون ساز حسن و جمال و تازگی و با کیرگی خود را برای دوستان من  
و این چنین منزلی را منزل دوستان می گویند تنبیه بر آنکه ایشانرا اعطا باشد که نعیم فردوس بازای آن  
محقق می و ما حضری تواند بود و آن عطا نباشد الا و است لقا

\* نعمت فردوس زاهدان را در پی دست \* \* قیمت هر کس تقدیر هست دالای اوست \*

و گویند فردوس ارفع درجات جنان است که حضرت رب اله پناه عم فرموده که فاذا لم تلم الله فساو  
القدوس قولى آن است که اسمی از اسمهای جنان است که اهل ایمان در آنجا فرود آیند اخلاذین فیهما  
در حالتی که جاویدان باشند در آن (الْأَبْغُوثُ) بنویسند (عَنْهَا) از آن بهشتها (حَوْلًا) بدلی یاز طالبند از تو حایل  
بسکانی دیگر زیرا که هر مطالب ایشان در آن مهیا باشد (قُلْ) بگو ای محمد (لَوْ كُنَ الْبَحْرُ) اگر باشد آب  
دریای محیط کثرت زمین است (مَدَدًا) سیاهی (كَلِمَاتِ رَبِّي) برای نوشتن سخنان پروردگار من  
یعنی معانی قرآن یا معامات او (لَفُغِدَ الْبَحْرُ) هر آینه قالی گردد و نهان آب دریا زیرا که جسم است و هر جسم  
ستای باشد پس او به نهایت رسد (قَبْلَ أَنْ تَفْغَدَ) پیش از آنکه برسد و مانند (كَلِمَاتِ رَبِّي) طوطی  
آفریدگار من جهت آنکه بغیر ستاهی است پس بمداد ستاهی کلمات نامستاهی نوشته نشود و (لَوْ جُمِنَا بِهِ مِثْلُهُ  
و اگر نیز بیاریم مثل دریای محیط (مَدَدًا) مداد آن مداد بران افزایم گویند که این آیت وقتی نازل شد که  
یهود در میانار گفتند که در کلام خود می خوانید که و من یوقی الحکم فقه ادنی خیر اکثر و زعم محمد آن است که او را  
حکمت داده اند پس علم شهاب یار باشد و دیگر باره می خوانید و ما دیتیم من العلم الاقربا جمع در میان  
این دو صحنی چگونه تواند که بحق تعالی درین آیت فرمود که علم حق تعالی نهایت ندارد در چند کسی را علم  
بسیار بود در جنب الهی کم از کم می تواند بود

\* نظم \*

زظم

\* عالم تا از بهر عاقلش قطره \*      \* آن جو خورشید است اینها ذره \*  
 \* هر کسی در عالم مد لقمان بود \*      \* پیش عالم کا دلش نادان بود \*

(قُلْ) بگو ای محمد (إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ) جزین بیست که من آدمی ام (مِثْلُكُمْ) مانند شما و دعوی اعطای بکلمات الهی نمی کنم این مقدار هست که بوب طت جرئیل عم (يُوحِي إِلَيَّ) وحی کرده می شود بمن (إِنَّمَا إِلَهُكُم) جزین نیست که معبود شما (إِلَهُ وَاحِدٌ) معبودی بیکتا است بی شریک (فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا) پس هر که امید دارد (لِقَاءَ رَبِّهِ) دیدار پروردگار خود را در بهشت یا هر که می ترسد از رسیدن بحق یعنی بازگشتن بدو بر دوزخ استخیر (فَلْيَعْمَلْ) پس باید که بکند (عَمَلًا صَالِحًا) کرداری شایسته یعنی پسندیده خدا و دور محراب آورده که عمل صالح متابعت پیغمبر است هم دسلوک بر منهاج صحت او بظاهر که ترک دنیا و اعتبار فقر و دوام عبودیت است و باطن که بریدن است از خلق و پیوستن بحق یعنی دیده است از مشاهده ماسوی بر بستن و جز نبشهود حضرت مولی ناکشودن که قال الله تعالی ما زاغ البصر وما طغی \* بیت \*

\* روی از مهر بر تافتیم دسوی تو کردم \* چشم از مهر بر بستم و دیدار تو دیدم \*

آورده اند که جذب بن زهیر عامری رض بحضرت رسالت پناه عم عرض کرد که یا رسول الله من عملی از برای خدا بکنم اما چون کسی بران مطلع شد خوشدل میکردم حضرت هم فرمود که خدا ای عملی را که بغری و ران شریک بود قبول نمی کند حق سبحانه تصدیق سخن پیغمبر خود را این آیت فرماد که (وَلَا يَشْرِكْ) و باید که بنده که عمل صالح دارد در شرک نیارد و این از نماز (يُحِبُّكَ رَبُّكَ أَحَدًا) در پرستش پروردگار خود یکی را یعنی بر یاد تصنیع عمل نکند که ریا شرک اصغر است و پناه کننده عمل نوعی باشد بمن الایا فی العمل و تقسم بر من و فوع الدال

\* سورة مريم مكية بسم الله الرحمن الرحيم \* وهي ثمان وتسعون آية \*

ع (کهیمعص) در مواهب صوفیان بادیه از مواهب الهی که بران حضرت شایخ رکن الدین علام الدل والبرین همدانی قدس سره فرد آورده مذکور است که حضرت رسالت پناه عم را سه سورت است یکی بشری قول تعالی انما انما بشر منکم دوم ملک چنانچه فرموده است انی است کا که کم انی آیت عز وری یعننی و بقی بنی سبوع حنی که قال لی مع الله وقت لا یسعی فیه ما کم مقرب دانی مرسل و ازین روشن تر من رآنی فقده رآی الحق و حضرت الله تعالی را با او در هر صورتی سخن بی عبارتی دیگر واقع شده در صورت بشری کلمات مرکب چون قال و الله احد و در صورت ملک حرف مندر دانه که یعص و اخوات و در صورت حنی کلام سهیم که فاحی الی عبده اوحی \* بیت \*

\* در تنگنای حرف گنجینه بیان ذوق \* زبان سوی حرف نقطه حکایات دیگر است \*

و نشدیم فیما لا تعلمون پس حروف مقطعه رمزی است میان حق تعالی و حبیب او علیه الصلوٰۃ السلام و کسب حص  
 زاجده است و گفته اند این حروف اسمای الهیه اند و از علی رض منقول است که در بعضی ادویه منی خوانده  
 که بعضی یاحم صق و گفته اند که کاف مفتاح اسم کانی و کبیر و کریم است و هاء اثرت با صم بادی و چون  
 مبد و هیچ یک از اسمای الهی حرف یا واقع نشده گویند ایمانی است یا نکه ید الله فوق ایدیم و در باب  
 آوردن که یاسن لا یجیر دلائل بحار علیہ و حسن از اسم علیم و عزیز و عدل است و صاد از صادق و میشد که نام  
 صوره باشد و مبد و مترتب با و یعنی این سوره (ذَکُرْ وَحَمِیْ رَبِّکَ عَبْدُہُ زُکْرٌ بِیِّنًا) یاد کردن خداوند تو است  
 به مهربانی بنده خود از گریا این آرزو را که از اولاد جمیع بن مانیان بن داد و دعوم بود و پیغمبری عالی شان و مہتر  
 احوار بیت المندس و صاحب قربان پس قصه او بخوان و یاد کن (اِذْ نَادٰی رَبُّہٗ نِدَآءً خَفِیًّا) چون ند اکرد و بخواند پروردگار خود را در محراب بیت المندس بعد از تقرب به قربان خواندن پنهان که  
 آن با خلاص اقراب است یاد عالمی میکرد و از قوم پنهان بود چه شرم پیدا است که بعد از نود و نہ سالگی و زنی  
 پیرمنازیده طالب فرزند کند یا پیری آواز او را ضعیف ساخته بود و هر چند بلند می گفت کسی نمی شنید و ندای  
 او این بود که از روی نیاز (قَالَ رَبِّ اِنِّیْ وَهْنٌ الْعَظْمُ مِیْنِیْ) گفت ای پروردگار من بد رسیدنیکه حسرت  
 شده است استخوان اینک ستون خانه بدن است از من چون استخوان که سخت ترین اجزا است حسرت  
 شده باشد سُرُبدن بطریق اولی (وَاشْتَغَلَ الرَّأْسُ شَبِیْہًا) و صفید شده است سر من سفید شدی و گفته اند  
 تشبیه فرموده شیب را در روشنی باتش و فردگر فن او موی را با شتمنل آن یعنی روشن و درخشان  
 شد و سر من از پیری (وَلَمْ اَكُنْ بِدَعَاِکَ رَبِّ شَقِیًّا) و نبودم بخواندن من ترا ای آفریدگار من بی بهره  
 و نا امید یعنی هرگاه که دعا کرده ام با جابت رسیدن بد من بخورده شده ام (وَاقْنِیْ خِفْتُ الْمَوْلٰی) پس بر بخش  
 من و راننی ابد رحمتیکه من می ترسم از بنی اعمام خود که این خوششان من در مهم جو دست واقاست دین  
 نمان و روزند خلافت من در است من نیکو بخانیا و ند پس از مرگ من مرا خفی می باید (وَكَانَتْ اَمْرًا تَنِی عَاقِرًا)  
 و حال آنکه زن من هست نازیده و در سن نود و ہشت سالگی (فَهَبْ لِّیْ مِنْ لَّدُنْکَ وَلِیًّا) پس بر بخش  
 مرا از نزدیک خود فرزندی که منوی امور دین باشد و از دی استحقاق (یَرْثِیْ وَیَرِثْ مِنْ اِلِیَّ عَقُوْبٌ) و  
 میراث بردار است و جو دست از من و میراث گیر دلم و حکمت و ازال یعقوب بن اسحاق یا یعقوب  
 بن مانی برادر عمران که پدر مریم بوده (وَاجْعَلْہُ رَبِّ رَضِیًّا) و بگردان فرزند مرا ای آفریدگار من شایسته  
 و پسندیده که تو از قول و حسن ادراغی باشی بعد از من دعا سر سجده نماید تضرع می فرمود که ندای کرم و بانی

از روی و آنده اجابت تعالی و فرمود (يُزَكِّيْنَا اِنَّا نَبِّشُرُكَ) ای ذکر بیا، شاد است میدهم ترا (يَغْلَامٍ نَّاسِحَةٍ يَحْيَىٰ لَا) به بری نام او یحیی (لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا) بنا فریدیم مراد را پیش از دهم نامی و زاده المیسر آورده که در فضیلت او نه ازان روایتست که قبل از وی کسی سسی بدین اسم نبوده باشد چ بسیار آدمی بدین وجه پیدا شود که پیش از مسامی او نبوده باشد بلکه فضیلت او آن است که حق تعالی بخود توی تسبیح او نموده و پرورد مادر و حاله فرمود امام ثعلبی آورده که ذکر قبل ازان فرمود که بعد از وی کسی ظهور خواهد آورد که در اینجا بین اسم خاص اختصاص دهد و اسم سسامی او را از اسم مایون (جام خود شتیق سازد

\* شعر \*

\* دشتن لمن اسر لیمه \* فذل العرش محمود و به محمد \*

\* بیت \* ای خواب که عاقبت کار است است \* محمود از این شده است که نامت محمد است \*

و گویند سسی یعنی تشبیه است یعنی مثل او بنا فریدیم در آنکه هرگز عصیان و قصد عصیان از او ظهور نرصد (قَالَ رَبِّ اَنْتَ يَكُوْنُ لِيْ غَلَامًا) گفت ذکر بای خداوند من بگو نه باشد مرا پسری (و كَانَتْ اَمْوَاطِيْ هَاقِرًا) است زن من نازانده (وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا) و بدوستیکه رسیدم ام از بزرگ سالی به بنایی و عافیتی و ضعف اعصاب و قوی این سخن از روی اسم تعالی فرموده نه بطریق استبعاد یعنی ما را جوان خواهی ساخت یا هم درین پیروی رایت قدرت خواهی افزاشت (قَالَ) گفت فرشته ما مرند ای تعالی که ای ذکر بیا (كَذَلِكَ) همچنین است که تو گفتی از پیروی و معینی اما (قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلِيَّ هَبْنِ) گفت خدا ای تو که این کار که آفریدن فرزند است درین سن ازین دو شخص بر قدرت من آسان است (وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ) و بدوستیکه بنا فریدیم ترا پیش از یحیی (وَلَمْ تُكْ شَيْئًا) و نبودی تو چیزی یعنی صد دم صرف بودی ترا موجود گردانیدم پس من که ترا از دم بوجود آورده ام قادرم بر ایجاد فرزندی از او پذیر ذکر بیا هم ازین شاد است سرور شده اند انست که عنقریب وجود خواهد گرفت یا بعد توی ظهور خواهد رسید (قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِّيْ اَيَّدًا) گفت ذکر بای پروردگار من گردان برای من آبی یعنی بنمای مرا عطای که بآن قرب وقوع این واقعه معلوم گردد (قَالَ) گفت خدا ای مرز ذکر بیا (اَلَيْتَكَ اَلَّا تَكَلِّمَ النَّاسَ) نشانه توان است که سخن توانی گفت با مردمان (ثَلَاثَ لَيَالٍ مَّوَدًّا) سه شبان روزی ملی در پل بهم بوسه بیا قادر نباشی بر تکلم در حالتیکه سوی الخلق و تنه رست باشی آورده اند که در همان اوقات زبان او در دهان او بزرگ شده بود چ که در تحریک را بمجال نماند (فَخَرَجَ عَلٰی قَوْمِهِ مِنَ الْمَضْرَاجِ)

پس مردن آید هر گاه خود مباح آنرو که در شب آن زن او اشباع نام حالمه شده بود از مصلای خود  
(فَاَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ) پس ایشان را وحی کرد بایشان (أَنْ مَّسِّحُوا بِكَوْهٍ وَصَحِيَّاهُ) آنرا که نماز گردانید یا تسبیح  
گوید خداوند خود را بامداد و شب باندگاه القاصه سه روز برین منوال گذشت پس بحال خود باز آمدیم هم  
بعد از مضي مدت همان متولد شد در کودکی پنااس پوشیده با حجاب در عبادت بطریق ریاضت موافقت  
می فرمود تا قدیکه وحی بدو فرود آمد و از حق تعالی خطاب رسید که (يَا مَرْيَمُ خُذِي الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ) ای عیسی  
خرا گیر کتاب نوریت را بحمد و جهد یا بقوت دل (وَأَتَيْنَاهُ الْكِتَابَ صَبِيًّا) و ما دایم عیسی را حکمت  
و فهم تو دیت در حالیکه کودک بود سه سال با هفت سال آورده اند که کودکان محمد روزی در حد عالمگی  
او را گفتند عیسی بیایا بازی کنیم فرمود که ما لعب خلقنا یعنی ما از برای بازی آفریده نشده ایم و درین سخن  
بنای عظیم است بی خبران بازی بگاه غفلت را که عمر عزیز بازی می گذرانند و بدام فریب و انما المصیوة  
الذی بالعب و لهو متعبد و مشغول می مانند

نظم

\* عمر بیا ز پیچ سر می بری \* باید ز زنده از می بری \*

\* که ز بازی جهان با شستی \* طفل ز پند بازی خوشی \*

(وَحَنَانًا مِّنْ لَّدُنَّا وَزَكَاةً) و دیگر دایم عیسی را رحمتی و مهربانی و رحمت قابسی از نزد یک مادر طهارتی از گناه  
یا سنایشی نزدیک خلق (وَكُنْ نَقِيًّا) و بدو درس گویا زمان بردار یا محبت از لوث جراثیم داد و زاد  
(وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ) و بیکو کار برد و مادر یا فرمان برند و خدمت کنده مرا بایشان (وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا)  
و نبود سرکش یعنی عاق و نافرمان بر بردارین داد بود عالمی مر برودگار خود را (وَسَلَّمَ عَلَيْهِ) و سلام بر عیسی  
از ما (يَوْمَ وَلِدَ) روزیکه متولد شد (وَيَوْمَ يَمُوتُ) و روزیکه می میرد (وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا) و روزیکه برانگیخته  
شود زنده یعنی در آخرت و گویند مراد سلامتی عیسی است و روزیکه متولد شد از غمر سر شیطان و قدیکه وفات  
کرد از ذهاب قبر و روزی سنجیز از هول او قصه خوف و بکای عیسی علی نبی باد علیه السلام در غایت اشتهار  
است (وَإِذْ كُنَّا فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ) و یاد کن در قرآن قصه مریم بن عمران را و او را پیوسته در مسجد  
بیت المقدس بودی بنوری که واقع شدی خانه خال و خالی و بعد از ظهر بر مسجد درآمدی و فتنی در خانه خال  
بود بر غسل محتاج شد موضعی طایید که آنجا غسل کنی حق تعالی از آن خبر میداد (إِذْ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا)  
چون دور شد مریم رض یا کناره گرفت از اهل خود یعنی از غار دوقوم او (عَمَّا كَانَتْ شَرِيقًا) در مکانی بجانب  
شرقی از بیت المقدس یا از مرای غار بهیبت اغتمثال در زمستان و آن موضعی بود آفتاب روی

ع

مریم (فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا) پس فراگرفت مریم از پیش ایشان یعنی از سوی ایشان پرده؛ که مانع باشد از دیدن و بعد از آنکه غسل فرمود و جامه پوشید (فَارْتَمَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا) بس فرستادیم ما بسوی او روح ما را که جبرئیل عم است اضافت روح بذات مقدس خود جهت تشریف و تخصیص اداست (فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا) پس تمثیل شد جبرئیل عم برای مریم رض آدمی تمام خلقت یعنی در صورت آدمی و ابوی نمود مریم که در تمثیل خود مردی بیگانه دید (قَالَتْ أَنِّي عَوْدًا) گفت مریم رض بد رستی که من پناه می گیرم (بِالْوَحْمِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ نَقِيًّا) بخدای بسیار بخشنده از شر تو اگر هستی تو پر هیزگار غایت مبالغه و عفاف است یعنی اگر تو ستمی و نمودی من از تو پر هیز می کنم و پناه بحق می برم کیف که چنین نباشی و گفته اند تنفی نام شریری بود در آن زمان که متعرض نمودن می شد و مریم رض قصه او استماع نموده بود گمان برد که گمراه است و بحق تبانی پناه برد و اینچون جبرئیل عم اضطراب مریم رض مشاهده فرمود (قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ) گفت جزین نیست که من فرستاده پروردگار تو ام که پناه می گیری مرا اینجا فرستاده (لِيُنَبِّئَ لَكَ وَلَدًا زَكِيًّا) تا بد بخشم ترا بفرمان او پسری پاک و ستوده (قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ) گفت مریم که چگونه بود مرا پسری و مرا نموده است آدمی یعنی هنوز دست کسی بطریق مباشرت بمن نرسیده (وَلَمْ أَكُ بِغَيًّا) و نبودم زانکار و جوینده فساد و فجور (قَالَ كَذَلِكِ) گفت جبرئیل عم چنین است که تو می گوئی که هیچ کس به کج و صفاح ترا مس نکرده تا (قَالَ رَبِّكِ) فرمود پروردگار تو (هُوَ عَلَيَّ هَيِّئًا) این کار که عطا می دهد است بی پر و بر من آسان است ما ترا لمری میدهم تا تو اسند لال کنی بدان بر قدرت ما (وَلَنَجْعَلَنَّ آيَةً لِلنَّاسِ) و تا بگردانیم او را عاقلی برای مردمان که بد برادران تو انانی ما را دریا بند (وَرَحْمَةً لِّمَنَّا) و تا بگردانیم او را بخشنشی از ما برای آنانکه بدین بگروند (وَكَانَ أَمْرًا مُّقْضِيًّا) و هست خالق او بی پر و کاری محکوم بر یعنی مقدر و مقدر شده و مسطور گشته و لوح محفوظ پس جبرئیل عم نزد یک آمده و بد مید در آستین یا گردن او (فَحَمَلَتْهُ) پس مریم رض بارگرفت همان دم بهیمنی عم (فَاتَّخَذَتْ بَيْتًا) پس بیرون شد و دورگشت به هیمنی عم یعنی و تیکه در بطن او بود (مَكَانًا قَصِيًّا) مکانی دور از شهر و گویند بکوهی رفت در جانب شرقی از شهر ابوادی بیت لثیم که شش میل دور از شهر ایلیا بود و بعد از نه ماه یا هشت ماه وضع حمل و انفع شد و گویند حمل و وضع در یک ساعت بوده در زاد المیر گوید که نه ساعت بوده و مقال گوید که یک ساعت خالق بوده و یک ساعت تصویر و یک ساعت وضع و بهر تفسیر چون وضع حمل نزدیک رحبه

مریم رض درختی خرمای خشک شده و بدت خهای آن بریده و سه آن مانده (فَاجَاءَهَا النُّحْلُ خُضُّ إِلَى جَذْعِ النَّخْلَةِ) پس آورد او را و دزدان بموی سه درخت خرمای داشت خود را باز نهاده (قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا) گفت مریم رض کاشکی من مردمی پیش ازین صورت (وَكُنْتُ نَسِيًّا مِّنْهُمْ) و بودم جزئی که باز گشته و فراموش شده یعنی هیچ کس مرا ندانستی و از من حساب برده اشتدی و حال آنکه هر اخبار بیت المقدس مرا شناسند که در حرام ایشانم و در کفالت ذکر یا عم بوده ام و هنوز نکارت من زایل نشده و شوهری نکرده ام و اکنون فرزندی میزایم و از خجالت اخیال نداختم که چه کنم \* فرد \*  
 \* هر چند بروی کار درمی نگریم \* \* محنت زده جو خود نمی بینم من \*

(فَنَادَاهَا) پس آواز داد مریم رض را (مِنْ تَحْتِهَا) آنکه در زیر او یعنی در شکم او بود مراد عیسی عم است که با او سخن گفت و نه از فرمود (أَلَا تَحْزَنِينَ) آنکه آنه ها گین بسیار و تهنای مرگ کن و حفص من تحتها خوانه یعنی عیسی عم از زیر او با فرشته از زیر شجر خرمای آواز داد که غم مخور (قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ) بد رستیکه بیافزید و روان کرد آن دیدگار تو از زیر قدم تو (سَرِيًّا) جوی آب که از ان بیات می و بدان طهارت کنی (وَهَئِذَا إِلَيْكَ بِجَذْعِ النَّخْلَةِ) و به جهان و میل ده بموی خود سه درخت خرمای خشک شده را (تَعْافِظُ عَائِيكَ) تا فردا و بر دو حفص تعلق خوانه یعنی تا درخت بپزد ببرد تو (رُطْبًا جَنِيًّا) خرمای سبز تازه (فَكُلِي وَاشْرَبِي) پس بخور از رطب و بیات م از آب (وَقَرِّي عَيْنًا) در روشن ساز چشم را بنظر زنده یا خوشدل شوی به سبزه شدن درخت و بردادن او که مناسبت با حال تو دارد و بر آنکه قاور است بر اظهار خرمای از درخت خشک قدرت دارد و برای جادو و لهذا و دلی واسطه بد و پس حق تعالی ملائکه را فرستاد که تا بگردد مریم در آمدند و چون عیسی عم متولد شد او را فرا گرفتند و بشسته و در حریر بهشت پیچیده در کند مریم عم نهادند و نه رسید که (فَأَمَّا تَرَيْنَ) پس اگر به بینی (مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا) از آدمیان یکی را و از تو پرسند که این فرزند از کجا است (فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا) پس تو بگو به رستیکه من نذر کرده ام برای خداوند نجات یشت روز و او را روزه ایشان ترک طعام و کلام بود (فَلَنْ أَكَلِمَ الْيَوْمَ أَنفُسِيًّا) پس سخن نخواهم گفت امروز با هیچ آدمی بلکه با ملائکه سخن می گویم و با حق تعالی مناجات می کنم و این معنی از سخن بجهت اخبار از نه بود و بیات رت ازین حال نبر داده آورده اند که چون اهل مسجد اقصی مریم رض را در محراب او نیافتند و تفحص مشغول شده از هر جا هر کس می جستند تا کسی نشان داد که او را در بیت لقمه دیدیم قوم او را بخارفتند مریم عم چون ایشان را دید عیسی عم را بر داشته مؤثر ایشان شد



(فَأَنْتَ بِهِ قَوْمًا تَحْمِلُهُ) پس آوردیم عیسی عم را بتو خود برداشته ادرا همین که چشم آن کرده  
 بر وی افتاد (قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ كُفَّةً) گفتند ای مریم بدوستی که آوردی (شَيْئًا فَرِيًّا) چیزی شگفت  
 آورده یازشت که میان اهل بیت تو مثل این نبوده و واقع شده (يَا أُخْتُ هَارُونَ) ای خواهر هارون  
 گویند او را برادر هارون نام بوده یارون مردی صالح بوده در بنی اسرائیل که در صلاحیت بدو مثل  
 زوئی با فلسفی بوده که غرب المثل اهل فتن بودی پس گفتند این مثل هارون در زنا و زناوت  
 یازده او در فجور (مَا كَانَ) نبود (أَبُوكَ امْرَأَتِي) پدر تو عمران مردی بدکار بلکه امام سجد انصی اشرف  
 اخبار بوده (وَمَا كُنْتَ امْرَأَتَهُ) و نه و مادر تو خدمت فاقود (بَغِيًّا) زناکاره فاجره تو با وجود این پدر و مادر  
 فرزندی بی پدر از کجا آوردی (فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ) پس اشارت کرد مریم رض عیسی که با او سخن گویند  
 ذ جواب از دشمنیه (قَالُوا كَيْفَ تُكَلِّمُ) گفتند قوم چگونه سخن گوئیم (مَنْ كَانَ) اما کسی که هست  
 (فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا) و رگهواره یعنی در خور گهواره کودکی که فهم خطاب و قدرت جواب ندارد گویند که  
 عیسی عم پستان در دهن داشت چون کلام قوم شنید دهن از پستان باز گرفت و زبان فصیح (قَالَ إِنِّي  
 عَبْدُ اللَّهِ) گفتند و ستیکه من بنده خدایم (إِنِّي الْكَتَّابُ) داده است مرا کتاب یعنی حکم کرده  
 در ازل که انجیل بمن ده تملی آورده که تعلیم داده است مرا انجیل در شکم مادر (وَجَعَلَنِي نَبِيًّا) و  
 گردانید مرا پیغمبر و در آن حال پیغمبر بود و تکلم بطریق اعجاز میکرد (وَجَعَلَنِي مَبْرُكًا) و ساخت مرا  
 بابرکت و نفع (إِنِّي مَا كُنْتُ هَذَا) هر جا که باشم (وَأَوْصِيَنِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ) و امر کرد مرا باقامت نماز  
 و بایمانی زکوة (مَا كُنْتُ حَيًّا) مادامیکه باشم زنده (وَبِرَأْيِ الْوَالِدَيْنِ) و گردانید مرا بنیکوکار پدر و مادر  
 و مهربان برد (وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا) و نگردانید مرا گردن کشی مستعظم که باطلت تکبر کنم و ایشان را بر بنام  
 (شَقِيًّا) بد بختی که فرمان او نبرم (وَالسَّلَامُ عَلَيَّ) و سلام خدا ای بر من است چنانچه بر عیسی هم (وَيَوْمَ وُلِدْتُ)  
 و در زیکه بر اوم (وَيَوْمَ أُبْعِثُ حَيًّا) و در زیکه بر میرم و در زیکه بر انگیزم شوم زنده (ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ  
 مَرْيَمَ) این که ذکر کردیم و وصف او گذشت عیسی پسر مریم است نه آنکه نصاری و ادو وصف  
 می کنند که پسر خداست (قَوْلَ الْحَقِّ) می گویم سخن راست و درست (الَّذِي فِيهِ يَمْتَوُونَ) آن  
 آن گفتی که جهودان در آن شک دارند یعنی قصه عیسی عم که صلی بر چیزهای ناشیست می کنند یا ترسیان  
 که در آن برال می نمایند جمعی از اندو بعضی پسر خدا می پنداشد عا (مَا كَانَ لِلَّهِ نِيتٌ) شاید مراد این  
 (أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ) آنکه فراگیرد فرزندی به دل مجانی و اله می بد حق تعالی از جنسیت یا مملکت سزده است

(سُبْحَانَهُ) پاک است از اتخاذه (إِذَا قُضِيَ أَمْرًا) چون حکم کند و خواهد کادی که سزای او است  
 احداث شئی نماید (فَأَنَّمَا يَقُولُ) پس جزین نیست که فرماید (لَهُ كُنْ فَيَكُونُ) مر آن شئی را که باش پس  
 باشد لی درنگ (وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ) و بدو ستیکه خدای تعالی پروردگار من و شماست (فَاعْبُدُوهُ) (فَأَعْبُدُوهُ)  
 پس او را به پرستید و عبادت غیرو مشغول نگردید (هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ) اینست راه راست که  
 به منزل صحت رساند (فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ) پس اختلاف کردند جماعتها میان یکدیگر یعنی  
 یهود و نصاری و باب عیسی هم جمیع دو ان طریق لغیر بطرفه و ترسیان و در جانب افراط افتادند باختلاف  
 شده ترسیان و سبب فرقه گشته بطور عیسی و این الهی گفته و عیسی را خدا خوانند و لکن ببالثبته  
 قائل شده (قَوْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا) پس دای مر آنرا که کفر شده و استبعاد نمودند (مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ)  
 از حاضر شدن در روز بزرگ که روز قیامت است یا مشاهد احوال آن روز (أَصْمِعُ بِهِمْ وَأَبْصُرُ)  
 شنوای باشند کافران و بینایان (يَا تَوَفَّنَا) در آن روز که بیایند باو می شود بکنند ایشانرا دیدن و شنیدن یعنی  
 مشاهده کنند مواعید الهی را و بدانستین کردند اما نفع ندهد و گویند این سخن بطریق فهمیده است یعنی  
 در آن روز بر شنوای باشند بر سخنان موحش را و بر بینایان عوالم باحوال (لَكِنَّ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ  
 فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ) لیکن مستمکاران امروز در گمراهی هوی اند (وَأَنذَرَهُمْ يَوْمَ الْحُسْرَى) و بیم کن ایشانرا  
 یعنی کفایت کند از وحسرت که بدان متحیر باشند که چرا به کردیم و بیگان حسرت خوردند که چرا بیشتر نیکی  
 نکردیم (إِذَا قُضِيَ الْأَمْرُ) چون کار ختم شود حساب برانداخته گردد و حکم شود که فریق فی البتة و فریق فی السعیر  
 این چنین روزیکه در پیش است (وَهُمْ فِي خَفَلَةٍ) و ایشان در غفلت و بی خردان از آن روز (وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ)  
 و ایشان یعنی کافران نمی کردند باختر و متعلمات آن (إِنَّا نَحْنُ فَرِثُ الْأَرْضِ وَمَنْ عَلَيْهَا) بهر سببیکه  
 ما میراث بریم زمین را و هر که بر روی زمین است یعنی همه فانی گردد و ما باقی باشیم (وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ)  
 و بسوی ما بازگردانند شوند بعد از مرگ در سختی الامر را آورده که اثبات است بر لغای احدیت  
 و فانی خلقیت یعنی چون سطوت ازلی از روی هیبت لم یزلی الظلال و سوم کون را آتش بی نیازی  
 در زنده و غبار اغیار از دامن قدرت بیفتند و انجام ادم بهر مرکب وجود کنندند ای کبریا در  
 که لمن الملک الیوم و چون ماسوی الله معدم باشد جلال احدیت و جمال صمدیت بتردد و سی  
 و کمال سبوحی جواب دهد که الله الله الله

\* نظم \*

\* مبر صفر چو از ممکن وحدت بوزد \* \* نفس رخا که یقین همه را اباد ببرد \*

هر چه در عزم اسکان بوجود آمده بود \* سیل غرت مهر را نامم آ باد بهر \*

وَ اَنْ تُرَفِّي الْكِتَابَ اِبْرَاهِيمَ ط و یاد کن برای قوم خود در قرآن قصه ابراهیم هم که هر اهل ملل انضام  
 او منفر و متصرف اند و مشرکان عرب بنفرت می او میبایست می کردند پس از توحید او خبر داد ایشان را ( اِنَّهٗ كَانَ  
 صِدِّيقًا نَبِيًّا ) بدرستی که او بود راست گوینده و مهالغ کند در آن توحید یار است کار و در نسبت گفتار  
 پیغمبر خبر دهند و یا بلند مقام ( اِنْ قَالَ لَا يَهْدِيهِ ) یاد کن آن را که گفت مرید خود را از دین ناخودا که ( يَابِتِ )  
 ای پدر من ( لَمْ تَعْبُدْ مَا لَا يَسْمَعُ ) چرا می پرستی آن را که نمی شنود دعا و نیاز ترا ( وَلَا يَبْصُرُ ) و نمی بیند خضوع  
 و خشوع که نسبت بدومی کنی ( وَلَا يَغْنِيْكَ هٰذَا شَيْئًا ) و دفع نمی کند از تو چیزی را از مکاره یا نفع نمی رسد  
 ترا و دفع مضار و جذب منافع ( يَابِتِ اِنِّيْ قَدْ جَاءَنِي ) ای پدر من بدرستی که آمده است بمن بطریق  
 وحی ( مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ ) از دانش آنچه نرسیده ( فَاتَّبِعْنِيْ ) پس پیروی من کن که ( اَهْدِيْكَ صِرَاطًا  
 مُّبِيْنًا ) تا بهایم ترا در ای درست و راست که گاه خود را از دود مقصود رساند ( يَابِتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ ط  
 ای پدر من مهرست دیو و افرمان او سر در نافرمانی خدا ای تعالی ( اِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ حَصِيًّا )  
 بدرستی که شیطان هست مرید ای را فرمان نابرده و از جهل حصیان او آنکه آدم را سجده نکرد ( يَابِتِ اِنِّيْ  
 اَخَافُ اَنْ يَمْسَكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ ) ای پدر من بدرستی که من می ترسم آنکه برسد توبه ای از خدا ای  
 بسبب متابعت تو شیطان را و چون عذاب الهی برسد ( فَتَكُوْنَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا ) پس باشی شیطان را  
 دوست یعنی ترس او در لعنت و لعنتشین او و عذاب ( قَالَ اَرَاغِبُ اَنْتَ مِنَ الْهَيْتِيْ يَا اِبْرَاهِيمَ )  
 گفت پدر ابراهیم مرا و ایادی گرداننده تو از پرستش خدا یا من ای ابراهیم و ترک کننده ایشان را  
 ( لَيْتَنِيْ لَمْ تَنْتَه ) اگر نه باز ایستی از مخالفت یا از گفتن عیب و مذمت ایشان ( اَلَا رَجُمْتَ ) هر آینه دشنام  
 دهم یا نه بگذاشتی ترا ( وَ اَنْتَ هَجَرْتَنِيْ مَلِيًّا ط و دو و باش از من زمانی در افتاد تا از مضرت و عزت من ایمن  
 باشی ( قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ ) گفت ابراهیم هم سلام بر تو باد یعنی میرود و دو و می کنم و گفته اند که مقابله  
 کرده اند و سلام او را سلام تا شاید که متاثر گردد و پامان در آید و در اخبار مذکور است که چون ابراهیم هم  
 فصله مهاجرت کرد پدرش گفت که از رفتن مملول مباش که تو نیک خدای داری که ترا آفرید و مورد خواهد  
 گداشت ابراهیم علی نبینا هم پامان او امیدوار شده بود و سلام کرد و فرمود که ( هَآءَا نَحْنُ خَلْقُكَ وَ بَقِي ط ) زود باشد  
 که آفرینش خواهم برای تو از پدر و دگر خود و مستغفار برای کفایت استغای توفیق است از حق تعالی براین  
 ایشان که سبب مغفرت همان می تواند ( اِنَّهٗ كَانَ بَيْنِيْ حَفِيًّا ) بدرستی که خدا هم تعالی هست بمن مهربان

در اجابت دعا و ده داده (وَأَذَقْتُمُ لَكُمْ) و کناده می گیرم از شما مرا و از راست و اسراش او از بت پرستان می گوید که در وی می جویم از هر شما (وَمَا تَذَعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ) و از آنچه می خوانید و می پرستید از غیر خدا یعنی بتان (وَأَذَعُوا لَكُمْ) و می خوانم خدای خود را و می پرستم بیگانگی او (عَسَى الْأَکْثَرُ بِدَعَاءِ رَبِّي شَقِيحًا) شاید آنکه نباشم بخواندن و پرستیدن خدای خود را نماید و بی بهره و تنبیه است بر آنکه شما از خواندن بتان بی بهره و ضایع اید و من اسید دارم که از حق تعالی التبر ببرد تمام گیرم

بیست \*

حاجت کسی خواه که محتاجان را \* بی بهره نگرداند از انعام عظیم \*

در بحر البی و فی مقدمه کتاب المصنوع آورده که ابراهیم از بابل بکوهستان فارس آمد و هفت سال در اطراف آن جبال سیر می نمود تا به ریش برسد و تنهائی تعلیق بهمش باز و گرفت باز بابل آمد و دست بتان آغاز کرد و درین نوبت بتان را بشکست و آتش نمود و بد و مرد شد و با سه راه و طوطی عزیمت شام نمود و حق تعالی ازین امر متحیر گردید که (فَلَمَّا اعْتَزَلْتُمْ) پس آن هنگام که دو شده ابراهیم عم از بت پرستان و بگذاشت ایشان را (وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ) و آنانرا نیز که می پرستیدند از غیر خدای تعالی (وَهَبْنَا لَهُ) و بخشیدیم مرا و از انسا ده (إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ ط) یعنی فرزندی و پس از آن نیرده که فرزند فرزند است (وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا) و هر را گردانیدیم پیغمبر (وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا) و بخشیدیم مرا ایشان را و از رحمت خود گفته اند مرا و از رحمت اموال و اولاد است که با ایشان از زانی داشت (وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدِّيقٍ عَلِيًّا) و او را دیم مرا ایشان را سخن گفتنی مثل بر صدق یاز کوی بیگو بلند و چای سبیل مردمان اشارت با حاجت عای ابراهیم هم است حیث قال و اجعل لی لسان صدق فی الاخرین (وَأَذْكُرِي الْكِتَابَ مُوسَى ط) و یاد کن در قرآن قصه موسی عم را (إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا) بدو ستیکه او بود پاک کرده شده از اذناس و نقائص (وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا) او بود فرستاده شده از نزد حق بخردنده خالق را از خدای تعالی اهل معانی و در آتشیم رسول بر نبی با آنکه اخص و اعلی است آن گفته اند که اول او را فرستاد پس او خلق را بخرداد (وَنَادَيْنَاهُ) و ندا کردیم موسی را (مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ) از جانب کوه ذبیر از طرف راست موسی (وَقَرَّبْنَاهُ) و نزدیک گردانیدیم او را بدو گاه قرب (نَجِيًّا) در حال تنهائی و از گوینده بود با ماد آنکس که نجی و بمعنی مرتفع داشت می گوید موسی عم را بالا بردند از آسمان بآسمانی و از صحنای بی بس تا بجایگاه آواز قلمی که توریست بان قلم نوشته می شد اصناع کرد و امام نمایی آورده که مانند میان حق تعالی و موسی عم بگریک صحاب بود معایب کشید الامراء گوید حضرت موسی عم را هم روش بود و هم کشش اشارت بردش او را با طاهر موسی

ع

جبارت از کشش او و فرمانها نجیاسا گنگ نادر و وحشی است خطر دارد چون کشش در رحبه خطر را با دکار نیست یعنی دوسا و ک شوب نفرقه است و بهر محض حمیدت است \* نظم \*

\* تا خود روی بجای صلی چون او کشیدت و اصلی \* \* رقتن کجا بردن کجا این سر برانیت این \*  
\* خود میردی بگناه و ت اومی کشیده برایت \* \* تا او کرا بر بایدش انعام سلطانیت این \*  
(وَوَهَّ بِنَالِهِ مِنْ رَحْمَتِنَا) و بخشیدیم مامر موسی عم را و عطا کردیم از بخشش و مهربانی ما (أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا) یادی کرن برادر او را و ن را برادر او را و ت در بیامهات در حالیکه پیغمبر بود (وَأَذْكُرِي الْكِتَابَ إِبْرَاهِيمَ) و یاد کن در قرآن قصه ابراهیم را (إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ) بدرستی که او بده است و ده (وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا) او بود فرستاده بخلق خردمند از حق بخلق آورده آمد که کسی را و ده داده بود که سن و درین مکانم تا و بیانی همه شبانه و در آنغولی یک سال افاست کرد تا آنقدر بیامه و درین مدت جز بویست درخت خوردنی نداشت \* نظم \*

\* هر که ازین پایه و فایش کم است \* \* آن نزد قالمک فریب و دم است \*

\* نیست بر مردم صاحب نظر \* \* صورت از صدق و دقا خوب تر \*

پس دیگر بار در صفت اسماعیل عم می فرماید که (وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ) و بود که می فرمود کسان خود را و گفته اند همه است خود را (بِالصَّلَاةِ) بنماز که اشرف عبادات بدیه است (وَالزَّكَاةِ) و زکوة که اکمل عبادات مالیه است (وَكَانَ عَيْنَ رَبِّهِ مَرُوضِيًّا) و بود نزد آفریدگار خود پسندیده بجهت استقامت اذلال و افعال (وَأَذْكُرِي الْكِتَابَ إِدْرِيسَ) و یاد کن در قرآن قصه ادريس عم را که بامر نبیره شیت عم است و بدید روح نام او را و غوغ بجهت در است علوم با دریس ملقب شده و اول کسی که بقلم خط نوشت و از نجوم سخن گفت و خیاطت کرد او بود و سی صحیفه بر نازل شد و در جامع الاصول آورده که ادريس عم بصدر سال بعد از وفات آدم عم متولد شد (إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا) بدرستی که او بود است گوینده بخلق خردمند از حق (وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا) و برداشتیم او را بمکانی بانه که شرف نبوت است و در بر قرب یاد را بهشت رسانیدیم یا آسمان چهارم چنانچه در حدیث معراج ثابت شده که حضرت رسالت بنام عم ادريس عم را در آسمان چهارم ملاقات فرمود و در رفع ادريس اخبار مستوعمه هست این اعباس و رش فرمود که روزی ادريس عم را حرارت آفتاب دریافت ساجات کرد که الهی با وجود این مندر بعد که میان من و آفتاب است از حرارت او با حترق نزد یک شدم تا آن فرشته را که حاضر او است بر حال باشد خدا یا یا یا آفتاب شدت بر و سبک گردان و او را از تاب حرارت آفتاب در سایه عنایت خود محفوظ دارد

بیت \* از تاب آفتاب حوادث پرسم خود \* \* آن را که سایبان حمایت پناه او است \*  
 حق تعالی دعای او مستجاب فرمود و زوایای آن فرشته که حامل آفتاب است خود را سبک بار یافت  
 و تأثیری از حرارت او فهم نگرفت و بپای آن و از حضرت عزت الهی عاتق نمود و خطاب رسید که بنده من  
 ادیس در حق تو دعا کرده و من اجابت کردم آن فرشته اجازت خواست که زیارت او را پس هم آمد  
 اجازت یافت و بر زمین آمد و بالناس ادیس هم او را به پری با فرخنده نشاند به آسمان برد و نزد یک مطلع  
 آفتاب رسانید و بامندعای ادیس هم کمیت عمر و کیفیت اجل وی از ملک الموت پرسید و عزرائیل هم  
 در دیران اعمار نگاه کرده فرمود که حکم الهی در باره این کس که تو می گویی آن است که حالی نزدیک  
 مطلع آفتاب متوفی شود و چون آن فرشته باز آمد ادیس هم دریافت نقد جان بخازن اجل سپرده و طوطی  
 و حشمت کرستان قدس برد و از کرده و وایتی دیگر آن است که ملک الموت از کثرت طاعت ادیس  
 علی نبینا عم شتاق دیدارش شد و باذن حق تعالی بر زمین آمده و برادر یافت و با مرالهی بالناس ادیس هم  
 جانش برداشت و باز حق تعالی جانش داد و عزرائیل هم او را با آسمان برد و درخ بد نمود و از اینجا  
 به بهشت رفت و دیگر بیرون نیامد (أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ) آن گروه انبیاء که مذکور شده اند  
 از ذکر یاد ادیس هم آنانی که انعام کرده ای بر ایشان با انواع انعام دینیه و دنیوی و اصناف مواهب  
 صوریه و منویه (مِنَ النَّبِيِّينَ) از پیغمبران هم بیان موصول است یعنی آنان را پیغمبرانه (مِنَ ذُرِّيَةِ آدَمَ)  
 از فرزندان آدم هم که ادیس است و باقی ایشان (وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ) و از ذریه آنها  
 که برداشتم ایشان را و در کشتی با نوح و آن را برادر ادیس اند (وَمِنَ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ) و از فرزندان  
 ابراهیم هم (وَأَشْرَئِيلَ) و از ذریه یعقوب هم (وَمِمَّنْ هَدَيْنَا) و از جمله آنها که را بنودیم ایشان الحق  
 (وَأَجْتَبَيْنَاهُمْ) و برگزیدیم ایشان را از میان مردمان به نبوت (إِذْ أَنْتَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ) چون  
 خوانده شود بر ایشان آیاتهای الهی در کتب منزل بر ایشان (خَرُّوا سُجَّدًا بُكِيًّا) بروی در افتادند  
 در حالتیکه سجد کنندگان بودند مرده ای را در پندگانش از خوف دی گریه و بااستماع تلاوت کلام ربانی  
 نسبتی خاص هست چنانچه در بحر آمده که قرآن خوانید و گریه کنید و اگر نتوانید خود را بتکلیف در گریه و آرزوی  
 مصالحی مردی روح فرمود که در خواب قرآن بر حضرت رسالت پناه عم خواندم فرمود که ای صاحب هذه القراءه  
 فاین الیگار کلام در دست چون آتش شوق در کانون دل برافروخته گردد آب حزن از دیده ریخته گردد  
 و اذ اسمعوا انزل الی الرسول تری اغنیهم فی فیض من المذبح

\* ای درینا شک من دریابدی \* \* \* \* \*  
 \* \* \* \* \*  
 \* \* \* \* \*

\* \* \* \* \*  
 \* \* \* \* \*

این صبحه پنجم است از سجرات قرآن حضرت شیخ عربی قدس سره این صبحه را که بجهت بناوت آیات رحمانی وقوع می یابد صبحه و انعام عام گفته و گریه که منزع برداشت آن را گریه فرح و سرور میدارد و رحمت رحمانیت مقتضی لطیف و راست است و موجب بهجت و مسرت پس نتیجه او طرب است نه اندوه و تب (فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ) پس دود سید مذ از پس ایشان فرزندان بد که از فرط غفلت (أَضَاهُوا الصَّلَاةَ) فرودگذاشته نادر این ترک کردند (وَأَتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ) پیروی نمودند از دنیای نفس را از انواع معاصی چون شراب خمر و زنا و امثال آن (فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيَاثًا) پس زود باشد که به یسره جزای گمراهی و تبا کادی یا خدا ب و زیان و گمراهی جای است در دوزخ که اهل دوزخ از خدا ب اهل آن چاه پناه بخورند و بقول بعضی وادی است در جهنم آتش او تیزتر و خدا ب او سخت تر که بی نازان و متابعان آرزوی نفس را با تخاصم (إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ) اگر آنکه باز گشته باشد از مصیبتها و ایمان آورده باشد بل و زبان (وَعَمِلَ صَالِحًا) و کرده باشد عملهای شایسته (فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ) پس آن گروه تائب و مومن در آورده شوند به بهشت و محض فعل معلوم می خواند یعنی در آیند در بهشت (وَلَا يَظْلَمُونَ شَيْئًا) و ستم دیده نشوند در جزای از چیزهای خود یعنی از مردایشان چیزی کم نکند آن چو بهشت باشد که ایشان را در آورده (جَنَابِ عَذْنِ بْنِ الْبَنِي وَعَدَا الرَّحْمَنُ صَبَاةً) بوسه های اعانت آنها که داده داد است خدای تعالی بآن بندگان خود را (بِالْغَيْبِ ط) به پوشیدگی یعنی ایشانرا افه داده به بهشت و آن از ایشان غایب است یا ایشان از آن غایبند و چون داده هست از این غیبت با کمی نیست (إِنَّهُ كَانَ وَعْدًا مَعْتَبَرًا) بدرستیکه هست و دهده ای آینده یعنی موعود و اد که بهشت است آمدنی است و مومن بدو رسیدنی (لَا يَسْتَمِعُونَ فِيهَا الْقَوْلَ) نشوند بهشتیان در آن بهشتها سخن میجو و تبا (إِلَّا صَلَاحًا ط) مگر شوند سلام از خدای تعالی یا از ملائکه یا از یکدیگر (وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ) و مرا ایشانرا است روزی ایشانرا از نعمت بهشتی (فِيهَا) در جنت (بُكَورَةٌ وَحَشِيَّةٌ ط) با مداد و دشت با نگاه یعنی مقداد و طربین یکمزد ایشانرا نعمتهای بهشت خوردند چنانچه عادت مستیمان است که روزی دو نوبت طعام می خوردند یا مراد دوام رزق باشد و توالی آن و در بهشت اگر چه شب و روز نخواهد بود اما طاعتها باشد که بدان حقد او لیل و نهار بشناسند و در حین المعانی آورده که زمان لیل و نذر و گذاشتن پرداد و بسن در با معلوم شود

و زمان روز برفع حجاب و فتح ابواب و در میان گفته که در زمان شب کثیران بهشت خدمت مومنان  
کنند و در زمان روز غلمان و دله ان (تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ حَبَادِنَا) آبن بهشت که ذکر کرده ایم آن  
است که ما میراث میدهم از بندگان ما (مَنْ كَانَ تَقِيًّا) هر که پرهیزگار باشد آورده اند که چون حضرت  
رسالت پناه عم را از امحاج کهنه و ذوالقرنین و روح سوال کردند فرمود که خدا بیاید تا جواب دهیم  
و ان شاء الله تعالی نفرموده بازنده یاد آورده یا بیست و پنج روز جبرئیل عم برو فرود نیامد حضرت رسالت پناه عم  
بعد از نزول بادی فرمود یا اخی و بر آمدی و من منتظر بودم جبرئیل عم جواب داد و حکایت قول او که در  
قرآن است این است که (وَمَا تَنْزِيلُ) و قدسی آیم ما فرشتگان (الْاِبَاءُ وَرَبِّكَ) مگر فرمان و دستوری  
پروردگار تو (لَهُ مَا بَيْنَ اَيْدِيْنَا) مراد از است آنچه در پیش ما است از کارهای آینده (وَمَا خَلْفُنَا) آنچه  
باز پس گذشته ایم یعنی امور گذشته (وَمَا بَيْنَ ذَٰلِكَ) و آنچه میان ماکان و میکون است یعنی در حال  
یا مراد است حکم در اندامی آفرینش ما دانهای آجال ما آنچه در مدت حیات ما است (وَمَا كَانَ رَبُّكَ)  
و بیست و نبوده و نخواهد بود پروردگار تو (نَسِيًّا) فراموش کار یعنی از حال تو آگاه است هرگاه خواهد ما را  
بنمافرستد (رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ) اوست پروردگار آسمان و زمین (وَمَا بَيْنَهُمَا) و آنچه در میان  
آنهاست پس آفریننده ارض و سماء پرورنده امانی آن نشاید که فراموش کار بود (فَاعْبُدْهُ) پس او را  
پرستش کن (وَاَصْطَلِبْ) و شکیبایا باش (لِعبَادِنَا) مبرستش او را یعنی چون دانستی که ترا فراموش  
نمیدهد پر عبادت خود ثابت باش و باطنی و حی دل تنگ نشو (هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا) آیا میدانی مرخصه ای را  
مانندی که مراد از او ان گفت با هم نامی یعنی هیچ میدانی که کسی را الله نام بوده باشد یکی از آثار سطوات  
الهی آن است که هیچ کس از اهل شرک معبود باطل خود را الله نگفته اند بلکه آلمی گفته عزت اعلی است  
و غیرت الوهیت این اسم نامی را از تصرف کفار در آن و تسمیه بقتان در حصن امان محفوظ داشت  
و زبان اهل ایمان را در نعمت و محنت و مرا و خرابی که از آن نام نامی جاری ساخت \* نظم \*

\* الله بود و طرفه نام است این \* \* هر ذول و جان تمام است این \*

\* پس بود و نزد صاحب معنی \* \* حبیبی الله گواه این دعوی \*

(وَيَقُولُ الْاِنْسَانُ) می گوید انسان یعنی بایکدیگر می گویند یا الی بن خلع که استخوانهای یرینده شده و ا  
می آورند و بطریق استیلا می گوید (عِزَّ اِهْلًا صَبْرًا) ای چون بایرم من (لَسَوْفَ اخْرُجُ حَيًّا) هر آینه زود  
میرون آورده شوم از خاک زنده احق تمام یعنی انکار یعنی چگونه تواند بود که مرده زنده شود و از خاک زنده



آید از قهر حق تعالی می فریاد در جواب او که (وَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ) ای انسانی اندیشه و یاد نمی کند آن آدمی (إِنَّا خَلَقْنَاهُ) آنرا که میافریدیم ما و را (مِنْ قَبْلُ) پیش ازین (وَلَمْ يَكُ شَيْئًا) و نبود چیزی بلکه هم محض بود یعنی باید که منذ کرد در این معنی را که ایجاد و دم موجب تراست از جمع مواد بنده از انفریق آن (فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ) پس بحق پروردگار تو که بوقت قیامت هر آینه حشر کنیم آن را یعنی کافران را (وَالشَّيَاطِينَ) با دیوان یعنی با قربای ایشان از شیاطین که در دنیا داشته باشند هر یکی را باقرین او در سلسله مقید سازند (ثُمَّ لَنَحْضُرَنَّهُمْ) پس حاضر گردانیم ایشان را و بعضی گفته اند هر آدمیان را (أَحْوَلَ جَهَنَّمَ جَنِيًّا) گرداگرد و وزخ هر برادران و آمده از هول حساب و احضار ایشان بحوالی و وزخ جهنم است که تا سحر با اندام نا اذیر باید خلاص یافته اند سرور ایشان بیندازد و اشتیاقا کند خود را و در وزخ به پیشت ملال ایشان زیاده گردد (ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ) پس بیرون آوریم تحست (مِنْ كُلِّ شَيْعَةٍ) از هر گروهی (أَبْهَمَ) هر که باشد از ایشان (أَشَدَّ) سخت تر و بسیار تر (عَلَى الرَّحْمَنِ غَنِيًّا) بر خدا ای از جهت سرکشی و حرمت یعنی اول از هر استی آنرا که کافر تر بود و منافقان تر بعد از آنیم (ثُمَّ لَنَعْلَمَنَّ) پس بدرستی که ما داناییم (بِالَّذِينَ هُمْ) بلکه ایشان (أُولَى) سزاوارترند (بِهَا) با آتش و وزخ (صَلِيلًا) از جهت انداختن یعنی میدانیم که کیست سزای آنکه تحست او را و آتش افکند (وَأَنْ مِّنْكُمْ) و نیست از شما از آدمیان هیچ کس (إِلَّا وَارِدُهَا) مگر زنده و گدازنده و هر دو وزخ با چون مومنان بر و گدازنده آتش مرده و افسرده گردد و در حدیث آمده که بعضی بهشتیان از یکدیگر سوال کنند که نه حق تعالی ما را و جد و خرموده بود که در آن منکم الاداد با پس بر حال بود که ما آتش را اندیدیم فرشتگان گویند که قد و در مومنا و بی غله یعنی بدرستی که شما گدازدید و در وزخ اما آتش او بسبب نور ایمان شما و مرده بود و هر دو می قدس سره فرمود

بیت

مومن فدوان بداند بر آتشی بخواند \* سوزش در دغا که گردد چو نور روشن \*

(كَانَ) هست در و بر دو وزخ (عَلَى رَبِّكَ) بر پروردگار تو (حَقَّتْ) جز می و قطعی (مُقَضَّيًّا) کادی حکم کرده شده بران یعنی داده است که البته واقع خواهد بود در آن خلاف نیست و جمعی بر آنند که در دو معنی دخول است بر جابرین عبد الله انصاری رض از حضرت رسول عم و دایت کرد که در دو دخول است یعنی هر را در دو وزخ حاضر خواهند کرد و هیچ بری و فاجری نباشد الا که بدو وزخ در آیند اما آتش بر مومنان صرف با سلالت باشد چنانچه بر ابراهیم عم و موسی این قول است آنکه حق سبحانه می فرماید که (ثُمَّ نُنَجِّيْهِمْ) پس نجات دهیم (الَّذِينَ اتَّقَوْا) آنرا که بپرهیز کردند از شرک یعنی بیرون آوریم از وزخ (وَنُذَرُ الظَّالِمِينَ) و بگذاردیم

صبر و انرا (فیهما) و رانش (جَنَّتِیَا) بر انوار آمدگان (وَ اِذَا تَنَتَلٰی) و چون خوانده شود (عَلَّیْهِمْ) بر مشرکان (اِیَّا تَنَّا) آیتهای ما (بَیِّنَاتٍ) بود و روشن معنی آن یاد دلایل قدرت یا ایهام (مَعْنٍ) (قَالَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا) گویند آنرا که بگویند از خدا بدتر است (لَّذِیْنَ اٰمَنُوْا) مرا آنرا که اگر گویند از فقر یعنی تو آنرا که در ایشان را گویند (اِیُّ الْفَرِیْقَیْنِ) کدام ازین دو گروه مومن یا کافر (خَیْرٌ) بهتر اند (مَعًا) از جهنم مکان و موضع یعنی مایه امتنازل بهر است و هر احباب معیشت دور و آمده و شمار را نه نوشته است معین و نه نوشته بهر است و بحقیقت مراد از خیریت مقام حسن حال و سعادت معیشت است مانع کلام آنکه مشرکان مومنان را که می گفتند از ما دور و گروه که ام خوش حال تر اند (وَ اَحْسَنُ ذِیًّا) و نیکوتر از جهنم مجلس یعنی آدم است بر در جمیع مایه مراد دید و اشراف عرب اند و در مجلس شما مایه و خضعنا پس حق سبحانه برای امتنازل و مقامات ایشان را در هم شکسته فرمود که (وَكَمْ اَهْلَكْنَا) و چندین مملکت کرده ایم (قَبْلَهُمْ) پیش از مشرکان غرب (مَنْ قَوْنٍ) از هر گروهی که مجتمع بودند در زمان واحد و جمیع واقع بودند (هَمَّ) ایشان از کفایت حرب (اَحْسَنُ اَنَّا) نیکوتر از جهنم است یعنی که آرایش منزل بدان باشد (وَرِیًّا) و نیکوتر از ایشان و در حقیقت و منظره آن مال مملکت از ایشان دفع کرده آن جمال از اب اند ایشان باز داشت \* بیت \*

\* بر مال و جمال خیرتن نیکه کنی \* \* کان را بستی بر من و این را بهی \*

(قُلْ) بگو ای محمد مرا ایشان را که مال و جمال مفتخر و مستظهرند که غر مشوید زیرا که (مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ) هر که هست و اگر گمراهی بود و روی از راه حق (فَلْيَحْذَرْ) پس باید که بداند که خیر است و صورت امر یعنی بدو می کند (لَهُ الرَّحْمَنُ) مراد و احدی و باز می کشد عمر او را (مَدًّا) باز کشیده یعنی او را در امیسات می دهد و نسبت بی و بهی بدو میرسد (حَتّٰی اِنْ اَرَاوْا) تا وقتی که ببینند (مَّا یُوعَدُوْنَ) آنچه می گویند شده اند ان (اَمَّا الْعَذَابُ) یا عذاب در دنیا اقل و اصر (وَاَمَّا السَّاعَةُ) و یار و ز قیامت بر مشاهد انواع خزی و نکال (فَسِیَعْلَمُوْنَ) پس زود باشد که بدانند (مَنْ هُوَ شَرُّ اَنْ رَاکَ) بدتر است از آن و دیگر ده (مَکَانًا) از جهنم مکان بر جای مومنان و درجات جهان باشد و ماوی ایشان دو کانت نیران (وَ اَضَعُ) و بداند آن را که ضعف تر است (جَنَدًا) از جهنم سپاه یعنی دوستان و مددکاران بر اهل ایمان را از خدای و ملائکه و انبیاء عامی و مددگاری و مدد و مشرکان را مطلقا یار و موادار نباشد و ما یظالمین من انصار (و یَزِیْدُ اللّٰهُ) و می افزاید خدای در دنیا (الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا) آنرا که راه یافته اند کتاب (هُدًی) راه نمودن یعنی گرفته اند بهر از قرآن نازل شد و در حق تعالی ها است ایشان را به تصدیق هر چه دیگر منزل می شود و زیاده می کند (وَ اَقْبَاتُ

الضالجات) و عبادی شایسته باقی از صلوات خدیه یا کلمات اربع سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله و الله اکبر و غیر آن مرا ایشانرا (خیر) بهتر است (عند ربك) نزد پروردگار تو (ثواباً) از جهت ثوابش (و خیر مؤناً) و بهتر است از جهت بازگشت یعنی اگر کافر اندر دنیا جاه و مال است و در آخرت وبال و نکل خواهد بود اما مومن در دنیا هم بد است دارد و هم حمایت و در آخرت ثواب خواهد داشت و هم حسن المصاب

بیت

\* بد نیاسه فرزند نامدارند \* بد نبشی کام دارد و کام نگذارند \*

آوردد اند که خواب بن الارث را در عرض بر عاص بن وایل تیمی دینی بود و روزی او را آبادای آن آفتابنا کرداد گفت دایم تو بازنده می تا به محمد کافر نشوی خواب رض گفت لا والله کفر نشوم بدان حضرت عم نزنده و نه مرده و نه روزی که بر آنگیخته شوم حاص گفت آن روز که مبعوث شوی بیاد دایم خود از من بمان که اگر آنچه می گوئی حق است من آنجا افضل از تو خواهم بود و مال و فرزند من بیشتر حق سبحانه است فرستاد که (أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ) آیا دیدی آنرا که کفر و بدیدند (بِأَيَاتِنَا) بآینهای ما یعنی قرآن یا دلائل وحدت (وَقَالَ) و گفت یعنی حاص که بخدای که فرزادی قیامت (لَا وَاقِن) هر آینه داده شوم یعنی بمن دهند در اندر (مَالًا وَوَدَّاهُ) مال و فرزند را (أَطْلَعَ الْغَيْبِ) آیا مطلع شده بر غیب و لوح محفوظ را مطالعه کرده و این سخن از انجاسی گوید (ام اخذ) آیا فر گرفته است (عند الرحمن عهداً) نزد یک خدای صمدی و بیانی برین صورت (كَلَّا) نه چنان است که آدمی گوید (مَنْ كَتَبْتُ) زود باشد که بنویسیم یعنی نگاهداریم (مَا يَقُولُ) آنچه می گوید تا بدان او را جزا دهیم یا بنظر او امر کنیم تا بنویسند (وَأَعَدُّهُ) و باز کشیم برای او (مِنَ الْعَذَابِ) از عذاب (مَدَّاهُ) باز کشیدنی یعنی زود از کنیم و بپوشد گردانیم عذاب او را برین وجه که خدای بر بالای خدای بد و ساینم (وَفَرَّقَهُ) و میراث گیریم یعنی باز سنانیم بر سر او (مَا يَقُولُ) آنچه می گوید که خدا بمن خواهند داد یعنی مال و فرزند (وَيَأْتِينَا) و بیاید بپادشاهت سرگ یار و زودستغیر (فَرَدَّاهُ) تنها مال رفیق و نه فرزند ان قرین او (وَأَوَاتَحَدَّاهُ) و فر اگر قسده مشرکان قریش (مِنْ دُونِ اللَّهِ) بجز خدای (أَلِهَةً) خدایان باطل چون اصنام و ملائکه (لِيَكُونُوا) تا باشند این معبودان (لَهُمْ حِزَالًا) مرا ایشانرا سبب حزن و آزار جمعی یعنی بشفاعت ایشان متعذر گردند نزد یک خدای تعالی (كَلَّا) نه چنان است که عزیر گردند (سَيَكْفُرُونَ) زود باشد که کافر شوند یعنی انکار کنند آله ایشان و مغرب باشند (بِعِبَادَتِهِمْ) بر پرستش ایشان یا کافران چون با حول قیامت و انگرند و بکفر شوند پرستش بنان را (وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ) و باشند

بر من خود (ضد آه) دشمن یا اله ایسان دشمن ایسان گردم (التم تر) آیدیدی و نه انستی  
 (اَنَا ارْتَمْنَا الشَّيَاطِينَ) آنانرا که با فرستادیم و یوان را (عَلَى الْكَافِرِينَ) بر کافران یعنی بر ایسان  
 مسلط ساختیم باقرین و رفیق ایسان گردانیدیم (تَوَزَّهْم) می جنبانند ایسان را (اَوَّالًا) جنبانیدن  
 یعنی تخریب می کنند ایسان را برادر تکاب صامی و از جای برنده تسلیمات و وسواس (فَلَا تَعْجَلْ  
 عَلَيْهِمْ) پس شتاب مکن بر ایسان یعنی بر عذاب ایسان تعجیل نهایی (انَّمَا نُعَذِّبُهُمْ بِمَا كَانُوا  
 يَعْمَلُونَ) برای ایسان ایام آجال ایسان را (هَذَا هُوَ) شکر دانی که در آن غلط نیست چون آن ایام  
 منقضی گردد و ایشان فرود آید آنچه مقرر شده (يَوْمَ) یاد کن آن روز را که (نَخْشَرُ الْمُتَّقِينَ) فراهم آوریم  
 بر بهترین کاران را و جمع کنیم (إِلَى الرَّحْمَنِ) بسوی بهشت نهایی بخشایند (وَقَدْ آتَاكَ سَوَآرِئًا  
 بَاسْمِهِمْ بَرَاقَتُهُمْ) یعنی ایسان را سوار و بهشت برنده چنانچه و افغان را به رگه نوکی برده  
 اتمام قشیری فرموده که بعضی بر نجایب مبلدات و طاعات باشند و قومی بر مراکب مهم دینات آنان که  
 بر مراکب طاعات باشند بهشت جو یابند ایسان را بر وضو و جنان بر نه و آنان که بر نجایب هست باشند  
 خدای طابانند ایسان را بقرب رحمت خوانند چنان جوی دیگر است و رحمان جوی دیگر در کشف الاسرار  
 آورده که ممت و دینوری هس سره و حال نزع بود و و پشی پیش روی ایستاده دعای می کرد که خدایا  
 بر و رحمت کن و بهشت کن او را که امت کن ممت و باغک بر و ذ که ای غافل سنی سال است که بهشت را  
 با شرف دعوت و دو و قصه و بر من جاوه می دهند من گوشه چشم هست بر و نیکند ام اکنون بدرگاه قرب  
 میروم زحمت خود آورده و برای من بهشت و رحمت می خواهی

بیست

\* باغ فردوس از برای دیدنش باید مرا \* بی جهانش رو غم و جنت چکار آید مرا \*  
 (وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ) و برایم کاران را (إِلَى جَهَنَّمَ وَرِثَةً) بسوی دوزخ چنانچه بهایم و اراده نشکان  
 یا پادگان یا تمامه گان (لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ) توانند و نیابند نه سفی و نه مجرم و درخواست هیچ شفیع  
 (الْأَمِنَ اتَّخَذَ) هر کسی که فراموشی باشد (هَذَا الرَّحْمَنُ) نزد یک خدای تعالی (هَذَا اللَّهُ) بیانی برای  
 شفاعت و آن پیمان نوحیه است و عمل صالح یا کسی که نتواند کسی را شفاعت کردن که از خدای دعوی  
 باور باشد (وَقَالُوا) و گفته کفار بنوع و بود و نصای از روی جهل که (اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ) فراموشی خدای  
 (وَلَدًا) زنی یعنی ملایک و عیسی و عذیرم هم گویای محمد را ایسان را (لَقَدْ جِئْتُمْ) بدستی که آوردید  
 (شَيْئًا) چیزی زشت یعنی خون ناخوش و بی ادبانه (تَكَاثُرُوا) نزد یک شد که آسمان (يَتَنَظَّرُونَ)

شکافه شوند (مِنْهُ) از عظمت آن صحن (وَتَنْشِقُ الْأَرْضُ) و باز شکافه زمین (وَفُخْرًا لِّجِبَالٍ) و بهشت که بها (هَذَا) بشکافه شکیستی یعنی پاره پاره گردد (أَنْ دَعُوا) از آنکه خوانند (لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا) مرغا را فرزندی یعنی به واحد کردند (وَمَا يَتَّبِعْنِي) و نرسد و لایق نباشد (لِلرَّحْمَنِ) مرغا را (أَنْ يَتَّخِذَ) آنکه فرا گیرد (وَلَدًا) فرزندی بر اتحاد و مقتضی بجانست است زیرا که ولد از جنس و اله باید و حق تعالی از بجانست منزه است یا بنامی ذاتی محتاج نیست به معاونت اولاد و انفس و اقلت بایشان و احتیظها و در زمین بدیشان (إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) نیست هر که در آسمانها و زمین است (إِلَّا أُنِیَ الرَّحْمَنِ) مگر آئینه در قیاس بسوی رحمن (هَذَا) در مالیکه نبه باشد (لَقَدْ أَخْصَلْنَهُمْ) بدر حسیکه هر را دانسته است و بدین شان احاطه کرده بحیثیتی که از حوزه عالم و قدرت او بیرون نیستند (وَمِنْهُمْ) و شمرده است اشخاص و افعال ایشان (عَدَّا) شمردی (وَكُلَّهُمْ) و هر ایشان (اتَّبَعَهُ) آئینه گانده بوی (يَوْمَ الْقِيَامَةِ) روز رستخیز (فَقَوْلًا) قیامی املع الصار (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا) بهر حسیکه از آنکه بگردیدند (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) کردند عملهای پسندیده (سَيَجْعَلُ) ازود بایشید که بدید کند (لَهُمُ الرَّحْمَنُ) برای ایشان هدای (وَنَآءُ) دوستی در دلهای نامق یعنی محبت ایشان و در دلهای افکنه بی اسباب و وسایط آن و در حدیث آمده که چون حق سبحانه و برادوست دارد و جبرئیل عم را گوید من فلان را دوست میدارم تو هم او را دوست دار جبرئیل عم او را دوست گیرد و صدای کند میان اهل آسمان که حق تعالی کلان را دوست میدارد شما هم دوست دارید پس اهل آسمان او را دوست دارند انگاه محبت او را وضع کند در زمین تا زمینیان او را نیز دوست گیرند (فَأَنقَضَ بِسُرْءَاءٍ) پس جزمین نیست که آملان گردانیده ایم (وَأَنزَلْنَا بِكَ) منزل ساخته ایم (بِلِسَانِكَ) بزبان تو یعنی بغتت عرب یا خواندن آن بر زبان تو آسان کرده ایم (لِتُبَشِّرَ) تا مرود و بی (بِهِ الْمُتَّقِينَ) بهر پر مهر کاران را که از شرک اجتناب نموده اند (وَتَذَكِّرَ بِهِ) و بیم کنی بآن (قَوْمًا لَّدَا) گروهی مستبزر کاران سخت خصومت را (وَكَمْ أَهْلَكْنَا) و چند هلاک کردیم (فَقُلْهُمْ) پیش از قوم نو (مِنْ قَرِينٍ) از اهل زمانی در هر قری و قومی از مش کان را بملاکت و ساندیم (هَلْ نَحْسُ) هیچ می یابی و می بینی (مِنْهُمْ) از آن هلاک شده گان (مِنْ أَحَدٍ) یکی را (أَوْ تَسْمَعُ) یامی شنوی (لَهُمْ) مر ایشان را (دِكْرًا) آوازی پوشیده یعنی چون عذاب طمانشان فرود آمد سناصل شده نه از ایشان شخصی باقی ماند که کسی بیند و نه آوازی بر جای که کسی بشنود بلکه مملک فیر الهی با هیچ کدام و در نسخه و هر را دست فلان را نام منزل و نسبان انداخته \* مصرع \* کان لم یخفوا و لم یحسوا \*

\* گو اثر از مرد در آن تاج بخش \*  
\* کوشان از خضر در آن تاج دار \*

صورۃ طه مکینة وهی مائنة بسم الله الرحمن الرحيم \* وخمس وثلاثون آية

( طه ) در هیچ یک از حروف مقطعه که مبادی سوره است این مقدمات یافت نیست که در طه بعضی این را  
حروف مقطعه دانند و گویند اسم قرآن است یا اسم سوره یا اسمی از اسمهای الهی یا مفتاح اسم ظاهر  
و مادی و جمعی بر آنند که اسمی است از اسمهای حضرت و سالت پناه هم چنانچه مزمل و مدثر پس مادی  
باشد حرف نه از د محمد و ف یا اثر است به واسطه آن حضرت هم که طالب است و مادی یعنی  
طالب شفاعت و مادی بشریعت یا طایر از ذنوب و مادی بمعرفت علام الغیوب یا طهارت دل  
و اوست از غیر حق و هدایت او بقرب حق در حقانین سلمی آورده که طات و ت است بآنکه طی کرده  
شده نقوش احوال از صفحه سر محمدی عم \* دار مزی است از آنکه هدایت یافت بقرب کون سرمدی  
و بقولی بعضی این دو حرف مقدم بهانه در یک اثر است بر چیزی در میان گوید که قدم بطول  
یعنی بخشش و هدایت الهی است یا بطیبت پاک و دهمت عالی حضرت و سالت پناه عم و در تیسیر  
از امام جعفر صادق رضی تعالی عنده می کند که طه سوگند بطهارت اهل بیت و رسول عم قوله تعالی و بطهرکم تطهیر  
و بقول بطولی و مادی که اثر است بجنّت و نادر و دوازده المعبر آورده که طه نیز طیه است و ف  
که در بین دو حرم محترم دهم باد می کند یا طایب غازیان است و لا هرب کاخران یا طایرب اهل جهان  
است و ماهوان از باب تیران قومی بر آنند که این نظر از حروف مقطعه نیست بلکه موضوع است باز از  
یا و جل بلذت مدنا حبشه یا مریانیه کنایه مصرع \* ان اسمنا طه افنی خلا لنگام \* و دیگری گفته  
\* مصرع \* هفت اطنافنی التمال غم بحب \* و بدین قول مادی حضرت رسول هم باشد و در بعضی  
تفسیر آمده که طایر حساب ابجد نه است و پنج مجموع چهارده باشد و غالب آن است که ماه را  
مرتبه بدیت در چهاردهم حاصل است پس در ضمن این خطاب مذکور است که ای ماه شب  
چهارده و مادی حضرت و سالت بنای است عم و بدیت اثر است بکمال مرتبه جامعیت  
آن حضرت است عم که لا یخفی علی العر

\* نظم \*

\* ماه چون کامل شود انوار بود \*  
\* زانکه او مرآت نور خور بود \*

\* و ماهی در ری دگر شاد بود \*  
\* مدونو مشردج و کات شرح مدور \*

\* در شب تاریکی کفر و ضلال \* \* از محبت روشن شدن احوال جلال \*

دگر بنده طاعت را اصل طاعت بود همه در اعجاز کرده اند طاعت امر است از وظایط و با کنایه است از ادب  
کنایه است خبر نیکو در بدایت حال که حضرت پیغمبر هم به تعجب بر خاصیتی و بر یک پایاستادی و بدین سبب  
بشمت بای مبارکش دوم کردی این سوره نازل شد و امر فرمود که طاعت یعنی بسپردن خود زین را یعنی  
هر دو پای بر زمین نه دگر بند و زنی ابو جهل و اضراب او حضرت رسول هم را انگشت نو بتر که دین ما خود را  
برنج انداخته یا طاعت میزدند که قرآن بر محمد فرود نیامده مگر برای آنکه او را در رنج و تعب اندازد آیت آمد که  
طه ای مرد که هیچ کس چون تو قدم در میدان مردی نه نهاده (مَا أَنزَلْنَاكَ فَرَسًا دَرَسًا) (طه ۱۰۰)  
بر تو قرآن را (لِتَشْفَىٰ) تا در رنج افقی و شب خواب بکنی و بواسطه قیام در نماز الم و روم پای مبارکت  
رس (إِلَّا تَذَكُّرًا) لیکن فرستادیم او را بر تو بجهت پند دادن (لَعَلَّكَ تَنْفَضُّنَا) مر آن کس را که  
به ترسد تخصیص خشی بآنکه تذکیر عام است جهت انتفاع او است بآن (تَذَكُّرًا) فرود فرستاده شد  
فرود فرستادنی (مَنْ خَلَقَ الْأَرْضَ) ازان کس که بیافرید زمین را (وَالسَّمَوَاتِ الْعُلَىٰ) و آسمانهای  
بلند را (الرَّحْمَنُ) اوست بسیار بختیش (عَلَى الْعَرْشِ الْمُسْتَوَىٰ) بر عرش مستوی شده امرا و  
اصناف است باینکه حق سبحانه بر همه موجودات مستولی است جهت آن تواند بود که اعظم مخلوقات  
است و در آیات امام مابعدی فرموده که عرش بمعنی ملک آید و حق تعالی بر ملک خود مستولی و غالب  
است در قوتات آدوده که شایع مذهب سر فرمود درین آیت بر عرش و قف میگرد می گفت  
استوی که مافی السموات ای ثبت که مافی السموات شیخ الامام قدس سره فرموده که احدی است  
نداند بر عرش و قرآن است و مرادین ایمان است مایل نجوم که تاویل بدین باب طغیان است  
بظاهری قبول کنم و باطن تسلیم و رزم که این اعتقاد حدیان است اما میدانم که نه محتاج مکان است نه عرش  
بردارنده اداست که اوست بقدرت بردارنده و نگه دارنده عرش

\* نظم \*

\* فی مکان ره یافت سوحش فی زمان \* \* فی بیان دارد دجر زونی حیان \*

\* این امر مخلوق حکم داور است \* \* خالق عالم ز عالم برتر است \*

(لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ) مرا ورا است آنچه در آسمانها است از مبدعات علویه (وَمَا فِي الْأَرْضِ) و آنچه  
در زمینها است از مختصات هوائیه (وَمَا بَيْنَهُمَا) و آنچه میان هر دو باشد از اصفاف ملائکه و طبقات ناری  
و هوائی (وَمَا تَحْتَ الثَّرَىٰ) و آنچه در زیر طبقه تراب است از زمین ثری طبقه زیر تر است از طبقات

ارض و آن موضعی است که منوره سما بر بالای او است و در تیسیر و غیر آن از لغات صبریه است  
 و هب بن سید مذکور است که هفت طنبه زمین برداش فرشته است و قد بین فرشته بر منوره است و منوره  
 بر سطح گاو است از فردوس و قوایم گاو بر پشت ماهی است از عرض کوشه و ماهی ثابت است بر بحر  
 و بحر بر جهنم و جهنم بر سق ریح و ریح بر جبال از ظلمت و آن حجاب برتری و عالم اهل آسمان و زمین تائری  
 بیش نرسد و باعث اثری جز حق تعالی نداند (وَأَن تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ) و اگر آشکار کنی سخن را (فَأَنَّهُ)  
 پس بدستی که او (يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى) میداند پوشیده و او آنچه پوشیده و تراحت از پوشیده گویند  
 سر آن است که بنده می کند و میداند و می پوشد و اخفی آنکه نمی داند که دیگر چه خواهد کرد یا سر آن است که  
 با کسی گویند و اخفی آنکه در دل خود ندانند (اللَّهُ) او است خداوند حق (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ) نیست مبودی  
 سرای بر سنش مگرد (لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى) مراد است نامهای نیکو یا مقننهای پسندیده (وَهُلْ أَتَاكَ)  
 و آیا آمده است نه (جَدِثْتُ قَوْمِي) خبر موهبی بن عمران و قصه او دانسته پس در صبر بر مکاره و  
 افتد اکن (إِذْ أَرَى الْبَادِئِينَ) دیدم موهبی هم (نَارًا) آتشی را در اخبار آمده است که چون موسی هم  
 از شعبه عم دستوری طلبید که بر مصر و دود و برادر خود را بر بند شعبه عم او را اجازت داد  
 و اهل او را با او روان کرد شبی که هوا سرد بود و مظلم و برف می بارید ایشان راه گم کرده به نزد یک  
 وادی ایمن رسیدند و مقور را در قرش شعبه عم را که حایله او بود در وضع همان پدید آمده با آتش محتاج  
 شد موسی هم چند آنچه سعی فرمود از سنگ و آهن آتش بیرون نیامد ناگاه از دور آتشی دید (فَقَالَ)  
 لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ (بَسْ) گفت مرا اهل و عیال و خدم خود را که درنگ کنید در همین موضع (إِنِّي أَنشَأْتُ نَارًا)  
 بد رشتیکه من دیده ام آتشی (لَعَلِّي آتِيكُمْ) آتشی که یارم برای شما (مِنْهَا يَبْقَى) از آن آتش شعله  
 در سر جوب بانی گرفته یا جمره فرد از آن یعنی فیه یا چوبی روشن کنم یا آتشی یارم (أَوْ أَجِدُ) یا شاید  
 که یارم (حَلَّى النَّارِ) بر سر آن آتش (هَدَى) راهنمایی که ما را بر سر راه رساند پس سران خود را  
 بگذاشت و تنها بجانب آتش روان شد (فَلَمَّا أَتَاهَا) پس آن هنگام که بیامد بان آتش آتشی  
 دید سفید در درختی سر که غناب یا عوصج بود برافروخته و در حالی آن آتش هیچ کس نی تغیر شده  
 و از رشت آتش و صبری درخت متعجب بود که ناگاه (فَوَدِيَ) یا موهبی (مَكَرًا) و شد که ای موهبی  
 (إِنِّي أَنَا ذَرْبُكَ) بد رشتیکه منم پروردگار تو بکار خصمیر برای تواید و تحقیق است یعنی شک کن و متین شو  
 با آنکه من آفریدگار توام (فَأَخْلَعُ) پس بیرون کن و بپاشن ازهای خود (فَعَلَيْكَ) غایب خود را



و گفته آمد آن نماین بحس بوده از پوست چهار غیره بوغ و امسج آن است که نماین از جمله بقر بوده و ظاهر اما حق سبحانه و تعالی آن فرموده تا قدم موسی عم تراب ارض مقدسه را مس کند و برکت آن پهای وی رحه و محققان گویند این تعلیم طریق تو اضع و ادب است که بر بساط ملوک باغلبین توان رفت و لکن اطلاع از سلف چون بشر حافی قدس سره و خرد پای برهنه سیر می فرموده اند

\* نظم \*

\* گنجی که زمین و آسمان طالب اوست \*  
\* چون در نگری برهنه پلیمان دارند \*

و گفته اند نماین بیفکن دل خود را از فکر اهل دودله قاذغ و از امام قشیری روح فرموده که فکر دنیا و آخرت را از دل ببردن امکان یعنی در عالم تفریه قدم برد و کون نه (انک) بد رستیکه تو (بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى) بودی پاکیزه مباد که ستوده که طوی نام اداست (وَأَفَّاخْتَرْتُكَ) دهن برگزیده ام ترا برای نبوت (فَأَسْتَمِعْ) پس گوش فرادار (لِإِلَاقِي حَى) مرا آنچه می را که وحی کرده می شود به تو و آن وحی که ام است (إِنِّي أَفَّا اللَّهُ) بد رستیکه منم خدا می تعالی (لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا) نیست خدا می بجز من (فَأَعْبُدْنِي) پس مرا پرستش کن و این وحی مقصود بوده بر تقریر توحید که منتهای علم است و امر بعبادت کمال همان است پس از احکام اقسام عبادت نماز را تخصیص نموده فرمود که (وَأَقِمِ الصَّلَاةَ) و پهای و ارناذر (الْبَكْرَةِ) برای آنکه مرا یاد کنی در آن تا من ترا بنایا دکنم (إِنَّ السَّاعَةَ) بد رستیکه ساعت رستیکه (آتیة) آتیة است (كَأَنَّهُ أَخْفِيَهَا) می خواهم که پنهان دارم وقت آنرا چه تحویف بعد الی که وقت آن معلوم نیست اتم و اشد باشد و اگر آخفا را یعنی صلب خفی دارند معنی آن است که نزدیک است که ظاهر گردد انهم آنرا (لَتَنْجِزُنَّی) ستماین است بآیه یعنی قیامت بی شک آتیة است تا پا و اش داده شود (كُلُّ نَفْسٍ) برتی را (بِمَا تَسْعَى) با آنچه می شتابد از عملها و می کند (فَلَا يَصُدُّكَ) پس باید که ترا باز نهد (هَنَهَا) از ایمان بقیامت (مَنْ لَا يُؤْمِنُ) آن کس که نمی گردد (بِهَا) بوقوع آن (وَأَتَّبِعْ) و پیروی کرده است (هُوَئِلَآءِ) آرزوی نفس خود را پس بعد و این کس از راه مرو (فَتَرَدُّنَّی) که هلاک شوی خطاب با موسی عم است مراد است او بنده امام علم الهی و فقیه ابو الایث رحمهما الله بر آنند که از اینجا که و اما آخرتیک نماین مخاطب حضرت پیغمبر هم ما است و برین تقدیر مراد است باشد اقصه چون موسی عم نماین ببردن کرده و وادی مقدس قرار گرفت خطاب و عبید که (وَمَا ذَلِكْ) و آن چه جز است (بِإِيمَانِكَ يَا مُوسَى) بدست راست تو ای موسی حق سبحانه و جبر است استیناس موسی و رفع هیبت بادی سخن گفت و پر میده که چه داری در دست است فهم من تنبیه است یعنی حاضر باش تا عجب است بینی (قَالَ) گفت موسی عم

( هِيَ قَصَائِي \* ) این عصای من است و آن عصا از چوب مور دهبشت بود طول اوده کرد مراد دوش فر  
 و در زیر آن صفائی نشاند و ناسش عابث بود یا تبعه از آدم هم میراث بشعوب هم رسیده بود از  
 موسی رسید التصحوا ب داد و جهت تقدادتم و بانی بران افزود و گفت ( اَتَوَكُّوْا ) بیکه می کنم ( عَلَیْهَا )  
 بران عصا چون مانده می شوم دور راه یا وقتی که بر سر در میباشم که می جرد ( وَاَهْشِ ) دزد می ریزم هر که از  
 درخت ( بَهَا ) بدان عصا ( عَلَیْ ذَنْمِیْ ) برگزیند ان خود ( وَلِیْ فِیْهَا ) و مراد ان عصا ( مَأْرِبُ اُخْرٰی \* )  
 کارهای دیگر است آورده اند که در راه با موسی هم سخن گفتی و از سباع و هوام او را نگاه داشتی و باد شستن  
 وی صرب کردی و چون در خواب بودی و مراد محافظت کردی و بر صرپای که رسیدی تن او جلا و شعبتین  
 او دلو شدی و چون بر زمین زدی درختی سبزه داد گشتی و هر سبزه که مرغوب موسی هم بودی برودید آمدی و  
 در شبهای تیره چون شمع و چراغ نور دادی و چون موسی هم اجمالا گفت که مرا با او کارها است ( قَالَ )  
 گفت خدای تعالی ( اَلْقِهَا یَا مُوسٰی \* ) بپاش آن را ای موسی حضرت موسی هم گمان برد که او را نیز همچو  
 نعلین و دو باید افکند ( فَالْقِهَا ) پس پاشاند او را از تنهای خود فی الحال آذای عظیم بگوش وی رسید باز  
 نگریست ( فَاِذَا هِیَ ) پس آنجا آن عصا ( حَیْثُ ) ماری بود ( تَسْعٰی \* ) می شناخت بهر جانب آورده اند که  
 اول ماری زد و شد بهری عصا بعد از ان بزرگ شد برابر شتر بختی و در از گشت و بر چهار قابله صطبری  
 کوتاه رفتن آغاز کرد و میان کنای دهن او افتاد یا چهل ذراع بود و در دمان او دندانهای بزرگ بودند و چشمش  
 چون برق میدرخشید سنگهای عظیم و شدیدی یک انبره کردی و درختهای بزرگ از بیج برکنیدی و بخوردی و  
 چون موسی هم او را دید ترسان شد و می بگریزند ( قَالَ خُذْهَا ) گفت خدای که بگیر ویرا ( وَلَا تَخَفْ )  
 و ترس از وی ( مَتَعِیْذُهَا ) زد باز کرد انیم و بهریم او را ( سَمِیْرَتُهَا الْاَوَّلٰی ) بهیست نخستین که  
 داشت همان عصا سازیم چون خطاب الهی موسی هم رسید روی باز نکرده روان شده دست خود  
 در دمان او کرد و لختین او را گرفت همان عصا شد و در شعبه در دست دی آمد دل موسی هم آرام گرفت  
 دیگر باره ندانند که ( وَاَضْمَمْتُ لَكَ ) و غم کن و بهر دست خود را ( اِلَیْ جَنَاحِکَ ) بسوی پهلوئی خود و زیر  
 بغل ( تَخْرُجْ ) بیاوردن آید ( بِقَضَاءِ ) سفیدی روشن ( مِنْ خَیْرِ سَوْءٍ ) بی عیبی و علنی یعنی سفیدی برص  
 نباشد بلکه سفید رخسند و با شعل بود مانند برق ( اٰیةٌ اُخْرٰی ) فراگیر آیتی و علامتی دیگر بر نبوت خود ( اَلذِّیْکَ )  
 این چنین کردیم تا بنایم ترا ( مِنْ اٰیٰتِنَا الْکُبْرٰی ) بعضی از نشانههای بزرگ ما ( اِنْ هَبْ اِلَیْ فِرْعَوْنَ ) برو  
 بدین دو مجرّه بسوی فرعون دعوت کن او را بهرستش من ( اِنَّهُ طَغٰی \* ) بدرستی که او از حد در گزیده



اور در آن (عَدُوِّهِی) دشمنی که مرا است (وَعَدُوُّ لَهٗ ط) و دشمنی که مرا است یعنی فرعون بکار هدایت  
 مهربانهاست او است آورده اند که مادر موسی عم بامر الهی موسی عم داد و ضدق نهاد و در ریای نیل افکند  
 و جوی اذان و یابخانه فرعون میرفت ضدق از آنجای باغ فرعون در آمد و او با خود آسیه بر کنار جوی بود چون  
 ضدق بینش ایشان رسید بگریختند و مریا زده که دکی ماهودی و سیاه چشم بیرون آمد \* بیت \*  
 \* ماه زیماست ولی روی تو زیبا تر از او است \* چشمم تر گس به کنم چشم تو رعنا تر از او است \*  
 قتاده روح فرموده که در چشمهای موسی عم ملاحظی بود که هر که او را دیدی دوست داشتی آسیه و فرعون  
 که چشم او را دیدند محبت او در دل ایشان پدید آمد چنانچه حق سبحانه می فرماید (وَالْقِیْتُ حَلِیْکَ) و انگند  
 بر تو (لَحَبْلَهٗ) دوستی که این (مَنْتِی) از من یعنی تخم محبت ترا در دلها بکاشتم تا بر تو مهرمانی و زلف (وَالْتَضَنَعِ)  
 و تپه زده شوی (عَلٰی عَیْنِی) بر دیدن من یعنی بعلوم و ارادت من در برابر است که فرعون و آسیه هر دو  
 او را بغیر زلفی برداشته و به ترتیب مهد و تپین دایه اشتغال نمودند هر چند دایه آوردند موسی عم شبیر  
 از ایشان نگرانی مادر موسی عم دختر خود مریم را گفته بود که بر کنار نیل دو چشم بر ضدق بیدار که گما میرد  
 چون ضدق باغ فرعون در آمد مریم نیز خود را و آن باغ انداخت و صورت حال مشاهده کرد که برادرش  
 ستر کسی نمی گیرد و خود را پیش آسیه افکند (اِذْ تَحْشٰی) یاد کن چون می رفت (اُخْتُکَ) خواهر تو  
 (فَتَقُولُ) پس گفت (هَلْ اَدُلُّکُمْ) آیا دلالت کنم شمار ای حاضران (هَلٰی مِنْ یَّکْفُلُهٗ ط) بر کسی که  
 تکفل این طفل کند و او را شبیر ده آیه گفت اگر این چنین کنی با تو احسان نمایم مریم بیرون آمد  
 و فی الحال مادر را یاد و موسی عم را در کنار وی نهاد (فَوَجَعْنَاکَ) پس باز گردانیدیم ترا (اِلٰی اُمِّکَ)  
 به سوی مادر تو و بعهده وفا کردیم (کُنِیْ نَقْرًا) تا ید که روشن شود (حَیْنَهَا) چشم مادر با نمایی تو (وَلَا تَحْزَنُ ط)  
 و ناله و ناله نگر و در اوراق تو (وَقَتَلْتَ نَفْسًا) و بر کشتی نفسی را که بنی اسرائیل تو  
 استغناء کرد از دو فرزند و دانستند و ضد قتل تو کردند (فَفَجَّیْنَاکَ) پس برانیدیم ما را (مِنْ الْغَمِّ)  
 از سختی و امر کردیم که بمدین هجرت کنی (وَفَتَّناکَ) و باز نمودیم ترا (فَتَوَلَّنا ط) آزمودنی یعنی ترا در بوم  
 بلا افکندیم و پاک و خالص بیرون آمدی قصه ولادت حضرت موسی عم و قتل قبطی و هجرت بمدین  
 در سوره قصص مشروح می آید (فَلَبِثْتَ) پس درنگ کردی (مِنْمَیْنٍ فِیْ اَهْلِ مَدَیْنٍ) سالها در میان  
 اهل مدین آن هر دو بایست و شست سال است (ثُمَّ جِئْتَ) پس آمدی بدین وادی (عَلٰی قَدَرٍ مِّنْ مَّوْصٰی ه)  
 بر آن اندازه که مقدر کرده ایم ای موسی و اینجا تو سخن گفتیم (وَاَصْطَفَیْنَاکَ) و ترا برگزیدیم و خاص

ساقم (النفسی) برای محبت خود یعنی ترا دوست گردانیم (اذهب انت) برو تو (واخوك) و برادر تو (بابائنی) به محرمهای من (ولا تنیاً) و سستی نکنید (فی ذکری) در وصایای من. توحید و عبادت (اذهباً) بروید هر دو (الی فرعون) بسوی فرعون (انّه طغی) بدستیکه او در عصیان از حد و گذشته است (فقل له) پس سخن گوید با او (قولا لینا) سخن گفتنی نرم یعنی ما را نماید با او و او را دعوت کند در صورت مشورت مثل اهل کلب الی ان نزدیکی مبادا که اگر روشنی نماید بر شما غضب کند با آنکه حق نیست او در خوش سخنن مرئی داوید و گفته اند که او را به کنیت خوانید چون ابو العباس و لقول ابو الولید و ابو مره نیز گفته اند در بر تفسیر صفت بکنید (لعلّه یتذکر) شاید که او پند گیرد و کلام شما (اویخصشی) یا برسد از خطاب خداوند که بهره تحقیق است و خشیه حمد شود هم پس موسی هم ازین محل متوجه مصر شد و با ثرا اهل خود گرفت در تیسیر آورده که کسان موسی عم شب انتظار بردند و نیامد و در نیز از وی خبر نیافتند در آن محراب متحیر ماندند فصار اجمعی از اهل مدین آنجا رسیدند و صفو را را بشناخته پیش پایش بردند بعد از غزشتن فرعون خبر موسی عم بدیشان رسید القصه چون موسی عم به مصر توجّه نمود دخی آمد برادران عم که با استقبال برادر برآمدند و در آن شو پس در اشای طریق ملاقات فرمودند و موسی عم شرح احوال تمامی بازگفت و وی را از آنکه با اتفاق پیش فرعون می باید رفت و او را بحق دعوت نمودن مجرد از دین و عم گفت ای برادر شوکت و عظمت فرعون آنچه تو دیده زیاد شده و بادانی سپیدی حکم بطاع و قتل و صلاب می کند موسی عم اندیشناک شد و هر دو برادر با اتفاق (قالا ربنا) ای پروردگار ما (اغننا خفاف) بدرستی که ما می ترسیم (ان یفرط علینا) از آنکه فرعون بیشیش گیرد بر ما یعنی تعجیل کند بدعوت ما و نگذارد که بجزیه و بناییم (او ان یطغی) با آنکه زیاد کند طغیان خود را و نسبت با حضرت مقدر شود سخن بی ادبانه گوید (قال) گفت خدا ای که ای موسی و مارون عم (لا تخافا) مریسید از افراط و طغیان او (اننی معکم) بدرستی که من باشم بجز حفظ و نصرت (استمع) می شنوم دعای شما یا آنچه او گوید نسبت من (واری) و می بینم آنچه کند باشد تا یعنی شما را جمع دارد که من شوا و بینایم مگذارم که ضرری بشما رسد (فاتیاه) پس بر دیدید و (فقل) پس بگوئید (انارسلو ربکم) ما را و فرستاده پروردگار تو ام (فارسل معنا) پس به فرست ما (بنی اسوائیل) فرزندان یعقوب را تا با وضو مقه سه باز دریم که مسکن آبی ما بوده (ولا تبعدهم) و خدا بکن ایشان را به تکلیف اعمالی که در گرفتن مقاطعه و قتل اولاد (قد جئتک بابیه) بدرستی که آوردم ما نشانی یعنی بمحرمه (من ربکم) از نزد آفریدگار تو

(وَالسَّلَامُ) و سلام ملائکه یعنی فرشته بهشت (عَلَىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ) بر آن کس که پیروی ایشان کند و راه راست رود و سلامت یابد و سر امر او راست است (إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا) بد رسنبکه وحی کرده اند ما یعنی پروردگار ما حکم فرموده (إِنَّ الْعَذَابَ) بآنکه مذاب و دنیا و آخرت (عَلَىٰ مَنِ كَذَبَ) بر آن کس است که تکذیب کند آن را که آورده ایم (وَتَوَلَّىٰ) و پشت بر آن کند و از آن اعراض نماید. پس موسی و هارون عم بجلم الهی بدو نگاه فرعون آمدند و بعد از مدتی که ملاقات او میسر شد گفتند ما رسولان پروردگاریم و ترا عبادت اد می خواهیم و آن کلماتی که حق تعالی ملقین کرده بود او را کرده (قَالَ) گفت فرعون (فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَىٰ) پس کیست پروردگار شما ای موسی که مرا به پرستش او دعوت می کنی بگفته در آنکه موسی هم را به بند اختصاص کرد بآنکه خطاب با هر دو برادر بود و آن است که دانسته بود که پر زبان موسی عم عقده هست و سخن ادینک مفهوم نمی شود و خواست که او را نزد حضار مجلس افعال دهد و از اغفال عقده خبر نه اشت پس موسی عم بر زمان فصیح (قَالَ) گفت (رَبُّنَا الَّذِي) پروردگار ما آن کس است که از محض رحمت (أَعْطَىٰ) داده است (كُلَّ شَيْءٍ) هر چیزی را از انواع مخلوقات (خَلْقَهُ) صورت او و شکل او لایق و موافق حال او یا دادر یک را از خلائق آنچه تو ام و احد مثال او در وجود و معاش مدان است (ثُمَّ هَدَىٰ) پس راه نمودار او را بدان یعنی شتاب گردانید بکیفیت انتفاع از آن با هر هوایی را و بداد نظیر او دو خالق و صورت و راه از دو اوج و استزاج بدو نمود و گفته اند خلفه مفعول اول است و نقد بر کلام این که داد آفریدگار خود را بر هر جزیکه بدان محتاج اند و چون مقصود بیان معنی به است آنرا انتم میم کرد و فرعون که این سخن بشنید بنرسید که مباد اقوم او عبادت چنین خدای میل کند سخن را بجای دیگر کشانند و جهت تعجیز موسی عم (قَالَ) گفت فرعون (فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ) پس چیست حال اهل تیره های نخستین چون قرن قوم نوح و عاد و ثمود هم که این خدایان بر سر پستید نه این زمان در سعادت و دولت اند یا در شقاوت و نکبت (قَالَ) گفت موسی عم (عِلْمُهَا) علم حال و مال آن گروه (عِنْدَ رَبِّي) نزد یک آفریدگار من است (فِي كِتَابٍ) در لوح محفوظ نوشته شده (لَا يَضِلُّ) خطانی کند و فراموشی نکند (وَدِّي) پروردگار من هیچ جزیره (وَلَا يَفْسُقُ) و غاوش نمی کند بلکه دانش او هر محیط است و من بنده ام مثل شما نمی دانم مگر آنچه مرا از آن خبر دهند و گفته اند مراد فرعون است و بنا بر حال قیامت به و گفت چیست حال گذشتگان که بر انگیزه نمی شوند موسی عم جواب داد که آن را جز خدای من کسی نمیداند و باز بر همان سخن اول رفت که گفت حق سبحانه می کرد و گفت پروردگار من (الَّذِي جَعَلَ) آن است که گردانید

(لَكُمْ الْأَرْضُ) برای شما زمین را (صَدَقُوا) فرشی گفته که بر آن می نشینید و سکن می سازید (وَسَلَّكَ لَكُمْ) در روشن کرد برای شما (فِيهَا) در (دین) (سَبِيلًا) راهها تا بران راه از زمین بر زمین میرود و به مصالح خود قیام می نماید (وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ) و خود فرستاد از آسمان (مَاءً ط) آبی که باران است (فَأَخْرَجْنَا بِهِ) پس بیرون آوردیم بسبب آن آب (الْأَنْفَاتِ) از غیبت به تکلم تائید است بر کمال قدرت و حکمت یعنی هرگز کسی را جز ما اخراج میسر نیست ما بیرون آریم بآب باران (أَزْوَاجًا) اصناف گوناگون (مِنْ ثِبَاتٍ شَتَّى) از رستنیهای پراکنده که لون و طعم در اینجا هر یک مخالف آن دیگر است با وجود اتحاد آب و زمین (كُلُّوا) پس گفتیم بخورید از آنچه بیرون آورده ایم هر چه خوردن را شایسته اند و محبوب (وَأَرْعَوْا) و بچرانید (أَنْعَمْنَا كُمْ ط) چهار پایان خود را در هر اگاهها تا خورد گیاهها که خوردن شما را شایسته (أَنْ فِي ذَٰلِكَ) بدرستی که درین مذکور شد (لَا يَاتِ) هر آینه دلالتهاست بر قدرت ربانی و وحدت او (الْأُولَى النَّهْيُ) \* مراد او نه خود را که مقول ایشان نباشد از اتباع باطل و از تکاب قبائح (مِنْهَا) (الَّذِينَ) (خَلَقْنَاكُمْ) آفریده ایم شمار اینها حاصل خلقت پدر شما و اول مواد ابدان شما که زمین است در میان فرموده که حق تعالی فرشته می فرستد تا از خاک موضعی که دفن کسی خواهد بود تدری خاک بر میدارد و بر نقطه که ماده وجود دارد است میریزد و آن کس از تراب و نقطه مخلوق می شود و در همان خاک مدفون می گردد چنانچه حق سبحانه می فرستد شمار از زمین آفریده ایم (وَفِيهَا نُفَعِدُكُمْ) و در آن زمین باز بریم بعد از مرگ شمارا (وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ) و از آن زمین بیرون آریم شمارا (قَارَةَ آخِرَى) \* بار دیگر جهت حساب و بر احکیم فردوسی راست گوید

\* نظم \*

\* خاکت در آرد خداوند پاک \* دگر ره بر و آرد از زیر خاک \*  
 \* بران خاک گائی خاک اندرون \* بران گونه از خاک آئی بیرون \*  
 \* اگر پاک در خاک گیری مقام \* بر آئی از ان پاک و پاکیزه نام \*

پس فرعون جبّی و مغرور طلیع حضرت موسی عم عصا بپاینگاه از داشت و باز گرفت همان عصا شد دید بیضا بوی نمود و از آیات نهم معجزه بعد از معجزه سید دخی گردید چنانچه حق تعالی فرمود (وَلَقَدْ آتَيْنَاهُ) دزد و حثیکه ما بنمودیم فرعون را (آيَاتِنَا كُلَّهَا) همه معجزاتی ماکه بموسی داد بودیم (فَكَذَّبَ) پس بدو غیبت داد موسی هم را (وَأَيُّنِ) و سر باز زد از آنکه ایمان آورد و فرمان برداری کند و از وی عناد (قَالَ) گفت فرعون (اجْعَلْنِي) آید بسوی ما (لِنُخْرِجَنَّهُ) تا بیرون کنی ما را (مِنْ أَرْضِنَا) از زمین ماکه صراحت

(يَسْحَرُونَكَ بِأَسْوَسی) بجادوی خود ای موسی یعنی و انبسم که نوساخری دمی خواهی که. سحر ما را از مصر  
بیرون کنی و بنی اسرائیل را اسکن سازی و بادت هی کنی بر ایشان (فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسَحْرِ) پس هر آینه بیاریم  
بری تو جادوی (مِثْلَهُ) مانند جادوی تو بآن با و معارضه کنیم تا مردمان بدانند که تو پیغمبر نیستی جادوگری  
(فَأَجْعَلْ) پس مقرر کن (بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ آيَاتٍ) میان ما و میان خود (مَوْعِدًا) وعده بجهت معارضه چنان وعده  
که هیچ وجه (لَا تُخْلِفُهُ) خلاف نکنیم آن را (فَنُحْيِي وَلَا آتَمِتْ) نه مایه تو چون وعده و نه حاضر شویم (هَكَائِذَا مَوْتِي)  
در جای که سادی باشد قوم ما و تو بآن یا مگانی مستوی یعنی هموار که در و بستی و باندی نباشد تا هر مردم  
نظاره توانند کرد (قَالَ) گفت موسی هم (مَوْعِدُكُمْ) زمان وعده شما (يَوْمَ الْقِيَامَةِ) روز آرایش  
قبطیان است و آن روز عیدی بوده مرا اهل مصر را که هر آراسته در موضعی حاضر شدند و تماشا کردند  
بار و زور و زبده یا عاشورا (وَأَن يُحْشَرُوا النَّاسُ) و آنکه جمع کرده شوند مردمان (صَحْحِي) در پاشگاه  
که روشن تر است از باقی روز یعنی موعود ما و از اجتماع آدمیان است بوقت چاشت حضرت موسی هم  
آمر و زار تعیین کرد تا ظهور حق و ظهور باطل علی رؤس الاشهاد مسمت و قوع پذیرد و جرآن باطراف  
و اکانات عالم بر سر (فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ) پس برگشت فرعون از محاسن و بغاوت در آمد و جهت جمع کردن  
سحره و ای ساخت و کسان فرستاد (فَجَمَعَ كَيْدَهُ) پس جمع کرد آن جز را که بآن کید کند یعنی سحر و آلات سحر  
(ثُمَّ أَتَى) پس آمد بعد گاه بابا حران (قَالَ لَهُمُ مُوسَى) گفت موسی مر جاد و انرا چون ملاقات نمود  
با ایشان که ای قوم (وَيَلْعَنُكُمْ) و ای بر شما (لَا تَقْتُلُوا) اقرار کنید و سبید (عَلَى اللَّهِ كَذِبًا) بر خدا ای تعالی  
و روغی که آیت او را سحر گوئید و خواهید که بآن معارضه کنید یا دروغ بر خدا ای تعالی سبید بشرکت دیگری  
با او (فَبَيِّنْتُكُمْ) پس مستاصل گردانید و از پیچ بر کند شمارا (بَعْدَ آيَةٍ) بعد آلی که نازل گردانید شما  
(وَقَدْ خَافَ) و بدرستی که بی بهره و نا امید گردانید (عَنِ اقْتِرَائِي) هر که اقرار کرد و بر خدا ای (فَتَنَّا زَعْوًا)  
پس گفت و شنود کردند جاد و ان (أَمْرُهُمْ) در کار خود (بَيْنَهُمْ) میان یکدیگر بعد از استماع کلام موسی هم  
گفته این سخن سخن سحران مانند (وَأَسْرُوا النَّجْوَى) و بنهان داشته اند از گفتن را از ملازمان فرعون  
و برین قرار دادند که او اگر بر غالب شود متابعت او باید کرد آرزو اند که فرعون از غرقه بدید که ایشان  
با یکدیگر سخن می گویند و مشورت می کنند پس بدید که این سحران بر می گویند ایشان از ترس فرعون (قَالُوا)  
گفته (إِن هَٰذَا إِلَّا بَدْرٌ مِّمَّا أَفْرَدَ جَادُوهُ) جاد و اند (مُتَّبِعِينَ) می خواهند (أَن يُخْرِجُواكُمْ)  
آنکه بیرون کنند شمارا (مِنْ أَرْضِكُمْ) از زمین شما (بِسَحْرِ هَٰذَا) بجادوی خود و مذکرات مصر را در انهار



آورد (وَبَدَّهَبًا) و بخرید (يَطْمِرُ بِقَتِكُمْ اَلْمُتْلَى) از بخت شمار اگر افضل از اوست و دین و دهر و سپ  
 خود را قتل گرداند یا بخرید از اشراف و اکابر شمار یعنی روی دل ایشان را از شمار گرداند و بسوی خود  
 متوجس باشد علامت را در لفظه آن اختلاف است گویند اسم آن است و بلفظ خشم و تنید در هر سه حال اعرابش  
 بالفت می باشد و این حرف موافق ایشان واقع شده با آن معنی نعم باشد و ده آن مبتدا چنانچه آن و صاحبها و بعضی  
 گفته اند اسم فاعل است و ده آن سحران خبراد و حذف آن بتخفیف می خوانند و در انافیه  
 میدهد و لام را یعنی الای یعنی ما ده آن الابرار انهم چون فرعون از سحره شود که موسی و هارون هم سحرانند  
 و داعیه اخراج قبطیان دارند از مصر فرعون بر آشفت و گفت (فَاَجْمَعُوا كَيْدَكُمْ) پس چون حال  
 چنین است جمع کنید ادوات کید خود یعنی آلات سحر را (ثُمَّ اَنْتَوُا صَفًّا) پس بیاید گفت کشیده بسوی  
 میدان تا هیبت شما در دل مردم افتد و حمد کند تا بر ایشان غالب شود (وَقَدْ فَاجَّحَ الْفَرُوسُ) و بدرستی که  
 فوز یافت و بمطوب خود رسید امروز (مَنْ اسْتَعْلَى) هر که بر سر آمد در سحر پس مادیان ابتدا در داد  
 باسی و سه هزار مصف بر کشیدند و موسی و هارون هم در برابر ایشان بیایند و سحره فرعون بقوی  
 سیصد هزار فرار حبل و عصا میان تپ می کرده و پرنیق سخته رسید آن آورده و بطریق ادب (قَالُوا  
 يَا مُوسَى) گفتند ای موسی (اِمَّا اَنْ تُلْقِيَ) یا آنکه نومی آگهی عصای خود را (وَاِمَّا اَنْ تَكُونَ) یا آنکه  
 ما باشیم (اَوَّلَ مَنْ اَلْقَى) نخست کسی که بیفتد موسی هم از روی مقابلت ادب با دین و جوی اعتباری  
 آن ولی صابی ازان (قَالَ بَلْ اَلْقُوا) گفت موسی هم بلکه شما بیفتد ایشان عادی و بیهای خود بیفتند  
 و بسبب حرارت هوا و پرنیق در اضطراب آمد (فَاَنْ اَجِبَا لَهُمْ وَعِصِيَّتَهُمُ) پس آنجا عصای  
 ایشان (تُخِيلُ اِيْهُمْ) نموده شد موسی هم (مِنْ مَّخْرِجِهِمْ) از جا و دل کید ایشان که گوئی (اَلَيْسَا تَسْمَعُونَ) (۱)  
 بدرستی که آن سیرد و می شناید (فَاَوْجَسَ) پس دریافت (فِي نَفْسِهِ) در دل خود (خَبِثَةُ مُوسَى) (۲)  
 خوف را موسی هم ازان که نظاره کنان میان سحر و معجزه فرق نمکند یا آنکه متفرق گردند پیش از اتمام عصا  
 و چون این وهم بر موسی هم طاری شد (قُلْنَا) گفتیم (لَا تَخَفْ) ترس از آنچه تراد و وهم انداخته که امر تو از  
 غایت وضوح بر عام و خاص بدست نخواهد گشت (اِنَّكَ اَنْتَ الْاَعْلَى) بدرستی که تو برتری از ایشان  
 و غالب بر ایشان (وَالْقِي) و بینگن (مَا فِي يَدَيْكَ) آنچه در دست راست تو است تحقیر عصای که  
 یعنی از بسیاری عصا و رسن ایشان پاک دارد و آن چوب که در دست تو است بینگن (تَلْقَفْ) نافه برد  
 (مَا صَنَعُوا) آنچه ساخته اند (اِنَّمَا صَنَعُوا) بدست یکم آنچه ساخته اند (كَيْدًا سَاجِدًا) (۳) بسبب عادی است

وَلَا يَنْفِلُ السَّاحِرُ) در ستیگاری بنابه ساحر و فیروز نشو (حَيْثُ أَتَى) هر جا که باشد و هر جا که رود حضرت موسی هم عصا بینگذاشت فی الحال از دای عظیم شده من خود کشاده تمام ادوات جادوان را و برود در زم از ترس او روی بگیرند نهاده و چندین هزار آدمی از آذ دحام بمردند موسی هم او را گرفت همان عصا جادوان را انداخته که آن سحر نیست زیرا که سحر سحر دیگر را باطل نکند بلکه قدرت خدای تعالی و معجزه موسی هم است (فَالْقِي السَّحْرَةَ) پس دو افکند و شدند یعنی نائل این معنی ایشان را دور روی افکند (سُجِدُوا) در حالیکه سجده کنان بودند مرند ای را از روی صدق (قَالُوا) گفتند (أَمْ نَجِدُكَ هَارُونَ وَمُوسَى) گردیدیم هر دو دیگر را درون و موسی هم تقدیم کردند جهت رعایت فواصل و ملاحظه رؤس آیات است و چون که این صورت مشاهده کرد (قَالَ أَمَنْتُمْ لَهُ) گفت آیا ایمان آورد و اید و جنص آمنت بر سبیل اخبار خواند یعنی شهابگر و بدید و تصدیق کردید مروهی را عم (قَبِلَ أَنْ أَذِنَ لَكُمْ ط) بیش از آنکه دستور دهم مر شمار از فرمایم که بدو بگردید (إِنَّهُ) بدو سبیکه موسی هم (لَكِنْ يَرْكُم) هر آینه برزگ شماست (الَّذِي هَلَكَكُمْ السَّحْرُ) آنکه بیا موقت شمار اجاد و لی یعنی استاد و معلم و مهتر جادوان است شما هم سخته اید خواهید که مانک مرا بر اندازید (وَلَا تَطْعَنَ) پس هر آینه بهم (أَيُّدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ) و دندانهای شما را (مِنْ خَلْفٍ) مخالف یکدیگر یعنی یکی را از در است و دیگری از چپ (وَلَا صَلْبَكُمْ) و هر آینه بر دار کنم شمارا (فِي جُذُوعِ النَّخْلِ) بتنهای درخت خرما که در از ترین درختهاست تا هر کس شمارا ببیند و جهرت گیرد (وَلَتَعْلَمُنَّ إِنَّا) تا اید که کدام از ما یعنی من یا خدای موسی که بدو گردید اید (أَشَدُّ عَذَابًا) سخت تر است از روی عذاب (وَأَلْقَى) و پاینده تر از جهت عقاب سحران چون از جام جد به حقایق بست شده بودند و از انوار تواتر ملاقات ربانی که بر دل ایشان تافته بود انداخته شد.

نظم

\* خورده یک جرعه از کف ساقی \* هر چه فانی است کرده در باقی \*

\* دامن از فکر غیر افشاند \* لیس قی الدار غیره خواند \*

لاجرم در جواب فرعون (قَالُوا لَنْ نُوْثِرَكَ) گفتند ما را بر نه گزینیم و اختیار کنیم (عَلَى مَا جَاءَنَا) بر آن چیز که آمده با من (الْبَيِّنَاتِ) از معجزات و اضمحاث و گویند در حین سجده بهشت و دوزخ آن بدیشان نموده بودند پس گفتند ما نعمت ترا نمی گزینیم بر آنچه دیدیم از نشانههای روشن و سوگند می خوریم (وَالَّذِي فَطَرَنَا) بخدائی که ما را آفرید (فَاقْبِضْ) پس بکن (مَا أَنْتَ قَاضٍ ط) هر چه مستی کنده آن یعنی هر چه خواهی باما بکن که ما بر دای آن نداریم (إِنَّمَا تَقْضِي) جز این نیست که تو حکم کنی (هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا) در این

نندگان دنیا یعنی کام نودوزین همان که نامت هم پیش جاری نیست برو می خواهی می کنی در آخرت که بهتر  
و پاینده تر است تو محروم دل و نغز دل از حکم خواهی بود و بر مهم خود مشغول

\* امر و زجر و هر دو خواهی بکنی \* خدا بنویز هر دو خواهند کند \*

(إِنَّمَا آمَنَّا) بدوستیکه ما کردیم (يُؤْتِنَا) به پروردگار ما (لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا) تا بیاورد و ما را گناهان ما را از کفر  
و سامی (وَمَا أَكْثَرُ هَتَمًا) و بیامزد آنچه اگر اهر کردی ما را (عَلَيْهِ) بر آن چیز (مِنَ السَّحَرِ) از سحر آموختن  
آورده اند که زحمت مردم را بر آموختن سحر اگر اهر میکرد و با خواندن او ایشان را گناه بود و مجرد حکم سلطان  
اگر اهر است و ایشان از خدا ای مغفرت آن اگر اطلبید نذر آن که در جمیع ادیان با گناه موافقه بوده است  
و این موافقه از است حضرت و ملاک بنا هم برداشته شده (وَاللَّهُ خَبِيرٌ) و خدا ای بهتر است از روی  
پاداش (وَأَنقِیْ) و باینده نرا از جهت ثواب که تو را ایر کفر مرید می که انقطاع بدان راه دارد و دخی  
برایان اجری عطا می کند که در ذوال گرد آن گردد (إِنَّهُ مِنْ بَيِّنَاتٍ) بدوستیکه هر کس آید (رَبُّهُ) بنزدیک  
پروردگار خود (مُجْرِمًا) مشرک که یعنی بر کفر میرود (فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ ط) پس بدوستیکه مراد را است و دروغ  
(لَا يَمُوتُ فِيهَا) نمیرود در آن تا از عذاب برآید (وَلَا يُحْیِیْ) و نه زنده باشد برندگان که خوش گذارند  
(وَمَنْ يَأْتِهِ) و هر که بیاید بوی (مُؤْمِنًا) در حالیکه مومن باشد (قَدْ هَمِلَ الصَّالِحَاتِ) به تحقیق کرده باشد  
کارهای شایسته (فَأُولَئِكَ) پس آن گروه مومنان و بنوگاران (لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى) مرا ایشانرا است  
و درجه های بلند که آن دو جمعا (جَنَّاتُ عَدْنٍ) بوستانهای اطراست است (نَجْوًى) میرود و پوستانه  
(مِنْ تَحْتِهَا لَا تَهَارُ) از زیر استیجا و یا سنازل آن حویما (خَالِدِينَ) در حالیکه آن گروه جاویدان  
باشد (فِيهَا ط) و آن بوستان (وَفِلك) و این ثواب (جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى) پاداش آن کس که پاک  
باشد از او ناس کفر و اجاس عصیان یا منظر بود بطاعات و اعمال نیر تا اینجا کلام سحر است و چون قصد  
ایشان بشرحی این و دوسره اعراف گذشته بود اینجا الطریق ایجا زد و همه کلمه آورده بر مضمون آیات  
و قصار نموده شد (وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا) و هر آنچه ما وحی کردیم (إِلَى مُوسَى) موسی عم یعنی و قبیله زحون  
از دویست جزات منازشت و در تنذیب نبی اسرائیل افزود و ما گفتیم موسی عم را (أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي)  
تا که بشب برندگان مرا از مصر و چون بکناد و یا دهنده و لشکر زحون از عقب باید پاک مداد (فَأَصْرَفْ لَهُمْ)  
پس فراگیر برای ایشان (طريقًا) راهی خوش این عیسی فرمود که بران عصا سازیم برای ایشان راهی  
(إِلَى النَّجْرِ) در دریا (يَبْسُغَالُ) خشک که آب و لای نبرد و در آن (لَا تَخَافُ) تر می (دَرَكًا) از دریا فن

بود و در دوزخ وی ریخت فی الحال زنده گشت و گوشت و پوست بر او پاشیده شد و از دور آمد گویند زنده نشد لیکن بهمان وضع که ریخته بودند با گلی کرد که چهار دانگ از قوم بنی اسرائیل ویرا صحبه کردند و حق تعالی موسی هم را خبر داد که قوم تو بعد از خردج تو گو ساله برست شد نه ( فَرَجَعَ مُوسَى ) پس موسی هم باز گشت از مناجات خود بعد از آنکه چهل روز گشت و الواح نرا گرفت ( اِلَیَّ قَوْمِهِ ) بسوی قوم خود ( فَضَبَّانَ ) خست سنا که برایشان ( اَسْفَاكَ ) اند و هنا که از محل ایشان و چون بمیان قوم رحیده بانگ و خردش از ایشان شنید که کرد اگر دگوب کرد و سبز دند و رقص می کردند عذاب آغاز کرد و از روی ملاست ( قَالَ یَا قَوْمِ ) گفت ای گروه من ( اَلَمْ یَعِدْكُمْ ) آیا وعده نداده بود شما ( رَبِّكُمْ ) آفریدگار شما ( وَ هَدً اَحْسَنًا ) و هدیه راست و نیکو که توریست بشما ده و من با اشراف قوم شما بطلب آن رفتم بودم ( اَفَطَالَ ) آیا دراز شد ( عَلَیْكُمْ اَلْعَهْدُ ) بر شما زمان مفارقت من و من چهل روز و ده کرده بودم و بهمان وعده باز آمدم ( اَمْ اَرَدْتُمْ ) آیا خواستید ( اَنْ یَّحِلَّ عَلَیْكُمْ ) آنکه خود آید بشما ( غَضَبٌ مِّنْ رَبِّكُمْ ) خشمی از خدا ای شما بعبادت عجل ( فَاَخْلَقْتُمْ ) پس خلقت کردید ( مَوَاجِدَ ) مایه های داده و اگر کرده بودید به نجات بر ایمان و قیام بر ادای امر من ( قَالُوا ) گفتند گوب که بر شما ( اَمْ اَخْلَقْنَا مَوَاجِدًا ) خلاف نکردیم ما و ده ترا ( اِمْلِكُنَا ) بموت و با خیار خود ( وَلَکِنَّا حَمَلْنَا ) ولیکن برداشته بودیم و خصص حملنا خواند مجهول از باب تنعیل یعنی تخمیل کرده شدیم مراد آن است که مرا تکلیف کردند تا بر داشتیم ( اَوْزَارًا ) بار ؛ ( مِّنْ زِينَةِ الْقَوْمِ ) از زینت و بوی که عاریت گرفته بودیم از ایشان ( فَقَدْ فَنَّا هَا ) پس بیهنگمیم آن را در آتش حکم آوردن ( فَمَكَذَلِکَ ) پس همچنانکه ما گفته بودیم ( اَلْقَى السَّامِرِيُّ ) سامری نیز آنچه با او بود در آتش افکند ( فَاَخْرَجَ لَهُمْ ) پس بیرون آورد و سامری برای ایشان ( عِجْلًا ) گوب را ( جَسَدًا لَّهُ خُورًا ) کالبدی از زرد که مرا و را بانگ گوب را بود ( فَقَالُوا ) پس گفتند سامری و تابانان او ( هَذَا اِلَهُكُمْ ) این گوب ساله ای شماست ( وَاِلَهُ مُوسَى ) و خدا ای موسی ( فَتَنَسِيْ ) پس فراموش کرد موسی خدا را و بطلب او به کوه طور رفت این قول عبده عجل است گویند فتنسی قول حق سبحانه است یعنی ترک کرد سامری آنچه بر وی بود از نباتات بر ایمان ( اَفَلَا یُبْزَوْنَ ) آیا نمی بینند و نمی دانند که ساله بر همان ( اَلَا یَرْجِعُ ) آنکه باز نمی گرداند گو ساله ( اَلِیْهِمْ ) بسوی ایشان ( قَوْلًا ) سخن را یعنی در امر پند می خوانند جواب نمی دهد ( وَلَا یَمْلِکُ لَهُمْ ) و نمی تواند بر ایشان ( ضَرًا ) زیانی ( وَلَا نَفْعًا ) سودی یعنی هر دست ندارد بر سائیدن زبان و سود به کسی و چنین چیز را که داعی خود را جواب نه

و بر این اشیاء و اغرار ایشان قادر بود و چگونه توان پرستید (وَلَقَدْ قَالَ) و بدستیکه گفت (اَلَهُمْ هَارُونَ مِنْ قَبْلُ) مرا ایشان را مارون هم پیش از آمدن موسی عم از روی مواظکه (یا قوم) ای کرده من (اِنَّمَا قُتِلْتُمْ) حزن نیست که متلاشه اید (بِه) بگو سال یعنی به پرستیدن او (وَ اِنْ رَبَّكُمْ الرَّحْمَنُ) و بدستیکه آفریدگار شما ندای بسیار بخشنایش است (فَاَنْتُمْ قَوْنِي) پس پیروی کنید مراد در عبادت او (وَ اطیعوا) و گردن نهید (اَمْرِي) فرمان مرا و بدین نیت باشد (قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ) گفته ما به ستم با شما (علیه) بر پرستش کور (عَاكِفِينَ) مجاوران و مقیمان (حَتَّىٰ يَرْجِعَ) تا و فیکه باز گردد (اَلَيْهِنَا مَوْسَىٰ) پس موسی هم باز بگردد و بدینیم که او پرستش می کند یانی و آنچه سامری گفت که این خدا می موسی است راست گفت یانی پس چون موسی عم باز آمد دل با قوم غاب نمود چنانچه گذشت آنکه ردی بر برادر آورد و از غایت غضب موسی پیشانی او بدستی و محاسن بد تنه و دیگر گرفته موسی خود نش سشید و از ردی غاب (قَالَ يَا هَارُونَ) گفت ای مارون (مَا مَنَعَكَ لِیْزِیْرًا) داشت مرا (اِنْ رَاَيْتَهُمْ ضَلُّوا) چون دچی تو که ایشان گمراه شدند (اَلَا تَتَّبِعُنِ) از آنکه متابعت من کنی و غضب بر برای خدای رحمت دین با از آنکه از بی من دو آئی و خود را بمن رسانی (اَفَعَصَيْتَ اَمْرِي) آیا سرکشیدی از امر من (قَالَ) گفت مارون عم از ردی است عطف (يَا بْنَ اُمِّ) ای پسر مارو من اگر بر برادر مادری و پدری بود اما ذکر مادر کرده برای رقت دل موسی و بلایت گفت (لَا تَاْخُذْ) و انگیز (بِالْخَفِيَّةِ) محاسن مرا (وَلَا فِرَاسِي) و نه موی سر مرا (اِنِّي خَشِيتُ) بد رستیکه من ترسیدم اگر مقاتله کنم با ایشان یا ایشان را بگذردم و از بی تو آیم (اَنْ تَقُولَ) آنرا که تو گوئی (فَرَّقْتُ بَيْنَ بَنِي إِسْرَءِئِيلَ) تو بدائی انداختی میان بنی اسرائیل (وَلَمْ تَرْقُبْ) و نه نگاه داشتی (قَوْلِي) سخن مرا که گفته بودم و اصلح امری و حضرت موسی عم بوقت رقتن بطور مارون هم دا گفته بود اخلفی فی قومی و اصلح بر اصلاح نگاه داشت جماعت است و دارا با ایشان موسی هم این طرز اسامه داشت و ردی به سامری آورد (قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ) گفت چیست این کار عظیم تو ای سامری یعنی این چیست که کردی (قَالَ بَصُرْتُ) گفت سامری که بمناشدم (بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا) با آنچه که بینا ندیده بنی اسرائیل (بِه) با آنچه بنی اسرائیل هم را ندیده و بشناختم (فَقَبَضْتُ) پس ترا گرفتم (قَبْضَةً) مشت خاکی (مِنْ اَنْوَارِ الرَّسُولِ) از نشان سیم اسب رسول یعنی جرئیل هم مراد آن است که خاک زیر هم اسب دی گرفتم و با خود داشتم چون کوه جبار را از آفتاب بیرون آوردیم (فَنَبَذْنَاهَا) پس در آنکندم آنرا و مارون گو ساله تازه شده و باو از آمده (وَكَذَلِكَ) و هم چنین

که گفتم (مَوَاتٌ) بیار است (الین) برای من و در نظر من نیگو آورد این کار را (نَفْسِی) نفس من در لایب مذکور است که موسی عم قصد قتل سامری کرد و از حق سبحانه و حی آمده که او را کیش که مفت سخاوت بر دقالب است و چون از صومری او خلیق را منتفعت بوده دفع حیات از او باز توان داشت مرد اما مانع الناس فیکث فی الارض این با ظاهر می شود

نظم

\* هر نهالی که برگ دارد و بر \* باز از آب حیات تازه تر

\* و آنجایی میوه باشد و سایه \* بر که گمرد و نور را مایه

(قَالَ) گفت موسی عم سامری را که چون مرا از قتل تو منع کردند (فَأَنْ هَبْ) پس بگردان و از میان (فَأَنْ لَّكَ) پس بر و صدیکه هست ترا از جنوب (فِي الْحَيَلِیَّةِ) در زندگانی (أَنْ تَقُولَ) آنکه گویی که مرا که نزد یک تو آید (لَا مَسَاسَ لَهَا) مس کن مراد و شود و غمزد و بد که هر که نزدیک شود بوی او را و آنکس را هر چه گیرد پس مردان از وی منتفر شدند و او تنها چون وحشیان در محراب می گشت و هر که از او میدید مبالغه می کرد که نزد من زیاد در بعضی افکار هست که جمعی از او را و سامری درین زمان پیر همان حال دادند انصاف موسی عم سامری را حکم کرد بر قتل و اساس گفتن و فرمود که این عضو است دنیا است (وَأَنْ لَّكَ) و بر صدیکه مرده است خطاب (وَعِدَا) و ده در آخرت که هیچ و (لَنْ تَخْلَفَهُ) خلاف گفته تا دوران بلکه بفرستند (وَانظُرُوا) و بنگاه کن (إِلَى إِلَهِكِ الذِّی) بآن میبوی که نو (ظَلَمْتَ عَلَيْهِ) تو بودی بوسه بر سرش او (عَاكِفَاط) مقیم (لَتَجِدَنَّه) بر آید بوسه زانیم او را بآنش و این کسی است که گوید آن بخاورد و گوشت و پوست بود و بای و آن او را بر اه سازیم وای بران قول است که او را جسد و درین بی حیات (ثُمَّ لَنَنْصِفَنَّه) پس بر آنگه بزم خاگه تر یا بر آده او را (فِي الْقَبْرِ) در دریا (فَتَعَفَا) بر آنگه بختن تا بماند که چیزیکه او را توان سوخت و میر و توان سخت مکتب الوهیت بر او اطلاق کردن عین جهالت و محض ضلالت است (إِنَّمَا إِلَهُكُم) جزین نیست که عبودیت شما که مستحق عبادت است (إِلَهُ الذِّی) آن خدای است (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ) نیست میبوی فی الحقیقت بجز او (وَسِعَ الْخَرَابُ سِدَه) است (كُلُّ شَیْءٍ) بر جز (عِلْمَاهُ) از وی دانش یعنی خدای بحق آله است که علم او محیط باشد بر آشیانه غالب گو سال اگر به زند و نیز باشد مثل است در غیبت و ناوانی پس موسی عم انصاف نمود آن محسوس را بوسه زانید و خاگه بر سرش و در دیار بختند مصرع \* بادست موسی چو زند سحر سامری \* (كَذَلِكَ) همچنانکه قصه موسی بر تو خواندیم (نَقُصُّ عَلَيْكَ) می خوانیم بر تو

ای محمد (من انباء) از خبرها (ما قد سبق) آنچه پیش از این گذشت یعنی از اموری که در آن ماضی بود و خبر  
میدهم تا معجزه نبوت تو بود و پیش از آنکه کبریا بصران است تو (وقد اتيناك) و بدو سببیکه ما داده ایم  
ترا (من لذننا) از نزدیک (ذکرنا) یاد کردن که موجب ثروت باشد یعنی نبوت یا کلماتی مثل این بر اقامیص  
و اخبار (من اعراض) هر که روی برگرداند (هذه) ازین ذکر که نبوت است یا از آن (فان الله) پس بدو سببیکه  
آن معرض (يحمل) بردارد (يوم القيمة) روز قیامت (و ذرنا) باری بدو که کفر است (خالدين فيه) در  
و حالیکه جاوید باشند در آن روز یعنی در جزای آن جمع خالدين و توحید اعراض همان است بر منی و لفظ  
(وساء لهم) بدست مرا ایشان را (يوم القيمة حملا) روز قیامت بر ایشان که کفر و تکذیب  
است (يوم ينفخ) روزی که دهنده شود (في الصور) در صور یعنی اسرافیل هم در صور دهنده (ونفخ  
النجورمين) و حشر کنیم گنجه گاران را یعنی آنها که شرک آورده اند (يؤمنون فقا) در آن روز که با کبر  
جشان و در برابر است که روز قیامت و سوار و بر علاست و در خیانت خواهد بود و گفته اند حشر کنیم ایشان را  
تشیان یا کوران بر غالب چشم می کشد و می شود و از غایت تشنگی بر زخم می کشد و چون چشم کنیم  
ایشان را (يتخافتون بينهم) بمانان و آهسته می گویند بایکدیگر (ان لبنتهم) دو رنگ نگردد و گردد  
(الاصفر) (مگرده شبان و در زیاده و دنیا این مقدار بیش نبود یعنی بسبب درازی مدت آخرت  
کوته شمرده مدت دنیا را (نحن) اما که خداوندیم (اعلم بما يقولون) داناییم آنچه ایشان می گویند  
(اذ يقولون) چون گویند (امثلهم طريفة) نام ترین ایشان از روی عقل (ان لبنتهم) دو رنگ نگردد  
و در قریب دارد دنیا (الا يومًا) مگر روزی یعنی مدت لبث شهادت دنیا و قبر مقدار یک شبانه و بیش  
نبوده گفته اند که هول قیامت بر ایشان فراموش گرداند زمان بودن ایشان در دنیا و قبر بار نسبت  
درازی آن روز عمر دنیا را کوتاه شمرده خصوصاً هم که بجهانست و ضلالت شده باشد \* مصرع \* عمر یک  
نحوای گذرد و کوتاهی آورده اند که مشرکان خریش با یکی از ثنیف از حضرت رسول الله ص پر عبود  
که حال کوهها با وجه و صلابت و عظمت در قیامت چگونه خواهد بود آیت آمد که (و يستملونك) آدمی بر صند ترا  
(من الجبال) از کوهها یعنی از حال مال آن (قل) پس بگوئی تا تیرد جواب ایشان که بقدرت  
کاید (يتحفظها) پراگند و مازد آنرا (ربی) برودگار من (نسفها) پراگند و ساختن صواب جواب آورده  
که بر کس آن را از بین پس اجزای آن را در بره گرداند چون رنگ پس باد و بور را بفرستد تا آن را  
مستقر نمازند در تبیان گفته که کوهها را از احوال ایشان بردارد و در دنیا اندک (فیدرها) پس بگذارد و

فرارگاه ایشان یعنی زقین را (فَاعَا) خالی (صَفْصَفًا) هموار (لَا تُرَى فِيهَا) نه بینی در آن (مَوْجًا) پستی و مناره (وَلَا أَمْتًا) و نه بلندی و پستی (يَوْمَئِذٍ) در آن روز (يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ) پیروی کنند هر مردمان آواز خواننده را یعنی اسرائیل که ایشان را بخواند به حشرگاه (لَا عَوَجَ لَهُ) هیچ میل و کجی نکند مراد را یعنی هیچ مدعی تواند که مدد دل کند از خواندن بلکه هر انقیاد نماید مومنان بسرعت و کافران بدرنگ و گفته اند آتش میاید و مشرکان را براند تا محشر (وَحْشَعَتِ الْأَصْوَاتُ) و پست شود آوازه (لِلرَّحْمَنِ) برای سخن گفتن خدای با از عظمت و مهابت وی (فَلَا تَسْمَعُ) پس نشنوی تو در آن روز (الْأَهْمَامَا) مگر آوازی نرم یعنی صوت اتمام ایشان در وقت محشر (يَوْمَئِذٍ) آن روز (لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ) سود ندارد و درخواست کسی کسی را (إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ) مگر آن را که دستور می دهد (لَهُ الرَّحْمَنُ) مرشفاست او را خدای (وَرَضِيَ لَهُ) و پسندد برای وی (قَوْلًا) سخن شنید را (يَعْلَمُ) میدانند خدای (مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ) آنچه پیش آد میان است از امور آخرت (وَمَا خَلْفَهُمْ) و آنچه از پی ایشان است از کار دنیا (وَلَا يُحِيطُونَ) احاطه نمی تواند کرد جمیع عالمیان (بِهِ) بذات خدای (جَلَمًا) از جهت دانش یعنی ذات الهی معلوم نگردد زیرا که مقتضای آن عدم احاطه علم است بدو و حقیقت علم احاطه است به معلوم و کشف او بر سبیل تمییز از غیر او پس احاطه نمودن علم چیزی را که ذات او مقتضی عدم احاطه است بدو مستبعد باشد به زوال ذاتیات و قاب حقایق و دانست و عدم احاطه بدو نه از قصور نسبت ماسیه و نقصان آن است بلکه از کمال ذات متعالی و بی نهایی او است

نظم

\* کجا دریا بدو را عقل چالاک \* که بگردن است از سجده ادا را که \*

\* تا شایکین احاطه مناتش \* که آنگه نیست کس از کندن ذاتش \*

(وَعَنَتِ الْوُجُوهُ) و خوار و تر شوند اصحاب و دیها یعنی و زحشر هر مردمان ذلیل و خاشع باشند (النَّحْيِ الْقَيُّومُ) مرند ای زنده و پاینده را هم چون اسیران در دست اسیران و گویند مراد مشرکان و مجرمانند (وَقَدْ خَابَ) و بدر حدی که بی بهره ماند و نومیدی کشید (مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا) هر که برداشت ظلم را یعنی بار شرک بر گردن بوقت حشر آورد (وَمَنْ يَعْمَلْ) و هر که بکند (مِنَ الصَّالِحَاتِ) بعضی از کارهای ستودنی (وَهُوَ مُؤْمِنٌ) و حال آنکه مومن باشد به در صحت طاعات و قول خیرات ایمان شرط است لاجرم هر مومنی که مینیکو کند (فَلَا يَخَافُ) پس نترسد در آن روز (ظُلْمًا) از ستم و دید او که زیادتی سیاست است (وَلَا هُمْ يَخْشَوْنَ) و نه از کمر و مشکت که نقصان منات است یعنی نه از منات مومن و عزیزی کم کند



و در سبأ ت وی افزاید (وُكِّدَ لَكَ) و همچنانکه منزلت ختم این آیات منضمه مروید را (أَنَّا لَنَاءِ)  
 فرد فرستادیم کتاب را (قُرْآنًا عَرَبِيًّا) قرآنی بافت تازی (وَصَوَّفْنَا) و کرد کرد اندیم (فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ)  
 در و از آیات و وعید چون ذکر توان و رجند و صید و خفت و مسیح (لَعَلَّهُمْ يَنْقَوْنَ) شاید که بر هر چیزند  
 مشرکان و بهتر سند از آنکه مثل آنها بر ایشان فرو نیاید (أَوْ يُحَدِّثُ) تجدید کند قرآن (لَهُمْ ذِكْرًا) برای شمارا  
 بندی چون اشباع وی گفته (فَتَعَالَى اللَّهُ) پس برتر است خدای از صفات مخلوقات یا بزرگتر از اتحاد  
 ملحقان یا پاکتر از قول مشرکان (الْمَلِكُ) پادشاه نافذ الامر (النَّحْسُ) ثابت و ذات و صفات خود  
 یا مزبور و ارباب صاف کمال و هو اکبیر المتعال آرد و ده اند که چون جبرئیل عم بوحی نازل شده آیتی بحضرت  
 رسالت پناهی هم خواندی آنحضرت قبل از انعام آن بخوت آنکه مباد چیزی فوت شود یا فراموش کند  
 یا جبرئیل هم فراموش می فرمود آیت آمد که (وَلَا تَعْجَلْ) و شتاب نهایی (بِالْقُرْآنِ) بقرآنت قرآن (مِنْ قَبْلُ)  
 آن یقظی پیش از آنکه ادا کرده شود (إِلَيْكَ وَحْيُهُ) بود وحی آن آردی فرموده که سوال از ازال  
 قرآن کن پیش از آنکه وحی بیاید و گفته اند همچنان قرآن را امر سان بخاشق ناو قیام بیان آن تو فرد آید و در  
 زاد الم سیر از قول امام حسن بصری (ع) آرد و که مردی زن خود را طایف نزد او پیش حضرت رسالت پناهی هم  
 آمده قصاص طلبید آنحضرت خواست که بنقص حکم کند این آیه فرد آمد و حضرت در آن حکم توقف  
 شد تا آیت الرجال فاعلم علی السماء نازل شد پس معنی آیت این است که حکم کن بقرآن مگر بعد از انزال آن  
 (وَقُلْ رَبِّ ادْبِكُوا بِي وَادْعُوا دَعْوَاهُمْ) یعنی ای مرادانش با حکام شرع یا بقرآن و معانی آن  
 یا زیاده کن حفظ مرا فراموشش نکنم آنچه پس وحی می کنی یا بده مرا علمی بعد از علمی در لطیف قشیری  
 مذکور است که حضرت موسی هم زیادتی عالم طلبید و در احوال خضر عم کردند و بی طلب بیست و سه بار اعم  
 دعای زیادتی عالم میخواست و حال بنسیر خود کرد تا معلوم شود که آنکه در مکتب ادب ادبی و بی قصص نادبی  
 صحت و قل رب زدنی علما خوانده باشد بر آید در درس مجاهد و عالمک عالم سخن تعلیم نکته تعلیمت عار الا لیج  
 و الاخرین بگوش و گوش مستقیم ان حقایق است یا تواند رسانید

نظم

\* عالم های انبیا و اولیا \* در دوش رخسند چون شمس الضحی \*

\* عالمی کا موز گارش حق بود \* عالم ادب کابل و مطلق بود \*

ع

(وَلَقَدْ عَهِدْنَا) و بد رسیده که ما و می فرستادیم (إِلَىٰ آدَمَ) بسای آدم معنی (مِنْ قَبْلُ) پیش ازین  
 زمان و فرمودیم او را که گرد شجره ستمیده بگرد و از آن نخورد (فَقَسِي) پس فراموش کرد آن امر را

( وَلَمْ نَجِدْ لَهُ ) و نیافتیم مرا و را ( حَزْمًا ) عزیزستی برگناه یعنی بخطا نه بهر صورتی از دوست مدد و یافت  
یا نبود اورا صبری بران منهی عنه ( وَ اِذْ قُلْنَا ) و یاد کن چون گفتیم ( لِلْمَلٰئِكَةِ اسْجُدُوْا ) مرا بیکر اگر سجده کنید  
( لِاٰدَمَ ) مرا آدم را سجده بخیت و کرامت ( فَسَجَدُوْا ) پس سجده کردند هر ( اِلَّا ابْلٰیْسَ ط ) مگر دیو در مانده  
از رحمت ( اَبٰی ) سر باز زد از سجده ( فَقُلْنَا ) پس گفتیم ( یٰۤاٰدَمُ اِنَّ هٰذَا ) ای آدم بد رحمتیکه این دیو  
( عَدُوٌّ لَّكَ ) دشمن است مرزا ( وَلِزَوْجِکَ ) و مرچفت ترا که حوا است عم ( فَلَا یُخْرِجَنَّکُمَا ) پس باید که  
بیرون نکند شمار ایجنه سبب بیرون شدن شما شود ( مِنْ الْجَنَّةِ ) از بهشت ( فَتَشَقَّیْ ) پس تو در رنج  
افتی یعنی چون از بهشت بیرون روی بکمی زمین و عرق جبین احباب معاش مهیا باید کرد ( اِنَّ لَّکَ ) بهر حدیقه  
ترا هست در بهشت ( اِلَّا تَجُوْعُ فِیْهَا ) آنگاه گرسنه نمی شوی در و که هر نعمتی آماده است ( وَلَا تَعْرٰی )  
و برهنه نمی کردی که از ملبوسات آنجا باید هست ( وَ اَنْتَ لَا تَطْمَئِنُّ ) و بدوست تیکه نوتنه نمی شوی ( فِیْهَا )  
در وی که عیون و اندام دایم ( وَلَا تَصْحٰی ) و در آذناش نمی باشی که طاس بهشت همیشه ظلیل است  
و در بیرون بهشت این عورتها میمرند ( فَوَسْوَسَ اِلَیْهِ الشَّیْطٰنُ ) پس دعو صحره کرد بدوی آدم شیطان  
پس از آنگاه به بهشت درآمد و حوا را دید و از مرگ بر سرانید و حوا با آدم هم باز گفت و آدم هم از مرگ  
ترسان شده با ابلیس که عورت پیری بدیشان نموده بود رجوع کرده و بطریق تضرع از وی علاج مرگ  
بطالبه ( قَالَ یٰۤاٰدَمُ ) گفت ای آدم علاج این مرض خوردن میوه شجره النخله است ( هَلْ اَدُلُّکَ ) آیا  
دلالت کنم ترا ( عَلٰی شَجَرَةٍ تَخْلُدُ ) بر درخت حادیدی که هر که ازان بخورد هرگز نمیرد ( وَ مَلٰکَ اِلَیْهِ )  
در راه نمایم ترا تا جایی که کهنه نشود یعنی زوال بدان نرسد آدم هم گفت آری دلالت کن مرا با آن ابلیس  
و نمونه شد آدم و حوا هم را شجره سنهیه ( فَاکْلَا مِنْهَا ) پس بخوردند ازان درخت ( فَبَدَتْ لَهُمَا ) پس  
آشکارا شد مراشانرا ( هُمَا اَتَاهُمَا ) و رات ایشان یعنی لباس بهشت از ایشان ریخت و بهشت ند  
( وَ طَلَعَا لِحِصْنٍ ) و در ایستادند و می جفند مانند ( عَلَیْهِمَا ) بر عورات خود ( مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ ) از  
برگ درخت بهشت ( وَ عَصٰیۤاۤی ) و خلاف کرد آدم عم ( رَبُّهُ ) امر پروردگار خود را در خوردن میوه درخت  
( فَعَوٰی ) پس بی بهره مانده از مطلوب خود که عمر جا وانی و داند ازان نبوده و استغفار قیام نمود  
و حضرت رسالت پناهی عم را بشفاعت آورد ( ثُمَّ اجْتَبٰ رَبُّهُ ) پس برگزید وی را از ای او ( فَتَابَ )  
تأیید پس قبول کرد توبه او را ( وَ هَدٰی ) و راه نمود او را به شایسته توبه ( قَالَ اَقِطْ ) گفت مای  
مرا آدم و حوا را هم که فرورید ( مِنْهَا جَهَنَّمُ ) از بهشت هر نامم ( وَ عَصٰیۤاۤی ) برخی از اولاد شما ( لِبَعْضِ عَذُوْبِ )

مر برخی را دشمن بود چنانچه حالا واقع است از تخامم و غارب و اگر مخاطب آدم و ابابلیس اند خداوت ذریست  
 هر دو با هم ظاهر است (فَاَمَّا يَا تَبِیُّنُکُمْ) پس اگر بیاید بشما و قبیله در زمین باشید (مِیْنِی) از نزدیک من  
 (هَدٰی) راه نمانده آنچه سبب به ایت بود یعنی کتاب و رسول (فَمَنْ اَتَّبَعَ هٰذَا یَ) پس هر که پیروی  
 کند آن به ایت مرا (فَلَا یَضِلُّ) پس گمراه نشود در دنیا (وَلَا یُشْقٰی) و در آخرت یعنی بعذاب نیست  
 و عذاب مبتلا نشود (وَمَنْ اَعْوَضَ) و هر که ردی برتابد (مَنْ ذِکْرِی) از هی که سبب یاد کردن من است  
 یا اعراض کند از کتاب من (فَاِنْ لَّهٗ) پس تحقیق مرا و است (مَعِیْ شَقَۃٌ ضَنْکًا) زیستی تنگ و سخت  
 در دنیا یعنی در کسب حرام افتد یا بعل به مبتلا گردد و با قناعت از دستا نه بدام حرص و دام و گفته اند معیشت  
 تنگ طاب قبر است یا ز تو دم و ذبح (وَنُحْشِرُوْهُ) و حشر کنیم آن معرض را (یَوْمَ الْقِیَمَةِ اَعْمٰی ط)  
 در روز قیامت نابینا که هیچ چیزی نبیند مگر چشم و منافعه عفو بهای آن (قَالَ رَبِّ) گوید ای پروردگار من  
 (لِمَ حَشَرْتَنِیْ اَعْمٰی) چرا حشر کردی مرا نابینا یعنی چه سبب مرا نابینا محسوس کردی و در آیه او فعل ماضی  
 اثر است است به تحقیق وقوع این قضیه (وَقَدْ كُنْتُ) و حال آنکه بدو رشیدیکه بودم من (بَصِیْرًا) بینا و قبیله  
 صراز قبر بر آوردم (قَالَ) گوید حق سبحانه و تع (كَذٰلِكَ) کار هم چنین است که دانستی (اَتَتَّكِ اٰیَاتُنَا) آله  
 یو آیتهای کتاب ما یا لایل محنت و علامات وحدت ما (فَنَسِیْتَهَا) پس تو چشم برهم نهادی از آن و ترک  
 کردی آن را (وَكَذٰلِكَ) و هم چون ترک کردن تو آن را در دنیا (الْیَوْمَ تَنْتَسٰی) امروز ترک کرده شدی  
 و مانده ای در عذاب (كَذٰلِكَ) هم چنانکه روی گرداننده از کتاب ما را جزا دادیم (نَجْزِیْ) پاداش میا مییم  
 (مَنْ اَصْرَفَ) آنرا که از حد گذشته یعنی شرک آورده (وَلَمْ یُؤْمِنْ بِاٰیَاتِ رَبِّهٖ ط) و نگردد بآیتهای پروردگار خود  
 بلکه کذب نمود (وَلَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ) در هر آینه عذاب آن صرایی (اَشَدُّ) سخت تر است از عذاب پیشین  
 این صرایی (وَأَبْقٰی) و باینده تر جهت آنکه انقطاع ندارد (اَقَلَّمْ یَقْدُلُهُمْ) آیارا نه نمود مرشد کاران  
 قریش را و طریق اعتبار برایشان را روشن ساخت آنکه (کَمْ اَهْلَكْنَا) چقدر هلاک کردیم ما قَبْلَهُمْ  
 پیش از ایشان (مِّنَ الْقُرُوْنِ) از اصحاب قریشهای گذشته چون قوم عاد و ثمود و نمرود (یَحْشُرُوْنَ)  
 میردند بوقت تجارت (فِیْ مَسَاجِدِهِمْ ط) در مسکنهای ایشان چون احقاف و دیار بحر و علامت هلاک  
 و عذاب می بینند (اِنْ فِیْ ذٰلِکَ) بدو سببیکه در آن هلاک (لَاٰیَاتٍ) هر آینه نشانههاست برای اعتبار  
 یا دبلمای عذاب اهل انکار (الْاُولٰٓئِی الْاَنْهٰی) مرخص اند از آن فقرات و اینهاست که می کند از باب  
 خود را از تامل (وَلَوْلَا کَلِمَةٌ) و اگر نه کلمه است (صَبَقَتْ) پیش رفته و پیشینی گرفته (مَنْ رَّکِبَ)

از پروردگار تو که عذاب سزاکران را بآفرشت افگند یا از نسل ایشان مونسان بیرون آرد (لَكَانَ)  
 هر آینه بودی عذاب ایشان (لِزَامًا) لازم مرایش انرا که بهیچ وجه مفارقت نکریدی تا وقتیکه مستاصل  
 نه ساختی (وَأَجَلَ مَضًّى) و وقتیکه نام برده شده عطف است بر کلمه یعنی اگر وعده تأخیر عذاب و حکم اهل  
 ستمی نبودی هرگز آن نازل شدی آنچه بر عاود نمود نازل شد (فَأَصْبَحُوا) پس مشکبیا باش ای محمد (عَلَى مَا يَقُولُونَ)  
 بر آنچه می گویند اهل شرک از تکذیب تو و طعن بر قرآن تا وقتیکه حکم الهی در رسیده و این آیت مصر بآیت  
 السلیف منسوخ است (وَسَبَّحُوا) و نماز بگذاشتند (بِحَمْدِ رَبِّكَ) نماز مقررین بجهت پروردگار تو یعنی نماز با حمد و بگذاشتن  
 بوقتیکه حمد گوئی خدا بر توفیق و هدایت (قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ) پیش از طلوع آفتاب (وَقَبْلَ غُرُوبِهَا) و پیش  
 از غروب و پیش از طلوع شمس یعنی نماز دیگر (وَمِنْ أَنَاءِ اللَّيْلِ) و در بعضی از شب های شب (فَسَبَّحُوا)  
 پس نماز گزار یعنی مغرب و عشا (وَأَطْرَافِ النَّهَارِ) و در طرفهای روز یعنی نماز ظهر و وقت او نزدیک  
 زوال است و آن طرف آخر نصف اول است از چهار طرف اول نصف آخر روز و جمع قطعات اطراف  
 جهت این است از التماس بوقت دیگر یا با اعتبار نصفین پس در وقت ادا کن نماز را (لَعَلَّكَ)  
 تَرْضَاهُ) شاید و البته چنین است که خوشنود دیگر دانیده شوی و تخص بر بنای لاطل می خواند یعنی  
 خوشنود شوی و خوشنودی در اعم از احوال بکرامتی باشد که خدای تعالی او را اعطا دهد و آن شفاعت  
 است است و گفته و احواف یطیک ربک فترضی نقویست این قول می کند

نظم

\* است همه حسنه و توئی جان همه \* ایشان هر آن تو و تو آن همه \*

\* خوشنودی تو هست خداوند بخشنده \* خوشنود نه مگر به غفران همه \*

ابو ارفع رضی الله عنہ نقل می کند که مهابانی به نزد یک پیشه سهر عم آمد و در خانه چیزی که بدان صلاح مهبان باشد  
 حاضر نبود و مرا به نزد یکی از یهود فرستاد و گفت او را بگو که محمد رسول الله عم بیگوید مهبانی بمنزل ما نزول  
 فرموده و نمی یابیم در خانه آنچه بدان شرایط مهبان واری نمایم این مقدمه آورد تا فروش و معامله کن تا مال  
 زحمت چون وقت برسد بهای آنرا حقیقت چون من پیغام به یهودی رسانیدم جواب داد که نمی فرود شوم  
 و معامله نمی کنم مگر آنکه چیزی در گردن من به نهد من مراجعت نمودم و حضرت عم صورت حال باز گفتم  
 فرمود که والله انی لا ین فی السما و این فی الارض اگر با من معامله کردی هر آینه حق او را دادی پس  
 زود خود بس و او نماز یهود گردن نهادم و این آیت جهت تأیید دل مبارک حضرت عم نازل شد  
 (وَلَا تَمْدُنَّ صِیَّتَکَ) و باز یکش نظر چشمهای خود را یعنی بهنگار (إِلَى مَا مَعَتَعْنَا) بعدوی آن چیزی که

بر خود را گردانیدیم (به) بدان جز (أَرْوَا جَانِبَهُمْ) منتهما را از کفره جوان و شنی و کنایه داده ایم ایشانرا  
(زَهْرَةَ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا) زینت دنیای و دنیا کمال و منال است (لَنَنْفَعَنَّهُمْ فِيهِ ط) تا بیاوریم ایشانرا  
در آن یا آفرانده و بلاهای ایشان را بیاوریم یا عذاب کنیم و روز قیامت ایشان را بسبب آن (وَرِزْقٍ رَّبِّكَ)  
روزی و دادن پروردگار تو تر از روزی پروردگار آنچه روزی داده تر از در نبوت و هدایت (خیر) بهتر است  
از مالهای قانی بی اعتبار ایشان (وَأَبْقَى) و پاینده تر و کشف الاسرار آورده است که زهره  
در لغت شکوفه است حق تعالی دنیا را اشکوفه خواند زیرا که تری و نازگی او و حد و روزی بیش  
نباشد بلکه فرصتی پرموده گردد و زیست شود

نظم \*

\* مال جهان بیایغ تنم شکوفه است \* کادل بجلوه دل بر باید ز اهل حال \*

\* یک هفته نگردد که فردا یزداد درخت \* بر خاک ره شود جو خس و خاک پایال \*

\* اهل کمال در دل خود جا بردهند \* آنرا که دهم زنی است آفت و زوال \*

(وَأَمْرًا هَلَكًا) و امری که بربان خود را (بِالصَّلَاةِ) بنماز (وَأَصْطَبِرْ عَلَيْهَا ط) و صبر کن بر آن یعنی خداست  
نمی (لَا تَسْأَلُكَ) نمی خواهیم ترا (رِزْقًا) روزی دادن یعنی نمی گوئیم که خود دکان خود را روزی ده  
(لَنَحْنُ نَرْزُقُكَ ط) ما روزی میدهم ترا و ایشانرا پس برای نماز و نهی اسباب نیاز فارغ ببال با شنی  
(وَالْعَاقِبَةُ) و سرانجام کار بدست بده (لِلتَّقْوَى) مراد از آن تقوی را است در بیان از ابن سلام رض  
نقل می کند که چون سختی بر بعضی از امامی آن حضرت رسالت بنامه هم رشیدی ایشانرا اجناز فرمودی و این  
آیت بر ایشان خواندی (وَقَالُوا) گفتند مشرکان که (قُلْ لَا يَأْتِيَنَا بَأْسُهُمْ) چرا نمی آید برای ما آیتی (مِنْ رَبِّهِ ط)  
از پروردگار خود یعنی چرا از آنچه ما می طلبیم مجزیه ظاهر نمی گرداند (أَوَلَمْ نَأْتِهِمْ) آیا نیامد بدیشان (بِآيَةٍ ط)  
مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى ط) جز آنچه در کتابهای پیشین است از عذاب متفرع بر تکذیب انبیاء  
و ممالک قومی که بعد از ظهور مبشرات اقتراح آیات کرده اند یا نیامد بدیشان یعنی نشود عذاب از اهل کتاب  
بیان آنچه در تورات و انجیل است که از صفت محمد و بشارت قدوم او و حقیقت آن است که چون  
ایشان طلب مجزیه کردند حق تعالی الزام کرد ایشانرا با عظم محرمات که قرآن است و فرمود آیا نیامد است  
بدیشان بیانی روشن مثل بر لغت و زبده آنچه در کتب سماوی بوده و آورده ان امی است که آن  
صحف را ندیده و نشنیده و از کسی تعظیم نگرفتند و هر فصیحی عرب از ایشان بمنزل اقصی سوره اذان عاجز اند  
با وجود چنین مجزیه واضح آینی دیگر طلبیدن مین عناد و انکار است (وَلَوْ أَنَّا أَهْلُكُمْ لَكُنَّا لَهُمْ) و اگر هلاک کردی

کفار که و (بَعْدَ آيَةٍ) بعد از آنکه یک ناسیب کفر ایشان (مِنْ قَبْلِهِ) پیش از اینست محمد ص  
یا قبل از نزول قرآن (لَقَالُوا رَبُّنَا) هر آینه گفتند ای پروردگار ما (لَوْلَا أَنْزَلْتَ) چرا نازل نمی  
آوری (الْبُرْهَانَ) بر ما و فرستاده تا ما را بطلان تو خواندی (فَقَتَّلْنَا) کشتیم و کشتیم آیه های  
ترا که با وی می فرستادی (مِنْ قَبْلِ أَنْ نُنْزِلَ) پیش از آنکه تو را نبویم در دنیا بقتل و سببی  
(وَفَخَّرْنَا) و در سوگند دیم در قیامت بدخول دو آتش پس با قطع محبت ایشان از پیغمبر و قرآن فرستادیم  
و ایشان بگردیدند (قُلْ نَحْنُ) بگوهر یکی از ما و شما (مُعْتَدُونَ) منتظر است مال مال دیگری را یعنی شما  
کسبت ما را چشم میزداید و ما بعد از شما (فَتَرْتَضَوْنَ) پس انتظار دارید و ستمر مد باشید (فَتَعْتَلَمُونَ)  
پس خود را باشید که اندیشه در قیامت معلوم گردد که به عذبت (مَنْ أَضْحَابُ الضُّرِّ) (الْعَوِي)  
کیانند خداوند آن را و است (وَمَنْ أَهْدَى) کیست راه یافته و حقن مراد حضرت پیغمبر است هم  
که هم را یافته و هم را ندانند و است

بیت \*

\* راه دان در راه بین و راه بر \* در حقیقت نیست جز خیر البشر \*

سورة الانبياء مكية وهي بِحَسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ • مائة واثنان عشر آية

(اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ) نزدیک آمد مراد از وقت محاسبه اعمال ایشان یعنی روز قیامت و گفته اند  
مراد از اینست که آنکه بعد از نزدیک شد وقت مؤانده و با دامن ایشان که قتل و گرفتاری و زبرد است  
(وَهُمْ فِي خِفْلَةٍ) و ایشان در پی خری اند از حسرت و مؤانده (مُعْرِضُونَ) اراضی کند کنند از فکر  
و ان یا معوضه انظرین نوبه و انباء (مَا يَأْتِيهِمْ) نیامده است ان (مِنْ ذِكْرِ) هیچ بندی (مِنْ رَّبِّهِمْ) از آتوم کلام  
ایشان (مُخَذَّبَةٍ) نو فرستاده و تحمیه سترل شده (إِلَّا اسْتَعْوَصُوا) مگر بشنوند آنرا از پیغمبر هم (وَهُمْ يَلْعَبُونَ)  
و حال آنکه ایشان بازی کنند ان و استعصم انابه بان جوان می شنوند آن (ذَكَرُوا) (الْآيَةَ) قُلُوا لَهُمْ (وَرَحِمْنَا)  
و ایامی ایشان مشغول بچیزی دیگر یعنی ظلمه از قائل در معنی قرآن و تفکر در حقائق آن سکمی از او برگ  
در این محس سره لقل می کند که طلب الهی دلی است مشغول باحوال و بیاد غافل از احوال معنی (وَأَصْرُوا)  
التجوى علی و پوشیده میدارند کافران را از گفتن خود را (الَّذِينَ ظَلَمُوا) (آلَمَّا كُنْتُمْ) که در سرخ و بشر که  
و معصیت (هَلْ هَذَا) آیا هست این که شما را دعوت می کند یعنی محمد ص (إِلَّا بَشَرًا) که آدمی (مِنْكُمْ) (مِنْكُمْ)  
شما در اکل و شرب و ذاب و مجبی پس ادا و سالت نشاید و رسول باید گرفته باشد (أَفَتَأْتُونَ) (الْعَصْرَ)  
ایامی آورید شما را دوی یعنی قبل می کنید صحر او را اعتماد کفار آنرا که در هر حضرت و مخالفت بنای هم

از کلام الهی بر ایشان می خواند صحر است پس بدان باینکه بگردش دادند و گفتند بعضی مرتضی را که  
 بشما رسیده که هر چه می خواند صحر است (وَأَنْتُمْ تَبْصُرُونَ) و شامی بیند که او آدمی است مثل شما  
 در شرف نیست پس بر مکتبی کنید که هم او در هم شکند حق صلی بیغیر خود را از ان مشا و دست خرد او فرمود  
 که در جواب ایشان گوئی (فَلَنْ) بگو ای محمد و حفص قال می خواند یعنی بیغیر و جواب کافران گفت که  
 (رَبِّي) ای پروردگار من (يَعْلَمُ الْقَوْلَ) میداند گفتن هر گویند و (إِنِّي السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ) در آسمان  
 و زمین اگر بچهر گویند و اگر سر (وَهُوَ السَّمِيعُ) و او است شنو گفتار گفتار و (الْعَلِيمُ) و انا است باسرا  
 و ضمیر ایشان (بَلْ قَالُوا) اعتراض است از آنچه گفته قرآن صحر است بلکه گفته (أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ)  
 سخنان است چون خواب بر ایشان یعنی برانگیزد و از هر جای آن جهان نیز نیست (بَلْ افْتَرَاهُ) بلکه برده است  
 از خود و افتر کرده بر نهاده آن جهان نیز نیست (بَلَى هُوَ شَاعِرٌ) بلکه او شاعر است کلام شعری می گویند  
 و در خیال با معنی می افکند معنی چند که هیچ حدیسی ندارد و حاصل آنکه ایشان در کار حضرت عم مضطرب  
 و متحیر گشته گاهی او را هر دو قتی او را شاعر و زمانی منبری و نوبتی بر ایشان سخن می خواند و می گفته که اگر  
 چنین که ما می گوئیم نیست (فَلْيَأْتِنَا بآيَةٍ) پس بیا که بیاید و برای ما صحر در دست (كَمَا أَرْسَلْنَاكَ) و  
 هر جهان صحر که فرستاده شده بودند بآی و بیغیر آن بر مشعون چون نانو و عصا و بیضا و احمری موی حق تعالی  
 فرمود که (مَا أَصْنَفْتَ) بگردیده بودند بآیات ظاهر بعد از اقتراف (قَبْلَهُمْ) پیش از کیان (مَنْ قَرَّبَهُ أَهْلًا نَاهَا) و  
 هیچ اهل شهری که ما که کردیم ایشان را یعنی لایم گذشته آیتها ظاهر شده و بعد از ظهور رآن ایشان را در اند  
 و با کار و بکنند و بملک شده (أَفَهُمْ) آما نادیده که (يُؤْمِنُونَ) ایشان آورند اگر آن آیتها بیاوریم یعنی  
 این بارند بواسطه آنکه سخت دل نرد حترزه دارند از مشرکان گذشته (وَمَا أَرْسَلْنَا) و از هر صحر  
 (فَبَلَّغْ) پیش از تو بیغیری (الْأَرْجَا لَا تُوْجِي) اگر مردانی که وحی فرستاده شده است و حفص غنی  
 می خواند یعنی وحی فرستادیم (الْعِزُّ) ای وی ایشان یعنی هیچ بیغیری باینکه نبوده هر بشر بود و نمایان  
 ایشان و امم بسبب جنسیت افاده و اسناد و وجود گردد (فَأَعْلَوْا) پس بر عید ایم سخن را که  
 انبیاء بشر بود یا ملک (أَهْلُ الدُّنْيَا) از اهل کتاب که با خواران بپاد اناناه (إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) اگر  
 هستید که نمی دانید که رسولی باید که بشر باشد و امتداد کرده اید که بیغیر و چگونه خود و خواب بود  
 (وَمَا جَعَلْنَاهُمْ) و اما ما عظیم بیغیر آن را (جَعَلْنَاهُمْ) از ان صحری که بمان (لَا يَأْكُلُونَ الطَّامَامَ) بخورند  
 خود را (وَمَا كَانُوا) و نبودند (خَالِدِينَ) بانی و یا که نهمند (فَمُصَدِّقًا لَهُمُ التَّوْحِيدَ) پس راست گردانیدیم

و ده ایشان را یعنی و ده که با ایشان کرده بودیم از غلبیت موعودان و مغلوبیت مشرکان (فَأَنْجَيْنَاهُمْ) پس نجات دادیم انبیاء (وَمَنْ نَّشَاءُ) و هر که خواستیم از مومنان یا ستمکاران که در ابقای ایشان کاستی بود (وَأَهْلَكْنَا الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ) و هلاک کردیم کزاف کاران و کزاف گوینان را (لَقَدْ أَنْزَلْنَا) هر آینه فرستادیم (إِلَيْكُمْ) بموسی شاهی کرده قریش (کَمَا بَأْهَنَهُ) کتابی که در دست (ذِكْرُكُمْ) شرف نامه و ذکر آوازه شما باشد و موعظه شما (أَفَلَا تَعْقِلُونَ) آیا در نمی یابید یا تعقل نمی کنید نامهار ابران دارد که بدان بگردید و این است اهل قرآن را شریفی تمام و تکریمی بالا کلام است و خبر اشرف استی حمد

\* مننوی \*

آخر آن موبد و موم که این اجلال و اکرام است

\* اهل قرآنند اهل الله و بس \*

\* اندر ایشان کی رسد هر بوالهوس \*

\* اهل باشد جنس و جنس این کلام \*

\* نیست جز مرغی که بر برد ز دام \*

\* هر که اندر دام نفس است دهو \*

\* اهل شیطان است فی اهل خدا \*

آورده اند که در ولایت شام دینی بود که آن را حضور و با حضور او گفته می حضرت عزت تعالی پیغمبری یزید ایشان فرستاد و از روی صبر و عناد بر کشته غضب ربانی بخنصر ابرایشان گماشت تا شمشیر در ایشان نهاد و از آسمان باده که یا انارات انبیاء یعنی ای فصاحت پیغمبران بیاید که وقت شما را آمد ایشان نادم شدند و مذمت در آن وقت نفع نکرد و نه نامی هلاک گشته که ما قال الله تعالی (وَكَمْ قَصَمْنَا) و چند در هم شکستیم (مِنْ قُرَيْشٍ كَانَتْ) از اهل و بی که بود (ظَالِمَةً) ستمکار یعنی هلاک کردیم و مذمت ستم اهل شهری ددی را که بسبب شرک بودند و دیگر ستمکار (وَأَنْشَأْنَا) و بدید کردیم (بَعْدَهَا) پس از هلاک اهل آن موضع (قَوْمًا آخَرِينَ) گروهی از دیگران بجای ایشان تدبیر می گشته که ما عرب را که آن قادی که عاجز بود از هلاک یسبیبیان توانا است بر اهل که بر آمدگان (فَلَمَّا أَحْسَوْا) پس آن هنگام که اهل آن دیر یعنی از حضور ویان و بافتند (بَأْسَنَا) خدا بماراد مشاهده کردند بحس کشت که بخنصر کرد ایشان و در گفته (إِذَا هُمْ) ناگاه آنجا ایشان (مِنْهَا) از آن دید (يُرْكضُونَ) هرگز نیست می کردند و بشتاب میرانند چهار بابان خود را پس ملایک بطریق استبرار گفته (لَا تَرْكضُوا) مریدهای میبایند از خدا بترسند (وَارْجِعُوا) و باز گردید (إِلَى مَا أَنْزَلْنَاهُمْ فِيهِ) بسوی آنچه می که منع شده در آن چیز (وَمَسَاكِينَكُمْ) و باز آید بدمکنهای خود (لَعَلَّكُمْ تَسْتَلُونَ) باشد که شما بر سبده شمشیر از قتل پیغمبر خود چون اهل حضور متدماست خدا بر او بدند و ظلمی را و جوی نیافتند (فَالْتُوا) گفته



(يَا وَلَدَنَا) ای دای بر ما (إِنَّا كُنَّا) بدرستی که بودیم (ظَالِمِينَ) \* متهمکاران بر نفس خود که بدنامی را  
بقابل رسانیدیم (فَمَا زِلْنَا) پس همیشه بود (تِلْكَ دَعْوَانَهُمْ) این خواندن ایشان یعنی کفر یا دینا  
می گفتند (حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ) تا آنیکه گردانیدیم ایشان را (حَصِيدًا) گیاهی در و ده یعنی چنانچه گیاه را بد اس  
دروند ایشان را بشمشیر درویدند و ساختیم ایشان را (خَامِدِينَ) \* مردگان و افسردگان (وَمَا خَلَقْنَا  
السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ) و دنیا فریدیم آسمان و زمین را (وَمَا بَيْنَهُمَا) و آنچه میان ایشان است (لَا عِشِينَ) \*  
و رعالتیکه بازی کتده بودیم یعنی اینهار اربازی نیافریدیم بلکه برای تبصره اهل بینش و تذکره ارباب دانش  
مشحون گردانیدیم با انواع بدائع غرائب و منافع و عجائب

\* بیت \*

\* بنگار چشم فکر که از عرش تابش \* \* در هیچ ذره نیست که سری عجیب نیست \*  
(لَوْ أَرَدْنَا) اگر می خواستیم ما (أَنْ نَّتَّخِذَ) آنکه فراگیریم (لَهُوَ) چیزی که بآن بازی کتده و بر دیت آن  
مستاس شوند چون زن و فرزند (لَا نَتَّخِذُهُ) هر آینه فرامی گردانیم (مِنْ لَّدُنَّا صُلً) از جهت ته دست خود  
یا از نزدیک خود یعنی بروجهی که لائق حضرت ما بودی فرامی گردانیم (إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ) \* اگر می بودیم کتده  
این کار (بَلَى) اضراب است از اتحاد لهو و تنزیه است از صاحب دود یعنی هرگز لهو و لعب فرا نگزیریم بلکه  
(نَقْذِفُ بِالْحَقِّ) بیفکندیم حق را که خیر است (عَلَى الْبَاطِلِ) یعنی لهو و لعب یا اسلام را بر کفر مسلط کنیم  
(فَيَذَرُوهُ) پس فرو شکند او را (فَإِذَا هُوَ) پس آنجا دین لهو یا کفر از اهل حق ط محو شده باشد و زایل  
گشته (وَالَكُمْ الْوَيْلُ) و مر شمار است بل که کلمه حسرت و دما است است یا شمار است شدت  
عذاب (مِمَّا تَصِفُونَ) \* از آنچه وصف می کنید خدای را بومنی که نشاید از فرا گرفتن زن و فرزند (وَلَهُ) و مراد را  
است (مَنْ فِي السَّمَوَاتِ) هر که در آسمانهاست از روحانیات (وَالْأَرْضِ ط) و هر که در زمین است  
از جسمانیات یعنی همه اهل آسمان و زمین مخلوق و مملوک ادبند (وَمَنْ عِنْدَهُ) و ساینکه نزدیک دی  
اند یعنی ملایکه افراد ایشان از اهل آسمان جهت تعظیم است یعنی فرشتگان که مقربان درگاه الوهیت اند  
و شایان دای بر حدیده (لَا يَسْتَكْبِرُونَ) سرکشی نمی کنند (عَنْ عِبَادَتِهِ) از پرستش او (وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ) \*  
دینچ مانده نمی شوند و از عبادات انقطاع نمی ورزند (يَسْتَبِشُونَ) تزیین می کنند حق را با نماز سیگندارند یا ستایش  
می نمایند (الْمَلِ وَالنَّهَارَ) شب و روز یعنی پیوسته بتعظیم امر حق میگذرانند (لَا يَغْمُرُونَ) \* حسرت و ضعیف  
نمی شوند (إِمَّا اتَّخَذُوا إِلَهًا) آیا مرا اگر قند کافران خدایان باطل را (مِنَ الْأَرْضِ) از زمین یعنی خدایان که  
از اجزای زمین مصنوع اند چون زر و نقره و ذهب و سنگ یعنی آیان خدایانی را گرفته اند که از قدرت

( هُمْ يُنْشِرُونَ ) ایشان زنده کننده مردگان را بجهنم می کنند یعنی شهبانان را آله می گویند و از او لازم الوهیت اقتدا است بر مکنات و میدانند که ایشان را قدرت نیست و با وجود این معجز از عبادت ایشان دست باز نمیدارند ( لَوْ كَانُوا ) اگر باشد ( فَيُفِيضُوا ) و آسمان و زمین ( إِلَهًا ) خدا ایان که تبارک و تعالی آنها کند ( إِلَّا اللَّهُ ) بجز خدا ای ( لَفَسَدَتَا ) هر آینه تباها شدی آسمان و زمین و کار ما در هم شکند چه اگر آله در راهی موافق باشند چندین قدرت یک مقدر و طاری گردد و اگر در کاری مخالفت نمایند و در توبیخ افتاد نام خدایانه پس مدبر عالم یکی باید و هر حضرت اله تعالی شاید

نظم

دود و جهان قادر و بکاتوئی \* جهاد ضعیفند و توانا توئی \*

چون قدمت بانگ بر ابلق زند \* جز نو که یار که انما لعن زند \*

( نَسْتَحْيَا اللَّهَ ) پس ترمیم کن ترمیم کردنی طایره ( رَبِّ الْعَرْشِ ) که آفریدگار عرش است ( هَمَّا يَصْفَقُونَ ) از آنچه وصف می کنند از آنجا صاعقه و دله ( لَا يَسْتَلُّ ) پرسیده نشود خدا ای ( عَمَّا يَفْعَلُ ) از آنچه می کند بحسب عظمت و تفرع الوهیت یا بسبب آنچه هر چه کند عین حکمت و صواب است ( وَهُمْ يَسْتَلْقُونَ ) و ایشان یعنی هر بنده گان بر سیده شوند از آنچه می کنند جهت آنکه مملوک اند و مملوک را نایبار است که عذاب افعال و افعال خود را مالک راست کند ( أَمِ اتَّخَذُوا ) آیا گرفتند ( مِنِّي دُونَهُ ) بجز خدا ای ( إِلَهًا ) خدا ایان و ماسور بودند با اتخاذ آن ( قُلْ هَاتُوا ) بگو بیارید ( بُرْهَانَكُمْ ) دلیل اتحاد آفریدن خدا ای عقلا و انما ( هَذَا ) اینک ( ذِكْرٌ مِّنْ مَّعِيَ ) یاد کرد کسانی که با منم از است من یعنی قرآن ( وَذِكْرٌ مِّنْ قَبْلِي ) یاد کرد آنانکه پیش از من بودند یعنی تورات و انجیل و بر کتب سعادوی در آنجا نگارید و از آنها که بداند انما اند بپرسید که در هر کتب منزه نیست الامر بتوحید و نهی از شرک ( بَلْ أَكْثَرُهُمْ ) بلکه بیشتر کنار ایست هر ایشان ( لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ ) نمیدانند حق را و میان وی و باطل تمیز نمی توانند کرد ( فَهُمْ مُّعْرِضُونَ ) پس ایشان اعراض کنند گانند از ایمان خود ای متابعت رسول او ( وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ ) و نفرستادیم پیش از تو ( مِنْ رَسُولٍ ) هیچ فرستاده ( إِلَّا نُنْزِلُ بِهِ آيَاتٍ ) که وحی کرد شده بوی و نصوحی می خواند یعنی ما وحی کریم بدو ( أَلَمْ نَلِدْكَ آلَ هَارُونَ ) آنکه نیست خدا بحق ( إِلَّا نَبَا ) مگر من ( فَاقْبِذُوا ) پس مرا بپسند ( وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا ) و گفتند اگر قدرت خدا ای تعالی بسیار بختیش ( وَلَدًا ) فرزند ان مایه ( سُبْحَانَ اللَّهِ ) پاک است او و نرسد ازین ( بَلَى جَعَلْنَا ) بلکه ایشان یعنی ملایکه بنده گانند ( مَكْرُومًا ) گرامی داشتیم گان و نخواستیم گان ( لَا يَسْبِقُونَهُ ) پیشی نمیبرند بر خدا ای تعالی ( بِالْقَوْلِ ) سخن گفتن یعنی

ملی دسوری وی معنی نگونید مراد از این معنی قطع طمع کاfran است از شفاعت ملائکه یعنی ایشان  
ملی اذن خدا ای تمای شفاعت توانند کرد (وَهُمْ بِأَمْرِهِ) وایشان فرمان خدای (يَعْلَمُونَ) کار می کنند  
(يَعْلَمُ) میدانند خدای (صَابِقِينَ آيَاتِهِمْ) آنچه پیش ازین کرده اند (وَصَاحِلَهُمْ) و آنچه پس ازین کند  
(وَلَا يَشْفَعُونَ) در خواست نمی کنند (الْإِلَهِي اَوْ تَقْضَى) مگر مرسمی و اگر خدای بپسندد شفاعت  
او را یا کسی را که یگانگی حق اقرار کند این عباس رض فرمود که شفاعت بکنند مگر کسی و اگر گوید لا اله الا الله محمد رسول الله یعنی در دنیا کلمه طیب گفته بدل قصه این داشته شفاعت برایشان واجب باشد  
(وَهُمْ) و فرشتگان (مَنْ خَشِيَته) از ترس خدا ب و عقوبت الهی (مُشْفِقُونَ) لرزان یا از مهابت  
و عظمت او ترسند (وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ) و هر که گوید از ملائکه یا فرشتگان (إِنِّي إِلَهٌ بِدُونِ صَبَاحِ  
خدا ایم (مِنْ دُونِهِ) بجز وی (فَذَلِكُمْ) پس آن گویا (نَجْزِيهِ) پاداش دهیم او را (جَهَنَّمَ) در دوزخ  
(كَذَلِكَ) همچنین که می و بیست را عرض امید بهیم (نَجْزِي الظَّالِمِينَ) پاداش خواهیم داد مستحقان را  
به پرستش ایشان (أَوَلَمْ يَرَوْا الَّذِي كَفَرُوا) آیندند یعنی ندانند که تکرار می کنند (أَنَّ السَّمَوَاتِ  
وَالْأَرْضَ) آنکه آسمانها زمین با کائنات ارتقا بودند بسته یعنی مجتمع مراد آن است که در حقیقت منجمه  
بودند (فَفَقَعْنَا هَهُنَا) پس باز شکستادیم ایشان را از یکدیگر به تبع و تمیز یا آسمانها یکی بود او را  
به تحریکات مختلفه چندین فاکس ختم دیک زمین را نیز با اختلاف کفیات و احوال طبقات چندین  
انواع کردیم یا ارض و سما یکدیگر مستقیم بودند یعنی بهم چسبیده و میان ایشان فز بود و در این بیان  
در آوریم و ایشان را از هم جدا ختم و در زاد المسیر آورده که از زمین شش طبقه اخراج کردیم  
تا بهفت طبقه شد و از آسمان شش مرتبه میرون آوردیم تا بهفت طبقه گشته و گفته اند آسمان بسته بود  
از وی باران نمی آمد و زمین بسته بود و از وی گیاه نمی رست ما آن را باران و این را آبیه کشاده  
کردیم (وَجَعَلْنَاهُنَّ الْغَوَا) و گردانیدیم ما از آب (كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ طاهر و نری که زنده است یعنی هر  
حیوانات را از آب مخلوق ساختیم بر اعظم مواد ایشان آب است و اجزای ایشان آب انخام  
ازان بهر کس ظاهر است یا از لفظه آفریدیم یا آب را مسبب حیات هر زنده ساختیم و کل برای غلبه  
است اینخانه مجسمت عموم (أَفَلَا يَوْمِنُونَ) آیا نمی گردند مشرکان با وجود این آیات واضح و علامات  
لا یح (وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ) خلق کردیم در زمین (رَوَّاسِي) کوههای بلند (فَأَنْ تَعْبُدَهُمْ) تا بجنبه زمین  
و تکرار انداد میان را بقاء (وَجَعَلْنَا فِيهَا رِجَالًا وَنَاقَتًا) و چه کردیم در زمین یا در میان کوهها (فَجَعَلْنَا سَبَاطًا)

وایستاده (لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ) تا باشد که ایشان راه یابند و در سبزه باو بسنازل منصوب و خورسند  
 (وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ) و گردانیدیم آسمان را (مَقْفُوعًا مَّحْقُوظًا) سقنی بکاهد اشتر از افندان یا از افحال  
 تا وقتی معلوم یا از استراق سمع یا محقوظه در هوا بی علاقه دستون (وَهُمْ) و کفران (عَنِ آيَاتِنَا) از نشانهایی ما  
 در آسمان که دلالت آن بوجود صنایع و وحدت و کمال قدرت اودر غایت ظهور است (مَعْرِضُونَ) (ط)  
 اعراض کنند کننده یعنی کافران هر چند نشانی بایستد ضد کنند گشته (وَهُوَ الَّذِي) و او است آن کسی که بقدرت  
 کامله (خَلَقَ الْإِنْسَانَ) بیافرید شب تیره را تا در و آرام یابند و در روشن تا در و بجهت معیشت  
 تصرف نمایند (وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ) و بیافرید آفتاب و ماه را (كُلٌّ) هر یک از ایشان (فِي فَلَكٍ  
 يَسْبَحُونَ) (ط) در چرخ آشنایی کنند یعنی بر سطح فلک می شبانه چون شتابن شناور بر سطح آب  
 در کشف الاسرار آورده که نزد اهل اثبات شب و روز نشان قبض و سطع عارفان است گاییکی را  
 به قبضه قبض گیرند سلطان جلال دمار از نهاد او بر آورد و مگاییکی را بر بساط لطافت نشاند تا میرزبان جمال اود را  
 از خوان نوال نوال اقبال دهد و آفتاب نشانه صاحب توحید است به نیت بکین در حضرت شهود  
 آراسته نه فرایده نگه که لو کشف الخطایه ما از دادت یقینا فخر نشانه اهل تاملین است گاه در نگاهش  
 بود و گاه در خزانیش زمانی بظهور نور برق وحدت در محاق نیستی افتد و ساعتی به روز و سوز جامعیت  
 برتره بدیست و سبزه گویا در کلام حقائق انعام حضرت شاه قاسم انوار قدس سره اشارت بی بدین معنی هست \* فون \*

\* زدم سوز بحر است ز سوز بار یکسر کردم \* \* جو روز وصل یاد آدم شوم در حال زان فریه \*

و حضرت بهر دومی روح اله در دمی فرماید که

\* چون دوی برابی ز من کردم بهمالی مستحق \* \* در دوی سوی من کنی چون به ربی نقصان شوم \*

\* تو آفتابی من چو سه گرد نو گردم روز شب \* \* که در محاق افتم ز تو که شمع نور افشان شوم \*

آری آنکه معاندان بارگاه رسالت ماه عم از روی خواست و ضلالت می گنند سخن تا تر بصیرت رب السمون  
 انتظاران میسریم که گم دیاد و حادث بر آید دیاران محمد را مستغرق ساخته اود و دوطه هما که انداز و  
 حقیق سبحانه تسلیم آن حضرت را می فرماید که (حَاجَّعَلْنَا إِلَيْهِ) و ما را ادبیم مرهجه آدمی را (مِنْ قَبْلِكَ  
 الْخَلْدُ) پیش از تو پیانگی در دنیا (أَفَأَنْتَ مِتَّ) آری اگر تو بمیری (فَهُمُ الْخَالِدُونَ) پس ایشان  
 یعنی متظران مرگ تو بمانندگان خواهند بود و از دامن مرگ ربانی خواهند بیافتنی (كُلُّ نَفْسٍ) هر نفسی در دنیا  
 (أَذِيقُهَا الْمَوْتَ) (ط) چشنده مرگ است هر که قدم از دوازده عدم بنضای صغری و بدهند و ضرورت

\* بیت \*

مهربت فناخواه نوشید و لباس مهات و ثوات خواهد پوشید

\* هر که آمد بجهان اهل فناخواهد بود \* \* آنکه پاینده و یابنی است خداخواهد بود \*

(وَنَبْلُوكُمْ) و می از نایم شهر را بآتش بید می یعنی بلاء و مصیبتها (وَالْخَيْرُ) و به نیکوئی یعنی عطا و نعمتها (فَنَنْتَظِرُ) از سودنی همه راست از بفرافطه معنی سخن آنکه با شما معامله آزمایند گمان می کنم در سختی و آسانی و تکلیف و دولت تا مرتبه هر یک دو صبر و جزع و شکوه و کفران را عالمیان ظاهر گردد (وَالْمُتَنَبِّئُ) و بسری (تَرْجِعُونَ) باز گردیده خواهید شد و حسب اعمال جزا خواهید یافت آوده اند که دوزی حضرت پیغمبر هم جمعی از منافقین را بکشتن از جهل از ان بیان طرح بی ادبی افکنده بخندید و گفت این نبی بی عده مناف است آیت آمد که (وَإِذْ أَرَأَيْتَ الَّذِينَ كَفَرُوا) و چون به بتنه ترا آمانده نگردیدند (إِنْ يَنْخِذُ يَدُكَ) آنکه فرا نگیرند ترا (الْأَهْزُوا) مگر بهز و به یعنی کسی که با او اعتنا نکنند مراد آن است که ایشان با ستیزه ترا پیغمبر خوانند و بایکدی گیر گویند (أَهْذَى الَّذِي) آیا این آنکس است که بی عده (يَذْكُرُوا إِلَهُتَكُمْ) یاد می کنند خدا یان شما ابدی و مدت (وَهُمْ) او حال آن است که کافران (يَذْكُرُوا الرَّحْمَنَ) یاد کردن خدا می و اور ایکی دانستن یا بقرآن یا بنام رحمن (هُمْ كَاْفِرُونَ) ایشان ناگروید گمانه پس مستحق است تیرا و لایق سحر به ایشانند (خُلِقُوا الْإِنْسَانُ) آفریده شد است انسان (مِنْ فَجَلٍ) از شتاب غایت مهالغه یعنی از فرط استعجال و قات ثانی در امور گویا که مخلوق از شتاب است و از جمله شتاب کاری او آنکه استعجال عذاب الهی می کند چون نضرین حادث تعجیل عقوبت می کرد حق تعالی (سَأُودِيكُمْ) زود باشد که بنایم شما را (آیاتی) نشانهای عقوبت خود در دنیا که اندر بدو در آخرت عذاب دوزخ (فَلَا تَسْتَعْجِلْوا) پس شتاب مکنید مرا بخاستن آن و گفته اند مراد از انسان آدم عم است مهمل او آنکه چون روح بسر و چشم او در آمد بنگاه کرد آفتاب و ادید که بنزدیک است گفت یارب تعجیل کن در اتمام غن من بیش آنکه آفتاب غاب گردد (وَبَقُولُونَ) و می گویند کافران (صَتَىٰ هَذَا الْوَعْدِ) کی باشد این وعده عذاب با وعده قیامت با ما گوید (إِنْ كُنْتُمْ) اگر هستم شما (صَادِقِينَ) راست گویان مخاطب حضرت پیغمبر هم در صحابه اودش حق سبحانه ای گفتار ایشان فرمود (لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا) اگر به اند آنکه کافرند (حَبِيبٌ لَا يَكْفُرُونَ) بهنگامی را که بازند ارند یعنی باز تو اند دانست (عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارُ) از روی های خود آتش دوزخ را (وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ) و نه از پشت های خود زیرا که آتش اعظم کرده باشد ابدان ایشان را (وَلَا نَقَمُ بَنَصْرُونَ) و نه باشند ایشان که یاری داده شوند

یعنی باری که عذاب از ایشان باز دارد و باینکه جواب شرط محذوف است آند پرش چنین است که اگر  
 که فران به آند چنین طایبی را تعجیل نکند بوقوع آن یاد آند صدق بیغش و بطلان قول خود را (قُلْ تَنانِهِمْ)  
 بیکه باند ایشان است قیامت (بَغْتَةً) ناگهان (فَتَبْهَتُهُمْ) پس مبهوت و متحیر گرداند ایشان را  
 (فَلَا يَسْتَطِيعُونَ) پس نتوانند (وَدَّهَا) باز داشتن احوال آن از خود (وَلَا هُمْ يَنْظُرُونَ) و نمانند  
 ایشان که مهلت داده شوند برای توبه یا مغفرت بآنکه منظور دیگرند یعنی نه در ایشان و نه دوز اوی  
 ایشان نگردد (وَلَقَدْ اسْتَفْهِنُوا) و بدر حدی که افسوس کرده اند (يَوْمَ سَلِّ مِنْ قَبْلِكَ) بر مولا ن پرش از تو  
 حق سبحانه تسلیمی دل آن حضرت از حال انبیای عم گذشت و استنبره ای صانعان بای ایشان بخرمید به  
 و نهدید مستنبره باین جناب رسالت مای گوید ایشان استنبره ای کردند (فَحَاقَ) پس عذاب  
 اطاع کرد (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) بآنکه حفریه کردند (صَنَعْتُمْ) از بیغش و ان یعنی توبه بیکه با انبیاء تمسخر نمودند  
 بدیشان رسیدند (كَافَرُوا بِهِ) برای آنچه بودند که بآن (يَسْتَفْهِنُونَ) استنبره ای کردند پس بیکانی  
 نیز که بآن آن سلوک می گشت همان صورت واقع خواهد شد (قُلْ) مگوی ای محمد با مستنبره باین (مَنْ يَكْفُرْكُمْ)  
 گشت که بگاه سیدار و شمارا (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) به شب و روز (مِنَ الرَّحْمَنِ) از عذاب خدای و ان تمام داد  
 و اگر خواهد (بَلَىٰ هُمْ) بلکه ایشان (مَنْ يَكْفُرْكُمْ) از یاد پروردگار خود بیا از قرآن یا از مواضع آن  
 (مُعْزِضُونَ) و وی گردانند گماند که هرگز خاطر ایشان خطور نکند بشس از عقوبت الهی بکار نرسند  
 و بگاه دارند و ابرش نمانند (أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ) آیا مرا ایشان را اند باینکه که از راه توانائی (تَمْنَعُهُمْ) باز دارند  
 از ایشان (مِنْ دُونِنَا) بجز ما خدای را که باشد از نزد یک ما و گفته آند درین آیت تندییم و ناخری هست  
 تندی پرش آنکه ابراهیم آله من دو تا سمعتم پس بیان گفت آله ایشان می کند و می فرماید (لَا يَسْتَطِيعُونَ)  
 نمی توانند باین که بجز عم ایشان آله اند (نَصْرًا لِّنَفْسِهِمْ) باری دادن مرند صاعی خود را یعنی اگر کسی با ایشان  
 کند ای خواهد از کبر و قاطع و نادرست و امثال آن از خود دفع نتوانند کرد پس بگونه عده خود را نگاه توانند  
 داشت (وَلَا لَهُمْ) و نیستند اصنام یا پرستندگان ایشان که به دیگری (مِنَّا) از عذاب ما (يَصْحَوْنَ) و  
 نگاه داشته و زنده اند (قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ بَابُ خُور داری داده ایم هَؤُلَاءِ) آن گروه کبان را است  
 حبش و ایسی و سلاسی (وَأَنبَاءَهُمْ) و پدران ایشان را (اَحْتَمَىٰ طَائِفًا) نادر از شد (عَلَيْهِمُ الْعَمْرُوتُ)  
 بر ایشان است زنده گانی بدان مغفرت شد چند اشفتند که همیشه چنین خواهد بود و آند که دمدم بنای  
 حبش در هم خواهد گشت و اسب عمر منهدم خواهد شد

\* مغرور مشو که دمیدم دست اجل \*  
 \* بر هم نذا این بنا که اراشته اند \*  
 (اَفْلَا يَرَوْنَ) آیانی بینند کافران (اِنَّا نَأْتِي الْاَرْضَ) آن را که می آید فرما، مابر زمین ایشان (نَنْقُصُهَا  
 مِنْ اَطْرَافِهَا) کوتاه می کنیم آن زمین را از اطراف آن یعنی می سسایم آن را بر مسلمانان که نابر رود  
 قلع می گیرند و منزلی بخود تصرف در می آورند (اَفَتَهُمُ الْعَالِيُونَ) آیا ایشانند غلبه کننده گان یا پیستمبر و  
 مومنان (قُلْ اِنَّمَا اَنْذَرْتُكُمْ) بگو جز این نیست که من بیم کنم شمارا (بِالنَّوْخِ) آنچه وحی کرده می شود پس  
 یعنی نه از قبل خود سخن میگویی و شما از بیم دادن من متاثر نمی شوید (وَلَا يَسْمَعُ الصَّهْمُ الدُّهَاءَ) و نمی شنوند  
 کران خواندن را (اِذَا مَا يَنْذَرُونَ) چون بیم گرده شوند کافران را و عدم انتفاع به آنچه می شنوند قنبر می کند  
 بکران که چیزی سموع ایشان نمی شود (وَالَّذِينَ صَسَّوْهُمْ) و اگر برسد بکفره (نَفْحَةً) اند که چیزی (مِنْ عَذَابِ  
 رَبِّكَ) از عذاب پروردگار تو یعنی از آنچه ایشان را ایم می کنی خوار و فروتن شوند و از غایت اضطراب  
 و هیرت (لَيَقُولُنَّ) بر آید گویند (يَا وَيْلَنَا) ای وای بر ما (اِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ) بدستی که بودیم مابر نفس خود  
 ستم کننده گان بشمرک و بکذب (وَنَضَعُ الْعَوَازِينَ الْقِسْطَ) و وضع کنیم نه از وای زداست العدل را  
 (لِيَوْمِ الْقِيَمَةِ) برای جزای روز رستخبر را صاحب لباب و بعضی از مفسران بر آنند که نیز آن عبارت  
 است از عدل یعنی وضع موازن تمثیل است از برای محاسبه و محافظه حساب و ملاقات اعمال بر راستی  
 و محصور بر آنند که مراد میرانی است که او را عود می دهد و کند باشد چون ترازدی که بدان می منبجند و در تن  
 آورده که ابراد نیز آن بافظ جمع جهت تقطیم شان او است چنانچه باها را رسال کلام نسبت حضرت  
 پیغمبر عم یا آنکه اعمال هر یک از کلفان را بدان می منبجند پس برای هر یک یک میزان خواهد بود و جمعیت  
 او باضافت باجمع است و بعضی بر آنند که علی حده هر کس را میزان آن خواهد بود یعنی از یک و بد که عمل او بدان  
 منبجند (فَلَا تَطْلُمُ نَفْسٌ) پس ستم دیده نشود و نفسی (شَيْئًا) چیزی را از حق خود یعنی یک و بد هیچ میان  
 ما منبجیده نمکند (وَإِنْ كَانَتْ) و اگر باشد میان (مِنْ ثَقَالٍ حَبِطًا) هم سنگ و اند (مِنْ خَرَدَلٍ) از سبزه ان که  
 اصغر صوب است (اَتَيْنَاهَا) یا بریم آنرا و در آنرا حاضر کر ایم (وَكُنْفَى بِمَا حَاسِبِينَ) و بسنده ایم  
 ما شمار کتده مرا اعمال بندگن را چه کمال عالم و جمال عدل ما است (وَلَقَدْ اَتَيْنَا) و بد و حدی که دادیم ما (مُوسَى  
 وَهَارُونَ الْقُرْقَانِ) موسی و هارون را کتابی را و شنبه جدا کنند میان حق و باطل با نصرت بر اعدای یا  
 شگفتن دریا (وَضِيَاءًا) و دادیم ایشان را روشنایی یعنی کتابی را و شنبه که ستابعان آن بدان از علامات  
 هیرت و جمالت باز رسید (وَذِكْرًا لِلَّهِ تَعْبَهُنَّ) و بیتی بر هر میزان گاران را (الَّذِينَ يَخْشَوْنَ) آنانکه بر ترسند

(وَنُفِخَ فِي الصُّورِ) بپوشیدگی یعنی خدا ای دانا دیده از او میسر شد و عذاب را بر شاهان  
نه کرده از آن بیم دارند با ترس کارند بر بنیانی چنانچه اظهار خوف می کنند یا آتش کار او در موضعی از موضع  
از آن عباس و بنی نفل می کند که هر که ایمان دارد و بحدایت خدای تعالی دیگر در بهشت و دوزخ و بهشت  
و حساب و میزان بدست بگذرد و سید است از خدا ای بنییب (وَهُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ يَصْنَعُونَ الْبُرْجَانِ) (مِنْ  
السَّاعَةِ) از احوال قیامت (مُشْفِقُونَ) ترسناکند (وَهَذَا) و این قرآن (ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ) صحنی است  
بسیار خرد و یا صنعت که بر محمد (م) (أَنْزَلْنَاهُ) فرود ستاییم او را و از خود بر نداشت (أَفَلَا تَتَّقُونَ) آیا شما  
(لَهُ مُنْكَرُونَ) مرقر قرآن را انکار کنید بکنید (وَلَقَدْ أَتَيْنَا) و هر آینه ما او دیدیم (إِبْرَاهِيمَ) مرا بر ابراهیم و اراه  
یافتن او بود صلاح (مِنْ قَبْلُ) پیش از موسی و نودون هم یاقبل از محمد هم بایش از نبوت او را  
توفیق شناخت دادیم (وَكُنَّا بِهٖ عَالِمِينَ) و بودیم ما با استحقاق او مرعظا را و انا پس فراخ را استحقاق  
او را نه از پیش فرمودیم (أَنْ قَالَ) یاد کن چون گفت (لِأَدْبِهِ) مرید خود آذورا (وَقَوْصِهِ) و مرگده خود را این  
اهل بابل را (مَا هَذِهِ إِلَّا أَنْتُمْ أَنْتُمْ لَهَا) چیست این شکلهای صورتها که پیوسته شما بران یعنی  
بر پرستش آن احاطه کفون. بحمد و انید آن بنفاد و د صورت بود و در تیسیر گوید نودیت بود و بزرگتر هر  
را از زور خفته بودند و دیگر شاهان و در جان پشتمای او ترکیب کرده و در تبیان آورده که صورنها  
چونند بر هیأت سباع طو و د بهایم و انسان، بقولی بعضی تماثل بر صور و بیا کل کواکب بوده و بر هر نقده  
ابراهیم غیلان علی بنیای علی سلام فرموده که این بر صور تما است که می بر سینه (قَالُوا وَجَدْنَا) گفته ما  
یافتیم (أَبَاءَنَا) پدران خود را (أَلَمْ نَعْبُدْكُمْ) مرا آنها را پرستیدگان ما نیز تقابله ایشان کریم (قَالَ)  
گفت ابراهیم هم (لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ أَنْتُمْ) که بودید شما و آبائو کرم و پدران شما (فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ)  
در گمراهی روشن و خطای آشکار (قَالُوا) گفتند نمودیان از روی تعجب (أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ) آیا آوردی  
با این سخن را راستی و بهر (أَمْ أَنْتَ) آیا تو (مِنْ الْأَلْعِينِ) از بازی کته گان که بر حیل ملامه  
و مطایبه سخن می گوئی استبعاد کردند از تضایلی خود و تبهیل آبی خود (قَالَ) گفت ابراهیم عم (بَلَى)  
نیست بازی کته بلکه (رَبُّكُمْ) آفریدگار شما (رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) آفریدگار آسمان و زمین است  
(الَّذِي فَطَرَهُنَّ) آنکه او آفرید آسمان و زمین یا تاویل شما را (وَأَنَّا عَلَىٰ ذِكْرٍ) و من بر آنچه در دوزخ  
من و شما است (مِنْ الشَّاهِدِينَ) از کواکب انهم یعنی از روی تحقیق ادای شهادت می نمایم آورده اند  
که نمودیان روزی عید داشته که در آن روز الصبح را فتنه و نا آخر در زماث کردنی و در باز گشتن





نجدیان ما ای ابراهیم (قَالَ) گفت من بکرده ام (يَقُلْ فَعَلَهُ ط) بایک کرده است این را (كَبِيرُهُمْ هَذَا) این بزرگ ایشان از روی خشم بر ایشان که با وجود من چرا ایشان را پرستند (فَسْتَلَوْهُمْ) پس بر پرستید شایان ایشان که که شکسته است سفار (اِنْ كَانُوا يَنْظُقُونَ) اگر هستند که سخن گویند (فَرَجَعُوا اِلَى اَنْفُسِهِمْ) پس باز گشتند با عقل خود بایکدیگر (فَقَالُوا) پس گفتند بعضی با بعضی (اِنْكُمْ اَنْتُمْ الظَّالِمُونَ لَا) بد و متیکه شما هم کار کنید بر پرستش چیزی کشند و نه گوید (ثُمَّ نَكَّسُوا) پس بگو نهاد کرده شد (عَلَى رُءُوفِهِمْ) بر سرهای خود یعنی سر و بیش انگه نه از خجالت و جرئت گفتند (لَقَدْ عَلِمْتُمْ كَذِبًا هَتِكَةً تَوَدُّونَ) که (مَا هَؤُلَاءِ يَنْظُقُونَ) این بمان سخن بگویند چرا امر می کنی که از ایشان بر پرستید و چون اعتراف نمودند بجز آله خود (قَالَ) گفت ابراهیم عم (اَتَتَّبِعُونَ) آیا پرستش می کنید (مِنْ دُونِ اللَّهِ) بجز خدا ای تعالی (مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا) آنرا که سود نرساند شما چیزی که اگر او را پرستید (وَلَا يَضُرُّكُمْ ط) و زیان نه کند شمار اگر ترک پرستش او کنید (اَفَی لَكُمْ) زشتی و ناخوشی باد شمار (وَلَمَّا تَتَّبِعُونَ) و مر آن جزیره که می پرستید (مِنْ دُونِ اللَّهِ ط) بجز خدا ای تعالی (اَفَلَا تَعْقِلُونَ) آیا دهنی بایده قناعت عمل خود و چون قوم نمرد این سخن شنیدند از مخاصره بمضاره نازل کرده (قَالُوا حَرِّقُوهُ) گفتند بسوزید او را که عقوبت آتش با هول است (وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ) و یاری کنید خدا این خود را با شما سزید (اِنْ كُنْتُمْ) اگر هستید شما (فَاعِلِينَ) که گنگان نصرت یعنی یاری دهند گنگان مرتبانه پس نمرد و حکم کرد تا نظره در پیشش کوئی ناکند و در آنجا دیوار آن شست گرد قریب بکاه هیبرم جمع کرده آنرا پرستند و دغن فرادان بر هیبر و بخت آتش در آن زدند و ابراهیم عم را غل بر گردن دهنه بر پا و دست نهاده از بالای منجیق بآتش انگه نه جبرئیل عم از هوا بوی رسید و گفت همان کب من حارر هیچ حاجتی داری جواب داد که اما لیک فلان حاجت دارم دلی بتونی جبرئیل عم گفت بهر که داری بخواه فرمود که امدانه حاجت نخواستن نیست چون توکل خلیل بر خدا ای جلیل و انقطاع او از ماسوی در ست بود (قُلْنَا يَا نَارُ) گفتیم ما که ای آتش (کُونِي) باش (بُرْدًا وَسَلَامًا عَلٰی اِبْرَاهِيمَ ط) خداند بروست و سلامت بر ابراهیم عم این عباس رض فرمود که اگر گفتند مرد با سلامت شو ممکن بودی که ابراهیم عم از صرما یذمردی (وَاَرَأَوْا) و خواسته نمرد بیان (بِهَ كَيْدًا) یا ابراهیم عم بگری در صوخن او (فَجَعَلْنَاهُمْ اِلَّا خُسْرًا بِنَ ط) پس ما گردانیدیم ایشان از زبان کار تر پرستی ایشان بر ثانی قاطع شد بر حقیقت قول ابراهیم عم و بطان فعل ایشان آورده اند که چون ابراهیم عم بسیار آتش فرو داد فی الحال غل دهنه او

برخت و برحوالی او گل و زنگرس بزمیدند و جشرب آب شیرین بنده آمد و هفت روز در حظیره آتش  
بماند و از بالای صرح دید که ابراهیم هم در بوستانی خوش و گلستانی نیابت و گش نشسته بامک الظل  
سخن می گوید و برگرداگرد ایشان آتش شعله می زند نمرد و آواز داد که ای ابراهیم خدای تو که  
قدرت او دودین مرتبه است که می بینم بر دگ خدای است و من برای او قربان کنم ابراهیم هم فرمود  
که خدای من آن قربان از تو قبول نمی کند مادامیکه بر کیش خود باشی و در اخبار آید که نمرد و چهار هزار سال  
قربان کرد و تر که ای ابراهیم هم گرفت در کشف الاسرار آورده که نزد محققان خطای بانار کونی  
بیا آتش است که در کانون دل خلیل بوده یعنی شعله شوق محبت

بیت \*

\* آتش دارد دل من آتش دارد \* \* \* و آن آتش دل مرا خوش دارد

خلیل الله نزد یک آتش نمودی رسیده خواست که بشهوه عشق آه زند و آتش نمرد و آتیه  
سازند و سید که ای آتش شهودی سر دشو بر آتش نمودی و با سلامت باش بر ابراهیم هم چه مکنم  
که دیم که در آن آتش به معجزه خلیل بوستانی ظاهر کنیم اگر تو سلطنت خود بر ما نمودی برانی تا بد شود  
بوشانی پیدا و معجزه هوید اگر دو اگر بر ابراهیم سلامت نباشی از شعاع نور الله الموقد الموز قاعده  
و عوت بر افته و از اینجا معلوم می شود که آتش عشق بر هر چیز غلبه کند و هیچ جزیر و غالب نبود

بیت \*

\* عشق آن شعله است کوجون بر فروخت \* \* \* هر چه جز معشوق باقی حمله سوخت \*

(وَجَعَلْنَاهُ) و نجات دادیم ابراهیم هم را از عرانی که منزل نمود و دوقوم او بود (وَلَوْطًا) و برادرزاده او لوط  
بن تار ان را و رسیدیم ایشان را (إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا) بآن زمینی که برکت کردیم و افزودی  
دادیم (فَإِنَّهَا لِلْعَالَمِينَ) در آن مرجهایانرا یعنی ولایت تمام و برکت تمام و بدست انبیا بودیم در آن  
ولایت و بسیاری نعمت و ارزانی رحمت آورده اند که ابراهیم هم (فما مضى من ذلّی فرموده و لوط هم  
بموتفکات و میان این دو موضع مسافت یک شانمزد بود (وَوَهَبْنَا لَهُ) و بخشیدیم مرا ابراهیم هم را  
از سره که دختر هم او بود پسری (إِسْحَاقَ ط) نام او اسحاق (وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً ط) و دادیم او را  
یعقوب هم زیادتی بر سوال او یعنی از پاسری طایفه بود ما و او را پسری بخشیدیم و دایره (وَكَلَّا جَعَلْنَا)  
و هر چهار را اگر داندیم یعنی ابراهیم و لوط و اسحاق و یعقوب هم (صَالِحِينَ ط) نیکان و صالحان  
(وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً) و ساختیم ایشان را پیشوایان که خلق را (يَهْدُونَ) راه نمایند بآنها تا بنظرمان ما  
(وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ) و وحی کردیم بدیشان (فَعَلِ الْخَيْرَاتِ ط) که آن نیکوئیها یعنی اهل صالحه که خلق را

به ان ترغیب نمایند (وَأَقَامَ الصَّلَاةَ) و بیای و استن نماز (وَأَتَىٰ بِتِلْكَ الْأَمْثَالِ لِقَوْمٍ أَذْنًا) و داد آن دیرگرمی کرد یعنی اهل آن می کردند عملهای ناپاک و آن دیر  
مه و م بود از موفقت که اهل آن باو اطاعت استغفال می نمودند و راه می زدند ما ایشانرا اهل ملک کردیم  
(إِنَّهُمْ كَانُوا) برستی که بودند ایشان (قَوْمٌ مُّوَدَّ) گروه بد (فَأَسْقَيْنَهُمُ الْمَاءَ) بیرون رفتگان از دایره فرمان  
(وَأَدْخَلْنَاهُ) در آوریم لوط عم را (فِي رَحْمَتِنَا) در بخشایش خود یعنی در اهل رحمت و اهل گردانیدیم  
یاد ر بهشت که محل رحمت است (إِنَّهُ) برستی که لوط عم (مِنَ الصَّالِحِينَ) از ستودگان  
و ستیگان است و قصه لوط عم قبل ازین به تفصیل گذشته (وَفُتِحَا) و یاد کن نوح راعم (إِذْ نَادَىٰ)  
چون ند کرد و پروردگار خود را (مِّنْ قَبْلِ) پیش از لوط دابر اینهم عم یعنی دعا فرمود بملک قوم خود  
(فَأَسْتَجِبْنَا لَهُ) پس اجابت کردیم مردعای او را (فَنَجَّيْنَاهُ) پس نجات دادیم او را (وَأَهْلَهُ)  
و اهل یست او را از غرق شدن و زمان ایشان (مِنَ الْكُثُرِ الْعَظِيمِ) از غمی بزرگ یعنی مونس طوفان  
(وَنَصَرْنَاهُ) و یاری دادیم او را (مِنَ الْقَوْمِ) بر قوم ازین غالب ساختیم بر مکران (الَّذِينَ كَذَّبُوا)  
آنانکه تکذیب کردند (بِآيَاتِنَا) آیه های ما را (إِنَّهُمْ) برستی که قوم نوح عم (كَافَرُوا) بودند (قَوْمٌ مُّوَدَّ)  
گردی بد یعنی کافر بودند که گمراه می داشتند (فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ) پس غرق گردانیدیم هر ایشانرا  
(وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ) دیاوگر قصه داود دین ایشانرا و سلیمان راعم (إِذْ يَحْكُمَانِ) چون حکم کردند  
(فِي الْحَرْثِ) در کشت آورده اند که چون داود عم در محکم بنشیند سینه بر در محکم بودی و هر که  
بیردن آمدی از مهم دی و حکم بد راستی را کردی روزی دو کس بمحکم آمدند یکی دهنان و او را ایلیا  
گفتندی دیکو گفتند داد و او را یوحنا خواندندی ایلیا گفت یا خدایه الهه همدایه من یوحنا نسب رسد خود را  
می چرانیا بکشت زادن در آمده تمام خورده و تولی آن است که یوحنا دی رفته بودند و خوشحالی  
انگور را خورده و دانه کرده داود عم از یوحنا پرسید جواب داد که آری چنین واقع شده داود عم حکم کرد  
که کوسفندان خود را بایلیا دهد و در شریعت داود عم حکم برین سوال بود چون از محکم بیردن آمدند  
و مضمون قصه مرصایان را معلوم شد بر محکم در آمد و در سن سیزده سالگی بوده و با پدر فرمود که اگر حکم

جواب دادی و گفت چه نوع توان کرد سالیان هم جواب داد که گو سفند آن را  
تسلیم ایلیا باید کرد تا از دنیای گریه و بستر و دروغ و بستم و دوی و باغ و بازرع را بیا یوحنا باید داد تا غم  
خود و دین مرتبه رساند که ازل بوده چون خوشهای آنگو و مدید آید یا کشت برسد تسلیم ایلیا کند و گو سفند آن را  
خود بگیرد تا هیچ که ام بی بهره نماند داد و دم برین سوال حکم فرمود حق سبحانه و جوداد مرید پیغمبر خود را که  
قصه داد و سالیان علی بنیاد علیهم السلام برین قوم خواند و قنیکه حکم کرد و زرع یا باغ (إِنْ نَفْسَتْ فِیْهِ)  
چون شب رفت بود در آن کشت زار یا بو حنن (غَنَمُ الْقَوْمِ) گو سفند کردی (وَكُنَّا) و بودیم ما (لِحُكْمِهِمْ)  
مر حکم حاکم را بر تنهای کسین (شَاهِدِیْنَ لَا) داند یعنی دانستیم که داد و سالیان عمر بر ایلیا و یوحنا به حکم  
فرمودند (فَقَهْمُنَا هَاسِلِمَانِ) پس تسلیم دادیم حکومت مر سالیان را و ده و آموختیم و به فهم او تسلیم  
تا حکم کرد که گو سفند آن به صاحب باغ دهند تا از دنیای گریه و دین تلفاتی رود و کار خود کند و باغ را به صاحب  
گو سفند آن تا غم خود را گمی نماید و بمرتبه اول باز رساند تا دیگر بار از دنیای غافل بگردد و حقیقت آن است  
که در آن زمان حکم چنان بوده که از داد و دم صادر گشته خدای وحی کرده سالیان هم بعضی که ناشنخ آن حکم  
شده داد و دم بعد از اطلاع به سنسوخیت حکم سابق بنصنا صبح حکم فرمود (أَوَكَلَّا أَتَيْنَا) و هر یک از پدر  
و پسر را دادیم (حُكْمًا) حکم کردی یا پیغمبری (وَعِلْمَانِ) و دانش با موردین (وَسُخْرَانِ) و رام ساختیم  
(مَعَ دَاوُدَ الْجَبَالِ یُسَیْحُونَ) با داد و دم کوهها را تسبیح می کردند خدای و با اتفاق او و در میان آورده  
که بر آن سوال که ذکر از داد و دم می شود و نه از کوهها نیز شنوده می شود و این معجزه آن حضرت عم بود  
(وَالطَّيْرُ) و سنخ گردانیدیم مرد داد و دم و امرغان تا در تقه پس بادی موافقت نمودند (وَكُنَّا فَأَحْلَيْنَا) و  
و هستیم باکنده مرا مثال اینها و در قدرت ما به یل نیست اگر چه نزد شما مجبی است صاحب انوار  
فرموده که بعضی تسبیح را بمعنی سباحت داشته یعنی هر جا داد و دم رفتی کوهها بادی روان شدی و خواهم  
آورده که سیر جبال با داد و دم در قرآن مذکور نیست پس غرورت نباشد حمل تسبیح بر سیر جمعی بر آنکه که  
تسبیح طیر و جبال بلان الحال بوده و بر آن تقدیر چون حمده استیای همان زبان تسبیح الهی ناطقند  
پس در اختصاص با داد و دم چه تواند بود و من موقن باید که اعتقاد کند بر این و بر کوهها و مرغان به موافقت  
داد و دم بر وجهی تسبیح می گفتند که همه اسمان را ترکیب حروف و کلمات آن مفهوم می شد  
و این معنی از قدرت الهی غریب نیست

\* هر کج مد رتش نام از افت \* از غریب هر آنچه خواست بدافت \*

\* قدرتی را که نیست نقصانش \* کار با جماعت هست آسانش \*

(وَعَلَّمْنَاهُ وِیَاسُوعَیْمَ مَرَادُ دَعْمَ صَفْعَةُ لَبَّوْصَی) ساختن زره (لُكْمَ) برای شما (لِتَحْصِنَکُمْ) تا نگاهداریم ما  
و حفص نامی خوانده تا نگاهدارد زره شما را (مَنْ نَأْمِکُمْ) از کار زار و شایسته از قتل و جراحت در کار زار  
(فَقُلْ أَفْتَمُّ) پس آیا هست شما (شَاکِرُونَ) سپاس گویندگان برین نعمت امر است در صورت  
استقامت یعنی شکر گویندند ایرابر چنین لباس (وَلَسْلِمَ عَمَانَ الْقَرْنِیَّ) دستخیز گردانیدیم برای سلبیان باد را  
(عَاصِفَةً) سخت و تند و وزیدن و نمدی اود آن بود که نخت سلبیان را برداشتی و بردی یک ماه را و  
بردی (تَجْرِی بَاقِوَه) بود که میرفت بفرمان سلبیان هم یعنی بمشیت او (إِلَى الْأَرْضِ الْبَصِی) زمین  
(الَّتِی دَارُکُنَّهَا) آن زمینی که برکت کردیم (فِیْهَا) در آن زمین یعنی بولایت شام در تلخیص آورده که  
در شام مشغری بوده مر نام که دیوان برای سلبیان هم ساخته بودند مباح از آنجا بیرون آمدی و گرد عالم  
طواف نموده باز نماز شام باد ویرانجا آوردی و در مختار انحصار آورده که با ما دانند مر بیرون آمدی  
قبول و در اعظم خوارس کردی شبانگاه بابل رفتی و در دیگر از بابل بیرون آمده جاشت در اعظم خور بودی  
شبانگاه شام شد مر باز آمدی (وَكُنَّا هَمِیْمًا) (بِكُلِّ شَیْءٍ عَالِمِینَ) هر چیز را و انا (وَمِنْ الشَّیْءِ طِیْنِ)  
و دستخیز ختم مر سلبیان از دیوان (مَنْ یَغْوُ ضَوَّانَ) کسیکه غواصی کند دو دویا (لَهُ) برای او  
بجهت استخراج نایس (وِیَعْمَلُونَ) و بکنند (عَمَلًا وَنَازِکَ) عمل دیگر جز غواصی مثل بنادیر  
مناجات غمر (وَكُنَّا لَهُمْ) و بودیم مامور و انا (حَافِظِینَ) نگاه دارندگان نماز فرمان سلبیان هم بیرون  
نزد (وَأَیُّوبَ) دیاکن ایوب را و ادب سر اموص بن و انخ بن دوم بن عیص بن اسحاق بن ابراهیم هم  
است حق سبحانه و تعالی بار داده بود و خلعت نبوت پوشانیده بولایت بنابر فرستاده با وض شام  
شد و در لطاعت گذرانیدی و مراسم خیرات که میبغی به تقهیم رسانیدی ابلیس لعین بر دی حد  
برده ماحق تعالی مناجات کرد که الهی بنده تو در عافیت دست عیش است و مال بسیار و فرزند بگوارا و  
اگر او را مانع از اموال و اولاد و مملکتی زود و از راه تویر گردد و طریق کفران نعمت بیش از حق تعالی  
فرمود که نه چنین است که تو میگوئی او مار است بنده پس ندیده اگر برز ارباب و کوره ایتلا شمر بگذاردیم  
بر شک اعتبار و تمام عیار خواهد بود

\* بیت \*

\* چنان در عشق کیر ویم که گریغم رود بر سر \* \* \* برو ز استخوان باشم جو شمع استاد پیا بر جا \*

در بسیاری از تفاسیر آورده اند که ابلیس لعین از حق سبحانه و تعالی است که مرا بر مال و فرزند و جمادات و مملکت

گردان تاحقیقت حال وی ظاهر گرد و حق تعالی ابلیس را بر ظاهر وی تسلط داد و او دیوان را بر گماشت ناباهلک آن اشتغال نموده و در حقائق فرمود که برین مصحن بر کتاب و سنت دلیلی نیست بلکه در اخباریه و است که کعب و وهب نقل کرده اند حقیقت آن است که حق تعالی اقسام محن بر وی گماشت پس افواج بلاستوار شده و امواج دریای عناصر را کم گشت انقضه شترانش بصاعقه هلاک شدند و گو سفند ان بسبب حیل در گرداب فنا افتادند و زواعت بریح عاصف متلاشی شد و هفت پل مرد سه و خرد زریریه از آمدن مردند و قروح بر جسد مبارکش ظاهر شد و ستغفن گشت و دیدان در آن پیدا گشته یعنی کرمان و مومنان مرده شده دی را از هر دیر و منزل که میرفت بیرون می کردند زن او و حیره دختر ابراهیم بن یوسف و صف یا مادر دختر منیسا بن یوسف و دو خدمت او بانه و مدت هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت بدین محنت مبتلا بود و هر چه یا میرز و سال نیز گفته اند حق تعالی برای تسایه دل مبارک حضرت و سلامت پناه عم و تعلیم ثبات بر شکایاتی حالت او را ذکر کرد و فرمود که یاد کن قصه ایوب عم را (إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ) یاد کن ای محمد چون بخواند بروردگار خود را (إِنِّي مُسْتَغْنِي النَّصْرَ) آنکه مبار سید و نوح و سختی (وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ) و تو بخشنده ترین بخشنده گانی مذکر آن می گویند که حق تعالی در باره ایوب عم فرموده که انما وجدناه صابرا نعم العبد و نكاته انی منی الضمر منافی آنست چه شکایت از ونج لشمان لی صبری است و جواب برین و بر تقریر می کنند که از شمانت شیطان او را رنج عظیم رسید چه زود آمد و بود که مرا مسجد کن مآثر ازین بلا بیرون آدم ایوب عم باتعالی از ضروری شکایت کردند از رنج خویش در عشرات حمیدی آورده که جمعی از آنها که بوی ایوان آورده بودند گفته اگر در و خبری بودی بدین مبتلا نگشتی این شمانت دل مبارک او را مجروح سخت و این مصحن بزبان و اندیا چنان ضعیف شد که بقرض نماز و عرض نیاز قیام نمی توانست نمود که برین مصحن تکلم نمود یا مدیاه کرمان آهنگ دل و زمان وی کردند و این دو عضو مجمل تجمید و توحید بود از وفات ایشان ترسید و این کمره گفت یا ز نش از غایت میبارگی گیموی خود را بقرض سخت و برای دی قوی خرید و ایوب عم برین حال مطاع شده او از انی منی الضمر بر کشید و حقائق سلمی از امام جعفر صادق رض نقل می کند که چهل روز و دهی بوی نیامد این شکایت بجهت آن کرد و گفته اند ازان کرمان که بدن وی می خورد و نمکی بر روی زمین افتاده بر خاک گرم می طپید ایوب عم او را برداشته باز بجای او نهاد چون این کار را بخبار و واقع شد چنان نگزید که طاعت نیار و دو این کلام بر زبانش جاری شد دگویند بر سحر بی واسطه مکی بابشری از بارگاه کبریا این خطاب مستطاب بایوب عم کرد و ب عم رسیدی که ای مبار ما

چگونہ وایب ہم مذوق و شوق این پر سنش کوہ بلار ا بجان می کشید و بآن میار می خوش بود

✽ اگر بر سر بیمار خود آئنی بیدارت ✽      ✽ مدد دل با مسید تو بیمار توان بود ✽

در سحر آن روز که مردم راحت میرید به خفته این خطاب سر فرزند فریاد کرد که انی مسنی الضر محققان  
بر آنکه که شکایت با او بود و نه از بود و در بحر الحقائق آورده که بشریت ایوب عم از خدا جسمانی می نماید  
اما روحانیتش ناظر جمال بود و کمال عنایت و ملائمه لایزال در زمان بشریتش مسنی الضر گفت و لسان  
روحانیتش به ندای دانست از هم الراحمین مترنم شد در لطایف قشیری مذکور است که این سخن نه بر وجه  
اعراض است بر حکم قضا و قدر بلکه از روی ضعف و عجز بشریت است به منقول است که جرئیل هم  
بوی آمد و گفت چرا خاموش نشسته گفت بکنم مگر صبر جرئیل هم فرمود که بلانا در حق بسیار است  
تو طاقت نداری از حق تعالی عاقبت خواه ایوب عم این سخن گفت (فَأَسْتَجِبْنَا لَهُ) پس اجابت  
کردیم دعای او را (أَفْكَشْنَا) پس میردیم ما (مَائِدَةٍ مِنْ ضَيْرٍ) آنچه دی را بود از رنج او یعنی او را شفا دادیم  
و شرح آن در سوره صافات خواهد آمد (وَأَتَيْنَاهُ) و عطا کردیم او را (أَهْلًا) فرزندان دی که بدینه ایشان را زنده  
گردانیدیم (وَمِنْهُمْ مَعَهُمْ) و مانند ایشان با ایشان یعنی هفت پسر و ده و هجده دیگر یکبار این عباس رض  
فرموده که اولاد و اموال و مواسی دی را مضاعف بوی داد و ابری سرخ یا سفید فرستاد تا با یخ ز رین  
بر روی بیاید و در احقاف آورده که سه شبان روز در حوالی سرای او بارید (وَحَمَّةٌ مِّنْ حِنْدٍ) این  
کار را نسبت ایوب عم کردیم برای اتصال رحمت و انعامی از نزد یک ماله و (وَذِكْرِي لِلْعَالَمِينَ) (۵)  
و بندی برای پرستندگان تا صبر کنند چنانچه او کرد و جزایا بندگان چنانچه او یافت

\* هر که او در راه حق صابر بود \* بر مراد خویشش قادر بود \*

• صبر باید تا شود یک سو صرج • زانکه گفتم الصبر مفتاح الفرج •

(وَأَسْمِعْ يَلْوَاحَ رَيْسَ) ویا دکن اسمعیل وادریس هم را (وَذَا الْكُفَّالِ ط) و خداوند نصیب را که الیاس است یا یوشع باز گریاهم و در تسمیه آنکه از خدا ای بهره مند بود و گفته اند که کنیل بمعنی ضعف است یعنی عمل او در برابر انبیای زمان او بوده و کفیل بمعنی ضمانت نیز هست و در تحت آ و آورده که الیسع از الیاس هم متکفل شد که با مردین قیام نماید و بعد از ذناب وی بدین جهت ذوالکفل لقب یافت و امام محی السوء روح و صاعب بنیان آورده اند که یکی از انبیای بنی اسرائیل و حی آمد که بن می خواهم که روح ترا قبض کنم تو ملک خود را بر بنی اسرائیل عرض کن که هر که بپایند آن شود آن را چنان کند که شب



نماز گزار دو فتور نور ز دور و ز روزه دار و افطار نگند و میان مردم حکم فرماید و خشم بگیرد و توبادش بی خود  
 بدستایم کن بعد از آنکه آن پندش بر این سخن بر بنی اسرائیل ظاهر کرد جوانی از میان قوم برخاست و گفت  
 انا انکمل لک بنی ای پیغمبر هم یک بدستایم کرد و او بوده و قانمود خلعت پیغمبری یافت و حق تعالی  
 او را از و انکمل خواند (کُلُّ) هر این پیغمبران که اسمعیل و ادریس و ذوالکفل هم اند (مِنَ الصَّابِرِينَ) <sup>صلی</sup>  
 از صبر کننده گان بودند بر سختی. لکایف یا بر شد ای زمان اسمعیل هم بر اقامت کرد که وادی غریزی زرع بود  
 صبر فرمود و ادویس هم در زنگاری و از بر بلای قوم صبر کرد و بدایمان نیاد و دزد و زور انکمل شکستنی نمود  
 بر آنچه تکفل آن شده بود (وَأَن خَلَعْنَاهُمْ) و در آوردیم ایشان را (فِي رَحْمَتِنَا) در بخشش ما که نبوت  
 است یا نعمت آخرت (إِنَّهُمْ) بدست یک ایشان (مِنَ الصَّالِحِينَ) از ستودگان و فرمان بر نهانند  
 (وَذِالنُّونِ) و یاد کن صاحب ماهی یعنی یونس عم را (إِذْ ذُهِبَ) چون بر رفت (مُعَاضِبًا) خشمناک  
 بر قوم خود که دعوت دی قبول نکردند و جید قدس سره فرموده که بر نفس خود خشم گرفت در رفتن بر امر الهی  
 بر نفس او صادر نشده بود و گفته اند که ایشانرا و ده عذاب داده بودند چون بریعاد و رسید و عذاب دیرتر  
 می آمد بنداشت که او را دروغ گوی خواهند دانست از میان امت بیرون رفت (فَطَنَ) پس گمان  
 برد یعنی از وی فعل کسی صادر شد که گمان می برد (أَن لَّن نَّقْدِرَ) آنکه تنگ نخواهیم ساخت (عَلَيْهِ)  
 بروی راه رفتن را پس ما در راه بحر در آوردیم و دو شکم ماهی بر نهان کردیم (فَنَادَى) پس ندا کرد  
 (فِي الظُّلُمَاتِ) در تاریکیهای در ظلمت بحر و لطن ماهی و تاریکی شب بخواند (أَن لَّآ إِلَهَ إِلَّا أَنتَ) یا آنکه  
 گفت هیچ معبود نیست مگر تو (سُبْحَانَكَ) بای تو از آنکه در چیزی عاجز شوی (إِنِّي كُنْتُ) بدستیکه هستم  
 (مِنَ الظَّالِمِينَ) از ستمکاران بر نفس خود که به مهاجرت مبادت کردم و روانوار  
 از حضرت حید عالم عم نفل می کند که هیچ کرد بی خدا بر این دعا بخواند الا که اجابت کند مرا و (فَأَسْتَجِبْنَا لَهُ)  
 پس ما اجابت کردیم مرد عای یونس عم را (وَنَجَّيْنَاهُ) و برانیدیم او را (مِنَ الْغَمِّ) از غم در یاد اتمام  
 حوت یعنی ماهی را فرمان دادیم تا او را از شکم خود بیرون افکند بر ساحل دریا (وَكَذَلِكَ) و همچنین  
 او را از غم نجات دادیم (نَجَّيْنَا الْمُؤْمِنِينَ) می رانیم و نجات میدهم گردیدگان را و قصه ماهی و دریا  
 در سوره صافات به تفصیل می آید (وَزَكَّرْنَا) و یاد کن ذکر باین آذ و را (إِذْ نَادَى رَبَّهُ) چون بخواند  
 پروردگار خود را و گفت (رَبِّ لَا تَذَرْنِي) ای آفریدگار من بگذار مرا (فَرَدَلًا) تنها یعنی بی فرزندی که از من  
 میراث بود (وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ) و تو بهترین وارثانی پس اگر مرا و ارث نهی باک نه از من

( فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَعَدْنَاهُ لَنُخَيِّطَنَّ ) پس قبول کردیم ما مردعای او و او بخشیدیم مراد و ایچسی پسری که بد و زنده شد معالم دین ( وَاصْلَحْنَا لَهُ ) و بصلاح آوردیم برای او ( زَوْجَهُ ) زن او ایشانست عمران و ابراهیم و لادت بعد از عفر او گفته آمد و را خوشنوی گردانیدیم برای زکریا عم یابعد از آنکه سوره الحاق بود ( اِنَّهُمْ ) بدرستی که این پیغمبران که مذکور شدند ( كَانُوا اَيَّامًا رَحُومًا ) بودند که می شتافتند ( فِي الْخَيْرَاتِ ) در نیکیها ( وَيَذَرُونَ ) و می خوانند ما را ( رَحْبًا ) از روی رغبت بواب ( وَرَهْبًا ) و از جهت ترس از عذاب ( وَكَانُوا لَنَا ) و بودند ما را ( اَخَاشِعِينَ ) خردتان و فرمان پذیران بمانا از سندان محققان گویند که نیاز برای او باید نازید و شاید در سفت الاسرا آورده که هر که نیاز برود بر تو بگرش سازد و هر که نازید دکنه عزیزش گرداند بیان نیاز و کانوا لما شعیین نشان ناز من منلی و وب العرش معبودی

بیت \*

• گدای هرکده ام لیک وقت مستی بین • • که ناز بر خاک و حکم بر ستاره کنم \*

( وَالتَّيَّابُ احْصَنَتْ ) و یاد کن آن زنی را که نگاهداشت ( فَرْجَهَا ) فرج خود را از طلال و حرام مراد میم بست عمران است که خود را پاکیزه داشت و دست هیچ کس بر دامن عفت وی نرسید ( فَتَقَحَّنَا ) پس دو دمییم یعنی جبرئیل عم را فرمودیم تا و مید ( فَبَيَّنَّا ) و برپیراهن او یاد درون او ( مِنْ رَوْحِنَا ) از روحی که آن بامر ما است محصل سخن آنکه جاری گردانیدیم در وی روح مسیح عم را ( وَجَعَلْنَاهَا ) و گردانیدیم قصه وی را ( وَابْنَهَا ) و زجر پسری عیسی عم را ( آيَةُ ) حجتی و علامتی ( لِلْعَالَمِينَ ) مرعایسین و اینچون تامل کنند بر ایشان روشن شود که ظهور پسری بی پدر از قبول خدا بر مجرد الفحی دلالت بر قدرت صانع حکیم قدیم جل ذکره دارد ( اِنَّ هَذِهِ اُمَّتُكُمْ ) بدرستی که توحید و دین اسلام که واجب است شمار استقامت بران ( اُمَّةً وَاحِدَةً ) استی است نگار یعنی اختلافی نیست و ان بلکه همه انبیاء بران بودند و در اصل توحید همه مستحق اند ( وَافَارِ بُكُم ) و من آفریدگار شما ام ( فَاعْبُدُونِ ) پس مرا پرستید نه بغیر ما ( وَتَطَعُوا ) و بپریدند امم ماغیر ( اَصْرَهُمْ بَيْنَهُمْ ) کاور دین خود را در میان خود یعنی فرقه فرقه شدند چون بود و نصاری و هر یک تکفیر دیگری می کردند ( كُلٌّ ) جمله این فرقهها ( اَلَيْنَا اُجُوعُونَ ) بسوی ما باز گردند گانند و ما ایشانرا از خود اعمال ایشان یاد اشس خواهیم داد ( فَمَنْ يَعْمَلْ ) پس هر که کند ( مِنْ الصَّالِحَاتِ ) از عملهای پسندیده ( وَهُوَ مُؤْمِنٌ ) و حال آنکه او گردیده باشد بخدای در رسول ( فَلَا كُفْرَانَ ) پس ناسپاسی نیست ( لِسَعْيِهِ ) مرشتافتن او را بهمان یعنی ضایع نازیم کرد او را ( وَانَّا لَهُ ) و ما مرستی او را ( كَاتِبُونَ ) ندانیم یعنی اثبات کننده در صحیفه اعمال او مراد آنند

## \* بیت \*

است که کار او بهیچ وجه ضایع نخواهد بود

\* مرد کار نیگوان ضایع نباشد نه در حق \* \* لا یضیع الله فی الارضین \* \* ابراهیم الحسین \*

(وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ) و مستمع است از اهلان و بی که ما (أَهْلَكْنَاهَا) هلاک کردیم ایشانرا (إِنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ) آنکه ایشان باز نگردند به یا یعنی حرام است بر هلاک شدگان که به یار جوع کنند بحسب تلافی اعمال و مدارک احوال و بعضی لار اصلی دانند نه زائد و گویند معنی آیت اینست که مستمع است بر اهلان و نشاید که رجوع نمایند بر محشر برای حساب بلکه بیایند و محاسب شوند و قول ادل اشهر است که ایشان را رجوع به ان عالم نباشد و در قبور معذب باشند (حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ) تا وقتیکه گشاده شود (يَا جُوجُ وَمَا جُوجُ) سه یا جوج و ما جوج تأقیام قیامت که فتوح سه یا جوج و ما جوج علامت آن است (وَهُمْ) و یا جوج و ما جوج (مِنْ كُلِّ حَدَبٍ) از هر پشته ای (يَنْسِلُونَ) می نشاند و میدوند تا هر عالم را از دگر بند و آب های تمام دریاها و اریات بند و از خشک و تر هر چه بیاید بخورند صاعقه مستند روح فی المعقنه و در ذکر علامات قیامت آورده که بعد از هلاک شدن دجال و اتباع او بر دست عیسی عم خروج یا جوج و ما جوج باشد و گشاده شدن سه ایشان و تحصن عیسی عم با مومنان بکوه طور و در بعضی احادیث داده شده که بروند تا جبل النمر که کوه بیت المندس است و گویند اهل زمین را کشیم بیایند تا یکشیم هر چه در آسمان است تا تیر با طرف آسمان انگشته و خون آلوده فرد آید و کار بر عیسی عم و اصحاب او دشوار شود و عاکنند و حق تعالی بیک دفعه هر را هلاک کند (وَأَقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ) و نه دیک رسیده و ده است که وقوع قیامت است (فَإِذَا هِيَ) پس آنجا قصه آن است که باشد در ان (شَا خِصَّةٌ آخِرَةٌ وَبِأَمَانَةٍ) از هول و استخیر (أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا) دید های آنانکه نگردیدند ایشان می گویند یا و یلانی و ای بر ما (قَدْ كُنَّا) بدستیکه که بودیم مادر دنیا (فِي فِتْنَةٍ) در بی خبری (مِنْ هَذَا) ازین روز و ازین حال (بَلْ كُنَّا) بلکه بودیم ما (ظَالِمِينَ) \* استمکاران بر نفس خود که سخن میغیمبران نشنیدیم و در مکاره و عناد افزودیم (إِنكُمْ) بدستیکه شما ای مشرکان (وَمَا تَعْبُدُونَ) و آنچه می پرستید (مِنْ دُونِ اللَّهِ) بخورند ای از بتان و دیوان (حَصْبُ جَهَنَّمَ) آتش انگیز و زنجیر (أَنْتُمْ لَهَا) شما بتان بدوزخ (وَأَرْدُون) گدازندگان و در آید گانید و در میان گفته که حکمت و ایراد بتان بدوزخ زیادت تعذیب بت پرستان است چه به آنها آتش افروخته تر گردد و احترام ایشان بیغزاید و دیگر تسفیر ایشان است چه آنها را پرستیدند کمالا ایشان در آتش اند (لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ) اگر بودند ای آن بتان (الْأَلِهَةُ) نه ایان چنانچه گمان می برند (مَأْوَدُونَ هَاطًا) در نیامندی بدوزخ پرند ای عجب

باشد معذب (وَكُلُّ) دهرتان دست بر میان (فِيهَا) در دوزخ (خَالِدُونَ) جاوید مانده گانند که ایشانرا  
 از آن هیچ روی غلامی نیست (لَهُمْ) مریشان را است (فِيهَا) در دوزخ (زَفِيرٌ) ناله زار (وَهُمْ فِيهَا)  
 دایشان در آن آتش (لَا يَسْمَعُونَ) نمی شنوند سخن که بدیشان دشوید آدرده اند که چون است  
 انکم و ماقبله درین سن و دن الله نازل شد آتش غضب در مشرکان عرب افتاد و این الزبیری ایشان را  
 چون بریشان دید گفت غم نخورید و اضطراب نکنید تا من با محمد سباه کنم پس گفت ای محمد قد خصمتک  
 و رب الکعبه تو می گوئی که هر که مادون الله برسد هر در دوزخ خواهند بود حال آن است که عزیر و حمیری و  
 ملائکه هم نمود و نصادی و بنو ملیح اند هرگاه این معبودان حصص جهنم باشند گوئیم تا منیز باشند آیت آمد که  
 إِنَّ الَّذِينَ هَبَّتْ لَهُمْ (بدوستی که آنانیکه پیشی گرفته اند برای ایشان) صَبَاً الْحُسْنَى (از سابقه میگوئی  
 که سعادت است و توفیق طاعت یا بشارت بخت و آن عزیر و حمیری و ملائکه اند هم (أُولَئِكَ) آن کرده  
 که سابقه عنایت مخصوص اند (عَنْهَا يُبْعَدُونَ) (از دوزخ دور شده گانند صاع بحر فرموده است که مبین  
 عنایت دودایت موجب ظهور ولایت است در نهایت

\* بیت \*

\* هر تخم که در ازل بگشسته نهان \*  
 \* در مزرعه ابدیر وید بیاں \*

(لَا يَسْمَعُونَ) نمی شنوند آن دور شده گان از دوزخ (حَسْبِيَ سَهَا) آواز را بجهت آنکه ایشان در اعلی عالمین  
 اند و دوزخ در اعتدال اسافین (وَهُمْ فِيهَا اشْتَهَتْ) و ایشان در آنچه آرزو دارند (انفسهم) دلهای  
 ایشان (خَالِدُونَ) جاوید باشند یعنی مشتهات خود را دایم سیاهند (لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَرَجُ الْأَكْبَرُ) اند و هگین  
 نمی گرداند ایشانرا از غم اگر یعنی قول ملائکه که گویند لا بشری چ ایشان آن کلمه نخواهند شنید تا و قید گویند  
 و استازا الیوم و ایشان مایل نخواهند شد به بجانب دست راست متوجه بهشت خواهند بود و گفته اند فرج  
 اکبر وقتی باشد که موت را بصورت کبشی المیج برماند و این ندایر آید که یا اهل النار کم  
 خاود و لا موت و یا اهل الجنة کم خاود و لا موت و دوزخیان فرج کنند و بهشتیان با فرج گذرانند (وَتَقْلُقُهُمُ الْمَلِكَةُ ط)  
 و پیش آیند ایشانرا فرشتگان وقت پیردن آمدن از قبور و گویند (هَذَا يَوْمُكُمْ الْأَدْنَى) این آنروزی است  
 که در دنیا (كُنْتُمْ تَوَعَّدُونَ) بودید که بدین عده داده می شد یعنی این است روز ثواب و کمر است شما  
 طایفه اندر گویند این روز جزای شماست عارفان را خطاب رسد که این روز ثباتی شماست \* نظم \*

\* نیک مردان را نسیم اند و نسیم \*  
 \* عشق بازان را القاد را قما \*

\* حصه آنها وصال و عین \*  
 \* بهره این با جمال کس یا \*

(يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ) یادکن روزی را که طی کنیم و در هر پیچم آسمان را (كُطِّي السَّجَلِ) همچون  
 پیچیدن طومار (لِلْكَتُبِط) برای کتابت و محقق جمیع می خواند یعنی همچون طی کردن صحیف را بر نوشتن  
 و سبیل نام کتاب حضرت رسالت پناه عم بوده و گویند مکی است که چون کرام انکاتین نامهای اعمال  
 بوی صبارند او در هر پیچ (كَمَا بَدَأْنَا) هم چنانکه آغاز کردیم (أَوَّلَ خَلْقٍ) نخست بار آفریدن و ابلی ماده  
 و دمی (فَعَبْدُهُ) باز گردانیم آن را که آفریده ایم اعاده مثل ابد باشد و ایجاد از عدم و هر دو نزد قدرت  
 ما آسان است (وَعَدًا) وعده دادیم با عاده وعده دادنی (عَلَيْنَا) بر ما است و فاکردن بدان (إِنْ أَكُنَّا فَأَعْلَيْنَا) \*  
 بدستیکه ما کند گانیم بی شبهه یعنی چنانچه اول بود آوردیم برای معرفت دیگر باره موجود خواهیم رخت  
 برای مکافات (وَلَقَدْ كُتِبْنَا) و بدستیکه نوشتیم ما (فِي الزَّبُورِ) در کتاب دادیم (مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ)  
 از پس تورات یعنی بعد از آنکه در توبس نوشت بودیم در زبور نیز ثبت کردیم (أَنَّ الْأَرْضَ)  
 آنکه زمین هشت ایونتها میراث گیرند آن را (عِبَادِي الصَّالِحُونَ) بندگان ستوده من یعنی است  
 محمد عم و گفته اند عامر مومنان (إِنَّ فِي هَذَا) بدستی که درین کید کردیم از اخبار و مواظبه و مواجید (الْبَلَاءِ)  
 هر آینه کفایت است (الْقُدْرَةِ عَاجِدِينَ) مرگ و ده پرستند گانه ارادت حضرت رسالت پناه عم  
 که جزو معظ قرآن ایشان را بسته است در رسیدن بمطلوب (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ) وافرستادیم ترا  
 ای محمد (إِلَّا رَحْمَةً) مگر بخشایشی (لِّلْعَالَمِينَ) \* مرعلیمان و حضرت رسول عم رحمت است مومنان را  
 که بدو را دیاخته اند اما نادر حمدهات و رحمت است مرگافرا آنرا که بسبب وی از عذاب استیصال ایمن  
 بودند ما گان الله لبعث بهم دانت بیهم در کشف الاسرار آورده که از رحمت وی بود که است را  
 در هیچ مقام فراموش نکند اگر رکه معظم بودی و اگر در مدینه ظاهره و اگر در مسجد عرام و اگر در عجمه ظاهره  
 هم چنین برز و عرش و مقام قاب قوسین یا فرمود که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین فردا در مقام  
 محمود بساط شفاعت گسترده گوید امتی امتی

نظم \*

\* عاصیان برگزیده در دامن آخر زمان \* دست در دامن تو دارند و جان در آستین \*

\* ناسید از حضرت بانصرت توان شدن \* چون تویی در هر دو عالم و حریر عالمین \*

(قُلْ) گوای محمد مرگافرا (إِنَّهُ يُوحِي إِلَيَّ) جزین نیست که وحی فرد فرستاده می شود بدی من  
 (أَنَّهُ إِلَهُكُمْ) آنکه جزین نیست که خدای شما (إِلَهُ وَاحِدٌ) خدای یگانه است و یکتا (فَهَلْ أَنْتُمْ) پس آیا  
 هستند شما (مُسْلِمُونَ) \* گردانندگان مقتضی وحی را (فَإِنْ نَوَلْنَا) پس اگر برگردند از توحید (فَقُلْ أَنْتُمْ كُفْرًا)

بس گو آگاه کردم شمار اعلیٰ معنوی (بر سبب یعنی من و شهادت علم آنچه اعلام کرده ام برابریم در موضع آورده که اعلام کردم شمار از آنچه بمن وحی کرده اند و بر شهادت و شنیده و مومن و کافر در علم بدین مساوی نشدند (وَأِنْ أَنْزَلْنَاهُ مِنْ أَقْرَبٍ) آیا نزدیک است (أَمْ يَعْزِبُونَ) یاد و راست (هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ) آنچه وعده داده شده اید بران از حشر یا غلبه مسلمانان (إِنَّهُمْ) بهر سبب که نخواستند (يَعْلَمُ الْجَهَنَّمَ) میداند آشکارا (مِنْ الْقَوْلِ) از سخن کفران در طعن اسلام (وَيَعْلَمُ مَا تُكْتُمُونَ) میداند آنچه می پوشید از حد بر پیغمبر و حنف بر مسلمانان (وَأِنْ أَنْزَلْنَاهُ مِنْ أَقْرَبٍ) و نمیدانم (لَعَلَّ فِتْنَةً) شاید که تاخر آن موعود یاد و رسیدن مکافات اعمال شباهت با آزمایشی باشد (لَكُمْ) مرشدا را یعنی بطریق است راجع در تاخر می اندازد (وَمَتَاعٌ) و تبه که بر خوداری بوشمارا (إِلَىٰ حِينٍ) تا هنگامی که اجل مندر برسد (قَالَ رَبِّ احْكُمْ) بگو ای آفریدگار من حکم کن و حق قال می خواند یعنی گفت پیغمبر عم که ای پروردگار من حکم فرمای میان من و اهل که (بِالْحَقِّ) براسنی (وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ) پروردگار ما باریار رحمت است بر آفریدگان خود (وَاللَّهُ تَعَالَىٰ) یاری خواسته شده یعنی باری از خواهند (عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ) بر آنچه شما گفت می کنید و می گوید خدا ب موعود اگر حق است چرا ما فرودنی آید یا ایت اسلام از آیت کلام دهمم بگو فرستاد خواهد شد یعنی شما سخنمان نامز می گوید و ما از ندای برد آن باری می خواهیم و امید داری مونس از حضرت ادواریم \* بیت \*

\* مراد خویش زورگاه بادشاهی خواه \* \* که هیچ کس نشود نا امید از ان درگاه \*

سورة الحج مكية وهي بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* ثمان و سبعون آية

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ) ای مردمان خطاب با عامه مکلفان است که می گوید (اتَّقُوا رَبَّكُمْ) بترسید از خدا بر پروردگار خود (إِنْ زُلْزِلَتِ السَّاعَةُ) بهر سبب که جنبانیدن قیامت مرزین را (شَيْءٌ عَظِيمٌ) چیزی بزرگ است و پر هول اعتدال تحریک ساعت مجاز است و این زلزله از علامت قیامت باشد و قبل از طلوع شمس از مغرب وقوع یابد و در زاد السمیر آورده که قبل از فتح اولی زمین متزلزل شود و نه از آسمان برسد که یا ایها الناس انی امر الله فزع عظیم در خلایق پدید آید \* بیت \*

\* در طبقات زمین افکنده بیم \* \* زلزله الساعة شیء عظیم \*

(يَوْمَ تَرَوْهَا) در روزی که به بیند آن زلزله را (تَذْهَلُ) غافل شود و فراموش کند از هیبت آن روز (كُلُّ مَرْضِعَةٍ) هر شیر دهنده (حَمًّا أَرْضَعَتْ) از آن روز که وی را شیر میداد وجود مهرمانی مرغی بر وضع (وَتَضَعُ) و به نه (كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ) هر زنی که خداوند همان بود یعنی بهنگام زنی بار دار (حَمْلُهَا) فرزند آن

خود را و تَرَى النَّاسَ) و بهیسی مردمان را از غایت دِهست در آن روز (سُكَّارِي) سنان یعنی ممتانی که عقل و تمیز از و زایل شده (وَمَا هُمْ بِسُكَّارِي) و نباشند ایشان سنان بجهت ذلت زیرا که زوال عقل از خوف و حیرت ممکن نباشد اگر چه در رأی العین مانند حکم نماید پس ایشان بر تحقیق مست نباشند (وَلَكِنْ عَذَابُ اللَّهِ شَدِيدٌ) و لیکن عذاب خدا بی تمامی سخت است از هول آن مدهوشان مانند (وَمِنَ النَّاسِ) و از مردمان (مَنْ يُجَادِلُ) کس هست که جدال کند (فِي اللَّهِ) در کتاب خدا می چون نضر من حادث که می گوید ان هذا الا ساطر الاولین یا بحث کند در قدرت حق تمامی چون ابی من خلف که ابکار می نماید حشر را (بِغَيْرِ عِلْمٍ) بی دانشی و معرفتی دینی بر مانی و جمعیتی (وَيَتَّبِعُ) و پیروی کند در مجادله و یار و حامی احوال خود (كُلُّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٌ) هر شیطان سرکش گمراه که در ازل (كُتِبَ عَلَيْهِ) نوشته شده است بر آن دیو در لوح محفوظ (اَنْهُ مِنْ قَوْلِهَا) آنکه هر کس که او را دوست دارد و متابعت کند (فَاِنَّهُ) پس بد رسد که آن دیو (يُضِلُّهُ) گمراه گرداند تابع خود را (وَيَهْدِيهِ) و راه نماید او را (اِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ) بدوی عذاب آتش سوزان یعنی دوست خود را بران بگذارد و در مکافات آن دو زخ بود در اختلاف فرموده که ضمیر علیه راجع بجدال است یعنی حکم کرده خدا می بر آن جدال کننده که هر که بر وی آن رو بد و زخ رسد (يَا أَيُّهَا النَّاسُ) ای مردمان خطاب با کفار است منکران حشر را می گوید (اِنْ كُنْتُمْ) اگر هستید شما (فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ) در شک از برانگیختن خلق و می گوید اعاده ممکن و مقدر نیست آخر نظر کنید در اول حال خود (فَاِنَّ) پس بد رسد که ما خَلَقْنَاكُمْ) آفریدیم پدید شما را (مِّنْ تُرَابٍ) از خاک و شافع او بید (ثُمَّ مِّنْ نُّطْفَةٍ) پس از آب منی (ثُمَّ مِّنْ عَلَقَةٍ) پس از مقداره خون بسته (ثُمَّ مِّنْ مَّضْغَةٍ) پس از قطعه گوشت بر مقدار آنکه بنماید (مُخَلَّقَةٍ) تمام خلقت که در هیچ عیبی و نقصی نبود (وَحَبِيرٍ مُّخَلَّقَةٍ) و ناماتم که در بعضی از اجزای وی نقصانی باشد یا مصوره و غیر مصوره در وسط آورده که این معنی در سقط است که یکی بیفتد بعضی از دو مصور و یکی تمام صورت یافته منحصر کلام آن است که شمار مستقل ساختیم از عالی بعالی (لَنَبَيِّنَ لَكُمْ) تا بیان کنیم برای شما ابتدای آفرینش شما تا استدلال کنید از مبدا ابر معاد و تامل نمایند که هر چه قابل تغییر و تکون است ما را دیگر قبول آن می تواند کرد (وَنُقَرِّرُ) و قرار میدهم (فِي الْآرْحَامِ) در رحمها (مَا نَشَاءُ) آنچه خواهیم که قرار میدهم یعنی سقط نشود و در رحم ماند (اِلَىٰ اَجَلٍ مُّسَمًّى) تا وقتی نام برده که زمان دفع است (ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا) پس بیرون آریم شمار از بطون امهات طفلی که از غایت ضعف با مادر خود قیام نمایند نمود (ثُمَّ لِنَبْلُوْهُنَّ) پس تربیت کنیم شمار را تا بر صید (اِشْدَّكُمْ) بکمال قوت و جمال فهم و خود که میان

سی و چهل سالگی است (وَمِنْكُمْ مَنْ يَتُوفَّى) و از شما کسی باشد که متوفی گردد نزدیک باوغ باشد یا قبل از آن (وَمِنْكُمْ مَنْ يُؤَدُّ) و بعضی از شما بود که در کرده شود (إِلَىٰ أَرْضِ الْعُدُوِّ) اعدو ترین زندگانی که سن خرافت است (لِكَيْلَا يَعْلَمَ) تا نداند (مِنْ بَعْدِ حِلْمٍ) پس از دانستن (شَيْئًا) چیزی را یعنی بحالت کویکی باز گردد و هر چه است باشد فراموش کند و خود ادنی از نهایت بهدایت اثر رقی است بآنکه قدرت کلامه محرزند از اعداد چنانچه از ابد انداخته پس دیگر بار بجهت استلال بر بحث می فرماید که (وَتَرَى الْأَرْضَ) و می بینی ای آدمی زمین را (هَامِدَةً) خشک و بی رونق چون مرده (فَإِنَّا أَقْزَلْنَا) پس چون فرد فرستیم ما از بر برای زمین (حَلِيمَةً الْمَاءَ) بر آن زمین آب باران را (أَهْتَزَّتْ) جنبش کند آن زمین گیاه (وَرَبَّتْ) و بیفزاید و بر دید (وَأَنْبَتَتْ) و برویاند (مِنْ كُلِّ زَوْجٍ) از هر صنفی از نباتات (لَفَيْجٍ) تازه و تر و نیکو و بهجت افزای پس قادری که زمین مرده را با آبی زنده می سازد و توانا است بر آنکه اجزای موتی را جمع ساخته همان حال که بوده اند بازبرد

\* آنکه بی دانه نهال افراخت \* دانه را هم شجر تواند ساخت \*

\* کرده نابود را بقدرت بود \* چه عجب گردد بهر ده وجود \*

(ذَلِكَ) آنچه گفته شد از آفرینش انسان در اطوار مختلفه و تحوایل ایشان باحوال متوعد و اجزای ذوق بعد از موت (بِأَنَّ اللَّهَ) بسبب آن است که خدای تعالی (هُوَ الْحَقُّ) و ثابت است و ذات خود و مستحق صفات کمال است (وَأَنَّهُ) و بجهت آن است که او (يُحْيِي الْمَوْتَى) زنده می گرداند مردگان را و اگر نه لطف مرده و زمین خشک شده را زنده و تازه ساختی (وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) برای آن است که او بر هر چیز قادر و توانا است بر قدرت از صفات ذاتیه است نسبت او با هر منفه و رات متبذری پس چون مشاهده قدرت بر اجزای بعضی اموات دلالت کرد لازم آمد اقرار در اجزای همه اموات (وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ) و این دلایل برای آن است تا بدانند که قیامت آینه است (لَارْيَبَ) هیچ شکی نیست (فِيهَا) در آمدن او (وَأَنَّ اللَّهَ) و بدانند آن نیز که خدای تعالی (يَجْعَلُ) بر می انگیزد (مَنْ فِي الْقُبُورِ) کسان را که در گورخانه مقتضای و ده خود تا ایشان را حساب کند و جزا دهد (وَمِنْ النَّاسِ) و از مردمان (مَنْ يُجَادِلُ) کس هست که از روی شتیر جدال کند (فِي اللَّهِ) در کلام خدای تعالی یا قدرت او بکمدار برای تأکید است یعنی قبل ازین به همین الفاظ گذشت زیرا مراد از مجادل ادل و دوسی کفارند چون نصر من ابی و اضراب ایشان و مانند ثانی تابان و مقلد ان که هر یک از ایشان



نیز طرح حدال می افکند (بَغِيرَ عِلْمٍ) بی دانشی که با دواوه باشند (وَلَا هُدًى) و بی دلیلی که راه بناید  
 به قصد (وَلَا كِتَابٌ مِّنْهُنَّ) و بی کتابی و روشن کردن صواب از خطا متمیز کرد یعنی مجادله می کند بی سندی  
 از استلال یا وحی بلکه در حدال است به محض تقابله و تقابل محض (ثَانِي عِظَمُهُ) در حالیکه پیچیده  
 دامن خود است و این کنایت باشد از تکبر و دامن از هر چیزی در می چند پس این مقوله تحجیر حدال  
 می کند (لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ) تا گمراه گردد مردم را از راه خدای یعنی از فرمان برداری او (لَهُ فِي الدُّنْيَا)  
 مراد راست در دنیا (خِزْيٌ) رسوائی بقتل چنانچه در بدر بود (وَنَذْبَقُهُ) و بجشایم او را (يَوْمَ الْقِيَمَةِ)  
 روز رستخیز (عَذَابُ الْحَرِيقِ) عذاب آتش سوزنده و گوئیم (ذَلِكَ) این خیزی و عذاب (بِمَا قَدَّمْتِ  
 يَدَاكَ) بسبب آنچه می است که از پیشش فرستاد دستهای تو یعنی آنچه که کس کرده از کفر و مصیبت  
 (وَأَنَّ اللَّهَ) و بسبب آن است که خدای تعالی (لَيَسِّرَ بَطْلَانِمْ) نیست حتم کننده (لِلْعَبِيدِ) مریدان  
 خود را ایاد صیغه مبالغه جهت کثرت عیب است آورده اند که جمعی از اعراب بمدرسه آمده شرف اسلام  
 دریافتند پس هر که از ایشان مرضی عارض نشد و زنش پسری بزد و احمق او که خوب آورد  
 و مواشی او نتاج نکوداد نگفت اسلام بنکودینی است و مراتب قبول ادنیکیها پیش آمد دل او  
 اسلام آوریده شد و اگر فقیه بر حکام آمد از دین برگشته گفت اسلام بر من سیمون نیست آیت نازل شد که  
 (وَمِنَ النَّاسِ) و از مردمان (مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ) کس است که پرستد خدای را (عَلَى حَرْفٍ) براخراف  
 و اضطراب یا بر طرف یعنی بر کناره ایستاده و در کار خود غیر متکون و مالداری فرموده که در نعمت و دن  
 محنت (فَإِنْ أَصَابَهُ) پس اگر برسد او را (خَيْرٌ) یگویی چون صحت و غنا (إِنْ أَطْمَأَنَّ بِهِ) آرام گیرد  
 بدین و ثابت شود بران بر شیب آنچه (وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ) و اگر برسد او را آزمایشی چون مرض و فقر  
 (يَنْفَلِتْ) بر گردد (عَلَى وَجْهِهِ قَفًى) بروی خود یعنی از جهتی که آمده باز بدان خود کند مراد آن است  
 که مرتد گردد دست از دین انعام باز دارد و قوی آن است که یکی از یهود ایمان آورد و نایبناش و بلا  
 پیش دینی آمد با حضرت رتلت پناه هم گفت من دین اسلام را شوم گرفتم مرا قائل کن حضرت  
 فرمود که ان الاسلام لا یشال یهودی مرتد شد دین آیت فرد آمد که هر که ازین دین برگشت (خَسِرَ الدُّنْيَا)  
 زیان کرد در دنیا که مراد نرسید (وَالْآخِرَةِ ط) و زیان دارد در آخرت که عملهای او ناپود شد (ذَلِكَ)  
 زیان برد و سه ای (هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ) آن است زیان هویدا چه بر هر عملی باشد  
 که زیان از آن عظیم ترین است

\* نه مال نه اعمال نه دینا دنه دین \* \* نه لاسه صدق نه انوار یقیس \*

\* درپرد و جهان منمئل و خوار و حنین \* \* البته زیانی نبود بدتر ازین \*

(يَدْعُوا) می خواند و می پرستد مرتبه یا مشرک (مِنْ دُونِ اللَّهِ) بخیر خدا ای تعالی (مَا لَا يُضُرُّهُ) آنچه چیزی را که ضرر بد و نرسد اگر نه پرستند او را (وَمَا لَا يَنْفَعُهُ) و سودمند به ویرا اگر پرستش کند (ذَلِكَ) آن پرستش (هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ) آن است گمراهی دور از مقصد (يَدْعُوا) می پرستد (لِمَنْ ضُرُّهُ) آنرا که ضرر برستیدن او که قتل دینا و عذاب آخرت است (أَقْرَبُ) نزدیک تر است (مِنْ نَفْعِهِ) از سود او که توفیق شفاعت است و توسل بحضرت عزت (لِبَيْتِ الْمَوْلَى) بر آینه بیاری است بت (وَلَمْ يَسْأَلِ الْعَشِيرُ) و بد مصاحبی است و آمیز نگاری (إِنَّ اللَّهَ) بد و ستیکه خدا ای تعالی (يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا) در می آورد آنرا که تصدیق خدا ای و رسول خدا ای کردند (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) و کارهای نیکه را بجا آوردند (جَنَّاتٍ نَجْدِيٍّ) در بوستانها نیکه میرود (مِنْ نَحْوِهَا الْأَنْهَارُ) از زبراشبهار آن جویها و غایت نزهت باغ و بوستان آب روان است (إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ) بد و ستیکه خدا ای تعالی می کند (مَا يُرِيدُ) آنچه می خواهد از مکافات سود و مشرک آورده اند که گردهای از غطفان در قبول اسلام توفیق نموده گفته شاید که مهم محمد پیش نرود و دوستی که میان ما و یهود است منقطع گشته بد و دشمنان ما نه صد حق تعالی آیت فرستاد (مَنْ كَانَ يَظُنُّ) هر که باشد که گمان برد (أَنْ لَّنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ) آنکه نصرت ندهد هرگز خدا ای تعالی پیغمبر خود را (فِي الدُّنْيَا) در دنیا با عای کل و اظهار رحمت و غلبه بر اعدای (وَالْآخِرَةِ) و در آخرت بیاورد و بر دشمنان قرب و کرامت (فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ) پس باید که فرو گذارد و رستی (إِلَى السَّمَاءِ) بسقف خانه یعنی رستی از سقف بیا و برود و در خود بند (فَمَّا لَيَقَطَعَنَّ) پس بعد از آن و حسن را تا بر زمین افتد و بسپرد یار حسن در گردن افکند و خنق شود و گفته اند رستی از آسمان نیاید و برود دست در آن زده قطع مسافت کند تا بنماک رسد و در دفع نصرت از پیغمبر هم جهه تمام نماید (فَلْيَنْظُرْ) پس در رگرو بنظر تامل که با وجود این کاغتها (هَلْ يَذْهَبُ) آیا می برد (كَيْدُهُ) فعل حیاه آمیزاد (مَا يَغِيظُ) آنچه او را بخشم آورده است از کار پیغمبر هم و مظنه آن که شاید او منصوب نشود (وَكَذَلِكَ) و هم چنانکه بیان کردیم این کار او و دشمن گردانیدیم (أَنْزَلْنَاهُ) فرود ستادیم قرآن را (آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ) آیههای روشن در احکام و اخبار تا بر شما هوید آید (وَأَنَّ اللَّهَ) و برای آنکه خدا ای تعالی (يَهْدِي) راه نماید بدان آیهها بیاورد ایت ثابت دارد (مَنْ يُرِيدُ) هر که خواهد (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا) بر تحقیق آنرا که گردیدند (وَالَّذِينَ

هَادُوا) و آنانکه یهودی شدند (وَالصَّابِغِينَ) و ستاره پرستان (وَالنَّصَارَى) و ترسانان (وَالْمَجُوسَ) و گبران (وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا) و آنانکه شرک آورده اند یعنی عبده اعنام (إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ) میان ایشان (يَوْمَ الْقِيَمَةِ ط) روز رستخیز بچشم محکم و قضای مبرم نامحق از مبطل مستبیز گردد (إِنَّ اللَّهَ) تحقیق که خدای تعالی (عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ) بر هر چیز ناگاه است و از حال هر آگاه (أَلَمْ تَرَ) آیینی بینی یعنی نمی دانی (أَنَّ اللَّهَ) آن را که خدای تعالی (يَسْجُدُ لَهُ) سجد می کند مراد را (مَنْ فِي السَّمَوَاتِ) هر که در آسمانهاست ملائکه سجد و طوع و باقی سجد و تسبیح (وَمَنْ فِي الْأَرْضِ) و هر که در زمینهاست از موسسان سجد و طاعت و دیگران سجد و خضوع و ذلت (وَالشَّمْسُ) و آفتاب بطاوع و غروب (وَالْقَمَرُ) و ماه بشروق و افول (وَالنُّجُومُ) و ستارگان برفتن و آمدن (وَالْجِبَالُ) و کوهها ببحر یا بیاب و پرورش معادن (وَالشَّجَرُ) و درختها بسایه (وَالْدَّوَابُّ) و چهارپایان بجا بترکیب (وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ ط) و بسیاری از مردمان سجد و کشته او را سجد و طاعت (وَكَثِيرٌ) و بسیاری از ایشان که ابا کرده اند از سجد (حَقٌّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ ط) حکم شده است بر ایشان لعن اب در احضاف آورده که در حقیقت وضع جهنم بر زمین سجد و نیست چه اگر کسی از وی امتیاز پیش کسی یثانی بر زمین نهد آنرا از حساب سجد نمی شمرد بلکه سجد نشان خضوع و نهایت تواضع و تضرع و رعایت تعظیم و تکریم است و هر ذرات عالم مرطوب را غرض و خاشع اند به لالت حال که انصیحت از دلالت مقال بیت \*

\* ورنه گرنایینی از عین شهود \* جملة ذرات جهان را در سجود \*

این سجد هشتم است باتفاق علما از سجدهات قرآنی و در فتوحات این را سجد هشتم و هشتم و اعتبار گفته و فرمود که از هر آتش یا غیر آد میان را تبیض نکند پس بنده باید که مبادرت نماید سجد هتا از کنیز اول باشد که اهل سجد و اقرار بنده از کبر ثانی که استحق خذاب و عقابند (وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ) و هر که خوار گردد اند خدای تعالی بشقاوت یا اضمال یا تذلل یا دخول در دوزخ (فَمَا لَهُ) پس نیست مراد را (عَنِ سُبْحَانَ) هیچ گرامی کننده و نوازنده و عزیز و بزرگ بعبادت یا به ایت یا توفیق یا وصول به بهشت (إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا شَاءَ) بدست بیکر بکنده خدای تعالی آنچه خواهد از امانت و اکرام آورده اند که اهل کتاب باز مره اصحاب رخص در مقام نماز است آمده گفتند پیغمبر ما مقدم و دین ما قدیم است و ما بحقیقت عزرا و اترسیم از شما مومنان جواب دادند که ما پیغمبر خود و پیغمبر شما را تصدیق می کنیم و کتاب خود و کتاب شما ایمان و ادیم با آنکه پیغمبر و کتاب ما را می شناسید از روی حسد بدان نمی گردید پس حق در طرف ما باشد

از جانب شما حق سبحانه و تعالی فرستاد که (هَذَا اِنْ خَصَمَانِ الْاِیْنِ دَوَّكْرَه وَ شَمَانِ) (اَخْتَصَمُوا) جنگ کردند و جدال نمودند (فَبِ رَجَعْتُمْ) و درین پروردگار خود از ابد و ز غنای رضی منقول است که سوگند می خورم بخدای که این آیت در شان شش کس است که در روز بدر سبقت کردند بمبادت از جانب کفار عقبه و ششید و ولید لعنهم الله و از طرف مومنان حمزه و علی و عبیده رضی و در بیان از مرتضی علی رضی نقل کرده که عزات الایة فی مبادت تا اگفار یوم بدر و در وسط آورده که فرق خصمه مذکور یعنی یهود و صابیان و نصاری و مجوسی و مشرکان یک کرده خصمند و مومنان علی علیه که در هی خصم و این دو خصم یوسته در ذات و صفات خدای تعالی جنگ می کنند (فَالَّذِیْنَ کَفَرُوا) پس آنانکه نکر بدند یعنی کفران (قَطَّعَتْ لَهُمْ) ببرند برای ایشان بمقدار جزیایشان (اِیَابٌ مِّنْ نَّارٍ) جامها از آتش که جسد ایشان را فرا گیرد چون اطامه جامه بتن (یُصَبُّ) ریخته می شود (مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمْ) از بر سرهای ایشان یعنی بریزند بر سر ایشان (النَّحِیمُ) آبی گرم که از غایت حرارت (یُصْهَرُ بِهِ) گداخته شود بآن (صَافِی بَطُونِهِمْ) آنچه در شکم های ایشان باشد از اموا و احشا (وَالْجُلُودُ) و بگه از پوستهای ایشان یعنی اثر آن حرارت بظاهر و باطن ایشان برسد (وَلَهُمْ) و مرصه بانرا (مَقَامِعٌ) گردان باشد در دست زبانه (مِنْ حَدِیدٍ) از آهن (كُلَّمَا ارَادُوا) هر گاه که کفار خواهند (اَنْ یُخْرِجُوا مِنْهَا) آنکه بیرون آیند از آتش (مِنْ غَمٍّ) از جهش غمی که ایشان را در یافتن باشد (اَعِیدُوا) باز گردانیده شوند بدان گزند (فِیْهَا) در دوزخ یعنی چون بکناره دوزخ و عبیده و بخروج نزدیک شوند زبانه گرد بر سر ایشان سوزند و بازمی گردانند بدو کات و می گویند (وَذُقُوا) و بچشید (عَذَابَ النَّارِ) عذاب آتش سوزنده (اِنَّ اللَّهَ) به تحقیق کند ای تعالی (یَدْخِلُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوا) در آرد آنان را که گردیدند بخدای و رسول (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) و کردند عبادت های شایسته (جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا) در بستانها که می رود (مِنْ تَحْتِهَا) از زبانه ها (وَقُصُورٍ) و قصرها (یُحَلَّلُونَ) آراسته گردانند و بپیرایندند ایشان را (فِیْهَا) در بهشت (مِنْ اَمْوَالٍ) بمسئولانها (مِنْ ذَهَبٍ) از زر (وَلَوْ لُؤْطَا) و بیارایند مردارید (وَلِبَاسُهُمْ فِیْهَا) و جامه های که پوشند ایشان در بهشت (حَرِیرٌ) ابریشم خالص است و در حدیث آمده که هر که بر سر پوشد در دنیا پوشد آن را در آخرت مراد مردان است اند که لباس حریر برایشان حرام است (وَقَدْ دُوا) و راه نمودند مومنان (اِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ) بسی پاکیزه از قول یعنی بسخی پاک و راه نمایند ایشان را در آخرت و آنچنان باشد که چون نظر ایشان بر بهشت افتد گویند الحمد لله الذی هدانا لهذا

و چون بر بهشت در آیند بر زبان رانند که الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن و چون در منازل خود قرار گیرند و گویند الحمد لله الذی صدقنا وعده یا قول پاکیزه در بهشت آن بود که لغو و فحش و باطل بگویند و نشوند که لایسمعون فیها لغوا و لا تأثیرها و اکثر مفسران بر آنند که ایشان راه یافته اند بقول طیب و در دنیا که گفتند کلام مشبهات است یا قرآن یا استغفار سلمی روح آورده که قول طیب ذکر الله است یا نصیحت مسلمانان و گفته اند اشد در میدان است یا دعای مومنان یا امر معروف و نهی منکر در لطایف قشیری مذکور است که قول طیب آن است که صادر شود از دل خالص و سر صافی و مقرب بود بر ضای حق تعالی و در کشف الاسرار فرموده که کلام پاکیزه آن است که از دعوی پاک باشد و از عجب دور و بی نیاز از یک سهیل تسری فرموده که درین کار نظر کردم هیچ راه بحق نزدیک تر از نیاز ندیدم و هیچ حساب صعب تر از دعوی نیافتم

نظم \* ایمن آباد است این راه نیاز \* ترک نازشش گیر با این راه ساز \*

\* و هر که دعوی و دعوت بگوی \* راه حق از گمراه از توحش مجوی \*

(وَهُدُوا) و راه یافته شدند اهل ایمان (إِلَى صِرَاطٍ الْحَمِيدِ) بر راه خداوند ستوده که آن دین اسلام است (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا) به تحقیق آنانکه نگویند بخیر و در رسول (وَيَصُدُّونَ) و باز میدارند (عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ) از راههای تعالی یعنی مردم را از طاعت منع می کنند (وَالشَّجَدِ الْحَرَامِ) و از طواف مسجد حرام بقول اشهر مراد روزنه پییده است که پیغمبر عم و اصحاب او را از طواف خانه و مسجد باز داشته (الَّذِي جَعَلْنَاهُ) آن مسجدی که ختم او را (لِلنَّاسِ) برای همه مردمان مخصوص نیست به بعضی دون بعضی (سَوَاءً) یکسان است (لِ الْعَاكِفِ فِيهِ) مقیم در و (وَالْبَائِطِ) و آنچه یعنی غرب و شهری در قضای مناسک حج و ادای لوازم تعظیم خانه مسامی اند یا در قلعه یا در ایمن بودن دو و درین قول مراد از مسجد نفس او باشد و این مذهب امامت فعی است روح بقول امام اعظم و امام احمد جنبل روح مراد از مسجد هر حرم است و در مسکنی که روز و دل در منازل آن ساغر و محاور یک تنه یعنی حاج و مستقر و مقیم در موسم به منزل که خواهند نزل نمایند اما مسکن بیوت را اخراج نه کنند و از هم فاروق رض منقول است که موسم مسامی فرمود که در ای سرای که در نه نه نما آید گان هر جا خواهند فرد آید (وَصَنْ يَبُودُ فِيهِ) و هر که خواهد در حرم (بِالْحَائِ) سیل کردن از حق یعنی هر که در حرم اراده کند که دیدن از راه راست (بِطَّلَمِ) بستمکاری (فَذَقَهُ) بچشایم او را (مِنْ عَذَابِ الْغَمِّ) از عذاب دنیای و دنیا که و اتحاد در حرم بقول استعمال حرام است و گفته اند البته آنچه منهی عنه است حتی دشنام دادن خادم و رتیسیر گوید احتکار طعام و اکثر علما بر آنند

که اراده گناه و حریم موجب استحقاق عذاب است و هر که قصه گناهی کند در بحر حرم اگر بفعل آورد  
 سیر بر نویسد و اگر نه نه الا در حرم که اگر اندیشه گناهی کند بی آنکه بفعل آورد آنرا خطیئه بر وی می نویسند  
 این سه مورد رضی فرمود که اگر کسی در حدن قصد قتال کسی کند بجهت این اندیشه نماید که کسی را دود که باشد از عذاب  
 الهی خواهد چشید امام علم الهدی روح فرموده که چون یک محترم مخصوص است بنضاعت حسانت چنانچه  
 در و با چندین نماز و غیره برابر است پس جزای ممدای نیز یکی تر است در و انصافه مواضع خزان الذین  
 کفر و اگر در اول آیت گفت محذوف است تقدیر شش آنکه آنکه همان که هلاک شد دنیا و یا نگار گشتند  
 (وَإِذْ بَعَثْنَا) و یاد کن چون حسین و مهین گردانیدیم (لَا بُرْهَانٌ) برای ابراهیم خلیل علیه السلام (مَكَانَ الْبَيْتِ)  
 جای خانه که در وقت سخن با آنکه ابروی فرستادیم ناسیه کرد آن منته از زمین که خانه بود و یا بادی  
 انگبختیم تمدان اندازد زمین را بر گرفت و او خانه بنا کرد و وحی فرستادیم بوی (أَنْ لَا تُشْرَكَ) آنکه شرک  
 مباد و در آنجا مگیر (بِئْسَ شَيْئًا) بمن جزو اگر من از شرک منته و منزهیم (وَطَّيَّرْتَنِي) و پاک دار خانه  
 مرا ز بتان و چنانچه یافتی (لِلْمُطَّافِينَ) برای طواف کنندگان گرداگردی از آفاقیان (وَالْقَائِمِينَ)  
 و برای ایستادگان یعنی مضیان بده و گفته اند برای پایدانندگان در نماز (وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ) و رکوع  
 و سجود کنندگان یعنی خانه که بعد از آنکه او را بنجاشش پاک ساز تا ویرا طواف کنند و در نماز گردانند این قول  
 باندان اهل عالم است اما بزبان ادب باب اثرت می فرماید که دل خود اگر دار الملک کبر بای من است  
 از هر چیز پاک کن و غیره برابر داده که او بیانه شراب محبت ما است القلوب ادانی الله فی الارض  
 قاعب الادانی الی الله اصفا و وحی آمد بدو دم که برای من خانه پاک ساز که نظر عظمت من بوی فرد آید  
 داد و دم گفت و ای بیت یکم یعنی که ام خانه است که عظمت و جلال ترا شاید فرمود که آمدل بند  
 مومن است داد و دم گفت او را چگونگی پاک گردانم گفت آتش عشق دوی زن تا هر چه غیرا است هر را بسوزد  
 بیت \* خوش آن آتش که اند دل فروزد \* بحر حق هر چه پیش آید بسوزد \*

چون ابراهیم عم خانه کعبه و انام کرد و وحی آمد که مردمان را زیارت خانه آوازه ابراهیم عم فرمود که آواز من  
 بگزار سه فرمان رسید که از نو نه کردن و از من و معاندین پس خایان عم بر مقام یابره که ابو فیص بر آمد و ندا  
 کرد که ای مومنان ندای تعالی جمع خانه خود بر شما نوشت و شما را بدان می خواند اجابت کنید حق سبحانه آواز  
 او را بزدات و ذریات او را سنانید و هر را صدای دعوت او بشنایید و هر که و علم الله بود که صحیح گذاود بخواب  
 لیگ الهم لیگ مباد و ت فرمود و قصه تانین ابراهیم عم این است که حق تعالی فرموده (وَأَذِّنْ) و ندا

زنده ای ابراهیم عم (فی الناس) در میان مردمان و بخوان ایشان را (بالنحیر) حج خانه ندای و در  
 همین المعانی گفته که این امر متوجه حضرت پیغمبر هم است می فرماید که بنموده مردمان از وجوب حج (یا تَوَكَّلْ)  
 تا بیاید نمودن (وَجَالًا) پیادگان (وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ) و سواران بر هر شتری لاغر شده نیز اگر گشته که بجهت تمام  
 (يَا تَوَكَّلْ) می آیند آن شتران (مِنْ كُلِّ فَحٍّ عَمِيقٍ) از هر راهی و درینے تودعوت کن که سوار و پیاده  
 به حج خواهند آمد (لِيَشْهَدُوا) تا حاضر شوند (مَنْفَعٍ لَهُمْ) نزدیک منفعته که مرا ایشان را است یعنی بمنافع دینی  
 و دنیوی رسیده (وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ) و یاد کنند نام خدا را این یک گویند (فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ) در روزهای  
 دانسته شده که ایام عشر است از ذی الحجه و قول فقهاء آن است که نام خدا بر همه در ایام خردشت برین  
 (هَلْی مَارَزَقَهُمْ) بر ذبح آنچه روزی داده است ایشانرا (مِنْ فَهَيْمَةِ الْأَنْعَامِ) از زبان انعام  
 یعنی شتر و گاو و گوسفند مراد قربانی است که بنام خدا می کشند کفار بنام بتان قربانی می کردند و از گوشت  
 قربانی نمی خوردند حق تعالی فرمود مومنانه که بنام خدا قربانی کنند (فَكُلُوا مِنْهَا) پس بخورید گوشت آن این  
 امر اباحت است و در قربانی تطوع دارد و در اگر قربان دو کفاری باشد یا هر نقصانی صاحب قربان را خوردن آن  
 جایز نبود (وَأَطِيعُوا أَلْبَابَ الْأَفْقَرِ) و بخورایند از آن قربانی در مانده محنت کشیده و محتاج تنگدست را  
 (ثُمَّ لِيَقْضُوا) پس تا بگذاردند عطف است بر یکدیگر یعنی حج می آیند تا ندای عزوجل را یاد کنند و قضا نمایند  
 ایشان (تَفْتَنَهُمْ) عاجزهای خود را یا بجای آورده مناسک حج را یا زایل گردانند و سعی و طواف را از خود  
 بگریز موی لب و چیدن ناخن و نایب ابط و مانند آن (وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ) و نایب بکنند ندای خود را و بگویند  
 (وَلْيَطُوفُوا) و تا طواف کنند زیارت که رکن است یا طواف و داع (وَالْبَيْتِ الْعَتِيقِ) بخانه  
 آزاد از خاک مردمان یا از تپه جباران یا خانه قدیم که معبد اول او است مراد خانه کعبه است (ذَلِكَ)  
 آنچه گفته شد از اعمال و احکام حج دین ندای است (وَمَنْ يَعِظْكُمْ) و هر که بر رک دارد (حُرُمَاتِ اللَّهِ)  
 احکام ندای تعالی را که هست حرمت او را نیست (فَهُوَ) پس آن بزرگ و اشرف (خَيْرٌ لَّكُمْ) بهتر است  
 مراد را (عِنْدَ رَبِّهِ) نزد یک پروردگار او از جهت بپاداش (وَأُحِلَّتْ) و حلال کرده شده (لَكُمْ الْأَنْعَامُ)  
 برای شما چهار پایان (إِلَّا مَا بَقِيَ عَلَيْكُمْ) مگر آنکه خوانده شده است بر شما تحریم آنکه مردوست و گوشت  
 خوک و جوز آن (فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ) پس بیک سوره از پلیدی (مِنَ الْأَوْثَانِ) از بتان که همین رجس  
 اند (وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ) و اجتناب کنید از سخن دروغ که اتها شرکای است یا گواهی دروغ یا قبی که  
 بر زبان آید و دل با او موافق نبود (حُنَفَاءَ لِلَّهِ) در حالی که منحصراً باشند مرنده اید و مائل مدین او که اسلام است

(غَيْرِ مُشْرِكِينَ بِهِ) نه شرک آورندگان بوی (وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ) و هر که شرک آورد بخدا ای تبارک و تعالی (فَكَانَ آخِرَ)  
 پس همچنان است که گوید و افتاد (مِنْ السَّمَاءِ) از آسمان بر روی زمین و هلاک شد (فَتَخَطَّفَهُ الطَّيْرُ)  
 پس در میرساند او را مرغان: مردار خوار از روی زمین و اجزای او را متفرق و متفرق می سازند (أَوْ تَهْوِي  
 بِهِ الرِّيحُ) یا برافکند او را باد از موضع مرتفع (فِي مَكَانٍ سَحَابٍ) و در جای دور از فریاد رس و دستگیر  
 این کلمات از تشبیهاست مرکبه است یعنی هر که از اوج ایوان بخصیص کفر افتد هوای نفس او را بر ایشان  
 و پاهای سازند بباد و سوسه شیطانی او را در وادی خنالت افکند و نابود و در آن محض کلام هلاکت  
 مشرکان است (ذَلِكَ قَا) آن است کار که فرمودند اجتناب از او ثمان و پیر از دروغ (وَمَنْ يَعْظَمْ)  
 و هر که تعظیم کند (شَعَائِرَ اللَّهِ) نشانیهای خدای تعالی که سنا سک حج است یا هدایا تعظیم هیا یا آن است  
 که فریب باشد ولی عیب و گران بها (فَأَنَّهُنَّ) پس برسد نیکه بر رگ داشت آن (مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ) از تقوای دلهاست یعنی از افعال خداوندان تقوای قلوب و تقوای دلها ترس گاری بود از موجدات  
 غضب حضرت الهی (لَكُمْ فِيهَا) مر شمار در انعام (هَذَا فَيْعُ) سودنا است از شیر و بشم و سوساری  
 و بار کردن ره و زاد (إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى) تا وقتی که نام برده که زمان فرماست (ثُمَّ هُجِلْهُنَّ) پس جای ذبح یا  
 وجوب نحر آن منتهی شود (إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ) بخانه آزاد از غرقه شدن بوقت طوفان یانانه بزرگوار  
 (وَلِكُلِّ أُمَّةٍ) و هر گروهی را از اهل ادیان که بیش از شما بودند (جَعَلْنَا مَنَسَكًا) دادیم قربانی یعنی  
 فرمودیم ابرهه (لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ) تا یاد کنند نام خدای را (عَلَى مَا أَرْزَقَهُمْ) بر ذبح آنچه داد مرا ایشان را  
 (عَنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ) از بهر چهار بیان یعنی هر استی را مقرر کردیم که قربانی کنند بنام ما (فَالِهَكُمُ) پس  
 خدای شما و خدای ایشان (اللَّهُ وَاحِدٌ) یک خدای است (فَلَهُ اسْلِمُوا ط) پس مراد اگر دن نهید و قربان  
 به ابشر که آمیخته سازید (وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ) و بشارت ده ای محمد فروشان را بر بر رگی آن سرایا  
 تر سگاران را بر رحمت بی منهدا مسلمی روح فرموده مرده مشاقان را با سعادت افشا که هیچ مرده ازین فرح افزای  
 تر نیست پس در رحمت نخبه تین می گوید (الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ) آنانکه چون یاد کرده شد خدای تعالی نزد یک  
 ایشان (وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ) ترسد دلهای ایشان از هیبت اشراق اشعه جلال ربانی و طلوع انوار  
 عظمت جادوانی خواهند که خود را بر دانه دار بشعله شمع جمال بسوزند و دیده هاست از نظر بغیر و به



پس با نوح مطاوب مرده : ایمان را (وَالصَّابِرِينَ) و دیگر سرگشته گان را (عَلَى مَا أَصَابَهُمْ) با نوح با نشان  
رسیده در سیرت از تکالیف و محن (وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ) و پهای دارنده آن نماز را یعنی ادا کننده گان  
در اوقات آن (وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ) و از آنچه عطا داده ایم ایشان را (يَنْفِقُونَ) انفاق می کنند در وجه نیکو  
و عرف می نمایند بصارف بنده (وَالْبَذِينَ) و شتران و گاو دان که برای پهای رانده ای (جَعَلْنَاهَا لَكُمْ)  
سختیم آنهاست شتران آنها مرشمارا (مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ) از نشانه های دین خدای تعالی (لَكُمْ) مرشمارا  
(فِيهَا خَيْرٌ) در آنها نیکوئی است از منافع دینیه و دنیویه (فَاذْكُرُوا اللَّهَ) پس یاد کنید نام ندای  
تعالی را (عَلَيْهَا) بر شتران آن (صَوَافٍ) در حالیکه بر پهای ایستاده باشند و شتر را ایستاده نحر  
کردن حنت است و بعضی بوقت نحر گویند الله اکبر لا اله الا الله اکبر اللهم منك والیک (فَاذْكُرُوا)  
پس چون بخت بر زمین (جَنُوبَهَا) پهلوهای مذبح و عان و روح از ایشان بیرون رود (فَكَلُّوا مِنْهَا)  
پس نحر وید از گوشته های ایشان و این خوردن حنت است (وَأَطِيعُوا أَمْرًا) و بخورانید در ویش  
قناعت کننده ناخواسته را (وَالْمُعْتَرِّطَا) و سوال کننده و خواننده را در زاد المصیر آورده که قانع فقیر که  
است و معتد در ویش آفاقی (كَذَلِكَ) همچنانکه بیان کرده ایم کیفیت خرایش ایشان را (سَخَّرْنَاهَا) رام  
نموده ایم مرا ایشان را با وجود قوت و عظم جثه (لَكُمْ) برای شما میگیرید و می بندید و می کشید (لَعَلَّكُمْ  
تَشْكُرُونَ) شاید که شما متعباس داری کنید مرخدای را به نعمتهای او آورده اند که اهل جاهلیت خون  
تربا بهای خود را بر دیوار کعبه معظّم می مالیدند و آن را سبب تقرب می پنداشتند و در زمان اسلام  
موسسان نیز همان قاعده سبب بقعه داعیه آلودگی دیوار محترم کعبه معظّم را داشتند حق سبحانه از ان نهی کرده  
فرمود (لَنْ يَنْتَالَ اللَّهَ) نمی رسد بخدای تعالی (لُحُومُهَا) گوشت های قربانی که صدقه میدهند (وَلَا دِمَاقُهَا)  
و نه خونهای ایشان که بوقت قربانی میریزند (وَلَكِنْ يَنْتَالُهُ) ولیکن سیر رسیده به محل قبول وی (الَّتِي تَقْبَلُ مِنْكُمْ)  
آنچه مصاعب است بااد پر میرنگاری از شما که آن تعلیم امر خدا نده است و تقرب به دیر قربان بنده  
(كَذَلِكَ) همچنانکه یاد کرده شده (سَخَّرَهَا لَكُمْ) رام کرد برای شما نام را (لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ) تا بکبیر گویند  
وقت ذبح مرخدای را یا به برزگی یاد کنید خدای را (عَلَى مَا هَدَيْكُمْ) بر آنچه راه نمود شما را بطریق  
نرخصایا کیفیت تقرب بدان (وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ) و بشارت ده نیکوکاران را به بهشت یا به قبول  
طاعات (إِنَّ اللَّهَ يَذِقُ) بدرستی که خدای تعالی بازوار دعا به مشرکان و فتنه ایشان را (عَنِ الَّذِينَ  
أَمَّنُوا) از آنکه گریه دیده اند بیت نصرت دهد ایشان را بر اعدای (إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ) بدرستی که خدای تعالی

د دست نمی دارد (كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ) هر خیانت کننده را که در امانت دین خائن است نامش باس بر نعمت او که محض انعام بدانم بدیشان میدهد و مشرکان بنام بتان قربان می کنند در آسباب نزول آورده که کفار که بدست و زبان در آزار مومنان می کوشیدند و از هر ساعت یکی از صحابه بر رض حشر شکسته و دست بر بسته حضرت نبوت عم آمد و شکایت می نمودند حضرت پیغمبر عم می فرمود که صبر کنید که من به قتال ایشان هنوز مامور نیستم چون بجزرت بمیدیدم واقع شد اذن قتال در رسید و اول آیتی که در آن باب نازل شد این بود (اُذِّنْ) دستور می داده شد که از او کردن (لِلَّذِينَ يَقَاتِلُونَ) مر آنان را که خواهند کارزار کنند با کافران (بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا) بسبب آنکه ستم رسیده شده اند و جنای و شتمنان بسیار کشیده و حفص بن غنم نامی خوانده یعنی آنان را که کافران با ایشان مقاتله می کنند دستور می دادیم که قتال کنید (وَإِنَّ اللَّهَ) و بدو ستیکه خدای تعالی (عَلَىٰ نَصْرِهِمْ) بر یاری دادن مظلومان که اصحاب پیغمبر اند (لَقَدْ يَنْبَغُ) هر آینه توانا است (الَّذِينَ أُخْرِجُوا) آنانکه بیرون کرده شده اند (مِّن دِيَارِهِمْ) از سرای خود که در آمدند (يَغِيرُ حَقَّ) باحق یعنی سبب اخراج نمودن بحقیقت و چیزی از ایشان صادر نشده بود که سبب بیرون کردن بودی (إِلَّا أَن يَقُولُوا) مگر آنکه می گفتند (رَبَّنَا اللَّهُ) پروردگار ما خدای است و برینگاهم حضرت ادا قرار می کردند (وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ) و اگر نه دفع کردن خدای بودی بمرمان (بَعْضُهُمْ لَبِغٌ لِّبَعْضٍ) از ایشان بر بعضی یعنی بنابعد مومنان بر کافران (لَهْدَتْ) هر آینه ویران کرده شدی باستیای کافران بر اهل ملل (صَوَامِعُ) صومعهای را همان (وَبِيعُ) و کلیه های ترسناکان (وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ) و گنجهای جهودان و مسجد های مسلمانان که همواره (يَذْكُرُنَّهَا) یاد کرده می شود در آن مساجد و گفته آمد در جمیع اوقات مذکوره (اسمُ اللَّهِ كَثِيرًا) نام خدای تعالی بسیار (وَلْيَنْصُرَنَّ اللَّهُ) و بر استی که یاری دهد خدای تعالی (مَنْ يَنْصُرُهُ) کسی را که دین او را یاری میدهد (إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ) به تحقیق که خدای تعالی توانا است بر نصرت مومنان (عَزِيزٌ) غالب است بر همه کس و همه چیز هر که را خواهد غلبه دهد خدای درین آیت و حداد مظلومان صحابه رض و ابر نصرت و بدان و فاکر که اموال و دیار قیصره و اکامره بدیشان از زانی فرمود پس دیگر باره در صفت مازنان و قتال بگاوید (الَّذِينَ) آنانکه که بر حمت شانه (إِنْ مَّكَّنَّاهُمْ) اگر جای دهیم ایشان را (فِي الْأَرْضِ) در زمین و دستگاه و اختیار یابند (وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ) پای دارند نماز را بجهت تعظیم من (وَأَتُوا الزَّكَاةَ) و بدهند زکوة مال را بجهت مساعدت بندگان من (وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ) و فرمانده بپیکوئی یعنی آنچه شرعاً و عرفاً

آنرا حسن گویند (وَنَهَوُا عَنِ الْمُنْكَرِ) و باز دارند از زشتی یعنی آنچه اهل علم و فضل آنرا ذبیح شمرند (وَاللَّهُ) و مراد ابراست (هَاقِبَةُ الْأُمُورِ) نهایت کار را یعنی سرانجام همه امور آن باشد که ادخواه \* رباعی \*

\* این دولت و مال دنیای مومنی خواهد \* \* آن گلشن و باغ دوحی دوحی خواهد \*

\* از حق هر کس حال نکو می خواهد \* \* آن است سرانجام که اوستی خواهد \*

(وَأَن يَكْذِبُوا) و اگر تکذیب کنند ترا مشرکان قریبش اند و نه مخور که تکذیب قوم تو مخصوص نیست (فَقَدْ كَذَبْتَ) پس درستی که تکذیب کرده اند (قَبْلَهُمْ) پیش از صنادید که (قَوْمُ نُوحٍ) گروه نوح مر نوح را (وَعَادٌ) و گروه عاد مرهود را (وَقَوْمُ لُوطٍ) و گروه لوط او را (وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ) و اهل مدین شعبی را (وَكَذَبَ مُوسَى) و تکذیب کرده شد موسی عم یعنی قبطیان او را تکذیب کردند نه قوم او که بنی اسرائیل بودند (فَأَصْلَحَ) پس مهلت داد (لِلْكَافِرِينَ) مرنا گردید گنا را تا دقتی که آجال مقدره در آمده (ثُمَّ أَخَذْنَاهُمْ) پس بگرفتیم ایشان را بعد از طوفان و ریح طهر و صیحه و شکر و عوس و خسف و حجاز و طاب یوم الظله و غرق شدن (فَكَيْفَ كَانَ) پس چگونه بود (ذُكِّيْرٌ) نابسنیدن من ایشان را یعنی انکار کردیم بر کار ایشان و نعمت را بدین سختیم بر محنت و زندگی را بملاک و عمارت را بنحابی (فَكَانَ مِنَ قَرْيَةٍ) پس چند از دیه و شهر تا که ما (أَهْلَكْنَاهَا) هلاک کردیم آن را با هلاک اهل آن (وَهِيَ) و حال آنکه دیه (ظَالِمَةٌ) ستمکار بودند یعنی اهل آن مشرک و ظالم بودند (فَنَجَّيْنَاهُمْ) پس آن دیه (خَائِبَةٌ) افتاده است (عَلَى عُرُوشِهَا) بر ستونهای خود یعنی اول صفها آن بنا پیغماده پس دیوار ببران فرو داده (وَبُعِثَ مَعْطَلَةٌ) و چند چاه و ست باز داشته که اهل آن آب هلاک شده اند و کس نیست که آب آن بر وارد و نعمت حاصل کند (وَقَصْرِ مَشِيدٍ) و چند کوشک بلند گنج کاری کرده که آنرا از کناش غالی کردیم در اکثر تفاسیر متبره است که این چاه و در بایان کوهی بوده بحضرموت و قصر مشید بر قلعه آن کوه و در بایان آورده که بانی آن قصر پسر عاد ثانی بوده که او را مانند و گویند و اصح آن است که چون قوم شود هلاک شدند صالح عم با چهار هزار کس از مومنان مدیار بمن آمد و در بعضی از منازل آن ولایت موت برد خانه شد و آنرا حضرموت نام نهادند و اصحاب او جلاس بن سوده یا جاس بن جلاس را بر خود اسیر خند و وزارت او سخریب بن سواده دادند و بر سر این چاه که بزرگ معطله است رستمدان است قرار گرفته و قصر مشید ساخته و اولاد ایشان بعد از مدتی بسته پرستی آغاز نهادند از دین آباد اند و در گذشته و بخواری و زواری

حفظه بن مضمون را که پیغمبری بدیشان آمده بود برکشته و خدا ای ایشان را هلاک کرد و چاه ایشان  
مطل و کوشک ایشان خالی مانده و در تیسیر آورده که بادشاهی کافر بر وزیر مسلمان غضب کرده می خواست  
که او را بکشد و زیر بگنجت با چهار هزار کس از اهل ایمان و در پایان کوه حضر موت که هوای خوش داشت  
منزل ساخت هر چند که چاه بگندیده نه آب تنج بیرون می آمد بکی از و تال الغیب بدیشان رحیم وضعی است  
چاه نشان کرد و چون بگندیده آبی بنایت و فدا و لطافت و نهایت رفعت و خدا بهت بیرون آمد \* بیت \*

\* در مژه چون سوز نهشت خ نبات \* \* دژ خوشی همسیره آب حیات \*

ایشان آن چاه را کشاده ساخته از بایان تا بالای آن بخشهای زرد و نقره بر آرد و بهر شش  
برود و کار مشغول شدند بعد از مدت متناهی شیطان بصورت عجز و صالحو بر آمده زنان و ادالالت  
کرد بدان که بوقت غیبت شوهران بسحق اشتغال گشته و دیگر باره بشکل بیبری زاید بر ایشان ظاهر شده  
مردان را بوقت ووری از داج از ایشان بایان بهایم فرمود و چون این عمل هر دو قیسم در میان ایشان  
پدید آمد حق تعالی حفظه یا قحافه بن مضمون را به پیغمبری بدیشان فرستاد و بگندیده نه آب ایشان  
غایب شد و بعد و عده ایمان پیغمبر دعا فرمود آب باز آمد و هم فرمان نبردند حق تعالی فرمود که بعد از هفت سال  
و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت خدا بدیشان می فرستد ایشان قصر مشید و ابناء کردند  
بخشهای زرد و نقره و یاقوت و جواهر مرصع ساخته بعد از انقضای زمان مهلت رجوع بدان قصر کرده در آن  
فرستند جریل عم فرود آمده ایشان را با کوشک بریز زمین فرود بچاه ایشان در مانده است و دو  
سایه منق از انجا بر می آید و در آن نواحی آواز هلاک شدگان می شنود (أَفَلَمْ يَسْمِعُوا) آیا نرفتند و نمی روند  
قوم تو و سیر نمی کنند (فِي الْأَرْضِ) در زمین یمن و شام تا آیات خدا در مصاریع منکران مشاهده  
کنند و عبرت گیرند (فَتَكُونُ لَهُمْ) پس باشد ایشان را (أَلْقُوبٌ يَعْقِلُونَ) و لها که تعقل کنند (بِهَا)  
بآن حیرت را که حسب اعتبار یا مودی باعتبار باشد (أَوْ أَذَنٌ يَسْمَعُونَ) یا باشد ایشان را گوشها که  
بشنوند (بِهَا) بدان خرابی احم و ماخیه و وقایع ایشان را (فَإِنَّهَا) پس قصه این است که (لَا تَعْمَى  
الْأَبْصَارُ) نابینایی شود و دیدنای حس یعنی در مشاعر ایشان خلل نیست هر چیزی بیند (وَلَكِنْ تَعْمَى  
وَلَكِنْ نابینایی شود از مشاهده اعتبار (الْقُلُوبُ الْبُتَى) آن لها که هست (فِي الصُّدُورِ) در سینها  
یعنی چشم دل ایشان پوشیده است از مشاهده احوال گن شدگان لاجرم بدان عبرت نمی گیرند \* نظم \*

\* چشم دل بکشت به بین بی انتظار \* \* هر طرف آیات قدرت آشکار \*

\* چشم سر جز پوست خود چیزی ندید \* چشم سر در معجزه چری رسیده \*

(وَيَسْتَعِجِلُونَكَ) و شتاب می خواهند از تو کاران کند چون لغزش عاقل و اضرب او یعنی تبجیل می مانند (بِالْعَذَابِ) بمنزل عذاب موعود (وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ) و خلاف نخواهد کرد خدای تعالی (وَعْدُهُ) وعده خود را که در نزول عذاب ایشان فرمود (وَأَنْ يُّوَمَّ) و در سدی که و دزی از روزهای شما (عِنْدَ رَبِّكَ) نزد یک پروردگار تو (كَأَلْفِ سَنَةٍ) مانند هزار سال است (مِمَّا نَعُدُّونَ) از آنچه می شمرد یعنی نزد یک خدای تعالی یکروزه و هزار سال برابر است زیرا که حکم زمان برد جاری نیست پس وجود و هم و قلت و کثرت آن نزد یک او یکسان است هرگاه خواهد عذاب فرستد و بر استعجال زمان عقوبت هیچ افزای مترتب نگردد

\* قرون \* \* تا در نرسد وعده هر کار که هست \* هر چند کنی جهد بجای نرسد \*

(وَكَايِنٌ مِّنْ قُرُونٍ) و چندین از دین تا یعنی انانی آن که من بمحض و رحمت رحمانیت (أَعْلَيْتُ لَهَا) مهلت دادم اهل آن را تا بخیر عذاب (وَهِيَ ظَالِمَةٌ) و حال آنکه اهل آن قریب یعنی در مردم سنگار و کافر بودند و مهلت بجهت آن بود که توبه کنند و بحق بازگردند (ثُمَّ أَخَذْتُهَا) پس بگیرم ایشان را چون توبه نکردند یعنی ابلی سخت در دنیا (وَأَلَى الْخَصِيصِ) و بسوی من است بازگشت در آخرت و آنجا نیز بجزا خواهند

۱۳  
ع

رسیده (قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ) بگو ای آدمیان (إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ) بجز من نیست که من مرشدا (الْذِي) (لَهُمُ امْصَبِينٌ) هویدا یا آشکارا کننده آنچه بدان یم می کنم (فَالَّذِينَ آمَنُوا) پس آنانکه گروید بآنچه گرویدن بدان واجب است (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) و کردند کارهای نیکو (لَهُمْ مَغْفِرَةٌ) مرایشانرا است آمرزش گناهان گذشته (وَرِزْقٌ كَرِيمٌ) و روزی نیکو و رحمت و رزق و رنج و منت باهشت و در آخرت (وَالَّذِينَ مَعُوا فِي آيَاتِنَا مَعْجِرِينَ) و آنانکه شاققت در ابطال آیت های ما یعنی قرآن در حالتی که پیشی گیرند گمانند بر ما بگمان خود یعنی خواهند که از ما در گذارند و پیشی گیرند و عذاب ما از ایشان فوت شود (أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّجِيمِ) آن گره ها از زمان در که جمعند و ایم در آتش افروخته باشند و بعضی از تناسر قصه القای شیطان در امنیت پیغمبر عم بر وجهی آورده اند که مرض اهل تحقیق نیست و اما از تأیلات عالم الهی و تفسیر دیگر کتب معتبره چون معتد فی المعتقد و روضه الاحصاب مدت انوار جمال مولانا الهی یم الحساب آنرا این جا برادر کردیم بطریقیکه مستحسن اهل سنت است آورده اند که چون برده و انجم نازل شد سید عالم عم آنرا در مسجد الحرام در مجمع قریش می خواند و در میان آیتها توقف می فرمود تا مردم تانی نمود دیدار گیرند پس بطریق مذکور و بعد از تلاوت آیت افراتیم الکاف و العز می

و سنات الثالثة الاخرى موقوف شد و شیطان و در آن میان مجال یافته بگوئی مثل مردگان و سینه که نمک  
الغرائیق العلی و ان شفاعتهم لترجى حاصل منی آنکه ایشان بزرگان قوم یا مرغان مانند پروازند و امید  
بشفاعت ایشان می توان داشت گفتار باستماع این کلمات خوش دل شده بند است که حضرت  
دست پناه عم خواند و بنان ایشان را ستایش کرد لاجرم دو آخسوره که آنحضرت عم باموستان سجده  
کردند اکثر اهل شرک اتفاق نمودند و جبرئیل عم فرد آمده صورت حال بعرض آن حضرت عم رسانید  
و دل مبارک پیغمبر هم از آن بسیار اند و هناك شد و حضرت باری تعالی و تقدس جهت نایب  
خاطر سید عالم عم آیت فرستاد که (وَمَا أَرْسَلْنَا) و نفرستادیم (مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ) پیش  
از فرستادن تو هیچ رسولی (وَلَا نَبِيٍّ) و نه هیچ نبی و فرق میان رسول و نبی آن است که رسول صاحب  
شریعت است و نبی تابع او است در آن شرع چون حضرت لوط علیهم السلام که بشریت ابراهیم عم دعوت  
می کرد و هیچون یوشع و موسی و شمعون و عیسی عم یا رسول داعی است شریعت خاص و نبی عام است  
دشمن مراد او دیگر را که مقرر شرع سابق باشد پس نبی عام تو است از رسول و گفته اند رسول آن  
است که جمع کند معجزه را یا کتابی که منزل باشد بر و نبی که غیر رسول بود آن است که کتابی بر دوازده باشد  
و گویند رسول آن بود که فرشته بود و فرد آید و نبی آنکه آداز می شنود یا ملهم گردد یا خواب بیند  
و بر نقد بر می فرماید که هیچ رسول و نبی نه فرستادیم (إِلَّا إِذْ أَتَيْنِي الشَّيْطَانُ) مگر چون تلاوت  
کرد بدینگونه شیطان (فِي أَمْنِيَّتِهِ) در نزد یک تلاوت او آنچه خواست بجهتیکه بر مردم مشتبه شد  
که آن سخن پیغمبر خواند چنانچه بوقت تلاوت پیغمبر ما هم شیطانی که او را ایضاً گویند بر میزد  
آداز حضرت هم این کلمات بخواند

شعر \*

\* نمک الغرائیق العلی \* و ان شفاعتهم لترجى \*

در حالتی که حضرت عم سوره النجم می خواند و باینجا رسیده بود که و سنات الثالثة الاخرى و جمعی گمان بردند  
که این کلمات مگو تلاوت پیغمبر عم است (فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ) پس باطل و زائل گرداند  
خدا ای تعالی آنچه در افکند باشد شیطان از کلمات کفر (ثُمَّ يَحْكُمُ اللَّهُ آيَاتِهِ ط) پس ثابت کند خدای  
آبایی خود را که پیغمبر می خواند (وَاللَّهُ عَلِيمٌ) و خدای تعالی داناست باحوال مردمان (حَكِيمٌ ط) حکم  
کنده بحق بر ایشان (لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً ط) القادر شیطان بوقت تلاوت انبیاءم تا گرداند  
خدای تعالی آن جز را که انقامی کند شیطان آزمایشی و ابتلای (لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ طَرَدُضٌ ط) امرانرا

کدر دلهای ایشان مرض کفر است یعنی منافقان (وَالْقَاسِيَةُ قُلُوبَهُمْ ط) و سخت است دلهای ایشان و تا ربک مراد آن است که منافق دشمنی را از القای شیطان در شک و حیرت افتد (وَإِنَّ الظَّالِمِينَ) و بدو سبب که سنگواران یعنی این دو گروه وضع مظهر و موضع مضمهر حکم است برایشان بر ظلم یعنی فرقه کفره و اهل انفاق (الْفَجِّي شَقَاقٍ بَعِيدٍ ط) هر آینه در خلا فی دو و در از و در سبیزه و عنادی پایا نه (وَلْيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ) و دیگر القابرای آن است که تا بدانند آنکه داده شده اند علم و الحق قرآن (إِنَّهُ الْحَقُّ) آنکه قرآن حق است (مَنْ رَّبِّكَ) نازل از پروردگار تو و شیطان را بحال تصرف در آن نیست (فَمُؤْمِنُوا بِهِ) پس ایان آرند بر قرآن (فَتُخْبِتُ لَهُ قُلُوبُهُمْ ط) پس نرم شود برای قرآن دلهای ایشان و احکام آنرا قبول کنند (وَإِنَّ اللَّهَ لَهُمُ الَّذِينَ آمَنُوا) و به تحقیق خدای تعالی راه نمایند است آنرا که گرویده اند (إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) بسوی راه راست یعنی هر چه بر مومنان مشکل کرد و حق تعالی ایشان را راه نمایند بنظر صحیح و مکر سلیم تا زود بمقصود رسند (وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا) و همیشه باشند آنکه نگریده اند (فِي صِرَاطٍ مِّنْهُ) و در شک از قرآن یا از رسول یا از القای شیطان چه کفر و مکر می گفتند چه شد محمد را که از حمایتش بنان ما پشیمان شد پس ایشان همواره در شک اند (حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ) تا وقتی که بیاید بدیشان قیامت یا مرگ که قیامت منبری است بیاید بدیشان اشراط عت (بَغْتَةً) ناگهان (أَوْ يَأْتِيَهُمْ) یا بیاید بدیشان (عَذَابٌ يَوْمٍ عَقِيمٍ) عذاب روزی که نسل ایشان برافته چون روز بدو گفته اند روز عقیم روز قیامت است که بعد از روزی نخواهد بود (الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ لَّهِ ط) بادشاهی و فرماندهی آن روز مرندای و است بی مدعی و منازمی یعنی امر و زماوک و سلاطین و ادعوی سلطنت و مملکت داری هست و در آن روز کمر تکبر از میان تکبران بکشد و تاج تجبر از سر خردان بر بایند و دعوی بهمانقطع و گمانها منقطع گردد مالک الملک و خت تصورات و تخيلات باوک را در قعر دریای عدم افکنند و رسوم الکرامات و توهمات سلاطین را بصدر الملک بپزند و هم شکنند هر را جز اظهار عیوب و اذرا بجز و بیچارگی چاره نباشد \* بیت \*

\* آن سر که صیت افسرش از چرخ برگزشت \* روزی در آستانه از خاک در شود \*

و چون ملک حقیقی ظاهر گردد (يُخَكِّمُ بَيْنَهُمْ ط) حکم کند بی شرکت کسی میان بنده گان از مومنان و کافران (فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) پس آنکه گرویده اند و عملهای ستوده کردند (فِي جَنَّاتٍ النَّعِيمِ) در بوستانهای ناز و نعمت بی رنج و محنت باشند (وَالَّذِينَ كَفَرُوا) و آنکه نگریده اند (وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا) و تکذیب کردند مرآیهای ما را (فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ) پس آن گروه مرآیهای ما است خدا بی

خوار کنده و وسواس زنده (وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنُسُلِهِمْ جَدُّوا) و آنانکه به حیرت کردند و از دیار خود بگریختند (فِي مَبْثَلِ اللَّهِ) در راه خدای یعنی در طاعت و اطاعت خدای تعالی از برای رضای او (ثُمَّ قُتِلُوا) پس کشته شدند در جهاد با دشمنان دین (أَوْ صُلُّوا) یا بمرگ شربت شهادت جشیده (لِيُنْزِلَ فِيهِمُ اللَّهُ) بر آینه روزی دهد ایشانرا خدای تعالی (رِزْقًا حَسَنًا) روزی بیکو که نعیم بهشت است نه تنبی و نه در تحویل آن و نه علی بود و تداول آن و نه دفعه انقطاع باشد در آن آورده اند که بعضی از صحابه و من گفتند یا رسول الله عم ما با جمعی برادران دینی بجهاد میرسیم و ایشان شهید می شوند و بعد طایبات الهی مشرف می گردند و اگر ما بمیریم و شهید نگردیم حال ما چون شود این آیت نازل شد که چون هر دو نیت جهاد مستحق بودید هر را رزق حسن خواهیم داد (وَأَنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ) و بدو رسد تیکه خدای تعالی بر آینه او است بهترین روزی دهندگان بی حساب میدهد (لِيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ) تا در آرد ایشانرا در بهشت عنبر سرشت زمین خشت و در آرد دنی که پسندند آنرا یعنی ملائکه را با سجدت ایشنان فرستند و بتعظیم تمام ایشانرا در بهشت در آورند و ایشان را به هند مال عین رأی و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر (وَأَنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ) و بدو رسد تیکه خدای تعالی باحوال ایشان داناست باحوال و اعادی ایشان (حَلِيمٌ) بردبار است در عقوبت اعدا و تعجیل نفرماید و در تبیان آورده که قومی از مشرکان و ادافه محرم خواستند که با مسلمانان قتال کنند و اهل اسلام از قتال در ماه محرم اجتناب نمودند گفتند صبر کنید تا شهر محرم بگذرد کافران را ضعیف نموده و مسلمانان با ایشان کارزار کرده مظفر و منصور شدند این آیت از ان خبر میدهد (ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ) این است حکم الله که گفته شد در باب مومن و کافر هر که عقوبت کند یعنی با مشرکان مقاتله نماید (بِمِثْلِ مَا عَاقَبَ) بمانند آنکه باو عقوبت کرده شده یعنی قتال کردند جزا را برای ازدواج عقوبت می گوید یعنی جزا ده ظالم را بمثل آنچه ظالم کرده (ثُمَّ يَفْجِي عَلَيْهِ) پس ستم کرده شود بر دین معاد و ت کند و بتعزیت منافق ثانی که مجازی است (لِيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ ط) بر آینه نصرت دهد خدای تعالی او را (إِنَّ اللَّهَ) بتحقیق خدای تعالی (لَعَفُو) بر آینه عفو کننده است (غَفُورٌ) آمرزنده و مرنمیز را اندر ایض است بآنکه عفو از انتقام بهتر است و لمن صبر و غفران ذلک لمن عزم الامور صاحب موضوع می فرماید که حکم آیت در بیان جراحات است یعنی کسی را بجرح و جراحت داد و بر او جراحت خود را بجرح کرد ایند دیگر باوه بازای آنجرح بر بجرح اول اعاده جرح کردند حق سبحانه او را یاری می کند (ذَلِكَ) آن نصرت مظلوم را (بِأَنَّ اللَّهَ) بسبب آن است که خدای تعالی قادر است بر آنکه چیزی را بر چیزی غالب گرداند و از جهه آنکه (يُولِجُ اللَّيْلَ





و سخن گردانید مر شمار آشتی که میرود در دنیا بفرمان او (وَيَسْكُ السَّمَاءُ) و بگاهار د خدا ای آسمانها  
 (أَنْ تَقْعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ ط) از آنکه بیفتد بر زمین مگر بخواست او یعنی هرگاه که حق تعالی افتادن او  
 خواهد بیفتد (إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَءَوَّافٌ رَحِيمٌ) به تحقیق که خدای تعالی بر مردمان مهربان و بخشاینده است  
 که ابواب منافع برایشان کنوده و انواع مضار از ایشان دفع کرد (وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ فَأَمَّا دَاوُدُ اسْتَ  
 آن سبیکه زنده کرد شمارا بعد از آنکه لطمه بودید مرده (ثُمَّ يُمِيتُكُمْ) پس بسیراند شمارا چون اجل در رسد  
 (ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ط) پس زنده گرداند شمارا و در قیامت (إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ) بدوستیکه آدمی هر آینه  
 ناپس است که با وجود چندین نعم پرستش منعم فرو می گذارد (لِكُلِّ أُمَّةٍ) مر هر گروهی را از اهل ملل  
 (جَعَلْنَا مَنَسَكًا) معین ساختیم دینی و شرعی یعنی که با مرما (هُمْ فَاسْكُوْهُ) ایشان پذیرند و آن دینند (فَلَا يَذَرُكَ  
 پس باید که نزاع کند سایر ارباب ادیان با تو (فِي الْأَعْرَابِ) در کار دین بر امر دین تو از آن ظاهر تر است  
 که تصور نزاع در آن توان کرد \* مصرع \* در نور آفتاب بر حای تمام است \* (وَأَنذِعْ إِلَى رِيْقٍ ط) و بخوان  
 مردمان را بتوحید و عبادت آفریدگار خود (إِنَّكَ لَعَلَى هُدًى مُسْتَقِيمٌ) بدوستیکه تو هر آینه بر راه راستی  
 (وَأِنْ جَادَ لَوَيْكُ) و اگر خصومت در زند با تو بدال کند و حال آنکه حق ظاهر شده و حجت لازم گشته (فَقُلْ)  
 بس بگو (اللَّهُ) خدا (أَعْلَمُ) دانان تر است (بِمَا تَعْمَلُونَ) آنچه می کنید از عباد و بدال و بران شمارا بر  
 خواهد داد (اللَّهُ يُحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ط) خدای تعالی حکم کند میان شمارا و در قیامت (فَبِمَا كُنْتُمْ فِيهِ  
 تَخْتَلِفُونَ) در آن چیزیکه بودید شمارا در آن اختلاف می کردید از امر دین حکم چنان باشد که مومن را  
 بدرجات ثواب برآورد و مشرک را و در رکات عقاب افکند و در زاد الممیر فرموده که این آیت بآیت  
 المصطفی مندرج است (أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ) آیا ندانستی یعنی دانسته آن را که  
 خدای تعالی میداند آنچه در آسمانهاست از عجایب علویات (وَالْأَرْضِ ط) و آنچه در زمین است از غرائب  
 مدنیات و هیچ چیز بر او پوشیده نیست (إِنَّ ذَٰلِكَ فِي كِتَابٍ ط) بدوستیکه هر چیز در آسمان و زمین بود  
 نوشته شده در کتاب لوح محفوظ است و آن نزدیک او است (إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ط) بدوستیکه  
 علم همه آشیای خدای تعالی آسان است چه تعالی علم او بر معلومات یکسان است (وَيَعْبُدُونَ مِنْ  
 دُونِ اللَّهِ) و می پرستند کفارا که بجز خدای تعالی (مَا لَمْ يَنْزِلْ بِهِ سُلْطَانًا) آنچه در دهن فرستاده است  
 خدای تعالی پرستش او حجتی و بر مانی (وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ حِلْمٌ ط) و عبادت می کنند چیزی را که نیست مرا ایشانرا  
 بآنچه بر دانی یعنی اسبابی ندارند بر پرستش ایشان بلکه از محض جهالت و نادانی می پرستند (وَمَا لِلظَّالِمِينَ

مِنْ تَصْيِيرِهِ) و نیست مرشکران را هیچ باری که دفع عذاب کند از ایشان (وَ إِذَا تَغَلَّى عَلَيْهِمْ أَيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ) و چون خوانده شود بر کافران آیت های مبین قرآن در حالتیکه آن آیه ها رو شده و هویدای لبس و تاقض و اخلال (تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ) می شناسی در رویهای آنانکه نگه دیده اند انکار را از غایت منکری و عداوت بحق یعنی قرآن بر کافران خوانی اثر کراهیت و نفرت در روی ایشان بر مبنی از فرط عناد و الحاح که با حق دارند (يَكَاذِبُونَ يَسْتُكْبِرُونَ) نزدیک بگیرند بفرموده و محادله نمایند یا بکشایند و ستمها (بِالَّذِينَ يَقُولُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا) بآنانکه می خوانند بر ایشان آیه های ما را (قُلْ أَفَأَنْتُمْ كُنْتُمْ تَشْكُرُونَ) بگو آیا جز کنم شما را بعد تر از آنکه می خواند ایشان بخوانندگان قرآن (الَّذِينَ كَفَرُوا) اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا) آتش دوزخ است که سخت تر در بگرفته تراست از خشم و سطوت شما را انسان و ده داده است آن آتش ندای آنانرا که نگه دیده اند و دهه بران و بر است که ایشان را در آن جای دهد (وَبَشِّرِ الْمُصْرِئِينَ) و بد موقع بازگشت است آتش (يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبَ مَثَلٍ) ای آدمیان زده شده است مثلی برای عبادت کنار مرا ضام را و بیان کرده شده در سوره عنکبوت برین وجه که مثل الذین اتخذا من دون الله آلیا کمثل العنکبوت اتخذا من دونهما (فَأَسْتَمِعُوا لَهُمْ) پس بشنید آن مثل را بگوش خویش و در آن تامل کنید (الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ) بدو معنیکه آنها را که می خوانند از بتان و آن مسدود و شست بست بود در حوالی خانه که بنهاده الله تعالی فرمود که این بتان که می پرستید بجز ندای که ستم (لَنْ يَخْلُقُوا بَابًا) یا فرستد گمش را با وجود مغرجه (وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ) و اگر چه اجتماع کنند و اتفاق نمایند برای آفریدن او (وَأَنْ يَسْلِبَهُمُ الدَّيَّابُ شَيْئًا) و اگر چه برباید گس از ایشان چیزی را از طیب و عمل که بدان آلوده اند (لَا يَسْتَفْعِدُونَهُ مِنْهُ) نمی توانند نمایند یعنی ما ز نمی توانند ستد آن بجز از گس را صمم بست بر ستان این بود که بتان را بعمل و بوی خوش می اندودند و در نای تنه بر ایشان می بستند و گسیان از دوزخ بجهانم در آمده آنها را می خوردند و بعد از چند روز که از طیب و حاصل به آن بتان بود شادی میکردند که آنها را آنها را خورده اند حق سبحانه از عجز و ضعف بتان بخرداد که ز بر آفریدن گس قادر اند و بر دفع آن از خود (ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ عِيبٌ) ضعیف شد طلب کننده و ضعیف شد آنچه که می توانست ستد آنچه گس از او ربوده و ضعیف شد مطاوب یعنی گس که نتوانست آنچه ربوده از او ستد و او گس را ستد و عاجز ماند پرستنده و پرستیده یعنی مشرک و صنم

نظم

عاجز آنکه عاجزان را بنده اند چون نده کاری زهم شمرند و اند

\* هر دو امکان لازم یکدیگر ندارند \* پس هر خلتان زهم عاجز ترند \*

\* قوت از حق است ، قوت حق او است \* \* زانکه او منز است خلقتش هست پوست \*

آورده اند که مالک بن ضعیف ، کعب بن اشرف با جمعی بگرازیه و گفتند که خدای تعالی عالم را بشش روز آفریده و مانده شده حاشا بر داناتان خاک باد پس روز ششم برای استراحت بر پشت تکیه کرد حق سبحانه و تعالی فرستاد ( مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ ط ) نشاختند بود خدا را اسرای شناختن او یا تعظیم نه نمودند او را حق تعظیم او که رنج و تعب را بدو نسبت دادند و قلی آن است که آیت و دوشان مشرکان است می فرماید که ایشان خدای تعالی را چنانچه باید ندانستند که بدو شرک آوردند و جهادات را اله نام نهادند محققان بر آنند که چنانچه اهل شرک بحق المعرفت او را نشاختند اهل علم نیز با تحقیقت بمعرفت او را فیهر ندانند زیرا که دور باش و لایحیطون به عالم کسی را در حوالی بارگاه کبریا نمی گذارد و بنییب هویت خود بهیچ رهتار ابر و راه نمی دهد شیخ ابوبکر و اصفی قدس سره فرموده که لایعرف حق قدره الا هو حق قدر او را جز او نداند و بمعرفت او جز او بی نبرد میان او و میان ماسوی او بهیچ نوع نسبتی نیست تا در طریق معرفتش شروع تو اند کرد و معرفت بی مناصبت آن از قبیل محالات است و ما لاطین و رب العالمین ﴿ مصروع ﴾ به نسبت خاک را با عالم پاک \* ( اِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ) بدر حدی که خدای تعالی بر آینه توست بر خالق آشیای غالب است بر هر چیز ( اَللَّهُ يَصْطَفِي ) خدای تعالی بر می گردیند ( مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ ط ) از فرشتگان فرستادگان را که واسطه باشند میان وی و پیغمبران وی برسانند و هم ایشان مثل جبرئیل عم و از آدمیان نیز می گویند پیغمبران را تا خالق را دعوت بحق کنند ( اِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ) به تحقیق خدای تعالی شنوا است مقالده پیغمبران را در وقت دعوت و تبلیغ و بنا است بحال است او در رد و قبول دعوت ( يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ ) میداند آنچه در پیش آد میان است یعنی علمای کرده اند ( وَمَا خَلْفَهُمْ ط ) و آنچه از پس ایشان است یعنی عملها که خواهند کرد ( وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ) و بسوی خدای تعالی باز گردانیده می شود کارها ( يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا ) ای کسانی که گریه هاید رکوع کنید ( وَاسْجُدُوا ) و سجد و نمازد و نماز و اول اسلام در نماز همین قیام و قعود بود بدین آیت رکوع و سجد و داخل شد و گویند معنی آیت این است که نمازگزار باید تعبیر کرده از صلوٰه بر رکوع و سجد و کرد و رکن اعظم است ازان و لهذا امام اعظم و مالک رح درین آیت سجد نمی کنند به ذکر رکوع و سجد و باهم ایامی کند با آنکه مراد نماز است و امام شافعی ، امام احمد رح سجد می کنند می گویند ظاهر امر

سجده داشت و در حدیثی نیز آمده است که فضیلت سورت الحج بسجده تین من ام- سجده ها قایل بقراءتها  
این سجده مختلف فیه است و بر مذہب امام شافعی روح سجده هفتم باشد از سجدهات قرآن حضرت شیع  
قدس سره این را سجده الفلاح گفته و فعل خبر را که بعد از این مذکور می گردد حلال می کند بر عبادت سجده  
(وَأَعْبُدُوا رَبَّكُمْ) و بر سر تید آفریدگار خود را (وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ) و بکنید نیکی یعنی عملی که بسندیده باشد  
در شرع اَلْعَلَّكُمْ تَقْلَحُونَ ﴿۳۶﴾ شاید که شمار سنگار شود تا بطوب و مقصود برسد (وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ  
حَقَّ جِهَادِهِ) و غزاکید در راه ندای تعالی برای او چنانکه سزاوار جہاد او باشد یعنی بدل صافی و نیت  
خالص و جهاد و است مکی بادش سنان ظاهر چون اهل شرک دینی و دیگر با عادی باطن چون نفس و هوا  
چنانچه حضرت رسالت پناه عم بعد از رجوع از غزوتبوک فرمود که رجعنا من الجهاد الا جهاد الا کبر  
نظم \* ای شہان گشتیم ما خصم برون \* مانده خصمی زد بتو در اندرون \*

\* کشتن این کار عقل و هوش نیست \* شیر باطن سحره خرگوش نیست \*

و ازین است که امام قشیری فرموده که حق جهاد آن است یک چشم زدن از مجاہد نفس باز نیستند  
زیرا که از دایمن توان بود داعی عدو که نفعاک التی بین جنبیک اثارت دین است (هُوَ أَجْتَبٰكُمْ)  
او که خداوند است برگزید شما را برای نصرت دین خود (وَمَا جَعَلْ عَلَیْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ ط)  
و ساخت و مقرر نکرد بر شما در دین هیچ تنگی یعنی بر شما تنگ نذاخت و احکام دین و تکلیف مالا یطاق  
نفرمود و بوقت ضرورت رخصت داد چون قصر و جمع و تیمم و افطار در مرض و سفر پس پیروی کنید  
(مِلَّةَ آبَائِكُمْ ابِرَاهِیْمَ ط) کیش پدر خود ابراهیم عم را چون اکثر عرب از ذریست ابراهیم عم بودند  
تقلید کرد ایشا را بر ابراهیم است با آنکه او پدر پیغمبر ما است و آن حضرت عم پدر است و پدر پدر حکم  
پدر دارد (هُوَ) ندای (مَعَكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ) نام نهاد شما را مسلمان پیش از قرآن در کتب  
منزل (وَفِي هَذَا) و در قرآن نیز با ابراهیم عم نسبیه کرد شما را و مسلمان خواند شما را در زمان خود و درین  
زمان نیز شما را با سلام یاد فرمود چنانچه در قرآن مذکور است و من ذریه نائمة مسلمة تک پس ملازم  
دین او باشید (لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَیْكُمْ) تا باشد پیغمبر یعنی محمد عم روز قیامت گواه برای شما بقبول  
دعوت و متابعت ملت خلیل عم (وَتَكُونُوا) و تا باشید شما (شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ ط) گواهان بر دامن  
بر ساندن انبیا دعوت حق را بدیشان (فَأَقِمْوُا الصَّلَاةَ) پس بگذارید نماز را بجهت تعظیم امر ندای  
(وَاتُوا الزَّكَاةَ) و بدهید زکوة را از برای شوق بر فلاح ندای (وَأَعْتَصِمُوا بِاللَّهِ ط) و چنگ در زیند

بفضل نهای تعالی یعنی در جمیع امور خود بر و اعتماد کنید و یاری از او طلبید یا کتاب و سنت ستمگ شوید  
 سالی قدس سره فرموده که اعتصام بجبال الله امر عوام است و بالله کار خواص اما اعتصام بجبال الله و توقف است  
 بر خدا و ادا امر و نواهی و اعتصام بالله خاوت دل است از ماسوای حضرت الهی (هُوَ مَوْلَانَا) است  
 او است یارندگان و مولی کار هر در ماندگان (فَتَنَّمُ الْمُؤْمِنِينَ) پس بگو یاری است او (وَنِعْمَ الْوَصِيُّ) و نیکو  
 و دگاری یاری عیب یابو شد و بعد دگاری گناگان به بخشه یاری افزود جوی که از یاری در نماند  
 و دگاری از او طلب که از ان عاجز نشود

نظم \*

\* از یاری خالق بگنزد ای مرد خدا \* یاری ز کسی طلب که از روی دانا \*

\* کار تو تواند که بسازد هر عمر \* دست تو تواند که بگیرد هر جا \*

صورة المؤمنون مکية بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ • وهي مائة وثمان عشرة آية

(قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ) بعد از حدیقه رستگار شده و بمقصود خود رسیده نکرده گان (الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ) آنانکه ایشان در نماز خود ترس گارند چشم بر سجده گاه نهاده و بدل به نگاه مناجات حاضر  
 شده آورده اند که حضرت رسالت پناه عم بوقت ادای نماز جانب آسمان نظر می فرمود چون این  
 آیت نازل شد نظر بموضع سجده گاشت و در لباب فرمود که در حالت قیام دیده بر سجده گاه باید نهاد مگر  
 بکار مظهر که در غایه کرم باید نگریست و گفته اند که خشوع آن است که مصطفی نداند که بر دست راست  
 و چپ او کیست و اسمی قدس سره فرمود که خشوع ادای نماز است و فی الله ملاحظه اغراض و اغراض  
 و در بحر الحوائج مذکور است که خشوع در ظاهر آن است که سر بر پیش افکنده و دیده را از التفات بچپ  
 و راست منع کند و دست راست بر چپ نهد و قرائت او از روی حضور بود و در باطن آنکه خواطر دهاجس  
 و ارباع کند و بر مراقب حق باشد و در بحر شود مستغرق گشته از شعاع آثار ظهور و انوار جلال و جمال بگذازد  
 محقق فرموده است که در نماز اول از خود بیزار باید شد پس طالب وصول و قرب یار باید گشت

\* یار بیزار است از تو تا تویی \* اول از خود خویش را بیزار کن \*

\* مگر تو یک ذره باقی مانده است \* خرقه و تسبیح را از نا کن \*

\* خوشتر هر که در دین عالم گیر و در \* ذره مندیش چنان عطار کن \*

(وَالَّذِينَ هُمْ) ایشان آنانکه که (عَنِ اللَّعْوِ) از سخن لغوی باطل و کردار ناشیست (مَعْرِضُونَ) اغراض  
 کشته گشته و امام قشیری رح فرموده که هر چه برای خدای هست خشوع است و آنچه را از خدا باز دارد

با طاعت و سهو است و آنچه بند در اذن خطی باشد لهو است و آنچه از خدا نبرد لغو است و حقیقت آن است که لغو چیز را گویند که اذاتوال و افعال که به هیچ کاری نایند (وَالَّذِينَ هُمْ) و آنکه ایشان (الْمُزَكَّاةَ فَأَعْلَوْنَ) مرز کوه واجب را از مال خود ادا کنند و گفته اند که زکوة فرض را یا صدقات تطوع را (وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ) و آنکه ایشان مفرجهای خود را از حرام نگاه دارند (إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ) که از زنان خود (أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ) یا از آنکه مالک شده اند ایشانرا و دهنهای ایشان یعنی کنیزکان که مالک نیستند (فَأَنَّهُمْ غَيْرٌ مُّتَمَلِّقِينَ) پس بدرستی که نگاه دارند کان فروج ملاست کرده شده نیستند بر اتیان اینها که بشرط آنکه در حیض و نفاس و دوزخ فرض و احرام نباشد و در غیراتی و در غیر این دو صنف در نشاید (فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ) پس هر که جوید برای مباشرت غیر زنان و کنیزکان خود را (فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاحِشُونَ) پس آن گروه جویندگان ایشان در گزندگان اند از حلال مجرام یا کامل اند در حشمتکاری و آنکه استنباید کنند هم از سر گرفته و (وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَّاؤَاتِهِمْ) و آنکه ایشان مراعاتهای خود را یعنی آنچه ایشانرا بران این ساخته باشند از امانات و دایع خلق یا آنچه امانت حق است چون نماز و روزه و غسل حائض (وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ) و مرعیه دارند اگر با حق و خلق بر بندند و عایت کنند گانه یعنی بنگاه داشت آن قیام می نمایند (وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ) و آنکه ایشان بر نمازهای خویش (لِيَحْفَظُوا) محافظت می کنند یعنی بران اقامت نموده بشرائط و آداب آن در اوقات آن ادا می نمایند ذکر صلوٰة در مبادی و منتهای این اوصاف برای آن است که فلاح مومنان است و اثرت بتعظیم شان نماز (أُولَٰئِكَ) آن کرده مومنان که جمع این شش صفت اند (أَهُمُ الْفَوَّارُونَ) ایشانند و ارثان یعنی سزاوار آنکه اسم و رشت بر ایشان اطلاق توان کرد (وَالَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْعَوْنَ وَ سُلَاطَةَ) آنکه از روی استحقاق میراث بر نه فردوس را که بلندترین درجات بهشت است و گویند منازل کفار را از بهشت میراث گیرند بر یک از مومنان و کفرانرا در بهشت و دوزخ سزاوار است منازل مومنان از دوزخ اخافت بر سزاوار کناره کنند و سزاوارهای ایشان در بهشت بر سزاوارهای مومنان افزایند و زاده المذنب آورده که بهشت بنظر کفار در آرد و مقامهای ایشانرا که اگر ایمان آرد دوزخی آنجا بودندی بر ایشان نمایند حضرت ایشان زیاد نماید و حضرت بر حدت زیاده شود \* بیت \*

\* نظر از دوزخ در جانان بدان ماند که کافرا \* \* بهشت از دوزخ جداست و هر که با شد \*

(هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ) ایشان که در آن فردوس اند در بهشت جاوید مانده گشته (وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ)

و بدرستی که ما آفریده ایم آدمیان را (مِنْ سُلَالَةٍ) از غلامه و تفاوت بیرون کشیده شد (مِنْ أُنْثَىٰ)

از گل یا یا فریدیم آدم میان را از سنی که ببردن آدم از گل که آدم عم است (ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً) پس گردانیدیم  
نسل او را این آفریدیم از نطفه و بر تنه سیرانی ساختیم جوهر برون آمده را نطفه جای گرفته (فِي قَوَارِيرٍ مَّكِينَةٍ)   
در قواریر گاهی استوار یعنی در خم و چهل روز او را سنبه نگه داشتیم (ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً) پس گردانیدیم  
نطفه سفید را پاره خون سرخ بسته چهل روز دیگر (فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً) پس ساختیم آن خون را  
مضغه یعنی مته اوی گوشت که بیکبار بخاند گواشتی بی استخوان جهل روز دیگر (فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظًا مَّا)   
پس ساختیم آن گوشت را استخوان یا آنکه محکم گردانیدیم آن را بعد از سه وربعین (فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ  
لَحْمًا ط) پس پوست نیدیم استخوان را گوشتی یعنی رویانیدیم گوشت بعد از هفتین و هشتاد و عصب  
و ادوار و عضلات برو (ثُمَّ أَفْشَيْنَاهُ) پس یا فریدیم او را (خَلَقْنَا آخِرًا) آفریدنی دیگر و رطوبت ام یعنی روح درو  
در میدم نازده شد بعد از آنکه مرده بود و بایستاد از خروج او دادند ان موسی و او دیم و در ابدستان بردگ شدادیم  
و از مقام رضاع بنظام رسانیده و بعد از ای گوناگون ترتیب فرمودیم و چون عدم در حد بلوغ نهاد قلم  
تعیین بر وجاری کردیم و بر آن شب و کاه و شب و خفت رسانیدیم (فَتَجَبَّرَكُ اللَّهُ أَحْسَنَ  
الْمَخْلُوقِينَ ط) پس بزرگ است خدا که نیکو کارنده هر کارنده گان است ای عزیز حق سبحانه و تعالی  
هرش کرسی و لوح و قلم و ملائکه و نجوم و سموات و ارضین بیافرید و ذات منتهی پس و ابدان نوع ناک  
بعد از آفریدن انسان فرمود نفرموده و این دلیل بر تکدیم و تفضیل انسان است \* بیت \*

\* بر ورق روی تو لطف خدای \* آیت حسن است که تحریر کرد \*

\* دخی المثنوی المثنوی \*

\* ای رخ چون زهره ات شمش الضحی \* ای که امی رنگ تو گلگون تا \*

\* تاج کرنا است بر فرق سرت \* طوق فضلنا است آد بزیارت \*

\* هیچ کرنا شنبه این آسمان \* کین شنید این آدمی پر غمان \*

\* احسن التویم در دالین بخوان \* که که امی گوهر است از بحر جان \*

\* گر بگویم قیامت آن مستیع \* من بسوزم هم بسوزد مستیع \*

بعضی از اهل عدان گویند که چون درین آیت احوال نبی آدم و ترقی از مقامی به مقامی بیان فرموده و دانست  
که از انبانی بادای مراسم حمد و ثنای که مستحق بارگاه عدم باشد نخواهد بود در ستایش ذات مقدس  
از جانب و بیات نموده گفت فبارک الله احسن التامین (ثُمَّ أَنْكُم بِعَذَابِكَ لَمَّيْعُونَ ط) پس



شما بعد از آنکه ذکر کردیم از آفرینش شما بر آید و نگانید یعنی مال حال شما بر سر نخواهد کشید و سر غرق  
از دست بقی اجل نخواهد جشید (ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ) پس در سستی که شمار در دستگیر (تَبْعُونَ) (۵)  
بر انگیزه می شوید برای محاسبه و مجازات (وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ) و بدو سستی که آفریدیم زبر سر شما (سَبْعَ  
طُرُقٍ) هفت آسمان طبقه بالای طبقه تا هر طبقه از آن راهی از راههای فرشتگان (وَمَا كُنَّا لِنُخْلِقَ  
خَلْقَيْنِ) (۶) و نیستیم ما ازین مخلوق که آسمان است بجز که او را مهمل بگذاریم بلکه او را مدت معلوم  
از خلل نگاه داریم یا از جمع آفریده با غافل نیستیم برین خرد شده و نفع و ضرر و کفر و شرک ایشان مطلعیم  
(وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بَقْدِرٍ) و فرو فرستادیم از آسمان آبی بقدر و اندازه که صلاحندگان در آن  
دانستیم (فَأَسْكَنَاهُ فِي الْأَرْضِ) پس ساکن کردیم آن آب را در زمین و در تبیان از  
این عباس رض نعل می کند که خدای تعالی پنج هوی آب از چشمهای بهشت برینال جریس عم نهاده از  
آسمان فرو فرستاد همچون که نهر مند است و همچون که نهر بلخ است و فرات و دجله که نهرین عراقند و نیل که نهر  
مصر است و انهار که در دیت بجهال داده و بقدر مصلحت جهت منافع خلق جاری می گرداند و اینست  
که می فرماید که آب را در زمین ثابت و ساکن ساختیم (وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهَا لَقَادِرُونَ) (۷) و بدو سستی که  
ما بر بدن آن آب و زائل ساختیم توانایم چنانچه بر انزال آن قادر بودیم و گفته آمد بعد از خروج یا جوج  
و ما جوج جریس عم فرو دآید و قرآن و حجر الاسود و مقام ابراهیم عم و تابوت سکنید و انهار خمس را با آسمان  
برد و بعد از آن بر روی زمین پیچید و برکت نامه (فَأَنشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَاتٍ) پس پیافیدیم برای شما  
بسیب آن آب بوستانها (مِّنْ نَّجِيلٍ وَأَعْنَابٍ) از خرما بنان و از ناک و تخصیص این دو درخت  
جهت اختصاص اهل مدینه نحر ما اهل طایف بانگوار است و قل و عنب در زمین شجاز از مر دیار عرب  
بیشتر می باشد (لَكُمْ فِيهَا فَاوَاكِهِ كَثِيرَةٌ) مرشمارادین بوستانها سیو تا بسیار است غمر و عنب (وَمِنْهَا  
تَأْكُلُونَ) و از آن بوستانها یعنی از نادر و زرع آن می خورید و مالا به معیشت از آن حاصل می کنید (وَشَجَرَةً  
تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ) و دیگر پیافیدیم برای شما درختیکه بیرون می آید از کوه سینا زیتون که جبل  
موسی عم است میان مصر و ابله و گویند اذل و درختیکه بعد از طوفان برست این درخت بود یعنی درخت  
زیتون (تَنبُتُ بِالذِّهْنِ) سیر وید بار وغن (وَصَبْغٍ لِلْكَافِرِينَ) و ناختور دشر مرخو رندگان را یعنی درخت  
زیتون می دیدیم بجز که جامع است دهنیت و صبغیت را هم بدان روغن چراغ توان افزود و هم  
از آن ناخورش توان ساخت (وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً) و بدو سستی که مرشمار است در چهار پایان

یعنی اهل باطن و غم چیزیکه بدان اعتبار کنید و بقدرت الهی استدلال نمایند (نَسْفِیْكُمْ) می آتش نامیم شمارا  
 (صَحَّافِیْ یُطَوِّنُهَا) از آنچه در شکم ایشان است یعنی شیر خالص (وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ کَثِیْرَةٌ) و مرشمارا است  
 در ایشان سودهای بسیار که بر بعضی سوار می شود و بعضی را بار می کشید و از بعضی نتایج می ستانید  
 و از پشم و موی ایشان بهره می گیرید (وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ) و از ایشان می خورید یعنی از گوشت ایشان  
 تبادل می نمایند یا از ایشان بسبب ایشان روزی می خورید (عَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ) و بر آنها  
 یعنی بر شتران از ایشان در خشکی و بر کشتیها برتری برداشته می شود یعنی شتر و کشتی شمارا  
 برسد اند و از موضعی موضعی می برند (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ) و هر آینه ما فرستادیم پیش از تو  
 نوح عم را بسوی گروهی (فَقَالَ) پس گفت نوح عم از روی دعوت (يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ) ای گروه من  
 خدا را پرستش کنید (مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ) نیست شمارا معبودی که مستحق عبادت باشد جزوی  
 (أَفَلَا تَتَّقُونَ) آیا نمی ترسید از خدا ب دی یعنی بترسید و عبادت غیر او میل نکنید (فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ  
 كَفَرُوا) پس گفته گروه بزرگان آنها که نگریدند (مِنْ قَوْمِهِ) از گروه دی مرد روی ایشان و عوام خلق را  
 یعنی چون اکابر قوم اصاغرا بدین و دعوت نوح عم مایل دیدند ایشانرا تنبیه نموده گفته (مَا هَذَا إِلَّا  
 بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ لَا نَحْمِلُ الْوِثْرَةَ) می خواهد که افزودنی جوید بر شما مهرگر و دشمارا تابع و محکوم خود سازد  
 (وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً) و اگر خواستی خدا ای تنالی که رسول بر بنی آدم فرستاده  
 فرشتگان را تا مرسل از مرسل الیه متمیز بودی (مَا سَمِعْنَا بِهَذَا) ما نشنودیم این واک آدمی را رسول خدا می  
 تواند بود بخاتم (فِي آيَاتِنَا الْآيَاتُ) در میان بهر آن ماکر نخست بوده اند این سخن را از فراط عناد  
 می گفته چو در میان ادريس عم دیمان ایشان مدتی مدید نگذشته بود و دشمنه بودند که از اولاد آدم عم  
 بنام نوح بود (إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ) نیست او را مردی که در دیوانگی هست که اگر جنون نداشتی  
 دانستی که بشه قابلیت و سالت ندارد (فَقَرَّبْصَوَابَهُ حَتَّى جَهَنَّمَ) پس انتظار برید و بدو چشم دارید  
 نامرگنی از زمان یعنی صبر کنید که اندک وقتی را ببرد و از وی باز رهم و یا از جنون بهوش آید و ترک گفتن  
 این سخنان نموده بی کار خویش گیرد (قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كُنْتُ نَادِيًا) گفت نوح عم بعد از آنکه نامیده  
 شد از این ایشان بطریق مناجات فرمود که ای پروردگار من یاری ده مراد اتمام من بکیش از ایشان  
 بسبب آنکه مرا تکذیب کردند (فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ) پس ما وحی کردیم بنوح (إِنَّ أَصْنَعُ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا)

آنکه سازگشتی را به نگاہ داشت مایعنی ترا محافظت نمایم که خطا مکنی (وَوَحَيْنَا) و با ما و تعلیم مایعنی بگوئیم که چه گونه گشتی بسازی (فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا) پس چون بیاید فرمان ما بمعاور شدن بر گشتی یا نازل شود عذاب ما (وَفَارَ التَّنْزِيلُ) و بجو شد تو را یعنی بوقتیکه زن توان پروردگار میان آتش آب برآید (فَأَسْلَفَ فِيمَا) پس در آن در گشتی (مَنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ) از هر دو عسفت از حیوانات که جفت یکدیگرند (اِنَّهُمْ) و تو مایعنی نر و ماده و در تسمیر گیرید که بگشتی در یادر دیگر آنها را که می زاید یا بیضه می نهند (وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ) و دیگر در آورد در گشتی کسان خود را از اهل بیت و مومنان را الا آنکه پیشی گرفته است بر و قول ازلی یعنی هلاک او نوشته شده در لوح محفوظ (صَنَّهُمْ) از ایشان که قوم توانه یعنی یکی بر سر تو کنعان نام و یک زن تو ایله نام که کافر بودند (وَلَا تُخَاطَبُنِي) و خطاب مکن با من یعنی دعا مغرما می (فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا) در شان آنکه ظلم کردند بر خود و ایمان قبول نکردند و ترا اذیت میسخر نمودند بآنکه دعا کنی بجات ایشان از عذاب غرق شدن (اِنَّهُمْ مَغْرَقُونَ) بدرستی که ایشان هر غرق شد گشته بی شک (فَإِذَا اسْتَنْوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفَلَکِ) پس چون بوقت ظهور عذاب بر آید می تو و هر کس که با تو است از مومنان بر گشتی و راست نشستی (فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّيْنَا مِنَ الْقَرَمِ الظَّالِمِينَ) پس بگو هر محتاش ما مر ذای را آنکه نجات داد ما را از گروه ستارگان یعنی مشرکان (وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي) و بگوی در وقت نشستن بر گشتی ای پروردگار من فرود آور مرا (مَنْزِلًا مَّبَارَكًا) بر سرزلی مابرکت که سبب سلامت و نجات مومنان است و حفص منزل البضم سیم و فتح زامی خوانند و مصدر میسید اند یعنی فرود آور ما را فرود آوردنی (وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ) و تو بهترین فرود آورندگان در منازل مبارک دوقلی آن است که امر بدین دعا در وقت خروج از گشتی بوده و آشهر آن است که در وقت دخول و خروج گشتی این دعا فرموده سلمی از بن عطاء قدس سرهما نقل می کند که منازل مبارک آن سرزلی است که در و از هوا جس انسانی و دوس شیطانی ایمن باشند و آثار قرب از محال قدس بر آن نازل باشد

نظم

\* و هر کجا بر تو انوار جمال بشت \* برکت آن منزل از هر منزل افزون تر \*

\* در سرزلی که جانان روزی رسیده باشد \* با ذراتی عاشق و اریم مر جایی \*

(إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ) بدرستی که در قصه نوح هم و با آنچه با قوم او کرده شده هر آینه نشانه است مرا اهل صبرت را (وَأَنَّ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ) و بدرستی که ما بیداریم آزماینده مرا آن قوم را و ابتلا دهند و بیلای بزرگ

ع

یا انچه کشته هر بنده گان را بدین آیات تا حال مصداقان و کمذبان ظاهر گردد ( ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ )  
 بیافریدیم از پس قوم نوع عم ( خَوْنًا آخَرِينَ ) که دومی دیگر یعنی قوم عاد و گینه نمود ( فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا  
 مِنْهُمْ ) پس فرستادیم ایشان را پیغمبر ایشان که بود و دیاصالح عم و گفتیم مر آن قوم را  
 بزبان رسول ایشان ( اِنْ اَعْبُدُوا اللَّهَ ) آنکه بپرستید ای تمای را ( مَا لَكُمْ مِنْ اِلَهٍ غَيْرُهُ ) نیست  
 شمار هیچ معبودی که استحقاق پرستش داشته باشد گردی ( اَفَلَا تَتَّقُونَ ) آیا برهمنی کنید از عذاب  
 او یعنی پروردگار از عتوبت بخدا و استغفار کنید ( وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا ) و گفته گردید  
 بزرگان از قوم آن رسول آنکه نگریدید ( وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا الْآخِرَةِ ) و دروغ شمرند دیدن روز قیامت را  
 یعنی بر بعث و حشر ایمان نیاوردند ( وَاتَّزَقْنَاهُمْ ) و نعمت داده بودیم ایشان را ( فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا )  
 در زندگانی دنیا بمرثت اولاد و اموال یعنی گفته بعضی کافران ناز بر ورده کرد و خانی عیش و ناز و تنعم کنند و امید  
 بود بعضی را که ( مَا هَذَا ) نیست این رسول که بحق دعوت می کند ( اِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ ) مگر آدمی مانند شما  
 در صفات و احوال بشریت ( يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ ) می خورد و از آنچه شما می خوردید از آن ( وَيَشْرَبُ مِمَّا  
 تَشْرَبُونَ ) و می آشامد از آنچه شما می آشامید یعنی بعد از محتاج است مانند شما اگر نمی بودی بایستی  
 که متصف بصفات ملایکه بودی و نباشیدی ( وَلَوْ اَنْ اَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ ) و اگر فرمان برید شما  
 در اموال و نواهی آدمی را که مانند شماست ( اِنْ كُنْتُمْ اِلَّا الْخَاسِرُونَ ) بدستیکه آنکه شمار آید زیان زدگان  
 باشید که خود را مامور و متبع مثل خود می سازید ( اَيُعَذِّبُكُمْ اَنْكُمُ اِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا ) آیا عذاب  
 میدهد شما را این پیغمبر که بدو شکی شما چون بسیرید و گشتید خاک و استخوانان بوسیده ( اَنْكُمْ تُخَرَّجُونَ )  
 بدو سیکه شما مردن آورده شد گنبد از گور بازندگان ( هِيَ هَاتِ هِيَ هَاتِ لِمَا تَوَعَّدُونَ ) بدو است  
 دور است آنچه وعده داده می شد از بعث و جزا یعنی هرگونه باشد خاک بر دستان ( اِنْ هِيَ اِلَّا  
 حَيَوْتُنَا الدُّنْيَا ) نیست زندگانی مگر زندگانی در دنیا ( نَمُوتُ وَنَحْيِي ) می میریم و زنده می شویم یعنی از مابین  
 میرد یکی بمرزب ( وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ) و نیستیم بمرگ و زنده شدن گان بعد از مرگ ( اِنْ هُوَ اِلَّا  
 رَجُلٌ اِنْ اَقْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ) نیست بود دیاصالح عم گر مرد که می زند در دای تمای دروغی و میگوید  
 مرا فرستادند بشما و شمارا بعد از مرگ زنده خواهند کرد ( وَمَا نَحْنُ لَدَيْمُومِنِينَ ) و نیستیم مامور را  
 گردیدگان ( قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَبْتُ ) گفت پیغمبر بعد از اسماعیل این قول و یاس  
 از ایمان قوم که ای پروردگار من مرا یاری کن بنالیت ( اَيُّ اِيَّانَ ) را مانوب گردان عذاب بسبب

آنچه مرا تکذیب کردند (قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ) گفت خدا ای از زمان قلیل یعنی اندک وقتی و (لَيُصْبِحَنَّ) بزبان صیغه (ج) گردند که مرغان و گندبان پشیمان از تکذیب خود (فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ) پس گرفت ایشانرا صیحه یعنی جبرئیل عم فریادی عظیم کرد که دل های ایشان بشکافت و هر دند و جمعی از مفسران گویند که این قوم را نمود و گفته اند دلیل ایشان این است که عذاب صبحی مر شود و او در آنکه می گویند قوم عاد بوده می گویند در سوره اعراف و هود و شعرا بعد از قصه نوح عم قصه عاد آورده شده این جانیز همان تریب مراد عاد است و بر این قول مرعانی را که صیب اسنیضال باشد صبحی توان گفت و بر هر تقدیر گرفت ایشان را صبحی (بِالْحَقِّ) بگام قضایا بوده صادق یا با استحقاق ایشان مر عذاب را (فَجَعَلْنَاهُمْ نَجَافًا) پس گردانیدیم ایشان را چون غاش که آب آورده یعنی هلاک کردیم و نابود ساختیم چون خس و خاشاک که سیل با طراف افکند و صیاه و کمره گردد (فَبَعْدَ اللَّقْوِمِ) (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ) پس دوری باد از رحمت حق مر کرده ستیگار انرا (أَنْتُمْ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ) پس بید کردیم از پس ایشان (قُرُونًا آخَرِينَ) قرنهای دیگر را یعنی یا فریدیم اهل قرون را چون قوم شعیب و لوط عم (مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا) پیشی توانست گرفت از هیچ گردی بروی که جهت عذاب ایشان مقرر کرده بودیم (وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ) و نه باز پس مانده از ان (ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا) پس فرستادیم فرستادگان خود را (تَتَرَاءَى) پیای پیکی در عقب دیگری (كُلَّمَا جَاءَ أُمَّةٌ رَسُولُهَا كَذَّبُوهُ) هر گاه که آمد گردی پیغمبر آن کرده تکذیب کردند او را و آنچه گفت از توحید و نبوت و بعث و حشر و دغنداشتند و به تقلید پدران و لزوم عادات ناپسندیده از دولت تصدیق محمد و ممانند (فَاتَّبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا) پس از بی و آوریم بعضی از ایشان بعضی را در هلاک کردن یعنی هیچ کدام را مهلت ندادیم و آخرین را چون اولین معاقب ساختیم (وَجَعَلْنَاهُمْ) و گردانیدیم ایشان را (أَحْزَانًا) سخنان یعنی ایشانرا اجرت خلافت گردانیدیم که ادیم عذاب ایشانرا یاد کنند و بدان مثل زنده علامه سخن آنکه از ایشان غیر حکایتی باقی نماند که مردم آنرا افسانه وار می گویند و اگر سخن و ذکر نیکو از ایشانماندنی به بودی

\* شعر \*

\* تفننی و تبقی عنک احد و ثة \* \* فاجهد بان تحسن احد و ثیک \*

\* نظم \*

ذو نر. جمره این است گویند

\* پس از تو این یسین چون فسانه خواهد ماند \* \* و بدان کوشش که نیکو بماند افسانه \*

\* سعد یا مرد نکو نام نسیر د هرگز \* \* مرده آن است که ناشی به نکوئی نبرد \*

(فَبَعَثَ الْقَوْمَ لَا يُؤْمِنُونَ) پس دوری ماد از رحمت حق مرگردانی را که نمی گزیدند بانیای عم و تصدیق ایشان نمی گشت (ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى) پس فرستادیم موسی عم را (وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا) برادر او هارون را به معجزه ها و بیغماهای ما (وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ) و صحبتی روشن و آشکار یعنی عصا تخصیص کرداد را بحمت آنکه اول معجزات موسی عم آن بود و چند معجزه دیگر چون فرو بردن جادو و یجادش گافتن دریا و دیدن صا و روان شدن آب از سنگ تملق بوی داشت پس موسی و برادر او را دعوت به معجزات نمود فرستادیم (إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَهَلَّا لَهُ) بسوی فرعون و قوم او ایشان پیغام مابرس نیدند (فَأَسْتَكْبَرُوا) پس سرکشیدند گروه قبطیه از ایمان و متابعت پیغمبران (وَكَاْنُوا قَوْمًا عَالِينَ) و بودند گردی سرکش و زبردست بر مردمان بقبر و غلبه (فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا) پس گفتند آیا ایمان آورییم یعنی پیادوریم و تصدیق کنیم مرد آدومی را که مانند ما ند و صفتهای بشریت (وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ) و حال آنکه گرداد ایشان یعنی بنی اسرائیل ما را پرستند گانند یعنی در فرمان اند چون بنده گان مرغوا جگان را در بعضی از تفاسیر آورده که بنی اسرائیل فرعون را می پرستیدند ادبت می پرستید یا گوشت (فَكَذَّبُوهُمَا) پس تکذیب کردند فرعون و قوم او موسی و هارون عم را (فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ) پس گشتند بسبب آن تکذیب از هلاک شدگان یعنی غرق شدند در بحر قلزم (وَلَقَدْ آتَيْنَا) و بدستیکه دادیم ما (مُوسَى الْكِتَابَ) موسی و اتو دست بعد از هلاک فرعون و قوم او (لَعَلَّهُمْ يَذَكَّرُونَ) که بنی اسرائیل به برکت آن (يَهْتَدُونَ) را دیانند با احکام شریعت (وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَاعِظًا قَوْمَهُ) و ساختیم مقصد پر مریم یعنی عیسی و مادر او را صحبتی برترت ایامر یکی و آتی ساختیم براسند لال \* پرر را با آنکه در مده سخن گفت و مادر را باین که بی اساس بشری چنان بسوی برادر (وَأَوَيْنَاهُمَا) و جای دادیم ما مادر و پدر را و قتی که از یهود فرار گرفته و باز آوردیم (إِلَىٰ رَبْوَةٍ) بمعوی ربوه یعنی باندی از زمین بیت المقدس یا دمشق یا مدینه یا قسطنطنیه یا مصر \* در ربوه موضعی بود (ذَاتِ قُرَارٍ وَصْعِينَ) خداوند قرار یعنی مستقری که در و آوردم گیرند و خداوند آبی ظاهر ظاهر جاری در کشتات از ابوهریره نقل می کند که ملازم گیرید این و مله قسطنطنیه را که آن ربوه است که خدا ای دو قرآن یاد کرده است آورده اند که مریم با پدر و دهم عم خود یوسف بن ماثان دو از ده سال در آن موضع بسر بردند و طعام عیسی عم از بهای ریسمان بود که مادرش سیر بست و میفرودت (يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ) خطاب با عیسی است عم بر سبیل تعظیم می فرماید (كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ) بخورید از طعمه های پاکیزه و حلال (وَأَعْمَلُوا الصَّالِحَاتِ) و بکنید کارهای مستوده در وقت القلوب

آورده که اکل طیب را بر عمل صالح مقدم داشت زیرا که او نتیجه آن است حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که لغیر تخم عین است و عمل بر هر چند تخم پاکیزه تر برش بهتر در مناسبت آورده که هر خدایی که شرع آنرا حلال داشته است حکم عدالت و استقامت شرع که میراث آن است در وصایت کرده پس هر که آنرا تناول کند اکثر عدالتی که از حکم شرع با آن خدا همراست است در نفس و در اعضا پدید آید و چنانکه در ادای عبادت نرم و متقا شود و ثمراتین جلوه دهد و قلوبهم الی ذکر الله است و برین است و هر چه شرع آنرا حرام کرده یا در حلیت آن مشکیه پدید آمده است حکم اخلاف و مخالفت شرع بآن خدا را اگر غیر یک لغیر باشد همراه بود و چنانکه حکم اخلاف آن غذا به نفس و اعضا وصایت کند و آثار طغیان و عصیان دارد و کتاب مناهی . میباشد شرع اخلاق را دید به ظهور رسد و در حدیث آمده که ان الله طیب لا یقبل الا طیبا صاحب روضه الانوار فرموده

نظم \*

\* دست دل از زرم دگر بشتی \* \* دآب ز مرچشهر لثوی بوی \*

\* لغیر که در اصل نباشد حال \* \* ز دلفند مرد گم دور ضلال \*

\* قطره باران تو جوان صاف نیست \* \* گوهر دریای تو شفاف نیست \*

و گفته اند یا ایها الرسل خطاب با جمیع انبیاء در یک دفعه چنانکه ایشان در ائمه مختلفه بوده اند بلکه بدان معنی که هر یک از ایشان در زمان خود مخاطب بدین خطاب بوده اند پس همه در تحت این خطاب داخل باشند و بعضی بر آنکه خطاب با حضرت پیغمبر است هم او را بنام هر پیغمبر آن خواند زیرا که سید هر است و ذات معلای او جامع فضائل و کمالات که با هر یک بوده

مصرع \* و قد جمع الرحمن ذیک المفاخر \* مصرع \* آنچه خوبان هر دارند تو متباداری \* در توضیح فرموده که خطاب بآن حضرت می فرماید که است عالمی هست خود را باگو که حلال خوردید و عمل صالح کنید (إِنِّي بُدْرَسْتِي كَمَنْ خَدَانَهُمْ) بِمَا تَعْمَلُونَ عَلَيْهِمْ \* (بآنچه شما می کنید و انانام) (وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ) و بد رستیکه این است امت شما ای رسول کرام (أُمَّةً وَاحِدَةً) ملت یکانه در عقاید و اصول شرائع باجماعت شما ای امت محمد عم جماعتی مستقیم و متقین بر ایمان و تعهد (وَإِنَّا رَبُّكُمْ) (من آفریدگار شما ام) (فَاتَّقُونِ) \*

پس بدتر حدید از سن در مخالفت کلمه تعوید (فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا) پس سر بریده و خند اهل کتاب کاردین خود را در میان یکدیگر پار تا یعنی که ده گروه شده اند اختلاف کردند (كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَنَرَحُونَ) \* هر گروهی از ایشان بآنچه نزد یک است از دین شادان و نازان و اعتماد کرد که حق این است

(فَذَرْهُمْ فِي غَمَرَتِهِمْ) پس بگذار ای محمد عم کافران مکاره را در گرداب غمغات و ضلالت ایشان (حتی چنین) (۱) نهنگانیکه سخته شوند یا بسیرند (الْيَحْسَبُونَ اِنَّمَا تُنذِرُ بِهِ) آيا می بندارند مشرکین که آنچه عطاید بهیم ایشان داده می کنیم بآن چیز (مَنْ هَٰذَا الَّذِي يَنْبِئُكَ) از مال و ذنبت دنیا و فرزندان بسیار (تُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ) می شتابیم برای ایشان یا پیروز و سیکوئی با یغی گمان می برند که آمد او ایشانرا بهال و فرزند سارعت است از برای ایشان در سیکوئی و اعمال ایشان و استحقاق آن هست که ما بپاداش آن با ایشان بگوئی کنیم (بَلْ) نه چنین است که می بندارند بلکه (لَا يَشْعُرُونَ) نمیدانند که این آمد او است در ارج است نه سارعت و در خیرات (اِنَّ الَّذِيْنَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُّشْفِقُونَ) بدوستی آنانکه ایشان از عذاب آفریدگار خود ترسانند عذاب را خشیه گفت جهت آنکه عذاب بسبب این است (وَالَّذِيْنَ هُمْ بِالْآيَاتِ رَبِّهِمْ) و آنانکه ایشان بآیه های پروردگار خود که در قرآن است بادلایل قدرت (يُؤْمِنُونَ) می گردند (وَالَّذِيْنَ هُمْ يُؤْتُونَ لَآ يَشْكُرُونَ) و آنانکه ایشان بخداوند خود شکر نمی آرند نه شرک علی و نه شرک خفی (وَالَّذِيْنَ يُؤْتُونَ مَا اتَّوُوا) و آنانکه میدهند آنچه میدهند از صدقات و زکوٰه و توسل می نمایند بحضرت حق با انواع خیرات و مبرات (وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ) و دل های ایشان ترسان است که نگاه خیرات ایشان مردود گردد و میدهند (اَنَّهُمْ اِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ) آنکه ایشان بسوی پروردگار خود بازگردند گمانند (اُولَٰئِكَ يُسَارِعُونَ) آن گروه که باین صفها موصوف اند می شتابند (فِي الْخَيْرَاتِ) در طاعتها یا در نیل خیرات دنیوی که بر اعمال صالحه مترع است گمانند که اهل تعالی فائزند از ثواب الدنیا (وَهُمْ لَهَا) و ایشان بسوی خیرات (سَابِقُونَ) پیشی گیرندگانند یا ببقیه بر همه مومنان بوقرطاعت با حصول ثواب یا بدخول بهشت (وَلَا تُكَلِّفُ نَفْسًا وُسْعًا) و تکلیف نمی کنیم هیچ تنی را (اِلَّا اَوْسَعَهَا) مگر بگشایش او یعنی بتدرعاقات (وَلَدَيْنَا كِتَابٌ) و نزد یک ما کتابی است یعنی لوح محفوظ که (يَنْطَلِقُ بِالْحَقِّ) سخن گوید بر راستی یعنی مخالفت واقع در نوشته نیست یا نزد ما است نامه اعمال هر کس که گواهی دهد بر کردار هر کس (وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ) و ایشان که عالمانند ستم دیده نخواهند شد باغزوئی عتاب و نقصانی ثواب (بَلْ قُلُوبُهُمْ) بلکه و اهلای کفره (فِي غَمَرَةٍ) در غمغات و جرات است (مِنْ هَٰذَا) از این سخن که گفته شد یا از کتاب مظهر یا از قرآن (وَلَهُمْ اَعْمَالٌ) و مرا ایشان را است عملهای ناباک و خطائهای ناباک (مِنْ دُونِ ذَٰلِكَ) بجز این خطای عظیم که برانند یعنی شرک و انباشت و غیر آن مراد آن است که غیر از شرک گناهان دیگر هست که (هُمْ لَهَا) ایشان مران را (عَامِلُونَ) کنندگانند بحسب حکم قضا و لا راد لقضائهم و ایشان در ان غمغات



و مصیبت باشد (حَسْبِيَ اِذَا اَخَذْنَا) تا وقتی که بگیریم (مَعْتَرِفِيهِمْ) ستمان ایشان را (بِالْعَذَابِ) به عذاب  
 جمع با قول (اِنَّ اَھْمَ یَجَارُونَ) نگاه ایشان فریاد در گیرند و استغاثه کنند و ما گوئیم (لَا تَجَارُوا الْیَوْمَ نَھْ)   
 فریاد کنید امروز و طمع فریاد رسی کنید (اِنَّکُمْ مَعَنَا) بدو ستی که شما از جهت ما (لَا تَنْصَرُونَ) یاری کرده  
 نخواهید شد یا عذاب ما ممنوع نخواهد گشت (قَدْ کَانَتْ اَیَاتُنِیْ) بدو ستی که هست آیاتهای من یعنی قرآن  
 که هر وقت (تُنْزِلُنِیْ عَلَیْکُمْ) خوانده می شود بر شما (فَنُکَلِّمُکُمْ) پس هست شما از شنیدن آن (عَلِیْ اَعْقَابِکُمْ)  
 بر پشتهای خود (تُنْکِصُونَ لَا) باز می گردید یعنی بفهمتری رجوع می کنید و کلام من نمی شنوید (مُسْتَكْبِرُونَ)   
 و حالتیکه طلب رفعت دادید بر مردمان و تعظیم می نایید (بِهَ اِحْرَامِ) که می گوئید ما اهل حریم یا مستکبرید  
 بجز نب قرآن (سَامِعُوا) حدیث کنندگان در شب (تَهْجُرُونَ) نهان می گوئید ما بیگانه از قرآن و یا  
 پیغمبر را یا خانه را که در حوالی او افسانه می گوئید و در میان زید و طواف نمی کند (اَلَمْ یَذْبُرُوا الْقَوْلَ) آیا  
 تفکر نمی کنید در قرآن تابعی را لظ و ضوع منتهی بداند که کلام حق است (اَمْ جَاءَهُمْ) آیا آمد به ایشان از  
 کتاب و رسول (مَا لَمْ یَأْتِ) آنچه نیامده بود (اَبَاءَهُمْ الْاَوَّلِیْنَ) به پدران پیشین ایشان تا ند و گویند  
 که ما از کتاب و پیغمبر خبر نداریم یعنی همچنانچه نوح و ابراهیم عم و اجداد ایشان فرستادیم، همچنین محمد عم  
 و اجداد برای ایشان برانگیختیم تا ند و یارند قال الله تعالی که رد و ما اند را ابراهیم (اَمْ لَمْ یَعْرِفُوا) آیا نشناختند  
 ایشان (وَسُئِلَهُمْ) پیغمبر خود را بامانت و راستی و علم و وفادارم و مروت و نیک خوئی و کمال علم با وجود  
 عدم تسلیم (فَھُمْ لَهْ) پس ایشان مراد را مُنْکِرُونَ) منکران و ناشناختنندگان باشند یعنی نه آن است  
 که نمی شناسند حضرت پیغمبر عم را تا انکار کنند و گویند بیگانه است بحقیقت حال او نمیدانیم (اَمْ یَقُولُونَ)  
 آیا می گویند (بِهَ جَنَّةٍ ط) با دو یواگی است که از صحن او حساب ندارند (بَلِیْ) نه چنین است که ایشان  
 می گویند (جَاءَهُمْ) آمد محمد به ایشان (بِالْحَقِّ) بدین درست یعنی اسلام یا صحن و است که قرآن است  
 (وَاَکْثَرُهُمْ) و بیشتر کافران (لِلْحَقِّ کَارِهُونَ) مرخص را نخواهند که مخالف طبع و آرزوی ایشان است  
 قید اکثر برای آن است که بعضی از کفار از ننگ و توبیخ مردم نمی گردیدند نه از کراهت حق (وَلَوْ اَتَّبَعَ  
 الْحَقُّ) و اگر پیروی کردی حق سبحانه و تعالی (اَهْوَاءَهُمْ) آرزوهای کفران را در دو دآله شنی یعنی  
 اگر بفرض خدا یان واقع بودند (لَفَسَدَتِ السَّمَوَاتُ وَالْاَرْضُ وَمَنْ فِیْھُنَّ ط) بهر آینه تبا و نابرجه شدی  
 آسمان و زمین و هر که در آسمان و زمین است از ملائکه و انس و جن و جز آن چنانچه در آیت کریمه  
 لو کان فیہا آلہ الا الله لفسدت ما کذشت و گفته اند مراد از حق دین اسلام است اگر متابعت آرزوی

کفران کردی یعنی بشکر منقلب شدی حق سبحانه قیامت ظاهر کردی و آسمان و زمین و امالی آن تباه و هلاک شدند (بَلْ أَتَيْنَاهُم بِذِكْرِهِمْ) بلکه آوردیم بدیشان کنایه که وعظ و پند ایشان است یا بدیه عزت و عفت شرف ایشان و ران است (فَقَهُمُ عَنْ ذِكْرِهِمْ) پس ایشان از موعظه خود یا از آنچه سبب برادرگی ایشان در دنیا و آخرت است (مُعِزُّ ضُفُوفٍ) کودی گرداننده گانه (أَمْ تَسْأَلُهُمْ) آیا آنکه تومی خواهی از ایشان بر ادای رسالت (خَرْجًا) مرزدی یا سبب طمع و مال ایشان تراستهم دارند بر است (فَخَرَّاجٌ) بیک بس مزد برد و کار تو کرد و زی دنیا ثواب عقی است (خَيْرٌ) بهتر است ترا از مزد ایشان (وَهُوَ) وادینند ای تعالی (خَيْرُ الرَّاغِبِينَ) بهترین روزی رسان است (وَأَنْتَ كُنْتَ تَعْلَمُ) و بدوستی که تومی خوانی ایشان را میزدی (إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) برای راست دین اسلام است (وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ) او بدوستی آنکه نمی گزند (بِالْآخِرَةِ) پس ای دیگر یعنی به قیامت و متعلقان آن (عَنِ الصِّرَاطِ) از آن راه راست (لَنَّا كَيْفُونَ) گرداننده گانه و میل کننده گان بر میانان گمراه (وَلَنُورِ حِمَاهُمْ) و اگر بخشایم بر ایشان (وَنُكْشِفْنَا) و برداریم (عَنَّا) آنچه بدیشان واقع است (عَنِ ضُرِّ) از سختی یعنی فحط و تنگی که بر ایشان غلبه کرده (لَنَجْوَ) هر آینه ستیزنده گانی کنه (فِي طُغْيَانِهِمْ) در سرکشی خود (يَعْمَهُونَ) سرگشته میزند و تردمی نمایند یعنی اگر بلا از ایشان دفع کنیم همچنان از روی ستیز و عناد بر کفر و تکذیب خود ثابت خواهند بود

بیت \*

\* ستیزنده گانی کاو دیو و دداست \* ستیزنده را دشمنی با خود است \*

آوردند که چون ضرر فحط به نهایت رسید و اهل مکه بخوردن مرده و مردار مبتلا شدند ابو سفیان مدینه آمد به حضرت پیغمبر عم گفت نه تو گمان میبری که رحمت عالمانی و اهل مکه بر رحمت و عطای خود را مانده اند پس را انرا بشمارید بکشتی و فرزند انرا با آتش گرسنگی بسوختی حق تعالی آیت دستاد که (وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُمْ) و بدست بکه ما گرفتیم اهل مکه (وَالْبَلْعَذَابِ) بعذاب قتل در روزیه (فَمَا اسْتَكْفَرُوا) پس فروتنی نکردند (لِرَبِّهِمْ) مرپر در و کار خود را (وَمَا يَقْضَوْنَ) و تضرع و زاری نه نمودند بکه همچنان بر سرکشی و نافرمانی بایستادند (حَتَّى إِذَا فَتَحْنَا) تا چون بکش دیم (عَنَّا) بر ایشان (بِأَبَا) دوی (ذَآءَابٍ شَدِيدٍ) نماندند عذاب سخت که آن جوع است و شدت از قتل و امر بیشتر است (إِذَا هُمْ) آنجا ایشان (فِيهِ) در آن عذاب (مُتَلَسِّسُونَ) نمانند ایان و مانده گیان و فر مانده گان و سرگردانند تا آنکه غلبای ایشان از تو طلب عاطفت و مرحمت می نمایند (وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَ) و او است که بیافرید

ن

ع

و بید کرد (لَكُمْ السَّمْعُ) برای شما گوش را قلمی شنوید بدان شود دنیا (وَالْأَبْصَارَ) و دیدار امانی ببیند  
 بدان دیدار دنیا (وَالْأَفْئِدَةَ) و دلها را تا فکر می کنید بدان واسطه لال می نماید از سموعات و مبصرات  
 بر قدرت قاطر سموات و شاماً قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ \* اندکی را شکر می گزارید چه عمده در شکرگزاری آن  
 است که استعمال کند این آلات ادراک را و آنچه مودی شناخت خالق آن باشد و هو الذي  
 ذَرَأَكُمْ و داد است آنکه بیافرید شما را و منتشر است (فِي الْأَرْضِ) در زمین (وَالْيَمِّ تَحْشُرُونَ) و  
 در بصوی او جمع کرده خواهید شد و ز قیامت بعد از تفرق اجزای اعضا (وَهُوَ الَّذِي يَخْفِي وَيُمِيتُ)  
 و داد است آنکه زنده می گرداند و می میراند (وَلَدَا اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ) و مراد است یعنی با مر  
 داد است مخالفت شب و روز را و از دیاد و امتقاس یا تعاقب ایشان میگرداند (أَفَلَا تَعْقِلُونَ) \*  
 آیا تعقل نمی کنید که قدرت ماهر کائنات را از دم بوج و آورده و بعث نیز از ان جمله است چه هر را  
 بقدر از مردن زنده خواهند ساخت پس چرا انکار آن می کنید کفار که تعقل آن نکردند (بَلْ قَالُوا) بلکه گفته  
 بی تدبیر و تفکر (مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ) مانند آنچه گفته بودند پیشینان از کفار (قَالُوا) گفتند (أَنذَرْتَنَا)  
 آید چون بمیریم و در آن (وَكُنَّا تُرَابًا) و باشیم خاک (وَعِظَامًا) و استخوانی خالی کهنه (أَنَّا لَمَبْعُونُ) \*  
 آیا ما را بگریخته شد گانیم استخفاف بر حدیث انکار است و تکبر از برای تاکید است یعنی چون خاک شویم  
 حشر و بشت چگونه به راه یابیم (لَقَدْ وَعِدْنَا) هر آینه وعده داده شدیم (نَحْنُ وَأَبَاؤُنَا) ما و پدران ما (هَذَا)  
 این سخن را (مِنْ قَبْلُ) پیش از آمدن محمد عم یعنی ما و پدران ما را بوعده حشر و نشتر تحریف  
 کرده اند و این وعده را است نشد (إِنْ هَذَا) نیست این قول (إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ) \* مگر افسانه  
 پیشینان و الکاذب ایشان که در محالفت نوشته اند و گفته اند (قُلْ) بگو ای محمد مر این منکرانرا که  
 بگویند (لَيْسَ الْأَرْضُ) مرکز است زمین (وَمَنْ فِيهَا) و آنکه در وی است از مخلوقات یعنی مالک  
 و خالق زمین کیست جواب دهند مرا (إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ) \* اگر هشتمه که میدانید (سَمِيعُونَ) از و باشد که  
 بگویند در جواب تو که زمین و آنچه در اوست (لِلَّهِ) مر خدا ی را است مشرکان که معتقد بودند هر آنکه  
 آفریدگار زمین و اهل دی است پس چون ترا جبر جواب دهند (قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ) \* بگو آیا ندانید  
 نمی گیرید و در نمی یابید که کسی که او لا قادر باشد بر آفریدن اهل زمین ثانیاً نیز از ایجاد و اعاده ایشان عاجز  
 نخواهد بود (قُلْ) بگو ای محمد دیگر بار (مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ) کیست آفریدگار آسمانهای هفتگانه  
 با عظمت در رفعت و شکیبایی عجب و است غریب آن (وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ) و کیست پروردگار

عرش بزرگ که اعظم مخلوقات است (سَيَقُولُونَ) زود باشد که گویند آسمانهای رفیع و عرش عظیم (لِلَّهِ) مرده ای راست و رب همه اوست (قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ) بگو آیا پر هیز نمی کنید از شر که به نسبت چنین خالق و هم از مخلوقات او اورا شریک می سازید (قُلْ مَنْ يَبْدِئُ) بگو کیست آنکه به دست او هست یعنی بقضه اقدار او است (مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ) باو است بی همه چیزی در موضع گوید مضرت و منفعت استیای یا خزاین آن (وَهُوَ يُحْيِيهِ) او زینهار دهد و بفریاد رسد و بگاید و ایمن گرداند از عذاب خود هر که خواهد (وَلَا يُجَارِعُهُمْ) او زینهار داده نشود و بر وی کسی تواند که کسی را از عذاب او ایمن گرداند و در بنده آورد و برینهار گیرد و جواب گویند (إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ) اگر میدانید که بدانید (سَيَقُولُونَ) زود باشد که گویند این صفات که تو گفتی (لِلَّهِ) مرده ای راست که مالک ملکوت و مجیر بندگان است (قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ) بگو پس از کجا فریب یافته می شود و بگو نه از راه حق بر می گردید با وجود ظهور و نود و نوحید و تظاہر دلایل بر وحدت مالک مجید طریق حق را گذاشتن کجا میرود

نظم

\* ای که بی نفس و هوا میردی \* راه نه این است خطا میردی \*

\* راه روان زان ده دیگر روند \* پس تو بدین راه چرا میردی \*

\* تضرع مقصود دران جانب است \* پس تو ازین سوی کجا میردی \*

(بَلْ أَتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ) بلکه آوردیم بدیشان راستی را از نوحید و وعده محشر و نشر (وَأَنَّهُمْ لَكَادُوا) و بدو سببک ایشان دروغ گویند در آنکه تکذیب این قول می کنند یا در نسبت اتحاذ و له و شریک بهاری تعالی (مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ) فرا نگرفتند ای تعالی هیچ فرزند (وَمَا كَانَ مَعَهُ) و نیست با او (مِنْ إِلَهٍ) هیچ ندای که در الوهیت شریک او بود و اگر او را شریک باشد در خدائی و خدا باید که آفریده بود پس بر آینه شریک او مخلوقی چند باشد (إِذَا) آن هنگام (لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ) بهر مرده ای آنرا که آفریده بود و دران مستقل و مستند باشد پس مخلوق را علامتی مایه که بدان تمیز باشد مخلوق این خدا ای از مخلوق آن ندای دیگر و مشابهه میرود که میان جمیع مخلوقات علامت تمیز نیست پس ثابت شد که با او هیچ ندای نیست و نه دلاش یک لا و دیگر آنکه اگر با او ندای بودی چنانچه گفته شد مخلوق خود را جدا کردی و مالک او از مالک این ممتاز شدی هر آینه طرح نزاع و حرب میان ایشان پیدا می چنانچه انحال ملوک دنیا معلوم است (وَلَعَلَّا) و هر آینه برتری جسته می غلبه خواستی (بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ) برخی از آله بر برخی و باجماع و استغناء معلوم شد که این محارب و تنازع واقع نیست پس او را شریک نبود (سُبْحَانَ اللَّهِ)

یا که است مدای صامی بی استماع (عَمَّا يَصِفُونَ ط) از آنچه صفت می کنند او را بدان یعنی اتحاد نزد و انباز (عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ) اوست دانای پوشیده و آشکارا (فَتَعَالَى) پس بزرگتر و برتر است (عَمَّا يُشْرِكُونَ) از آنچه شرک می گیرند برای او پس برای دانشی حضرت و رسالت پناه عم از انزال عذاب بر مشرکان خرسید به و می فرماید که (قُلْ) بگو ای محمد بطریق دعا (رَبِّ اِهْلَا تَرِيبِي) ای پروردگار من اگر منائی مرا بی شبهه می نمائی (مَا يُؤْعَدُونَ) آنچه وعده داده شده اند کافران از عذاب و دنیا و آخرت (رَبِّ فَلَا تُجْعَلْنِي) ای پروردگار من پس مرا مرا (فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) و در گروه ستمکاران یعنی در عذاب قرین ایشان ساز این سخن بجهت تواضع و کسر نفس است یا تنبیه بر آنکه شومی ظلم می تواند بود که بر بی گناه نیز برسد و مراد از ظلم اینجا شرک است (وَإِذَا) و به در سبک ماند اندیم (عَلَى أَنْ قُرْبِكَ) بر آنکه بنایم تو (مَا نَعْدُهُمْ) آنچه وعده دادیم ایشان را از عقوبت (لَقَدْ رَوْنَكَ) بر آینه توانایم اما تا چیرگی در آن سیر و دلبست آن است که بعضی از ایشان یا اعیان خواهند آمد و (إِنْ نَفَع بِالْإِنْتِنَى) دفع کن بخصایک بهر حال (هِيَ أَحْسَنُ) آن بهکوتر است (السَّيِّئَةُ ط) بدیرا حضرت عزت حبیب خود را از مکارم اخلاق با نهم و اکمل و اشرف و اجمل آن می فرماید و می گوید دفع کن با آنچه بیکوتر است بدیرا یعنی بغض و رحمت از سه گناه مجرمان در گذر بر وجهی که و منی در دین نبو دیاد و رکن جهل اندیشه را از ایشان بجام خود یا باز در مردم را از معاصی با مر فرمودن بطاعت یا دفع کن شرک مشرک را بکلمه توحید یا محو ساز شرک را با مر در دفع امام قشیری روح فرموده که دفع کن جفا را با قیام رت نفس را بشارت قاب یا ظلمت خلالت را با نور حقالت با حفظ خود را با حقوق خدای تعالی یا طاعتی کن بده حوادث را بقدم سوا که در طریق معرفت قدم

\* چو طی گشت بیه حوادث از آنجا \* بیا که قدم را آن بیک چهارمحال \*

\* در آن قلم نور شو نو طه زن \* فرد شوی از خود بشستن ظلمت ظن \*

\* یکی خوان یکی دان یکی جو یکی گو \* سدی اند و الله زور د باطل \*

(نَحْنُ اعْلَمُ) ما داناییم (بِمَا يَصِفُونَ) با آنچه صفت می کنند تر از شمر و سحر یا آنچه از صفت مانی گویند از اتحاد اولاد و شرکاء (وَقَدْ رَبِّ) و بگو ای پروردگار من (أَحْوَذِ بَكَ) بپناه بگیرم تو (مِنْ هَمْزَاتِ الشَّيَاطِينِ) از دوسوسه های دیوان که داعی بضالت و مصیبت اند یا از در انداختن ایشان بمردمان را بفرسب و غرور در مهاک و مهادی (وَأَحْوَذِ بَكَ رَبِّ) پناه می آورم تو ای پروردگار من

( اَنْ يَخْضَرُونَ ) \* از آنکه حاضر شوند نزد یک من بوقت صلوة یا زمان تلاوت یا از آنکه گردن گردند در هر احوال یا از آنکه مراد فرج است ( حَقَّقِيْ اِذَا جَاءَ ) متعلق است بیا یخضرون یعنی کفار پیوسته ترا در هر بعدی وصف می کنند تا وقتی که بیايد ( اَحَدَهُمُ الْمَوْتُ ) یکی از ایشان را مرگ و بگمراهی خود دانا گردد و مرگ و ابعاد بیند و آثار عذاب مشاهده کند ( قَالَ ) گوید از دوی حسرت ( رَبِّ ارْجِعُونِ لَئِىْ اَزِيدَ كَارِ ) من باز گردان مرا به بنامیغه جمع برای تنظیم مخاطب است امام نبلی باجمعی از منمیران بر آنند که خطاب بانک الموت و اعوان اوست که اول بکار رب استغاثه می نماید از خداى و بگانه از جمعون رجوع می نماید مایه که باز گردانید مرا ( لَعَلِّيْ اَعْمَلُ ) شاید که من بکنم ( صَالِحًا ) عملی شایسته ( فَمَا تَوَكَّلْتُ ) در آن بجزیکه بگذاشتم که ایمان است یعنی ایمان آدم و در آن حال صالح کنم ( كَلَّا ط ) ردع است از طلب رجعت یعنی حالت که او را باز گردانند ( اِنْهَا ) بهرست که آن درخواست ( كَلِمَةً ) سخن است که به اضطرار غلبه حسرت بر او ( هُوَ قَائِلُهَا ط ) او گویند آن است ( وَمِنْ دَرَأَيْهِمْ ) و از پیشش مشرکین ( يَبْرُخُ ) مانع است میان رجعت و ایشان یعنی قبر که در خواهند بود ( اِلَى يَوْمِ يَمْعُتُونَ ) \* تا روزیکه بر آگینخته شوند از آن ( فَاِذَا نُفِخَ ) پس چون دمیده شود ( فِي الصُّورِ ) در صور یعنی نفخه تا بیاشارد که نفخه ایها است و قیامت قائم گردد ( فَلَا اَنْصَابَ بَيْنَهُمْ ) پس نه سبب باشد میان ایشان ( يَوْمَئِذٍ ) در آن روز یعنی ملائکه سبب منقطع گردد و هیچ ذی رحمی و ابر کس خود در رحم نباشد یوم یفر المراء من اخیره دانه داید یا نسبی که امر و زنده ان مانع است می کنند فردا سبب نفع نشود به در آن روز سبب صحیح باید نه نسبت صریح ان اگر کمره خدا الله اتکام ( وَلَا يَتَسَاءَلُونَ ) \* و نه پرسند یکدیگر را از نسب یا کسی را پیر من جهت مشغولی بحال خود این قبل از محاسبه باشد و بعد از آن حال یکدیگر می پرسند که قال الله تعالى و اقبل بعضهم على بعض يتساءلون ( فَمَنْ نَقَلْتَ ) پس هر که اگر ان آید ( مَوَازِينَهُ ) ترازوهای او باعمال صالحه چون ممان ( فَاُولَئِكَ ) پس آن گروه ( هُمْ الْمَقْلُحُونَ ) \* ایشانند در گذاران از درکات و رسیدگان به رجات ( وَمِنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ ) و هر که سبک باشد میزانهای او جهت آنکه اعمال صالحه نکرده باشد چون مشرکان و منافقان ( فَاُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا ) پس آن گروه آنند که زیان کردند ( اَنْفُسَهُمْ ) در انفسهای خود یعنی سرمایه عمر بیهوده غنای برد اند و استعدادات حصول کمال را بطرب آرزوهای نذر و متابعت شهوات ضایع ساخته و ایشان ( فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ ) \* و در درخ جاوید ماندگانه ( تَلْفَحُ ) می سوزند ( وُجُوهُهُمْ النَّارُ ) و دهای ایشان را آتش ( وَهُمْ فِيهَا ) و ایشان در آتش ( كَالْحِجُونَ ) ترش و دیان یا از شدت احتراق زشت

و دانند و ابوسجید طوسی رض از حضرت زکات پناه عم و در تفسیر این آیه روایت می کند که  
 بریان سافزدوی کافران آتش و زرخ پس بر جهنم یعنی بالا و دلب ز برین او تا بریان عرض بر عهد و فرد  
 اند لب زمین او تا برسد نافعش در سوخ آید و که معصافت میان شفقتین او چهل ذراع بود پس حق تعالی  
 گوید ایشان را (أَلَمْ تَكُنْ أَیَاتِیْ) آیا نبود آیات من یعنی قرآن که در دنیا (تَنْقُلِیْ عَلَیْكُمْ) خوانده می شد  
 بر شما (فَكَذَّبْتُمْ بِهَا تَكْذِبُونَ) پس بودید که بدان تکذیب می کردید تا مستحق این عذوبت شدید  
 (قَالُوا رَبَّنَا) گویند ای پروردگار ما (غَلَبَتْ عَلَيْنَا) غالب شد بر ما (شِقْوَتُنَا) بدبختی ما یعنی شقاوتیکه بر ما نوشته  
 بودی در لوح محفوظ و بدان حکم کرده ای غالب شد گمان ما که موجب شقاوت است بر ما (وَكُنَّا قَوْمًا) و بودیم  
 ما مردمی (ضَالِّینَ) گمراهان از طریق حق (رَبَّنَا أَخْرِجْنَا) ای آفریدگار ما بیرون آر ما را (مِنْهَا) از آتش  
 و زرخ تا در کمال و تنافی کا خود کنیم (فَإِنْ عُدْنَا) پس اگر باز گردیم بکفر و تکذیب (فَأَنَّا ظَالِمُونَ) پس  
 بدستیکه ما مستکاران باشیم بر نفس خود آخر سخنی که در دخیان گویند این باشد (قَالَ اخْشَوْا) گوید  
 خدای خاموش باشید (فِيهَا) در و زرخ (وَلَا تَكْفُرُوا) و سخن گویند با من و در خروج یا دفع عذاب کشما  
 و میگردن نسیسیم باز شاهد عذاب بر نمی داریم (إِنَّكَ كَانَتْ فَرِیقٌ) بد دستیکه بودند گروهی (مِّنْ عِبَادِیْ)  
 ازندگان من یعنی و ایشان همه چون عمار و بلال و خاب و اسأل ایشان رض که یوحنا (يَقُولُونَ رَبَّنَا)  
 می گفتند ای پروردگار ما (أَعْمَدًا) گردیدیم تو (فَاغْفِرْ لَنَا) پس بیامرز ما را (وَارْحَمْنَا) و به بخش بر ما (وَأَنْتَ  
 خَيْرُ الرَّاحِمِينَ) (و تو بهترین بخشنده گانی (فَاتَّخَذَ تَمَوْهُمْ) پس فرا گرفتند شما آن در و ایشان را (سَخْرِيَا)  
 مهز و به کسی که با او سخن بگوید و افسوس دارند مراد آن است که با ایشان استیقامی کردید (حَتَّى  
 أَنْتَبَهُمْ) تا وقتی که خاموش گردانیدند ایشان یعنی فرط اشتغال شما بسخریه ایشان را خاموش ساخت  
 بر شما (ذِكْرِي) یاد کردن من (وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ) و بودید شما که از ایشان (تَضَحَّكُونَ) می خندید از روی  
 تکبر و نظم خود و تحقیر و تذلیل ایشان (إِنِّي) بد دستیکه من (جَاءَ يَتَّبِعُهُمُ الْيَوْمَ) برآمد به ایشان را  
 امروز (بِمَا صَبَرُوا) آنچه صبر کردند بر اید و آزار و سخریه شما (أَفَلَمْ هُمْ الْذَائِرُونَ) بد دستیکه ایشان  
 اندر حیدگان برادر خود یعنی عزای صبر ایشان فرذاست بمطوب (قَالَ) گوید ای یافرشه ما مراد مکاران  
 و اگر شما (كَمْ لَبِيتُمْ) چند و رنگ کردید (فِي الْأَرْضِ) در زمین کافران از روی غنات و طول امل می گفتند  
 ما همیشه خواهیم بود و دنیای ناپ دو قاتی نخواهیم شد پس اطمنن عتاب از ایشان پرسند چند و رنگ نمودید  
 (عَدَدَ سِنِينَ) شمار سال یعنی چند سال بدید در دنیا زنده بودی زمین مرده در قبر (قَالُوا) گویند

(لَبِثْنَا يَوْمًا) در جنگ که بیم روزی اَوْدِعُصْ يَوْمِ الْيَابَرَةِ از روز کوه شمرند مدت لبث خود را نسبت  
 به ما نمود و در روز بازهول آتش فراموش کرده باشند گویند مدت بدون مادر دنیا مقدر روزی یا بعضی از روز  
 بوده و ما بیش ازین نمیدانیم (فَسْئَلُ الْعَادِيْنَ) پس پیرس ای بر منده زمان لبث ما از شمارندگان  
 یعنی از ملائکه که حفظ و اعمار و انفا سس مابودند (قَالَ) گوید خدای (اِنْ لَّبِثْتُمْ) در جنگ نکردید در دنیا  
 (اِلَّا قَلِيْلًا) گمانه کی یا صافات بایام آخرت (لَوْ اَنْكُم) اگر در سیه شما (كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ) هستید که  
 بدانید که تمام دنیا و جز آن آخرت اندک است (اَفَحَسِبْتُمْ) آیامی بندگان را در شما از غفلت (اَنْمَّا خَلَقْنَاكُمْ)  
 آنکه ما شما را آفریدیم (حَبْنًا) بجای بازی بازی (وَاَنْكُمُ الْيَبْرُ) و گمان بر دید آنکه شما بسوی ما (لَا تَرْجِعُوْنَ)  
 بازگردیده نشدید برای مجازات افعال یعنی شمار ابرای عبادت آفریدیم و مکافات شمار امنزد کرده ایم  
 در اطاعت قشیری مذکور است که عبت مشغولی باشد بجزیری که از حق باز دارد و خدای تعالی ما را برای آن  
 نیافریده و بدان امر نکرده شیخ ابوبکر داسطی قدس سره روزی این آیت می خواند فرمود که فی خلق را  
 بیست یا فرید بلکه خواست که هستی دی آشکارا شود و از صنوعات دی بصفت که الیه دی راد برند  
 و گفته اند شمار اربازی یا فریده ام بلکه برای ظهور نور محمدی عم آفریده ام چه در ازل مقرر شده بود که آن گوهر  
 تابان از صدف جنس انس بیرون آید پس اداصل است و شمار فرع دی آید

\* نظم \*

\* هفت دانه و چار که پروا خستد \* خاص پیل مرکب ادب خستد \*

\* اداست شده دآدمیان جمله خیل \* اصل دی و جمله عالم طفیل \*

در بحر الحقائق آورده که شمار اذ برای آن آفریده ام تا بر من سود کند نه بجهت آنکه من بر شما سود  
 کنم و گویند ملائکه را آفرید تا مظهر قدرت باشند و آد میان اخلق کرد تا مخزن جوهر محبت باشند و در بعضی کتب  
 سادی هست که ای فرزند آدم همه آشیا را از برای شما آفریده ام و شمار را برای سود سرگشت  
 کنرا مخفی آنجا ظهوری تمام دارد که اثار الیه المولوی قدس سره

\* مثنوی \*

\* ای ظهور تو بکلی نور نور \* گنج مخفی از تو آمد در ظهور \*

\* گنج مخفی بود زیر خاک کرد \* خاک را تابان ترا افاک کرد \*

\* گنج مخفی به زهری جوشش کرد \* خاک را سلطان اطلس پوش کرد \*

\* خویش را نشاخت مسکین آدمی \* از فردنی آمد و شد در کی \*

\* خوشتن را آدمی از آن فروخت \* بود اطلس خویش را بر دلق وخت \*



\* ای غلاست عقل و تدبیرات هوش \* \* تو برای خویش را از ان فروش \*  
 (فَتَعَالَى اللَّهُ) پس بزرگ است خدا ای تنالی و بزرگ تر از آنکه بدیست بیافزید (الْمَلِكُ الْحَقُّ) \*  
 بادشاه (بِذَلِكَ الْآيَةِ الْهُدَى) نیست هیچ معبودی مستحق عبادت گداز (رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ) \*  
 آفریدگار عرش بزرگ با عرشش که کریم است خیرات و برکات از او نازل می شود (وَمَنْ يَدْعُ) و هر کس می خواند  
 یعنی به پرستش (مَعَ اللَّهِ) با خدا ای حق (إِلَهُ الْآخِرَةِ) خدا ای دیگر که (لَا تُهْأَنَ) هیچ حجتی نیست (لَهُ)  
 مهر بسته را (بِه) به پرستش آن اله (فَاتِمَا حِسَابُهُ) پس جز این نیست که حساب عمل آن کس  
 و مکافات کردار او (عِنْدَ رَبِّهِ) نزد یک پروردگار او است و به قدر استحقاق او را پاداشش  
 خواهد داد (إِذْ لَا يُغْلِبُ الْكَافِرُونَ) \* بدرستی که فلاح نیابند و دستگار نشوند ناگزیدگان (وَقُلْ رَبِّ  
 اغْفِرْ) و یا وای محمد آفریدگار من ببارز مرا (وَأَرْحَمْ) و به بخشای بر من و بر ایشان به رحمت  
 و اسام خود (وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ) \* و تو بهترین رحم کننده گانی و در خبر آمد که اول سوره قد اقله  
 و آخر آن کجی است از گنجهای عرش الهی

سورة النور مدنیة بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* و هی اربع وستون آیه

(سُورَةُ) این سوره است از عالم قدس (أَنْزَلْنَاهَا) فرود ستاده ایم آنرا بواسطه جبرئیل عم (وَفَرَضْنَاهَا)  
 و فرض کردیم بر شما احکامیکه در و است (وَأَنْزَلْنَا فِيهَا) و فرود ستاده ایم در و (آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ) آیههای  
 روشن از حد و احکام (لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ) \* شاید که شما بپذیرید و از محارم بپرهیزید و از جمله حکم  
 این است (الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي) زن و مرد زنا کننده چون غیر محصن باشند (فَاجْلِدُوا) پس بزنید ای  
 ای مرد حکام (كُلُّ وَاحِدٍ) هر یکی را (مِنْهُمَا) از آن هر دو (مِائَةَ جَلْدَةٍ) صد تا زیاده این حکم خاص است بآنکه  
 محصن نباشد به محصن رجیم است و در شرح طحاوی آمده که شرائط احصان حریت است و بلوغ و عقل  
 و اسلام و تروج به نکاح صحیح مع لفظ و امامت نبی روح شرط نمی کند و غیر محصن را که آزاد باشد با وجود بلوغ  
 یک سال جلای فرماید و امام مالک و احمد رض در نفی بکد با امامت نبی روح متفقند چه چندی در بین باب  
 وارد شده که مانع جلده و تقریب عام صاحب کتاب فرموده که تغریب عام نزد امام اعظم رض بر همین  
 آیت منم و خ است (وَلَا نَأْخُذُكُمْ) و در انگیر و شمار (بِهَا) باین دو زنا کننده (وَأَفْهَى) مهربانی (فِي دِينِ  
 اللَّهِ) در فرمان برداری خدا ای تنالی یعنی می چشاید بر ایشان و تعطیل حد مکنید و در ضرب مسامحت نمایند  
 (إِنْ كُنْتُمْ تَوْرُونَ) اگر می بینید که گریه اید (بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ) بخدا ای تنالی و بر روز قیامت چه

ایمان بخدای اقتضای بد و جهنمی کند در اقامت خود داد (وَلْيَشْهَدْ) و باید که حاضر شوند (هَذَا أَجْمَعًا) در وقت  
 مذاکرات آن مرد و تن یعنی در زمان اقامت حد بر ایشان (طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) و اگر وی از مومنان  
 نباشد بهر ایشان حاصل شود آن تفضیح مانع گردد از معاودت بهن آن عمل بقول امام ماک و امام  
 ثقیل از چهار کس که بعد از خود زمانه کشمر نباشند و بقول ایرد دیگر یک کس کافی است  
 و تاده نیز گفته اند در اسباب نزول از این عذر مردی است که امام مهر دل می گوید که یکی از اصحاب  
 رایات بود و ریوت موایر شمسیتی تقبل می کرد که هر که او را بخواد مؤنت آن کس را به تمام کفایت  
 کند مومنی خواست که بدین طبع خام نان خود را بخت سازد قصد نکاح دی کرد حضرت عزت جهت آنکه  
 مسلمان بد نام نشود و این آیت فرستاد که (الزَّانِي) مرد زنا کننده (لَا يَنْكِحُ) نکاح نکند (إِلَّا زَانِيَةً) مگر زن  
 زنا کننده و (أَوْ مُشْرِكَةً) یا مشرک آورنده را به غالب آن است که مائل بر زنا از اهل عفت مجتنب  
 خواهد بود (وَالزَّانِيَةُ) زن باید کار (لَا يَنْكِحُهَا) در نکاح نیارد و (إِلَّا زَانِيَةً) مگر مرد باید کار (أَوْ مُشْرِكَةً)  
 یا مشرک آورنده چرخه صمیمت علت ضم است و مشکلات سبب الفت

بیعت

\* هر کس مناسب گهر خود گرفت یار \* \* بابل باغ رفت و زغن سوی خارزار \*

در بیان آورده که بنایا از یور یا مشرکان مدینه و ریوت موایر شمسیتی هر یک بر ور خانه خود را بقی نصب  
 کردند مردم را بخود دعوت کرده اجرت گرفته بی ضعف مهاجرین که مسکنی و حشره غذا شندی و از تنگ  
 دستی پریشان حال می گذرانیدند و ادعیه کردند که ایشان را بد نکاح در آورده و گرایه نفس از ایشان  
 گرفته بر عادت اهل جاهلیت معاش گذرانند حق تعالی منع کرد و فرمود (وَحَرِّمَ) و حرام کرده شد (ذَلِكَ)  
 تزویج بزوانی (عَلَى الْمُؤْمِنِينَ) بر گروندگان قولی آن است که این حکم در اول اسلام بوده و بآیت  
 و اماکن الایامی منموخ شده (وَالَّذِينَ يَزِينُونَ الْفَحْشَاءَ) و آنرا که می کنند مرزنان محضه را بر نادر  
 محصن نیز درین حکم داخل است و اینها احصان بحریت است و بلوغ و عقل و اسلام و عفت از زمانه  
 مردی یا زنی را که جمیع این پنج صفت موصوف باشد بر نادر شام دهند (ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا) پس نیابند نزدیک  
 حکام (بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ) چهار گواهد یعنی چهار مرد آزاد یا بالغ مسلمان نیارند بر اثبات آنچه می گردند بد این  
 (فَاجْلِدُوهُمْ) پس بر بند ایشان را (أَمَّا فِيمَنْ جَلَدَتْ) هشتاد تا زیاده و در قذفی که بنیبر زنا باشد یا قذف  
 بر ناک غیر محصن را بد و تضریر است نه در حد قذف از زنا و شرب اخف است زیرا که حد زنا بر آن ثابت  
 است بنما که گذشت و ثبوت حد شرب بقول صحابه است و رض و سبب حد قذف محتمل است مرصق را

وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ) و قبول کنید از ایشان که قذف کردند گواه نیارند و تا زیانہ خود رند (شَهَادَةً) گواهی  
 در هیچ حکمی (أَبْدًا) همیشه یعنی تا آخر عمر و گفته اند تا بوقت توبه (وَأُولَئِكَ) و آن کرده قاذقان (هُمْ)  
 (الْفَاسِقُونَ ط) ایشان فاسق مانند یعنی بقصدیق ایشان حکم کرده شده است (إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا) مگر آنانکه توبه  
 کرده اند (مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ) از پس این قذف و دیگر قذف نکنند (وَأَصْلَحُوا ط) و بصلاح آرند نیت خود را  
 در ترک قذف مسلمانان که اعظم فسق از ایشان بر جزو امارد شهادت بمنده ب امام ابو حنیفه رض  
 نموده باشد و نزد امام شافعی و امام احمد رض در شهادت و تذقیق به و باطل می شود (فَإِنَّ اللَّهَ) پس  
 پذیر صحت کند ای تعالی (خَفُورًا) آرزنده گناه بندگان است (رَحِيمٌ ه) مهربان برگرد توبه کننده گان آرزنده اند  
 که بعد از نردول این آیت عاصم بن حدی رض گفت یا رسول الله سید که مردی از مایگانہ را با زن خود بیند  
 اگر بطلب گواه شغول می گردد تا جمیع شدن شهود آنکس از حاجت خود فارغ شده رفته است و اگر بی گواه  
 بعضی می گوید هشتاد تا زیانہ میزنند و اعظم فسق در د شهادت بر سر این حال جاویده باشد حضرت رسالت پناه  
 هم فرمود که ای عاصم خدا تعالی چنین حکم فرستاد عاصم از مجلس بیرون آمد این عم ادعوهم مرد در سیده  
 گفت ای عاصم شرک بن صمد کار ابر شکم زن خود خوله دیدم عاصم گفت و ادیلا مبتلا شدیم به آنچه بر عهدیم  
 پس بازگشته صورت عالی بعرض سید عالم عم رسانید حضرت هم خوله را طلبید و از او پرسید او انکار  
 کرد و آیت لعان نازل شد که (وَالَّذِينَ يَرْمُونَ) و آنانکه رمی کنند بر ما (أَزْوَاجَهُمْ) زنان خود را (وَلَمْ يَكُنْ  
 لَهُمْ شُهَدَاءُ) و نباشد ایشانرا گواهان (إِلَّا أَنْفُسُهُمْ) مگر نذمه های ایشان (فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ) پس واجب  
 است گواهی دادن یکی از ایشان (أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ لَا) چهار گواهی بخدا مضمون آنکه (إِنَّهُ لَعَنَ رَبِّيَ) او  
 یعنی شوهر (لَعَنَ الصَّادِقِينَ) از راست گویان است در نسبت زنا بدان زن و هر گواهی موکد بسوگند  
 بجای یکی از شهود است (وَالْخَامِسَةُ) و گواهی پنجم (أَنْ لَعَنَتَ اللَّهَ عَلَيْهِ) آنکه لعنت خدا ای پرو (إِنْ كَانَ)  
 اگر باشد (مِنْ الْكَافِرِينَ) از دودغ گویان و در آن رمی لعان مرد برین گونه است که چهار نوبت گوید گواهی  
 عهدیم بخدا ای که سن راست گویم و در آنچه رمی کردم مرا این زن را بدان و نوبت پنجم گوید لعنت خدا ای برین  
 اگر دودغ گویم و در آنچه رمی کردم مرا این زن را بدان و بر نوبت است بدان زن کند حکم این لعان آن  
 است که حذفت از مرد و قط شود میان مرد و زن تفریق کند فرقت طلاق بقول امام ابو حنیفه رج و فرقت  
 فسخ بقول امام شافعی رج و عد زنا بر زن ثابت گردد و اگر نکول کند از لعان بقول امام شافعی و بمنده ب  
 امام ابو حنیفه رج او را حبس کند (وَيَذَرُهَا) و دفع کند و باز دارد (عَنْهَا الْعَذَابُ) از آن زن حبس را

یا پدر ( اِنَّ تَشْهَدَ ) آنگاه گویای ده آن زن ( اَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ ) به چهار گواهی بخدای و مضمون آنکه ( اِنَّهُ )  
 بدوستیکه شوهر ( اَلْحَبْنُ الْكَافِرُ بَيْنَ ) از دو دغ گویان است و رانچرمی کرد و رمان ( وَاَلْخَاصَّةُ ) و گواهی  
 پنجم ( اِنَّ خَضْبَ اللَّهِ عَلَيْهَا ) آنگاه خشم خدای بر آن زن بود ( اِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ ) اگر باشد مرد  
 از راست گویان و در رمی لعان زن آن است که چهار نوبت بگوید گواهی میدهد به بخدای که این مرد از  
 دو دغ گویان است و رانچرمی بر این مردی کرده نوبت پنجم بگوید خشم خدای بر من اگر راست گوی باشد  
 این مرد و در رمی دهر بار اثبات برادر کند و در موضع آورده که حضرت و سالت پناه هم بعد از نماز دیگر غویر  
 و خود را طایفه و بدین نوع که مذکور شد مرد و زن هر دو گواهی دادند و نزد یک ذکر کنندت و غضب پیغمبر هم  
 آید گفت و قوم در آن اتفاق کردند و جمعی از مقدمان بجای غویر مال بن امیه را ذکر کرده اند ( وَلَوْ لَا  
 فَضْلُ اللَّهِ ) و اگر نه فضل خدای تعالی بودی ( عَلَيَّكُمْ ) بر شما ( وَرَحْمَتُهُ ) و بخشایش او ( وَاِنَّ اللَّهَ ) و آنگاه  
 خدای تعالی ( تَوَابٌ قَبُولٌ كَثِيرٌ ) توبه است ( حَكِيمٌ ) حکم کننده در حد و احکام هر آینه شمار انصیحت  
 گمراهی و دو دغ گوی را به عذاب عظیم مبتلا ختی گویند اگر نه فضل و رحمت تودمی تا خیر عقوبت شما  
 هلاک می شدید اگر نه فضل خدای تودمی اقامت زواج و دینی از فواحش هر آینه نسل منقطع شدی و مردم  
 یکدیگر را هلاک کردند یا اگر نه خدای بخشنیدی بر شما بقبول توبه در بادی نمانا میدی سرگردان می شدیدی  
 پس شمار آید و توفیق توبه بر سر منزل رجاسانید

\* اگر توبه مددگار گدنگار نبودی \*

\* و توبه نبودی که در فیض کشودی \*

\* و توبه نبودی که در غم از آینه عاصی که زدودی \*

بعد از این آیات در باب قصه برات افک است ذمه عایشه مدینه رض و آن حکایت دور و دراز است  
 و وظایف ادب اقتضای آن می کند که بساط اطباب در ایراد جزئیات آن مطوی باشد و کلی آن بر سهیل  
 اجمال آن است که سال پنجم از هجرت که غزوه ربیع اتفاق افتاد مدینه رض در آن سفر همراه بود  
 و در بعض منازل بضرورتی از هودج بیرون آمده عقدی از جرع ظنار کم کرده و لطلب آن از منزل گاه  
 دور شده زمانی گذشت افتاد در آن زمان خادمان هودج را بی شخص ساکن آن باز کردند و رفتند عایشه رض  
 باز آمد و منزل خالی دید و همانجا توقف فرمود تا صفوان بن مطلق که با هم حضرت رسول عم از عقب شکم  
 آمدی بر صید و صد پند رض بر شتر ادسوار شده جمعه مکره مانع شد و این ابی او را بر شتر صفوان  
 فویده سخنمی که لکن حرم محترم سید عالم عم بود بر زبان خبایش نشان داد و چون بمید رسیدند

این خبر برض حضرت عالم هم رسید و عایشه رض بیمار شده و ازین معنی خبر نه داشت اما از آن حضرت  
عدم التماسی در می یافت اجازت طلبیده بخانه پدر آمد و آنجا بر صورت حال اطلاع یافته مرضش روی  
باز دیاد نهاد و شب و روز بگریه و زاری اشتغال می نمود

بیت \*

\* چشم ز گریه بر سر آب است روز و شب \*  
\* جانم ز ناله در تنب و تاب است روز و شب \*

و حضرت رسول هم به تفحص حال حضرت عایشه رض توجه فرموده از امهات مومنان و اکابر صحابه رض  
تفتیش می نمود و هر لطهارت ذیل او اقامت شهادت می کرد و روزی آن حضرت عم بخانه  
صدیقه رض در آمد و عایشه رض را گریان و نالان دید حضرت هم فرمود که ای عایشه اگر گناه کرده بخدای  
باز گرد و آمرزش طلب عایشه رض از ابوبین درخواست کرد که جواب آنحضرت هم گویند ایشان  
در صد و آن بنامند و صدیقه رض از غایت دشت فرمود که دشمنان خبری در انگنه اند و من هر چه می گویم  
سعی باد بکنند پس من همان میگویم که پدر بوسف گفت فصبر جمیل و الله الموفق تعالی

بیت \*

\* هری کنیم تا کرم او چه می کند \*  
\* باین دل شکسته غم او چه می کند \*

مقدار این حال اثر دخی بر آن حضرت هم ظاهر شده آیات براءت نازل گشت (ان الذین جاءوا  
بالبیِّنات ابد رسی آنانکه آورده اند دروغ بر سر و اورشان عایشه رض (عَصَبَةُ مَنَكُم ط) گروهی اند  
از شما و آن پنج تن بودند عبد الله بن ابی که پیش روی منافقان است و زید بن رفاعه و حسان بن ثابت  
شعر و طبع بن امیه پس خالد ابوبکر صدیق رض و حمیت بنت جحش خواهر ام المومنین زینب رض  
(لَا تَحْصِبُوهُ) پسندار آن دروغ گوز (شَرُّ لَکُم ط) بدی از برای شما مخاطب حضرت است پسند هم  
و عایشه رض و مقدان که نسبت باد کرده بودند می فرماید که آن دروغ را به نسبت خود بهر مینداید  
(بَلْ هُوَ) بلکه آن (خَيْرٌ لَّکُم ط) بهتر است مر شمار اجتهت آنکه اب عظیم یافته و در براءت شما آیتها  
نازل شد و کرامت و تعظیم شان شایسته هر کس ظاهر گشت و وعید کلی در باره دروغ گویان و بهتان  
گویان وقوع یافت (لِکُلِّ اَفْرِیٍّ مِّنْهُمْ) هر کس را از ایشان که متکلمان بر اکام (مَا اُکْتَسَبَ) جزای  
آن جزا است که کسب کرده (مِنَ الْاِثْمِ ط) از گناه بقدر آنکه خوش کرده چ بعضی خندیده بودند و بعضی  
سخنان هاشم گفته و بعضی خاموش شده و منع نه کرده (وَالَّذِي تَوَلَّى) و آن کس که فرا گرفت (کِبْرُوهُ)  
معظم آن سخن و شایع تر آن را (مِنْهُمْ) از آن جماعت مراد این الی است لعنت الله علیه (لَعْنَابُ)  
مراد راست عذابی (عَظِيمٌ) بزرگ و در آخرت یاد دینا با آنکه عذاف خور و مطرود و منجزل گشت

وگویند حسان بوده که با هر عمرش نمایان شد یا سطح که در هتای او شل گشت (لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ أَجْرًا  
 نه آنگاه شنوید این سخن را (ظُنُّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ) گمان برندی مردان و زنان کردیدگان  
 بِأَنفُسِهِمْ) بهر بیان خویش (خِیْرًا) نیکی و چنانچه به نفسهای خود گمان برنده دل از خطاب بغیرت  
 و از مضمهر مبالغه است در توبینج و استعمار با آنکه ایمان مقتضای گمان نیکی است با اهل ایمان یعنی  
 باستی که مومنان بعد از اجتماع این دو و گمان نیکی بر دمی بپایند رض و صفوان (وَقَالُوا) و گفته  
 چنانچه مردی متیقن که بر حالی مطلع باشد و گوید (هَذَا) این سخن (إِنْ كُنْتُمْ مِنْهُمْ) و دومی روشن است  
 و حق سبحانه از واج پیغمبر انرا نگامیدارد از مثل این حالها به تعظیم و تکریم برایشان (لَوْلَا جَاءُوا) چرا  
 نیاروند (عَلَيْهِ) برین سخن (بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءٍ) چهار گواه که گواهی دهند بر آنچه ایشان قند می کنند بران  
 (فَإِنْ لَمْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ) پس اکنون که نیاروند گواهی چهار گانه (فَأُولَئِكَ) پس آن گروه (عِنْدَ  
 اللَّهِ) نزدیک خدای تعالی یعنی در حکم او (هُمْ الْكَافِرُونَ) ایشانند دوزخ گویان در ظاهر و باطن چه اگر  
 گواه آور دندی در ظاهر حکم کاذب بودی اما در باطن کاذب بودندی زیرا که این صورت بر از واج  
 انبیاء مستمع است و چون گواه نیاروند در ظاهر نیز کاذبند (وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ) و اگر نه افزودنی کرم خدای  
 بودی (عَلَيْكُمْ) بر شما (وَرَحْمَتُهُ) و مهربانی او (فِي الدُّنْيَا) و در دنیا توفیق تو بر کردن (وَالْآخِرَةِ) و در آخرت  
 بقدر و مغفرت (لَمَسَّكُمْ) هر آینه بر سیدی شمارا (فِيمَا أَفْضْتُمْ فِيهِ) در آن چیزیکه خوش گردید در آن از دوزخ  
 بر صد بفرض (عَذَابٌ عَظِيمٌ) عذابی بزرگ که عذاب فذف است و ملامت مردم در جنب آن  
 حقیر بودی و شمار آن عذاب رسیدی (إِذْ تَلَقَّوْنَهُ) آنگاه که فرا می گرفتید این سخن را (بِأَلْسِنَتِكُمْ)  
 بزبانهای خود که بعضی از بعضی بر سیدی (وَتَقْرَأُونَ بَاقُوا هُكْمُ) و می گفتید به هتای خود (مَا لَيْسَ  
 لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ) آن چیزی را که بدان علم نداشتید یعنی سخن از روی جهل می گفتید (وَتَحْسِبُونَهُ) و می پندارید  
 آن جزو آنکه گفته (هَیْنًا) سهیل و آن که هیچ طبع بران متفرع نیست و نباشد (وَهُوَ) و حال آنکه آن  
 سخن (عِنْدَ اللَّهِ) نزدیک خدای تعالی (عَظِيمٌ) بزرگ است و عذوبت بسیار بران مترتب چه  
 الحاق عار است با اهل بیت نوت و تکذیب قرآن و استخفاف منصب رسالت در احشاف مذکور  
 است که ام ایوب زویر ابویوب انصاری رض با او گفت که شنیده هستی را که مردم در باب  
 عایشه رض می گویند ابویوب فرمود که شنوده ام و آن دروغ است چه توبه نسبت خود این فعل روا  
 میداری ام ابوب گفت لا والله ابویوب گفت که و الله که عایشه رض بهتر از تو است پس به نسبت زن

ببینم بر عم این عمل کی (و اذ اداین بهمان فظیم است حق تعالی فرمود که (وَلَوْلَا اِذْ سَمِعْتُمُوهُ) و چرا  
نه چون شنوید این سخن را (فَلْتَمَّ) می گفتید یعنی چون این سخن اشتاع گردید چرا نگفتید چون ابواب  
گفت رض (مَا يَكُونُ لَنَا) نمی مزد و ما و نمی رسد (اَنْ نَّتَكَلَّمَ) آنکه سخن گوئیم (بِهَذَا قَوْلٍ) باین کلام  
(مُنْجَانِكَ هَذَا) پاک است خدای از آنکه در حرم محترم پیغمبر او قدح توان کرد (بِهَتَانِ عَظِيمٍ) این  
کلام افزای بزرگ است بر بادیه منافقان (بِعِظْمِ اللَّهِ) بحدی دهد شمار خدای (اَنْ تَعْدُوا) آنکه  
باز گردید (لِمِثْلِهِ اَبَدًا) بسن این سخن هرگز یعنی مادام که زنده باشید (اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) اگر هستید  
گمرویدگان بر ایمان مانع است از طعن در مار که سلسلمانان خصوصاً امهات مومنان (وَيَبِينُ اللَّهُ) و بیان  
می کند و روشن می گرداند خدای تعالی (لَكُمْ الْآيَاتُ) برای شما آیتها که دلالت دارند بر محاسن آداب  
تا بنده گیرید و از طریق آداب انحراف نور زید (وَاللَّهُ عَلِيمٌ) و خدای تعالی داناست لطهارت ذیل  
حایت رض (حَكِيمٌ) حکم کننده به امرت زنده اذ عیب و عار

\* بیت \*

\* تا گریبان دانشش پاک است از لوث خطا \* \* و زنده است عین چو آلوده از سر ناپا \*

\* بیت \*

و چه زیبا گفته است

\* کرا رسد که کند عیب و آسن پاکت \* \* که بمجو قطره که بر برگ گل بکشد باکی \*

(اِنَّ الَّذِيْنَ يُحِبُّوْنَ) بد رسد آنکه دوست میدارند (اَنْ تَشِيْعَ الْفَاحِشَةُ) آنکه فاش گردد زشت نامی  
یعنی نیت فاحشه (فِي الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا) در شان آنکه ایمان آورده اند و خواهند که مردم آنرا در زبان  
گیرند (لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ) مرایشان را است خدای در ذناب (فِي الدُّنْيَا) در دنیا جبه قذف و دنا می  
(وَالْآخِرَةِ) و در آن سر ای پائش (وَاللَّهُ يَعْلَمُ) و خدای تعالی میداند شر آنچو خض کرده اید و در آن  
(وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ) و شما آن را نمی دانید (وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ) و اگر بفضل خدای تعالی بودی  
بهر داری (عَلَيْكُمْ) بر شما (وَرَحْمَتُهُ) و بختش او به مهرانی و پرو و دگر گوی (وَاِنَّ اللَّهَ رَوْفٌ) و آنکه  
خدای تعالی مهربان است بر امت زمت و قنذ و ف را ظاهر گرداند (وَرَحِيمٌ) بخت نیده است بنوبه  
جنابت قاذف در گذراند بر آینه عتوبت طارش افرو و آمدی (يَا أَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا) ای آن کسانی  
که گردیده اید (لَا تَتَّبِعُوا) پیروی کنید (خَطَاوَاتِ الشَّيْطَانِ) گامهای ابلیس یعنی راههای او را  
به معصیت یا و مواسهای او را در قذف عیث رض (وَمَنْ يَتَّبِعْ خَطَاوَاتِ الشَّيْطَانِ) هر که بر بی  
وی رود و او را متابعت کند (فَاِنَّهُ يَأْمُرُ) پس بدو می فرماید و یو آن کس را (بِالْفَحْشَاءِ)

بکاری که زشت باشد در عرت و عقل (وَالْمُنْكَرِط) و بهای که ناپسندیده است در حکم شرع (وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ) و اگر نه کرم الهی بودی (عَلَيْكُمْ) بر شما توفیق توبه یا تعیین شد و در کفارت گناه است (وَرَحْمَتُهُ) و بخشایش او بنده پیر شما (مَا رَكِبِي مِنْكُمْ) یا که نه گشتی از شما (مِنْ أَحَدٍ) هیچ یکی (أَبَدًا) تا آخر و هر از دس این عیب جوئی و نه گوئی (وَلَكِنَّ اللَّهَ يُكَيِّسُ) ولیکن خدای پاک می سازد بقبول توبه (عَنْ يَشَاءُط) هر که خواهد (وَاللَّهُ سَمِيعٌ) و خدای تعالی شنواست بمناللات مردمان (عَالِمٌ) دانایان به نیت های ایشان گوید که صدایق رض سوگند خورده بود که بر سر مخالف خود یعنی مسطح که یکی از مستکبران پاک او بود نفقه نمده و عطا با او نیکوئی نه نمده حق تعالی آیت فرستاد که (وَلَا يَأْتِلِ) و باید که سوگند نخورده (وَلَوْلَا الْفَضْلُ) نه اذن ان فضل در دین (مِنْكُمْ) از شما (وَالسَّعَةِ) و خداوند دستگاه و توانائی و فراخی در مال مراد او بیکر صدایق رض حق صیحه فرمود که چنان باید که چنین مردم سوگند نخورده (أَنْ يَتُوتُوا) بر آنکه نه نفقه (أُولَى الْقُرْبَى) خویشاوندانرا (وَالْمَسَاكِينِ) و درویشان و محتاجانرا (وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ) و مهاجران را در راه خدای تعالی و مسطح هم خویش است دهم مسکین دهم مهاجر (وَلِيَعْفُوا) و باید که عفو کنند هر چه را که از ایشان صادر شده (وَلِيَصْفَحُوا) و روی بگردانند از انتقام و اغماز فرمایند (أَلَا تُحِبُّونَ) آبادوست نمی دارید (أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ) آنرا که بپارزد خدای تعالی شما را پس شما نیز از گناه دیگران در گذرید (وَاللَّهُ غَفُورٌ) و خداوند تعالی آمرزنده است با کمال قدرت بر انتقام (رَحِيمٌ) مهربان بر احماب جرائم و آثام شما نیز مستحق باخلاق دی شوید علما ازین آیت استدلال بر فضل حضرت عدین رض کرده اند صاحب احقاف فرموده و بر تخیج ان الفضل المطابق له و حکیم ثنائی قدس سره درین باب فرموده

نظم

\* بود چندان که راست و فضاش \* که الو الفضل خواند ذوالفضاش \*

\* صورت و سیرش همه جان بود \* زنان ز چشم عوام پنهان بود \*

\* روز و شب سال و ماه در همه کار \* ثانی اثنین ازها فی الغار \*

(إِنَّ الَّذِينَ) بدستی آنکه (يُرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ) و می می کنند زنان محصنه را (أَلَّا تَعْلَمَ) ای خیران از آنچه ف می کنند ایشان را بدان (أَلَمْ تُؤْمِنْتِ كَرِيمَةً) بخدا و رسول مراد ازواج پیغمبر اند عم و در وسط کوچه خاصه عایشه رض مراد است و گفته اند در شان مهاجران است و بعضی عام میدارند و بر هر تفرقه بر آنها که قذف چنین جماعتی می کنند (لَعَنُوا) لعنت کرده اند نه (فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ) در دنیا



و در آخرت دور افتاده از نام بیگود و در آخرت از رحمت نیی درین عالم ملعون و مردود اند و در آن  
 سرای مبعوض و مطرود (وَلَهُمْ عَذَابٌ) و مرایشان را است هابل (عَظِيمٌ) بزرگ بر جهت گناه  
 بزرگ و آن عذاب ایشان را بود (يَوْمَ تَشْهَدُ) در روزیکه گواهی دهند (عَلَيْهِمْ) برایشان (الْاَسِنَّةُ)  
 زبانهای ایشان با تک و بهمان معنی بزه بان خود اعتراف کنند (وَاَيَّدُ بِهِمْ) و گواهی دهند و صدهای ایشان  
 (وَارْجُلُهُمْ) و پایهای ایشان (بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) بآنچه بودند که کسب می کردند از جرأتم و شتم (يَوْمَ تَنْذُرُ)  
 آنروز (يَوْمَ فَيَعْلَمُ اللَّهُ) تا مبدی عذای ایشان را (وَاللَّهُ يَفْقَهُ) جزای که سزاوار است بر ایشان  
 (وَيَعْلَمُونَ) و بدانند در آنروز (أَنَّ اللَّهَ) آنکه مدعی تباری (هُوَ الْحَقُّ الْقَبِيضُ) و است ثابت بذات  
 خود و پیدا بالوہیت و قدرت و توانا بر عذاب و ثواب (الْخَبِيثَاتُ) مستحسان ناشایست و ناپاک (لِلْخَبِيثَاتِ)  
 مرد ناپاکانرا یعنی از ایشان نکاح گردد و بدان متکلم شوند (وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ) و باید آن نیز متکلم  
 مرد مستحسان باید را چه طبایع ایشان بدان مائل است از خبیث خبیث (وَالطَّيِّبَاتُ) و کلمات پاکیزه  
 (لِلطَّيِّبِينَ) مرد مردان پاک و است یعنی از ایشان مرایت کند (وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ) و پاکیزگان  
 نیز در خورد مستحسان پاک و اکل انار بر ترشح می افید \* مصرع \* از کوزه همان بر دل ترا دگر دو است \*  
 و گفته اند زنان ناپاک برای مردان ناپاک اند و مردان ناپاک را عجب اند برایشان و زنان پاک برای مردان  
 پاک اند و مردان پاک را عجب است برایشان \* تخصیص سخن آنکه در عزم متحرم حضرت رسالت پناه عم که  
 پاکیزه ترین موجودات است محرمی پاکیزه چون حضرت عایشه صدیقہ رضی سرور چند بیت حبیب  
 الفلت و صحبت است و الیه اث رفتی المستوی المستوی \*  
 \* مثنوی \*

\* زود ره گام و بین ارض و سما است \* جنس خود را همچو نگاه دگر باست \*

\* ناریان مر ناریان را جا دهند \* نوریان مر نور یا نرا طالبند \*

\* اهل باطل با ظلم را نمی کشند \* اهل حق از اهل حق هم سرخوشند \*

\* طیبات آمد ز بهر طیبین \* لایطیبات الخبیثون است یقین \*

ذکر فضل حضرت عایشه صدیقہ رضی در رسالت اموات الضار سبیل استقصا سمت ذکر یافته  
 لاجرم این جابر ترجمه آیات اقتضای نور (أُولَئِكَ) آنکرده یعنی حضرت رسالت پناه عم عایشه رضی  
 و صفوان رضی (مَبْرُوءُونَ) تبراکرده شده گان یعنی منزله و سیر اند (مَعًا يَقُولُونَ) از آنچه میگویند ارباب  
 اکابر و بهمان منصب رسالت ازان عالی تر است که ذیل عصمت زود ظاهر او باوث چنین شهنشایی

آلوده گرد و وضو آن مردی پاکیزه و از اولیای صحابه و از انبیا بدین تهنیت متهم توان داشت (لَهُمْ) مرایشان است (مَغْفِرَةٌ) آمرزش از خدا ای تمای (وَرِزْقٌ كَرِيمٌ) (دروزی یسکو یعنی بی رنج و بسیار و باید از مراد نسیم بهشت است (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) ای آن سلاطین که دیده اید بخدا و رسول او (لَا تَدْخُلُوا) در میان سرزده (بُيُوتًا) بنمایان (خَيْرَ بُيُوتِكُمْ) بهترین خانه های خود که در آن ساکنید یعنی به بیج خانه بیگانه در میانید (حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا) تا وقتی که خبر گیرید و دستور بطلبید (وَتَسَلِّمُوا) (وَسَلَامٌ عَلَيْكُمْ) سلام کنید (عَلَى أَهْلِهَا) بر اهل آن خانه در روایت آمده که گویند السلام علیکم ادخلنا تمسلی آورده که زنی انصار را به جناب نبوت ماب عم آمده به وقت عرض رسانید که مادر خانهای خود بر صفتی بسیار شرم که نمی خواهم که هیچ کس مادر ابراهیم حال بیند و نگاه یکی از کسان مادر خانه در می آید و مادرانه بوجهی که شاید می بیند حق سبحانه این آیت فرستاد و حکم شد که بخانه کسان بی دسترسی در میانید (ذَلِكُمْ) آن استعلام و اهدایت آن (خَيْرٌ لَّكُمْ) بهتر است مرشمار از آنکه بی اجازت در آید و گفته اند کسی که در عیال خود در می آید باید که بگوید یا مادر از پای نمانی اعانم کند تا اهل خانه بستر خود را ت دفع کرد و ثبات افتد ام نماید این کلمه کردیم (اعْلَمْكُمْ تَذَكُّرُونَ) \* ثابت بد که شما خبر گیرید (فَإِنْ لَّمْ تَجِدُوا فِيهَا) پس اگر نیابید در آن خانه (أَحَدًا) هیچ یکی را (فَلَا تَدْخُلُوهَا) پس در میانید در خانهای غیر (حَتَّى يُوْذَنَ لَكُمْ) تا وقتی که دستور می دهند یعنی کسی پیدا شود و شمار را اجازت دهد \* دخول در خانه خالی بی اذن کسی محل تهنیت مرفقه است (وَأِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا) و اگر گویند بعد از استیذان که باز گردید (فَارْجِعُوا) پس باز گردید بی توقف و الحاح کنید و بر در خانه ننشینید که در آن حضرت صاحب بیت است (هُوَ أَرْكَى لَكُمْ ط) آن بازگشتن پاک تر و بنده تر مرشمار است (وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ) و خدا ای تمای یا پنجه شاهی کنید از استبجازه و ابرام (عَلَيْكُمْ) و انما است و بران مکافات خواهد داد و بعد از نزول این آیت ابو بکر صدیق رضی بمرض امتانید که یارسول الله در راه شام و عراق اهل تجارت را اتفاق می افتد که در خان و روابط با اقامت می گسترند چون کسی در آن مقام منیم نیست که از کسی دستور می طلبد این آیت فرد آمده که (لَيْسَ عَلَيْكُمْ) نیست بر شما (جُنَاحٌ) گناهی (أَنْ تَدْخُلُوا) از آنکه در آید بی دستور (بُيُوتًا خَيْرَ مَسْكُونَةٍ) در خانهای که مسکون نیست یعنی کسی در و اقامت نمی کند بلکه می آید و میرود چون کاروان سرای و رباط (فِيهَا) در آن خانهای غیر مسکون (مَتَاعٌ لَّكُمْ ط) به خورداری و ذبیع است مرشمار اگر از صرما و گر باید آن پناه می گیرید و درخت و انعام شمار آن محفوظ می ماند (وَاللَّهُ يَعْلَمُ) و خدا ای می دانم (مَا تَبَدُّونَ) آنچه آشکارا

می کند از استیذان (وَمَا تَكْتُمُونَ) و آنچه می پوشید از نیست دخول در خانه بنامداد (قُلْ) بگو ای محمد (لَلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّونَ) مردمان گرویده را که فراگیرند و پوشند (مِنْ أَبْصَارِهِمْ) از ویدهای خود از دیدن نامحرم که نظر حبس کرده است و در ذخیره الملوك آورده که تیزترین یکی شیطان را در وجود انسان چشم است زیرا که حواس دیگر در مساکن خود ساکنند و تا چیزی بدیشان نمی رسد با سده را که آن مشغول نمی تواند شد اما دیده حاسه است که از دور و نزدیک ابتلا و آثام را صید می کند \* نظم \*

\* این مهر آفت که بتن میرسد \* از نظر توبه شکن میرسد \*

\* دیده خود پوشش جو در مدف \* تا نشودی پیر بلا راهت \*

و در لغات از شبلی قدس سره نقل می کند که بگو تا پوشند دیده سر را از محارم و دیده دل را از ماسوی الله (وَيَحْفَظُوا) و نگاه دارند (فُرُوجَهُمْ) فرجهای خود را از حرام بپوشند عورات خود را از سره تا تحت رکبه (ذَلِكَ) آن پوشیدن چشم و محافظت فرج (الزَّكَاةِ) پاکیزه تراست و سودمندتر (لَهُمْ ط) مرایشان را و در بنا و آخرت (إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ) بدستیکه خداوندی داناست (بِمَا يَصْنَعُونَ) آنچه می کنند از نظر جمال و حرام و استعمال جوارح در طاعات و آثام (وَقُلْ لِّلْمُؤْمِنَاتِ) و بگو مرزبانان گرویده را که از روی حقیقت (يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ) می پوشند دیدهای خود را و نگاهند مردمان نامحرم (وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ) و نگاه دارند فرجهای خود را از زنا (وَلَا يَبْدِينَ) او ظاهر نسازند (زِينَتَهُنَّ) آرایش خود را از پیرایه جامها و رنگها و جز آن (إِلَّا مَا ظَهَرَ) که آنچه ظاهر شود (مِنْهَا) از آن بوقت سخن کار چون خاتم اطراف شاپ و کل در عین و خضاب و کف و گدازه مراد از زینت مواضع آن است پس مشتقی و تر باشد و کنهین (وَلْيَضْرِبْنَ) و باید که فرو گذارند (بِخُجْرِهِنَّ) مقنعههای خود را (عَلَى جُيُوبِهِنَّ) بر گریبانهای خویش یعنی گردن خود را بپوشند تا موی و بنا گوش و گردن و سینهای ایشان پوشیده ماند (وَلَا يَبْدِينَ) و آشکارا نکنند (زِينَتَهُنَّ) مواضع زینت خود را چون سرد ساه و سینه و ساق که موضع تاج و دستواره و گردن بند و خال است (إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ) اگر برای شوهران خویش که ترئین برای ایشان است (أَوْ آبَائِهِنَّ) یا پدران خویش و پدر بزرگوار (أَوْ إِبْنَائِهِنَّ) یا پسران خویش و پسران پسر بر جند که باشند درین داخل اند (أَوْ إِخْوَانَهُنَّ) یا برادران خود یا برادران خویش (أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ) یا پسران برادران خود که حکم برادران دارند (أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ) یا پسران

خو اهران خود و این با جماعتی اند که نکاح زن با ایشان روا نیست و در محارم رضاعی نیز همین حکم ثابت است  
و ذکر اعمام و احوال نکرد زیرا که ایشان در حکم خوانند و در احوال غرموده که احوط آن است که موضع زینت  
بعم داخل ظاهر نکند که شکر ایشان نزد یک پسران خود تعریف کند موجب فتنه نگردد (أَوْفَسَائِهِمْ)  
یا برای زنان اهل دین خویش یعنی مواضع زینت به مومنان نماید در میان آورده که یهودیه و نصرانیان  
و مجوسیه و دینی که مردان بیگانه دارند و مسلمانی و اظهار زینت خفیه برای ایشان روا نیست زیرا که  
حکم دین میان اهل اسلام و کفر و رسم آشنائی برانداخته و عنایت را نیز از ملاقات خواستگاری اجتناب میباشد  
نمود و بعضی بر آنند که مراد از ایشان پرهیز نباید کرد (أَوْفَسَائِهِمْ) یا آنچه پاک شده  
است آنرا دستهای ایشان یعنی پرهیزند زنان از آنان که یک یهیم باشند از کنیزکان خواه مومنه  
و خواه کافره و با آنکه ایشان در نساء داخل اند این جا ذکر کردنا معلوم شود که از ائمه غیر سائمه احتراز لازم  
نیست و گویند مراد از هر بندهای زن اند از ائمه عبید و فو لی آن است که اگر غلام عقیف باشد نظیر ادر بن شایه  
و الا فاولاد و احقات آورده که این المذیب روح فرموده است که مغرور نگردد و شمار الفاظ او مامکت  
ایمانی که آن در باب اما است نه عبیده چه غالب آن است که نساء بیع نماید نه عبیده و عبد زن حکم مرد اجنبی دارد  
و با آنکه نیست که نظیر او بموی مولات و نه بموضع زینت وی (أَوِ الْفَسَائِهِمْ) یا بی رونمگان (فَسَائِهِمْ) یا بی رونمگان  
الْأَرْبَعَةُ بَعْرُهَا وَنَدَانِ حَابِتِ بَرْنَانِ (مِنْ الرِّجَالِ) از مردان شما یعنی آنها که بطلب خود دنی بخاندا  
می آیند و بر زمان هیچ حاجتی ندارند یعنی دفع غم شهوت نیست ایشان را چون پیر زال خود و عین یا ابهامیکه  
مطلقا از مباشرت بجز اراده است ایشان بجز مقصود بطعام نیست و اکثر ایراد حنفی بر آنست که خصی  
و مجبوب و عین در حرمت نظر حکم اجانب دارند چه ایشان را آرزوی مباشرت هست غایتش  
آنکه توانائی بر این نیست (أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ) یا طفلان آنها که (لَمْ يَطْهَرُوا) مطاع نیستند (حَلَى عَوْدَاتِ  
النِّسَاءِ) بر عورات زنان یعنی تمیز ندارند و از حال مباشرت با ایشان بی خبر اند یا آنکه قادر نیستند  
بر ایان زنان یعنی بالغ نشده و بجه شهوت نرسیده اند (وَلَا يَضْرِبُونَ بَارِجًا لَهُمْ) و زنند زنان با بهای  
غفلت دارند و در این بوقت رفتن (لَيْعَلَهُمْ) تادان شود (مَعْلُفَتِهِمْ) آنچه پنهان میدارند (مِنْ زِينَتِهِمْ) ؟  
از پیرایه خود که غفلت است یعنی باید که او از غفلت خود گوش مردم نرسند که تا موجب میل مردم  
باشان شود (وَقَوُّوا إِلَى اللَّهِ) باز گردید بخدای تعالی (جَمِيعًا) همه شما (أَيُّهُ الْمُؤْمِنُونَ) ای  
مؤمنان (أَعْلَنَهُمْ) شاید که شما (تَعْلَنَهُمْ) (۵) و متنگار شوید و به همه را بهر فرموده هیچ یک از آدمی خطره

در برهه خالی نیست شد امام خمینی قدس سره فرمود که محتاج ترک کسی نبوده آن است که خود را محتاج نبوده  
نه اند و دست افتد از او آوده که همه را از مطیع و عاصی نبوده فرموده تا عاصی فحش زده نشود چه اگر  
فرمودی که ای گناه گداران شما توبه بکنید موجب دسوائی ایشان شدی چون در دنیا ایشان را رسوا  
نبی خواهد اسید است که در حقش نمرود سواد کند

نظم \*

\* چو رسوا شد کردی بچندین خطا \* درین عالم بی شس ته و گدا \*

\* دوران عالم هم بر خاص و عام \* بیامرز در سواکن و السلام \*

وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ) و به نکاح در آریه زنان بی شوهران را (وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ) از شما یعنی مردی که زن ندارد که خدا  
سازید و زنی را که بی شوهر است بختی در آریه (وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ) و دیگر نکاح کنید نیکان  
و شبایگان را از بنده گان خود (وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ) و گنیزگان خود و تخصیص صالحان جهت ایتام است ایشان  
ایشان و آنکه بسبب تردیج و تزوج در پرده عفت مانند (أَنْ يَكُونُوا) اگر باشند آیام و ملکی از عباد  
و ائمه فقراء) در ایشان دستار و ستان (يُغْنِيهِمُ اللَّهُ) غنی گرداند ایشان را خدا ای تعالی (مِنْ فَضْلِهِ ط)  
از فضل خود به قناعت یا با جماعت در روزی دو یک منزل که اقال عمر طعام الواحد یکفی لثانیین) (وَاللَّهُ  
وَاسِعٌ) و خدا ای فراخ بختیش است صحت معیشت او دهد (عَلَيْهِمْ ط) و اناست با ستحقان فقرأ  
بط بسا و وزی او کند (وَلَيْسَتُغْفِي الذِّينَ) و باید که باز استند از حرام و عفت و رند آنانکه  
(لَا يَجِدُونَ) نمی یابند (نِكَاحًا) اسباب نکاح از مهر و نفقه (حَقِّي يُغْنِيهِمُ اللَّهُ) تا وقتیکه توبه نگردد اند  
خدا ای تعالی ایشان را (مِنْ فَضْلِهِ ط) از افزونی کرم خود بیاید آنچه بدان که خدا توانا شد (وَاللَّذِينَ) آنانکه  
(يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ) طلب می کنند مکتب را (مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ) از آنچه که مالک است آنرا پسینهای  
شما یعنی آنها از بنده گان شما که مکتب جویند (فَكَاتَبُوهُمْ) پس مکتب سازید ایشان را امر استحباب است  
و مکتب آن باشد که خواهر بنده خود را گوید که ترا مکتب گردانیدیم بدین مقدار مال ادا کن و آزاد شو  
آورده اند که مینبغ غلام خلیف بن عبد العزی از مکتبیت طلبید او با آورد این آیت نازل شد  
و حق تعالی فرمود که اگر غلام و گنیزک شما مکتبیت طلبید ایشان را مکتب سازید (إِنْ هَلَمْتُمْ) اگر دانسته اید  
(فِيهِمْ خَيْرًا ط) در ایشان نیکی و صاحبیت و امانت یا قوت اکتساب و قدرت بر ادای مال یا آنکه ختم  
کتابت را از مردم سوال نماند کند بر آن بس مکرده است که بنده بگدائی مال کتابت باز دهد بنده  
از آن سلمان فارسی رضی مکتبیت طلبید سلمان فرموده که مالی داری گفت نی گفت ترا قوت کسبی هست

گفت فی سلمان گفت پس می خواهی مرا از او ساخت و ادناس مردم بحث فی من هرگز ترا مکاتب نه سازم  
(وَأَتَوْهُمْ) و به به بنده گان مکاتب را (مَنْ مَّالِ اللَّهِ) بعضی از مال خدای تعالی (الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ) آنچه  
بشما داده خواستد مرصیع را بعد دینار مکاتب ختم بود بعد استماع این آیت بیست دینار بدو  
بخشید امام شافعی و امام احمد رض می گویند و آتوهم خطاب است با مالی و واجب است از مال کتاب  
چیزی بکاتب بخشیدن امام احمد رض ربع مال مقرر می کند و ثفعی ربع بقولی تفویض برای خوا  
می فرماید و ابو حنیفه و مالک رج انبان واجب نمی دانند و می فرمایند که خطاب و آتوهم راجع به تمام مسلمانان  
است که اعانت کند بکاتب را و زکوة بدو بدهند تا مال کتابت ادا کند و گردن خود را از الطوق بندگی مخلوق  
بگردان آرد و بدین حسب این خبر را مکاتب رفیه میگویند و از عقیده عقوبت بد می توان گذشت \* نظم \*

\* بشو از من نکته ای زنده دل \* \* \* و ز پس مرگم به نیکی یاد کن \*

\* گم به لطف آزاده را بنده ساز \* \* \* گم با حسان بنده آزاد کن \*

آورده اند که عبد الله بن ابی ساول که بشوای منافقان بود و شش کنیز که جمید داشت ایشان را  
بر زنا اکراه می کرد و بر سبیل مقاطعه چیزی می گرفت و دو کنیز که منازعه و مسکه نام از آنها با یکدیگر گفته  
که اگر این کار که ما می کنیم خیر است خود بسیار کردیم و اگر شر است وقت آنست که ترک کنیم پس  
بجناب حضرت نبوت ماب هم آمده صورت حال مرض رسانند آیت آمد که (وَلَا تُكُونُوا) و اکراه  
کنید (فَتَقِيَانَكُمْ) کنیزکان خود را (عَلَى الْبَغَاءِ) بر زنا و باید کاری (إِنْ أَرَدْتُمْ) اگر خواستند (تَحْصِنُوا)  
مازایستادن بر پیر هیزگاری و اگر نخواهند ذکر کرده مختص به مقتضای حال است و الا اکراه هر حال مسنوع  
پس حق مصانه می گوید شما اکراه می کنید (الْمُتَنَعُونَ) نافر گیرید (عَرَضَ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا) مال زنده گانی  
دینار از کسب ایشان و نو و خن اولاد ایشان و در بیان آورده که زانی بود که صد شتم برای فرزندانیک  
از منی بها داشت و ادی (وَمَنْ يَكْفُرْ هُتًّا) و هر که اکراه کند کنیزکان را بر زنا (فَإِنَّ اللَّهَ) پس بدوستیکه  
خدای (مَنْ يُعَذِّبْكُمْ) از پس اکراه کردن خواجگان مرا ایشانرا (عَقُورًا) آزموده گناه ایشان است  
یعنی کنیزکان مکره را (وَرَحِيمٌ) مهران بر ایشان و زرد و وبال آن نیست مکر در گردن اکراه کشته گان  
(وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا) و تحقیق فرستادیم ما (إِلَيْكُمْ) بسوی شما (آيَاتٍ مُبِينَاتٍ) آیت های روشن و توضیح  
یافته و حصص بکم میری می خواند یعنی روشن کشته حلال و حرام و حدود و احکام (وَمَثَلًا) و فرستادیم مثلی  
(مِنَ الَّذِينَ خَلَقُوا) از امثال آنان که گشته اند (مِنْ قَبْلِكُمْ) پیش از شما بیست قصه عجیب مانده قصه

ع

ایشان و آن قصه عایشه رض است که مانند گی داد و بقصه مریم هم و از وقوع همت و بقصه یوسف هم دور است زمر (وَمَوْعِظَةً) و فرستادیم پند می درین آیات (الْمُتَّقِينَ) برای برهنیدن کاروان تخصیص مقبولان جهت امتناع ایشان است بمواظبه و نصاح قرآن (اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ط) خدای تعالی نور آسمانها و زمینها است نور نامی است از نام های حق سبحانه و تعالی که فرموده که خدای را نور توان گفت ولی بیاد سوری و شن نشاید گفت چه روشنی ضد تاریکی است و خدای آفریدگار این مرد و ضد است و باید دانست که نور مستعاره کیفیت است که با صوره ادلا دارد و باید و مواظبه او ثانیاً بر بهرات زاد و اک کند چون کیفیت که فائض گردد مثلاً از ذییر اعظم با جبرام کثیفه که محادی او باشد و بدین معنی اطلاق نور بر حق تعالی روا نیست و چون خود را بدین نام خوانده از تند بر صفائی چاره نباشد و ازین است که صاحب کشاف می گوید که ذنور السموات و الارض او است خداوند نور آسمانها و زمینها یا نورانی آن هر چه از اجزای عالم هستی و در مناظر بندگی و مغایرتی نور می دارد ذاتی یا عرضی جمله عظیمه فیض او است \* بیت \*

\* در ظلمت هم هر بودیم بی خبر \* نور وجود سرش بود از تو یافتیم \*

تا تجزیه شد در این معنی فاعل باید گرفت چون زید هل پس مضمون کلام این بود که منور السموات و الارض روشن کننده سما است بلکه مقبرین و نور دهنده زمین یا نیای مرعین هم یار و شنی بخش آئینه دلهای کنان ارض و سما را معرفت و توحید و تسبیح آورده که آراینده آسمان و زمین است و آنکه امام یعقوب چرخ می قدس سره در شرح اسماء الله معنی نور برین آورده که جهان آرای و دلگشای موبد این قول است آنکه امام بسفی روح در بیان آرایش ارض و سما گوید بسیار است سماء الله و امع قدس که اماکن طاعات ملائکه کرام است و زمین را اسماء الله که مواضع عبادات اهل اسلام است یا سما را شمس و قمر و ستارگان و زمین را با نباتات و عمارات و انسان یا سما را تسبیح و تحمید و تهنیت و تهنیت و زمین را بتدیه حاجیان و تسبیح غازیان یا سما را بیت ممود و زمین را بکعبه و افرا الصعود و گفته اند بر السموات و الارض امور الهی آسمان و زمین بوجهی کشید و باید گفته بهر او است هر اموری که برای او کار کنند و تدبیر مهم را ز نور انوار و نور الهی می گویند که قال الشاعر \* نور الانبیا کب محم \* و برین بقصه براد است که کار هر آسمانیان و زمینیان ساز و بجموعه و ابطیه کل عرب بالهم فوجون نور از \* بیت \*

\* از نهان خانه احسان تو هر جا هر کس \* کل عرب فوجونه ذی لطف همیم \*

در تیان آورده که در لول السموات و الارض چه بر لیلی از دلایل قوت و دلائل حکمت که در دایره

سپهر پرین و مرکز دین واقع است دلائلی واضح دارد بر وجود قدرت و علم و حکمت او فنی کل شئی که  
آیه تمل علی الله واده \* مصروع \* وجود جمله اشیای لیل قدرت او است \* و از این عباس رض منقول  
است که نادى اهل السموات والارض رهنمای اهل آسمان و زمین است که به ایت او بهمتی خود راه  
برند و باو است و ادب مصالح دین و دنیا باشد مانند در لطایف حیضی از خواجہ ابوسهل انصاری روح الله  
و در نقل می کند که سرور اهل السموات والارض بر تار یکی موجب طلال و غم و غلظت حسب خوف  
و وحشت است و چون کسی از محبت تار یکی بر احوال و دشمنانی رسد فرح و بهجت و نشاط سرت  
او بفرزاید آنجا نیز آناد انوار غلظت جمال الهی. حسب س و در دایم حاج نامتای است \* بیت \*

\* چو تو پنهان شوی از من هر تار یکی و کفرم \* چو تو پیداشوی بر من مسلمانم بجان تو \*

بعضی از علما گویند نور آن است که روشن گرداند چیز تاریک و باهره ادراک کند و بدان راه یابد پس چون  
حق تعالی بیان کرده است از برای ما آنچه در معاش و معاد بکار آید و ما بدان به راه برده ایم پس ادرا  
نور توان گفت صاحب اختلاف روح آورده که در زمان غلظت هیچ کس سکن را از متحرک نشانند  
و علواً منقول تمیز نکند و قبیلیم از مصیبت باز ندانند چون و ایت نور ظهور نمود خیل ظلام و وی با نهم ام آورند  
وجودات و کیفیات ظاهر گردد و وصفو از کمر و عرض از جوهر متمیز شود و که انسانید داند که اعتقاد این  
والش و تمیز نور کرده اما در ادراک نور مستحیر باشد چه داند که عالم از نور موهومست و او مخفی ظاهر به لالت  
و باطن بالذات پس حق سبحانه که مبدء و دولت ادراک یافته ایم و مبدء تمیز اشیا را حیده سزاوار  
آن باشد که او را نور گویند و نزد محقق نور حقیقی هستی حق است که همه موجودات به و ظاهر اند و از هر  
مخفی و از حضرت ولایت ربست روح در شرح رباعیات فرموده که هر چه ادراک کنی اول هستی به رک شود و  
اگر چه از ادراک این ادراک غافل باشی و از غایت ظهور مخفی ماند چنانچه ادراک الوان و اشکال  
بواسطه ضیائی است که محیط است بآنها و شرط است در رویت و با وجود این بیننده در ادراک آنها  
از ادراک ضیاء غافل می شود و بنیت ضیاء معلوم می گردد که در ای آنها امری دیگر در رک بوده که ضیاء است  
هم چنین نور هستی حقیقی که محیط است بضیاء الوان و اشکال و بیننده به جمیع موجودات ذمینی و خاوی  
قوم همه است و ادراک شئی بی ادراک ادحمال است اگر چه از ادراک اد غافل باشی و آن  
غفلت بواسطه دوام ظهور اوست و اگر این نور نیز چون ضیاء غایب شدی ظاهر گشتی که در وقت  
ادراک امر دیگر که نور وجود حق سبحانه است نیز به رک بوده



هستی که بذات خود هویداست چو نور \* ذرات کمونات از وی یافت ظهور \*  
 هر چه که از فروغ او افتد دور \* در ظلمت نیستی مانند مستور \*  
 و ذرات لایق البقیین آورده که هستی خدای تعالی بیدار از همه استیفاست زیرا که او بخود پدید است  
 و پدید ای سایر استیفاست و است الله نور السموات و الارض همه آشیایی هستی او علم محض است  
 و سبب آدراک همه هستی او است هم از جانب مدرك و هم از جانب مدرك و هر چه آدراک کنی نخست  
 هستی مدرك شود و اگر چه از آدراک این آدراک غافل شوی و از شدت ظهور و مخفی نماید \* نظم \*  
 همه عالم نور او است بیدار \* کجا اگر دد از عالم هویدا \*  
 زهی نادان که ادخور شدی تابان \* نور شمع جوید در بیابان \*  
 (مَثَلُ نُورٍ) صفت نور یک سنسوب است (کَمْشَكْوَةٍ) مانند روزنه است در دیوار که بنایت او بخارج  
 و اندر چون طاقی (فِيهَا مَصْبَاحٌ ط) در آن طاق چراغی آفروخته و نیک روشن و گویند مشكوة انبویه  
 است از آن که در وسط قندیل باشد و بدین قول مصباح فیه مشعله باشد در انبویه (الْمَصْبَاحُ) آن چراغ  
 آفروخته (فِي رُجَاحَةٍ ط) در قندیلی از آگینه (الرُّجَاحَةُ) آن آگینه بنایت صفا و لطافت (كُلُّهَا كَوَكَبٌ)  
 گویا ستاره ایست (دَوِيٌّ) در خشنده چون زهره مشتری و آن آگینه یعنی چراغی که در و است (يُوقَدُ)  
 آفروخته شده است و ابتدا (مِنْ شَجَرَةٍ مَبَارَكَةٍ) از درخت و درخت با برکت بسیار (زَيْتُونَةٍ) که آن  
 زيتون است در زمین مقدس رسته دهان دینشهر هم دعای برکت پر خوانده اند از آن جمله ابراهیم خلیل  
 الله علی نبینا و علیہ السلام (الْأَشْرَقِيَّةُ) نه در جانب شرق است از متوره چون گنگ دزد و بار چین  
 و خطا (وَلَا غَرْبِيَّةٌ) نه در طرف غرب از آن چون طنجه و طرسوس و ولایت قیروان بلکه منبیت او اراضی  
 و جبال ولایت شام است یا آنکه نه پیوسته در آفتاب است تا شرق گردد و نه تمام در سایه تابیده او  
 خام مانند بلکه هم از غایت تاب آفتاب بهر سده است و هم از حمایت و قایت سایه محفوظ حسن بصری روح  
 فرموده که اصل این شجره از بهشت است بدینا آورده اند پس از اشجار این عالم نیست که در صفت  
 شرقی و غربی بود اطلاق توان کرد (يَكُنْ زَيْتُهَا) نزدیک است که دروغن آن درخت (يُضَيِّعُ) روشنی  
 دهد به نفس خود (وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ) و اگر چه نرسیده باشد بوی (نَارًا ط) آتشی یعنی در خشنده گی و برافتنی  
 به مشابیه است که بی آتش و دشنائی بخشد (فَنُورٌ عَلَى نُورٍ ط) روشنی افزوده بر روشنی یعنی صفای ذیبت  
 یافته باشد بانور چراغ و لطافت ز جابران افزوده در مشكوة که ضابط اشعه و جامع انوار است (يَهْدِي)

اللَّهُ) راه می نماید نه ای تمامی (النور) نور معرفت خود (مَنْ يَشَاءُ ط) هر که اسی خواهد (وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ) و می زند نه ای تعالی شما را یعنی معذولات را در صورت محموسات بیان می کند (لِلنَّاسِ ط) برای مردم تا زدودن ریاضه و مقصود سخن ایشان هویدا گردد (وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ط) و خدا ای همه چیز را از دقائق معذولات و محموسات و حقائق جلیات و خفیات (عَلِيمٌ ط) داناست علما را در باب این تمثیل سخن بسیار است علامه العلماء فخر الدین و ازی روح و اسرار التزیل فرموده که مراد نور ایمان است که حق تعالی تشبیه کرده سینه مومن را به مشکوه و دل او را در حینه که قندیل زجابه در مشکوه و ایا نرا پیرا غی افرودخته در قندیل قندیل را بگو کبشی در خشنه و کله اخلاص را بشجره مبارک که از آفتاب و خوف ضلال و نوال زجابه داود و نزل دیک است که فیض کله بی آنکه بر زبان مومن گذرد عالم را اسود کند چون اقرار بآن بر زبان جاری شد و تصدیق بجان بآن یار گشت نمود و از نور علی نور اظهار وسیله دهم از کمالات امام است طیب الله رسه که نور ایمان و ایراغ تشبیه کرد بجهت آنکه در هر خانه که پیراغ بود و در دیر امن آن نگردد و همچنین در هر دل که ایمان باشد شیطان را بدو راه بود یا آنکه پیراغ داخل خانه روشن بود و از روزنهای خانه پرتوی بخارج افتد و آنرا نیز روشنی بخشد به همین منوال نور ایمان دل را روشن گرداند و از انجا شعاع معرفت بر روزنهای حواس افتاده انوار طماعات بر اعضا جوارح پدید آید سیاهام فی وجههم \* مصرع \* سبای هر کس از دل او می دهد جر و تشبیه فرموده دل مومن را با آبگینه تا آنرا بسنگ ظلم و جفا نشکند که آبگینه شکسته هر کجا رسد ببرد و زخمی که دل شکسته را زنده مری نمی پذیرد

بیت \*

\* چون آبگینه این دل مجروح نازکم \* هر چند بیشتر شکنی تیرانه شود \*  
 گفته اند آن نور معرفت اسرار الهی است یعنی پیراغ معرفت در زجابه دل عارف و مشکوه سینه او افرودخته است از برکت زینت نهین شجره وجود مبارک محمدی هم که نه شرفی است و نه غری بلکه یکی است و مکاف عالم و از فراگرفتن عارف آن اسرار را از تعلیم سید ابرار سر نور علی نور معلوم توان کرد و قلی آن است که آن نور قرآن است و قلب مومن زجابه و زبان او مشکوه و قرآن مصباح و شجره وحی حق تعالی را نه مخلوق است و نه مستحق نزد یک است که بنور قرآن ناخوانده دلائل و حجتی او بر همکنان واضح شود پس چون خرامت بدان کتد نور علی نور شود و در روح الارواح آورده که آن نور محمدی است هم مشکوت آدم باشد و زجابه نوح و زینت ابراهیم که نه پیراغیت دلیل است چه بود غرب را

قبله ساخته اند و نه به نصراست چه نصراست روی بشرق آورده اند و مصباح حضرت پیغمبر هم با شکوه  
ابراهیم است و زجابه اسماعیل و مصباح حضرت رسالت پناه هم و شجره شجره نبوت که در کتب  
است و نه منزل با شکوه سینه مشروح آنحضرت هم و زجابه دل صافی منظره است و مصباح علم کامل  
او شجره خلیفان مل او که در جانب غلو و افراط است و نه و در طرف انصیر و تقصیر بطریق  
اعتدال که جز الامور و سطرها واقع شده و صراط سوی عبارات از آن است و در همین المعانی فرموده که  
در محبت حبیب با نور غایت خلیل نور علی نور است

بیت \*

بدر نور و پسر نوری است مشهور \* ازین جا فهم کن نور علی نور \*

بواقی نکات متعاقبه بآیت النور در جواهر التفسیر به سیفی لائق مذکور است و مستطوره و الی الله تصدیر  
الاسود (فی بیوت اذن الله) تسبیح گویند خدای تعالی را در خانه های که دستور می دادند ای و امر کرد  
(ان ترفع) آنکه برداشته شود و در او به تعظیم یعنی آن را رفیع القدر و برتر و عظیم مرتبه دانند یا برداشته  
در آن آوازها برداشته شود و حق سبحانه حاجتها در آن بیوت (و یذكر فیها) و یاد کرده شود در آن خانه  
(اسمه) نام او مراد از بیوت مساجد است که اشرف اماکن و ارفع مکان از جمیع اشخاص آن است  
که در آنجا نماز است و تعالی باید نمود و از سخن دنیا کلام مالا یعنی محترم باید بود یا بیوت انبیاء هم یا بیوت  
که در آنجا شجره ظاهره و بعضی رفع راحل کتب بر ساختن و از ایشان بنا چنانچه فرمود و از رفیع ابراهیم  
القواعد من البیت و گویند بیوت عبارت از چهار خانه است که با امر الهی مقصدی عبارت آن پیغمبران  
بودند که بعد منظره که بمی خلیل و مدد اسماعیل هم تمام شده و بیت مقدس که رفیع قواعد و ایام خلافت  
داد و هم و تمام آن بر دست سلیمان هم اتفاق افتاده و مسجد مدینه و مسجد قبا که عمارت آن هر دو  
با شرف حضرت مصطفی هم بوده (تسبیح که تسبیح گفته شود یا نماز گزاران در آن نماز می خوانند) در آن  
بیوت (بالقدو و الاصال) باید او را نگاه (و جمال) سبحان و مصایبان مردانند که از غایت  
استغراق در مقام شهود (لا تلهمهم) مشغول نباشد و باو نمی دارد ایشان را (تجارت) بازرگانی  
یعنی خریدن سامی که از آن توقع سودی باشد (ولا یبع) و نه فروختن آنها یعنی داد و ستد و خرید و فروخت  
ایشان را مانع بود (عن ذکر الله) از یاد کردن خدای تعالی (واقام الصلوة) و پای داشتن نماز (و ابتداء  
الزکوة) و از دادن زکوة که متعاقب آن بر آمده که چون بیع و شرا که اعظم اشغال دنیوی است ایشان را  
از ذکر مانع نبود باقی اشغال بطریق اولی صاحب کشف الاسرار آورده که ظاهر ایشان با خلق

است و باطن ایشان در شبهه و آسما و صفات حق و به حقیقت این روشش خواجگان مادر النهر است آورده اند که ملک حسین کرد که والی هرات بود از حضرت خواجہ قطب الاقطاب خواجہ بهار الدین نقشبند قدس سره پرسید که در طریقه شهابی که صبر و خلوت و سماع می باشد فرمودند که نمی باشد پس گفت بنای طریقه شهابی چیست فرمودند که خلوت و در انجمن اظهار باحق و باطن باحق

\*\*\* بیت \*\*\*

\* از درون شو آشنا و از برون بیگانه و شش \*  
\* این چنین زیبار و شش کم می بود اند و جهان \*

آنچه حق تعالی می فرماید لا تمسهم تجاره و لا بیع عن ذکر الله اثر است باین مقام احدت و حضرت حقایق پناهی قدس سره در بیان این طریقه انیقه فرموده اند

\*\*\* رباعی \*\*\*

\* سر دشته دولت ای برادر بکف آرد \*  
\* دین عمر گرامی به خدایت گمزار \*

\* دایم همه جا با همه کس در هر حال \*  
\* میدار نهفته چشم دل جانب یار \*

(يَخَافُونَ) می ترسند این مردمان با وجود چنین توره و استغراق (يَوْمًا تَمُوتُ) از روزیکه بگذرد (فِيهِ الْقُلُوبُ) در آن روز دلها یعنی از هول متحیر گردد و هفت آراش با ظفر اب متغیر شود (وَأَلَّا بَصَارًا) و بگرد و دیدند و از هر طرف بنگرند تا ببینند که نامه اعمال وی از کجا بدو می آید (لَيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ) متعاقب احدت بخافون یعنی می ترسند تا جزا بدو می آید ایشان را بسبب آن ترس (أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا) نیکوترین جزای آنچه کرده اند یعنی بهشت موعود (وَيَزِيدُهُمْ) و زیاده کند در پاداش (مَنْ فَضَّلَهُ ط) از فضل خود یعنی در ای جزای موعود ایشان را عطا فرماید که هرگز در خاطر ایشان خطور نکرده باشد (وَاللَّهُ يَرْزُقُ) و خدا ای تعالی روزی می دهد در دنیا (مَنْ يَشَاءُ) هر که می خواهد (بِغَيْرِ حِسَابٍ) بی حساب یعنی بران روزی حساب نگیرد یا زیاده از آن دهد و عقوبتی که بجز شمارد و آید (وَالَّذِينَ كَفَرُوا) و آنانکه پوشیده اند حق را و ننگ دیدند بدان (أَعْمَالُهُمْ) عملهای ایشان که در صورت نیکو نماید چون صلوات رحم و عقیق رقه و اطعام فقرا و امثال آن (كَسْرًا) مانند صرا بی است (بِقِيعَةٍ) برزینی هموار صرا بی آن است که شعاع آفتاب در نیم روز بر زمین مستوی افتد لمعان آن رخشنده و در نظر آید چون آبی موج (يَحْسَبُهُ الظَّالِمَانِ) پندار داور آتشند (مَاءًا ط) آبی صافی و روی بوی آرد (حَقْلِي إِذَا جَاءَهُ) تا چون برسد بموضعی که در توهم آب کرده (لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا) نیابد آن مظلون و مستغور خود را چیزی (وَوَجَدَ اللَّهَ) و یابد عقاب خدای تعالی را (عِنْدَهُ) نزدیک کرد او خویش را خدای حساب کننده خود نیابد (فَوْقَهُ) پس تمام بدو می آید او را (حِسَابَهُ ط) جزای کرد او و بجهی که حساب اقتضا کرده باشد

(وَاللَّهُ) وندای تعالی (سَدِّيعُ الْحِسَابِ) زود حساب است حساب یکی اورا از حساب دیگری  
 یازندارد تمسین کرد اعمال کفار را بسراب و ایشان را بشت بجز سوخته پس همچنانکه تشنه از سراب  
 ناامید شده باشد تشنه زیاد می شود کافران را از امید پیدایش اعمال خود چون نیابند صرخت و غیبت  
 افزدن می گردد (أَوْ كَلَّمَاتٍ) یا کردار ایشان باشد چون تاریک می شود آیه (فِي بَحْرٍ لَّجِيٍّ) در دریای  
 عمیق که دم بدم (يَغْشَىٰ مَوْجٌ) می پوشد آن دریا را موجی (مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ) از بالای آن موجی دیگر  
 (مِّنْ فَوْقِهِ) از زیر موج ثانی (سَحَابٌ ط) ابری که انوار نجوم را پوشد (ظُلُمَاتٌ) این تاریک است  
 (بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ ط) بعضی بالای بعضی مترکم شده یعنی ظلمت بحر و ظلمت موج اول و ظلمت موج  
 ثانی و ظلمت ابر (إِذَا أَخْرَجَ) چون بیرون آرد کسی (يَدُهُ) دست خود را که اقرب اعضای مرئی  
 است بچشم (لَّمْ يَكُن لَّهُ يَدَاهُ ط) نزدیک نیست که بیند آنها ایمان ناکیده شدت ظلمات است یعنی دست را  
 نبیند و نزدیک نیست که بیند (وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ) و هر که انداد و مقدر و مقدر بگرداندای تعالی (لَهُ نُورًا)  
 مراد او را روشن در وقت قیامت ازلی (فَمَا لَكَ) پس نیست مرا و (مِنْ نُورٍ) هیچ نوری این  
 تمسین دیگر است مرعله های کفار را \* ظلمات عملهای تیراه او است \* و بحر یعنی دل او \* و موج آنچه دل  
 او را می پوشد از جهل و شرک \* و سحاب مهر خدایان بر دوش کردار و گفتارش ظلمت است  
 و مدخل و مخارجش ظلمت در رجوع او در قیامت هم ظلمت بر عکس مومن که او را نور علی نور است  
 این را باشد ظلمات بعضی باوقی بعضی

نظم \*

\* مومنان از تیرگی دور آمدند \* لاجرم نور علی نور آمدند \*

\* کافری تاریک دل را بگرفت است \* حال دکارش ظلمت اند و ظلمت است \*

ع ۱۲

(أَلَمْ تَرَ) آیا ندیدی ونداستی (أَنَّ اللَّهَ يَسْبِغُ لَكَ) آنکه خدای تعالی نیسج می گوید مرا و ادبیا کی بادی کند  
 به حال باید لا لست حال (مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) هر که در آسمانها و زمینها است (وَالْأَطْمِرُ صَفَاتٍ ط)  
 و مرغان نیز نیسج گویند او را در حالی که بال کشاده باشند و هواد صفت کشیده و تخصیص طیران است  
 که او میان زمین و آسمان است یاد لائل صانع در و ظاهر تر است بر اجرام ثقیله را که اصلا مائل مرکز اند  
 اعطای قوت میل محیط و قدرت و فوت در هواد الهام است اجنبی بوقت صفت کشیدن با که در جناح  
 صفت قبض نیز هست برانی است قاطع بر کمال قدرت صانع (كُلُّ) هر یک از اهل آسمان و زمین یا مرغان  
 یا مجموع (قَدْ عَلِمَ) هر ستمیکه دانسته است (صَلَاتُهُ) دعای خود را (وَتَسْبِيحُهُ ط) و تتریه خود را یاد دعا

و تسبیح خدا ایرایانند ادا نماز نماز هر را (وَاللَّهُ عَلِيمٌ) و خدا ای تعالی داناست (فَبِمَا يَفْعَلُونَ) بآنچه می کنند هر از طاعت و عبادت (وَاللَّهُ) و خدا ایرایانست (مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) بادشاهی آسمانها و زمینها خالق و قاهر آنهاست (وَاللَّهُ الْغَفُورُ) و باری خدا است بازگشت هر (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ) آیانهای بینی آنکه خدا ای تعالی (يُزَيِّجُ مَحَابِبًا) میراند ابر و ابرو می انگیزاند قطعه قطعه (فَإِنْ يَوَلَّيْ يَمْنَهُ) پس تالیف می کند در میان او یعنی انضمام میدهد بعضی را با بعضی (ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا) پس می گرداند او را در هم رفته و بر هم بسته (فَتَقَرَّى الْقُودُقِ) پس می بینی قوبار انرا که (يُخْرِجُ مِنْ خِلَالِهِ) بیرون می آید از میان آن (وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ) و فرود می فرستد از آسمان (مِنْ جِبَالٍ فِيهَا) از کوهها که در دشت یعنی از قطعه های ابر بزرگ که مشابه کوهها اند در عظمت (مِنْ بُرْدٍ) از تگرگ که کاشن است در آن ابر منعمول محذوف است تقدیرش چنین که می فرستد از تگرگ که در ابر است تگرگ را و گفته اند این جا صفا آسمان است نه ابر و در آسمان کوههاست از تگرگ چنانچه در زمین کوههاست از سنگ خن تعالی از آن تگرگ نازل می گرداند (فَيَصْنِبُ بِهِ) پس میراند آن تگرگ را بکشت و زرع و باغ (مِنْ يَشَاءٍ) هر که می خواهد (وَيَصْرِفُهُ) و باز میدارد آنرا از میوه و محصول (عَنْ مَنْ يَشَاءُ ط) از هر که می خواهد (يَكُنْ سَنًا بَرَقًا) نزدیک است که روشنی آن برق (يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ ط) میرود دیدار او بر باید از فرط روشنی و این قوی تر و لیل است بر کمال قدرت که شعله آتش از میان ابر آید ابر و در آن می آرد (يُقَلِّبُ اللَّهُ) می گرداند خدا ای (الْأَيْلَ وَالنَّهَارَ ط) شب و روز را بر فتن و آمدن از بی یکدیگر یا بتخصان یکی و زیادتی دیگری یا متغیر می سازد احوال ایشان را بجزاوت و برودت یا نور و ظلمت (إِنَّ فِي ذَلِكَ) بدست بیک در آنچه مذکور شد (لَعِبْرَةً) هر آینه دلالتی و اعتباری است (لِلْأُولَى الْأَبْصَارِ) مرند او ندان بصیرت را (وَاللَّهُ خَلَقَ) و خدا ای تعالی بیافرید (كُلَّ دَابَّةٍ) هر جنبه که در زمین است (مِنْ مَاءٍ ط) از آب که جزو ماده اوست یا از آبی مخصوص یعنی لطفه و این بر سیل تغایب بوده چه بعضی از حیوانات از لطفه مخلوق نیستند در میان اینها پس رض نقل می کند که حق سبحانه و جبری آرد و نظر به بیست و دو افگند بگذاخت و آب گشت بعضی از آن را تغایب فرمود بآتش و از آن من بیافرید پس برخی را تغایب بباد داد و از آن ملأ که مخلوق صاحب پس تغایب نمود مثله او را بر باغاک و از آن آدمی و سایر حیوانات را خلق کرد و اصل هر آب است (فَمِنْهُمْ) پس از این جنبه گان (مَنْ يَمْشِي) کسی هست که میرود (عَلَى بَطْنِهِ ط) بر شکم خود چون مار و ماهی و سایر هوام (وَمِنْهُمْ

مَنْ يَمْشِي) و از ایشان کسی هست که میرود (عَلَى رَجُلَيْنِ) بر دو پای چون آدمی و مرغ (وَصَنَّهُمْ مَنْ يَمْشِي) و از ایشان هست که مشی می کند (عَلَى أَرْبَعٍ ط) بر چهار پای چون وحشی و قنق و صبیغ و قندیسیم کرد آن را که در قدرت ابلغ است و آن ماشی باشد بی آله مشی پس آنکه بدو پای رود و دیگر آنکه چهار پایرد و از حیوانات آنکه زیاده از چهار پای دارد اعتماد او بر قوایم اربعیش نیست (يَخْلُقُ اللَّهُ) می آفریند خدای تعالی (مَا يَشَاءُ ط) هر چه می خواهد از آنچه ذکر کرد و از آنچه یاد نفرمود باخلاف صورت اعضا و هیات و حرکات و قوی و افعال با وجود اتحاد و عضو و صاحب حد یافته فرموده

نظم

\* او است قادر بر هر چه خواهد و خواست \* هر چه خواهد کند که حکم او راست \*

\* نقش بند می بردن گله ها او است \* نقش داندان در دندانها او است \*

(إِنَّ اللَّهَ) بدست که خدای تعالی (عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) بر آفریدن هر چیزی توانا است پس هر چه خواهد بیافریند (لَقَدْ أَقْرَبْنَا) به تخذیب و کفر و فرستادیم (آيَاتٍ مُبِينَاتٍ ط) آیه های روشن کرده و هدیه (وَاللَّهُ يَهْدِي) و خدای راه نماید (مَنْ يَشَاءُ ط) هر که خواهد بسبب تفکر در آن آیات (إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) برای این راست است و در سنت که طریق بهشت است آورده اند که میان بشر منافق و یهودی خصوصت افتاد بود می گفت یا تمحاکم و ابیحکر محمد بریم منافق گفت مرا فخر بکعب بن اشرف عرض می کنیم حق سبحانه آیت فرستاد که (وَيَقُولُونَ) و می گویند منافقان که ما (أَمْ نَدُلُّهُ) کرده ایم خدای تعالی (وَبِالْغُرُفِ) و به فرستاده او (وَأَطَعْنَا) و فرمان برداری کردیم بر او را (قُمْ يَتَوَلَّى ط) پس می گردند (فَرِيقٌ مِّنْهُمْ) گروهی از ایشان و استماع می نمایند از قبول حکم (مَنْ يَعِدُ لِكُ ط) از پس اقرار بایمان و اطاعت (وَمَا أُولَئِكَ) و نیستند آن گروه (بِالْمُؤْمِنِينَ) گروه دیگران مخلص یا ثابت بر ایمان و گویند میان مرتضی علی رض و مغیره بن ابیل خواهر بود در آب و زمینی چنانچه علی مرتضی رض خواست که او را نزد رسول عم برد میسر نشد مغیره گفت او برای تو حکم خواهد کرد که هم زاده اوئی زیرا که آن ملعون دانسته که حق بجانب مرتضی علی رض است و محمد عم حکم بجانب حق خواهد فرمود حق تعالی آیت فرستاد که اقرار بایمان و فرمان برداری می کند و از حکم خدای و رسول سر می پیچند و روی می تابند (وَإِذَا دُعُوا) و چون خوانده شوند (إِلَى اللَّهِ) بکنایه خدای (وَرَسُولِهِ) و بکنایه رسول او (لِيَحْكُمَ ط) تا حکم کند پیغمبر هم بر اوستی (بَيْنَهُمْ) میان ایشان (إِذَا فَرِيقٌ) از نگاه گروهی (مِّنْهُمْ) از ایشان که بشر است با مغیره (مُعْرِضُونَ ط) اعراض کنند گمانه از محکم علیه نبویه عم (وَأَنْ يَكُنْ) و اگر باشد (لَهُمُ الْحَقُّ) مرا ایشان را حکم یعنی برای ایشان بود (يَأْتُوا إِلَيْهِ) بایماند بوسی

پیغمبر (مُذْهِبِغُيْبٍ) زبان برندگان و التیادکنندگان یعنی اگر داند که برای ایشان حکم واقع خواهد شد  
 فرمان برده اند و اگر معلوم کند که حکم برایشان خواهد بود و در بازرسه اند (أَفَبِي قُلُوبِهِمْ) آیا در دلها  
 (مَرُوضٍ) بیماری است یعنی کفر و میل باطل (أَمْ أَرْتَبُوا) یا در شک افتاده اند و در باب پیغمبر عم و ازو  
 تهمتی مشایده کرده اند که بر و اعتماد در راستی غایب (أَمْ يَخَافُونَ) آیا می ترسند (أَنْ يَصِيفَ اللَّهُ) آنکه  
 حیف کند خدای تعالی در نزول کاهی و جو نماید (حَلَّيْهِمْ) برایشان (وَرَسُولُهُ) و رسول کند و سبیل او  
 در حکومت (بَلْ) نه چنین است که پیغمبر عم محل تهمت باشد یا خدا و رسول او حیف کند بلکه (أَوَلَيْكَ)  
 آن گروه (هُمُ الظَّالِمُونَ) ایشانند ستمگاران بر خصوم یا بر نفسهای خود یا بایا بر امتناع از حکم خدا و رسول هم  
 (إِنَّمَا كَانَ) جز این نیست که هست (قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ) گفتار گریه گران (إِذَا جَاءُوا) چون خوانده شوند  
 (إِلَى اللَّهِ) بکتاب خدای تعالی (أَوْ رَسُولِهِ) و بسوی پیغمبر او (أَتَحْكُمُ بَيْنَهُمْ) تا حکم کند میان ایشان  
 بوقت خصامت (إِنْ يَقُولُوا) آنکه گویند (سَمِعْنَا) شنیدیم قول ترا (وَأَطَعْنَا) و فرمان برداریم امر ترا  
 \* مصرع \* بهر حکم کنی در میان ما کسی (وَأَوَلَيْكَ) و آن گروه که چنین گویند (هُمُ الْمُفْلِحُونَ) ایشانند  
 و ستمگاران از در کات مستخط ربانی و رسیدگان به درجات رضای سبحانی (وَمَنْ يَطْلُعِ اللَّهُ) و هر که فرمان  
 برد خدای تعالی را در فراغ (وَرَسُولُهُ) و فرستاده او را در سخن یا در هر چه فرماید (وَيُخْشِ اللَّهَ) و بترسد  
 از عذاب خدای بر گنایان گذشته (وَيَتَّقِهِ) و بپرهیزد از خشم او و معصیت کند در زمان آینده (فَأَوَلَيْكَ)  
 پس آن گروه (هُمُ الْفَائِزُونَ) ایشانند فزاینده گان بنعمت متیم و در کثافت آورده که یکی از ملوک  
 التمس آبی کرد که عمل بدان کافی باشد و محتاج آیت دیگر نشود و علای زمان بدین آیت اتفاق کردند به  
 حصول فوز و فلاح و فوز جز ان فرمان برداری و خشیه و تقوی مقصور نیست \* بیعت \*

\* ابواب ره اگر مقصد اقصی طلبی \* و اینکه عمل از رضای سولی طلبی \*

(وَاتَّسَمَوْا) و سوگند خوردند منافقان (بِاللَّهِ) بخدای تعالی (جَهْدًا إِنَّمَا بِهِمْ) سخت ترین سوگند از خود که  
 در طریق فرمان برداری جفا کند کی شبیهه (لَنْ) اگر فرمائی ایشان را به بیرون آمدن از یار و اسوال  
 خود (أَخْرِجُنَّ) هر آینه بیرون آیند ایشان و لحظه توقف ننمایند (قُلْ لَا تَقْسَمُوا) بگو سوگند یاد مکنید  
 و قسم بردن خود زورید (طَاعَةً) مطاوع از شما فرمان برداری است (مَعْرُوفَةً) شناخته شده با خاص  
 و عدل نیست نه سرگندی دروغ بر ظاهر و نهانی (إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ) بدستیکه خدای تعالی داناست  
 (بِمَا تَعْمَلُونَ) آنچه شما می کنید از اتفاق و جز آن (قُلْ) بگو ای محمد (أَطِيعُوا اللَّهَ) فرمان برد خدای تعالی را



بخله ص نیست (وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ ج) واطاعت کنید رسول خدا را (فَإِنْ تَوَلَّوْا) پس اگر روی بگردانید ای مردمان (فَأَنَّمَا عَلَيْكُمْ بَاحِلٌ) پس برین نیست که هر یک میسر است آنچه بر دهن  
کرده اند از بدیخ احکام (وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِلْتُمْ ط) و بر شماست آنچه بار کرده شده اید از انقباد و استال  
(وَأِنْ تَطِيعُوا) و اگر فرمان برید رسول را در حکم او (تَهْتَدُوا ط) راه یابید راستی (وَمَا عَلَى الرَّسُولِ) نیست بر فرستاده بر جمعی (إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ) اگر رسانیدن آشکارا و دعوت واضح و بی غمبر من آنچه  
بر دهنده بجای آورده و آنچه کار و بار با شماست مانده (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا) وعده کرده ای تمامی  
آنان را که گرویده اند (مِنْكُمْ) از شما (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) و بکردن کارهای شایسته مراد بقول اشهر  
فقهای مهابر آنست که بعد از هجرت مدینه در منازل انصار جای گرفته و زینش با اکثر از قبایل عرب که  
در مکّه و مشرب بودند بر محاربه ایشان اتفاق نموده شب و روز پیغامهای تهدید آمیز و سخنان فتنه انگیز  
می فرستادند مهابران اکثر اوقات ملاح با خود داشتند و روزگاری رسول و هراس می گذرانیدند و  
طواری بایکدیگر گفتند آیا زمانی بر ما در آید که خود را ایمن و مطمئن بینیم و بغرابت خاطر بر ما عمل است  
و عافیت نشینیم این آیت نازل گشت و حق تعالی وعده داد و دو گویند خود که (لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ) هر آینه  
ایشان را خلیفه گردانم فی الارض) در زمین کنار از عرب و عجم اکما استخلف الذین) همچنانکه خلیفه  
گردانیده شدند و حفص السخف فعل معلوم خواند یعنی همچنانکه خلیفه گردانیدند خدا ای آنان را که بوده اند  
(مِنْ قَبْلِهِمْ ط) پیش از ایشان یعنی بنی اسرائیل که زمین مصر و ثمره بدیشان داد تا تصرف کردند  
در آن چنانکه ملوک و ممالک خود می گنند و اندک فرصتی را نیز بوده و فرمان و قافزوده جزا از عرب و دیار کسری  
نوبلاد و مبدیشان از زانی داشت و اسید است که جمیع اطراف و کناف مشرق و مغرب بحکم  
لیظهره علی الدین که مجوز تفسیر ملازمان شرع نبوی و متابعان احکام ملت مصطفوی عم در آید \* نظم \*

\* دهم صیت کمال دولت خدام او \* عرصه دوی زمین را سر برخواهد گرفت \*

\* شهباز استش جون بر کشاید بال قدر \* از شریات نری در زیر پر خواهد گرفت \*

این آیت دلیل اعجاز قرآن است و صحت نبوت و بران خلافت خلفای راشدین \* و دیگر فرمود  
(وَلَيُمَكِّنَنَّ) و هر آینه با قوت ممکن دناست نزد (لَهُمْ دِينُهُمْ) برای ایشان دین ایشان را (الَّذِي  
ارْتَضَى لَهُمْ) آن دینکه پسندیده است مرا ایشان را یعنی دین اسلام مراد آن است که او را بر همه  
ادیان غالب گرداند (وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ) و هر آینه بدل دهد ایشان را (مِنْ بَعْدِ خُوفِهِمْ) از پس ترس

ایشان از اعدای (اُمَنَّا) ایمنی از ایشان (يَعْبُدُونَنِي) بپرستند مراد زمان خلافت (لَا يُشْرِكُونَ)  
 شریک نمازند (بِي شَيْءٍ ط) باین چیزی را یعنی اعتبار و جاه ایشان را از عبادت و توحید باز ندارد  
 (وَمِنْ كَفَرٍ) و هر که کفران و زندقه درین نعمت (فَعَذَابُكَ) بعد از او است شدن و ده (فَأُولَئِكَ) پس  
 آن گروه که فرستاد (هُمْ أَفْأَسِقُونَ) ایشانند کلمان در فسق ثعلبی روح آورده که قبیلۀ ذوالنورین  
 اهل جمعی بودند که کفران این نعمت و زندقه (وَأَقِمُوا الصَّلَاةَ) و بیای دار بد نماز مفروض را (وَاتُوا  
 الزَّكَاةَ) و بدهید زکوة واجب را (وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ) و فرمان برید رسول را هر چه فرماید (لَعَلَّكُمْ تَرْحَمُونَ) \*  
 شاید که شما رحمت کرده شوید (لَا تَحْسَبَنَّ) سپند ارای محمد (الَّذِينَ كَفَرُوا) آنان را که بگردیدند (مُعْجِزِينَ)  
 عاقل گشته گان مرند ایراز عذاب کردن (فِي الْأَرْضِ) در زمین بایشی گیرنده گان بروی یسے توانند که  
 برحق سبحانه بیشی گیرنده و عذاب او را از خود فوت کنند (وَمَا لَهُمْ النَّارُ) و باز گشت ایشان  
 آتش دوزخ است (وَلَيْسَ الْقَصِيرُ) و بد باز گشتی است آتش دوزخ در اسباب نزول  
 آورده که حضرت رسول عم غلامی انصاری را که مد لچ بن همر نام داشت بوقت نیم روز بطایب  
 فاروق رض فرستاد و مد لچ بی اجازت در آمد و فاروق رض خفته بود و جامه از بالای بعضی اعضای او  
 دور شده بود و قوی آن است که بیدار بود و باز در خود ملاحظه می فرمود و از در آمدن غلام گراهیستی تمام بدل  
 دی راه یافت بر زبان مبارکش جاری شد که چه بودی که حق سبحانه نمی فرمودی که آبادانبا و خدم وحشم  
 ما و مثل این ساعات بی دستوری در خانه مادر نیانند تا بر سر امور مخفیۀ مطاع نشوند بعد از آنکه خدمت  
 پیغمبر عم آمد و این آیت نازل شده بود که (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) ای گروه گردیدگان (لَيْسَ شَأْنُكُمْ الَّذِينَ)  
 باید که دستوری طلبند از شما آنما که (مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ) مالک ایشان است و منتهای شما یعنی بنده گان  
 ذکور یا مهر ایشان از غلام و کنیز که (وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ) و آنان نیز از کودکان که نرسیده اند  
 بلوغ (مِنْكُمْ) از قوم شما یعنی بنده گان و کودکان نرسیده باید که طایب اذن کنند از شما برای در آمدن  
 بخانهای شما (قُلْتُ حَوَاتٍ ط) مد نوبت در شبان روز (مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ) یکبار پیش از نماز  
 باشد که آدمی از خواب بر می خیزد و جائۀ غایت میران کرده بی خواهد که لباس صحبت پوشد (وَحِينَ تَضَعُونَ)  
 و یکبار و یکباری که نرسیده (أَيْمَانُكُمْ) جامهای خود را (مِنْ الظُّهُمِرَةِ) بیان همین است یسے آن وقت نیم روز است  
 (وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ط) و یکبار پس از نماز خفتن که وقت تجمد است از لباس و در آمدن بمضا جمیع  
 (قُلْتُ حَوَاتٍ لَكُمْ ط) و یکبار از بدین سه وقت عورت که مرثها را است (أَيْسَ عَائِكُمْ) نیست بر شما

(وَلَا عَلَيْهِمْ) و نه بر بندگان و گودگان نادره (جَنَاحٌ) گناهی و بر نه در ترک استیزان (يَعْدَهُنَّ ط) بند  
ازین سه وقت (طَوَّافُونَ) بندگان طواف کنندگان اند یعنی در آیندگان (عَلَيْكُمْ) بر شما برای خدمت  
پس موارده تواند که دستور می طلبند (بَعْضُكُمْ) در می آیند بعضی از شما (عَلَى بَعْضٍ ط) بر بعضی یعنی  
مما یک بر موالی (كَذَلِكَ) مانند این روشن کردن (يُبَيِّنُ اللَّهُ) روشن می نمازد و بیان می کند خدای تعالی  
(لَكُمْ الْأَبَاتِ ط) برای شما دلائل حق و احکام شرع (وَاللَّهُ عَلِيمٌ) و خدای داناست بهما اجماعاً (حَكِيمٌ) \*  
محکم کننده بر عایت مرا هم آداب نزد بعضی علما کم این آیت منسوخ است و بقول جمعی محکم این مجبر را  
پرسیده که بعضی مردم در نسخ این آیت سخن می گویند جواب داد که بخدای که منسوخ نیست امام درم  
درین تبادون می ورزد (وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ) و چون برسند طفلان (مِنْكُمْ الْحُلُمَ) از شما خواب دیدن  
یعنی محکم شوند مراد آن است که بالغ گردند و احکام روشن نزد ایللی است بر وقوع باو غ (فَلَيْسَتْ بَدَنُ فَرَا)  
پس باید که طالب و صورتی کند در هر اوقات (كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ) هم چنانکه در صورتی می طلبند آنانکه  
بالغ شوند (مِنْ قَبْلِهِمْ ط) پیش از ایشان یعنی ایشان حکم را بر مردان دارند در امتیزان (كَذَلِكَ)  
هم چنانکه بیان کرد این حکم را (يُبَيِّنُ اللَّهُ) بیان می گرداند خدای تعالی (لَكُمْ آيَاتِهِ ط) برای شما آیاتهای خود را  
(وَاللَّهُ عَلِيمٌ) و خدای داناست باحوال شما (حَكِيمٌ) \* محکم کننده بر حکمت در تعیین اوضاع شریعت  
و کما در این دو قسم در آفرین دو آیت جهت استعاقب مبالغه و تاکید است (وَالْقَوَاعِدُ) و نشانیگان  
در خانه و بازماندگان (مِنْ النِّسَاءِ) از زنان (الَّتِي لَا يُولُوجُونَ) آنانکه امید دارند (فَبَكَحًا) و کاح خود را  
یعنی طمع نمی کنند که کسی ایشان را کاح کند جهت پیری و محرم (فَلَيْسَ عَلَيْهِمْ) پس نیست بر ایشان  
(جَنَاحٌ) گناهی و وبالی (أَنْ يَضَعْنَ) از آنکه بپهنند (ثِيَابَهُنَّ) جامه های ظاهر را چون چادر و سرانه از کربالای  
ممنوع می پوشند (غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ ط) در حالیکه ظاهر کنندگان نباشند مواضع زینت را یعنی عرض از  
وضع چادر اظهار سر و گردن و گوش و سوی و اسنل آن نباشد (وَأَنْ يَسْتَعْجِفْنَ) و آنکه طالب عفت  
کنند و پوشند خود را (خَيْرٌ لَّهُنَّ ط) بهتر است برایشان را و در تراز نهست (وَاللَّهُ مَهْجِعٌ) و خدای تعالی  
ضو است مقالات ایشان را با امر ان (عَلَيْهِمْ) \* و اما به قصود مناللات از ایشان امام دادی روح  
فرموده که تدرستان محابه رض با مریض و اعمی مواکله بگردنی یا این جماعت از مسکینان در باب صحبت  
محرر زبندی ازیم آنکه مبادا که طایع سایر را از ایشان نفرت آید یا آنکه بعضی از صحابه چون بعضی زبندی  
کلیه های خانه و آبادی است از باب غناست باز دارند می تا بوقت حاجت از طعام ایشان تناول کنند و این

در ویشتان تو هم عدم رضای ایشان برهت می کردند یا اگر کسی ایشان را بایده که در خانه پدر یا مادر یا اقارب  
قریب روی ترتیب کرده بودند دعوت نمودی اجابت نمی کردی حق سبحانه آیت فرستاد که (لَيْسَ عَلَيَّ الْأَعْمَى)  
نیست بر من نابینا (حَرَجٌ) بره و سنگی (وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ) و نه بر لنگ (حَرَجٌ) و بیای و بر نهی (وَلَا عَلَى الْمُرْیَصِ)  
و نه بر بیماری گناهی (حَرَجٌ) و نه بر آنکه (وَلَا عَلَى الْفَقِيرِ) و نه بر آنکه فقیر باشد و نه بر آنکه (أَنْ تَأْكُلُوا) آنکه بخورید شاهد اهل  
ابتلا (مِنْ يَتُوكُمْ) از طعام خانهای خود که اهل و عیال شما در آنند و خانهای فرزندان نیز درین داخل  
است بحکم ابن عرب است که انت و مالک لایمک و غیر صحیح آن است که با کتر چیز یک خود در دو از کسب  
آوست و آن دله من کسبه (أَوْ يَتُوكُمْ) یا خانهای پدران خود (أَوْ يَتُوكُمْ) یا خانهای مادران  
خود (أَوْ يَتُوكُمْ) یا خانهای برادران خود (أَوْ يَتُوكُمْ) یا خانهای خواهران خود (أَوْ يَتُوكُمْ)  
آعمای من (أَوْ يَتُوكُمْ) یا خانهای برادران پدران خود (أَوْ يَتُوكُمْ) یا خانهای خواهران پدران خود (أَوْ يَتُوكُمْ)  
أَخَوَالِكُمْ) یا خانهای برادران مادران خود (أَوْ يَتُوكُمْ) یا خانهای خواهران مادران خود (أَوْ يَتُوكُمْ)  
مَقَاتِلَهُ) یا خانهای که مالک شد بدشما خزان آن را از نفوذ و اطعمه و استعانه این خطاب باد کلام خازنان است  
و گویند مراد خانه بندگان است و بحر خانه اولاد و عید رضای صاحب است در اکل طعام شرط است  
(أَوْ يَتُوكُمْ) یا خانهای دوستان خود در آن نیز رضای دوست باید و محبت نیست آن است که اگر  
دوست خدایتی بود آن بمناط او ازین صورت بفراید فتح موصی روح پدر خانه دوستی آمد و او حاضر بود یکدم  
او از جاریه طلبید و دورم برداشت و باقی بکنیز که باز داد چون خواهر بخانه رسید صورت واقعه از جاریه  
شد بدش کمرانه آن انبساط کنیز که ازاد کرد و بنواخت در نگارستان آورده که

نظم

\* شبی گفتم جهان فرسوده را \* که بود آسوده در کنج رباطی \*

\* ز لذتها بر خوشتر در جهان گفت \* بیان دوستداران انبساطی \*

و در عوارف العمارت آورده که چون کسی یار خود را گوید که اعطی من لک داد و جواب گوید کم تریه  
دوستی را نمی شاید یعنی باید که هر چه دارد در میان آورد و از استقامت چندی و چون بگذرد دوست جانی بهتر است  
از مال فانی و درین باب گفته اند ای دوست برو بهر چه داری یاری بخور بهیچ مفردش و بعد درین قال نظم

\* یار آن بجان مضائقه با هم نمی کند \* آخر کسی مال جدائی چرا کند \*

\* بسیار جد و جهد باید که تا کسی \* خود را با آدمی و منی آشنا کند \*

\* شرط است بعد یافتن یار آشنا \* که بهر او بعد محبت وفا کند \*

و بر قول اول که سبب نزول آیت متفرهه رض بود از موکله اهل علی را یعنی فی باید گرفت یعنی نیست در موکله با هر یک ازینا حرجی آورده اند که در شان بنی لیث بن عمر و از کثرت که تنها طعام خوردن را احرام دانسته ی از صبح تا شام خوان نداده انتظار مهلت کردند و چون ناشی از شب بگفته شتی و مهلت نرسیدی انگاه چزی خوردندی یاد باره جمعی از انصار که مشقت بر نفس خود نداده جز با مهلت طعام نخوردندی و یاد در بیان حال جمعی که از اجتماع بر طعام پرهیز نمودندی این است آمد که (لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ) نیست بر شما گناهی (اَنْ تَاْكُلُوا) آنگاه بخورید طعام را (جَمِيعًا) با هم مجتمع شده (اَوْ اَشْتَاتًا) یا پراکنده (فَاِنْ اَدَّيْتُمْ) پس چون در آید (يَبُوءُوا) بخانها که مذکور شده یا بخانهای خود یا بیوت خالیه یا ساکنه (فَسَلِّمُوا عَلٰی اَنْفُسِكُمْ) پس سلام کنید بر هم و دینان خود که المؤمن کفیس و اعدا و در ناها بر اهل خود و در مساجد نیز سلام کنید و گفته اند اگر مسجد یا خانه خالی بود گوید السلام علیما من ربنا و علی عباد الله الصالحین و بر هر تقدیر سلام باید کرد (تَحِيَّهٌ) سلام کردنی (مِنْ عِنْدِ اللَّهِ) ثابت و مشروع و از نزدیک خدای تعالی (مُبَارَكَةٌ) بسیار نیر و بارک است (طَبِيعَةٌ) پاک که نفس مستمع بدان خوش شود (كَذَلِكَ) همچنانکه بیان سلام فرموده (يُبَيِّنُ اللَّهُ) بیان می کند خدای تعالی (لَكُمْ الْاٰيَاتِ) برای شما آیاتهای حکمت خود را (لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ) شاید که تفکر کنید در آن و حق و ثواب را دریابید (اِنَّهَا الْمُؤْمِنُونَ) جزین نیست که گردیدگان کامل (الَّذِينَ اٰمَنُوا بِاَللّٰهِ) آنانند که گردیده اند بخدای تعالی (وَرَسُولِهِ) و بر رسول او از صمیم دل (وَ اِنْ اَكَاَنُوا) و چون باشند (مَعَهُ) با رسول وی (عَلٰی اَمْرٍ جَامِعٍ) بر گامی جمع آورده یعنی مهمی که بشرع ایشان را مجتمع باید شد چون جمعات و عیاد و عرواب و مشاورات و نماز استسما (لَمْ يَذْهَبُوا) نروند از نزدیک وی (حَتّٰی يَسْتَأْذِنُوْهُ) تا وقتیکه دستور وی طلبند از او و ادتشریف اذن از زانی فرماید (اِنَّ الَّذِيْنَ يَسْتَأْذِنُوْكَ) بدرستی که آنانند دستور وی طلبند از تو (اَوَّلَئِكَ الَّذِيْنَ) آن گروه آنانند که از صدق (يُؤْمِنُونَ) می گردند (بِاَللّٰهِ وَرَسُولِهِ) بخدای تعالی و رسول او و از صدق می نمایند قریض جمعی منافقان است که در غزوه تبوک بر تخط از جهاد دستوری می بستند و در باره ایشان نازل شد که انما یستأذنبک الذین لا یؤمنون بالله الایه (فَاِنْ اَسْتَأْذِنُوْا) پس چون طالب اذن کنند این مومنان مخلص از تو (لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ) برای اصلاح و امر بعضی از کارهای خود (فَاَذِنْ) پس دستوری ده (لَهُنَّ شِئْنٌ) هر که خواهی (مِنْهُمْ) از ایشان که ضرر واضح دارند (وَ اَسْتَغْفِرْ) و بخواه و با عذرت طالب آمرزش کن (اَلَهُمْ اَللّٰهُ) برای ایشان از خدای تعالی بگو آند بمر

امور دنیا بر مهم آیین اگر چه باشد خالی از خللی نیست و گویا که خروج از جهنم آتش اند پس برای ایشان است بخوان (إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) بدستیکه خداوند ای تباری آمرزنده است تقصیرات بندگان را (رَحِيمٌ) مهربان است بر تخفیفست بکلیف از ایشان (لَا تَجْعَلُوا) نداید و نه اندید (دُعَاءَ الرَّسُولِ) خواندن رسول مرشما را (بَيْنَكُمْ) میان خود (كُدُّعَاءِ بَعْضِكُمْ) همچون خواندن بعضی از شما (بَعْضًا) بعضی را بر بعضی قیاس کنید خواندن رسول را بر خواندن یکدیگر که اعراض تو انید کرد یا در جواب مسأله تواند نمود چه ساد و در واجب است و لازم در مراجعت بنیر از آن اد حرام و نام و ایادعی او را بر شما یا برای شما چون دعای یکدیگر نه اندید که آن دعایش یک مستجاب است و مقبول حضرت رب الارباب یا خدا کردن شما و او را خواندن مر رسول را باید که چون منادات یکدیگر نباشد که به مجرد نام خوانید بلکه باید که از روی تعظیم باشد چنانچه یا رسول الله یا نبی الله بر حضرت عزت جل جلاله همه انبیاء و انبیا ای علامت خطاب کرده و عیب خود را بنده ای کرامت خطاب می فرماید

بیت

یا آدم است یا پدر انیا خطاب \* یا ایها النبئی خطاب محمد است \*

آورد و اند که چون آن حضرت هم خطبه خواندی منافقان به تنگ آمده یکدیگر را پناه شدند و از مسجد بیرون رفتند آیات آمد که قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا حَتَّىٰ إِذَا مَدَّ يَدُهُمْ لِتَزَوَّجُوا بِخَوَالَئِهِمْ (يَتَسَلَّلُونَ) بیرون سپردند اند که (مِنْكُمْ) از میان شما (لِوَأَن تَأْجُرُوا) و حالت بناه جستن بیکدیگر و پوشیدن هم را (فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ) پس باید که ترسند آنانکه (يُخَالِفُونَ) مخالفت می کنند و اعراض می نمایند (عَنْ أَمْرِ اللَّهِ) از فرمان خدا رسول او (أَنْ تُصِيبَهُمْ) از آنکه برسد بدیشان (فِتْنَةٌ) آزمایشی از حق که گمراهی است یا محنتی در نفس و مال و دلباختا سلطان طبر یا مبر غفلت بردل یار و تو به جنت قدس سره فرمود که فتنه سختی دل است و متاثر نشدن او از معرفت الهی (أَوْ يُصِيبَهُمْ) یا برسد ایشان را علی (عَذَابِ الْآلَمِ) عذابی دردناک در آخرت (أَلَا إِنَّ لِلَّهِ) بداند بدستیکه مراد ای تباری را است (مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) آنچه در آسمانها است و آنچه در زمینها است یعنی هر ملک او بند و مالک هر اوست زیرا که خالق هر اوست (قَدْ يَعْلَمُ) بدستیکه میداند (مَا أَنْتُمْ بِعَابِدِينَ) آنچه شما برانید ای کافران از موافقت و مخالفت و نفاق و اخلاص و طاعت و معصیت (وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ) و میداند روزی را که بازگردانیده شوند بنانمان (إِلَيْهِ) بسوی جزای او (فَيُنَبِّئُهُمْ) پس خبر دهد ایشانرا (بِمَا عَمِلُوا) آنچه کرده اند از عملهای بد و بران مکافات کند (وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ) و خدا ای تباری همه چیزها (عَلِيمٌ) \*

\* بیت \*

دلناست و هیچ جزیره مخفی نماند

\* آن کس که بیا فرید بنده او نهان \* چون نشانه نهان و پند آیه جهان \*

سورة الفرفان مكية بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* وهي سبع وسبعون آية

ع ۱۶

(تبارک) صاحب کشف اصرار از معانی که مفسران مرلفظ تبارک را گفته اند سه معنی اختیار فرموده اول آنکه برکت ازوست و این اشارت بکار سازی و نده نوازی حق است دوم آنکه بزرگوار و برتر است و این بیان عظمت مرمدی و نشان عزت ازلی و ابدی او است سیم آنکه دایم و ثابت است و این عبارت از دوام ذات او است لم یزل و لا یرال (الذی) آنکه (نَزَلَ الْفَرْقَانُ) فرد فرستاده قرآرا که جدا کننده است میان حق و باطل و حلال و حرام (عَلَى عِبْدِهِ) بر بنده خود یعنی محمد هم (لِیَكُونُ) تا باشد بنده او (لِلْعَالَمِیْنَ) بر آرد سیار و پریا را (فَذِیْرًا) بیم کننده از عذاب الهی بایمان قرآن اهل هر قری را و هر زمان ترساننده از موجبات محطه ربانی (الذی لهُ) آنکس که مراد او است (مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) پادشاه آسمانها و زمینها و بی منفر د است مآفرین آناه پس او را مرند تصرف در آن (وَلَمْ یَتَّخِذْ) و فرامگرفت خدا ای (وَلَدًا) فرزندی چنانچه زعم یهود و نصاری است (وَلَمْ یَكُنْ لهُ) و نیست مر او را (شَرِیْکٌ فِی الْمُلْکِ) انبازی در پادشاهی چنانچه ثنوییه و ثانیه گویند یعنی او را است پادشاهی بی فرزندی که قائم مقام او تواند و یا شریکی که با او مقارست تواند کرد (وَخَلَقَ کُلَّ شَیْءٍ) و بیا فرید هر جزیره را از مواد مخصوصه بیضات مختلفه و اشکال متنوعه (فَقَدَرَهُ) پس اندازه کرد و انجیر را (تَقْدِیرًا) اندازه کردنی یعنی آمار اهمیت سخت برای خصایص و افعالی که از وی خواست یا تنبیر کرد و بقای او را تا وقتی معلوم (وَاتَّخَذُوا) و فرامگرفتند کفار (مِنْ دُونِهِ) بجز خدا ای آفریدگار (الهِةَ لَا یَخْلُقُونَ) نه ایان که بیا فرینند (شَیْئًا) جزیره او قادر نباشند بر خالق هیچ چیز (وَهُمْ یَخْلُقُونَ) و حال آن است که ایشان آفریده شده اند و بر مخلوقی محتاج است در وجود خالق و محتاج خدائی را شاید پس بنانی که عبده ایشان را می تراشند و بر وجه کمی خواهند تصویر میکنند بگونه مرادی پرستش باشند (وَلَا یَمْلِكُونَ) و با وجود خجالت نیستی تواند و استطاعت ندارند (لَا أَنْفُسُهُمْ) برای انفس برای خود (ضَوًّا) بازداشتن ضرری (وَلَا نَفْعًا) و نه نفع اندی یعنی سودی خود می تواند رسایند و نه زبانی از خود باز می تواند داشت و حال آنکه خدای قادر و نافع باید (وَلَا یَمْلِكُونَ) و نمی تواند آله با طلاق قادر نیستند (مَوْتًا) بر سر ایندین کسی (وَلَا حَیْوَةً) نه بر زنده کردن کسی را یا بار ایشای میات او (وَلَا نُشُورًا) و نه بر بخت و عشر او را یا ایشای تعالی محیی و ممیت و باعث

باید و قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا وگفتند آنما که نگردد (إِنْ هَذَا إِلَّا كَذِبٌ  
 نِ افْتِرَاءٌ) مگر دروغی که خود برافراشته است آن را (وَأَعَانَتْهُ) و یاری داد و انداد او را (عَلَيْهِ) بر سر سخن آن  
 دروغ (قَوْمٌ آخَرُونَ) اگر دینی دیگر چون جریاد یا عیسی یا مکه رومی یعنی ایشان اخبار را بفرمود  
 می خوانند و ادبهارت عربی بر ما انعامی کند فَقَدْ جَاءُوا پس بدستیکه آمده اند این قوم (ظَالِمًا وَظَوَّارًا)  
 بستم و دروغ یعنی یاری دهندگان دی و برین گفته یار این بقدر کلام کفار باشد و امم آن است که این سخن  
 حضرت خداوند است می فرماید که کفار درین که می گویند قرآن دروغ است و بعد دو قوم برافراشته می شود  
 آمده بشرک و ستم و هتان (وَقَالُوا) و دیگر گفته کلام دی (أَسْمَاءُ الْأَوَّلِينَ) اسمهای پیشینیان  
 است که در کتاب مانوشته اند (اَكْتَتَبْنَاهَا) می نویساند آنرا چه خود نمی تواند نوشت (فَنُحْيِي) پس آن نوشته ها  
 (تَعْلَى عَلَيْهِ) الما کرده می شود بدو (وَكُورَةً رَّاصِيلاً) با مرداد و شبانه یعنی هر دو طرف روزی شب و روز  
 آنرا ابر می خوانند یا دمی گیر چه خود نمی تواند خواند و چون حفظ کرد بر ما می خواند دمی گوید این وحی است  
 (قُلْ) بگو ای محمد در دو سخن ایشان که (أَنْزَلَهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْقُرْآنَ) فرستاده است قرآن را آنکس که بی شبهر  
 (يَعْلَمُ الْغُيُوبَ) میداند پوشیده و اَرَفِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ط در آسمانها و زمین بران دلیل که این کلام  
 مشتق است بر اخبار از معنیات و علم غیب خاصه حق تعالی است و دیگر آنکه هر نصیحتی شما از ایشان  
 بمنش آن عاجزانه و چنین کلام جز از نزد ملک عالم نشاید (إِنَّهُ) بهر مدتی که او (كَانَ خَفُورًا) هست آرمزنده  
 که برده کرم بر حرایم بندگان می پوشد (رَّحِيمًا) مهربان که در حق تعالی تعجیل نمی کند (وَقَالُوا)  
 و گفته ضا دید قریش چون ابو جهل و هبند و امیر و عاص و اشال ایشان (مَا لِي هَذَا الرَّعُولِ) چیست  
 این پیغمبر را بر سبیل نهکم گفته چه بوده است آن کس را که دعوی رسالت می کند که مثل مردم دیگر  
 (يَأْكُلُ الطَّعَامَ) می خورد خوردنی را (وَيَمْشِي) و میرود و برای طلب معیشت چون دیگران (فِي الْأَسْوَاقِ) ط  
 در بازارها که دعوی وی درست است باید که عال او مخالفت حال دیگران باشد ایشان بسبب توقف  
 در مرتبه محسوسات افعال آن حضرت عم قائل شده بند استند که تسبیح و مسائل از غیر ایشان بامور  
 جسمانی باشد و نه انستد که بنوع منافی بشرت نیست بلکه مقتضی آن است تا مناسب و تجانس  
 که سبب افتاده و استنادا احتیاج حصول بیوند

\* بیت \*

\* جنس باید تا در آمیزد بجنس \* \* انس کی گیرند باجن جنس انس \*

الفقه شمرکان گفته بایستیکه او ملک بودی اگر ملک نیست (أَوَلَا أَنْزَلْ) چرا از دفرستاده اند (إِلَيْهِ هَلْكَ)



سوی او فرستاد (فَيَكُونُ مَعَهُ) پس باشد با او (نَذِيرًا) بیم کننده و یاری دهنده در انداز  
 (أَوَّلُ قُلِّي إِلَيْهِ) آنگاه انگند شود بدو (كَذَّبُوا) گنجی از آسمان نماند ان مستظهر گشته از تردد در تحصیل  
 معاش مستغنی شود (أَوْ تَكُونُ لَهُ) یا باشد مراد را (جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا) بوستانی که خورد از صوبه و محصول  
 آن و بدان معاش وی گفته رو (وَقَالَ الظَّالِمُونَ) و گفتند ظالمان وضع مظهر در موضع مضمر حکم نظام ایشان  
 است یعنی ستمکاران درین سخن که سومانرا گفته (إِنْ تَتَّبِعُونَ آيِرِدِي نَمِي كَيْدُهَا إِلَّا وَجْلاً مُسْحُورًا)   
 مگر مردی عاقل کرده شده و ایست کسی او را مسح کردند و عتاش به شیده شده باشد و در تفسیر ماوردی  
 مسحور را یعنی سحر سید اند یعنی متابعت جان وکی می کند که شمار ایشان می فرماید (انْظُرْ) در نگار ای محمد  
 بیده بصیرت تا به بینی که معاندان (كَيْفَ ضَرَبُوا) چگونگی زدند (لَكَ الْأَمْثَالُ) برای تو مثلها را یعنی  
 گفته سخنهای ناخوش و تشبیه کردند ترا به مسحور و به صفت مفتری و مملی علیه بستوند (فَضْلُوا) پس  
 همراه شدند از لفظی که موصل است به معرفت انبیاء عام و تمییز ایشان از ماسوی (فَلَا يَسْتَعْجِلُ عَوْنُ سَبِيلًا)   
 پس توانائی ندارند و نمی یابند راهی به صحت و برهان بر آنچه می گویند (تَبَارَكَ الَّذِي) بزرگوار است آن کسی  
 که به محض فضا (إِنْ شَاءَ جَعَلَ) اگر خواهد بسازد و به بخشه (لَكَ) ترا و دنیا (خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ) بهتر از آن  
 گنجی و بوستانی که ایشان می گویند و آنچه باشد (جَمْعَاتٍ نَجْوَى) بوستانها که میرود (مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ)   
 از زیر درختان آن جوی ها (وَيَجْعَلُ لَكَ) و بدهد ترا و آن بوستانها (قُصُورًا) کوشکهای عالی و سکنهای  
 رفیع در اسباب نزول مذکور است که چون تو بنگران قریبش حضرت و سالت پناه هم را به فقر  
 و فاقه مرز نش کردند رضوان که آراینده و رخصات جهان است باین آیت نازل شد و در جی از نور  
 بیش آن حضرت عم نهاده فرمود که پروردگار تو می گوید مفتاح خزان دنیا و نجابی حساب است  
 آنرا به دست تصرف تو میداریم لی آنکه از کرامت و نعمتی که نام زد تو کرده ایم در آخرت مقدار پریش  
 کم گردد حضرت عم فرمود که ای رضوان مرا به دنیا حاجت نیست فقر و ادست تر دارم و می خواهم که بنده  
 شکور و صبور باشم رضوان گفت اصبت اصحاب الله بک نشانه عاومت آن حضرت هم نه همین  
 است که با وجود ننگدستی و احتیاج گوشه چشم التفات به خراین روی زمین نذنگنه آن را ملاحظه باید نمود  
 که در شب معراج سلطان نظری ماسوی الله نه کشوده و بهیچ چیز از بهایع ماکوت و عزایب عرصه جودت  
 التفات نفرمود تا عبارات از ان این آیت آمد که مازاغ البصر و ما ظنی

\* بیت \*

\* ز رنگ اسبزی ریحان آن ماغ \* \* نهاده چشم خود در مهر مازاغ \*

نظر چون برگرفت از اندیش کونین \* \* \* قدم زد در حریم قاب قوسین \*

(بَلَىٰ) از فقر و احتیاج تو مانع کنار است از ایمان تو بلکه (كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ) تکه سیب می کشد قیامت را و داعی ایشان با کار نبوت تکه سیب است (وَأَعْتَدْنَا) و آماده کردیم ما (لِمَن كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ) برای کسی که تکه سیب است عت کند (سَعِيرًا) آتش آفریده و گویند سمیر نامی است از نامهای دوزخ (إِذَا رَأَوْهُمْ) چون دیدند ایشان را یعنی سرگردان قیامت آتش دوزخ (مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ) از جای دور که صد لادن توئی با نصد لادن بود میان ایشان (صَمِعُوا لَهَا) شنودن آتش را (تَغِيظًا) آزار جو شنیدن از خشم (وَرَفِيرًا) و باگی چنانچه از دوزخ خشمنان آید یعنی غریبان بعضی برانند که این دیدن و غریبان را بود و صاعب انوار فرموده که چون نزدیک ماحیات مشروط برینه نیست ممکن است که حق سبحانه در آتش زندگی خالق کند که به بند و خشم گیرد و بند (وَإِذَا الْقُلُوبُ) چون در انداخته شوند مشرکان (مِنْهَا) از دوزخ (مَكَانًا ضَيِّقًا) در جای تنگ که موجب زیادتى کرب باشد و در تیسر آورده که جهنم برگردان چنان تنگ باشد که آهن بن نیزه و نیزه و ایشان را در چنین مکانی تنگ افکند (مُتَّقِينَ) مقهرن کرده دستهای ایشان برگردان ایشان برنجیر یا هر یک را باقرین او از جن بسامد آتش بهم دیگر باز بسته (دَعَا) بخوانند بر خود (هَذَا لَكُمْ) در آن مقام (ثُبُورًا) هلاکت یعنی نفرین کنند بر خود هلاک یا گویند یا شوراه و این کلمه کسی گوید که آرزو سنه هلاک خود باشد در زاد الممیر و بعضی دیگر از قفا سیریزه کور است که اول کسی را که از اهل دوزخ جامه پوشند ابله پس باشد حله از آتش دور و در پوشند و او آن را بر پشانی نهد و از بی در می کشد و ذریت او از عقب او فریاد یا شوراه بر کشیده می رود حق سبحانه فرماید که (لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ) بخوانید امروز (ثُبُورًا وَاحِدًا) یک شور (وَادْعُوا) بخوانید (ثُبُورًا كَثِيرًا) شور بسیار یعنی یکبار نفرین کنید بر خود و نفرین بسیار کنید زیرا که شمار انواع عذاب خواهد بود و هر نوعی را بواسطه شدت شور او اقع خواهد شد (قُلْ) بگو ای محمد آنرا که به فقر مرز نش تومی کند (أَذْ لَكَ) آیا گنج و بوستان دنیا (خَيْرٌ) بهتر است (أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي) یا آن بهشت حایه که (وَعْدَ الْمُتَّقِينَ) وعده داده شده اند بر پیروزان را به دخول در آن (كَانَتْ) هست و عالم غایب تعالی (لَهُمْ) مرتعیان در آن بهشت (جَزَاءً) پاداش اعمال ایشان (وَصَصِيرًا) و بازگشتی که رجوع بدان نمایند و آخرت (لَهُمْ فِيهَا) مرا ایشان راحت در بهشت (صَالِحِينَ) آنچه خواهند از نعم بهشت نرا نور استحقاق ایشان چه نعمتهای مومنان را یا آردی ایشان از مرتبه کمال نصیبی نخواهد بود \*

بنامه مراد بیک مناسب حال خود جویند باینده (خَالِدِينَ ط) در حالتیکه جا داید باشند در بهشت (كَانَ) هست دخول و خلود ایشان در جنت (عَلَى رِيفَةٍ) بر هر ورور دگر تو (وَعَدًا) وعده (مَسْئُولًا) خواسته شده مراد او آنکه از خدای در خواهند یا مومنان در خواسته اند که رها آتا مده تا بیا مالیک برای ایشان (خواست می کند که رها و داخل جنت همان التي وعدتهم) (وَيَوْمَ يُنْجِشُهُمْ) و یاد کن روزی را که حشر کنیم و حقیق بیامی خواه یعنی حشر کند مشرکان را (وَمَا يَعْبُدُونَ) و آنرا نیز که می پرستند (مِنْ دُونِ اللَّهِ) بجز خدای تعالی عام همه معبود آنرا از ذوی العتول و غیر آن و گفته اند مراد افاضه کفای ایشان را سخن آورد و مخاطب س زد (فَيَقُولُ) پس گوید (مَا أَنْتُمْ) آباستما (أَضَلَّكُمْ) گمراه کردید (عِبَادِي هَؤُلَاءِ) بندگان مرا این گروه یعنی مشرکان (أَمْ هُمْ) یا ایشان (ضَلُّوا السَّبِيلَ ط) گم کردند راه اضلال در نظر صحیح و اعراض از قول مرشد فصیح (قَالُوا) گویند بیان (سُبْحَانَكَ) پاکای ترا ما ترا پاکای یاد می کنیم و منزهه میدانیم از شریک و شبیه (مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا) نیست ما را اد نسر دور و این باشد (أَنْ نَّتَّخِذَ) آنکه فرا گیریم کسی که ما را پرستند (مِنْ دُونِكَ) بجز تو یعنی ترا نیز پرستد منحصر سخن آنکه آنها که عبادت ترا دند و ما را پرستند مرسته ما را که بگسیریم یا ایشان را (مِنْ أَوْلِيَاءِ) از دوستان (وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ) و لیکن تو ایشان را بر نور داد گردانیدی (وَأَنْبَاءَهُمْ) و پدید ران ایشان را با اموال و اولاد و عمر در از و صحت بدن و سایر نعمتها (حَتَّى يُنْسُوا الَّذِكْرَ) تا فراموش کردند آنچه انبیاء عم ایشان را بدان دعوت می فرمودند (وَكَاثِرًا) و بودند بر کم از می تو (قَوْمًا بُورًا) گردید می هلاک شده یا تباه گشته پس حضرت عزت نسبت برستان را مخاطب س فده گوید (فَقَدْ كَذَّبْتُمْ) پس بد رستیکه تکذیب کردند خدا یان شما شمارا (بِمَا تَقُولُونَ ط) باینچه می گویند که شریک خدا اند ایشان را از شرک منزهه داشتند (فَمَا تَسْتَطِيعُونَ) پس نمی توانستد مبودان شما (صَوْرًا) بگردانیدن خدا ب از شما (وَلَا نَصْرًا ط) و نه یاری کردن شما را به نجات و حفظ بتامی خدا یعنی شما که مشرک بایند توانید خدا ب مرا از خود دفع کردن و یکدیگر را یاری دادن و از جتوبت برانیدن (وَمَنْ يَظْلِمْ) و هر که ستم کند یعنی شریک آورد (مِنْكُمْ) از شما ای کافران (فَذِقْهُ) بچشاییم او را (عَذَابًا كَبِيرًا ط) عذابی بزرگ که آتش و دوزخ است و خلود در آن (وَمَا أَرْسَلْنَا) و نفرستادیم (قَبْلَكَ) پیش از تو (مِنَ الْمُرْسَلِينَ) کسی از پیغمبران (إِلَّا أَنْهُمْ) مگر پیغمبر اینکه ایشان (أَيَّا كَلَّوْنَ الطَّعَامِ) بر آید بخورند و خوردنی (وَيَضْحَكُونَ) و در دند (فِي الْأَسْوَاقِ ط) و در بازارها به جهت کفایت مهبات خود (وَجَعَلْنَا) و گردانیدیم (بَعْضَكُمْ) برخی از شما را (لِبَعْضٍ) برای برخی دیگر (فِتْنَةً ط) آزمایشی هم جز آزمایش فتنه را بخواهد پیغمبران با هم ایشان

یا مراض العجیب و اعمی به نصیر خلاصه سخن آنکه دنیا دار ابتدا امتحان است پس از مخالفت احوال مردمان  
 در دجرا نه باشد و مابین آن می آزمایم ایشان و اما اهل صبر و شکر از اباب جرع و کفران مماند گردند  
 آورده اند که ابو جهل، ولید و امثال ایشان هرگاه که مال و عمار و صییب و سایر ذر و ایشان صغیر و رض را  
 ببیدند یا یکدیگر می گفتند یا سلام آرییم تا با ایشان هم چو ایشان بی بی با شیم حق تعالی این آیت فرستاد  
 و در پیش از مخاطب ساخته می فرماید که من از ما یم شریف را و اوسع و ضیع را بشیر ایست (الْقَصِیْرُونَ) آیا صبر  
 میکنید بر ابتلا یا جرع می نماند (وَكَلَّاتٍ لَّيْلًا) و هست هر دو کار تو (فَصِیْرًا) و یا با صبر کنده و جرع نمانند  
 (وَقَالَ الَّذِينَ) و گفته آنکه (الْأَبْرَجُونَ لِقَاءَنَا) امید ندارند دیدار ما را یعنی نیکو شتر و بعثت اند نمیشد  
 از دیدن عذاب ما مراد اهل مکه اند که می گفتند (لَوْ أَنزَلَ) ما را فرود نمانده نمی شود (هَلْ يَنظَرُونَ) بر ما زشتیگان  
 بر است یا با خبر از صدق محمد عم (وَنُورِي رَبَّنَا) یا جرائی بدینم با شکر و ابر و در گذار ما تا با سخن  
 گوید و بقصد این اتباع محمد فرماید (لَقَدْ أَهْلَكْنَا كَثِيرًا مِّنْ قَبْلِكَ) و زنده های خود یعنی نظم  
 در زنده و بمرات نموده درین تکلم (وَعَقُّوا) و در گذشتند از انداز (هَتُّوا كِبِيرًا) و رگن شتم بر سر  
 که بعد از مشاهد مبعزات انحرار و دبت ملائکه و لقای خدای کردند و ایشان اندوه ناک شوند (يَوْمَ يَوْمُونَ  
 الْمَلَائِكَةَ) و زکیر بر بند فرشتگان را آن روز مرگ باشد ما و زحشر (لَا بُشْرَى) هیچ مرده نیست (يَوْمَ يَوْمُونَ  
 أَن رَّوْزَ الْقَحْطِ مِينِ) مرگ افران را اهل مکه و دیگر طلبیدند لقای ملائکه و دیدار خدای تعالی حتی صبحانه بردارند  
 که ملائکه را ایستد و وعید ایشان شونند (وَيَقُولُونَ) و گویند ملائکه مرا ایشان را که لقای خدای بر شما (حَقًّا  
 مُحْضَرًّا) حرام و باز داشته شده است و گویند این قول کفار است چون ملائکه بر ایشان ظاهر شوند  
 بدین بر نهاد جویند بخدای از لقای ایشان در زاد المسیر آورده که چون کفار در شهر حرام کسی را دیدند می  
 از ترسیدند می گفتند می شجر امحور را تا از شر او ایمن شدند می این جانم خیال بستند که بگردین کلمه  
 از شدت مرگ با هول قیامت غلامی خواهند یافت (وَقَدِمْنَا) و قصد کنیم (إِلَى مَا عَمِلُوا) بسوی آنچه  
 کردند کافران (مِنْ عَمَلٍ) از کرداری که در صورت نیکو اند چون صلوات و جم و دهان داری و اطعام گرسنگان  
 و اطعام یتیمان و اکرام یتیمان و فریاد و صی مظلومان و امثال آن (فَجَعَلْنَاهُمْ) پس گردانیدیم آن مصل و  
 (هَذَا مَثُورًا) مانند ذای برا گنده در هوا یا غبار سحر قه یا ناگه شربیه و برداده یعنی عبط س از بیم عمامی  
 ایشان را زیرا که شرط در قبول این اعمال ایمان است و ایشان را نبوده (الْأَصْحَابُ الْجَنَّةِ) مجاوران  
 بهشت (يَوْمَ يَوْمُونَ) آن روز یعنی قیامت (خَيْرٌ مِّنْ قَرَارٍ) بهتر اند از روی قرارگاه یعنی ساکن ایشان

در آخرت بر از منازل کافران است که در دنیا داشتند (وَأَحْسَنُ مَقِيلًا) و بیگانه تر است از جهت مکان و استراحت مراد از قیام و استراحت است زیرا که در بهشت خواب نباشد (وَيَوْمَ) و یاد کن روزی را که در آن (تَشَقَّقُ السَّمَاءُ) بشکافد آسمانها (بِالْغَمَامِ) بسبب ابر ضخیمه که بالای هفت طبقه آسمان است و غلط ادب را بر همه سموات و ادگران تراست از هر آسمانها و حق سبحانه امر داد و بلند و تراز نگاه داشته روز قیامت و در ابر آسمانها افکند و بهر آسمانی که رعد آن آسمان شکافته گردد (وَقِيلَ أَلَمْ يَكُنْ) و فرود فرستاده شوند فرشتگان از انجا بر زمین (تَنْزِيلًا) فرود فرستادنی تاروی زمین بفرشته مهاو گردد و در موضع آورده که نمایی هفت صفت بگرد عالم در آیند و گویند با معنی قرن است یعنی آسمان بشکافد از غمام و در شود تا غمام فرود آید و این آن غمام است که حق سبحانه فرموده فی ظلال من الغمام و در همین المعانی آورده که این غمامی است که ظل بنی اسرائیل بود در تیره (الْمَلَكُ) بادشاهی (يَوْمَئِذٍ) در آن روز (الْحَقُّ) ثابت است (لِلرَّحْمَنِ ط) مرند ای بخشاینده را چه مدعیان زبان دعوی از مالکیت در بسته باشند (وَكَانَ) و باشد آنروز (يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ) روزی بر کافران (عَسِيرًا) دشوار از شدت احوال (وَيَوْمَ) و یاد کن روزی را که از فرصت (يَعْصُ الظَّالِمُ) می خاید ظالم (عَلَى يَدَيْهِ) بر دستهای خود یعنی بدندان می گردد دستها را چنانچه مستحضران می کنند مراد جنس ظالم است و گفته اند عقبه بن ابی معیط چون از سفر باز آمد مردمان را ضیافت می کرد و بسبب جوار سید ابرار هم را طایفه بود آن حضرت هم فرمود که تا کلمه شهادت بگوئی از طعام تو خورم عقبه کلمه بر زبان راند و این سخن بانی بن خلف رسید که با عقبه دوستی داشت فرمودی آمد و گفت مگر از دین خود برگشته که سخن محمد می شنوی و کلمه بگوئی گفت فی امانه داشتیم که مهران من طعام ناخورده بیرون رود و ابی گفت از تو را شی نشوم تا آب دهن بر روی او نیندازی عقبه علیه العنة بنزد پیغمبر هم آمد آنحضرت هم در دارالندوه در سجده بود آب دهن ناپاک حوا که روی مبارک دل آری کرد و در ترجمه اسباب نزول آورده که آب دهن باید ادد و شعله آتش جانب و گشت و بدان حضرت هم نه سیده بر روی باز گردید و هر دو کرانه روی او بسخت و نازنه بود آن داغها می نمود القاصه حضرت هم فرمود که ای عقبه ترا بیرون بگو نمی بینم مگر که سر ترا بشیر بر دارم و در غزوه بدر امر حضرت رسالت پناهی هم بقتل او صادر شد و بر دست مرتضی علی کرم الله وجهه شسته گشت و این آیت در شان او فرود آمد مضمونش آنکه آن ظالم روز قیامت مصرع بسیار بخاید مرا نگاشت نه است صاحب اشفاق فرموده که چهار هزار بار

بخاید اطراف اصابع را تا مرقن و حق سبحانه تعالی دیگر باره آست و پیرا بر ویانه و دیگر باره بخاید و خبرند او و  
 (یَقُولُ) می گوید (يَا لَيْتَنِي اَتَّخَذْتُ كَالشَّكِيِّ فَرَمِي كَرْتَمِ) (مَعَ الرَّسُولِ سَهْلًا) بایستغیر راهی که می فرا کردی  
 که راه نجات آنست (يَا وَيْلَتَى) ای وای بر من (لَيْتَنِي لَمْ اَتَّخَذْ) کاشکی فرامی گرفتیم (غَلَاً غَلَاً) فلان  
 یکس را یعنی ای را (خَلِيلًا) بدوستی و او را نمی شناختم (لَقَدْ اخَذْنِي) بدوستیکه گمراه کرد مرا  
 و باز دانست (عَنِ الذِّكْرِ) از یاد کردن خدا می تنالی یعنی بکمر شهادت یا موعظه پیغمبر هم (بَعْدَ اِنْ  
 جَاءَنِي ط) بعد از آنکه آمده بود من (وَكَانَ الشَّيْطَانُ) وهست و یو در دامنه از رحمت حق یعنی او است  
 گمراه کننده که شیطان الانس است (لِلْاِنْسَانِ) مر آدمی را (اَخَذُوْا) فرو گذارنده یا ابله پس علیه  
 ابعثت که و سوسه می کند آوسا براب و مخالفت خدا و رسول چون در دام بملک افتادند فرو گذارند و نفع  
 نمیرساند بلکه ازو تبری کند (وَقَالَ الرَّسُولُ) و گفت رسول یعنی محمد عم در دنیا بگوید در آخرت (يَا رِبِّ)  
 ای آفریدگار من (اِنْ قَوْمِي اَتَّخَذُوا) بدوستیکه قوم من فرا گرفتند و خد (هَذَا الْقُرْآنَ) این قرآن را  
 (مُفْجَرًا) مذهب به زبان بازو گذاشته که بدو ایمان نمی آرند و از استماع او اعراض می کنند (وَكَذَلِكَ)  
 و همچنانکه این کفره را دشمن تو گردانیدیم (جَعَلْنَا لِكُلِّ فِتْنَةٍ) گردانیدیم و منور ساختیم هر پیغمبری را  
 (عَدُوًّا وَّ اَصْنٰ التَّجْوِیْمِ) دشمنی از کافران چون نمود مرا بر اهلیم را و فرعون مرموسی را و ایشان صبر  
 کردند و تو نیز صبر فرمای (وَكَفَىٰ فِتْنًا) و بسنده است پرو و گوار تو (هَآئِیَا) راه نایند تو بطریق شکایاتی  
 (وَنَصَبُوا) و باری دهند و دشمنان (وَقَالَ الْاٰدِیْنَ كَفَرُوا) و گفتند آنانکه کافر شدند از یهود و نصاری  
 یا سرکان عرب (لَوْلَا نَزَّلَ) چرا فرو فرستاده نمی شود (حَلِیْمَةُ الْقُرْآنِ) بر لوح قرآن (جَعَلُوا اَحَدًا) (ه)  
 جود بیکانه یعنی بیکبار چنانچه تویت و انجیل (كَذٰلِكَ) همچنین فرو فرستادیم پرانگده (لِنُثَبِّتَ بِهِ) تا ثابت  
 گردانیم و قوت و هم باصلال وحی در هر دقتی (فَوَاذَكَ) دل ترا تا مقربین وحی دل ترا بر حفظ آوریم و ممکن  
 سازیم (وَرَفَعْنَا) در خواندیم قرآن را بعضی از بی بعضی (تَرْبِیًّا) خواندن را به مهابت و تانی بی انقطاع بعید  
 این اعتراض مشرکان هیچ حاصلی نداشته چرا عجا ز قرآن تا بکه برانگده یا مجموع نازل شود و مختلف نمی شود  
 و در تفریق خوانده هست کی صحت حفظ بر موسی و داود هم که کتاب ایشان یکبار فرو آمده بود  
 خوانده و نویسنده بودند آن حضرت عم امی بود اگر کتاب او یکبار نازل شدی حفظ آن مشکل بودی  
 و دیگر نازل آن بحسب و قایع موجب مزید بصیرت می شد و سبب زیادتی خوض در معنی آن و دیگر  
 آنکه هر بخشی که فرمودی آمدندی می نمود و عجا ز قرآن و عجز ایشان تا هر می گشت و دیگر نازل هر یک هم

آنانا موجب تسلی خاطر آن فطرت عم می شد و دیگر در قرآن ناسمج و منمذوخ است و آن تعلق باوقات  
مختلفه دارد و هر آینه ناسمج منافر از منمذوخ باید و اجتماع هر دو در آن واحد شاید و دیگر آنکه قرآن  
و مشتعل است بر اسرار و اجوبه و جواب و عقب سوال باید (وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ) و نمی آرند مثمرگان  
برای تو مثلی یعنی در بیان طرح نبوت و حق کتاب تو سخن نمی گویند (الْأَجْمِنَاكَ بِالْحَقِّ) مگر که می آریم  
برای تو جواب راست و درست که بهرانی قاطع قول ایشان رد کند (وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا) و می آریم  
آن چیز را که بنکوتر است از روی بیان (الَّذِينَ يُشْكِرُونَ) مشرکان آنانند که حشر کرده شد (عَلَىٰ وَجْهِهِمْ)  
بر رویای خود یعنی روی بر زمین نهاده سیروند (إِلَىٰ جَهَنَّمَ لَا يَمُودُ فِيهِمْ) و وزخ (أُولَئِكَ) آن کرده (شَرًّا مَّكَانًا)  
بدترند از روی مکان یعنی مکان ایشان بدتر است از منزل مومنان که در دنیا داشته و ایشان طعن میزدند که  
ای انفریقین بصر منما و احسن ندیا (وَأَصْلُ مَبِيلًا) و کج تر و ناصواب تر اند از جهت راه بردن و ایشان  
منقضی با تش دوزخ است (وَلَقَدْ آتَيْنَا) و هر آینه ما دادیم (مُوهِي الْكِتَابِ) موهی راعم توریست  
بعد از غرق شدن فرعون (وَجَعَلْنَا) و گردانیدیم پیش ازان (مَعَهُ) با او (أَخَاهُ هَارُونَ) برادر او  
هارون را (وَأَيَّرْنَا) یاروند و گاو و زحوت و اعلاهی بمر (فَقُلْنَا إِنَّ هَبًا) پس گفتیم بر و یذهد و (إِلَىٰ)  
اللقوم) بسوی گروه فسطیان یعنی فرعون و اهل او (الَّذِينَ كَذَّبُوا) آنکه تکذیب کردند (بِآيَاتِنَا) ط  
آیه های ما را ایشان بحکم ما رفتند و آن قوم را بحق دعوت کردند و ایشان با او استکبار نمودند (فَدَمَّرْنَا هُمْ)  
پس هلاک کردیم ایشان را و نیست گردانیدیم (تَذَكُّرًا) هلاک کردن و نیست گردانیدن با غرق و در دبیای  
قزم (وَقَوْمُ فُوحٍ) و گروه توح عم (لَعَلَّاهُمْ كَذَّبُوا الرُّسُلَ) آن هنگام که تکذیب می نمودند یعنی نوع  
و آنکه پیش از وی بودند چون شیث داد و یس عم یا همین تکذیب نوح کردند و تکذیب یک  
پینمبر تکذیب هر پینمبر ان است یا مطلقا بعثت و مثل را انکا و نمودند (أَخْرَجْنَاهُمْ) غرق شد ختم  
ایشان را بطوفان عذاب (وَجَعَلْنَاهُمْ) و گردانیدیم قصد ایشان را (لِلنَّاسِ) برای مردمان (آيَةً) نشانه  
تا ازان عبرت گیرند (وَأَعْتَدْنَا) آماده کردیم (لِلظَّالِمِينَ) برای ستمکاران (عَذَابًا أَلِيمًا) عذاب  
دردناک (وَعَانَا) و هلاک گردانیدیم قوم عاد را به تکذیب مودعم (وَنُوحًا) و کرده شود و استکذیب  
صالح عم (وَأَصْحَابَ الرِّسِّ) و اصحاب الرس را و دس نام جایی است به تاسر یا باز و بایجان یا باطل گیر که  
صاحب یاسین یعنی حبیب بخار و در روی سکه یا چشمه و تلمسانی بوده از ان بنی احمد یا همان اند و  
است که در سوره البهروج مذکور خواهد شد و گویند قریب بود برین قلیح از ولایت یمن و اصحاب برس جمعی

از بنمایای نمودن بدینغمبری بدیشان مبعوث شد و او را بکشته و در بعضی آنها سیر هست که بعد از  
 قتل گوشت او را بخوردند و عذاب بدیشان رسید با جمعی بت پرستان بودند که شعیب هم بدیشان  
 آمد و تکذیب دی نمودند و زی بر حوالی جایی که داشتند مجتمع شده بایه ای شعیب هم مشغول بودند  
 که نگاه آنجا در هم افتاد و همراهِ ایشان با سنازل و مواسی بر زمین خود رفته با قومی بودند که شجره صنوبر  
 داشتند و آنرا درخت نام نهاده می پرستیدند پیغمبری از نسل یهود این یعقوب هم بدیشان  
 مبعوث شد و او را تکذیب نموده به کشته و در چاه افکندند ابروی سیاه برای ایشان سایه افکند  
 و از ضاعقه بیرون آمده هر بسوخت یا اهل بیرون معطله بودند چنانچه قصه ایشان بگذشت واضح آن است  
 که اصحاب حظه بن عقده اند هم و چون تکذیب نمی خود کردند حق سبحانه ایشان را مبتلا کرد بمرغ در اثر  
 گردن که اجنه او بهر الوان ملون بود و بجهت طول حلق او را اعتقاد گفتندی و بر سر کوهی که او را از جمع  
 یافتند گفتندی مقام داشت بیامدی و کو دکان دمواسی خرد ایشان را در بودی و فرو بردی و بدین  
 جهت او را مقرب لقب کرده بودند یعنی خود برنده و ناپدید کننده و و زی دختری نزدیک رسید بلاوغ  
 از میان ایشان بر بود ایشان شکایت پیش پیغمبر هم آورد و و شرط کردند که اگر شر او مخفی گردد  
 ایمان آرند پیغمبر هم ظاهر شود که با این مرغ را بگیرد و قتل او بریده گردان دعای پیغمبر بجز اجابت  
 نرسیده آن مرغ غایب شد و دیگر از او اثر و خبر پیدا نیامد و جز نام از دشتانی نماند و در جزای  
 نایاب بد مثل زدند کما قیل

بیت \*

\* سمنوخ شد مردت و عقده دم شد دعا \* و زهره و تاتم نامد جو حننا و گمیا \*

بیت \*

و صاخب املات از بی نشانی عشق برین و بر نشان میداد

\* غیثم کرد و دگون سگانم بدید نیست \* حنای مغربم که نشاتم بدید نیست \*

آنکصه این قوم بعد از غیبت حننا و نمرود حننا افزوده و حنظه هم را شهید کردند خدا ای تعالی فرمود که  
 اصحاب رس را هلاک کردیم (وَقُتِلُوا) و اهل قریه را که بودند (بَيْنَ ذَلِكَ) میان این قبایل نماند و نمود  
 و اهل رس (کَنُيُوا) قریه های بسیار که جز خدا ای تعالی کس ایشانرا نداند (وَكَلَّا) و هر یک از ایشان  
 و امثال ایشان (صَوَّبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ) زدیم از برای ایشان مثلهای یعنی بیان کردیم قصهای بیشینان  
 بایشان و امان ایشان دیم کردیم ایشان را و صحبت گرفتیم برای ایشان بفرستادن پیغمبران  
 چون نشدند و برانکار امرار کردند خدا بفرستادیم (وَكَلَّا) و هر را (تَبَرَّأْنَا قَتَمِيرًا) نیست کردیم



بست کردنی (وَلَقَدْ أَتَوْا) وهر آینه آمدند یعنی بگذاشتند قریش (عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أَصْطَرَّتْ) بران واهی  
 که بارانیده شده بود (صَطَرَتْ السَّيْرَةُ) باران بدیع جنگ باران مراد ازین دیر سه و م است که شهر برزگ  
 بود از موت نفکات و حضرت لوط هم در انجا نشستی و بعد از انقلاب آن حق سبحانه و تعالی و تقدس جنگ  
 بارانیده بر اهل آن و کفار قریش بران دیار بگذاشتند (أَفَلَمْ يَكُونُوا) آبانودند که در مرور خود (يَرَوْنَهَا) (ج)  
 دیدند می آن و ابدیدهای خود و از آثار آن طاب عمت گرفتند می (بَلْ كَانُوا) نه آن است که ندیدند بلکه  
 هستند که از روی کفر (الْأَبْرُجُونَ) امید نمیدارند (فَنُشِرُوا) (ج) برانگیختن بر این جبرمیان نذارند (وَإِذَا  
 رَأَوْكَ) (و چون می بینند ترا) (إِنْ يَتَّخِذْ وَنَكَ) (فرا نمی گیرند ترا) (الْأَهْزَاوَاتِ) مگر مهربان بدیع سیکر با و استهزا  
 گفته اند و می بگویند (أَهَذَا الَّذِي) آری این کس آن است که او را (بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا) (ج)  
 برانگیخت خدای و فرستاد پیغمبر (إِنْ كَانَ) بد رستیکه نزدیک بود که او سخن و لغزب و بسیاری  
 چند در دعوت و اظهار دلایل بر مدعی خود (لَمِضْطَلًا) هر آینه گمراه کند و با زدار دمار (عَنِ الْإِهْتِنَا) از هر جنبش  
 خدایان ما (لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا) اگر نه آن بود می که ماصر کردیم (عَلَيْهَا) بر عبادت آنها حضرت عزت  
 جل جلاله در جواب آنها فرمود که (وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ) و زود باشد که بایند (حِينَ يَوَدُّ الْعَذَابُ) آن هنگام  
 که بدیستند خدای را که از اهل ایمان و ایشان (مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا) (ج) کبست گمراه بر ضلال صبیح محمول  
 بر ضلال اهل آن است آورده اند که شمرکان سنگی یا کلوخی یا چوبی را می پرستیدند چون سنگی نیکوتر  
 یا کلوخ و چوبی زیاتر دیدند می معبود خود را گذاشتند بر ستمش آن پرداخت می حق سبحانه فرمود (أَرَأَيْتَ)  
 آیا دیدی (مَنْ اتَّخَذَ) کسی را که فراگرفت (إِلَهَهُ هَوَاهُ) (ط) هوای خود و خدای خود یعنی آرزوی خود را  
 می پرستند تقدیم مفعول ثانی بجهت کثرت اتهام است بدان صاحب تاویلات فرموده که هر که بتیر  
 خدای جزئی دوست دارد و دود و بازماند و او را پرستند و در حقیقت هوای خود را می پرستد زیرا که هوای  
 او را در بر محبت غیر خدا و دوستی بی تقدس سرده و طرب المجلس آورده که چون آدم صنی را  
 با و اعم عقد بستند ابلیس و دنیا نیز یکدیگر یوحته و همچنانکه از استزاج آمان با یکدیگر آدمی و جو گرفت  
 از وصلت ایمان با هم هواسو کشد و در ممد طبیعت از جو شش اختلاط اربع تربیت یافته جملة اوصاف  
 ذمیر که بازار دنیا را و اوج و رونق از ایشان است از هوای آدمی بایند در رسوم و عادات مردوده  
 و ذهاب و ادیان مختلفه هر از تاثیر او ظهور می یابد

بیت

غباری که جز در میان راه است \* \* \* که گویم که هر چه دشتی را چه است \*

وقت غلبه اوتامادی است که گمانه الهواء اول العبد فی الارض در شان ادوار شده و زبان قرآن در بیان او چنین فرموده که افرات من اتخذ آلهه هوه کونی که اصل هو است آلهه باطله هر فرع اوینده و از اینجا است مخالفت هوا که سبب وصول به حنت الهادی است

بیت

\* سرز هوانا قن از سردی احث \* ترک هو اوقت پیغمبری است \*

( اَفَأَنْتَ تَكُونُ ) آیامی باشی تو ( علیه ) بران کس که هو را خدای خود ساخته ( وَكَيْلًا ) نگهبانی که او را منع کنی این کبر منور است بآیت قتال ( اَمْ تَحْسَبُ ) بلکه گمان میبری ( اَنْ اَكْثَرُهُمْ ) آنکه بسیاری از مشرکان ( یُسْمِعُونَ ) می شنوند بگوش و هوش ( اَوْ یَعْقِلُونَ ) مانند فل می کنند بدل مرد لایل توعید را بقید اکثر عاقل معاندان و آنها که ایمان خواهند آورد در آخرت ( اِنْ هُمْ ) یستند ایشان ( اِلَّا كَالْاَنْعَامِ ) مگر مانند چهار پامان و در عدم انتفاع بصماع کلام و عدم بردار قدرت ماک علام ( بَلْ هُمْ ) بلکه ایشان ( اَضَلُّ سَبِيلًا ) گمراه تر اند از انعام به ایشان انتقاد مسجده خود می کنند و اینها از عبادت پروردگار خود ابامی نمایند و دیگر چهار پامان طالب آن چیز اند که ایشان را سود دارد و بحسب از آنچه ضرر رساند و مشرکان از ثواب که اعظم منافع است می گریزند و در سیئات که موجب اشد مضار است می آویزند ( اَلَمْ تَرَ ) آبانمی بینی ( دَنْظِرْنِیْ ) کنی ( اِلِیَّ وَیْکَ ) بصرع پروردگار خود که از محض قدرت ( کَیْفَ مَدَّ الظِّلَّ ) چگونه بکشید و بسط کرد سایه را ( اَلْظُّهُ ) صبح تا بر آمدن آفتاب و زمان آن ظل خوشترین از همه است چه ظلمت خالص حبب نفرت طبع و انقباض نور بصراست و شعاع شمس مسخن هوا و منرق نور با صره و در آن هنگام هر دو مستقی است و لهذا یکی از تعظیم هشتی ظل مدد است ( وَ اَوْشَاءً ) و اگر خواستی خدای تعالی ( لَجْعَلَهُ ) هر آینه گردانیدی آن سایه را ( سَاكِناً ) ثابت و آرام یافته بر یک منوال ( ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسُ عَلَیْهِ ) پس گردانیدیم آفتاب را بر شناختن سایه ( دَلِیْلًا ) راه نایب سایه جز با آفتاب شناخته نشود ( ثُمَّ قَبَضْنَاهُ ) پس گردانیدیم سایه را ( اِلَیْنَا ) بسوی خود ( قَبْضًا یُسِیرًا ) فراگردنی آن یعنی اندک اندک شعاع شمس را بحسب ارتفاع او بجای سایه آوریم و او را فراگردیم به اگر یکبار مقبوض شدی مهات مردمان که سایه باز بسته است معطل مانده و در بعضی مراد از ظل زمین است یعنی ظلمت شب و ضمیر قبضه را جمع به لیل و معنی آن است که خدای در شب بسط به زمین کرد و عالم و اما یک سخت و آن را داد ای نه اد بلکه آفتاب را طالع ساخته لیل شناخت او گردانید که تبیین الاشیاء باضداد اوقات و در آن نیز دایم ساخت بلکه آن را لیل که شمس است نفس کرد با قول تا باز شب در آمدن دو زمان را بجهت آوازش

و آرایش خلق محبت گردانید و در عین المعانی آورده که مد ظلال اش زات بر زمان قدرت است که مردم در قلمت حیرت بودند و شش اش زات نور اسلام به طالع جمال شهید امام عم که اذافق اکرام طالع رگست و اگر آن سایه بودی خلق در تاریکی غفلت مانده بودند و روشنی آگاه نه می دیدی \* بیت \*

\* گزیده خورشید جمال یار گشتی رهنمون \* \* از شب تاریک غفلت کس خبر دی ده برون \*

صاحب کشف الامراء گوید این آیت از روی ظاهر مجرّه نبوی است هم در فهم اهل تحقیق اش زات است بقرب و کرامت وی المیان مجرّه آن است که حضرت رسالت پناه هم در سفری بوقت قیام از زیر درخت فرود آمد و ایدوان بسیار بودند و سایه درخت اندک بود حق سبحانه بقدرت کامله سایه آن درخت را ممد و گردانید چنانچه هر شجر اهل اسلام در آن سایه بیا سوزند و این آیت نازل شد و نشانه خصوصیت و قربت آن است که فرمود الم ترالی ربک موسی را هم بوقت طلب ارنی داغ لن ترانی بدل نهاد و این حضرت عم را بی طلب فرموده کنی مرا می بینی و من نمی بینی دیگر چه خواهی \* بیت \*

\* فرق است میان آنکه یار شش در بر \* \* با آنکه دو چشم انتظارش بر در \*

از حقایق سامی جهان مفهوم می شود که مد ظلال بط ظلال نوال عصمت است بر حضرت رسالت پناه عم و آفتاب معرفت که از سطاع دل نورش طالع شده دلیل آن فیض اش زات بر مدقو طر سوم و وسایط در آیات مذکور است که چون آفتاب محبت از مشرق غیب بتافت محبوب سراپرده سایه خود را بر محرابی ظهور کشید و گاه محب را گفت \* مصرع \* آخر نظری بسوی مای کنی \* الم ترالی ربک کیست مد الظل و در امتداد امرانه بینی \* مصرع \* دو خانه بکند خدای ماند هر چیز \* قل کل بعمل علی شکاکته و اعتبار کنی که اگر حرکت شخص نباشد متیه متحرک نشود و لو شراجمه کنا و اگر آفتاب احدیت ما از مطاع عزت تا به از سایه اثر نماند چه هر سایه که همه سایه آفتاب شود آفتابش حکم شمع قضاه الیاقضا برادر بر گیرد \* بیت \*

\* روی صحرا چه هر پر تو خورشید گرفت \* \* توانه نفمی سایه بان صحرا شد \*

و قایق حقایق این آیت بسیار است مطالعه بعضی از آن حواله بجواهر التفسیر است و من الله المعونه و الله و التیسیر (وهو الذي جعل) و او آن کس است که ساخت (لکم الیل) برای شما شب را (لباساً) پوششی تا در آن آرام می گیرید (والتنوم سباتاً) و خواب را راحت تا به آن آسایش می یابید (و جعل النهار) و گردانید روز را (نشرراً) برای بر خاستن و در طلب مونسیت سر گذارنده و گفته اند

نوم مشابه موت است و نشود برانگیزخته شدن باشد از خواب نهائیل بعث اموات است بعد از مرگ  
 و دو حکم لغمان هم است که کما تمام فیه قطع کند آب تموت و تنفیر (وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ) و او آنکس  
 است که فرستاد باد را (يُشْرَا) بشارت دهنده گان (بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ) پیش از نزول رحمت  
 او که باران است یعنی زید ان ایشان غالباً بلائ می کند بر وقوع مطر و او این آن (وَأَنزَلْنَا) و نزو فرستادیم  
 (مِنَ السَّمَاءِ) از آسمان یا از ابراء (مَاءً طَهُورًا) آبی پاک و پاک کننده (لِنُخَبِّرَ بِهِ) تا نزنده کنیم بآن  
 آب (بِلَادٍ قَدِیمَتًا) شهری مرده را یعنی موضعی که در خشک سالی بود یا مکانی را که در زمستان خشک  
 و افسرده گشته (وَنُفْسِیَّةً) و بیات مانیم آب را (مِمَّا خَلَقْنَا) از آنچه آفریده ایم (أَنعَامًا) چهارپایان را  
 (وَأَناسِیَ کَثِیرًا) و مردمان فراوان را از اهل بوادی چرا بربابی و در این راه را انهار و نیابیع هست که بدان  
 از آتش میدان آب ماران ستمی اند (وَلَقَدْ صَرَّفْنَا) و بدو سستی که مقرر و گردانیدیم ما را انرا (بَیْنَهُمْ) میان  
 مردمان: در بلدان مختلفه و اوقات متغایره بصفت متفاوت بعضی بزرگ قطره و بعضی ریزه یا تکرار کردیم  
 سخن امر و باران را در قرآن (لِیَذُکُّرُوا) تا یاد کنند قدرت مرا و تفکر کنند در ان نعمت و شکر و بجای آرند  
 (عَافِیَ أَكْثَرِ النَّاسِ) پس سرماز زودند بیشتر مردمان و قبول بگردند (الْأَكْفُورًا) اگرنا چاهای و کفران نعمت  
 و (وَلِیُشْنُوا) و اگر می خواستیم (لِنُبْغِثَنَ) بمراند بر می انگیزنیم (فِی کُلِّ قَرْیَةٍ) و در هر شهری و مجتمعی (فَذِیُوا) و  
 پیغمبری بیم کننده را مبدء جهت تعظیم شان و علو مکان نبوت را بر تو ختم کردیم و ترا بکافیه مسلمان و مردمان  
 تار و زیباست مبعوث شدیم (فَلَا تُطِيعِ الْكَافِرِینَ) پس فرمان سبر کاران را که نهاده این ابدا دعوت  
 می کنند (وَجَاهِدْهُمْ بِهِ) و جهاد کن با ایشان بقرآن یا با سلام یا شمشیر یا تبرک طاعت ایشان  
 (جِهَادًا کَبِیرًا) جهاد کردنی بزرگ ایست سخت و بسیار (وَهُوَ الَّذِي) و او است آن کسی که بجهت حکمت  
 تشابه (مَرْجٍ النَّحْرِینَ) بهم گشته است و در بارایست مجاهد و ملاعقت هم ساخته بی آنکه بهم آمیزند (هَذَا عَذَبٌ  
 قَرِینٌ) این یک آب شیرین تشنگ زاننده (وَهَذَا مَلِجٌ أَجَاجٌ) و این دیگر آبی شور به تلخی زننده یعنی  
 بحر و م و فادس (وَجَعَلْ بَیْنَهُمَا) و ساخت میان این دو دریا (بَرْزَخًا) حاجری و مانعی از نفوذ و نفوذ  
 (وَحِجْرًا مَّحْجُورًا) و حدی مقرر و دیگر دایم حرام و نارد اکیکی به دیگری غلبه کند در باب گوید مذاب  
 فزات جوهای بزرگ است چون نیل و سین و دجله و ولج و اجاج سیر دریا و برزخ میان این  
 بیابانها و شهرها که واقع شده است بمحققان بر آنست که بحرین خوف درجا است که در دل موس و بیچ یک بر  
 دیگری غلبه ندارد که لوزن خوف الموس و رجا و لاعد لا و برزخ ضحایت الهی و عیانیت نامتسای (وَهُوَ الَّذِي

خَلَقُوا وَاوَامَتْ أَعْيُنُهُمْ كَيْفَ يُرِيدُ (مِنْ الْمَاءِ يَنْشَرُوا) اَلْاَسْبَ اَدَمَ رَاَهُمْ يَعْنِي اَبِي كَيْفَ بَنَتْ اَوْدَادُ اَبَانِ  
تخبر کرد و آن مردی است از ماده او یا خالق کرد آدمی را اَلْمَاءِ آبِ سَمِي (فَجَعَلَهُ) پس گردانید او را  
(تَسْبَاوِصَهُرَاط) خداوند فرمود و پیوسته یعنی ایشان را و قسم کرد و کوفت نسبت به ایشان بود و اناث  
که مصاهره ایشان بود و گویند نسبت آن است که کلج او را و بنود و مهر آنکه مناکحه با حلال بود  
(وَكَاَنَ رَبُّكَ) و هست آفریدگار تو (قَدِيرًا) توانا بر آفریدن نبات و بنین (وَيَعْبُدُونَ) و می پرستند  
مشرکان (مِنْ دُونِ اللَّهِ) بجز خدای تعالی (صَالَا يَنْفَعُهُمْ) آنچه ایشان را نفع رساند چون بر سنبل او کنند  
(وَلَا يَضُرُّهُمْ ط) و زیان نمکند چون او را در انپرستند مرا و بتانند یا هر میوه ای که باشد غیر خدای (وَكَاَنَ الْكَافِرُ)  
و هست ناگزیده (عَلَى رَبِّهِ) بر نافرمانی پروردگار خود (ظَهَرَا) هم بشت شیطان و معادن او (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ)  
و نفرستادیم ترا بگانه خالق (الْأَمْبَشْرَا) مگر مرده دهنده موشان بمشیت الهی (وَنَذِيرًا) و بیم کننده  
کافران یعقوبت نامتاهی (قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ) بگو نمی خواهم شمارا (عَلِيَّة) بر تداغ و سالت (مِنْ أَجْرِ)  
چیزی مردی (إِلَّا مَن شَاءَ) مگر ایمان کنی که خواهی (أَنْ يَتَّخِذَ) آنکه فرا گیرد (إِلَى رَبِّهِ) بدوی و خدا قرب  
پروردگار خود (سَبِيلًا) راهی یعنی مرد و من ایمان و طاعت موشان است زیرا که مرا بران عهد الله اجری  
مقرر است و ثابت گشته که هر بنیغمیری را برابر عباد و صلیبی است او ثواب خواهد بود (وَتَوَكَّلْ) و توکل  
کن بر الله یعنی اجرت خود (عَلَى النَّحْيِ الَّذِي) بران زنده که هرگز (لَا يَهْوَتْ) نمیرد که سوکل بر زنده گان  
و بگرموت ایشان ضایع و بی بهره مانده (وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ ط) و بیکی یاد کن خدا را از صفات نقصان و عالی  
که بنا گویند باشی بر او و صاف کمال (وَكُفِّي بِهِ) و بکنده است خدای (بِذُنُوبِ عِبَادِهِ) بگناهان پرشیده  
و آشکارایندگان خود (خَبِيرًا) دانا و مطلع بران (الَّذِي) خداوند یکد بو انانی بی مجر (خَلَقَ  
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) بیافرید آسمانها و زمینها را (وَمَا يَجْنِيهِمَا) و آنچه میان ایشان است از اداکان و مواید  
(فِي صَعَةِ أَيَّامٍ) و در مقدار شش شبانه و از ایام دنیا (ثُمَّ أَسْتَوَى) پس مستوی شد امرا و (عَلَى الْعَرْشِ)  
بر عرش مجید که بزرگترین مخلوقات است (الرَّحْمَنُ) او ست بزرگ بخشایش (فَسُئِلَ بِهِ) پس پیر  
از ذات و صفات او (خَبِيرًا) دانای و ایسا سوال کن از خلق و استوای کسی و اگر دانا بود آن  
(وَإِنْ أَقْبَلَ) و چون گفته شود (لَهُمْ أَتَجِدُونَا) مر مشرکان را که سبیده کنیده (لِلرَّحْمَنِ) مر خدای بخشنده را  
(قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ) گویند کیست رحمن یعنی اسمی است که مهای او را نمی شناسیم چه کافران اسم  
رحمن را ندانند ای اطلاق نمی کردند پس چون سبیده مامور گشته گفتند ما رحمن را نمی شناسیم و نمیدانیم

و  
ح  
ع

ع

(اَنْتَسِجُدْ) آیا سجده کنیم یعنی بکنیم (لِمَا تَأْمُرُنَا) مرا آنچه می راکم می فرمائی ما را بسجده (وَزَادَ هُمْ) و زیاده می کند ذکر رحمن یا امر بسجده (وَاذْكَرَانِ) را (تَفَرَّأْ) (وَصِيدِنِ) اذ ایمان بود و روشن اذ راه حق این سجده هفتم است بقول امام اعظم و بقول شافعی روح هشتم در فتوحات آورده که این سجده سجده انوار و انکار است و فرمود که چون مومن دو نماز این آیت سجده کند متمناز کرد و از اهل انکار و انور پس این سجده را سجده امتیاز نیز توان گفت (تَبَرَّكَ الَّذِي) بزرگ است آن خدای که بقدرت کامله (جَعَلَ فِي السَّمَاءِ) بیافرید در آسمان (بُرُوجًا) برجهای و از ده گانه یا قصر که حقیقت آن جزاوند اند (وَجَعَلَ فِيهَا) و بیافرید در آسمان یا برج (سِرَاجًا) چراغی را که آفتاب است (وَقَمَرًا مِّنِيرًا) و ماهی روشن باد و سستی بخشنده را (وَهُوَ الَّذِي) و او است آن کسی که به حکمت تام (جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ) کرد اند شب و روز و (اخْلَقَ) خداوند اختلاف یعنی مخالفت بکند بگرد صفات و احوال یا خفت از یکدیگر در ذات و محیی و این گردانیدن دلیل است (لِّمَن ارَادَ) مرا آنکه می راکم خواهد (اَنْ يَّذْكَرَ) آنکه یاد کند به ایست قدرت و صنایع فطرت را در ایجاد دلیل و نهار (اَوْ اَوْ اَنْ شُكِّرَ) یا خواهد سپاس و اوستی و شکرگزاری بر نعمتهای حضرت باری که تعاقب شب و روز از آنجمله است (وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ) و بندگان یا پرستندگان خدای بزرگ رحمت اصفای برای تخصیص و تفضیل است و در فصول آورده که چنانچه اسم رحمن خاص است بحق سبحانه این عباد نیز خاص ما را که قرب اویند و این بندگان (الَّذِينَ يَهْتَدُونَ) آنانند که سر و نه (عَلَى الْأَرْضِ) بروی زمین (هَوْنًا) از روی تواضع یا بکینه و وقار یا سیر و نه بر و باران و نیکو کاران (وَ اِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ) و چون خطاب کنند مرایشان و نادانان و سخن بی ادبانه افگند (قَالُوا) گویند ایشان در جواب (سَلَامًا) قوی باسلامت یعنی سخن گویند که در آن سالم باشند از ما هم مراد ترک تعرض صفات است و اعراض از مجادله و کلام ایشان که قال المحقق الرضوی قدس سره \* نظم \*

\* اگر گویند زرافنی و سالوس \*

\* بگو هشتم و دهم چندان و میر \*

\* و گز از خشم دشنامی دهند \*

\* دعا کن خوشدل و خندان و میر \*

چون از مجادله ایشان با خلق در صحبت خبر داد از معامله ایشان با حق در خلوت بدین آیت و مگر خبر میداد (وَالَّذِينَ يَهْتَدُونَ) و آنانند که شب را بروی آورند (لِرَبِّهِمْ) برای پروردگار خود (سُجَّدًا) سجده کنندگان در وقتی (وَفِي مَاءٍ) و پایی استادگان در وقت دیگر مراد بسجده و قیام نماز است (وَالَّذِينَ) و ایشان آنانند که با جود و اجتهاد در طاعت و تعارف بخشوع روز و خضوع شب (يَقُولُونَ)

می گویند از روی ترس گاهی که (رَبَّنَا اصْرِفْ) ای پروردگار ما بگردان (عَنَّا) از ما (عَذَابَ جَهَنَّمَ ط)  
 عذاب دوزخ را (إِنَّ عَذَابَهَا) بدرستی که عذاب و دوزخ (كَأَنَّ غَرَامًا) هست و لازم نیست جاود  
 است (إِنَّهَا) به تحقیق که دوزخ (سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا) بد آرام گاهی است (وَمَقَامًا) و به جای بودنی است  
 (وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا) و ایشان آنانند که چون نفقه کردند (لَمْ يَسْرِفُوا) اسراف نکردند و از حد بیرون  
 نبردند یعنی در معاصی و محرمات صرف نکردند (وَلَمْ يَقْتُرُوا) و تنگ نذاگرفتند و بخل نوزیدند یعنی حق اله  
 از سخن باز نداشتند (كَأَن) و بود و انفاق ایشانرا (بِئْسَ ذَلِك) میان اسراف و تقیر (قَوَامًا)  
 راست ایستادنی یعنی طریقه احوال مرعی داشتند و از طرفین که مذموم است اتر از نمودند \* بیت \*

\* وسط را مکن هرگز از کف رها \* که بحر الامور است اوجها \*

آورده اند که بعضی از مشرکان بجناب رسالت پناه عم آمده گفتند که ای محمد ما شرک آورده ایم و خون  
 ناحق بسیار کرده ایم و زنا و فجور از ماصد و مایه اگر این خدای تو که ما را به پرستش اودمی خوانی از سر  
 گناهان درمی گذرد ما می توانیم که ایمان آوریم آیت آمد که (وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ) و عباد الرحمن آنانند که  
 نخواهند و نه بر حقه (مَعَ اللَّهِ) با خدای بحق (إِلَهًا آخَرَ) خدای دیگر را (وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي) و نکشند  
 آن نفس را که (حَرَّمَ اللَّهُ) حرام کرده است خدای تعالی قتل آن نفس را یعنی نفس موسی و معابد  
 (الْأَبِلَاحِق) مگر بحق یعنی مومنان قتل که آن ردت است و زنا و قتل ناحق و سعی در زمین به فساد  
 (وَلَا يَزْنُونَ) و زنا نکنند بر امهات معاصی این س که بگرداند در صحیحین از این سمور ض آورده اند  
 که از رسول خدا هم پرسیدم که کدام گناه بزرگ تر است فرمود که آنکه شرک گوئی خدا را و حال آنکه او ترا  
 بیافریده گفتم پس دیگر کدام گناه گفت که فرزند خود را بکشی از ترس آنکه با تو طعام نخورد گفتم پس  
 دیگر کدام گفت آنکه زنا کنی با زن همسایه خویش پس تصدیق قول پیغمبر و اعم این آیت آمده که  
 بندگان بسندیده شرک نیارند و قتل ناحق و زنا نکنند (وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ) و هر که بکند آنچه مذکور شد از کبایر  
 (يَلْقَ أَثَامًا) به پند جزای بزه کاری خود گفته اند آثام وادی است و دوزخ که زنا کارانرا از آن  
 حقوق خواهند کرد یا چیزی است که سیلان می کند از اجسام و دوزخیان مثل خون و ریم یا آثام و غی  
 دو چاه اند و دوزخ برای عذاب جمعی مقرر (يُضَاعَفُ) و دو تکرده شود (لَهُ الْعَذَابُ) مرگنده این کارها  
 و عذاب (يَوْمَ الْقِيَمَةِ) و دوزخ ستیز (وَيُضَاعَفُ) و با به باشد (فِيهِ) در عذاب (مُهْلَاةٌ) و حالیکه  
 خواهد بی اعتبار باشد (الْأَمِنْ تَابَ) مگر آن کس که توبه کند از شرک (وَأَمِنْ) و بگردد بخدا و رسول

(وَعَمَلٌ صَالِحًا) وکنند کردنی شایسته یعنی بارگانه اسلام همان نمایند (وَأُولَئِكَ) پس آن گروه (يُبَدِّلُ اللَّهُ) بدل می کند خدا می تعالی (سَيَبَدِّلُهُمْ حَسَنَاتٍ) گناهان ایشان به نیکیهای عظیم و عاصی را توبه بخم کند و لواحق طاعت بجای آن شایسته نماید بادل کند مگر محصیت دادند نفس بلکه طاعت یا توفیق دهد و در ایضا و احوال ماسلف یا در و بادل کند کفر او را ایمان و در آخرت بدل سازد سیه او را بحسنه (وَكَانَ اللَّهُ) و هست خدا می تعالی (خَفُورًا) آمرزنده گناهان توبه (رَحِيمًا) مهربان بر ایشان بر اثبات توبه در دل ایشان (وَمَنْ قَاتَلَ) و هر که توبه کند از عاصی مراد غیر از شرک و قتل و زناست یعنی هر که از معاصی دیگر نیز غیر اینها توبه کند و دست باز دارد (وَعَمَلٌ صَالِحًا) وکنند عمل ستوده یعنی تلافی طاعات نماید (فَأَنَّهُ يَنْفُذُ) پس بدو حدیثیکه او باز می گوید (إِلَى اللَّهِ) بسوی خدا می تعالی (وَهُوَ بَاطِلٌ) باز گشتی یا رجوع می کند حق رجوع بسندیده (وَالَّذِينَ) و بندگان حق آنانند که (لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ) حاضر نشوند بنید مشرکان و یهود و نصاری یا بایاز یگانه ایشان یا به مجلس غیبا صحبت مسلمان یا گوای دروغ نمهند (وَإِذَا أَمَرُوا) و چون بگذرد (بِاللَّغْوِ) به چیزی ناپسندیده (مَرَوْا كَوَاهِلًا) بگذرد بر دباران و پرهیزگاران یا نهی کنندگان اذان (وَالَّذِينَ إِذَا أَذْكُرُوا) و بندگان حق آنانند که چون بند داده شوند (فَأَيَّاتِ رَبِّهِمْ) آیتهای پروردگار ایشان یعنی مواظف قرآن (لَمْ يَخْرُوْا عَلَيْهَا) بروی در تقادند بران یعنی نه استاندند نزدیک استماع آن (صَمًّا) کران کنشوند اصرار آنرا (وَعَهِيَانَا) و گوید ان که نه بیستد انوار آنرا بلکه بگوشش هوش شنیدند و بدیده بصیرت جاوات جمال آنرا دیدند حاصل آنکه از آیات الهی تعالی خود بدیدند (وَالَّذِينَ يَقُولُونَ) و آنانند که می گویند (رَبَّنَا هَبْ لَنَا) ای پروردگار ما به بخش ما (مِنْ أَرْوَاجِنَا) از زمان (وَوَدَّ رِيَانَا) و فرزند ان ما (قُوَّةً أَهْمِينَ) سیکه روشنی دید ما بود مراد الهی و اولاد صالحانند چون مومن اهل دود خود را عاصی و پاک معیشت بنید دل اوست و چشم او روشن شود (وَجَعَلْنَا) و بگردان نارا (لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا) برای پرهیزگاران بیش و این ما را چند ان پرهیزگامی ده که شایسته امامت هستند ما شیم (أُولَئِكَ) آن گروه که مذکور شدند (لِيُجْزَوْنَ الثَّوَقَاتِ) پاداشش داده شوند بفرزده بهشت یعنی موضعی باند در ان دگفته اند غرض اسمی است از آسمای بهشت و در فصول عبد الوهاب روح آورده که گوشکها است بر چهار تکیه نهاده از زرد و نقره و نول و مرجان و این چنین منازل بدیشان دهند (لِمَا صَبَرُوا) بآنچه صبر کردند بر مشقت در دنیا و اقدای کفار و ترک ستماندلات یا بر فقر و احتیاج یا بر ادای غرایض (وَيُلْقُونَ) و به پشته یعنی میانند در محض نشدیده خواهند بصیغه مجهول یعنی داده شوند (فِيهَا)



وید هست نَحْبِيَّةٌ وَصَلَا مَالًا زنده گانی باقی و سلامتی از آفات یاد عای زندگی و سلامت شنونده با ملائکه برای ایشان  
 خجست و سلام گویند یا نجات از ملائکه یا بند و سلام از خدا ای تعالی شنونده (خَالِدِينَ فِيهَا) در حالتی که جاوید  
 نشند در بهشت یا محله باشند در نجات و سلام (حَسَنَتٌ مُسْتَقَرًّا) نیکو قرارگاهی است بهشت (وَعَدًا مَّا) \*  
 و جای بودنی (قُلْ) بگو ای بزمیانی که (مَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّي) چه دزدان نهد خدا ای شمار یعنی بر قدر باشد شمار را  
 نزدیک خدا ای تعالی (الْوَلَدُ عَاوُنُكُمْ) اگر نه خواندن و پرستیدن شما باشد مرا و چه شرف انسان  
 بشمارنویس و عبادت است (فَقَدْ كَذَّبْتُمْ) پس درستی که شما بکنید کردید مراد تخصیص نمود دید و عبادت  
 حق (فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَآئِمًا) پس زود باشد که بکنید شما ملازم شما باشد که ترک نکنید دیابا باشد عذوبت بکنید  
 شما تا و ذبیکه شمار امد و زح زنده و آنجا نیز ملازم شما بود و گویند لازم قتل و زنده است و الله تعالی اعلم \*  
 سورة الشعراء صکیه و هی بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ • مائتین و سبع و عشرون آیه  
 (طسم) در معالم از قناده روح نقل می کند که حروف منظمه اسمی قرآنند و لهذا در اغلب بعد ازین  
 حروف ذکر قرآن می آید و گویند اسمی است از اسمای الهی یا حرفی است است با سیمی چنانچه طسم  
 بطاهر و ستر و مجید و گفته اند مشیر است بطوبی و سورة السمواتی و محمد هم و در بحر المحماتیق آورده که ط  
 است است بطهران مرغانی هوای و درت که طایر اند با الله • و سین عبارت از صبر و دهلگان طریق  
 معرفت که سیرند الی الله • و میم ایمانی می کند بمشیی دکان صبیح عودیت که میر و نه الله دخی الله یا اشارت  
 است لطایف مبتدیان و سر و دست و سلطان و مشابهة سنیان صاحب کشف الاسرار فرموده که حق صحنه  
 قسم یاد می کند بطهارت عز ازلی و ثنای جودت ابدی و محمد جلال صمدی جو انب قسم این است (تِلْكَ)  
 این سورة (اِنَّ الْكِتَابَ الْمُبِينِ) آیه های کتاب هوید است یعنی قرآن که روشن است احکام حلال  
 و حرام او و صبیح یعنی پیدا کننده و نیز هست یعنی قرآن روشن است حق و باطل را ظاهر می گرداند و مقدمات  
 هدایت و نتایج ضلالت را آشکارا می سازد و چون قریش چنین کتابی را بکنید کرده ایمان نیاروندند  
 و حضرت رسالت پناه هم بر ایمان ایشان بنایت هر نص بود این صورت بخاطر مبارک آن حضرت هم  
 شق آمد حق صحنه جهت تسلی دل وی آیت فرستاد که (الْعَلَّكَ) مگر تو (وَاِخْرَجْ نَفْسَكَ) بملک کننده  
 و کشنده نفس خود را (اَلَا يَكُونُوا) با آنکه نمی شوند ایشان (مُؤْمِنِينَ) و گویگان انحراف (اِنْ ذُنُوبًا) اگر  
 خواهیم ما (فَنَزَّلْ عَلَيْهِمْ) نرو فرستیم برایشان (مِنَ السَّمَاءِ) از آسمان (آیة) نشانه از آیات قیامت  
 یا بایز از بلای قاهر و قاسم (فَطَلَّتْ اَعْيُنُهُمْ) پس گریه و گریه نهی ایشان یعنی گردن کشان و بزرگان

از ایشان (لَهَا) مران آیت را (خَاغِبِينَ) فرودستان و انبیاء گذشته گان (وَمَا يَأْتِيهِمْ) و نمی آید بدیشان (مِنْ ذِكْرِ) هیچ موعظه (مَنْ الرُّحْمَنُ) از خدا ای سخت بینده (مُحَدِّثٍ) نو فرستاده بوحی یعنی هیچ سوره از قرآن در نیاید بعد از دیگری (الْأَكَاوَا) اگر آنکه باشد (عَنْهُ مَعْزُومِينَ) از آن روی گردانندگان (فَقَدْ كَذَّبُوا) پس بدستیکه تکذیب کردند مرز آنرا و بدستیکه خود مضراند (فَسَيَأْتِيهِمْ) پس زود باشد که بیاید بدیشان نزدیک مرگ یا بوقت بعثت یا در روز ظهور (أَنْبَاءُ صَاكُّوا بِه) خبرهای آنچه بودند که بدان (يَسْتَهْزِئُونَ) استهزای می کردند و باد و نمیداشتند و بعد از ایتان آن اخبار پیشمانی نفع ندهد

بیت \*

\* اردن بدان مصالحت خویش که فردا \* دانی و پیشمان شوی و سود ندارد \*  
 (لَوْلَمْ يَرَوْا) آیینی نگذارند که بان و باد و نمی کنند (إِلَّيَّ الْأَرْضُ) به سوی زمین که به محض قدرت کَمِ أَنْتَبَتْنَا) چند بردیاندیم (فَبِمَا) در و بعد از مردگی و افسردگی او (مِنْ كُلِّ زَوْجٍ) از هر صنفی گیاه (كُورِيمٍ) نیکو و بسندیده و بسیار نفع (إِنَّ فِي ذَلِكَ) بدستیکه دوین رویانند (لَايَةً) هر آینه دلالتی است بر کمال قدرت و حکمت و بیامنده (وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ) نیستند بسیاری از ایشان در علم ازلی (مُؤْمِنِينَ) گردیدگان با وجود شاه و چنین علامتها (وَإِنْ رَيْتَ) و بدستیکه پروردگار تو (لَهُوَ الْعَزِيزُ) او است غالب و توانا بنزاع بل بر کافران (الرَّحِيمِ) مهربان بسطط اعطای مونسان (وَإِذْ نَادَى) و یاد کن آنرا که کرد (دَبَّكَ مُوسَى) پروردگار تو موسی را (أَنْ أَنْتَ) آنکه بیا (الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ) بگروه ستکاران (قَوْمٌ فَرْعَوْنُ) یعنی بگروه فرعون که بر خود ستم کردند بشکر و بر بنی اسرائیل بحور و بگو ایشانرا (أَلَا يَعْقُونَ) آیینی ترسند یعنی باید که بترسند از عذاب الهی و دست از کفر بردارند و بنی اسرائیل را که بگذاشتند (قَالَ رَبِّ) گفت موسی عم که ای پروردگار من (إِنِّي أَخَافُ) بدستیکه من می ترسم (أَنْ يَكْذِبُونَ) از آنکه تکذیب کنند مرا و دست مرا بدارند (وَيَضْحَكُ صَدْرِي) و تنگ شود دل من از افعال تکذیب (وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي) و نکش به زبان من و عفتد که دارد زیاده کرد و این سخن قبل از زوال جسد بوده و پیش از دعا و اذالۀ آن (فَأَرْسَلْنَا) پس انرست جبرئیل را (إِلَى هَارُونَ) به سوی هارون برادر من و او را شریک من گردان دور دست تا با عانت او نزد فرعونیان روم (وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ) و مرا ایشان را است بر من و دعوی گناهی که کردم مرا و قتل قبضی است و بر عزم ایشان گناه می گوید (فَأَخَافُ) پس می ترسم (أَنْ يَقْتُلُونَنِي) از آنکه مرا بکشند بعوض قبضی پیش از ادای رسالت (قَالَ) گفت خدای تعالی (كَلَّا) بازایست ازین گان که ایشان بر تو دست

ایمانه (فَإِذْ هَبَّا) پس بروید تو و برادر تو (بِأَيَاتِنَا) بنشانهای ما یعنی سحر آتیه دلیل هدایت و صحبت نبوت  
 نباشد (إِنَّا نَمُكِّنُكُمْ) بدستیکه ما شما را تم (مُسْتَعِينُونَ) شوند و آن چیز را که میان شما و غرض بیان و دل  
 یعنی شما و ایشان هر دو گوید و کند بر دو شیده نیست (فَاقْبَلُوا) پس بیا بید (فِرْعَوْنَ) فرعون (فَقُولُوا)  
 پس بگوئید (أَفَأَرْسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ) ما فرستاده پروردگار عالمیایم (أَنْ أَوْعِلَ) و سخن این  
 است که فرست (مَعْنَى بَنِي إِسْرَائِيلَ ط) بامانی اسرائیل را یعنی دست از ایشان بردار تا با ما برین  
 نام و دند که مسکن آبابی ایشان بوده پس موسی هم حکم ملک عالم بابر او و درگاه فرعون آمد و بعد از یک  
 سال ملاقات فرعون میسر شد و چون فرعون او را دید بشناخت و بر سهیل استنان (قَالَ) گفت فرعون ای  
 موسی (أَلَمْ تَرَبَّيْتُ) آیهانه ترا پروریدیم (فَقِينَا) در میان خویش (وَأَلْبَدْنَا) در طاعتیکه طفل بودی نزد و یک  
 ولادت (وَلَبِثْتَ) دور نگ کردی (فَقِينَا) در میان (مِنْ هَهُوَكَ سِنَّوُونَ ط) سالها از عمر خود یعنی بیست  
 سال از عمر ما گذرانیدی (وَفَعَلْتَ) و کردی (فَعَلْتَكَ الْتَبِي فَعَلْتَ) آن کردنی که کردی یعنی فاتون قبطی را  
 که خباز من بود بکشتی (وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ) و تو از ناپسندی منعت مرا که قتل یکی از خواص  
 من کردی (قَالَ فَعَلْتَهَا) گفت موسی هم که کردم من آن کار را (إِذَا) آن هنگام (وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ ط)  
 و من بوم از غافلان یعنی آگاه نبودم که بمشیت زدن من آن کس کشته گردد (فَفُورَتْ مِنْكُمْ) پس  
 بگریختم از شما (لَعَلَّاهُ خَفْنُكُمْ) آن هنگامی که مرا بکشد و بمدین رفتم (فَوَهَّبَ لِي) پس برنجشید  
 مرا (رَبِّي) پروردگار من بوقت رجوع از مدین (حُكْمًا) علم و فهم یانوت (وَجَعَلَنِي) و گردانید مرا (مِنْ  
 الْقَوْمِ الضَّالِّينَ) از فرستادگان خود یعنی داخل کرده در ذمه پیغمبران که بخلق فرستاده (وَتِلْكَ فِعْمَةٌ)  
 و آن نعمتی که تو (تَمَنَّا عَلَيْ) منت می نهی بآن بر من (أَنْ عَبَدْتُ) آنکه بنده گردی تو (بَنِي إِسْرَائِيلَ ط)  
 فرزندان بهمنوب هم را و مرا به فرزند ی برداشتی و گفته اند اینجا همزه انکار مقدر است تقدیر کلام آنکه  
 آیا نعمتی که بدان بر من منت می نهی آن است که بنی اسرائیل را به بندگی گردانی یعنی اگر تو ایشان را عید نمی کردی  
 ما در من مراد و دویانی افکند و قوم من را تریست می کردند و ترحم حاج نمی شدم و چون فرعون شیده بود  
 که موسی هم گفته که انار رسول رب العالمین اسلوب سخن را بگردانید و از روی استخوان (قَالَ فِرْعَوْنُ)  
 گفت فرعون (وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ) و کیست و چیست پروردگار عالمیان و چه چیز است سوال از ماهیت  
 کرد (قَالَ) گفت موسی هم در جواب او (رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) او است آفریدگار آسمان و  
 وزمینها (وَمَا بَيْنَهُمَا ط) و آنچه میان ایشان است (إِنْ كُنْتُمْ) اگر هستید شما (مُوقِنِينَ) بی گمانان

در تحقیق صفات حق موسی هم اعراض فرمود از جواب آن ماهیت و تصریف کرم حق را بطاهرترین و بالاترین نسبت و آمانت و رت او (قَالَ) گفت فرعون (لَعَنَ حَوْلَهُ) مرقمانه اگر گرداگرد او بود و از اشراف قبط و ایشان بالنصرتن بودند می زیور بابت و در کرم پنهانی زوین نشسته (أَلَا تَسْتَمِعُونَ) آیا نمی شنوید جواب این مرد کسن از حقیقت برور دگار او می برسم و او از افعال او جرمی دهد (قَالَ) گفت موسی هم دیگر باده (رَبِّكُمْ) ندای من آفریدگار شما است (وَرَبُّ الْاَوَّلِینَ وَ الْاٰخِرِینَ) و پروردگار و اول و آخر و پسران و پستین شماست مد دل کرد از اظهر آیات با قرب آیات بناظره و اوضح آن بر شماست (قَالَ) گفت فرعون مرقم خود را (اِنْ رَسُولُكُمْ) بدستیکه فرستاده شما بر سبیل سخن برادر رسول خواند (الَّذِی اَرْسَلَ اِلَیْكُمْ بِالْحَقِّ) آن کسی که فرستاده شده است شما بر آید دیوانه است که جواب مطابق سوال نمی دهد (قَالَ) گفت موسی هم (رَبِّ الْعَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ) پروردگار عالم که آفریدگار مشرق و مغرب است (وَمَا بَیْنَهُمَا) و آنچه میان مشرق و مغرب باشد (اِنْ کُنْتُمْ تَعْقِلُونَ) اگر هستید شما که فهم کنید و دریابید که جواب سوال شما برین در نمی تواند بود زیرا که هیچ کس را از حقیقت حق سبحانه آگاهی ممکن نیست چه هر چه در عقل و فهم و فهم گنجد و احساس و قیاس آنرا دریابد ذات خداوند حق سبحانه از این سزده و متدلس است چه این هر محمد شامد و محدث جزاد و اک محدث توان کرد

\* آنکه از حدت بر آرد دم \*  
\* علم و اسوی حضرتش ره نیست \*

(قَالَ) گفت فرعون بعد از آنکه از مناظره در مانده (لَئِنْ اَتَّخَذْتُ) اگر فراگیری ای موسی (الْهٰٓءَا) عبودی (غَیْرِی) بنیر من (لَا جَعَلْتُکَ) هر آینه گردانم ترا (مِنْ الْمُسْجُوۡتِیۡنَ) از دانیان آورده اند که سخن فرعون از قبل بدتر بود زیرا که زدن انیان را می فرمود که مادر حفره حقیق می انداختند که در آنجا هیچ نمی دیدند و نمی شنیدند و بیرون نمی آوردند و لامرده چون موسی هم این ذکر سخن شنید (قَالَ) گفت آیا این کنی یا سن و اگر بیارم ترا (بِشَیْءٍ مِّمَّیۡنَ) به چیزی دشمن یعنی بیارم صبر و عود (قَالَ) گفت فرعون بیار آن جز را (اِنْ کُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِیۡنَ) اگر هستی تو از راست گویان دو دعوی خود (قَالَ) گفت حصاه پس بینه اوست موسی هم حصای خود را (فَاِذَا هِیَ) پس آنجا عصابه افگند (نَعْبَٓاۡنَ مِّمَّیۡنَ) از دانی بود آشکارا یعنی ثبایت او ظاهر بود و فرعون از مشاهده او پتر سب و مردمان که حاضر بودند هر یک است که در دانه چنانچه در وقت فرار بپست و پنبه بر او کس کشته گشتند (وَفُزِعَ) و بیرون آورد (یَدَهُ) دست خود را

از گریبان بعد از آنکه دست گندم کون بر فرعون نمود و با هم بیان در آورده (قَالَ ذَاهِي) پس آنجا دست آمد  
 (بِقَضَائِنَا ظَهَرْنَ) (سجده و درخت شده بود مانند برق مراظر کنندگان در گفته اند که شعاع دست سمار کش  
 بر سماره نور آفتاب دیدن از اجره ساعی) (قَالَ) گفت فرعون (لِلْمَلَأِ حَوْلَهُ) مرا شرافت قوم را که گرداگرد او  
 بودند (إِنَّ هَذَا) بدو شتی که این مرد (لَسَا حِرْعَانِهِمْ) جادویی است و انا الملعون بهر سینه که کسان وی  
 بموسی ایمان (از نه جلد انکبخت گفت این جادویی است که در فن سحر مهارتی تمام دارد و (يُؤَيِّدُ أَنْ  
 تُخْرِجُكُمْ) می خواهد که بیرون کند شما را (مِنْ أَرْضِكُمْ) از زمین شما یعنی دینار مصر (بِسِحْرِ هَيْكَلِ) جادوی  
 خود (فَمَاذَا تَأْمُرُونَ) پس چه فرمایید شما را در کار او و معجزه موسی عم او را از اوج دعوی و بویست  
 جحش فیض مشاوت با قوم او افکند تا از تبه انار یکم الاعلی منزل نموده از پرستندگان خود در کار موسی  
 هم مدد طلبید (قَالُوا أَرْجِهْ) گفتند جبرئیل کن او را (وَأَخَاهُ) و برادر او را یاد تو قف افکن و بقتل ایشان  
 شتاب کن پیش از ظهور رکب ایشان تا مردم در گمان نیفتند (وَابْعَثْ) و برانگیز و بفرست  
 (فِي الْمَدَائِنِ) در شهرهای مملکت خود (خَاشِعِينَ) جمع کنندگان یعنی یاجوجیان روانه کن بهر شهری  
 (يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَابٍ) تا بیاورد هر جا که نیک جادویی است (عَلَيْهِمْ) دانای بر سر آمده و در فن سحر فرعون  
 کسان خود بطایب جادو و ان فرستاد (فَجَمَعَ السَّحَرَةَ) پس جمع کرده شد جادو و ان (لَهُمْ مِيقَاتٌ يَوْمَ مَعْلُومٍ) (که  
 برای هر یک نام روز معلوم دانسته شده و داده که یوم الزیم بود) (وَقِيلَ) و گفته شد به فرعون گفت  
 (لِلنَّاسِ) مردم را (مَنْ رَمَدَانٍ) یعنی اهل مصر را (هَلْ أَنْتُمْ) آیا هستید شما (فَجَمَعَهُمْ) فراهم آیدگان یعنی  
 فراهم آید و جمع شوید (لَعَلَّكُمْ) شاید که ما بهر باتفاق (نَجْمِعَ السَّحَرَةَ) پیروی کنیم جادو و ان را یعنی متابعت  
 نمائیم در دفع موسی و مدد ایشان باشیم یا پیروی دین ایشان کنیم (إِنْ كَانُوا) اگر باشند (هُمْ الْغَالِبِينَ) (که  
 ایشان غلبه کنندگان بر موسی و ناردن هم (فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ) پس آن هنگام که آمدند جادو و ان بنزدیک  
 فرعون و ایشان را دلواری بسیار کرد ایشان گستاخ شده (قَالُوا لِفِرْعَوْنَ) گفتند فرعون را (إِنَّ هَٰؤُلَاءِ  
 آیات ما را (لَا جُرَّاءَ) مزدی از نزدیک تو (إِنْ كُنَّا) اگر باشیم (نَخْشِ الْغَالِبِينَ) ما غلبه کنندگان  
 بسحر بر خصمان تو (قَالَ نَعَمْ) گفت فرعون آری مزد باشد شما را (وَأَنْتُمْ إِذَا) و بدو منتیکه باشد شما  
 آن وقت (إِنْ مَنِ الْمُقَرَّبِينَ) (از جمعه نزدیک شدگان من یعنی اول کسی که بمن در آید و آخر کسی که  
 بیرون رود شما باشید ایشان بدین وعده مستظهر گشته جادوهای خود را بسمه ان معین آوردند و وقت  
 معلوم در برابر موسی هم رفت بر کشید و گفته ای موسی اول تو افکنی جادوی خود را اما ما می افکنیم

(قَالَ لَهُمْ مُوسَى) گفت موسی خدای ایشان را (الْقَوَا) بی‌نگشید (مَا أَنْتُمْ مَلَكُونَ) آنچه شما انگه گانید  
 مرآن را (فَالْقَوَا) پس بی‌نگشید (حِبَابُ لَهُمْ وَقَصِيصُهُمْ) دهنها و عصاهای بخورف بر سبب عافه خود را  
 که می‌نهادند از عصا و می‌نهادند بر او رسن بود (وَقَالُوا) و گفتند بعد از آنکه عصاره دهنها بخورفت آفتاب در حرکت  
 آمده و از مردمان غریب برخواست (بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ) بر بزرگی و قوت و غالبیت فرعون (إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ) (ه)  
 بدوستیکه ما غالب گشته گانیم بر موسی و فرعون (فَالْقَوَا مُوسَى عَصَاهُ) پس بی‌نگشید موسی هم با عصای  
 عصای خود را فنی الحلال اژدها گشت (فَإِنْ أَهْيَ) پس آنجا که عصا اژدها شد (تَلْقَفُ) فرو می برد  
 (مَا يَأْكُلُونَ) آنچه تر و دیر کرده بودند و بصورت مار بخاتق می نمودند (فَالْقَوَا السَّحَرَاءُ) پس بر روی  
 انگه هشتاد سحران (ساحرین) مسجد گشته گان برداشتند که انساب عصا به ثمان نه از قبیل سحر است  
 و از روی صدق (قَالُوا أَمْنَا) گفته گردیدیم ما بر برب العالمین (لَا) به پروردگار عالمیان پس توضیح کردند  
 قرب موسی و هارون (ه) آفریدگار موشی و مار و نعام را رفع قویم و بویست فرعون گشته و چون فرعون از  
 ایمان سحران دریافت ایشان را طلبید (قَالَ أَمَنْتُمْ لَهُ) گفت فرعون آیا تصدیق کردید و قصص آنستم  
 بطریق جرمی خواند یعنی گردیدید مومنی را (قَبْلَ أَنْ أَذِنَ لَكُمْ) پیش از آنکه دستوری دهم من شمارا  
 و ایمان آوردن بوسی (إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمْ) بدوستیکه او موثر شماست (الَّذِي عَلَّمَكُمُ السَّحَرَ) آنکه  
 می‌موخت شمارا سحر یعنی جادوی و با یکدیگر اتفاق گردید در هلاک من و فساد ما که من (فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ط)  
 پس زود باشد که بدانید که چه عاقبت خواهم کرد شمارا اگر بدین خدای موسی پس بیان عتوبت کرد که  
 (لَا قِطْعَنَ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ) ای پسرانم دستها و پایهای شمارا (مِنْ خِلَافٍ) بخلاف یکدیگر یعنی هر یک  
 از طرفی یا قطع آید و او جل شما کنم از جهت خلافتی که با من گردید (وَلَا صَلْبَيْكُمْ أَجْمَعِينَ) (ه) و هر آینه  
 بردارستم شمارا تا هر سیرید و هر مخالفان عبرت گیرند (قَالُوا) گفتند جادووان ایمان آورده که  
 (لَا ضَيْرَ لَهِ) هیچ رنجی و ضرری نیست بر ما از نهید و تو ما از مرگ نمی ترسیم (إِنَّا إِلَى رَبِّنَا) بدوستیکه ما  
 ثواب پروردگار خود (مُنْقَابُونَ) (ه) باز گردنده گانیم (إِنَّا نَطْمَعُ) بدوستیکه ما طمع مهر و ایمان (أَنْ يَغْفِرَ)  
 آنکه بپوشد (لَنَا رَبَّنَا) برای ما پروردگار و عفو کند (خَطَايَانَا) گناهان ما را (أَنْ كُنَّا) برای آنکه بودیم  
 از اهل این محفل (أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ) (ه) اول گروهی که ایمان آورده اند که فرعون بغرور و نادانست راست  
 ذبای چپ آن مومنان را ببردند و ایشانرا از داری بلندی در آویختند و حضرت موسی هم برای ایشان  
 میگردست حضرت عزت و جلال را داشته منازل قرب و مقامات انسانی ایشانرا بنظر وی در آورد تا تسلی یافت

• جادوان گان و ست و پزار بافتند • در قضای قرب مولی •  
• گو برقت از دست و با بر جای آن • دست از خلق بالهای جادوان •  
• تا بد این بر تا بر پرواز آمدند • در هوای عشق شهباز آمدند •

پس موسی هم بعد از این صوالت چندالی دیگر دو بیان فرخ بنان دعوت می کرد و معجزات می نمود  
و در زبرد و عناد و قساوت ایشان زیادت می شد تا ملاک ایشان نزدیک و شید و حکم الهی صادر شد که  
موسی هم با قوم خود از مصر بیرون رود و کافران سجده و تنالی (و اوحینا) و وحی کردیم (الهی موسی)  
بسوی موسی (ان اسرعیان بی) آنکه میر شیب بندگان را را یعنی بنی اسرائیل را که نجات شما و ملاک  
کننده و ان است (انکم متبعون) بدر حقیقه شما از بنی و آمده شود یعنی فرعون و قوم او از بنی شما  
و آیند شما را از بحر بگذر ایم و ایشان را غرق ساختیم در غمخوار آورده که موسی هم بنی اسرائیل را فرمود  
تا پیروایان و پیروان از قبطیان را بپایان آنکه عید با نزدیک شده و می خواهیم که اهل خود را بدانیم عاریت  
گرفته و و حد فرمود که فلان شب میباشد به وقت طلوع قمر در فلان موضع جمع شوند ایشان این صوالت  
به تقدیم رسانیدند چون وقت اهل شد را در و از برای ایشان مشبه گشت و معلوم کردند که به حرف  
عبدی هم دعا کرده بود که تا بنی اسرائیل تابوت وی با خود بیرون نبرند از مصر بیرون نروند و رفت و از ان  
قوم کسی را ندانند به صفت هم اطلاع نداده موسی هم برخودند امیر و که هر که مرا بر ضد حق به صفت هم مطلع  
گرداند هر مردی که خواهد به هم انعام قوم همجو ده من گفت بشرط آنکه زن موسی هم باشد در بهشت  
او را خبر داد که آن صندوق در قعر و پای نیل است پس با استخراج آن اشتغال نموده و تنبیه قمر  
بوسط السماء و صید مهم ساخته ردی بر آید و اند و آخر روز خروج ایشان از قبطیان را عید چه می پنداشتند  
که بنی اسرائیل به تبه اسباب عید در خانه های خود اقامت نموده اند و روز دوم خواستند که از عقب ایشان  
روند در خانه مرقطبی یکی از اعزّه ایشان بمرد و به تعزیت او مشغول شدند و درین روز فرعون به جمع  
شدن لشکر امر کرد (فارسل فرعون فی القدائن) پس نفر حاد فرعون در شهر همانجا یک به پای تخت  
نزدیک بود (حاشین) • جمع کند کل لشکر را و گفت (ان هو لا عیله) و تنبیه کرده بنی اسرائیل  
(الشرون مة قایلون) گروهی اند که اند و حال آنکه در مردان کاری بنی اسرائیل که در سن از بیست  
و رگه شده و بشت بریده بود و ششصد و هفتاد و نه را برده و حد مجموع قوم از شهاب صبیان و کوهلی  
و شبان هزار و دویست هزار و کمری از فرعون ایشان را نسبت بالشکر خود اند که شمرده گفتیم

ایمان کرده بسبحار اندک اند (وَأَنبَهُم لَنَا) وایشان ما را (لَعَنَ الظَّالِمُونَ) بخشیم آری نگانده به از ما که بخت اند  
 با پیرایه ای قوم ما را برده (وَإِنَّا لَجَمْعٌ خَافُزُونَ) و ما هر یک لشکر با صلاح و امانیم و دانایان هم حرب  
 تبرئه است با آنکه قوم موسی عم نه صلاح تمام دارند و نه بعلوم حرب و انا اند (فَأَخْرَجْنَاهُمْ) پس بیرون  
 آوردیم فرعون را یعنی داعیه خروج در دل ایشان اند اخیریم تا بیرون آمدند (مَنْ جَنَّتْ) از بوجدهان  
 و عیون لا) و از چشمهای جاری (وَكُنُوزًا) و از گنجهای جاری زر و نقره (وَمَقَامٍ كَرِيمٍ) و از منزلت های  
 نیکو (كَذَلِكَ) همچنین کردیم بایشان (وَأَوْرَثْنَاهَا) و میراث دادیم بالغ و بوسنان و گنجه و منزل  
 ایشان (أَنبَى إِسْرَائِيلَ) فرزند ان یعقوب عم را چه قوی هست که بنی اسرائیل بعد از هملک فرعونیان  
 بر مصر آمده بهر اموال قبط را به تحت تصرف در آورند و تصحیح آن است که در زمان دولت داود  
 و سلیمان عم هر ملک مصر را یافته مقصرات جهات قبطیان شدند القصد فرعون شش صد هزار سوار  
 بر مقله لشکر روان کرد و شش صد هزار بر مسند تعیین نمود و شش صد هزار بر سیمه نام زد نمود و شش صد  
 هزار دو سانه لشکر مقرر کرد و خود با خلق بسیار در قاب لشکر قرار گرفت

نظم

\* یکی لشکر مرا با نمرق جو شن \* شده در موج چون دریای آهن \*

\* چو چشم دلبران بر کین و خون ریز \* به قصد خون مردم پیغمبا تیز \*

(فَأَتَّبَعُوهُمْ) پس از پی در آمدند ایشان (مُشْرِقِينَ) قصد کنندگان بجهت مشرق که لشکر  
 بنی اسرائیل بدان صوب رفته بودند یا داخل شدگان در وقت شروق آفتاب یعنی به هنگام طلوع آفتاب  
 بر بنی اسرائیل رسیدند و در آن زمان لشکر موسی عم بکنار دریای قلزم رسیده تا میر مردود عبور  
 می کردند که ناگاه اثر فرعونیان پدید آمد (فَلَمَّا تَرَأَتِ الْجُمُعَانِ) پس آن هنگام که دیدند هر دو گروه یک  
 دیگر را (قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى) گفتند یاران موسی عم (إِنَّا لَمُدْرِكُونَ) هر آینه که دریافت شد گانیم یعنی  
 لشکر فرعونیان ما را در خواهند یافت و بدست ایشان گرفتار خواهیم شد (قَالَ كَلَّا) گفت موسی عم عا شای  
 که ایشان شمارا در یابند (إِنَّ مَعِيَ رَبِّي) بدرستی که با من است هر دو در گذار من بیاری مددگاری  
 (مَعِي دِينَ) و زود باشد که راه ناپید را در بین حیرت و طلاق بخت پدید آریم و همان گفته اند که موسی عم  
 خود کلام خود معیت را مقدم داشته که ان معی ربی و رسول ماعم در قول خود که ان الله معنا معیت را تا آخر  
 فرمود تا بر ضایع عرفاد و شن گرد که کلیم از خود بحق نگه داشت و این مرتبه مرید است و عیب از حق بخود  
 نگرفت و این مرتبه مراد است مرید را هر چه گوید چنان کند

بیت



\* این یکی را آدمی آرد در روی دوست \* \* \* و آن دیگر را آدمی آرد در روی دوست \*

آوردند آنکه چون لشکر فرعون نزدیک بنی اسرائیل رسیدند حق سبحانه تعالی از بخار میان فریقین پدید  
آورد چنانکه یکدیگر را نمی دیدند فرعون قوم خود را گفت فردا آید ما آفتاب از تنگ بگذرد بخارا زمین بر خیزد  
و ما بر ایشان رویم که راه مخلص بر ایشان بسته است دریا از پیش و لشکر ما از عقب ایشان کجا  
تواند گریخت \* \* \* مصروع \* \* \* کجاردی که زهر سوگریز گاهنداری \* اما بنی اسرائیل اضطراب بمرتبه رسانیدند  
که موسی عم بنالید و وحی در رسید که ما در یاربکم تو کردیم او را ایکنیت بخوان و بر وحکم کن چنانچه حق سبحانه  
فرمود که (فَاَوْحَيْنَا) پس ما وحی کردیم (إِلَىٰ مُوسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ) (أَنِ اضْرِبْ) آنکه بزبان (بِعَصَاكَ  
الْبَحْرَ) عصای خود در دریای قلزم را موسی هم بر لب دریا آمد و عصا بر روی زد و گفت یا ابا خالده راه  
زده (فَانْفَلَقَ) پس بشکافت دریا و از ده راه پدید آمد (فَكَانَ) پس بود (كُلُّ فِرْعَوْنٍ) هر باز هدا شده  
از هم (كَالْطُّفُولِ الْعَظِيمِ) همچون کوهی بزرگ و فی الحال بادی برنگ دریا و زده و حل او خشک  
شد و بر سطحی از راهی پدید آمدند (وَأَزَلَّنا) و جمع کردیم (ثُمَّ الْآخِرِينَ) آنجا دیگران را که قوم فرعون  
بودند یعنی هر را بر لب دریای قلزم گرد آوردیم بر حوالی فرعون و چون بکنار دریا رسید و آن حال  
مشاهده کرد خواست که صفهای قوم را فریب دهد گفت ای قوم چون می بینید که دریا از هیبت من شکافته  
شده همان بطریق مشابهت با او گفت تو خود سیدانی که این صورت بدعی موسی عم واقع شده زمین را  
پدید آورده ای که هلاک شوی فرعون خواست که همان بر تاج جبرئیل عم بر مادیانی نشسته خود را پیش برد  
در افکند و فرعون بر اسب یغری سوار بود یغری بوی مادیان شبیده همان تالاک از دست فرعون بیرون  
برده روی مادیان را لشکریان هر قبیله را پدید آوردند و سکاکیل هم بر عقب آن لشکر می آمد و ایشان را  
صیر اند تا تمام لشکر پدید آمدند و حکم الهی در رسید که ای دریا بحال خود باز رود و یکبار آبا هم باز پیوست  
و مجموع فرعونان غرق شدند و بنی اسرائیل سلامت عبور کرده بر کناره و باقرار گرفتند که تا قال الله تعالی  
(وَأَنْجَيْنَا مُوسَىٰ) و نجات دادیم موسی را (وَمَنْ مَعَهُ) او هر که با او بود (أَجْمَعِينَ) همه ایشان را  
(ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخِرِينَ) پس غرق گردانیدیم دیگران را (إِنَّ فِي ذَٰلِكَ) بدو سببیکه در نجات موسی عم و قوم  
او و هلاک فرعون و لشکر او (لَايَةً) هر آینه علامتی است روشن و دلالتی بود بر قدرت الهی (وَمَا كَانَ  
أَكْثَرُهُمْ) و نبودند بیشتر قوم فرعون (مُؤْمِنِينَ) اگر ویدگان به اتمام قیظ جز بر سل که موسی آل فرعون  
بود گویند کسی ایمان نیاورد و او با حضرت موسی عم از مصر بیرون آمده بود (وَأَنَّ رَبَّكَ) و بدو سببیکه

آفریدگار تو (لَهُوَ الْعَزِيزُ) اوست غالب و کسی را قوت غالبه بر او نیست. (الْجَحِيمُ) مهربان است عفویت نمی کند مگر بعد از الزام صحبت (وَاتْلُ) و بخوان (عَلَيْهِمْ) بر مشرکان عرب (نَبَأًا جَرَأَهُمْ) خبر ابراهیم را که ایشان بدوست می کنند و بغیر زندی او مقتدر و مستظیر اند (إِذْ قَالَ) یاد کن آنرا که گفت ابراهیم عم (الْأَبْنَى) مرید خود آرزو را (وَقَوْمِهِ) و گروه خود را یعنی اهل بابل و از ایشان پرسید (عَتَبْتُكُمْ) چیست آنجمنی پرسید (قَالُوا نَعْبُدُ) گفتند می پرستیم (أَصْنَامًا) بترا (فَنُظِلُّ) پس همیشه می باشیم (أَلْهَا) مر آنرا (عَاكِفِينَ) مجاور و ملازم بر عباد مراد شماست که ساقیه بودند از انواع فزانات بر صور مختلفه و بر عبادت او دست می کردند (قَالَ) گفت ابراهیم عم که بنان شما (هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ) آیا می شنود خواندن شما را (إِذْ تَدْعُونَ لَهُ) چون بخوانید ایشان را خوانده را عبادت می کند (أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ) یا سود میرساند شما را که پرستش ایشان را می کنید و روزی میدهند (أَوْ يَضُرُّونَ) یا زیان میرسانند شما را اگر اعراض کنید از عبادت ایشان و ایشان را نکوهش نمایید قوم ابراهیم عم توانسته که او را بر نعم جواب دهند پس بنانه تلقیه پیش آوردند (قَالُوا) گفتند از ایشان آنچه گفتی و دریافتیم (بَلْ وَجَدْنَا بَلَاءًا) دریافتیم (أَبَاءَنَا) پدران خود را که ایشان (كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ) همچنین می کردند یعنی ایشان را پرستش می نمودند و بران بتیم بودند (قَالَ) گفت ابراهیم عم (أَفَوَاقِعُكُمْ) آیا دیدید و دانستید چنانچه بدانید که هر حال (مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ) آنچه هسیند که می پرستید آنرا (أَبْتَنُمْ وَأَبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ) شما و پدران و پیرینه شما نیز پرستیده اند (فَاتَّبَعْتُمْ) پس بدو ستیکه پیروان شما (عَدُوِّي) دشمنانند مرا یعنی شما که پرستندگان ایشانند خود را در نفس خود بر سبیل تعریض ایشان در آن در نصیحت او تصریح النفع است و دشمنی میان مرعده خود را ظاهر است بر غرضی که از عبادت ایشان رصه از هیچ دشمنی متصور نیست یا معنی آن است که من دشمنم مرا ایشان را چه مرا که دشمن دانند و نیز دشمن دار و دین دشمنی خود را در لباس دشمنی ایشان ظاهر کرد یعنی من مخالف و معادی ایشانم (إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ) مگر دوست من پروردگار عالمیان است (الَّذِي خَلَقَنِي) آنکه بیافرید مرا و از دم وجود آورد و (فَيَقُولُ) و می گوید (بَلْ أَتَاهُمْ) پس او راه من نماید مرا بر استی در قول و فعل یا بیافرید مرا برای اعانت حق و راه من نماید دعوت خلق (وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي) و آنکه او می خورد مرا و آنرا ای که قوام اجزای بدن من بآن است (وَيَسْقِيْنِي) و می آشامد مرا شرباتی که موجب نکین عطش و سبب تربیت اعفای من است در همین المعانی آورده که مراد از طعام اللب است و از شراب زلفت صاعب بحر

فرموده که طعام جو دیت است که دانه‌های زنده بود و شراب ظهور می‌یافت به تقویت و بویست که از دانه  
 بآن تازه کرده و در کشت اسرار از ذوالنون مضمی قدس سره نقل می‌کنند که این طعام طعام معرفت  
 است و این شراب شراب محبت و این بیت خوانده اند

❖ بیت ❖

❖ شراب المحبت خیر از شراب ❖ ❖ وکل شراب شواء ❖

و از فحوائی این کلمات محققان بشریه از اسرار و کلام حقایق نظام ایست خد و بی بطعنی و یقینی بی میتوان مرده  
 ❖ نظم ❖ ترا نواله دم ز خوان بطعنی ❖ ترا بیا که اندام از شراب یسقینی ❖  
 ❖ مرا تو قبله دینی از ان صلب گفتیم ❖ بمردمان که گم و یگم ولی دینی ❖

(وَإِذَا مَرَضْتُ) و چون بیمار شوم (فَهُوَ يَشْفِينِي) پس او مرا شفا دهد از امام جعفر صادق رضی منقول  
 است که چون بیمار شوم بگناه شفا دهد مرا بونه ملکی قدس سره فرمود که مرض برویت اغیار است و شفا  
 یست به انوار واحد قهار و بحر آه زده که بهای به تعالیات کونین است و شفا انقطع تعلیق و آن  
 وابسته بجزیه عنایت است که چون در دست لگ و از هر منقطع سخته یکی پیوند دهد یعنی  
 رشیت تجربه از مرض تعقیق باز داند

❖ بیت ❖

❖ هر گوشت که خوش آمدی مسیح صفت ❖ ❖ بیگ نفس مرده را مراد و اگر دی ❖

(وَالَّذِي يُمِيتُنِي) و آن کسی که بمیراند مرا و دنیا به وقت انقضای اجل (ثُمَّ يُحْيِيَنِي) پس زنده گرداند  
 مراد آخرت برای محاسبه و مجازات امام ثعلبی گفته که بمیراند بعد از زنده گرداند بفضل و گفته اند  
 امانت به مصیبت است و احیای طاعت یا امانت بجهل است و احیای علم یا امانت بجهنم است و احیای  
 به نعل یا امانت به طمع است و احیای تقاضای امانت بنابر پرهیزکاری است و احیای به وع یا امانت  
 به نفاق است و احیای تلقین دو حقایق سلی آورده است که بمیراند مرا از نفس من و زنده گرداند مرا خود  
 و نزد بعضی محققان امانت و احیای خوف و رجاست یا بغفلت و ذکر یا با ستار و تجبی و صاحب بحر فرموده  
 که بمیراند مرا از اوصاف بشریه و زنده گرداند با خلاق و حایده و یا بمیراند از سمات روحانیت  
 و زنده گرداند به صفات ربانیت و حقیقت آن است که بمیراند مرا از انانیت من و زنده گرداند  
 بهویت خود که حیات حقیقی عبارت است از ان

❖ بیت ❖

❖ بخویم عمر فانی را تو ای عمر عزیز من ❖ ❖ نخواهم جان پر غم را تو ای جانم بجان تو ❖

(وَالَّذِي أَطْمَعُ) و آن کس که طمع می‌دارم (أَنْ يَغْفِرَ لِي) آنکه بیاورد مرا (خَطِيئَتِي) گناهان مرا

(یَوْمَ الدِّینِ) روز جزا اسناد گناه بخود با وجود عصمت نبوت بجهنم است و تعالیم است امر است را و در تالیف آورده که مراد خطای ایست محمد است هم که حضرت خلیل از ملک جلیل است عای غفران آن نموده (رَبِّ هَبْ لِي) ای پروردگار من به بخش مراد عطا کن (حُكْمًا) حکمی در علم تابان مستند خلافت حق در یاست غایت کردم (وَأُحِقِّقْنِي) و در روان مرا بسبب توفیق کمال در علم و عمل (بِالصَّالِحِينَ) بشایب نیکان را و بر گزیده گان و نگاه (وَأَجْعَلْ لِّي) و بگردان برای من (لِسَانًا صَدِيقًا) زبانی راست یعنی شای نیکو (فِي الْآخِرِينَ) و در میان پس آمدگان یعنی جاری کن شای نیک نامی و آواز من بر زبان کسی که از پس من آید و این دعا بهر اجابت زشیده چه جمیع اعم از مجوس و یهود و نصاری و اهل اسلام شای حضرت خلیل الرحمن می گویند و گفته اند مراد از زبان حد مرد صادق است و معنی آیت اینجا ظاهر کن برای تجرید اصل دین من راست گوئی در آخرین امتان و مراد حضرت رسالت پناه باشد هم (وَأَجْعَلْنِي) و بگردان مرا (مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ) از وارثان بهشت پر نعمت یعنی مرا از آنها داد که در منازل بهشت نزول می کند (وَأَخْذِرْ لِي) و بیازم زمرید مرا یعنی ایمان و وزی کن تا و را آمرزیده شود (إِنَّهُ كَانَ مِنَ الصَّالِحِينَ) بد رستیکه او هست از گمرازان (وَلَا تُخْزِنِي) در سوا سمان مرا (یَوْمَ يُعْتَوْنَ) روزی که بر انگینخته شوند مردمان از قبرهای خود این دعا نیز تعالیم است و الا انبیاء هم خواری و رسوائی نباشد (یَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ) روزی که سود نکند و بکار نیاید خواسته (وَلَا بَنُونَ) و نه پسران هیچ احدی را (إِلَّا مَن آتَى اللَّهَ) مگر کسی را که بیاید بخیر ای تعالی (بِقَلْبٍ سَلِيمٍ) بدلی خالص از کفر و معصیت چه ادمال خود را در راه حق نذره باشد و فرزندان را به راه حق ارشاد نموده و بر آید آن مال و فرزند او را نفع داند و گفته اند ملامت قلاب اخلاص است در شهادت لا اله الا الله محمد رسول الله قوی آن است که دلی سلیم خالی باشد از حب دنیا و گویند از حد و خیانت در تیسیر گوید از بعضی اهل بیت و از واجد اصحاب پیغمبر هم و امام قشیری روح فرموده که قلاب سلیم آن است که خالی باشد از غیر خداست روح فرموده که در دهنه آفات دنیا گنجد و نه مطامع عقبی یا خالی باشد از بهت و مطمئن بهشت و از سید طالبه قدس مره مفعول است که سلیم ما گزیده بود و ما گزیده پیوسته قلاب و اضطراب دارد و پیش زبان معنی بیان می کند که دل سلیم دلی است که مدام در مقام جزع و فزع و زاری است از خوف طبیعت با از شوق و صاست

\* ز شوق وصال می نالم که تا دستم دهد روزی \*

\* ز بیم هجر می گزیم که ناگه در کمی باشد \*

نظم \*

ما هم الا کفریه خونی و سوز دل گو چندی • • • خدا اندی که حال عشق بازان این چنین باشد •  
 (وَأَزَلَّتِ الْجَنَّةُ) در روزی که نزدیک گردانیده شود بهشت (لِلْمُتَّقِينَ) برای پرهیزگاران تا از موقف  
 آنرا بپایند و به مشاهده منازل خود سرور شوند (وَنَزَلَتْ الْجَحِيمُ) و ظاهرست که شود و نزع (لِلْفَافِينَ) •  
 برای گمرازان تا در آن نگرند و مقامات خود را ببینند و غم و الم ایشان بیفزاید (وَقِيلَ لَهُمْ) و گویند مرا ایشان را  
 یعنی فرشتگان حکم حق سبحانه از ایشان پرسد که (أَیْنَ مَا كُنْتُمْ) کجا اند آنچه بودید که پیوسته (تَعْبُدُونَ) •  
 می پرستید آنرا (مِنْ دُونِ اللَّهِ) • بجز خدای تعالی یعنی کجا اند خدایان شما که به ایشان امید دارید •  
 (هَلْ يَنْصَرُونَكُمْ) هیچ یاری می دهند شما را بدفع عذاب از شما (أَوْ يَنْتَصِرُونَ) • یا نگاه می دارند خود را  
 از حلول عقوبت برایشان (فَكَيْفَ كُنْتُمْ) پس بروی را نگانده شونده (فَیْهَا) در دوزخ (هَمَّ) بیان (وَالْقَوُونَ) •  
 و گمرازان یعنی بر حقه گان ایشان (وَجَنُودُ أَبْلَیسَ) و بدو دانگنده شوند لشکرهای ابلیس یعنی منافقان و یاران  
 از جن و انس (اجتمعون) • همه ایشان (قَالُوا) گویند کافران (وَهُمْ فِیْهَا) و حال آنکه ایشان در دوزخ  
 (یَخْتَصِمُونَ) • آذشنی می کنند باینکه بگریزند و اقسام مضامیر می کنند و بهت برسانان باین می گویند  
 (قَالَ اللَّهُ إِنَّ كُنَّا) بخدای که ما بودیم (إِنْفِیْ خَدَلَالٍ مُّبِینٍ) • در گمراهی ما بودید (إِذْ نُسَوِّیْكُمْ) آن وقت  
 که برابر می گردیم شما را (دستحقان عبادت) (بِرَبِّ الْعَالَمِينَ) • بر پروردگار عالمیان (وَمَا أَضَلُّنَا)  
 و گمراه نکردند ما را و بر ضلالت نه افکند (إِلَّا الْعَجُوزُونَ) • بگریزان و به کاران و مهتران ما را از دیوان  
 (فَمَا لَنَا) پس نیست ما را انون (مِنْ شَأْنِ فَعِیْنٍ) • هیچ کس از شفاعت کنندگان چنانچه مومنان را  
 است (وَلَا صَدِیقٍ حَمِیمٍ) • و نه دوستی مهربان باشد و قدرت در قوت القاب آورده که حمیم در اصل  
 همیم بوده ما را با جدل گردانده جهت قرب خمرج و همیم ما خود است از اہتمام یعنی یاری کردن آن روزیاری  
 و اہتمام کند در مهم کافران و شدت دوستی بجای آورد و نخواهد بود الا نماند بوسند بعضی بعض حد و الا  
 المذنبین آنکه کافران از وی خدیر گویند (فَلَوْ أَنَّ لَنَا كُوَّةً فِتْکَرُونَ) پس کاشکی بودی ما را بازگشتی بدینا  
 پس مانی بودیم (مِنْ الْمُؤْمِنِينَ) • از باوردارندگان و گردیدگان (إِنْ فِیْ ذَٰلِكَ) بدو حدی که در خبر  
 ابراهیم عم و اجماع او با قوم (لَا یَاقُومُ) • هر آینه علاتی است که عذاب ابدان عبرت گیرند (وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ) و نمودند  
 بیشتر قوم ابراهیم عم (مُؤْمِنِينَ) • گردیدگان به از اهل بابل جز دختر نمرود کسی ایمان نیاورد (وَإِنْ  
 رَفِکُ) و بدرستی که آنرا بدیدگاه تو (أَلْهَوْا عِزُّوْا) • او است غایب کننده بر مشرکان که سطوت او مردود گردد  
 (أَلْبَحِیمُ) • بخشنید که تو به بدگان رده کن و بی احتیاج برایشان عذاب نفرستد (كَذَّبَتْ قَوْمُ قُوحٍ) •



از قوم او (ان فی ذلک ابرهه ستمیکه در صبر او برای ذی قوم (الایة ط) هر آینه علامتی است بر آنکه صبر موجب ظفر است

بیت \* کار تو از صبر بکو تر شد و \* هر که شکیه با است مظهر شد و \*

(وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ) و بنو نذیه ششتر قوم نوح هم (صَوِّفِیْهِمْ) اگر ویدگان بنده او پیغمبر او بلکه از است او  
هفتاد و نه تن ایمان آورده با وی در کشتی بودند (وَأِنْ رَّيْكَ) و بدرستی که خداوند تو (لَهُوَ الْعَزِيزُ) و است

تو انابره عتوبت کافران (الرَّحِیمُ) مهربان تا خیر ظاب از ایشان یا بر تو فنی پیغمبران در طم و در دباری

و احتیاج بر ایشان (كَذَّبْتَ) و روغ داشتند (عَادُوں الْقُرْصَلِینَ) قوم عاد فرسندگان و اگر هر یک

پیغمبر را منکر شود هر منکر شده باشد (إِنْ قَالَ لَهُمْ) یاد کن آنکه گفت مرا ایشانرا (أَخَوْهُمْ هَؤُلَاءِ) برادر

نهی ایشان بود عم (أَلَا تَتَّقُونَ) آیا پر هیز نمی کنید از شرک و از عقاب الهی خایف نیستی شوید

(إِنِّی لَنُکَلِّمُنَّکُمْ مِنْ شَمَارِیْهِمْ) فرستاده امینم در ادای رسالت (فَاتَّقُوا اللَّهَ) پس بترسید از خدا ای تعالی و ترک مخالفت او کنید (وَأَطِيعُوا) در فرمان برید مرا و آنچه شمار ابدان

دعوت می کنم (وَمَا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ) نمی طلبم از شما دعوت رسالت (مِنْ أَجْلِ) هیچ مزدی از مال

و ستاع دنیا (إِنْ أَجْرِی) نیست یاداشن من (إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِینَ) مگر بر پروردگار عالمیان

(اتَّبِعُونِ) آیانامی کنید (بِكُلِّ رَفِیعٍ) هر موضع بلند (آیة) علامتی برای ناشی آمده و رونده (تَعْبَثُونَ) بازی کنید

بآن نایضه تباهی می سازید و در آن مساکن نمی شوید که گویا عیث است و گویند بر حر و اما خانها

می ساختند و در آنجا نشسته هر که بر ایشان گذشته با او بازی کردند می یا مراد کو تر خانها است (وَلَتَخَذَنَّ) و فرامی گیرید

(مَصَارِیعَ) عوضهای آب یا کوشکهای محکم یا ایبه رفیع (لَهُ لَکُمْ تَخْلُدُونَ) گویا که جاوید

خواهند بود در آن (وَأِنْ أَنْطَقْتُمْ) و چون سخت می گیرید و حمله میزنند (بَطْشَتُمْ) می گیرید سختی (جَبَّارِینَ) در حالتی که سرکشان

منکر برانید یعنی بی ششقت و نامهربانی یا چون انتقام می کشید انتقام سنگساران

می کشید (فَاتَّقُوا اللَّهَ) پس بترسید از خدا ای و از سطوت جباری که لایق شماست (بَعْدَ) و بعد

(وَأَطِيعُوا) و در آنچه می فرمایم فرمان برید مرا که سودشدار بین است (وَاتَّقُوا الَّذِیْ أَمَدَّکُمْ) و بترسید

از خدا ای تعالی که مددگاری کرد شمارا (بِمَا تَعْمَلُونَ) با آنچه شما می شناسید از انواع نعمتها (أَمَدَّکُمْ بِأَنْعَامٍ)

امداد کرد شمارا بچهار پایان چون شتر و گاو و گوسفند تا از ایشان اخذ فواید می کنید (وَبَقِیْنَ) و بپایان

و به پسران تا در هر حال بار و مددگار شما اند (وَجَنَّاتٍ) و به بوستانها از آنکه میوه های خورید (وَعُیُونٍ) و به چشمهای آب که مهم صقیانوش و نمای ذرع بآن تمام رسد (إِنِّیْ أَخَافُ) بدرستی که من می ترسم

عَلَيْكُمْ) بر شما اگر بر شرک ثابت باشد (عَذَابٌ يَوْمٌ عَظِيمٌ) عذاب روزی بزرگ که روزی بزرگ و محبوب  
 صحر است یا روز قیامت (قَالُوا) گفتند عادیان و جواب بودیم (سَوَاءٌ عَلَيْنَا) یکسان است بر ما  
 (أَوْ عَذَّبْتَ) یا نه دهی ما (أَمْ لَمْ تُكُنْ) یا نباشی (مِنَ الْوَالِعِینَ) از پند دهندگان بینه مایه مایه، خود را  
 از دست نهیم (إِنْ هَذَا) نیست این کار که ما بر آنیم از بت پرستی به تجر و عمارت بناهای مرتفع (الْأَخْلَقِ  
 الْأُولَیْنَ) مگر عادت پیشین از ما (وَمَا نَحْنُ) نیستیم ما (بِعَذَابِهِمْ) عذاب کرده شدگان باین  
 عادت (فَكَذَّبُوهُ) پس تکذیب کردند و سالت بود و راعم (فَأَهْلَكْنَاهُمْ) پس هلاک کردیم ما ایشان را  
 بیا و صر (إِنْ فِي ذَٰلِكَ) بیدرستی که در هلاک قوم عاد (الْآیَةُ) هر آینه نشانه است (لِّآلِئِ کَتَمَ) بر آنکه  
 قاقبت اهل تکذیب به عوبت شد (وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ) و نبودند بیشتر قوم عاد (مُؤْمِنِينَ) گرویده گان  
 بر اندک از ان قبایه با بود در خطبه و باقی در معرض سخط (وَإِنَّ رَبَّكَ) و به تحقیق که پروردگار تو  
 (لَهُوَ الْعَزِيزُ) اوست غالب که از تعذیب کفار پاک نهد او (الرَّحِيمُ) مهربان است که مومنان را از هلاک  
 عوبت بیرون آورد (كَذَّبَتْ) بدروغ نسبت دادند (ثَمُودَ الْمُرْسَلِينَ) قبیله شود فرستادگان  
 خدا بر این صالح را و ادنیای سابق راعم (إِذْ قَالَ لَهُمْ) یاد کن چون گفت مرا ایشان را (أَخُوهُمْ) برادر  
 ایشان از حیث قرابت (صَالِحٌ) صالح بن عبید عم (أَلَا تَتَّقُونَ) آیا نمی ترسید از خدا ای که  
 بدو شرک می آرید (إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ) بیدرستی که من برای شما فرستاده ام مشهور ام با نامت  
 و را منی (فَاتَّقُوا اللَّهَ) پس بترسید و نذر کنید از خدا خدا ای تعالی (وَأَطِيعُوا) و فرمان برید مرا را امر  
 دینی (وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ) و نمی طلبم شما را بر الصیحتی که می کنم (مِنَ آجُرٍ) هیچ جزائی که پس دید و من  
 بدان متهم شوم (إِنْ آجُرِي) نیست مکافات من (إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ) مگر بر خداوند عالمیان  
 (أَتَتَوَكَّلُونَ) آیا گذاشته خواهد شد شما یعنی نخواهند گذاشت شما (فِيمَا هُمْ) و آنچه هیئت اینجا یعنی  
 و رویا از ساکن و منازل (الْمُتَّقِينَ) ایمن از آفات و سلبم از غوات (فِي جَنَّاتٍ) در بوستانها  
 (وَعِیُونَ ط) و چاهار با هر قوم شود در چشم و نه نبوده (وَزُرُوعٍ) و کشتها (وَنُحُلٍ) و خرماسنها که  
 (طَلْعُهَا) شگوف و درختان و می (هَضِيمٌ) نازک و نرم و لطیف است (تَنْجِثُونَ) می تراشیدند برای  
 مساکن خود (مِنَ الْجِبَالِ) از کوهها (يُحِثُّونَهَا) خاها (فَارِهِينَ ط) در حالتی که مایه و در تراشیدن سنگها  
 (فَاتَّقُوا اللَّهَ ط) پس بترسید از خدا ای تعالی و اهل و در و در از پیش بگیرید (وَأَطِيعُوا) و فرمان برید  
 مرا در احکام (وَلَا تُطِيعُوا) و اطاعت کنید (أَمْرًا الْمُسْرِفِينَ) فرمان کافران که اسراف کردند بر نفس خود



یور ذین کفر (الذین یفسدون فی الارض) آنانکه باین می گند در ذین محرم (وَلَا یُفْلِحُونَ) و بصالح  
نمی آید کار خود را مراد نه آنکه قصه هلاک صالح عم کردند و قصه ایشان در سوره نمل مذکور خواهد شد  
انشاء الله تالی (قَالُوا) گفته قوم نمود در جواب صالح عم (إِنَّمَا أَنْتَ) جزین نیست که تو (مِنْ) (مُشْجَرُونَ) \*  
از سحر کرده شد گانی یعنی ترا بس یاد جادوی کرده اند تا عقل تو مغلوب شده (مَا أَنْتَ) نیستی تو  
(إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا) مگر آدمی مانند ما بصورت بشریه قوم صالح عم نظر کردند و از حقیقت حال وی  
مخجوب شده اند که ایشان را در ای صورت چیزی دیگر است \* نظم \*

\* چند صورت بینی ای صورت پرست \* \* جان بی معنی است مگر صورت پرست \*

\* در گذر از صورت و معنی نگر \* \* ذانکه مقصود از مدف باشد گهر \*

و چون قوم نمود و ابسته صورت بودند و صالح را هم بصورت خود دیدند همانه جو یان گفته تو مثل بشری  
دعوی و است چرایکنی و چون ترک نمی گیری و دین دعوی مصری (فَأْتِ بِآيَةٍ) پس بیا نشانه  
از خوارق عادات (إِنْ كُنْتَ) اگر هستی تو (مِنَ الصَّادِقِينَ) \* از راست گو یان در دعوت خود  
صالح عم فرمود که شهاد می طلبید ایشان اقتراح کردند که ازین سنگ معین ناله باین هیأت بیرون آید چون  
ندعای ایشان حاصل شد (قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ) صالح عم گفت این است ناقه که شما طلبیده (لَهَا شَرِبٌ)  
مرا و انصیبی است از آب (وَلَكُمْ شَرْبٌ يَوْمَ مَعْلُومٍ) و شما و انصیبی از آبش خوردن روزی  
و انسته شده یعنی یک روز از ان اداست در روزی از ان شده و در نوبت دی مزاحم دی شوید  
(وَلَا تَمْسُوْهَا) و مس مکنید وی را (بِسُوءٍ) بر بدی یعنی قصه زدن و کشتن دی مکنید و اگر چنان کنید (فَيَأْخُذْكُمْ)  
پس بگیرد شما را (عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ) \* عذاب در روزی بزرگ بزرگی در روز از جهت بزرگی عذاب  
است در و (فَعَقَرُوهَا) پس بکشید و ناله و (فَأَصْبَحُوا نَادٍ مِّمَّنْ) پس گشته پشیمان نزد یک نزول بلا  
(فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ ط) پس فرا گرفت ایشان را عذاب موعود یعنی مصیبه (إِنْ فِي ذَلِكَ) بدستیکه  
در اینجا نازل شد بر نمود (لَايَةً ط) بر آینه داللی است بر آنکه کفر بعد از ظهور آیات مقترع موجب نزول  
عذاب است (وَمَا كَانُوا) و نبودند (أَكْثَرَهُمْ مُّؤْمِنِينَ) \* بیشتر قوم نمود و دیدگان آورده اند که هر  
از قبایل شود چهار کس ایمان آوردند پس (وَإِنَّ رَبَّكَ) بدستیکه آفرید کار تو (لَهُوَ الْعَزِيزُ)  
بر آینه اداست غالب که مغلوب نشود (الرَّحِيمُ) \* مهربان که بی استحقاق عذاب مکنند (كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ)  
مکنند قوم لوط هم یعنی اهل مو تلفکات (إِنَّ الْقَوْمَ لَكَاِبُونَ) \* پیغمبران را چون ابراهیم و لوط هم

(إِذْ قَالَ لَهُمْ) یادکن چون گفتم مرا ایشانرا (أَخْرَجَهُم لُوطًا) برادر ایشان لوطم انجا مراد آخوت  
 شفقت است (أَلَّا تَتَّقُونَ) آیتانی ترسید در ارتکاب مناصی از خدا ای نمایی (إِنِّي لَكُمْ) بر تحقیق من  
 برای شما (رَسُولٌ آمِنٌ) رسولی ام راست در نصیحت یعنی نیک خوا دشنام (فَاتَّقُوا اللَّهَ) پس  
 بترسید از خدا ای تعالی و در ترک نصیحت من (وَأَطِيعُوا) و فرمان برید مراد قبول مواعظ (وَمَا أَسْأَلُكُمْ  
 خَلِيفَةً مِنْ أَجْرٍ) و نمی خواهم شمارا به بندی کسی و هم هیچ مزدی تا بر شما گران آید (إِنْ أَجْرِي) نیست  
 ثواب من (إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ) مگر بر تربیت کننده عالمیان (أَتَأْتُونَ الذِّكْرَانَ) آیتمی آید مردان  
 (مِنَ الْعَالَمِينَ) از مردای خود و مراد غرماند یعنی سبیل می کنید به شامشرت ایشان (وَتَذَرُونَ) و می گذارید  
 و دست باز میدارید (مَّا خَلَقَ) آنرا که آفرید است (لَكُمْ رُكُومًا) برای شما پرو و دگر شمار (مِنَ الزَّوْجِ) از  
 از زنان شما (بَلْ أَنْتُمْ) بلکه شما (قَوْمٌ عَادُونَ) گروهی از ضد و رگنه ستی گنید که با وجود ازدواج  
 به شامشرت و جال سبیل دارید (فَقُلُوا) گفتند قوم لوطم در جواب وی (لَقَدْ لِمَ تَنْفَعُ يَا لُوطُ) اگر باز  
 نه ایستی ای لوط از تنبیج من مودنی ما از ان (أَتَكُونُونَ) بر آید باشی (مِنَ الْخَائِرِ) از بیرون  
 برده شده گان از میان ما اهل موفک به بدترین حالتی مردم را از دیار خود بیرون کردند (قَالَ إِنِّي) گفت  
 لوطم بر تحقیق من (لِعَمَلِكُمْ) مر عمل شما را (مِنَ الْعَالَمِينَ) از دشمنان بنایت دشمنم پس  
 و وی از قوم نگردانید آغا زنا جات کرد و گفت (رَبِّ اجْنُبْنِي) ای پروردگار من باز مان مرا (وَأَهْلِي)  
 و سگان مرا (مِمَّا يَعْمَلُونَ) از است مت انجامی که (فَتَجِمْنَا) پس نجات دادیم او را (وَأَهْلَهُ)  
 و اهل بیت او را (أَجْمَعِينَ) همه ایشان اهل لوط و زن و دود دختر و دودا و وی بودند هر دلی یافتند  
 (أَلَا عَجُوزًا) مگر پیر زن لوطم که داخل بود (فِي الْغَابِرِينَ) در باقی مانده گان در عذاب آورده اند که  
 آن زن لوطم بیرون نیامد گفت راضی ام که بمن رسد آنچه لغوم رسد (أَنْتُمْ دَعَوْتُمُ الْآخِرِينَ) پس  
 هلاک کردیم دیگران را (وَأَعْظَرْنَا عَلَيْهِمْ) و بیاراندیم بر ایشان (مَطَرًا) بارانی که سنگ بوده  
 یا کبریت و آتش (فَسَاءَ) پس بد است (مَطَرُ الْمُتَذَرِّينَ) باران هم کرده شده گان که ایان نبوده اند  
 (أَنْ فِي ذَٰلِكَ) در سبیکه در عذاب اهل موفک (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) هر آنچه نشاء است بر عقوبت نافرمانان  
 (وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ) و بودند اکثر آن قوم که ویدگان بزد و دختر و لوطم لغول ام و دودا  
 وی لغول بعضی محضرت لوطم نگردیده بودند (وَأَنْ رَبِّكَ) و بدوستیکه آفریدگار تو (لَهُوَ الْعَزِيزُ)  
 بر آید از است عزیز که هرگز عاجز نشود (الرَّحِيمُ) مهربان که تپل از تپید و داشت عذاب نمک (كَذَّبَ)

بدروغ داشته (أَصْحَابُ التَّيَكَةِ الْمُؤْمِنِينَ) یاران ایکه یاسمیران و ادایک میشه بود و بترب مدین  
 و دوران میشه اشباد و اما بسیار بود و میافای آورده که اصحاب ایکه قوم جدام بودند و چها و دید داشته  
 شعب و بداد عز و فالس حق هجانه شعیب عم را بدیشان فرستاد چنانچه باهمل مدین فرستاده بود (إِنْ قَالَ)  
 یاد کن چنان گفت (لَهُمْ شُعَيْبٌ) مرا ایشان شعیب عم که ای قوم (أَلَا تَتَّقُونَ) آیانی ترسید  
 از خدا اب الی که بدو شرک می آرید (إِنِّي لَكُمْ) بدو ستیکه من شمارا (رَسُولٌ) فرستاده ام (أَمِنْ لَّا)  
 یا مانست که جز صلاح حال شما نمی خواهم (فَاتَّقُوا اللَّهَ) بس پر هیزند از خمر و تگندیس و بتر حید از خدا اب  
 خدای تعالی (وَأَطِيعُوا) و فرمان برید مراد و ترک منهای (وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ) و نمی خواهم شمارا بر تبلیغ و می  
 (مِنْ أَجْرٍ) پیو باداشی (إِنْ أَجْرِي) نیست جزای من (إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ) گمرا آفریده  
 عالمیان (أَوْفُوا الْكَيْلَ) و تمام بهاید بیانه را (وَلَا تَكُونُوا) و بهایشید (مِنَ الْمُخْسِرِينَ) از کاهندگان  
 و زیان و ستانگان حقوق مردمان (وَزِنُوا) و بسنجید (بِالْقِسْطِ) المستقیم (بمیزان راست  
 (وَلَا تَبْخُسُوا النَّاسَ) و کم کنید مردمان (أَشْيَاءَهُمْ) چیزها از حقوق ایشان (وَلَا تَعْثُوا) و غایت نهایی  
 مجوید (فِي الْأَرْضِ) در زمین ایکه بقتل و غارت و قطع طریق (مُفْسِدِينَ) در حالیکه تصد فساد و آری  
 (وَاتَّقُوا اللَّهَ) و در کنید از عقوبت آن سیکه بتمد رت کامله (خَلَقَكُمْ) بآفرید شمارا (وَالْحَبْلَةَ  
 الْأُولَى) و گمراهه بیشینما (قَالُوا) گفتند اهل ایکه (أَنْتَ) جزین نیست که تو (مِنَ الْمُشْكَرِينَ) (لَا)  
 از جاد و گمراهه شده گانی یعنی از آنها که ایشان را مره بعد مره جادوی کرده اند تا بدیکه اثر عقل از ایشان محو  
 شده یا از آفریدگانی که ایشان را مسح کرده باشند یعنی میان تهی اند و محتاج بطعام و شراب (وَمَا أَنْتَ) و نیستی  
 تو (إِلَّا بَشَرٌ) مگر آدمی (مِثْلُنَا) مانند در صفات بشر بر اهل بچه چیز ما تفضیل می کنی و دعوی رسالت از کجا  
 آورده (وَإِنْ ظَنَّمْتَ) و بدو ستیکه گمان بریم مانرا (لَمِنَ الْكَافِرِينَ) از دروغ گوین و دعوی خود  
 (فَأَسْقِطْ) پس فرو و آو یعنی خدای خود را بگو تا بیعت (عَلَيْنَا كَسَفًا مِنَ السَّمَاءِ) بر ما راه ابراز آسمان که  
 در دزدانی باشد (إِنْ كُنْتُمْ مِنَ الصَّادِقِينَ) اگر هستی تو از راست گوین که بر ما خدا فرو و خواهد آمد  
 (قَالَ) گفت شعیب عم (وَتَبَيَّ عَلَيَّ) پروردگار من دانمار است (بِهَذَا تَقُولُونَ) بآنجو شما می گن  
 از عبادت اصنام و احتکار طعام و کم فرد مشی و سایر معاصی و ضدایی که مکارات آن اعمال باشد شما  
 خواه رسیده و اگر امهال باشد امهال نخواهد بود

نظم

مهلت ده روزه ظالم زمین \* فتنه بین دم بد مشرکین \*

\* اول حالش هر عیش است و ناز \* آخر کارش هر سوخته و زده اند \*

آوردند آنکه چون قوم شعیب هم در انکار و استکیار از حد تجاوز کردند حق سبحانه و تعالی ایشان را فرستاد  
 سخت برایشان گماشت بنابه که آب چاه و چشمه ایشان بجوش آمد و نعمتهای ایشان فرو گرفت  
 بیرون خانها در آمدند حرارت زیاد شد و بی بریشت نهادند و هر یک بهای دهنده خفت افتاد و اگر ناچخته میشدند  
 که ناگاه ابر سیاه در هوا پدید آمد و نسیمی خنک از دوزخ بران گرفت اصحاب ایکه خوشدل شده یکدیگر را  
 آواز زدند که یابید تا در زیر سایبان ابر آسایشی کنیم همین که برایشان در زیر ابر مجتمع شدند آتشی از وی  
 جبرون آمد و هر را بسخت چنانچه حق صحنه فرمود که (فَكَذَّبُوهُ) پس بکنند شعیب را هم  
 (فَاَخَذَهُمْ) پس گرفت ایشان را (عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ) عذاب بوم ظله و ظلمه در لغت عرب سایبان  
 است چه ابر سیاه بشکل سایبان بر بالای سر ایشان بوده و گفته اند که چون حرارت ایشان بنهایت رسید  
 جن سبحانه کوی را فرودماند حای خود برخواست و چون سایانی در هوا بایستاد و در زیر آن آبهای خنک پدید آمد  
 ایشان بنابه بر آن کوه آوردند و برایشان فرود آمد و هر را بباک کرد (انَّهُ كَانَ) بدستیکه طاب  
 و در ظاهر بود (عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ) عذاب روز بزرگ (اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ) بر تحقیق که درین عذاب که اند  
 ابر آمد آتش سوزان جبرون آمد (لَا يَلِيْهُ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ) است بر کمال قدرت منتقم حقیقی (وَمَا كَانَ  
 اَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِيْنَ) و نبودند بیشتر اصحاب ایکه بوسنان مراد برایشان است چه مردی نیست که از اهل  
 ایکه کسی بشعیب هم گردیده باشد بخلاف اصحاب بدین که جمعی از ایشان ایمان آورده اند (وَ اِنَّ  
 وَبِكَ) و بدستیکه آفریدگار تو (لَهُوَ الْعَزِيْزُ) اوست غالب کننده انبیا را بر اعدای ایشان (الرَّحِيْمُ) \*  
 مهربان بانبیا و متابعان ایشان و این آخر قصص هفت پیغمبر است که بر سه میل اختصار برای عملی دال  
 بناب که حمید مختار هم درین مورد مذکور شد و تمهید مکنان قریش نیز هست تا معلوم کنند که هر کسی که بکنند  
 پیغمبری کردند منزه گفته اند و ایشان را نیز بکنند پیغمبر خدایی خواهد رسید (وَ اِنَّهٗ) و بدستیکه قرآن  
 (لَنْ نَّزِلَّ بِرَبِّ الْعٰلَمِيْنَ) فرود فرستاده پروردگار عالمیان است (نَزَّلَ الْفُرْقَانَ) فرستاده خدای (بِقُرْآنِ  
 (الرُّوْحِ الْاَمِيْنِ) جبرئیل عم را (عَلٰی قَلْبِكَ) بر دل تو یعنی جبرئیل عم تئین کرد تا تو نفرگرفتی از وی و در  
 دل خود بنگاه داشتی شخص به تحفه نازل و دفع عاون از روح الامین خواند یعنی فرود آمد جبرئیل باقرآن  
 بر دل تو و و از وی اخذ کردی پس دل تو و عانی آن باشد و این بنابه آن است که گویند بر دل تو فرود آورد  
 (لِتَكُوْنُ) تا باشی تو (مِّنَ الْمُنْذِرِيْنَ) از بیم کننده مرغان را (فَلْيَسْأَلِ الْعَرَبِيْنَ مِنْهُمْ) بر زبان عربی

دید او سزاواران باحسان حرب شعیب و هو و صالح و اسمعیل هم بوده اند (و اِنَّهٗ) و بد رست که ذکر قرآن  
 نیست حضرت پیغمبر عم (لَقَدْ يَرْجُو اَنْزِلَ الْوَلَدُ) در کتب پیشین بیان بوده و در بعضی تفاسیر آورده اند  
 که مشرکان عرب و بعضی از امور خود که مشکل بودی رجوع باحبار بنی اسرائیل کردند و دشمنی که ایشان  
 قرآن گفته می قبل کرده جهت سید انشدی حق سبحانه فرمود که (اَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ) آیا نیست مشرکان  
 قریش و (اَيُّهٗ) نشانه بر محبت قرآن یا به نبوت محمد عم (اَنْ يَعْلَمَهُ) آنکه سید اند قرآن را با بصفت او  
 یا پیغمبر را نبعت او (عُلَّمَاءُ بَنِي اِسْرَآئِیْلَ ط) دانایان بنی اسرائیل که بر کتب سلف گفته شده اند و شهادت  
 مردم دانایان بر چیزی موجب یقین و تحقیق آن است که (وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ وَاَكْرَامِی وَاَعْدَائِهِمِ قُرْآنَ رَا حَلٰی بَعْضُ  
 الْاَعْجَمِیْنَ ط) بر برخی از آنها که غیر عربند هم بلغت عرب (فَقَرَأَهُ) پس بخواندی آن همی قرآنرا (عَلَيْهِمْ)  
 بر ایشان بلغت ایشان و این دلیل زیادی از احکام قرآن بودی که همی کلام عربی را که در غایت فصاحت  
 و نهایت بلاغت باشد بخواند (مَا كَانُوا بِهٖ) بودند می ایشان بآن قرآن منزل (مُتَوَّعِينَ ط) ایمان آورندگان  
 چه گفته می که عرب را از سبابت عجم عار است یا اگر قرآنرا همی بلغت غیر عربی منزل می ساختیم که از آن  
 عرب بدان نمی گردیدند که ما فهم نمی کنیم و معنی آن در نمی یابیم (كَذٰلِكَ) هم چنین (سَلَكْنَاهُ) در می آریم انگاه  
 و عباد را (فِي ثَلَاثِ الْفَجْرِ مِیْنِ ط) در دو ایامی مشرکان که (لَا يَوْمُ مَزُونٍ بَد) نمی گدند بقرآن (حتی  
 یُرَوُّوا الْعَذَابَ الْاَلِیْمَ ط) تا دقتیکه بر بسته مذابی در دناک را در دنیا چنانچه امم گذشته دیدند یاد رقیاست  
 (فَیَا تِیْمَهُمْ) پس باید آن عذاب بر ایشان (بَعَثْنَاهُ) ما گامی (وَهُمْ لَا یَشْعُرُوْنَ ط) و ایشان ندانند وقت  
 آمدن آن (فَیَقُولُوا) پس گویند (هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ ط) آیا بدستیم ما در رنگ داده شده گان یعنی آیا ما را  
 مهلت دهند تا بگرویم و تصدیق کنیم (اَفَبِعَذَابِنَا) آیا عذاب ما (یَسْتَعْجِلُوْنَ ط) شتاب می کنند می گویند  
 امطر عذابنا چاره و فاساد ما تم ناد حال آنکه در وقت رویت عذاب مهلت می طلبند (اَفَرَاٰیْتِ) آیا دیدی  
 و دانستی که ما اِنْ مَّتَّعْنَاهُمْ اگر بر خور داری بهم ایشانرا (سَنَیْنِیْنَ ط) سالها و زمانه گانی نخشیم (ثُمَّ جَاءَهُمْ)  
 پس بیاید بدیشان (مَا كَانُوا یُوعَدُونَ ط) آنچه بودند که وعده داده شده از عذاب (مَا اَغْنٰی عَنْهُمْ) دفع  
 نکند از ایشان عذاب یاد در را (مَا كَانُوا یُعْتَوْنَ ط) آنچه بودند که بدان بر خور داری باقیه بودند یعنی تسبیح  
 و نیا دنییم آن دافع عذاب و مانع عتاب نخواهد بود در سست است آورده که میمون بن مهران آرزو مند لغتای  
 شبخ حسن بصری رح بوده و زوی او را در طواف خانه کعبه دریافت و گفت مرا پندی ده شبخ این آیت است  
 نواذ ما غنی عنهم ما كانوا یستعینون میمون گفت اقمه و عظمت و ابالغت پندی دادی و سخن را تمام کردی \* نظم \*

\* جهان بی وفائی است مردم فریب \* که از دل (باید تراد و شکیب \*

\* نگر تا بجا مشنم دی اسیر \* نیفتی بی مانش اندر زجر \*

\* که اندم که مرگ اندر آید بر او \* نه مالت کند دستگیری نه جاه \*

(وَمَا أَهْلَكْنَا) و هلاک نموده ایم (مِنْ قَرْيَةٍ) اهل هیچ دیهی را (إِلَّا لَهَا) مگر مرا مالی آنرا (مُنْذِرُونَ) می  
 کینه گان بودند (ذِکْرَى) از برای بند دادن یعنی اول پیغمبران فرستادیم ایشانرا بحق دعوت می کردیم  
 و از عذاب ترسانیدیم و چون تصدیق نمودند و در عباد و سجود افتادند سختی عقوبت گشتند (وَمَا كُنَّا)  
 دیس نیم (ظَالِمِينَ) ستمکاران که قبلاً از آزار هلاک کنیم و در موضع آورده که فریش می گفتند  
 دجی که وکی نام دارد نزد محمد می آید و قرآن بر وی خواند حق سبحانه نفی سخن ایشان کرده فرمود که  
 (وَمَا تَنْتَظِرُونَ) و درو نیابید بقرآن دیوان (وَمَا يَنْبَغِي) و نشاید در داند (لَهُمْ) مرا ایشانرا  
 فرود آوردن قرآن (وَمَا يَسْتَعْجِلُونَ) و نتوانند و قادر نباشند بر آنکه شهب و ملائکه ایشان را از رقیق  
 آسمان مانع اند (أَنَّهُمْ) بدرستی که ایشان (عَنِ السَّمْعِ) از شنیدن کلام ملائکه (لَمَعَزُولُونَ) دور شده گانند  
 یا کناره رقیقان (وَلَا تَدْعُ) پس بخوان مخاطب آن حضرت هم است مرا دیگر و هر یک از امترا می گوید  
 بخوان و مهربست (مَعَ اللَّهِ) بماند ای تمای بحق (إِلَّا هَا خِرَاضِی) دیگر (فَتَكُونُ) پس باشی تو (مِنَ الْمُعَذِّبِينَ) \*  
 از عذاب کرده شدگان (وَأَنْذِرْ) و بیم کن خطاب خاص است بآنحضرت هم می فرماید که بترسان از عذاب  
 خدای (عَسَىٰ تَكُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ) خوشتر از آن نزدیک تر خود را آن حضرت هم بعد از نزول این آیت بگوید  
 و ظاهر آمده یک یک ایشان را اندا کرد و چون جمع شده فرمود اگر گویم شمارا که در زیر این کوه جمعی سوار شد  
 مرا تصدیق می کنید گفته آری فرمود که من بیم کنده ام شما را از عذاب سخت که در پیش است قوم  
 از استماع این سخن مرتعیر گشته متعرق شدند و ابولهب بایه ای وی برخاست (وَ اخْفِضْ) و فراگیر  
 (جَنَاحَكَ) بال خود را یعنی مهربانی و زودا کرام کن (لَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) \* مرا آنرا که پیروی  
 تو کرده است او گردیدگان (فَإِنَّ عَصَاكَ) پس اگر از بانی گشته عسیره تو و متابعت تو نمایند (فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ)  
 پس بگوید و ستمیکه من میز ارم (مِمَّا نَعْمَلُونَ) از آنچه شما می کنید و مرا به ان مواخذه نخواهند کرد (وَتَوَكَّلْ)  
 و توکل کن در کفایت مهلت خود (عَلَى الْعِزِّ) بر خدا ای غاب که قادر است بر همراه (الرَّحِيمِ) \*  
 مهربان که توانا است بر نصرت او (لَا) آنکه می بیند ترا (حِينَ تَقُومُ) آن هنگام که بر  
 می خیزی باز تهمید و تها می گذاری (وَتَذْلِكُ) و می بیند گذشتن ترا یعنی تصرف فرمودن (فِي السَّاجِدِينَ) \*

در میان نازگزارندگان ایقام و رکوع و سجود و قنیه امامت ایشان می کنی (انف) بعد از عتی که خدا می  
 (هُوَ الصَّمِيعُ) است شنوای قول تو (الْعَلِيمُ) و آگاه نیست تو (هَلْ أَتَيْتُكُمْ) آیا خبر کنم شما را که  
 همواره (علی من) بر کسی که از مردمان (تَنْزِلُ الشَّيَاطِينُ) فرود آیند و یان قبل ازین ذکر فرمود که  
 روان باشد نزد شیاطین بر محمد عم به جوت عدم تناسب و تناسب و این طایمان می فرماید که (تَنْزِلُ) فرود می آیند  
 (عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ) بر هر دوغ گوئی (أَتَيْتُمْ) بر به گاری مثل کاهنان که ایشان (يَلْقَوْنَ السَّمْعَ) فرامیدارند  
 گوش را بسخن شیاطین و فرامی گیرند از ایشان اخبار و دوغ و دیگر و و غها که بآن اخلافت می کنند (وَ أَكْثَرَهُمْ  
 كَاذِبُونَ) و بیشتر ایشان دوغ گویند در آنوار فرموده که بعضی اکثر و اکل تفسیر کرده اند یعنی هر  
 ایشان بصفت کذب موصوفند (وَالشَّعْوَاءُ) و شاعران مشرک چون ابن زبیری و سبیره و سماع و امیه  
 ثعلبی (يَتَّبِعُهُمُ الْغُورُ) پیروی ایشان می کنند صفهای عرب یعنی روات ایشان در تفسیر عالم الهی  
 قبح نقل کرده که در دشت عرد و باب حضرت رسالت پناه هم دند مت اسلام شعرها گفته و مشرکان  
 یاد گرفته می خوانند این آیت در شان ایشان نازل شد (الَّذِينَ تَرَأَوْنَهُمْ) آیینی بینی که ایشان (فِي كُلِّ وَاوٍ)  
 و هرادی از خون کلام (يَهْمُونَ) سرگردان می شوند چون تشییب و هرمل و مطایبه و طعن  
 در انساب و مدح و ناسحق و بونا لایق و افراط و مدح و ذم و امثال آن (وَأَنَّهُمْ) دانکه ایشان (يَقُولُونَ)  
 می گویند (مَا لَا يَفْعَلُونَ) آنچه نمی کنند یعنی انفع ناکرده بر خود گواهی میدهند و پیدغامهای ناداده بکسی و رساک  
 نظم می کنند و اگر کسی تنخص اشعار اهل جاهلیت کند بر بسیاری ازین مذکور مطلع شود و در تفسیر  
 کجاشی آورده که بعد از نزول این آیت حسان بن رواحه و جمعی از شعرای صحابه و رضی بجناب  
 نبوت پناه صلعم آمده بموقف عرض رسانیدند که حق سبحانه میداند که ما شعریم و این رواه گفت می ترسم  
 که بر من و عفت بمیریم حضرت و طالت بناده عمر فرمود که مو من جهاد می کند بشمشیر خود و بر زبان خود  
 و شعر یک شهادت ن کنایه می گویند بر ایشان سخت تر است از تیغ و نیزه و این آیت نازل شد که  
 (إِلَّا الَّذِينَ اصْطَفَا) شعرا را مستوع صفهان در هر بودی سرگردانند که آنها که ایمان آورده اند (وَعَمَلُوا  
 الصَّالِحَاتِ) و عملهای شایسته کردند یعنی پیغمبر را عم ستایش نمودند و به بودند مت کفای مشغول  
 گشته (وَذَكَرُوا اللَّهَ) و یاد کردند خدا را و یاد را اشعار خود (كَثِيرًا) بسیار یعنی اکثر اشعار شعرا را  
 باسلامیه و تسبیح و توحید است و تحریص بطاعت و تنذیر از عذبات (وَأَن تَصُورُوا) و انعام کشیدند  
 از مشرکان (مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا) پس از آنکه حتم دید شده بودند به جهلیت همچو ایشان را برای ایشان رو

کرد و حضرت یونس را گفت ایج المشرکین فان یحرمک حضرت جنایق پناهی قدس  
مردود و یاجد دیوان اول آورده که هر چند قادر و حکیم جل ذکره در آیت که بمرد و الشعراء یتبعهم الغداون  
شعرار اگر سباعان بحر شعرند جمع خد و کند لام احد تغرق در گردن ایشان انداخته گاه در غرقاب بی حد  
و غایت فوایت می اندازد و گاه تشنه آب در وادی جرت و ضلالت غمرگوان می سازد اما بسبب یاری  
از ایشان بواسطه صلاح عمل و صدق ایمان در ذوق امان الا الذین امنوا و عملوا الصالحات تشنه اند  
و بواسطه باور بان و از کرد الله کثیر اساعل خاص و ناجیه نجات پیوسته و یکی از افضل گفته است بیت \*

\* شمرانی را که غادی خواند در قرآن ندای \* هست از ایشان هم بهتر آن ظاهر است شای شان \*  
(وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا) و زود باشد که بدانند آنرا کهستم کرده اند بکفر و انقراض و نسبت به یونس  
شمر بعد از موت (أَيُّ مَنقَلَبٍ يَنْغِلِبُونَ) بکه ام مکان باز خواهند گشت مراد آن است که  
مقلوب ایشان آتش خواهد بود و الله تعالی اعلم بالصواب

هورة النمل مکیة \* بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* وهي اربع وتسعون آية

ع ۱۵

(طس فقه) در باب الفبا سیر از اخفش نقل می کند که حرف منظم بر ای ابتدای کلام است و انتهای  
کلام پس دلالت ایشان بر افتتاح و اختتام سخن باشد چنانچه اینجاطس ختم سوره شعر و فصح سوره نمل  
است یا طائرت است الطهارت قدس الهی و سین بنای عزانه تنای یا طلب رزمندگان راه  
و ملاقات قلوب ایشان از ماسوی الله (تِلْكَ) این سوره (آيَاتُ الْقُرْآنِ) آیه های قرآن است  
(وَكِتَابٍ مُبِينٍ) و آیه های کتاب روشن کننده مرا گام حلال و حرام را عطف کتاب بر قرآن عطف  
احد الوصفین است بر دیگر قرآن یحیی آن گفت که می خوانند و کتاب با حنا و آنکه می نویسند (هَدًى)  
این کتاب راه نایب است (وَبُشْرَى) و مرده دهند (لِلْمُؤْمِنِينَ) مرگ ویدگان را (الَّذِينَ) آنرا که  
(يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ) بنای سیدار نماز را بحدود و ادکان آن (وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ) و میدهند زکوة اموال  
خود را بر ستمتیمان (وَهُمْ بِالْآخِرَةِ) و عال آنکه ایشان بسرای دیگر (هُمْ يُوقِنُونَ) ایشان بی گمانند  
بیکریر ضمیر اثرت با خصاص ایشان است در تصدیق آخرت (إِنَّ الَّذِينَ) بدستیکه آنرا که  
(لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ) نمی گردند بسرای عقوبت (زَيْنَا لَهُمْ) آراستیم برای ایشان (أَعْمَالِهِمْ)  
عملهای زشت ایشان را ایضه مشتهای طبع و محبوب نفس ایشان گویند و این صاحب فواید آورده  
که در ایشان امانی و شهوات نه کسب کرده ایم تا کاربان زشت را خوب می بینند و این حکم ختم و طبع



قَوَاد (فَهُمْ يَعْمَهُونَ) پس ایشان سرگردان می شوند در ضلالت خود (أُولَئِكَ) آن گروه (الذین لَهُمْ) آنانند که مرا ایشانرا است (سُوءَ الْعَذَابِ) بدی عذاب در دنیا چون قتل و اسیر و زهر (وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ) و ایشان در سرای دیگر (هُمْ الْأَخْسَرُونَ) ایشان زیان کار تر اند بسبب فوت ثبوت و امتحان عقوبت (وَأَنْتَ) و بدرستی که تو (أَلْمَلَقَى الْقُرْآنَ) تلقین کرده می شوی قرآنرا یعنی گری می گیری بتأقیب بر جبریل عم که می آید تو (مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ) از نزد یک خداوند راست کار (عَلِيمٍ) دانای (إِذْ قَالَ) یاد کن چون گفت (مُوسَى لِأَهْلِهِ) موسی بن عمران مسکن خود را که با او بودند در وقت توبه از زمین بمصر و راه گم کرده بودند و در خش و اضمحاض پدید آمده و مراد و یافته (إِنِّي أَنْتَسْتُ) بدرستی که من دیده ام (فَارَأَيْتَ) آتشی افروخته (عَلَيْكُمْ) ذو و باشد که یارم (مِنْهَا يُخْبِرُ) از آن آتش چیزی یعنی از کسی که بر آن آتش باشد جرعه بهر سم (أَوْ أَنْتِمْ) یا یارم برای شما (بِشَهَابٍ قَبَسٍ) شعله آتش فرا گرفته (لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ) شاید که شما گرم شوید بآن آتش (فَلَمَّا جَاءَهَا) پس آن هنگام که آمد موسی هم بمنزدیک آن آتش نوری دیدی اعراف افروخته از درخت سبز و گونید آتشی بود و محرق چون سایر آتشها و هر هر نقد بر چون موسی هم آنجا رسید (تَوَنَّى) کند اگرده شد (أَنْ يُورِكَ) بآنکه برکت داده شده باشد (مِنْ فِي النَّارِ) هر که در میان آتش است یعنی در بقعه میبارد که یار هر که در طلب آتش است یعنی موسی عم (وَمِنْ حَوْلَهَا) و هر که گرد آتش است یعنی ملائکه (وَسُجَّانَ اللَّهِ) و گویا که است خدا ای تعالی (رَبِّ الْعَالَمِينَ) برود و گدازد عالمیان از تشییع آورده اند که چون موسی هم این نماز شنید گفت نماز کننده کیست باز آمد که (يَا مُوسَى إِنَّهُ) ای موسی بدرستی که ازنده (إِنَّا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) منم خدا ای غالب حکم کننده بصواب (وَأَلْقِ عَصَاكَ) و بینگن عصای خود را موسی هم عصایفشانند فی الحال ماری شد و آغاز و رفتن کرد (فَلَمَّا رَأَاهَا) پس چون دید موسی عم عصا را که (تَهْتَزُّ) حرکت می کند باضطراب و بهر طرفی میبرد (كَأَنَّهُمَا جَانٌّ) گویا که ماری است باریک نیزه و در اول حال چون ماران خرد می بوده و در آخر از دانی شد و در تقصیر امام ابواللیث روح آورده که در وادی مبتدئ سس جان بوده و نیزه در خون ثبانی شده بهر وجه چون موسی عم آن صورت را مشاهده نمود (وَلَّى مُدْبِرًا) روی برگردانید و طالتیکه گریزان بود از خوف آن (وَلَمْ يَعْصِطْ) و باز نگاشت باز دیگر نه از سید (يَا مُوسَى لَا تَخَفْ) ای موسی مترس از غیر من (إِنِّي لَا أَخَافُ) بدرستی که منم که ترسمند (لَدَيَّ الْقُرْآنُ سَلَوْنَ قَهْرًا) نزد یک من فرستاده شد بکنان یعنی ایشانرا نزد من بدی طاقت نیست اما از آن ترسمند و نباید ترسیدند بکار انرا

(الْأَمَنَ ظَلَمَ) مگر سبیکه ستم کند (ثُمَّ يَدَّلُ حُسْنًا) پس بدل کند و بجای آرند (يَكُونُ) بعد از بدی  
یعنی نوبه کند بعد از گناه (فَإِنِّي غَفُورٌ) پس بدرستی که من آمرزنده ام تا بماند (وَجِئِمُ) \* مهربانم ایشان را  
(وَأَنْ خِلَ يَدَكَ) و در آر دست خود را (فِي جَيْبِكَ) در گریبان پیراهن خود حضرت موسی عم آستین  
نداشت پس حکم شد که دست در گریبان کن (تَخْرُجُ) تا بیرون آید (فِيضَاءً) سفید و درخشان و نورانی  
(مِنْ خَيْرِ مَرُءٍ) بی عیبی یعنی سفیدی او از علت برض مهر با شد پس موسی عم دست در گریبان برد  
و درخشان و نورانی بیرون آوردند او بعد که این دو آیت ظاهر کن (فِي تِسْعِ آيَاتٍ) در جمله نه آیت  
که بخرات تو است و بر دیرالت (إِلَى قَرْعَنَ وَقَوْمِهَا) بسوی قرقون و گروه او (انْهَمُ كَانُوا)  
بدرستی که ایشان هسته (قَوْمًا فَاسِقِينَ) \* گروهی بیرون رفتگان از دایره فرمان (فَلَمَّا جَاءَهُمْ) پس  
چون بیامد بفرعون و قوم او (آيَاتُنَا) دلایل قدرت ما و براهین رسالت موسی عم (مُصِصَّةً) روشن  
و هدیه (قَالَ) گفتند فرعون (هَذَا مَجْرُمٌ مُّبِينٌ) \* این بجا دوی روشن است یعنی هر کس داند که این  
سحر است (وَجَعَدُوا بِهَا) و سبک شدند بر آن بجزایرها (وَأَسْتَبَقَتْهَا) ولی گمان بودند به آن (انْفُسَهُمْ)  
و لمای ایشان یعنی بر لقی می دانستند که آن آیتها از نزد یک نداشتند است و سحر نیست و انکار می کردند  
(ظَلَمًا) از روی ستمکاری (وَعُلُوًّا) و بزرگی و سرکشی (فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ) پس به بین که چگونه بود  
(عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ) \* آخر کار تاه کاران که در دنیا باب غرق شدند در عقبی بآتش خواهند سوخت \* بیت

\* هر حالت مفسدان ناخوش است \* \* سرانجام اهل فساد آتش است \*

(وَلَقَدْ آتَيْنَا) و بدرستی که ما دادیم (دَاوُودَ) داود بن ایش (وَسُلَيْمَانَ) و سلیمان برادر را (عِلْمًا)  
دانش از احکام شرایع ما و ردی گفته که علم سلیمان و قالا و گفته بعد از اعطای علم (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي)  
ستایش و نامند ایدر که بسبب دانش (فَضَّلَنَا) افزونی داد ما را (عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ) بر بسیاری  
از بندگان خود که (الْمُؤْمِنِينَ) \* گروهیده اند (وَوَرِثَ) و میراث گرفت (سُلَيْمَانُ) داود بن  
از داود عم نبوت یا علم را و گفته اند ملک و ابا آنکه قایم مقام او باشد و بن بران دیگر گویند داود عم را  
نوزده پسر بودند بر یک داعیه ملک داشتند حق سبحانه نام مهربان کرده از آسمان فرستاد و در چند ساله  
یاد کرد و فرمود که هر که از اولاد تو این مسائل را جواب دهد بند از نو وارث ملک باشد حضرت داود عم  
فرزند را جمع کرد و اعتبار و اشراف را حاضر گردانید و سلیمان را بر فرزند ان عرض کرد که گویند که نزد یک  
ترین نیز کدام است \* و در در ترین اشپای چیست \* و آنکه انس بدو پیشتر است کدام است \* و آنکه

و حشمت افزاید چیست \* و که ام اند و قایم و دو مختلف و دو دشمن \* و که ام کار است که آخر آن سه و ده است \* و که ام امر است که عاقبت او کوهیده است و دلداد و دو عم از جواب آن عاجز آمدن سلیمان عم فرمود که اگر اجازت باشد من جواب دهیم و او دو عم دستور داد سلیمان عم گفت اقرب اشیا ی یاد می موت است \* و ابعد اشیا ی آنچه می گذر و از دنیا \* و آنکه انس بدو بیشتر است جسد انسان است بارزوح \* و ادحش اشیا ی بدن خالی از روح \* اما قایمان ارض و سما \* و دو مختلفان لیل و نهار \* و متباغضان موت و حیات \* کاری که آخرش محمود است حلم در وقت خشم \* و کاری که عاقبتش مذموم است حدت در وقت غضب و چون جواب مسائل موافق کتاب منزل بود اکابر بنی اسرائیل همه بفضل و کمال سلیمان عم معترف شدند و او دو عم ملک بدو تسلیم کرد و دیگر روز وفات کرد و سلیمان عم بر تخت نشست ( وَقَالَ ) و گفت سلیمان عم ( يَا أَيُّهَا النَّاسُ ) ای مردمان ( عَلِمْنَا ) آموخته شدیم ما ( مَنَظِقَ الطَّيْرِ ) گفتار مرغان را هر جماعتی از طیور را آدازی است که بنی نوع ایشان اذان فهم معنی و اعتراض می کنند و آنچه سلیمان را عم آموخته آن بود که فهم کند مرغان از یکدیگر آدرده اند که روزی سلیمان عم بایلی دید برتختی نشسته سرودم می جنبانیدی دمه ای می کرد اصحاب خود را گفت میباید که این بایل بر می گوید گفتند الله در سوره اعلم سلیمان عم فرمود که می گوید که من امره ز نیم خراخورد و امر خاک بر سر دنیا \* و فاخته آواز کرد فرمود که می گوید کاشکی این خدای مخلوق نشد می و هم از سلیمان عم منقول است که ورثان می گوید یعنی کبوتر خاکی بزاید برای مردن و بنا کنید برای خراب شدن \* و طلاس می گوید که هر چه کنی کافات آن یابی \* و بد می گوید هر که رحم نکند خدا بر و رحم نکند \* و خطاف می گوید میکی از پیش فرستید تا نزد یک خدای یابید \* و چهارم می گوید سخنان ربی الا علی الماء سماء و ارضه \* و قطامی گوید که هر که خاموشی کند بلاست ماند \* و طولی می گوید که دای بر سیکه مطلوب و مقصود می دنیا باشد \* و باز می گوید سبحان ربی العظیم و جده \* و صد می گوید استغفار کنید ای گناه گاران \* و دهم می گوید کل شیء ناک الاله جبر \* و هزار داستان می گوید سبحان التهاق الاله ایم \* و غراب نفرین می کند بر عشار و در وسط با سناد خود نفل می کند از این عمر رض که از حضرت رسلت پناه عم پرسیدند که خردس در فریاد خود چه می گوید فرمود که می گوید اذکر الله یا غافلون دهم در وسط از این عباس رض نفل می کند که چکاوک در صدفیر خود می گوید یا رعد یا المیت کن بر دشمن محمد عم و اله و محبه رض \* و دهم می گوید بار خدا ایا از تو قوت و روزی می خواهم یا رزاق \* و در ارج می گوید الرحمن علی العرش استوی انصه انسن زبان مرغان مجرّه سلیمان عم

است از آن سبب فرمود که منطلق الطیرها در آموقتہ (وَأَوْقِنَا) داده شدیم یعنی ما را عطا کرده اند  
 (مِنْ كُلِّ شَيْءٍ طَائِرُهَا) از هر چیزی که بدان محتاج بودیم (إِنْ هَذَا) بدرستی که این عطا (لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ) (۵)  
 افزون نیست آشکارا که بر هیچ کس مخفی نیست آوده اند که ملبیانرا عطا نمودیم حتی بود که هیچ کس را از حلالین  
 نبوده و در موضع آوده که بر زمین تخت او دو دست هزار کرمی بود برای اگاه شدن و بر سر آن  
 و دست هزار دیگر برای اشراف جن و بر جانب راست سلیمان صی و پنج منبرها دمی و اجبار  
 آدمیان بر آن نشسته و بر پادشاه و منبرها بودی و اجبار جنیان بر آن قرار گرفته و در میان  
 بر زبر صردی بر در پریافتند و اجبار سخن حق گفتندی و جن و انس بر کرسیها اسباب کردند  
 و سلیمان هم بر بالای تخت بودی (وَحِشْرَ كَسَلِيمَانَ) و جمع کرده شد برای سلیمان هم (جُنُودُ)  
 لشکرهای او (مِنْ الْفَجْرِ) از دیوان (وَالْإِنْسِ) و از آدمیان (وَالطَّيْرِ) و مرغان (وَهُمْ) پس  
 فین لشکر (يُوزَعُونَ) (۶) و آوده شدندی بوقت سیر او یا باز داشته بودندنی تا در هم پیوندد امام را غلب  
 و رتبه بر خود آوده که با وجود کثرت عدو مهمل و پریشان بودندنی بلکه ضبط و بطایشان بریده بود  
 که هیچ کس از لشکریان از مقرر مقرر و خویش پس توانستی رفت و در کشف و اکثر تفاسیر  
 هست که لشکرگاه او مد فرسخ در صد فرسخ بود و دست و پنج فرسخ برای لشکر جن و مثل آن از برای  
 انس و مانند آن از برای طیر و آن مقدم از برای وحش و بر جهت دی اعیان یافته بودند که یک فرسخ  
 و یک فرسخ از برای هم و تحت او دو میان باطنها دمی و اکابر و اشراف بر کرسیها که بر حوالی  
 تخت بودند نشستی و با د آن با طر ابرداشتی بروزی یک ماه و ده روزی که از ولایت شمر  
 بطرف یمن توج نموده میرفتند (حَتَّى إِذَا أَتَوْا) تا وقتی که بیامند (عَلَى وَانِ النَّمْلِ) بر دای مثل یعنی  
 از زیر آن دای که در جنوبی طائف است در آمدندی (قَالَتْ نَمْلَةٌ) گفت مورچه لنگ که آن را سزده  
 یا ظغیر یا باغیر یا حرمی نام بوده و بال داشت در کشف تعبیری آوده که برابر خرو صی بوده و بزرگی  
 و در زاد المم بر برابر تعبیر گفته و در احوال بر ابرگرگ و ادبتر مورچگان آن دای بود چون لشکر سلیمان هم  
 دید برآمدی آمد و گفت (يَا أَيُّهَا النَّمْلُ) ای مورچگان (إِنْ خُلِقُوا مِثْلًا كُنْتُمْ ج) و آئید در مسکنهای  
 خود (لَا تُعْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ) تا در هم نشکند شمار اسبابان هم (وَجُنُودُ) و لشکرهای او مراد از نهی  
 لشکر از عظم نهی مورچگان است از توقف بجیشی که عرضه تاسف شوند (وَهُمْ) و لشکریان سلیمان هم  
 (لَا يَشْعُرُونَ) (۷) ندانند که شمار ایاپال می زند آوده اند که با د این سخن را از سه میان راه

سایبان عم اسید (فَتَقَبَسْمْ) پس قسم کرد (ضاحِکًا) و حالیکه مستعجبت بود (مَنْ قَوْلُهَا) از گفتار آن موز و گویند شادمان و قهرم بود باد در آن مقاله آنها آورده اند که سایبان عم در اطلابید و گفت ای موز نه انستی که لشکر من منته بکنند گفت و انستم ایمن بهتر قوم مرا از نصیحت ایشان چاره نیست گفت لشکر من بر هوا بودند چگونه قوم ترایانیا مال کردند ای جواب داد که غرض من آن نبود که بر زمین شکسته شوند مراد من آن بود که سبها را نظربه بدید و بکبک بگویند و بنظر آید لشکر تو مشغول شده از ذکر خدا ای باز مانند و در میدان غفلت پایمال خدا را نگردند یا مملکت تو بینند و آرزوی دنیا در دل ایشان پدید آید و دنیا بیخود است حق است در کشف الاسرار آورده که سایبان عم از دی بر سید که لشکر تو چند است گفت چهار هزار سرهنگ و ادم نیز دست هر سرهنگی چهل هزار انقیاب است و نیز دست هر انقیابی چهل هزار موز و گفت چرا لشکر خود را بیرون نیاری جواب داد که یابی الله ما را روی زمین میداند اختیار نکردیم و نیز زمین جای گرفتیم تا بجز خدا ای حال ما کسی نداند آنگاه گفت ای بیغمبر خدا ای از عطا که الله تعالی ترا داده یکی بگوی گفت باد را مرکب ما ساخته که خدا و ما شهر و راهها شهر گفت وانی که این چه معنی داد یعنی هر چه ترا ادم از مملکت دنیا چون باد است در آید و نیاید و درین معنی گفته اند

\* نظم \*

\* نه بر باد رفتی صخر گاه و شام \* \* صریر سایبان علیه السلام \*

\* با خردیدی که بر باد رفت \* \* خنک آنکه بادانش داد رفت \*

سایبان عم بعد از استماع این کلام روی بساجات ملک علام در آورده (وَقَالَ رَبِّ اَوْزِغْنِي) و گفت ای پروردگار من مرا اَلِیَم (اَنْ اَشْكُرَ) آنکه شکر گویم (نِعْمَتَكَ الَّتِي) آن نعمت که آنرا بمحض کرم (اَنْعَمْتَ عَلَیَّ) انعام کردی بر من (وَعَلَّیْ وَالدَّیْ) و بر مادر و پدر من که نفع آن نعم را بجای بوالدین بود (وَاَنْ اَعْمَلَ صَالِحًا) و آنکه بکنم کردار شایسته که بفضل خود (تَرْضَاهُ) به پسندی آنرا (وَاَدْخُلْنِي) و در آور مرا (بِرَحْمَتِكَ) بر بخشایش خود (فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ) در میان بندگان صو ده خود به بهشت در بحر الحقائق تشبیه کنی وادی علی را به وادی انصحرایص بر و بنا و بنده سزده را به انصحرایص و سایبان را بقلب و مساکین را بجواص خمره و از تامل در این سخن باقی قصه بر برگ هختمه ان که زمان مرغان هوایی عشق می شناسند ظاهر است

\* بیت \*

\* چون ندیدی دمی سایبان را \* \* تو به دانی زبان مرغان را \*

آوردند که در همین سفر بود ای بی آب و مفید و وقت نماز در آمد سایبان عم خواست که وضو را

و آب بوده و دلیل شکر آب به بودی و او اطلب کردند نیافتند و گفته اند سلیمان هم بر تخت بود ناگاه  
فرج در مظهر طیور پدید آمد و آفتاب بروی افکند نگاه کرد موضع به به خالی یافت با تفحص و آند (وَنَفَقَدَ الطَّيْرَ)  
و باز جست مرغان و ۴۱ در میان ایشان نبود (فَقَالَ) پس گفت (مَالِي) چیست مرا که در خلیل طیر  
(لَا أَرَى الْهَذْلَ هَذَا) نمی بینم به و ایا جسم من بروی نیفتد (أَمْ كَانَ) آیا هست (مِنْ الْغَائِبِينَ) \*  
از غایب شده گان این مجمع (لَا عُدَّةَ لَهُ) هر آنکه ضاب کنم او را به جهت نادیدنی و معصمت (عَذَابًا شَدِيدًا) \*  
هذابی سخت که پرت می آید بر کنم و او را در آفتاب افکنم یا در میان او و جفت او بجزای حکم کنم یا با خدا او  
در نقص محسوس یا از عظمت خودش برانم (أَوَلَا ذُبْحَنُ) یا بگذشتیم او را برای عبرت دیگر مرغان  
(أَوَلَيْتُ يَفْنَى) یا باید بمن (بِسُلْطَانٍ مُّهِينٍ) \* بحجتی روشن که حبيب غیبت او چه بوده (فَمَكَّنْتُ) پس  
دو بگ کرد به (غَيْرَ تَعْيِدٍ) نه زمانی دیر و دور باز آمد سلیمان با او معاينه آغاز کرد (فَقَالَ) پس گفت ۴۴  
(أَحْطَلْتُ) مشاهده کردم در حیدم (بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ) با چیزی که مشاهده نکرده و بدان نرسیده (وَجِئْتُكَ)  
و آمدم تو (مِنْ سَيِّئٍ) از شر بسیار که مایه گزند (بَنِيًّا نَجْمِي) (يَقِينٌ) بی شک یعنی از سبب خبری تو  
آورده ام و خبر آن است که در هوا به بهی رسیدم که از آن ولایت بود با من عظمت بادشاه خود  
و خوبی هوای آن دیار تکریم کرده و س مشاهده آن نموده رفتم و بدیدم سلیمان هم بر سید که بادشاه  
ایشان کبست و دین او چیست به گفت (إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً) بدوستیکه من یافتم زنی باقیس نام  
که از روی اقتدار (تَمَلَّكْتُهُمْ) بادشاهی می کند اهل سبانه (وَأَوْفَيْتُ) و داده شده است آن زن  
(مِنْ كُلِّ شَيْءٍ) از هر چیزی که بادت باز را بکار آید (وَلَهَا) و مر آن زنها (عَرْشٌ عَظِيمٌ) \* تختی بزرگ است  
بنسبت با او یا به تختهای سلاطین دیگر آورده اند که کسی که در سنی گز یا هتاد دور هشتاد عرض و سمسک  
آن تخت بود از دور و نفره ساخته می گشت بخواب (وَجَدْتُهَا) و یافتم آن زن را (وَقَوْمَهَا) و کرده او را که از  
رویی حساس (يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ) سجده می کنند بر آفتاب را و می پرسند (مِنْ ذُنُوبِ اللَّهِ) بجزای تنالی  
(وَزَيْنٍ) و زیاده است (لَهُمُ الشَّيْطَانُ) مرا ایشان را شیطان (أَعْمَالُهُمْ) کردارهای ایشان  
از عبادت شمس و سایر اعمال قبیحه (فَصَدَّ هُمْ) پس باز داشته است دیو سرکش ایشانرا (عَنِ السَّبِيلِ)  
از راه راست (فَهُمْ) پس ایشان (لَا يَهْتَدُونَ) راه نمی یابند بطریق حق و شیطان ایشان را از راه  
راست باز می دارد (لَا يَسْجُدُونَ) آیا سجده نکنند (لِلَّهِ) مر خدا می تعالی را (الَّذِي) آن خدای که توانائی  
(يُخْرِجُ النَّجْمَ) بیرون می آرد پرشیده را (فِي السَّمُوتِ وَالْأَرْضِ) در آسمانها و زمینها یعنی نظرهاست

امطار از آسمان ظاهر می گرداند و نبات را از زمین اخراج می کند (وَيَعْلَمُ) و میداند (مَا تَحْفَظُونَ) آنچه پنهان دارند آفریدگان دودانهای خود (وَمَا تَعْلَمُونَ) و آنچه آشکارا سازند بر زبانهای خویش و جنس در هر دو فعل خطاب خوانده یعنی آنچه پنهان و آشکارا کنید (اللَّهُ) خدا ای تمای عنی (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ) نیست مگر او (رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ) آفریدگار عرش عظیم است آن عرش که محیط بکرسی است و کرسی احاطه کرده مرآسمانها و زمینها را پس عظمت عرش باقیقی نسبت با عظمت این عرش چه تواند بود \* مصرع \*  
 چه نسبت است صهار ابا قلاب در خشان \* این سجد هفتم است بقول امام اعظم و نیم بقول امام شافعی روح در رفوحات آورده که این را سجد هفتمی می گویند و موضع سجد مختلفه است بعضی بقدر قرائت و مایملون سجد می کنند و برخی بس از تلاوت رب العرش العظیم آورده اند که چون به به سخن خویش بنام رسانید (قَالَ) گفت سلیمان عم (مَنْظُورٌ) زود باشد که در گنیم و نایل کنیم که درین سخن (أَصْدَقْتَ) آبار است گفتی (أَمْ كُنْتَ) یا یابوی (مِنَ الْكَاذِبِينَ) اذ دروغ گویمان پس سلیمان عم نامه نوشت و گفت (إِنْ هَبْ بِيكُنْأَجِبِي هَذَا) بیا این نوشته مرا (فَالْقَلْبُ لِيهِمْ) پس بنمایان بدوی ایشان (ثُمَّ تَوَلَّى) پس روی برگردان (هَنَئِهِمْ) اذ ایشان و یک گوشه رو و انحصار کن (فَانْظُرُوا) پس بین که ایشان و روان (مَا لَئِنْ جَعَلُونَ) چه چیز بازمی گرداند یعنی در جواب مکتوب چه نوع بایکد یکم و جمع می کنند و سخن را بجز فرامیدهند و باب قصص بر آنکه که باقیقی در شر اخیل یا شرافیل بن مالک بود و چهل سال پدر شرافیل در ملک بمن باو شاهی کرده بود و او را با عین وصلت افتاد و فارعه جنیده را خواست و در عین المعانی گفته که باقر بننت شیعیان را با نحو است و باقیقی از دست او کشیده و بعد از پدر مالک را فرو گرفت و خویشان ماوی از جن بدکاری کردند و برای او تخی بزرگ ساختند و او با قوم خود آفتاب بر سینه ی چون به به خبر او بد سلیمان عم رسانید وی نامه نوشت و مهر کرده به پدر داد تا بد ایشان بر دهد نامه و در منجا و گرفته بیامد و در جمعی که باقیقی بر تخت بوده ارکان و دولت حاضر بودند بر زیر تخت پیر و از قند و مردمان و روی میگردانیده نامه را بر تخت افکند و قول اشهر آن است که باقیقی در خلوت گاه خود بر پشت تکیه داشت و در بازو بسته بود و به از و زود آمد و نامه بر سینه وی افکند باقیقی بر جست و نامه را برداشت و مطالعه فرمود پس فرمان داد تا اعیان حضرت او حاضر شده و نامه از دست بردن آورد و دستور ایشان شد (قَالَتْ) گفت باقیقی (يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ) ای گروه است اف (إِنِّي الْفِي إِلَيَّ) به دست بیکه افکند شده است بدوی من (كِتَابٌ كَرِيمٌ) نوشته بزرگ نامه و این را سجد گفتند

با عتبار فرستاده او که پانزدهم برادر بوده یا سبب آنکه آورنده او مرغی بود و این امر غرائب ایشان است یا بجهت آنکه مهر داشت امام قشیری فرموده که بزرگ بدان واسطه بود که در دایم باک نبود بلکه دعوت گفته بهاک الهک بود گفته اند که چون مضمون نامه نام ندای تعالی بوده پس آن نامه بزرگ ترین همه نامه ها باشد

نظم

\* ای نام تو بهترین سر آغاز \*  
\* بی نام تو نامه کی گم باز \*

\* آوایش نامها است ناست \*  
\* آوایش سبها کلاست \*

القصد باینکه گفت نامه بمن آورده اند و ارکان دولت هر سنده که از کرده آورده اند فرمود که (إِنَّهُ مِنْ سَلِيمَانَ) بدوستی که این کتاب از نزد یک سلیمان است عم (وَإِنَّهُ) و بدوستی که مضمون او این است که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (الَّا تَعْلَمُوْا عَلَيَّ) بزمین بزرگی کنید و گردن کنید (وَاقْتُونِي) و بیایند بمن (مُسْلِمِينَ) اگر دن نهادگان و فرمان برندگان چون تو بر مضمون نامه مطیع شدند و دیدند که با وجودت و وجاهت کلام دلالت بر معانی بسیار دارد حال پیریشان شدند و مضطرب و محرابی گشتند (وَقَالَتْ) گفت بنفیس (يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ) ای گروه اشراف و ایشان صی حد و سیزده بزرگ بودند از ارکان مملکت که هر یکی برده برادر کس حکم می کردند بنفیس ایشان را جمع کرده فرمود که (اقْتُونِي) قوی بید مرا (فِي أَمْرِي) در کار من و آنچه صلاح و صواب من باشد بامن بگوئید (مَا كُنْتُ) نیستم (مِنْ قَاطِعَةِ أَمْرٍ) برنده و فیصل دهنده کار مرا (حَتَّى تَشْهَدُوْنَ) تا شما نزد یک من حاضر گردید یعنی بی حضور و مشورت شما کاری نمی کنم (قَالُوا) گفتند آن گروه (نَحْنُ أَوْلَوْا قُوَّةً) ما داند آن تو نیم (وَأَوْلُوا بِأَسْ شِدَّةً) و ما داند آن کارزار سخت یعنی هم قوت داریم و هم حلت لشکر داریم شجاعت (وَالْأَمْرُ إِلَيْكَ) و کار مغضوب تو است و رای رای تو (فَانْظُرِي) پس بمن و درنگر که (مَاذَا تَأْمُرِينَ) تا به زمانی از من ماله و مصالح

نظم

\* اگر جنگ خواهی نبرد آوریم \*  
\* دل دشمنان زابد و آوریم \*

\* و اگر صلح جوئی ترا بنده ایم \*  
\* به تسلیم کمت سرا افکنده ایم \*

چون بنفیس از ایشان دریافت که میل مقابله دارند نه پسندید و گفت ما را مصالح نیست که حرب کنیم بر کار حرب دوروی دار و اگر ایشان غالب آیند و یار و اموال مادر عرصه تلف می شود که اقل الله (قَالَتْ) گفت بنفیس (إِنَّ الْمَلُوكَ) بدوستی که بادشاهان (إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً) چون در آیند بدین



یا شهرى که بفرستى گیرند (اقصدوها) تا به سازه آن را این خراب کنی (وجعلوها) و گردانی (اعزها) عزیزان ایمان آن دید (أَنِ لَّهٗ) خوار و بی مقدمه اری عارت کنی و اسیر زنی (وَكَذٰلِكَ يَفْعَلُونَ) و همچنین می کنند تا که قول اول است (وَأَنِّي مَرْجُلَةٌ) و در سرتیکه من فرسته ام (الْبَقِيَّةُ) بقوی سلیمان و قوم او (بِهَدْيَةٍ) هدیه که مقدمه صلح است (فَنَّاظِرَةٌ) پس نگرنده ام که از اینجا (بِمَ يَرْجِعُ آلَهُمْ وَسَلَوْنَ) بچه جز بازمی گردند فرستادگان من که اگر هدیه مرا قبول کند ملک است و الا بنصبر و در شاف آورده که پانصد غلام و اباس کنیزکان پوشتند و پانصد جادیه را بنده و غلامان یار است و هزار خشت زرین و تاجی از زر مکمل بدو و یاقوت و عقیقه ای مشک و عنبر و حقه در و درسی ناسفته و مهره جوع کج حقه فرستاد و چندین عمر را با یکی دیگر از اکابر قوم بر فتن مقرر فرمود و گفت ای من و یگو احیاط کن اگر بچشم غضب در تو نگردد به بدی که او بادشاه است و اگر تازه روئی و خوشحالی بانو سخن کند به آنکه پانصمبر است و دلیلی دیگر بر نبوت او آن است که میان غلامان و کنیزکان تمیز کند و گوهر ناسفته و اسوراخ سازد و مهره کج حقه و ارشته کشد ایشان به ایام برداشته متوجر شده و به کیفیت حال عرض کرد و سلیمان هم بفرمود تا دیوان خشت های زر و نقره ساختند و میدان را بهفت فرسخ طول او بود و آنها فرشتگان افتد و در روز حیدان من و مرا کب مجری و بری بر جوانب همه آن بداشته و هر یک از آدمیان و پریان و دیوان و سماع و وحوش و هوام به آگاهانه صف بستند و مرغان بر روی هوا پر و پربافته

بیت \*

\* با صد هزار دیده فلک در هزار و قرن \* \* مجلس به آن تکلف و خوبی ندیده بود \*

من و بکنار میدان رسید و آن فرمش و آس و آرایش دیده از هدایای خویش شمرنده شد و چون پیش تخت سلیمان هم رسید آنحضرت هم با روی تازه نسیم کرد و بر سرش نمود و فرمود که حقه را بیا که در آن درسی ناسفته و مهره کج حقه است پس ارضه را فرمود تا و رذر را اسوراخ کرد و دوده و از فرمود تا دوده را بر سر او انداختند و او را کشید و آب غلامان و جواری را فرمود تا از غبار راه روی شود و مردان آب برداشته فی الحال روی شده تن آغاز کردند و زمان آب از دست بدست دیگر ریختند و بدین نکته از یکدیگر متمسک گردانید و هدیه ایشان را در کمر چنانچه حق سبحانه فرمود (فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانُ) پس آن هنگام که آمد و سدل بلقیس سلیمان هم و هدیه آورد (قَالَ أُمِّمْتُ وَنُي بِمَالٍ) گفت آیام دی میدهند مرا نخواسته و حال آنکه مال من از هر کس بیشتر است (فَمَا تَأْتِيَنِ اللَّهَ) پس آنچه عطا کرد خداى از ملک و نبوت و عالم مرا (خَيْرٌ مِّمَّا أَنْتُمْ كُفَّ) بهتر است از آنچه

بشما داده از مناع دنیا (بَلْ أَنْتُمْ) بلکه شما (بِهَذَا يَتَكَبَّرُونَ) بهمدی به خودی شوی و می نازید زیرا که

بجز حیات دنیا مطمع نظر هست شما نیست

\* آنکه پرواز کند جانب علوی جوهای \* و نیا اندر نظر هست او مردار است \*

(إِرجِعْ) ای رسول باز گرد (إِلَيْهِمْ) بسوی بنحیس و قوم او و بگو که بیایند و اگر نیایند (فَلَنَّا تَجْنِبُهُمْ بِجُنُودٍ) پس برآیند یا بریم ایشان شکری که از غایت کثرت و قوت (لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا) طاقت مقاومت نباشد ایشان را بآن لشکرها (وَلَنَخْزِيَنَّهُمْ) و هرآینه بیرون کنیم ایشان را (مِنْهَا) از پاره ه سبها (أَذِلَّةً) ذرعاتی که بی عزت و بی حرمت باشند (وَهُمْ صَاغِرُونَ) و ایشان خوار شده گان شوند و اسیران شوند باز گشت و تمام احوال باز نمود ببقیس قهر راه کرد و تحت خود را و خانه مضبوط غایت و نگهبان بران گماشت و در خانه را انفس کرد و کلید برداشت و بالمشکرتو بر پایه صحر بر سلیمان عم شد و دیوان خبر یافته اندیشه نمودند که چون سلیمان عم او را ببیند با کمال حسن و جمال و عقل الهی باز دواج او میل کند و او سلیمان را عم بر سرایجن اطلاع دهد و کار برساننگ آید علاج آن است که طغنه ز نیم بر جمال و کمال او ناعیب او در دل سلیمان عم نشسته و توبر نکند پس بعضی از اشراوت جن پیشش تحت آمده بموقف عرض رسانید که عقل ببقیس قصوری تمام دارد و کلام او از منہج صواب منحرف می گردد و دوی او مانند سم چهار است انگشت ندارد و سلیمان عم در اندیشه افتاد و ادل خواست که عقل او را آزمایش کند (قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ) گفت سلیمان عم ای گروه بزرگان (أَيُّكُمْ) کدام از شما (يَأْتِيَنِي بِعَرِشِهَا) می آورد تحت ببقیس را (قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مَسْلُوبِينَ) پیش از آنکه بیاید بمن سلیمانان بر هرگاه که سلیمانان آمده گر قس تحت او روانست مگر برضای او و غرض او آن بود که او را بشیر و ده و از و پیرسد که این صحر بر تو است یانی و بحواب او بر عقل او و قوف یابد (قَالَ عَفَرَيْتُ) گفت دید بلند ما خوش (مِنْ الْجَوْنِ) از قوم جن نام او ذکوان یا صخر (أَنَا أَتِيكَ بِهِ) من بیا رم بتو آنرا (قَبْلَ أَنْ تَقُومَ) پیش از آنکه بریزی مِنْ مَقَامِكَ ط از جای خود یعنی از مجلس حکومت و سلیمان عم تا نصف النهار در مجلس حکومت نشستی (وَأَنِّي عَلَيْهِ) و بدرستی که من بر حمل آن تحت (لَقَوِي أَمِينٌ) هرآینه تو امانم و امینم بر جواهر او یعنی در آن خیانت نکنم و بامانت بتو رسنم سلیمان عم گفت زودتر ازین خواهم (قَالَ الْكَذِبُ عِنْدَهُ) گفت آن سیکه نزدیک او بود (عَلِمَ) دانستی (مِنْ الْكِتَابِ) از کتب منزل یعنی کتب الهی خواند و دو اسم اعظم دانسته آن کس خضر بود هم یا ضبه که ابو القبیله است و در تفسیر آورده

که بنوعیه این از عاواذ که من عده عالم الکتاب پدر ما است و گفته اند حضرت سلیمان عم بوده یا مردی  
 مستجاب الدعوات که او را الهی گفندی یا ذوالن یا اسطوخ یا ملکی که موبد سلیمان عم بوده یا ملکی که  
 دفتر مفاد بر بدست او است یا جبرئیل عم و بران تمهید که یکی از ملایک باشد مراد از کتاب لوح محفوظ است  
 و اشهر آن است که آصف برخیا که وزیر سلیمان عم بود گفت (أَنَا أُنَبِّئُكَ بِهِ) من بیارم تحت بلقیس را  
 (قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ) پیش از آنکه باز گردد (إِلَيْكَ) بری تو (طَرَفُكَ) چشم تو یعنی چون در جزیری  
 که نگری تا چشم از آن برداری من تحت را حاضر گردانم سلیمان عم او را دستور داد سجده  
 و وفادار گفت یا حی یا قیوم که بهتری ایها الشاهد ایها باشد و بقول بعضی گفت یا ذوالجل والاکرام  
 ذر بر تقدیر چون دعا کرد تحت بلقیس در موضع خود بر زمین فرو رفت و یک طرفه العین پیشش تحت  
 سلیمان عم از زمین بر آمد و دو وسیط فرموده که حق سبحانه آنجا آورده ام کرد و نزد سلیمان عم باز ایجاد  
 فرمود (فَلَمَّا رَأَاهُ) پس آن هنگام که سلیمان عم دید آن تحت را (سَجَدَ اسْبَدُّهُ) قرار گرفته سر داد (قَالَ  
 هَذَا) گفت سلیمان عم که این کرام است (مِنْ فَضْلِ رَبِّي) از فضل پروردگار من است (لِيَجْلُوَنِي)  
 تا یازماید مراد مثل این امور (أَشْكُرُ) آيا شکر می گزارم (أَمْ أَكْفُرُ) یا ناسپاسی بیش میارم  
 (وَمَنْ شَكَرَ) و هر که سپاس داری کند نعمت خدای را (فَأَنَّمَا يَشْكُرُ) پس جز این نیست که سپاس  
 میدهد (لِنَفْسِهِ) از برای نفس خود چه شکر موجب و دام نعمت و عیب مزید آن است (وَمَنْ كَفَرَ)  
 و هر که کفران ورزد (فَأَنِّي) پس بدو عذابی که پروردگار من (خَنِيٌّ) بی نیاز است از شکر گذاری  
 و ناسپاسی مردمان (كَرِيمٌ) کرم کننده است با نعم بر مستحقان (قَالَ نَكِّرُوا لَهَا) گفت سلیمان عم که  
 بگردانید برای بلقیس (عَرَشَهَا) تحت او را یعنی بهات و شکل او را تغییر دهید برواهی که اعمار ابا سافل  
 آید و مقدم را موعظ زید یا جواهرش را تبدیل کنید اخضر را بجای اشمر و ابیض در موضع اصغر و غرر کند  
 (نَنْظُرُ) تا نگریم مگر بعد از سوال از او (أَتَهْتَدِي) آيا راه می باید بروی شناسد تحت خود را (أَمْ تَكُونُ)  
 یا باشد (مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ) (از آنکه راه نمی یابند به چیز نادانی شناسند) (فَلَمَّا جَاءَتْ) پس آن  
 هنگام که آمد بلقیس نزد سلیمان عم و تحت او پیشش تحت سلیمان عم نهاده بود (قِيلَ) گفته شد او را  
 (أَهْكَذَا) آيا این چنین است (عَرَشُكِ) تحت تو (قَالَتْ) گفت بلقیس (كَأَنَّهُ دُجٌّ) گویا که این آن  
 است جزم نگفت که هو از جهت آن که احتمال داشت که تخمی باشد مثل تحت او و این باز کمال عقل  
 بود پس گفت (وَأَوْفَيْتَنَا إِلَىٰ أَعْلَمَ) و داده اند ما را به علم بر کمال قهر رست الهی و محبت نبوت سلیمان عم

( مِنْ قَبْلِهَا ) پیش از معجزه **وَكَذَّبُوا عَنْهُمْ بِالْآيَاتِ الْكُبْرَى** و همتییم ماگردن نهادگان حکم دیرا ( وَصَدَّهَا ) و بازداشت  
 خدا می نماند پس را بعد دانه فیتق **هَذَا كَانَتْ تَعْبُدُ** از این چیزی که بود که می پرستید آنرا ( مِنْ دُونِ اللَّهِ ط )  
 بخز خدا می تعالی بجز آفتاب را ( إِنَّهَا كَانَتْ ) بدو ستیکه بانیس بود ( مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ ط ) از گروه  
 ناکرده گان آورده اند که سلبان عم چیست استخوان بای و می عمو ده بود که قصر می بنا کرده بودند و زمین آنرا  
 از آبگینه سفید صافی ساخته و در زیر آن آب دو آورده و ماهیان در آنجا انگنه چنانچه صحن آن خانه هر  
 آب می نمود پس سر بر سلبان عم دو میان قصر نهادند و بانیس را طلبیدند چون بدر کوشک رحبه  
 ( قِيلَ لَهَا ) گفته را و را ( إِنَّ خُلَى الصُّرُحِ ج ) در آی و است این قصر ( فَلَمَّا رَأَتْهُ ) پس چون  
 بدید بانیس زمین قصر را ( حَسِبَتْهُ لُجَّةً ) پنداشت آنرا آب بسیار ( وَكَشَفَتْ ) و بر کشید و اسن جامه  
 خود را ( عَنْ سَاقِهَا ط ) از هر دو تن خود تا پای در آت نهد سلبان هم دید که پای او پای آد میان می نماید  
 ( قَالَ ) گفت سلبان هم ای بانیس جامه بر کنش ( إِنَّهُ ) بدو ستیکه آنچه تو آب می بندی ای ( صُرُحٌ صَعِدٌ )  
 عرصه است سده و هوار ( مِنْ قَوَارِيرٍ ط ) از آبگینه ( قَالَتْ رَبِّ اِنِّي ) گفست بانیس ای آفریدگار من  
 بدر ستیکه من ( ظَلَمْتُ نَفْسِي ) ستم کردم من بر نفس خود به پرستش آفتاب ( وَاسْتَأْذَنُ ) و اسلام آوردم  
 ( مَعَ سُلَيْمَانَ ) با سلبان عم یعنی بردست او تسلیم شدیم ( اللَّهُ ) امر مرند ایرا ( رَبِّ الْعَالَمِينَ ط ) پروردگار  
 عالمیان و در تر و نج سلبان عم دی را مال کار او صحن بسیار گفته اند و در جواهر التبعیر تفسیر آنها مذکور  
 است صاحب تاویلات فرموده که چه مانند است به بانیس تذکره و شباهت به جسد و عسایان بدل و بانیس بانیس  
 و من عند علم الکتاب انما فعل فعال و عرش بانیس بطبیعت بدیده و تطبیق حکایت منقوض انهم و است است  
 بیت \* \* \* آنکس که ز شرف آشنائی است \* \* \* داند که متاع ماکبائی است \*

( وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا ) و بر آینه به تحقیق فرستادیم ما ( اِلَى مُوسَى ) بموسی قبیله نمود ( اَخَاهُمْ صَالِحًا ) برادر ایشان  
 صالح را عم ( اَنْ اَعْبُدَ اللَّهَ ) تا که پرستید خدا را ( فَإِنْ أَهْمُ ) پس آن هنگام که ایشان ( قَرِيقًا ) و گروه  
 شدند مومن و کافر ( لِيُخْطِصَّهُوْنَ ط ) بچنگ و خصوصیت در آمدند بایکدیگر و خواهر ایشان در سوره اعراف  
 فرمود ذکر یافته چون کافران بوقت خصوصیت لازم شده گفته که یارای صالح هم آنچه ما و عید می کردی از خصوبات  
 ( قَالَ يَا قَوْمِ ) گفت صالح عم ای گروه من ( تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ ) چرا شتاب می کنید بتردد دل خدا  
 ( قَبْلَ الْحَسَنَةِ ج ) پیش از توبه یعنی ناجر می کنید و آن آورده اند که شما و میان می گفته که چون خدا  
 به بنیم آنگاه توبه کنیم صالح عم فرمود ( لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ ) چرا استغفار نمی کنید و بایان و توبه از خدا می تعالی

آمرش نمی طایید (لَعَلَّكُمْ تَرْجِعُونَ) شاید که شما رخصت کرده شوید و عذاب فرود نیاید (قَالُوا أَطِيرُ نَابِكَ) گفتند فال بهر گهر فتم بنو (وَبِمَنْ مَعَكَ ط) و بهر که باست از مومنان که تا تو آغاز دعوت کرده شد اید و من بن هوی آورده و بعد ای در میان ما افتاده (قَالَ طَائِرُكُمْ) گفت صالح عم که فال شما از چرخش (عِنْدَ اللَّهِ) نزد یک خداست یعنی حبيب محنت شما که خوب است نزدیک خدای بگم ازلی و به جهت متدل نگردد \* بیت \*

\* قلم به نیک و بد خلیق در ازل رفت است \* \* بگفت و گوی خالین دگر نخواهد شد \*

(بَلْ أَنْتُمْ) بلکه شما (قَوْمٌ تَفْتَنُونَ) (گروهی آزموده شده اید یعنی شما را می آزمایند بنعاقب دولت و نکبت و مصیبت و آسائی (وَكَانَ فِي الْقَدِيمَةِ) و بودند در شهری که صالح عم می بود و از زمین محجر (تِسْعَةَ رَهْطٍ) نه نفر از اشراف قوم و اشرار ایشان از آن حمایه و او بن مخالف و مضطرب و دهر و گونید نام او مہراج بودا میباشد عمر نامه بودند (يَفْسِدُونَ) تباهی کردند بگنهر و معاصی (فِي الْأَرْضِ) (در زمین محجر) (وَلَا يُصْلِحُونَ) (و نه اصلاح نمی آورند کار خود را یعنی افسادی داشته خالی از اصلاح چون بعد از عمر نامه و عید عذاب شدند) (قَالُوا) گفتند بایکد بگر (تَقَامُوا بِاللَّهِ) و حال آنکه سوگند خورده بودند بخدای یعنی بعد از سوگند گفتند (لَنُبَيِّتَنَّهُ) ہر آنہ شبخون میزنیم بر صالح (وَأَهْلَهُ) و بر کان دی دمی کشیم وی را (ثُمَّ لَنَقْرُنَّ لَأَيْلِهِ) پس می گویم سولی خون او را یعنی اگر از ما بر سند که صالح را که گشته گوئیم (مَا شَهِدْنَا) حاضر نبودیم ما (مَهْلِكِ أَهْلِهِ) محمل ہلاک کردن کان او را و حصص بکسر لام خواند یعنی مادر موضع ہلاک ایشان نہ ویم پس از ہلاک ایشان پیر برداریم (وَأَنَّا لَصَادِقُونَ) و بدرستی که ما راست گویانیم (وَمَكْرُؤًا صَكْرًا) و کردند ایشان کردنی بدین مواضع که صالح عم را بکشیم و سولی دم او را گوئیم که ما بکرده ایم و خبر دادیم (وَمَكْرُؤًا صَكْرًا) و بکر کردیم ما بکر کردنی یعنی ما جرای که ایشان بد ایشان رسانیدیم با آنکہ بکرایشان را سبب ہلاک ایشان ساختیم (وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ) و ایشان آگاه نبودند و شعور نداشتند آورده اند که صالح عم مسجدی داشت در غار) و شما آنجا نماز گزاردی ایشان نہ تن گفتند و عذاب ما بعد از حد روز دیگر است مابیش از آن کار صالح بمانا بیم پس اول شب در آن غار در آمدہ در گمین نشسته تا چون صالح عم در آید بکشندش ناگاہ سبکی بر ایشان فرود آمد و ہر را در زیر گرفت و دم غار را پوشید و ایشان در آنجا ہلاک شدند و مانی کفار اصبہ جبرئیل عم بمردند (فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ) پس بنگر کہ چگونه بود (عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ لَا) سرانجام بکرایشان (أَنَّا نَصْرُهُمْ) و بنگر کہ ما ہلاک کردیم این نہ تن را در غار (وَقَوْمَهُمْ) و باقی قوم ایشان را (أَجْمَعِينَ) ہر اصبہ (فَعَلَّكَ يَوْمَهُمْ) پس آن است تاہای ایشان در زمین محجر بنگریہ آنرا (خَاوِبَةً) و حالیکہ خالی و خراب است

(بِمَا ظَلَمُوا ط) بسبب آنکه ستم کردند یعنی شرک آوردند (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَنْ يَدْرُسُهَا) (بِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ) مرکز دینی را که دانسته و بدان سرعظ شوند (وَأَنجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا) و بر نایم آن را که گرویدند بصالح عم (وَكَانُوا يَتَّقُونَ) و بودند که برهیز می کردند از کفر و معاصی و بدان سبب نجات یافتند (وَلَوْ طَأ) و یاد کن لوطن مارون را (إِنْ قَالَ) چون گفت (لِقَوْمِهِ) مرقوم خود را (أَتَأْتُونَ آلَافًا حِشَّةً) آیامی آید بهمان زشت یعنی لواغت (وَأَفْتَمَ) و حال آنکه شما (تَبْصُرُونَ) میدانید زشتی آن را یا می بینید از یکدیگر به مباشرت آن را یعنی بطریق اعلان می کنید و آن افحش است (أَن تَكُنْ) آیات شما (لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ) می آید مردان (شَهْوَةً) از روی شهوت (مِنْ دُونِ النِّسَاءِ ط) بجز زنان که به جهت شهوت منحرفند (بِقَوْمٍ أَفْتَمَ) بلکه شما (قَوْمٌ تَجْهَلُونَ) گروهی مرد و سید کنی و انید عاقبت فعل خود را (فَمَا كَانَ) پس نبود (جَوَابَ قَوْمِهِ) جواب قوم لوط عم (إِلَّا أَنْ قَالُوا) مگر آنکه گفتند بیکدیگر (أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ) بیرون کنید کسان لوط را با لوط عم (مَنْ تَرِيكُمْ) از دید خود که حد و ماست (إِنَّهُمْ) بد رستیکه ایشان (أَفْأَسَّ يَتَّبِعُهُرُونَ) مردمانه که بایزگی می کنند یعنی خود را پاک میدانند و ما را بایند می خوانند (فَأَنجَيْنَاهُ) پس نجات دادیم لوط عم را (وَأَهْلَهُ) و کسان او را یعنی دختران او را (إِلَّا الْمَوْتَةَ) لیکن زن او را (قَدْ رَنَاهَا) فضا کردیم بودن آنرا (مِنْ الْغَابِیُنَ) از ماقبی مانده گان در خدا است (وَأَصْطَرْنَا) و بارانیدیم (عَلَيْهِمْ) بر ایشان بعد از نره دل بلا و زیر و زبر شدن موففکات (مَطْرًا) بارانی از سبک (فَسَاءَ) پس بد بارانی است (مَطْرًا مُنْذِرِينَ) باران بیم کرده شدگان که قصد باق بیم کردند (قُلِ انْحَدِرُوا لِلَّهِ) بگفتیم لوط عم را که بگوس پاس و ستایش مرند ایر است بر هلاک کفره (وَسَلَامٌ عَلَى حَبَائِشِ) و سلام بر بندگان او (الَّذِينَ اصْطَفَى ط) آنانکه برگزیده است ایشان را بصفت و نگاه داشته از فواحش و نجات داد از عفو بات و قول اعج آن است که ما مورد عید حضرت پیغمبر ما است عم که چون حق سبزه درین سوره قصه های که دال است بر کمال قدرت چون قصه موسی عم بر انضصاص رحمت بآیات کبری چون قصه ساسان عم و مشتاق است بر هلاک احد او نصرت اولیا چون قصه صالح و لوط عم بوی فرستاده و توقف بران نعمتی بزرگ است پس ویرا بحمد الهی امر کرد و سلام بر بندگان برگزیده که انبیا اند عم یا محابه که بار آن حضرت عم یا اهل قرآن یا عامه مومنان و گفته اند اهل اسلام آنانند که دل ایشان سالم است از لوث علایق و صرایشان خالی از مکر و غلبه امروزی سلامی بوا صطه شوند و فردا سلامی بوا صطه خواهند شنید سلام قول من رب رحیم

\* هر بنده که ادگشت مشرب به سلامت \* \* البته شود خاص به شرب است سلامت \*

\* لطفی کن و بنوازدلم را به سلامتی \* \* زیرا که سلامت هر لطیف است و کرامت \*

(اللَّهُ) آیا خدا ای بحق (خَيْرٌ) بهتر است (أَمْ يَشْرِكُونَ) یا مشرکان عاجز که انباز می گیرند بهتر اند  
(أَمِنْ خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) یا آن کس که بیا فرید بقدرت خود آسمان و زمین را که اصول عالم کن  
و دادند (وَأَنْزَلَ لَكُمْ) و فرو فرستاد برای شما (مِنَ السَّمَاءِ) از آسمان یا از ابر (مَاءً ج) آبی (فَأَنْبَتْنَا)

بس بر دیا نیم (بِه) به آن آب عادل از غیبیت بتکلم برای نایک اختصاص فعل است بذات او یعنی  
با تو ایم و بس که بر دیا نیم آب باران (حَدَّثْنَا) بوستانهای بادیه را (ذَاتِ بَيْحَةٍ) نه اوند خوبی  
دختری یعنی آراسته و زیاده ها کان لکم نیست و نه سبدها را (أَنْ تَنْبِتُوا) آنکه بر دیا نیم (شَجَرَهَا) درختان  
آن بوستانها را (عَالَهُ) آیا هست یعنی نیست معبودی (مَعَ اللَّهِ) با خدا ای بحق که یاری دهد او را در بین  
افعال زیرا که او مشرک است بخلق و تکوین (بَلْ هُمْ) بلکه مشرکان (قَوْمٌ يَعِدُونَ) گرد می اند که میل  
می کند از راه توحید یا شرک می آرد نه با خدا ای و او را هدیل اثبات می کند (أَمْ يَجْعَلُ الْأَرْضَ) آیا عدیل  
ایشان بهتر است یا کسی که گردانید زمین را (قَوَارِرًا) قناره آسمان و دواب (وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا)

و بیا فرید در خلال آن زمین حوضهای آب (وَجَعَلَ لَهَا) و بیا فرید برای استیقام زمین (رَوَاسِيَ) کوههای بلند  
که در آن معاون متکون گردد و از حسیض او چشمها سترش می شود (وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ) و گردانید میان  
دو دریا خط و عالم باد و خلیج فارس و روم (حَاجِزًا) مانعی که بایکدیگر مختلط نشوند (عَالَهُ) آیا هست  
خدا ای یعنی نیست (مَعَ اللَّهِ) با خدا ای که در آفرینش آشپا بداد باشد (بَلْ أَكْثَرُهُمْ) بلکه بیشتر ای از  
اهل شرک (لَا يَعْلَمُونَ) نمی دانند تفریق را در خلق آشیای لایحرم بشریک او قایلند و آیا مشرک  
ماتوانان ایشان بهتر است (أَمْ يَجْعَلُ الْمُضْطَرُّ) یا کسی که اجابت کند فرو مانده را (إِذَا دَعَاؤُ)

چون بخواند او را مضطر و مضطر کسی را گویند که او را هیچ عیاد و وسیله نماند مگر حق سبحانه و گفته آمد که مضطر کسی  
است که دل از جان برداشته باشد چون غریق البحر یا گم شده در بیابانی بیابان یا بیابان نا امید از صحبت  
مشایخ داد و دینی تقدس بهره بیادست و یاری و فقه بود گفت ای شیخ دعا کن برای شفای من  
مشایخ گفت تو دعا کن که مضطری و اجابت بدعا مضطر وابسته است زیرا که نیاز او بیشتر باشد  
و حق سبحانه نیازی جارحان را دوست دارد

\* نظم \*

\* آن نیاز مری بود است و در \* \* گنجین غنای سخن آفا کرد \*

\* هر کجا دردی دوا آنجا بود \*      \* هر کجا فقر می نوا آنجا بود \*  
 \* پیش حق یک ناله از روی نیاز \*      \* به که عمری در سجود و در نیاز \*

پس چون نماز سجد بجا آورد و عاقل حق تعالی اجابت فرماید (وَيَكْشِفُ السُّوءَ) و بروداد بدی را یعنی دفع کند از او آنچه او را بد آید (وَيُجْعَلْ كُمْ) و آیات بهتر است بآن خدا می که گرداند شمار را (خُلَفَاءَ الْأَرْضِ ط) خلیفگان روز زمین یعنی شمار اجای نشینان است و زمین را از پس ایشان به تصرف شما درآورد (عَالَهُ مَعَ اللَّهِ ط) آبانده ای دیگر هست با خدا ای که درین کارها اعانت او کند یعنی نیست و نشاید (فَأَمَّا لِمَا تَدْعُرُونَ ط) آنکه می پند می پذیرید یا خدا یا اندک بادمی کند و گفته اند مراد بقباب عدم است یعنی یاد نمی کنید مراد بایر او برستش بنان می کنید آیا ایشان بهتر اند (أَمْ نَجْعَلُكُمُ) یا کسی که راه نماید شمار را (فِي ظُلُمَاتٍ نَبْتٍ وَابْهَرٍ ط) در تاریکی های بنایان و در بیا (وَمَنْ يَرْسِلُ الْوِيْلَاحَ) و کسی که می فرستد باد باران (بَشْرًا) مرده دهندگان (بَيْنَ يَدَي رَحْمَتِهِ ط) پیش از رحمت او که باران است (عَالَهُ مَعَ اللَّهِ ط) آیا باشد خدا ای دیگر با خدا ای بچن یعنی تو اند بود (تَعَالَى اللَّهُ) بزرگ است خدا ای و برتر (صَمَّا يَشْكُرُونَ) از آنچه انباز می گیرند کافران بر قادر حاق مقدر سس باشد از مشارکت ما جز مخلوق و آیاهمان شریک بهتر است (أَمْ نَبْدُ الْخَلْقَ) یا آنکه بیاورند خالق را و از عدم بوجود آورده (ثُمَّ يَعْجِدُونَ) پس باز آرد و او را بعد از آنکه بنده م رفته باشد یعنی برانگیزاند در قیامت (وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ) و آنکه روزی میدهد شمار را (مِنَ السَّمَاءِ) از آسمان، باران (وَالْأَرْضِ ط) و از زمین بر نبات با سبب سبب سبب و از ضی است و روزی خشه (عَالَهُ) آیاهست خدا ای شریک (مَعَ اللَّهِ ط) با خدا ای که این کارها کند (عَلَّ هَاتُوا) بگو بیارید (بُرْهَانَكُمْ) حجت خود را بر آنکه کسی غیر الله بر اینهای قدرت دارد (إِنْ كُنْتُمْ) اگر هستید شما (صَادِقِينَ ص) راست گویان در آنکه الهی و اگر است در کمال قدرت از لوازم الوهیت است و آن غیر حق را ثابت نیست (قُلْ) بگو ای محمد (لَا يَعْلَمُ) نه داند (مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) هر که در آسمان و زمین است (الْغَيْبِ) ناآمده و پوشیده را (إِلَّا اللَّهُ ط) لیکن خدا می میداند پس چنانچه قدرت کامله مخصوص او است علمش مل نیزه و اختصاص دارد (وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يَعْبَثُونَ) و ایشان نمی دانند که کی ربیعوث خواهند شد (بَلِ إِنْ أَرَادْتَ) بل یعنی مل است و در باب گوید که بمعنی ام و بر هر تقدیر بر احسان نام بمعنی نفی باشد یعنی در هم نرسیده و کامل نشد (عِلْمُهُمْ) دانش ایشان (فِي الْآخِرَةِ ط) در دوزخ آخرت یعنی نه استند آخرت را که این یعنی (بَلِ هُمْ) بلکه ایشان (فِي شَكٍّ مِنْهَا) در گمانند از امور آخرت



بِقَوْلِهِمْ يَا اَيْهَان (مِنْهَا عَمَّوْنَ) از امر آخرت ناپایانند یعنی چشم دل ایشان از مشاهد دلائل  
بعث و حشر پوشیده است (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا) و گفته آنکه کافر شده بسبب ناپیدائی دید بعصرت  
(عِزِّ اَكُنَّا) آیا چون گردیم ما (تُرَابًا نَّاعًا) و (وَابَاقُونا) و پدران ما نیز خاک شده (اِنَّا لَمُخْرَجُونَ) آیا ما  
بیرون آید و گنیم از گور یا بیدار آمدگان از مضیق فناء و آمدگان بسمت حیات (لَقَدْ وَعدْنَا) به وستی که  
وعدده داده شده ایم (هَذَا) این حشر و نشر را (فَنَحْنُ وَاَبَاؤُنَا) ما و پدران ما (مِنْ قَبْلُ) پیش از وده  
مجرم یعنی هر انبیاء این وده دادند و به تحقیق نه انجامید (اِنْ هَذَا) نیست این وده (اِلَّا اَسَاطِيرُ الْاَوَّلِينَ)   
مگر افسانه پیشینیان یعنی مانند افسانه که مجرب و سخن است بی حقیقت (قُلْ سِيرُوا) بگو ای محمد بر دید  
(فِي الْاَرْضِ) در زمین اهل تکذیب چون دیدار محروم و احتیاف و موت فکات (فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ) پس  
بنگرید که چگونه بود (عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ) سرانجام گناهکاران (وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ) و اندوهناک مش  
نمای محمد بر تکذیب و اعراض مشرکان (وَلَا تَكُنْ) و مباش (فِي ضَلٰقٍ) در تنگ دلی (مِمَّا يَمْكُرُونَ)   
فرا آنچه ایشان مکر کنند که تو در بناه عصمت منی و کفیل نگاه است تو نم

نظم

\* غم مخور ز آنکه دگر غم خواست منم \* از مهر به ناگفته اوست منم \*

\* از تو گر انبیا بر دارند روی \* این جهان و آن جهان یار منم \*

(وَيَقُولُونَ) و می گویند کافران (مَتٰى هٰذَا الْوَعْدُ) کجا است و کی خواهد بود این وعده اب موعود (اِنْ كُنْتُمْ  
صٰدِقِيْنَ) اگر راست ما است گویان مخاطب پیغمبر عم و اصحاب رض اند که پیوسته کفار را تحذیر  
می نمودند (قُلْ عَسٰى اَنْ يَّكُوْنَ) بگو شاید آنکه باشد که بحکم الهی (رَدَفَ لَكُمْ) پیوسته بشما و از بی در آید  
بشما را (بَعْضُ الَّذِي) برخی از آنچه (تُسْتَعٰجِلْنَ) شتاب می کنید نزد دل و حاول آنرا و آن عذاب  
دور زده بود یا فسخ و غلا (وَ اِنْ رَبِّكَ لَذُوْ فَضْلٍ) و به تحقیق که آفریدگار تو خداوند فضل و رحمت است  
(عَلٰى النَّاسِ) بر مردمان که تعجیل نمی کند در عذوبت ایشان بر ماصی (وَلٰكِنْ اَكْثَرُهُمْ) و لیکن بیشتر  
از ایشان (لَا يَشْكُرُوْنَ) سپاس و ادی نمی کنند و حق نیست تا خیر عذاب را نمی شناسند (وَ اِنْ رَبِّكَ  
لَعَلِيْمٌ) بدید پس که آفریدگار تو هر آینه میداند (مَا تَكُنْ) آنچه پیوسته (صُدُّوْهُمْ) دلهای کفار از حمت  
دیده بر تو (وَمَا يَعْزِلُوْنَ) و آنچه آتش کار می کند از تکذیب و عداوت تو (وَمَا مِنْ خَائِدَةٍ) و نیست  
هیچ پوشیده از حوادث و نوازل (فِي السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ) در آسمان و در زمین (اِلَّا فِيْ كِتَابٍ مِّمِّنْ)   
مگر نوشته است در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ (اِنْ هٰذَا الْقُرْاٰنُ) بدستیکه این قرآن (يُنْصَحُ عَلٰى

بَنِي إِسْرَٰئِيلَ) می خواند بر بنی اسرائیل یعنی بیان می کند برای ایشان (اَكْتَنُوا لَدُنِّي) بیشتر آن چیزی که از جهالت (هُمْ فِيهِ) ایشان در آن چیز (لِيَخْتَصِرَ لِقَائِي) اختلاف می کنند بخلاف بکه دیگر سخن می گویند چون تشبیه بود و تشبیه انصاری و احوال معاد جسمانی و روحانی صفات بهشت و دوزخ و قصه عزیز و عیسی عم (وَإِنَّهُ) و بدو استیکر قرآن (لَهْدَى) بر آید راه نمودنی است (وَرَحْمَةً) و بخشایشی (لِّلْمُؤْمِنِينَ) مرگ و دیگران را چه ایشان مستغنی اند بدان (إِنَّ رَبَّكَ) بدو استیکر خداوند تو (يَقْضِي بَيْنَهُمْ) داور می کند میان اهل اختلاف از بنی اسرائیل (يَحْكُمُهُ) بحکم راست و درست خود (وَهُوَ الْعَزِيزُ) واد است غالب که حکم آورد بتوان کرد (الْعَلِيمُ) واد است دانای حقیقت آنچه حکم می کند (فَتَبَوَّكُلْ) پس تو کل کن (عَلَى اللَّهِ ط) بر خدای تعالی و از دشمنی میانه انداز (إِنَّكَ) بدو استیکر تو (عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ) بر راستی روشنی یعنی راه تو راست است و کار تو درست (إِنَّكَ) تحقیق کردی تو (لَا تَسْمَعُ الْهَوَى) سخن نمی توانی شنوایند مردگان را یعنی مرده دوان کنر فهم سخن تو نمی تواند کرد (وَلَا تَسْمَعُ الصَّهْمَ الدَّعَاءِ) و نمی توانی شنوایند کران را آواز خواندن (إِذَا أَوَّلَوْا) چون برگردند (مُدْبِرِينَ) پشت گردانیدگان یعنی ایشان را گوش دل کران است و از آسمان قرآن اعراض می کنند و دی می گردانند پس مشابه کران باشند در ناشنیدن خصوصاً صاکی که برگردد و پشت برداعی خود کند و آن محفل استماع او مثلاً است و مرزوات رت نابرسند که فهم کند (وَمَا أَنْتَ) نیستی تو (بِهَيَايِ الْقَعْمِي) راه نمایند کوران (صَنَ ضَلَالَتِهِمْ ط) از گمراهی ایشان چه هدایت حاصل نمی شود و البصر بصیرت و ایشان ندانند (إِنْ تَسْمَعُ) نشنوائی تو (الْأَمَنُ يَوْمَئِذٍ) مگر کسی را که برگردد (بِأَيَاتِنَا) سخنان ما یعنی فهم کلام تو نمی کنند مگر مردگان (فَهُمْ مُسْلِمُونَ) پس ایشان گردن نمادگان فرمانده و مخلصان و متحصصان عالم ایتنان اند \* نظم \*

\* گوش جان را نهاده بر فرمان \* \* دیده دل ششاده بر فرمان \*

\* زنده از تنگنای گدازش قدس \* \* متکلف در فضای عالم انس \*

\* برده اند از مضایق لاشی \* \* بر قل الله شمع ذرهم بی \*

(وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ) و چون واقع شود قول یعنی واجب گرد عذاب و سخط رب الارباب (عَلَيْهِمْ) بر آسمان و قتی که دست از امر معروف و نهی منکر باز دارند (أَخْرَجْنَا) بیرون آریم (لَهُمْ) برای ایشان (أَنَابَةُ مِنَ الْأَرْضِ) جنبیده از زمین (تَكَلَّمُهُمْ ط) سخن گوید با ایشان (أَنَّ النَّاسَ) آنکه مردمان (كَانُوا) هستند که (بِأَيَاتِنَا) به سخن های ما از حد و وعید و هشدار و نشانه را آیات قدرت و دلائل حکمت

(لَا يُوقِنُونَ) یقین نمی آورند یعنی در آن متبیین نیستند باید دانست که خروج دابه از زمین نشانه  
 است از علامات قیامت صاحب مژده که چون زوال دنیا نزدیک و حد حق صبحانه دابه از زمین  
 بیرون آید و چنانچه ناقه صالح هم را از سنگ بیرون آورد و آن دابه گویا باشد و در حدیث آمده که  
 خروج دابه و طلوع آفتاب از مغرب متقارب باشد هر کدام که پیش بود آن دیگر در عقبش ظاهر گردد  
 و از کتب بعضی از ائمه چنان معلوم می شود که از شرایط طاعت اول آیات سمای طلوع شمس  
 بود از مغرب و اول آیات ارضی خروج دابه و جانوری است طول او شصت گز بود و چهار پاییه دارد  
 و از دراز غیب یعنی مویهای زرد و باریک باشد چنانچه بجز هر مرغی را باشد و در بال دارد و در تیر روی هیچ تار  
 از دقت نشود و هیچ طالب او را در نیابد و روی او چون روی مردم المذ و غلبه روشنی و در خشنگی بود  
 و در تبصره از این دابه در نقل می کند که سر او شیر مرغ را باشد و در عین المعانی آورده که چشم او چون  
 چشم خوک بود و گوش او چون گوش فیل و دشت او مانند شرح گاو کوهی و لون او مثل لون پاینگ و گردنش چون  
 آنگردن شیر مرغ و سینه اش چون سپینه شیر و پهلویش چون پهلوی یوز و قوایش چون قوایم شتر و دمش  
 چون دم فوج بیرون آید از کوه صنایا از میان صفا و مرده یا از کوه اجیایا و ادنی از او و بهر تها یا از بحر مدوم  
 و در حدیث آمده که از عظم سباده یعنی از مسجد الحرام بیرون آید و در کتب علامت الساعه آورده که  
 از درکن خانه کعبه بر آید و مردم می نگذرد و او مانند آفتاب سیر می کند و بلند می شود بعد از سه روز و نشت  
 او بیرون آید و بعضی بر آنند که جز مرده گردان او از زمین بیرون نیاید و قول اشهر آن است که تمام او بیرون  
 از زمین آید و عصای موسی و خاتم سلیمان هم بادی بود و روی مومنان بعضای موسی پس کند ضیفه گردد  
 و خاتم سلیمان هم بر میان دو چشم کافران ماله روی ایشان دیده شود و کسی نماند در دنیا مگر سفید روی  
 و سیاه روی و مردم یکدیگر را بنام و لقب نخوانند بلکه سفید روی را گویند ای بهشتی و سیاه روی را گویند  
 ای دوزخی و ازین است که بعضی معنی آیت برین وجه گفته اند که چون واقع شود قول مایه تمیز مومنان از کافران  
 بیرون آید ایم دابه الارض را و الله اعلم (وَيَوْمَ نَخْشُو) و یاد کن روزی را که حشر کنیم (مِنْ كُلِّ امَّةٍ)  
 از هر امتی (فَوْجًا) گروهی که روی و ابی و اثراف باشند (مِمَّنْ يَكْذِبُ) از آنها که تکذیب می کند (بِأَيَاتِنَا)  
 کلام مایه لایل و دست ما (فَهْمُ يَوْمَئِذٍ) پس ایشان باز داشته می شوند تا از زل و اسباب قتل قوم  
 بدیشان رسند (حَتَّى إِذَا جَاءَهُمْ) تا چون بمانند بحیرگاه (قَالَ كَذَبْتُمْ بِأَيَاتِنَا) گویند ای آیات روغ  
 داشته اید اینهای مراد را دل جال (وَلَمْ تَحْطُوا) و اعطایه نگردید (بِهَا) بدان آیات (عِلْمًا) از جهت

و انش یعنی در آن تامل نکردید و نگذاشتید ( اَمْ اَذَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ) یا آن هر چه بود که شما بودید  
 که می کردید یعنی بر کار کردید بعد از آنکه بخدا و رسول ایمان میاوردید ( وَوَقَعَ الْقَوْلُ ) و واقع شود قول یعنی  
 فرود آید عذاب ( عَلَيْهِمْ ) بر ایشان ( وَبِمَا ظَلَمُوا ) بسبب آنچه ستم کردند یعنی تکذیب نمودند ( فَهُمْ لَا يَفْطِقُونَ )  
 پس ایشان سخن نگویند بعد از خواهی جهشت مشغول به عذاب نامتناهی ( اَلَمْ يَبَوْا ) آیانند بدند و نه انستند  
 میگردان حشر ( اَلَا جَعَلْنَا الْاَيُّلَ ) آنکه ما گردانیدیم شب و ایتیره ( لِيَسْئَلُوْا فِيْهِ ) تا آوازم گیرند در و نجواب  
 و استراحت ( وَاللَّهٗ رَءُوفٌ رَّحِيْمٌ ) و خدا خیر و دودار و دوشن آد و طالب عیبت باشد ( اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ )  
 بر رستیکه در بین تماقب نور و ظلمت بر و در مخصوص ( الْاٰیَاتِ ) هر آینه نشانه است بر بهشت و نشت و  
 ( الْقَوْمِ الْيٰسُورِ ) هر که دوی را که تصدیق می کند یعنی آنکه قادر است بر ابدال و دزد و شب از یکدیگر هر آینه  
 قدرت دارد بر ابدال موت بحیات در مواد ابدان موت و نجواب و بیداری نیز که در دزد و شب و افغ  
 است استلال می توان کرد بر مردگی و زندگی ( وَیَوْمَ يُنْفَخُ ) و بادکن و دوی را که دمیده شود ( فِی الْاَصْوَارِ )  
 نور و نور ( فَفَزِعَ ) پس ترسد از هول و هیبت آن ( مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ ) هر که در آسمانها است  
 ( وَمَنْ فِی الْاَرْضِ ) و هر که در زمینها است ابراد فزع بصیغه ماضی جهشت تحقیق وقوع است یعنی البته  
 بوقت نفخ صور ترسناک شوند و خواهند شد اهل آسمان و زمین ( اِلَّا مَنْ شَاءَ اللّٰهُ ) مگر آن کس که  
 خواهد ای تعالی یعنی خدای بهشت و دوزخ باشد آیا اسرافیل که نافع است یا جهار ملک متر ب که  
 جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل عم یا موسی عم که او را در طور معصوم بود و در تبصر گوید که آن  
 ادریس است عم ( وَكُلٌّ ) و هر مردمان ( اَتَوْهُنَّ اٰخِرًا ) آینه گانند بموقف و خصص اتوه خواهند  
 بعینه جمع ماضی و بمعنی متقبل دانند یعنی هر یک باید بر سر راه خود گاه خود شده گاه ( وَتَرٰی الْجِبَالَ ) و بینی تو که همارا  
 در آن روز ( قَدْ حُصِّلَتْ ) پس پنداری آن را ( جَاعِدَةً ) بر جای ایستاده ( وَهِيَ تَمْرٌ ) و حال آنکه آن جبال میرود  
 و می گذرد ( مَرَّ السَّحَابِطِ ) رفتن ابر در حرکت و آن حرکت هر که نمی شود زیرا که ابرام کبار چون  
 بر سیمی داند حرکت کنند حرکت ایشان بیک ظاهر نیست چنانچه دو سیر صحاب مشاهد می رود  
 و محذوف فرموده که او ایانیز در میان خلق بر حد رسوتم واقف اند و خلق از حرکات بوطن ایشان که  
 بیک دم عالمی را طی کنند خبر ندارند

\* نظم \*

\* تو همین آن بای مار ابر زمین \*

\* و از ره دمنزل ز کوه و دراز \*

\* و آنکه بر دل میرود عاشق یقین \*

\* دل چه میداند که هست ادر دل نواز \*

\* آن در از دگر و ادعای تست \* \* رفتن ارواح دیگر رفتن است \*

\* دست نی و پای نی و تاقم \* \* آن چنانکه تاخت جان با از عدم \*

(صَنَعَ اللَّهُ) بگردن خدای تعالی کردنی (الَّذِي اتَّقَى) آن خدای که استوار کرد (كُلَّ شَيْءٍ ط) آفریدن هر چیز را  
و بنیاد است بر وجهی که شاید (إِنَّهُ خَبِيرٌ) بدینستیکه او داناست (بِمَا تَعْمَلُونَ) آنچه شما می کنید (مَنْ جَاءَ)  
هر که بیاید (بِالْحَسَنَةِ) بر نیکی (فَلَهُ خَيْرٌ مِّنْهَا) پس او را جزای است بهتر از آن زیرا که خانی دهد  
و باقی بماند و یکی را مفصله عوض یابد و اگر حسن را بکسر شهادت دادند پس مراد از این خا صعل  
است از آن کمر (وَهُمْ) و نیکی کنندگان (مِنْ فَزَعٍ) از ترس و هول (يَوْمَئِذٍ) آن روز قیامت  
(الْمُنُونَ) ایستاده (وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ) و هر که بیاید بدی که آن شرک است (فَكُنْتُ) پس نگون ساز  
گردد شود (وَجُوهُهُمْ) رویهای ایشان (فِي النَّارِ) در آتش یعنی ایشان را بنگون سازد و در دوزخ  
انگشته (هَلْ تُجْزَوْنَ) و گویند آیا جزا داده شدید یعنی جزا نماند شما را (إِلَّا مَا كُنْتُمْ) مگر آنچه بودید که در دنیا  
(تَعْمَلُونَ) می کردید (إِنَّمَا أُصِرْتُ) جز این نیست که فرموده شده ام (أَنْ أَعْبُدَ) آنکه پرستش کنم (رَبِّ)  
هَذِهِ الْبَلَدِ) خداوند این شهر را که است (الَّذِي حَرَّمَهَا) آن خداوند که بجهت حرمت هرام کرد این  
بلد را تا خا ربای او را نمی برند و حشیش او را نمی دروند و صید او نمی و بایند (وَلَهُ) و مرند او را این بلد را  
است (كُلَّ شَيْءٍ ط) همه چیز یعنی هر مخلوق و مملوک و وی اند (وَأُصِرْتُ) و فرموده شده ام (أَنْ أَكُونُ) آنکه  
باشم (مِنْ الْمُسْلِمِينَ ط) از ایستادگان بر ملت اسلام (وَأَنْ أَتْلُو الْقُرْآنَ) و آنکه تلاوت کنم  
قرآن را و بر قرآن او مواظبت نمایم تا حتماً آن بر من مشکشف گردد (فَمَنْ اهْتَدَى) پس هر که راه  
یابد بسبب متابعت من درین او امر (فَأِنَّمَا يَهْتَدِ) پس جز این نیست که راه می یابد (لِنَفْسِهِ ط) برای  
نفس خود یعنی منافع آن بوی ناز می گردد (وَمَنْ ضَلَّ) و هر که گمراه شود بجهت مخالفت درین امور  
(فَقُلْ) پس بگو ای محمد (إِنَّمَا) جز این نیست که (أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ ط) من از بیم کننده گانیم و بر من جز  
بلاغ نیست و وبال ضلال دیگری بر من نمی رسد (وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ) و بگو خدا و ستایش مر خدا را بر نعمت  
نبوت یا بر آنچه ترا عطا کرده از عالم نافع و عمل صالح (سَيُؤْتِكُمْ) زود باشد که بنمایند خدا این شمار را (آیة) نشانه های  
قدرت خود را از خروج دایه الارض و غیر آن یا آیات قاهره در دنیا که واقع بدست و در آخرت که  
هذاب ابدی است (فَتَعْرِفُونَهَا ط) پس شناسید آن آیتها را و بیکم آن آیتها را شناختن در آن محل شمارا  
نفع می کند (وَمَا رَبُّكَ) نیست آفریدگار تو (بِغَافِلٍ) بی خبر (عَمَّا تَعْمَلُونَ ط) از آنچه می کنید مشرکان و حنفی

خطاب خواند یعنی از آنچه شامی کنیده پس تا آخر طاب ایشان یا شهاب کهنی است که ضرار را هم او داند و این بیت \* هر چه آوردی و بردی پیش و پس \* حکمت آنرا اندر تو کس \*

سورة القصص مکیة \* بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ \* وهی ثمان وثمانون آية

ع طسم \* امام یافعی قدس سره فرموده که حق سبحانه این حرف را سبب محافظت قرآن گردانیده از طریق سمات زیاده و نقصان و سرشار الیه در آیت و انال الحافظون این حرف است امام تفسیری روح آورده که طائفت است بطهارت نفوس عابدان از عبادت اغیار و طهارت قلوب عارفان از تعظیم غیر جبار و طهارت ارواح محبان از محبت ماسوی و طهارت اسرار موحدان از شهود غیر خدا استلیمی روح می گوید سین رمزی است از اسرار الهی بعاصلان بنجات و با مطیعان بدو جات و با محبان بدو ام مناجات و در بحر اضمحلال گفته که سیم ایائی است بمنّت خالق بر کافران و خالق در قیام کفایات مهات بقدر حاجات و مرآت و گفته اند حرف ثنه قسم است بطور سید و سکندر و دیگر که جوابش اینک (تِلْكَ) امین سوره یا این آیات (اٰیٰتُ الْكِتٰبِ الْهُدٰی) آیت های کتاب روشن است یار روشن کنده طریق احسن (تَتْلُوْا) می خوانیم یعنی می خواند بفرمان ماجرایل عمر (عَلٰیكَ) بر تو (مِنْ نِّبِیِّ مُوْسٰی وَفِرْعَوْنَ) بعضی از خبر موسی و فرعون (بِالْحَقِّ) بر احسن (لِقَوْمٍ یُّؤْمِنُوْنَ) برای گروهی که تصدیق می کنند (اِنْ فِرْعَوْنَ عَلٰی) بدر حدی که فرعون برتری جست و تکبر و تجبر کرد (فِی الْاَرْضِ) در زمین مصر (وَجَعَلْ) و گردانید (اَهْلَهَا) اهل مصر را از قبطیان و سبطیان (شِیْعًا) گروه کرده و هر گروهی را بکاری نام زد کرد (یَسْتَضِعُّ) و بود که زبان گرفت و متهور و سخت (طَائِفَةً مِنْهُمْ) گروهی را از ایشان یعنی بنی اسرائیل (یَذْبَحْ اِبْنَاءَهُمْ) می کشت پسران ایشان را که کاهنان گفته بودند که پسری در بنی اسرائیل برآید که مهابت را بسبب دی زوال رسد و کشف آورده که نود هزار پسران بنی اسرائیل کشته (وَلِیَسْتَحْیِی) دژنده می گذشت (نِسَاءَهُمْ) زنان ایشان را از برای خدمت خواتین قبط (اِنَّكَ اَنْتَ) بدر حدی که بود فرعون (مِنَ الْمَفْسِدِیْنَ) از تباہ کاران که جرات می نمود در قتل اولاد پیغمبران و آزاد آنرا بر بندگی می گرفت (وَذَرِیَّتْ) و می خواستیم ما (اَنْ تَمُوْا) آنکه منت نهیم (عَلٰی الذِّیْنَ اَسْتَغْضَفُوْا) بر آنکه زبون گرفته شده بودند و بیچاره گشته (فِی الْاَرْضِ) در زمین مصر و نواحی آن یعنی بنی اسرائیل یا آنکه برانیم ایشان را از بلاد شدت فرعون (وَجَعَلْنٰهُمْ اَسْبَاطًا) و سازیم ایشان را (اِثْمًا) پستی ایام در امر دین و خوانندگان خبر و صلاح (وَجَعَلْنٰهُمْ اَنْوَارًا) و گردانیم ایشان را در اشراف اموال و استعده و املک فرعونیان (وَلَمَّا كُنْ لَهُمْ)

و کمان و جای دهم مریشان را (فِي الْأَرْضِ) در زمین مصر و ثَم (وَنُفْرِي) دنا نایم (فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ) فرعون و وزیر امان را (وَجُنُودَهُمَا) و لشکری ایشان را (مِنْهُمْ) از بنی اسرائیل (مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ خَشْيَةَ) آنچه بودند که می کردند از آن چون زوال ملک ایشان بردست و دشمنان و دیدند این صورت را و وقتیکه در دریا علامت غرق شدن مشاهده کردند بنی اسرائیل تفرج کنان بر ساحل دریا بنظر در آمدند و دانستند که سبب ظلم و تعدی مغلوب و مقهور شدند و مظلومان و بیمارگان برآمد دل رنجیده غالب و صرافران گشتند و سر یوم المظالم علی الظالمین شد سن یوم المظالم علی المظالم آشکارا شد \* نظم \*

\* ای مستغنا بر اندیش از آن روز سیاه \* که ترا شو می ظلم افگند از جاه بجاه \*

\* آنکه اکنون بختارت نگر می جانب دی \* بختانت کند آرزو ز بسوی تو نگاه \*

آورده اند که فرعون و اهل مصر را موکل ساخت بر حوال بنی اسرائیل و جمعی دیگر از این نیز برایشان موکل گردانید که هر حاکم که برزاید فی الحال پرسشند قایم که برادر موسی عم موکل بود و دوجین وضع حمل حاضر شد موسی هم را فرا گرفت و در روی دی نگریسته و الی جمال دی گشت و صحبت دی بر آن ملود عظیم دروش پدید آمد و گفت ای زن غم مخور که من صهر ترا فاش نکنم و موکلان را گویم که آن بچه دختری بود مرده و در او خاک کردیم اما شرط آن است که فرزند ترا هیچ کس از اقربا و همسایگان نه بداند مادامی که ماه یا بیشتر او را پنهان داشت و قوی آن است که بعد از ولادت جمعی از موکلان خود را در آن خانه افگندند و خواهر موسی هم او را برداشتند و توری که برای نان نخن گرم کرده بودند افگند و آن گم و پنهان دیده از آن خانه بیرون رفتند و مادرش بر سر تنور آمده دید که آتش گل در میان شده و موسی عم پان یازی می کند البته او را پنهان پرورش می دادند و پیوسته ترسان و هراسان می بود و بجهت آنکه فرعونیان زیادت از بیش تر تفحص و تجسس مشغول بودند درین وقت الهام الهی بوسی رحید چنانچه می فرماید (وَأَوْحَيْنَا) وحی کردیم باینکه الهام دادیم و علم الهی قدس سیه فرموده است یا رسولی فرستاده باشد از ملائکه و غیر آن (إِلَى أُمِّ مُوسَى) بسوی مادر موسی عم که از اولاد لادی بن یعقوب بود عم نام او نوحه بنون در اول اسم و از سیر و عین المعانی یو خا بهر یای مشاه تحت در اول و بر هر تقدیر الهام دادیم او را (أَنْ أَرْضِعِيَهُ) آنکه شیر دهد و پرور او را (فَإِنْ خِفْتِ) پس چون ترس می (عَلَيْهِ) بر دهنم کنی که مردم دانستند و قصه او خواهند کرد (فَأَلْقِيهِ) پس بپاش او را (فِي الْيَمِّ) در بحر مراد آب نیل است یعنی بعد از آنکه او را در عنید دق نهادی بپاشی بپاش او را در آب نیل (وَلَا تَخَافِي) و ترس که

ادنیایع نخواهد شد (وَلَا تَحْزَنْ نَبِیُّ) واند و دسبر و فراق او (إِنَّا رَأَوْهُ) بدرستی که ما بازگرداننده او هستیم (إِنَّا بَصَرُ) بصورتی توانم که زمانی را بر وجهی که دلخواه تو باشد (وَجَاءَ عِلْوَهُ) و گرداننده ایسم او را (هِنَّ الْمَرْسَلَاتُ) از فرستادگان یعنی او را شرف نبوت از زانی خواهیم داشت و چون مادر موسی هم در یافت که فرعونیان در تجسس و نفیض ابناء بنی اسرائیل مبالغه دارند بخاری واک استنای عمرانی بود فرمودند وقتی پنج شبر در پنج شبر بترشد و آن بخاری میان این جور را بوده این عم فرعون چون ضد و نقیص تمام نکرد و مادر موسی هم تسلیم نمود در خاطرش گذشت که کودکی دارد و می خواهد که در ضد و نقیص کرده از موکلان بگذرد اندر دگر گشته فرعون آمد و خواست که صورت حال باز نماید زبانش بسته شد بخانه خود باز آمد و خواست که نزد فرعون رود و نامی کند چشمش نمایان شد دانست که آن مولودی که که همان نشان داده اند این است فی الحال نادیده بود و ابیان آورد و موسی آل فرعون او است و مادر موسی هم ضد و نقیص را بشیر اند و ده موسی هم را در روی خوایانید و سر ضد و نقیص را بشیر محکم ساخته و در و دینل افکند و فرعون را دختر بی بدعت بر عین مبالغه اهل گمانت گفته بودند که فلان روز در و دینل انسانی خرد ل یافتن شود این حالت باب دهن او را ایل گردید در این روز معین فرعون زن و دختر و محرمان دی بکناده و دینل آمدند و انتظار انسان موعود می بردند که ناگاه آن ضد و نقیص بر روی آب نمود و ار شد فرعون ملازمان را امر کرد که آن را بگیرند و بیارند (فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ) پس موسی را اگر گرفتند کسان فرعون (لِيَكُونَ) تا گردد بپاشد (لَهُمْ) سر فرعونیان را (أَحَدًا) دشمن مردمانی را که بسبب وی غرق شوند (وَحَزَنًا) و اند و ده بر گ سر زنان را که ایشانرا برده گیرند یعنی عاقبت حد و حزن گردد ایشانرا (إِنَّ فِرْعَوْنَ) بعد رستی که فرعون (وَهُمَا حَمَانٌ وَجَنُودُهُمَا) و تان و لشکرهای ایشان برود (كَانُوا خَاطِبِينَ) بودند خط کار این در هر چیز آورده اند که چون سرتابوت کشانند موسی هم را دیدند محبت او و دل حاضران و ناصران پدید آمد و فرعون دغدغه کرد که این مولود چگونه از قتل جرم سباده که آن مولود که می گویند این باشد زن فرعون گفت من از منجمان شنوده ام که در فلان شب از آنجه بر فرعون می رسیدیم عالم جمع شده است دست ازین غفلت بگذارد و بهار تا دختر خود را بوی علاج کنیم پس قدری از آب دهن دی بر موضع برص آن دختر مالید فی الحال ز ابل گشت \* مصرع \* آمد طبیب و در دیکلی علاج یافت \* (قَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ) و گفت زن فرعون آیه بنت مزاحم و او از قوم بنی اسرائیل بود از سبط نبوت و در عین المغانی آورده که او عمه موسی هم بود و بهر تقدیر با فرعون گفت (قَدْ نَبِیُّ) این کودک را رویش چشم است مرا (وَلَكَّ ط) و مرا که بسبب او غرض ما شایع یافت



(لَا تَقْتُلُوا نَفْسًا) کشید و در آن نظر جمع برای تعظیم است (عَمَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَّا) شاید که سود رساند مرا که امارات  
امن و علامات برکت همین آدمین است و لایح (أَوْ يَتَّخِذُوا) یا مرا گیریم او را (وَلَدْنَا) انفر زدی که اهل بیت  
آن دار دفرون او را بآید و بخشد و آید. بریت اوست نول گشت (وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ) و حال آنکه ایشان  
نمیدانند یعنی فرعون و قوم او نمی دانستند که هلاک ایشان در دست او است (وَأَصْبَحَ) و گشت (فَقَادَ أُمِّ  
مُوسَىٰ) دل مادر موسی عم (فَارْغَطًا) غالی از صبر و عقل یعنی چون شنید که آن صندوق بدست فرعون افتاد بی صبر  
فوقی قرار شد (إِنْ كَانَتْ) بدو منتیکه نزد یک شد که از اضطراب (لَتَقْبِلَنَّ) آشکارا کند قصه موسی را هم  
باین گوید فرزند من است کشید و قوی آن است که چون شنید که او را انفر زدی برگرفته از اندوه دل  
او فارغ شد و نزدیک بود که از فرط شدی ظاهر کند که این پسر من است (لَوْلَا أَنْ رَّبَّنَا عَلِيَّ قَلْبًا)  
اگر نه آن بودی که نماندندیم بر دل او یعنی بر ستم و محکم کردیم دل او را بصبر اثبات و این لطف کردیم  
(لَتَكُونَنَّ) تا باشد که آن زن (مِنْ الْمُؤْمِنِينَ) از باور دارندگان مروه ما را امر آینه ظاهر کردی سر پسر  
شود و او (وَوَالَتْ) و گشت مادر موسی عم (لِاخْتِقَةٍ) مرخواهر او مریم را و امح آن است که نام او کلانه  
و شوهر او را غالب بن برت گفتندی مادر موسی عم او را گفت (قُصِيَّةً) برتی برادر خود بدو داد و خبر گیر  
کاشوم بدو بارگاه فرعون آمد (فَبَصَّرْتِهَا) پس دید برادر خود را (عَنْ جَنْبٍ) از دور و دور کنار آینه  
(وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ) و ایشان ندانستند که آن خواهر وی است (وَحَرَّ مَنَّا) و حرام کردیم ما (عَلَيْهِ  
النَّوْأَ ضِعْفٌ) بر موسی هم شیر دایگانها (مِنْ قَبْلِ) پیش از آمدن خواهر او آورده اند که هشت شبانه و دو موسی  
هم شیر کسی نگرفت تا آید و قوم او بیماره شده اند اما موسی عم انگشت سبج خود را می بکشد و شیر پاک  
بمردن آمده می خورد چون کاشوم دانست که آید برای دایه مضطرب است (فَقَالَتْ) پس گفت خواهر  
موسی عم (هَلْ أَدُلُّكُمْ) آیا دلالت کنم شما را (عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ) بر اهل خانه که از وی شفقت  
داده اند این کودکان را (لَكُمْ) برای شما (وَهُمْ) و آن اهل بیت (لَهُ نَاصِحُونَ) مرا و را بگو خوانان باشند  
و در ارضاع و تربیت او تمهید نمایند آورده اند که چون نامان این کلمه شنید گفت بگیر به این زن را که از  
میدان که این از کدام خانواده است کاشوم و دریافت گفت من بدین معنی گفتم که بم لا یک نامحور یعنی  
نیکو خواه فرزند از آن کودک پس او را دلدادی داده گفتند بر آن کس و اب که گفتی بیا کاشوم رفت  
و مادر را بیاد و دوران حال موسی عم در کنار فرعون بود و هر چند دایمی آورده و موسی عم را بر می داشت  
موسی عم دوی از دمی یافت و شیر او نمی سست و چون او را بر گناده نهادند و بوی مادر بهشام او

و صید بوی متوجه شد و بستانش فرا گرفت

بیت

بوی خوش تو هر که زیاد صبا شنید \* از یار آشنایان آشنایان شنید \*

مع  
وع

فرعون گفت تو کیستی که در غیبت به بستان تو میل کردی گفت من زنی ام خوش بوی و پاکیزه ترین و شیرین بنیات لطیف و شیرین است هیچ طفلی نزد من نیارند الا که شیرین قبول کند فرعون بفرمود تا اجرت او مقرر کردند و موسی هم راه و سپرد گفت بخانه خود برو و در پهنه یک روز ز پیش مامی آرمادار موسی هم او را برگزیدت دمان و خوش دل روی بخانه خود نهاد که دهه الهی راست شد چنانچه فرمود (فَرَدَّ ذُنُّهُ) پس باز گردانید هم موسی را (إِلَىٰ أُمِّهِ) بوی مادر او (كَيْ تَقَرَّ) تار و شن شود (عَيْنُهَا) چشم او بقرینه (وَلَا تَحْزَنَ) وانه و هماغ نشود بفرق او (وَلَتَعْلَمَنَّ) و تا بداند بعلوم مشاهد (أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ) آید و ده نه ای (حَقٌّ) درست است (وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ) ولیکن بیشتر قبطیان (لَا يَعْلَمُونَ) بودند که نمی دانستند (وَلَمَّا بَلَغَ) و آن هنگام که رسید موسی هم (أَشَدُّ دَوًّا سْتَوِيًّا) بنایت قوت خود و کمال جوانی که آن سسی سگی است یا چهل سالگی و راست شد و کمال رسید عقل او در آن سن مراد اینها چهل سالگی است یعنی چون بدین سن رسید (الْأَيُّمَ) دادیم او را (حُكْمًا) نبوت (وَعِلْمًا) و دانش در دین (وَكَذَلِكَ) و مانند این که موسی و مادر او که دریم از لطف و کرم (تَجَزَّى الْمُحْصِنِينَ) پاداش میدیم نیکوکاران را که آیتانی نبوت در آیتای این قصه بیان صدق برود و ده است که چنانچه او را باور و نمایندیم و نبوت هم دادیم (وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ) و در آمد موسی هم بشهر مصر با بشهر منف که از ولایت مصر بود با بلده طابین که برادر فرسخی مصر با بدین ایشش از نواحی مصر و در تنفس سیر نقاش گفته با سنگه ویر و قول اشهر آن است که بمصر در آمد (عَلَىٰ حِمِينَ خَفَلَةٍ) بر همگام غفاتی که واقع بود (مِنْ أَهْلِهَا) از اهل مصر یعنی میان شام و خفتن که در آن وقت هر کس بهم خود مشغول بودند و گفته اند وقت قیامه در آمد (فَوَجَدَ) پس یافت (فِيهَا) و در آن شهر (رَجُلَيْنِ) در مرد که ایشان (يَقْتُلَانِي) خصوصت میکردند (هَذَا) این یکی (مِنْ شَيْعَتِهِ) از پیروان موسی یعنی از بنی اسرائیل نام او صامری و گفته اند مابین (وَهَذَا مِنْ عَدُوِّكَ) و این یکی از دشمنان او بود یعنی از قبطان نام او قنانون یا قنانون داد و چنانچه فرعون بود بنی اسرائیل را (اَلْكَافَّةَ) سبزم کشید نمی کرد چون موسی هم آنجا رسید (فَأَسْتَعَاذَهُ) پس فریاد خواست موسی هم (الَّذِي مِنْ شَيْعَتِهِ) آن کسی که از گروه او بود (عَلَى الدِّينِ) بر آنکس که او (مِنْ عَدُوِّكَ) از دشمنان او بود یعنی باری طلبید سبطی از موسی هم بر دفع قبطی موسی هم قبطی را گفت

که دست از دود اربعیطی هفتن موسی عم را در کرد (فَوَكَّرَهُ مُوسَى) پس مشتی زد او را موسی (فَقَضَى عَلَيْهِ نَفْسَهُ) پس بکشت او را و گفته اند حکم کرد خدای بر او بمرگ پس بمرد موسی عم بعد از شش ماه (قَالَ) گفت موسی (هَذَا) این کار (مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ ط) از عمل کسی است که شیطان او را افراخته ز من است (إِنَّهُ) بر ستیکه شیطان (عَدُوٌّ) دشمنی است (مَضِلُّ) گمراه کننده (مُهَيِّنٌ ه) هودیه او ششینی او و چون پیغمبران از انفرمانی خدای تعالی بوجه مخصوصه مذلت ایشان نباشد الا از طریق سهو و این نسبت بر نسبت ایشان ذنبی باشد پس حضرت موسی عم بطریق مناجات فرمود (قَالَ رَبِّ) گفت ای پروردگار من (إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي) بدر حدیکه من ستم کردم بر نفس خود بر قتل قبطی بیش از امره ان (فَاغْفِرْ لِي) پس بیا مر مرا (فَاغْفِرْ لَهُ ط) پس بیا مرزید خدای ویرا با سه غذا روی (إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ه) بدر حدیکه خدای آمرزنده است مرزید گناه مهربان است بر ایشان (قَالَ رَبِّ) گفت موسی عم ای آفریدگار من بگو گد می خورم (بِمَا أَفْعَمْتُ عَلَيَّ) با آنچه انعام کرده بمن بمغفرت و غیران که تو بر می کنم (فَلَنْ أَكُونُ) پس باشم هرگز (ظَهَرُوا) هم پشت و یار (لِلْمُجْرِمِينَ ه) مرگناه کاران را بپنج یاری کس بکنم که سودی باشد بجرمی و جنایتی همچون معاصی سبطی که سودی شد بقتل قبطی (فَأَصْبَحَ) پس بامداد کرد موسی عم (فِي الْمَدْيَنَةِ) در آن شهر (خَائِفًا) ترسان و حراسان (يَتَرَقَّبُ) انتظار می برد و ترسد می کرد که دم بدم کسی او را طلبد و قصاص کند پس ناگاه (فَإِنَّ الَّذِي اسْتَعْتَصَمَهُ) پس ناگاه آنکس که طالب یاری می کرد از د (يَا لَأَقْمَسَ) دی روز (بَسْتَصْرِحَهُ ط) باز فریادی کرد و یاری می طلبید بر قبطی و دیگر (قَالَ لَهُ مُوسَى) گفت موسی عم مر آن بنی اسرائیل را (إِنَّكَ) بدر حدیکه تو (لَعَوِي) مردی گمراهی (مُهَيِّنٌ ه) پیداست گمراهی تو یعنی دی روز حسیب قتل کسی شدی (فَلَمَّا أَنْ أَوَادَ) پس آن هنگام که خواستی موسی عم (أَنْ يَبْطِشَ بِاللَّدِي) آنکه بگیرد آن کس را که (هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا ه) او دشمن است بر موسی عم را و بنی اسرائیل و از شر او دفع کند سبطی گمان برد که بر سر او میرود تا او را بزند (قَالَ يَا مُوسَى) گفت ای موسی (أَتُرِيدُ) آیامی خواهی (أَنْ تَقْتُلَنِي) آنکه بکشی مرا (كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا) همچنانکه کشتی نفسی را (يَا لَأَقْمَسَ ه) دی روز (أَنْ تُرِيدَ) نمی خواهی (إِلَّا أَنْ تَكُونَ) بگر آنکه باشی (جِبَارًا فِي الْأَرْضِ) کردن کسی نامهربانی بی طاقتی خونریزی بقتل قبطی دو زمین صحرایا سکنه و بیایه این اماکن چنانچه اسامی او مذکور شد (وَمَا تُرِيدُ) نمی خواهی تو (أَنْ تَكُونَ) آنکه باشی (مِنْ آلِهِ مُصْلِحِينَ ه) از اصلاح کننده گان چنان مردم قبطی این سخن شنید و دانست که قانون خدای را موسی عم کشته تو بنویس فرعون را سینه نه دایم

بارکان دولت مشاوریست که در مکه بر قتل موسی قرار گرفت و فرییل که موسی آل فرعون بود از آن حال آگاه شده منوچر موسی هم شد (وَجَاءَ رَجُلٌ) و آمد مردی یعنی فرییل (مِنْ أَقْصَا الْأَمَدِیْنَةِ) از دور و نرطای از شهر یعنی از بارگاه فرعون که بر یک کنار شهر بود (یَسْعَى) شتاب می کرد تا به موسی هم رسید (قَالَ) یا موسی گفت ای موسی (إِنَّ الْمَلَأَ) بدو ستیکه اشراف قوم (يَا تَمْرُوقَ بْنَکَ) مشاوریست می کنده و نه پیرمی (اگر بفرمایید) (لَقَدْ قَتَلْتُمُوکَ) تا به کشند ترا بعضی مغول (فَاخْرُجْ) پس بیرون روانی شهر (إِنِّي ابد رستیکه من (لَکَ) مر ترا (مِنْ النَّاصِحِیْنِ) از نصیحت کنندگان و نیک خواهانم (فَخَرَجَ) پس بیرون رفت و در همان دم بی زاد و راه در فین (مِنْهَا) از آن شهر (اخْتَلَفَا) در حالتیکه ترسان بود بر نفس خود (یَعْرِقُ) انتظار می برد که کسی از بی او در آید (قَالَ رَبِّ) گفت ای پروردگار (مِنْ الْجَنَّةِ) نجات ده مرا باز روان (مِنْ الْقَوْمِ الظَّالِمِیْنِ) از گروه ستمکاران این یعنی فرعون و کسان او در موضع آورده که جرییل هم آمد و گفت ای موسی منوچر بشهر مدین شود او را بر سر راه آورده موسی هم قدم در آن صوب نهاد (وَالْحُجُوجُ) و آن هنگام که منوچر شد (تِلْكَ أَمْثَلُ) بموسی مدین و آن شهری بود مسی با هم بانی او که مدین بن ابراهیم هم است و از منوچر تا آنجا هشت روزه راه است و در همین تویر (قَالَ) گفت (عَلَسَی رَبِّی) شاید که آفریدگار من (أَنْ یَهْدِیْنِی) آنکه راه نماید مرا (سَوَاءَ السَّبِیلِ) و راه راست و در دست تا به مدین پس موسی هم هشت شب باز و زمی رفت و جز گیاه خوردنی نداشت سستی روح فرمود که روی ناخیزد مدین داشت اما دش منوچر با حضرت ذوالسمنین بود و مساکین بعد ای مدین را همراهی شوق انعامی پیوسته

بیت

\* نعمت تا یار من شد روی در راه عدم کرد \* خوش است آوارگی آنرا که همراهی چنین باشد \* (وَالْحُجُوجُ) و آن هنگام که بر سید (مَاءَ مَدِیْنِ) با مدین و آن جای بود بر کنار شهر (وَجَدَ عَلِیدَ) یافت بر سر آن آب (أُمَّةٌ مِنَ النَّاسِ) گروهی از مردمان که آنجا جمع شده (یَسْقُونَ) آب می دهند مواشی خود را (وَوَجَدَ) و یافت (مِنْهُمْ أَصْرًا ثَقِیْلًا) از فرود ایشان یعنی در مکان اسفند از ایشان و وزن را (فَتَوَدَّ أَنْ یَسْکُنَ) که می دانند که گوسپندان خود را تا باره و دیگر غنایان خود را از آنجا که شغل ذاتی آنها باشد فرایش رفت و بطریق ناطف (قَالَ) گفت موسی هم (مَنْ حَظَّ بِکُمْ) چیست حال شما و کار شما که گوسفندان را از آب خوردن و احتیاط کردن با دیگر گوسفندان باز می داید (فَالْتَمَأَ) گفت (لَا تَسْقِی) ما آب نمی دهیم گوسفندان خود را (حَتَّى یَصْدِرَ الْإِبْرَاءُ) و وقتی که باز گردانند شتابان

و میهای خود را از آب و نضایه که از میوه اش می آید و با غنای خود و در پییم زیرا که باید دگاری نه از بیم  
(وَأَبَوْنَا سَيْحًا كَذِبًا) که پدر ما بزرگترین سبیل بر زنگ حال است نمی تواند که بیاید و ما را بدو بدو بگفته اند که  
ایشان را دختران برادر زاده شعبیه هم بودند که او را بشیرین گفتندی و اشهر آن است که دختران  
شعبیه هم بودند که بزرگ تر صفور را نام داشت و خود تره خیر ایا صفور چون موسی هم بر حال ایشان  
اطلاع یافت نزدیک شنانان آمده گفت این صحرانگاه را چرا انتظار می دهید اول غنای ایشان را  
صبر اب کنید تا در ترخانهای خود و ندایشان از روی حکم و انفس پس گفتند ما ایشان را آب نمی دهیم  
اگر نمی توانی بیا آب به موسی هم فرایش آمد و آنها را نظر در میان دو آب و وی وی افتاده بر صید نه  
و بیک طرف رفته به نظاره بایستادند موسی هم بیاید و دلوی که ده تن می کشیدند او آنها را آنکه داشت  
شبان و از طعام خود ده بکشید و گو سپیدان ایشان را صبر اب کرد گفته اند که بر سر چاه و بگردفت و صحنی که  
چهل تن برگزیده ای از سر پناه تنها برداشت و بدلوی که چهل نفر بر کشیدند می تنها آب کشید (فَسَقَى) با  
پس آب داد (لَهُمْ) برای ایشان مواشی ایشان را و ایشان بر فتنه (نم قبولی) پس باز گشت  
موسی عم (إِلَى الظِّلِّ) بدوی بنایه دیواری یاد رختی (فَقَالَ رَبِّ) پس گفت موسی عم ای پروردگار من  
(إِنِّي) بد رستیکه من (لَمَّا أَنْزَلْتَ) برای آنچه بزرگ بفرستی (إِلَيَّ) بدوی من (مِنْ خَيْرٍ) از نیکوئی یعنی  
خود دنی کم و بیش هر چه باشد (فَقَهْرًا) محتاجم بامن برای آنچه فرستادی بمن از نیکوئیه که بد کمال دین باشد  
تغیر شد در دنیا و سعت عیش و تو گری که نزد فرعون داشتم بگذاشتم

بیت \*

\* با فقر لازم که مرا فقر خوش است \* اگر هیچ ندارم جو تو دارم بر هست \*

اما چون دختران شعبیه هم درین روز و در ترخان باز آمدند پدر از حبیب زد و دی معاد دت بر صید قصر را  
بنامی عرض کردند دختر خود را فرمود تا برود و او را بیار (فَجَاءَتْهُ) پس آمد موسی عم (إِخْدًا لَهُمَا) یکی  
از این دو زن و آن صفور ابو د (بِمَشِي) میرفت (عَلَى اسْتَحْيَاءِ) بر طریق شرم و ده چنانچه ابکار بودند  
(خَالَتِ ابْنِ) گفت آن زن بد رستیکه پدر من (يَذْهَبُ) می خواند ترا (لِلْجَزِيك) تا پاداش و هد ترا  
(أَجْرًا مَسْقُوتًا) مرز آنکه آب دادی غنای مرا برای موسی هم بجهت زیارت شعبیه هم  
و تقریب آشنائی بادی اجابت فرمودند برای طمع مزدور او که می رفتند با موسی آمد بنامه صفور از بعضی  
اجزای او برداشته می شد موسی هم فرمود که خود را عیب من آبی و مرا سخن دلالت بر آه کن (فَلَمَّا  
جَاءَهُ) پس آن هنگام که بیاید موسی نزدیک شعبیه هم (وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ) و خواند بر او باز

گفت قصه خود را و شعیب هم دانست که او از اهل بیست نبوت است (قَالَ لَا تَخَفْ) گفت من سر آنجوت را نمی یافتم (مِنْ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) از گروه ستمکاران یعنی فرعون و قوم او بهر ایشان را بدین ولایت دست نیست پس فرمود تا طعامی حاضر کردند و موسی هم از خوردن طعام امتناع نمود و فرمود که ما کار آخرت را بدینا فرودشیم یعنی مدتی اغنام برای خدای تعالی کرده ایم نه برای اجرت شعیب هم گفت این طعام نه مزد کار تو است بلکه عادت ما آن است که هر که بمنزل ما رسد او را بطریق ضیافت خدمت کنیم حالیا تو همانی و ما حضری را در حیده مروت اقتضای آن می کند که در دکنی \* مصرع \* که مهربان سخن میزبان قول کند موسی هم از آن طعام تناول فرمود و در انشای این حال (قَالَ أَحَدُهُمَا) گفت یکی از آن دو زن و آن صفور بود (يَا أَيَّتُهَا اسْتَأْجَرُهُ) ای پدر من بجز دیگر موسی را برای شبانی (إِنْ خَيْرَ مَنْ اسْتَأْجَرْتُ) بدو متیکه بهترین کسی که مزدگیری (الْقَوِيُّ الْأَمِينُ) مزدور توانا و امین است تملیض است بآنکه موسی هم را وقت و امانت هست آورده اند که پدر از وی پرهید که تو امانت و وقت او را از کجا معلوم کردی صفور اقصه کشیدان و نو صورت مرا فتنه و امر کردن بآنکه از عیب او رود باز گفت شعیب هم بران حال اطلاع یافته (قَالَ) گفت شعیب هم (إِنِّي أُرِيدُكَ وَنَتِيكَ) من می خواهم (أَنْ أُنْكِحَكَ) آنکه بزنی بود هم (أَحَدُ ابْنَتَيْ هَاتَيْنِ) یکی ازین دو دختر هر کدام را که خواهی (عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي) بر آنکه اطاره دی نفس خود را بمن یا مزدوری کنی مرا (ثُمَّ إِنِّي حَجَجْتُ) هست سال و در حین المعانی آورده که در شرایع متقدمه مهر دختران امر پدر را نبوده ایشان می گرفتند و در شریعت مانع و رخ شده بدین حکم که و اولا النساء صدقانه غده و آنکه اجر منافع مهر تولد بود ممنوع است نزد امام اعظم رح خلاف ث فعی روح و گفته اند که معنی آیت این است که مزد آنکه تزویج می کنم دختر خود را بتو صدق دختر من آن است که هست سال شبانی من کنی (فَإِنْ أَتَمَمْتَ) پس اگر تمام کنی آن هشت سال را (حَشْرًا) ده سال (فَمِنْ هُنْدِكَ) پس آن نزدیک تو است یعنی بطریق تفصیل کاری کرده باشی و شش ط کرم بجای آورده (وَمَا أُرِيدُ) نمی خواهم (أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ) آنکه رنج نهم بر تن تو باز اتمام ده سال با مناقشه بر مراعات اوقات و احتیای اعمال یعنی تراکاری می فرمایم بروی که آسان باشد و در رنج نیستی (سَتَجِدُنِي) زود باشه که یابی مرا (إِنْ شَاءَ اللَّهُ) اگر خواهد خدای تعالی (مِنْ الصَّالِحِينَ) از ستودگان و شایگان در حسن معامله و وفای عهد و التزام آداب صحبت (قَالَ ذَاكَ) گفت موسی هم که این عهد (بَيْنِي وَبَيْنَكَ ط) میان من و میان تو قایم است که هیچ که ام خلاف نمیکنیم (آيَةً)

الْأَجَلِينَ) هر که ام ازین دَمدت که هست سال و ده سال است (فَضَّيْتُ) بزارم و بپایان رسانم (فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ ط) پس نه می و افزونی جستن نیست بر من یعنی اهل مرا از من باز نپاید داشت (وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَفٍ) و خدا ای تعالی بر آنچه می گویم و شرط می کنم (وَكَيْفَ) گواه است بر آنچه گفت و شنید سیر و کار ساز  
 ما است یعنی کار خود را بوی می سپاریم تا توفیق او از وعده عهد ببردن آئیم \* بیت \*

\* گر لطف تو باری نماید ز نخست \* هم عهد شکست است و هم پیمان است \*

(فَلَمَّا قَضَى) پس آن هنگام که بگذارد (مُوسَى الْأَجَلِ) موسی مدت خود را در جبراست که اقصی  
 الایامین بنام رسانید یعنی ده سال شبانی کرده سال دیگر مصاعب شعیب هم بوده و در جهل ساکنی  
 پایانت شعیب هم توجیه مصر گشت پس چون قدم در راه نهاد (وَسَارَ بِأَهْلِهِ) و پسر کمان خود را در شب  
 حمره و نادیک که راه گم کرده بودند ز نش و ادفع حمل نزدیک رسیده بود و اغنام از برق و باد و سه  
 به تفرق شده و از متبعه آتش نمی جست (انّس) آمدید (مِنْ جَانِبِ الطُّورِ) از طرف کوه طور (فَارَآهُ) آتشی  
 (قَالَ لِأَهْلِهِ) گفت موسی عم مر کمان خود را (امْكُوا) که درنگ کنید در همین مکان (انّی  
 انْسُت) بدرستی که من دیدم (فَارَآ آتَشٍ) و (لَعَلِّي اَتِيكُمْ) شاید که بیارم برای شما (مِنْهَا خَبِيرٌ)  
 از آن آتش خبری یعنی از نزد کسانی که بر مصر آتش اند خری که راه از کدام طرف است (اَوْجُذُوهُ  
 مِنَ النَّارِ) یا پاره از آتش بیارم (لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ) شاید که شما خود را گرم سازید بدان (فَلَمَّا اَتَاهَا)  
 پس چون آمد به آن آتشی (فَوَدِيَ) نداننده شد یعنی موسی را نداننده (مِنْ شَأْنِهَا) توان ای توان (الایمن)  
 از کنار رود که بر دست راست موسی عم بود آن نداننده (فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ) در جایگاهی برکت  
 داده شده (مِنْ الشَّجَرَةِ) از درخت نمر یا عوج یا عنب (أَنْ يَمُوسَى) آنکه ای موسی (انّی اَنَا اللَّهُ)  
 بدرستی که منم خدا ای تعالی (رَبِّ الْعَالَمِينَ) پروردگار عالمیان موسی عم در درخت نگاه کرد آتشی  
 جفید نی و دید و بدل فرو نگریست شعاع آتش شرق افشای محبوب مشاهده نمود از شه و این و آتش  
 نزدیک بود که شمع وجودش تمام سوخته گردد \* بیت \*

\* هست در من آتشی و دشمن نمیدانم که چیست \* این قدر دانم همچون شمع بیگانه ز عشق \*  
 دیگر موسی از ندای آن موسی سوخته ز عشق و گدازه شوق شده در پیش درخت بایستاد آن  
 نداد و خشمون داشت یکی آنکه ای موسی ای انا الله رب العالمین و دیگر (وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ ط)  
 آنکه بیفکن عصای خود را موسی عم عصاینداخت ماری شده (فَلَمَّا رَأَاهَا) پس آن هنگام که دید

عصاره که (تَهْتَمُزُ) به حرکت حرکت می کند (كَانَهَا جَانًّا) گویا که ناری است چمنه که در عرفت او را نیز می  
گویند (وَلِي) برگشت (مَذْبُورًا) بهر جهت کمان از خوف (وَلَمْ يَعْقِبْ ط) و باز نگارست بودی بلکه روی  
بجانب اهل خود نهاد و روان شده ارسید که (يَهُوسَىٰ أَقْبَلَ) ای موسی پیش آی (وَلَا تَخَفْ قَدْ)   
دوسترس ازین ناز (إِنَّكَ) بدرستی که تو (مِنَ الْآمِنِينَ) از آمان یادیگانی (أَمْ لَكَ يَدٌ) در آردست  
خود را (فِي جَنَّتِكَ) در گریه این خانه خود (تَخْرُجُ بَيْضًا) تا بپروان آید شنید و درختند (مِنَ غَيْرِ شَوْءٍ)   
از بی عیبی یعنی سفیدی از کمر و ده و مستقر نباشد چون بیاض برص (وَضَعْنَاهُ إِلَيْكَ) و جمع کن بسوی خویش  
(جَنَّاخَكَ) بال خود را یعنی بر سینه نه دست خود را (مِنَ الْغَرِيبِ) از برای نرس تا سگین یابی یادست  
راست زیر بنیل چپ در آرد چنانکه مردم نرسد مال کند (فَذَنِكَ) پس این دو چیز یعنی عضا و به بیضا  
(بُورِهَا نَارًا) و صحبت و عاقلند (مِنَ رَبِّكَ) از پروردگار تو بر است تو و بر بدین دو سحره (إِلَىٰ فِرْعَوْنَ)   
بسوی فرعون (وَصَلَّاهُ ط) و کرده او (إِنَّهُمْ) بدرستی که ایشان (كَانُوا) هسته (قَوْمًا) گروهی (فَاسْقَمِينَ)   
بیرون رفتگان از دانه فرمان (قَالَ رَبِّ) گشت موسی عم ای آید کار من (إِنِّي قَعَمْتُ لَكَ) و ستیکه  
من گشته ام (مَنْهُمْ نَفْسًا) از قطب میان یکی را (فَأَخَافُ) پس می ترسم (أَن يَقْتُلُونِ) آنکه بکشند مرا  
اقتصاص او (وَأَخِي هَارُونَ) و برادر من هارون هم (هُوَ أَفْصَحُ) از فصیح تر است (مَعِيَ) از من  
(لِسَانًا) از جهت زبان آوری و سخن گزاری (فَأَرْسَلْنَاهُ) پس انرست او را (مَعِيَ) با من (رَدًّا)   
پار و ده و گار (يَصْدُقُنِي) تا مرا تصدیق کند و رتق بر صحبتها و تریق شبها تا بهر کند از من کلام مرا  
(إِنِّي أَخَافُ) بدرستی که من می ترسم (أَن يَكْذِبُونِ) آنکه مرا بکذب کنند فرعونیان و زبان من  
بوقت مناظره مرا یاری کند (قَالَ) گشت خدای تعالی (سَنَشُدُّ صُدُكَ) زو و باشد که سخت کنیم باز وی تو  
یعنی میزایم نیروی تو (بِأَخِيكَ) به برادر تو (وَنَجْعَلُ لَكُمَا) و بدایم مرث ما را (أَسْلَاطًا) غلبه و تسلطی  
بر اعدای (فَلَا يَصْلُونَ) پس نرسند ایشان (إِلَيْكُمَا) بسوی شما یعنی بر شما استیلا نیابند و دست نمایند  
ایشان بشمارند و بر وید مرد و (بِأَيَاتِنَا) به صحبتهای ما یعنی بدلائل قدرت ما آنکه بسبب آیات ما  
(أَفْقَمًا) شمارد و (وَمِنَ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ) و هر که پیروی کند شما را غلبه کند گنده نه مغلوب شوندگان  
زیرا که آیات ما عالی است و انداد و احاطت ما را با شما هم را است و متوالی و اعمه الغالب و الله تعالی  
اَفَلَمَّا جَاءَهُمْ مُّوسَىٰ بِآيَاتِنَا پس آن هنگام که آوردم موسی عم بدیشان بآیاتها یعنی سحرهای ما را  
(بَيِّنَاتٍ) روشن و هوید او ظاهر (قَالُوا) گفتند فرعونیان (مَا هَذَا) چیست این (إِلَّا سِحْرٌ مُّقْتَرَىٰ) مگر



جادوی بر بافته و بافته آید که دیگر می باشد او تکمیده و مانند او نه بده ایسم (وَمَا مَعْنَاهُ) و نشوده (بِهَذَا) مثل این سخن یعنی که مثل این بود باشد (فَإِنِّي آيَاتُنَا الْآلَاءُ لَبِينٌ) در روزگار پدران نخستین ما این سخن بهجت آن گفته که در روزگار ایشان و آبایی ایشان خزان بسیار بود (وَقَالَ مُوسَى) و گفت موسی عم (رَبِّي أَعْلَمُ) پروردگار من دانسته است (بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَى) بآن کسی که آمد براه نمودن از اندامی عمر (مِنْ عِنْدِهِ) از نزد یک او یعنی مرا فرستاده و میداند که من محقق و شما مطایبه (وَمَنْ تَكُونُ لَهُ) و داناست به کسی که باشد مراد را (هَاقِبَةُ الْأَرْط) سرانجام پسندیده در صبرای دنیا یعنی ختم بر ایمان یاور آخرت یعنی نجات از دیران و دخول در جهان (إِنَّهُ) به تحقیق کار آن است که هیچ در (لَا يَفْلَحُ الظَّالِمُونَ) فیروز نمی شوند ستمکاران به حسن عاقبت (وَقَالَ فِرْعَوْنُ) و گفت فرعون (يَا أَيُّهَا الْعَلَاءُ) ای گروه پادشاهان (مَا عَلِمْتُ) ندانسته ام من (لَكُمْ) مرشمارا (مَنْ إِلَهٍ) هیچ خدا ای که او را پرستید و تعظیم کنید (خَيْرِي) جز من و موسی هم نیگو بد خدا ای دیگر هست که آفریدگار آسمانها است (فَأَوْقِدْ آتِشَ) برافروز آتشی برای من (يَا هَآءُ مَنْ عَلَى الطِّينِ) ای همان بر گل تا بچینه شود و دیربای ادا است حکامی بود آورده اند که اول کسی که به پختن خشت امر فرمود فرعون بود که دیر خود را گشت خشت بخت ساز (فَأَجْعَلْ لِّي) پس بنا کن برای من (صَرْحًا) کوشتکی بلند که مراد را پناه باشد چون نردبان تا بر سطح آن روم (الْعَلَاءِ) شاید که اطلاعی یابم (إِلَى إِلَهٍ مُوسَى) بموسی خدا ای موسی یعنی برو مطلع شوم خبر بینم چنانکه هست که موسی می گوید (وَأَنْتِي) و پدر سیکه من (لَا ظَنَّهُ) گمان می برم موسی را (مِنْ الْكَافِرِينَ) از دروغ گو یان فرعون تصور کرده بود حق سبحانه تعالی جسم و جسمانی است و بر آسمان مکان دارد در قتی به سوی او ممکن است و بدین معنی داناشده بود

\* نظم \*

\* با مکان آفرین مکان چه کند \* آسمان مگر با آسمان چه کند \*

\* نه مکان ره برد در نه زمان \* نه بیان آرد خبر و نه عیان \*

صاحب شاف آورده که همان نجاه هزار استاد جمع کرد و درای مزدوران بطریق آخر و پختن گچ و آهک دتراشیدن خوب و رفع بنا امر فرمود و بنای بر آورد در فیه و محکم که هیچ کس بیش از آن بدان طریق صریح نه ساخته بود

\* بیت \*

\* چنان بلند بنائی که عقل توانست \* گفته مکد کنند بگو شده باش \*

و در زاد المهر فرموده که چون بنا با تمام رسید فرعون بالای آن برآمد و در خیال چنین بود که بنا مک

نزدیک و هیده باشد چون در نگریست آسمان را از بالای هرح چنان دید که از روی زمین سید برسماعیل  
گشته اند و نمودن تائیری لطرف آسمان انداختند و آن تیر فرعون خون آلوده باز گردید (فرعون گفت بکشتنم  
خدا می موهی را حق تعالی بر جبرئیل عم و افرستاد تا بر خود را بران سرخ زد و سه پاره ساخت یک قطعه  
بیشتر گاه فرعون فرو آمد و برادر هیزار قطعی کشته شد و قطعه دیگر برده را با افتاد و دیگری بجانب مغرب رفت  
و هیچکس از استادان و مزدوران زنده نماند فرعون با وجود این حال متنبه نگشت و غرور و اوردی  
باز یاد نهاد (وَأَمَّا ثَمُودُ) و گردن کشی کرد (هُوَ وَجُنُودُهُ) فرعون و لشکرهای او (فِي الْأَرْضِ) در زمین مصر  
(دَفِعُوا الْحَقَّ) بی استحقاق و سزاواری (و ظَنُّوا) دگمان بردند (أَنَّهُمْ) آنکه ایشان (إِلَيْنَا) بموی  
مکافات ما لَا يُرْجَعُونَ) باز گردیده نخواهند شد به باعث دشت (فَأَخَذْنَا) پس بگردنیم او را (وَجُنُودَهُ)  
و سپاه او را (فَنَبَذْنَاهُمْ) پس در افکندیم ایشان را (فِي الْيَمِّ) در دریای طبریه تا غرق شدند  
(فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ) پس در بنگر ای نم که چگونه بود در آن (عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ) سرانجام مستبکاران یعنی  
مشرکان و قوم خود را از مثل این وقایع بترسان (وَجَعَلْنَاهُمْ) و گردانیدیم ایشان را درین جهان  
(أَجْنَةً) بیشتر این ضلالت تا با غلغل خود مردمان را بیدار (مِنْ خِوَانِهِ) می خوانند (إِلَى النَّارِ) بسوی آتش  
یعنی بهای که موجب دخول در آتش باشد چون کفر و معصیت (وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ) در روز قیامت  
(لَا يَنْصُرُونَ) یاری داده نخواهند شد یعنی هیچ یاری خدا ب ایشان باز نخواهد داشت (وَاتَّبَعْنَاهُمْ)  
د از بی در آوردیم ایشان را یعنی بدیشان پیوند دادیم (فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً) درین برای لعنت را  
تا مایه و مومنان بر ایشان لعنت می کنند (وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ) در روز ستیخیز (هَمَّ) ایشان (مِنْ أَلْقَابِ وَحِينَ)  
از زشت رویان باران گان اند (وَلَقَدْ آتَيْنَا) و بدرستی که دادیم ما (مُوسَى الْكِتَابَ) موسی هم را  
تورات (مِنْ بَعْدِ) پس از آنکه (مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَى) اهلک کردیم اهل فرهای نخستین را  
چون قوم نوح: بود و صالح و لوط: هم (بَصَائِرُ) و حالیکه آن کتاب حکمها و آیهای روشن بود یا نورانی که  
دیده بصیرت بکشد به (الْبَاسِ) مرنی اسرا بیل را (وَهْدَى) در راه نمانده با حکام شرع (وَرَحْمَةً)  
و بخششی بر ای مبادیان و عالمان بآن (لَعَلَّهُمْ) شاید که ایشان (يَتَذَكَّرُونَ) بنده پذیرند (وَمَا كُنْتَ)  
دنبودی تو ای محمد ایجاب الغریبی) اطرف دادی غری از ناحیه طور و طور در جهت غرب بوده از مقام  
موسی هم یعنی تو بر کوه طور حاضر نبودی (إِنْ فَضَّلْنَا) چون گزاردیم (إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ) بسوی موسی  
دنی (وَمَا كُنْتَ) و نبودی تو ای محمد (مِنْ الشَّاهِدِينَ) از کواکبان بر امر او بسوی فرعون بمان

(وَلَكِنَّا) و لیکن ما را می گردیم آن قصه را تو برای آنکه ما (أَنْشَأْنَا) ساختیم پس از موسی عم (قُرُونًا) قرنهای مختلف گردیدی بعد از گردیدی (فَقَطَّأَ وَلَّى) پس دراز شد (عَلَيْهِمُ الْعَمَلُ) بر ایشان زنده گانیاییه مدتهای مدید بر اهل این قریه گذشت و جز با از صوب صواب منحرف شد و علوم و دینی با در اس نهاد پس ما را برای تجوید این اخبار فرستادیم تا عقلاً دانند که اخبار مثل این اخبار جز بوسی آفریدگار تو اند و (وَمَا كُنْتُمْ قُلُوبًا) و نبودید تو مقیم (فِي أَهْلِ هَدْيَيْنِ) در میان اهل مدین که بیوسه به جهت تعلیم (تَقُولُوا) بخوانی (عَلَيْهِمْ) بر ایشان (ایْتِنَاهُ) آیتهای ما را در قصه موسی و شعیب عم چنانکه شاکردان بر استادان خوانند یعنی در مدین نمودی تا این قصه تعلیم گیری (وَلَكِنَّا) و لیکن ما (كُنَّا هُودًا) هستیم فرستیده بود و جز گفته ترا از این قصه (وَمَا كُنْتُمْ بِجَانِبِ الطُّورِ) و نبودید تو حاضر بطرف طور و سبنا (إِذْ قَالَيْنَا) چون ما کردیم موسی عم را تو دست بد و دادیم و در روز ادا نمودیم از ابوهریره و در ض نقاش می کند که نه اگر داست محم عم را و بنواخت و در کشف الاسرار فرموده که موسی عم گفت الهی در تو ریت می خوانم صفت و صیرت امی که بحصال حمیده و صفات صلوته موصوف اند ایشان است کدام پانجمبر خوانند بود خطاب رسیده که ایشان است محمد عم اند حبيب من عم موسی عم آرزو شد که ایشان را به بند حق سبحانه فرمود که اکنون وقت ظهور ایشان نیست اگر خواهی ترا آواز ایشان بشنو انهم پس خطاب کرد که یا است محمد عم هر از اصحاب پدران لبیک اللهم جواب دادند چون موسی غم را آواز ایشان بشنوا نید نخواست که بی تحفه باز گردد حق تعالی فرمود که عطا دادم شما را پیش از آنکه از من نخواهید و یا مرزیدم پیش از آنکه آمرزش طلبید زهی ریت این است عالی هست که با جد و اختصاص ایشان بر حضرت رسالت نهادیم

و قرآن برین وجه مرده یافته اند

\* حق الطعاف کرد و داد ما هر چه بهتر است \* وین بهتر از هر است که از غیر از ان ماست \*

و چون این چنین تفسیر نفی مراست را باوا حطه حضرت رسالت منسوب عم است لاجرم با او می گوید که تو در کوه طور حاضر نبود و تنبیه است ترا خوانده ام (وَلَكِنْ رَحْمَةً) و لیکن ترا خبر دادم از جهیت بخششی که وافع است بر تو (مِنْ رَبِّكَ) از آفریدگار تو ترا از این قصه را آموختم (لَتَنْدَرَقَوْهَا مَا اتَّخَذُوا مِنْ قَبْلُ مِنْ قَبْلِكَ تَأْيِمْ كُنْ كَرِهِي) و اگر نیامده است برایشان هیچ بیم کننده پیش از تو یعنی در ایام قدرت که ماین عیسی و آن حضرت بود و عم و اگر نه اسما صبا عم و ابهر فرستاد بود و مدتی ستاوی گذشته بود و در زبان آن حضرت عم را فرستاد (لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ) شاید که ایشان پند پذیرند (وَلَوْلَا أَنْ نَصَبْنَاهُمْ)

و اگر نه آن بودی که بدیشان را عیدانی مخصیصه (مخصوصه) عقیبتی در سنده (بِمَا قَدَّمْت) بسبب آنچه پیش  
 فرستاده است (أَيَّدْنَاهُمْ) دستهای ایشان یعنی عملها که ایشان از شرک و ظلم و مصیبت کردند (فَيَقُولُوا) بعض  
 گفتندی بوقت حایل عذاب (زَيْنًا) ای پروردگار ما (قُلُوا أَرْسَلَتْ) بجز انفرستایی (إِلَيْنَا) بدموی ما (رُسُلًا)  
 فرستاده که بیغنا م تو ما آوردی (فَتَقَبَّلَ إِلَيْنَا) پس ما متابعت کردی و آید می ترا و تصدیق رسول تو نمود می  
 (وَنُكَوِّرُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) و بود می از کردیدگان بود و رسول تو بواسطه اولای او دل بخدا داف است یعنی اگر نه  
 آن است که بوقت نزول عذاب حجت آورد و دمی که بیغمبر بنماید و ما را بحق دعوت نماید در آید عذاب  
 بر ایشان می فرستادیم آورده اند که در مطهریش در باب بیغمبر هم از پیوسته و سوال کردند و ایشان به نبوت وی  
 اقرار نمودند و نعمت و عذبت دمی از تورات خوانند مشرکان او کار تو رست نر نموده گفتند اگر بیغمبر  
 است چرا آن معجزه که موسی هم داشت وی ندارد آیت آمد (فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ) پس آن هنگام که  
 آمد بدیشان یعنی بگذار عرب فرستاده را است گوئی یعنی محمد هم باید غامی و دست یعنی قرآن (مِنْ عِنْدِنَا)  
 از نزد یک ما (قَالُوا) گفتند کفران (قُلُوا أَوْتِي) چرا داده نشد محمد را (مِثْلَ مَا أَوْتِي مُوسَى ط) مانند  
 آنچه داده اند موسی هم از معجزات یعنی چرا محمد هم و انبر عصا دید بخانه اند (أَوَلَمْ يَكْفُرُوا) آیا کافر  
 شدند یعنی کافر شدند انبای جنس ایشان از مشرکان قبط (يَمَا أَوْتِي مُوسَى مِنْ قَبْلُ) آنچه دادند  
 موسی هم را پیش ازین یعنی از آیات نعم (قَالُوا) گفتند قبطیان (عِصْرَانِ) دو دانه اند و مخر یعنی  
 موسی و نارون هم (تَطَّاهَرَا) هم پشت اند در اظهار خوارق عادات یا گفتند مشرکان عرب که دو سحر  
 معاون یکدیگر بودند یعنی تورات و قرآن (وَقَالُوا) و گفتند قبطیان با مشرکان که (إِنَّا نَكُفِّرُ) بدرستی که ما  
 بهر یک ازین دو سحر یا به جمیع بیغمبران و کتب ایشان (كَا فِرُونَ) ناگزیر و بد گانیم (قُلْ فَأْتُوا) بگو  
 پس بیارید (بِكُتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ) کتابی از نزد یک خدای تعالی که باشد (هُوَ أَهْدَى) آن کتاب راه  
 نماید (مِنْهُمَا) ازین دو کتاب که بر من و موسی نازل شده مان (اتَّبِعْ) پیروی کنم آنرا (إِنْ كُنْتُمْ  
 صَادِقِينَ) اگر راسته شمار است گویان که تورات و قرآن سحر است (فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا) پس  
 اگر اجابت نکند (لَكَ) امر ترا و کتاب نیارند (فَاعْلَمْ أَنَّمَا) پس بدانکه جزین نیست که ایشان (يَتَّبِعُونَ)  
 پیروی می کنند (أَهْوَاءَهُمْ ط) آرزوهای خود را بیدانشی و حجتی (وَمِنْ أَضَلِّ) و گیت گمراه تر (مِمَّنْ اتَّبَعَ  
 إِنْ كُنْتُمْ كُنْتُمْ) که پیروی کند (هُوَ أَهْوَاءَهُ) خواهی خود را (يَغْوِيهِمْ) بنمیر راه نمونی و اخبرتی (مِنْ اللَّهِ ط)  
 از نزد یک خدای تعالی (إِنَّ اللَّهَ) بدرستی که خدای تعالی (لَا يَهْدِي) راه نمی دهد و بسزل نمی رساند (الْقَوْمَ)

إِظْهَارِ الْإِيمَانِ) گردوی سستگار آن را که متابع نفس و هوای خود اند (وَلَقَدْ وَصَّلْنَا) بدرستی که پیوند دادیم  
 بود در هم پیوستیم (اللَّهُمَّ الْقَوْلُ) برای ایشان سخن را یعنی از بی در آردیم دعوت و ابرحجت  
 بود مواظبت را بمواعید و قصص را باستمال و تصابیح را بعبیه های قرآنی پیوسته فرستادیم آتی بعد از آتی  
 و سورتی بعد از سورتی (لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ) شاید که ایشان پند پذیر گردند و در و تامل کرده بدو بگردند  
 (الَّذِينَ آمَنُوا بِالْكِتَابِ) آنانرا که داده ایم کتاب یعنی تورات (مِنْ قَبْلِهِ) پیش از قرآن (هُمْ بِهِ)  
 ایشان بقرآن (يُؤْمِنُونَ) می گردند و بقول جمعی مراد مومنان اند از یهود چون ابن سلام و اصحاب ادریس  
 و اشهر آن است که کتاب انجیل باشد و مراد چهل تن از اهل حبشه و ثلث م باشد که در مکه ملازمت حضرت  
 طه است بناه عم آمده ایمان آوردند و این سوره کی است و ایمان ابن سلام و اصحاب ادریس یزید و ده  
 چهل گویند که این آیت مدنی است (وَإِذْ أَيْتَلَى) و چون خوانده شود قرآن (عَلَيْهِمْ) بر ایشان (قَالُوا آمَنَّا بِهِ)  
 گویند ایمان آورده ایم بوی و دانستیم که کلام نه ای است (إِنَّهُ الْحَقُّ) بدرستی که او راست  
 و درست است و فرود آمده (مِنْ رَبِّنَا) از نزد یک آفریدگار ما (إِنَّا كُنَّا) بدرستی که ما بودیم من قبله پیش  
 از نزد وی (مُسْلِمِينَ) گردن نهانندگان و محاصران جهنم آنکه در کتب مستند مذکر آن یافته بودیم و حقیقت  
 آنرا شناخته (أُولَئِكَ) آن گروه از اهل کتابین (يُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ) مزد داده شوند (مُؤْتَمِنِينَ) دوبار  
 (بِمَا صَبَرُوا) بسبب آنکه صبر کردند و ثابت بودند بر ایمان تورات یا انجیل یا ایمان بقرآن (وَيَذَرُونَ)  
 و دفع می کنند (بِالْحَسَنَةِ) سخن نیکو (الْحَسِبْتُمْ) قول قیبح را در موضع آورده که بعد از ایمان ترسانان  
 ابو جهل و اضراب او ایشانرا دشنام می دادند و ایشان در جواب می فرمودند که نه ای شما و اتوفیق  
 دهد و راه نماید یا منافقان مدینه و یهود طعن می کردند بر ابن سلام و اصحاب او ایشان نیز جواب بنهر می  
 قی دادند من سجده صفت ایشان کرد که دفع می کنند بر یحیی سخن قول آن صفا را (وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ)  
 و از آنچه روزی داده ایم ایشانرا (يَتَذَكَّرُونَ) نفع می کنند و راه ما (وَإِذْ أَسْمِعُوا لِلْغَوَا) و چون شنیدند  
 سخن پیروده را یعنی شتم و تعریض منافقان و کفار (أَحْزَنُوا عَنَّا) اعراض می نمایند از ان و غاموش  
 می شوند از تعریض مدان (وَقَالُوا) و گفته مر لغو گویندگان را (لَنَّا عَمَلْنَا) ما راست کردارهای ما علم  
 و صانع (وَلَكُم مَّا لَكُم ط) و مر شمار است اعمال شما از صفات و لغویا ما راست دین ما و شمار است  
 دین شما (سَلَامٌ عَلَيْكُمْ) سلامت است شمار از ما یعنی لغو شمار امثال با لغو نمی کنیم و گفته اند سلام تو دایع  
 و مناه که است زحمت یعنی ترک شما کنیم (لَا تَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ) نمی خواهیم صحبت جاهلان را از تحقیق

با خلق شمانی کنیم چه مصافقت با شرار موجب بدنامی و نیا بد فرجامی عقسی است \* بیعت \*

\* از به ان بگریزد و باینگان نشین \* \* یا و به زهری بودنی انگبین \*

آورده اند که آن حضرت هم رایان عم خود ابو طالب بنایت حریص بود بوقت وفات بر بائین وی آمد و گفت ای عم مرا به کلمه لا اله الا الله یاری ده تا حجت آرم به ان نزد یک خدای از برای تو ابو طالب گفت ای برادر زاده من می دانم که تو راست گوئی اگر سرزنش بیره زان قریش نبودی که ابو طالب از سرگ ترسیده کلمه گفت من بگفتن این کلمه تراشدمی ختم آیت آمد که (انک) بدرستی که تو ای محمد (لا تهديني) قادر نیستی که راه نائی ما مان (من احببت) آنرا که دوست میداری به آیت او (ولکن الله) ولیکن خدای تعالی (يهدي من يشاء) راه می نماید هر کرامی خواهد (وهو اعلم بالمهتدين) (و او دانانتر است براه یافندگان یعنی آنانکه مستعد به آیت اند یا آنها که حکم ازلی به آیت ایشان نازل گشته چه اصل و چه آیت حکم ازلی است و به آیت لم یزلی \* بیعت \*

\* به آیت هر که اداد از به آیت \* \* با و همراه باشد تا نهایت \*

آورده اند که حادث بن عثمان بن نوفل به جناب نبوت مآب عم آمده گفت ای محمد ما میدانیم که قول تو حق است و سخن تو راست و آنچه می گوئی عیب دولت ماست در حیات و در سلب سعادت مابعد از وفات ما نمابند تو موجب مخالفت تمام عرب است می ترسم که اگر پیروی تو کنیم عرب مارا ازین حرم بیرون کند و ما را بظلمات انصار طاقت متناوست ایشان نمادند این آیت نازل شد که (وقالوا) و گفته بعضی از کناره (ان نتبع الهدى معك نتخطف) اگر پیروی کنیم طریق رست در ابا تو یعنی ایمان آوریم بتو بوده شایم (من ارضنا) از زمین ما یعنی عرب مارا ازین دیار بر بایند و بدر کتد (اولم نمکن) آیا ما جای نداده ایم (لهم) مرا ایشان را (حرمنا) حرمی ما این که کسی بر ایشان دست ندارد (یجی) مشیده می شود (الیه) بسوی این حرم (نموت کل شیء) میوه های هر چیزی یعنی منافع از هر نوعی و غراب از هر ناحیتی به انجا آمده و روزی دادیم ایشان را دین دادی غرضی ذوق (رزقا) روزی دادنی (من لدنا) از نزدیک مالی منت غیری پس چون با وجودت پرستی ایشان را این و مطمین و مرفعه میدادیم اگر ان آرم چگونه ایشان را از خوف و تحطف در آمان نداشتیم (ولکن اکثرهم) ولیکن بیشتر ایشان (لا یعلمون) نمی دانند این نکته را و در نمی یابند (وکنم اهلکنا) و بسن هلاک کردیم (من قریه) از اهل دیهی که بنا برانی (بطرث) کافر شده (معبشتها) در زندگانی خود یعنی بوقت نعمت غامی و باغی

شدند چنانچه اهل مکّه و ما آن طاغیان را هلاک کردیم (فَتَلَّكَ) پس آن است (مَصَاكِنَهُمْ) سکناهای ایشان خالی و خراب (لَمْ تَسْكُنْ مِنْ بَعْدِهِمْ) نه نشسته و نه از بس هلاک ایشان (إِلَّا قَلِيلًا) مگر اندکی از راه گند و پلّ که روزی با بعضی از روزی آنجا باشند و بروند و باز خالی بگذرانند \* بیت \*

\* در خانه دنیا هر نسیمی بر خیزد \* کاین خانه بد آن خوش است گانده و رونده \*

(وَكُنَّا نَحْنُ الْقَوَّيْنِ) و هستیم ما دوارث آن مساکین بعد از انانی آن یعنی ما نیم بانی بعد از فانی هر (وَمَا كَانَ رَبُّكَ) و نیست پروردگار تو (مَهْلِكًا الْقُرَى) هلاک کننده آبادی دهرهای (حَتَّى يَبْعَثَ) تا قیامت که برانگیزد (فِي أُولَئِكَ) در معظّم آن دیار و اهل آن بلاد یعنی اهل سواد اعظم زیر که نزد ما فهم تر باشند از اهل دیگر قری لا حرم آنجا برانگیزد (وَمُسَوَّلًا) فرستاده بحکم الهی (يَتْلُوا عَلَيْهِمْ) بخوانند بر ایشان (الْأَنْتَنَاءَ) آبنمای مار برای الزام صحبت و قطع مغذرت (وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَى) و نیستیم ما هلاک کننده یعنی خراب سازنده دهرها بعتوبت (إِلَّا أَهْلُهَا) مگر اهل آن (ظَالِمُونَ) ستمکاران باشند بکندیب غمناک و ابله و حق (وَمَا أَوْتَيْنَهُمْ) و آنچه داده شد و اید شما (مِنْ شَيْءٍ) از چیزی که انصاف دینی باشد (فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) پس آن برخورداری است در زندگانی این جهان (وَزِينَتُهَا) و آرایش این دین سرای که در مدت حیات بی اعتبار بدان مبادات و افتخار کنید (وَمَا عِنْدَ اللَّهِ) و آنچه نزد یک خداست است از صواب آن جهانی و نعمت های جاودانی (خَيْرٌ) بهتر است فی نفس الامر لذت آن خالص است از که در است و مشقت و محنت (وَأَبْقَى) و بایستد (أَفَلَا تَعْقِلُونَ) آیا در نمی یابید و اندیشه نمی کنید که بانی را بنفاتی و مرغوب را بجمیوب سبیل می کنید \* بیت \*

\* حیث باشد لعل و زردادن و چنگ \* پس گرفتن در برابر خاک و سنگ \*

در خبر است که علی و حمزه رضی الله عنهما مبارزه بسیار کردند در باب دین و گفته اند هر دو بنیامر با ولید بن مغیره مجازله فرموده این آیت نازل شد (أَفَنَنْتُمْ وَعَدَ اللَّهُ) آیا کسی که او را وعده کردیم بخت در آخرت و بضررت در دنیا (وَعَدًا حَسَنًا) وعده نیکو که در آن خلاف مقهور نیست (فَقُولُوا بَلَى) پس او در پیانده آن موعود است بی شبهه یعنی علی و حمزه یا هر دو رض چنین کس باشد (كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) مانند کسی که برخورداری دادیم او را از متاع زندگانی دنیا که نعمتش آنچه محنت است و در آتش مودی به نکیبت و آتش در ممد و ذوال و جاهش در معرض انتقال (ثُمَّ هُوَ) پس آنکس (يَوْمَ الْقِيَمَةِ) روز رستخیز (مِنَ الْمُخَضَّرِينَ) از حاضر کرده شده گان باشد از برای عذاب یا عذاب مراد از این کس

۱۰۰ جهل است باو بعد از منبره (وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ) و بادکن و وزی را که نه ای بخواند کافران را (فَيَقُولُ) پس گوید (أَيُّنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كَانُوا شُرَكَاءَ بَيْنَ يَدَيْهِمْ) آنکه (كُنْتُمْ تُزَعِّمُونَ) بودید شما که گمان می بردید که شریک منم (قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ) گویند آنکه واجب شد (عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ) برایشان سخن خدای یعنی آیات و عید با کفر لاملان جهنم ایشان دعوی اهل ضلالت باشد یاد یوان که گویند (رَدْنَا) ای پروردگار ما (هَؤُلَاءِ الَّذِينَ) این گروه یعنی ضلالت و اتباع آنانند که ما (أَخَوَيْنَا) گمراه کردیم ایشان را و بشرک خواندیم اجابت کردند (أَخَوَيْنَاهُمْ) گمراه کردیم ایشان را (كَمَا أَخَوَيْنَا) همچنانکه خود گمراه بودیم (تَبَرَأْنَا) کنون ما بر ایمان (إِلَيْكَ) بسوی تو از ایشان و از آنچه ایشان اختیار کرده اند از کفر (مَا كَانُوا) بودند ایشان که فی الواقع (إِنَّمَا يَعْبُدُونَنَا) ما را پرستند بلکه ایشان پرستش هوای انفس خود می کردند (وَقِيلَ ادْعُوا) و گویند کافران را که بخوانید (شُرَكَاءَ كُمُ) انبازان خود را یعنی آنانرا که شریک نامی ساخته اید از بتان ما از شما دفع کنند (فَدَعَوْهُمْ) پس بخوانند ایشان را با امید نصرت (فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا) پس اجابت نکنند (لَهُمْ) برایشان را بجهت (مَجْرَازِ اجَابَتِ) و نصرت (وَرَأَوْا الْعَذَابَ) و دیدند عذاب را و یافته ای عذابی که عذاب از خود دفع کردند می ماراه یافته بودند می بحق ما از عذاب ایستادند می (وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ) و یاد آور روزی را که ندانند حق سبحانه اهل تکذیب را (فَيَقُولُ) پس گوید (مَاذَا جِئْتُمُ الَّذِينَ كَفَرْتُمْ) چرا جواب دادید فرستادگان را چون شمارا بحق دعوت کردند (فَدَعَيْتُمْ) پس پوشیده شود (عَلَيْهِمُ الْآتَاءُ) برایشان خبر یعنی آنچه پیغمبران گفته باشند یا فراموش کنند همچنانکه (يَوْمَئِذٍ) در آن روز ندانند که گویند (فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ) پس ایشان نپرسند از یکدیگر که چرا جواب گوئیم بحجت آنکه سایل و سؤل همه در مانده باشند یا از غایت دشت و حیرت بردای پرستش نه کنند (فَأَمَّا مَنْ تَابَ) پس اما آن کس که توبه کند از شرک (وَأَمَّنْ) و بگردد بخدا رسول (وَعَمِلَ صَالِحًا) و به کند عمل شایسته (فَعَسَى أَنْ يَكُونَ مِنْ الْمُفْلِحِينَ) از شایستگان در روزگار آن نه از ستمگران و در وقت سزای از جواب فروماند و در روزگاری ناجابت

بیت

حضرت رسالت بنده هم باز بسته است

\* مژگان بی رضای محمد نفس \*

\* در روزگاری همین است و بس \*

آدرده اند که صنادید عرب طعنه میزدند که ندای جبر محمد را برای نبوت اختیار کند بایستی که چنین نه باشد



حالی به برادرگ تراهل که وظایف سعیدی لولا ایزال به القرآن علی جمل من القرینین عظیم حق سبحانه و در جواب ایشان فرمود که (وَرَبِّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ) و پروردگار تو می آفریند آنچه می خواهد بی موجهی و مافی و اختیار می کند و برمیگزیند از برای تبلیغ رسالت هر که خواهد (مَا كَانَ) نیست و نباشد (لَهُمُ الْخَيْرَةُ) مرا کافران را چون ولید بن مغیره و سایر طاغیان اختیاری در آن یعنی ایشانرا رسد و نرسد که برای نبوت کسی را برگزینند چه زمام اختیار در قبضه اقتدار قادر و مختار است هر که خواهد برگزیند و هر که خواهد رد کند (سُبْحَانَ اللَّهِ) پایی مرغی را است از آنکه کسی را بر بالای او اختیاری بود (وَتَعَالَى) و برتر است ندای (عَمَّا يُشْرِكُونَ) از آنچه شرک می آورند بت پرستان و شرک می گیرند (وَرَبِّكَ) و آفریدگار تو (يَعْلَمُ) می داند (مَا تَكُنُ) آنچه می پوشد (صُدُّوهُمْ) سببهای ایشان یعنی آنچه بنیان طبع دارند از هدایت پیغمبر غم و کینه مومنان (وَمَا يَعْلَمُونَ) نمی دانند و آنچه آشکار می سازند از طعن و نبوت و تکذیب قرآن (وَهُوَ اللَّهُ) و او است خدای مستحق پرستش (لَا إِلَهَ) هیچ معبودی سزا نیست (إِلَّا هُوَ) (لَهُ الْحُكْمُ) مرا وراست ستایش (فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ) در بین مراد و در آن صراط مولی نعم دنیوی و آخروی او است (وَلَهُ الْحُكْمُ) و مرا وراست فرمادی و کارگزاری (وَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ) و به و بازگردیده خواهید شد در روز نشور (قُلْ) بگو ای محمد (أَرَأَيْتُمْ) آیا چون می بینید (إِنْ جَعَلَ اللَّهُ) اگر گرداند خدای تعالی (عَلَيْكُمْ اللَّيْلَ سَوَّداً) بر شما شب را پاینده (إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ) تا روز قیامت یا آنکه آفتاب را تحت الارض بدارد یا بر حوالی افق غایب حرکت دهد (مَنْ إِلَهٌ) کیست خدای (غَيْرَ اللَّهِ) بجز خدای محن که از روی قدرت (يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ) بیاورد برای شما روشنی یعنی روز روشن گردان بطاب معایش است بنال کینه (أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ) آیا نمی شنیدید موعظه را بگوش تدبر و اعتبار (قُلْ أَرَأَيْتُمْ) بگو ای محمد (إِنْ جَعَلَ اللَّهُ) اگر سازد خدای (عَلَيْكُمْ النَّهَارَ) بر شما روز را (مَرَصداً) باقی پاینده (إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ) تا روز قیامت یا آنکه آفتاب را بوسط السماء بدارد یا بر فوق الارض حرکت دهد (مَنْ إِلَهٌ غَيْرَ اللَّهِ) کیست خدای بجز اله که از راه رحمت (يَأْتِيكُمْ بِاللَّيْلِ تَسْكَنُونَ) بیاورد برای شما شبی را که آرام گیرید (فَبِئْسَ) در روز مباحث و اشتغال و اعمال و ذرات راحت کنید (أَفَلَا تَبْصُرُونَ) آیا نمی بینید آثار قدرت را بیده تفکر استیصار (وَمِنْ رَحْمَتِهِ) و از بخشایش خود (جَعَلَ) بیاورد (لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ) برای شما شب و روز را (لِتَسْكُنُوا فِيهِ) تا آرام گیرید در شب (وَلِتَبْتَغُوا) و تا بجوید در روز (مِنْ فَضْلِهِ) از روی خدای تعالی که بنخل خود مقرر کرده (وَلَعَلَّكُمْ) و شاید

که شامان را ن (تَشْكُرُونَ) سپاس داری کینه خدای را بر نسبت شب و روز \* نظم \*

\* پر خ واد در شب و روز می ده \* \* شب بر در و روز آرد و روزی ده \*

\* خاوت شب بهر آن جان و بش \* \* را از دل گوید بر جانان خویش \*

\* روز را از بهر خوقای عوام \* \* تا بدیشان کار تن گیرد نظام \*

(وَيَوْمَ يُعْأَدُّ لَهُمْ) و یاد کن روزی را که ما کند خدای تعالی مرتبت پرستان را که از این خدا انفریع بعد از

تذریع است (فَيَقُولُ) پس گوید (إِنَّ) همانکه (شُرَكَائِي الَّذِينَ) انبازان من آنکه (كُنتُمْ تَزْعُمُونَ) \*

بودید که گمان می بردید که شریک من اند و دودغ می گفتید (وَقَرَعْنَا) و پیرون آویم ما (مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ) از

هر که دینی داشتی (شَهِيدًا) گواهی بر گفتار و کردار ایشان یعنی پیغمبر ایشان را بگو ای آریم (فَقُلْنَا هَاتُوا)

پس بگوئیم ما را ستاره که یارید (بُرْهَانَكُمْ) جمعی که دارید بر شرک و تکذیب (فَعَلُّوْا) پس بداند آن هنگام

(إِنَّ الْحَقَّ) آنکه راستی یا عبادت یا حجت یا توحید مراد است (وَصَلَّ عَنْهُمْ) و گم کرد و از

ایشان (مَا كَانُوا يَفْقَهُوْنَ) آنچه بودند که می یافتند از سخنمان باطل یا امید شفاعت که بر بتان سیداشند

(إِنَّ قَارُونََ) بد رستیکار قارون (كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى) بود از قوم موسی عم نبیلی گوید این هم موسی

بود و گویند خواهرزاده موسی هم بوده و اصح آن است که بر هم موسی هم بود پدر قارون یصهر بن

قاهرش است و پدر موسی هم عمران بن قاهرش از اولاد لادی بن یعقوب هم بوده و قارون را از غایت

خوب صورتی و زیبا طلعت نمود و خواندندی و در قرائت توریت افزای نبی اسرائیل بوده و یکی از صعبین

مختار او است و در زمان فقر و احتیاج مردی متواضع و مستحق بود و همین که توانگری روی بوی نهادن

منه برگشت (فَبَغَى) پس ستم کرد و افزودنی جست (عَلَيْهِمْ هَا) بر قوم موسی عم و خواست که هر بر تخت

حکم او باشد (وَأَتَيْنَاهُ) و عطا کردیم ما را (الْكُنُوزِ) از گنج های جمع کرده (مَّا إِنَّ مَغَانِمَهُ)

آنچه کید می آن یعنی برداشتن آن (لَتَنْزَعَنَّ) هر آینه گرانی می کرد (بِالْعَصْبَةِ) بگردی از مردمان (أُولَى

الْقُوَّةِ) خداوندان توانائی عصبه جماعتی باشد از ده تا چهل و اما مرافقه که این جا مراد چهل تنه که کید می

کنوز روی می کشیدند و در کثافت مذکور است که شصت اشتر منافع خزان ادمی است بدنه هر خزینه را

مناصی بوده و هیچ مناصی از اصبعی زیاده نبوده و از پوست حیوانات ساخته بودند تا سبک باشد

و اما نبیلی گفته که مراد از منافع اذ عیه مال است و آن چهار صد هزار و چهل هزار انبان بر از زور فقره

بوده (اذْ قَالُ لَهُ) یاد کن چون گفتند قارون را (قَرَحَهُ) کرده ادیع مومنان از ایشان بطریق نصیب

گفته ای قارون (لَا تَفْرَحْ) شایسته ای که مال دنیا را بداند (إِنَّ اللَّهَ) بدو رستیکه خدا ای تمای (لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ) دوستی داد و دفرح کند گناه را بداند که دنیا مبعوضه حق است

نظم

\* دنیای دنی چیست سرای سستی \* افکنده و بپاشد گشته دور بر می

\* گم دست دهد گدای شایسته \* دو فوت شد و بپاشد نیز بر می

(وَابْتَغِ الْوَعْدَ) و طلب کن بجز کلام ناصحان است که قارون را گفته بودی و بدست آر (فَعَمَّا أَتَتْكَ اللَّهُ) و آنچه عطا داده است ترا خدا ای (الَّذِي الْأَخْرَجَ) سرای دیگر را یعنی حرف کن اموال خود را در راه خدا ای و بدیده باز آن را و در حصول ثواب آن جهانی

بیت

\* بد نیاتوانی که عتبی خری \* بخر جان من و زحمات بر می

(وَلَا تَنْفُسَ) و در اموشش کن (تَهْتِكُ) بهره خود را (مِنَ الدُّنْيَا) از مال دنیا یعنی نصیب تو و دوست داشت ازین جهان کنی خواه بود و پس از انحال بر اندیش و مال و منال غن مشو

نظم

\* گم یک تو شام تایمن خواهد بود \* و ز سر هر دم تا حق خواهد بود

\* آخر و ز کین جهان کنی عزم منجر \* هر راه تو چند گز کفن خواهد بود

و گفته اند فراموش کن بهره خود را یعنی آن مقلد از مال که ترا کفایت کند و باشد بپند کن (وَأَحْسِنْ) و نیکوی نای بندگان خدا ای (كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ) همچنانکه نیکوئی کرده است خدا ای تمای و نعمت فرستاد (إِلَيْكَ) بسوی تو (وَلَا تَتَّبِعِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ) و مجوی تباه کاری و بدادگری و تکبر در زمین (إِنَّ اللَّهَ) بدو رستیکه خدا ای (لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ) دوست نمی دارد و بدد گناه را که بدینا تها فرد تو ظلم کند (قَالَ) گفت قارون در جواب ایشان (إِنَّمَا أُوتِيتُهُ) جزین دوست که داده شده ام این مال را یعنی بمن داده اند (عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي) بر دانسته که نزد یک من است یعنی علم تو رست چه من اعلم نی اسرائیل بدان با علم تجارت و دقت و تیر یکاسب یاد انا بوده بگنجهای بوی صفت صلیق عم آخر ابرداشته و گفته اند مرا و علم کیسبا است که موسی هم بخوهر خود آموخته بود و در قار و در انعام داده (أَوَلَمْ يَعْلَمْ) آیا ندانست قارون یعنی دانسته بود و در توست خوانده و از مورخان شنیده (أَنَّ اللَّهَ) آنگاه خدا ای تمای (قَدْ أَهْلَكَ) بدو رستیکه هلاک کرده است (مِن قَبْلِهِ) پیش از قارون (مِنَ الْقُرُونِ) از اهلان روزگار (مَنْ هُوَ) کسی را که او (أَشَدُّ مِنْهُ) سخت تر بوده از قارون (قُوَّةً) از روی توانائی (وَأَكْثَرُ جِدًّا) و بیشتر از روی جمع مال مانع سخن آنکه هر قارون بشدت و بطشبت و کثرت مال مغرور گردید و با وجود آنکه میدان که

از وی قوی تر و غنی تر اهلایک کرده ایم پس از روی تمهید می فرمایند (وَلَا يُسْئَلُ) و پر صیده نخواهد شد  
 (عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُعْجِرُ مَوْثِقٌ) از گناهان خود گناهگاهان اینست مشرکان بر ایشان اسبهای ایشان خواهند  
 شناخت بعرف البحر مومن بیایم یا ایشانرا سوال الله تعالیام نخواهد شد بر حق تعالی مطلع است بران  
 یا سوال صابره نباشد زیرا که بی حساب و دوزخ خواهند یافت (فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ) پس بیرون آمد قارون  
 و دوزش بر قوم خود (فَإِذَا نَزَلَتْهُ ط) بآرایشش خود بر احقر سفید که نذیرین زوین و او شیت نشسته و جامه  
 از غوانی پوشیده چهار هزار کس به همین عظمت با وی سوار شده و در کشتاف گوید که نو دهنزار کس که  
 نهر جامه معصوم داشتند با وی سوار گشته و مردوم پیش از ان رنگ معصوم نندیده بودند و در توضیح آورده  
 که هزار بار به با وی بودند هر سوار با ستران حنفید و نرس زوین و جامه های از غوانی و موزهای سفید چون  
 نقارون بدین و بد بر میانای قوم در آمد (قَالَ الَّذِينَ) گفتند آنانکه (يُؤْتُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا) می خواهند  
 نذیر گانی دنیا را بدان راغب بودند از قوم او و قتیکه بدین زینت برایشان داده آمد (يَلْبَسُونَ لَنَا) ای کاشکی  
 بودی ما را انزال (صَلِّ مَا أَوْتِي قَارُونَ لَا) مانند آنچه داده شده است قارون را (إِنَّهُ لَذُو حِظٍّ عَظِيمٍ) \*  
 بد و تنبیکه قارون خداوند حظ بزرگ است از دنیا (وَقَالَ الَّذِينَ) او گفتند آنانکه (أَوْتُوا الْعِلْمَ) داد ما  
 بودند ایشانرا علم باحوال آخرت یاد انا بودند بهر کث قناعت و عزت توکل چون به شیع هم و اصحاب انا  
 (وَيَلْبِسُكُمْ) وای بر شما ای طالبان دنیا (ثَوَابُ اللَّهِ) پاداش خدا ای و در آخرت (خَيْرٌ) بهتر است از مالمای  
 دنیا (لَنْ أَمُنَ) هر کسی را که بگردد بخدای و پیغمبر او هم (وَعَمِلَ الصَّالِحَاتِ) و بکند کردار صحت و ده (وَلَا يُلْقِيهَا)  
 و تاذین نخواهند کرد این کلمه که عالم گفته یعنی در دل و زبان نخواهند داشت (إِلَّا الصَّابِرُونَ) مگر صبر کنندگان را  
 که بر طاعت یا از مصیبت شکیا باشند و گفته اند که تو فیتق ند بند مباشرت اعمال صالحه مگر صابرانرا \* نظم \*  
 \* اهل صبر از جهل عالم برترند \* \* صابران از اوج گردون بگذرند \*  
 \* هر که کار د تخم صبر اندر جهان \* \* بدرود محصول عیش جاودان \*  
 آورده اند که قارون را بر موصی و ناردون هم صلح می و حقیقی تمام بود چنانچه و زوی بموضی هم گفت  
 نور صالت بروی و نذیر م و ناردون هم رسید من لی مضی چند صبر کنم القصه دایم و پیل این ای موصی هم  
 بودند قتیکه حکم زکوة نازل شد و یا آنکه عشر یارب مال می بایست داد موضی هم فرمان الهی بادی صلح  
 کرد که از هزار دینار یک دینار زکوة دهد قارون حساب کرد مبلغی عظیم بر آمد بخل و خست بر و غلبه کرد جمعی  
 از بنی اسرائیل را طلبیده گفت هر چه موسی هم گفت فرمان بردید این زمان می خواهد که مالکها از شما

بنامد گفتند تو مهربانی به منی زبانی گفت می خواهم که ادوار در میان قوم رسوا کنم تا دیگران سخن دی  
نشوند پس زنی فاجره را که در تیسیر آورده که نام او صبر بوده طلبیده و دو همسایان زربوی داد و منور  
کرد که فردا به محضر خاص و عام افراد کند که موسی بادی زنا کرده و دزد دیگر که موسی هم دو انشای او امر و نواهی  
می فرمود که هر که دزدی کند دستش بهرم و هر که زنا کند اگر غیر محصن است نازیانه بر نیم و محصن و اسنگاماد  
مکنیم قارون برخواست و گفت که اگر به تو باشی موسی گفت آری اگر چه من باشم قارون گفت  
بنی اسرائیل گمان می برند که تو با قارون زنا کرده موسی هم گفت معاذ الله او را حاضر کنید پس شبز به محفل  
دور آمد موسی هم گفت ای زن ترا سوگند میدهم بخدا ای که دویا شگافه و توریت فرد فرستاده که راست  
بگو زن را هیبت الهی دریافت گفت یا کلیم الله قارون دعو کنید زهر شوت پس داده تا دوباره تو  
افتخار کنم و من با وجود گنه گاری تا بدکاری نمی خود چگونگی پسندم که بر تو تهمت نهم و اینک آن دو همسایان  
چهار قارون با من است بنی اسرائیل مهر قارون را بدیدند و مکر می بر هر روشن شد موسی هم رو بخاک  
نهاد از قارون شکایت کرد و خطاب و سید که زمین را در فرمان تو گردیدم انفرمای هر چه می خواهی موسی هم  
گفت ای قوم من بنماز و ن سبوح شم چنانچه بر دعوی بودم هر که با قارون است گوهر جای خود قرار گیرد و هر که  
با من است گویند که او را دزد و کافه بنی اسرائیل از آن محفل کنار گرفته اند و قارون با قارون ماند و موسی هم  
بر زمین خطاب کرد که بگیر ایشان را از زمین بایسای ایشان را تا کعبین فرو برد و ایشان آغاز تضرع کرده  
انمان طلبیده بجای نرسیده موسی هم می گفت نذر بهم القصر تا زانو و میان و گردن بر زمین فرو رفته و زاری  
و استغاثه ایشان در دل موسی اثر کرد تا زمین ایشان را به تمام فرو برد و ایشان زاری می کردند  
بقایه نداد و در اکثر انما سیر هست که حضرت عزت با موسی هم خطاب کرد که هفتاد بار قارون و یاران او  
فریاد کردند بنمای ایشان نرسیدی و رحم نکردی بعزت و جلال من که اگر یک نوبت مرا بخواندندی  
اجابت می کردم القصر بعد از خسف قارون و سنهای بنی اسرائیل با یکدیگر گفتند که موسی هم دعا کرد  
تا قارون بر زمین فرو رود و کنوز او را جمع او را تصرف نماید چون موسی هم شنید و خواست از حق سبحانه  
تا صرا و گنج نهی او نیز بر زمین فرو برد چنانچه حق سبحانه می فرماید (فَحَسْبُنَا بِهِ) پس فردا بدیم قارون  
(وَبَدَأَ الْأَرْضُ) و صرا و ادا زمین صاحب لباب فرسوده که بر دزد قارون ملعون ملعون منتهار قاست  
خود با مال و خانه بر زمین فرو می ریزد و در نفع صور بارض ستمانی خواهند رسید  
\* بیست \*

\* گنج قارون که فردا بر دزدان قبر هنوز \* خوانده باشی که هم از غیرت و در ایشان است \*

(فَمَا كَانَ لَهُ) پس بود رفتار و ن را (مِنْ فِتْنَةٍ) هیچ گروهی از یاران که در آن وقت (يَنْصُرُونَهُ) یاری  
 کردند و او را (مِنْ دُونِ اللَّهِ) بخیرند ای (وَمَا كَانَ مِنَ الْمُتَصَرِّينَ) و نبود از مصلحت کنندگان عذاب  
 از خود یعنی نه کسی از وی عذاب باز داشت و نه خود توان است باز داشتن (وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا  
 دِمَاءَهُمْ كَرْدَمًا تَأْتِيهِمْ) بر دمی بردند (مَكَانَهُ) منزل و جا و او را (بِالْأَمْسِ) دی روز یعنی آو ز و برندگان  
 گفتند بعد از ضعیف دی رو گردانندگان (يَقُولُونَ) می گفتند هر یک با دیگری (وَيَكُنَّ اللَّهُ)  
 و یگانا یعنی و یگانه است و اعلم بخیر است یعنی دای بر توبه آنکه خدا ای تنالی (يَبْسُطُ الرِّزْقَ) سباده  
 می گرداند و زی را (لَمَنْ يَشَاءُ) برای هر که می خواهد (مِنْ حَبَادٍ) بندگان خود را بکامی که مقتضی بطلب بود  
 بلکه بمحض ارادت (وَيَقْدِرُ رُجْحًا) دستبگ می سازد بر هر که می خواهد نه بختی که تقاضای قبض کند بلکه بمقتضای  
 مشیت (لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ) اگر نه آن بودی که خدا ای تنالی منت نهادی (عَلَيْنَا) بر ما و ما را آنچه تنالی  
 ما بود از دنیا (لَخَسَفَ بِنَاطٍ) هر آینه بزین فردا برده بود و ما را از حنص فعل ماضی خواند یعنی خدا ای ما را بر زمین  
 فرو بردی (وَيَكُنَّ) و می گمزدیم است و گمان برای تشبیه و در باب از طبری نقل می کند که مجموع و یگانا  
 یعنی ام تمام عالم تر است یعنی نمی دانی و نمی بینی آنکه (لَا يَفْلَحُ الْكَافِرُونَ) رستگاری نمی یابند از  
 عذاب ناکر ویدگان یا کافر نعمتان با تکذیب کنندگان (تِلْكَ الْأَنَارُ الْآخِرَةُ) آن سمرای دیگر که شنیده  
 و دانسته مراد هشت است (نَجْعَلُهَا) بخت ایم آن را (لِلَّذِينَ) برای آنکه ایشان (لَا يَرْيدُونَ)  
 نمی خواهند (عُلُوًّا) بزرگی و تکبر (فِي الْأَرْضِ) در زمین باطل آن (وَلَا فسادًا) و نه تباه کاری و ستم  
 بر مردمان چنانچه قارون خواست (وَالْعَاقِبَةُ) و سرانجام میگو (لِلْمُتَّقِينَ) و مریدان و پیروکاران را است صاحب  
 بحر فرموده که سمرای و صابر جماعتی را است از ارواح مقدسه یعنی پاک شده از ادناس صفات نفسانی که  
 در زمین بشریه طالب علو نباشند چون انوس فراعنه و جابره و قسا و نخواهند یعنی نظرها از غیر حضرت برداشته  
 التفات هیچ کس و هیچ چیز ننهند به عالم ملک و ملکوت را بصرف مالک الملک باز گذارند بلکه است  
 و مالکیت ماهر تصرفی که و رکون و مکان خواهد که و ایشان را بران زبان اعراض نبود \* **مصرع** \*  
 هر که خواهی بکن که ملک تر است \* (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ) هر که بیار و خصلتی نیکو یا سرفتی توحید بانی یا طاعتی  
 یا غلاص (فَلَهُ) پس مراد است (خَيْرٌ) نیکوتری (مَنْ هَاجَ) از آن فصاحت یا طاعت یا معرفت یا هر که  
 بیار و دیگری در دنیا و را باشد بهتر از آن در آخرت (وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ) و هر که بیار و بدی چون مشرک  
 و کذب (فَلَا يَجْزِي الذِّينَ) پس مردار دشت و نه آنکه (عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ) کردند به بهار (الْأَعْمَاكَانُوا)

يَعْمَلُونَ ﴿٥﴾ مگر مثل آن چیزی که بودند که در دنیا عمل می کردند ظاهر آید و دلیل است بر آنکه ثواب  
 همه بهتر از آن خواهد بود و پاداش عظیم مثل آن باشد و وضع مظهر در موضع منظم جهت تفسیر حال  
 به کار آن است مگر از احکام عظیمه ایشان و قایده این صورت از مجار و پاداش است عظاما از رتکات عظیمات  
 بیت \* هر چه در عقل و شرع باشد \* نکته هر که با خدا باشد \*

آورده اند که چون حضرت و سالت پناه هم در زمان هجرت بجهنم رسید شوق حرم کعبه و آرزوی مولد  
 در باطن مبارکش ظاهر گشت جبرئیل هم بدین آیت فرود آمد (إِنَّ اللَّهَ قَرَضَ) بهر صحتیکه آنکه فرض  
 کرده است (عَلَيْكَ الْقُرْآنَ) بر تو بتایید قرآن یا عمل بدان (لَرَأَيْتُكَ) هر آینه باز کرده اند که دانیه است ترا (إِلَى  
 صَعَادٍ ط) بجای باز گشت یعنی که دگر بینه این وجه و فتح که بود در بعضی احوال و جنت است و در تأویلات کاشی  
 آورده است که معاد فانی اله است در احوال ذات و بقا با اله در مقام تحقیق به جمیع صفات و برسا ک  
 است بهر اینجا صریح به ادالیه بعد و روشن می گردد  
 نظم \*

\* چون از و بدین و آن را الهه \*

\* نورانی را که کرد از حق طلوع \*

\* همه را هم سوی او باشد رجوع \*

أَقُولُ) بگو ای محمد (رَبِّي) پروردگار من (أَعْلَمُ) دانای من است (مَنْ جَاءَ بِالْهُدَى) کسی که آید و راه  
 را است را یا تو حید با قرآن و آن منم (وَمَنْ هُوَ) و آن کسی که او (فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) در گمراهی هویدا  
 است چون منکران مردم (وَمَا كُنْتَ تَرْجُو) و نبودی تو که امید داشته باشی (أَنْ يُلْقِيَ إِلَيْكَ الْكِتَابَ)  
 آنکه فرستاده شود به قرآن پس ما نفرستادیم تو کتاب (إِلَّا رَحْمَةً) مگر به جهت بخشایشی (مَنْ رَبِّكَ)  
 از نزد یک پروردگار تو (فَلَا تَكُونَنَّ ظَاهِرًا) پس مباش هم پشت و بار (فَلَنَكْفُرُنَّ بِهِ) مرا نگریدگان را  
 یعنی بهر آنکه با ایشان و مانع از ایشان اجابت منم می (وَلَا يَصْدُقُكَ) و باید که کافران باز نمانند ترا  
 (عَنْ آيَاتِ اللَّهِ) از خواندن آیاتهای الهی و عمل کردن بدان (يَعْدَا إِذْ أَنْزَلْتَ إِلَيْكَ) بعد از آنکه  
 فرود آورده است تو (وَأَنْذَعُ) و بخوان خالق را (إِلَى رَبِّكَ) سوی عبادت پروردگار خود (وَلَا تَكُونَنَّ  
 مِنَ الْمُشْرِكِينَ) و مباش از شرک آورندگان (وَلَا تَدْعُ) و خوان (مَعَ اللَّهِ) با الهی تعالی بحق  
 (إِلَهًا آخَرَ ط) دگر زیرا که (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقُّ) نیست هیچ الهی مگر او خواندن مگر او مخاطب درین  
 آیات حضرت پیغمبر است هم و مراد است از قایده خطاب بآن حضرت هم قطع طمع مشرکان است  
 از موافقت وی با ایشان (كُلُّ شَيْءٍ) هر چیز (هَالِكٌ) فانی است (الْأَوَجَّهُ ط) مگر ذات حق سبحانه باهر

(فَمَا كَانَ لَهُ) پس نبود مرقارون را (مِنْ فِتْنَةٍ) هیچ گروهی از یاران که در آن وقت (يَنْصُرُونَهُ) یاری کردند و او را (مِنْ دُونِ اللَّهِ) بخیر خدا ای (وَمَا كَانَ مِنَ الْمُتَصَرِّينَ) و نبود از منیع کنندگان عذاب از خود یعنی نه کسی از وی عذاب باز داشت و نه خود توان است باز داشتن (وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا) و بامداد کردند آنانکه آرزو می بردند (مَكَانَهُ) منزل و جاه او را (بِالْأَنْصِ) دی روزی آرزو برندگان گشته بعد از خضعت دی روگردانندگان (بِصَالِحِ) می گفتند هر یک با دیگری (وَيَكُنَّ اللَّهُ) و یگان یعنی دایک است و اعلم مضمراست یعنی دایم بر توبه آنکه خدا ای تمای (يَبْسُطُ الرِّزْقَ) سباده می گرداند روزی را (لِمَنْ يَشَاءُ) برای هر که می خواهد (مِنْ عِبَادِهِ) بندگان خود نه بکرامتی که منتفی بطل بود بلکه بمحض ارادت (وَيَقْدِرُ) و تنگ می سازد بر هر که می خواهد نه بمنه فی که تقاضای قبض کند بلکه بمنتهضای مشیت (لَوْلَا أَنْ مِّنَ اللَّهِ) اگر نه آن بودی که خدا ای تمای منت نهادی (عَلَيْهَا) بر ما و ما را آماج تسنای ما بود از دنیا (لَخَسَفَ بِنَاطِلًا) هر آینه بر زمین فرو برده بود و در ادخض فعل معلوم خواند یعنی خدا ای ما را بر زمین فرو بردی (وَيَكُنَّ اللَّهُ) و یگانه است و یگانه ایم است و گمان برای تشبیه و در باب از طبری نقل می کند که مجموع و یگان نه یعنی ام تمام عالم تر است یعنی نمی دانی و نمی بینی آنکه (لَا يَفْلَحُ الْكَافِرُونَ) رستگاری نمی یابند از عذاب ماکر ویدگان یا کافر نعمتان یا بکنند ب کنندگان (تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ) آن سرای دیگر که شنبده و دانسته مراد بهشت است (نَجْعَلُهَا) اسخه ایم آن را (لِلَّذِينَ) برای آنانکه ایشان (لَا يُرِيدُونَ) نمی خواهند (عُلُوًّا) بزرگی و تکبر (فِي الْأَرْضِ) در زمین باطل آن (وَلَا فُسَادًا) و نه تباه کاری و ستم بر مردمان چنانچه قارون خواست (وَأَلْعَاقِبَةُ) و سرانجام میگو (لِلْمُتَّقِينَ) و بر هر پیرگاران را است صاحب بحر فرموده که سرای رضام جماعتی را است از ادواج مقدمه یعنی پاک شده از ادناس صفات نفسانیه که در زمین بشریه طالب علو نباشند چون نفوس فراعنه و جبابره و فساد نخواهند یعنی نظرها از غیر حضرت برداشته القات هیچ کس و هیچ چیز ننهد عالم ملک و ملکوت را بصرف ملک الملک باز گذاردند ملکوت و ملکیت ما هر تصرفی که در کون و مکان خواهد کند ایشان را بران زبان اعراض نبود \* مصرع \*

هر که خواهی بکن که ملک تر است \* (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ) هر که بیار و خصلتی نیکو یا معرفی توبه یا ناطاعتی یا خلص (فَلَهُ) پس مراد او را است (خَيْرٌ) نیکوتری (مِمَّا كُنِيَ) از آن فصاحت یا طاعت یا معرفت یا هر که بیار و میکی در دنیا و او را باشد بهتر از آن در آخرت (وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ) و هر که بیار و بدی چون شک و بکنندیت (فَلَا يَجْزِي الدِّينَ) پس جز او را ندهد آنکه (عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ) کردند بهار (الْأَمَّا كَانُوا



فَعَمَلُونَ ) ( مگر مثل آن چیزی که بودند که در دنیا عمل می کردند ظاهر آید و دلیل است بر آنکه ثواب  
همه بهتر از آن خواهد بود و پاداش سیه مثل آن باشد و وضع مظهر در موضع مظهر جهت تقبیح حال  
پیکاران است بیکبار احسان و سیه بدیشان و قایده این خود است از جمله اثار و کتاب حیات  
\* بیت \* هر چه در عین و شرع بد باشد \* نکته هر که باخود باشد \*

آورده اند که چون حضرت و سالت پناه هم در زمان هجرت بجهنم رسید ثبوت حرم کعبه و آرزوی موله  
و رباطن مبارکش ظاهر گشت برئیل هم بدین آیت فرود آمد ( إِنَّ الَّذِي قَرَضَ ) بعد از آنکه فرض  
کرده است ( عَلَيْكَ الْقُرْآنَ ) بر تو بنای قرآن یا عمل بدان ( قَرَأْتُكَ ) هر آینه باز گردانیده است ترا ( اِلَى  
صَعَادَةٍ ) بجای باز گشت یعنی مکه و گویند این وجه دفع مکه بود و در بعضی احوال و جنت است و در تأویلات کاشی  
آورده است که معاذ فانی الله است در احوال ذات و بقا بالله در مقام تحقیق بر جمیع صفات و بر سالک  
است بصر اینها سر منتهی بدان و الله بعد در دشمن می گردد  
\* نظم \*

\* چون از دین و آن را ابتدا \* هم بد و باید که باشد انشا \*

\* نورانی را که کرد از حق طلوع \* جهار را هم سوس او باشد رجوع \*

أَقُلُّ ) بگو ای محمد ( رَبِّي ) پروردگار من ( أَعْلَمُ ) دانم تا است ( مَنْ جَاءَ بِالْهُدَى ) کسی که آورده راه  
راست را یا توحید با قرآن و آن منم ( وَمَنْ هُوَ ) و آن کسی که او ( فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ) در گمراهی بود  
است چون میگردان من ( وَمَا كُنْتُمْ تَرْجَوْنَ ) و نبودی تو که امید داشت باشی ( أَنْ يُبَلِّغَنَّ إِلَيْكَ الْكُتُبَ )  
آنکه فرستاده شود به قرآن پس ما نفرستادیم تو کتاب ( إِلَّا رَحْمَةً ) مگر به جهت بخشایشی ( مِنْ رَبِّكَ )  
از نزد یک پروردگار تو ( فَلَا تَكُونَنَّ ظَاهِرًا ) پس مباش هم آشفت و بار ( لَكَا فَوَيْلٌ ) ما نگردد گان را  
یعنی در امکان با ایشان و ما تنه ایشان اجابت نمردای ( وَلَا يَصُدُّكَ ) و باید که کافران باز نمانند ترا  
( عَنْ آيَاتِ اللَّهِ ) از خواندن آیاتهای خداوندی و عمل کردن بدان ( بَعْدَ إِذْ أَنْزَلْتُ إِلَيْكَ ) بعد از آنکه  
فرود آمده است تو ( وَأَنْذَعُ ) و بخوان خلق را ( اِلَى رَبِّكَ ) بسوی عبادت پروردگار خود ( وَلَا تَكُونَنَّ  
مِنَ الْمُشْرِكِينَ ) و مباش از شرک آورندگان ( وَلَا تَدْعُ ) و مخوان ( مَعَ اللَّهِ ) با خداوندی تعالی بحق  
( إِلَهًا آخَرَ ) خداوندی دیگر زیرا که ( لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ) نیست هیچ خداوندی سزاوار خواندن مگر او مخاطب درین  
آیات حضرت پیغمبر است هم و مراد است از قایده خطاب بآن حضرت هم قطع طمع مشرکان است  
از موافقت وی با ایشان ( كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ ) هالک فانی است ( إِلَّا وَجْهَهُ ) مگر ذات حق سبحانه و تعالی

عماما باطل است بگر آن . چرا که علامه ( لَقَدْ اَنحَكُم ) مرا و را است حکم ( وَاَلَيْتُمْ تَزْجَعُونَ ) و بدوی  
 او باز گشت خواهیم شد برای مکافات نزد بعضی محققان آن است که چون موجود حقیقی نیست الا حق صمد  
 پس از روی حقیقت ناموایی او فانی باشد صاحب کشف الاسرار در تفسیر این آیه  
 از کلمات حضرت شیخ الاسلام محمد سس مره نقل می کند

بیت \*

که نه انفس بودند نه از تو به کس \* هر انو تو بویس هر تو بویس \*

الا کل شئ ما خلا الله باطل و کل نعیم لا محاله زایل علایق منقطع و خواص مرتفع و دوم باطل است  
 و اسباب مضییع و دوما شئ و علایق فانی و حق یکتا و خود باقی در شرح حروف مذکور است که  
 نه گفت به ملک نامعلوم شود که وجود هر آشیان در وجود او امر و زناک است و هو الی مشاهد این حال  
 بفرزاد و حق بحدودان است یوم بودند بید او نه قریبا \* مصرع \* با وجود تو زمین راست نباید که منم \*

سورة العنكبوت مکیة ( بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ) توهی تسع و مستون آیه

( اَلَمْ ) حروف منقطع جهت تعجیز خلق است تا دانند که کسی را به حقایق این کتاب راه نیست و عقول  
 هیچ کامل را از که معرفت این کلام آگاهی فی \* مصرع \* خرد عاجز و فهم در وی گم است \* و در حروف  
 اول این سوره گفته اند الف اثنا عشر است باسم الله و لام بطیفت و سیم به مجید می فرماید که الله منم زدی  
 بطاعت من آرد لطیفت منم اخلاص و عبادت من فرماید و به مجید منم بر او می یگران مسلم مد ار ( اَحْسِبْ  
 النَّاسُ اَنْ یَّعْبُرُوا ) آیا بنداشته مردمان آنکه خرد گزاشته شوند ( اَنْ یَّقُولُوا اَعْنَا ) آنکه گویند ایان آردیم  
 یعنی می بندارند که بر مجر و قول اسنادست از ایشان باز داشته شود ( وَهُمْ لَا یَعْقِنُونَ ) و حال آنکه ایشان  
 آزموده نشوند با و امر و نواهی یا مبتلا میگردند و در نفس و مال یا استخوان نه گفته ایشان را به بهجت و جهاد  
 و اسأل آن داین آیت و وثقین جمعی از مسلمانان است که در کمال بودند و ایشان را بهجت از دبار  
 و در اقرار و شواهدی آمد و مهاجران از مدینه بدیشان پیغام میدادند که اسلام شما دوام که در جوار کفایت  
 باشد تمام نیست بعضی برینست بهجت بایرون آمدند و مشرکان آگاه شده ایشان را از راه برگردانیدند حق سبحانه  
 بهجت نایه ایشان آیت فرستاد که تصور نمی باید کرد که بی گنا کش بملادوی و لا دست بود \*

\* عاشقانه در دزل بیاد می باید کشید \* جو و یار قصه اغیار می باید کشید \*

و اصح آن است که مجمع مولای عمر بن الخطاب و رض و زید و بر ختم تیر عمار خضرمی شهادت دهد و بر لفظ  
 مبارک حضرت رسالت پناه عم گذشت که پیش رو نشاید ان اهل توحید او خواهد بود و مادر و پدر

از فوت مجمع جزع و فزع بسیار می نمودند حق سبحانه آیت فرستاد که بر مجرد قول ایمان بی ابتلاء امتحان نگاری از پیشش نرود (وَلَقَدْ فَتَنَّا) و بدرستی که ما امتحان کردیم و در وقت انداختیم (الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ) آنانکه پیش ازین مومنان بودند یعنی این صورت در همه اعم و واقع بوده و نقد دعوی هر یک را بر محاکم بلا آزموده اند (فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ) پس ظاهر می گرداند خدای تعالی (الَّذِينَ صَدَقُوا) آنانکه راست گفته اند و در دعوی ایمان (وَلْيَعْلَمَنَّ الْكَافِرِينَ) و متمیز می سازد دروغ گوینان را از دین یابی نماید این مرد و نگاره را بنحایت یا جز امید به ایشان را با آنچه می دانند از صدق و کذب ایشان

\* نظم \*

\* در محبت هر که او دعوی کند \* صدق برادران امتحان بردی کند \*

\* گر بود صادق کشم بار جفا \* و بود کاذب گریز داز بلا \*

(أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ) بلکه می پندارند آنانکه (يَعْلَمُونَ السَّيِّئَاتِ) می کنند بدیها چون کفر و ماصی (أَنْ يَسْمِقُوا) آنانکه پیشی گیرند بر ما و ما را عاجز سازند از مجازات بر سادی ایشان (سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ) بدی گوی است آنکه می کنند در فتوحات مذکور است که آیا می پندارند گناه گاران که بیایات خود بر منفرت و شمول رحمت من سبقت گیرند این حکم ناپسندیده است زیرا که رحمت من سبقت گرفته است بر ذنوب ایشان که موجب غضب باشد

\* بیت \*

\* مگر گناه تواند عدیش است \* سبقت رحمتی از ان بیش است \*

(مَنْ كَانَ يَرْجُوا) هر که باشد که امید دارد (لِقَاءَ اللَّهِ) لقای خدای تعالی را و در بهشت یا وصول بواب الهی و گفته اند هر که ترسد از روز استخیر و عرض او بر خدای گوآماده باشد (فَأَنْ أَجَلُ اللَّهِ) پس بدو سبقتی مدعی که خدای منور گردد برای لقا با خرت (لَا تَط) هر آینه آینده است (وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ) و داد است شود اگر گفتارندگان را دانایضا میر و امیر ایشان (وَمَنْ جَاهِدْ) و هر که جهاد کند با کنار یا با وای نفس خود (فَأَنَّمَا يُجَاهِدُ) پس جزین نیست که جهاد کند (لِنَفْسِهِ) برای خود و بر ثواب آنی حاید بد است (إِنَّ اللَّهَ) بدرستی که خدای تعالی (لَغَنِيٌّ) هر آینه بی نیاز است (عَنِ الْعَالَمِينَ) از طاعات و مجاهدات عالمیان و تکلیف عباد و عبادات جهت صلاح احوال ایشان است (وَالَّذِينَ آمَنُوا) و آنانکه کرده اند (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) و کرده کارهای نیکو (لَنُكَفِّرَنَّ) هر آینه محو می کنیم (عَنَّهُمْ) از ایشان (سَيِّئَاتِهِمْ) بدی های ایشان (وَنُجْزِيَنَّهُمْ) و هر آینه پاداش دهیم ایشان را (أَحْسَنَ الَّذِي) نیکوتر عملی را آنکه (كَانُوا يَعْمَلُونَ) بودند که می کردند یعنی توجیه را که بهترین عمل ایشان است هر آینه و باقی

اعمال را با آنکه در فضیلت مسأله‌ای آن نیست بر همان قیاس پاداش دیتیم ایشان را بهتر و بیشتر از عمل ایشان کی راده و زیاده تا هفصد زیر اگر ایشان محتاجه دمن لی نیاز \* مصروع \* و شتم باشد کز غنی چیزی رسد محتاج را ۱۰ آورده اند که چون سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه سر را از گشت مادرش حنانه بنت ابی صفیان سوگند خورد که اگر از آفتاب سایه نروم و از هر چه مادر و ابدان مایه زندگانی بدهد و باید تناول نکند تا تو از دین محمد که اختیار کرده بیزاد نشوی سعد صورت حال بعرض حضرت رسالت پناهم رسانید و این آیت نازل شد که (وَوَعَدْنَا الْإِنْسَانَ) و امر که بیم آدمی را (بِوَالِدَيْهِ إِذَا بَرَّ) و مادر (حَسَنًا) بگوید یعنی فعلی که محض خوبی باشد (وَأِنْ جَاهِدَاكَ) و اگر کوشش نمایند والدین و جنگ و جدال کنند یا تو (الْفُشْرَكَ بَنِي) تا شرک آوری بمن و انباز گیری (مَا لَيْسَ) آن چیزی را که نیست (لَكَ بِهِ) مرترا با الوهیت او (عَلِمَ) دانشی تبیین کرد از نفی الوهیت به نهی و علم بآن یعنی مادر و پدر آن را انکلاف گفته با آنکه انباز گیری برای من چیزی را که الوهیت آن ندانی و فی الواقع الوهیت ثابت نیست جز مرا (فَلَا تَطْغَمًا) پس فرمان ایشان سهر که طاعت مخلوق در معصیت خالق و دانست (إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ) بسوی مجازات من است باز گشت شما از من و شرک و از بار و عاق (فَأَنبِئْهُمْ) پس بیابا کنیم شما را از وقت جزا دادن (بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ) آنچه هتید می کنید (وَالَّذِينَ آمَنُوا) و آنانکه ایمان آوردند بعد از کفر (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) و کردند کارهای شایسته بعد از فساد (لَنُدْخِلَنَّهُمْ) هر آینه داخل گردانیم ایشان را (فِي الصَّالِحِينَ) در زمره ستودگان مادر و آدریم در دمل ایشان که بهشت است (وَمِنَ النَّاسِ) و از مردمان (مَنْ يَقُولُ) کس هست که می گوید (آمَنَّا بِاللَّهِ) گردیدیم بخدای مراد (فَتَنَاهُ) یا قومی ضعیف الایمان که می گفته ایمان داریم (فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ) پس چون ایذا کرده شود در راد خدای بسبب دین او یعنی چون کفر او را راضا بگفته (جَعَلَ) گردانید یعنی وارد و شمارد (فِتْنَةً) (النَّاسِ) رنج و عذاب مردمان را (كَعَذَابِ اللَّهِ ط) مانند عذاب های خدای تعالی یعنی ترک ایمان کند از خوف عذاب خلق چنانچه ترک کفر می باید کرد از خوف عذاب خدای (وَلَوْ أَنَّ) و اگر شاید (فَضَرَبَ مِنْ رَبِّكَ) یاری از نزدیک پروردگار تو یعنی غنیستی (لَيَقُولَنَّ) هر آینه گویند (إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ ط) به رستیک ما هستیم باشما در دین و ملت پس مادر در غنیت شریک سارید (أَوَلَيْسَ اللَّهُ) آینه است خدای تعالی (بِاعْلَمَ) دانست از هر ایمان (وَمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ) آنچه در دلهای آدمیان است از معنای اغلاص و کدورت ایمان (وَلِيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا) و هر آینه میداند خدای آنان را که گردیده اند بدل (وَلِيَعْلَمَنَّ

الْمُنَافِقِينَ) و هر آینه میداند منافقان را که نگویید و اندویششان را در دنیا سستتر خواهد ساخت بابتلای استخوان و در بالا بر به محدث و بنیت جوهر مردان شناخته شود چنانکه با قشعیار زرد و نقره معلوم گردد \* نظم \*

\* بشکل و بیست انسان زده مرد زنها \* \* \* \* \* توان بصیرت عقل شناخت جوهر مرد \*

\* اگر نه پاک بود از بلای نوحا به جست \* \* \* \* \* و اگر در اصل بود پاک صبر خواهد کرد \*

در کتاب آورده که ابو سفیان و امیر بن حلف امیر المؤمنین عمر بن خطاب و جاب را رض گفته که از دین محدث روی بناید و طریقه بسم بدان فرو گزاید و اگر دو اقامت بر دین آگاهانی باشند ما آن را برداریم و شمار از زیر بار آن گناه گفته داریم آیت آمد (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا) و گفته آنانکه نگزیده اند (لَا بِنِ آمَنُوا) مرآت آن را که تصدیق کردند (اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا) پیروی کنید و ما را ایضا متابعت کیش بدان باشد (وَلَنَحْمِلَنَّ) و باید که برداریم (خَطَايَاكُمْ ط) گناهان شما امر است در تاویل جزا ایضا اگر متابعت پاکیزه خطای شما برداریم (وَمَا هُمْ) و حال آنکه نیستند کافران (بِخَاتِلِينَ) بردارنده گان (مِنْ خَطَايَاهُمْ) از گناهان مومنان (مِنْ شَيْءٍ ط) هیچ جز (إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ) بدو ستیکه ایشان هر آینه دروغ گویند و در سخن خود که می گویند که بار خطای مومنان برداریم و ایشان بر حال آن اند که بسیار قادر خواهند بود به جهت گرانی بار گناه خود و بار گناه آنان نیز که سبب ایشان گمراه شدند و متابعت ایشان نمودند که قال سبحانه و تعالی (وَلَنَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ) و هر آینه بر خواهند داشت در قیامت بارهای گران گناهان خود و (أَثْقَالًا) بارهای گران دیگر را را (مَعَ أَثْقَالِهِمْ ط) با بارهای گران خود یعنی دزد و وبال آنان که گمراه ساختند اخلاف آنان و در ایم ایشان خواهند ساخت بی آنکه جزئی از گناه گمراهان که گرد و (وَلَيَسْئَلُنَّ) در آینه سوال کرده خواهند شد تا بدان و متوکلان (يَوْمَ الْقِيَمَةِ) در روز ستیخبر (عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ) \*

ع ۱۳

از آنچه هستند که بر می بافتند از باطن و جلی که سبب اعتلال خلق می شود (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا) و بدو ستیکه فرستادیم (نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ) نوح را بوسی قوم او (فَلَيْتَ) پس در رنگ کرد (فِيهِمْ) در میان ایشان بر جهت دعوت ایشان بطریق حق (أَلْفَ سَنَةٍ) هزار سال (إِلَّا الْخَمْسِينَ عَامًا) مگر پنجاه سال و ایت اشهر آن است که نوح ۶۰۰ سال مبعوث شد و پنجاه سال خلق را بجهت دعوت کرد بعد از طوفان شصت سال برزیست و در احضار از دین انزال می کند که عمر نوح عم هزار و چهارصد سال بود صاحب جین المعانی فرموده که سید و مقتادیل مبعوث شد و پنجاه سال دعوت کرد و بعد از طوفان سید و پنجاه سال برزیست ملک الموت بوقت قبض روح بر سید که ای در آخرین

پیغمبران از جهت عمر و نباهت و جوانی یا فنی فرمود که یا قسم مانند خانه که دود دارد استنشع باشند از یکی در آیند  
و از دیگری بیرون روند

• اگر عمر تو عمر نوح و لقمان باشد • • آخر بروی چنانکه فرمان باشد •

• در بودن دنیا و بیرون رفتن از دنیا • • بگرد و زوایا سبیل بکسان باشد •

ایراد قصه نوح عم جهت تسلی خاطر سید انام عم و تدبیر بر کشیدن این ایداد آنرا از قوم و نهدید کمند بآن  
بزرگواران یعنی نوح عم نهصد و پنجاه سال جفای قوم کشید و همچنین دعوت می فرمود کسی نمی گریه  
(فَاَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ) پس گرفت قوم او را عذاب طوفان (وَهُمْ ظَالِمُونَ) و ایشان ستمکاران  
بودند به کفر (فَانْجَيْنَاهُ) پس نجات دادیم نوح عم را (وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ) و یاران سستی را یعنی  
هم که بادی بود از مومنان و سهر پیر در سفینه بود از انواع جانوران (وَجَعَلْنَاهَا) و گردانیدیم  
سستی را واقع قوم نوح عم را (آیة) (وَلَا نَبِيَّ بَعْدِي) (لِلْعَالَمِينَ) از هر ای طایفان تا بعد از  
آنست لال کنند بایند گیرند (وَأَنزَلْنَاهُمْ) و یاد کن ابراهیم عم را (إِنْ قَالَ) چون گفت (لِقَوْمِهِ) مرگ و  
خود را از اهل بابل که (اعْبُدُوا اللَّهَ) بپرستیدند ابراهیم (وَأَتَقَوَّضُوا) و بترسیدند از عذاب او (ذَلِكُمْ) این  
حکایت و ترس (خَيْرٌ لَّكُمْ) بهتر است شمار از دین و آیینیکه دارید (إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ) اگر میدانید  
که داند بخیر از شر و نفع را از نعم (إِنَّمَا تَعْبُدُونَ) جز این نیست که پرستش می کنید (مِنْ دُونِ اللَّهِ)  
بجز خدا ای تعالی (أَوْثَانًا) بتان را (وَتَخْلُقُونَ) و بر می بانیید (افكًا) و دغی که آن را خدا ای نام می کنند  
(إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ) بدرستی که آنانرا که پرستش می کنید (مِنْ دُونِ اللَّهِ) بجز خدا ای تعالی (لَا يَذَلُّكُونَ)  
نمی توانند و قدرت ندارند که دوزی دهند (لَكُمْ) مر شمارا (رِزْقًا) روزی و ادنی (فَابْتَغُوا) پس بجویند  
(عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ) از نزد یک خدا ای تعالی روزی را که او توانا است بر ایصال آن برزدقان (وَأَعْبُدُوهُ)  
و بپرستید او را بیدار بگی (وَأَشْكُرُوا) و شکر گوئید (لَهُ) (ط) و او را که شکر قید نصرت عاجز و صید نصرت آگاه  
است (إِلَيْهِ تَرْجَعُونَ) بروی او باز گردیده خواهید شد تا اینجا مستحق ابراهیم بودیم آنکه حق سبحانه و تعالی  
می کند قریش را می فرماید (وَإِنْ تُكَذِّبُوا) و اگر تکذیب کنید ای اهل که پیغمبر مرا (فَقَدْ كَذَبَ) پس  
بدرستی که تکذیب کرده اند پیغمبران خود را (أَصْحَابُ) جماعتها (مِنْ قَبْلِكُمْ) پیش از شما چون قوم نوح  
و هود و صالح عم و از تکذیب ایشان پیغمبران را غرضی نرسیده بلکه مضرت ایشان بدیشان لاحق  
شده که مستحق عقوبت و نداد آخرت شده اند پس از تکذیب شما پیغمبر مرا چه زیان (وَمَا عَلَيَّ

الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ) و بیست و نهم فرستاده گدیده نام رسیده آن آشکارا و ادیب نام رسانید و بریم و امید شمارا دعوت کرد و از عقوبت آخرت برترسانید و شهادت و نشانه را منکر شده (أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ) آیانمی بینید و محض بر غیبت می خواند یعنی آیانمی بینید منکران بهشت که چگونه (يَبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ) آشکارا می گرداند خدا ای تعالی آفرید گدازه را و از نیست هست می کند (ثُمَّ يَعِيدُ<sup>ط</sup>) پس ایشان را بعد از موت باز گرداند حیات (إِنَّ ذَلِكَ) بدرستی که ابد و اعاده (عَلَى اللَّهِ يَسِيرُ<sup>و</sup>) بر خدا ای تعالی آسان است (قُلْ) بگو ای محمد مر این منکران و اگر از راه تفکر و استدلال (سِيرُوا) بروید (فِي الْأَرْضِ) در زمین (و فَانظُرُوا كَيْفَ) پس بنگرید که چگونه (بَدَأَ الْخَلْقَ) بیافریده است خدا ای خلق را بر اختلاف اشکال و افعال و احوال (ثُمَّ اللَّهُ) پس خدا ای تعالی (يُنشِئُ) ظاهر گرداند (النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ<sup>ج</sup>) آفریدن و بگردا مانخص سخن آن است که چون بدیدید و بدانستید که خلق همه در ابد الهه است صحبت لازم شود بر شما و اعادت و بضرورت دانید آنکه مبدای خلایق است می تواند که معید ایشان باشد (إِنَّ اللَّهَ) بدرستی که خدا ای تعالی (حَلَّى كُلَّ شَيْءٍ) بر هر چیز از ابد و اعاده (قَدْ يَرُ<sup>و</sup>) توانا است بجهت آنکه قدرت صفت ذاتی او است و ذات او نسبت به هر ممکنات یکسان است چون بر نشای ادلی قادر است بر آینه از نشای اخری عاجز نخواهد بود (يُعَذِّبُ) عذاب کند (مَنْ يَشَاءُ) هر که خواهد عذاب او (و يَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ) و بر بخشد بر هر که خواهد بخشش او (وَ إِلَيْهِ تُقْلَبُونَ<sup>ع</sup>) و بصوی حکم او باز گردیده خواهید شد و در روز جزا گفته اند که عذاب کند بخندان و کفران و بخشاید توفیق ایمان در کثیف الاسرار آورده که عذابش از راه عدل است و رحمتش از روی فضل هر که خواهد با دوی عدل کند و اندیش بر اند هر که را خواهد بوی فضل کند و با طفت خویش بخواند

نظم

\* اگر رانی ز راه عدل رانی \* و اگر خوانی ز روی فضل خوانی \*

\* مرا باران و خواندن پرکار است \* اگر خوانی و گد رانی تودانی \*

در زاد المصیر آورده که عذاب برشت خوئی است و رحمت به حسن خلق و نزد بعضی عذاب و رحمت بمیل دنیا است و ترک آن با بصر و قناعت یا متابعت بدعت و ملازمت سنت یا به تفرقه خال و جمعیت دل امام قشیری رج فرموده که عذاب بآنست که بند در اباد گذارد و رحمت آنکه خود مری کارد او شود \* <sup>مصرع</sup> تا تو نباشی یار مار و زوق بگیر دکار با \* (وَمَا أَنْتُمْ) و نیستید شما ای مردمان (بِإِحْسَانٍ) عاجز آنگاه که مرید و دگر خود را از عذاب خود (فِي الْأَرْضِ) در زمین یعنی اگر خواهید که از حکم او بگریزید

و در زمین متواری شود تا انید شد (وَلَا فِي السَّمَاءِ فِيهِ) و در آسمان یعنی اگر در آسمان باشد هر عاقل  
 کننده گان نیست و گفته اند مراد آن است که هر که در آسمان است قادر بود بر عاقل کردن خدای (وَمَا لَكُمْ  
 وَنِيسْتِ شَمَارِ الْاَضْبِ خدای (مِنْ دُونِ اللَّهِ) بحر خدای تعالی (مِنْ وَلِيٍّ) هیچ دوستی که نگردد  
 شمار ازان (وَلَا ذَصِيرٌ) و نیاری که بعد دفع آن در آید (وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ) و آنکه  
 نگوریدند آیاتهای خدای تعالی یعنی کتب او یا لایل حکمت و وحایت او (وَلَقَائِهِ) و لقای او یعنی بمیرای  
 آخرت و بعثت (أُولَئِكَ يَمْسُرُونَ) آن گروه ناسید شده (مِنْ رَحْمَتِي) از بخشایش من در دنیا ناسید  
 خواهند شد در قیامت و تفسیر بعضی بر جهت تحقیق وقوع است (وَأُولَئِكَ) و آن گروه (لَهُمْ) مرایشان را  
 است (عَذَابُ أَلِيمٌ) عذاب و دردناک یعنی دایم بسبب کفر ایشان پس بعد ازین معترضات باز  
 ذکر قصه ابراهیم عم می کند و می فرماید (فَمَا كَانَ) پس نبود (جَوَابَ قَوْمِهِ) جواب قوم ابراهیم هم بعد از  
 منع ایشان از بت پرستی و بعد از کسر نان (إِلَّا أَنْ قَالُوا) بگفتند بعضی از ایشان بعضی که  
 (اقْتُلُوهُ) بکشید او را (أَوْ حَرِّقُوهُ) یا بسوزانید او را و اتفاق نمودند بر سوختن او و در آتش انداختن  
 (فَأَنجَاهُ اللَّهُ) پس برانداخت او را خدای تعالی (مِنَ النَّارِ) از خور آتش و آن را بر دو باسلامت  
 گردانید (إِنْ فِي ذَلِكَ) بهر سستی که درین را ندیدن (لَآيَاتٍ) برآیند نشانی قدرت او است از خود  
 آتش و ترک احراق و درستن گل و در میان ازان (لَقَوْمٌ يُؤْمِنُونَ) برای گروهی که می گردند بر ایشان  
 بتفحص ازان و تامل در آن نفع می گیرند (وَقَالَ) و گفت ابراهیم عم (إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ) جز این نیست که  
 فرا گرفتید (مِنْ دُونِ اللَّهِ) بحر خدای تعالی (أَوْثَانًا) بتانرا بخدای (مُودَّةً بَيْنَكُمْ) دوستی میان شما  
 یعنی نداشت و بت برشتان بیکدیگر پیوندد و بر عبادت ایشان اجتماع نماید (فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) در زندگی  
 دنیا یعنی تا در دنیا باشید آن دوستی باقی است (ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) پس روز قیامت (يَكْفُرُوا) کافرش و  
 و برادر می کند و منکر گردد (بَعْضُكُمْ) بعضی از شما که متوکلند (بِغُضٍّ) بر بعضی را که متابعتند (وَيُلْعَنُ بَعْضُكُمْ)  
 و لعنت کند بر بعضی از شما یعنی پیروان و از ازال (بَعْضًا) بر بعضی را که پیش روان و اشرافند (وَمَا وَدَّكُمْ  
 النَّارُ) و باز گشت شما هر روز و درخ است (وَمَا لَكُمْ) و نیست شمار او در آن روز (مِنْ نَّاصِرِينَ) هیچ  
 یار آن و مددگار آن که خلاصی یابید بعد ایشان از آتش و درخ و چون حضرت ابراهیم عم باسلامت  
 ازان آتش بیرون آمد (فَأَمَّنْ) پس بگروید و تصدیق کرد (لَهُ لُوطًا) مرا و لوط عم که خواهرزاده  
 و ندولی برادرزاده او بود (وَقَالَ) و گفت ابراهیم عم مرا و ابراهیم را که دختر عم وی بود و وی



ایمان آورده بود (إِنِّي مُهَاجِرٌ) بدستیکه من به مخرجت گشته ام ازین قوم (إِلَى رَبِّي ط) بآنجا که امر پروردگار من است (إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ) بدستیکه او غالب است مرا مغلوب دشمنان سازد (الْحَكِيمُ) داناست و به حکمت کار من به پردازد پس لوط و زوجه با وی اتفاق نموده از گوی که سواد کوفه است به بخران رفته و از آنجا به لایست شمر آورده ابراهیم هم بنام مطین نزول فرمود و لوط هم بموت گشته رفت صاحب کشاف آورده که ابراهیم هم در آن وقت هفتاد و پنج ساله بود و در همین سال نهای تعالی اسماعیل را بوی داد از بیره که کنیزک ساره خانوم بوده و چون سن مبارک آن حضرت هم به صد و دو ازده یاصد و بیست و صید حق سبحانه از سوره ویر از فرزندی بخشید چنانچه فرمود (وَوَهَبْنَا لَهُ) و بخشیدیم ما و او را در سن پیری (إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ عَلَيْهِ) فرزندی اسحاق نام و نبیره یعقوب نام (وَجَعَلْنَا) و نهادیم (فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ) و در فرزند آن ادبوت را یعنی در بنی اسرائیل و بنی اسماعیل (وَالْكِتَابَ) و کتابها را یعنی تورات و انجیل و زبور و فرقان (وَأَتَيْنَاهُ أَجْرَهُ) و دادیم ما و او را مزد به مخرجت او (فِي الدُّنْيَا) درین برای بآنکه فرزند دادیم او را در کبر سن از عجز و عقیده یا ذریست طبعه از زانی داشتیم و پیغمبری و کتب بدیشان عطا کردیم ما و او را مقبول خلق و محبوب دلها ساختیم تا به اهل ملل نسبت خود بوی درست می گشته باکم کردیم بمصلوته بروی تا آخر دهر ما و روی می گوید مزد او در دنیا بقای ضیافت او است یعنی هم چنانکه در حال حیات و در همان خانه وی ساکن و دعوت انداخته بود حال نیز هست و از خاص و عام ازان مایه بهره یافته بهر مند اند (وَأَتَتْ) و بد دستیکه او (فِي الْآخِرَةِ) در آن برای آخرت (لَمِنَ الصَّالِحِينَ) از جمله صالحان است و لوطا) و یاد کن لوط را هم (إِنْ قَالَ) چون گفت (لِقَوْمِهِ) مرگوده خود را از اهلان مو تفکات (إِنَّكُمْ) آيا شما (لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ ط) می آید بدان کار زشت و جنس اکم می خواند یعنی به دستیکه شما فاحشه می کنید که می کنید باینست زشت است و بسبب قباحت آن (مَا سَبَقَكُمْ) پیش نگرفت بر شما (بِهَا) بآن فاحشه (مِنْ أَحَدٍ) هیچ یکی (مِنَ الْعَالَمِينَ) از عالمیان جهت آنکه طاع سلیم ازین اهل مستنمراست و نفوس پاکیزه این کار را کاره (إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ ط) آيا شما می آید بهر آن به طریق مباشرت (وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ) و میزنید راه برده گزریان یعنی مال ایشان را میگیرید و ایشان را می کشید یا غریبان را بدین اهل اگر اه می کنید و بدین سبب مردمان آمد و شد در بامی کرده اند و راه بند شده (وَتَأْتُونَ) و می آید (فِي نَادٍ بَيْنَكُمُ الْمُنْكَرُ ط) در مجلس بی خود بفعلهای زشت یعنی کارها می کنید که نزد عقلا و عرافه میگویند نیست چون دشنام دادن و مزاح و نفخش کردن و صغیر کردن و سنگ ریزه

با دست بر یکدیگر افکند و مهرها از کفشان کرد و هر دو گنگه و یان انداختن و شرب خمر و ضرب او تا در ابراهیم  
 و سحر به پاس افزان و اسنال آن (فَمَا كَانَ) پس نبود (جَوَابُ قَوْمِهِ) جواب قوم وی مرسخن و پیرا  
 (إِلَّا أَنْ قَالُوا) مگر آنکه گفتند (إِنَّمَا يَعْبُدُ آبَاءَ اللَّهِ) بیا در عذاب خدای و ابرما (إِنْ كُنْتُمْ) اگر هستی تو  
 (مِنَ الصَّادِقِينَ) از راست گویمان در آنکه این فعلها قبیح است و بسبب آن عذاب بر شما نازل  
 خواهد شد یعنی مگر این عماما نخواهیم کرد و اگر راست گوی که خدای هست و توبه بفرمای پس ادبی بگو تا عذاب  
 فرستد بجا چون لوط عم از ایشان ناسید شد (قَالَ) گفت از وی مناجات (رَبِّ انصُرْنِي) خدا ایامدی داد  
 مر ابراهیم از اذنات (عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ) برگزیده تها کاران (وَلَمَّا جَاءَتْ) و آن هنگام که آمدند  
 (رُسُلُنَا) فرستادگان ما یعنی ملائکه (إِبْرَاهِيمَ بِالْبَشْرَى) پس ای ابراهیم هم جهت بشارت فرزند (قَالُوا)  
 گفتند (إِنَّا مَهْلِكُونَ) بدرستی که ما هلاک کننده گانیم (أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ) اهل این دیه مدوم را که تکذیب  
 خواهند کرد تو می کنی (إِنْ أَهْلُهَا) بدرستی که اهل آن دیه (كَانُوا ظَالِمِينَ) هستند ستمکاران بکفر و انواع  
 منکرات (قَالَ) گفت ابراهیم هم (إِنْ فَبِهِمُ لَوْطًا) بدرستی که در آن دیه لوط عم است و او از ظالمان نیست  
 (قَالُوا) گفتند ملائکه (نَحْنُ أَعْلَمُ) ما انا تریم (بِمَنْ فِيهَا) بهر کس کرد و است از موسن و کافران ازال لوط عم  
 قافل نیستیم (لَنَنْجِيَنَّهٗ) هر آینه او را رانی خواهیم داد (وَأَهْلَهُ) و کسان او را (إِلَّا امْرَأَتَهُ) مگر زن او را  
 که او (كَانَتْ) باشد (مِنَ الْغَابِرِينَ) از باقی ماندگان در عذاب یاد و دیه یعنی خواهیم گفت تا لوط عم  
 از میان قوم بیرون رود و با اهل خود و هر کسان دی بیرون رود و مگر زن او که در میان قوم ماند با ایشان  
 و هلاک شود (وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ) و آن هنگام که آمدند (رُسُلُنَا لُوطًا) فرستادگان بابلوسی لوط (مَعِيْهُمْ) با  
 اند و هناك شد بدیشان (وَضَاقَ بِهِمْ) تنگ شد بسبب ایشان (ذُرْعًا) از جهت دل یعنی تنگ  
 دل گشت که سبب از قوم او بدیشان و نجی ر شد جهت آنکه ایشان متعرض غریبانی شدند فرشتگان  
 اثر مال بر جبین لوط عم مشاهده کرده او را تسلی دادند (وَقَالُوا) و گفتند (لَا تَخَفْ) مترس (وَلَا تَحْزَنْ)  
 و اند و داد (إِنَّا نُنَجِّيكَ) بدرستی که ما نجات ده ایم ترا (وَأَهْلَكَ) و کسان ترا (إِلَّا امْرَأَتَكَ) مگر زن ترا که او  
 (كَانَتْ مِّنَ الْغَابِرِينَ) باشد از باز ماندگان و هلاک شدگان (إِنَّا مُنْزِلُونَ) بدرستی که ما فرود آورنده گانیم  
 (عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ) بر اهل این دیه (رِجْزًا) خدایی (مِّنَ السَّمَاءِ) از آسمان یعنی سنگ باران  
 (بِمَا كَانُوا) بسبب آنکه بودند که پوسند (يَغْسِقُونَ) فاسق می گردند پس بحکم خدای لوط عم با امانی خود  
 خامی یافته و کنار و آنکه هلاک شدند و شهر خراب شد و ایشان عبرت عالمیان گشتند چنانکه می فرماید

(وَلَقَدْ تَوَكَّلْنَا) و بدو است که ما بگذاشتیم (مِنْهَا) از آن قریه (آيَةً يَمُنَّةً) نشانه روشن (لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ) برای گروهی که تفکر می کنند و اعتبار گیرند و آن نشانه آثار و دیار خراب ایشان است یا حجاز را و مسجدی که در آن زمین یافته می شود یا آبهای سبزه که هنوز هست (وَالِی مَدَیْنٍ) و فرستادیم یحیی اهل یمن (أَخَاهُمْ شَعِیْبًا) برادر ایشان شعیب را عم (فَقَالَ) پس گفت (يَا قَوْمِ احْبُدُوا اللَّهَ) ای گروه من به پرستیدند اید (وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ) و امید باز آید ثواب روز بازبینی را یعنی عملها کنید که بدان امید ثواب توان داشت یا بر رسیدن از شدت روز قیامت (وَلَا تَعْتُوا) و غایت نباهی مجوید (فِي الْأَرْضِ) در زمین مدین به نقص کمال و وزن (مَقْصِدِیْنَ) در حالتیکه قاصد فساد باشد (فَكَذَّبُوهُ) پس بدو غدا داشته شعیب عم را و از فساد مسموع نشدند (فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ) پس گرفت ایشان را زلزله سخت یا صیحه جبرئیل عم که در آنها بدان در تزلزل افتاد (فَأَصْبَحُوا) پس ببادا کردند (فِي دَارِهِمْ) در سرزمین خویش (جَاثِمِیْنَ) برانود و آدمگان و مردگان (وَعَادًا وَنُعُودًا) و قوم عاود شود و منقض شود خواند بلا توبین و یاد کن قوم عاود شود و در هلاک ایشان (وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ) و بدو رسید یک روشن شده است هلاکت ایشان مر شمارا (مَنْ مَسَاكِنَهُمْ) از مسکنها و منزلهای ایشان به حجاز و یمن که بران می گذرید و آثار عذاب معاینه می بینید (وَزَيْنَ لَهُمْ) و بنیاد است برای ایشان (الشَّيْطَانُ) دیو سرکش یعنی ابلیس (أَعْمَالَهُمْ) کردارهای ایشان از کفر و ستمندب (فَصَدَّهُمْ) پس باز داشت ایشان را (عَنِ السَّبِيلِ) از راه راست که انبیاءم ایشان را بدان می خواندند (وَكَانُوا مُسْتَقْبَصِیْنَ) و بدو دنیا بیا بیا یعنی سنگین بودند از نظر و فکر و ملاحظه بدیده بصیرت امامان استغفار بگردیدند یا زیرک و بادریک بین بودند بگمان خود و سخن پیغمبرانه انما معقول پنداشتند (وَقَارُونَ) و یاد کن قارون را (وَقِرْعُونَ وَهَامَانَ) و قرون و وزیران آنان را (وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى) و بدو رسید یک آمد بدیشان موسی عم (بِالْبَيِّنَاتِ) به حجتهای روشن و معجزهای هویدا (فَأَمَّا تَكْبَرُوا) پس سرکشی کردند (فِي الْأَرْضِ) در زمین مصر و تطهیر: رزیدند (وَمَا كَانُوا) و نبودند (سَابِقِیْنَ) پیشی گیرندگان بر حکم خدای بیک حکم خدای در ایشان رحمت (فَكَلَّا) پس هر یک از ایشان که یاد کرده شد (أَخَذْنَا) فرا گرفتیم و عقوبت کردیم (بِذُنُوبِهِمْ) بگناه او (فَمِنْهُمْ) پس بعضی از ایشان (مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ كِسْفًا) کسی بود که فرستادیم بر ایشان (حَاصِبًا) بادی سخت که در آن سنگ ریزه بود یعنی قوم لوط عم (وَمِنْهُمْ) و بعضی از ایشان (مَنْ أَخَذَتْهُ الشَّقِیَّةُ) کسی بود که گرفت او را عذاب صیحه یعنی قوم ثمود و اهل مدین (وَمِنْهُمْ) و بعضی از ایشان

(مَنْ خَسَفْنَا) کسی بود که فرد بر زمین (بِالْأَرْضِ) او را بر زمین چون قارون (وَمِنْهُمْ) و از ایشان (مَنْ أَضَلُّ قَنَاطًا) کسی بود که غرق ساختیم ایشان را در آب چون قوم نوح و فرعون (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ) و نبودند ای تعالی که ستم کنی بر ایشان یعنی بی جرم ایشان را عذوبت کنی (وَلَكِنْ كَانُوا) و لیکن بودند که ایشان را جهل یا عناد (انْتَهُمُ بِظُلْمٍ) بر نفس های خود ستم می کردند و خود را بر کفر و معصیت هدف تیر عذاب می ساختند

نظم \*

\* ای که حکم شرع را در می کنی \* \* واه باطل میرود بد می کنی \*

\* چون تو بد کردی بدی یا بی جزا \* \* پس بدی تا جملد با خود می کنی \*

(مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا) مثل آنما که فرا گرفتند (مِنْ دُونِ اللَّهِ) بجزند ای تعالی (أَوْلِيَاءَ) دوستان یعنی خدا یاران (كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ) مانند عنکبوت است که برای خود (اتَّخَذَتْ بَيْتًا) و اگر خانه (وَأَنْ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ) و بدو سبب ترین خانه (لَبِيتُ الْعَنْكَبُوتِ) هر آینه خانه عنکبوت است که نه صفت دارد و نه دیوار و نه گنبد باز دارد و نه سر (لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ) اگر باشند کافران که دانسته چیزی را بر آینه بدانند که این مثالی برای دین ایشان است چنانچه خانه عنکبوت هست ولی بنا و است و هیچ جزو انشاید و دین ایشان نیز خوار و بی مغز است و از آن هیچ نکت بد صوابه بجز الحقایق فرمود که عنکبوت هر چند بر خود می تند زنی برای نفس خود می سازد و قید بردست و پای خود می نهد پس خانه او محبس او است آنها نیز که بدون خدای اولیایمی گیرند یعنی بر پرستش هوا و محبت دنیا و متابعت شیطان میل کنند اما مثل و اغلال و وزر و وبال مقید گشته روی خلاصی ندارند و عاقبت در مهالکة پیران دور که بعد در مان افتاده معاذ و معذب گردند بعضی هوای نفس را در بی اعتباری تار عنکبوت تشبیه کرده که مقبل بیت \*

\* از هوا بگذرد که پس بی اعتبار افتاده است \* \* رفته دام هوا چون تار است عنکبوت \*

(إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ) بدو سببیکند ای تعالی می داند (مَا يُدْعُونَ) آنچه می خوانند یعنی می پرستند (مِنْ دُونِهِ) بجزند ای (مِنْ شَيْءٍ ط) از هر چیزی چون بت و ملک و آدمی و کواکب (وَهُوَ الْعَزِيزُ) و او است غالب در ملک خود شریک ندارد (الْحَكِيمُ) محکم کار است به حکمت عقوبت شرکان و انبیا می کند (وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ) این مثلها (نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ ط) می آریم و بیان می کنیم از برای مردمان (وَمَا يَعْقِلُهَا) و در نمی یابند نمرده غایبه آن را (إِلَّا الْعَالَمُونَ) گردانایان که بهر می کنند در حقایق جزا (أَخْلَقَ اللَّهُ) بیافریند ای تعالی (الْبَشَرِ وَالْأَرْضِ) آسمانها و زمینها را (بِالْحَقِّ ط) برای اظهار حق نه برای باطل

و نمازی ( اِنْ فِي ذٰلِكَ ) بدرستی که درین آفریدن ( لَا اِیَّهٗ ) هر آینه نشاء است و دشمن یاد در ضرب اسمان  
 عبرت است ( لِّلْمُؤْمِنِیْنَ ) مرگ ویدگان را ( اِثْلُ ) بخوان ( مَا اَوْحٰی اِلَیْكَ ) آنچه وحی کرده می شود بنو  
 ( مِنَ الْكِتَابِ ) از قرآن ( وَاقِمْ الصَّلٰوةَ ) و بیای واد نماز را ( اِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهٰی ) بدرستی که باز می دارد  
 نماز ( عَنِ الْفَحْشَآءِ ) از کارهای که نزد عقل زشت بود ( وَالْمُنْكَرِط ) و از عملی که حکم شرع منهی باشد  
 یعنی سبب باز ایستادن می باشد از معاصی چه او مت بر موجب دوام ذکر است و دوام ذکر مودث  
 کمال خشیت است و نجاست بند و از گناه باز می آورد آرد و اند که جوانی از انصاری ملازمت  
 جماعت نموده با حضرت رسالت بنه ام نماز می گزارد و هیچ نوع از منکرات نبود که مرتکب آن  
 نمی شد چون حکایت حال او بمرض حضرت رسالت بنه ام رسیده فرمود که ان الصلوة صستی  
 زد و باشد که نماز او را باز دارد ازان و اندک زمانی را توفیق تو به یافت و از نماز محابره رض گشت  
 در در وسط با سناد خود از انس بن مالک رض نقل می کند که حضرت رسالت بنه ام فرمود که هر که  
 نماز او نماز او را از فحشاء و منکر زیاده نشود و او را بد آن نماز از حضرت حق سبحانه الادوری صاحب  
 مایلات آورده که هر یکی را از تن و نفس و دل و سر و روح و خفی نمازی است باز آورده \* نماز ناهی  
 است از معاصی و ملامی \* نماز نفس مانع است از زایل و علایق و اخلاق و دید و سیئات مظهر \* نماز  
 دل باز دارد و ظهور و فضول و وفور غفلت را \* و صلوة ممر منبع نماید القنات با سوای حضرت را \* و صلوة  
 روح نمی کند ازا ستقامت بلاحظه اغیار \* و صلوة خفی بگذاوند ناک را از شبهه و انبیت  
 و ظهور را نایست یعنی بر و ظاهر گردد که از دوی حقیقت

\* بیت \*

\* جز یکی نیست نقد این عالم \* باز بین و بنا لشمس مغرورش \*

( وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُط ) و هر آینه ذکر خدای بزرگتر است از ذکر هر چیزی زیرا که ذکر او طاعت است و ذکر  
 بجز او طاعت نیست یا بزرگ تر است از آنکه کسی قدر ادب شناسد یا بزرگ تر از آن است که ذکر دیگر  
 با او معارضه کند و بتقول بعضی مراد از آن ذکر نماز است معنی این باشد که نماز بزرگ تر است از سایر طاعات  
 یا از آن بزرگتر است که بر صاحب خود موجب عتوبت فحشاء و منکر باقی گذارد و محققان گفته اند که ذکر  
 خدا بنده را بزرگ تر است از ذکر بنده مر خدا ای واجب ذکر بنده آسمیحه است با غراض و ذکر خدای صافی  
 است از که درت علل و اغراض یا ذکر بنده حالی است فنا به و شتاب و ذکر خدای باقی است زوال به و  
 راه نیاید ذوالنون مصری قدس سره فرمود که ذکر او بزرگ تر است از آن جهت که تو او را یاد کنی نگردد

بعد از آن که او ترایاد کند سستی روح فرموده که ذکر او در ازل شمار ابر است از ذکر شهادت و یوقت او را در آنوقت از حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر روح الله در نقل می فرماید که ذکر خداوند بزرگتر است نه چنانکه تواند ایاد کنی او ترایاد کند ذکر او بزرگتر است ذکر تو پیدا بود ناکی بود \*

بیت \*

\* تو یاد کنی خدا را در خور خود \* \* او یاد کند ترا ولی در خور خویش \*

(وَاللَّهُ يَعْلَمُ) و خدا می دانست (مَا تَصْنَعُونَ) آنچه می کنید از نماز و غیر آن و برای شما مناسب عمل خواهد بود (وَلَا تُجَادِلُوا) و پیکار نکنید و جدال منهایید (أَهْلَ الْكِتَابِ) با اهل کتاب یعنی با کسانی که در عهد مسلمانان با جزیه قبول کرده اند (إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) مگر بجهتی که آن بیکوتر است یعنی خوشتر ایشان را بخوش خودی مقابل کنید و غضب ایشان را بجم (إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ) مگر آنکه ظلم کرده اند از ایشان یعنی عهد شکن شده یا جزیه باز گرفته اند که ظالمان از اهل کتاب آنها اند که اثبات فرمود می کنند مرید ای را سبحانه (وَقُولُوا) و بگویند با ایشان که اهدق تمام (أَمِنَّا) ایمان آورده ایم (بِالَّذِي أَنْزَلَ) بآن چیزی که فرو فرستاده شده است (الْبَيِّنَاتِ) بسوی ما یعنی قرآن (وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمُ) و آنچه فرو فرستاده اند بشما یعنی تورات و انجیل و زبور (وَالْهُنَاءِ) و خدای ما (وَالْهُكْمِ) و خدای شما (وَاحِدٌ) یکی است (وَنَحْنُ لَهُ) و ما را (مُسْلِمُونَ) گردان نهادگان و مخلصان و موحدانیم و شما را از باب می کنید از اخبار دو بیان (وَكَذَلِكَ) و همچنین که فرو فرستادیم بر انبیای عم کتب خود را (أَنْزَلْنَا) فرو فرستادیم (إِلَيْكَ الْكِتَابَ) بسوی تو قرآن را کتابی موافق با کتب سابقه در وصول دین (فَالَّذِينَ آمَنُوا هُمْ أَكْبَرُ) پس آنانکه دادیم ایشان را علم کتب متقدمه چون این سلام و اصحاب اودض (يُؤْمِنُونَ بِهِ) میگویند بقرآن ما را آنها اند که پیش از بعثت حضرت رسالت بنامه هم با د و قرآن گرفته اند چون قیس بن ساعده و جبرائیل و طود و در قره و انحراب ایشان (وَمِنْ هَؤُلَاءِ) و ازین گروه عرب (مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ) کسی هست که برگردد بقرآن یا به محمد عم (وَمَا يَجْعَلْ لِبِأَيَاتِنَا) و نمیکند نشانه آیه های کتاب ما را (إِلَّا الْكَافِرُونَ) مگر ناگرددگان از بود چون کعب بن اشرف و مانند آن عرب چون ابو جهل و مانند وی (وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا) و نبودى تو که بخوانی (مِنْ قَبْلِهِ) پیش از قرآن (مِنْ كِتَابٍ) هیچ کتابی از کتب منزه (وَلَا تَخْطُهُ) و نمی نویسی کتاب را (فِي مِصْرٍ) بدست راحت خود ناکید است در زلفی کتابت یعنی هرگز ننوخته و مطلقا خطا ننوشته که اگر چه خواننده و نویسنده می بودی (إِذَا الْأَرْتَابُ الْمُبْطُلُونَ) آن هنگام در شک افتادند و تباها کاران کج روان یعنی مشرکان عرب گفتندی که چون آدمی نویسد و می خواند پس او قرآن را

از کتب پیشینان الشفا که در برامی خوانده می نویسد یا جبه و آن در شک افتادنی که ما در کتب خوانده ایم که پیغمبر آخر الزمان قاری و کاتب باشد و این کس قاری و کاتب است و در تیسیر آورده که خط و قرآت فضیلت بوده است و بر پیغمبر بار اهدام آن فضل مجزئه آن حضرت بوده عم و چون مجزئه ظاهر شد و در امیت او شک و شبهه نماند حق سبحانه در آخر عمر این فضیلت نیز بوی ارزانی داشته تا مجزئه دیگر باشد و این ابی شیه در تصنیف خود از طریق عون بن عبد الله نقل می کند که امامت رسول الله حتی کتب و قرأ و این صورت منافی قرآن نیست زیرا که در آیت نفی کتابت را و ملات را مقرر ساخته بر زمان قبل از نزول قرآن و مذکور آنجا که و برامی میداند از اول عمر تا آخر احوال اقرب است **نظم**

• بقام کر سید انگشتش • بود لوج و قام اندر مشیتش •

\* از سواد خط اگر دیدم به دست \* \* بگماش نه سه پیچ شکست \*

بود ادنور و خط نیره ظام و نشود نور و ظام جمع هم

(بَلْ هُوَ) بلکه قرآن (آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ) آیه های روشن است (فِي صُورٍ اَلَّذِيْنَ) در صحنه آنکه (اَوْتُوا لِعِلْمٍ) (دادۀ شدۀ اند علم و اینصی مومنان اهل کتاب یا معجابه کرام که آنرا یاومی کردند تا هیچ کس تحریف نتواند کرد و خواندن قرآن از ظواهر کتاب خاصه است مرحومه است چه کتب متقدمه را از او دان می خوانند) قولی آن است که هو را جمع بر حضرت و سالت بنادهم است یعنی محمد و کارهای او و علم او با آنکه او اوست است اینها و شریعت است مرآت آنرا که داناند بکتاب الهی و واقف بصفت و صفات حضرت رسالت پناهی عم (وَمَا يَجْعَلُ بآيَاتِنَا) و منکر نشود مرآتیهای ما را که محمد عم و قرآن است (اَلَّا لَطِيفُ الْوَحْيِ) مگر کمالان در ظلم که سکاره می کنند با وجود وضوح دلائل اعجاز (وَقَالُوا) و گفتند کافران (لَوْلَا اُنْزِلَ) چرا فرو فرستاده نمی شود (عَلَيْهِ) بر محمد (آيَاتٌ) نشانه (مِّن رَّبِّهِ) از پیش پروردگار او یعنی معجزه چون ناله صالح و دعای موسی و نامه عیسی عم (قُلْ اِنَّمَا الْاٰيَاتُ لِبِغْوِ الْجَاحِلِيْنَ ذَلِكُمْ كَرِهَ اللَّهُ لِقَوْمٍ يُذَكَّرُونَ) خدا است هرگاه بر هر که خواهد فرد فرستد و اظهار آن بقبضه اقامه او اختیار من نیست (وَ اِنَّمَا اَنَّا نَذِيرُ الْمُنِیْنِ) و جزین نیست که من بیم کنه ام آشکارا یعنی تحویف می کنم یعنی که شما را بایه (اَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ) آیه بسنده نیست ایشان را حجتی هوید او معجزه و اعجاز (اَنَّا اُنْزَلْنَا) آنکه فرو فرستادیم (عَلَيْكَ الْكِتَابَ) بر تو قرآن را و بپوسته (يَتْلُو عَلَيْهِمْ) خوانده می شود بر ایشان بر زبان ایشان و ایشان افسح مردمند و اسرار بلاغت و اطور فصاحت بر ایشان مخفی نیست و تو خدی کردی و گوناگاه ترین سوره دو برابر قرآن از ایشان

طایفه و ایشان لشکری شدند و مال و جان را در می بازند و بمغارتها آن نمی پردازند بمعجزه و روشن تر  
ازین گویا باشد و گفته آمد جمعی بر حضرت رسالت پنا، هم آمده و بعضی از سخنان یهود نوشته با خود آورده اند  
و مدعا آنکه می خواهیم که عالم خود را بآن افزودن سازیم حضرت فرمود که همین گمراهی بس قدمی و اگر از آنچه  
نبی ایشان بدیشان آورده و غیبت کنند بجهیزی که بغرض ایشان آورده و این آیت نازل شد یعنی آیا  
این انبیا نیست ایشان را از آن که بر ایشان می خوانند (اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ) بدرستی که درین کتاب  
(الرَّحْمَةُ) هر آینه بخشش است و بخشایش و نعمتی بزرگ مرسد را که متابعت او کند (وَذِكْرُی) و بندی  
و نصیحتی است (لِّقَوْمٍ یُّؤْمِنُوْنَ) مرگوهی را که تصدیق کند (قُلْ کَفٰی بِاللّٰهِ) بگو بسند است خدا  
(یَعْنِیْ وَبَیِّنْکُمْ) میان من و شما (شَهِیْدًا) گواه بر سخن من چه مرا تصدیق می کند بمعجزات (یَعْلَمُ)  
میداند خدای تعالی (مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ) آنچه در آسمانها و زمین است پس حال من و شما در  
مخفی نخواهد بود (وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا) و آنانکه گردیده (بِالْبَاطِلِ) باحق چون یهودیه و نصرا بیه ایمان آورده اند  
بعبودان باطل (وَكُفِّرُوْا بِاللّٰهِ) و کافر شده بخدای تعالی بحق (اُولٰٓئِکَ) آن گروه (هُمُ الْخٰصِرُوْنَ) •  
ایشانند زیانکاران که بدل کرده اند کفر را با ایمان (وَيَسْتَعْجِلُوْکَ) و شتاب می کنند کافران ترا (بِالْعَذَابِ) ط  
بنزول عذاب چون نضر بن حارث و اسماعیل او (وَلَوْلَا اَجَلٌ مُّسَمًّی) و اگر نه مقرر بودی نام برده و معین  
برای عذاب مقرر می (لَجِئَآ هُمْ اِلَ الْعَذَابِ) هر آینه بیامدی بمستعجالان عذاب موعود (وَلَیَّا تَیْمَنُوْهُمْ) و بی شک  
خواهد آمد آن عذاب بدیشان (بَغْتَةً) ناگهان و در دنیا بوقت مرگ یار آخرت (وَهُمْ لَا یَشْعُرُوْنَ) •  
و ایشان ندانند آمدن آن را (یَسْتَعْجِلُوْکَ بِالْعَذَابِ) ط طلب تعجیل می کنند ترا بعلول عذاب  
(وَاِنَّ جَهَنَّمَ) و حال آنکه دوزخ (لَمَّحِیْطَةٌ بِالْکَافِرِیْنَ) • فردگرفته است و احاطه کرده با گردیدگان یعنی  
موجبات جهنم چون کفر و معاصی محیط است بدیشان و با قاعل بمعنی مستعجل بود یعنی احاطه خواهد کرد بدیشان  
(یَوْمَ یَنْفِثُهُمْ اِلَ الْعَذَابِ) یا در کن روزی و اگر فراگیرد ایشان و اعدا (مِنْ فَوْقِهِمْ) از ذر سرهای  
ایمان (وَمِنْ تَحْتِ اَرْجُلِهِمْ) و از زیر پایهای ایشان (وَقُلُوْا) و گوید خدای یافزشته بفرمان وی  
یا مردوی مرد و زن بایان و اگر (نُوقُوا) بچشید (مَا کُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ) • جزای آن چیزی که بودید که می کردید دنیا و

\* بیت \*

عالم بود و هستی دار جزا است برج آنجا کاشته اید این حامیه رویه

\* تو تخم می بپاشی بدیشان که چون بدوی \* • بمحصول خودت دوزخ می شوی \*

آورده اند که جمعی از مسلمانان در مکّه اقامت کرده از جهت قاتل زاد و گمی استماعه ادایا بسبب محبت



اوطان یا محبت اخوان هجرت نمی کردند بنظر من و هر اس پرستش خدای می نمودند حق سبحانه آیت قرستاد که (یا عِبَادِی) ای بندگان من (الَّذِینَ اٰمَنُوا) آنانکه گرویده اند از اهل شرک یک سو ریدند و صحبت مومنان طلبید و اگر در مادی آتشکارا عبادت نمی توانید کرد (ان اَرْضِیْ وَ اِصْعَقُ) بدرستی که زمین من کشته است هجرت کنید از موضع خوف بمنزل امن (فَاِیَّایَ فَاَعْبُدُوْا) پس مرا پرستش نماید خالصا ازین جا گفته اند

\* بیت \*

\* سفر کن چو جائی تو ناخوش بود \* \* \* \* \* \* \*  
\* کزین جای رفتن بدان تنگ نیست \*

\* اگر تنگ گردد در آن جای گاه \* \* \* \* \* \* \*  
\* نه ای جهان را جهان تنگ نیست \*

و اگر از دوستی اهل دودله بایسته پلیده شده اید و دوزی منارقت ضروری خواهد بود که (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ط) هر انفسی چشیده مرگ است و برگ از هر جا و از هر کس خواهد برید (ثُمَّ اِلَیْنَا) پس بسوی ما (تُرْجَعُوْنَ) باز گردیده خواهند شد و حنص بخطاب می خواند یعنی شما باز گردیده خواهید شد بحرای ما پس بداد شرک اقامت نباید کرد و دوزی بکبر امان یعنی آسمان حضرت پیغمبر آخر الزمان هم باید آورد (وَالَّذِینَ اٰمَنُوا) و آنانکه ایمان آورده اند (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) و کردند عملهای شایسته یعنی ادای فرایض نمودند (لَنُبَوِّئَنَّهُمْ) بر این فرود آریم ایشان را (مِّنَ الْجَنَّةِ) از بهشت (غُرُفًا) بمنزلهای ماند و غرفهای او جسد (فَجَرِیْ مِّنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ) میرود از زیر آن غرفها جویها (خَالِدِیْنَ) در حالتیکه جاویدان باشند (فِیْهَا ط) در آن غرفهای او جسد (نِعْمَ اَجْرًا لِّعَامِلِیْنَ) بیکومزدی است مرهم کشته گان جرد بهشت (الَّذِینَ صَبَرُوا) آنانکه شکیبائی و در زنده بر آزار مشرکان و هجرت اوطان (وَعَلَى رَبِّهِمْ) و بر پروردگار خود نه بفراد (یَتَوَكَّلُوْنَ) توکل می کنند و کار خود بدو می سپارند مومنان که این آیت را شنیدند عزیمت هجرت نموده اند غرض دیگر دست واد که ببله که کارادران اسباب معیشت مهیا نباشد چگونه توان رفت آیت آمد که (وَكَاٰیْنِ مِّنْ اٰیَةِ اَوْسَ الْجَنَّةِ) گان که رهبر و (لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا ط) و دوزی خود را بر نمیدارند یعنی طاقت و قوت برداشتن ندارند یا ذخیره نمی کنند ذخیره کشته گان از جانوران آدمی است و موش و مور و گفته اند حقیق ذخیره می نمود و فراموش کند در کشتاف از بعضی سلف نفل می کند که بابل و ایدم که خودی در زیر بال خوپنهان می کرد و الله جانوران بسیارند از وحوش و طیور و صیغ و هوام و حیوانات آبی که ذخیره نمیدهند و حامل رزق خود نشوند (اللَّهُ یَرْزُقُهَا هُنَّ اِی تَعَالٰی و دوزی و ده ایشارا (وَاِیَّاکُمْ فَا) و شمارا نیز پس از عدم اسباب معیشت در بلاد غربت اندیشه می کنید

\* بیت \*

\* هست ز فیض کرم زود الجلال \* \* مشرب از زاق پر آب زلال \*

\* شاه و گداز و زی ادمی خورند \* \* مورد و مانج قسمت از دمی برند \*

(وَهُوَ السَّمِيعُ) واداست شنو امر قول شمارا کرد و زی از کجا خوریم (الْعَلِيمُ) وانا بآنکه شمارا و زی از کجا ده (وَلَمَّا سَأَلْتَهُمْ) و اگر بهر سی تو مرا بل بگردا که (مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ) که بیا فرید آسمانها و زمینها را (وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ) و سخر کرد آفتاب و ماه را (لَيَقُولُنَّ اللَّهُ) هر آینه گویند ای تعالی چون این هر سئال در عفو ل فراد گرفته که واجب است انتهای ممکنات یکی که واجب الوجود باشد و چون ایشان میداند که خالق ارض و جهاد است (فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ) پس کجا و گردانیده می شوند از توجیه یعنی چرا وی از راه حق بر می تابد و بساوک صبیح باطل می شنابد (اللَّهُ يَسْطُرُ الزُّزُقَ) خدا ای تنای می گستراند و فراخ می گرداند و زی را (لَمَنْ يَشَاءُ) برای هر که می خواهد (مَنْ يَبْدَأُ) از بدگان خود (وَيَقْدِرُ لَهُ) و تنگ می سازد و مر آن را که می خواهد ضمیر عاید است بغیر مذکور به تقسیم دال است بر آن و گفته اند موضع را و مضیق عاید یکی است یعنی بهر بند که خواهد گاهی فراخ گرداند و گاهی تنگ سازد (إِنَّ اللَّهَ بِهِ دَسْتِكُمْ) ای تعالی (بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) بهر چیز از قبض و بسط داناست و مصلحت بندگان بر دشمنی نیست (وَلَمَّا سَأَلْتَهُمْ) و اگر بهر سی از مشرکان عرب (مَنْ نَزَّلَ) که فرد است (مِنَ السَّمَاءِ) از ابر یا از آسمان (مَاءً) آبی (فَأَحْيَا) پس زنده گردانید و نازده ساخت (بِهِ الْأَرْضَ) بآن آب زمین را (مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا) پس از مردگی و انهدگی آن (لَيَقُولُنَّ اللَّهُ) هر آینه می گویند ای تعالی یعنی معترفند بآنکه موجب ممکنات او است و باده و این بعضی مخلوقات او را در عبادت او شریک می سازند (قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ) بگو ای محمد شکر و سپاس مرند ایرا که ازین ضلالت بگاده اشده مراد متابعان مرا (بَلْ أَكْثَرُهُمْ) بلکه بیشتر ایشان یعنی کافران (لَا يَعْقِلُونَ) و دوشمی یابند و سخن مناقض می گویند اقرار دارند بحالقیقت او و مخلوق را شریک او میداند (وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا) و نیست این زنده گانی و بنا (إِلَّا لَهْوٌ) مگر مشغولی و بیکاری (وَلَعِبٌ) و بازی یعنی در سرعت انقضای و زوال بازی کودکان می ماند که یکجا جمع می آیند و ساعتی بدان سبب می گردند و اندک زمانی مایل و مانده شده متفرق شوند و چه زبنا گفته اند \* بیت \*

\* بازیچه است طفل فریب این متاع و هر \* \* بدایت مردمان که بدین مبتلا شوند \*

(وَأَنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ) و در دینیکه مرای دیگر (لَقِيَ الْحَيَوَانُ) او مرای حیوة ابدی یعنی زنده گانی جایزه و خواهد بود (لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ) اگر با شنند مردمان که بداند و اختیار نکند دنیای قانی را بر مرای

طردانی (فَاذْأُرْکَبُوا) پس چون نشینند کافران (فِی الْقَلْبِ) در شکستی و بجنب موج در گرداب  
 اضطراب اند (دَحْوَ اللَّهِ) بخوانند ندای را (مُخْلِصِينَ) در عاتیکه خالص گشته گان باشند (لَهُ الدِّینُ ط)  
 برای ندای دین خود را یعنی اظهار باشد در صورت آنها که مخلصانند چه یاد کنند مگر ندای را در شکست  
 آن شدت پناه بوی رسد (فَلَمَّا فَجَّهْمُ) پس آن هنگام که نجات دهد ندای ایشان را از بحر و بیرون آورد  
 بنام است (إِلَى الْبَرِّ) بدوی دشت (إِذْ أَهَمُّ) انگاه ایشان (یُشْرِکُونَ ط) مشرک آرند یعنی باز گردند  
 به دلت خویش (لِیُکْفَرُوا) تا کافر شوند (بِمَا آتَيْنَاهُمْ ط) آنچه دادیم ایشان را از نعمت نجات (وَلِیَمْتَعُوا)  
 و تا بر خوردار شوند با جمیع بر عبادت اصنام یا بر خورند از زندگانی این جهان (فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ ط) پس  
 زود باشد که بداند عاقبت کار خود را بوقت عقوبت (أَوَلَمْ یَرَوْا) آیا ندیده اهل مکه و مدینه استند (أَنَّا جَعَلْنَا)  
 آنکه ما گردانیدیم شهر ایشان را (حَرَمًا آمِنًا) حرمی یا ایمنی یعنی اهل آن ایستد از قتل و غارت (وَلِیُخَفِّطَ  
 الْمُنَاسَ) و حال آگاه و بوده می شود و مردمان (مِنْ حَوْلِهِمْ ط) از گهرداگرد بداند ایشان یعنی مردمان می کشند  
 و اسیر می کنند در حوالی مکه و کسی منعرض ایشان نمی شود (أَفَبِأَنْبَاطٍ ط) آیا پس باطل که بتانند یا  
 شبایلین (یُؤْمِنُونَ ط) مگر ند (وَنِعْمَ اللَّهُ) و به نعمت ندای تعالی یعنی به چنین نعمتی ظاهر که ممکن است  
 در حرم دایمی از خوف (لِیُکْفَرُونَ ط) کافر می شوند و دلیل کفران نعمت ایشان شرک است (وَمَنْ أَظْلَمُ)  
 و کیست ستمکارتر (مِمَّنْ اقْتَرَى) از کسیکه بر بندد و بسازد (عَلَى اللَّهِ کَذِبًا) بر ندای دروغی  
 و گمان برد که او را شریک است (أَوْ کَذَبَ بِالْحَقِّ) یا نکند بب کفر قرآن را یا رسول را (لَمَّا جَاءَهُ ط)  
 آن هنگام که بیاید بوی (أَلَيْسَ) آیا نیست یعنی هست (فِی جَهَنَّمَ) در دوزخ (مَثْوًى) جایگاه اقامت  
 (لِلْكَافِرِينَ ط) مگر نگردد کارها (وَالَّذِينَ جَاهَدُوا) و آنکه کوشش نمایند (فَیْنًا) در کار ما و اقامت دین ما  
 (لَنَنْهَدِیْنَهُمْ) هر آینه راه بنایم ایشان را (سُبُلَنَا) راههای خود (وَإِنَّ اللَّهَ) و به رستیکه ندای تعالی  
 (لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ ط) باینکو کاران است یعنی با مجاهدان به نصرت و اعانت و ایراد مجاهده کرد بطریق  
 اطلاق تا متداول باشد جهاد ظاهر و باطن را پس آنکه جهاد کنند در راه مبدء شمسنان دین و با نفس و هوا  
 بنایم ایشان را راه وصول به دولت افاضه اهل عبادت تری قدس سره فرمود که هر که کوشش کند در اقامت  
 حلت بنایم او را سبیل جنت و اقامت قشیری روح فرموده که آنکه یار ایند ظاهر خود را به مجاهدت آرایش  
 فدیم باطن ایشان را به مشایخ ابوبکر و اسطی روح الله در می فرماید هر که جهادی کند برای راه  
 فدیم او را بدوی خود در بحر اطمینان آورده که هر که کوشش کند در طلب ما بنایم او را راه در یافت

ما آلا من طابني وجهي هر که مارا جوید ما را البته باید در ترجمه بعضی از کلمات زبور آورده اند \* شعر \*

\* انا له عبود فاطلبنی تجدني \* \* انا المقصود فاطلبنی تجدني \*

\* بیت \* \* اگر در جست و جوی من شتابی \* \* مراد خود بدو و دی باز نیایی \*

سورة الروم مکیة (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) \* وهي ستون آية

ع

(السم) ابوالجوز اوج اذ ابن عباس رض نقل می کند که حروف منطوقه آیت ربانیه اند هر حرفی اشارت است به صفتیکه حق را بدان شاگرد پنجاه الف ازین کلمات کنایت است از الوهیت و لام از لطف و ميم از ملک و گفته اند الف اثارت است باسم الله و لام بنام جبرئیل عم و ميم باسم محمد هم یعنی الله بواسطه جبرئیل عم و وحی فرستاده محمد هم (غَلَبَتِ الرُّومُ) مغلوب شدند رومیان و قارسیان برایشان غلبه کردند (فِي أَنْفَى الْأَرْضِ) در نزدیک ترین زمینیکه عرب را باشد نسبت بر زمین روم و آن اردن و قاصه مطین بوده یا کنکه یا میان اذ رعات و بصری و آن چنان بود که خرد و پدید شهر یاز و فرخانرا که دو امیر وی بودند با هم بیکدیگر ان فرستاد تا بعضی از ولایت و دم بگرقتند و مردم روم منهرنم گشتند و در سال نهم بقول احسن از مبعث پیغمبر عم این خبر بگم رسید که گفران ش دمان شده از روی شهادت با اهل ایمان گفتند که شهادت بر بیان اهل کتابید و ما قارسیان اسیرانیم پس از قلب قاروس بروم اتفاول می کنیم که ما بر شما غالب خواهیم گشت حق سبحانه آیت فرستاد و بیان کرد که (وَهُمْ) دود میان (مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ) از پس مغلوب شدن ایشان (سَيَغْلِبُونَ) زود باشد که غالب شوند (فِي بَضْعِ هَسْتَيْنِ ط) در اندک سالی که میان سه و نه باشد صدیق رض بعد از نزول این آیت ششمرکان را گفت چشم شما روشن سباده بخدای که اهل روم بر مردم قاروس غالب خواهند شد در بضع هسین ابی بن خلیف گفت نه چنین است و ما با تو گردمی بندیم پس بر ده شتر جوان و مدت سه سال شرط کردند و حضرت صدیق رض صورت حال بعرض حضرت و سالت پناه عم و سالت آن حضرت عم فرمود که اضع میان نادر و تهم است و برود مدت و مال بیغزای ابو بکر صدیق رض باز گشتند تا هر سال بر صد شتر مرانند کردند و ضمان از یکدیگر بستند و در روزی که ساهمان بر قریش غالب گشتند بخراجه رومیان بر قارسیان رسید گویند این خبر دزدیده محقق شد و حضرت صدیق رض صد شتر ازالی بقول اول و از ضمان وی بقول ثانی بنده ابی در هر باب احد گشته شده بود و حضرت عم فرمود که تصدق بر یعنی صدقه به الله این آیت اخبار است امور کاخیزد و سبقتل و آن از جمله اقامام اعجاز قرآن است (اللَّهُ الْأَكْبَرُ) مراد ای

تعالی و است حکم فرمان (مِنْ قَبْلُ) پیش از غلبه فارسی بر روم (وَمِنْ بَعْدُ ط) و از پس غالب شدن دوم بغلاس یعنی در هر وقت قضای او نماند است و هر کار در قبضه اقتدار او است در کشف الاسرار گفته که قبل ازل است و بنده ای یعنی امرازی و ادبی ادراست که نخواهند اذلی و ابدی است (وَيُؤَمِّنُونَ) و آوردند که در میان برقرار میان غلبه کند (يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ ط) شادمان خواهند شد مومنان (بِنَصْرِ اللَّهِ ط) نیاری کردن خدای تعالی مرا بهل کتاب را بر قومیکه کتاب ندانند چه درین صورت انقلاب آفاق است و ظهور و صحت اخبار مومنان و بردن گرد و آذ و یاد یقین محابره رض پس البته مومنان شاد و خرم خواهند بود و گفته اند فرح بآن است که بعضی از اعدای دین بر بعضی غلبه کردند و جمعی را نابود ساختند و آن چنان بود که شهریار و فرخان بر بعضی بلاد روم غالب گشته و پرویز بنمازی از باب غرض برود و برادر متهم بر گشت و خواست که یکی را بر دست دیگری هلاک کند و هر دو بر صورت حال واقف شده کیفیت بقیصر روم عرضه است کردند و دین برائی اختیار نمودند و سپیدار شکر روم شدند و فارمدیان را امناب ساخته بعضی از بلاد ایشان بگرفتند (يَنْصُرُوا) یاری میدهند خدای تعالی (مَنْ يَشَاءُ ط) هر کرامی خواهد (وَهُوَ الْقَیُّمُ) و او غالب است انتقام کشد از جمعی (الرَّحِيمُ ط) مهربان است غلبه دهد جمعی را بر جمعی (وَعَدَ اللَّهُ ط) وعده کرد خدای تعالی غلبه روم یا فرخ مومنان وعده کردی (لَا يَخْلُفُ اللَّهُ وَعْدَهُ) خلاف نمی کند خدای وعده خود چه دروغ بردی مستیع است بلکه را مست می سازد (وَلَكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ) و ایکن بیشتر مردمان (لَا يَعْلَمُونَ) نمیدانند صحت وعده او را (يَعْلَمُونَ) میدانند (ظَاهِرًا) چیزهای آشکارا (مِنْ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) از زندگی دنیایین حال و ستاع و جاه و دولت او را با اعتبار معایش و تجارت و در تیسیر و وسیط می گوید که مراد از دنیا بنانندان و ذوات کردن و اجرای آنها و قنات است که انرا بهل دنیا قواحد آن را میدانند (وَهُمْ) و ایشان (عَنِ الْآخِرَةِ) از امور آخرت که غایت مقصود آن است (هُمْ خَالِفُونَ) ایشان خالفان و بی خرافه تکریر ضمیر جهت تاکید است (أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا) آیا تفکر نمی کنند (فِي أَنْفُسِهِمْ ط) در نفوسهای خویش که مرایای ممکنات است یعنی هر چه در آفاق هست نمودار آن در انفس می توان یافت یا چرا در کاد انفس خود تفکر نمی نمایند تا از ابدی خود بر عاده استدلال کنند (صَاحِلِی اللَّهِ) نیایرید خدای (السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) آسمانها و زمینها (وَمَا بَيْنَهُمَا) و آنچه میان آسمان و زمین است (إِلَّا بِالْحَقِّ) مگر برای حق یعنی بر حکمت منحصر سخن آنکه آفریدن ارض و مابینها را برای بازی است بلکه آفریدن بر جهت احوال بر توحید باری است (وَأَجَلٌ مُّسَمًّى ط) و برای وقتی نام برده که چون آن زمان

بر سه نهامت بر سه مراد روز قیامت است (وَأَنْ كَذَّبُوا) فیه درستی که بسیار می (مِنْ النَّاسِ) از مردمان یعنی کفره (الْبَقَاءِ رَبِّهِمْ) بدیدار برودگار خود یعنی روز رستخیز که وقت انما است (لَكَافِرُونَ) بر آید ناکر ویدگان و سزگران اند (أَوَلَمْ يَسِيرُوا) آیا سیر نمی کنند (فِي الْأَرْضِ) در زمین یعنی بمصارع نمود و عادت بوقت تجارت (فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ) پس بهیستد که چگونه بود (عَاقِبَةُ الَّذِينَ) عاقبت آنانکه بودند (مَنْ قَبْلِهِمْ) پیش از ایشان از امم گذشته (كَانُوا) بودند آن گروه (أَشَدَّ حَنَّتُمْ) سخت تر از اهل مکه (قُوَّةً) از روی توانائی چون عادیان و ثمودیان و اسماعیل ایشان (وَأَنْبَارُ الْأَرْضِ) و بگردانیده زمین را یعنی شکافنده جهت زراعت خوب و غرس اشجار و استخراج معادن و استنباط آب (وَعَمْرُهَا) و عمارت کردند مرآتار (أَكْثَرُ مَا عَمَرُواهَا) و بیشتر از آنچه عمارت کردند کیان که اهل دایمی بخردی نوع اند یا آنکه عمر داشتند در دنیا بیشتر از اعمار قبرش (وَجَاءَتْهُمْ) و آمدند بدیشان (رُسُلُهُمْ) پیغمبران ایشان (بِالْبَيِّنَاتِ) بآیتهای روشن یا معجزهای هویدا ایشان بآن گردیده حق سبحانه و تعالی از پیاز روزگار ایشان بر آورد (فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ) پس نیست خدای تعالی که ظلم کند بدیشان یعنی بی ارسال رسل و بی کفر و تکذیب ایشان را هلاک کند (وَلَكِنْ كَانُوا) ولیکن بودند که بموجبات عقوبات (أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ) بر نفسهای خود ستم می کردند (ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ) پس است سرانجام آنانکه (أَسَاقُوا) بد کردند یعنی کافر شدند (السَّوْءِ) نتیجه بدتر که عقوبت و عذاب است و گفته اند سورا سیم جهنم است چنانچه صنی اسم بهشت است یعنی دوزخ عاقبت مشرکان است (أَنْ كَذَّبُوا) بسبب آنکه تکذیب کرده اند (بِآيَاتِ اللَّهِ) بآیتهای خدای تعالی یعنی باورند داشته قرآن یا معجزات نگرفته بدلائل قدرت (وَكَانُوا بِهَا) و بودند که بدان آیتها (يَسْتَهْزِئُونَ) استهزای کردند (اللَّهُ يَبْدُو الْخَلْقِ) خدای تعالی می آفرند خلق را از لطفه (ثُمَّ يَعَذِّبُهُ) پس دیگر باره عذاب می گرداند و برمی انگیزد بدین از مرگ (ثُمَّ إِلَيْهِ) پس بمو می جزا و حکم او (تَرْجَعُونَ) بازگردانده می شوند و محض بخطاب می خوانند یعنی باز گردانده خواهند شد (وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ) و در روزی که قائم شود قیامت (يَبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ) خاموش شوند مشرکان یعنی ناسید و منقطع شوند از صحبت (وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ) و نباشد مرا ایشانرا (مَنْ شَوْكَاهُمْ) از انبازان ایشان یعنی از خدایانی که شرکار نام نهاده بودند چون ملائکه و اعیان (شَفَعُوا) در خواست کنندگان یعنی ایان در دنیا می گفته که آله ما ست فبوع ما خواهند بود در آن روز از شفاعت ایشان ناسید و محمد دم مانده (وَكَانُوا) و بودند بدان امید (بِشُرَكَائِهِمْ) بدان انبازان (كَافِرِينَ) ناکر ویدگان یعنی چون از مطاعب خود نام امید گردند از ایشان سیرال

شوند (وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ) و در روزی که قائم گردد و ساعت رختخیز (يَوْمَئِذٍ) آن هنگام (يَتَفَرَّقُونَ) جدا گشته گردند مردمان و از هم جدا شوند گردی روی ماعلی عابین آورند و جمعی با سفیل ساقین افتد یکی بر دره و صامت دیگری در دره که (وقت آن بر صحریر محبت و این در حصیر محبت آن و انواع ثواب این را ۴ صنف خدا ب جمعی از دولت ملایق نازان و برخی در آتش فراق گدازان \* بیت \*

\* یکی خدا آن بصد عشرت یکی نالان بصد عصرت \* \* یکی در راحت و صلت یکی در شدت و محران \*  
 (فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا) پس اما آنکه گرویده باشند (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) و عملهای پسندیده کرده باشند  
 (فَهُمْ فِي رَوْحَةٍ يُحْبَرُونَ) پس ایشان در مرغزاری مشتمل بر از ناز و اندازش دمان گردانیده باشند چنان  
 است دمانی که اثر آن بر صفحات و جنت ایشان ظاهر باشد با کرم و منعم باشند با ایشان را بجای و حلال  
 بنده اند و آخفاف گفته که موج سازندشان و در رحیم المعانی آورده که آواز خوش شنو اند ایشان را  
 و هیچ لذت برابر سماع آن نباشد و در تخراسن که ابکار بهشت نفسی کنند بصوتی که خایق مثل آن نشنیده  
 باشند و آن افضل نعیم بهشت است از ابودردا و رضی پر سیدند که آواز تا که ام دوست تدراری فرمود از امیر انیس  
 یا تسبیح از یحیی بن معاذ از ی قدس سره پر سیدند که آواز تا که ام دوست تدراری فرمود از امیر انیس  
 فی مقام سیر قدس بالحن تحسید فی ریاض تجید صاحب کشف الاسرار آورده که فرداد و ستان خدا  
 در وضعت بهشت در میان و یابین انفس بشادی و طرب سماع کنند که متعمر صدق هند پاک مقدر و فرمان  
 آید بدو دعای که بدن نمره دل پذیر صوت شوق انگیز که تراداه ایم زبور بخوان ای موسی تو دوست  
 نمازت کن و ای هیمیس لغرامت انجیل مشغول شوای درخت طوبی آواز دل آرای تسبیح ما  
 یکت ای امیرافیل تو قرآن آغاز کن امام ثعالبی از ادزاعی نقل می کند که هیچ کس خوش آواز تر  
 از امیرافیل هم نیست چون ادقنی کند همه فرشتگان از او را و از کار خود بازمانده حاصل معنی آنکه شریف  
 ترین لایق بعد از مشاهد انوار تجلی در بهشت شماع خواهد بود و از اینجا گفته است آن عزیز در شرح مثنوی که  
 شماع سادی است که در مانند گان بیان نیرگی افزای دنیا و از عشرت آباد بهشت نورانی یاد سیده \* نظم \*

\* مومنان گویند کار و از بهشت \* \* نذر گردانید هر آواز زشت \*

\* ماهر اجزای آدم بوده ایم \* \* در بهشت آن لجنها بشنوده ایم \*

\* گرچه بر ما رخت آب و گل شکی \* \* یاد ما آید از آنها اندکی \*

\* پس نی در جنگ و زباب و سازه \* \* چتر کی ماند بآن آوازها \*

\* عاشقان کهن نغمه را آبت نهند \* جز دگر بگذارند و سوی گل روند \*

(وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا) واما آنکه نگروریده باشند (وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا) و تکذیب کردند مرآت های ما یعنی قرآن  
 یاد لایل قدرت را (وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ) و باقیای سرای دیگر یعنی مشر و شر (فَأُولَئِكَ) پس آن گروه  
 (فِي الْعَذَابِ مُخَضَّرُونَ) در عذاب حاضرند (فَسَبَّحَانَ اللَّهَ) میخواندند و است یعنی امر یعنی تسبیح  
 گوید مرطوبی را و پیاپی یاد کنید یا نماز گزارید (وَحِينَ تَسْمُونَ) هنگامی که شبانه نگاه دارید مراد نماز شب  
 و خفتن است (وَحِينَ تُصْبِحُونَ) و در هنگامی که بامداد در آیید مراد نماز صبح است (وَلَهُ الْحَمْدُ)  
 و مراد است ستایش (فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) در آسمانها و زمینها یعنی هر که در آسمان و زمین  
 است حمد او گوید (وَعَشِيًّا) و دیگر نماز گزارید در طرف آخر روز یعنی نماز عصر (وَحِينَ تَظْهَرُونَ) و هنگامی  
 که در می آید بوقت ظهر یعنی نماز پیشین صاحب لباب فرموده که تسبیح رفع صوت است پس اتصال  
 بصوت جهر به خالی از نسبتی نیست و حمد چون دلالت بر رفع صوت ندارد و تخصیص ذکرش بنماز اخذ نمائید  
 مناسب بنماید (يُخْرِجُ النُّحْيَ مِنَ الْمَيِّتِ) بپردن می آوردند ای تعالی زنده را از مرده چون نغمه از نوات  
 و سبزه از جود مرغ از بیضه و انبیا از نطفه یا مصالح از منسند و مومن از کفر و عالم از جاهل (وَيُخْرِجُ  
 الْمَيِّتَ مِنَ النُّحْيِ) و بپردن می آورد مرده را از زنده بکس آنها که مذکور شد (وَيُعْطِي الْأَرْضَ) و زنده  
 می گرداند زمین را بگیاه (بَعْدَ مَوْتِهَا) پس از مردگی و افسردگی آن (وَكَذَلِكَ) و مانند این اخراج  
 (يُخْرِجُونَ) بپردن آورده خواهد شد از قبور (وَمِنْ آيَاتِهِ) و از نشانیهای قدرت خدا (أَن يَخْلُقَ لَكُمُ)  
 آن است که بیا فرید اصل شمار یعنی آدم هم را (مِنْ تَرَابٍ) از خاک (ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ) پس اکنون شما  
 (بَشَرٌ) مردمانید که (تَنْتَشِرُونَ) پراکنده می شوید در زمین برای تصرف در اسباب معیشت  
 (وَمِنْ آيَاتِهِ) و از علامات توانائی او (أَن يَخْلُقَ لَكُمُ) آنکه بیا فرید بر ای شما (مِنْ أَنْفُسِكُمْ) از نفس شما  
 یعنی از جنس شما (أَزْوَاجًا) زنان (لَتَسْكُنُوا إِلَيْهَا) تا میل کنید بحسب جنسیت پدران و آوازم گیرید  
 بدیشان چرا جنسیت حسب ملائمت است و مخالفت واسطه منافرت \*

\* نظم \*

\* جنس خود کند هر جنس آهنگ \* خدا در هیچ کس از جنس خود بزرگ \*

\* جنس خویش داد و میل هر جنس \* فرشته باز شده انس بالنس \*

(وَجَعَلْ بَيْنَكُمْ) ساخت یعنی پدید آورد در میان شما از ذراع شما (مَوَدَّةً) دوستی (وَرَحْمَةً) و مهربانی  
 در مونسج آورده که مودت بهر دوزخ و رحمت بسبب زادن فرزندان مودت بر خردن و رحمت



بهیروزان ( اِنْ فِيْ ذٰلِكَ ) بدوستیکه در آفریدن اوداج مشاکل و مشابه مردان در بشریت ( لَا یَاتِ )  
هر آینه دلالتهاست ( لَقَوْمٍ یَّتَفَكَّرُوْنَ ) مرگروهی را که تفکر کنند و بر حکمت این صودت مطلع شوند  
( وَمِنْ آیَاتِهِ ) و از دلالتهای قدرت او ( خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ) آفریدن آسمانها و زمینها است  
( وَ اَخْتَلَفَ الْاَلْسِنَیَّتُمْ ) و مخالفت زبانهای شهادت معنی گفتن پر باد از نای دست دانه و انصاحت و گذشت  
باخلاف لغتای شهادت عربی و ترکی و فارسی و هندی و امثال آن در کتاب آورده که اصول تمام زبانهای  
مختلفه بخشد و خود است نوزده در اولاد سام و هنده و دوزمان نام دهنی و شن دخی یافت ( وَ اَلْوَا نِکُمْ ط )  
و دیگر اختلاف رنگهای شهادت مرضی و سفیدی و سیاهی و زردی و یاد و تحطیطات اعضا و هیئات و اشکال  
آن که مطلقا هیچ آدمی در هر چیز مشابه دیگر آدمی نیست حتی تو این که با وجود توافق مواد و اسباب  
ایشان البته در بعضی از چیزها مخالفت خواهند بود ( اِنْ فِيْ ذٰلِكَ ) بدوستیکه در مخالفت الهیه و الوان  
آدمیان با آنکه از یک پدر و مادر زاده اند ( لَا یَاتِ ) هر آینه نشانهای قدرت و حکمت است ( اَللّٰعَالِمِیْنَ )  
مرعالمیان یعنی بهیچ عاقل از ملک و انفس و جن و شیعه نیست که درین اختلاف حکمت کلی مندرج است  
چرا که بین و بر نودی امتیاز بین الاشخاص مشکل بودی و بسیا و مهمات مطلل باندی و محض یکسر لام خواهد  
یعنی این دلالت مردانیان و است که در آن نظر کنند و بکنه آن رنده ( وَمِنْ آیَاتِهِ ) و از علامات قدرت  
و کمال او است ( مَنَّا مَكْمُ ) خواب کردن شما ( بِاللَّیْلِ وَالنَّهَارِ ) شب و روز جهت استراحت قوای  
نفسمانی و قوت قوای طبیعی ( وَ اِتْبَعَا وَ کُمْ ) و جستن شمار و زنی را ( مِنْ فَضْلِ ط ) از بخشش او یعنی  
طلب معاش بر روز و شب و گفته اند نام مخصوص شب است و ابتعا بر روز و آیت تقدیم و تخریج است  
بحسب معنی ( اِنْ فِيْ ذٰلِكَ ) بدوستیکه در خواب شب و طلب معیشت روز ( لَا یَاتِ ) هر آینه دلالتها و عبرتها  
است ( لَقَوْمٍ یَّسْمَعُوْنَ ) برای گروهی که بشنوند بگوش بوش ( وَمِنْ آیَاتِهِ ) و از نشانهای حکمت او  
( یُرِیْکُمْ الْبَرْقِ ) آن است که می نماید بشمارق را ( خَوْفًا ) برای ترسانیدن مسافران و از جماعه  
( وَ طَمَعًا ) و در طمعهها افکندن متیم برای باران ( اَوْ یَنْزِلُ ) و فرود می فرستد ( مِنَ السَّمَاءِ ) از جهت آسمان  
یا از ابر ( مَاءً ) آبی و ( فَيَقْبِیْ ) پس رنده گرداند ( بِلِلْ اَرْضِ ) بدان آب زمین و اما از دیگره تر و تازه  
میرد و ( بَعْدَ مَرَاتِبَ ط ) از پس افسردگی و پیرمردگی آن ( اِنْ فِيْ ذٰلِكَ ) بدوستیکه در برق و باران ( لَا یَاتِ )  
هر آینه علامتهاست بر قدرت الهی ( لَقَوْمٍ یَّعْقِلُوْنَ ) مرگروهی را که تمثل کنند و بگویند کائنات حق ناب  
ایشان ظاهر گردد و کمال قدرت ضیع و مرادش ( وَمِنْ آیَاتِهِ ) و از نشانههای توانائی او ( اَنْ تَقُوْمَ السَّمَاءُ )

آن است که می ایستد آسمان بی ستون (وَالْأَرْضُ) و زمین بروی آب (بِأَمْوِجٍ ط) بفرمان او یعنی نگاه داشت او سرایتان را (إِذْ أَنْعَمْتَ) پس چون بخواند شمار اسرائیل هم بشمار (دَعَا ط) خواندن بی زمین نوع کیایاتها الموقی اخرجوا ای مردگان بیرون آید (مِنَ الْأَرْضِ) از زمین (إِذَا أَنْعَمْتَ) نگاه شما (تَخْرُجُونَ) بیرون آید از قبرهای خود و خروج خلق از قبور نیز یکی از آیات او است (وَلَهُ) و مراد است (مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ط) هر که در آسمانها و زمینها است و هر مخلوق و مملوک در ربوب وی اند (كُلُّ شَيْءٍ) هر چه را در اَرْضًا نَبْتُونَ) غرام بردارند در موت و حیات و نبش و نشور و درین احوال از حکم او تمرد نمی تواند و در زید (وَهُوَ) و او است (الَّذِي يَبْدُؤُ الْخَلْقَ) آنکه اول بار بیافریند خلق را و آنکه بسیر اند (تُمْ يُعِيدُهُ) پس باز زنده گرداند او را (وَهُوَ) و او باز آوردن (أَهْوَنُ) آن تر است (عَلَيْهِ ط) بر خدای هم سبکتر آنکه نخست آفریدن با عاده با اعتقادش با آن تر است از ابد آفرین چون ابد اول اقرار دارد عاده را بجز آنکه یکبار عاده نکرده و تدرت او یکسان است

\* نظم \*

\* چون قدرت او منزله از نقصان است \* \* آوردن خلق و برداشتن یکسان است \*

\* نسبت بمن و تو هر دو دد شود بود \* \* دو قدرت پر کمال از آن است \*

(وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى) و مراد است صفت برتر و بزرگتر چون قدرت کامله حکمت شلمه و وحدت ذات و عظمت صفات (فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ط) در آسمانها و زمینها (وَهُوَ الْعَزِيزُ) و او است غالبی که عاجز نشود و از ابد امکان عاده او (الْحَكِيمُ) و دانای صواب که افعال او بر مقتضای حکمت او باشد (ضَرَبَ لَكُمْ) بیان می کند خدای از برای شما (مَثَلًا مِّنْ أَنْفُسِكُمْ ط) مثلی فرا گرفته از احوال نفسهای شما (هَلْ لَّكُمْ) آیا هست شمار ای آزادان (مِنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ) از مملوکان شما که مملک یسین اند (مِنَ شُرَكَاءَ) هیچ انبازان (فِيمَا رَزَقْنَاهُمْ) در آنچه داده ایم شمار از اموال و اسباب (فَأَنْتُمْ فِيهِ) سوأء پس شما و ایشان را در اینچیز یکسان باشد یعنی چنانچه شما تصرف می کنید در مال و ملک خود ایشان نیز تواند (تَخْلُقُونَهُمْ) می ترعید از ایشان که در تصرف مستقل شوند (كَيْفَ تَعْلَمُونَ) مثل ترسیدن شما آزادان (أَنْفُسَكُمْ ط) از نفسهای شما یعنی از شریکان آزاد و منحصر سخن آن است که آبا می خواجگان شما بندگان خود را در مال و ملک خود شریک می سازید تا در تصرف در آن وقت اهل در آن مادی باشد و از استبداد و اعتدال ایشان ترسان شوید و در عین العمانی و از بعضی انما صبر هست که چون حضرت رسالت پناه عم این آیت بر صنادید قریش خواند گفتند کار الله لایکون ذلک ابداعات که هرگز

این تواند بود آن حضرت عظم فرمود که شما بندگان را در ملک خود شرکت نمی دهید پس چگونه آفریدگان را که بندگان خداوند در ملک او شریک می سازید

نظم

خلق چون بندگان سر دلایش \* مانند دلا بندگان خالق خویش \*  
جمعه هم بند \* اند و هم بندی \* سر بند \* خداوند می

(كَذَلِكَ) مانند این تفصیل (تَفْصِيلُ الْآيَاتِ) تفصیل می کنیم و می بین می سازیم دلایل و دلت را (لَقَوْمٌ يَعْقِلُونَ ط) مرکز دینی را که عقل خود را در آن برسانند اما چه آن و چه تمکات آن از حقیقت این سخنان بی خراشه (بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا) بلکه پیروی می کنند آنانکه ستم کردند بر خود و شرک (أَهْوَاءَهُمْ) آرزوهای نفس خود را (بِغَيْرِ عِلْمٍ ج) بی دانشی (فَمَنْ يَقْدِرْ) پس کیست که راه نماید (مَنْ أَضَلُّ اللَّهُ ط) آنرا که فرو گذاشتند ای و بسبب ندان گمراه شد (وَمَا لَهُمْ) و نیست مشرکان گمراه را (مَنْ نَاصِبٍ ق) هیچ یاری و هواداری که از خدا و دوزخشان خلاصی دهند (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا ط) در حالتیکه مایل باشی از هر دین نباشی اسلام و امت خود را بگویی که بدین وجه است و بپوش و پیروی کنند (فَطَرَتُ اللَّهُ) دین ندای تعالی را (الَّتِي) آن فطرتی را که بر حکمت (فَطَرَتُ النَّاسَ) بنا فرمود ما را (عَلَيْهَا ط) بر آن و گویند مراد فطرت شناختن صانع است و آن دور و زوالست هر آید ما را حاصل شد پس می فرماید که ما از آن عهد باشیم که بران مقرر شده آید (لَا تَقْدِرُونَ) نمی است در صورت نفی یعنی بتدبیر ما (عبد الخالق الله) مراد خلق خدا یعنی دینی را که ندای تعالی خلق را بدان آفرید و مینماید از ایشان فرا گرفت (ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ ق) آن است که درست است و دین مستقیم (وَأَكْثَرُ النَّاسِ) ولیکن بیشتر مردمان (لَا يَعْلَمُونَ ط) نمی دانند استقامت دین را بسبب اعوجاج طبع و عدم تدبیر (مُتَّبِعِينَ) حال است از ضعیف اقام یعنی ای محمد ردی بدین آید با است خود در حالتیکه باز نرسد آینه گانند (إِلَيْهِ) بسوی حق از غیر او شیخ ابو سعید خرا از قدس صوره فرموده که انابت رجوع است از حق بجن و ضعیف آنرا گویند که او را جز حق سبحانه مرجعی نباشد

بیت

تو مرجعی نه را من رجوع با که کنم \* گرم تو دونه پذیری بکار دم بکنم \*  
(وَلَا تُقْوَى) و ترسید از او (وَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ) و بپای دارید نماز را (وَلَا تَكْفُرُوا) و مباشید (مِنَ الْمُشْرِكِينَ ط) از مشرک آرمندگان بتر که نماز ستمه اخطاب با است است و در تبصر از شیخ محمد بن اسلم طوسی قدس

مهره نفس می گند که مدتی بمن رسید که هر چه از من روایت کند عرض کنید بر کتاب خدا ای اگر موافق بود  
از من باشد پس من این حدیث را که من ترک الصلوة منع افند کفر خواهم که بآیتی از قرآن موافقت  
پیدا کنم می سال تامل کردم تا این آیت یافتیم که اَقِمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُمَرِّكِينَ (مِنَ الَّذِينَ  
فَرَقُوا) و بسیارید از آنکه بعد از آنکه بدو برگشته ساختند (دِينَهُمْ) دین خود را (وَكَانُوا شَيْعَاءَ) و گشته گروه  
گروه مراد مشرکانند که اسلام را گذاشته یکی بت پرستیده و یکی ملک و یکی ستاره بایهود و نصاری که  
هر یک چندین رقمه می یافوارج و در افض که ابوامامه رارض در آن باب خبر مرفوع است یا اهل به عت  
(كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ) هر گروهی بآنچه نزد یک ایشان است از دین (فَرِحُوا) شادمانند و گمان  
ایشان آنکه حق بایشان است

\* نظم \*

\* هر کسی را در خود نموده خویش \* \* هست نوع خوشه لی و کار خویش \*

\* می کند انبات خویش و ننی غیر \* \* بر امام موعده چه پیر دیر \*

(وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ) و چون برسد آدمیان را یعنی مشرکان را (صُرٌّ) صحنی یا بیاری یا فخر و گفته اند عام است  
مهره آدمیان را چون بشدتی در ماته (دَعَا) بخواند بر او (رَبَّهُمْ) پروردگار خود را (مُتَّبِعِينَ إِلَيْهِ)  
بازگشتگان بسوی حق (ثُمَّ إِذَا أَذَاهُمْ) پس چون بچشمه یعنی به ایشان را ای (مِنَّةً) از نزدیک خود  
(رَحْمَةً) آبی با صحت یا تو نگری و اذان شدت باز دهند (إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ) انگه گروهی از ایشان  
(يُؤَيِّدُهُمْ يُشْرِكُونَ) پروردگار خود شرک آورده یعنی دو متبایه نجات از بلا چنین عمل کنند (لِيَكْفُرُوا)  
تا کافر شوند (بِمَا أَتَيْنَهُمْ ط) بآنچه علیا کردیم ایشان را (فَتَعْتَبُوا) امر توبه است یعنی ای کافران بر خود به  
دو سه و دوازده نیت های دنیوی (فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ) پس فرد باشد که بداند سرانجام کار خود را که عقوبت  
افری باشد (أَمْ أَفْلَحْنَا) آیا فرستادیم ما (عَلَيْهِمْ) بر کافران (سُلْطَانًا) کتانی و حجتی یا رسولی وی سلطان  
یا فرشته که با و بر مانی باشد (فَهُوَ) پس آن رسول یا ملک (يَتَكَلَّمُ) سخن گوید بآن کتاب تکلم کند یعنی دلالت  
داشته باشد (بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ) بآنچه بجزی که هست که بآن شرک می آورند یعنی دلیل بود بر اشتراک  
ایشان (وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ) و چون بچشمه مشرکان را (رَحْمَةً) نسی از صحت و سنت و مانند آن  
(فَرِحُوا) شادمان شوند (بِمَا ط) بآن نعمت (وَأَن تَصْبَهُمْ) و اگر برسد به ایشان (سَمِئَةً) زمستی از مرض  
و فحطه و امثال آن (بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ) بآنچه از پیش فرستاده دستهای ایشان یعنی چون بلا برسد  
شامت کردار می بد کرده اند (إِذَا هُمْ يَقْطُقُونَ) آنگاه ایشان نا امید می شوند و جرع می کنند یعنی نه شک

خداوند را ندرد نعمت و نه قهر دارم بر محنت (اَوَلَمْ يَرَوْا) آيات الله انه (اِنَّ اللَّهَ) بدستیکه خدای  
 (يَبْسُطُ الرِّزْقَ) کشاده می گرداند و وزی را (لِمَنْ يَشَاءُ) برای هر که می خواهد (وَيَقْدِرُ) و یتماک میسازد  
 بر هر که می خواهد (اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ) بدستیکه در بسط و قبض (الْآيَاتِ) امر آینه دلایل عبرت است (لِقَوْمٍ  
 يُؤْمِنُونَ) برای گروهی که تصدیق کنند حکم الهی و ادر قبض و بسط و شکر گویند در صبر کنند در فقر که  
 بنای کار مومن و اساس ایمان برین دو صفت است (فَأْتِ) پس بده ای محمد (ذَا الْقُرْبَىٰ) خداوند قرابت  
 را از بنی هاشم (حَقُّهُ) حق او از غنیمت و حق گفته اند صورت خطاب با حضرت رسالت پناه است هم  
 قهر اهل ایمان و دین داخله می فرماید که بدید حق خویشان را یعنی صلوات رحم کنید با احسان و انعام و توقیر و اکرام  
 امام اعظم روح بر وجوب نفقه ذوی الارحام برین آیت استدلال می کند (وَالْمَسْكِينُ) او بدید حق محتاج و  
 بیچاره را (وَأَبْنِ السَّبِيلِ) و راه گزریان را آنچه مقرر شده یعنی و طایف زکوة (ذٰلِكَ) این ایات  
 حقوق (خَيْرٌ) بهتر است از اسماک (لِّلَّذِينَ يُؤْتُونَ) برای کسانی که می خواهند (وَجْهَ اللَّهِ فِي)  
 تقای خدای تعالی دایار ضای او می جویند یا مراد ایشان در تقصد دست بحق سبحانه نه جهت دیگر از اغراض  
 و اغراض (وَأُولٰٓئِكَ) و آن گروه منافقان (هُمُ الْمُضِلُّونَ) ایشانند در سستگاران و فیر و زی با فزکان  
 (وَمَا آتَيْتُمُ) و آنچه میدهند (صَن رَّبًّا) از بهیه و عطیه توقع مکافات (لِيُبَيِّنُوا) نمایند از مال شما (فِيْ اَصْوَالِ  
 النَّاسِ) در مالهای مردمان یعنی بهیه یکسی میدهند و زباده دشمن آن توقع می کنند مال شما افزون گردد  
 (فَلَا يُرَبُّوا) پس زیاده نمی شود و آن مال (عِنْدَ اللَّهِ) نزد یک خدای تعالی و برکت اذان می رود  
 یا آنچه میدهند بر زیادات حرام و معاملات یعنی سود و زیادتای در مال سود خوارگان بدید آید چنان نمی شود و برکت  
 ذران نمی ماند (وَمَا آتَيْتُمُ مِنْ زَكَاةٍ) و آنچه میدهند از زکوة مندر و ضریضه که در آن دادن (تُؤْتُونَ  
 وَجْهَ اللَّهِ) می خواهید ثواب خدای تعالی (فَأُولٰٓئِكَ) پس آن گروه که زکوة و صدقه کوهر الله دهند نه برای  
 مکافات (هُمُ الْمُضِلُّونَ) ایشانند خداوندان افزون یا یا بنده گان افزونی که یکی داده یا زیاده یا بنده (اللَّهُ)  
 خدای بحق (الَّذِي خَلَقَكُمْ) آن کسی است که بیافرید شمار او شتابندید (ثُمَّ رَزَقَكُمْ) پس و وزی  
 داد و میدهد شمار امداد که زنده اید (ثُمَّ يَمِيتُكُمْ) پس بمیراند شما را بوقت انقضای اجل شما  
 (ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ط) پس زنده گرداند شمار او بر انگیزاند در قیامت اهل مِنْ شُرَكَائِكُمْ) آیا هست از انبازان  
 شما یعنی آیا از بتانی که بر عزم شما شریکان خداوند هست (مَنْ يَفْعَلْ) کسی که بکند (مِنْ ذٰلِكُمْ) ازین خلق  
 و رزق و امانت را (مَنْ شِئْنِ ط) هیچ چیزی تا بدان غیب او را پرستش توان کرد و چون هیچ کدام

افین کارها را ایشان بنیاد بس ایشان را شرک با گردن نشاید (مُتَعَالَاً) پاک است خدا ای تعالی (وَتَعَالَى) و برتر است (عَمَّا يُشْرِكُونَ) از آنچه شرک می آرند بوی (ظَهَرَ الْفَسَادُ) آشکارا شده تباهی (فِي الْبَرِّ) در بیابان خشک سی و مردان دواب و طوابعین (وَالْبَحْرِ) و در دریای بطون و جوشش و غرق شدن کشتیها (بِمَا كَسَبَتْ) بسبب آنچه کرده (الَّذِي النَّاسُ) دستانهای آدمیان یعنی بشومی معاصی ایشان اغلب علما بر آنند که مراد از فساد نامیدن باران است چه وقتی که باران بنیاد و در بیابان نبات نرود و در دریای کوه و جوهر سینه نشود و صاحب کشف آورده که چون باران منقطع گردد و جانوران آبی نابینا شوند و گفته اند فساد بر آن بود که قایل نمایی را کشت و فساد بحر آنکه چندی کشتیها را غصب کرد و نزد بعضی مراد از فساد است یعنی نتیجه آن ظاهر شد در بیابان با هلاک اهل قری و در دریای با غرق قوم نوح و آل فرعون و بر هر تقدیر حضرت ملک مدبر فساد اسباب دنیوی از آدمیان کرد (لِيَذِيبَهُمْ) تا بپاشاند ایشان را (بِغُصَّ الَّذِي عَمِلُوا) بعضی از جزای آنچه کرده اند به نام آن در آخرت خواهد بود (لَعَلَّهُمْ) شاید که ایشان بپشیمان این بعضی (يَرْجِعُونَ) بازگردند از شرک بتوحید و از مصیبت بطاعت و نزد محققان مراد از برنفس است و از بحر قاف و شبنج ابو بکر و اسطی رخ فرمود که هر که بحدول او بترک مراقبه فاسد گردد ظاهر شود فساد و برنفس و نام فشیری رخ آورده است که فساد برنفس بار تکاب مخطوبات است و فساد بحر دل با غماق ذمیر بوقف بر رسوم و عادات و عقاید مسلمانی قدس صره مذکور است که برسان علما ظاهر است و بحر زبان اهل تحقیق و فساد لسان علما و یلمات فاسده باشد و فساد لسان عرافه عادی باطله \* نظم \*

\* ماه نادیده نشانه می دهد \* راستیها را بران کج می نهد \*

\* از برای رستخیزی در وصف ماه \* صد نشان نادیده گوید بهر جا \*

(قَدْ سِيرُوا) بگو مشرکان را که بروید (فِي الْأَرْضِ) در زمین امم خاکیه (فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ) پس بنگرید چگونه بود (عَاقِبَةُ الَّذِينَ) سرانجام آنانکه (مِن قَبْلُ) پیش از ایشان بودند (كَانَ أَكْثَرُهُمْ) بودند بیشتر ایشان که هلاک شدند (مُشْرِكِينَ) شرک آورندگان (فَأَقِمْ) پس راست گرد (وَجْهَكَ) همگی خود را (إِلَى دِينِ الْآلِطِيمِ) برای کیش راست یاروی آر بجهت دین درست (مِن قَبْلُ أَنْ يَأْتِيَهُ) پیش از آنکه بیاید (يَوْمَ لَا مَوَدَّةَ) روزی که نیست بازگردیدن مراد را (مِنَ اللَّهِ) از نزدیک خدای تعالی یعنی آنرا باز نگرداند و البته باشد یاد روزی بیاید از خدای تعالی که کس نتواند که بازگرداند (يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّقُونَ) روزی که جدا شوند مردمان از یکدیگر بر هر طرف و راه فراق فی الجنة و فراق فی السعیر (مَنْ كَفَرَ) هر که کافر

شود (فَعَلَيْهِمْ) پس بر او است (كُفِّرُوا) جزای کفر او که آتش جاوید است (وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا) و هر که به کند کارهای ستوده (فَلَا نَفْسِهِمْ) پس کرده باشد برای نفسهای خود (يَجْهَدُونَ) بجا نهند یعنی بجایگاه و است می کنند و بهشت و تفرقندگان روز قیامت واقع است (لِيَجْزِيَ) تا جزا دهد خدای (الَّذِينَ آمَنُوا) آنانرا که گردیده اند (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) و کرده اند کارهای شایسته (مِنْ فَضْلِهِ ط) از بخشش خود و ذکر جزای کافران نکرد و جهت آنکه مقصود بالافات مومنانند (إِنَّهُ) بدرستی که خدای (لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ) دوست ندارد دانا گردیدگان و اما مومنان جمع کند بلکه ایشانرا جدا بخواهد و فرستد (وَمِنْ آيَاتِهِ) و از نشانههای قدرت خدای (أَن يَرْسِلَ الريحَ) آن است که می فرستد باد را از اینجه شمال و به باد جنوب (مُبَشِّرَاتٍ) مرده دهنندگان باران تا بفریاد شمارسد (وَلَيَذِيقَنَّ) و تا چشماند شمار اذان (مِنْ رَحْمَتِهِ) ط از رحمتی که تابع باد آن است یعنی خصص و وفایست (وَلِيَجْزِيَ الْفُلُكَ) و برای آن است تا سبب باد را برودست بیاورد و ریا (بِأَمْرِهِ) بفرمان خدای (وَلِيَتَّبِعُوا) و تا بخوبید در تجارت دریای (مِنْ فَضْلِهِ) نزد خدای را که خدای به محض فضل می دهد (وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ) و شاید که شما شکر گوید برین نعمتها (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا) و هر آینه ما فرستادیم (مِنْ قَبْلِكَ) پیش از توای محمد (رُسُلًا) فرستادگان از آدمیان (إِلَى قَوْمِهِمْ) بدوی کرده ایشان (فَجَاءَهُمْ) پس آمدند رسولان مابالقوم خود (بِالْبَيِّنَاتِ) به معجزهای روشن و دشمن یا ادا کام بودید از طلال و حرام بعضی از قوم ایشان بد آنها گردیدند و برخی کافر شدند (فَانتَقَمْنَا) پس ما انتقام کشیدیم (مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا ط) از آنانکه کافر شدند و ایشان را بملاک کردیم و یاری کردیم آنان را که گردیده بودند (وَكُنَّا حَقًّا عَلَيْنَا) و هست مژواور بر ما (نُصْرًا لِّلْمُؤْمِنِينَ) یاری دادن مومنان بر ایشان مستحق نصرت اند (اللَّهُ) خدای برحق (الَّذِي يَرْسِلُ الرِّيحَ) آن است که می فرستد باد را (فَتُفَوِّسُهَا) پس می انگیزد آن باد را بر او و بر او آرد (فَيَبْسُطُهُ) پس خدا بگستراند آن را یعنی بمقتضی سازد بهم گاهی که خواهد (فِي السَّمَاءِ) در جهت آسمان (كَيْفَ يَشَاءُ) چنانچه خواهند و نه یا ایستاده (وَيَجْعَلُهُ) و گرداند آن را گاهی (كَيْفًا) پاره پاره بر قطعه در هر طرفی (فَتَوَّى الْقَوْفُ) پس تومی بینی باران را که بحکم الهی (يُخْرِجُ) بیرون می آید (مِنْ خِلَالِهِ ج) از میان ابرهم در دقتیکه مرگم و متعل است و هم در دقتیکه منقطع و متفرق است (فَإِذَا أَصَابَ بِهِ) پس چون برساند خدای تعالی بارانرا (مِنْ يَشَاءُ) در ارش و بلا دهر که خواهد (مِنْ عِبَادِهِ) از بنده گان خود (إِذَا هُمْ) انگاه ایشان (يَسْتَبْشِرُونَ) شادمان و خوشدل می شوند (وَأَن كَانُوا) و در سستکه بودند (مِنْ قَبْلِ أَنْ يَنْزِلَ عَلَيْهِمْ) پیش از آنکه فرد فرستاده

شود بر ایشان باران (مِنْ قَبْلِهِ) پیش از ظهور و سیلاب (لَمَجْلُومِينَ) ناسیه از باران (فَانْظُرْ) پس  
 درنگ (إِلَى الْآثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ) سوی نشانه رحمت خدا ی معنی بازمطربنگر تابه بینی که (كَيْفَ) چگونه  
 خدا ی بآن اثر (يُخَيِّبِ الْأَرْضَ) زنده کرد اند زمین را با شجره و امان روز دوع و نباتات (بَعْدَ مَوْنِهَا ط) پس از  
 مردگی و افند رگی زمین حصص بر جمع می خواند یعنی تابه بینی آثار رحمت الهی و بخشایش ناستهای که زمین مرده را  
 زنده گی بخشید (إِنَّ ذَٰلِكَ) بدرستی که آنکه قادر است بر احیای زمین بعد از موت آن (لَمُخَيِّبِ الْمَوْتَى ع) هر آنکه  
 زنده کرد آنکه مردگان است چرا حیای ارض احداث مثل آن است که در و بوده از قوی نباتی و احیای  
 موتی ایجاد آن است که در مواد ایشان پوده از قوی دغره (وَهُوَ) و خدا ی تعالی (عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) <sup>۱</sup>  
 بر هر چیز توانا است چه قدرت او نسبت با هر کمونات یکسان است و در احتیاف آورد که اثر رحمت  
 در ظاهر باران است که زندگی کل بدان است و در باطن ذکر او است که حیات دل بدو است و در  
 بحر الحقایق فرموده که آثار رحمت نشانه جبر است که زمین دل بدان زندگی می یابد و نیز دهنی خدا را رحمت  
 دل باشد که منظم نظر حق است و در شوی حکایتی مناسب این بحث ایراد فرموده این احث \* <sup>۲</sup> مشنوی

\* صوفی دو باغ از بهر کشاد \* صوفیان روی بر زانو نهاد \*

\* پس فرو رفت او بخود اندر نول \* شد ماول از مودت خویش فضول \*

\* گر چه خسپی آخر اند و زر نگار \* این در همان بین و آثار خضر \*

\* امر حق بشنو که گفت است انظر دا \* سوی این آثار رحمت آرد و \*

\* گفت آثارش دل است ای بالهوس \* آن بدون آثار آنا د است و بس \*

\* با غما و میو تا اندر دل است \* عکس لطف او برین آب و گل است \*

(وَلَيْنَ أَرْسَلْنَا) و اگر افرستیم ما (رِيحًا) بادی که مودی باشد بملاک چون دیو که ریح مذاب است

و برز و عات ایشان دزد (قَوَّادٍ) پس بر بیند کشت را (مُضْفَرًا) زود شده بعد از هبزی بملاک رحیده

چنانچه از نفع نتوان گرفت (اُظْلُوا) بمر آید باشند (مِنْ بَعْدِ يَكْفُرُونَ) پس از زودی زرع که کافر

شد نه به نعمت های گذشته بایستی که التی بحق کرد می و از رحمت او ناسیه نشد می و ای محمد از کافران

این طمع مدار که فهم کنند سخنان را و قول تو قبول نمایند (فَأَنْتَ) پس بر حدی که تو (لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى)

سخن نمی توانی شنو آید مردگان را و کفار حکم ایشان دادند زیرا که دل ایشان مرده است (وَلَا تَسْمَعُ

الْمُتَمِّم) و نمی توانی شنو آید کران را (الدُّعَاءَ) خواندن (إِنْ أَوَّلُوا) چون برگردند از خواننده (مُذْ بَرِئِينَ) <sup>۳</sup>



گرمندگان از متکلم فید توفیر و ادباً برای تاکید حکم است و استعمال اسماع یعنی اضم مقبل اگر چه نمی شود  
 ابسبب حرکات لب و دهان و اثرت سرد دست چری در می باید اما کسی که پشت به متکلم دارد  
 ازان متدادر یافت نیز محروم است (وَمَا أَنتَ) و نیستی تو (بِهَادِ الْعَمِي) راه نایده کو و دلان  
 (عَنْ ضَلَالَتِهِمْ ط) از گمراهی ایشان یعنی قادر نیستی و آنکه توفیق ایمان دهی مشرکان و (إِنْ تَسْمِعْ)  
 نمی شوانی مواعظ و نصایح قرآن را (إِلَّا مَنْ يَشَاءُ) مگر آن را که گزیده است (وَأَيَّا تَنَادَى) بابات کتاب ما  
 چو ایمان ایشان و ابر آن میداد که لفظ قرآن را افزای گیرند و در معنی آن تدری می نمایند (فَهُمْ مُسْلِمُونَ ۵)  
 پس ایشان گردن نهادگانند مراد و نواهی را (إِلَّا اللَّهُ) خداوند مطلق و معبود بحق (الَّذِي خَلَقَكُمْ)  
 آن است که بیاضه شهاد (مِنْ ضَعْفِ) از چری ضعت یعنی نطفه (ثُمَّ جَعَلَ) پس داد شمارا (مِنْ بَعْدِ  
 ضَعْفِ) از پس صحتی طفولیت (قُوَّةً) توانائی یعنی جوانی (ثُمَّ جَعَلَ) پس داد (مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ) از پس قوت  
 شباب (ضَعْفًا وَ شَيْعَةً ط) حدستی و پیری (يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ ۷) می آفریند آنچه می خواهد از ضعف و قوت  
 و جوانی و پیری (وَهُوَ الْعَلِيمُ) و او داناست باحوال بندگان (الْقَدِيرُ ۸) توانا است بر تدبیر صفات ایشان  
 (وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ) و روزی که قائم شود قیامت و آن ساعت آخر باشد از ساعت دنیا (يُقَسِّمُ  
 الْمُجْرِمُونَ ۹) سوگند خورندگان ازان مضمون آنکه (مَالِئُونَ) در تک بگردند در دنیا و در قیور (غَيْرَ سَاعَةٍ ط)  
 جز ساعتی و هر مومنان دانند که ایشان دروغ می گویند (كَذَّابُونَ) مثل این برگشتن از امتی در آخرت  
 (كَافِرًا) هستند و دنیا که انکار حشر و نشر (يُؤْفَكُونَ ۱۰) برگرداننده می شوند از راه صدق یعنی کار ایشان  
 دروغ گفتن است و دین سرای و در آن سرای (وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ) و بعد از سوگند ایشان بر عدم  
 لبث و دنیا گویند آنکه داده اند ایشان را دانشی (وَالْإِيمَانُ) و ایمان یعنی مومنان و علماء از مالیکه و انس  
 گویند هر ادوغ می گویند (لَقَدْ لَبِئْتُمْ) به دستیکه در نگ گردید در دنیا و مکت شما که در وسطور است  
 (فِي كِتَابِ اللَّهِ) و لوح محفوظ یاد قرآن آنجا که گفت و من و انهم بر رخ الی یوم یعقون یاد و علم الهی  
 یاد و قضای او یاد و آنچه بر شما نوشته اند که زمان مکت شما باشد و شاید ان متدادر در دنیا یاد و قیور و بده اند  
 (إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ ۱۱) تا روز برانگیختن (فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ) پس این است و روز برانگیختن که انکار می گردید  
 (وَلَكِنَّكُمْ كُنتُمْ) و لیکن بودید شما که از فرط جهل و عدم انکرم (لَا تَعْلَمُونَ ۱۲) نمی دانستید که بعث حق است  
 پس کافران آغاز اعتذار کرده برای تدارک باقات طالب رجوع کنند به نیاد اجازت نیابند (فَإِنَّ صَدْرَ) پس  
 آن روز (لَا يَنْفَعُ) سود نکند (الَّذِينَ ظَلَمُوا) آنان را که ستم کردند بر خود بکفر (مَعذِرَتُهُمْ) و نخواهی

ایشان (وَلَا هُمْ) و نه ایشان (يَسْتَعْتَبُونَ) خوانده شوند بر جزای که ازاله عذاب ایشان کند یعنی ایشان را  
 مگویند که استر خدای خدای کنیز را که خدای از ایشان را ضعیف نشود (وَلَقَدْ ضَرَبْنَا) و هر آینه بیان کردیم  
 (لِلنَّاسِ) برای مردمان (فِي هَذَا الْقُرْآنِ) در این قرآن (مِنْ كُلِّ مَثَلٍ ط) از هر مثلی که ایشان را بکار آید  
 در بیان توحید و حشر و صحت رسالت و (وَلَكِنْ جَاءَتْهُمْ بَايَةٌ) و اگر بیاری نوای محمد به ایشان یعنی برنگران  
 و معاندان منحرفه که می طایفه (لَيَقُولُنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا) هر آینه گویند آنانکه بگردیده اند از فرط عناد و غایت تمرد  
 و فساد (إِنْ أَنْتُمْ) نیستید شما یعنی پیغمبر و مومنان (إِلَّا مَبْطُلُونَ) مگساده کاران و دروغ کویان و بر بافتگان  
 (كَذَلِكَ) همچونین (يَطْمَعُ اللَّهُ) مهر می نهد خدای تعالی (حَلَّى قُلُوبِ الَّذِينَ) برد لهای آنانکه (لَا يَعْلَمُونَ) نمی  
 نمی دانند و در طلب دانش نیستند (فَأَصْبِرْ) پس شکیبائی کن ای محمد بر آزار ایشان (إِنْ وَعَدَ اللَّهُ) و اگر  
 بدست بیکه وعده خدای تعالی بنصرت تو و اعلائی کلام و غالب شدن دین تو (حَقٌّ) راست است و خدای  
 بدان وفا خواهد کرد (وَلَا يَسْتَخْفَنَّكَ الَّذِينَ) و تراب بکسمای ندانند آنانکه (لَا يُوقِنُونَ) بی گمان نمی شوند  
 در امر معاد یا تر اید ان یارند که تعجب کنی و در دعای عذاب بر ایشان که آن بوقتی مقرر باز بسته است  
 و چون آن وقت در آید حکم الهی بظهور رسد

بیت \*

\* نیکم دارید و وقت کار دارد \* که هر کاری بوقتی باز بسته است \*

سورة لقمان مکیة (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) و هی اربع و ثلاثون آیه

(السم) حروف متقطع مبادی سوره و منافی سم کوز غیب اند و در الف لام بهم گفته اند الفات رت  
 است با ناولام بر لی و سم بمنی یعنی انا الله و لی جمیع الصفات و منی الغفران و الاحسان (تِلْكَ آيَاتُ  
 الْكِتَابِ) این سوره آیاتهای قرآنی است (الْحَكِيمِ ط) خداوند حکمت یا متضمن حکمت یا حکم که در آن تناقض  
 نیست با حاکم که بحال و حرام حکم کند (هُدًى) راه نایب و هدایت است (وَرَحْمَةً) و بخششی از خدای تعالی  
 (لِّلْمُحْسِنِينَ ط) مریکواران را (الَّذِينَ يَقِیمُونَ الصَّلَاةَ) آنانکه بیای می دارند نمازهای منور و صبر را  
 (وَيُقِیْمُونَ الزَّكَاةَ) میدهند زکوة و واجب را (وَهُمْ) و ایشان (بِالْآخِرَةِ) بر سرای دیگر (هُمْ یُوقِنُونَ ط)  
 ایشان بیگمانند یعنی بهشت و جزا را تصدیق می کنند (أُولَئِكَ) آن گروه که بدین صفات موصوف اند  
 (عَلَى هُدًى) بر راه راستند (مِّن رَّبِّهِمْ) از آفریدگار خود (وَأُولَئِكَ) و آن گروه (هُمْ الْمُفْلِحُونَ) \*  
 ایشانند رستگاران و قیروزی یافتگان آورده اند که نضرین حادث بر تجارت بجانب فارس رفته بود  
 و نضره رستم و اسفند یار ضربه در مجامع قریش نبوی بسد مایع ایشان می رسانید که همه شیشه می شدند و لاف

میزد که اگر محمد از قصه عاد و ثمود و عظمت مملکت سلیمان و داد و بزرگی بدین من از سمعت مملکت و وفور  
 اہبت ملوک مجسم سخن می گویم حق سبحانه این آیت فرستاد (وَمِنَ النَّاسِ) و از مردمان (مَنْ يَشْتَرِي)  
 کسی است که می خرد (لَهُوَ الْخَلْدُ يَثْبُتُ) سخن بازی و گفته اند سخن فریب دهنده و مشغول کننده یعنی  
 اختیار کند انسان بی اعتبار را (لِيُضِلَّ) تا گمراهی زد مردمان را (عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ) از راه خدا ای تمای یعنی  
 از دین او باز داد و که آن استماع قرائت قرآن است (بِغَيْرِ عِلْمٍ) بی دانشی و بر تانی (وَلِيَتَّخِذَهَا)  
 و فرامی گیرد آیات خدا را (هَؤُلَاءِ) فسوس و سرخیز (أُولَئِكَ) آن گروه (لَهُمْ عَذَابٌ) مرا ایشان را  
 است خدا ای (مُهِينٌ) خوار کننده که ضعیفی و قتل است در دنیا و عذاب و غری در آخرت و گفته اند  
 آیت و نشان آنهاست که جاریات مغنیه خریدند و مردمان را با سماع اصوات و الحان ایشان  
 از شنیدن سخن حق باز داشتندی (وَإِذَا اتَّعَلَى) و چون خوانده شود (حَلِيلَةٍ) بر آن کس که لہو حدیث را  
 خرید و برگزیده (أَيُّهَا) آیتهای کلام ما (وَلَوْ مَسَّكَ بِرَأْسِهِ) و بگرداند و حالتی که گردن کش و متکبر بود  
 یعنی القنات بآن کنه (كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا) گویا که هرگز نشنیده (كَأَن فِي آذَانِهِ) گویا که در در گوشتش او  
 (وَقَرَأَ) گرانی است (فَبَشِّرْهُ) پس اعلام کن او را و بجای بشارت بجم ده (بِعَذَابٍ أَلِيمٍ) بهزانی  
 در و ناک (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا) بهر سببیکه آنانکه گرویده اند بخدا و رسول (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) و کردند  
 عملهای نیکو یعنی شایسته (لَهُمْ جَنَّاتُ نَعِيمٍ) مرا ایشانرا است بهشتها با نعمت و ناز با نعمتهای بهشت  
 (خَالِدِينَ فِيهَا) و در حائیکه جا دید باشند در آن (وَعَدَ اللَّهُ) وعده کرده است خدا ای تمای وعده کردنی  
 (حَقًّا) درست و راست (وَهُوَ الْعَزِيزُ) داد خداوند غالب است که هیچ کس او را از وفاء و وعده  
 مانع نشود (الْحَكِيمُ) راست کار که هر چه کند بطریق حکمت بود

بیت

مذروعه او است انتقض و خلافت \* نه \* و کار او هیچ لاف و گزاف \*

(خَلَقَ السَّمَوَاتِ) بیا فرید آسمانها (بِغَيْرِ عَمَدٍ) بی ستون (تَرَوْنَهَا) می بینید شما آنرا داشته (وَالْفُجَى  
 فِي الْأَرْضِ) و به نهاد در زمین یعنی پیدا نکرد و (رَوَّاسِي) کوههای بلند باید او (أَن تَمُجَّدَ بِكُم) تا شمارا  
 حرکت نهد و مضطرب نسازد در زمین بر روی آب متحرک بود چون کشتی و بحال را حیات آرام یافت  
 و در موضع از ضحاک نقل می کند که حق سبحانه نوزده کوه را میان زمین گرد و تابرجای بایستاد و از آن جمله  
 کوه قاف است و ابو قیس و جودی و لبنان و حنین و طور حیناء شیر و غیر آن (وَبَثَّ فِيهَا) و پراکنده کرد  
 در زمین (مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ ط) از هر جنبه (وَأَنزَلْنَا) و فرو فرستاده ایم القنات به الکلم بجهت اختصاص

فعل است. انما علی یعنی بنیزمانفردتند و ما فرستادیم (مِنَ السَّمَاءِ) از آسمان یا ابر (ماءً) آبی که باران است (فَأَنْبَتْنَا) پس برویانیدیم (فیهما) در زمین بآن آب (مِنَ كُلِّ زَوْجٍ) از هر صنف گیاهی (کَرِیمٌ) نیکو و بسیار صنعت (هَذَا) این که مذکور شد از آسمان و زمین و کوه و حبه ان و نبات (خَلَقَ اللَّهُ) آفرید و خدای اند (فَأَوْفَوْنِي) پس بنمایند بمن که در عالم (مَاذَا خَلَقَ) چه چیز بنمایند (الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ) آنانکه بدون او اند و اینند مراد بنانند که کفار ایشان و اشریک حق گفتند می فرماید که این ما هم مخلوق منند آنچه بتان شما آفریده اند کدام است (بَلِ الظَّالِمُونَ) بلکه مشرکان (فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) در گمراهی آشکار اند که عاجز را با قادر و مخلوق را با خالق در پرستش شرکت می دهند \*

\* هر که هست آفریده اند و بند است \* \* بند و دیند آفریننده است \*

\* پس کجا بنده که دیند است \* \* لائق شرکت خداوند است \*

آورده اند که قصه لقمان حکیم و وصایای او نزد یهود و مشرکانی عظیم داشت و عرب در هر مهبی که رجوع به ایشان کردند از حکمتهای لقمان برای ایشان مثل زنده می حق سبحانه از حال دی خبر داد و فرمود (وَلَقَدْ آتَيْنَا) و بدر حقیقت که ما دادیم (لِقْمَانَ الْحَكِيمَةَ) لقمان بن یاعور را حکمت که قوی صایب و فعلی کامل است ما شناخت توحید و نفی شرک و در احناف گفته که اقامت ادله عقیده و تفسیر بر وجه و ایمان برسان و نفی شرک و اضافت دلائل معصیه بآن طارادرنیوت لقمان اخلاف است شدی و حکمه و شعبی روح برانند که او پیغمبر بوده و مراد از حکمت درین آیت نبوت است و او خواهرزاده ای بعمم بوده یا پسر خاله او و در تفسیر گوید بمصر یا عور بن نابو و بن تارخ و تارخ برادر ابراهیم عم بوده است امام ابو الالیث روح فرموده که کنیت او ابو الانعم است و در عین المعانی آورده که در سل دهم از سلطنت داد و دم متولد شد و تا عهد بنو نسل هم عمر یافت و بعضی گویند که هزار سال بنیست و اکثر علما برانند که او پیغمبر نبوده بلکه حکیم بود و گویند غلام کسی بوده و شبانی می کرد یا خیاطی یا بخاری و گویند حبشی بوده و میان بنی اسرائیل قضا یا پرمیدی و بقول امام سجاده می از بنده گان توبه بوده مردی اسوداللون و غلبه الشقیین بوده و روزی بوقت قیام که جمعی از فرشتگان بخانه دی دو آمدند و دیر سلام کردند جواب داد و ایشانرا نمی داند گفته ای لقمان ما زشتیگان پرور دگاو تو ایم ترا خلیفه زمین می ستازیم تا حکم کنی میان مردمان براسنی لقمان جواب داد اگر حکم عزم است از آفریده گاو من برین کار سمعاده و طاهر قبول می کنم و امید میدارم که مرا فیتق و دیو یاری کند و اگر مرا خیر ساخته اند ما قیبت اختیار کنم و متعمرش فتنه نمی شوم بلکه مرا ازین

صحن شگفت آمد حق سبحانه و تعالی و او را پسندید و حکمت بوی افاضه گردانید که ذره هر ذره از و منقول است که هر کلمه بعالمی می آید و دوزی یکی از عظمای بنی اسرائیل بر و بگذاشت و جمعی نزد وی نشسته و این تاده اجتماع سوال کلمه حکمت می کردند آن بزرگ فرمود که ای لقمان تو آن بنده سیاهی نیستی که شبانی و نه قان می کردی گفت آری فرمود که چه چیز تابدین پای و مساند جواب داد که سه چیز صحن و است گفتن و امانت نگاه داشتن و ترک مالایینی کردن و در تفسیر اطعم ثعلبی روح از حکم لقمان آورده دوزی خواج روی او را با غلامان دیگر باغ فرستاد تا میوه دیارند غلامان دیگر میوه را و در راه بخوردند و حواله خوردن آن با لقمان کردند خواج روی خشم گرفت لقمان گفت ایشان میوه خوردند و دروغ بر من بسته اند خواج گفت حق نیست این صحن میوه چیز معلوم توان کرد گفت بآنکه ما را آب گرم بخوردانی و در صحرا باره بدوانی تا قی کنم از دوزن هر کس میوه بیرون می آید او طایب است و پابر معنوی تدریس نموده و روشنی این حکایت آورده دشمنیست که مشتمل بر نکته است اذان این جا ثبت افتاد

نظم

\* گشت ساقی خواج از آب حمیم \* مر غلامان را و خوردند آن زیم \*  
 \* بعد اذان میرانندشان دو دستها \* میدیدند آن نذر تحت و علا \*  
 \* در قی اقامند ایشان از عنا \* آب می آورد از ایشان میوه \*  
 \* چون که لقمان را در آمد قی زناف \* پس بر آمد از و و نش آب صاف \*  
 \* حکمت لقمان چو این پایه نمود \* تا چه باشد حکمت رب و دود \*  
 \* هر چه پنهان باشد پیدا شود \* هر که از خاین بود رسوا شود \*

در باب آورده که دوزی داود عم از لقمان پرسید که کیست اصیبت جواب داد که اصیبت فی غیر می مراد قضا فضل و عدل است داود دین صحن تفکر نموده نمره زد و بیهو شش شد و بعضی از حکم لقمان و کلمات ثبات او درین محل از جوهر التفسیر توان یافت انصره حق سبحانه تعالی فرموده که ما لقمان را حکمت دادیم و گفتیم او را (اِنْ اَشْكُرْ لِلّٰهِ ط) آنکه شکر گوئی مر خدا ای تعالی را بر نعمت حکمت (وَمَنْ يُّشْكُرْ) و هر که شکر گوید (فَاِنَّمَا يَشْكُرُ) پس جز این نیست که شکر می گوید (لِنَفْسِهِ ج) برای نفس خود چه نفع شکر که دوام نعمت و استحقاق مزید است بدو می رسد (وَمَنْ كَفَرَ) و هر که ناسپاسی کند (قَالَ اللّٰهُ) پس بدو متبیکه ای تعالی (غَنِيٌّ) نیازی است از شکر کسی (جَهَنَّمَ) سزاوار حمد است و اگر کسی در حمد نگوید \*  
 به محمود است که هر کلمات بان قال و قال شاکر حضرت و بنده (وَ اَذْ قَالْ لِقَمَانُ) و یاد کن چون گفت

لقمان (الابنه) بر سر خود را انعم و گفته اند نام او لقمان یا سالان یا اسلم یا مشکور بوده (و هو عطفه) و لقمان بنده سید او را آدمی گفت (یا بُنَّیَّ) ای پسرک من تصنیر شرفندت و رحمت است (لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ ط) شرک میار بخدا ای (إِنَّ الشِّرْكَاءَ بَدْرٌ سَتِيكَ) شرک آوردن بخدا ای (لَطْلَمْ حَقِيمٌ ۝) هر آینه خستم بر درگ است چه تسویه می کند مخلوق را با غایق (وَوَضَّيْنَا لِلنَّاسِ) و وصیت کردیم آدمی را و فرمودیم (بِوَالِدَيْهِ ج) بپیکوئی پدر و مادر او و از موی جات بپیکوئی یکی آن است که (بِحِمْلَةٍ ۝) بدو است (و نذر را) (مَهْمٌ) مادر او چه وقت و حسرت می شد در همان اد (وَهْطًا) حسرت شدنی در آن (حَلَّى وَهَقِي) بر حسرت شدنی یعنی ضعیف بالای ضعیفی (وَفِصَالُهُ) و باز کردن او از شیر (فِي مَا مَيَّنَ) و نگه داشتن و دلبال و درین مدت او را شیر داده و دیگر او را وحیت کردیم یعنی آدمی را (إِنِ اشْكُرْ لِي) با آنکه شکرگویی مرا (وَلَوْلَا ذِيكَ ط) و مرید و مادر خود را (إِلَيَّ الْمَصِيرُ ۝) بسوی حکم من است باز گشت آدمیان و بر شکر و شرک ایشان را جزوا خواهم داد (وَأَنْ جَاهِدَاكَ) و اگر گوشش کند پدر و مادر تو (عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي) با آنکه شرک آدمی بمن و شرک یک گیرم (مَا لَيْسَ لَكَ) آن چیز را که نیست ترا (بِهَ ظَلَمٌ) باستمحاق شرکت او و دانشی (فَلَا تَطْعُهُمَا) پس فرغان مبرایشان را (وَعَصَا جِهْتَهُمَا) و مصاحبت کن با ایشان (فِي الدُّنْيَا) و در زندگانی دنیا (مَعْرُوفَانِ) مصاحبتی بیکو چنانچه پسندیده شرع باشد و مقتضای کرم بود (وَاتَّبِعْ) و میروی کن در دین (سَبِيلَ مَنْ أَنَا ب) راه کسی را که بازگشته است (إِلَيَّ ج) بمن بتوصیه و اخلاص که آن محمد است هم با صدیق اکبر رض (ثُمَّ إِلَيَّ) پس بسوی مجازات من است (مَرْجِعُكُمْ) بازگشت شما (فَأَنْبِئْهُمْ) پس آگاهی خواهم داد شمار را (بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۝) آنچه هتید کردی کنید از خیر و شر و زول این آیت در شان سعد و قاص است رض چنانچه در سوره عنکبوت گذشت و ذکر این وصیت در اثبای قصه لقمان بمناسبت نمی است از شرک آورده اند که مادر سعد حدیث و زآب و مان نخور و تادین وی را بچوب بشما فسد و آب در آن ریخته و سعد می گفت که فرغانا اگر او را هفتاد روح باشد و یک یک از و قبض کنند یعنی هفتاد بار بسیرد من از دین اسلام بر نمی گردم پس دیگر باره از وصیت لقمان خبر می دهد که گفت فرزند خود را (یا بُنَّیَّ) ای پسرک من (إِنَّهَا) بدوستیکه آن فعلی که آدمی را باشد یعنی کرداری از خیر و شر (إِنْ تَكُ) اگر باشد در فردی (مِنْقَال حَبَّةٍ) هم سنگ دانه (مِنْ خَرْدَلٍ) از سپندانه که اصغر محبوب است (فَتَكُنْ) پس باشد آن (فِي صَخْرَةٍ) در زیر صخره سبز که صا گویند و آن در زیر هفتم زمین است (أَوْ فِي السَّمَوَاتِ) یا آن همان در آسمانها باشد یا وجود در نعت و صفت آن یاد را بالای سموات

(أَوَّلِي الْأَرْضِ) یا در زمین در مکانی بنهان (يَا بَيْتَ بَيْتِ اللَّهِ ط) بنام و خدا ای تعالی آن را و جاسر گرداند و بران حساب کند (إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ) بدوستیکه خدا ای تعالی بار یک دان است و علم او بر خفی احاطه کند (خَبِيرٌ) و اناست بمکان هر جزئی (يَا بَنِيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ) ای پسر که من بیای دار نماز را تا نقص تو کامل یابد (وَأَمْرًا مَعْرُوفٍ) و امرهای بدینوی (وَأَنْتَ عَنِ الْفَكْرِ) و باز دار از منیکه تا دیگران از تو کامل شوند معروف آن است که موافق بشرع و سنت باشد و منکر آنکه مخالف عقل و نقل بود (وَأَصْبِرْ) و شکیبایی کن (عَلَى مَا أَصَابَكَ ط) یا آن چیزی که بتو رسد از شداید خصوصاً وادارد و نواهی (إِنَّ ذَلِكَ) بدوستیکه آنچه فرموده شد (مِنْ الْأَمْرِ) از واجبات امور است یعنی آنچه خدا ای قطع کرده است قطع ایجابی است (وَلَا تُصْعِقْ) و یک سو مبر (خَذَّكَ لِلنَّاسِ) روی خود را یعنی بوزن تکبر روی از مردم مناب بلکه اقبال کن بر ایشان از روی تواضع (وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ) و مرو در زمین (مَرْحَاطٌ) برای بازی و افسوس و خود گامی یعنی خرام مانده جاها ملان و دنیا پرستان (إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ) بدوستیکه خدا ای تعالی دوست نمی دارد (كُلَّ مُخْتَالٍ) هر فرامنده را که چون متکبران روزه (فَخُورٌ) ناز کنده که با حساب متعم بر مردمان تطاول نمایند (وَأَقْصَدْ) و میان رو باشن (فِي مَشْيِكَ) در رفتن خود یعنی میان سرعیت و بطی میرود که زود رفتن هلاست خفت و صبر روی است و دیر رفتن نشانه تجبر و بزرگواری است بلکه میان رو باش و بطریق تواضع قدم نه (وَأَغْضُضْ) و فرو در آرد کم کن (مِنْ صَوْتِكَ ط) از آواز خود یعنی فریاد کنده و نمره زننده و در از زبان و سخت گوی مباحش (إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ) بدوستیکه زشت ترین آوازها (لِصَوْتِ الْحَمِيرِ) آواز چهار است یعنی در از تفاع صوت فضیلتی نیست و صوت چهار با وجود رفعت او مکروه طایع موجب وحشت اشماع است در عین المعانی آورده که مشرکان عرب برفع اصوات تناصر می کردند بدین آیت و در کرد بر ایشان فخر ایشان را حضرت و سالت پناه عم آواز نرم را دوست داشتی و صوت جبر را کاره بودی و در انجیل مذکور است که بفرمایندگان مرا که چون با من مناجات می کند آوازی خود را بخواند که من می شنوم و آنچه در دل ایشان است میدانم و در جواب کسی که گوید در تخصیص انکریست بصوت چهار با آنکه آواز بعضی حیوانات که انکار صوت او است چه تواند بود آن گفته اند که آواز او نزد خرب مثل است در که اهیت صفیان ثوری و ح فرمود که فریاد هر حیوانی تبییع او است الا حمار که عیبه او از ردیت شیطان است و در حدیث آمده که اگر از اصم معتم نهی یق الحمار ته و ذوابا منه من الشیطان الرحیم قائم رأی شیطان را در کتاب فی ما فیة از حضرت مولوی قدس سره و در انکریست صوت چهار چنین نقل

کرده اند که در غالب آوازا برای طلب گاه و جاست یا بجهت ابرای شبهت یا جنگ یا در از گوش  
دیگر و مدای که از غلبه صفات بهسی و سببی زاید زشت ترین صدها باشد و از اینجا معلوم می شود که گدائی که  
از صاحب اخلاق ربانی و ملکی آید خوب ترین ندای خواهد بود

\* نغمای عاشقان بس دلکش است \* استماع نغمه ایشان خوش است \*

( اَلَمْ تَرَوْا ) آیات الهی بر دامن ( اِنَّ اللّٰهَ ) آن را که خدای تعالی ( مَخْرُجُكُمْ ) رامتخت برای  
نفع شما ( مَا فِي السَّمٰوٰتِ ) آنچه در آسمان با است از آفتاب و ماه و ستاره تا از دشتی ایشان بهره مند  
شاید و ستارگان تا بدیشان راه برید ( وَمَا فِي الْاَرْضِ ) و آنچه در زمین است از کوه و بیابان و دریا  
و حیوانات و نباتات و معادن تا از ان انتفاع گیرید ( وَاسْتَغْفِرْ لَكُمْ ) و نام کرد بر شما ( نِعْمَةً ظَاهِرَةً ) نعمتی  
آشکارا ( وَبَاطِنَةً ) و پوشیده یعنی آنچه می شناسید و آنچه نمی شناسید با نعمت محمود و معذول و مختص  
نعمه می خواند به جمع و در نعمت ظاهر و باطن عباد و این آیت صحن بسیار است صاحب تفسیر آورده  
که در کتاب بحر العلوم نعمت را سه صده تقسیم کرده و آنچه مشهور است نعمت ظاهر حضرت  
و استغناء است هم و باطنه اند و ملایک و بنو علی نعمت ظاهر و باطن حسن خلق و بنو علی طین است  
ازاد و قصد یق با نطق و عقل با وجود نعمت و شهود منعم یا توبه اعضا و معرفت ملک اعلا یا حفظ قرآن  
و فهم آن یا نهار و لیل یا صلوة و صوم یا ذکر لسان و کله جان یا صحت ابدان و صحت ادیان یا لغو  
و بصیرت یا بجزب منافع و دفع مضار یا ثانی اموال و ثانی احوال یا نوت و ولایت شیخ جمال الدین  
سیاحی قدس صره فرموده که فخر الالباب یونس سجاده ندی گفته نعمت ظاهر انصاف گدایان و دادن  
است برود نعمت باطن انصاف گدایان است بشت و باقی وجه غلام و عرفا در جوامع التمهید  
مشیت است و مذکور و الله الموفق والی الله ترجع الامور

\* بیت \*

\* کوششی کن ره سوی آن بحر و بر \* گانه دان یا بی صدق تا پر گهر \*

( وَمِنْ النَّاسِ ) و از مردمان ( مَنْ يُجَادِلُ ) کسی هست که جدال می کند و خصوصیت می درود ( فِي اللّٰهِ )  
در کتاب خدای تعالی یعنی نظیرین حادث که می گفت افسانه پیش پیمان است و در عین المعانی آورده  
که یودی از حضرت رسالت پناه هم بر سید که خدای تو از پرچم است فی الحال او را صافه گرفت  
و این آیت فرد آمد کسی بود که مجادله کند در ذات حق ( يَنْهٰی عَنِ ) بی دانستی ( وَلَا هُدًی ) و بی یابی  
از نزدیک خدای ( وَلَا كِتَابٍ مُّبِينٍ ) و بی کتابی روشن بلکه بمحض تنبیه چنانچه فرمود که ( وَاِذَا قِيلَ لَهُمْ )



و چون گویند مریثان را که بعد از آن (اتَّبِعُوا) پیروی کنید (مَا أَنْزَلَ اللَّهُ) آن چیزی را که فرستاده است خدا ای پیغمبر آن و بدان بگذرید (قَالُوا) گویند (بَلَى نَتَّبِعُ) نمی گردیم و متابعت نمی کنیم آن را بلکه پیروی می کنیم (مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ) آن چیزی را که یافتیم بر آن (أَبَاءَنَا) پدران خود را یعنی سلوک بر طریق آبا می کنیم (أَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ) آیا اگر هست شیطان که بوسه دهد و هوا دهد (يَدْعُوهُمْ) بخواند ایشان را (إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ) بدوی عذاب و دوزخ ایشان همچنان پیروی کنند او را از تقابله در بگذرند (وَمَنْ يَسْلَمْ وَجْهَهُ) و هر که خالص سازد دین یا عمل خود را یا با خالص توجیه کند (إِلَى اللَّهِ) بدوی خدا است تعالی (وَهُوَ مُحْسِنٌ) و حال آنکه از نیکو کار باشد یعنی موصوف (فَقَدْ اسْتَمْسَكَ) پس هر آنکه بر تحقیق دست زده باشد (بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى) بدست آویزی محکم که کلام شهادت است یا اسلام یا قرآن و گفته اند المحب فی الله و البغض فی الله و استبرر رعایت طریقه سنت و جماعت است (وَأِلَى اللَّهِ) و بدوی حضرت خداوند است (عَاقِبَةُ الْأُمُورِ) باز گشت هر کار و یعنی اهل امور را که خلائق اند باز گشت ایشان بوی خواهد بود (وَمَنْ كَفَرَ) و هر که برگردد و چنگ آورد و واثقی نماند (فَلَا يَحْزَنُكَ) پس باید که اند و هگین نماند ترا (كُفْرُهُ) ناگردیدن او (إِلَيْنَا) بدوی ما است (مَرْجِعُهُمْ) باز گشت ایشان (فَنُنَبِّئُهُمْ) پس بیاگاهانیم ایشان را (فِيمَا عَمِلُوا ط) آنچه کرده اند و تنبیه لعقوبت خواهد بود (إِنَّ اللَّهَ) بدستیکه خدا تعالی (عَاقِبُهُمْ) و انقراض است (يَذَاتِ الصُّدُورِ) یا آنچه در سینهای شما است از غم و شرم (نَمُوتُهُمْ) بر خود داری و بیم ایشان را به نعمت و حرور (قَالُوا) زمانی اندک که زود انقطاع یابد (ثُمَّ نَنْظُرُهُمْ) پس بیا ریم ایشان را بر پیمارگی یعنی ناچار بیاید (إِلَى عَذَابِ غَلِيظٍ) بدوی خدا ای سخت و گران که هرگز سبک نشود و بیک در غلظت ترقی یابد (وَلَنَعْنِ مِمْلُتُهُمْ) و اگر بهر نفس مرگازان را (مَنْ خَلَقَ السَّمُوتِ وَالْأَرْضَ) که بیافرید آسمانها و زمین را (لَيَقُولَنَّ اللَّهُ ط) هر آنکه گویند معبود بحق و آفریننده مطلق چه دلائل مانده از اسناد آفرینش بشیر او بدمیاد روشن است (قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ ط) بگو ای مجرب عباس مرند ای رعد جل که اعتراف می کند بآنچه موجب بطمان اعتقاد ایشان است (بَلَى أَكْثَرُهُمْ) بلکه بیشتر ایشان (لَا يَعْلَمُونَ ط) نمی دانند که باین اقرار ملزم می شوند (لِلَّهِ) مرند ای ما است (عَاقِبَةُ السَّمُوتِ وَالْأَرْضِ ط) آنچه و آسمانها و زمینها است یعنی هر مخلوق دی اند پس در آسمان و زمین جز دی مستحق نبود (إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ) بدستیکه خدا ای تعالی او است بی نیاز بذات خود و بیش از غنی است یا (الْحَمِيدُ ط) ستوده صفات خود قبل از لطف اعیایا غنی است از صفاتش ستایش گان و ستوده است بی ستایش ایشان \* بیت \*

ای غنی در ذات خود از ماسوای خوشترن \* خود تو می گوئی خود عهد و ثنای خوشترن \*

در اواخر سوره الکاف گذشت که جهودان اعتراض کردند بر قرآن که جای می گوید در قرآن که شمارا  
به حکمت چیزی بسیار دادیم و جای می گوید که ما اذیتیم من العلم الاقلیلا و این آیت آمد که قل لو کان  
البحر مددا لایدرین سوره نیز برای تاکید این خبر می فرماید که (وَلَوْ اَنْ) و اگر بودی (مَا فِی الْاَرْضِ) آنچه  
در زمین است (مَنْ شَخَرَةٍ) از درختان (اَفْلَاحُ) قلم (وَالْبَحْرُ) دریای محیط با سمعت خود داده شدی  
(یَعْبُدُ) مد و دادی بحر محیط را (مِنْ بَعْدِ) پس از فناء آب او (سَبْعَةُ اَبْحُرٍ) هفت دریای دیگر مانند  
او و بدان قلم و بدان آیه داده شده که کتابت کردند می (مَا نَعِدُكَ) بجز نر سیدی و پایان نیامدی  
(كَلِمَاتُ اللَّهِ) علم الهی و مجاب صنع بادش می یا اسمی آنچه آفریده در دنیا و خواهد آفرید در عقبی یا حکم  
و فرمان او نعمتی که در دارین بر بندگان اضافه می کند جهت آنکه قلم و داده ستای است و آنچه مذکور شد نام ستای  
است (اِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ) بدستیکه ندای تعالی غالب است در حکم و فرمان بی نهایت (حَكِيمٌ) داناست  
که هیچ چیز از علم و حکمت او خارج نیست (مَا خَلَقْکُمْ) نیست آفریدن شما ای اهل مکه (وَلَا يَعْزُبُ عَنْهُ) و نه  
بر انگیزد شایسته از مرگ (اِلَّا كَنَفْسٌ وَاجِدَةٌ ط) مگر مانند آفریدن و بر انگیزد بکنش چه حق سبحانه در خلق اشیا  
بالات و ادوات و اعانت و نگار ان محتاج نیست بلکه اگر کن صد هزار عالم ایجاد کند و بر بعدت اموات  
بترتیب مقدمات احتیاج ندارد بلکه امر اقبال و افرماید که بگو بر خیزد از گور تا به یک دعوت او هر خلائق از گور تا  
بیرون آید (اِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ) بدستیکه ندای شنوا است هر سموعات را (بَصِيرٌ) بینا است هر  
بصرات و ادوات و آینه نقد رت چنین کس مبحر را راه نیست

\* بیت \*

\* قدرت بی عجز نه ادی بکس \* \* قدرت بی عجز تو داری و بس \*

(اَلَمْ تَرَ) آیا ندیدی و نه انسانی (اَنَّ اللَّهَ) آنکه ندای تعالی (يُولِجُ اللَّيْلَ) و می آورد ظلمت شب را  
(فِی النَّهَارِ) در روشنایی روز این وقتی بود که شب در آید (وَيُولِجُ النَّهَارَ) و داخل می گرداند و شنائی  
روز را (فِی اللَّيْلِ) در تاریکی شب زمانی که روز پدید آید یا مقادیر ایشان کم و زیاد می کند (وَيَخْفِئُ الشَّمْسُ) و  
و القمطر و درام کرد آفتاب و ماه را که سبب منافع خلق اند (كُلُّ يَجْرِی) هر یک ازین نهرین میرود  
در فک خود (اِلَى اَجَلٍ مُّسَمًّى) تا روز نام برده که روز قیامت است و جریان ایشان در آن روز  
منقطع گردد (وَاَنَّ اللَّهَ) و بدستیکه ندای تعالی (بِمَا تَعْمَلُونَ) با آنچه شما می کنید (خَبِيرٌ) داناست  
و کنه امور را می شناسد (ذِی لَکَ) آن سمعت علم و مشمول قدرت (بِاَنَّ اللَّهَ) بسبب آن است که

۱۳  
ع

خدا ای تعالی (هُوَ الْحَقُّ) اوست ثابت در ذات خود و واجب بوجود خویش (وَأَنْ مَّا يَذُوقُونَ) آنچه  
شما می خوانید و حصص بنیست می خواند یعنی آنچه مشرکان می خوانند و می پرستند (مِنْ ذُوْنِهِ) بجز خدا ای  
(الْبَاطِلُ) بیپسوده و ناحق است (وَأَنَّ اللَّهَ) و دیگر سبب آن است که خدا ای تعالی (هُوَ الْعَلِيُّ)  
اوست برتر یعنی غالب بر هر (الْكَبِيرُ) بزرگ است که از و بزرگتری نیست (أَلَمْ تَرَ) آيا ندیدی  
و خدا ای (إِنَّ الْفُلْكَ) آنکه کشتی (تَجْرِي فِي الْبَحْرِ) سیر و دوری (يَذُوقُونَ اللَّهَ) بهشت و احسان  
آنکه او را بر روی آب نگاه میدارد و باد را برای رفتن او می فرستد (لِيُؤْتِيَكُمْ) تا بنایه شما را (مِنْ آيَاتِهِ ط) و  
بعضی از دلائل قدرت خود در هر کت کشتی و در خفی از عجایب بحر (إِنْ فِي ذَلِكَ) بعد و متبک در امر کشتی  
و دوری (لَا يَأْتِ) هر آینه نشانه است در شمول قدرت کمال حکمت و وفور نعمت (لِكُلِّ صَبَّارٍ) صبر  
صبر کننده و ابر بلای او (شَكُورٍ) شکر گوینده بر نهی او (وَأَنْ أَغْشِيَهُمْ صُورٌ) چون فرو گیرد و پوشد اهل  
کشتی را و از زیر ایشان در آید موج دریا و بزرگی (كَالظُّلُمِ) مانند سایه های با مثل کوه ها و یا ابرها (دَعَا اللَّهَ)  
می خواند خدا ای را (مُخْلِصِينَ) در حالتیکه پال کشته گشته (لَهُ الْآدِنُ) برای خدا ای دین خود را بفرستد  
آفت هوا و قتلید و اگر منازع فطرات اند زائل گردانیده باشد و ایشان را به مقام فطرت اصلی باز برده  
(وَلَمَّا فَجَّوْهُمْ) پس آن هنگام که برانداختن را و بر سر سلامت (إِلَى الْبَرِّ) یعنی بیابان (فَجَنَّتْهُمْ)  
پس بعضی از ایشان (مُقْتَصِدٌ) عادل اند یعنی راسته بر طریق توحید و بعضی مایه از راه حق یعنی مومنان  
از اهل کشتی ثابت اند بر دعا و نیاز خود و مشرکان جام و سرنگانند (وَمَا يَجْعَلُ دِيَارَهُمْ) و انکار کننده نشانی  
قدرت ما را (إِلَّا كَلَّ خَمَارٍ) مگر هر خمر کننده و عهد شده (كُفُّورٍ) ناسپاس سر نه بروردگار را  
(يَا أَيُّهَا النَّاسُ) خدا عام است یعنی ای همه مردمان از اهل کشتی که ثابته بر دعا و نیاز خود و غیر اهل کشتی  
(اتَّقُوا رَبَّكُمْ) بترسید از عتوبت پروردگار خود بپرهیز کنید از ناشایست ها (وَ اخْشَوْا) و بترسید (يَوْمَ لَا يُجْزِي)  
از روی که دفع کننده است را و باز نهد او (وَالِدُ عَنْ وَلَدِهِ) پدر از پسر خویش (وَلَا مَوْلُوهُ) و نه  
فرزند می که (هُوَ جَارٍ) او باز دارنده باشد (عَنْ وَالِدِهِ) از پدر خود (شَيْئاً) چیزی را از عذاب و گفته اند که  
این بجز مخصوص است بکنایه از اولاد و آباء مومن بعضی مرخصی را شفاعت گفته (إِنْ وَحَدَ اللَّهُ) بدو متبک  
و عده نهی تعالی بر آب و غناب (حَقٌّ) راست است و در آن خلاف نیست و نخواهد بود (فَلَا تَغْرِبْكُمْ)  
پس باید که غروب نه شما را (الْحَيَرَةُ الدُّنْيَا) دگرگانی دنیا یعنی برتا می داند و از نیستی آن فریفته  
نشدید (وَلَا يَغْرِبْكُمْ) و باید که مغرب در نماز دست ما را (بِاللَّهِ) به ذکر و کرم خدا ای تعالی یا مهربان و ادا را

( التور ) شیطان فریبنده یعنی شمارا باطل دور و دراز راه برده بر معاصی دلیر گرداند و گوید \* مصرع \*  
که امروز گم کنید و فردا توبه \* شما زینهار مغرور نشوید که خدا فردا را صحرای فراموشی باید کسی پذیرفتار آن نیست  
نظم \* کار امروز به فردا نگذار \* روزی زینهار \* روز چون یاقه کار کن و خدا ر میاورد \*  
\* سابقا عشرت امروز به فردا بنگار \* یاز دیوان قضا خط انانی بمن آرد \*

آورده اند که حادث یاوارث بن عمر و محارب بن مجناب نبوت ماب آمده گفت ای محمد صحت یعنی قیامت کی  
ظهور خواهد شد من تخم کاشته ام اضافت هبرات غم در کدام ایام خواهد بود و زن من حامله است تصویر  
حیوان از اناش کال زکوره و اناش بجز در است و میدانم که من دی روز پریده و فردا بجز شغل اشتغال  
خواهم داشت و موله خود را امید انهم که گنج است و من در کدام بقعه اتفاق خواهد افتاد حق سبحانه این آیت  
فرستاد که بگو این پنج عالم در هزاره شصت و نهمین سال است و کلیه اطلاع بدان بدست هیچ آدمی  
نداده اند ( ان الله به رسیکه خدای تعالی ( هَذِهِ ) نزدیک اوست حق ( عِلْمُ السَّاعَةِ ) دانستن قیامت  
قیامت ( وَیُنْزِلُ الْعِشِیَ ) و فردمی فرستد باران در زمان و مکان که مندر و مندر کرده ( وَیَعْلَمُ ) و میدانم  
( مَا فِی الْاَرْحَامِ ) آنچه در رحمهاست از مرد و زن و تمام و ناقص ( وَما تَدْرِی نَفْسٌ ) و نمی داند هیچ  
نفسی بیگ کار یابد کار که ( مَا ذَا تَكْسِبُ غُدًّا ) چه چیز کسب کند فردا از خیر و شر ( وَما تَدْرِی نَفْسٌ ) و نمیداند  
هیچ نفسمیکه او ( بِأَیِّ اَرْضٍ ) بکدام زمین ( تَمُوتُ ) بمیرد و در کدام وقت ( اِنَّ اللَّهَ عَلِیْمٌ ) بدوستیکه  
خدای تعالی دانا است بنیبها چون خواهد آتش کار آگند ( خَبِیْرٌ ) آگاه از غیبها چون خواهد پیرده کرم پوشده

سورة السجدة مکیة ( بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیْمِ ) و هی ثلثون آیه

( اَلَمْ ) مرتضی علی کرم الله وجهه فرموده که هر کتاب خدای را خلاصه بود و خلاصه قرآن حروف منظمه است  
و در اسم گفته اند الف از اقصای طاق آید و آن اول بخارج است و لام از طرف مسان گفته شود و آن  
اوسط بخارج است و میم را از شفت گویند و آن آخر بخارج است و این سخن اثبات است  
یا مکرر نه باید که در مبادی و اواسط و ادخرا احوال و افعال خود بدین کسب سبانه مسان باشد ( تَنْزِیْلُ  
الْکِتَابِ ) فرد فرستادن کتاب یعنی قرآن ( اَلْاَرْثِیْبُ فِیْهِ ) هیچ شک نیست در و یعنی منزل است بی شبهه  
( مِنْ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ ) از پروردگار عالمیان آیا تصدیق می کنه اهل مکه که این از نزدیک خدای است  
( اَمْ یَقُولُوْنَ افْتَرٰهُ ) یا می گویند برافاده است محمد آن را از جیش خود ( بَلْ ) نه چنین است که می گویند  
بلکه ( هُوَ الْحَقُّ ) قرآن سخن درست ذراست است فرد آمده ( مِنْ رَبِّکَ ) از پروردگار تو ( لَنْقُذِرَ )

تا یم کنی انذاب الهی (قَوْمًا مَّا أَتَعَهُمْ) تومی را که در میان تواند دیناده است بدیشان (مِنْ نَذِيرٍ) هیچ بیم کننده (مِنْ قَبْلُکَ) بیش از تو مراد زبان قدرت است و اسمعیل عم نذیر بوده اهل زمان خود را و نونذیر بر قوم خودی (لَعَلَّهُمْ) شاید که ایشان بر بیم کردن تو (يَهْتَدُونَ) راه یابند اگر من خواهم (اللَّهُ) خداوند بحق (الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ) آن است که بیافرید آسمانها و زمین را (وَمَا بَيْنَهُمَا) و آنچه میان آسمان و زمین است (فِي مِثْقَةِ آيَاتٍ) در مقدار شش روز از ایام دنیا (ثُمَّ أَهْتَدُوا) پس مستوی شد حکم او (حَلَّى الْعَرْشِ ط) بر عرش که اعظم مخلوقات است پس بدو برگردید و از راه او گذرید که در دنیا عقوبت (مَا لَكُمْ) نیست مرشدا (مِنْ ذُنُوبِهِ) بجز از وی (مِنْ وَلِيٍّ) هیچ دوستی کیاری کنده (وَلَا شَفِيعٍ ط) و نه هیچ در خواست کننده که مددگاری نماید (أَفَلَا تَذَكَّرُونَ) آیه پند گیر نمی شوید از مواظف و بانی و نصایح قرآنی (يَذْكُرُ الْأَمْثَرَ) می سازد کار دنیا یعنی حکم می کند بدان و می فرستد مکی را که موکل است بران (مِنْ السَّمَاءِ) از آسمان (إِلَى الْأَرْضِ) بسوی زمین پس مکی می آید و آن کار بجای می آرد (ثُمَّ يَعْرُجُ) پس عروج می کند (إِلَيْهِ) بسوی آسمان (فِي يَوْمٍ كَانَ) در روزی که هست (مِقْدَارُهُ) اندازه او (إِلَى ثَمَنَةِ) هزار سال (مِمَّا تَعُدُّونَ) از آنچه شما می کنید یعنی فرشته فرو می آید از آسمان و بالا میرود و مدتی که اگر آدمی دود و آید جز هزار سال میسر نشود و زیرا که از آسمان تا زمین با فضا که راه است پس مقدار نزول و عروج هزار سال بود (دَلِيلُکَ) آن خداوند که تدبیر امر می کند (عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ) دانای پوشیده و پیداست یعنی دانای امور دنیا و آخرت است با عالم است با آنچه بود و خواهد بود (الْعَزِيزُ) غالب است در تقدیر (الرَّحِيمُ ط) مهربان است بر بندگان در تدبیر (الَّذِي أَحْسَنَ) او آن کسی است که نیکی کرد (کُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ) هر چیزی را که آفرید یعنی بسیار است بر وجهی نیکی بمقتضای حکمت

نظم \* کردنی آنچه در جهان شاید \*

\* کرده آن چنانکه می باید \*

\* از تو و دلق گرفت کار مهر \*

\* نقش زیبا بوج خاک از تست \*

\* دل دانا و جان پاک از تست \*

(وَبَدَأَ) و آغاز کرد (خَلَقَ الْإِنْسَانَ) آفریدن آدم را (عَمِ طین) از گل (ثُمَّ جَعَلَ) پس یافرید (نَسْلَهُ) فرزندان او را (مِنْ سَلَالَةٍ) از غلامه بیرون آورده از صلب (مِنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ) از آبی ضعیف خواهر یعنی فلان (ثُمَّ سَوَّاهُ) پس راحت کرد قالب آدم را (وَوَضَعَهُ فِيهِ) و در او روح از روح خویش این انصاف که بریم و تشریف است را ظاهر آنکه او سخاوتمند تشریفست (وَجَعَلَ لَكُمْ) و بساخت

برای شما (السمع) گوش ثبت رویه (والابصار) و دیدن ما به بینید (والا فئدة ط) و دلهما نادر یا بید (فلا تلامه  
تَشْكُرُونَ) \* اندک سپاس داری می کنید بر چنین نعمتها (وَقَالُوا) و گفتند منکران بخت چون اهل بن طایفه  
و اسنال اد (ءَاِذَا ضَلَلْنَا) آیا چون گم شویم (فِي الْأَرْضِ) در زمین یعنی خاک شویم و آمیخته گردیم چنانکه  
خاک اعضای ما از خاک زمین متمیز نباشد (ءَاِذَا) آیا (لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ) طاهر آید در آفرینش تو خواهیم  
بود و این استقامت بر سبیل انکار راحت یعنی چون خاک شویم آفرینش تو با تعاقب خواهد گرفت (بَلْ هُمْ  
زَيَّانُونَ) است کمی گویند بلکه (بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ) ایشان باقهای پروردگار خود (كَافِرُونَ) \* ناگروید گانند یعنی  
با خفت که سرای اقامت ایمان ندارند (قُلْ) بگو ای محمد منکران بخت را که زود (يَتَوَفَّيْكُمْ) فرا گیرد و روح  
شمارا (مَلِكُ الْمَوْتِ) فرشته مرگ که عزرا ایل راحت عم (الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ) آن کسی که موكل  
کرده و برگماشته شده است بقبض او و اح شما (ثُمَّ اِلَىٰ رَبِّكُمْ) پس بسوی آفریدگار خود (تَرْجَعُونَ) \*  
باز گردیده شویم بجهت حساب و جزا در کشف آورده که عزرا ایل عم او و اح را بخواهد و جواب دهند  
پس احوان خود را بقبض آن فرمان کنده امام ابوالهیث روح در تغییر خود فرموده که ملک الموت را در دئی  
است از آتش که بدان روی بکار فران ظاهر گردد و روح ایشان قبض کند \* و در دئی داد از ظلمت که  
بدان روح منافقان فرا گیرد \* و در دئی داد دماند و دی آوسیان که بدان روح مومنان توفیر کند \* و در دئی  
است از نور که بدان روح انبیاء صدیقان قبض نماید و احوان ملایکه رحمت و عذاب اند و عجب  
از آدمی که با وجود چنین حریفی در کمی چگونه لاف آراش میزند

\* فرد \*

\* آسودگی مجوی که از عدت اجل \* \* کس را نداده اند برات مسلمی \*  
(وَلَوْ تَرَىٰ) و اگر به بینی ای بیننده (اِذَا الْمَوْءُودُونَ) چون مشرکان در روز حشر (تَاكُسُّوْا رُءُوسِهِمْ)  
انگشتگان باشند سرهای خود را یعنی از غایت خجالت و ذلت سر در پیش افکنند (عِنْدَ رَبِّهِمْ) نزد یک  
پروردگار خود در موقف عرض هر آینه به بینی کارهای برهول و دران زمان گویند (رَبَّنَا) ای آفریدگار ما  
(اَبْصُرْنَا) دیدیم آنچه داده کرده بودی (وَسَمِعْنَا) و شنیدیم از تو نهی بقی بیغممران عم با بول و در  
و استخیر دیدیم و آواز صور شنیدیم (فَارْجِعْنَا) پس بازگردان ما به ما (فَعْمَلْنَا صَالِحَاتًا) ما بکنیم کارهای  
شایسته (اِذَا تَوَفَّيْتُمْ) بدرستی که ما می گمانیم برای عقی زیرا که مشاهده کردیم و ما را شهادت اند آنکه  
حق سبحانه فرماید (وَلَوْ شِئْنَا) و اگر می خواستیم (لَا تَمُوتُنَا) هر آنکه می دادیم در دنیا (كُلَّ نَفْسٍ) هر نفس را  
(هَدَيْنَاهَا) آنچه راه یافتی بآن بدوی ایمان و عمل صالح (وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ) ولیکن ثابت شده است

این حکم (مَنْبِي) از من که (لَا تَلْعَنُ جَهَنَّمَ) هر آینه برسانم و وزغ را (مِنْ الْجَنَّةِ وَالْأَنْسِ) از کفار دیو و آدمی (اجمعین) هر ایشان (فَذُوقُوا) پس بچشید شعله‌های را (بِمَا نَسِيتُمْ) بسبب آنکه فراموش کردید یعنی فروگذراشتید (لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا) (دیدن آن روز را یعنی ایمان نیاوردید بلنای این روز را (إِنَّا نَنْهَيْنَاكُمْ) بدرستی که مانعتر کردیم شمارا از بگذاشتن در عذاب (وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ) و بچشید عذاب جاودانی را (بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) آنچه بودید که عمل می کردید (إِنَّمَا يُؤْمِنُ) همین نیست که میگرداند (بِآيَاتِنَا) بآیه‌های کلام ما (الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا) آنانکه چون پند داده شوند (بِهَا) بآن آیه‌ها (خَرُّوا) بر روی درافتند (سُجَّدًا) سجده کننده‌گان (وَسَبَّحُوا) و تنزیه کنند پروردگار خود را از آنچه لایق عظمت و کبریای او نباشد سبحی مقترن (بِحَمْدِ رَبِّهِمْ) بتایش پروردگار ایشان یعنی تنزیه کنند از صفات نالایق و ستانند بصفتهای موافق یاد و سجده و گویند همان اله و مجده (وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ) و ایشان سرکشی نمی کنند از ایمان و طاعت و سجود و این سجده نهیم است بقول امام اعظم روح دایم بقول امام شافعی رضی الله تعالی عنه و حضرت شیخ قدس عمره این را سجده تذکر گفته است جد باید که تذکر گردد آن چیز را که از آن غافل شده و تصدیق کند دلالت وجود و احد را که آن دلالتها در هر اشیا موجود است

\* فففي كل شيء له آية \* \* تدل على أنه واحد \*

\* بیست \* \* همه ذرات از نه تاهای \* \* بود اینستش داده گواهی \*

\* همه اجزای کون از مغز تابوست \* \* چو دایمی دلیل وحدت اوست \*

آورده اند که ساذل بعضی انصار از سجده حید ابرار عم دو بود چون نماز تمام را با خواهر گایات علیه افضل الصلوة باجماعت ادا کردند و همچنان تا بوقت هشاد سجده توقف نموده نماز گزار دندی و بسننهای خود نرفته و دولت ادای نماز صبح بر جماعت آنحضرت عم دریا بنده حق سبحانه و در شان ایشان این آیت فرستاد که (تَتَجَافَى جُنُوبَهُمْ مِنَ الْمَضَاجِعِ) دور می شود پهلوهای ایشان از خوابگاهها (يَذُوقُونَ رَبَّهُمْ) می خوانند پروردگار خود را (خَوْفًا) از بیم خشم او (وَطَمَعًا) و باید خوشنودی او ابوالکر ذارض گفته که آیت در شان جمعی است که نماز هشاد صبح را باجماعت گزارند و گفته اند در شان مستحجمه ان و شب یخزان است که چون پرده شب فرو گذارند و چنان سر ببالین غفلت نهند ایشان پهلو از بستر گرم و فراش نرم تهی کرده بر قدم نیاز بایستد و در شب دراز را با حضرت بی نیاز گویند از معیبل و منزه یعنی ادیس قرنی منقول است که در شبی می گفت که نه یلایه الکرکوع و بیگانه و کوع تمام شب بسز

( سجده ۱۹ )

می برد و در شب دیگر می فرمودند ه لیه اسجد و بیک سجده بصدج میرسانید گفتند ای اویس چون طاعت طاعت داری شبها بدین درازی بیک حال میگذاری گفت کجاست شب و رازکا شکی از ازل و ابد یک شب بودی نایک سجده با خبر می ده ان سجده و ناله ازاد و کربهای بیشمار کردمی **بیت**  
 \* بر نیم شب که هر مست خواب خوش باشد \* من و خیال تو و ناله های درد آلود \*

(وَمَعَارِزُ قَنَاطِهِمْ) و از آنچه عطا کردیم ایشانرا (يَنْفَقُونَ حَيْثُ) انقض می کنند در وجهی بخریصه شب بد رگاه ماداد  
 گدائی و روز در راه ماداد که امان میدهند (فَلَا تَعْلَمُ) پس نمی دانند (نَفْسٌ) هیچ نفسی نه ناک و مترت  
 و نه بی مرسل (مَا أُخْفِيَ) آنچه پنهان داشته شده است (لَهُمْ) از برای ایشان یعنی برای پناه تهمی کتمه گان  
 از مضاجع (مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ) از روشنی چشمها یعنی چیزی که بدان چشمها روشن گرد و در حدیث  
 قد صی آمده که احدت ابعادی الصالحین مالا عین رات و الاذن صمت و لا خطر علی قلب بشر محمدن  
 بر آنکه که انساب آن است که ازان نعمت مخفی سخن بگویند چ فائز نام نفس و لا خطر علی قاب بشد  
 آیت و حدیث دد گویند بر آن که دعوی دو یافت آن لایق نیست مگر اهل مشایخه و او ایشان خواهد  
 شوند (جَزَاءً) جزا دادنی (بِمَا كَانُوا) بسبب آنچه بودند که با خلاص نیست و صدق طوبیت (يَعْمَلُونَ) \*  
 عمل می کردند بزرگی گفته که چون عمل بنهایی کردند جزا نیز بنهایی است تا چنانچه کسی بر طاعت ایشان  
 منقطع نشد کسی نیز بر مکافات ایشان بی نمر و **نظم** \*

\* روز یک دوم همره جانان به چمن \* فی لاله گل دینم و نی سر دسمن \*

\* رازی که میان من و او گفته شود \* من دانم و او داند و او داند من \*

آورده که ولید بن عقبه با شیر بشت مردمی در منام مناخرت آمده گفت ای علی سنان سن  
 از همان تو هفت تراست و زبان من از زبان تو تیز تر علی رض فرموده که خاصش باش ای فاحق ترا  
 باسن چه فخر مسادات و چه یادی مجادلات حق صبیحه و تمایق تصدیق امیرالمومنین علی کرم الله وجهه را  
 آیت فرستاد (أَفَعَنْ كَأَنَّ) آیا کسی هست (مُؤْمِنًا) کرده بخدای و رسول یعنی علی باشد (كَهَنْ كَأَنَّ فَاصِقًا)  
 مانند کسی که هست بیرون رفته از دایره فرمان چون ولید (لَا يَسْتَوُونَ) برابر نیستند در شرف و در بخت  
 با در جزا و مشرب (أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا) اما آنکه گریه اند (وَعَلِمُوا الصَّالِحَاتِ) و عمل صالح کرده اند  
 (فَلَهُمْ) پس مرایشان را است (جَنَّاتُ الْمَأْوَى) بوستانها که او ای حقیقی است و گفته اند جزا دادی  
 بشت است بر همین عرش و خدا ای بومنان و بدان (تَزَلُّوا) در حالیکه پیش کش باشد یعنی حاضر می که



برای مهلمان آورده و نم کایه بس از دخول بهشت ایشان ارزانی آرد (بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) بسبب آنچه بودند که همان می کردند علم که مستحق این گرامت گشته (وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا) و اما آنکه بیرون رفتند از دایره فرمان (فَعَذَابُ النَّارِ) پس باز گشت ایشان آتش دوزخ است یعنی بجای جهنم الهادی که مومنان را باشد ایشان را در آتش مادی دهند (كُلُّهَا أَرَادُوا أَنْ يُخْرِجُوا مِنْهَا) هر گاه خواهند که بیرون آیند از آتش دوزخ (أُخْرِجُوا) باز گردانند بشو (فِيهَا) در آتش آورده اند که در وقت مجازاتش دوزخ همان را ملائکه تابند یک و در پای دوزخ رسیده و توقع بیرون آمدن کنند خزان بگردنهای آتش ایشان را میرانند و بعد دوزخ می افکند (وَقِيلَ لَهُمْ) و گویند مرا ایشان را جهت امانت که (لَا تُوقُوا) بچیدنها (عَذَابُ النَّارِ) عذاب آتش (الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَكَذَّبُونَ) آن طایفه ای که بودید که بآن تکذیب می کردید و باد و نمیده اش تید (وَأَنذِرْهُمْ) و آری بچنانیم اهل که را (مِنَ الْعَذَابِ الْأَلَنِ) از عذاب ترا یک ترا خود ترا در دنیا که قتل و اسراست با قضا دوزخ العذاب الاکبر و ترا از عذاب بزرگتر که خود در آتش است (لَعَلَّهُمْ) شاید که ایشان یعنی جمعی که باقی مانده از ایشان (يَرْجِعُونَ) باز گردند براه حق و از کفر توبه کنند در موضع آورده که عذاب خرد ترا جمع عظام است و بزرگتر کسب آنام و ترا جمعی از عذاب قبر است و اکبر عذاب دوزخ ابوسلیمان ۱۰ را می تدیس سره گوید ادنی خذلان است و اکبر غیران در لباب از نفعه بپوشش کرده که ادنی غلای اسعار است و اکبر خروج مهدی بشمشیر آید از و گفته اند خوانی دنیا و مگو سواد می یعنی افتادن و در گناه و در افتادن از درجات قرب الله بیت

\* و در آمدن از وصال او عذاب اکبر است \* آتش سه نفر از ادنی خذلان است \*

(وَمَنْ أَظْلَمُ) و کیست ستمکار تر (مِمَّنْ ذُكِّرَ) از کسی که تذکره داده شود (دِیَاتِ رَبِّهِ) بآیت های پروردگار او یعنی قرآن (ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا) پس ردی گرداند از آن و تفکر نکند در آن (إِذَا مِنْ الْقَجْرِ مَبِينٌ صَافَهُمْ) بدو سبیکه باز مشرکان انتقام کشند و نجیم بسلامت و عذاب (وَلَقَدْ آتَيْنَا) و تحقیق دادیم (مُوسَى الْكِتَابَ) موسی را کتاب تورات بنام دادیم ترا قرآن را (فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ) پس مباش در شک (مِنْ لِقَائِهِ) از دیدار موسی عم در وسط آورده که حق صبیانه و ده داد و بود حضرت رسالت پناه را هم که پیش از آنکه از دنیا رحلت کنی موسی هم را خواهی دید این چنانکه همان و ده را می گوید که شک کن در لقای وی و در وقتیکه آن حضرت هم را در مراجع براند موسی هم را در آسمان ششم دیدیم بوقت خروج از بوقت نزول (وَجَعَلْنَا) و گردانیدیم کتاب منزل موسی هم

(هُدًى لِّبَنِي إِسْرَءِيلَ) راه‌نایند هر بنی اسرائیل را (وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ) و گردانیدیم از بنی اسرائیل (أَئِمَّةً يَهْدُونَ) پیشروایان که خلق را راه نمودند یا حکام نوریت (يَا مَعْزِبَاتُ) بفرمان ما (لَمَّا صَبَرُوا ط) آن هنگام که صبر کردند بر ایمان یا بر همه اید قوم یا بر اندک تکالیف طاعات یا از سناهی (وَكَانُوا بِآيَاتِنَا) و بودند که بآیه‌های ما یعنی علاماتی که بموسسی هم داده بودیم (يُوقِنُونَ) بیگمان بودند (إِنَّ رَبَّكَ) بد رستیکه آفریدگار تو (هُوَ يَفْعَلُ) او حکم کند (بَيْنَهُمْ) میان مردمان (يَوْمَ الْقِيَمَةِ) روز رستخیز (فِيمَا كَانُوا فِيهِ) و در آن چیز که بودند که در آن (يُخْتَلَفُونَ) اختلاف می‌کردند از امر دین پس حکم الهی جدا کند محقق را از مجتهد را و هر یکی را مناسب حال او جزا دهد (أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ) آیا راه نه نمود و بیان نکرد برای اهلل که از عقوبت‌ها که بکنند بان رسیده (كَمْ أَهْلَكْنَا) چند هلاک کردیم (مِنْ قَبْلِهِمْ) پیش از ایشان (مِنَ الْقُرُونِ) از اهلل قریها چون قوم عاد و ثمود (يَمْشُونَ) می‌روند اینها یعنی اهلل که (فِي مَسَاجِدِهِمْ ط) در مسکنهای ایشان و بران می‌گذرند و در سفرهای خود (إِنَّ فِي ذَلِكَ) بد رستیکه در میان اهلل که مازون ماضیه را (لَا يَأْتِي ط) هر آینه عبرتها است مرا هم آمده را (أَفَلَا يَسْمَعُونَ ع) آیا پس نمی‌شنوند یعنی بگوش فهم اصابع نمی‌کنند (أَوَلَمْ يَرَوْا) آیا نمی‌بینند و نمی‌دانند (أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ) آنرا که ما آب می‌روانیم یعنی باران و سیل می‌فرستیم (إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ) بر زمین خالی از گیاه و گفته‌اند اسم موضعی است در ولایت یمن که آب جو می‌باشد آن نمی‌رسد حق سبحانه فرمود که ما آب را بدان زمین خشک سرت نیم (فَخُجِّجُوا ط) پس پیردن می‌آوردیم بآن آب (زُرْعًا) کشت زاری و گفته‌اند مراد غلات و اشجار است (تَأْكُلُ مِنْهُ ط) می‌خورند از آن زرع (أَنْعَامُهُمْ) چهارپایان ایشان گاه و برگ درخت (وَأَنْفُسُهُمْ ط) و می‌خورند ایشان و آنه و سبوه (أَفَلَا يَبْصُرُونَ) آیا پس نمی‌بینند از این قدر رت و اما استدلال کنند بر کمال قدر رت حق و دانند که آنکه قادر است بر انبات زرع از زمین خشک قدر رت دارد و بر احوای مردم بعد از موت (وَيَقُولُونَ) و می‌گویند کفار که (مَتَى هَذَا الْفَتْحُ) کی باشد این فتح که مومنان گویند ان الله سیفتح لنا علی المشرکین یعنی کافران از روی استعجال با اصحاب رض گفته که این فتح که وعده داده اند کی خواهد بود و ز دنیا می‌باید (إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ع) اگر راست گویان و وعده خود (قُلْ) بگو ای محمد (يَوْمَ الْفَتْحِ) در روز فتح بدو یا فتح که (لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا) سود نخواهد داشت آنرا که نگر ویدند (إِيمَانُهُمْ) اگر ویدن ایشان مراد مقولان در روز فتح اند که در حال قتل ایمان ایشان را غایب نه‌ارد زیرا که ایمان باس بود (وَلَا هُمْ يَنْظُرُونَ ع) و نیستند ایشان که مهابت داده شوند در آخرت و عذاب ایشان در توفیق اند (فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ) پس روی

بگردان اطهر این امانت از ایشان تا مدت معلوم یعنی تا نزول آیه السیف (وَأَنظِرُوا) و منتظر باش  
نصرت الهی را (إِنَّهُمْ مُنْتَضِرُونَ) بدرستی که ایشان نیز منتظر اند آن را که غلبه کند بر تو

حق سبحانه ترا غالب گردانند ایشان را و الحق بملود لایعلی

نظم

\* منتظر باش از الطاف الهی که شود \* علم و دین تو هر روز برافزاید تر \*

\* حرب را با خنکی کن که بود هر روزی \* کار احباب تو از روزی که گشت تر \*

سوره الاحزاب مدنیة بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (وہی ثلث و سبعون آية)

در احزاب نزول مذکور است که ابو صفیان و عمره و ابو العود بعد از واقعه احد از مکہ بمکہ آمدہ در مرکز

نہانی یعنی در وثاق ابن ابی نرہ ذل کردند و روزی دیگر با جمعی منافقان حاضر شدہ از حضرت رسالت بنا ہم

امان طلبیدہ استہ خانمودند کہ ما را ایلات و سنات باز گذارد و بگو کہ بتانہ از روز قیامت مقام شفاعت

ہست تا ما نیز ترا بگذاردیم تا نزد حق ای خود کنی این سخن بر آن حضرت عم شق آمدہ روی مبارک

قرار ہم کشید و ابن ابی دہان قشیر و حطب بن قیس گفتند یا رسول اللہ سخن اشراف عرب برار دکن کہ

صلاح کنی در ضمن آن است حضرت عمر فاروق رض را حمیت اسلام و صلابت دین دریافتہ قصد قتل

بگرفتہ فرمودہ و حضرت رسالت پناہ ہم فرمود کہ ای عمر من ایشان را بجان امان دادہ ایم و انتض

عہدہ دانست این آیت آمد کہ (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ) ای یا نبی (اتَّقِ اللَّهَ) دایم و ثابت باش بر تقوی

یا بترس از خدا ای تنالی و انتض عہد (وَلَا تَطْعَمُ الْكَافِرِينَ) و فرمان مہر کاران کہ را چون ابو سفیان

و عمرہ (وَالْمُنَافِقِينَ ط) و منافقان مدینہ را چون ابن ابی و معتب بن قشیر (إِنَّ اللَّهَ كَانَ) بدرستی کہ

خدا ای تنالی ہست (عَلِيمًا) و انما قائل ایشان (حَكِيمًا) حکم کند بوقایع (وَاتَّبِعْ) و پیروی کن

(حَايُوْحَى الْيَمِّ) آن چیز را کہ وحی کردہ می شود بتو (مِنْ رَبِّكَ ط) از پروردگار تو چون نہی از اطاعت

ایشان (إِنَّ اللَّهَ كَانَ) بدرستی کہ خدا ای تنالی ہست (بِعَاثُ الْعَمَلُونَ) یا آنچه شما می کنید (خَبِيرًا ط) و انما

(وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ط) و تو بکل کن بر خدا ای تنالی یعنی کار خود بدو سپارد (وَكَفَى بِاللَّهِ) و بسندہ است

خدا ای تنالی (وَكَيْلًا ط) کار است زو مہم گذارد و انکا ہسان کنایات کنندہ مہمات

بیت

\* چون زوہ لطفت عنایت کند \* جہاد مہمات کنایات کند \*

آورده اند کہ ابی بکر بن جہل بن ادہس مردی لیب و ادیب بود بار ما گفتی کہ مراد دلی است کہ بیکی

از ان قوم کمزیرا دہ انداکہ محمد فہم می کند و عرب اور از ذوالنابین لقب کردہ بودند و تنیکہ از بدکرینجہ

بزرگوار است یکی از نمایندگان در دست و یکی در پا ابوسفیان بعد از عید و خرقوم بر عید گفت بعضی مقبول اند و بعضی سبزه ایست ابوسفیان گفت نمایندگان توجیه حال دارد که یکی در پا است و دیگری در دست ابومهر در مگر است و بر آن حال اطلاع یافته گفت ما ظننت انهم فی وجلی حق سبحانه و او را دروغ گوی ساخت و معلوم شد که او را در دل نیست و درین باب آیت آمده که (مَا جَعَلَ اللَّهُ) یا فرید خدا ای تعالی (لِرَجُلٍ) مر مردی را (مِنْ قَلْبَيْنِ) از دو دل (فِي جَوْفِهِ) در دو بدن او زیرا که قلب مومن روح حیوان و منبع قوتهاست پس یکی پیش نباید زیرا که روح حیوانی یکی است و زاده المصیر آورده که منافقان می گفته اند آن حضرت هم دو دل دارد یکی با ما و یکی با اصحاب خود و رض حق سبحانه فرمود که دروغ می گویند حق تعالی هیچ کس را دو دل نکرده (وَمَا جَعَلَ) و نگردد و اینده ای (اَزْوَاجَكُمْ اِلٰهِي) زمان شما را آن زمان (تَطَاهَرُونَ مِنْهُمْ) که ظاهر می کنید از ایشان (اَعْمَاهُ اَنْتُمْ) ما در آن شما یعنی زنی را که می گویند است علی کظهر امی و مادر شماست از آن جهت و اموست که یکی مقتضی محمد و میرت و دیگر مسند علی خادیمت است در یک زن از قبیل محالات است که تواند بود (وَمَا جَعَلَ) و نگردد اینده ای (اَنْ يَّجِئَاكُمْ) پس نخواهد آمد که شما را (اَنْبَاءُكُمْ) پس بران حقیقی شهادت ابراهیم و در تحت صورتی ظهورش است پس باید بگرد جمع نشود و عز و عرب ظهار ظالم بوده پس نخواهد چون فرزند اصلی و عباسی میراث می برد و حق سبحانه فرمود که چنانکه دو دل در یک درون جمع نمی شود و زوجیت و اموست و در یک زن و فرزند می باشد و نخواهد گهی در یک تن جمع نشود (ذٰلِكُمْ) این که مظاهر را احاطه میداند دعای را این می خوانید (قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ) سخن است که بر زبانهای خود می گویند و حقیقتی ندارد (وَاللَّهُ) و خدا ای تعالی (يَقُولُ الْحَقُّ) می گوید سخن و است که مطابق واقع است (وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ) و او راه می نماید بطریق حق این آیت از برای زید بن حارثه نازل شد که مردم او را زید بن محمد گفته ای و حال آنکه او مملوک حضرت مدیح بوده و رض و حضرت مدیح او را حضرت عم بنشیند و حضرت و سالت بنام او را آزاد کرد و چون فرزندانش پرورش میداد مردم او را پدر آن حضرت می گفته حق سبحانه فرمود که (ادْعُوهُمْ) بخوانید فرزندان را و نسبت دهید (لَا يَأْتِيهِمْ) بر پدران ایشان (هُوَ) این خوانند (اَقْسَطُ) راست تر است (عِنْدَ اللَّهِ) نزد یک خدا ای تعالی در صحیح بخاری از ابن عمر رض منقول است که نامی گفتیم از زید بن محمد ناین آیت آمد او را زید بن حارثه گفتیم (فَإِنْ لَّمْ تَعْلَمُوا) پس اگر ندانید (ادْعُهُمْ) پدران ایشان را که نسبت دهید بآنها (فَاِخْوَانُكُمْ) پس ایشان برادران شما اند (فِي الدِّينِ) و در دین اسلام پس بگویند با اخی

( وَصَّوْا لِنَفْسِكُمْ ) و دوستان شما را در خطاب گوئید یا مولائی ( وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ ) و نیست بر شما ( جُنَاحٌ ) گناهی ( فِيمَا أَخْطَأْتُمْ ) در آن چیز که خطا کردید ( بَدَلًا ) بدل آن چون گفتن زید بن محمد ( وَلَٰكِنْ مَّا تَعَمَّدَتْ ) و لیکن گناه هست در آن چیز که قصه کند ( قُلُوبُكُمْ ) دلها می شما و کسی را نسبت دهید بنسب و او ( وَكَانَ اللَّهُ ) و هست خدای تعالی ( خَفِيفًا ) آمر زنده آنرا که خطا کند ( رَحِيمًا ) مهربان بر صاحب عدل چون توبه کند ( النَّبِيُّ أَوْلىٰ ) پیغمبر مزاراد تراست ( بِأَقْرَبٍ مِنْكُمْ ) بگریه گان ( مِنْ أَنْفُسِهِمْ ) از انفسهای ایشان در هر کار ناچار هر چه فرماید صحت صلاح بندگان و محض فلاح ایشان است بر خلاف نفس ایشان که امر او بدست شماست و موجب نواست است پس باید که آن حضرت هم دوست شما باشد نه بنده از نفس او و دوستی است که نگردد و هیچ یک از شما من نباشد تا بشوم من دوست ترین از پدر و مادر و فرزند و نفیس او و هر مردمان آورده اند که چون حضرت رسالت بنا نهادم بنزد و به یک عزیمت فرمود هر مسلمان را بخرج امر فرمود بعضی گفتند از پدر و مادر و دوستی طلبیم آیت آمد که او اولی تراست بهوستان از انفسهای ایشان پس باید که فرمان او را از هر فرمانی لازم تر شمارند و شنوند و در عین المعانی آورده که محبت با او مزاراد تراست از محبت با خود و یادگیران

فظم \*

- \* استان را در دو عالم او است دوست \*
- \* دوستی با دیگران بر بوی او است \*
- \* دوستی با صلح باید کرد پس \*
- \* فرع را هر چه دارد دوست کس \*
- \* اصل داری فرع هرگز گویم باش \*
- \* تن بمان و جان بگیر ای خواجه باش \*

( وَازْوَاجَهُ ) و زنان او ( اَمْهَاتُهُمْ ) مادران مومنان یعنی از جهت تحریم و از روی تعظیم برودیت ایشان و دانوده و نیست در اوست نه الله اند در صحیف ابی و قرأت ابن مسعود چنین بود که و هو اب لهم و ازواجهم امهاتهم مراد شرفیت تمام در صحت لاکلام است چون در حدیث اسلام بهجرت و موالات و مواجات میراث می گرفته حق سبحانه تعالی حکم آن را می فرماید که ( وَأُولُوا الْأَرْحَامِ ) و خویشاوندان ( بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ ) برخی از ایشان مزاراد ترند بر برخی از تواریث ( فِی کِتَابِ اللَّهِ ) در لوح محفوظ یادآور آنچه فرستاده از قرآن یعنی آیت موارثت و حکم کرده که اولوالارحام احق اند بمیراث ( مِنْ الْأَقْرَبِينَ ) اگر و دیگران یعنی انصار ( وَالْأَقْرَبُونَ ) و از مهربانان که پیغمبر هم ایشان را یکدیگر برادری داد ( إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا ) بگریه آنکه بکنید در زندگانی خود ( إِلَیَّ أُولِیَاتُكُمْ ) باد و ستان خود ( مَعْرُوفًا ) بیکوئی با وصیت کنید برای هر که در دست می داید ( كَانَ ذَٰلِكَ ) هست آنکه ذکر کرد شد از اولوست پیغمبر و تواریث ذوی الارحام ( فِی الْکِتَابِ ) در لوح محفوظ

یا در قرآن (مَسْطُورًا) نوشته شده و ثابت گشته (وَ اِذْ اخَذْنَا) و یاد کن آنرا که فرمودیم (مِنَ النَّبِيِّينَ) از پیغمبران (مَعَهُمْ قَهْمٌ) بیدان ایشانرا بر آنکه خدای را پرستند و بهادت خدای دعوت فرایند و یک دیگر را تعهد این کنند است و الصیحت کنن یا هر یک بشاد است و نمند پیغمبری که بعد از خود خواهند بود و این بیان از پیغمبران در روز است که فرستیم (وَمِنْكُمْ) و از شما که فرستیم از تو نبی که محمدی (وَمِنْ نُّوحٍ وَاِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ) و از این هر پیغمبران مذکور اند نمودیم تخصیص ذکر این پیغمبران برای آن است که اولوا العزم بودند و اندکیم پیغمبران ایشان جهت تنظیم است (وَ اخَذْنَا مِنْهُمْ) و گرفتیم از پیغمبران هر (مَعِيْنَا قَاطِبَطًا) چنانی محکم موکد و گنگ (لَيْسَ لَكَ اَلْصَّانِ فِیْنِ) تا سوال کند خدای راست گویند یا پیغمبران را (عَنْ صِدْقِهِمْ) از راستی ایشان در سخنی که با قوم گفتند یا تعهد این قوم بر ایشان را (وَ اَعْلًا وَاَعْلًا) کرده است خدای (لِلْكَافِرِیْنَ) امرنا گردیدگان را بر سل (هَذَا اَبَا اَلْیَمَانِ) عذابی در دناک (يَا أَيُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا) ای آن کسانی که این آورده اید (اِذْ كُفُّوا) یاد کنید (نِعْمَةُ اللّٰهِ عَلَیْكُمْ) نعمت خدای تمای که انعام فرمود بر شما (اِذْ جَاءَتْكُمْ) چون آمدند شما (جَنُودٌ) لشکر تا چون فریشت و عظمایان و کمانه و بود قریب ده هزار کس (فَاَنْصَلْنَا عَلَيْهِمْ) پس فرستادیم بر ایشان (رِجَالًا) پادری مراد با دجها است (وَجَنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا) و لشکر که شما ندیدید پس (وَ كَانَ اللّٰهُ) و هست خدای (بِمَا تَعْمَلُونَ) آنچه شما می کنید (بَصِيرًا) بینا و این آیت بیان غزوه احراب است و آن فطس احراب چون بود که بعد از خدای نبی نصیر جویی بنی اخطب با جمعی از یهودیه مکه رفتند و با ابوسفیان و اتباع او بر مقامه با حضرت عم عبداللّه و از فریشت و احماد عرب پیش از ده هزار کس جمع کرده عازم مدینه شدند آن خبر بر حضرت رسالت پناه هم رسیده با سه هزار کس از مدینه نهضت فرمود و معسکرهایان در پیش جبل صلیع منور شده نزول فرمودند و مشاورت با صحاب نموده در باب محاربه با عادی که بعد از بسیار و سلاح آراسته بودند سلمان رض از وضع خدای که در بلاد مجسم می باشد مشر به موقف عرض رسانید و رای آن حضرت عم آنرا شرف قبول از زانی فرمود زمین بر محاب رض قسمت کرد و بمفره فذوق اثرت فرمود و محاب رض بدان کار مشغول شدند حضرت عم خود نیز با شرسشیدن خاک و بالا آوردن از خاک می شد یا آنرا عده ظفر میداد و کلمات اللهم ان العیش الآخره فاغفر لنا نصار و المهاجرة بنیان معبر نشان میراند و اثنای این حال سنگی در غایت صلابت بدیده آمد که تیر و میتهین بردگانه می کرد و آن حضرت عم را خبر دادند و بر سنگ آمد و میتهین بدست مهابل که گرفت و بسم الله گویند بر آن

جنگ زدند و شکست خوردند و نوری مانند برق اذان یحیی و دوزان زوشتنی نظر انوار حضرت عم  
 بر قصر بنی شام افتاد و گفتند اله اکبر متابعی شام بمن دادند و نوبت دوم که غریب بران مخرزد و  
 مات دیگر شکسته شد و نوری دیگر ظاهر گشت که قصر بمن بنظر آن حضرت عم درآمد و گفت اله اکبر  
 متابعی بمن در دست من نهادند و یوم بارعام شد و شکست و نوری که اذان رخشان شد و کوشکهای  
 کسری بر آن حضرت عم هیان شد و گفت اله اکبر متابعی ممالک فارس بقضه افتاد و بمن رسید  
 منافقان گفتند این مرد خانی و ابایی صید به چه امروز از ترس دشمن خندق می کند و بفتح فارس در دم  
 و شام و یمن و مدینه و مدینه بنده شد و شکست و نوری که مهم خندق حسرت تمام یافت شکست عادی رسیدند  
 ماک بن خوف و اعبه بن حصین با بنی اسد و خطشان و هزاره و یهود از زیر وادی که شرفی مدینه است  
 درآمد و ابو صفیان با یحیی قریش و کناه از بیایان وادی که طرف غربی است ظاهر شدند و یهود ترسیدند  
 که با حضرت عم عهد بسته بودند با نخواستی یحیی بن اخطب عهد شکسته شد و کار کفار قریش گشتند و از پیوست  
 آن شکست و کثرت مدد ایشان ضعیفای اهل اسلام و اذل از جای برداشت چنانچه حق سبحانه فرمود که  
 (إِذْ جَاءُوكُمُ يَاقِيَةَ أَنْ تَأْكُلُوا أَرْضَكُمْ شَكْرًا) (مَنْ فَوْقَكُمْ) از زیر شما یعنی از اعلا وادی (وَمِنْ أَسْفَلِ  
 مِنْكُمْ) و از زیر شما یعنی از اسفل وادی (وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ) و چون بگشت دیدند در افاق و خیره  
 شد از خوف (وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ) و رسید دلها به حنجره از ترس چه شش از شدت و درج  
 ستیغ می گردد و غلب بار تقاع او تا حنجره میرسد (وَتَطَنُّونَ) و گمان بردید (بِاللَّهِ الظُّنُونُ) (بِحْدَايِ  
 أَنْوَاعِ گمانها مخلصان را منظره آنکه حق سبحانه دین خود را غالب گردانند و مومنان را انصرت دهد و منافقان را  
 گمان آنکه شکست اسلام تاب حرب اعزاب بناورده است و عاقل گردند (هَذَا لِكِ ابْتِلَايِ الْمُؤْمِنِينَ) (آنها  
 آزموده شده مومنان و ثابت قدمان از اهل نزاع و لزل ممناز گشته (وَزَلْزَلُوا) و جنبانیده شدند (زَلْزَلْنَا أَسْوَاقَهُمْ)  
 چنانچه نسی سخت یعنی از جای می رفته بشما که بدلان عزم این سفر را فریج می نمودند و ناشکیبایان  
 اوراق افراد را لا یتقان نکرد می فرمودند

\* بیت \*

\* آرام نازل بشد و دل از جای \* \* هوش از سر رفت و قوت از پای \*

(وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ) ایادکن آنرا که گفته منافقان چون این ابی نضر (وَالَّذِينَ) و آنکه (فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ)  
 در دلهای ایشان بیماری است یعنی ضعف اعتقاد (مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ) و دهده ما را خدا و ای تعالی  
 در رسول او در قیامت شام و یمن و فارس (إِلَّا غُرُورًا) (مگر دود بفریب یعنی صغنی که مردم را بآن بازی

دیده (وَإِذْ قَالَتْ) و آن را نیز یاد کن که گفتند (طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ) گروهی از منافقان چون ادس ابن قبطی و ابو عرابه و ابن ابی (يَا أَهْلَ يَثْرِبَ) ای اهل یثرب و آن زمینی است که مدینه طیبه ظاهره در ناحیهی از و واقع شده و نهی است که مدینه را یثرب گویند انچه این منافقان مردم مدینه را گفته (لَا مَقَامَ لَكُمْ) جای بودن نیست شما را در یثرب که گاه محمد با تو گفت در اینجا هیچ و نه مدینه (فَارْجِعُوا إِلَىٰ) پس باز گردید به منزلتهای خود که در مدینه دارید یا آنکه اقامت بردین اسلام و مدینه را رجوع کنید بدین بدان و او را بدست دشمنان باز دهید (وَيَسْتَأْذِنُ) و و حوری رجوع می طلبند (فَرِيقٌ مِّنْهُمْ النَّبِيَّ) گروهی از ایشان به پیغمبر را یعنی بنوطارنه و بنو سلمه (يَقُولُونَ) می گویند (إِنَّ يَهُودَ ثَمُودَ) بدانند که خانهای ما و مدینه (عَوْرَةٌ) خالی است و استحکامی ندارد و ما را اجازت ده تا برویم و آنرا نگاه داریم تا دشمن بر آن شبحون نکند (وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ) و حال آنکه خانهای ایشان خالی و باطل نیست بلکه استحکام تمام دارد (إِنْ يَرِيدُونَ) نمی خواهند بدین رفتن (إِلَّا فِرَارًا) بلکه گریختن از جنگ (وَلَوْ دُخِلَتْ) و اگر در آمده شوند بمدینه یعنی لشکر کفار در آیند (عَلَيْهِمْ) بر منافقان و هجوم کنند (مِّنْ أَقْطَارِهَا) از جوانب آن یعنی بیکباره بمدینه در آیند و اگر دای ایشان (وَوَكِّرْهُمْ) و بگیرند (ثُمَّ جَعَلُوا الْفِتْنَةَ) پس طلب کنند فتنه را یعنی ایشان را دعوت کنند بشرک یا به مقامه مسلمانان (لَا تَوْفَاقًا) هر آینه بمدینه فتنه را یعنی اجابت کنند سخن ایشان را (وَمَا تَلَبَّثُوا) و درنگ نکنند (بِهَا) با اجابت فتنه (إِلَّا لِيَسْبِرُوا) اگر اندکی بلکه زود مشرک شوند یا محارب کنند با اهل ملام (وَلَقَدْ كَانُوا) و بدو شبیکه بودند بنی حارثه و بنی سلمه که از روی انابت (عَاهَدُوا اللَّهَ) عهد کردند با خدا ای تعالی (مِّنْ قَبْلِ) پیش از این یعنی در روز احد عهد کرده بودند که هرگز (لَا يُؤْتُونَ إِلَّا بَارِطًا) پشتها برنگردانند و کارزار با او (وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ) و هست عهد خدا ای تعالی (مَسْئُولًا) پرسیده شده یعنی سوال خواهند کرد از این و بر نقض آن و وفایان خواهند داد (قُلْ) بگو ای محمد که هیچ رد (لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ) سود ندارد شمار اگر گریختن (إِنْ فَرَرْتُمْ) اگر گریزید (مِنَ الْمَوْتِ) از مرگ (أَوْ الْقَتْلِ) یا از کشتن و لابد است هر شخصی را از موت یا قتل در وقت معین که حکم قضایان نافذ گردد (وَإِذَا) و آن هنگام که بگریزید یعنی شما اگر فرار نفع کند و مهم شمار تا بفراقه (لَا تَمْتَعُونَ) برخوردار نخواهید شد (إِلَّا قَلِيلًا) اگر زمانی اندک به آخر شربت فنا و شبنم است و خرقة فوات پوشیدنی

بیت \*

\* که می نهد قدم اند و صرای کون و فساد \* که باز روی راه عدم نمی آرد \*

(قُلْ) بگو ای محمد (مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِيكُمْ) کیست آنکه نگاه دارد شما را (مِنَ اللَّهِ) از خدا تعالی



(إِنْ أَرَادَ بِكُمْ هُوًّا) اگر خواهد که ای شما را بدی و بترستی (أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً ط) یا خواهد بشما نعمتی و نصرتی آن کیست که منع کند آنرا (وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ) و نمی یابند مردمان برای خویش (مَنْ دُونِ اللَّهِ) بجز خدا (وَلِيًّا) دوستی که نفع رساند (وَلَا نَصِيرًا) و نیاری که ضرر بازدارد و در زادالمعیر آورده که مردی از لشکرگاه حضرت و سباه علیه افضل الصلوات و اکمل النجیات به مدینه رفت برادر و اعیان خود را دید اسباب غریب آماده ساخته و نیند و نخل پیش خود نهاده گفت ای برادر تو اینجا در طلب گذرانی و حضرت پیغمبر هم در میان نیزه و شمشیر جولان می کند در حال برادرش جواب داد که تو بیا در پیش من که ترا در احاطه ترابلا فرو گرفته است و محمد هرگز ازین در خطه سلامت بیرون نباید آن مرد باز گشت و گفت بروم آنحضرت عم را از مقامات تو خرم می چون بنزد یک حضرت هم رسیده جبرئیل هم بروی پیشی گرفته این آیت آورده بود (كَذَلِكَ يَعْلَمُ اللَّهُ) به رستیکه میداند خدا ای تعالی (الْمُغْوِيهِينَ) یازدانه گان از نصرت رسول را (مِنْكُمْ) از گروه شما (وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ) و گویندگان مر برادر خود را که (هَلُمَّ إِلَيْنَا) بیایید بسوی ما و گفته اند منافقان مسلمانان را تحویل می کردند یا ابو سفیان یا یهود منافقان را می گفته خود را در معرض تلف می گذاشتند و از یاری محمد بگریزد منافقان سخن می بود را بقبول نمیافتی شده از جنگ پلوتی میکردند چنانچه می فرماید (وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا) و نمی آیند منافقان بکارزار اگر آمدن اندک یا کارزار قابل از روی ریاض سمع (الشَّحَّة) در حالتیکه بخلافت معاونت یا فتنه (عَلَيْكُمْ) بر شما می خواهند که ظفر و غنیمت مر شما را باشد (فَإِنْ أَجَاءَ الْخَوْفُ) پس چون بایست ترس بشن (رَأَيْتَهُمْ) بینی ایشان را که از غایت بدلی (يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ) می نگردند بسوی تو (تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ) می گردد چشم های ایشان در حدقه ایشان بچپ و راست (كَأَلَّذِي يَخْشَى عَلَيْهِ) مانند کسی که پوشیده باشد بر روی یعنی غشی آورده باشد و بیخوش شده (مِنَ الْمَوْتِ) از سبکرات موت (فَإِنْ أَذْهَبَ الْخَوْفُ) پس چون برود خوف (سَلَقَوْكُمْ) بر نماند شما را و سخنان سخت گویند (بِالسِّنَةِ جَدَانِ) بر زبانهای تیز یعنی تیز زبانی گشته (الشَّحَّة) در حالتیکه بخیل اند (عَلَى الْخَيْرِ ط) در غنیمت یعنی بوقت قسمت غنایم مجاد و منافقه کنند (أُولَئِكَ) آن گروه (لَمْ يُؤْمِنُوا) نگردیده اند (فَأَحْبَطَ اللَّهُ) پس باطل گردانیده است خدا ای تعالی (أَعْمَالَهُمْ ط) کردارهای ایشان یعنی جهادی که برپا و غرض کرده اند یا ظاهری که در ای طمان عیاج ایشان (وَكَانَ ذَلِكَ) و هست آن اظهار (عَلَى اللَّهِ) بر خدا ای تعالی (يَسِيرًا) آسان (يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ) آن گروه چند اند احزاب را یعنی لشکرهای کفار را که ایشان (لَمْ يَذْهَبُوا) باز نگشته یعنی

ترس و بددلی منافقان برآید است که با وجود آنکه مشرکان بهر نیست رفقه باشند هنوز می پندارند که اگر دین  
مدینه فرو گرفته اند و جنگ ایستاده (وَإِنْ يَأْتِ الْاَحْزَابُ) و اگر بیایند این لشکر نوتی دیگر (يُؤْتُوا)  
دوست میدادند منافقان (لَوْ اَنَّهُمْ كَانُوا اِشْرَاقًا) (بَادُونَ) محرابین باشند (فِي الْاَحْزَابِ)  
در میان عرب بادیه نشین یعنی از بددلی می خواهند که در مدینه نباشند بلکه در بادیه بکن شوند (يَسْأَلُونَ)  
می پرسند آینده و روزه را (هَنْ اَنْتَابُنْكُمْ) از خبرهای شما و دشمنان و آنچه گذشته باشد میان شما و ایشان  
(وَلَوْ كَانُوا) و اگر باشند (فَبِكُمْ) و در میان شما یعنی در مدینه و مقامه با احد است (مَأْفَأَتْلُوا) کار را از  
کشته (الْاَقْبِلَا) اگر اندکی (لَقَدْ كَانَ) بدستیکه هست (لَكُمْ) امر شما را ای ترسندگان و بددلان  
(فِي رَسُولِ اللَّهِ) و رکاب پیغمبر خدا (اَسْوَأَ حَسَنَةً) اقدای بسندیده یعنی متابعت او گنبد چنانچه او در حرب  
ثبات داد و در بر شداید و محن صبر می کند شما نیز چنان کنید یا در ذات او برای اقدای اخلاصی میگو هست  
(لَمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ) هر آن کسی را که هست که امید میداد ثواب خدای و ایالتی او را (وَالْيَوْمِ  
الْآخِرِ) و نعيم روز باز پسین را (وَدَكَرَ اللَّهُ) و هر آن سبب که یاد کرد خدا ای را (كُنْزًا) بعماری بدل  
وزبان و در موضع آورده که معبد عالم علیه افضل الصلوات و التحیات خبر داده بود صحابه را ارض از آمدن  
اعراب و فرموده که با جماع ایشان کار بر شما سخت گردد و عاقبت شما را نصرت بود و ایشان (وَلَمَّا رَأَى  
الْمُؤْمِنُونَ الْاَحْزَابَ) و چون دیدند مومنان احزاب را (قَالُوا) گفتند (هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ) این است  
آنچه وعده کرده بود ما را خدا ای که امر حسنه ان ندخاوا الحجه و لها بانكم مثل الذين خلوا من قبلكم (وَرَسُولُهُ)  
و آنچه فرموده بود رسول او حیدر اندام با جماع الاحزاب غایبم (وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ) و راست گفت خدا  
و رسول او (وَمَازَادَهُمْ) و نیز او و بدیدن احزاب مومنان را (إِلَّا اِيْمَانًا فَاتَّسَلِمُوا) مگر باور داشتن  
مواعد الهی و گرد نهادن او امر حضرت رسالت بنامی را که سعادت و وسرای دین تعالیم مندرج است بیت

هر که دار چون قلم هر بر خط احکام او \* می نویسد بخت طغرای ظفر بر نام او \*

آورده اند که جمعی از صحابه رضی الله عنه کرده بودند چون حصزه و مصعب و عثمان و طلحه و انس و غیر ایشان  
رضی الله عنه در حرب گاه ملازم حضرت رسالت پناذ باشند ثبات قدم و وزید که ممتنا بر بندند و ما شربت  
شهادت بچشمه آرام بگیرند حق تعالی در وصف ایشان فرماید (مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) از گردیدگان (رِجَالٌ  
صَدَقُوا) مردانی که راست کردند (مَاعَاهِدُوا اللَّهَ) آن چیز را که عهد کرده بودند با خدا ای تعالی (فَلْيَقِ  
بِرَأْسِهِ) جز که ثبات است بر قتال و مقامه برای رعایای ملک ستمال (فَمِنْهُمْ مَنْ قُتِلَ) پس از ایشان

کسی هست که بگذارد یعنی وفا کرد (فَعْبَهُ) نذر خود را در کارزار نمود تا شهید شده چون حمزه و سبوع  
و انس و رض (وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ) و از ایشان کسی هست که انتظار می برد چون عثمان و طلحه (وَمَا بَدَأُوا  
تَبْدِيلاً) و تغییر ندادند عهد خود را تا ببردانی و سخن خویش را سهل ساختند (لَيَجْزِيَ اللَّهُ تَابِعًا لَهُ  
خُدای تعالی (الصَّابِقِينَ) و است گویان یعنی وفا کنندگان را (بِصَدَقِهِمْ) بر راستی ایشان یعنی بوفای  
ایشان (وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ) و ناصواب کند منافقان را (إِنْ شَاءَ) اگر خواهد که بر نفاق ببرد تا اویتوب  
حالیهم ط) یا باز گردد و بوفیق توبه بر ایشان یعنی ایشان را توبه دهد (إِنَّ اللَّهَ كَانَ) بدستیکه خدای هست  
(غَفُورًا) آمرزنده آنرا که توبه کند (رَحِيمًا) مهربان بر کمیکه بر توبه ببرد و در اخبار آمده است که احزاب  
بهیست (در زیارت و هفت روز بر ظاهر مدینه توقف کردند و روزی بر کنار خندق آمدند و از جانبین جنگ  
نیرو سنگ شدی و شهاب عزم شبنون کردند حضرت دالت بناه عم سواد شده با جمعی از صحابه رض  
دفع آن است تعال نمودی روزی عمرو بن عبید که شجاع عرب بود داد ابا بزر از مرد منافقه کردند با چهار تن  
بگریز لیران لشکر کفار خندق را گذاشته پیش آمده مبارز طلبیدند عمرو بدست مرتضی علی کرم الله وجهه  
شته شد و نوفل را اسلمانان سنگ سادی کردند مرتضی علی کرم الله وجهه از میانس بدو نیم کرد دل  
کافران شکسته شد و حضرت رسول عم روز دوشنبه دوشنبه دوشنبه دوشنبه دوشنبه دوشنبه دوشنبه دوشنبه  
در روز چهارشنبه میان نماز پیشین و نماز دیگر اشر فوج ظاهر شد و حق سبحانه باد مبارک دگای فرستاد بیت

\* باد مبارک بیست میان نصرت ترا \*  
\* دیدی چراغ را که کند باد یاری \*

ضربا که در آن لشکر افکند و آتشهای ایشان را کشتن گرفت و ملایکه فرو داده طنبهای خیمه ایشان را  
می بریدند و می سیخهای می کنند ایشان دو مانده روی بهر نیست نهادند و بی دغدغه قتال بمقتایع یمن و اقبال  
ابواب فتح و نصرت کشاده گشت

\* بی دردمر بیزه و آمد شد شمشیر \*  
\* آن فتح که محتاج امان بود بر آمد \*

(وَرَدَ اللَّهُ) و باز گردانید خدای از مدینه (الَّذِينَ كَفَرُوا) آنرا که بگریزند بوی یعنی اعراب (بَغِيْظِهِمْ)  
باخشم ایشان یعنی دشمنان که بر فتنه (لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا) نیافته غیری و نصرت (وَكَفَى اللَّهُ) و کفایت  
کرد خدای (الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ) مؤمنان را جنگ کردن بسبب باد صبا و ملایکه (وَكَانَ اللَّهُ قَرِيبًا)  
دست خدای تعالی توانا بر احد است هر چه خواهد (عَزَّ وَجَلَّ) غالب بر هر استیابعد از فراز کفار حکم شد که بحرب  
نی قریظه روند که عهد شکسته نگذاری اعراب نموده بودند لشکر اسلام ایشان را پانزده شبانه روز محاصره

کردند و کار بر ایشان تنگ شد بر حکم سق بن معاذ رض که امیر لشکر بود فرمود آمدند و سید حکم فرمود که مردان ایشان را بکشند و زنان و کودکان ایشان را برده گیرند و اموال ایشان بر مومنان قسمت کنند حضرت رسالت بنامه هم فرمود که کسی کردی که خدای تعالی از بالای هفت آسمان همان حکم کرده بود حق سبحانه ازین واقعه خبریده (وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ) و فرود آورد خدای تعالی آنانرا که یاری داده اند اصرات را و هم پشت ایشان گشتمند (مِنْ أَهْلِ الْكُتَابِ) از اهل توبت یعنی یهود قریظه را (مِنْ صَيِّبًا صِفِهِمْ) از قاعهای ایشان (وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ) و افگندند در دلهای ایشان ترس از پیغمبر و لشکراو (فَرِيحًا تَقْتُلُونَ) گروهی را می کشند تا نصف تن از ایشان یا نصف تن بکشتید (وَقَارِصُونَ فَارِيقًا) و برده و اسیر می گیرید گروهی را یعنی زنان و فرزندان ایشان را (وَأَوْرَثَكُمْ) و میراث داد شمارا (أَرْضَهُمْ) زمین ایشان یعنی مزارع و دایق (وَدِيَارَهُمْ) و سرزمینهای ایشان یعنی حصون و قلاع (وَأَمْوَالَهُمْ) و مالهای ایشان از ثمن و واسعه و مواش (وَأَرْضًا لَمْ تَطُوقُهَا) و داد بشما زمین را که نرفته اید در آن یا مالک آن بوده اید مراد خیر است یا دیار دوم یا مالک فارس گفته اند هر زبانی که بجزه اهل اسلام در آید تا قیامت درین خبر داخل است (وَكَانَ اللَّهُ) و هست خدای تعالی (عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا) بر هر چیزی توانا پس قادر باشد بر فتح ملاد و تسخیر آن با زمان سید عباد

بیت

\* لشکر عزم ترا فتح و ظفر مهر اداست \* لا جرم بر نفس اقلیم دگر می گیرد \*

ارباب شریف برانند که در سال تاسع از هجرت سید عالم هم از ازدواج طهارت هجرت نمود و سوگند خود که بکند با ایشان مخالفت نکند و حبیب آن بود که از دی الفت و کسوت زیاده از مقدور می طلبیدند چون بر دیانی و دق مصری و امثال آن چیزها طبع می کردند که در تصرف آن حضرت هم نبود و اشباب دیگر که در کتب سیرت مذکور است و بر هر تقدیر ملول گشته از ایشان اعتزال فرمود و بعضی که در مسجد خرامه دی بود شریف فرمود و بعد از بیست و نه روز که ماه بدان حد تمام شده بود جریئین هم آیت تخییر فرود آورده که (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ) ای پیغمبر (قُلْ لَا زَوَاجَ لِي) بگو مرزبان خود را (إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ) اگر مینه شما می خواهید (الْحَيَاةَ الدُّنْيَا) و نه گانی دنیا را یعنی ندعم در آن (وَزَانَتْهُمْ) و آرایش آن را چون ثياب فخر و دیرایا بر تکلف (فَتَعَالَى) بس بیایند که (أَمْتَعْتَكُمْ) به هم شمار استعطاء طاق (وَأَسَرَّحَكُمْ) و رها کنیم شمارا (مَرَّاحًا حَاجِمًا يَلَاءً) را که کردن نیکو بر غبت نه از روی کراهت (وَأِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ اللَّهُ) و اگر مینه که می خواهید ثواب خدای تعالی (وَرَسُولَهُ) و خشنودی رسول او را (وَالْأَرْ

الْآخِرَةِ وَنَسِمْ خُمُرَای دیگر (فَإِنَّ اللَّهَ) پس بنده خدای تعالی (أَعَدَّ) آماده کرده است (لِلَّذِينَ احْسَنُوا) از شما یعنی آنها که اخیا و شق نانی کنه (أَجْرًا عَظِيمًا) مزدی بزرگ که در عارف دنیا که در جنب آن محترم و مختصر باشد آورده اند که ادل کسی که از ازواج طهارت که خدا و رسول را اغیار فرمود عاشر صد یقه رض بود (يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ) ای زنان پیغمبر (مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ) هر که باید از شما (بِقَاحِشَةٍ) بکاروی ناپسندیده (مُحِبَّةً) پیدا کرده و روشن شده و حفص بکیر بامی خواند یعنی فاحشه ظاهر و هویدا که نافرمانی رسول هم است (يُضَاعَفُ لَهَا الْعَذَابُ) و دو تو کرده شود مراد از احزاب (غده جفین ط) دو برابر آنکه زنان دیگران را باشد بر گناه اذایشان زشت تر است (وَكَانَ ذَلِكَ) و هست این تضعیف احزاب (عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا) بر خدای تعالی آسان (وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ) و هر که بدوست می کند بر طاعت (مَنْ تَقَى اللَّهَ) از شما که از ازواج پیغمبر و فرمان برید (لِلَّهِ) و رسول (مَرْضَى) در رسول او را (وَتَعْمَلْ صَالِحًا) و بکند عمل شایسته (تُؤْتِيَهَا أَجْرًا) بدیمیم مراد از اجر (مَرَّتَيْنِ) دو باره یک بار برای طاعت خدای تعالی و یک بار برای طلب خوشبختی پیغمبر عم (وَأَعَدَّ) آماده و زیم (لَهَا) برای آن زن (رِزْقًا كَرِيمًا) روزی بگو در بهشت زیاده از مزد او (يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ) ای زنان پیغمبر (لَسْتُنَّ) نیستید شما (كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ) مانند یکی از زنان است چشمار افضل بسیار است بر سایر زنان (إِنَّ الْتَّقِيَتِ) اگر می ترسید از خدای و فرمان او می برید (فَلَا تَخْضَعْنَ) پس نرمی و فروتنی مکنید (بِالْقَوْلِ) در سخن گفتن چون با کسی سخن گوید (فَيُطَمَعُ الَّذِي) پس طمع کند در شما آن کسی که (فِي قَبْلَةٍ) در دل او (مَرُغٌ) بیامی است یعنی لفاق یادوستی فجور (وَقُلْنَ) و بگوئید (قَوْلًا مَعْرُوفًا) سخن بگوید پسندیده و دور از اذیت (وَقَرْنَ) و آرام گیرید (فِي بُيُوتِكُنَّ) در خانه های خویش (وَلَا تَبَرَّجْنَ) و اظهار بهر ایما مکنید (تَبَرَّجَ النِّجَاحُ هَلِيلَةُ الْأُولَى) چون اظهار زنان در جاهلیت ایام نهمه ستین که آن را جاهلیت جهنم گویند و آن زمان ادریس عم بود تا وقت نوح عم و اسحق آن است که جاهلیت ادلی در زمان ابراهیم عم بود که زنان لباسها میپوشیدند و خود را بپوشیدند و عرض کردند ای جاهلیت آخری میان عیسی و محمد است عم و بعضی منی آیت برین در گفته اند که خمر امید در زمین چون خرامیدن جاهلانت ادلی (وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ) و بپوشید زکوة را که اثرات عبادات مایه است (وَأَطِيعْنَ اللَّهَ) و فرمان برید خدای تعالی را در فرائض (وَرَسُولَهُ ط) و پیغمبر او را در حسن (إِنَّهَا يُرِيدُ اللَّهُ) حزن نیست که می خواهد خدای تعالی

الاحزاب (۳۲۳) و من یقنی الله

( لِيَذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ ) تا بهر دو از شما گناه را ( أَهْلَ الْبَيْتِ ) ای زنان پیغمبر هم ( وَيُطَهِّرْكُمْ ) و پاک کرد آنده شمار از ماصی ( تَطْهِيرًا ) پاک گردانیدنی صاحب کتاب آورده که این آیت دلیل است بر آنکه از و اج نمی اهل بیت دی اند و در وسط از مکره نقل می کند که مراد از اهل بیت از و اج وی اند بدلیل خطاب گذشته و آینده و ضمیر مذکور در یطهر که بجهت تعلیل است بر پیغمبر هم در میان ایشان بوده و در زاد السمیع سر قولی آورده که عام است مراد و اج داد و اوراد و احناف از امام ابو منصور مائیدی همین نقل می کند و صاحب عین المعانی فرموده که ظاهر تفصیل و لالت بران دارد که اهل بیت از و اج باشند اما از عایشه و ام سلمه و ابو حمید خدری و انس بن مالک رض نقل کرده اند که اهل بیت فاطمه و علی و حسن و حسین رض و در اصحاب نزول آورده که ام سلمه فرموده که پیغمبر هم دو خانه من بر کلیسی که بر فراش دی افکنده بودیم نشسته بود فاطمه رض در آمده و جهت حضرت عم سبوات باگوشه پخته آورده بود حضرت فرمود که ای فاطمه علی و فرزندان ترا بخوان تا درین خوان با ما همکاسه شوند چون طعام خور در مصطفی عم فضا آن گیم بر ایشان پوشید و گفتند ای اینها اهل بیت من اند و حسن و از ایشان بهر و ایشان را پاکیزه گردان این آیت نازل شد و من سر خود در زیر گیم کردم و گفتم یا رسول الله من نه از اهل بیت تو ام فرمود که آنک علی خرا ذین جهت است که آل مبارکین پنج تن اطلاق میکند \* شعر \*

\* آل عبا رهول الله و ابنته \* و الامر تضي ثم سبطا ف اذا جمعو \*

در تبسیر و بعضی دیگر از تناسل اهل بیت بن مالک رض نقل می کند که چون وقت نماز بر در خانه فاطمه رض بگذشتی و گفتی الصلوة انما یرید الله لیزهیب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا ( و اذ کون ) و یاد کنید ای زنان پیغمبر ( مَا یَتْلُو ) آنچه خوانده می شود ( فِی بَیوتِکُن ) در خانه های شما ( مِنْ آيَاتِ اللَّهِ ) از آیات کلام الله ( وَ اَحْکَمَهُ ) و از سخنمان پیغمبر که محض حکمت است و این آیت حث می کند بر حفظ قرآن و حدیث ( اِنَّ اللَّهَ کَانَ ) بدستیکه خدا ای تعالی هست ( لَطِيفًا ) نیکوکار باشد ( خَبِيرًا ) دانای با قوال و افعال شما و بعد از نزول این آیت در باره از و اج طهارات جمعی از زنان مسلمانان گفته باری برای ما هیچ نازل نشد حق سبحانه و تعالی این آیت ارشاد که ( اِنَّ اَئِمَّةَ سَاحِلِینَ ) بدو حدیثیکه که مردانی که منقاد بکلمه الله ( وَ اَلَمْ سَلِمَتِ ) از زمان فرمان برنده ( وَ اَلْمُؤْمِنِینَ وَ اَلْمُؤْمِنَاتِ ) و باور دارندگان از رجال و نساء ( وَ اَلْقَانِیْنِ وَ اَلْقَانِیَاتِ ) و نبات کشته گان فرمان برداری از مردمان و زنان ( وَ الصَّابِرِینَ وَ الصَّابِرَاتِ ) و راست گویان در قول و فعل از ذکور و اناث ( وَ الصَّابِرِینَ وَ الصَّابِرَاتِ ) و صبر

کنندگان بر طاعتها از صفتها از هر دو فریق (وَالْحَاشِعِينَ وَالْحَاشِعَاتِ) و تو اضع کننده گان از مردان و زنان (وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ) و صدقه کننده گان از هر دو طایفه (وَالصَّامِعِينَ وَالصَّامِعَاتِ) در روزه داران برای خدای تعالی فرضا و انعام از رجال و نساء (وَالْحَفَظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَفَظَاتِ) و مردان و زنان نگاهدارنده فرجه های خود را از حرام (وَالَّذَاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا) و مردان ذکر گوینده خدای را بسیار (وَالذَّكِرَاتِ) و زنان یاد کننده گان مرا و را (أَعَدَّ اللَّهُ) آماده کرده است خدای (لَهُمْ) مرایش آنها از ذکر و انعام (مَغْفِرَةً) آمرزش گناهان (وَأَجْرًا عَظِيمًا) و مزدی بزرگ زیاد بر طاعت ایشان آورده اند که حضرت زینب بنت جحش را در ضربه جهت زینب بن حادث خواست گدای فرمود و زینب بگمان آنکه برای خود می خواهد این خطبه را قبول نمود و چون دانست که برای زید بود ابا کرد به جمال زیاد داشت و دختر عمر یغصه بر هم بود گفت سن چرا زن آزاد کرده شوم و برادرش عبدالله نیز درین ابا با خواهر اتفاق داشت حق سبحانه آیت فرستاد که (وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ) و نباشد مرید مردی گردیده را یعنی عبدالله بن جحش را (وَلَا مُؤْمِنَةٍ) و نه هیچ زن ایمان آورده یعنی زینب (إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ) چون حکم کرده اند و رسول او (أَمْرًا) کاری را یعنی ملک زینب بزیده (أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ) آنکه باشد مرایش آنها اختیار می یعنی برگزینند (مِنْ أَمْرِهِمْ ط) از کار خود چیزی را بلکه واجب بود بر ایشان که اختیار خود را تابع اختیار خدا و رسول سازند (وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ) و هر که عاصی شود و مخالفت کند خدای تعالی و رسول او ابا از کلام کتاب و سنت بگذرد (فَقَدْ ضَلَّ) پس بد رستیکه گمراه شود (ضَلَالًا مَّهِينًا) گمراهی هویداجر اگر خلاف از روی اعتقاد کند کفر است بعد از نزول این آیت زینب و برادر او را ضعیف شده و آن عقد وجود گرفت و حق تعالی پیغمبر را اعلام کرد که در علم قدیم ما مقرر شده است که زینب داخل از و اوج طاهره تو باشد پس میان زید و زینب نام زگاری پدید آمد بمرتب که زید چندین نوبت عزم طلاق زینب کرد و حضرت هم مانع می شد که اقال (وَإِنْ تَقُولْ) و یاد کن آنرا که گفتی (لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ) مر آن کس را که انعام کرده است خدای تعالی با سلام (هَآئِهِ) برو با سلام و توفیق خدمت و متابعت تو (وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ) و تو انعام کرده ای بر او و پدر و دین و آزاد کردن و فرزند خواندن یعنی زید را که مستغرق در بیای نعمت خدا و رسول است که (أَمْسِكْ عَلَيْكَ) نگاهدار بر خدای خود (زَوْجَكَ) زن خود را یعنی زینب (وَأَتَّقِ اللَّهَ) و ترس از خدای تعالی در کار او و از زدی ضرر علقش بده (وَتَخْفِ فِي نَفْسِكَ) و پنهان می کردی در نفس خود (مَّا لِلَّهِ مَبْدِيهِ) آنچه خدا پیدا کننده آن است یعنی آنرا که زینب داخل از و اوج طیات تو

خواهد بود (وَتَخْشَى النَّفْسَ ج) و بترسیدی از مردنش مردم که گویند زن پسر خوانده را بخواست  
(وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ ط) و خدا ای تمای سزاوارتر است که از او ترسی در آنچه باید ترسید و منور است  
که حضرت رسالت بنا هم ترسناک ترین خلق بود زیرا که خوف و خشیه سبب علم است اما بخشی  
الله من عباده العاقلین بحکم انما اعلمکم بالله و اخشکم از همه عالمیان اخشی بود \* نظم \*

\* خوف و خشیت نتیجه علم است \* هر که عالم بیسختیست بیش \*  
\* هر که خوف شد رفیق رهش \* باشد از جمله ره روان در بیش \*

آورده اند که زید مرزوب را طلاق داد و بعد از انقضای مدت عدت حضرت رسالت پناهی علیه افضل  
الصلوات و التحیات کس او را فرستاد تا خواست گوی کند برای حضرت عم قصد بمرض زینب رسید  
از غایت شادی سجده شکرا داد کرد و گویند دو رکعت نماز گزارد و گفت خدا یا رسول تو مرا خواست گوی  
کرد اگر من ثابت بودیم مراد بوده فی الحال دعای او مستجاب شد آیت آمد که (فَلَمَّا قُضِيَ زَيْدٌ)  
بس آن هنگام که پرسید زید (مَقْتَهَا) از زینب (و طَوَّارًا) بوجهی که داشت و در موضع آورده که مراد زید طلاق  
زینب بود چون مراد خود از دیانت یعنی طلاقش داد و عدت برآید (و زَوْجَهَا كَهْمًا) ما و را بتو دادیم  
(فَلَيْسَ لَكَ بِهَا شَيْءٌ) تا نباشد بعد از تو (عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ) بر مؤمنان تنگی یا انمی و دینی (فِي أَزْوَاجِ  
أَدْعِيائِهِمْ) در خواستن زنان پسر خوانده های خود را (إِذَا اقْتَضُوا مِنْهُنَّ وَطَرًا ط) چون برسند برادر خود  
از ایشان یعنی طلاق دهند و عدت بگذرد (وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ) و هست کاری که خدا ای تمای خواهد (مَفْعُولًا)  
بودنی بی شبهه چنانچه مهم زینب رض عید عالم هم بعد از نزول آیت خانه زینب رفت بی دستور وی  
زینب گفت یا رسول الله بی خطبه بی گواه حضرت عم فرمود که الله الزوج و جبرئیل الشاهد و زینب  
بر سایر زنان فخر می کرد که الله تمای مرازد میج کرد پیغمبر هم دستور بی تزویج شما اولیای شما بوده اند (مَا كَانَ)  
نیست (عَلَى النَّبِيِّ) بر پیغمبر (مِنْ حَرَجٍ) هیچ وزری و دینی (فِيمَا قَرَضَ اللَّهُ لَهُ ط) در آنچه تهنه یر کرده  
است خدا ای برای او این صورت مجعوس او نیست بلکه (سُنَّةَ اللَّهِ) سنت خداوند ای هستی (فِي الَّذِينَ  
خَافُوا) در آن کسانی که گزشتند (مِنْ قَبْلِ ط) پیش از محمد هم مراد انبیای دیگر اند که خدا ای نفی صرح  
کرد از ایشان در آنچه مباح گردانید بر ایشان (وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ) و هست کار خدا ای (قَدْ رَأَوْا مَقْدُورًا ط)  
اند از او تهنه و کرده شده که خلف از آن محال است (الَّذِينَ يَبْلُغُونَ) آن کسانی که میرسانند (رِسَالَاتِ  
اللَّهِ) پیغام های خدا را بامان خود (و يَخْشَوْنَ) و می ترسند از او (و لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا) و نمی ترسند



از هیچ کس (إِلَّا اللَّهُ ط) مگر از خدا ای تعالی (وَكَفَى بِاللَّهِ) و بسنده است خدا ای تعالی (حَسْبِيَ) کافی تر صدگان یا شهادت کننده بندگان و چون شهادت اوست باید که ترس نیز از او باشد بندگان را و انفع و زینب رضی الله عنہا بی ادبانه در از شد که این مرد مردمانی گوید که ذن پسران بر شاهرام است و خود می خواهد و زید را پسر خوانده بود در حکم شرع مثل پسر اصلی می دانستند حق سبحانه آیت فرماد که (مَا كَانَ مُحَمَّدٌ) نیست محمد (أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ) پدر هیچ یکی از مردمان شما اگر چه پدر طیب و ظاهر و قاسم و ابراهیم رضی الله عنہما اما ایشان بعد از جلال نه می دانستند پس او را فی الحقیقت پسر صلیبی نیست که میان دینی و آن پسر حرمت مصاهرت باشد (وَلَكِنْ رَسُولُ اللَّهِ) و لیکن او فرستاده خدا است (وَحَاقَمَ النَّبِيِّينَ ط) و مهر بینغمبران یعنی بد و مهر کرده شد در نبوت و پیغمبری برد ختم کرده اند و خاتم یعنی آخر نیز هست یعنی اوست آخر انبیاء بود ظهور چنانچه ادل ایشان بود (ظهور نور) (وَكَانَ اللَّهُ) و هست خدا ای تعالی (بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا) بهر چیزی دانایس میداند که کیست عزادار آنکه نبوت برد ختم شود و در عیون الاجره آورده که صحت هر کتانی مهر اوست حق سبحانه پیغمبر را مهر گفت تا بداند که تصدیق دعوی صحت الهی جز بمقامت حضرت رسالت نبائی هم نتوان کرد آن کتم بخون الله فانیعونی و شرف بزرگوار دی کتاب بهر اوست و شرف جماعت انبیاء نیز بدان حضرت هم و شرف بد هر کتاب مهر اوست پس شاید در محکم قیامت او خواهد بود چنانچه در کتابک علی هو لا شهید از چون کتاب را مهر کرده اند کتابت در باقی باشد چون نبوت آن حضرت صحت اختتام یافت و نبوت بد بکنه گشت دیگر چون ازهر انبیاء بمر نبوت مخصوص بود بختیست ایشان نیز اختصاص یافت و فی المثنوی المعنوی

نظم

\* بهر او خاتم شد است او که بخود \* مثل ادنی بود و بی خواهند بود \*

\* چون کرد و صنعت بر دست \* تو بگوئی ختم صنعت بروی است \*

ع (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) ای کسانی که دیده اند (اذْكُرُوا اللَّهَ) یاد کنید خدا ای را (الَّذِينَ كَثُرُوا) یاد کردنی بسیار یعنی در غالب اوقات بابانواع ذکر از تهلل و تحمید و تمجید و تکبیر (وَسُبْحَوُةً) و تسبیح گوید او را نماز کردید برای او (بُكْرَةً وَأَصِيلًا) بامداد و شب با نگاه چنانچه نام و صبح اشق است از روی او سالی قدس صر فرمود که مراد از ذکر کثیر ذکر دل است چه دوام ذکر بدل بود بر زبان ممکن نیست لطایف قشیری روح آورده که امر بذكر کثیر اثرات است بحت حق یعنی او را دست داری چه رواست که من احب شما اکثر ذکره نشان دوستی ذکر فرادان است دوستی نگذار و که زبان

از ذکر دست یابد از فکر و خالی مانده

\* بیت \*

\* در هیچ مکاتب ز فکر خالی \* \* در هیچ زمانیم ز ذکر غافل \*

(هُوَ الَّذِي يُصَلِّي) اوست خداوند که در دمیده یعنی رحمت می کند (عَلَيْكُمْ) بر شما (وَمَلَأَ ثَغْرَكَ) در شکاف او در دمیده یعنی آرزوی طالبه گنایان شمار او این در دمیده او ملائکه بر شما (لِيُخْرِجَكُمْ) برای آن است تا بیرون آر و شمار (مِنَ الظَّالِمَاتِ) از تاریکیهای کفر (إِلَى النُّورِ) بروشنی ایان مراد از اخراج اداست و استقامت است بر خروج در وقت در دمیده ای و ملائکه بر ایشان و غلظت بودند و گفته اند اخراج از ظلمت مصیبت بوده بنور طاعت یا از شک بییقین یا از تیرگی تدبیر بشهود نور یقین و در بحر الحقایق فرموده که از ظلمات بشریت بنور روحانیت (وَكَانَ) و هست خدای تعالی (يَا لَمْؤُومِينَ) بگردیدگان (رَحِيمًا) مهربان که خود بر ایشان رحمت می کند و ملائکه را با مرزش ایشان می فرماید (تَحِيَّتُهُمْ) تحیت مومنان از خدای تعالی (يَوْمَ يَلْقَوُوهُ سَلَامٌ) روزی که بر بیته او را سلامی است که بخبر باشد بسلامت از هر آفتی و مخافتی و گفته اند ضحیر طایه است ملک الموت کنایه بفرموده که بر یقین و نزدیک پیشنده عزرا ییل و ابرایشان سلام گوید (وَأَعَدَّ) آماده کرده است خدای تعالی (لَهُمْ) برای مومنان با وجود تحیت بر ایشان (أَجْرًا كَبِيرًا) مزدی بزرگوار که بهشت است و نعم آن (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ) ای پیغمبر خدای که امت است (إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ) بدستیکه فرستادیم ترا (شَاهِدًا) گواه بقصد این و تکذیب امت تو (وَمُبَشِّرًا) دزدده دهنده بر رحمت تو (وَنَذِيرًا) و بیم کننده از عذوبت ما (وَأَعْيَا) و خوانده (إِلَى اللَّهِ) بر پرستش خدای تعالی و اقتراد بوجه او (يَا ذَرِينِ) ای فرمان او با توفیق و تسخیر او (وَسِرَاجًا مُنِيرًا) و چراغی روشن یا خد او را و چراغ روشن که قرآن است یعنی قالی آن را در آیات با هرات آورده اند که حق سبحانه پیغمبر را چراغ خواند زیرا که صور چراغ ظلمت را محو کند و نور و در آن حضرت عم نیز ظلمت کفر را از عزم جهان نابود ساخت \* بیت \*

\* چراغی روشن از نور خدائی \* \* جهان را داده از ظلمت ربائی \*

دیگر هر چه در خانه گم می شود بنور چراغ باز توان یافت و حقایق که از مردم پوشیده و پنهان بود بنور

\* نظم \*

این چراغ بر مقتضای انوار معرفت روشن گشت

\* از دجیان را به دانش آشنائی است \* \* و ز چشم جهان را از دشنائی است \*

\* در گنج معانی بر شاده \* \* و زان صاعب دلاں را مایه داده \*

دیگر چراغ اهل خانه را هب امن و آمان و راحت است و ز دوا داسطه شباهت و عذوبت است

آن حضرت هم نیزه و سنان را و قبیله سلاست و کرامت و سحران را و موجب حضرت خداست است  
و سیر اناکید است یعنی تو چراغی نه چون چراغهای دیگر بر آن چراغهای گاهی مرده شوند و گاهی آفرودخته و تو  
از ابدل و آخر و دشمنی و چراغهای بادی مقهور شوند و هیچ کس نو تر از انوار تو نباشد ساخت بریدن  
غیبه تو انور الله با فواهم و الله ستم نوره و دیگر چراغها را بشب و روشن سازند نه بر تو شب ظلمت  
دینا بود و دشت روشن ساخته و در زقیامت نیز از مشعل شفاعت روشن خواهی ساخت \* نظم \*

\* شد بدینا دشت چراغ افروز \* شب ما گشت زالقمانش و روز \*

\* باز فردا چراغ افروزد \* که از آن جرم عاصیان سوزد \*

در کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه و آفتاب و چراغ خوانند و جماعاً چراغ ابد و با و بیشتر اعم چراغ  
گفت آن چراغ آسمان است و این چراغ زمین و زمان آن چراغ دنیا است و این چراغ دین آن چراغ  
منازل ملک است و این چراغ محافل ملک آن چراغ آب دگل است و این چراغ جان و دل بطاوع  
آن چراغ از خواب بیدار شوند و بظهور این چراغ از خواب بیدار شوند و بمرور گاه وجود آیند \* بیت \*

\* از ظلمات عدم راه که بردی بگردن \* گرنشدی نور تو شمع در دان هر \*

\* بیت \*

و اشارت بر همین معنی فرموده است

\* ز اقایم عدم می آید ویش و آدم \* چراغی بود بر دهنش هم از نور نجمه سیت \* \*

(وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ) و مرده و سنان را (بِأَنَّ لَهُمْ) بآنکه مرا ایشان راست (مِنَ اللَّهِ) از خدا می توانی  
(فَضْلًا كَثِيرًا) بخششی بزرگ زیاده از مزد کار ایشان یعنی دولت اقا که بزرگتر عطا و شریف تر جزا  
است (وَلَا تَطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ) و فرمان مبر ناکردیدگان و منافقان را یعنی بر بی فرمان ایشان  
نابت مباش (وَدَعِ) و بگذارد دست بدار (إِذَا هُمْ) هنگامی که ایشان که بنور سید یعنی در عدد  
انعام مباش که من ثرا ایشان را کفایت کنم (وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ) و توکل بر خدا می کنی در دفع  
ایشان (وَكَفَى بِاللَّهِ) و بسنده است خدا می توانی (وَكَيْلًا) کار ساز و مهم پرداز با زبان با ضمان  
بر و ده نصرت و غایت ترا (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) ای کسانی که گردیده اید (إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ  
چون نخواهد زمان گردید و ا (ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ) پس و ناکند ایشانرا (مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ) پیش  
از آنکه مس کنید امامت فعی می گوید که مس کنایت از مباشرت است و نزد اما اعظم روح خلوت  
محبوب حکم ساس دارد پس چون طلاق دهید زمان را قبل از دخول بایشان از خلوت محبیه (فَمَا لَكُمْ)

پس نیست مرشدارا (عَلَيْهِمْ) بر این مظلومات (مِنْ عِدَّةٍ) پنج هفتی (تُعْتَدُونََهَا) که شمار یدایم آنرا  
 (فَمَتَّعُوهُمْ) پس بر خود داد و زیادتیشان را بجز یک مہر فرض کرده اید مر آن مظلوم را نصف مہر  
 لازم است و متعہ مذکور است نزد امام اعظم روح و نزد بعضی واجب و اگر مہر مسی ندارد متعہ  
 واجب است بر مرد مال دسار (وَسَرَّحُوهُمْ) و یا بگذاورد ایشان را (سَرَّاحًا جَمِيلًا) بگذاشتنی  
 بناو یعنی از منازل خود برون کند چون حدت نیست شمار ابرایشان و غم و برایشان مرانید (يَا أَيُّهَا  
 النَّبِيُّ) ای پیغمبر (إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ) بدرستی که ما حلال کردیم برای تو (أَزْوَاجَكَ) زنان ترا (الَّتِي  
 أَتَيْتَ) آنکه را دوی تو (أَجُورَهُنَّ) مہرهای ایشان را تقبید اطلاق باعطای مہر محبت اینا بطریق فضل  
 است نہ برای توقف حل بران (وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ) و حلال ساختہ ایم بر تو یعنی آنچه مالک شدہ است  
 دست تو یعنی مہر و کات ترا (مِمَّا آفَاءَ اللَّهُ) از آنچه باز گردانیدہ است خدا ای (هَلِيكَ) بر تو از غنائم  
 مثل ریان چن مفید در میانہ و امثال ایشان (وَبَنَاتِ عِمَّكَ) و دختران عم ترا (وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ) و دختران  
 عہدہای تو از اولاد عبد المطالب (وَبَنَاتِ خَالَكَ) و دختران خال تو (وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ) و دختران خالہای  
 تو از اولاد عبد مناف بن زہرہ (الَّتِي هَاجَرْنَ) آن زنان مذکور است کہ ہجرت کردند (مَعَكَ) با تو محتمل  
 است کہ قید اطلاق مذکور است ہجرت و حق آن حضرت عم باشد خاصہ و قول امہانی رض کہ مرار رسول عم  
 خطبہ کرد و بدین آیت بر و حرام شد م زیرا کہ ہجرت نکرد و بودیم موید این قول است (وَأَمْوَالَهُمْ مَّا مَلَكَتْ  
 يَمِينُكَ) و زنی مومنہ (ان وَهَبْتَ) اگر بہ بخشید (نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ) نفس خود مر پیغمبر را (أَن أَرَادَ النَّبِيُّ) اگر خواہد  
 پیغمبر (أَن يَسْتَنْكِحَهَا) آنکہ در کاح در آرد و در ا (خَالِصَةً) خالص کردہ شدہ اطلاق او خالص کردنی  
 (لَكَ) مر ترا (مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ) بجز مومنان یعنی از مخصوصات آن حضرت عم است کہ زنی را  
 بہر و ہستی مہر و نکاح تواند کرد امام اعظم روح فرمودہ کہ بلفظ ہبہ نکاح منعقد می شود امام مہر مثل لازم است  
 و در اتفاق این صورت اختلاف کردہ اند و اشہر آن است کہ ہبہ واقع شدہ از زینب بنت خزیمہ کہ  
 اورا ام المومنین گویند یا خولہ بنت حکیم یا سیمونہ بنت الحارث یا ام شریک بنت جابر در میان کبیر  
 گفتہ کہ ام سہیل از بنی اسد و اگر دہبہ زینب بودہ باشد ہبہ او واقع است و در رمضان سال سوم  
 از ہجرت و ہشت ماہ در حرم محترم آن حضرت عم بودہ و در ربیع الآخر سال چہارم وفات یافتہ امانہ و  
 اہل مدینہ از ام شریک واقع شدہ و دولت عنہ دریافتہ (قَدْ حَلَمْنَا) بدرستی کہ ما دانستہ ایم (مَأْفُوضًا)  
 آنچه فرض کردہ ایم (عَلَيْهِمْ) برایشان یعنی ہر امت از شہ ابوطالب (فِي أَزْوَاجِهِمْ) در نکاح زنان ایشان

یعنی مهر و شوه و دنفه و دوجوب قسم و تزویج چهارم (وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ) و در داشتن مهورات  
ایشان یعنی توسع مردان و ما حلال کردیم زنان را بر تو. بجز در مهر (لَا يَكُنَّ لَكَ نِكَاحٌ  
حَتَّى تَخْرُجَ ط) بر توست (وَكَانَ اللَّهُ) و هست خدای تعالی (غَفُورًا) آمرزنده مریضه اگر تخر از او دشوار  
است (رَحِيمًا) مهربان توسع جانی که مظهر صرح باشد (تَرْجِي) باز پس داری (مَنْ تَشَاءُ) هر که را  
خواهی (مَنْهُمْ) از اذواج خویش (وَتَنْقُوتِ) و جای دهی (الْيَك) بسوی خود یعنی با خود داری (مَنْ  
تَشَاءُ ط) هر که را خواهی از ایشان در وصیط آورده که دوجوب قسم بدین آیت از حضرت عم ساقط شده  
و در زاد المعبود گوید که میان هر از دواج غرض خود را بعبایشه و رض بخشیده بود آن حضرت  
هم رعایت فرمودی قسم را تا آخر عمر صاع کشاف فرموده که اگر با کرد و پنج تن را یعنی سود و حقیقه و جوهریه  
دام حبیب و مسموم و رض و طایب قسم می کرد میان از ایشان هر گاه در می خواست و بر وجهی که می خواست  
در چهار تن را با خود گرفت عایشه و حفصه و ام سلمه و زینب و رض (وَمَنْ ابْتَغَيْتِ) و هر که را خواهی باز  
طلبی و داجی کنی (مَنْ عَزَلْتَ) از آنها که باز کرده افتد از ایشان و اگر کرده (فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ط) پس  
پنج گناهی و تنگی نیست بر تو (ذَلِكَ) آنکه این معزولات را باز طلبی و دور شدگان را نزدیک خود خوانی  
(أَنْ لَيْسَ أَنْ تَقْرَأَ) نزدیک تراست بآنکه روشن شود (أَقْبَيْنَهُنَّ) چشمهای ایشان (وَلَا يَحْزَنُ)  
زاند و ناک نشوند (وَيَرْضَيْنَ) و خوش شوند باشند (بِمَا أَمَرْتَهُنَّ كُلَّهُنَّ ط) بآنکه دهی ایشان را هر یعنی  
چون است که آنچه تومی کنی از ارجاد اید او تقریب تدفیع و فرمان خدای است ماول نمی شوند و گردن  
می نهند (وَاللَّهُ يَعْلَمُ) و خدای تعالی میداند (مَا فِي قُلُوبِكُمْ ط) آنچه در دلهای شماست از رغبت و کراهت  
(وَكَانَ اللَّهُ) و هست خدای تعالی (عَلِيمًا) دانایا بر بندگان (حَلِيمًا) بردبار که تعجیل نمکند به دوست  
مجرمان (لَا يَحِلُّ) حلال نیست (لَكَ النِّسَاءُ) مررت از زنان (مِنْ بَعْدِ) از پس این نه زن که در عقد تواند  
پرتسعه در حق آن حضرت عم چون آمده است در حق است (وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ) و حلال نیست آنکه بدل کنی  
(بَيْنَهُنَّ) بدیشان (مِنْ أَزْوَاجٍ) از زنان دیگر یعنی یکی از ایشان طلاق دهی و جای دهی و دیگر را نکاح کنی  
(وَأَوْ أَهْبَكَ) و اگر چه بگفت آرد و ترا احسنه (خوئی ایشان) (إِلَّا) استثنای است از آن یعنی  
حلال نیست بر تو زنان پس ازین نه تن که داری مگر (مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ ط) آنچه ماک آن شود دست تو یعنی  
بقصر تو در آید و ماک الیمن تو کرد (وَكَانَ اللَّهُ) و هست خدای (عَلَى كُلِّ شَيْءٍ) بر هر چیز (رَاقِبًا)  
مهرمان و نگهبان و سب که از سر رقیبی حق آنگاه مگرد و او را از مراقبه جاره نیست مراقبه حق را دانایا و بینا

دانش است و در نهان و آشکارا بادی و حرمت زینت

\* بیت \*

\* چو دانی که حق دانا و بینا است \* نهان و آشکارا خویش کن راست \*

آورده اند که چون حضرت هم زینب را حکم ربانی قبول فرمود و لبر تریب نمود و مردم را طلبید و خوفت مستوفی داد چون طعام خورد ده شد سخن مشغول گشتند و زینب رض در گوشه خانه روی بدو داد نشتر بود و حضرت پیغمبر هم می خواست که مردم بردند آخر خود از مجلس برخاست و برقت و اکثر صحابه رض بر قند و سه کس مانده همچنان سخن می گفتند حضرت هم بدر خانه آمد و شرم میداشت که ایشانرا اندر خواهد بعد از انتظار بسیار خلوت شد انص رض گفت که حضرت هم بخانه زینب در آمد و من هم خواستم که در آیم پرده بردر حجره زد و گذشت و آیت حجاب نازل شد که (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) ای آن کسانیکه گرویده اید بخدا و رسول (لَا تَدْخُلُوا) در میایید (بُيُوتِ النَّبِيِّ) در خانه های پیغمبر (إِلَّا أَنْ يُدْعَى لَكُمْ) مگر آنکه دستوری داده شود یعنی شما را بخواند (إِلَى طَعَامٍ) بخور و در آن طعام آن هنگام در آید (غَيْرِ نَظَرٍ) در حالتیکه غیر منتظر باشد یعنی انتظار نگیرد (إِنَّهَا) و حیدن طعام را جمعی بودند که وقت را نگاه میداشتند چون در مطبخ اشد و در ظاهر می شد می آمدند و می نشستند حکم شد که دیگر چنین نکنید (وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ) و لیکن چون خوانده شوید (فَادْخُلُوا) پس در آید (فَإِنْ أَطَعْتُمْ) پس چون طعام خود دید (فَاغْلُظُوا) پس برانگه شوید و مکتب کنید (وَلَا تَسْتَأْذِنُوا) و مشربیند آرام گرفتگان (لَعَلَّكُمْ تَكُونُونَ) برای سخن یکدیگر (إِنْ لَكُمْ) بدرستی که در یک شب بعد از فراغ طعام و احتیاس بکلام (كَانَ يُؤْذَى النَّبِيُّ) است که میرنماند پیغمبر را (فَيَسْتَعْجِلِي مِنْكُمْ) پس شرم میدارد و از شما که گوید بیرون روی (وَاللَّهُ لَا يَسْتَعْجِلُ) و خدا ای تعالی شرم نمی دارد (مِنْ الْحَقِّ ط) از گفتن راست (وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ) و چون خواهید از زنان پیغمبر را (مَتَاعًا) رضی از معینه خانه که به آن نفع گیرید (فَسْأَلُوهُنَّ) پس خواهید از ایشان (مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ط) از پس پرده (ذَلِكَ) آن سوال از درای حجاب (أَطَهَرُ) پاکیزه تر است و پاک دارنده تر (لِقُلُوبِكُمْ) مرد ای شمارا (وَقُلُوبُهُنَّ ط) و دل های ایشانرا از خواطر شیطانی و حواصی نفعمانیه و اسباب رزدل آبت حجاب و آیات دیگر است (وَمَا كَانَ) و نرسد و نشاید (لَكُمْ) امر شما را (أَنْ تُؤْذُوا) آنکه بر نهانید (رَسُولَ اللَّهِ) فرستاده خدا ای تعالی را و بکنند آنچه دیر کار باشد (وَلَا أَنْ تُنْكِحُوا) و نشاید شما را آنکه نکاح کنید (أَزْوَاجَهُ) زنان او را که مدخول بها باشند (مِنْ بَعْدِهِ) از پس وفات او یا بعد از آنکه طلاق داده باشد چه از اوج او مادران شما و مادر فرزندان حرام است پس نخواهید ایشانرا

(اَبْدًا) هرگز (اِنْ ذَلِكُمْ) بدو شکیکه ایذای آن حضرت هم در کلیم از دَاجِ او (كَانَ عِنْدَ اللَّهِ) هست نزد یکند ایتعالی (عَظِيمًا) گناه بزرگ زیرا که حرمت آنحضرت هم لازم اوست در حیات او و بعد از وفات او بلکه تطهیر و حرمت آنحضرت هم در حیات و ممات در ادای حقوق تطهیر یکسان است چه خلعت خلافت عظمی در حیات و لباس شفاعت کبری پس از وفات بر بالای اعتلای آنحضرت هم دوخته اند \* بیست \*

\* قباى سلطنت هر دو کون شریف است \* که جز بقا است اقبال او نیاید راست \*

آورده اند که یکی از صحابه رض گفته بود که اگر حضرت بیست و نهمین اوقات در مسجد من عایشه رض را بخوابم و دیگری در خاطر گذشته و بزبان یاد کرده آیت آمد که (اِنْ تَبَدُّوا) اگر آشکارا کنید (شیئاً) چیزی را یعنی مکاح بعضی امهات مومنان را بزبان می گوید (اَوْ تَخْفَوْهُ) یا پنهان دارید آنرا در دل و بزبان نیارید (فَاِنَّ اللَّهَ كَانَ) پس بدو شکیکه ای است (بِكُلِّ شَيْءٍ) همه چیز از سر و علانیه (عَلِيمًا) دانای و دان و بدان شما را جزا خواهد داد و خبر است که بعد از نزول آیت صحاب کلم شدند تا همه زنان پرده نشین شدند و آن و برادران و خویشان گفته یار سوا الله چون کلم شد که زنان پرده نشین شوند ما را اینها از پس حجاب بایشان گفتند شنبه باید گردانی آیت آمد که (لَا جُنَاحَ) هیچ گناهی نیست (عَلَيْهِنَّ) بر زنان (فِي اَبَائِهِنَّ) در نمودن دوی به پدر آن خویش (وَلَا اَبْنَائِهِنَّ) و نه پسران خویش (وَلَا اِخْوَانِهِنَّ) و نه برادران خویش (وَلَا اَبْنَاءَ اِخْوَانِهِنَّ) و نه پسران برادران خویش (وَلَا اَبْنَاءَ اَخَوَاتِهِنَّ) و نه پسران خواهران خویش (وَلَا نِسَاءَ اِخْوَانِهِنَّ) و نه زنان ایشان یعنی مومنات (وَلَا مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُنَّ) و نه آنچه مملکت است دستهای ایشان غلامان و کنیزکان و اصحاب آن است که کنیزکان و شمره ازین مجت و سوره نور گذشت پس مدول کرد از غیبت و خطاب بجهت تشدید و تهویل دامن فرمود که ای زنان در پس پرده و حجاب قرار گیرید (وَاتَّقِينَ اللَّهَ) و بترسید از خدا ای تمامی و پرده حیا از پیش برمدارید (اِنَّ اللَّهَ كَانَ) بدو شکیکه ای است (عَلَى كُلِّ شَيْءٍ) بر همه چیز از افعال و اقوال شما (شَهِيدًا) گواه دانای هر

نور خالید باطن گذرد آگاه

\* نظم \*

\* دیده پوشید ز نامحرمان \* در شود از ره و هم دگان \*

\* در پس زانوی حیا و وقار \* خوش نشیند بصبر و قرار \*

ای عزیز از فحش ای آیه های گذشته التزام شرایط تطهیر و ظایف تکريم حید عالم هم مفهوم می شود اراد فرمود آنها را بآیتی که مشبر است بکمال عنایت در باره آن حضرت هم فرمود (اِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ

در سببیکه خدا ای فرشتگان او (یُصَلُّونَ) درود می فرستد (عَلَى النَّبِيِّ) بر پیغمبرم (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) ای کسانی که بخدا رسول گردیده اید (صَلُّوا عَلَیْهِ) صلوة گوید بر او (وَسَلِّمُوا) و سلام گوید بر وی (تَسْلِيمًا) سلام گفتنی یا تلقیاد کنید مراد از تلقیاد کردنی و صلوة از حق سبحانه رحمت است و از غیر او طلب رحمت نزد جمعی معنی اللهم صلی علی محمد این است که بار خدا یا تعظیم کن محمد هم را در دنیا یا علای دین و اظهاردعوت و اعظام ذکر و ابتهای شریعت و در آخرت بقبول شفاعت او در شان امت و تضعیف ثواب و اظهار فضل او بر اولادین و آخرین و تقدیم او بر کافران دنیا و مرسلین هم و ملائکه و الناس اجمعین و جمیع رعایا بر آنکه امر با صلوات بر آن حضرت هم در بین آیت محمول است بر وجوب اما اختلاف در مقدار آن واجب است امام مالک روح گوید که در هر عمر یکبار واجب است و زیاده بر آن مندوب و مستحب و در بعضی مواضع استحباب اگر است یعنی در زمانه از تشنه اول بزمه است امام شافعی روح و در نشئه آخر واجب است و بزمه است امام ابو حنیفه روح و برخی از طهای شافعی هفت است و ایامه را در وقت گفتن و شنیدن نام آن حضرت هم اختلاف است بعضی بر آنکه که هر نوبت در وقت گفتن واجب بود و جمعی گویند در یک مجلس یک نوبت یا سه واجب است و بعضی فتوی بر آن است که نام آن حضرت هم در مجلسی هر چند تکرار یا یک نوبت در وقت واجب است و باقی مذلت و در کتب نبوت صلوة احادیث متواتره دارد و شده و امام نووی روح فرموده که افضل آن است که جمیع نماز میان طرق احادیث مذکوره که اکثر آن به صحت پیوسته و الفاظ دارد و با تمام یار خبرین و بر که اللهم صلی علی محمد و عبدک و رسولک النبی الامی و علی آل محمد و از و از ذریه کما علیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و با و ک علی محمد النبی الامی و علی آل محمد و از و از ذریه کما با رکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم فی العالمین انک حمید مجید و ستم نسیان کثیر اکثر و فضایل صلوات و اوقات آن و شرا یطو و ادای یک در آن رعایت باید کرد و الله اعلم بحقیقه الصلوات است

نظم

\* یاسید الانام در و در جناب تو \* در زبان ما است مدد سال و صبح و شام \*

\* نزدیک تو چه تحفه فرستیم ما ذرو \* در دلت ما این صلوات است و السلام \*

(اِنَّ الَّذِیْنَ) به و سببیکه آنانکه (يُؤْذُونَ اللَّهَ) میرنجاندند ای را یعنی از کتاب می گفته آنچه نزدیک خدا ای تعالی بگروه است از نسبت شریک و زن و فرزند و بی و گفتن کلمات کفر (وَرَسُولَهُ) و میرنجاند پیغمبر او را و قول که هر وقت عز می گویند و فعلما که الم بروی و دندان مبارکش را می برانند (لَعَنَهُمُ اللَّهُ)



و در گردانیده خدای تعالی ایشان را از رحمت خود (فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَةِ) در سرای و بناد عقی (وَأَهْدُ) و آواره کرده (لَهُمْ) برای ایشان در آخرت (عَذَابًا مُّهِینًا) عذابی خوار کننده (وَالَّذِینَ یُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِینَ) و آنانی که میبرنجاند مردان مومن را چون عنوان صهی (وَالْمُؤْمِنَاتِ) و زنان گردیده را چون قایت صد لغرض (بِغَیْرِ مَا کَتَبْنَا) بحر آنکه کسب کرده اند یعنی بی خیانتی که مستحق این ابا باشند (فَقَدْ احْتَمَلُوا) پس بر آید بر میده اند این موزیان (یَهْتَمِلُونَ) دروغ بر دگ (وَأَنفُسَهُمْ) و گنای هوی و بعضی مخر و اد عذوبت ز بهمان و مستحق بگناه ظاهر می شوند و گفته اند این آیت در شان منافقان فرد آمده که بکلمات نالایق مرتضی طای کرم الله وجهه و امیر خاندین دد و اسباب نزول آورده که در ذی حضرت همه فادق رض کنیز کی آراسته را دیکه کین مدکاری داشت ملاست کرد بلکه ادب نموده منبر حساست کنیز که شکایت بخواجه خود برده آن بی ادب سخنان نامایم شلیع به مشافه با فاروق رض گفت و این آیت دوباره اذ نازل شد و گویند در شان زانیان است که شبها بر سر راهبانشان می دست اندازی بدامن کنیزان و سینه می دهند می فرماید که در آن وقت هر ایر را علامت آن بود که سر پوشیده در راه رفتی و جودی سر بر نه بودی چون آن مدکاران از سر پوشیدگان تماشای می نمودند لاجرم آیت مد که (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ) ای پیغمبر (قُلْ لِّزَوْجِكَ) بگو مرزبان خود را (وَبَنَاتِكَ) و دختران خود را (وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِینَ) و زنان مومنان را که به وقت بیرون رفتن از خانه (یَذْفِقْنَ) نزدیک گردانند و فرد گفته اند (عَلَيْهِنَّ) بر رویا بدنه ای خویش (مِنْ جَلَابِیْهِنَّ) چادری خود را یعنی وجوه و ابدان خود را ابدان پوشند (ذَلِكْ) این پوشیدن ضروری و بدین (أَنْفُسِ) نزدیک تر است (أَنْ یَعْرِفْنَ) یا آنکه ایشان را بشناسند بصلاح و عفت یا تسهیر شوند باز اوی (فَلَا یُؤْذِنَنَّ) پس اید اگر نه نشوند یعنی آن زانیان تعرض بکنند ایشان را (وَكَانَ اللَّهُ) و هست خدای تعالی (خَفِیْرًا) آمرزنده گنایان گفته اند را چون توبه کنند (رَحِیمًا) مهربان که مصاحت بندگان با ایشان میان می کند (لَئِنْ لَّمْ یَنْتَهِ الْفَافِقُونَ) اگر باز نایستند منافقان از اتفاق خود (وَالَّذِینَ) و اگر یک طرف نشوند آنانی که (فِی قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ) و دلهای ایشان بیماری است یعنی زانیان از قصد زنا و میل بخواهش (وَالْمُؤْجِفُونَ) و اگر ترک نکند خبران را در حقیقت یعنی آنها که خبرهای مدعی افگند (فِی الدِّینِ) در دین از لشکری اسلام و دعای مومنان (لَنَعْرِضَنَّ لَهُمْ) بر آید برگردیم برابر ایشان و سلطت زیم و امر کنیم بقتل ایشان (ثُمَّ لَنَجْأَنَّ) پس بسامیگی بکنند بانو (فِیْهَا) در مدینه (إِلَّا لِفُلَانٍ) مگر زمانی اند که یعنی زود از شهر بیرون رود (وَالْمُؤْمِنِینَ)

و اندگان و در مانده گان (اَیْمَآئِقُفُّوْا) هر کجا که یافته شوند (اُخِذُوْا) گرفته شوند یعنی باید که بگیرند ایشان را (وَقُتِلُوْا) و کشته شوند یعنی بکشدند ایشان را (تَقْتَبِلُوْا) کشتنی بخوار می (سُنَّةُ اللّٰهِ) سنت خداست خدا می سنتی (فِی الدِّیْنِ خَلُّوْا) در آنجا که گذشتند (مِنْ قَبْلُ) پیش ازین یعنی منفرده کرده در امام ماضیه که انبیاء اعم الغسل منافقان حکم کنند (وَلَنْ نَّجِدَ) و نیابلی تو (لِسُنَّةِ اللّٰهِ) مرصحت خدا را (تَهْدِیْلًا) بدل کردن و نهیبر و ادنی (یَسْئَلُکَ النَّاسُ) می پرسند ترا مردمان یعنی کفار باستان و احصیرا (عَنِ السَّاعَةِ) از ساعت و مستحیر (قُلْ) بگو ای محمد (اِنَّمَا عَلِمْتُهَا) جزین نیست که دانستن وقت قیامت (هَذَا اللّٰهُ) نزدیک خدا می است و هیچ ملکی منفر و بیستمبر مرسل را بدان اطلاع نداده اند (وَمَا یَذْرَئُکَ) و چه چیز دانا که در ابدانستن آن یعنی مطلق نمی دانی (لَعَلَّ السَّاعَةَ) شاید آمدند قیامت (تَكُوْنُ قَرِیْبًا) باشد نزدیک (اِنَّ اللّٰهَ) بدست بیکه خدا می (لَعَنَ الْکَافِرِیْنَ) برانده ناکرده گان را یعنی منکران نیست و محشر را و در سخت از رحمت خود (وَاَعَدَّ) داد و ده کرد (لَهُمْ) برای ایشان (سَعِیْرًا) آتش افروخته (خَالِدِیْنَ فِیْهَا) در حالتیکه جاودان باشند و در آن (اَبَدًا) تا بیکه است یعنی همیشه در آتش منقب مانده (لَا یَجِدُوْنَ) نیابند (وَلِیًّا) دوستیکه ایشان را بیرون آرند و از دوزخ (وَلَا نَصِیْرًا) و نه یاری و نه دگاری که غدا اب از ایشان باز دارد (یَوْمَ تَغْلِبُ) یاد کن روزی را که گردانیده شود (وَجُوهُهُمْ) و روی ایشان (فِی النَّارِ) در آتش از جهتی بجهتی یعنی گاهی ایشان را بر پشت خوابانده و گاهی بر روی انگشته (یَقُوْلُوْنَ) ایشان می گویند (یَا لَیْتَنَا) کاشکی ما (اَطَعْنَا اللّٰهَ) فرمان می بردیم خدا می را (وَاَطَعْنَا الرَّسُوْلًا) و فرمان برداری می کردیم بیستمبر را (وَقَالُوْا) گویند اساع و از ازل قوم (رَبَّنَا) ای پروردگار ما (اِنَّا اطعنا) به دستیکه ما فرمان بردیم (سَادَتْنَا) مهتران قبایل خود را (وَكُفِّرْنَا) و برزگان و پیش وایان را (فَاَضَلُّوْنَا السَّبِیْلًا) پس گمراه کردند ما و اینجاست ما را از راه بیرونده و با فساد و افسوس فریب دادند (رَبَّنَا) ای پروردگار ما یکم کن میان ما (اِنَّهُمْ) بدو ایشان را (ضَعِیْقِیْنَ) دو برابر (مِنْ الْعَذَابِ) از عذابی که با داده اند زیرا که هم خیال بوده اند و هم مضال (وَالْعَنَقُومَ) و بران ایشان را (لَعَنَّا کَیْرًا) و اندنی برزگ که باز خواندن نباشد \* منفر است که هر که احق همچنان برانده دیگری تواند که بخواند

\* هر که افر تور اند که تواند خواندن \* \* و انکر الطفت ترا خواند که تواند خواندن \*

یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا) ای کسانی که گردیده اید (لَا تَكُوْنُوْا) مباشید (کَالَّذِیْنَ) مانند آنکه (اَذْوَاْ مَوْسٰی) برنجانیده موصی عم را یعنی بیستمبر من محمد را برنجانیده چنانچه بنی اسرائیل موصی را عم برنجانیده و او را برنجا

نسبت کرده و مشرکان از آن در قصه قارون گذشت (فَبَرَأَهُ اللَّهُ) پس پاک گردانید او را خدا ای تنهایی  
 (مَهَبًا قَالُوا) از آنچه گفته و زنی را که رشوت داده بودند تا در حق وی افسر کند به پاک وی اعتراف نمود  
 یاد قتیبه که با قارون هم بکوه طور رفتند و قارون هم آنجا وفات یافت و گفته تو بروی حد بروی دشمنی  
 حق سبحانه و تعالی که از فرمود تا او را از قبر بیرون آوردند و میان قوم بنهادند معلوم شد که غیر مقبول است  
 یا خدا ای تنهایی او را زنده گردانید تا به برأت ذمه بر او اقرار گردی می گفته که او عیبی دارد که فصل تنها  
 می کند و زنی جامه بر سنگ نهاده بود و در آب در آمده آن سنگ با جامه روان شده میان قوم در آمد  
 موسی هم برهنه از بی او دوید و بنی اسرائیل را معلوم شد که او را هیچ عیبی نیست (وَكَانَ) و بود موسی هم  
 (عِنْدَ اللَّهِ) نزد یک خدا ای تنهایی (وَحَبِيبُهَا) با جا به قربت یا مقبول یا استجاب الدعوات (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ  
 آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ) ای گروه گرویده گان بترسید از خدا ای تنهایی و از ارتکاب سکاره و پیر و پیر از ایذا ای  
 بر رسول او (وَقُولُوا) و بگوئید (قَوْلًا صَدِيقًا) صحنی راست و دوست داشته شود و باره مؤمنان مراد نمی  
 است از خدا آن عینه دروغ گوئید و باو احقی در سخن بکنید چون حدیث اکث غایب و قصه زینب رض  
 و گفته اند قول صدیکانه لا اله الا الله است یا سخی که بآن رضای خدا ای تنهایی علی بن ابی طالب و قول جامع درین باب  
 آن است که قول صدیکانه صدیکانه صدق باشد نه کذب و صواب باشد نه خطا و بدل باشد نه بدل و خالص بود  
 نه آمیخته پس چنین سخن گوئید (بِطَّلِح) تا اصلاح آورد خدا ای (لَكُمْ) برای شما (أَعْمَلُكُمْ) کردار تنهایی  
 شمار اینی آنرا صلاحیت قبول دهد و بران ثواب سترتب سازد (وَيُغْفِرُ لَكُمْ) و یامرز و برای شما  
 (ذُنُوبَكُمْ) گناهان شما (وَمَنْ يَطْعِ اللَّهَ) و هر که فرمان برد خدا ایر (وَرَسُولَهُ) و پیغمبر او را در آنچه فرماید  
 (فَقَدْ فَازَ) پس بدستیک برده از شر و بدیده بخیر و بر مراد خود فیر و زی باید (قَوْلًا عَظِيمًا) فیر و زی بزرگ  
 و آن امانت است یا بهشت (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ) بد دستیک ماعرض کردیم امانت را که عامعت است با عدو  
 شرع و در موضع فرموده که نماز است و روزه و زکوة و جهاد و حج و امانت مردم یا بگه داشتن زبان از قبول  
 و گویند فصل جنابت است بر هر تنه بر عرضه کرد آن را (عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) بر آسمانها و زمین  
 (وَالْجِبَالِ) و بر کوه با بشرط ثواب و عقاب و قتیبه فهم در ایشان آفریده بود (فَأَبَیْنَ) پس سر باز زدند  
 (أَنْ نَّحْمِلَْنَهَا) از آنکه بر دارند امانت را (وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا) و بترسیدند از آن و گفته ما سر فرایم برای  
 آنچه ما آفریده نه محتاج ثوابیم نه توانا بر کشیدن خدا بیا بر اهل آسمان که ملایک اند و بر سر کنان زمین  
 و جبال که حیوانات بری و دجری اند عرضه کرد و ابا کردند و سر باز زدند از راه مخالفت نه از روی مخالفت

(وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ ط) و برداشت آنرا آدمی ضعیف و ناتوان (إِنَّهُ كَانَ) بدو حسیکه هست انسان (ظُلُومًا) ستمگار و برافس خود که امانتی که ابرام عظام از حمل آن بهلوتی کردند و ادباً بحر خود قبول کرد (جَهْلًا لَا) نادان بقابلیت آن یعنی بعنویت خیانت اگر واقع شود و عرض امانت کرد (لِيَعَذِّبَ اللَّهُ) تا عذاب کند خدای تعالی (الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ) مردان و زنان منافق را بتضییع امانت (وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ) و عذاب کند مردان و زنان مشرک را بخیانیت در امانت (وَيُعَذِّبَ اللَّهُ) و باز گردد خدای رحمت (عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ) بر مردان و زنان مومن بجهت حفظ امانت (وَكَانَ اللَّهُ) و هست خدای (خَفُورًا) آرمزنده تا بیان (رَحِيمًا) مهربان بر ایشان علما و عرفا درین آیت سخن بسیار است و از انجمله شریف ایراد کرده می شود جمعی معنی آیت را بران فرد آورده اند که عظمت نشان امانت برتر است که اگر عرض کنند برین ابرام عظام و ایشانرا شعور داد و اگر باشد از حمل آن با گند و حق آن است که حق سبحانه این ابرام را در اک و شعور داد و بر ایشان عرض تجییر و ایشان ابا کردند از همیشه عجز نه از روی محصیت انسان قبول کرد از راه هست نه از روی قوت

بیت

\* آسمان بار امانت نتوانست کشید \* قرعه قال بنام من دیوانه زدند \*

انام قشیری روح آورده که امانت بر آنها عرض نمود و بر انسان فرض فرمود آنجا عرض بود و سرباز زدند و اینجا فرض بود در معرض حمل آمدند شبح عجیب قدس سره فرموده است که نظر آدم عم بر عرض حق بودند بر امانت لذت عرض نقیض امانت را فراموش کردند لاجرم لطف و بانی بزبان نهایت فرمود که برداشتن از تو دنگاه داشتن از من چون تو بطوع یا زبرد داشتی من هم از میان هر ترا برداشتم که و صمانا هم فی البر و البحر

بیت

\* راه ادراد و توان پیمود \* بار ادراد و توان برداشت \*

صاحب انوار آورده که می شنید که مراد با امانت عقلی و تکلیفی باشد چون صمد ارض و جبال را احدی از حمل آن نبود انسان بقا باینست خود قبول کرد زیرا که ظلم است بواحد طه استیلائی قوت غضبی و جهول بجهت غلبه قوت شهوی و فایده عقلی آن است که قوتین را از تنه می بگاہد اشته بر طریقه اعتدال ثابت وارد و معظم منصوص آن تکالیف تعدیل قوتیس است که نتیجه صفین هجی و هیسی اند پس ظلمی و جهولی عادت حمل باشد و گفته اند از تن انسان است ظلم و جهل چنانچه گوئی الهی ظهور یعنی از تن او است طهارت همچنین این در صفت از تن آدمیان است اما چون حامل امانت شده بعضی ترک ظلم و جهل

گرفته و جمعی بر آن مانند یافو ذاین دو صفت نوع انرا باعتبار اغلب افراد ثابت است در احکام  
آورده کظالم و جهول است نزد خلق نه نزد حق و در تفسیر خواجہ محمد باقر عارح مذکور است که حق سبحانه  
امانت را بر اهل آسمان و زمین و جبال عرض کرد ایانمودند از همین آن به جهت عدم استعداد و چون  
انرا الله تعالی از همین آن بودی مضایقه و مبالغه قبول نمود و او ظالم است بر نفس خود که افنامی کند  
ذات خود در اذیت و عیب مطاعه و جهول است که غیر حق را نمی شناسد و قبول لا اله الا الله نفی ماسی  
می کند در فتوحات فرموده که امانت انصاف است با تمامی صفتی که بر هر موجود ذات عرضه کرده اند  
و انسان قبول کرد و او ظالم بودی اگر بر نداشتی و جهول است یعنی عالم زیرا که نهایت علم بالله احترام  
است بر جمیع و محجرات معرفت حق \* مصرع \* العبر عن در که الا در ال ادراک \* و حضرت میر قاسم  
انوار قدس سره در بعضی از رسائل خود امانت را بر خلقت ربانی فرود آورده گفته که ظلم و جهل  
ضد علم و عدل است اما معنی اذاجار زشتی شده اند کس ضد این جا جلوداد و ظالم و جهول ضیغه مبالغه  
است و هرگاه که این دو صفت از حد متجاوز گردند هر آینه بضد خود تبدیل خواهند گشت و روح الارواح  
می گوید که ظالم و جهول این جامع است نه ذم آدم هم بار بهمت بر داشت که فوق الطاف بود گفته ظلم کردی  
بر نفس خود نه انسانی که باو گران است گفت از غیر حق جابل بودم آذازه ظالمی و جهولی او در د عالم  
افتاد و عالمیان از سر این غافل و روا مع آورده که آن بوالعجبی که عشق را در عالم بشریت است  
و مایکت مایکت نیست که ایشان سایه پرورد لطف و عصمت و مردی پرور و محبتی بود در  
قدری و قیمتی نیست عشق را طایفه در خوردند که صفت انجمن فیها من یلتم فیها سرمایہ بازار ایشان  
و صفت آن کان ظالم و جهول لایبرایه و زنگار ایشان است

بیت \*

\* عاشقانه اورد و بدنامی خوش است \* عاشقانه اسوز و ناکامی خوش است \*  
آفتاب امانت که از برج عرض الوهیت بتفاوت آسمان گفت مراد صفت رفعت ثابت است \* زمین  
خبر یاد بر کشید که مرانت بسطت واقع است \* حد اند کوه بر آمد که مراتب تقدیم حاصل است اما تخمین این  
بارند ازیم نشاید که آفت بیا باز خورد و این حقیقت از مابین نام \* آدم خاکي گفت که مرا چیت که از من  
ستانه مردانه پیش آمد و باری که میاکل افلاک نکشید خبر دوش نیاز گرفته نمره بل من مزید زدن آغاز کرد فرمای شد  
ای خاکي و لیر این همه قوت از کجا آورد و زبان حال او می گفت که باو گران همه دیار مهربان می تواند کشید  
بیت \*

\* آن بار که از بردن او عرش ایا کرد \* با قوت تواناں آن بار توان بود \*



کَفَرُوا) و گفته اند آنانکه کافر شده اند و روی انکار یا استنہار (لَا تَأْتِنَا السَّاعَةُ) نمی آید باقی است (قُلْ)  
 جوای محمد (بَلٰی) نه آن است که شهادی گوید آدمی (وَرَبِّیْ) بحق پروردگار من و در باب گفته که ابو صفیان  
 با اوست و عزی سوگند خور در کعبه و دشت و نیست حق سبحانه فرمود که ای محمد تو هم سوگند خور که بحق آفریدگار من  
 که بر روی (لَا تَأْتِنُکُمْ) هر آینه بیاید بشما قیامت (حَالِیْمُ الْغَیْبِ) محنت پروردگار است یعنی  
 داننده پوشیده است (لَا یَعْزُبُ) دور نشود (عَنْهُ) از عالم ادبیا پوشیده نگردد و از (مَنْقَالُ ذُرَّةٍ) هم سنگ  
 مورچه خود یا بوزن ذره از ذرات هوای السَّمَوَاتِ و در آسمانها (وَلَا فِی الْأَرْضِ) و نه در زمین (وَلَا أَصْغَرُ)  
 و نیست خردتر (مِنْ ذَٰلِکَ) از مثال ذره (وَلَا أَكْبَرُ) و نه بزرگتر از ان (إِلَّا فِی کِتَابٍ) اگر آنکه بکتاب  
 است در کتاب (مُبِیْنٍ) روشن یعنی در لوح محفوظ و مجموع اینها در لوح ثبت کرده (لَتَجْزِیَ الَّذِیْنَ  
 آمَنُوا) تا با دوش دهد آنانکه کرده اند (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) طاهر کرده اند عملهای شایسته (أُولَٰئِکَ)  
 آن گروه مومنان و بنکد کاران (لَهُمْ) مرایشان راست (مَنْفُوعَةٌ) آمرزش خطیات (وَرِزْقٌ کَرِیْمٌ) \*  
 خود رزی بزرگوار یعنی بی غلب و تقب (وَالَّذِیْنَ صَعَوْا) و آنانکه بشتابند (فِی آيَاتِنَا) در آیت های  
 کلام مابین در ابطال آن سعی نموده (مُعَاجِزِیْنِ) معجزات کنندگان یا گوشه گان رتبه نیر موم از ان با برعم  
 خود بهشتی گیرندگان بر ناماضاب ما از ایشان فوت شود (أُولَٰئِکَ) آن گروه (لَهُمْ) مرایشان راست  
 (عَذَابٌ عَظِیْمٌ) \* از سخت تر عذاب الهم و مانند (وِیْرَی الَّذِیْنَ) و دیگران با  
 اشیاء در لوح محفوظ بر ای آن است که تابنده آنانکه (أَوْتُوا الْعِلْمَ) داده شده علم را امر او احکام پیغمبر هم اند  
 یا مومنان اهل کتاب و بر هر تفسیر مراد آن است که اهل علم دانند (الَّذِیْ أَنْزَلَ) آن پیرزی که فرود ستاده  
 شده است (إِلَیْکَ) بسوی تو (مِنْ رَبِّکَ) ز آفریدگار تو یعنی قرآن (هُوَ الْحَقُّ) او راست و درست  
 است (وَلِیُّ دِیْنِ) او دین آن منزل را هدایت (إِلَی صِرَاطٍ الْعَزِیزِ) بر هدایت او غلب (الْحَمْدُ لِلَّهِ) \*  
 ستوده بر نعم غایت الحمد (وَقَالَ الَّذِیْنَ کَفَرُوا) و گفته اند آنانکه نگرویده اند یعنی از سبک ان نداشت بعضی  
 خرده خشی و گفته اند (هَلْ نَدَّکُمْ) آیا دلالت کنیم شما را (عَلٰی رَجُلٍ یَنْتَقِمُ) بر مردی که خیریه و شمار را  
 یعنی بزرگوار می گوید (إِذْ أَمْزَقْتُمْ) چون باره کرده شوید یعنی متفرق سازند هر اضرای شمار را (کُلُّ مُضَرٍّ) \*  
 هر باره ساقط یعنی اجساد شمار یزد و ریزد و در خاک (إِنْ کُمْ) هر دستیک شما (لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ) \*  
 هر آینه در آفرینش نو خواهید بود یعنی زنده خواهید گشت کافران با یکدیگر گفته اند که مردی چنین خرمید و  
 (إِنْتَرٰی عَلٰی اللَّهِ) آیمای بند و بر خدا ای (کَذِبًا) دروغی راسته (أَمْ یَجِدُکُمْ عَلٰی آبَاءِهِمْ) و است که

می گوید چیزی که نمی آید (بَلِ الدِّينِ) نه چنین است که می گویند بل آنکه (لَا يُؤْمِنُونَ) نمی کردند  
 (بِالْآخِرَةِ) بدان مرای (فِي الْعَذَابِ) در عذاب آنکه بدان جهان (وَالضَّلَالِ الْعَبِيدِ) در گمراهی و دود  
 از صواب بدین جهان و سفت ضلال بر بعد از قیل اسناد مجازی است چه بعد از صفت ضلال است (أَقْلَمَ يَوْمًا)  
 آید نمی بیند و نمی گزیند کافران (إِلٰهِ مَا يَبْنِيْنَ أَيْدِيَهُمْ) بسوی آنچه در پیش ایشان است (وَمَا خَلَقَهُمْ)  
 و آنچه از بس ایشان است (مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ط) از آسمان و زمین یعنی فرو گرفته است پس  
 و پیش ایشان را ایشان محبوس و محصور اند میان آسمان و زمین (إِنْ نَّشَاءُ فَخَسِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ)  
 اگر خواهیم فرو بریم ایشان را بر زمین (أَوْ نُسْقِطُ مِنْهُمُ الْمَاءَ) (عَلَيْهِمْ) بر ایشان (كَيْسِفًا مِنَ السَّمَاءِ ط)  
 قطعه از آسمان به جهت تکذیب ایشان مرآت های ما (إِنْ فِي ذٰلِكَ) بدو سببیکه در نظر باغمان  
 و زمین یاد ر تامل باشد از خسفت و اسقاط (لَا ئَتِي) هر آینه دلالتی است و عربی (لِّكُلِّ عِبْدٍ مُّشْرِكٍ)  
 مرید و روح کینه و راجحی بر ایشان (لَنُكْرِمَنَّكُمْ) تدبیر می نمایند در دلائل قدرت و مجایل حکمت (وَلَقَدْ أَتَيْنَا  
 دَاوُدَ) او هر آینه داود دیم داود را هم (صَلَاتًا) از نزدیک ما (فَضْلًا) و یار دتی بر سایر مردمان که نبوت منسوب  
 بوده یا نبوی یا بادشاهی یا حسن خلق یا حریت یا توفیق عدل و حکم یا بخشایش بر همجمله و غنایا عبادت  
 مناجات یا علم یا آنکه جز باو گاه او بخدا و پناهی نیست و در عین المعانی آورده که مراد صوت حسن است چه  
 هرگاه که داود دیم بر بوز خوانن مشغول گشتی صباغ و دوش از سازال خود بیرون آورده اصماعت آواز دلنواز  
 از گردن می و طپور از نجات جان خراش مضطرب گشته خود را از هوا بر زمین افکندندی \* نظم \*

\* ز صوت دلگشش جان تازه گشتی \* روان را از دق بی اندازد گشتی \*

\* سپهر چنگ پشت از غول ساز \* از آن بر حال تر نشو و ده آواز \*

و بعضی گفته اند که فضل آن است که بعد ازین می گویند (يٰٓأَيُّهَا اَوَّيُّنَا) گفتیم ما که ای کوهها باز گردانید  
 آوازهای خود را (مَعَهُ) با او دیم در وقت تسبیح او یعنی موافقت کنید با وی یا سبیر کنید با وی هر کجا  
 که رود و هرگاه که خواهد و این معجزه داود دیم بود که هرگاه خواستی کوه باور آن شدی (وَالطَّيْرُ ط) و مستخر  
 کردیم وی را مرغان ناد و وقت ذکر بادی موافقت نمودندی آورده اند که چون داود دیم تسبیح گفتی  
 کوهها صدای را دادند و مرغان بر زیر صدوی صف کشیده بالمان دلاویز آمد و نمودندی و بسیار

\* بیت \*

کس از سیمان آن نجات قالب از او احاطی کردند

\* چو گردد مضطرب من نمره پرداز \* ز شوقش مرغ روح آید بهر داز \*



نورزی فرشته برآید ذات داد و دعم آمد و گفت تو بیخبر خدا و خایه اولی اولی آن است که طعام تو از کسب تو باشد و او دعم از خدا پیشه طلبید امر شد که زر مگری کند و آن را بروی آن کرد ایند چنانچه می نماید (وَاللَّهُ الْغَنِيُّ) و نرم گردانیدیم مراد را آیین بی آتش و مطر و چنانکه در دست او چون موم نرم بودی و در وی هر تصرفی که خواستی کردی و فرمان دادیم (أَنْ يَحْمَلَ) یا آنکه باز (سَابِغَاتٍ) ز راهای فراخ دامن کشاده (وَقَدِيرٌ) و اندازده بگمراه (فِي السُّرُورِ) در یافتن آن یعنی حلقهای مسادی در هم افکن تا وضع آن متناسب افتد و در سیر آورده که هر روز ذریه تمام کردی و بیشش هزار در هم فروختی چهار هزار تصدق کردی و در هزار نفع عیال ساختی و در باب گفته که چون وقت یافت شش هزار زره در خانه او بود (وَأَعْمَلُوا) و دیگر گفتیم ای داد و تو با اهل خود عمل کنید (صَالِحَاتٍ) عملی شایسته یعنی خالص از اغراض (أَنْتُمْ) بدو ستم که من (بِمَا تَعْمَلُونَ) آنچه شما می کنید (بَصِيرَةٌ) بینا نام و لایق آن پاداش خواهیم داد (وَلَسَلَّيْمَانَ الْرَّيْحِ) و سحر کرده شد مسلمان را عم یاد (غَدُوًّا هَاشَهُوْ) رفتن او بامداد یک ماهه راه (وَرَوَّاجَهَا شَهْرًا) و شبانهگاه نیز مسیرت شهری صباح از نه مبریدن آمدی و قینو له در اعظم شیر از کروی و شب را بکابل رفتی و آنجا بیتوت نمودی (وَأَسْلَمْنَا) و جاری کردیم (لَهُ) برای او (عَمِينَ الْقَطْرِ) چشمه مس که اخته را تا از معدن بیرون آمدی چون آب روان و آن در موضعی بود از یمن بقرب صنعان و در ماهی سه روز سیلان کردی و از آن مس آنچه می خواستند می ساختند (وَمِنْ الْجَبِينِ) و رام کرده شد مراد را از دیوان (مَنْ يَعْمَلْ يَجِدْ يَدِيهِ) کسی که کار کردی پیش از (بِرَازِ رَبِّهِ) بفرمان برادر دگار او مقرر کردیم که (وَمَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ) و هر که بگردد و بایل شود از دیوان و سرکشی کند (عَنْ أَهْلِيهَا) از فرمان مادر اطاعت مسلمان عم (نَذِقَهُ) بچشایم او را (مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ) از عذاب آتش افروخته در عقبی و گویند در دنیا که که تا زبانه از آتش در دست داشته مقرر شد که موکل باشد بر دیوان هرگاه که از فرمان مسلمان عم دیوی بیرون رود و آن تا زبانه آتش بر دند و او را بسوزد (يَعْمَلُونَ) می کردند (لَهُ) برای مسلمان عم (مَّا يَشَاءُ) آنچه می خواست (مِنْ حَقِّ رَيْبٍ) از غریبهای خوش و منظرهای دلگش در دست آورد که محراب منزلی را گویند که بهر چه بد و باید رفت و گفته اند محراب اینجا موضع عرب است چون قلعه ای باشد و حصارهای از جمله و دیوان برای مسلمان عم در ولایت یمن حصنهای عجیب ساخته بودند چون مرواح بنو ان قاتوم و غمدان و مند و خینه و امثال آن (وَتَمَّائِيلِ) و می ساخته تماایلها در صورتهای مایه که دانیایم بر وضعی که در زمان عبادت بران بوده اند

تا مردمان آنرا مشاهده نمودند بر همان بزم پیشکش نمایند و در آن زمان آنرا از تصادیر مباح بوده و در عین لسانی  
آورده که تمناها از آن بصورت آدمیان می ساختند و حق سبحانه بوقت محاربه باعد روح در ایشان  
نعمی و نسیه تا در قتال قوی و ضابط باشد و گفته اند شمال و شیر خفته بودند در زیر تخت اود و هیأت  
دو کرگس انگینچه بر بالای تخت چون سلبیان هم خواستی که بر تخت بر آید آن دو شیر باز دای خود را  
برافراختی تا پای بران نهاده بالا رفتی و چون بر تخت نشستی کرگسان بر بالهای خود و بر اسبای گردنی  
(و جفان) و می کردند از برای سایبان هم گاههای جوین و غیر آن (کالجواب) مائده عوهای بر رگ  
(و قد ویر حیات ط) و دیگهای بلند بر سه پای نهاده مائده کوها و او را داده هزار طباخ بوده که در تین  
و دیگها طعام بختی می نمودند و بعضی از دلاست هم دیگها چنان از سنگ تراشیده موجود است (افعلوا)  
گفتیم هل جرکین (ال داوود) ای آل داود (شکرا ط) برای سپاس داری چنین نعمتها ثابت ثانی  
قدس سره فرمود که آل داود هم ساعت لیل و نهار اقامت کرده بودند و در هر ساعتی یکی از ایشان قائم  
بودی شکر الهی و عنایت بادش می (و قلیل) دادند کی (من عبادي الشکور) از بندگان من سپاس  
دارند و شکو آن را گویند که بدل و زبان و جوارح اکثر اوقات مرا هم شکرگزاری آدا کند با وجود  
چنین استغراقی در شکر خود را از ادای شکر عاجز شناس هر توفیق شکر نعمتی است مستعدی  
بشکر دیگر و از اینجا گفته اند الشکور من بری عجزه من الشکر

منتهوی \*

\* شکر حق ندانم هیچ کس \* جرت آمد حاصل دانا و بس \*  
\* آن بر رگی گفت با حق در نهان \* کای پدید آورده هر دو جهان \*  
\* ای سزده از زن و فرزند و جفت \* کی توانم شکر نعمتها گفت \*  
\* بیک حضرت دادش از ایزد پیام \* گفتش از تو این بود شکردام \*  
\* چون درین ده این قدر بشناختی \* شکر نعمتهای ما برداختی \*

آوردند که بنای بیت المقدس را داد و هم آغاز کرده بود و ضایان هم در اتمام آن صهیای بلینج بجای  
آورد و نزدیک کار ماند بود که متقاضی اعلی بایمان هم در آمده طلب و دعوت روح کرد مطایان هم  
سکان خود را و صیانت کرد که مرگ مرا قاش مکنید و مرا بنده از مرگ بر عوهای من تکیه و به تاجن از کار خود  
باز نماند و هم مسجد بنام رهد پس چون سلبیان هم در گشت او را بشنیدند و بر دماز گزار دند و او را  
بر عوهای دادند دیوان از دور و پیر از دهمی پسنداشته و بهمان کار که نام زد ایشان بود قیام می نمودند

نایم از یک سال اسفل قهقاری و در ادایه الانوس بخورد و او بر زمین افتاد و بگماند اموت او معلوم شد  
 فی الحال دیوان غرار نموده در شهاب جمال و اجوف بودی که یخته که قال الله تعالی (قَلَمًا قَضَيْنَا)  
 پس آن هنگام که قضا کردیم (عَلَيْهِ الْمَوْتُ) بر سلیمان هم مرگ را و او را مرده بر عصا نیکه دادند  
 (مَادَلَّهِمْ) دلالت نکرد مرد دیوان را (عَلَى مَوْتِهِ) بر مرگ سلیمان هم (الْأَدَابَةُ الْأَرْضِ) اگر چه بخواهد  
 که از زمین برآید (فَنَاحِلُ) می خورد (مَتَسَاتِعُ) عصای او را (فَلَمَّا خُورَ) پس آن هنگام که سینه تا د  
 سلیمان هم (تَبَيَّنَتِ الْفَجْرُ) دانستند دیوان (أَن لُّوْكَافُوا) آنکه اگر بودندی که البته (يَعْلَمُونَ الْغَيْبُ)  
 دانستی غیب را گمان کن آن بود که غیب میدانند و بر مردم چنین ظاهری کردند حق سبحانه می فرماید که  
 اگر ایشان دانا بودند می نفیست اصلاً لیسراً در رنگ میزدنی یک سال (فِي الْعَذَابِ الْقَهْمِينِ) و در عذاب  
 قرار کشته یعنی تکالیف است نه که ایشان را در عمل عمارت بود (لَقَدْ كَانَ) بد و عتیکه بود (لِسَبَأٍ) مراد او را  
 هباین شعب بن یحیی بن قحطان را (فِي مَسْكِنِهِمْ) در مسکنهای ایشان و حصص بصیغه مفرد خوانند  
 یعنی در مسکن ایشان (آیَةُ ط) علامتی و دلالتی بر وجود حصان و قد است کامله او و دختر آوده که فرزندان  
 بسیار از حوالی مادر از ولایت یمن منزلی بودند در میان دو کوه از اعلی تا اسفل آن منزل مجده فرسخ  
 و مشرب ایشان در اعلای وادی بود و از چشمه ذویایان کوه و کاه بودی که فاضل آب از دیت ششبر  
 بآب ایشان ضم شدی و خرابی کردی از تقدیس کوهانی و ولایت ایشان بود و درخواست کردند تا سدی دست  
 در دانه و کوه تا آبهای اصلی در آید آنجا جمع شدی و سه ثقبه بران سده ترین کردند تا اول ثقبه اعلی بکشد  
 و آب بمرز و دوات خود برسد و چون کمتر شود وسطی و باخر سنبلی و ایشان بر زمین و بار منازل خود  
 باغبان داشتند مثل بنی درختان میوه دار که قال الله تعالی (جَنَّاتٍ) و آبی که در ممالک اهل حصا گفته شد  
 و بو حنان بود (عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ ط) از راست و چپ منازل ایشان اگر چه در هر طرف باغ بسیار  
 بود اما از تفاوت اشجار هر بنابه یک باغ می نمود (كُلُّوا) گفت بیغمبر مرا ایشان را که بخورید  
 (مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ) از رزق پروردگار خود و کثرت میوه ایشان بهر آن بود که اگر کسی زنیلی بر سر  
 نهادی و برید و خان گزشتی آن زنیلی بر میوه شدی بی حرکت دست پس بیغمبر هم گفت که ازین  
 نعمت بخورید (وَاشْكُرُوا لَهُ ط) و شکر کنید مرشد ابر (بَلَدٌ قَاطِبَةٌ) این شهری که خدای شمارا در آن میازان  
 رزق میدهد شهری پاکیزه است و هوای نازک است و آبی شیرین و خاک پاک

بیست \*

\* شهری جو بهشت از کوهی \* چون باغ او را به نازده ردی \*

در آنجا پست و گیل و گرام بودی و نسبش در جامه باندختادی و هر غریبی که آنجا رسیدی حدیثها که در جاست  
می بودی بر می (وَرَبُّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) و پروردگار روزی و بند و از شماست که جوینده و امر زنده است  
مرکسی را که توبه کند از شرک (فَأَعْرِضْ) پس ایشان روی برگردانیدند از پیغمبر خود و شکرگزاری نه نمودند  
و در آخر است که سیزده پیغمبر هم بدیشان آمد هر را تکذیب کردند پیغمبر آخرین در زمان نوح است  
ذی الادگار بن حبشیلان بعد از رفع حضرت ادریس عم بدیشان آمد و او را بسیار برنجانیدند حق سبحانه  
موشهای دشتی در زیر بند آب ایشان برید آورده و بفرمود تا بند را سوراخ کردند و نیم شب بود که همه  
در خواب بودند شکسته شد و حیل در آمده و بنازل و در این ایشان معمود گشت و بسیاری مردم  
و چهار بابیان هلاک شدند چنانچه فرمود چون اعراض کردند (فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ) پس فرستادیم بر ایشان  
(سَيْلَ الْعُيُوبِ) سایل عیوب و گفته آمد عیوب بند آب است یا نام دادی که آب از آید یا اسم موش  
دشتی که بند را سوراخ کرد (وَبَدَّلْنَا هُمْ) و بدل دادیم ایشان را (بِجَنَّتِهِمْ) بلاغهای ایشان (جَنَّتِینِ)  
و باغ (ذَوَاتِنِ الْأَكْلِ خَطِی) خداوند میوه تلخ (وَأَنْقَلَبُوا) و شور و گزند چنین موضعی را چست گفتن بطریق  
مثال است (وَشِئْنٌ) چیزی (مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ) از کنده اندکی یعنی در آن شور و زار تا اندک میوه کنده  
و دادیم تا یاد کنند از آن میوه ای فوت شده (ذَلِكَ) این عذاب (جَزَيْنَاهُمْ) پاداش دادیم مایه ایشان را  
(فَمَا كَفَرُوا ط) بسبب آنکه کفران نعمت و زنده بر مثل کافر شدند (وَهُلْ نُجَازِي) و آیا عتاب کرده  
شود (إِلَّا الْكَافِرُونَ) مگر ناسپاسی و محض نجازی خواند فعل متکلم معلوم و کفو را را منصوب سازد یعنی  
آیا پاداش میدادیم بر ناسپاسی جزای عام است هر مومن و کافر را و مجازات خاصه کفار را است آورده اند  
که بقایای سبب پیغمبر هم آمده گفته شناعتیم پیغمبر و پروردگار خود را پس ازین اگر نعمتی بماند زانی  
فرماید ناسپاسی نکنیم و عبادتی بجای آوریم که بیرون نکرده باشد حق سبحانه و بگردانده نعمت بر ایشان  
سوره فرمود که (وَجَعَلْنَا) گردانیدیم (بَيْنَهُمْ) میان عبا و بَیِّن الْقُرَى الثَّلاثِی) و میان آن دیها که  
بکرم خود (بَارَكْنَا) برکت دادیم (فَیْهِنَّ) در آن از ولایت شام چون فلسطین و اردن و اریحا و ایلیا  
(قُرَى ظَاهِرَةً) دیهای معمود آشکارا مشتمل بکرم گردانیدیم بین الممانی گوید از ماب که منزل اهل صبا بود  
تا شام چهار هزار و هفتصد و پید آمده (وَقَدَرْنَا) و قدر کردیم (فَیْهِنَّ السَّمِیْطُ) در آن و بهار فن مردم را  
با مقدار بر مراحل بیان کردیم و گفتیم (سَمِیْطُوا) بروید (فَیْهِنَّ) در آن دیها (لِیَا لِي وَآیَا مًا) شهادت دوزخ  
(أَمِنْ) امان یافندگان از دشمنان و صباع جهت کثرت خلق یا از جوع و عطش بسبب آبدانی

مواضع بقیه سبا آغاز تجارت کرده ازین بهشت میرفتند چاشت در دین بودند و شام در دین و نو بگرانرا  
 بزرگ و ایشان صد آمد که میان ما و ایشان هیچ فرقی نیست پیاده و سوار این راه همچنان میروند که سواره  
 و تو بگر (فَقَالُوا) پس گفته اغنیای ایشان (رَبَّنَا) ای پروردگار ما (بَاهِدْ) دوری افکن (بَيْنَ أَصْفَارِنَا)  
 میان منازل سفرهای ما یعنی بیابانهای یکدیگر از منزلی تا منزلی تا مردم بی زاد و راه صفر نکنند و تواند کرد  
 (و ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ) و ستم کردند بزمین و ظلم به نفس خود و ما آن دیهار اهراب کردیم (فَجَعَلْنَاهُمْ) پس  
 بگردانیدیم اهل جبار (أَحَادِيثَ) سخنان یعنی ایشان به تعجب بازگویند که از آبادانی بخرابی میل کردند  
 (و مَزَقْنَاهُمْ) و پراگنده و ختم ایشان را (كُلُّ صَدْرٍ) هر پراگنده و ختنی تا یکی از ایشان در مار و  
 نماد قیام غمناک از ایشان بشام رفت و فضاحه به که و اسید به بحرین و اندریش شرب و جزام به تمام  
 و از دیهان و این کار غضب المثل شد بعدی که تفرق ایدیه با این (فِي ذَلِكَ) به وسیله ذکر کردیم  
 (لَا يَاتِ) هر آینه جرمتها است (لِكُلِّ صَبَّاءٍ) هر مهر کننده و ابرصها (شُكُورٌ) سپاس گویند به نعمتها  
 در شرف الامرار آورده که اهل عباد و خوش حالی و فارغ بانی می گذرانند بسبب نامری  
 بر عاقبت و ناشکری بر نعمت رسید بر ایشان آنچه رسید

بیت \*

\* و در کار عاقبت شکوت نکردم لاجرم \* دینی که در آغوش بود اکنون بدندان می گزدم \*  
 (وَلَقَدْ صَدَقَ) و بد و تنبیه راست یافت (عَلَيْهِمْ) بر اهل سبا و امج آن است که بر مهر کافران (إِذْ بَايَسُ  
 ظَنَّهُ) بایس گمان خود را بایس گمان برده بود شیطان که من بر بنی آدم بسبب شهوت و غضب که  
 در نهاد ایشان نهاده اند دست یابم و ایشان را گمراه کنم گمان او درباره اهل غایت راست شد  
 (فَاتَّبَعُوهُ) پس پیروی او کردند و شرک و معصیت (إِلَّا قَلِيلًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ) مگر گروهی از مومنان  
 که ستمی اند (وَمَا كَانَ) نبود (لَهُ عَلَيْهِمْ) بر بایس را بر آنکه گمان او در شان ایشان محقق شد  
 (مِّنْ سُلَاطِينِ) سلاطین و اهل بلای (إِلَّا لَنَعْلَمَ) مگر برای آنکه جدا کنیم (مَنْ يُؤْمِنُ) کسی را که می گردد  
 (بِالْآخِرَةِ) بدان سرای (مِنْهُمْ) از سببیکه (مِنْهَا فِي شَكٍّ) از آخرت در گمان است تا به ابد اولیای  
 اهل ایمان و ارباب گمان (وَرَبِّكَ) پروردگار تو (عَلَى كُلِّ شَيْءٍ) بر هر جزا حفیظ \* مگایمان است  
 (قُلْ) بگو ای محمد مرئی بلبر (أَفَهُوَ الَّذِينَ زَعَمُوا) بخوانید آنرا که گمان برده اید ایشانرا خدا بیان  
 (مَنْ دُونِ اللَّهِ) بخواند ای تنائی یعنی ملائکه که می پرسید بخوانید تا ایشان در جذب منافع و دفع مضار  
 هیچ مددی می یابند یعنی ایشانرا بی عون آفریدگار اعتمادی و اقتدای نیست یا هر کافرانرا بگوی که بخوانید

آله خود را تا هیچ اجابت کند شمار او چگونه اجابت کند شمار اگر مطلقاً (لَا یَعْلَمُونَ) ، ملک نمی شود  
ایشان (مَنْ قَالَ ذَرْهُ) هم سنگ مورد از خرد شد (فِي السَّمَوَاتِ) در آسمانها (وَلَا فِي الْأَرْضِ) و نه در زمین (وَمَا لَهُمْ) و نیست مریدان (فِيهِمَا) در آسمان و زمین (مِنْ شَرِكٍ) هیچ شرکی  
ندارد آفریدن و نه در تصرف کردن (وَمَا لَهُ) و نیست مریدان (فِيهِمَا) در آسمان و زمین (مِنْ شَرِكٍ) هیچ شرکی  
(مَنْ ظَنَّهُمْ) هیچ پنداری و دگرگاری (وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ) و سود نکند شفاعت کس (صَدَقَ) نزدیک  
خدا ای تعالی یعنی گمان شفاعت که به ملائکه یا اعیان نام دارد به محقق نخواهد شد زیرا که درخواست کردن مانع نکند  
(إِلَّا لِمَنْ أِذِنَ لَهُ) مگر کسیکه دستور دهد نه ای مراد ابرای شفاعت کردن یا مانع از آن باشد به درخواست  
کردن و در قیامت منتظر باشند و هم شفاعت نفع بهم مشغولند و او در ترس و ذرع گذرانند تا از حضرت  
عزت چه فرمان و عهده و این انتظار می برند (حَتَّىٰ إِذَا فُزِّعَ) تا چون بردارند ذرع را (عَنْ قُلُوبِهِمْ) از دلهای  
ایشان و دستوری شفاعت دهند (قَالُوا) گویند بعضی از ایشان بعضی را که (مَاذَا قَالُوا) چه چیز گفت  
(رَبِّكُمْ) پروردگار شما در باب شفاعت (قَالُوا الْحَقُّ) گویند سخن راست و درست گفت و فرمودند  
که مومنان را شفاعت کند نه کافران (وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ) و خدا ای برتر است و بزرگوارتر از انکه  
بیمسیر و فرشته بی اذن او شفاعت تواند کرد (قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ) بگو ای محمد که روزی مبدی شمار او  
(مِنْ السَّمَوَاتِ) از آسمانها باران (وَالْأَرْضِ) و از زمین نبات (قُلِ اللَّهُ) و هم خود بگوی روزی  
دهد شمار خدا ای تعالی چه آن سوال را بجز این جوابی نیست و اگر کافران خوف الهام بر زبان بگویند و بدل منتراند  
(وَأَنبَاء) و دیگر بگو با ایشان که مومنان که روزی دهند و ایمانی گویند و یکی را برستین کنیم که بر هر حقت  
یکی است (أَوِ يَأْتِكُمْ) یا شمشیرگان که جهاد را امرات امکانیت فروتر از نیست با واجب الوجود  
شریک زید (لَعَلِّي هُدَى) براه راهتیم (أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) یا در گمراهی آشکارا (قُلْ لَا تَسْمَعُونَ)  
بگو بر سیده نخواهند شد (عَمَّا أَعْرَضْنَا) از انکه می گویند ازیدی (وَلَا تَسْمَعُونَ) و ما بر خیده نخواهیم شد (عَمَّا  
تَعْمَلُونَ) از آنچه شما می کنید بلکه هر کس را از عمل او سوال پروردگار نخواهند کرد و مناسب آن جزا  
خواهند داد (قُلْ نَجْعَلُ) بگو جمع کنند (بَيْنَنَا) میان ما و ائمه ابرو و دگر ما و قیامت (ثُمَّ يَفْقَهُ) پس حکم کند  
(بَيْنَنَا بِالْحَقِّ) میان ما بر استی و محقق را برستان وصال تربت فرستد و سبطل را بزند آن و بال  
(وَهُوَ الْغَنَاحُ) او است حکم کننده در قضایای شما (الْعَالِمِينَ) دانایه بگو بگی حکم (قُلْ أَرُونِي الَّذِينَ)  
بگو بنده من آنرا که (الْحَقِّقْتُمْ) بر بسته ایم (بِه) بخدا ای (شُرَكَاءَ) انبازان یعنی بنایید تا که ام و مفت جانرا

شریک من نیست زید و عبادت (کَلَّا) این انبازی دوست نیست (بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ) بلکه او است خداوند غالب بر هر کس که دم شرکت با او تواند زد (الْحَكِيمُ) دانایا با حکام صواب و موصوف به حکمت بالغه پس کدام کس را با او بت شرکت تواند داد

نظم

\* و عده لا شریک له صفتش \* و هو الکفر داخل معرفتش \*

\* شرک را سموی و حدتش و نیست \* عتیل از کنه ذاتش اگر نیست \*

\* هست در راه گبریای جلال \* شرک نالایق و شرک محال \*

(وَمَا أَرْسَلْنَاكَ) و نفرستادیم ترا ای محمد (إِلَّا كَافَّةً) مگر فرستادیم عامه و شامل (لِلنَّاسِ) بر هر مردمانی از احمد و اسود و از جن و انس یا نفرستادیم مگر به عامه خلق و این از خصایص افضلیت آنحضرت است عم که جبهوت بود با هر افراد آدیان و جنیان و غیر آن و هیچ کس از انبیاءم بتمام جن و انس مبعوث نشده \* نظم \*

\* ترا دادند منشور سمادت \* و زان پس نوع انسان آفریدند \*

\* بر ترا جمله در خیل تو کردند \* پس انگاهی سبایان آفریدند \*

و گفته اند نای کافه برای مبالغه است چون علامت و نسبت یعنی نه فرستادیم ترا اگر باز دارند و مردمان را از شرک (بَشَرًا) مرده دهنده بفضل سبیکه توحید اقرار کنند (وَنَذِيرًا) و بیم کننده بعد از آنکه شرک را اصرار نماید (وَلَكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ) و لیکن بیشتر مردمان (لَا يَعْلَمُونَ) نمی دانند فضایل و کمالات ترا و جهل مرکب ایشان را بر مخالفت تو سید او (وَيَقُولُونَ) و می گویند از قرط جهالت (مَتَى) کی باشد (هَذَا الْوَعْدُ) این وعده عذاب یا قیام قیامت (إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ) اگر هستید شمارا است گوین یعنی رسول تو مومنان (قُلْ لَكُمْ) بگو مر شمارا (مَبِيعَاتُ يَوْمٍ) وعده روزی است که چون بر شمه (لَا تَسْتَأْذِنُونَ) باز پس ناید (عَنْهُ) از آن روز (سَاعَةً) مقدار اندک زمانی (وَلَا تَسْتَعِدُّ مَعَهُ) و پیشی نگیرید بر آن آورده اند که کنار که اهل کتاب را از احوال پیغمبر هم پرسیدند ایشان گفته مادر کتب خودنت او خوانده ایم و او پیغمبر حق است ابو جهل و اسامی او گفته مادر کتب شما نیز ایمان نداشتیم و این آیت نازل شد که (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا) و گفته آمانا که مگر دیدیم مایل کتاب را که ما (لَنْ نُؤْمِنَ) ایمان نداریم (بِهَذَا الْقُرْآنِ) باین قرآن که بر محمد فرو می آید (وَلَا بِالَّذِي) و نه به آن کتاب نیز که فرو آمده است (بَيْنَ يَدَيْهِ) پیش از او و او توئی و اگر بینی (إِنْ الظَّالِمُونَ) چون ستمکاران یعنی مشرکان را (مَوْفُونَ) باز دشمنان باشند (عند ربهم) نزد پروردگار خود یعنی در موقف محاسبه بر آید بر بینی

امری معتب و کاری بر خوف (یَرْجِعُ بَعْضُهُمْ) باز می گردانند بر خضی از ایشان (إِلَى يَعْصِي الْقَوْلَ) بسوی برخی دیگر از ایشان سخن را یعنی محاوره می کنند و سخن بر همدیگر می گردانند (يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا) می گویند آنکه زبون کوفتگان بودند یعنی تبان و بس روان (لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا) مرآنما را که از قول حق سرکشی می کردند یعنی پیش وایان و بزرگان (لَوْلَا أَنْتُمْ) اگر نه بودید شما یعنی اتصال و انوای شما نمی بود (لَكُنَّا مَوْحِشِينَ) هر آنکه می بودیم مگر دیدگان اما شما ما را همراه کردید و از ایمان بازداشتید (قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا) گویند آنما که گردن سستی کرده بودند (لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا) مرآنما که در دنیا زبون و سیماره گرفته بودند (أَفَحُنَّ صَدَقْنَاكُمْ) آیا ما بازداشتیم شما را (حَنِ الْهُدَى) از قبول ایمان و هدایت (بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ) پس از آنکه آمد بشما (أَلَمْ كُنْتُمْ بِلَاكِهِ) بودید شما به نفس خود (مُجْرِمِينَ) گناهکاران و مشرک آرندگان (وَقَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا) و گویند آنما که ضعیف و سیماره بودند (لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا) مرآنما که از قول حق سرکشی می کردند (بَلَى) نه چنین است که ما بخو و کافر شدیم بلکه (مَكْرُ الْبَلِ وَالنَّهَارِ) کرد فریب شهادت شب و روز باز دادند و ما بود از ایمان (إِذْ تَأْمُرُونَنَا) چون می فرمودید ما را (أَنْ نَّكْفُرَ بِاللَّهِ) بآنچه کافر شویم بخدای (وَنَجْعَلَ لَهُ) دفر بگیریم مراد را (إِذْ أَدَّاهُمْ) هستایان (وَأَسْرَوْا الدِّمَامَةَ) وبرد و کرده بعد از گفت و شنید پشیمان شوند و عمن خود را پنهان دادند یا پشیمانی را از یکدیگر پنهان دادند تا بسرزنش در نماند و بعضی اصرار را به معنی اظهار دادند و این لغت او اضعاف است یعنی ظاهر گردانند پشیمانی را (لَهُمْ أَوَّلُ الْعَذَابِ ط) آن هبتگام که بر ایشان عذاب را (وَجَعَلْنَا الْأَخْلَافَ) و بکنیم ما غلهای آتشین را (فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا ط) و گردن آنما که کفر و بدعت از تبان و مبهوعان ایراد مستقبل بلاظ ماضی به جهت تحقیق وقوع است و وضع مظهر بجای مضمرا شعار می بموجب اغلال ایشان است (هَلْ يُجْزَوْنَ) آیا جزا داده شوند مردمان یعنی نشوند (الْأَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ) مگر آنچه باشند که عمل کنند پس تسایه حضرت رسالت بناه عم می فرماید (وَمَا أَرْسَلْنَا) نفرستادیم ما (فِي قَرْيَةٍ) در هیچ دهی و شهری (مِّنْ نَّذِيرٍ) هیچ بیم کننده یعنی پیغمبری (إِلَّا قَالُوا) مگر آنکه گفتند (مُتَرَفُّو هَالِكٌ) متعمران و متکبران آن ده مرآن پیغمبران را (إِنَّا) به دستیکه ما (بِمَا أَرْسَلْتُمْ بِهِ) آنچه فرستاده شده آید بآن یعنی بر عم خود (كَافِرُونَ) مگر و دیدگان و مکرانیم (وَقَالُوا لَوْ كُنَّا) و دیگر گفتند (أَكْثَرُ أَمْوَالٍ أَوْ أَوْلَادٍ) بیشتریم از جهت اموال داد و داد یعنی مال و فرزندان ما بیش از شما است پس مابعد عوی رسالت همراز از ترسیم از شما (وَمَا كُنَّا) و نیستیم ما (بِعُودِ الْيَمِينِ) عذاب کرده شدگان یعنی نه ای ما را عذاب



خواهد کرد زیرا که ما را به نعمت گرامی کرده پس به محنت خوار نخواهد ساخت (قُلْ إِنْ رَّبِّيْهِمْ  
 پروردگار من (يَبْسُطُ الرِّزْقَ) کشاده می گرداند و دزدی را (لَئِنْ يَشَاءُ) برای هر که می خواهد از اهل شرک  
 و معصیت به مشیت خود نه برای کرامت او (وَيَقْدِرُ) و تنگ می سازد بر هر که می خواهد به جهت حکمت  
 خود نه از روی مذلت (وَلَكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ) و لیکن بیشتر مردمان (لَا يَعْلَمُونَ) نمی دانند و گمان می برند  
 که کثرت اموال و اولاد برای شرف و کرامت است و شاید که از دزدی استهراج بود (وَمَا أَمْوَالُكُمْ)  
 و نیست مالها که بشمارادیم (وَلَا أَوْلَادُكُمْ) و نه فرزندان که بشمارد زانی داشته ایم (بِالَّتِي تُقَرِّفُكُمْ)  
 بآن خصالتی که نه دیک گرداند شمارا (صَدَقْنَا) نه دیک ما (زُلْفَى) نه دیک گردانیدنی به تقرب با اعمال  
 صالحه باشد و شمارا آن نیست پس اموال و اولاد کسی و اجاق نه دیک نمی گرداند (إِلَّا مَنَ آمَنَ)  
 بگم گس را اگر گردد (وَعَمَلٌ صَالِحًا) و بکند عملی که صلاحیت قبول داشته باشد یعنی اموال خود را نفع  
 کند و راه حق و اولاد خود را علم دین بیاموزد و در صلاح تربیت نماید (فَأُولَئِكَ) پس آن گم گره (لَهُمْ)  
 میراث نام است (جَزَاءُ الْفَضْلِ) پاداش دو تو یعنی زیاده بر زیاد یکی زیاده و بیشتر تا به فصد (بِمَا عَمِلُوا)  
 بسبب آنچه کردند از نیکیها (وَهُمْ فِي الْغُرَفَاتِ) و ایشان در غرفهای بهشت (الْمُنُونَ) ایستاده از نگاره  
 آفات و شداید و مخافات (وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ) و آنانکه می شتابند و کوشش می نمایند (فِي آيَاتِنَا) و در آیاتهای ما  
 یعنی قرآن و بران زبان طعن می کشانند (مُعَاذِ رَبِّهِمْ) در حالتیکه گمان برند گمانند که ما را عاجز تواند ساخت  
 از انزال آن یا مردم را از بهر فرق و ایمان آوردن بدان (أُولَئِكَ) آن گم گره (فِي لَعْنَةِ مُنْصَرِّفُونَ)  
 در لعناب و دوزخ حاضر آورده شده گمانند (قُلْ) بگو ای محمد (إِنْ رَّبِّيْهِمْ) بدو صحتیکه آید به نگار من (يَبْسُطُ الرِّزْقَ)  
 کشاده می سازد و دزدی را (لَئِنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ) برای هر که می خواهد از بنده گان خود از کافران و عاصیان  
 بر وفق مشیت خود (وَيَقْدِرُ لَهُ) و تنگ می سازد بر هر که می خواهد بر وجه حکمت خود (وَمَا أَنْفَقْتُمْ)  
 و آنچه نفقه می کنید (مِنْ شَيْءٍ) از چیزی که شمار است و راه ندای (فَقُولُوا) پس ندای (يَذُلُّنَهُ جِ)  
 محض میدهد آنرا در دنیا یا آخره می نهد برای شمار و آخرت و در حدیث آمده است که هر بانداد و وزشت  
 از آسمان نزول می نماید یکی می گوید اللهم اعط کل منفق خلفا یا هر نماند کننده را عوض ده و دیگری  
 دعا می کند اللهم اعط کل ممسك خلفا یا مال هر مسک را عوض ده تلفت ساز  
 \* چه در راه حق تا موجب عز و شرف گردد \* \* منه بر روی هم گماند که زمانی آن تلفت گردد \*  
 (وَهُوَ خَيْرُ الرِّزْقَيْنِ) و ندای تعالی بهترین روزی دهنده گان است یعنی غیر او که چیزی بکسی میدهد

واسطه است در ایصال رزق و رزاق حقیقی اوست (۱) و یَوْمَ یُخْشَرُهُمْ جَمِیعاً (و یاد کن روزی را که جمیع کنیم همه بنویسیم را از خزاع (ثُمَّ یَقُولُ) پس گوئیم و جنس و هر دو لفظیای می خواند یعنی نه ای نمالی هر واحد کند پس گوید (لِلْمَلَائِكَةِ) مفرشتگان را که (أَهْوَلُ أَرْبَابًا کُمْ) آیا این گردند که شمار را (کَانُوا یَعْبُدُونَ) بودند که می پرستیدند و این سوال جهت توبیح مشرکان و قطع طمع ایشان است از شفاعت ملائک (فَالْتُوا) گویند فرشتگان (هَبْنَانِکَ) پاکی ترا است از آنکه غیر ترا پرستند (أَنْتَ وَلِیْنَا) تویی خداوند ما و معبود ما و خود را در بندگی تو منصرفید انیم بچند معبودیت خود را و ادا کنیم یا تویی دوست ما (مِنْ دُونِهِمْ) بجز ایشان یعنی میان ما و ایشان هیچ دوستی نیست و حادث که ما به پرستش ایشان را رضاداده باشیم (بَلْ کَانُوا) بآیه بود که از جهل و غوایت (یَعْبُدُونَ الْجِنَّ) می پرستیدند و این را یعنی فرمان ایشان می بردند در پرستش آلله باطله یا ستمش می شدند بطور ستم و در خیال ایشان می انگاشته اند که اینها ملائک اند (اکْثَرُهُمْ) بیشتر مردمان (بِهِمْ) بدین و ان (مُؤْمِنُونَ) گردیده گانند یعنی متابعت ایشان می کنند (فَالِیَوْمَ) پس امروز که همه حکما مرشد ای راست (لَا یَمْلِکُ) مالک نمی شود (بَعْضُکُمْ) بعضی از شما (لِبَعْضٍ) برای بعضی (نَفْعاً) سودی را (وَلَا ضَرَّاً) و نه زیانی را یعنی معبودی باطل را برای عابد خود قوت رساندن سود و دفع کردن زیان نیست (وَنَقُولُ) و گوئیم (لِلَّذِینَ ظَلَمُوا) مر آنان را که ستم کردند بر نفس خود بوضع عبادت و ریغ و موضع آن (ذُقُوا) بچشید (عَذَابَ النَّارِ الَّتِیْ) عذاب آن آتش که (کُنْتُمْ بِهَا) بودید که ان (تُکَذَّبُونَ) تکذیب می کردید و دروغ می پنداشتید (وَإِنْ أَتَعْلَى) و چون خوانده شود (عَلِیْهِمْ) بر کافران (آیَتِنَا) آیتهای ما یعنی قرآن (بِیِّنَاتٍ) آیههای روشن (وَالْتُوا) گویند (مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ) نیست این سس کسی خوانده کلام یعنی محمد گرامی که (یُرِیدُ أَنْ یُضِلَّکُمْ) می خواهد آنکه بازدارد شمار را (مَا کَانَ) از ان چیزی که بودند که بیوسنه (یَعْبُدُوا آبَاءَهُمْ) می پرستیدند بعد از ان شما آنرا یعنی مدعی او این است که شمار از بت پرستی منع کند و بدین و آئینی که احداث کرده در آرد و تابع خود سازد (وَقَالُوا) و گفتند (مَا هَذَا) نیست این کلام که می خواند یعنی قرآن (إِلَّا فُکْ) مگر دروغی (مُفْتَرًی) بر باد و بخرای اضافه کرده (وَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا) و گفتند آنانکه نکر و بداند از کفراد که (لِلْحَقِّ) مر بیغمار راست را (لَمَّا جَاءَهُمْ) آن هنگام که آمد به ایشان یعنی قرآن (إِنْ هَذَا) نیست این (إِلَّا سِحْرٌ مُبِینٌ) مگر سحر آشکار ایشان این همین از کبر و بگویند (وَمَا آتِیْنَاهُمْ) و حال آنکه نداده ایم ایشانرا (مِنْ کُتُبٍ) از کتابها نزد فرستاده که بمواریه (یَذْرُؤُنَهَا) بخواهند آنرا از انجا

وَلَقَدْ آتَيْنَاهُمْ بَطْلَانًا (وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ) وافر ستادیم بسوئی ایشان (قَبْلَكَ) پیش از تو  
یعنی در زمان قدرت (مِنْ نَذِيرٍ) هیچ بیم کننده یعنی پیغمبری که ایشان را بحق دعوت کند و بر تکذیب  
آن بیم ناید (وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ) و تکذیب کردند مرا دنیا را هم آنانکه پیش از ایشان بودند  
(وَمَا بَلَّغُوا) و حال آنکه نرسیدند اهل مکة (مَعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ) بدو یک آنجا داده ایم ایشان را از غرض  
قوت و طول عمر و کثرت اموال یا نهاده بودیم پیشینان را و عشر آنجا اهل زمان نداداده ایم از جمیع  
و بر همین دلالات و احباب به آیات (فَكَذَّبُوا وَارْتَضَوْنَاهُ) پس آنکه تکذیب کردند پیشینان پیغمبران  
مرا (فَكَيْفَ كَانَ) پس چگونه بود (نَكِيرًا) انکار و من برای ایشان یعنی ناپسندیدند من ایشان را  
و خدا بگردن پس باید که قوم تو نیز بترسند از مثل این حالات (قُلْ إِنَّمَا أَعْطَاكُمْ) بگو ای محمد جز این  
نیست که پندیده ام شما را داشت دمی کنم (بِوَا حِدَةٍ) یک چیز (أَنْ تَكْفُرُوا بِاللَّهِ) آن چیز آن است  
که برخیزید از مجلس پیغمبر هم برای خدا و پراگنده شوید (مَعْتَنِي وَفَرَادَى) دو دنا باینکه یگر مشاورت  
کنید و یک یک نالزا از دحام خاطر شما شوش شود (ثُمَّ اتَّفَكُوا وَاقْتُلُوا) پس تفکر کنید و امر را از مبداء  
حاصل اود تا این غایت اطوار اود آباد آید تا بداند که المنة (مَا بِصَاحِبِكُمْ) نیست این بار شما (مِنْ جَنَّةٍ)   
هیچ دلیلی که اود ابر دعوای رسالت باعث باشد بلکه می شناسید که اهل عقل اود آن کافی است بر مدق  
قول اود (إِنْ هُوَ) نیست اود (إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ) مگر بیم کننده مر شما را (بِئْسَ يَدَيَّ) بدیش از وقوع عذاب  
شدیدی (هَذَا بَلَى سَخَتْ) که خدا ب آخرت است (قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ) بگو آنچه می طلبم شما را (مِنْ أَجْرِ)   
از مزدی بر ادای رسالت (فَهُوَ لَكُمْ) پس آن مر شما را است یعنی هر مزدی که بر ادای رسالت  
می خواهم بر شما بخشیدم مراد نفسی موال است یعنی هیچ اجری نمی خواهم (إِنْ أَجَبْتُمْ) نیست مر د  
دعوت من (إِلَّا عَلَى اللَّهِ) مگر بر خداوندی تعالی (وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ) و اود بر هر چیزی (شَهِيدٌ) گواه است  
(قُلْ إِنْ رَبِّي) بگو بدو (حَتَّى) بنزد و دگر و من (يَقْضِي بِالْحَقِّ) می افکند حق را یعنی دمی را القامی کند  
بر من که می خواهد یا من در است و درست را بر من می سازد و را غایق مراد افشای ذین الاسلام و اظهار  
احکام آن است (هَلْ لَمْ أَتِي بِشَيْءٍ) اود است دانی پوشیده نادر هیچ چیز بر من نیست (قُلْ جَاءَ الْحَقُّ)   
بگو ای محمد آمد سخن درست و راست یعنی قرآن با اسلام باینست پیغمبر (وَمَا يَنْبَغِي الْبَاطِلُ) و نمی آید  
باطل یعنی البیس یا بت چیز را (وَمَا يَعْجِدُ) و باز مگرداند آنرا یعنی قادر نیست بر خلق و بت (قُلْ إِنْ  
ضَلَلْتُ) بگو اگر بفریدم از راه حق به چنانکه گمان بر دید من (فَإِنَّمَا أَضِلُّ) پس جز این نیست که

می لغزم (عَلَى نَفْسِي ج) بر نفس خود یعنی وبال آن عاید من است (وَأِنْ أَهْتَدَيْتَ) و اگر براه راست  
 روم (فِيمَا يُوْجِي) پس حسب آن است که وحی می فرستد (إِلَيَّ) بسوی من (وَبَيِّنْهُ) بر درگاه  
 من در توفیق هدایت و ابواب بنیاد او است (إِنَّهُ) بهر سببیکه خدای تعالی (مَجْمَعٌ) شنوا است  
 دعای بندگان را (قَرِيبٌ) نزدیک است بامید نیازمندان (وَلَوْ تَرَى) و اگر به بینی کافران را (إِنْ فُرِيقَا)  
 چون ترسان شوند نزدیک مرگ یا بوقت هلاکت یا در روزید و به بینی امری عجیب باهول (فَلَا فَوْتَ)  
 پس نباشد هیچ فوتی یعنی بگرختن و پناه بجهنم بردن عذاب از ایشان فوت نشود (وَأَخِذُوا) در گزیده شوند  
 (مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ) از جای نزدیک یعنی از روی زمین بر زیر زمین یا از موقف به وزخ یا از صحرای بدو  
 بجای آورده و بعضی تفاسیر آمده که این آیت در شان سفیان و قوم او است که در آخر الزمان خروج کنند  
 و لشکری از شام بجهت تخریب کعبه مظهر زادنا الله ثمرات ترتیب نماید و آن جمیع را بادی بر زمین فرودند  
 پس معنی آنند و امن مکان قریب بدین تفهیم آن است که از تحت اقدام خود مانع گردند و از تمام  
 آن لشکر و کس نجات یابند یکی شایسته که بر دیگر که او را ناجیه جویی گویند روی انتقام گشته خبر  
 خفت قوم سفیان رسانند (وَقَالُوا) و گویند مشرکان که یا لشکر سفیانی بوقت مرگ یا زمان ضعف  
 (أَمْنَا بَعْدَ) ایان آورده ایم بخدای تعالی یا به پیشتر یا بحشر ما را باز گردانید بدینا (وَأَنَّى لَهُمُ التَّنَادُ) و  
 تا از کجا باشد ایشان را باز گشتن و محض غرور می خوانند و آن به معنی تنادل است یعنی از کجا بود ایشان را  
 فرا گرفتن ایمان (مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ) از موضعی دور که آن عالم آخرت است و محل تکلیف ایمان دنیا  
 است و نزدیک باس آخرت مشهود است پس ایمان سود نکند (وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ) و حال آنکه بگم و بداند  
 بخدا و رسول و بعث را (مِنْ قَبْلُ ج) پیش ازین که در جز تکلیف بودند (وَيَقْذِفُونَ) و می افکندند (بِالْغَيْبِ)  
 پوشیده گی سخنان مالا یعنی بگمان خود سخن می گفتند و بر قرآن و رسول طعن می کردند (مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ)  
 از جای دور یعنی دور تر بودند از آنچه می گفتند و نمی دانستند که می گویند (وَحِيلَ) و جدا گردیده (بَيْنَهُمْ)  
 میان ایشان (وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ) و میان آنچه آرزو می برند از آنچه گفته از قبول ایمان و رجعت بدینا  
 (كَمَا فَعَلْ) همچنانکه کرده شده پس عمل (بِأَشْيَاءِ عِثْمَ) با شایسته ایشان از کافران گذشته (مِنْ قَبْلُ ط)  
 پیش ازین یعنی ایمان باس از ایشان نیز قبول نکردند (إِنَّهُمْ كَاْفُوا) بهر سببیکه ایشان بودند  
 (فِي شَكٍّ مِّنْ نَّبِيٍّ) در گمان تهمت افکنده و مضطرب سازنده

سورة فاطر مکیه (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) و هی خمس و اربعون آیه

ع

(اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ) ستایشی که شاید و نشاید که خدا را در بود و مرده ای توانی را که غمناک و آرد شاد و ستایش است  
 (فَاطِرِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ) نو بزمه و دپد آرمده آسمانها و زمینها است (وَجَاعِلِ الْمَلٰٓئِكَةِ وَاٰتَمِدَ  
 فرشتگان (رُسُلًا) رسولان یعنی فرستاد ایشان را برت است بانیان عالم و گویند رسالات الهی به پیغمبران  
 هم رسالت بوحی و بادلبا الهام و بهو منان برود و یائی صادق و پس مفت فرشتگان می کند (اَوْ لِيْ اَجْنَحُفَّ  
 خداوند ان بالها (مَتْنِيْ) دو دوبرای طبران (وَقُلَّاتِ) و سه حصه (وَرَبَّاعِطِ) و چهار چهار برای آرایش  
 مراد خصو صیت این اهدا نیست و نفی زیاده چدر جراست که جبرئیل عم ششصد سال دارد (يَزِيْدُ)  
 زیاده می کند (فِي الْخَلْقِ) در آفرینش خود (مَآيَسَّاءُطِ) آنچه می خواهد یعنی در آنچه ملائک می افزاید تا از  
 چهار زیاده می شود و اصح آن است که مراد از خلق آدمیان اند و زیادت ایشان باعث تبار باشد چون  
 فصاحت و علم و گرم و یا جسمانی چون حسن صورت و ملاحت و عینین و گفته اند مراد خط یکو است با محبت  
 در و الهام خلق امام کشیری روح فرمود که علو همت است یا رخصا بتدیر شوق بمرتب و قرب و در حقایق الهی  
 آرد که تواضع و اشراف و سخا و اغنیاء و عفت در فقر و اصدق در مومنان و شوق در محبان (اِنَّ اللّٰهَ)  
 بدستیکه خدای تعالی (عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ) بر هر چیز از رسالت ملک و زیادت در خلق (قَدِيْرٌ) توانا  
 است (مَآيَفْتَحُ اللّٰهُ) آنچه بگشاید خدای تعالی (لِلنَّاسِ) برای مردمان و فرستد ایشان (مِنْ رَّحْمَةٍ)  
 از بخشایش خویش چون نعمت و عاقبت و صحت و عالم و توبه (فَلَا مُمْسِكُ) پس باز گیرنده نیست  
 (لَهَا) مر آنرا و مَآيُمْسِكُ) و آنچه باز گیرد از مردمان از آنرا بخشیش خود (فَلَا مُوَسِّلَ لَهٗ) پس هیچ فرستنده  
 نیست مر آنرا (مِنْ بَعْدِهٖ) از پس باز گرفتن آن (وَهُوَ الْعَزِيْزُ) او غالب است و باز گرفتن (الْحَكِيْمُ)  
 صواب کار در فرستادن صاعب سخت الامر را گوید که او باب فهم برانند که این آیت اشارت به فتوح  
 مومنان و اهل عرفان است \* و فتوح آنرا گویند که از غیب ناجیه و ناخواسته آید و آن دو قسم است یکی  
 مواهب و دیگری مطالب معنوی و آن عالم لدنی است ناآموخته یا شریعت موافق ناشده  
 یا بدل آشنای شیخ الاسلام قدس سره (مود که آه ازین عالم ناآموخته گاهی در آن غرقم دگاه از آن سوخته \* نظم \*

\* دست لطیفش نسج عالم و حکم \*

\* عالم اهل دل نه از مکتب بود \*

\* بلکه از تاقین خاص رب بود \*

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا مَا آتَاكُمُ اللّٰهُ) نعمتهای رب العالمین را که انعام فرموده  
 است (هَلْ مِنْ خَالِقٍ) آیا هست هیچ آفریننده

(خَيْرَ اللَّهِ يَوْمَ قُتِمَ) بحر خدای تعالی که روزی ده شمار (مِنَ السَّمَاءِ) از آسمان باران (وَالْأَرْضِ ط) و از زمین گیاه (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ) هیچ معبودی بجز اوست نگردد (فَأَنبِئْهُمْ تَوَفُّكَوْنَ) پس بگو که دایم می شوی از راه نوحید (وَأَن يَكْذِبُوكَ) و اگر بدو غدارند ترا اهل مک (فَقَدْ كَذَبْتَ) پس بدو متیکه نگذیب کرده شدی (رُحِّلَ) رستادگان (مِن قَبْلِكَ ط) پیش از تو دایشان صبر کردند تو هم اذیت بایشان کن: و شکیبائی (وَالِیَ اللَّهِ) و بدوی خدای تعالی (تَرْجِعُ الْأَمْوَرُ) بازگردانده شود هر کار و ترا بر صبر و ایشانرا بر نگذیب جزا ده (يَا أَيُّهَا النَّاسُ) ای مردمان (إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ) بدو متیکه دهد خدای تعالی در حشر و جزا (حَقٌّ) راست است و در خلاف نباشد (فَلَا تَغُرُّكُمْ) پس باید که بازی ندهد شمار او نفریبید (الْحَيَاةُ الدُّنْيَا) زندگی دنیا تا آخرت فراموشش کنید (وَلَا يَغُرُّكُمْ) و باید که فریفته نگذید شمار او (بِاللَّهِ) بگویم نه ای (الْعُرُوقُ) شیطانی فریبده یعنی با وجود اعدا بر معصیت آن روزی محقرت درو ایشا نشانگند و اگر چه این ممکن است اما به مشابه تسادل زهر است بامید دفع طبیعت مرآه ایام قیامت و است بآن بزدگان فرموده اند که یکی از مکیه ایامیست و ایست در توبه یعنی توبه بدهد در تابخری انگند و گوید فرصت باقی است عشرت نقد را از دست بده

\* بیت \*

\* ا شنب هر شب یار می و شب به باش \* \* چون روز شود توبه کن و زاهد باش \*

حافل باید که باین فریب از داند و دوازدهم الفرصت ترمها محاب غافل نگردد و الله تعالی هر دو توفیق دهد \* مصرع \* توبه را فرود انگندی عمر فردا که دید \* إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ \* و بدو متیکه شیطان بر شماراد ششمنی است بعد اوست تدبیری میرانی (فَاتَّخِذُوا عَدُوًّا ط) پس ترا گیرید ششما هم او را دشمن و از و نه نموده در مجامع احوال بدو اعما و نه نایید از بزرگی برسید نه که چگونگی شیطان را دشمن گیریم گفت از بی آرزو او مردید و تابع هوای نفس خود میشوید و هر چه کنید باید که موافق مشرع و مخالف طبع باشد (إِنَّمَا يَدْعُوا) جز این نیست که می خواند شیطان با تابع هو او میل بدینا (حَرِّقْهُ) کرده خود یعنی بگردان و فرمان برداران خود را (لِيَكُونُوا) تا باشند در آخرت با او (مِنَ أَصْحَابِ الْعَذَابِ ط) از یاران آتش یعنی ملازمان دوزخ (الَّذِينَ كَفَرُوا) آنانکه کافر شده و دعوت شیطان را اجابت کردند (لَهُمْ) مرا ایشانرا است (عَذَابٌ شَدِيدٌ) عذاب سخت و در آخرت (وَالَّذِينَ آمَنُوا) و آنانکه کرده اند و با شیطان مخالفت ورزیدند (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) و کردند عملهای صالح و خالص و پاکیزه (لَهُمْ مَغْفِرَةٌ) مرا ایشانرا است آمرزشش از هر در دگار ایشان (وَأَجْرٌ كَبِيرٌ) و مزدی بزرگ یعنی ثواب وافر

در بهشت (اَقْنِ زَیْنًا) آبا سببیکه آمده است شد (لَهُ) برای او (سَوْءٌ هَمَلَهُ) زشتی عمل او را (فَرَّاهُ) پس دید آن عمل زشت را (حَسَنًا ط) نیکو چون کسی که تمیز می کند حسن را از قبیح و هر یک را به پند بصفتی که نافع باشد در موضع آورده که مراد از جمله است یا عاص بن و ایمن و سوره عمل ایشان مشرک و تکذیب است ما و دی گوید که مراد بود و نصاری اند و سوره عمل عناد و سکاره ایشان است استید عالم هم با خوارج و زوافض و سوره عمل ایشان تاویلات باطله (فَإِنَّ اللَّهَ) پس بدست نیکه خدای تعالی (یُضِلُّ) می گزارد و گمراه می گرداند (مَنْ یَّشَاءُ) هر که امری خواهد او بدهد (مَنْ یَّشَاءُ ط) و راه می نماید و توفیق دهد هر که امری خواهد (فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُکَ) پس باید که مرود نفس تو یعنی مایل به ناک نشود (عَلَيْهِمْ) بر گمراهی ایشان (حَسْرَاتٍ ط) برای حسرت های تواری که می خوردی و تاسف های گوناگون کرداری در فعل های ناخوش ایشان یعنی تحمیر که بر یک از آن مقتضی حمرت است بخور بر ایشان و جان و در مرد کار ایشان کن (إِنَّ اللَّهَ) بدست نیکه خدای تعالی (عَلِيمٌ) داناست (إِنَّمَا یَهْتَدُونَ) با آنچه می کنند و برایشان جزا خواهد داد (وَاللَّهُ) و خدا ای حق (الَّذِی أَرْسَلَ الرِّیَاحَ) آن است که غرستان را باران یعنی باد شمال و جنوب (فَتَنْفِیوْهُنَّ) پس برانگیخته ایشان (حَاحَاتًا) ابر را ابراماضی بلفظ خوارج جهت احتضار این صورت متن بر حکمت است (فَسَقْنَاهُ) پس برانیم آن ابر و احد دل بتکلم جهت اقتضای فعل است یعنی ما توانیم و پس که برانیم (إِلَى فَلَدٍ هَمِیَّتٍ) اموی زبیدی مرده افغرو و یعنی با عیای آن (فَاحْیِیْنَاهُ) پس زنده کردیم تا بلی که از ابر نازل شده بود (وَالْأَرْضَ) زمین را (بَعْدَ مَوْتِهَا) پس از مردگی و انقراضی او (كَذَٰلِکَ النُّشُورُ ط) هم چنین است زنده کردن یعنی اعیای اموات و برانگیختن اموات در دفعه عقد و به یک سلطان است (مَنْ کَانَ) هر که باشد که برای خود (أَعْرَضَ الْعِزَّةَ) می خواهد از جندی گو طاب عزت از پرستش خدای کن (فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِیْعًا ط) پس مرده ای تعالی راست هر عزت و عزه او در سوال و مومنانی متعز زنده که و الله العز و الرسول و الله من عزت و ملازمت او است و عزت او در مخالفت او

\* بیعت \*

\* عزیز می که از در گهش سر بتافت \* \* \* \* \* \* \*  
 (إِلَیْهِ یُضَعُّ الْکَلِمُ الطَّیْبُ) اموی رضای او باید رگه قول او بالا میرد و سخنان پاک یا صمیمیتی که آنها در و کتاب است میل معود می کند (وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ یَرْفَعُهُ ط) و عمل شایسته بر سید او را آزاد مکان قول می رساند و مجرد قول بی عمل صالح که اخلاص است نافع نیست یا کام غیب دعا است و عمل صالح مد فته

مساکین و دو غالب اجابت دعوات بتجدد ثبات است یا کفر دعای ایماست و عمل صالح بامین جماعتیان یا کفر تکبیر غزوات است و عمل شمشیر زدن یا کفر است تغذای است و عمل عدم و درین هر صورت بردارنده کار عمل است و بعضی ضمیر فاعل در بر فاعلاید به کفر طیب دانه که قول لا اله الا الله است و گویند توحید بردار و عمل را چه قبول افعال به توحید است و یک و در کثافت آن است که دعای بردار و عمل صالح را یعنی در مرتبه وی را و قبیح گرداند مراد عمل موصل مخلص است که هیچ جزا نیست آن نیست و کاری را که ریایان آسخته باشند از هر جزو اندر دلی مقدر و تراست

نظم

\* کرمت هیچ اخلاص در یوم نیست \* ازین در کسی چون تو محروم نیست \*

\* زو قلاب آلوده بی قیمت است \* زوی را که خالص بود حرمت است \*

وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ) و آنانکه بهنای می کنند و می سازند کراهی بد را و کراهی قریش است نسبت با حضرت و است بنا به عم آنچه و در دار الله و اندیشه نه در باره آنحضرت عم از حسن و قتل و افراج چنانچه در سوره انفال گذشت (لَهُمْ اَمْرًا نَرَاهُ) ماکرانه است (عَذَابٌ شَدِيدٌ) عذابی سخت در آخرت (وَمَكْرُاُولٰٓئِكَ) و مکر آن کرده (هُوَ يَوْمُهُ) ادا گاه شود و از پیشش نرود (وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ) و خدا ای تعالی یا فرید شمار اینچه بهر شمارا (مِّنْ تُرَابٍ) از خاک (ثُمَّ مِنْ نُّطْفَةٍ) پس نیافرید شمار از نطفه (ثُمَّ جَعَلَكُمْ) پس گردانید شمارا (اَزْوَاجًا) جفتهای مردان و زنان که مرد و جدت کنید (وَمِمَّا تَحْمِلُ مِنْ اَنْثٰى) و باز تکمیل دین از زن و هیچ زنی (وَلَا تَقْضُ) و نه نه اند آنچه در شکم او است یعنی نراند (اِلَّا بِعِلْمِهِ ط) مگر به انش خدا ای تعالی یعنی حمل و وضع و مدت و زمان بر یک معاوم است نرود او (وَمَا يَعْمُرُ) و زنده گانی داده نشود (مِّنْ مَّعْمَرٍ) هیچ در ازای عمر (وَلَا يَنْقُصُ) و کم کرده نشود (مِّنْ عُمُرٍ) از عمر عمری دیگر که عمر عمر اول نرسد مراد آن است که نیست زیادت عمر و نقصان او (اِلَّا فِيْ كِتَابٍ ط) مگر در لوح محفوظ یعنی در ازای و کوتاهی عمر زنده گانی منتهی و منتهی شده (اِنَّ ذٰلِكَ لَبَرَسٌ لِّكَ تَمَكُّنَدٌ بِرَطُولٍ و نَصْرٍ عَمَرًا ط) بر خدا ای آن است (وَمَا يَسْتَوِي النُّجُورَانِ ط) و مساوی نیست دو دریا (هٰذَا عَذَابٌ مُّابِعٌ) آن آب شیرین گوارنده (عمر شربانه) آب سیدین او (وَهٰذَا) و آن دیگر (مِلْحٌ اِجَاجٌ ط) آب شور و با تلخ گرداننده (وَمِنْ كُلِّ) و از هر یک ازین دو دریا (تَأْكُلُونَ) می خورید (لَحْمًا طَرِيًّا) گوشتی تازه یعنی ماهی (وَتَسْتَخْرِجُونَ) و بیرون می آورید از دریای شوز خامت حلیه) بپزاید از گوشت در میان قلبه موهنما می پوشید یعنی می پوشند زنان شما بعضی بر آنند که



این ضرب المثال مومن و کافر است که مساوات میان ایشان صورت نه بند و بر یکی از حالات ابدان  
محین ضرب فراط است و دیگری از مراد است میان بحر اجاج کفر و طغیان \*

\* آن آجملت آمد و این نقش مراب است \* این عین خطا باشد و آن محض صواب است \*  
(وَتَوَى الْفَلَکَ) و می بینی سست بند را (خیمه) در هر یک از آن دو دریا (صَوَاخِر) شگافندگان آب  
دو زندگان بران (لَعَنَ قَوْمًا) تا طلب کند (مِنْ فَضْلِهِ) از به بخشش خدای یعنی ربح در تجارت (وَلَعَلَّكُمْ)  
دشمنان که شما (تَشْكُرُونَ) همباز گوید خدای را بر بختان نعمتی (يُولِجُ اللَّيْلَ) دمی آورد شب را (فِي النَّهَارِ)  
و روزی یعنی متداری از شب و دمی از اید تا زمانی که آن روز زیاده می گردد و از زمان شب و آن  
روز ذریع ریبی و صیغی است (وَيُولِجُ النَّهَارَ) و داخل می گردد در روز را (فِي اللَّيْلِ) در شب یعنی  
از ساعات روز به ساعات شب می افزاید تا ساعات شب زاید بود از ساعات روز و آن در ذریع  
فریغی و شستی است (وَمَخْرُ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ) دوام کرد اوقات و مانتاب رایجی سخن فرمان خود  
مناخت (كُلُّ شَيْءٍ) هر یک از این دو نیز برین میرود (لِأَجَلٍ مُّسَمًّى) برای و می نام برده شده یعنی  
تا زمان معاوم که در خود نام کند یا تا در قیاس است که از سیر خود بازماند (أَذْلِكُمْ اللَّهُ) آن خدای که خالق  
و کامل این اشیا است (رَبُّكُمْ) آفریدگار و پروردگار شما است (لَهُ الْمُلْكُ) مراد است بادشاهی  
(وَالَّذِينَ تَدْعُونَ) و آنان را که می خوانید و می پرستید (مِنْ دُونِهِ) بحر خدای (مَا يَمْلِكُونَ) مالک  
نمی شوند (مِنْ قِطْمِهِ) از پوست خسته مراد پس مالک علی الاطلاق و معود با مستحقان او است  
(إِنْ تَدْعُوهُمْ) اگر بخوانید آنرا که معبودان باطل شما اند یعنی دعا کنید برای جرفتی یا دفع ضرری (لَا تَسْمَعُوا)  
هی شنوند (دَعَاءَكُمْ) خواندن شمار از برای که جهاد و جهاد را شنوائی نباشد (وَلَوْ سَمِعُوا)  
فرض بشنوند (مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ) اجابت گفته مر شمار و حاجت شمار و اینکه زیر اگر قادر نیستند  
بر ایصال منافع و دفع مایه (وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ) و روز سنجش (يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ) که فرموده بشرک  
آوردن شما یعنی معرف گردید به بطلان آن شرک که شما آوردید یا سبک شد به سبک شما و او گویند  
ما کنتم ایما تقیه و ن (وَلَا يَنْفَعُكُمْ) و خیرکنه ترا از حقیقت کار ما هیچ خیرکنه (عَمَلُ خَيْرٍ) مانده دانا  
بحقیقت امور که آن خداوند است بجهان و تالی صاحب کتاب آورد که اضافت مثل خیر بایز نیست  
پس آن مثل است در کلام عرب است بع گشته و است تعالی گفته دو اخبار و خبری که سخن ادنی نفس  
الامر معین علیه موئن بر باشد (يَا أَيُّهَا النَّاسُ) ای مردمان (اتَّقُوا اللَّهَ) شما بترسید (إِلَى اللَّهِ)

نجد ای یعنی بردی . آفرینش و فو ششودمی اد (وَاللَّهُ) و خدا ای تعالی (هُوَ الْغَنِيُّ) اولی نیاز است بغنی  
مطلق خود منعم بر جمیع موجودات (الْحَمْدُ لِلَّهِ) ستوده شده بر نعمت عام و فضل شل و بیاید و انست  
که مایات ممکنه در وجود صفا جذ بافعال و اتحم انقراضات رت بآن است که حق همانرا بحسب کمال ذاتی  
خود از وجود عالم و عالمیان مستغنی است . الله هو الغنی عبارت از ان اعتد و چون ظهور کمال آسمانی  
موقوف اعتد بر وجود اعیان ممکنات پس در ایجاد آن نعمتی است کبری که مستحق حمد امتد و ثنا  
و کلمه التحمید بدان ابائی می کند و ازین باعنی بی بدین معنی می توان برد

\* رباعی \*

\* تا حق گردد در جملة اوصاف هیان \* \* واجب باشد که ممکن آید بهیان \*

\* و نه بکمال ذاتی از عالمیان \* \* خداست و غنی چنانکه خود گرد بیان \*

(إِنْ يَشَاءُ) اگر خواهد (يَذْهَبْكُمْ) بدر دشمار از روی زمین یعنی هلاک کند (وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ) و بنیازد  
آفریدگان نو یعنی قومی که از شما فرمان بردار تر باشند یا که دبی بیار و که کس ندیده و نشنیده باشد  
(وَمَا لَكُمْ) و نیست بردن شما آردون و بگردان (عَلَى اللَّهِ) بر خدا ای (بِعَزْزٍ) دشوار (وَلَا تَزِرُ) و بر ندارد  
(وَأُزْرَةً) نذس گناه کشته (وَوَزْرًا آخِرًا) بار گناه نذس دیگری را (وَأِنْ تَدْعُ) و اگر نخواهد  
(مُنْقَلَةً) نذس گران بار از گناه دیگری را (إِلَىٰ جَمَلًا) بر برداشتن بعضی از گناهان وی (لَا يَحْمِلُ) بر  
برداشتن (مِنْهُ شَيْءٌ) از گناه او چیزی یعنی مد هیچ چیز از گناه داعی بر ندارد (وَلَوْ كَانَ) و اگر چه باشد  
(ذَاقُوا) خذ او نه خویشی یعنی هر چند گناه بگاری خویشان و کسان خود را نخواهد و درخواست کند که جری  
از خطیبات او بردارند هیچ کس اجابت او نکند زیرا که هر بخود در زنده باشند (إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ) جزین  
نیست که تو ای محمد می بیم کنی آنان را که (تُخْشَوْنَ رَبَّهُمْ) می ترسند از پروردگار خود (بِالْغَيْبِ) پنهان شیدگی یعنی  
در خواتر خشتیت برایشان ظاهر است نه در صحنها یا عذاب او از ایشان پوشیده است و منی ترسند  
از ان نادیده آن را (وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ) و پای و ایستاده اند نماز را تخصیص ترسند بجان و نمازگز او مذکران  
بنازه از جهت آن است که ایشان بدان منتفع اند (وَمَنْ يَنْزِلْ) و هر که پاکیزه بود و از عمامی (فَأَنَّمَا يُتَزَكَّى) پس  
بسن جز نیست که پاکیزه بود (لِنَفْسِهِ) برای نفس خود زیرا که نفع پاکیزگی مد و عاید است (وَأِلَى اللَّهِ  
الْمَصِيرُ) و بسوی خداست باز گشت هر پس پاکیزگان را برتر کیه ایشان جز خواهد داد (وَمَا  
يَسْتَوِي الْأَعْمَى) و برابر نیست نابینا یعنی کافر با باطل یا گمراه (وَأَبْصِيرٌ) و بنایع مومن یا عالم یا راه یافته  
(وَلَا الظُّلُمَاتُ) و مساوی نیست تاریکی یعنی باطل یا صغیرت (وَلَا النُّورُ) و نه روشنای یعنی حق

یا ماعت (وَلَا يَظَلُّ) و مساوی نیست سایه یعنی ثواب یا بهشت یا راحت (وَلَا تَحْزَنُ) و نه مرارت  
یعنی عذاب یا دوزخ یا زحمت (وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ) و برابر نیستند زنده گان (وَلَا الْأَمْوَاتُ) و نه مردگان  
یعنی مومنان را مساوات نیست با کافران (إِنَّ اللَّهَ يَسْمَعُ) بدست بیکم خدای می شنواند و نفهم بیکمانه  
(مَنْ يَشَاءُ) هر که می خواهد بوفیق و هدایت (وَمَا أَنْتَ) و نیستی تو (بِمُسْمِعٍ) شنواننده سخن  
(مَنْ فِي الْقُبُورِ) بر آنکه در گور است ذکر من فی القبر و ترشیش تمهیل کننا و است باموات (إِنَّ أَنْتَ)  
نیستی تو ای محمد (إِلَّا نَذِيرٌ) مگر این مفسریم گفته بر تو حسین المانع و انداز است و بس \* مصرع \*

نیست بر پیغمبران الا ابلاغ (أَنَا أَرْسَلْنَاكَ) بدست بیکم فرستادیم ترا (بِالْحَقِّ) بپیش حق که اسلام  
است (بَشِيرًا) مرده دهنده و هشوشت (وَنَذِيرًا) و بیم کننده از عذاب است (وَأَنْتَ مِنْ أُمَّةٍ) و نبود از ائمه  
سابقه و ساله هیچ گروهی (الْأَخْلَا) مگر آنکه گذشت (فِيهَا) در میان ایشان (نَذِيرٌ) پیغمبری بهم  
گفته یا دانی آگاهی دهنده (وَأَنْ يَكْذِبُوا) و اگر بکنند یب کنند ترا معاندان قریش موجب ملامت (فَقَدْ  
كَذَّبَ الَّذِينَ) پس بدست بیکم بکنند کرده آنانکه (مِنْ قَبْلِهِمْ) پیش از ایشان بودند پیغمبران  
خود را (جَاءَهُمْ) آمده بدیشان (رُسُلُهُمْ) پیغمبران فرستاده بدیشان (بِالْبَيِّنَاتِ) بر مجتبهای روشن  
یا بخبرهای وید (وَبِالزُّبُرِ) و بنامهای آسمانی چون صحف شریف و ادویس و ابراهیم علی نبینا و علیهم السلام  
(وَبِالْكَتَابِ الْمُنِيرِ) و بکتاب روشن کننده یعنی سبین احکام عقال و حرام چون توبت و انجیل (فَهُمْ  
أَخَذُوا الَّذِينَ كَفَرُوا) پس بعد از آنکه بگرفتند آنانکه که نیکو نگرفتند (فَكَفَّكَ كَانُ نَكِيرٍ) پس چگونه بود انکار  
من بر ایشان بعقاب و عذاب (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ) آیانمی بینی آنکه نه ای تعالی (أَنْزَلَ) فرود فرستاد  
(مِنَ السَّمَاءِ مَاءً) از آسمان یا از ابرایی (فَأَخْرَجْنَا بِهِ) پس بیرون آوردیم حد دل از غیبت بهر یکم  
جهت تمحصیل فعل است یعنی ما و ائمه که بیرون آوردیم بدان آب (نُحُوتٍ) از هر سیر (مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا)  
در حالیکه مختلف است رنگهای آن یعنی گوناگون است اجناس یا اصناف آن گویند مراد اشکال و هیئات  
آن است (وَمِنَ الْجِبَالِ) و از آنچه آفریدیم از کوهها (جُدَدٌ) راههای مختلف الالوان است و در  
تعمیر مندرسی آورده که بهر خط و طایفه (بِغَضٍّ) سفید بهما (وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا) و سرخیها که گوناگون  
است رنگهای آن در شدت و ضعف یعنی بعضی بنایت سرخ بعضی فروتر (وَعَرَبٌ مُسْتَقِيمَةٌ) و عربیها  
بنایت صیاه (وَمِنَ النَّاسِ) و از آدمیان (وَالْذَّوَابِ) و جنبه گان (وَالْأَنْعَامِ) و چهار پایان (مُخْتَلِفٌ)  
است آنچه بود گوناگون (الزَّانَةِ) رنگهای او (كَذَلِكَ) مانند مختلف الالوان آثار و جبال و در کنه اندازت

خدا ای را آفریدن است یا عالم بود یا بخوبی بر چیزی از عالمی پناهنده ای تعالی بنمرد (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ) جز این نیست که می ترسد از خدا تعالی (مِنْ عِبَادِهِ الَّذِينَ لَهُمْ أَزْوَاجٌ مُبْدِلُونَ) از جمله بندگان او دانیان به شرف عشیت و انش بخشی منه است و علم بصفت و انبدال او پس هر که را دانش او بیشتر تر من او فردن تر و حضرت پیغمبر هم از اینها فرموده اند انی اعلمکم و اخشاکم بالله (إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بِدَرْسِ تَبِيكِهِ) خدا ای تعالی غالب است در ان تمام کشیدن از که یکم ترسد از او (خَفُورٌ) آبرنده است من ترسگار و انرا (إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ) بد رستی که آنکه می خوانند با متابعت می کنند (كِتَابَ اللَّهِ) کتاب خدا ای تعالی را که قرآن است (وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ) و بیای داشتند نماز را با آداب و مشرب ابط آن (وَأَنفَقُوا) و انده کردند در راه ما (مَحَارِقَنَا هُمْ) از آنچه دوزی داده ایم ایشان را (مَسْرُورًا) پنهان از خوف آنکه بر ما آسخته بگردند (وَعَلَانِيَةً) و آشکارا بطمع آنکه سبب و غبت دیگران گردد و بصدق یا مبرور مسنون بود و علانیة و مغرور و غبه (يُوجِبُونَ) آنکه امید میدارند بدین عملها (تَجَارَةً لَّنْ تَبُورًا) باز دگانی که کاسد نبود زبان بد و ترسد بلکه در دوز باز از قیامت متاع اعمال ایشان و حاجی تمام نماید بر این عملها که کرده اند (لِيُؤْفِقَهُمْ) تا تمام گردد اند خدا تعالی یعنی تمامی بدیشان رسد (أَجُورَهُمْ) مزدی کردار ایشان (وَيُزِيدَهُمْ) و زیادت گردد و اند و مناسبت ایشان و (مِنْ فَضْلِهِ ط) از بخشش خود یعنی بنیزاید بر مرد ایشان و ایشان را در بهشت شفاعت دهد و در باب آورده که شفاعت ایشان را قبول کند در باره جمعیکه واجب شده باشد ایشان را و آنرا (وَزَرْعًا) بد رستی که خدا ای تعالی (خَفُورٌ شَكُورٌ) آبرنده است مرگانه گاران را مزد دنده مرشپاس دارانرا (وَالَّذِي أَوْحَيْنَا) و آنچه وحی کرده ایم ما (إِلَيْكَ) بد رستی (مِنْ الْكِتَابِ) از قرآن (هُوَ الْحَقُّ) او راست و درست است (مُصَدِّقًا) موافق (لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ ط) مر آن بخیر اکر پیش از ان بوده از کتب یعنی مطابق عقاید و اصول احکام آنها است (إِنَّ اللَّهَ) بد رستی که خدا ای تعالی (بِعِبَادِهِ) بر بندگان خود (الْخَبِيرُ) بر آید دانا است ضمیر ایشانرا سید اند (بَصِيرٌ) دنا است فو ابرایشان را می بیند و احوال آنها که تصدیق قرآن و تکذیب آن کنند برپوشیده نیست بلکه فرمود (نَمُ أَوْرَيْنَا) ما کتابهای منته را به امم سابقه فرستادیم پس میراث دادیم (الْكِتَابَ) قرآن را یعنی تا فرگردیم آنرا تا عطا بدیم (الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا) آنرا که برگزیده ایم (مِنْ عِبَادِنَا ط) از بندگان ما یعنی است حضرت رسل بناه هم عطا را میراث خواند به میراث مالی باشد که بی طلب و طالب بدست آید همچنین عطیه قرآن بی جست و جوی مومنان به محض هدایت ربانی بدیشان رسید یا همچنانکه بدگانه را در میراث دخی نیست

و ششسان نیز از قرآن بی بهره اند یاد رهیام میراث تغذات هست چون شمن و لجه کس و رابع و نشت  
و نصف و ثمان و کسی باشد که تمام بر داند و نیز بهر بای اهل قرآن تغذات است هر کسی بقدر  
استغلق و اندازه استعداد خود از حقایق قرآن بهره مند شود \* مصرع \* زمین برزم یکی جریه طالب  
کرد و یکی جام \* (وَمِنْهُمْ) پس بعضی از بندگان (طَائِفٌ مِّنْهُمْ) ستارگان بر نفس خود به تقصیر در عین  
کردن بر قرآن (وَمِنْهُمْ مَّقْتَصِدٌ) و بعضی از ایشان میان رو اند که عمل کنند به این در اقبال اوقات  
(وَمِنْهُمْ) و جمعی دیگر از ایشان (صَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ ط) پیشی گیرنده اند به نیکو نیاید که دوستی عمل نمایند  
با کلام قرآن (بِإِذْنِ اللَّهِ ط) بدستوری ندای و توفیق و فرمان او (ذَلِكَ) این تو نیست و ایضا (هُوَ  
الْفَضْلُ الْكَبِيرُ) او است بخشایش بزرگ حضرت بخار و حق رض انزال می کند از حضرت رسول هم  
که از آنحضرت هم شود دام درین آیت فرمود که سابق ما بر هر پیشی گرفته است و به مقصد نجات یافته  
و ظالم ما آرمیده شده و در تفسیر ثعلبی آورده که حضرت پیغمبر هم این سه طایفه را تفسیر فرمود و گفت  
سابق آنها که بی حساب بهشت روند و مقصد آنکه حساب ایشان سبک گذرد و ظالم آنها که  
عدالتی در موقوف حساب مانند و حق سبحانه و احد خود را فانی حال ایشان کند و آنورین در حق  
فرمود که سابق ما اهل جهاد اند و مقصد ما اهل جهاد که بجهاد نروند اما جماعت حاضر شوند و ظالم ما اهل بادید اند  
که نه کمر جهاد بندند نه دولت جماعت و ریایند امام ابو الیث روح فرمود که سابق آن است که قبل از هجرت  
ایمان آورده و مقصد آنکه بعد از هجرت و قبل فتح که گردیده و ظالم آنکه بعد از فتح که به ایره ابلاغ در آمده  
اصحاب تفسیر و تذکیر و ارباب تحقیق و متقیق درین سه طایفه سخن بسیار گفته اند برای تبرک کبر چنانچه  
اینجا ثبت افتاد بر تئیس که در قرآن مذکور است یعنی افتاح نظام و اختتام سابق سیاهل بن عبد الله  
تشری قدس سره فرمود که آنان جاهلند و متعلم و ظالم و گفته اند طایب دنیا با ایل عقی و متوجه سوسی  
یا صاحب کبر و مرتکب مغیره و مرا از حرم یا مصر در نوب و نایب عاید و نایب ثابت بر توبه اذ دل تا آخر  
یا آنکه معاش او بر معاد غلبه کند و آنکه متعلق بهر دو باشد و آنکه معاد او بر معاش می چربد یا بر ستمه هر عادت و طایفه  
بخوف و طمع و عبادت گفته اند و فی الله یا خرع گفته اند و یک بلاد و مورد بلاد لذت یا بنده از بلا یا اکل  
حرام و مایل به شبهت و غورنده حلال یا مشغول از ذکر مشغول مذکر و توبه بند کور یا محرم و نایب و متقی  
یا غافل و غلاب و یا آنکه سعادت او بر حسانت مجربد و آنکه مرد و برابر باشند و آنکه حسانت او بر سعادت  
راجح بود یا آنکه ظالم او بر از باطن باشد و آنکه سر و عنایه او مساوی باشد و آنکه نهان او بر از آشکارا بود

یا آنکه انصاف ساد و چه و یا آنکه هم ستا و هم بد و آنکه ده و ستا و یا آنکه زیادت از قوت طلبه  
و آنکه همین جوینده قوت باشد و آنکه مطلقا طلب قوت نکند امام قشیری قدس صوره فرمود که این سه گروه  
اهل صفاء و دایار اند یا طالبان نجات و درجات و مناو و در حقایق سنی آورده که ناظر از خود بخود  
و بگذرد از خود یا عرت و ناظر از حق بحق صاحب فتوحات روح الهی و روح می گوید که ظالم آن است که پیوسته  
در خواب غنمات باشد و متفقد آنکه گاهی بیدار گردد و مطابق آنکه همیشه بیدار گردد در لطایف گفته که ظالم  
آنکه از نعمت بمنعم بگردد و متفقد آنکه از منعم بر نعمت بگردد و مطابق آنکه از منعم بمنعم بگردد و بعضی  
باشاید و منعم و سازد و از د بمنعم بپردازد

\* فرد \*

\* نسیم هر دو جهان می کشد بر معرض \* \* دل از سیاه نماند اراداد دست \*

حق سبحانه هیچ استی از احمس گفته این توافقت بگرد این شریف از زانی نه است رفم اعطفا بر منحو حال  
نهر کشیده و ابتدا الظالم کرد تا شرم زده نگردد و بر حمت بی غایت امیدوار باشد

\* بیت \*

\* نیاید از من آلود طاعتی خالص \* \* ولی بر حمت و فضیلت امیدواری هست \*

و گفته اند که تقدیم ظالم از روی فضل است و تأخیرش از راه عدل و حق سبحانه فضل را از عدل دوست تر  
دارد و تأخیر سابق جهت آن است تا ثواب که دخول جنان است اقرب باشد یا به جهت آنکه اعتقاد  
بر عین خود نکند و بطاعت معجب نگردد که عجب آنشی است که چون از د فتنه شود و در آخر سن  
عبادت بد و سر غم کرد

\* نظم \*

\* ای بر عجب آتش عجب است \* \* گرم ساز نور بولهب است \*

\* هر کجا ستعله از د افروخت \* \* هر چه از عالم وزه بود بسوخت \*

(جَنَّاتُ عَدْنٍ) بوستانهای اقامت (يَدْخُلُونَهَا) و در آیند این سه گروه در آن (يَكُونُونَ) بپایه بسته شوند  
(فِيهَا) در آن بهشتها (مِنْ أَسَاوِرَ) از دستوارها که باشد (مِنْ ذَهَبٍ) از زر خالص (وَلَوْ لَوَا ح) و از  
مردار به عافنی در عین المعانی آورده که دستواره زر و مروارید عیار ملک عرب بوده و بدیشان اختصاص  
داشت چنانچه تاج بپادشاهان عجم (وَلِبَاسُ مَهْمُ) و پوشش این گروه (فِيهَا حَبِيرٌ) در بهشت بسیار باشد  
چون دیبای دنیا یعنی رشته و بافته کس نبود (وَقَالُوا) و گویند این جمع چون از حفره دوزخ برهند و بر دهنه  
بهشت بر منته (الْحَمْدُ لِلَّهِ) بر ستایش و شانه خدای است (الَّذِي أَذْهَبَ) آن خدای که بهر و  
(عَنَّا الْحَزَنَ ط) از ما نده و دوزخ را بیاخو فی که از د طاعت داشتیم بقول آن از ما منفع فاع گردانید و گفته اند

هر ادموم دنیا است چون بیم موت یا دوسوسه ابلیس یا ضرر جمع و عطش یا خوف سلطان یا دفعه غم تمام شد  
و تباغض (ان رُبَّنا) بدوستیکه برود و کار ما (لَنُغْفِرَ) هر آینه آمرزد و گناهکاران است (شُكُورًا) مرا  
دهند و پیاس دارند آن است (ان الَّذِي اَحْلٰنَا) آن خداوندی که فردا آورد و ما را (اَن اَرَا الْمُقَامَةَ)  
برای اقامت که جنت است و از او انتقال بموضعی دیگر نخواهد بود (مِنْ فَضْلِهِ) از بخشش و کرم  
خودنی بهمان ما (لَا يَمَسُّنَا) نمی رسد ما را (فِيهَا) در سرای اقامت (نُصَبُّ) رنجی جهشت طلب میشت  
و سایر مشقتها که در دنیا بود (وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا) و نمی رسد ما و اورین جا (لَلْغُوبِ) مانده گی و مال بر کفنی  
و محنتی نیست دردی بلکه هر عیش و حضور و فرح و سرور است (وَالَّذِينَ كَفَرُوا) و آنکه ننگر و پند  
نماد و رسول (اَلَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ) مرا ایشان را است آتش دوزخ (لَا يَقْضِي) حکم کرده نشود (هَالِكِهِمْ)  
بر ایشان برگ و فتنه که در دوزخ باشند (فَيَمُوتُوا) پس نابود گردند و از عذاب باز نمانند (وَلَا يُخَفَّفُ)  
و تخفیف کرده نمی شود (هَنَّهُمْ) از ایشان (مِنْ هَذَ اِيْهَا ط) جزوی از عذاب دوزخ بلکه هرگاه که آتش  
فرو نشند زیاده کند اوراق و التهاب او را (كَذٰلِكَ) مانند این یا او اش (فَيُجْزَى) جزا میدهد (كُلُّ كَفُوْرٍ)  
هرناچاسی را در کفر و کفران نهایت رحمة باشد (وَهُمْ) و ایشان یعنی کافران (يَقْطُرُ خُوفًا) زیاده  
خی خواهند (فِيهَا) در دوزخ می گویند (وَبِنَا) ای پروردگار ما (اَخْرِجْنَا) بیرون آر ما و او بد بنا فرست (نَعْمَلُ)  
صَالِحًا) تا بکنیم همان پسندیده (غَيْرَ الَّذِي) جز آنکه (كُنَّا نَعْمَلُ ط) بودیم که عمل می کردیم حال کنون عذاب را  
معاینه دیدیم و دانستیم که کردار ما در دنیا شسته بود حق سبحانه فرماید (اَوَلَمْ نَعْصِرْكُمْ) آیا ندانید  
و عمر ازانی ندانستیم شمارا (هَالِكَةً تَذْكَرُ) آن مقدار که پند گیر (فِيْهَا) در آن عمر (مَنْ تَذْكَرُ) هر که خواهد پند  
گیر و مراد عمری است که مگذشت در و سبکمان باشد از تذکر و تذکر گرفته اند آن مابین بیست و شصت است  
و در زاد السمیر آورده که بقضا است تا آخر زمان نذر باشد زیرا که بعد از آن زمان همر است منصوص و سخن  
آنکه شمار العمر اودیم برای آنکه متعظ و متنبه گردید (وَجَاءَكُمْ اَلَّذِيْنَ) و آمد بشما کشته یعنی پیغمبری  
که شمار پند میداد یا کتاب یا ترسگ خویشان و هوسایگان که کفنی بالموت و اعطا و اکثر علما بر آنند که مراد  
از نذر شیب است که زمان شیب فرو نشاندن شعاع حیات است و موصوم پیری رنگ فرایده آینه ذات

مننوی \* نوبت پیری چون زنده کوس در د \* دل شود از خوش دلی و عیش فرد \*

\* در تن و اندام جو آید شکست \* لرزه کند بای ز سستی جو دست \*

\* موسی سفید از ابل آرد پیام \* پشت خم از مرگ رسد سلام \*

\* ذوات اگر دولت جبرئیلی است \* \* موی سفید آیت تومیدی است \*

در موضح آورده که چون دو ذخیان استغناء کنند و بنریاد آیند و گویند که خدا یا مادر یا زهد یا فرست تا عمل خیر کنیم بهتقد از زمان دنیا از اول ابداع تا آخر انقطاع فریاد کنند حق سبحانه فرماید که زندگانی و آدم شمارا گویند بی زندگانی یافتیم و نه برادر دیدیم خدای تعالی فرماید (فَذُوقُوا) پس بچشیده ذاب و دوزخ را (فَعَالِ لِلظَّالِمِينَ) پس نیست مرستیکاران را یعنی مشرکان را (مِنْ نَّصِيرٍ) هیچ یاری که خدا از ایشان برود (إِنَّ اللَّهَ) بدوستیکه خدای تعالی (عَالِمُ غَيْبِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) داننده پوشیده است که در آسمان و زمین باشد پس احوال کنایه بر و مخفی نخواهد بود (إِنَّهُ عَلِيمٌ) بدوستیکه او داناست (بِذَاتِ الصُّدُورِ) بآن یجری که مضمر است در سینها (هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ) او است آن کسی که گردانید شمارا (خَلَائِفَ) خلیفها (فِي الْأَرْضِ) در زمین یعنی شمارا بجای یسبب بیان ممکن ساخت و مقابل تصرف در زمین بتمضمم گفته از شمار بازگذاشت و این نعمتی بزرگ است (فَمَنْ كَفَرَ) پس هر که ناشناسی کند ماین نسبت را یا کفر شود بدینم (فَعَلَيْهِ) پس بر او است (كُفْرُهُ) جزای کفر او (وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ) و بنیزاید مرگافرانرا (كُفْرَهُمْ) ناکردن ایشان (عِنْدَ رَبِّهِمْ) نزدیک پروردگار ایشان (الْإِمْتِنَانُ) گردشسبسی سخت یعنی نیتخه کفر ایشان نیست مگر بنض ربانی که سبب غضت جادوانی همان تواند بود (وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ) و افزون نکند ناکردیدگان را (كُفْرَهُمْ) کفر و شرک ایشان (الْأَخْسَارُ) مگر زیان در آخرت (قُلْ) بگو ای محمد (أَرَأَيْتُمْ) آیا دیدید (شُرَكَاءَكُمْ) انبازان خود را (الَّذِينَ تَدْعُونَ) آنانکه می خوانید ایشان را (وَمَنْ يَرْسُدْ) برسدند (مِنْ دُونِ اللَّهِ) بجز خدای تعالی (أُرُونِي) بنمایند و بخرکند مرا که این شرکا (مَا نَا خَلَقُوا) بجز آفریدند (مِنْ الْأَرْضِ) از زمین و آنچه بر روی است (أَمْ لَهُمْ) آیا هست ایشانرا (شُرَكَاءُ فِي السَّمَوَاتِ) انبازی در آفریدن آسمانها (أَمْ أَتَيْنَاهُمْ) آیا دادیم ایشان را (كِتَابًا) کتابی ناطق بآنکه شرک کرده ایم (فَهُمْ) پس ایشان (عَلَى بَيْتَةٍ) بر حجتهای روشن باشند (صِدْقٌ) از ان کتاب و حقیقت بیه خواهد (بَلَى) نه چنین است بآنکه (أَنْ يُعَذِّبَ الظَّالِمُونَ) و عهده نمی دهند مشرکان (بَعْضُهُمْ) برخی از ایشان کرده است (بَعْضًا) برخی دیگر را که از ازل و اتباعند بشقاعت بنان (الْأَفْرُورَاءُ) مگر از روی فریب و کبر (إِنَّ اللَّهَ) بدوستیکه خدای تعالی (يَمْسُكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) نگاه میدارد آسمانها و زمین را (أَنْ تَزُولَا) برای آنکه زایل نشوند از اماکن خود چه ممکن را در حال بنمانا چار است از نگاه اندرده آورده اند که چون یهود و نصاری عیسی هم و ابنز زنی حق سبحانه نسبت کردند آسمان و زمین



نزدیک بان رسید که شکافه گرد حق تعالی فرمود که من بقدرت نگاه میدارم ایشان و اما زوال نیابند  
یعنی از جای خود نروند (وَلَيْتَن زَالِعًا) و اگر زایل شوند (إِنْ أَمْسَكْتَهُمَا) نیست نگاه دارنده ایشان را (مِنْ أَحَدٍ)  
از هیچ کس (مِنْ يَفْنَى ط) بعد از زوال بجائی نیاروند (إِنَّهُ كَانَ) بدو حدتیکه خدای هست (حَلِيمًا) بردبار  
که بقوت پیود و نصاری تعجیل نمی کند (خَفَوْرًا) آمرزنده کسی را که ازین قول رجوع کرده بود اینست  
دی گراید و دانم که لم یلد و لم یولد صحت او است

\* خداوندی که مغبود است و واحد \* \* ناگوید کس که مولود است و والد \*

\* کسی که او را نباشد گفتو دانم \* \* بدو نسبت نشاید که در نزد \*

روست و قریش شنیده بودند که اهل کتاب تکذیب زستان خود کردند بایکدیگر می گفتند که لعن الله الیهود  
و النصارى بر دو طایفه اند مذکب پیغمبر خود اند بخدای که اگر پیغمبری بآید ما از ایشان را و یا فیه تربی دمی  
و بقصد یق اوست تا بعد در حق تعالی خبر داد که (وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ) و سوگند خوردند بخدای تعالی (جَهْدًا إِنَّمَا أَنهَمُ)  
سخت ترین سوگند آن خود که (لَئِنْ جَاءَهُمْ) اگر آید ایشان (فَذَبُّوا) پیغمبری بپیم کنند (لَيَكُونَنَّ)  
هر آینه باشند (أَهْدَى) راه یافته تر (مِنْ إِحْدَى الْأَصْمَحِ) از یکی از استان گندش چون بود و نصاری  
و غیر ایشان (فَلَمَّا جَاءَهُمْ) پس آن هنگام که آمد بدیشان (فَذَبُّوا) بپیم کنند و بعضی حضرت محمد مصطفی هم  
(صَارَ زَانَهُمْ) زیاده نکرد آمدن وی ایشان را (إِلَّا تَفَوَّرًا) مگردمیدن از حق و دور شدن (إِنْ اسْتَكْبَرًا)  
و نفرو و ایشان را اگر گردن کشی از فرمان الهی (فِي الْأَرْضِ) در زمین (وَهُمْ كَوَالِ السَّيِّئِ ط) و آنکه نکردند  
مکری بدیعه جلد اندیشه در هلاک کردن آن نذیر (وَلَا يَحْقِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئِ إِلَّا بِأَهْلِهِ ط) و باز نکردند مکر  
با اهل وی یعنی مکر مکر ای اعظم کند و اطراف و جوانب وی فرد گیرد و هر دو باب قصد کمی اندیشیده باشد  
دو باره خود مشاهد نماید و این باین را درین باب قطع است این دو نیست اینجا نیست افتاد \* قطعه \*

\* در باب من زروی صدیکه و ناشناس \* \* و مها زدند و کوره تر ویر تا فتد \*

\* ز اعمال نفهم هر نیکی بمن رسیده \* \* و ایشان جزای فعل بد خویش یافته \*

(فَهَلْ يَنْظُرُونَ) پس آیا انتظار می بردند که بان و مکاران یعنی انتظار نمی بردند و چشم نمی دارند  
(إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ ع) مگر سنت الهی را در پیشینان که عذاب اهل تکذیب و عقوبت از باب مکر  
است (فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ) پس نیایی مرعنت خدای تعالی را (تَبْدِيلًا) تغییر می یعنی عذاب را ایشان  
بدل نوانی کرد (وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ) و نیایی مرعنت خدای را (تَحْوِيلًا) گردانیدنی یعنی از مکنه بان

و اما کران بدگری هو الک تَوَان سَاخَتْ ( اُولَمْ يَسْمِعُوا ) آباستیر نمی کنده اهل کده ( فی الارض ) و در زمین  
 ( فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ ) تیره بسته در راهش م و حسن که چگونگی بود ( هَا فَبَيْتُ الْاَنْثَانِ مِنْ قَبْلِهِمْ ) عاقبت آنا کده  
 پیش از ایشان بودند یعنی قوم عاد و ثمود ( وَكَانُوا اَشَدَّ مِنْهُمْ ) و بودند ایشان سخت تر از یکسان ( قُوَّةً ط )  
 از روی توانائی و با وجود آن از عذاب الهائی بیافزید و آنا را هلاک هر قوم در دوزخ ایشان باقی است ( وَهَذَا كَانَ  
 اِلَهُهُ لِيُعَذِّبَهُ ) و نیست خدای تعالی که عاجز گرداند او را ( مِنْ شَيْءٍ ) هیچ چیزی ( فی السموات ) در آسمانها  
 ( وَلَا فِي الْاَرْضِ ط ) و نه در زمین پس هر چه خواهد کند و کسی بر حکم او پیشی نگیرد ( اِنَّهٗ كَانَ ) بهر همتیکه  
 او هست ( عَلِيْمًا ) دانایاحوال هر آشیاء ( قَدِيرًا ) توانا بقدرت و توانا ( وَلَوْ يَوَاقِدُ اللّٰهُ ) و اگر موافقه  
 کردی خدای تعالی ( النَّاسُ بِهٖ يَكْسِبُوْنَ ) مردمان را بجزای آنچه کسب می کنند از شرک و معصیت ( مَا تَوَكَّلْ )  
 نگذاشتی ( عَلٰی ظُهُورِهَا ) بر پشت زمین ( مِنْ دَابَّةٍ ) هیچ جنبیده از آدمیان یا حشرات و انس و گنده انه مراد  
 هر حیوانات اند که بشاست معاصی نبی آدم هلاک می شوند چنانچه در زمان حضرت نوح عم نگه بشود می کفر  
 مشرکان هر جانوران هلاک شده بگر آنچه در سستی بودند پس درین وقت نیز اگر ایشان را بگناه عامیان  
 بگیرد هر نابود شوند ( وَلٰكِنْ يُّؤَخِّرُهُمْ ) و لیکن ماز پس میده و ایشان را ( اِلٰی اَجَلٍ مُّسَمًّى ) تا وقت  
 نام برده که زمان هلاک ایشان است ( فَاِذَا جَاءَ اَجَلُهُمْ ) پس چون نیاید وقت هلاک ایشان ( فَاِنَّ اللّٰهَ )  
 پس بدستیکه خدای ( كَانَ يَّعْبَادُ ) هست به بندگان خود ( بَصِيْرًا ) بینا و میده اند که مستحق هلاک کیست  
 و لایق خلاص و نجات کدام است و هر یک را فراخو رحال او بداند و ده

نظم \*

\* آنرا بلوا مع رضا بنوا زد \* و تین را بنوا بر غضب بگذازد \*  
 \* و کس را بتضای قدرتش کار نیست \* آن است صلاح خان کو می سازد \*

نصرة یس مکية وهی ( بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ) ثلث و ثمانون آية

( یس ) در نیایع آورده که هر حرفی از حروف مقطعه را مری است از اسماء غزاة غیب که حضرت  
 عزرا بر جنب خود را عم بران اطلاع داده بعد از آن جبرئیل هم بران مازل شده و هر چند او رسول کسی بران  
 توقف ندارد و بعضی از علماء در س گفته اند که اسم قرآن است و در حقایق اسمی آورده که نامی  
 است از نامهای الهی و گویند اهم صورت است و حیث ان الله قراط و یس قبل ان خالق السموات  
 و الارض بالالف عام تا به این قول می کنند و در تفسیر ماوردی آورده که از هفت نام حضرت پیغمبر هم  
 در قرآن مذکور است یکی یس است و آنکه اهل بیت را آل یس می گویند تا به این سخن می کنند

\* مصرع \* الله در کم یا آل یا سبناء امام تشریحی خمس فرموده که با اثبات است بیوم مینان و یقین عبارت است از مراد یا احباب از اهل اشواق در بحر الحقائق آورده که قسم است یمن نبوت حدیث هم و سر مظهر و بعضی بر آنند که معنی او یا انسان است باغت طی او در اصل با یمن بود به جهت کثرت خدا بر شطری از او اختصار نموده اند چنانچه در این معنی آمده گویند و حقیقت آن است که در کلام عرب از کلمه بحر فی تعبیر کنند چنانچه در تقدیرات لها تنفی فذات لی قاف یعنی دقت پس می شاید که حرف حین اثبات دت بکلمه باشد داین بقول که گذشت انسان است و مخاطب با نسیان حضرت معظنی عم باشد که عفت کمال انسانیت هر آن حضرت عم و انابت است و می شاید که این کلمه سید باشد یعنی یا سید البشر و حدیث انما سید ولد آدم تفسیر این حرف بود و دیگر باید دانست که از میان حرف حین و اسویت اعتدالیه هست که میان زبردنیات او توانی و تسادی هست و هیچ حرفی دیگر آن حال ندارد لایعزم مخصوص حضرت ختمیه است عم که عدالت حقیقی خواهد و طریق توحید خواهد در احکام شرع بدو اختصاص دارد

\* نظم \*

\* تراست مرتبه اعدال در هر حال \* که در خصایص توحید اعدلی زهر \*

\* ممکن است ترا در مقام جمع الجمع \* بدین فضیلت مخصوص افضلی زهر \*

و از فحوی کلمات سابقه و ادب ریاضین قلب القرآن یمن است تمام میتوان نمود \* فرد \*

خدایت لشکری داده در قرآن \* پس انگه قاصد آن لشکر زباین \*

و در جمیع الاحوال از هیچ تردیدی بر وایت انس من مالک و ض اقل میکند که حضرت و ملت پناه هم فرمود که کلک شش قلب و قاب القرآن یمن و هر کس که یمن بخواند یا بنویسد ثواب و اذنه دارد قرائت قرآن یابد و این سوره را منتم گویند که تمام میگردد اند بر خواننده خود نیکی و بر دمرای و دافعه گویند که دفع کند از هر بدی و دافعه نیز نماند که واکند حاجت های او را آورده اند که کفار مکه گفتند که ای محمد تو فرستاده خدا ای یمنی حق سبحانه فرمود که یمن ای حیدر و القرآن الحکیم (ل) و بحق قرآن حکم با حکم کنده و بحق بنامند حکمت (انک اندر سبک و بی شبهة المؤمن المؤمنین (ل) از فرستادگان بسوی خلیق از ان فرستادگان که بودند (علی صراط مستقیم (ط) بر اهر است که توحید است با تو فرستاده شده بطریقه استقامت که راهی است موصال بر نصوص (تذریل العزیز) قرآن فرستاده خدا ای غالب است و مقصود بطلب لام خواند یعنی فرستاد قرآن را فرستادنی خداوند قوی و مالک خود (الرحیم (ل)

مهربان بر خلق و تواضع فرستاده شد گمانی (لَتَنْذِرُ) تأییم کنی و بترسائی از عذاب زبانی (قَوْلًا) کرده ای و اگر  
 (مَا أَقْدَرُ) یم کرده نشدند (أَبَاؤُهُمْ) پدران نزدیک ایشان بسبب دوری و فیری از زمان قدرت  
 بایم کنی ایشان را بآنچه یم کرده شده پدران دور ایشان در زمان اسماعیل هم (فَهُمْ خَافِلُونَ) \*  
 پس ایشان بی خراسانه (لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ) بدرستی که درست شد قول بعد از اب (عَلَى أَكْثَرِهِمْ) بجهت  
 بیشتر کافران یعنی کلر لایمان جهنم من الجنة والناس اجمعین (فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ) \* پس ایشان نمیگمانند و  
 مراد آنانکه که نه ای بر میدارند در ازل که ایشان بر کفر میبردند و یا بر شرک کشته شوند چون ابو جهل  
 و امثال او (إِنَّا جَعَلْنَا) بدرستی که ما کرده ایم (فِي أَصْنَافِهِمْ أَخْلَاقًا) در گردنهای ایشان علما (فَبِهِ) پس  
 آن علما پیوسته شده (إِلَى الْأَذْقَانِ) برده نموده ایشان و نمیگمانند که صراحت بجهان باشد (فَهُمْ فَتَحْمِلُونَ) \*  
 پس ایشان صرد و هوا نموده گان اند و چشم بر هم نهاده گان تمثیل مشرکان است به جمعی که علما در گردن  
 داشته باشند آرد ده اند که ابو جهم سوگند خورد که اگر پیغمبر را در دهن باز بیند مرا و را بشکند و زوی و بد  
 که آنحضرت عم نه زمی گزارد و دو سنگی برداشت و نزد وی آمد چون دست بالا برد تا سنگ بر وی زند  
 دست وی در گردن او چسبید و سنگ در دست وی چسبید و در گردنش ماند و این آیت آمد که  
 فَايْتَانِ ابَا ذَاتِ نَيْمٍ چنانچه خداوان از کار اب باز داشته شدند و گویند قوم بنی مخزوم دست او را بجهت  
 بسیار از گردن او بردارند و مخزومی دیگر گفت من بروم و بدین سنگ محمد را بکشم چون بنزدیک  
 آن حضرت هم آمد نابینا شد و این آیت آمد که (وَجَعَلْنَا) و گردانیدیم ما (مِنْ فِيمَنْ آيَدِنَاهُمْ) در پیش  
 روی ایشان (سَدًّا) دیواری در حجابی (وَمِنْ خَلْفِهِمْ) و از پس ایشان (سَدًّا) پرده و مانعی (فَاَغْشَيْنَاهُمْ) \*  
 پس پوشانیدیم چشم های ایشان را (فَهُمْ لَا يَبْصُرُونَ) \* پس ایشان نمی بینند محمّدان گفته که  
 سه پیش طول اهل امت و همه عذاب فداست از جنایات گذشته و هر کارد و سه چنین اعطاء کرده شد  
 بر آید چشم او پوشیده باشد از نظر و دلایل قدرت و نبیند راه قلع و بهایت را (وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ) \*  
 ویکان است بر ایشان (عَاذُوا بِقُلُوبِهِمْ) که یم کنی ایشان را (أَمْ لَمْ تَنْذِرْهُمْ) یا یم کنی ایشان را  
 (لَا يُؤْمِنُونَ) \* نمی گردند ایشان که علم قدیم و تندیر از لی حکیم بلسان و موت ایشان بر کفر مکر کرده  
 (إِنَّمَا تُنذِرُ) عزیز نیست که بیگانه ای آنکه نماید و بران مترتب باشد (مَنْ اتَّبَعَ الذِّكْرَ) کسی را که  
 پیروی قرآن کند و مواظب و سمع قبول بشود (وَحَشِيَ الْأَوْحَاشُ) و برتر سه از خدا ای (بِالْغَيْبِ ط)  
 پیوسته گئی یعنی بمانان از و ترند نه در نظر خاندان یا از حق ترسد از آنچه غایب است از و یعنی امور اخروی

(فَبَشِّرْهُ) بَشِّرْ مَرْدُودِ آن رَحْمَهُ وَا (بِمَغْفِرَةٍ) بَا مَرْزُش گناهان گذشته (وَأَجْرٍ كَرِيمٍ) و مَرْوِی سَرْوِگ  
 دوزمان آینده یعنی بهشت در اسباب فرود آمده که بنویسد گفتند یا رسول الله خانهای ما از مسجد دور  
 است اگر نزد یک مسجد خانه گیریم چگونه باشد آیت آمد که (إِنَّا نَعْنُ) بدرستی که ما (نُحِبُّ الْمَوْتَى)  
 زنده گمردانیم مردگان را به بعثت یاد لاهی مروه و ایه ایت (وَنُكْتِبُ) و بنویسیم (مَعَاذَ صُوا) آنچه  
 از پیش فرستاده اند از اعمال صالح و طالح (وَأَنَّا رَهْمُ ط) و بنویسیم بایه یعنی نشانیهای اقدام ایشان را  
 که به مسجدی رفته مراد آن است که خطرات ایشان بکفر خطبات ایشان خواهد بود و هر قدمی و قسمی  
 از عنایت بر صفی اعمال ایشان کشیده خواهد شد (وَكُلُّ شَيْءٍ) و هر چیزی را (أَحْصَيْنَاهُ) نگاه داشته ایم  
 بایان کرده ایم (فِي إِصْمَامٍ مَّيْنٍ) در وفتری که پیشوای روشن است یعنی لوح محفوظ بعد از نزول  
 این آیت حضرت رسالت پناه عم فرمود که ای بنویسد در منازل خود باشد که ثواب آثار تمام  
 شد و در لوح محفوظ می نویسد در صحیحین مذکور است که بزرگترین مردمان دوزخ را اهل صاوة کمی است که  
 دورتر باشد راه آمدن وی به مسجد بعضی گفته اند آثار اعم است از آنکه حسنه باشد چون علمی که مردم آموزند  
 یا دینی که بر مواضع بزرگند یا مدقه جاریه چون بل و رباط یا مسجد یا بی چون اشاعت باطاعه و تاسیس ظلم  
 حق سبحانه می فرماید تا هر دومی نویسیم و بوقت کفالت مناسب هر اثری جزا خواهیم داد \* نظم \*

\* از مکافات عمل غافل مشو \* گندم از گندم بر وید جو جو \*

\* این چنین گفت است پیر منوی \* کای برادر آنچه کار می مذوری \*

(وَأَضْرَبَ لَهُمُ) و بیان کن برای اهل مک (مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ) مثل دیر اهل النطاکیه (إِذْ جَاءَهُمُ  
 الْأَمْرُ مَلُونٌ) و قریکه آمدند بدان دیر فرستادگان آورده اند که حضرت عیسی عم قبل از رفع  
 بآسمان باشد معون الصفا که خلیفه دوی بود بعد از رفع وی و خواری را که می و توان گفتند یا باز دس  
 و مار و من و نمایی گفته که صادق و مدوق بانطاکیه فرستاد تا خلق را بخواهی دعوت کنند ایشان را نزدیک  
 شهر رتبه دیری بدند که گو سفند می بیاورد و سلام کردند پیر رسید که شما چه کسانید گفتند رسولان  
 حضرت عیسی عم ایم خلیف را از بادیه فضالت بر منزل فرستادیم گفت بر مدق دعوی  
 خود هیچ برائی دارید گفتند آری یاران را شناسیدیم و ابرص و اگر را بجل صحت باز آریم پیر گفت  
 شما ایست که فرزند من ید است و اطباء از علاج او عاجز اند اگر شما در دوزخ را دوا کنید من بخدای  
 شما بگردم ایشان بر سر بالین وی آمدند و عا کردند و صحت کامل یافت \* بیت \*

\* قدم نهایی و برهبر دیده جاگردی \* \* یک نفس دل بیار و آرد اگر دی \*

بمیرایان آورد و ادعیه بخار است که او را صاحب یس گویند و بشه سال قبل از زمان پیغمبر  
 مامور میگردد و یکی از سبای اسلام است التصد باین دو رسول در انطاکیه فاش شد و بسیار بیدار  
 از حرکت ایشان صحبت یافت ملک شهر که در معالم التزییل نام او الطخیض رومی بوده است  
 حتی پسندید احوال ایشان خریافت و بر مضمون دعوت ایشان که منع است پرستی و اقرار بحدانیت  
 الهی بوده مطلع شد ایشان را بر ندان کرد و شمعون از بی ایشان در آمد و با خواص ملک آشنائی  
 آغاز نهاد و به سبب دانش و حکمت متقرب باد شد و حق سبحانه ازین قصه خبر داد (اِذَا رَأَوْنَا)  
 یاد کن چون فرستادیم (اِلَیْهِمْ اَنْبِیَّیْنَ) بدوی مردم انطاکیه دو پیغمبر یعنی هیم و شمعون فرستادند بامر ما  
 (فَكَذَّبُوهُمَا) پس تکذیب کردند اهل آن دیر ایشان را و بر ندان کردند (فَعَزَّزْنَا) پس ما غالب  
 گردانیدیم ایشان را و حصص به تشدید می خواندیم قوت دادیم (بِثَالِثِ) بدوم فرستاده که بقول اصح  
 شمعون الضفا است و گفته اند شمعان یا معلوم یا یونس (فَقَالُوا) پس گفتند آن فرستادگان ما اهل  
 انطاکیه (اِنَّا اِلَیْكُمْ مَّرْسَلُونَ) (بذر متوجه بسوی شما فرستاده شد گانیم از نزد هیمی عم یا از پیش خلیفه  
 حوی (قَالُوا) گفته مردم آن شهر که (مَا اَنْتُمْ) نیستید شما (اِلَّا بَشَرٌ) اگر آدمی (مَنْ لَنَا) مانند مادر اکثر  
 جنات بشمار پس بجزو شمار ابرصاات اختصاص داده اند (وَمَا اَنْزَلَ الرَّحْمٰنُ) و نه فرستاده  
 است خدای تعالی (مِنْ شَیْءٍ) از هیچ چیز از حوی رسالت (اِنْ اَنْتُمْ) نیستید شما (اِلَّا كَذِبٌ) (وَمَا  
 لَكُمْ) (قَالُوا اِنْ اَنْتُمْ) گفته پیغمبران که پروردگار ما (يَعْلَمُ) میداند (اِنَّا)  
 بذر متوجه ما (اِلَیْكُمْ مَّرْسَلُونَ) بدوی شما فرستاد گانیم (وَمَا لَیْنَا) نیست بر ما (اِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِیْنُ) (وَمَا  
 لَكُمْ) بگردانیدن آشکارا و ما کار خود کردیم و پیغام رسانیدیم اگر شما قبول دعوت نمائید خدا ب شما فرو  
 آمد (قَالُوا اِنَّا نَطْمِئِنُّ اَبَیْكُمْ) (گفته ما قال بدگر فتم بآمدن شما که تا بدین بله آمده اند باران بناید و هر  
 مز و هات ما خشک شده (لَئِنْ لَمْ نَنْتَهُوا) اگر باز نیستید از دعوی خود (لَنَرْجُمَنَّكُمْ) هر آینه شما را  
 به سنگ بکشیم (وَلَنَمَسَّنَّكُمْ) و هر آینه بر سر شما (وَمَا لَیْنَا) از ما (عَذَابٌ اَلِیْمٌ) عذاب دردناک (قَالُوا)  
 طافرتکم (گفته پیغمبران که قال به شما (مَعَكُمْ) با شما است یعنی حبيب شاست عتاید فاسده و اعمال  
 باطله شما است (اِنَّنِیْ ذُكِّرْتُمْ) (آیا بدی شوبه قال بدی گیرید و بقتل تمید می کنید (بَلْ اَنْتُمْ)  
 بایک شما (قَوْمٌ مُّسْرِقُونَ) گردانی گزاف کاران و از حد در گذشتنید آورده اند که شمعون با یک

به پستخانه در آمدی و خدا ای تعالی را تشبیه کردی و مردم بند اشتندی که او پرستش بت می کند ملک بردی  
 اعتماد تمام کردی بی مشاوری او به پنج مهم اقدام نمودی و رذی شمعون بر عبید که ای ملک شنیده ام  
 که دو کس غریب را بر نه ان کرده حبیب حبس ایشان چیست ملک گفت که ایشان دعوی  
 می کنند که غیر بنان شماند ای دیگر هست شمعون از روی تعجب فرمود ملک که نایشان را حاضر گردانند که  
 گفتار ایشان عجیب است ملک فرمود اما ایشان را آوردند چون شمعون را دیدند خوش دل و دلیر شدند  
 شمعون پرسید که شما که ای بر حید گفتند آنرا که آفریدگار آسمان و زمین است شمعون گفت خدای  
 شما چه می سازد گفتند نایب نامی کند شمعون از ملک التماس کرد تا نایبای چند حاضر کردند فرمود که  
 خدای خود را بگوئید تا این نایبایان دید و در شمعون ایشان دعا کردند فی الحال بیانشند شمعون گفت  
 ای ملک ما نیز از خدایان خود در خواستیم تا همین کار کند ملک آهسته گفت ای شمعون تو نمیدانی که  
 ایشان نمی بینند و نمی شنوند و به هیچ چیز قدرت ندارند شمعون دیگر باره گفت ای جو امان خدای شما  
 دیگر چه تواند کرد گفتند مرده را زنده می گرداند شمعون گفت اگر خدای شما این کار بکند ما هر بوی پیگردیم  
 یمن و در ملک را که مدتی از مرگ وی گذشته بود یا مرده هفت روزه را به عازند کرد ملک با قوم  
 قبی الحال ایان آورد و بر خوی دیگر قصد مومنان و پیغمبران کردند و عجیب بخارا را خبر شد که گفتار و مقام  
 این ای اهل امانند از منزل خود و توبه آن صوب شد چنانچه جن سبزه فرمود که (وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا  
 الْأَرْضِينَ) و آمد از پایان مدینه یعنی در درجائی از ان ششم (رَجُلٌ) مردی (يَسْعَى) که می شتابد  
 جهت اعلام رسالت نامرسد (قَالَ يَا قَوْمِ) گفت ای گروه من (اتَّبِعُوا الْقُرْآنَ) پیروی  
 کنید فرستادگان را (اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ) پیروی کنید کسانی را که نمی خواهند از شما  
 (أَجْرًا) مزدی بر تبلیغ رسالت (وَهُمْ مُقْتَدُونَ) و ایشان را و یا فیکانند خیر و بره و غرای  
 (وَمَالِي) و چیست مرا که از روی صدق (لَا أَجِدُ الَّذِي فَطَرَنِي) نمی پرستم آنکسی را که بیافرید  
 مرا و از عدم بوجود آورد (وَأَلَيْهِ) و بسوی حکم و جزای او (تَرْجِعُونَ) باز گردانیده خواهید شد روز  
 قیامت \* اضافت فطرت بخود اظهارش کرامت \* و اضافت بهشت با کافران مبالغه در تمهید روز  
 جزاء (اتَّخَذُوا) آيا نرا میگیریم (مِنْ دُونِهِ) بجز خدا ای (الْإِلَهَةُ) خدایان دیگر یعنی بنان (إِنْ يَرْزُقِ الرَّحْمَنُ)  
 اگر خواهد تا ای مرا (يَضْرِبَ) بزند ای یعنی اگر خواهد که خدای من رساله (لَا تَعْنِ عَنِّي) کنایت نمی کند  
 از من (شَفَاعَتَهُمْ شَيْئًا) در خواست بنان چیزی را از ان ضرر یعنی ایشان بلا از من دفع نمی کند

و مالی ( ۲۳ )

(وَلَا يَنْفَعُونَ) و نه نمانند مرد خاص بکند پس اگر من آن را که توانائی ندارد بر نفع و ضرر ببرستم و عبادت کنیم آنکه قادر است برسانیدن نفع و مانعیدن از ضرر دست بدارم (إِنِّي إِذَا) بدرستی که من آن هنگام باشم (إِنِّي ضَلَّالٌ مُّبِينٌ) در گمراهی آشکارا و پدیدار چون قوم این سخن از دی شنیده نه قصد قتل دی کردند و ادوی پیغمبر آورد و گفت (إِنِّي أَمْنْتُ) بدرستی که من بگردیدم (بِرَبِّكُمْ) به پروردگار شما (فَاسْمَعُونَ) ابس بشنوید ایمان را تا فردای قیامت بر من گواهی دهید و گفته اند این خطاب با قوم کرد و ایشان ادوا سنگ میزدند تا کشته شد و قبر او در بازار انطاکیه است و قوی آن است که او را کشته و خدای تعالی او را زنده گردانید و به بهشت بردارم حسن بصری رض بران است که چون قصد قتل وی کردند حق سبحانه او را با همان بردار و دی کرامت (قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ) گفتند در آی چون در بهشت درآمد (قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ) گفت کاشکی قوم من ندانند منی (بِمَا خَفَرْتُ) بآنکه بپارم زید مرا (رَقِي) پروردگار من (وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ) و گردانید مرا از نواختگان با کرام قوی آن است که پیغمبران دماک و مومنان کشته شدند و قوی آن است که بمالمت بیرون رفت و جنب بخار کشته شد یا آسمان رفت (وَمَا أَنْزَلْنَاهُ إِلَّا سَاحِلًا عَلَى قَوْمٍ مَّحْذُومٍ) و نازل کردیم ما را (عَلَى قَوْمٍ) بر قوم خبیث (مِنْ بَعْدِهِ) از پس قتل بادفع ادا (مِنْ جُنْدٍ) هیچ لشکری (مِنْ السَّمَاءِ) از آسمان (وَمَا كُنَّا) و نبودیم ما (مُنْزِلِينَ) فرد فرستاده لشکر برای هلاک قومی یعنی کفار از ان خوار و بی متداری تر اند که اهلک ایشان را لشکری مابد و انزال لشکر ملایکه بر دزد و جنین برای تنظیم پیغمبر بوده هم نه آنکه لشکر کفار و ممالی بوده اند (إِنْ كَانَتْ) بود عقوبت اهل انطاکیه (إِلَّا صَاحِبَةً وَاحِدَةً) اگر یک فرادی که جرئیل عم پرورد و در شهر ایشان گرفته صبح زد (فَإِذَا هُمْ) پس آنجا ایشان (خَامِدُونَ) فرد مردگان بودند یعنی بیک نمره جرئیل هم فرد و ند چون آتش بیکبار منطقی شود (يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ) ای درینا برنده گان کافر (مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ) نیاید ایشان هیچ پیغمبری (إِلَّا كَانُوا بِهِ) مگر بودند که (يَسْتَهْزِئُونَ) استهزای کردند (أَلَمْ يَرَوْا) آیانیدند و ندانند که ما (كَمْ أَهْلَكْنَا) چند هلاک کردیم (قَبْلَهُمْ) پیش از ایشان (مِنَ الْقُرُونِ) از اهل و دزدان ما (أَنَّهُمْ أَهْلُهُمْ) مشاهده نکردند آنکه هلاک شدند گان بدوی ایشان (لَا يَرْجِعُونَ) باز نمیگردند یعنی به نیامدادت نمیکنند (وَأِنْ كُلُّ) نیست هر ایشان (أَلَمَّا جُمِعَ) آن هنگام که بهم جمع شوند (لَدَيْنَا) حاضر شوند (لَدَيْنَا) نزد یک حاضر شدند و در قیامت برای پاداش یعنی آنما که هلاک کردیم از پیش بنیان باین نخلانان واپس مانده هر در عرصه گاه



حشر حضرت ما حاضر خواهند شد و مناسب کردار و گفتار خود جزا و عزا خواهند یافت یعنی بندگان المیم و عذاب عظیم گرفتار خواهند شد در محبس حرمان و مضیق غذایان محبوس آیند و مجبور صرجه خواهند شد \* بیت \*

\* و ز نسبت جنان هر محروم جاودان \* \* محزون و مستمند هر محبوس و مبتلا \*

(وَايَةُ) و نشانه از نشانی قدرت ما (لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ) مرگافران را زمین مرده است یعنی خشک و بی گیاه که بابت باران (أَحْيَيْنَاهَا) زنده گردانیم آن را (وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا) و بیرون آوریم از (حَبًّا) دانه در دنی و مراد خوب غایب است (فَمَنْ يَأْكُلُونَ) پس از آن دانه میخورند (وَحَعَلْنَا فِيهَا) و آفریده ایم در زمین (جَنَّاتٍ) بوستانها (مَنْ نَخِيلٍ) از انواع ضربان (وَأَعْنَابٍ) و اناناف تاک بنان (وَفَجَّرْنَا) و روان کردیم (فِيهَا مِنَ الْعَيْنُونِ) در زمین از چشمها (لِيَأْكُلُوا) تا بخورند (مِنْ ثَمَرِهَا) از میوه آنچه مذکور شد (وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ) و آنچه کرده است دستهای ایشان مثل دوشاب و غیره و جنس عمقه می خواند و اما نافیذ میداند یعنی می خورند از میوه های که دستهای شما آن عمل کرده است بلکه به محض قدرت آفریده شد (أَفَلَا يَشْكُرُونَ) آیا شکر نمی کنند بازای این نعمت باد منعم را بر حدیث نمی نماید مناسب بحر الحقائق فرموده که معنی آیت بر زبان اهل اثارت آن است که زمین دل را زنده گردیم باران عبات و بیرون آوریم از آن حب طاعت تا روح از آن خدای می یابند و س ختم بوستانها از تخمیل اذکار و اعصاب اشواق و عیون حکمت در دی و دان کردیم تا از انار مکاشفات و مشاهات تمتع سیگارند و از تماچ اعمالی که کرده اند از صدقات و خیرات بهر دگرند آیا چه پاس داری نمیکند یعنی چه پاس باید که درین نعمت ظاهر و باطنه تا موجب مزید آن شود که لکن شکر نمی لازد نکم \* نظم \*

هگر شکر کنی زیاده گردد نعمت \* و ز دل بهر دغدغه عیش و کسوت \*

\* پس زود بهر منزل مقصود در حسی \* \* از منبج شکر گریغز و قدست \*

(سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا) باک است آن کسی که بتدرت کامله بیافرید هر صنف و نوع را (مِمَّا تَنْبِتُ الْأَرْضُ) از آنچه میر و یاند زمین چون نبات و اشجار (وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ) و از نفوسهای ایشان یعنی از بشر چون ذکر انمی (مِمَّا لَا يَعْلَمُونَ) و از آنچه نمی دانند از اقسام حقایق (وَايَةُ لَهُمُ الْجُلُج) و علامتی دیگر ایشان را بر قدرت ماضی است که از روی حکمت (فَسَلِّحْ) در میکشیم و دور می کشیم (مِنْهُ النَّهَارُ) از آن روشنایی روز را (فَإِنَّا هُمْ) پس ادگاه ایشان (مُظْلِمُونَ) در آیند گامه تاریکی (وَالشَّمْسُ تَجْرِي) و آیتی دیگر آفتاب است که می رود (لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا) برقرار گاهی که ادر را

است در صبح مسلم و از راست که مستقر آفتاب تحت العرش باشد و گویند مراد از مستقر حلقه  
مقبر است که دور او بدو منتهی شود (ذَلِك) آن رفتن او به مستقر (تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ) تنه  
خداوندی است غالب بقدرت خود بر هر متمدن و روی دانا هر ملامی (وَالْقَمَرُ قَدَرًا) و ماه را قدر کردیم  
یعنی میسر او را (مَنَازِل) او در منزل های نیست و هشت گانه از برج اثنی عشر که حصه هر برجی در منزل  
و ثلثی باشد و هر روز قریب منزلی قطع میکند و در منازل اجتماع نور او می آفراید و در منازل اجتماع  
میگردد و میل یا خفا و ظهور می کند (حَقُّیْ هَآءِ) تا آن وقتیکه گردد در آخر منازل از بارگی و زردی  
و کجی (كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ) مانند چوب خشک که از عمر بمان خشک شده باشد و کج گشته بشکل  
همانی (لَا الشَّمْسُ) نه آفتاب (يُنْفِیْ لَهَا) شاید مراد او (أَنْ تُذَرِكَ الْقَمَرُ) آنکه در پیامد قمر در مکان  
او چو یکی بر فلک اول است و یکی بر سبزه چهارم باشد که آفتاب در پیامد قمر در هر مرتبه سبز  
او چو قمر تمام برج را در حد و دایمی قطع میکند و آفتاب در سالی پس اگر آفتاب بر مرتبه چنان ماه  
باشد فصول اربع سه از وضع خود بیفتند و خلل در تگون نبات و تیش حیوانات (وَلَا الْبَلَدُ  
خَبَاقِ النَّهَارِط) و نه شب ییشتی گیرند است بر زبان معنی که غلبه کند و دشمنی او را و هر اوقات شب  
گذارد بلکه متعاقب او است گفته اند مراد شب روز آیین ایشانند یعنی ماه و آفتاب مراد آن است  
که چون شمس از روی سرعت قمر را در نمی یابد قمر نیز از جهت ضیاء آفتاب سبقت نمی گیرد  
(وَكُلُّ) و هر کواکب از نیرین و جز آن (فِي فَلَکِ یَسْتَحْوُونَ) در فلک یکشاده میروند چنانچه مانی  
در آب (وَأَيَّةُ لَهُمْ) و نشانه دیگر مایه ایشانرا (إِنَّا حَمَلْنَا) آنکه برداشته ایم (ذُرِّيَّتَهُمْ) پدران ایشان را  
یعنی ناسدیم (فِي الْفَلَکِ الْمَشْحُونِ) در کشتی پر از مردم و سایر حیوانات یعنی در کشتی نوح هم  
و گفته اند مراد از ذریت او و اولاد که در اعصاب پدران ایشان بودند یا مراد مطلق کشتی است و ذریت  
او و اولاد است که تجارت میفرستند یا کوه دکان و زمان که چون به سفر می برند یعنی چون فرزندان خود  
ایشان را وقت به سفر نیست برخشکی رفتن برای آنها کشتی مقرر کردیم (وَوَحَلَقْنَا لَهُمْ) و بنا فریدیم  
برای مردمان (مِنْ مِّنْلَةٍ) از مائه (مَا یُرْکَبُونَ) آنچه سوار میباشند بران چون زورق و ناه و امثال  
آن و گفته اند مراد سواران که کشتی میمانند (وَأَنْ تَشَاءَ) و اگر خواهیم (نَغْرِقَهُمْ) غرق کنیم کشتی را  
(فَلَا خَصْرَ لَکُمْ) پس هیچ زیاده ای نیست مایه ایشانرا که از غرق شدن بگردد (وَلَا هُمْ یُنْقَذُونَ) و  
و نه ایشان را نجات دهد و شوهر از مرگ (إِلَّا رَحْمَةً) مگر آنکه بر بخشیم (مِنَّا) بخشیدنی از نزد یک ما (وَمَعْتَاهَا) و

بر خود داری و هیچ ایشا را بر خود داری (أُولَئِكَ جِئْنَا) تا زمانی که اجل ایشان برسد (وَإِذَا أَقْبَلَ) و چون گفته شود (لَهُمْ أَنْتَقُوا) مرا کفران را که بنرسید (مُتَابِعِينَ أَيْدِيَكُمْ) از خطایی که پیش از شما با هم میگذرد (وَمَا خَلَقَكُمْ) و از خطایی که در عقب شماست یعنی در آخرت و مراد آنکه ایمان آریه (لَعَلَّكُمْ تَرْحَمُونَ) شباهه که بر شما نوشته ایشان اعراض نموده و دعا و عبادت افزایند (وَمَا تَأْتِيهِمْ) و نیاید بدیشان (مِنْ آيَةٍ) هیچ آیهی (مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ) از آیت های پروردگار ایشان یعنی قرآن یا از دلایل وحدت (إِلَّا أَنْتَقُوا) مگر آنکه باشند (عَنْهَا صَعُرَ ضَعْفٌ) از آن روی گردانندگان (وَإِذَا أَقْبَلَ لَهُمْ) و چون گفته شود مرایش را که بدیشان و محتاجان (أَنْتَقُوا) نفقه کنید (مِمَّا رَزَقَكُمْ اللَّهُ ط) از آنچه روزی داده است خدای تعالی شمارا (قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا) گویند آنرا که مگردیدند به نافع یعنی مصلحت (لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ نَطْعَمَ) مرا آنرا که اگر کردید ه اند یعنی کافران از روی تکم یا موسنان گویند آیا طعام دهیم یعنی نه بهر (مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ) آنرا که اگر خواستی خدای تعالی (أَطْعَمَهُ) طعام دادی و این خدای تعالی بر نعم شما تقادد است بر اعطای خلق بایستی که ایشان را طعام دادی چون او طعام نداد ما نیز بهیم گفته کافران موسنان را (إِنْ أَنْتُمْ) نیستید شما ای موسنان (إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ) مگر در گمراهی بودید که ما را به مخالفت مشیت امر می فرمایید و این سخن از ایشان خطا بود برای آنکه خدای تعالی بعضی مردم را تو مگر ساخته و بعضی را تنبیه و تنبیست اینها حکم فرموده که اغنیاء از مال خدا که منقرر کرده است محتاجان را بهره مند گردانند پس مشیت را بهانه ساختن و امر الهی را که با اتفاق فرموده و در گذاشتن محض خطا و عین جفاست \* نظم \*

\* در ویش را انداخته و مگر حواله کرد \*  
 \* تا کار او بسازد و فارغ کند دیش \*

\* از روی حق گزشت و نماند بد \*  
 \* خدا بود ندانست و اندوه حاصلش \*

(وَيَقُولُونَ) و می گویند کافران (مَتَى) کجا است (هَذَا الْوَعْدُ) آن وعده ایست که قیامت و هنگام استسجیر (إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ) اگر هستید راست گوینان (مَا يَنْظُرُونَ) انتظار نمی برند ایشان (إِلَّا ضِعْفَهُ وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ) مگر یک فریاد که بگیرد ایشان را یعنی نفخه صاعقه که بعد از نفخه فزع است در یابد ایشان را (وَهُمْ يَخِصِّمُونَ) و حال آنکه ایشان در وقت در سودا و معامله بحال و خصوصیت مشغول باشند و مهم دنیا می سازند که یک بار اسرافیل هم صدور دهد و هر خلق بر جای بهر نه الاشاره (فَلَا يَسْتَنْصِفُونَ) پس نمی توانند (تَوْصِيَةً) وصیت کردن با طاعران خود (وَلَا إِلَى أَهْلِهِمْ) و نه بدوی اهل ایشان که قایم باشند (يَرْجِعُونَ) باز گردند یعنی بحال از باراد بخانه رفتن نداشته باشند (وَيُفْجِعُ فِي

الصور) و بعد از چهل سال بدین تصور دیگر باره (فَإِذَا هُمْ) پس ایگاه ایشان (مِنَ الْأَجْدَاثِ) از گور بایرون آمده (إِلَى رَبِّهِمْ) بسوی پروردگار خویش (يَتَسَلَّوْنَ) می شایند و درین چهل سال کفار را خداست نباشد چنان برانگیخته شوند (فَالْقَوَايَا وَيَلْتَنَّا) گویند ای وای بر ما (مَنْ بَعَثَنَا) که مرا بگيخت ما را (مِنْ مَرَقَدِنَا) از گورهای ما بیا که جواب دهند (هَذَا) این است (مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ) آنچه وعده داده بود خدا ای از بهشت و نشو و نشامی گفتید می باشد (وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ) و راست گفتند پیغمبران در باب بهشت و جز آنچه گفتند و شما باور نکردید (إِنْ كَانَتْ) نبود این واقع (الْأَصْنَعَةُ وَاحِدَةً) اگر یک نمره که آن نفعی آخر است یعنی به مجرد یک نفعی زنده شوند (فَإِذَا هُمْ) پس ایگاه ایشان (جَمِيعٌ) (لَدَيْنَا مَحْضَرُونَ) همه ایشان نزد یک حاضر شده گشته (فَالْيَوْمَ) پس امروز که روز جزاست (لَا تَظْلَمُ نَفْسٌ) حتم کرده نشود هیچ نفسی (شَيْئًا) چیزی از چیزی که در خود را از ثواب ایشان بگامد و نه زیادت کینه عفو است ایشان از آنچه ستمی در مانده (وَلَا تُجْزَوْنَ) و پاداش داده نشود ای اهل محشر (إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) اگر آن چیز را که بودید که میکردید از جزو ثمر (إِنْ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ) بدست اصحاب بهشت (الْيَوْمَ) آن روز (فِي شُغْلٍ) در کاری باشند (فَأَكْفُونَهُ) شادان و نازان و مبهور خودان و لذت گیرندگان و آن کا اقتضای ایگاه است یا سماع یا زیادت بگذراند یا مهمانی خدای بودن یا مشغول باشند ایشان به تنعم و فارغ باشند از تأمل و در مهم و دو زخیان و انواع نفعیات ایشان باشد ای تنالی مشغول گرداند ایشان را به چیزی که فراموش کنند آن ساینکه که ایشان در دوزخ باشند چه با و گردان ایشان موجب تنفص حبش است در بحر الحقایق گوید که مراد از اصحاب جنت طالبان بهشتند که مقصد ایشان نعيم جان بوده حق سبحانه ایشان را با تنعم مشغول گرداند و این حال اگر چه نسبت با دوزخ جهان از جلال نعم است اما نسبت با طالبان حق بغایت فرومی نماید و از اینجا بسرا کثر اهل الجنة البته می توان برد گویند این آیت نزد شبلی قدس سره خوانده شده و در بیند و شرحش و چون با خود آمد گفت بپارگان اگر دانند که چرا که مشغول مانده اند فی الحال در دوزخ و عذابها که می افتند در ستم الامر از شیخ الاسلام انصاری روح نازل میکند که مشغولی به نعمت بهشت از آن حاد مومنان است اما مقربان حضرت از ملاکات مشهود و ملاحظه نمود و جوایز اعظم به نعيم بهشت نبرد از اند \* نظم \*

- \* روزی که مراد مل تو در چنگ آید \*
- \* از حال بهشتیان مراتب آید \*
- \* و ربی تو بصحرای بهشتم خوانده \*
- \* و صحرای بهشت بر دام تنگ آید \*

(هَمْ) ایشان یعنی امتاب جنت (وَأَزْوَاجُهُمْ) و زنان ایشان از اهل و نیاوران و دنیا (فِي ظِلَالٍ) در سایه های قصور یعنی در موضعی از حرارت آفتاب دور (عَلَى الْأَرَائِكِ) بر تخت های آراسته (مَتَكُونُونَ) بنیادهای دکان باشد و اسکا بر تخت و لیل تنعم است (لَهُمْ فِيهَا) مرا ایشانرا است و در بهشت (فَاَكْهَةٌ) یعنی میوه های انواع ثمره (وَلَهُمْ) و مرا ایشانرا است (مَا يَدْعُونَ) آنچه خواهند آورد و برند و احتیاف از این حماس و ض نفلی میکند که هر چه بهشتی اندیشه از اظہر و است برلی آنکه برهان آورد و در پیش خود حاضرین و مرا ایشانرا باشد (سَلَامٌ) یعنی نیتی (قَوْلًا) خطابی و اعطه (مَنْ رَبِّ رَحِيمٌ) از پدر و دگر مهربان در معالیم از جابرین عبد الله و ض نفلی میکند که به پیغمبرم فرمود که اهل بهشت در نینم خود مستغرق باشند که نگاه نوری برایشان ساطع گردد و چون سر بالا کنند حضرت عزت گوید سلام علیکم **بیت \*** **بیت \***

\* سلام دوست شیدان سعادت است و سلامت \* بوحمل بار دین فضا است و کرامت \*  
(وَأَمَّا تَأْوِيلُ الْيَوْمِ) و بعد از تفسیر امروز (أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ) ای مشرکان از مومنان و ای منافقان از مخلصان که شمار ابرنندگان و دشمنان میرانند و ایشان را ابو صفیان و دومان می خوانند (أَلَمْ آتِكُمْ) آیا عهد نکردم (إِلَيْكُمْ) با شما و نفرمودم شمارا (يَا بَنِي آدَمَ) ای فرزندان آدم (أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ) آنکه نه پرستید شیطان را یعنی تانرا انعموده شیطان (إِنَّهُ لَكُمْ) بدوستیکه او مر شمارا (عَدُوٌّ مُبِينٌ) دشمنی است آشکارا و عداوت او باید و شمارا هر کس ظاهر است (وَأَنْ أَجِدُوا نَبِيَّ طَوْفًا) و نه عهد کردم که بر پرستید که دوست نیک خواه شما (هَذَا) این پرستش من (صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ) و ای راست است به بهشت (وَلَقَدْ) و هر آنکه بدوستیکه (أَضَلَّ) گمراه کرد شیطان (هِنَکُمْ) ز شما ای آدمیان (جِبِلًّا کَثِيرًا) طوق بسیار را پیش از شما (أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ) آیا نپسید شما که تعقل کنید و خود را از دست و دام او باز نایند و در فریب او نیگنید (هَذِهِ جَهَنَّمُ) این دوزخی است (الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ) آن دوزخی که در دنیا دید که دهه کرده می شد بدان (إِصْلَوْهَا الْيَوْمَ) و آید بد امروز (بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ) بسبب آنکه بودید که می پرستید حق را و تصدیق انبیا نمیکردید (الْيَوْمَ نُخْتِمُ) امروز مهر میس (عَلَى أَفْوَاهِهِمْ) بر دهان های ایشان چون انکار میکند که مشرک نبوده ایم و تکذیب و عمل کرده ایم و شیطان را نه بر عهد ایم (وَنُكَلِّمُنَا أَيْدِيَهُمْ) و سخن گویند با ما و دستهای ایشان (وَنُشْهِدُ أَرْجُلَهُمْ) و گواهی میدهند پایهای ایشان (بِمَا كَانُوا) با آنچه بودند که در دنیا نیکبخت بودند \* کسب میکردند در کسب

الاسرار فرموده که چنانچه جو از حله ابراهیمال بدیشان گواهی می دهی اعضای او اینا بر طاعت ایشان  
 افتاد است شهادت کند چنانچه در آثار و ادوات است که حق سبحانه و تعالی را مؤمنان و مخاطب کند که چه آورده  
 بشنیدیم و آدم که عبادات و طاعات و خیرات خود بر شمارده حق سبحانه اعضای ویرانه سخن آرد و نامریک  
 اعمال خود را باز گویند می انان گواهی دهند بر تسبیحات که در دهانم سولات مستطعات (وَلَوْ نَشَاءُ)  
 و اگر خواهیم در دنیا (لَطَمَسْنَا) هر آینه نابید اکینم یعنی رفتم محو کشیم (عَلَى أَهْلِهِمْ) بر چشمهای ایشان  
 (فَأَسْتَبِقُوا الصِّرَاطَ) بس پیشی گیرند راهی را که در راهو که آن متباد (فَأَنزِلْنِي بِمَقَرٍّ مِّنْ لَّهِ) بس  
 بگویند آن را (وَلَوْ نَشَاءُ لَمَمَسْنَاهُمْ) و اگر خواهیم هر آینه سنج کنیم ایشان را و صورتهای ایشان  
 مستغیر بزم بقمره و خنایر و حجاره (عَلَى مَكَانَتِهِمْ) بر جاهای ایشان تا هر آنجا آمده اند و ندانند  
 (فَمَا اسْتَطَاعُوا) بس توانند و قادر نباشند (مُضِيًّا) بر رفتن از پیش (وَلَا يَرْجِعُونَ) و باز نگرند  
 و توانند باز گشتن از عقب تا بصورت اول باز روند (وَمَنْ تَعَدَّى تَعَدَّى فِي الْخَلْقِ ط) و هر که را  
 زندگانی در از دادیم او را برگردانیم در آخرش یعنی بعد از قوت الضعف و از یاد جسم بندهمان  
 و دانای بنادان (أَفَلَا يَعْقِلُونَ ط) آیا پس در نمی یابند که هر که بر تمهید و تسایس خالق قادر است بر طمع  
 و سنج نیز قادر خواهد بود

بیت \*

\* نرد قدرت کار دادشوار نیست \* کار او را طاعتی سرکار نیست \*

آوده اند که گفتار که میگفتند که محمد ش عراست حق سبحانه و قول ایشان می فرماید (وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ)  
 و نیاموختیم ما شعر را شعر (وَمَا يَتَّبِعِي لَهْ ط) و شاید او را شعر گفتن چه اگر شعر گفتی شبیه دل قوم در آمدی  
 که قدرت او بر نظم قرآن و افصاح آن از قوت فطاعتی است که در شاعری دارد پس حق سبحانه  
 وی را شعر نیاموخت تا آن شبیه طاری نشود و هرگاه که آن حضرت عم بیتی بر سبیل تمثیل از فرمودی  
 بر زبان مبارک او برده می که از سمت و زن انحراف داشتی جاری شدی چنانچه یک نوبت فرمود که \*  
 کفى الاسلام والشيب للمرء ناهيا ابو بكره مدین رض گفت یا رسول الله قائل گفته است که \* کفى الشينجة  
 والاسلام للمرء ناهيا حضرت بهمان نوع که اول خوانده بود در نانی تکرار فرمود ابو بکر و رض فرمود که استهف  
 ابک رسول الله و ما فائک الشعر و ما یبغی کک و از کلمات حضرت آنچه موزون و در شده مانند ان الشیب  
 لا کذب انما ان هذا المطلب لی کلف و تصد یوده (ان هو) نیست آنچه ما را آموختیم (الا ذکر مگر بندی  
 و اوست دی و قرآن مبین ط) و کنایه روشن در معانی و مثنای بار و شن گفته احکام و درود که فرستاده ایم

(لَيَنْتَفِرْنَ مِنْ حَيَّاهَا) تا میم کند و متنافع گردد آن قرآن یا محمد هم هر که باشد زنده دل یعنی عاقل و با فهم بد عاقل و جاهل و سبانه مرده است یا آنرا که مومن است فی علم الله به حیات ابدی و بقای سرمدی بایان است و متحصص اند او مومن جهات انتفاع او است بآن (وَيَحِقُّ الْقَوْلُ) و واجب می شود و کبر خداست (عَلَى الْكَافِرِينَ) بر ناگرمیدگان که قرآن را قبول نمیکنند (أَوَلَمْ يَرَوْا) آیا نمی بینند و نمی دانند ایشان که (أَنَا خَلَقْنَا لَهُمْ) اید و سبیکه آفریدیم بمرای ایشان (مِمَّا عَمِلُوا) از آنچه کردند و ساختیم بی واسطه و شرکت و کمال یعنی مقرر و بدیم بآفرینش آن میان مردمان مثلی است که هر که کادی تنها کند گوید که من آن مهم بدست خود ساختم یعنی دیگری مراد ساختن آن یاری نه داده اینچنانیز می فرماید که ما آفریدیم برای ایشان بخودی خودی مشارکت گیری (أَفَنعَا) چهارم بایان چون شتر و گاو و گوسفند (فَهُمْ لَهَا) پس ایشان مر آن را (مَا لَكُونُ حِلًّا) ضبط کنند گانند و متصرف در آنند کان (وَلَوْلَا هَا) و نه م کردیم و رام گردانیدیم انعام را (لَهُمْ) برای ایشان (فَمَنْهَا رَكُوبُهُمْ) پس بعضی ازان مرکوب ایشان است که بران سواری می کنند چون شتر (وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ) و ازانها بعضی آن است که می خوردند چون گوسفند (وَلَهُمْ فِيهَا) و در ایشان را است در آن چهارم بایان (مَنَافِعُ) سودها است از بشم و موی و پوست (وَمِنْ شَرَابِ ط) و آب میوه و آب شرب و دیگر سودها (أَفَلَا يَشْكُرُونَ) آیا پس شکر نمی گویند نعمت خدا را اگر انعام آفرید و رام گردانید و منافع بزرگ از ممر ایشان به ایشان رسانید (وَأَتَّخِذُوا) و فرا گرفتند مشرکان (مِنْ دُونِ اللَّهِ) بخیر خدای تعالی سزای پرستش (الْهَةَ) خدا بایان (لَعَلَّهُمْ) تا بشود که ایشان (يَنْصَرُونَ) یاری کرده شوند به دایشان و حال آنکه آن بنان (لَا يَسْتَطِيعُونَ) نمی توانند (فَصَرَّهُمْ) باری دادن ایشان را زیرا که جماد اند و ایشانرا شعور و قدرت نیست (وَهُمْ) و است پرستان (لَهُمْ) برای بنان (جُنْدٌ مُخَضَّرُونَ) سپاهی اند حاضر کرده شده امر و زک نگاهبان ایشانند یا خدا لشکر ایشان اند بای ایشان حاضر شوند و در رخ (فَلَا يَخْزُونَكَ) پس باید که ترا اند و مانک نگرداند (قَوْلُهُمْ ط) سخن ایشان که نسبت با حق سبحانه می کنند از امتداد و شکر و یا طعن و باره رسالت تو می کنند و نسبت بشعد و سحر (إِذْ نَعَلْنَاهُمْ) اید و سبیکه ما میدادیم (مَا يَصْرُونَ) آنچه بنان میدادند از حقه و بخش (وَمَا يَعْلَمُونَ خَبْرًا) و آنچه آشکارا می کنند از کلمات کفر و جزا خواهم داد ایشان را بدان

بیت \*

\* آشکار و نهان هر چه کردی و گفتی \* جزا ده بود انای آشکار و نهان \*

آورد و نه اند که عاص بن وائل یا ابو جهل و اشهر آن است که ابی بن خلف قدوسی استخوان کهنه سبیده

در دست مالیه و بر مجلس حضرت پیغمبر هم آمد و بعضی از صنادید قریش حاضر بودند گفت کیست آنکه این  
 اجزای متفرق یا اعضای متفرق را جمع ساخته دیگر باره زنده گرداند حضرت را بت بناده هم فرمود که  
 آفریده کار این را بنیاست بر آنکه برانده و تراندر زنده گرداند و دروغ برد و این آیت نازل شد که (أَوَلَمْ يَرِ  
 الْإِنْسَانُ أَنَّمَا هُوَ عَلَاقٌ مِّنْ عَظْمٍ فَخَلَقْنَاهُ) بدو ستیکه آفریدیم ما دورا (مِنْ نُّطْفَةٍ)  
 از آب منی و از اعانه ساخته مرتبه مرتبه ترقی داد و تا در بطن ام جنین شده و بیرون آمد و از طفولیت  
 بربودگی رسید و در سخن گوی و در لهر گشت (فَإِنَّا هُوَ) پس آنکه او (خَصَّيْمٌ مِّمَّنْ) جدال کننده  
 است و بیدار مقام جدال آمده (وَضَرْبٌ لَّنَا مَثَلًا) و بزد برای ما مثلی یعنی امری موجب آلود و استخوان  
 نسایده و در دست مالیه خاک ساخته بر باد داده (وَنَسِیَ خَلْقَهُ) و فراموش کرده آفریدن ما را و  
 (قَالَ مَنِ الْمُنْجِي الْعِظَامِ) گفت کیست که زنده می گرداند استخوانها را (وَهُی رَمِيمٌ) و حال آنکه  
 در بیهوده و ریزید هگشته بی گوشت و پوست و عروق و اعصاب (قُلْ) بگو ای محمد (يُخَيِّطُهَا الَّذِي) زنده  
 گرداند آنرا کسی که بقدرت کند (أَنْشَأَهَا) بیاورید او را (أَوَّلَ مَوْءُودَةٍ) نخست بار و از دم بوجود آورد  
 (وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ) و او بهر آفریده (عَلِيمٌ) داناست تماما مثل مخلوقات را میداند و اجزای اشخاص را  
 در حال تفرق و بدمی شناسد و بر جمع و انضمام آن قادر است (الَّذِي جَعَلَ) آن خدای که آفرید  
 فیهید کرد (لَكُمْ) برای شما (مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ) از درخت سر (نَارًا) آتشی (فَإِنَّا أَنْتُمْ) پس  
 آنکه شما (مِنْهُ) از آن درخت (تَوَقَّدُونَ) می افروزید آتش را در اغلب مواضع از بادیه عرب  
 و در درخت است مرغ و هفتاد شخی از مرغ بر شخی از غنای می مالند آتش بیرون آید حق سبحانه  
 فرمود که آنکه قادر است بر احداث آتش از درخت سبز که در وایت متضاد با جوهر نار است  
 بر آینه قادر است بر اعاده طرادت چیزی که ترونازه بوده باشد و خشک شده (أَوَّلَئِكَ) آیا نیست  
 (الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) آن کسی که بیافرید آسمانها و زمینها را بزرگی ابرام ایشان  
 (بِقَارٍ) توانا است (عَلَى أَنْ يَخْلُقَ) بر آنکه بیاورید (مِمَّا أَنْتُمْ) مانند ایشان را با جسم صغیره و ابرام  
 فقیره (بَلَى) آری هست قاور بر آن (وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ) و او آفریده بسیار خالق است و دان  
 بکار احوال مخلوقات (إِنَّمَا أَهْرُؤَ) جزین نیست که آن او را (أَرَادَ) چون خواهد (شَيْئًا) آفریدن چیز را  
 (أَنْ يَقُولَ لَهُ) آن است که گوید مراد را بحکم من (كُنْ) بیاثر (فَيَكُونُ) پس باشد نزد بعضی تسنیل  
 است بر تاثیر قدرت را در مراد قدرت با مراد و بعضی گویند تاثیر مراد با مراد مطاع هر مطاعی را در حصول



موردی استماع و نزاع و در تفسیر کبیر گفته که مراد از این سخن مرعت نفاذ امر است در تکوین آشیای  
بر اسرع وجهی که ممکن باشد نه تکلم بهین کلام و گویند این کلام علامتی است که چون ملائکه بشنوند دانند  
که چیزی حادث خواهد بود

بیت

• حرفم است کانت و نون ز طو امیر منع او • اذ قاف با لغاف بدین حرف گشته دال •

(فَسُبْحَانَ الَّذِي) پس بایکی ولی عیسی آن کسی را است که بی شهر (بیدید) بدست افتد از  
او است (مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ) بادشاهی هر چیز (وَالْأَمْنَةُ تَوْرَجَعُونَ) و بسوی او باز گردید •  
خواهد شد برای مملکات اعمال و ده دستان است و وحید دشمنان که اینان را شده به العنایه  
است و آنان را طو له و حسن باب

صورة الصفات مکيه وهي (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) مائه وثمان وثمانون آیه  
(وَالصَّافَاتِ) و بحق فرشتگان صف کشیده در مقام عبودیت (صَفًّا) صف کشیدن (فَالزَّاجِرَاتِ)  
پس راننده گان یعنی شباطین را از اضراق صبح (زَجَرَاتِ) راندن (فَالتَّالِيَاتِ) پس خوانندگان  
(ذِكْرًا) و وحی نه ای را بر انبیاء حق سبحانه و گفته یا میکنند باینکه که در صف ایستاده میان هو اما هرگز  
فرمان رسد قیام نمایند یا بنایان که صف های جدا در کشند یا بموسمان که در صف جماعت بایستند یا  
ببنام که در صف افتاده بصفت افتاده قائم و مستقر باشند یا بحرغانی که در جو هوا صف زنند اگر مراد ملائکه  
اند پس زاجرات هم ایشان باشند که کتاب و امنی رانند و تالیات اند که پیوسته به تسبیح و  
تسبیح و تحمید الهی اشتغال دارند و اگر جمیع عزرائند زجرات ایشان راندن ایشان باشند یا طرد دشمنان  
تالیات ایشان ادای تکبیر و تهلیل و اگر موسمانند بانوارندست زاجر دیوانند یا زاجرات اند نفس خود را  
از معاصی دور آشنای نماز تالی قرائند و اگر اهل علمند زجر میکنند از کفر و فسق بدلیل و صحبت و تالیانند که  
بر خلق می خوانند احکام شریعت و اگر مرفانند بگفتن ذکرند و انواع آفات را از خود میرانند صاحب  
تاویات گفته که سوگند می خورد به نفوس مملکان طریق توحید که بر موافقت مشاهده صف بر کشید و دامن  
شیطانی و انواع شهوات نفسانی را از جرمی نمایند و با انواع ذکر لسانی یا قلبی یا سری یا روحی بحسب  
احوال خود اشتغال نمایند در بحر المحققین آورده که صفات ارواح اند و زاجرات الصفات ربانی که  
زاجرات عوام را از سنای و خواص را از زیاده و طاعات و اخلاص و از لاله است بگویند و تالیات نفوس  
ذکر که که بکام من اندیش ثبات اگر ذکره و سواره بیاد حق سبحانه گذرانند

و با حسی

ای یاد تو ام مونس جان و در هر حال • بی ذکر تو آرام دلم هست محال •  
 • جز که تائی تو ندارم شب و روز • جز ناله و زاری تو نخواهم حال •  
 آورده اند که اکفایه بر حیل • عجب میگفتند که محمد هر چند ایثار با یک خدای آورده است چون چنین تواند بود  
 که باین خدایان که مادریم کاه مادر است نمی آید بیک خدای چون میدر شود الهه تباری درین آیت قسم  
 یار کرد که ( اِنَّ الْاِلَهَکُمْ ) بدرستی که خدای شهادت و ذات و ذات خود ( لَوْ اَحَدٌ ) هر آینه یکی است و بگانه  
 و یگانه ( رَبُّ السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِ ) آفریدگار آسمانها است و زمینها ( وَمَا بَيْنَهُمَا ) و هر دو را و گار آنچه میان  
 ایشان است و از هر استیاء ( وَ رَبُّ الْمَشَارِقِ ) و آفریدنده مشرق های کواکب چه هر کوی و  
 مشرقی است که از انجا طلوع کند یا مراد مشرق آفتاب است که هر روز از ایام سه از مشرقی  
 دیگر ظهور می نماید و مغرب او نیز مغرب است که هر روز به مغربی دیگر غروب شود و بدین مشرق اکفایه  
 از ایراد مغرب اکفایه الضمیرین که سر اهل تنبیکم المراد هر دو است ( اِنَّا رَبُّنَا السَّمَاءِ الدُّنْیَا )  
 بدرستی که ما یار احقرم آسمان نزدیکتر را یعنی آنچه بکره زمین اقرب است ( رَبِّ السَّمَوَاتِ ) یار آسمان  
 ستارگان را و حقیقت ما ضایع خواند یعنی یار استیم آسمان دنیا را یا ایش کواکب در کشف  
 آورده که مراد است کمال فخر ایشان است چون مثلاً چون اویات تبارکات النعم و غیر آن  
 از اشکال جهن و منت گانه و منازل بیست و هشت گانه قمر که بر نفس منطقه و شمال و جنوب است  
 ( حِفْظًا ) و نگاه داشتن آسمانرا نگاه داشتن ( مِنْ كُلِّ شَیْطَانٍ ) از هر آمدن هر دوی ( مَادِدًا ) سر کشی  
 و نازمان ( لَا یَمْتَعُونَ ) نمی شودند یعنی طاقت شتون و گوش فراماندن ندارند ( اِلَی الْمَلَا الْاَعْلٰی ) بسوی  
 صحنان کرده باینه تر یعنی اطراف مایکه که مطلع اند بر بعضی از اسرار لوح محفوظ و بایکه یگر میگوبند ( وَ یَقْدُ فَرَن )  
 و انداخته می شوند یعنی بر ایشان می افکند شهب را یا رانده می شوند ( مِنْ كُلِّ جَانِبٍ ) از هر طرفی که  
 قصد معبود بر آسمان میکند ( دُخُورًا ) رانده می شود ( وَ لَهُمْ ) مردیوان راست ( هَذَا ) و اصیب ( لَ )  
 خدایی سخت و در آخرت بایسته و در دنیا ایشان را قوت استماع کلام مایکه نیست ( اِلَّا مَنْ )  
 خَطِیْفُ الْخَطِیْفَةِ ) مگر کسی که در بایه یک بودن یعنی بد و دشمنی از فرشته ( فَاتَّبَعَهُ ) پس از او آید  
 او را ( شِهَابٌ نَّاقِبٌ ) کوی و روشن یا آتشی سوخته و مروج رانده می شود و ایشان  
 بر جم منبر جرشه باز قصد فاک کنند آورده اند که رگاست بن زید و ابوالاشدین که مکران حشر و عث  
 بودند و موردی بطش و قوت میکردند و میان قریش از روی نکات و تعالیم مباحات می افراخته

من سبحان ايشان آيت فرمود که (فَاسْتَفْتِهِمْ) پس پير من ازين مشركان كه از آفريدگان  
 (أَهْمُ أَشَدُّ) آيا ايشان سخت تر هستند (خَلْقًا) از دوی آفريش (أَمْ مِنْ خَلْقًا) آيا آنكه آفريده ايم  
 ما از آسمان و زمين و كواكب و مشارق و مشهب (إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ) بادرستيكه ما آفريده ايم بدران  
 ايشان را (مِنْ طِينٍ لَّازِبٍ) از گل چغنديه پس ماده اصلي ايشان گل است و آن حاصل شود  
 از انضمام اجزای مائي باجزای ارضي مراد ازين كلام اثبات معاد است و در داستان ايشان مرآن را چه  
 اگر احتمالي به جهت عدم تباينت ماده است ماده باقي است قابل انضمام و اگر بسبب عدم قدرت فاعل  
 است کسی که بر علق اين اشيا که مذکور شده قافله باشد هر آينه بر ضم اين اجزا و اعادة حیات و بران قادر  
 خواهد بود چون قدرت صفت ذاتي است هرگز متغير نشود و نسبت با هم مقدمه و است يكسان بود  
 پس هرگاه که خورشيد قدرت از انفاق ارادت طلوع نمايد ذرات متده و رات و در هواي ابداع  
 و فضاى اختراع مجوده در آيند \* مصرع \* کاینک زدم سوي وجود آمد دایم \* در معالم آورده که  
 گمان بيشمير هم چنان بود که هر که قرآن بشنود بدان بگردد و مشركان که شنیده و نگريده بدان است تبرا  
 کردند و بيشمير هم از ان غال متعجب شد آيت آمد که (بَلَىٰ) براي قطع كلام اول است و در زاد المسير  
 به معنی دع گفته بجهت بگذارد كلام كفار را و دست از ان بردار (فَجَبَّتْ) شد گشت داشتني تو بر ما گرديدن  
 ايشان بقرآن (وَيَسْخَرُونَ) و ايشان مسخره ميكند بآن يا تعجب داري كه با وجود قدرت الهی  
 چرا انكار بعت ميكند و ايشان اقموس مبدارند از تعجب تو (وَإِذْ أَنْكُرُوا) و داب ايشان آن است  
 كه چون بنوده شده به چيزی (لَا يَذْكُرُونَ) ياد بكنند آن را و بدان بنده پذيرشوند (وَإِذْ أَرَأَوْا) و چون  
 بر بينند (آيَةً) معجزه كه دليل صدق مغانل نواست چون انشفاق فرم (يَسْتَسْخَرُونَ) از يكديگر در استسخن  
 مسخره مي خوانند (وَقَالُوا) و گویند (إِنْ هَذَا) نيست اين كه ما ديده ايم (الْأَسْحَرُ مِنْهُمْ) كه جادوی  
 روشن و هميدا (إِنَّمَا هِيَ آيَةٌ مِنَ رَبِّهِمْ) و كُنَّا تَرَاءِبًا) و باشيم ماناك (وَعِظَامًا) و استخوان لي گوشت  
 و پوست (إِنَّمَا لَمَبْعُوثُونَ) آيا ما را بكنيخگان باشيم (أَوَأَبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ) و ياندران نهمه پير ما  
 (قُلْ) بگوای محمد (نَعَمْ) آري برايك نيخته شوييد بدران (وَأَنْتُمْ دَاخِرُونَ) و حال آنكه شما خوار و  
 بل منهد اباشيد هرگاه كه قیامت در آيد (فَأَنَّمَا هِيَ زُحْرَةٌ وَأَحَدَةٌ) پس جزين نيست كه قیامت يك را من  
 بود يعني لغو که در رسد (فَإِنْ أَهْمُ يَنْظُرُونَ) پس نگاه ايشان زنده شده و از قبر بيدار آمد می نگردند  
 (وَقَالُوا) و بگویند (يَا وَيْلَنَا) ای ای بر ما (هَذَا يَوْمُ الدِّينِ) اين است روز باز داشت ما اگر وعده

میدانند گویند باینکه که آری اَهَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ) این است و در حکم یار و زبده کردن یگان از بهمان الذي  
 كنتم به) آن و ذکر بود به شایان (تَكْذِبُونَ) تکذیب میکردید و باور نمی داشتید پس از حضرت  
 حق تعالی فرمان در ره باینکه که (اَحْشَرُوا الَّذِينَ) جمع کنید و بهم در آورید آنان را که (ظَلَمُوا) حتم کردند  
 بر خود شرک (وَاَزُواْ جَهَنَّمَ) و استباه ایشان را یعنی بت پرستی و ابابت پرستی و ستاره پرستی  
 و ابابت ستاره پرستی و علی بن ابی طالب ایشان را از دیوان یا زمان ایشان را که کافره بوده اند و گویند که مراد  
 از ظاهر صفت گاراند بر خلق مجور و بر خو و گناه و حشر آن است که ایشان را به محشر نرسانند مانند مثال ایشان  
 چنانچه ذاتی با ذاتی و خمار با خمار یا احوال ایشان از ملازمان و دیگران ایشان نظام در وقت انقلاوب  
 آورده که یکی از عبد الله بن مبارک بر سب که من خیاطم و احیاناً برای ظلم جامه میوزم انگاه اذان احوال  
 ایشان نباشد عبد الله بن مبارک فرمود کنی تو از احوال نیستی بلکه از ظالمانی احوال ظاهر آنهاست که سوزن  
 در شته بنویسند

نظم \*

\* یاو ظالم سبایش تاشوی \* \* روز حشر از شماره ایشان \*

\* گر نظم پسندیداری \* \* باشی از جمالی یکی ایشان \*

و اصح آن است که این ظلم مشرکانه به دلیل آنکه می فرمایند حشر کنند ایشان را (وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ) و آن چیزی را که بودند که پرستش می کردند (صَنَعُوا لِلَّهِ) می کردند ای تعالی از اعنام و غیر بایا ایسا  
 و شرک را در این آیت عام است که اختصاص با ذرات آن الذین جنبت الفح (فَأَهْدُوهُمْ) پس  
 بنحو این ظلم را و مبودان ایشان را بدالات کنید ایشان را (إِلَى صَوَاطِئِ الْجَحِيمِ) براه و دروغ (وَقَفُّوهُمْ)  
 و چون روی ایشان بد دروغ آورند گفته شود باز دارند ایشان را بر موقف یا بر بل صراط (إِنَّهُمْ مُسْتَوُونَ) \*

بد رستی که ایشان بر سیده شده گان خواهند بود یعنی ایشان را از عقاید و اعمال ایشان خواهند بر سید  
 بهجت زیادت تو بیخ و تقریع و دیگر ایشان را گویند (مَا لَكُمْ لَا تَنَاصَرُونَ) چیست مر شما را که  
 یاری نمیدیدید یکدیگر را از عیس موقف خلاص نمی کنید ایشان جواب نمیدهند حق سبحانه باینکه گوید که  
 ایشان یکدیگر را نصرت نمیدهند (بَلْ هُمْ الْيَوْمَ) بلکه ایشان امروز (مُسْتَسْلِمُونَ) گردن نهاد گشته  
 از روی مجر و منافذ شده گان اند (وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ) و در موقف روی آورده بعضی از ایشان (عَلَى بَعْضٍ)  
 بر برخی دیگر یعنی روی قوم و ضعف ایشان (يَتَسَاءَلُونَ) از یکدیگر می پرسند که این چه حال است  
 که ما را پیش آمده یا حشر نش می کنند باینکه بگوید (فَالْتَوُوا) گویند اتعاز مر و مسای قوم را که (إِنَّكُمْ) بد و ستیکه

اِشْمَا كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا) بودید که در حق آمدید یا (عَنِ الْيَهُودِ) از روی نصیحت و نیک خواهی و یمن بر مردم  
 شما یا از قوت و قهر یا از طریق سؤگند یعنی قسم یاد میکردید که این دین حق است که ما شمارا بدان می خواهیم (قَالُوا)  
 گویند و وساد و جواب ایشان که نه چنین است (بَلْ لَمْ تَكُونُوا) بلکه نبودید شما (مُؤْمِنِينَ) اگر و بدگان  
 یعنی شما را و راست نبودید که ما شمارا گمراه کرده باشیم (وَمَا كَانُوا) و نبود (لَنَا) ما را (عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ) بر  
 شما هیچ حجتی و قدرتی که با گمراه احباب شمارا بفضیلت دعوت نموده ایم (بَلْ كُنْتُمْ) بلکه بودید شما بنده  
 خود (قَوْمًا طَافِينَ) گروهی از انداز گزشتگان (فَحَقَّ عَائِنَا) پس واجب شد بر ما (قَوْلُ رَبِّنَا) سخن  
 برادر و گمراه که کلام العذاب است (إِنَّا لَذَائِقُونَ) بدو شتیکه ما چشند گانیم خدا را درین روز  
 (فَأَخْرَجْنَاكُمْ) پس ما شمارا دعوت کردیم به گمراهی بجهت آنکه (إِنَّا كُنَّا خَائِبِينَ) بدو شتیکه ما بودیم گمراهان  
 خواهانیم که شما نیز مثل ما باشید و در مثل است که خرمن سوخته هم خرمن سوخته می طلست \* بیت \*

\* من مستم و خواهم که شما توهم مست شوی \* \* تا بهیچونی سوخته از دست شوی \*

حق سبحانه فرمود که (فَإِنْ هُمْ) پس به تحقیق که ایمان و متبوعان (يَوْمَئِذٍ) آنروز (فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ) \*  
 در شیدن خدا انبازان باشند چنانچه در خواست شریک بوده اند (إِنَّا كَذَلِكَ) بدو شتیکه ما همچنین  
 (نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ) می کنیم ما به مشرکان (إِنْ هُمْ كَانُوا) بدو شتیکه ایشان هستند (إِنْ أَقِيلَ لَهُمْ)  
 وانی که چون گفته میشد گویند مرا یا دشمن اگر بگوئید (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) یعنی کلمه توحید بر زبان رانید (يَسْتَكْبِرُونَ) \*  
 سرکشی می نمایند از گناهان آن یا تکبر می ورزیدند بر دامن خود (وَيَقُولُونَ) و میگویند ایشان (إِنَّا لَنَقَارِكُوا)  
 إِلَهُتِنَا آیامه ترک کنند گانیم عبادت خدا یا ان خود را (لَشَاعِرٌ مَجْنُونٍ) برای شاعری پوشیده عقل  
 یعنی سخن او ترک عبادت اصنام نکنیم کفایت کند که حضرت رسالت بناه را عام بشمارد چون نسبت  
 میکردند حق سبحانه میفرماید که (بَلْ جَاءَهُمْ ظَنِينٌ) است که ایشان میگویند بلکه آمد محمد به ایشان (بِالْحَقِّ)  
 برستی و درستی (وَعَدَقَ الْمُؤْمِنِينَ) و تصدیق کرد پیغمبران را که پیش از او بودند (إِنْ هُمْ)  
 بدو شتیکه شما کافران (لَذَائِقُوا الْعَذَابِ الْأَلِيمَ) هر آینه چشند گانید خدا را که ناگون در دما را و در دوزخ  
 بسبب شرک و تکذیب (وَمَا تُجْزَوْنَ) و بادا اثر داده نخواهید شد (إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ) \* مگر برای  
 آن جزوی را که هستید که عمل میکردید (إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ) لیکن نه بندگان خدا یا تنالی (الْمُفْضِلِينَ) \* که پاک  
 شدگان از الواث شرک و شک و در آن جزوی که هستند برای آن مضاعف خواهند یافت  
 (أُولَئِكَ) آن گروه یعنی بندگان مخلص (لَهُمْ) مرا ایشان را است (رِزْقٌ مَعْلُومٌ) روزی دانسته شده

یعنی ظاهره پوشیده یا معلوم است خصایص او از دوام و بقا و لذت محض (فَوَلاَ كُنْزٌ) آن (ذوق) میوه ای است از هر گونه نه و فتنه (وَهُمْ مُكْرَمُونَ) و ایشان نواخته گانند (فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ) در بهشت های با نعمت و ناز (حَلَلِي سُرُورٍ) بر تخت های آزادانه (مُتَقَابِلِينَ) روی روی بگردیدند و بر سر ایشان هم نشاندند (يُطَافُ) گردانیده می شود (عَلَاهُمْ) بر ایشان یعنی باقیان بهشت بر سر ایشان میگردانند (بِكَاثِرٍ) بجای میبرد (سَمِينٍ وَحَمِيمٍ) از خمر ظاهر شده بر چشمها یا جاری از چشمها (بَيْضَاءُ) خمری سفید که بیاض او از شیر بیشتر باشد (لَذَّةٌ) بالذات و خوش خوار (لِلشَّاهِدِينَ) مرآت مندرگانه (لَا فِيهَا) نیست در این شراب (غَوْلٌ) آفتی و عینی که بر خمر دنیا مترتب است چون فساد و خال و ذباب و غفل و عدا و جحاح و (وَلَا لَهُمْ فِيهَا) نه از بهشتیان که از این شراب (يَتَذَقُونَ) دست نشوند و خرد و فهم از ایشان زایل شود (وَعَنَدَهُمْ) و نزد یک ایشان یعنی در منازل ایشان (فَأَصْرَافُ الْطَّرْفِ) گنیزگان فرو داشته چشم باشد یعنی در غیر شوهران نگردند (حَمِيمٌ) فراخ چشمان (كَأَنَّهُمْ) گویا ایشان (بَيْضٌ مُّكْنُونٌ) بیضهای پوشیده اند تشبیه میکند حوران را در ملاحت و پاکی و خوشتر رنگی به بیضه نامه پر مقرر است که شتر مرغ بیضه خود را بر خویش پیوسته باشد تا غنای بر آن نشیند و بیضه ایشان سفید باشد محتاط ماند که صغرتی و احسن الوان ابدان نزد عرب آن بود (فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ) پس روی آوردند بر بعضی بهشتیان (عَلَى بَعْضٍ) بر بعضی دیگر (يَتَسَاءَلُونَ) میپرسند از احوال و نیا و بخرای ایشان بادوست و دشمن (قَالَ فَاَئِلكَ) گوید گوینده (عَلَيْهِمْ) از اهل بهشت میپرسد آن خود را که (إِنِّي) بدوستی که من و قتی که دو دنیا بودم (كَانَ لِي) بود مرا (قَرِينٌ) یاری همسختین که متکبریت بود متنازل گوید که ایشان دور او بودند و دورت الگایف ذکر ایشان است بود او من است و او گوید یا بهشتیان که مرا برادری بود قطره و سس نام که دور دنیا عرض نش گنان (يَقُولُ) میگفت (إِنَّكَ) آیت (لَمِنَ الْهَادِقِينَ) از باد و داره گانی عشق را (أَعَدَّ مَعْنَا) آید چون بهریم (وَكُنَّا تَرَابًا) و گردیم خاک (وَدِظَامًا) و دشتخو انهای کهنه (أَتَاكَ يَتُونَ) آیا پاداش او گنان باشیم یعنی ما را زنده کنده پاداش دهند (قَالَ) گوید یهودا مرا اهل بهشت را که (هَلْ أَنْتُمْ تَطْلَعُونَ) آیا شما دیده و دایم یعنی می بیند اهل دوزخ را مراد آن است که بر بیند دوزخیان را نا حال برادر مرا معلوم کند که در کدام درک است و چه نوع عذاب مبتلا شده باشد بیان گویند تو او را اینکو می شناسی تو فردنگر بدوزخ (فَأَطَاعَ) پس فرمود و یهودا (فَرَأَاهُ) پس بر بیند قطره و سس را (فِي سَوَاءٍ الْجَحِيمِ) در میان دوزخ (قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كُنْتُ) گوید یهودا باد که ای

قطرس من بخدای که به تحقیق نزدیک بودی تو که از راه ضلال (التَّوَلَّيْتَنِي) هر آینه همارا گردانی مرا به سواد  
 و از راه پیری (وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي) و اگر نه بخشش پروردگار من بودی که مرا بحق راه نمود و از قفسه تو نگاه داشت  
 (لَكُنْتُ) هر آینه بودی (مِنْ الْمُحْضَرِّينَ) (۱) از حاضر گذشتگان با تو در دوزخ پس بودا با فرشتگان گوید  
 چنانچه برادرانش نمود (أَفَأَنْتُمْ بِمِيعَتِهِ لَآ) آیا نیست تیم مردگان در بهشت یعنی که مجایده خواهیم بود  
 و نخواهیم مرد (إِلَّا مَوْتَنَا الْأُولَى) مگر مردن نخستین در دنیا (وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْذِيبِينَ) (۲) و نیست تیم ما از عذاب  
 کرده شدگان فرشتگان گویند بلی هرگز نسوزید و معذبت نمی شوید گویند و ا (إِنْ هَذَا) بدرستی که این نعمت خاود  
 و ایمنی از عذاب (لَهُوَ الْغَوْرُ الْعَظِيمُ) (۳) هر آینه ادر سیگاری بزرگ است (لِيَمْلَأَ هَذَا) از برای  
 مثل این نعمتها (فَلْيُعْطِلِ الْعَامِلُونَ) (۴) پس باید که عمل کنندگان نه برای مال دجاء دنیا که  
 به شرف زوال است و در حد ذاتعال

\* نظم \*

\* گریه سستی بار نیگاری باری \*  
 \* در کار کنی برای یاری باری \*

\* در روی بخاک راه خواهی مالید \*  
 \* بر خاک ده طرفه سواری باری \*

آنکه حق سبحانه و تعالی میگوید (أَذِلَّكَ) آیا آنچه که کور شد از نعم بهشتیان (خَيْرٌ) بهتر است (تَوَلَّآ) از روی  
 نردول و پیشکش و حاضر (أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ) (۱) یا درخت زقوم و آن درختی است در ولایت نهام که  
 برگهای خود دارد دو سیوه او بنایت سنتن و تاج بود حق سبحانه و تعالی درختی را که سیوه آن نزل و درختیان  
 باشد با کراه بدیشان خوانند همین اسم سمی کرد و فرمود که (إِنَّا جَعَلْنَاهَا) بدرستی که ما گردانیدیم  
 درخت زقوم را (فِتْنَةً) محنت و عذاب (لِّظُلَّامِينَ) هر ستمکاران را در آخرت یا ابلا و امتحان را ایشان  
 و ادر دنیا را ایشان بعد از آنکه شوند که زقوم درختی است در دوزخ گفته این بگونه تواند بود و حال آنکه  
 آتش آهن را بیگانه از دوزخ می سازد و دانستند که آنکه قادر است بر خالق جهنم آتش چون  
 حسنه توانا است بر آفریدن شجره و آتش و حفظ آن از احراق در عالم آرد که این الزامی صنادید  
 فریش را گفت محمد می رساند ما از زقوم و بافت بر بره و از قرینه سکه و خرامار گویند ابو جهل بر خاست  
 و اکابر عرب را بخانه آورد و کثیر که خود را گفت ز قینا یعنی زقوم ده ما را کنیز کی زید و خرامار آورد ابو جهل  
 گفت بخورید که این زقومی است که محمد ما را ابدان و عید می کند حق سبحانه آیت فرستاد که زقوم آن  
 نیست که ایشان گمان می برند (إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ) (۲) بدرستی که آن درختی است که  
 به روان می آید در قعر دوزخ و ثنهای آن باشد شده است ابرو کات میرسد (طالعتها) خوشه آن درخت

(كَانَهُ) گویا که او (رَأَوْسُ الشَّيَاطِينِ) حرمای دیوان است یعنی در زشتی و هولناکی و گویند شیاطین  
 مارهای قبیح پر هول است و گویند سنگهای سیاه بوده در حوالی که که آنرا رؤس الشیاطین می گفتند  
 (فَأَنهَمُ) پس بر تحقیق که در ذیخان (لَا يَكُونُونَ هُنَا) هر آینه می خوانند ازان درخت ز قوم (فَعَالُفُونَ  
 مِنْهَا) البَطُونُ ع) پس برکنند اندان که از غایت جوع یا بخور اند ایشانرا با کراه (ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ)  
 پس بدست بیک مرد در خیابان (عَلَيْهَا) بر خودن آن (الشُّوْبَاءُ مِنْ حَمِيمٍ) آمیختنی است از آب گرم  
 جان آبی که امواپا در باره کند یعنی چون ز قوم را بخورند آب گرم بر بالای آن بدیشان دهند تا از ز قوم  
 آمیخته گردد (ثُمَّ إِنَّ مَوْجِعَهُمْ لِأَلَى الْحَمِيمِ) پس بدست بیک باز گشت ایشان به از اکل ز قوم  
 و شب حمیم بر آید پس در زنج است و آنها بشش شش و حاضر بود (إِنَّهُمْ) بدو شکیه ایشان  
 (الْقَرَأَاءَةُ) یافته بران خود را (ضَالِّينَ) گمراهن (فَهُمْ عَلَى آثَارِهِمْ) پس ایشان بر پستیهای  
 ایشان (يَهْرَعُونَ) می شتابند یعنی تناید ایشان میکند (وَلَقَدْ ضَلَّ) و بدو شکیه گمراشته اند (فَبَلَّغَهُمُ)  
 بیش از قوم تو (أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ) بیشتر بستانان جوان قوم نوح و عاد و ثمود (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا) و  
 بر تحقیق فرستادیم (فَبِئْسَ) در میان ایشان (مُنذِرِينَ) بیم کننده گان یعنی پیغمبران که ایشانرا  
 از عذاب با خبر سازند ایشان قبول نکردند (فَأَنظَرْنَاهُ كَأَن) پس در گمراشته بود (حَافِيَةً) آنگاه (فَبَلَّغَهُمُ)  
 آخر کار بیم کرده شد گان یعنی عذاب و عقوبت بدیشان فرود آمد (الْأَعْيَادُ) الله (الْمُخْلِصِينَ) گمراشته گان  
 خدای پاک کرده شد گان که با نذر منطاع گشته از غرق (وَلَقَدْ نَادَيْنَا نُوْحًا) و بر تحقیق که نوح را نوح  
 و ملک قوم درخواست و اجابت کردیم (فَلَنَعِمَ الْمُجْرِمُونَ) پس نیک اجابت کند بحمیم با کفر غرق  
 بیم کنار قوم او را (الطُّوفَانُ) و نجات دادیم او را (وَأَرْسَلْنَا) و نجات دادیم او را (وَأَرْسَلْنَا)  
 (الْعَظِيمُ) از اندوه بزرگ که غرق است یا از قوم (وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ) و خیم فرزندان سه گانه  
 او را (هَمُّ الْبَاقِيْنَ) ایشان را باقیان از جهنم نسلی تا قیامت چه در تیر است که از اهل او هر  
 سه و حام و یافث و زنان ایشان کس و یگانه و نام انام از نسل ایشانند سلام پدر عرب و قافس  
 و روم است و یافث پدر ترک و خز و شتاب و عام پدر هند و حبش و زنگ و بربر (وَأَوْرَثْنَا) و باقی گذاریم  
 (عَلَيْهِ) بر نوح ثانی بگو (فِي الْآخِرِينَ) در میان پسینان یعنی امت محمد مصطفی عم یا آنرا بگذاریم  
 که ایشانرا امتان آخرین می گویند (سَلَامٌ عَلَى نُوْحٍ) سلام بر نوح عم (فِي الْعَالَمِينَ) در میان عالمیان  
 قولی آن است که این اندای کلام است و خدای تعالی سلام می گوید بر نوح و می فرماید (إِنَّا كَذَّبْنَاكَ)



بد رستیکه ما مبین که نوح را برادر آدم (نَجْرَى الْمُحْسِنِينَ) پاداش میدهم بگو کاران را (اِنَّهُ)  
 بد رستیکه نوح عم (مِنْ جِبَادِ نَا الْمُؤْمِنِينَ) از بندگان گردیدگان ما است (ثم) پس از دعای  
 نوح عم (اَغْرَقْنَا الْاَخْرَبِينَ) غرق گردانیدیم دیگران را یعنی کافران قوم او را (وَاَنْتَ مِنْ شَبِیْعَتِهِ)  
 و بد رستیکه از پیروان نوح عم (لَا يَبْرَاهِيمُ) هر آینه ابراهیم است یعنی و اصول شرع و طریق توحید  
 پیرو او بود در باب از فرارح فضل می کند که در شیعه صمیر عاید است بحضرت رب است پناه عم کنایت  
 بخبرگذاشته و ابراهیم عم اگر چه بصورت سابق بوده اما به معنی متابع او است زیرا که همچون پیروان  
 افضل دی معترف گشته و دین او را ستوده و برای او دعا کرده که ربنا! بعث فیهم رسولا لایته \* نظم \*

\* بیش از تو آمدند بسی انبیاء تو \* که آخر آمدی هر رایش و اتوئی \*

\* خوان خلیل هست بکدام خوان تو \* بر خوان اعطانا ملک انبیاء توئی \*

(اِنْ جَاءَ رَبُّهُ) یا و کن آن و چون که آمد ابراهیم عم پروردگار خود را (بِقَلْبٍ مَّالِئٍ) بدلی پاک از علایق  
 یا عالی از محبت و نیایا فارغ از محبت اخبار یعنی روی نهاده بدو نگاه عزت با دلی از نعمات کونین رسیده  
 و از حفظ نفس و آرزوی طبع و ابرداخته (اِذْ قَالَ لِابْنِهِ وَ قَوْمِهِ) یاد کن چون گفت ابراهیم مرید خود را  
 از روی کرده خود را (مَا اِذْ اتَّبَعْتُمْ) این چه جزا است که می پرستید (اَنْتُمْ كُنْتُمْ) آیا از روی دروغ (الْهَدَى)  
 خدا یان (اَلْدُّنُوۡا لِلّٰهِ) جز نه ای (تُرِیْدُوۡنَ) می خواهید (فَمَا ظَنُّكُمْ) پس چیست گمان شما (یٰۤاَبُوۡ  
 الْقَعَمَۃِ) (بر پروردگار عالیشان که شمار اعدا بکنند بر آنکه پرستش او که استحقاق عبادت دارد  
 ترک نموده اید و غرور امی پرستید قوم سخن ابراهیم عم را این جواب دادند که فر دایعید ما است و بصرا  
 بیرون خواهیم شد امروز طعامهای پریم و بر حوالی بتان میگذازیم تا چون از صحرایا گردیم به بتخانه در آمده  
 بر دم تبرک آن طعامها را فست کنیم تو بهاد جمع ما را نمانش کن و از آنجا بیا به بتخانه آئی تا بزیب و زینت  
 اعنای و بیات و اشکال ایشان را مشاهده کنی و میدانیم که بعد از انجراج ایشان زبان ملاحت  
 در خواهی بست و ما را در پرستش ایشان معذ و خواهی داشت

\* بیت \*

\* گوئی که چرا عاشقی را بخوری \* تو روی تم ندید، من در روی \*

ابراهیم علی نبینا علیه السلام جواب نه آورد و دیگر به و ما را دیار ان وی گفته ای ابراهیم ما با تویم  
 (فَنَظَرُ) پس در مگر بست (نَظَرًا) مگر بستنی (فِی النَّجْوَمِ) در ستارگان و مواقع اتصالات و انصر  
 آفات ایشان مشاهده کرد یا در کمانی که علم نجوم در وجود مگر بست و چون نجوم از علم نجوم می ورزیدند

هم از عالم ایشان بایشان سخن فرمود ( فَقَالَ ) پس گفت ابراهیم عم ( إِنِّي سَقِيمٌ ) بدرستی که من بیمارم یعنی استدلال می کنیم که مرطاعون در خواهد یافت و آن گروه از طاعون گمان بد بردندی ( فَنُفِثُوا عَنْهُ جَذَرَيْنِ ) پس برگشتند از وی روی گردانندگان از خوف آنکه چون طاعون از امراض سرجه به است ناگاهند ایشان بصراحت کتبه چون قوم ابراهیم عم را گذارند به صحرا و قند آنحضرت عم را و به بتخانه نهاد ( فَرَاحَ ) پس پنهان ماند گشت ابراهیم ( اِلٰى الْهَيْمِ ) بسوی بتان ایشان بتان وادید آواحد و خوانهای طعام در پیش ایشان نهاده ( فَقَالَ ) پس گفت از وی استبرأ ( اَلَا تَأْكُلُوْنَ ) آیهانی خوردید این ظالمها و چون جواب نشنید از وی تمکیم دیگر بار گفت ( مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُوْنَ ) چیست شما را که سخن نمی گویند و در جواب نمی دهید ( فَرَاحَ ) پس پنهان در آمد ( عَلَيْهِمُ ) بر ایشان و بر زبان و ( ضَرْبًا بِالْيَمِينِ ) زدنی به دست تمام بایدست و است یا سبب سوگند که خود داده بود و فرموده تامله لایکن احسانکم الله ابراهیم عم بتان را بارها و کرد چنانچه و سوره انبیاء گذشت نمرد و بیان از عیدگاه به بتخانه در آمد نه صورت حال مشاهده کردند و استند که کار ابراهیم است هم ( فَاقْبَلُوا الْيَتٰى ) پس روی آوردند بسوی ابراهیم عم ( بِزُقُوفٍ ) ( شَتَابَةٍ ) می کردند و اگر رفتن او را و اگر نرفته نزد فرمود و آوردند بعد از مباحثه بسیار شمر از آن ذکر یافته ( قَالَ ) گفت ابراهیم عم ( اَتَعْبُدُوْنَ ) آیهی بر معنیه ( مَا تَسْجُدُوْنَ ) لا انجیمی را شبید از حدنگ و جوب بدست خود ( وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْبُدُوْنَ ) ( هُجْرٌ ) دُعای تمای آفریده است شمار او آنچه شمامی کنید بدستهای خود و این آیت دلیل است بر آنکه بندگان و افعال بندگان همه مخلوق حضرت پروردگار است چون ابراهیم عم ایشان را الزام داد ( قَالُوا اَيُّنَا ) گفته نمرد و بیان و خواص او که بنا کنید ( لَهْ ) برای سوختن ابراهیم ( بُنْيَانًا ) بنائی و از هر یزیم پر سخته آتش در آن زبید ( فَالْقَوَّةُ ) پس در آنگیند او ( اِنِّى الْجَحِيمُ ) در آتش سوختن ( فَارَادُوا ) پس خواسته نمرد و بیان ( بَهْ ) بابر ابراهیم عم ( كَيْدًا ) دشمنانی و فتنه که او را بسوزانند ( فَجَعَلْنَاهُمْ لَاسِفَلِيْنَ ) پس گردانیدیم ما ایشان را زیر تر و خوار تر بر آتش ایشان بروی دشمنانی سختیم و آن بر مانی رد شدن بود بر حقیقت او و بطلان ایشان ( وَقَالَ ) گفت ابراهیم عم چون از آتش بصلاست بیرون آمد ( اِنِّي ذَا هَبٍ ) بدرستی که من رونده ام ( اِلٰى رَبِّيْ ) بتائی که پروردگار من فرموده است یعنی زمین شام ( عَلَيْهِمُ ) ( زِدْ ) و باشد که راه نامراده متعده من پیا به صالح دنیا و آخرت پس ابراهیم عم روی بشام نهاد و در آن راه با هر به دست سار و غاتون رض افتاده و آنرا بابر ابراهیم عم بخشید و چون با هر ملک بسین او شد دعا کرد که ( رَبِّ هَبْ لِيْ ) ای پروردگار من به بخش مرا فرزندی

(مِنَ الصَّاحِبِينَ) از ایشان که معین من باشد بر طاعت و بپوش من بود در غربت  
 (فَبَشِّرْنَاهُ) پس خبر ده دادیم مرا و را (بِقُلَامٍ حَاشِمٍ) بفرزندمی بر دینار یعنی چون بلوغ رسد عظیم  
 بود پس خدای اسماعیل هم را از ظاهر بوی ارزانی داشت و بکنم سبحانی از زمین شام بجز و پسر  
 او را بنگاه آورد و اسماعیل هم آنجا نشو و نمایافت و فیکه ابراهیم هم از شام بدین پسر آمده بود  
 همه شب متوالی در واقع دید که فرزند خود را بفرمان گن و در حید نحر بود که ابراهیم هم اسماعیل هم را همراه  
 داشته روی بستاناد (فَلَمَّا بَلَغَ) پس چون بر سید ابراهیم هم (صَعَّةً) بایر خود (السَّعْيِ) بموضع  
 سعی یعنی میان صفا و مزد و گفته اند حرا و مشی است بکوه منا (قَالَ) گفت ابراهیم هم (يَا بُنَيَّ)  
 ای پسر که من تصغیر برای ترحم و شفقت است (إِنِّي أَرَى) بدستیکه من می بینم یوسته  
 (فِي الْمَنَامِ) در خواب (أَنِّي أَنبُئُكَ) آنگاه من ترا بچ بکنم یعنی بیای می بینم در خواب که فرزند را  
 بزنج کن (فَانْظُرْ مَاذَا تَأْتِيكَ) پس در مگر که درین کار چه جزئی بینی و رای تو به تقاضا می کند (قَالَ)  
 گفت اسماعیل هم (يَا أَبَتِ افْعَلْ) ای پدر من بکن (عَاتِقُ مَوْفَى) آنچه فرموده شده بدان چه خواب انبیا هم  
 وحی است (سَتَجِدُنِي) زود باشد که بیای مرا (إِنْ شَاءَ اللَّهُ) اگر خواهد خدای تعالی (مِنَ الصَّاحِبِينَ) \*  
 از خبر کننده گان بزنج یا بر حکم قضا (فَلَمَّا سَلِمًا) پس آن هنگام که گردن نهاد حکم خدای را ابراهیم هم  
 بنگاه ای پسر خود و اسماعیل هم رضاداد و بفرمان شدن خود واقع شد آنچه واقع شد (وَقُلَّةً) و بنگاه  
 ابراهیم هم بر سر را (الْمُحْجِينَ) بر پیشانی یعنی پیشانی او را بر زمین نهاد بانه پس او در معالم آورده  
 که چون ابراهیم هم قصد بزنج اسماعیل فرمود و اسماعیل هم در وصیت کرد اول گفت ای مادر دست  
 دپای من محکم بربند تا اضطراب نکنم به وقت اضطراب نشاید که جان مبارک تو خون آلوده گردد و  
 من بدین ایادی غمی بدنام شوم و مراد آن حضرت خسارت باشد

بیت

اگر خونم بریزی غم نداردم ز آن همی ترسم \* که گناه من پاکت شود از خونم آلوده \*

دیگر چون باز بخانه باز روی سلام من بدارد و گفتار من برسان و بپراهن مراد داده تا در پایان تسلیم  
 باشد بچوم روی مرا بخاک نه تا بر دقت تیغ را ندن نظرت بمن نیفتد و سلبه مهربانی و در حرکت نیاید  
 مبادا که در امر الهی تاخیر و تعصیر و در ابراهیم هم بدل قوی دست و پای پسر بر دست و کار و در حلق دی  
 نهادن سبحا صفح از سن بشکل عافه در عاق اسماعیل هم پدید آورد تا که در او از بریدن باز داشت  
 و گفته اند لعن آدمی پدید باز در سست می شد پس حق سبحانه می فرماید که عمل ابراهیم را هم بپند بپیم و او

حکم ما را بجا آورد (وَفَاذَيْنَاهُ) و خدا کردیم ما و را (اِنَّ يٰۤاِبْرٰهِيْمَ ط) آنکه ای ابراهیم (قَدْ صَدَّقْتَ  
 الرُّؤْيَا) بدستیکه راست کردی خواب خود را و دوستیست آدوده که او در خواب دیده بود که سر را  
 یکشیت اما از خون ندیده بود و دیده اری نامرهمان مورت سست و قویافت (اِنَّهٗ) بدستیکه (كَذٰلِكَ)  
 همچنین تفرج بند از شدت (نَجَّيْنَا الْاٰمِسِيْنَ) \* جزا میدهمم بگو کار را (اِنَّ هٰذَا) بدستیکه  
 این کار (لَهُوَ الْاَلَاؤُ الْمُبِيْنُ) \* هر آینه مراد از آیمشی است روشن که بآن بخواب از غیر دستبردگردد  
 (وَفَدَيْنَاهُ) و خدا دادیم اسمعیل هم را (بِذَبْحٍ عَظِيْمٍ) \* یکیشی بزرگ یعنی قرب و آن کیش شخ و او  
 بوده که چهل سال در مرغ زاد بهشت جرانیده و گویند این آن کیش بوده که تا میل او را قربان کرد و و  
 و خدای تعالی از وی پذیرفت ما گویند بی بود که از جبل یثرب فرد آمده بود پس نزد ابراهیم هم بایستاد  
 و اشهر آن است که جبرئیل هم از آسمان فرد آورده و قصه قربانی تا واقع و لواحق آن بشرحی  
 کاین و بعضی موافق دو جو امر از حدیث بر مذکور است (وَقَرَّكُنَّا) و باقی گذشتیم (عَلِيْهِ) بر ابراهیم هم شای بگو  
 (فِي الْاٰخِرِيْنَ) \* در میان پستیهای یعنی است محمد هم یا آن را باقی گردانیدیم که مردمان هم گویند (سَلَامٌ  
 عَلٰی اِبْرٰهِيْمَ ط) سلام باد بر ابراهیم هم یا سلام میگوئیم برو (كَذٰلِكَ) همچنین (نَجَّيْنَا الْاٰمِسِيْنَ) \*  
 پاداش میدهمم بگو کار را (اِنَّهٗ) بدستیکه ابراهیم هم (مِنْ مِّمَّا نَا الْمُؤْمِنِيْنَ) \* ازندگان  
 گردیدگان است (وَبَشَّرْنَا بِاسْحٰقَ) و مرده دادیم او را یعنی ابراهیم هم را بعد از اسمعیل بفرزند  
 اسحاق نام (نَبِيًّا مِّنَ الصّٰلِحِيْنَ) \* پیغمبری از ستودگان (وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ) و برکت دادیم بر  
 ابراهیم هم (وَعَلٰی اِسْحٰقَ ط) و بر برادر اسحاق که از صاحب ادانیهای نبی اسرائیل و غیر ایشان چون  
 ایوب هم بیرون آوردیم (وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا) و از فرزندان ایشان هر دو (مُحْسِنٌ) بگو کار است  
 از عمل خوبان و طاعت (وَوَظَّيْنَاهُ لِنَفْسِهٖ) و حتم گاراست بر نفس خود بکفر و مصیبت (مُبِيْنٌ) \* آشکارا  
 حتم او یعنی از ذلیل او هم گردیدگان بگو کار باشد و هم ناگردیدگان هم گار (وَلَقَدْ مَنَّا) و هر آینه بمانست  
 نهادیم (عَلٰی مُوسٰی وَهَارُونَ ط) بر موسی و هارون هم بر نعمت نبوت (وَوَجَّيْنَاهُمَا) و بر بندیم  
 ایشان را (وَقَوْمَهُمَا) و گروه ایشان را یعنی اسرائیل را (مِنَ الْكُوفِ الْعَظِيْمِ) \* از اندوه بزرگ  
 یعنی از تندی قبطیان داید او از ایشان (وَنَصَرْنَاهُمَا) و یاری دادیم هر دو را با قوم ایشان (فَكَذَّبُوهُمَا)  
 پس بودند ایشان (الْغَالِبِيْنَ ط) غلبه کنندگان بر اعدای (وَوَجَّيْنَاهُمَا) و دادیم موسی و هارون هم را  
 (الْكِتَابَ الْمُسْتَبِيْنَ ط) کتابی پدید آورید (وَهَدَيْنَاهُمَا) و راه نمودیم هر دو را (الْاَصْرَاطَ الْمُسْتَقِيْمَ) \*

در این داستان است که بنمود (وَتُركْنَا عَلَيْهِمَا فِي الْأَخْرَيْنِ) و باقی گذاشتیم بر هر دو تنای نیکو  
 در میان انسان باز، حسین یا آنجا باقی گذاشتیم اینست که گویند (سَلَامٌ عَلَى مَوْصَى وَهَارُونَ) سلام  
 باد بر موصی و هارون هر چه یار یار نیکو نیم سلام بر هر دو (إِنَّا كَذَلِكُمْ) بدین تنیکه ما همچنین (نَجْزِي الْمُتَخَشِّعِينَ) آنچه  
 یار و اش پدید مییم نیکو کارانرا (إِنْهُمْ) بدین تنیکه موصی و هارون هم (مِنْ مِثْلِهِ نَالَهُ الْمُؤْمِنُونَ) از بندگان  
 گم و یگان مانند (وَابْنُ الْقِيَاسِ) و بدر تنیکه الیاس بن یحیی بن بشیر بن قحاص بن الغیر از بن هارون  
 (لَمِنْ الْمُتَمَسِّكِينَ) از جمله و ستادگان است بدین خلق (إِذْ قَالَ) یاد کن آنرا که گفت (لِقَوْمِهِ)  
 مرا گروه خود را (أَلَا تَتَّقُونَ) آیینی تر رسید از عذاب الهی (أَتَذَقُونَ) آبامی بر سینه (بَعْلًا) بعل  
 و بنح ای و آن تی بود که دست گز بالا و چهار روی داشت و یک نام زمینی است او شام و چون بعل  
 و رو بود آنجا را بعل یک گویند و بدین احم مشهور شده القصه الیاس هم گفت میخواست بعل را (وَتَذَرُونَ)  
 و میگذازد (أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ) عبادت بگویند آفریدگار آنرا از خالقین معبودانند (اللَّهُ رَبُّكُمْ)  
 خدا ای پروردگار شماست (وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولَیْنَ) پدر و دگاردان پیشین شماست پس  
 او را بر سینه و باو شرک میارید حق صیانه و تعالی الیاس را با بعل بعل یک فرستاد و ایشان یکی  
 داشته اجب نام و راول سلمان بوده و در آخر باغی زن خود را ز اهل بیت برستان شده و الیاس  
 هم و عازمود تا به منزل بقسط مبتلا شده و با الیاس هم رجوع نموده و رفته او که خلل خود و خواسته الیاس هم  
 فرمود که ایمان باید آورد و دیدگانگی حق اقرار باید کرد ایشان متاثر شده و الیاس هم گفت اگر می خواهید  
 که بظان و حقیقت دین من و شما هوید اگر در بیایید تا من ندای خود را بخوانم و شما بمان خود را بخوانید  
 هر کدام که دعای ایشان اجابت نماید سزاواری بر زمین باشد ایشان بدین رضاداده بت خود را  
 پیاده و حدیثش پدیدار کرده از و باران طلبیده اند اثر اجابت ظاهر نشده و الیاس هم و عازمود فی الحال  
 باران آمد و قوم او در انکار افتادند (فَكَذَّبُوهُ) پس تکذیب کردند او را (فَأَنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ) پس  
 بدین تنیکه ایشان هر آینه حاضر کرده اند گنبد در دوزخ (إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ) مگر بندگان خداوند تعالی  
 پاک کرده شدگان از شایعه شرک و اتفاق آورده اند که الیاس هم ملول شده از ندای او خواست که قبل  
 از نزول عذاب او را از میان قوم بیرون برد فرمان رسید که دو قلان روز و دو قلان موضع رود و هر چه  
 بد و ظاهر گردد و بر سوار شود و الیاس هم در زمان معین بسمکان مقرر و رفت صورت شیرینی یا اسبی  
 از آنش پیش روی آمد پیران سوار شده و الیاس هم را خاییده خودیست و حق سبحانه و تعالی را در و بال داده

شده است طعام و شراب و قاع از دسلب کرده باغزشت بنگان پرواز داد و در صفت او آمده هم انسی است و هم ملکی و هم ارضی و هم سماوی و او موکل است بر بیابانها چنانچه خضر بر دریا و در حرقات بایکد دیگر ملاقات می نماید و در رمضان با هم و بیست انگشت سس انظار می کنند و جمعی از صلحای است ایشانرا می بینند (و ترونکنا) و بگذاشتیم (علیه) بر ابیاسن عم (فی الآخرین) در میان بسیاران نشاند و در فرادان یانه انکه اشتیم که گویند (سَلَامٌ عَلَیْهِ اَبی یاسین) سلام بر ابیاسن و گفته اند الباقین هم نام او است چنانچه مبارکال و صریحایل و حیناء و حنین (اِنَّا کَذَلِکَ) بدرستی که ما همچین (فَجَزَیْ اَلْمُحْسِنِینَ) جزا میدهم بهم نیکو کارانرا (اِنَّهٗ) بدرستی که ابیاسن عم (مِنْ عِبَادِنَا الّٰهٖمُّوْمِنِینَ) از بندگان ما است ایمان آهمنی است جامع مر جبرج کمال است صوری و معنوی را و نام سدی تشریفی است خاص برای اهل اختصاص نظم

\* اگر بنده خویش خوانی مرا \* به از مملکت جاودانی مرا \*

\* شمائی که با تحت فرخنده اند \* خمر بنده گان ترا بنده اند \*

(وَ اِنْ لُّوْطًا لِّمَنِ الْمُؤْمِنِیْنَ) و بدرستی که لوط هم بن تاران از پیغمبران فرستاده شده است (اِذْ فُجِیْنَاهُ) یاد کن چون نجات دادیم او را (وَ اَهْلَهُ جَمِیْعًا) و اهل بیت او را همه (اَلْاَحْزَابُ) گمراهی که زن او بود و او را گرفت (فی الذَّابِرِیْنَ) و در بازمانده گان بنده اب زیرا که او کافره بود با لوط هم همراهی نکرد (ثُمَّ دَمَرْنَا الْاَیْرَیْنَ) پس هلاک کردیم دیگران را از قوم وی و دیار ایشان را ازیر و زیر ساقیم (وَ اَنکُم مِّنْهُمُ ذُرِّیَّةٌ) و بدرستی که شما ای گاه فریشت میگردید (عَلَّاهُمْ) بر سنازل ایشان و تیکه بر تجارت شام می روید (مُضْجِحِیْنَ) در حال تیکه داخلید در علاج (و یَا لَیْلِ ط) و شب یعنی بر سنازل ایشان گذر دادید و در شب (اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ) آیات منل نمی کنید و اندیشه نمی نماید که عاقبت کذبان جز بهنات نمی کشند (وَ اِنْ یُّؤْمِنُوْا) و بدرستی که یونس بنی (لِّمَنِ الْمُؤْمِنِیْنَ) از جمیع فرستادگان است حق سبحانه و او را با اهل بنوئی از بلاد موصل فرستاد چنانچه در سوره یونس گفته است قوم نیکب وی کردند و او را اب طلحید و از میان قوم یهودین رفت و بعد از ظهور اثر عذاب قوم یونس هم ایمان آوردند و عذاب مرتفع شد و یونس هم ازین حال بخریفت و او قوم را و ده عذاب داده بود که عذاب بشمارد آید پس از اندیش آنکه مردم او را بکذب نسبت دهند وی بحاسب دریاندا (اِذْ اَبَقَ) یاد کن آنرا که گریخت یونس عم از قوم خود (اِلَیَّ اِنَّا کَذَلِکَ) ای منوی کشتی که مرده بود از مردم و سناخ آورد و ده اند که چون یونس عم کشته و در یار سید قوم از تجارت کشتی بر آب انکه در دریا می شدند یونس عم

یا ایشان بکشتی درآمد چون کشتی پستیان آب رسید بایستاد ملاحان گفتند بنده اگر بخت داری کشتی است  
که کشتی نمی رود و بنس عم فرمود که بنده اگر بخت منم اهل کشتی گفتند حاشا که تو بنده باشی صهای آزاد  
هر دی و صلوات بر جان مردی از بشره تو لایح است یونس عم میباید کرد که اگر بخت منم و آب آن قوم  
چنان بود که بنده اگر بخت را در دمی انداخته تا کشتی و دان می شد چون یونس عم در آن باب سخن  
بجرحه اخطاب داد و آن قوم نمی شنیدند فرمود که قره ز نیم (فَسَاءَ لَهُمْ) پس قره زدند اهل کشتی صد  
فوست فَكَانَ مِنَ الْمَذْحِجِينَ (۱) پس گفت یونس عم از حقیقتان یعنی هر سه بار قره نام دوی  
پیرا اهل کشتی و در اید داشته قصه کردند که ادر اید ریا فکند حق سبحانه و حی فرستاد بای که در آخر  
در یاب دوی تا پیش کشتی آمد و دهن باز کرد ملاحان او را بطرفی دیگر بردند آنجا ای پیرا آمد یونس عم  
همچو در سر کشیده خود را در بحر افکند (فَالْتَقَمَهُ الْخُفُوفُ) پس در بدو در آماهی یک بار (وَهُوَ مَلِیمٌ) (۲)  
و ادلا مت کنند و بدو نفس خود را که چرا از قوم گرینگی فرمان رسید بای که من او را عمر تونسافتم  
بلکه درون تو زندان او کردیم باید که ترکیب او از هم بریزد و بای چنان که مادر او با نذر زندان باشد  
و در نگاه داشت او را عایت می نمود و مر از آب بر آرد و ده می رفت و یونس عم در درون او نفس  
میزد و سه روز یا هفت روز آنجا بود و استر آن است که چهل روز در شکم مای بود و آن مای هفت  
روز یا هشت و جن سبانه گوشت و پوست او را نازک و صافی ساخته بود چون آبگینه تا یونس عم غرایب  
و عجایب بحر مشاهده کرد و پیوسته بذكر حق تعالی اشتغال داشت (فَلَوْلَا اِنَّهُ) پس اگر نه آن است  
که بونس عم (كَانَ مِنَ الْمَسْمُومِينَ) (۳) بود از تسبیح گویندگان و شکم مای که می گفت لا اله الا انت  
صبها ملک الی کنت من الظالمین یا اگر نه آن است که ادبش اذان کرد در شکم مای و و از ذکر ان  
و ناز گردانندگان بودی (لَلَّيْسَتْ) هر آینه دو تنگ کردی (فِي بَطْنِهِ) در شکم حوت (اِلَى يَوْمٍ يَبْعَثُونَ) (۴)  
تا روزی که برانگخته شوند مردمان اما برکت ذکر پروردگار زودش خلاصی داد (فَقَبْذَ نَاهُ) پس بیفکندیم  
او را یعنی مای را فرمان دادیم تا در از درون بر آرد و بیفکند (بِالْعُرْوَةِ) بر زمین مایون یعنی محرای که  
در آن درخت و گیاه و نبات و کوه بود و در چنین موضعی بیفکند (وَهُوَ سَقِیمٌ) (۵) و حال آنکه او بیمار بود یعنی  
ضعیف و غیبت چون طفلی که از مادر سوله نشود (وَاَنْتَبَهْنَا عَلَيْهِ) و بر ویانیدیم بر زبر سر او (شَجَرَةٌ مِّنْ يَّقْطِنُ) (۶)  
درختی که نام بر گهای خود او را سایه کرد و در زوا اسیر آورده که خاصیت و رقی یقظین آن است  
که گرسنگان آن نگرند و چون من سبحانه ویرا درخت یقظین پیرا شیدا از آفت ذباب و حرارت آنجا

ایمن شد و بر کوهی و از زمان داد نامی آمد و پستان در دامن پونس هم می نهاد و او می کبیده با دغنی که پوست  
 وی محکم شد و گوشت وی تمام گشت بازوی باز را اصلی رفت (وَأَرْسَلْنَا) و فرستادیم او را و یکداده  
 (إِلَى جِدَةِ آلِيفٍ) بسوی مدبر از مرد (أَوْفَى يَدُونِ) یا زیاده بر بیست هزار و یا بقدر هزار چون خبر  
 رسیدن پونس هم باهل فینوی رسید ملک با تمام قوم با استقبال وی بیرون آمدند (فَاصْنُوا لِمَن  
 كُنتُمْ كَارِهِينَ) هم یعنی بدوست وی بخیرد ایمان کردند (فَمَعْنَاهُمْ) پس بر خود دادی دادیم ایشان را  
 (إِلَى حِينٍ) تا آن هنگام که اهل ایشان رسید و بعد از آنکه متقاضی اهل باصره را در دست و دغ  
 بتوجه گردانید بر اعدای ابطال منع او میسر است و نه بجزل اموال دفع او مستور

نظم

• روزی که اهل دست کشاید به صیبر • و زهر هلاک بر کشد غنجر نیز •

• نه دقت بدل بود نه هنگام حیل • و نه روی مقاومت نه یاری گیر •

(فَاصْنَعْنَاهُمْ) پس بپرس از بوزراع و نولایح و جهینه که ملائکه و دختران خدای می گویند یعنی از وجه قسمت  
 سوال کن (أَلَرَبُّكَ الْبَنَاتُ) آیا پدر و دگر ترا دخترانند (وَلَهُمُ الْبَنُونَ) و مرا پسران پسران (أَمْ خَلَقْنَا  
 الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا) آیا آفریدیم مرزشتیگان را زنان (وَهُمْ شَاهِدُونَ) و ایشان حاضر بودند و وقت  
 آفرین امر ایشان را (أَلَا إِنَّهُمْ) آگاه باش و بدانکه ایشان (مِنَ افْكِهِمْ) از دغ و اغترای خود  
 (لَيَقُولُونَ لَا وُلَدَ لِلَّهِ) هر آینه میگویند بر خدای تعالی یعنی برای او فرزندان (وَأَنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ) و  
 بد رستیکه دو انتساب و الدیت بخدای هر آینه دروغ گویانند (أَصْطَفَى الْبَنَاتِ) آیا برگزیده خدای  
 دختران را که مکروه طبع شما اند (عَلَى الْبَنِينَ) بر پسران که ماده افتخار و استقامت شما ایشانند  
 (مَا لَكُمْ قُلْ) چیست شما را درین قسمت (كَيْفَ تَحْكُمُونَ) چگونه حکم می کنید و نسبت میدهد بخدای  
 آنرا که برای خود دینی بسزید (أَفَلَا تَذَكَّرُونَ) آیا اندیش نمیکند که حق سبحانه منزله است از خاوند و ولد  
 پدر و ولد از جنس مولود می باید و از مثل او می باید و حضرت رب العزت از مثل و شبهه مقدر  
 است (أَمْ لَكُمْ) آیا مرث ما را است درین ضمن که ملائکه و انبات الله میگویند (سُلْطَانٌ مُّبِينٌ) • حجتی  
 روشن یا کتابی فرو داده از آسمان مشتمل بر انبات آن (فَاتُوا بَكُنَا بَكُم) پس بیارید آن کتاب منزل  
 را (إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ) • اگر راست گویان در دعوی خود آورده اند که بعضی از بنی خزاعه گفته  
 که حق سبحانه با من مصاهره کرده و برخی از مردوات ایشان اختیار فرموده ملائکه از آنها متولد شده اند با  
 صبر بر این بودند که خدای تعالی و شیطان را در انداختن صحنه می فرماید که (وَجَعَلُوا بَيْنَهُ) دست ختم اند میان



خدا ای و یقین الجنة) و بیان پری کردیو از ایشان است (نَسَبًا) خویشی و نسبیت (وَلَقَدْ فَلَمَّتِ الْجَنَّةُ) و بدو بستیکه جنة الله دیوان و بریان که روز قیامت (إِنَّهُمْ) بدو بستیکه ایشان یعنی سلطان ابن صفین نام ایشان (لِغَضَرُونَ) هر آینه حاضر شده گان باشند برای خدا اب جمعی برانند که مراد از جن طلبکار اند چه بر او افزوده پوشیده باشد صرب آن راجع خوانند و ایشان بریان حق سبحانه و ایشان نسبتی با خدا بعضی گفته اند و خزان وی اند و طلبکار میدانند که ایشان و برای سوا ال حاضر خواهند کرد و از پیر سرشناس کناره مرایشان را خواهند پرسید و ایشان جواب ببرد صواب خواهند داد که بل کانه ای بعد دن الجن چنانچه در سورة عباده کور شده (مُنْجَحَانِ اللَّهُ) پاک است خدای تعالی (عَمَّا يَصِفُونَ) از آنچه وصف میکنند میگویند کافران یا نسبت قربت و ولادت پری و بپزازی است او را از منزله کناره اشرار و دهر ایشان بدین نوع خدا را وصف می کنند (إِلَهِائِدَا اللَّهُ الْخَلِصِينَ) مگر نه گمان خدای پاک شده گان از الوات شیمانی که ایشان بعضی ستایش او می نمایند (فَاِنَّكُمْ) پس به تحقیق شما ای کافران (وَمَا تَعْبُدُونَ) و آنچه می پرستید از زبان (مَا أَنْتُمْ) نیستند شما بر (هَلْجَةً) بر آنچه می پرستید (بِفَانْتُمْ) مگر نه گمان گان و بنا سازنده گان (الْأَمَنُ هُوَ) مگر آنکس را که او (صَالِي الْفَحِيمِ) در آینه بدو رخ است یعنی علم از علم بدان تعلق گرفته است بر آنکه ادبی شریف بدو رخ خواهد رفت و برای و دوقلی آنها که ملائکه پرست بودند ذکر احترام ملائکه بودست حق سبحانه میکند که ایشان می گویند (وَمَا مَنَّا) نیست از ما هیچ کس (إِلَّا لَهُ) مگر آنکه مراد او (مَقَامٌ مَّعْلُومٌ) مقامی است در خدمت و عبادت معین داشته شده و منتهی نگشته که از ان تجاوز نمی توانیم نمود شیخ ابو بکر در اوق نه سس سره فرموده که مراد مقام سینه است چون خوف و رجا و محبت و رضا که هر یک از مقرران حظائر ملکوت و منفیات و جامع جبروت در مقامی از ان متمکن اند (وَأَنَا لَنَحْنُ الصَّافُونَ) و بدو بستیکه دامت کبریا می گویند و ادای طاعت و موقع ملازمت (وَأَنَا لَنَحْنُ الْمُسْتَبَحُونَ) و بدو بستیکه دامت کبریا می گویند و ادای طاعت مرخصی عزوجل را و تفریه کنند از هر یک لایق ذات مقدس وی نباشد در باب آورده که این کدام پیغمبر هم و مومنان است و جمع الله تعالی که می گویند هر یک از ما در مقامی معلوم داریم در بهشت و امر و در وصف کار ایشان می گویند و چاکری یاد کنند گان مرخصی عزوجل را و انکیه است این بر دو وجه بیان دلام توحید فصلی دلیل است بر موظیبت طاعت و دوام ذکر بی شهر و شبانه و وفور خواهد به نصیبت ملائکه که ام و خواهد به نصیبت صیدانام هم و سایر اهل ایمانی از اصحاب عظام علیهم الرضوان (وَأَنْ كَانُوا) بدو بستیکه بودند کافران قریش که قبل از بعثت (لَيَقُولُنَّ) و

هر آینه میگذارد (لَوْ اَنَّ هَٰذَا اِذَا كَرِهَ اِلٰهِي تَرَدُّدًا وَ لَكُمَا ذِكْرًا) ذکر می بیند که گمانی که حجب بنوع و نصیحت باو می  
 (مِنَ الْاَوَّلِيْنَ) از کتاب بحث بیان یعنی اگر نام اینها گمانی بودی و حکم با ما منزل شدی (لَا) هر آینه می بودیم  
 (اَعْبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلِصِيْنَ) بندگان خدا می بایک کرده شد (وَلَوْ لَمْ تَكُنْ تَرْكُ وَ كُنْتَ تَرْكُ) آن هنگام که بدیشان آمد  
 گمانی که اثر کتب صمدی است یعنی قرآن (فَكْفُرُوا بِهِ) پس کافر شدی (فَسَوْفَ يَأْمُرُونَ) پس  
 خود باشد که بداند عاقبت کفر خود را که عاقبت و عاقبت است (وَلَقَدْ مَبْقَتْ) و هر آینه می شستی گرفته  
 است (كَلِمَتًا) سخن ما یعنی پیغمبران عمر و حکم این و ده دور لوح محفوظ مبعوث است که قال الله تعالی  
 کذب احد لا غلب انما و سالی یعنی و ده نصرت که کریم ما (اَعْبَادَ اَنَا الْمُؤْمِنِيْنَ) ابراهیم بندگان خود شد  
 (اِنَّهُمْ) بدو است که پیغمبران عمر (لَهُمُ الْمَنُصُورُونَ) هر آینه ایشان باری کرده شدگان (وَاِنْ جُنْدًا)  
 و ده و شکر که ما یعنی سنان انبیاء عمر (لَهُمُ الْعَالِيُونَ) هر آینه ایشان غایب کنندگان اند و جنت یا نصرت  
 دور اغاب اوقات و غلبه کفار بر ایشان بدلیل مذکور است (فَتَوَلَّ عَنْهُمْ) پس دوری بگردان ای محمد  
 از ایشان (حَتَّىٰ حِينٍ) تا هنگام امر قاتل یا زمان و ده نصرت که روز در است یار و ز قمر که (وَاَوْصَوْهُمْ)  
 بود بین حال ایشان در آن روز (فَسَوْفَ يَنْصُرُونَ) پس خود باشد که بر ایشان دو دنیا نصرت  
 تر او در آخرت طوری تر آورده اند که چون گذار و عید قدم و یقرون شدند گفتند که این کی خواهد بود  
 آیت آمد (اَفَبِعَذَابِنَا) آیا بعد از این (يَسْتَعْجِلُونَ ط) شتاب می کنند و وقت نزول آن مهتر پرسند  
 (فَاَنْزَلْنَا اِلَيْهِمْ) چون فردو آمد آن طاب (بِسَاءِ حَتِّهِمْ) بر پیشگاه منزل ایشان (فَسَاءَ صَبَاحُ  
 الْمُنْذَرِيْنَ) ساء باشد صبحیم کرده شدگان آورده اند که در میان قبایل عرب قتل و غارت بسیار  
 بود و هر شکر که قصد قیاد استندی هر شب و ایام و ده وقت صبح که زن خواب گران است حوالی  
 ایشان درآمد می و دست بنات و امر و نادر که رشاد قوم را مستاصل ساخته می و بدین حسب که اغلب  
 طارت و صبح واقع می شد طارت و اصباح نام نهاد می و هر چند طارت که و در وقتی دیگر وقوع می یافت می  
 همان صبح گفت می در این آیت تشبیه که در طاب را به شکر می که ناگاه بدیشان هجوم خواهد کرد و طارت  
 بدیشان و افع خواهد شد که آن طاب استصال است و مردی است که در آن صبح که حضرت  
 دامت بناء هم بر زمین خیر رسید و طاعت و حصول ایشان را دید فرمود که الله اکبر خیر است غیر ما اذا  
 نزول است قوم فساه صبح السعدین پس حق صبح و تعالی دیگر بار بهجت ناکه می نماید (وَتَوَلَّ عَنْهُمْ)  
 دوری بگردان ای محمد و اعراض کن از ایشان (حَتَّىٰ حِينٍ) تا و تکلیف آیت العذیب انزل شود (وَاَوْصَوْهُمْ)

قدیم که خطاب بر ایشان فرود آید (تَعْرِفُ يَتَّبِعُونَ) پس در دگر بر دست انواع مغفوت داد و دنیا و عقبی (مَنْحَانِ رَبِّكَ) ای که است پروردگار تو (رَبِّ الْغَفَرَةِ) خداوند عفو و رحمت و عفو (هَمَّا يَصْفُونَ) و آنچه وصف میکند مشرکان او (وَمَلَأَمَ هَلَى الْقَمَرِ جَلِينَ) و مملایم بر خرمند و شدگان (وَأَسْمَدُ لِيْلَهُ) و هر سیاحتها (رَبِّ الْعَالَمِينَ) هر خدا ایرا عزوجل که پروردگار عالمیانی است و اربع آیت بندگانه را تعلیم تبیین و تعلیم و تحسید میکند و امام محی السنه روح در معالیم التزیل باصناد خود از مرتضی علی کرم الله وجهه نقل می کند که هر که دوست میدارد که بر دو پیانید مزد و ثواب را بهر پیمان بزرگ تر باید که غنم کلام مجلس او این آیت باشد که همان ربک آه تا ثواب بناید

مورده ص مکیه و هی (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) ثمان و ثمانون آیه (ص) ابوبکر در آن و نظرب روح بر آید که حرف منقطع جهت آید کین کفای است که هر وقت که حضرت زکات بدهد و نماز و غیر آن قرآن مجهر تلاوت فرمودی ایشان از روی خدا مغفیر و دندی و دست بردست گرفته اند تا آن حضرت عم بر غلط افتد حق سبحانه و تعالی این عفو را فرستاد تا ایشان بعد از اتمام آن مسائل و متفکر شده از تنبیط بازمی مانند و درین حرف بخصوصیت گفته اند که نام ندای است هر دو جل با اسم قرآن یا علم سور یا مفتاح اسم همه و مانع و صادق الوعدی است است بصدر حق الله یا بصدر محمد ماوات الله علیه و سلامه اجمعین و در احضار آورده است که اسم محمد است عم و مرتضی علی مکرّم الله وجهه فرمود که نام بحری است در آسمان صاحب لباب گفته علیه الرحمة که آن بحری است که عرش خدای عزوجل بر داست یا دریائی است که حق تعالی بدان مردگان را زنده گرداند امام قشیری روح فرموده که حق سبحانه و تعالی قسم یاد میکند بعضای محبت و دوستان سلی روح گفته که قسم است بعضای دل عارفان و نادیمات آورده که قسم است بصورت محمدیه و در بحر الحقایق گوید که قسم است بصص صدیقت او و ازل و بعدا و صورت او نابد و بعدا و مانیه او مانیهها (وَالْقُرْآنِ) و حق قرآن (ذِي الذِّكْرِ ط) خداوند عظمت و شرف و شهرت یا مشتمل بر کما بحیاج الیه جواب قسم این است نه آنکه کفای باشد (بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا) بگم آنکه بگویند که از روی قریش (فِي حِزْبٍ) در سرکشی اند از قبول حق (وَشَقَاقٍ) و دو مخالفت خدای عزوجل و عداوت رسول عم (كَمْ أَهْلَكْنَا) چندین هلاک کردیم (مِنْ قَبْلِهِمْ) پیش از کفای که (مِنْ قَبْلِهِمْ) از اهل و زکات یعنی امم گذشته جهت استیکبار و شقاق ایشان (فَنَنْوَا) پس نه اگر دزد و آواز بلند برداشته باشند ایشان را بفرماید و سه (وَلَا تَ) و نیست آن بیگم (جَهَنَّمَ مَنَاصٍ) بیگم

رجح بگریزگاه و مقام التزیل فرموده که عادت کنار آمدن بود که چون در گذار از سر ایشان دوای  
شدی می گفتندی مناس مناس یعنی بگریزید بگریزید حق سبحانه و تعالی بجز میبد به بیگام طویل عذاب و رند و  
مناس مناس خواهند گفت و آنجا بای گریز نخواهد بود (وَصَبَّحُوا) و شکفت و از ده کاران (أَن جَاءَهُمْ)  
آنکه آمد بدیشان (مُنذِرٌ مِنْهُمْ) یاغمبری هم گفته از جنس ایشان یعنی بشری بصورت ایشان یا  
از قبیله ایشان (وَقَالَ الْكَافِرُونَ) و گفته ناکر و بیگان (هَذَا) این منذر (سَاحِرٌ) جادو است در آنچه  
از خوارق عادت بیا می نماید (كَذَّابٌ كَذِبٌ) و دروغ گوی است در دعوی نبوت یا اسناد و قرآن بخدای  
عزوجل بر تیره رای که انوار و لمعات وحی را از نادیکی سحر آمیناز بماند و در بصیرتی که آثار شعاعها  
صدق را از ظلمات کذب باز نشاند

نظم \*

\* گشت طالع آفتابی این چنین عالم فروزه \* دیده خفاش را یکدزد و روی نورنی \*

\* از شعاع روز روشن روی گیتی مستبیر \* نیرنگی شب بنور از دیده دی دورنی \*

آوردند که بعد از اسلام حمزه و عمر رض اشرف قریش از روی اضطراب نزد ابی طالب آمده گفتند  
ای پسر عجد مناف تو مهر و برادر گهرمائی آمد ایسم تا میان ما و برادر زاده خود حکم فرمائی که یک یک  
از صفهای قوم ما را می فریب و دین محمدت و آئین محمد و خود را بر ایشان جاوه میدهد و هر دم سنگ نفرقه  
در میان جمع مامی افکند و نزدیک به آن رسیده که دست تبارک از اطفالی این نایره عاجز آید ابی طالب  
آن حضرت را عم طلبیده گفت ای محمد قوم تو آمدند ایشان را از تو دعایین است که یکبارگی لعین  
انحراف موز و در مستنای ایشان تامل نای حضرت رسالت بنه عم فرمود که ای معشر قریش  
مطالع شما از من بریجا است گفته آنکه دست از انقض دین مباداری و سب آله ماز و گدای تا مانیز  
نتر عرض تو و متابعت تو نشویم حضرت رسالت بنه عم فرمود که من از شما می طلبم که یک کلمه با من  
مصدق شوید تا ممالک عرب شمارا نسخ شود و اکابر محکم کفر فرمان برداری شما بر بنده گفته آن که ام کلمه  
است سید عالم صلی الله علیه و سلم فرمود که لا اله الا الله یکبار اشرف قریش از آن حضرت دم اعراض  
نموده بایکدیگر گفته (أَجْعَلِ الْإِلَهَةَ) آیا گردانید محمد خدایان را (إِلَهُاً وَاحِداً) خدای یگانه و یکتا (إِنْ هَذَا)  
بدستیکدیگر بگفتی نه ای (الشَّيْءُ حَبَابٌ) چیزی است یگانه شکفت که حد و حد و شست بست که  
داریم کار یک شهر که راست نمی تواند کرد یک نه ای که محمد می گوید کار تمام عالم چون خداوند (وَأَنْطَلَقَ)  
الغلاء) و بشتاب رفته برزگان قوم از خانه ابی طالب (مِنْهُمْ) از جماعت قریش یکدیگر را می گفته

( اِنْ مَشَوْاْ ) آنکه بر دبد ( وَاصْبِرُوا ) و شکیبائی و زبده ( عَلٰی اٰلِهٰتِكُمْ ) بر پر خدش خدايان خود ( اِنْ هٰذَا )  
 بدوست تيكه اين مخالفت محمد با ( اَشْيَیْ یُّرَادُ ) چیزی است که خواسته اند با از حوادث زمان و از وقوع  
 آن جاره نیست بانه رفع و استعلا بیکه مدعی محمد است هم بدیوی است که خواهد می شود یعنی هر کس  
 می خواند که مرتفع و مستعلا باشد ( مَا سَمِعْنَا بِهٰذَا ) نشوده ایم این که آدمی گوید از خدا اینست خدای  
 جزو جل ( فِی الْعِلَّةِ الْاٰخِرَةِ ) در علت باز پسین که دریافتیم بدان خود را بران بادرست عهدی هم  
 که آخرین است بر ایشان بر تثبیت قایم نه توحید ( اِنْ هٰذَا ) نیست این توحید که آدمی گوید  
 ( اِلَّا اخْتِلَافٌ ) مگر بافتی از نزدیک وی یعنی دروغی است که خود می باشد ( هَ اَنْزَلَ عَلَیْهِ الذِّكْرَ ) آیا  
 فرد فرستاده اند بر وی قرآن را ( مِنْ بَیْنِنَا ) از میان ما یعنی بر از جماعت ما می مخصوص باشد بوحی  
 و بر دگان قوم محروم باشند و ایشان این سخن از روی صد گفته اند آنکه ایشان اعتقاد داشته که  
 قرآن وحی حق است ( لَقَدْ اُنْزِلَ اِلَیْهِ الْوَحْیُ ) ( فِی شَكٍّ ) در گمانه ( مَنْ ذِکْرٍ ) از وحی من ( یَلٰ لَئِذَا ذُوقُوا  
 عَذَابَ ) بانه بخشیده اند عذاب مراد چون بخشنده شک ایشان زایل گردد و هر دانند که هر چه پیشتر  
 من بطریق وحی ادا می کرده ام حق بوده یعنی بوقت نزول عذاب بدیشان دم نصیبی خواهند زد و قایم  
 نخواهد داد ( اَمْ عِنْدَهُمْ ) آیا نزد یک ایشان است ( خِزَانٌ رَّحْمَةٍ رَّحْمَةٍ ) خزانه ای نیست پروردگار تو  
 ( الْعَزِیزُ ) پروردگاری که مغلوب نگردد ( الْوَهَّابُ ) بخشنده که هر چه بخشنه بر سخن آن بخشنه یعنی مفاتیح  
 نبوت بدست کافران بدیه تصرف ایشان نیست تا بر بعضی از خدا بدید قریش خود دهند بانه عطیه است  
 از حضرت حق سبحانه و تعالی که بنضال خود از زانی دار و بر که خواهد  
 \* چون ز حال سخنمان آگهی \* هر چه خواهی بر که خواهی دهی \*  
 \* دیگران را این تصرف کی روا است \* اختیار این تصرفها تر است \*  
 ( اَمْ لَهُمْ ) یا مرا ایشان را است ( مَلِكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ) بادشاهی آسمانها و زمینها ( وَمَا بَیْنَهُمَا )  
 و آنچه میان ایشان است و اگر بر ایشان ملک اند این ملک را ( فَاٰیَنْتَقُوا ) پس باید که بالا و نه ( فِی  
 الْاَصْنَافِ ) در صیفا که بدان با آسمان میروند و در قباب آورده که آن است که ملک و در وقت معود  
 بر ملک میروند خود بران اعتقاد نموده طبران می گفته مانخص سخن آن است که اگر کفار را در ملک آسمان  
 نه زمین اختیاری و اقتداری است باید که بروند بر آسمان و قرار گیرند بر عرش و نه ابرامور عالم اشتغال کنند  
 و وحی از هر که خواهند بگردانند و هر که خواهند بدیند و این سخن از غایت حکم است ( جُنْدُ مَا ) است

شکری اند و بدشکری (هَذَا لَكَ) آنچه اشارت است به مضارع ایشان بود و (مَقْرُومٌ) لشکری  
 شکسته شده (بِقَوْلِ الْأَحْزَابِ عِندَ) از گرد هم که لشکر کشیده باز سالی جنگ میکرد یکی از دلایل آنجا  
 قرآن این است که خدای بخرداد پیغمبر خود را در کوه عتیر شکستش منقول و مهزوم خواهند شد  
 و چنان شده (كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ) تکذیب کردند پیش از اهل که اقوام فوج (مگر) فوج هم مردیرا (وَقَالُوا)  
 و قوم عادی و هم را (وَقَوْمَهُمْ) و قرون موسی را هم (قَالُوا وَقَالُوا) خداوند میخواهد مفت فرعون است  
 مراد ملک ثابت باشد تشبیه کرد ملک او را بخیر که اظنه آن باد تا دستکام باشد و گویند مراد چهار مینج است  
 که مومنان را بد آن تکذیب می نمود (وَقَوْمَهُمْ) و تکذیب کردند شود حال هم را در ملک است و چون  
 آوردند که تکذیب قوم صالح هم مراد را در وقت دعوت ثانی بود چه اول که صالح هم قوم را دعوت  
 فرمود هر ایمان آوردند و چون وی وفات کرد مرگه گشتند حق سبحانه تعالی باز آوردند که داند بر ایشان  
 فرستاد و درین توبت او را انشا فتنه و برهان علیدند و اعراج فتنه واقع شد بعضی ایمان آوردند و جمعی  
 تکذیب نمودند و بسبب عقر فتنه هر هلاک شده (وَقَوْمٌ لُّوطٌ) و گروه لوط هم مراد را (وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ ط)  
 و اهل یثرب شعیب را هم (أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ) آن گروه های کذب بان و چند مهزوم پیش  
 نیز از ایشان خواهند شد (إِنْ كُلٌّ) بودند هیچ یک از ایشان (الْأَكْذَابُ الرَّهْلُ) اگر آنکه تکذیب  
 کردند فرستگان را (فَقَحَقَّ عِقَابٌ) پس مراد او شد عقوبت من بر ایشان و فرود آمدن آید من  
 بر ایشان (وَمَا يَنْظُرُونَ) و نمی نگردند و انتظار نمی برند (هَؤُلَاءِ) این گروه از قوم تو (الْأَصْنَعَةُ وَاحِدٌ)  
 مگر یک صیغه را که نقیض اولی است و هم بدان بهیرنه (مَالِهَا) نسبت آن صیغه را (مِنْ فَوَاقٍ) بهیچ  
 از جمعی نیست که تواند که آن را در کد و باز گرداند (وَقَالُوا رَبَّنَا) گفتند خداوند ان قریش چون نظر  
 بن حادث و اغراب او که ای برود و کار ما (عَجَلْنَا لَنَا قِطْعًا) بشتاب به بهره ما از خدا ای که محمد را بدان  
 دحیه میکنند یا از وی تعبیل ده مرا صیغه افعال مانا در آن مگر بم (قَبْلَ يَوْمِ الْحِجَابِ) پیش از روز  
 شهادت این استعجال از روی استعجال میکردند و خاطر عاقل حضرت (ساعات) پناه هم ملول شد حضرت عزت  
 جل و علا فرمود که (إِصْبِرْ) استقامت کن (هَلَى مَا يَقُولُونَ) بر آنچه ایشان می گویند این حکم بآیت العین  
 شده و است (وَأَنْ كَرِهْتَ نَارًا أَوْدَدَ) و یاد کن بنده ما را داد و دم (ذَالِ الْاَيْدِيَةِ) خداوند قوت در دین  
 یار حرب یار مملکت داری و گفته اند در عبادت چه نیبر از ستبها بطاعت میکنند و زنی روز  
 حید است و روزی اظهار می کرد (إِنَّهُ أَوَّابٌ) پرستیده که او باز گرداننده بود (إِنَّا مُخْرِجُونَ الْجِبَالَ)

بدرستی که نام گردانیدیم که بهار آباد و دهم ماهر جاکر بنحو است نه رفتند (مَعَهُ يَسْتَبِقْنَ) باد تسبیح  
 میگرداند (بِالْعَشِيِّ) شبگاه (وَالْإِشْرَاقِ) و بوقت برآوردن آفتاب مهابت بکشف الامراض روح فرموده  
 که تسبیح گوید و سنگها اگر چه بره فلز بود سبیده است از قدرت حق سبحانه و تعالی و بهیچ نیست و تسبیح  
 حصاد در دست مصطفی هم یکی از شواهد قدرت است یکی از اولیای علی و ادید که بیان قطرات باران  
 آب از دریچکده معانی توفیق نموده تا این دوران نگریست هنگام بادی سخن آمد که ای ولی خدا ای  
 چنین سال است که خدای تعالی مرا آفریده و از یم سیاست او اشک حسرت سیریزم آن ولی  
 خدا مناجات کرد که خدایا این سنگ را ایمن گردان و جای او بجز اجابت بیست و مرده ایمان بدان  
 سنگ در رو حید و آن ولی بعد از هفت ماه بخار سید و همان سنگ را دید که بیشتر از نوبت اول قطره  
 میریزد فرمود که ای سنگ چون ایمن شدی این گمیه از بهر چیست جواب داد که نوبت اول  
 قطره را که بر گریستم از خوف عقوبت و حال بر گریستم از شدای ایمن و سلامت را در برین دوگاه جز گریستن  
 کلامی نیست تسبیح الاسلام تقدیس صوره فرمود

\*\*\* بیت \*\*\*

\* سر گریه داریم دود و دراز \* \* نه انهم ز حسرت بودیاز ناز \*

\* از هنگام گریه بین دگوکان تر شمع است \* \* و از کوه نالدان و سینه ارکان مده است \*

(وَالْطَّيْرُ) و سخن کردم مراد و امرغان (مَحْشُورَةً) جمع کرده شده نزد وی و صف زده بالای مراد  
 (كُلُّ لَه) هر یک از کوه مرغان مرداد و علیه السلام را (أَوَّابٌ) مطیع بود و نمازگر داشته و از خود را  
 بادی به تسبیح (وَشَدَّ ذُنَا) و محکم کردیم ما (مُلْكُهُ) بادشاهی و بر ابد عای مظلومان یا بزرای الصبیحت  
 کنند و یا بگو تا گردن دست ظاهر از رعیت یا با کفای رعیت وی در دل اعادی یا با فتن زده و ساختن  
 آلات حرب یا بزیادی لشکر یا بکثرت پاسبانان بر در هر شب شن و شش هزار مرد پاس خانه وی  
 سید باشند امام ابواللینث روح فرمود که است حکام ملک بدان بود که سجده و تعالی از آسمان متوجه فرستاد  
 و آن سلسله بالای محکم داد و دهم بایستاد و از خصمیه هر کدام بر حق بودندی دست ایشان بسلسله  
 رسیدی و آن دیگر برانده آن قاده بود (وَأَتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ) و دادیم داد و دهم را حکمت یعنی تمام علم و کمال  
 عمل (وَفَضَّلَ الْخُطَابَ) و کلام با گیره که مخاطب مقصود خود را بلی شده از آن در یافتی یا سخن میانه  
 جامع در مقصود خالی از انکاری است شایع عمل و اقتضای محل مرتضی علی کرم الله وجهه فصل الخطاب را  
 چنین تقدیم کرده البیت علی الله می و ایمن علی من انکر و بحقیقت کلام خصوص بدین حکم فصل و منقطع

میتواند و باید دانست که در قصه داود و علی بنیاد علیهم السلام و تنویر زین از برای امتلاف بسیار است  
و بعضی از مفسران این قصه را نیز وجهی دیگر آورده اند که شروع و حقل در قبول آن را می کنند و آنچه  
بحسب ارب می زیور آن است که از برای زنی را خطبه کرده بود و نزد یک بان و سیده که بلاهی مقدمه  
گفته از لای زین و ابای خورشید افتاده بود و بی خادمان داد و دم جهت خود خطبه فرمود و او را  
نود و نه زن بود و او را نیز خواست در زاد السمیر آورده است که عتاب الهی بادی آن بود که بعد از  
خطبه او را یاد از خطبه که در صورت معاویه در قرآن برین وجه است که (وَهَلْ أَتَاكَ) و آیا آمد به تو (نَبَأُ الْخَصْمِ) و  
خبر آن دو گروه که خصومت کردند و در میان آورده که جریل و میکائیل هم در صورت دو خصم نزد  
داد و دم آمده و با هر یکی جمعی از ملایکه بودند و حضرت داد و دم روزی را قسمت فرموده بود و زنی  
عبادت کردی و زنی حکم فرمودی و زنی وعظ گفتی و زنی مهات خاصه خود است غافل فرمودی  
و ز عبادت بیالافانه بر آمدی و با شبانان بر حوالی ایستاده مردم را از در آمدن بر دی منع کردند و ملایکه  
آوردند و صورت انسان بخانه داد و دم آمدند و بعبادت خانه دی بالا رفتند چنانچه می فرماید (إِنْ تَسْؤُرُوا  
الْمُخْرَابَ) یاد کن چون بالا رفتند بر سوی غرفه دی (إِنْ تَخَلُّوا) چون در آمدند (عَلَى نَافُونَ) برداد و دم  
و ایشان را بد (فَفَزِعَ) پس ترسید (مِنْهُمْ) از ایشان چه فی اجازت از بالای غرفه در آمدند (قَالُوا  
لَا تَخَفْ) گفتند مترس ای داد و (خَصْمَانِ) ما دو گروهیم خصم یکدیگر (بَغَى بَعْضُنَا) حتم کردند برخی از ما  
(عَلَى بَعْضٍ) بر برخی دیگر (فَأَحْكَمَ بَيْنَنَا) پس حکم کن میان ما (بِالْحَقِّ) بر راستی (وَلَا تَشْطِطْ) و جور  
مکن در حکم خود (وَأَعْدْنَا) و راههای ما را (إِلَى سَوَاءٍ الصِّرَاطِ) بر راه میانه که آن محل است و راستی  
و او داد و دم فرمود که سخن گویند یکی از ایشان اثر بدیگری کرده بود و گفت (إِنْ هَذَا أَخِي) برادر من است  
این برادر من است و درین صحبت (لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَفْسَةً) مرا و او و نه میش است (وَلِي نَفْسَةٌ  
وَاحِدَةٌ) و مرا یک میش و بس (فَقَالَ) پس گفت (أَكْفَلْتَهُمَا) آنرا انصیب من گردان و تمایک  
من کن (وَعَزَّيْنِي) و غایه کرد بر من (فِي الْخِطَابِ) در سخن گفتن و گفته است که تقابل کنم در آن (قَالَ)  
گفت داد و دم که اگر حال برین نوال است (لَقَدْ ظَلَمَكَ) بخدای عزوجل که حتم کرده بر تو (بِسْؤَالِ نَفْسِكَ)  
بخواستن میش تو و جمع کردن آن (إِلَى نِعَاجِهِ) با میشهای خود (وَإِنْ كَذِبًا) و بهر سببیکه بسیاری  
(مِنْ الْخُلَطَاءِ) از شرکای که مال بهم غلط می کنند (لِيَبْغِي) بر آید حتم می کنند (بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ) برخی  
از ایشان بر بعضی و زیادت از حق خود می طلبند (إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا) بگو آنما که گردیده (وَمِمْلُوا الصَّالِحَاتِ)



و کردند همای ستوده (وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ) و اندکی اند ایشان در میان شرکاء چون داد و دهم این سخن گفت  
ایشان برخاسته و از فطر او غایب شد نه داد و دهم در اتمش افتاد (وَوَظَنُّوا أَنَّهُم يُورِثُونَ) و گمان برداد و دهم  
(أَنَّمَا قَعْنَاهُ) آنکه مادر استخوان کردیم بدین حکومت نامیده کرد (فَأَسْتَغْفِرُوا) پس طلب آمرزش کرد  
(رَبَّهُ) پروردگار خود را (وَأَخْزَرَ أَخِيهَا) و بیضا و سبزه روی در حالتیکه مسجد کشته بود (وَأَنَابَ) و باز گشت  
بخدای عزوجل این مسجد و نزد امام اعظم رضی الله عنه عزیمت است و می گوید بنا بر آنست که دی مسجد باید کرد  
در نماز و غیر نماز و نزد امامت فعلی روح از عزایم نیست و از امام احمد حنبل رضی الله عنه درین مسجد و در دایت  
است و این مسجد و دهم است بقول امام اعظم رضی الله عنه و در فتوحات یکم این را مسجد انابت گفته و فرمود  
که یقال لها مسجد النبی فی حضرت نور الانوار لان داد و دهم مسجد باشد (فَقَفَرْنَا لَهُ) پس بیاض کردیم  
مرد او و دهم (ذَلِكَ) آنچه آمد و ز استغفار کرده بود (وَأَن لَّهُ) و بد رستیکه مراد را (عِنْدَ قَالَتُ لَنُفِي)  
نزدیک ما قربت است بعد از مغرب (وَحَصْنٌ صَابِ) و یکو باز گشت در بهشت و گفتم مراد را  
(يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ) ای داود بد رستیکه گردانیدیم ترا (خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ) خلیفه در زمین یعنی رسته  
خلافت تو از ان داشتیم یا تر خلیفه انبیا که پیش از تو بود و دهم ختم (فَأَحْكُم) پس حکم کن (بَيْنَ  
النَّاسِ) میان مردمان (بِالْحَقِّ) بر راستی (وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىَٰ) و پیروی کن هوای نفس و آرزوهای  
او (فَيُضْلِكَ) پس گمراه گرداند و ترا (عَنْ صَبِيلِ اللَّهِ) از راه ندای تعالی (إِنَّ الَّذِينَ يَصْلَوْنَ)  
بد رستیکه آنکه گمراه می شوند (عَنْ صَبِيلِ اللَّهِ) از راه ندای عزوجل یعنی دلایل که برای حق نصب  
کرده است (لَهُمْ) مرا ایشان را است (عَذَابٌ شَدِيدٌ) عذاب سخت (بِمَا نَسُوا) بسبب آنکه فراموش  
کرده اند (يَوْمَ الْحِسَابِ) روز شمار را و برای آن روز گاری نمانده اند و فرایده است او که آورده  
که بنام باوشت می چه صعب کاری و شهر باری به گران باری که حضرت داد و علی نبینا و علیه الصلوة و السلام  
با کمال در بر نبوت و جلال مرتبه رسالت بحمل اعبای چنین امری مامور گردد و بخطب انتقال چنین خطابی  
مخاطب می شود فاکم بین الناس بالحق میان مردمان حکم کن بطریق عدالت و انصاف و داد و دهم بر منبر  
عدل و انصاف نای و پای بر جاده حق نه نه بطریق باطل و متابعت هوای نفس بر مشابعت مراد خویش  
اختیار کن که ترا از سبب مرا ضعیف گرداند و در مسلمة الاله می فرماید

\* نص قرآن شنو که حق فرمود \*

\* که ترا از ان خاینگی و ادیم \*

\* سوی خلق جهان فرستادیم \*

- تاریک را زطل اساس • حکم را نی بدل بین الماضی •  
 • هر که دانی زطل ستود است • از منام خلیفگی دور است •  
 • آنکه گیرد ستم ز دیو سبق • عقل چون خواست خلیفه حق •

ع

(وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ) و بنا فریدیم با آسمان و زمین را (وَمَا بَيْنَهُمَا) و آنچه میان ارض و سما است (بِاطْلَاطٍ) آفریدی باطل یعنی این را بعبث بنا فریدیم بلکه برای آنکه استدلال بران بر قدرت کامله و حکمتش له (ذَلِكَ) آن که آفریدن اشیا بی حکمتی باشد (طُغْيَانُ الَّذِينَ كَفَرُوا) گمان آن است که کافر شده و سر آفرینش بی بند و نه (فَوَيْلٌ) پس وای (الَّذِينَ كَفَرُوا) مرا نماند که نگردد بندگان حق و بدین نوع گمان برده (مِنَ النَّارِ) از آتش دوزخ آوده اند که کفار قریش مومنان را گفتند که ما را در آخرت برابر شما یا بیشتر از شما عطا خواهند داد این آیت آمد که (أَمْ لَمْ يَجْعَلِ الَّذِينَ أَصْنَوْا) آیا میگردد اندیم آثار را که گردیدند (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) و کارهای ستوده گردیدند و جز او عطا (كَالْعَصِيدِ) مانند تاه کادان (فِي الْأَرْضِ) در زمین یعنی کاذبان (أَمْ لَمْ يَجْعَلِ الْمُتَّقِينَ) آیا میگردد اینهم برابر بکاران را (كَالْفَجَّارِ) مانند بدکاران و نابکاران یعنی غی گرانیم (كِتَابُ) این کتابی است یعنی قرآن (أَفَرَأَيْتُمْ إِنْ دَفَعْنَا بَعْدَ الْبَازِغِ) بعدوی توهرکت داده شده و بسیار خبر (لَمَّا دَفَعُوا) تا اندیشه کنه (آيَاتِهِ) در آیتهای او و تفکر نمایند و معانی و حقایق آن (وَلَمَّا يَنْزِلُ السَّحَابُ) (أُولَئِكَ الْأَنْبَاءُ) خداوند آن عذوب صافیه (وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ) و بخشیدیم با او دهم را (صَالِحِينَ) یعنی فرزندی که آن سایبان است عم (نِعْمَ الْعَبْدُ) بگونه بود و سایبان عم (إِنَّهُ أَوَّابٌ) بدو حدی که او رجوع گشته بود باضای عزوجل در همه احوال آوده اند که سایبان عم با کفار دشمن و نصیبین کارزار کرد و هزار اسب از ایشان گرفت و گویند داد دهم با عملاته غزا کرده بود و هزار اسب گرفته و میراث سایبان عم رسید و در عالم می گوید که احبابان و یارانی بودند و بدو داشتند و دیوان از بحر برای سایبان عم آورده و بهر تنه بر سایبان عم خواست که ایشان و اثاث کند بعد از غارت دیگر عرض آنها مشغول شدند و سایبان عم بسبب آن از ورید که در آخر روز داشت باز ماند و بهر را قزمان کرده چنانچه حق سبحانه میفرماید (إِذْ عَرَضَ هَلِيقَةً) و یاد کن چون عرضه کرده شد بر سایبان عم (بِالْعَاشِيِّ) یا آخر روز (الصَّافِنَاتِ) اسبان ایستاده بر حدی و بر کناره هم از قایم چنانچه در این صفت بسندیده است و در اسب (الْجَبَّارُ) احبابان تیز رو و او بنظره ایشان مشغول بود تا در دافوت گشت (فَقَالَ) پس گفت

سایمان عم ( اِنِّیْ اُجِیْبُتْ ) بدرستی که من برگزیده ام ( حُبُّ الْخَیْرِ ) دوستی مال بسیار یعنی احسان  
جرمی که باز نادم ( هُنَّ ذُکُورٌ قَبِیْ ) انبیا پروردگار خود یعنی پروردی بر طرف آخر دوز که داشتم ( حَقِّیْ  
قَوَارِثَ ) تا دقتیکه پوشیده شده آفتاب ( بِالنَّجَابِ ) پیروده شیب و گفته اند حجاب کوهی صبر است  
حیاط بکره زمین ( رَدُّهَا ) باز گردانید احسان را ( عَلَیَّ ) بر من چون باز گردانیده ( فَطَفِقَ ) پس دو ایستاد  
و میمود و شمشیر ( مَسْحًا ) سودتی ( بِالسُّوقِ ) بمقامهای اسبانی یعنی می می گردند ایشان را ( اَوَّلَ اَلْعَنَاقِ )

و بگردنهای ایشان یعنی بریده سرهای ایشان را و در آن زمان گوشت احب حلال بود و آن را در راه  
جاده ای تعالی برای زبان ذبح می کردند و بعضی عباد آنند که مراد از ذکر نماز عصر است که از سایمان هم بصعب  
بمطالع اسبانی فوت شد و آفتاب غروب کرد سایمان عم باذن تعالی ملائکه را که موکل بودند  
بر آفتاب فرمود که دو عالمی باز گردانید آفتاب را برای من حق سبحانه و تعالی فرمود تا آفتاب را باز گردانیدند  
ما موضع وقت عصر آمد و ای آنرا داد کرد و آنکه آفتاب بد عالمی حضرت پیغمبر ما هم در مهلبای غیر بند از  
غروب باز گشت و بجای عصر باز آمد تا مرضی علی کرم الله وجهه نماز عصر گزید و در نزد محمد ثانی مشهور  
است و امام طحطاوی رج در شرح آثار خویش آورده که و است این حدیث ثقات اند از احمد بن صالح رج  
نقل کرده که اهل عالم را مژدادار نیست که تغافل کنند از حفظ این حدیث زیرا که طاعت نبوت است \* فظم \*

\* که دعوتش گرفته که بیان آفتاب \* \* بالاسکیده از چمنرب بر آسمان \*

\* که فرس بد را بدر گرد خوان جرح \* \* و مدش دو نیم کرده یک ضربت بنان \*

آورده اند که حضرت دایم الطبیات سلیمان را عم بسری از زانی فرمود و جماعتی از دیوان از ترس  
آنکه او نیز چون بد ایشان را بجزوه تسخیر در آورد اجتماع نمود و بر قتل او اتفاق کردند سایمان هم خبر  
یافت او را بسکاب هم در تار بر ضاع اد قیام ناید و از شرایشان ایمن باشد قضا را آن بسر برد و او را  
مرد بر تخت سلیمان عم انگند چنانچه حق سبحانه و تعالی بخرد او که ( وَلَقَدْ قَتَلْنَا سُلَیْمَانَ ) و بدو ستیکه نماز مودیم  
دزد و قتل انگندیم سلیمان عم را ( وَالْقِنِیَا ) و براند اخیم ( عَلَیْ کَرِیْمٍ ) بر تخت پسر او ( جَسَدًا ) جسم  
بی روح سلیمان عم از آنچه کرده بودند نام شد که پسر را بابر سپرد و توکل بخواند پشیمان شد ( ثُمَّ اَذَابَ )  
بس باز گشت بخدا ای عزوجل و بر عالمیان ظاهر شد که توکل بخدا ای عزوجل باید کرد و در کتاب آورده که  
سلیمان عم بیمار شده بمرتبه که از غایت ضعف بدن بی روح می نمود و او را بر تخت می نشاندند تا مهلات  
مہکت خالی نهند بد پس باز گشت بصحت و مشهور آن است که بواسطه ترک ادبی انگشت مری

مهاکت وی بدست صخره ای افتاد و جبین روزی تحت سلیمان هم نشد سنت و باز آن خانم بدست حلیان هم آمده به مهاکت باز گشت و از وی نیاز به عاشقناز باز نموده (قَالَ) گفت سلیمان هم (رَبِّ اخْذْ لِي) ای پروردگار من یارم را از من صادر شده (وَهَبْ لِي) و بخشش مرا (مَلِكًا لَا يَنْبَغِي) بادشاهی که نرسد و نشاید (لَا حِدَّ مِنْ بَعْدِي) هر یکی را پس از من تا چنین ملک بمعجزه من بود یا کسی از من صاحب نتواند گرد چون صخره ای در بحر فرمود که مرا ملکی ده تا دیگری طالب هووس آن بکند و در قفله بنشیند در ملک به آن عظمت بی قوت نبود از قفله ایمن تواند بود (إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ) چه درستی که تو بخشنده و هر چه خواهی بهر که خواهی دهی امام قشیری روح فرموده که سلیمان هم با الهام الهی دانسته بود که حضرت پیغمبر هم را با ملک دنیا التفات نخواهد بود بجهت آن بدین دعا برآورد نمود که در جنب هست او دنیا و مافیها بر سر نمی آرد و نمی سنجد

بیت \*

\* عارفان هر چه ثباتی و ثباتی نماند \* \* گر هر ملک جهان است بهیچش نخرند \*

و ازین است که صاحب فتوحات قدس سره آورده که مراد سلیمان هم آن بود که گفت مرا ملکی بخش که ظهور آن بالفعل کسی را نبرد چه بالتوه حضرت رسالت پناه هم را آن ملک حاصل بود چنانچه در صحیحین مذکور است که حضرت رسالت پناه هم فرمود که از جن غفرنی ناگاه بمن دو آمد تا من از بر من قطع کند خدای تعالی مرا قوت داد و ممکن کرد تا او را بگیرم و خواستم که بر صفاتی از صفاتهای مسجد بندهم تا شادان و بگریه پس یاد کردم دعای سلیمان هم رَبِّ هَبْ لِي مَلِكًا لَا يَنْبَغِي لِاحِدٍ مِنْ بَعْدِي او را تا که و ما بی بهره و نا امید باز گشت (فَسَخَّرْنَا) پس را ما گردانیدیم (لَهُ الرِّيحُ) مرسلان و اعم با و تا فرمان وی برد (فَجَوَّيْ) بروف (بِأَمْرِهِ) بفرمان او (رُخَاءً) نرم و خوش (حَيْثُ أَصَابَ لَه) هر جا که قصد کرده باشد (وَالشَّيَاطِينُ) و مستخر گردیم مراد او را دیوان (كُلَّ بَنَاءٍ) هر یکی بناکنده و در برابر وی عمارت بنازند (وَقَوَّاصٍ) و خواص نمانده و در بحر تا بجهت وی استخراج جوهر کنند (وَأَخْوَيْنَ) و دیگر را ما س ختم مراد او را دیوان دیگر (مُقَرَّنِينَ) با هم بسته (فِي الْأَصْنَافِ) در بندهای هر کدام از شیاطین که عالم بودند بصالح برای وی کار کردند و جمعی دیگر که تمرد بودند و ندی در بند کشیدند تا کسی را غرور نم نند پس گفتیم او را (هَذَا) این چنین مانی که تو دادیم (حَطَّأْنَا) بخشش ما است (بِقَوَّاصٍ) پس منت نه بر هر که خواهی و او را از آن محظوظ گردان (أَوْ أَمْسَكَ) یا باز دار عطای خود را از هر که خواهی (بِغَيْرِ حِسَابٍ) بی حساب در من و اساک یعنی تصرف در آن موقوف به مشیت تو است و به آن محاسب نخواهی بود (وَأَنَّ لَهُ)

و بد و سختیکه سنان زنا است هم (عَنْدَنَا) نزدیک ما (لَزَلْفَى) قربت است بقبول طاعات او  
 یاد و آخرت از مقربان و رگاه هدایت خواهد بود با وجود که ملکی عظیم ذر دنیا داشت (وَحَسَنُ مَأْبٍ) و در  
 او است نیکوئی بازگشت یعنی درجات جنات (وَإِذْ كَوَّهْنَا إِيَّوَبَ ۖ) و یاد کن بنده ما ایوب عم را  
 (إِذْنَادَى) چون خواند (رَبَّهُ) آفریدگار خود را (إِنِّي) بآئمه مرا (مُسْنِي الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ) معنی می کند  
 شیطان یعنی شیطان می رساند بمن رنج (وَعَذَابٌ ۖ) دالم و آتخمان بود که ابایس شمانت می کرد  
 مر ایوب را علی بنیاد علیه السلام و سه زشش نمود که بر کردی که حق سبحانه و تعالی فایده نم از تو باز گرفت  
 و شد ایالم بر تو گشت و گفته آمد و موهه می کرد انباج او را ناهیکه او را از دیار خود بیرون کردند از خوف  
 آنکه مرضش مرایت کند و ایشان و برخی از دوحه حکایت ایوب عم در سوره انبیاء کوشه الله حق سبحانه و تعالی  
 دعای او را اجابت فرمود و جرئیل عم و از دوی فرستاد و جرئیل عم باید و مرا و را گفت (أَرْكُضْ بِرِجْلِكَ ۚ)  
 بران پای خود را بر زمین ایوب عم بفرمان و روح الاین پای مبارک بر زمین زد و چشم آب از تحت  
 قدم او جو شیدن گرفت یکی گرم و یکی سرد و جرئیل عم فرمود که (هَذَا مَقْتَسَلٌ) این چشم آب گرم  
 جای فصل کردن است یا آبی است که بدان فصل کند و این چشم دیگر (بَارِدٌ) آبی سرد است  
 (وَشَرَابٌ ۖ) و آش مبدی بس ایوب عم در آن چشم حاره فصل فرمود و جمیع امراض ظاهری  
 از وی محو شد و از آن چشم سردیات مبدی باطنی تمام زایل گشت و گفته آمد چشم یکی بود و وقت  
 خوردن سرد بودی و وقت فصل کردن گرم (وَوَهَبْنَا لَهُ) و بخشیدیم مراد و این بوی عطا کردیم (الذَّلهُ)  
 بکسان ویرا یعنی فرزند آن او را زنده کردیم (وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ) و مانند ایشان بایشان تا اولاد او و  
 برابر آن شده که بودند (وَحَمَّةٌ ۖ) از برای بخششی که فایض شد از ما (وَذِكْرَى) و برای بندگرم فتن  
 (الْأُولَى الْأَلْبَابِ) (مرض اندن ان عتلهار انا و بلا انا انتظار کشند بفرح و پناه بحق سبحانه و تعالی برند که  
 رحمت الهی فرخ را بصبر باز بسته است اصبر فان الصبر مفتاح الفرح \* نظم \*  
 \* کلید صبر کسی را که باشد اند و دست \* \* هر آینه در گنج مراد بکتابد \*  
 \* بشام تبره محنت بساز و صبر نمای \* \* که دم بدم صحر از پرده دوی بنامد \*  
 آورده اند که در زمان مرض ایوب علی بنیاد علیه السلام زوجه او و جرئیل نام بر مهمی رفته بود و دیر مانده  
 ایوب عم سوگند خود که در امد خوب زنده چون تا شبر صبح صحت از افق رحمت دوی نمود ایوب عم  
 بمالت رستی و جوانی باز آمد خواست تا سوگند خود را است گرداند خطاب رسید که (وَحْضٌ بِيَدَيْهِ)

و بگیرد دست خود (ضَعَفَتْ) دهنه خوب از خرمایا از حشایش خشک شده که غذا آمد باشد (فَأَضْرِبْ بِهِ) پس برین زدر خود را به آن دست گیاه (وَلَا تَضَنْتَ ط) و حاشا شود و سوخته و خویخته شود گه مشکین و بد و رخ مکن (إِنَّا وَجَدْنَاهُ) بد و ستیکه میافزیم ایوب را هم (صَابِرًا ط) شکنیاد آنچه در نفس و مال و دلدوی رحیم (نِعْمَ الْعَبْدُ ط) نیکو بند است ایوب عمر (إِنَّهُ أَتَابُ ه) بد و ستیکه او رجوع کرده است بد رگه ما بکایه خود (وَأَذْكُرْ عِبَادَنَا) دیدار کن بندگان مرا (إِبْرَاهِيمَ) ابراهیم را عمر (وَأِسْحَاقَ) و اسحاق را عمر (وَيَعْقُوبَ) و یعقوب را عمر (وَأُولَى الْأَيْدِي) خداوند این دستها (وَالْأَبْصَارِ ه) و دید مرا اعمال شریفه و علوم نافعه است تعبیر کرده است از عمل که اکثر آن مباشرت اید می باشد و بدیده از معارف که اقوامی مبادی آن اصدار است بمراد از اید می قوت و در طاعت است و از ابعاد بصیرت و درین (إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ) بدرستی که ما خالص گردانیدیم ایشان را (إِبْخَالِصَةً) بخشاقتی پاک از شوایب معایب یا نعمتی خالص از لوث منایب که آن (ذِكْرُ الدَّارِ ج) یاد کردن مرا می آخرت است چه مطمع نظر انبیاء عمر جز بقوله ذلکای حضرت کبریا نیست و آن در آخرت میسر می شود (وَأَنَّهُمْ) و بد و ستیکه این پاسبان عمر (وَجَدْنَاهُ) نزد یک ما (لَمَنِ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ ط) از جماعه برگزیده گان دنیا گانه (وَأَذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ) و یاد کن اسمعیل ذبیح عمر را (وَالْقِسْعَ) و الیمع بن اخطوب را که خلیفه الیاس بود عمر با خبر طاعت پیشبیری یافت (وَذَا الْكُفْلِ ط) و خداوند پاینده اتی را که بشترین ایعت بوده و صد پیشبیر را که از قتل می گریخته کفیل شده و در تبیان گفته که او پس از ایوب است عمر و بعد از پدر مبعوث شد بقومی از شوم و خدا می او را و اذ الکفل نام نهاد و بعضی او را همان الیمع دانند که از الیاس عمر متکفل شد که بامردین قیام نماید و برین گفته بر عطف او بر الیمع از قیل عطف و عطف باشد بر موصوف (وَكُلُّ) و همه این نام بر ده گان بودند (مِنَ الْأَخْيَارِ ط) از گزیده گان خالق (هَذَا) این خرافه نامه (ذِكْرُ ط) یاد کرد نیست ترا که حمیدی و قوم ترا (وَأَنَّ لِلَّهِ تَقِيِينَ) و بد و ستیکه هر بر بهر گان را (لِحَسَنِ مَا يَلِ) میگوئی باز گشتنی است و باز گشتنی آن (جَنَابِ هَدِ) بوستانهای اقامت است (دَقَّحَتْ) در حالتیکه سست او باشد (لَهُمُ الْأَبْوَابُ ج) برای ایشان (ذلای آن بوستان (مَقَرِّكُمِينَ) ایشان تنگید ز دگان باشد بران تختها (فیهما) در آن باغها چنانچه مستعان برای راحت (يَذْعُونَ) می خواهند می خوانند (فیهما) و در آن بوستانها (بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ) بیرون بار ز آید تنگه برای بلند است و نغزی بجهت تخیل و آنجا تخیل نباشد پس از مطاعم بنوا که بیل می شمر کند (وَشَوَّابُ ه) و دیگر خواهند آت میدانی بسیار (وَجَدْنَاهُمْ) و نزد یک ایشان باشد

( قاصرات الطرف ) کوتاه چشمان یعنی زنانی که از غیر شوهر چشم باز گیرند ( اتواب ) • همزادان یعنی  
همایشان در یک صحن و گفته اند تمام زنان بهشت در سن مساوی ازدواج باشند که مجموعی دهم  
نسل و بعضی بر آنند که مراد از اتواب آن است که همه زنان مساوی باشند در حسن یعنی هیچ یک را  
بر دیگری فضل نبود در آن ماطبع بفاصله کشد و از منقوص که منصرف گردد ( هذا ) گویند ملایکه بهشتیان را  
که این است ( مَا تَوَعَدُون ) آنچه وعده داده شده بود بدیان ( لِيَوْمِ الْحِسَابِ ) • در روز شمار پس  
ایل بهشت از روی بهجت و فرح گویند ( اِنَّ هَذَا ) بدستیکه آنچه مایه بینیم از نعمت ( لِرِزْقَانَا ) هر آینه  
روزی ما است که حضرت رزاق بی سئادت با ما ازانی داشته ( مَالَهُ ) نیست مر این را ( مِنْ نِّعَانِ ) هیچ یکی  
و انقطاع ( هَذَا ) این است آنچه بهشتیان را باشد ( وَاِنَّ لِلطَّاغِيْنَ ) و بدستیکه منافقان بردارند از ایض کافران را  
( لَشَرَّ مَا بَلَا ) هر آینه بدی بازگشت یعنی بازگشت بد که آن ( جَهَنَّمَ ) دوزخ است ( يَصْلَوْنَهَا ) در آید  
در آن دوزخ ( فَيَنْفُسُ اِلَيْهَا ) پس بد آرام گاه است دوزخ ( هَذَا ) این است طاب ( فَلْيَنْدُقُوْهُ )  
و من باید که چوبه شد آنرا ( حَمِيمٌ ) آن آب گرم است در نهایت حرارت که چون پیش آب دمه دیر  
بموزد و چون بخورند دوباره شوند ( وَغَسَّاقٌ ) دز مهرب که دوزخیان را ببرد و دست بسوزد چنانچه آتش  
بحرارت می سوزاند و گویند غساق چیزی گنده را گویند با نعت ترک و مراد اینجا ویم است که از گوشت  
و پوست دوزخیان و از فروج زانیان سبلان می کند که آنرا جمع کرده می خوراند ایشانرا ( وَاَخْرَجُوا ) ایشانرا  
خارجی دیگر است ( مِنْ شَكْلِهِ ) مثل این طاب که مذکور شد ( اَزْوَاجٌ ط ) نوعها یعنی این طاب گوناگون  
است اما مثله بکه بگراند در تعذیب و آلام آورده اند که چون رؤسای کذا بدوزخ در آید مثله ان ایشانرا  
نیز ایشان در آید و ملایکه رؤسای را گویند ( هَذَا فَوْجٌ ) این گروه است ( مَقْنُحٌ مِّنْكُمْ ) در آید  
درد دوزخ برنج و صحنی با شایان گویند ( لَامْرَحَبًا بِهِمْ ط ) هیچ مرعبا با ایشان را ( اَفْنَمٌ ) بدستیکه  
ایشان ( سَأَلُوا النَّارَ ) در آید گنده با تیش بشدی عملهای خود چنانچه مادر آمدیم مرعبا کمر است که  
برای اگر ام مهمان گویند رؤسای تابان خود را انفرین کنند بر لامرعبا بهم و چون تابان از متبوعان این صحن  
بشنوند ( قَالُوا ) گویند ( بَلْ اَنْتُمْ قَبِيْ ) بلکه شما لامرعبا بکنم ط مرعبا با شاد و شاد باین انفرین  
رؤسای کفار بد مزه دار ترید ( اَنْتُمْ قَدْ مَقَمْتُمْ لَنَا ) شما پیش داشتید مویجات طاب را به ای ما که  
ما را انوار کردید تا بسبب اضلال شما بدوزخ در آیدیم ( فَيَنْفُسُ اِلَيْهَا ) پس بد قرار گاهی است دوزخ  
آ که تابان دیگر باره ( قَالُوا رَبَّنَا ) گویند ای پروردگار ما ( مَنْ قَدْ مَلَأَ ) هر که قدم فرماییش داشت بر این ما

(هَذَا) این کفر ضلال را اندر او افق بغزایند (فَزِدْهُ) بس زیاده کن او را (هَذَا فَاَضْعُفْهُ) هذا ای دوباره (فِي النَّارِ) در آتش یعنی آن مندا و مذاب که دارد و آنرا دو چندان کن و گویند حیات و عقاب و درخ بر ایشان گمارد (وَقَالُوا) و گویند مناد میشد و در درخ (مَا لَنَا) چیست ما را اگر مرد (لَا قَرَى) نمی بینیم (رَجَا لَكُنَّا نَعُدُّهُمْ) مردنی را که به دیدیم ما کمی شمر دیم ایشان را در دنیا (مِنَ الْأَشْرَارِ) از بدان و مردودان در موضع آوده که چون کفار و فرشت در درخ نگرند و قمرای مسلمانان چون عمار و صهیب و غباب و بلال و امه بیدست گویند (أَتُخَذُوا هُمْ) استغفام برای نشمر بر است یعنی آیاه ایشان را اگر فقیه (سَخِرْنَا) مهز و بهم و بایشان استهزا و صخریه گردیم ایشان را به درخ درینا و ده اند (أَمْ زَاغَتْ) یاد را آورده و میل کرده است (عَنَّهُمُ الْأَبْصَارُ) از ایشان چشمهای ما یعنی نمی بینیم ایشان را در آثار آمده که حق سبحانه و تعالی آن کرده و افراد ابر غرق بهشت جاوید و تا کفار به پیشند و حسرت ایشان بیفزاید (إِنَّ ذَٰلِكَ) بدستیکه آنچه حکایت کردیم از دو جهان (لَحَقَّ) برآید و است و دوست است و آن است (تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ) جنگ و جدال اهل ناره و اجرای ایشان (قُلْ) بگو ای محمد مشرکان که را (إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ) جز این نیست که من (مُنذِرٌ) بیم کننده و ترساننده ام از مذاب ندرای عزوجل (وَمَا مِن إِلَهٍ) و نیست هیچ ندرای سزای برستش (إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ) مگر ندرای عزوجل یگانه که ذات او شرکت قبول نکند و کثرت را بوحده او آید (الْقَهَّارُ) قهر کننده که بنای اعمال را بنواصف آید و هم شکند یا شرکت منوهم و کثرت بی اعتبار را که فی انفس الامر وجود دارد و در نظر مارقان مضحک و متلاشی سازد

نظم \*

\* غمزش غیر در جهان نگذاشت \* و حدتش و غم این و آن برداشت \*

\* کم شود و جمله ظلمت بند او \* نره د انوار واحد قهار \*

(رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) آفریدگار آسمانها و زمینها (وَهُمَا بَيْنَهُمَا) و آنچه میان ایشان است (الْعَبَازُ) خداوندی که غالب بود و مذاب گردان (الْعَقَّارُ) آمرزگاری که باک ندارد از آمرزیدن (قُلْ هُوَ) بگو ای محمد آنچه گفتیم مر شمار ایم کردم از عقوبت روز قیامت (أَبْأَعْظِيمُ) چیزی بزرگ است بیکه (أَنْتُمْ حَتَّى مَعْرِضُونَ) شما از آن ردی کرد اید گانه از غایت غفلت یا نبوت من ثنی بزرگ دارد و شما از آن اعراض من می نماید آخر در مکرید اگر نبی نمودی و وحی بمن نیامدی (مَا كَانَ لِي) نبود مرا (مِنْ عِلْمٍ) هیچ دانشی (بِالْمَلَأِ الْأَعْلَى) بگردی برتر یعنی ملائکه (أَنْ يَخْتَصِمُوا) ایگاه که گفت و شنودی کردند در میان آدم هم



اجعل فیها من یفقه فیها و یدبک الیه مار و نحن نسبح محمد ک و نحمد س گک قال انی اعلم ما لا تعلمون  
پس بر نبوت من روشن تر ازین دلیل نیست که قصه آدم و ملائکه علیهم السلام بیان می کنیم و هر دو جهی که  
در کتب متقدمه مذکور است فی مطلقه کتابی و بی شماع از اسنادی (ان یوحی) وحی کرده نمی شود (الی)  
بدوی من (الا انما انا) مگر آنکه جزین نیست که من (نذیر مبین) یم گفته ام آشکارا یا دیده اکنده  
موجبات هذاب را (ان قال ربک) یاد کن ای محمد چون گفت پروردگار تو (للملائکة) مفرشتان را  
(انفی خالق) که من آفریده ام (بشوا) آدمی را (من طین) از نخل مراد آدم علی نبینا و علیه السلام  
است (فاذا سویتة) پس چون تمام کنم خلقت او را و قالب او را و غیرین شکلی چهارم (ونفخت فیه)  
و بدیم درو (من روحی) از روح خود حق سبحانه و تعالی روح را مشرف و کرم سفت بشرف  
اضافت به است خود جهت طهارت و نظافت او و تخصیص معنی آن است که روح چون انبالب دی و آدم  
و زنده گردد (ففعوله) پس درووی در آفتاب برای وی (ماجد بین) سجده کنده گان از جهت تریب  
و تکریم او (فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ) پس سجده کردند فرشتگان (کُلُّهُمْ اِجْمَعُونَ) همه ایشان تمام مراد آدم هم را  
بعد از نفخ روح در او (الا ابلیس ط) مگر ابلیس که سجده نکرد (استکبر) بزرگ داشت خود را و فرمان نبرد  
(و کان) و گشت به ان نافرمان (من الکافرین) از انگریزیدگان (قال یا ابلیس) گذشت سبحانه و تعالی  
ای ابلیس (ما منعک اذ یسرنا داشت ترا) (ان تسجد) از آنکه سجده کنی (لما خلقت) مر آن جز را که یا دیدم  
(بیادی ط) بر دو دست خود و گرد دست برای تحقیق اضافت خلقت آدم هم است بحق سبحانه و تعالی  
یعنی من بنفس خود را و آفریدم بی توسط پدر و مادر و غیره در انوار آورده که ذکر پیدی تنبیه است  
بر مزید هکرات در آفرینش آدم طم و بعضی انساب آورده که مراد به قدمت و به نعمت است  
و در قوایات فرموده که به قدمت و نعمت شامل است همه موجودات و ایس بدین تاویل آدم عم و ابیج  
شرف ثابت شد پس لابد است از آنکه دوبیدی معنی باشد که دلالت کند بر تشریف آدم عم پس شامل  
جمله بر نسبتین تنزیه و تشبیه آدم که جامع بر دو صفت است مناسب می نماید و در بحر الحقایق می گوید که  
مراد صفتین لطف و قهر است بر این دو صفت بر جمیع صفات الهی مشتمل اند زیرا که هیچ صفتی نیست که  
از لطف و قهر خالی باشد بعضی جلایه اند و برخی جهالیه بنا بر کاسم و یک ذوالجمال والا کرام و هیچ خلوتی  
نباشد الا که مظهر یکی ازین دو صفت بود چنانچه مکر مظهر لطف و شیطان مظهر قهر آدمی - مظهر یکی  
صفتین است و بدین جامعیت قابل مسجودیت دایسته اند و درین معنی گفته اند \* نظم \*

\* آید آیه جمله کون ولی \* \* همچون از آیه بگرد جلی \*

\* گشت آدم جلای این مرآت \* \* شد میان ذات او بر چهار صفات \*

\* مظهری گشت کلی و جامع \* \* سر ذات و صفات از دلا مع \*

الذمه حق سبحانه و تعالی بابایس گفت چرا سجده نکردی مخلوق بیدین مرا (اَسْتَكْبَرْتَ) آیا تکبری کردی  
بی استحقاق آن (اَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ) آیا هستی تو از برتران که استحقاق تفوق و اولیاء ابلیس  
شق ثانی را اختیار کرده (قَالَ) گفت شیطان در جواب (اَفَاَخِيْرُ مَعْنَهُ ط) من بهترم از آن مخلوق پس  
خیریت خود را بیان می کند که (خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ) یا فریدی مرا از آتش و اور الطافت و نورانیت  
است (وَحَلَقْتَهُ) و یا فریدی او را (مِنْ طِينٍ) از گل که در دو کثافت و ظلمت است و درین قیاس  
خطا کرد و شمر از آن در سوره اعراف مذکور است در کشف الاسرار آورده است که آتش  
سبب فرقت است و خاک و صیقل و صفت و از آتش گشتن آید و از خاک پیوستن آدم از خاک بود  
بر پیوستن تا طبیعت نم اجتناب را به بافت ابلیس که از آتش بود بگشتن تا به فرمان قاطب سنها مرد و گشت  
روزی شوریده با سلطان اعمار فین گفت چه بودی اگر این خاک بی باک نبودی ابو یزید بانگ برود که اگر این  
خاک نبودی آتش عشق آفرود خه نشدی و سوز سبها و آب دیدنا ظاهر گشتی که اگر خاک نبودی بوی  
مهر ازل که سبیدی و آتش نائی قرب لم یزل که بودی

نظم \*

\* ای خاک چه خوش طینت قابل داری \* \* گلهای لطیف است که در گل داری \*

\* در مخزن کنت کنرا هر گنج که بود \* \* تا بیم تو کردند که در دل داری \*

(قَالَ) گفت خدای تعالی مرا ابلیس را بعد از دعوی خیریت که (فَاَخْرَجَ مِنْهَا) پس بیرون ر و از بهشت  
یا از آسمان یا از صورت ملائکه (فَانْكَرَ جِیم) پس در حدیثیکه نورانده شده از رحمت و دور شده  
از بهشت که است (وَ اِنْ عَلَيْنَا) و در سبیکه بر تو است (لَعَنَتِي) را ندان و دشمن من (اِلَى يَوْمِ  
الدِّينِ) \* \* تا روز جزا (قَالَ رَبِّ) گفت ابلیس ای آفریدگار من (فَاَنْظِرْنِي) پس مرا مهلت ده چون  
بر آمدی (اِلَى يَوْمِ يَبْعَثُونَ) \* \* تا روزی که برانگیخته شوند مردمان و غرض ابلیس آن بود که ثمر بهت مرگ  
نخست (قَالَ فَاَنْكَرَ) گفت خدای عز و جل پس بدستی که تو (مِنْ اَلْمُنْظَرِينَ) از مهلت داده شد گانی  
(اِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ) \* \* تا روزی که وقت معلوم است یعنی زمانه انقضا اولی که هر کس بپزند  
(قَالَ فَبِعِزَّتِكَ) گفت ابلیس که پس بنا به بیست و فبریت تو سوگند که هر چه که تو انهم (لَا ذُوْنَهُمْ) هر آینه

گمراه گردانیم و ولاد آدم را (اجمیعین) هر ایشان را (الاعباد ذک) که بندگانی تو (منهمم المتخلصین) (۵)  
 این ایشان پاک کرده شدگان از لوث شرک و ههمن (غالی) گفتند ای تعالی (فالحق) پس راستی  
 و درستی از من است (وَالْحَقُّ أَقُولُ) و درست و راست می گویم (لَا تَلْمِزُنَا وَنُحْمًا) هر آنچه سازم  
 و توزخ را (مَنكَ) از تو (وَمَعْنٍ تَبْعَكَ) و از آنجا که پیروی تو می کنند (منهمم) از آدمیان و دیوان (اجمیعین) (۵)  
 هر ایشان (قُلْ) بگو ای محمد (مَّا أَسْأَلُكُمْ) نمی خواهم شما را (عَلَيْهِ) بر بندهای و ادای رسالت  
 (مِنْ أَجْرِ) از هیچ مزدی (وَمَا أَتَا) و نیستم من (مِنْ الْعَمَلَيْنِ) از سبب گناهان یعنی از جمعی  
 که به نصیحت از خود ظاهر کنند که اند صواب است آن فرموده که متکیان را سه علامت است یکی آنکه  
 نزاع کند با کسی که برتر از دین خود است و دوم آنکه خواهد که فرگیرد آنچه یافتن آن نهفته و ادب است سوم گوید  
 چیزی که نداند (إِنْ هُوَ) نیست قرآن (إِلَّا ذِكْرًا) مگر پند (لِلْعَالَمِينَ) برای عالمیان را از جن و انس  
 (وَلَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ) و زود باشد که بدانید خبر قرآنی را یعنی آنچه در و است از خود و عید یابند خبر محمد را  
 و صدق سخن او معلوم کنید (بَعْدَ حَقِّهِ) بعد سبکی که آن حین موت است یار و زقیات یا وقت ظهور امام  
 مهیور الزمر مکیه و هی (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) (۵) خمس و سبعون آیه  
 (تَنْزِيلُ الْكِتَابِ) نازل شدن قرآن بر محمد (مِنْ اللَّهِ) از خدا ای تعالی است (الْعَزِيزُ) عزت مند و غالب  
 در تقدیر (الْحَكِيمُ) (۵) دانای است در تدبیر (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ) چه سببیکه ما فرود می آوریم (إِلَيْكَ الْكِتَابِ)  
 پس تو کتاب را اگر قرآن است (بِالْحَقِّ) بر حقیقت یا برای بیان و اثبات حق (فَاعْبُدِ اللَّهَ) پس  
 بپرستند ای را (مُخْلِصًا) در حالیکه پاک کننده باشی (لَهُ الدِّينُ ط) برای دینی پرستش خود را  
 مخاطب حضرت و سالت نهاده ام است و مراد است است که ما مورد بآنکه طاعت خود را از شرک و ریا  
 خالص سازد (إِلَّا لِلَّهِ) بدانند که مراد ای تعالی است (الدِّينُ الْخَالِصُ ط) پرستیدن پاک از شرک یعنی  
 او سر نهادن آن است که طاعت او خالص باشد زیرا که مستمر است بصفت الوهیت (وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا)  
 و آنرا که فرا گرفته (مِنْ دُونِهِ) بجز خدا ای عزوجل (أَوْ لِيَاءَهُمْ) دوستان یعنی خدا بان که بسیار دوست  
 نمیدارند کافران ایشان را اعم است از ملایکه و انسان و غیر آنکه می گویند (مَّا نَنْفَعُهُمْ) نمی پرستیم ایشان را  
 (إِلَّا لِيُقْرَبُوا) مگر برای آنکه مرا تا نزدیک گردانند (إِلَى اللَّهِ) بخدا ای تعالی (زَلَفُوا ط) نزدیک گردانیدنی  
 یعنی درخواست کنند از اثبات فاعلت ایشان منزه می باشیم (إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ) بدو سبب خدا ای تعالی  
 حکم می کند (بَيْنَهُمْ) میان این مشرکان (فِيمَا هُمْ فِيهِ) در آن جز که ایشان در آن جز (يَخْتَلِفُونَ) (۵)

اختلاف می کنند از عبودان یعنی امروز یکی ملک را می پرستد چون شی بلبع و یکی بشیر را چون یهوفا و نصاری و همچنین بت و شمس و نجوم و محل و شجر و حجر و من و آتش را می پرستند و هر یک راه را آنکه عبود از حق است و باقی باطل حق سبحانه و تعالی و در قیامت میان ایشان حکم کند و سلطان هر یک را ظاهر گرداند (إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ) به تحقیق این که خدای عزوجل توفیق به است نه به (مَنْ هُوَ) آن کس را که (كَاذِبٌ) اود دروغ گوی است و می گوید که آبرو نداشت مناعت خواهند کرد (كَفَّارٌ) ناصحی است که منعم حقیقی را ابرو می نمایند (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ أَنْ تُبَدِّلَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ مِنْ دِينِهِمْ يُبَدِّلْهُمُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) اگر خواستی خدای عزوجل (أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا) آنکه (رَاكِبٌ) را گیرد و فرزند می چنانچه ایشان گمان می برند (لَا صُفْطَى) هر آینه اختیار کردی (مِمَّا يَخْلُقُ) از آنچه می آفرید (مَا يَشَاءُ) آنچه خواستی از اعضا شیانه از احسن و اکمل آن که بخواهی است نه از انقص که نبات است اما مخلوق همانان خالق نیست و میان والد و مولود مجانست شرط است پس او را فرزند نبود (مُبْتَدَأٌ) باکی مراد را است از اتخاذ و لا (هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ) او است خدای یگانه و حدت ذاتیه او منافی ماثل است با سب و ای او (الْقَهَّارُ) قهر کننده و در همه شکسته و توهمات تصورات اهل شرک (خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ) بیازید آسمانها و زمین را (بِالْحَقِّ) بر راستی نه باطل و بازی بلکه در آفرینش هر یک از ان مدبران آثار قدرت و الطوار حکمت تمییه است تا دیده در ان افرودوی اعتبار را در قام معرفت آفریدگار بر منمحات آن دلائل مطالعه نمایند

بیت

\* نوشته است بر اوراق آسمان و زمین \* خطی که قاهر و دانه یادی الالبصار \*

(يُكْوِّرُ الْقُلُوبَ) در می آرد و شب را (عَلَى النَّهَارِ) بر روز و به برده و ظلمت آن نور این را می پوشد (يُكْوِّرُ النَّهَارَ) و در می آرد و روز را (عَلَى اللَّيْلِ) بر شب و بشمار و روشنی آن تاریکی این را مخفی سازد و یاد می آفرید از شب بر روز و از روز بر شب (وَصَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ) و رام کرد آفتاب و ماه را تا خیر می کنند بنمران او (كُلٌّ يَجْرِي) هر یک از ایشان می رود (لِإِجْلِ مَسْمُومَةٍ) تا زمانی نام برده که صحنه دود است در سیر هر روز و هر ماه و هر سال تا با دقت انقطاع یعنی تا در قیامت (إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ) بدانند که خدای تعالی غالب است بر هر چیز و مجموع و کمونات مغلوب و مقهور اوست (الْقَهَّارُ) آفرنده که صاحب این نعمتانی کند از آدمیان با وجود وقوع شرک و معصیت ایشان (خَلَقَكُمْ) بیافرید شما را ای آدمیان (مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ) از تنی تنها که آدم هم است (ثُمَّ) پس بر کرد شما را که (جَعَلَ مِنْهَا) بیافرید از دینیت از جنس یا از استخوان پهلوی پد (زَوْجَهَا) زن در این حوام و گفته اند اول اخراج ذریه

که در آن ظاهر است هر اهل ایمان فرید (وَأَنْتَ لَنْ تَكُونَ مِنَ الْفَاعِلِينَ) و آنچه را که ایمان داری که در آن شایسته (مَنْ الْأَعْمَى) از چهار پایان  
 (قَدْ أَفْلَحَ مَن زَاوَاهُ) است صفت نهاده از شتر و گاو و گوسفند و میش و بز تا از ایشان نفع می گیرید  
 بخورند و پوشش صواب لباس آورده که انعام را از بهشت بر زمین فرستاد (يُخْلَقُ لَكُمْ) می آید شما را  
 (فِي بَطُونٍ وَمَهَائِلٍ) در شکمهای مادران شما (خَلَقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقِكُمْ) آفریدنی پس از آفریدنی یعنی نظیر را  
 خلق می کند آن را مضاعف آنکه عظم عاری پس استخوانی پوشیده بهر اهرم پس جسد سستی  
 (فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ) در حد تاریکی که غلظت مشیر است و غلظت رحم و غلظت بطن (ذَلِكُمْ اللَّهُ) (ذَلِكُمْ اللَّهُ)  
 آنکه این فعلها می کند خدای است عزوجل (وَبَشِّرِ) آفریدگار شما (لَهُ الْمُلْكُ) مراد است بادشاهی  
 سلطان که زوال و فنا بدو راه نیاید (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ) نیست سموی پس از آنکه او (فَأَنِّي قُضِرْتُ) پس  
 که گردانیده می شود از راه حق با وجود این دلیل می روشن (إِنْ تَكْفُرُوا) اگر کافر شوید ای اهل که  
 (فَإِنَّ اللَّهَ فَتَنِي) پس بهر دستیکه خدای تعالی بی نیاز است (عَنكُمْ) از ایمان و پرستش شما (وَلَا يَرْضَى)  
 و نمی پسندد و نمی فرماید (لِإِعْبَادِهِ الْكَافِرُونَ) مریدگان خود را بکنند و هم رضای او به کفر نه برای ضروری است  
 که لا حق شود بدو بلکه نمی پسندد و لحوق غرور آنرا برندگان (وَأَنْ تَشْكُرُوا) و اگر چه باس داری کنید بر نعمت  
 تو هدیه یا شکر گوید بر نعمت دعوت محمد عم (يَرْضَاهُ لَكُمْ) پسندد آن مرشد را زیرا که حسب قلاح شما  
 است (وَلَا تَزِرُ) و بر نهارد (وَأُزِرَّةً) هیچ نفس بردارنده (وَزِرَ لَهَا) با وی گناه نفس دیگر را بلکه  
 هر یک بر وارنده و ز خود بردارد (ثُمَّ إِلَيْنَا رُجُوكُمْ) پس بموی پروردگار شما است (وَجَعَلْنَا) باز گشت  
 شما (فِي بَنِينَ) پس هر دو شما را (بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ) بآنچه بودید که عمل می کردید و اخبار از آن بر شما  
 و مجازات باشد (إِنَّهُ) بهر دستیکه او (عَالِمٌ) و انما است (فِي ذَاتِ الصُّدُورِ) بآنچه در سینها است  
 از نیات و عزایم (وَأَنْ أَمْسَرَ الْأَنْعَامَ) و چون برسد کافر آنرا که عتبه بین و بیعت است یا ابوذر بقره  
 (صُلِّ) سختی چون مرض و فقر و بلا (وَعَارِبَةً) بخواند پروردگار خود را (مُتَّبِعِينَ) باز گردنده بموی او  
 و فریاد خواننده از وی و ترک کند بهرستش منم و خواهش از وی (ثُمَّ إِنَّ أَخْلَوْهُ) پس چون بدو خدای  
 تعالی او را (نِعْمَةً مِّنْهُ) نعمتی از نزد یک خود و آن سختی از وی ببرد (فَسَيُفْرِغُ) فراموش کند (مَا كَانَ يَدْعُو) (مَا كَانَ يَدْعُو)  
 آن چیز را که می خواند خدای را (إِلَيْهِ) بهر کشف و دفع آن (لَمِنْ قَبْلُ) پیش از این نعمت یعنی آن  
 سختی را فراموش کند یا بعد از راحت و بهشت بر آورد و عادی از وی خود را (وَجَعَلَ اللَّهُ) و گرداند  
 خدای را (أَنْدَادًا) مساویان یعنی بتان را شریک و یار در عبادت (لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ) (لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ)

مگر داند مردمان را از راه های که اسلام است (قُلْ) بگو ای محمد هر کالزانی را که (تَمَتُّعٌ) بر خود دارد باشد  
 (بِكُفْرٍ) بکفر خود (فَلْيَلْغُ) اندک زمانی در دنیا امر تمیده است یعنی از مستمتعات بهره برخواهی داشت تغل  
 کن (إِنَّكَ) بدوستی که تو (مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ) از اهل دوزخی و ملائکه ای دینار جنب شدت های  
 ضاب و دوزخ بنابت محقر است پس می فرماید که آیا این چنین کفر بهتر است (أَمْ قَوْلُ) یا آن کسی  
 که او (قَاتِلٌ) فرمان بر دارد است چون عیسی یا قاروق یا عمار یا سلمان یا عبید الله بن مسعود و رض و اشهر  
 آن است که ذی النورین رضی الله عنه بر قاتل است یعنی ایستاده بود ظایف بندگی و مواظبت بر مراجع  
 همراه گشتگی (أَنَاءُ اللَّيْلِ) در ساعت های شب (سَاجِدًا) سجد کننده مرتضی عزوجل را (وَقَائِمًا) ایستاده  
 و نماز (يُحْذَرُ الْأَخْوَ) می ترسد از عذاب آن سرای (وَيُجَوِّا) و امید میدارد دوزان (رَحْمَةً رَبِّهٖ) بخودش  
 به در دگوارا یعنی با وجود بسیاری طاعت و التزام طریق بعبادت متردد است میان خوف و رجائے  
 زمانی که در کعبه خوف ثواب میکند و سعی می نماید و مرغ ایمان جز باین دو بال اقبال  
 و رویای کمال طیران نتوان نمود که نود زن خوف المومن و دجاده لاعنه لا

نظم \*

\* که پروای طاعتی از هجرتش ایمن مناسش \* \* دو گانه گاری ز فیض و حمیتش دل بر مدار \*  
 \* نیک نرمان شو که نرا د است بیرون از قیاس \* \* باش پس خوشدل که لطف اداست از دوزن از شمار \*  
 (قُلْ) بگو ای محمد (هَلْ يَسْتَوِي) آیا برابر باشد (الَّذِينَ يَعْلَمُونَ) آنانکه دانسته عالم توحید را چون او باب  
 قضایل (وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ) و آنکه اندکانی حق را چون اصحاب ردائل (إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ) جز این  
 نیست که بنده پندیر می شود به لابل قدرت من (أُولَئِكَ الْأَلْبَابُ) \* خداوندان خالص از آلودگی  
 و هم (قُلْ يَا عِبَادِيَ) بگو ای بنده گان من (الَّذِينَ آمَنُوا) آنانکه گرویده اند (اتَّقُوا رَبَّكُمْ) بترسید  
 از پروردگار خود و پیروزید و علامت التوی از کتاب طاعت است و اجتناب از محبت (لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا)  
 مرآت آن را است که بگوئی کرده اند بگفتار گلر شهاوت (فِي هَذِهِ الدُّنْيَا) در این دنیا (حَسَنَةً) مویه  
 بنکودر آخرت که بهشت است یا آنان را است که احسان نمودند بالترجم طاعات در دنیا داشت بیکو که آن  
 صحت است و عاقبت یا آنان را که تصدق شدند بانفاق الی و دشتی دل است و نازگی روی و شای  
 جمیل و رین جهان یا آنان را که عبادت بظرفین مشاهد کرده اند عمنه است در دنیا که شهودی انوار  
 تجلیات جمالی است و چون بقول بعضی از علمای این آیت در شان میجرین عبثه است چون جعفر  
 بن ابی طالب را صاحب ادبش پس احسان راه بهجرت تفسیر کرده اند یعنی آنها را که بهجرت کرده اند

و احث است از راه نجات از بلای ایشان (وَأَوْضَحَ اللَّهُ) و زمین خدای شمالی برای بخت (وَأَمَّا هَؤُلَاءِ) گشاده است هر گاهی را که ارادت بخت کند (إِنَّمَا يُوَفَّى) جز این نیست که نام داده می شود (الصَّابِرُونَ) صبر کننده گان بر مقاومت و طمانین بابر کرم بخت بابر مشقت عبادت یا بر تحمل از بیست اهدا (أَجْرَهُمْ) جز خود را (بِغَيْرِ حِسَابٍ) بی شمار یعنی بمرته که در شمار و در نیاید و حساب حدیثات از احاطه به آن عاجز باشد و در محال است که روز قیامت ایشان صابران را بر صراحت خاطر آرد و برای ایشان صبر و انانیت بگویند و دیوانی وضع نمایند بلکه برای ایشان فرو ریزند و برای ایشان و برای حساب و کار برایشان بهر چه و حد که اهلی عاقبت که در دنیا بالهی و سستی نبوده باشند تنها بزرگداشتی اجساد ایشان را به فقر اضی پاره پاره ساخته می تا از دنیا با اهل بلا و رنج ملک آمدنی

\* تو سبب و بختی ختم دیدگان \* کاندان رنج انداز بگزیده گان \*

\* هر که از زنجیرها شوم بیشتر \* لطیف یارش داد و مردم بیشتر \*

آورده اند که کفار که حضرت یحیی علیه السلام را حرم گفتند ترا بهر آن دارد که احداث کنی دین و آیین را که مخالفت دوش ما است آخر در نگه بخت پدر و جد و ذات قوم که هر عبادات لات و عزی می کردند تو نیز بهمان کیش در آی و بیاسی آیت آمد که (قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ) بگو به دستیکه من مأمور شد (أَمَّا أَنَا) (أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ) آنکه بر خدای تعالی را (مُخْلِصًا لِلدِّينِ) پاک کننده برای او دین را از شرک یعنی موط باشد و داعی بوجیه (وَأُمِرْتُ) فرموده شده ام (لَأَنْ أَكُونَ) بآنکه باشم (أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ) اول گردن نهادن گان ازین است زیرا که من پیش رو ایشانم در دنیا و آخرت (قُلْ) بگو ای محمد دیگر باره (إِنِّي أَخَافُ) بدرستی که من می ترسم (إِنْ حَصْنَيْتُ رَبِّي) اگر عاصی شوم از پروردگار خود و شرک آورم در دین شما گرم (عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ) عذاب روزی که بزرگ است احوال او و بساواست احوال او (قُلْ اللَّهُ أَكْبَرُ) بگو خدای عزوجل را پرستش می کنیم (مُخْلِصًا لَهُ) و حالیکه پاک کننده ام برای او (و إِنِّي لَا) کیش خود را از شرک و باغاص سزنده عمل خود را از ریا (فَأَعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ) پس بپرستید شما آنچه می خواهید (مِنْ دُونِهِ) بجز خدای عزوجل امرتید است و تیره بر خدایان و حرمان ایشان و بابت اسبف منم و خ است آورده اند که مشرکان بعد از هماع این آیت احوال گفتند که ای محمد زیان کردی در مخالفت دین پدران خود این آیت نازل شد (قُلْ إِنَّا نَحْمَدُ اللَّهَ) بگو به دستیکه زیان کاران (الَّذِينَ خَسِرُوا) آنانکه زیان کرده اند (أَنفُسَهُمْ) در نفسهای خود که گمراه شده اند (وَأَهْلِيهِمْ)

و در میان خود (يَوْمَ الْقِيَامَةِ) روز قیامت که ایشان بازمانده این عباس رضی فرمود که حق سبحانه و تعالی  
 برای هراسانی منزل و اهل بی در بهشت آفرید و پس هر که فرمان خدای تعالی و رسول او بردارد و راه بهشت  
 در آید و منزل و اهل او بدو دهند و هر که نافرمان کند او را بدو زنج برند و منزل و اهل او بدو بگیرند و ایند که  
 مطیع باشد پس کاران روز قیامت زیان دارند و منزل و اهل (الْأَذَلِك) بدانند که آن است (هُوَ  
 الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ) آن زیان هویدا که بر هیچ کس از اهل موقف پوشیده نماند که (لَهُمْ) مر آن  
 زیان کاران است (مَنْ فَوَّقَهُمْ) از ذر ایشان (ظَلَّلَ مِنَ النَّارِ سَائِيَانِ) از آتش (وَمِنْ نَجَّتِهِمْ  
 ظَلَّلَ) و از زیر ایشان سائیان است مرجع دیگر اگر در در که زیر ایشانند و منور است که در که  
 زیر تر از هر منافقان است و این چهار کارند و مراد از ظلل فراش و مهیاد است و ذکر ظلال بطریق  
 مجاز است و کلام (ذَلِك) آن خداست که مذکور شد (يُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ) می ترساند خدای عز و جل بدان  
 (عِبَادَهُ) بندگان خود را تا بپرسند از چیزی که ایشان را بدان برتر گرداند چو شرک و مصیبت (يَا عِبَادِ)  
 ای بندگان من (فَاتَّقُونِ) پس بترسید از من یعنی متعرض نشوید موجبات خشم مرا آورده اند  
 که در زمان ظالمیت جمعی بود اینست آفریدگار اقرار کرد و چون سلمان فارسی و ابوذر غفاری و زید بن عمرو  
 بن نوفل رضی حق تعالی در شان ایشان می فرماید که (وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا) و آنانکه پرهیز کردند و یک سو  
 رفتند (الطَّاغُوتِ) از شیطان یا تان یا کهنه یا هر چه از دون خدای تعالی پرستند ایشان بر طرف شدند  
 (إِنْ يَعْجِدْوهَا) از آنکه به پرستند آنانرا (وَأَنَا بَوَّالٌ إِلَى اللَّهِ) و باز گشته انفرمان خدای عز و جل تمامی  
 و زوی دل خود بحق آوردم (لَهُمُ الْبَشْرَى) مرا ایشانرا است مرده در دنیا بربان ملائکه بوقت موت  
 و در عقبی به منفعت گناهان و جنت جادان و در اسباب نرد دل آورده که چون حضرت هدایتی رضی  
 بخدمت حضرت رسالت بناده عم سر از شد شش تن از عشره مبشره چون عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن  
 زید و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف رضی الله تعالی عنهم با و ملاقات کرده از حقیقت اسلام  
 استخبار نمودند و از سخنانی که او فرموده راضی شدند استشمام نموده مسلمان شدند و دوباره ایشان  
 این آیت نازل شد که (فَبَشِّرْ عِبَادِي) پس مرده بندگان مرا (الَّذِينَ) آنانکه (يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ)  
 می شنوند سخن ابو بکر مدین رضی (فَيَقْبَعُونَ أَحْسَنَهُ) پس پیروی می نمایند یگونی را مراد از احسن  
 یگونی است بر قول او هر احسن بوده و گفته اند اصحاح قول و اتباع احسن آن عمر می دارد مراد از قول  
 قرآن است و احسن ادب محکم باشد دون منبوح و عزیمت دون رخصت و از احکام آورده که در قرآن



مناجیح احد او ممدوح اولیا هست ایشان منابع احسن می نمایند که سبط طریقه موصی است هم دون  
سیرت فزون دخی بد او در لباب آورده که مراد از او دلیل اهل ملل است و احسن هر اسلام باشد  
و اشهر آن است که مراد از قول سخنان است که در مجامع و محافل گذر و دواهل دل متابعت  
احسن آن اقوال می کند در امثال آمده که خدا مصلحت داد ما که ر

❖ بیت ❖

❖ قول کن چون بشوی در وی مایل کن تمام ❖ صاف را بردار و در دی را در مکن و السلام ❖  
و در بحر الحقائق آورده که قول اعم است از سخن خدای عزوجل و ملک و انسان و شیطان و نفس  
اما انسان حق و باطل و نیک و بد گوید و شیطان به عامی نفس بآرزو تا ترغیب کند و ملک بطاعت  
دعوت نماید و حضرت عزت بخود خواهد که قتل الیه قتل پس بندگان خالص آنانند که احسن اقوال را که خطاب  
دب الارباب است و از زبان حضرت رسول خدای تعالی عم استماع نمودند پیروی کنند (أُولَئِكَ)  
آن کرده که منابع سخنان یگوتراند (الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ) آنانند که راه نمود خدای عزوجل ایشانرا  
بسنزل مصلود (وَأُولَئِكَ هُمْ) و آن کرده ایشانند (أُولَئِكَ الْآلِفَةُ) خداوندان عدول صافیه  
از شواهد ادغام و خالید از خودی و عادات خواص (أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ) آیا آن کسی که واجب شده بر او  
(كَلِمَةُ الْوَعْدِ ابْط) کلمه وعده که مشیر است بعد از چون لا ملان جهنم و هو لا فی النار و لا ابالی باشد چون  
کسی که واجب نشده باشد بر و این کلمه (أَفَأَنْتَ تَنْفِقُ) آیات و ای محمد میرانی (مَنْ فِي النَّارِ) آنرا که  
دور و زخ باشد یعنی آیاتی توانی که او را موافق ساری و از خدا اب باز دانی تأکید است در انکار یعنی این  
کار بدست تو نیست که دور زبان را باز دانی این عباس رض و مو که مراد از دور زبان ابولهب است  
و پس را دعتبه (لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا) لیکن آنانکه بتو رسیدند (وَهُمْ) از خدا اب پروردگار خویش  
و بایمان و طاعت مصف شده (لَهُمْ غُرُفٌ) مرا ایشان را است منزلها که بنده اند در بهشت (مَنْ فَوْقَهَا)  
خرف از بر آن غرفهای بلند ترند (مُتَّبِعَةً) بنا کرده شده یعنی مستحکم مانند سازهایی که بر زمین بنا کنند (تَجْرِي)  
میرود (مَنْ تَحْتَهَا) از زیر این غرفهای بهشت (وَعَدَ اللَّهُ ط) وعده کرده است خدای  
عزوجل وعده کردنی (لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَاتِ) خلاف نمائند خدای تعالی وعده خود را (أَلَمْ تَرَ) آبانمی بینی  
(أَنَّ اللَّهَ) آنکه خدای (أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ) فرستاد از آسمان (مَاءً) آبی یعنی باران (فَسَلَكَه) پس  
در آورد آن آب را (يَنْبِيعُ فِي الْأَرْضِ) در چشمها که در زمین است و در کار ویرانه (نَمْ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا)  
پس بیرون می آید به این آب است زار را (مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ) و در حائزیکه مختلف است و رنگهای او

چون اخضر و احمر و صند و بر آن یا بد اجد ایا چنان بود چون بود گندم و کج و امانل آن (ثم یفحش) پس خشک می شود آن مزرع بعد از سبزی (فترک) پس بیسی آنرا (مصفوا) زد شده بعد از نازگی و سبزی (ثم یجعله) پس می گنداند و ای عزوجل آن را (حطاطا) ریزه ریزه و در هم شکسته (ان فی ذلک) بجز و ستیک در انزال باران و انراج گیاه (الذکر) می آید یاد کردنی است (لایولی الا کتاب) مرطوب و بدان عقل بر آید و ان چندی است هر فردی که آن را که تشبیه نماید مال دنیا را بدان گشت تر و تازه و بدان اعتماد نماید که اندک زمانی را از ان طراوت و روی بر بوال تند و بد اسن حوادث در و ده شده عرصه تلف گردد و نظم \* بود مال دنیا چون آن سرسره دارد \* که بس ناز و بی بی به فعلی بهاد \*

\* جو بر روی و زد شده باد خزان \* یکی برگ سبزی نیانی ازان \*

(اَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ) آیا کسی که گشاده کرده است خدا ای تعالی (صَدْرُهُ لِلْإِسْلَامِ) سینه او را بر این قبول اسلام و انقیاد و فرمان ملک عالم و متابعت حید انام عم باشد چون کسی که سینه او را از قبول حق و اسلام تنگ است (فَهُوَ) پس آن گشاده سینه (عَلَى نُورٍ) بر روشنی معرفت است (مِنْ رَحْمَةٍ) از پروردگار خود باریا یقین و اصیرت در اسباب نردول آورده که این آیت در شان مرتضی علی کرم الله وجهه و حمزه است رض که صحنه و تعالی دل ایشان را بجز معرفت روشن نگرداند پس در باب ابولهب و فرزندی ادب او گفت (فَوَيْلٌ) پس شدت عذاب (لِلْقَائِمَةِ فُلُوهُمْ) مرصحت دلان را است که و لما ی ایشان اعراض کرده است (مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ) از یاد کردنی خدا ای عزوجل باغالی ازان (أُولَئِكَ) آن گروه غافل و سنگ دلان (فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) در گمراهی آشکار اند یا ضلالت ایشان بر هر که اندک فهم دارد ظاهر است از حضرت رسالت پناه عم بردی است که علامت شرح عد و در نوشته است شادگی دل باز گشت احتیاج دارد انحاء و یعنی توجیه با غرت و پهلوتی کردن از دار المعر و یعنی بر میز نمودن از دنیا و سختی کردن برای مرگ پیش از نردول آن و غریزی درین باب فرموده \* نظم \* نشانی آن ولی گرفتار صلوات نورانی \* توجیه باشد ازل سوسی دارالملك و طانی \* ز دیار روی گردانیدن و فکر اجل کردن \* که چون مرگ اندر آید خوش توان مردن با صافی \* آورده اند که محابه کرام رض از حضرت سید انام عم اهدت عانو اند که لود تناظر شود که برای ما هفتون گوئی و کام طوطیان از داج ستمان را بحدی ازل لب شکر باد شیرین گردانی \* بیت \* سربایه حیات ابد اهل ذوق را \* در یک حکایت از لب شکر فشان است \*

این آیه آمد که (اللَّهُ نَزَّلَ) خدای تعالی فرود فرستاد (أَحْسَنَ الْكُتُبِ) بیکوترین معنی و اگر هست (کُتُبًا بَامَّةً شَاهِدًا) کتابی مانند یکدیگر یعنی قرآن که بعضی از آن مشابه بعضی است و در اعجاز و زیاده جودت لفظ و صحت معنی یا برخی از آن معصوم بر نفی دیگر است و بدان تناقض و اختلاف نیست (هَتَأَنِّي) دوباره خود نو کرده یعنی مثل است بر زو جات چون امرونی و خود و عید و زکرت و در رحمت و طاب و بهشت و درخ و مومن و کافر (تَقْشَعْرُونَ) می لرزد از و یعنی از خوف و عیدی که در و است (جَلَّوْنَ الَّذِينَ) پوست بر تنهای آنانکه (يُخْشَوْنَ رَبَّهُمْ) می ترسند از پروردگار خود (ثُمَّ تَلِيْنُ) پس نرم می شود و آرام می گیرد (جَلَّوْنَ هُمْ وَقُلُوْهُمْ) پوستها و دلها می ایشان (إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ) بعد وی یاد کردن رحمت و مغفرت خدای عزوجل امام قشیری روح فرمود که حتی لرزد از هیبت الهی و ککن می شود از انس با و است (گفته اند لرزه و آرام با نوار قبض و بسط دست دهد یا بسبب استوار و نجی و در کشف الاسرار آورده که تفسیر معرته جلود هم هفت سته بیان راه است و ناین جلود هم و قلوب هم سمیت نو اختار کان لطیف الله (ذَلِكَ) آن کتاب که قرآن است (هُدًى لِلَّهِ) راه نمودن خدای تعالی است یعنی از است در حفاق (و از خدای (يَهْدِي بِهِ) راه می نماید بآن (مَنْ يَشَاءُ) هر که خواهد (وَمَنْ يَضِلَّ اللَّهُ) و هر که افرو گدازد خدای عزوجل هر آینه در وادی ضلالت افتد (فَمَا لَهُ) پس نیست مرا و را (مِنْ هَآءِ) هیچ راه نمانده که از سرگردانی خلاصی دهد (أَفَمَنْ يَتَّقِي) آیا کسی که بپرهیزد (بِوَجْهِهِ) بروی خود (هُوَ الْعَذَابُ) ازیدی و شدت عذاب یعنی از زیاده آتش (يَوْمَ الْقِيَمَةِ) روز رختنیز باشد چون کسی که ایمن بود از عذاب و در راحت گذاردند و در وسط از کسبی نفل نمی کند که مراد او بهیمن است که او را بد و زخ برسد و دستار گردن بسته و او بر روی خود خواهد که از آتش بپرهیزد (وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ) و گویند مرسته کار را ترا (نُوقُوا) بپوشید (مَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ) و بال آنچه بودید که می کردید از تکذیب بپیغمبر عم (كَذَّبَ الَّذِينَ) تکذیب کردند آنانکه بودند (مِنْ قَبْلِهِمْ) پیش از کنای که پیغمبران خود را (فَأَنذَرْتَهُمُ الْعَذَابَ) پس آمد بدیشان عذاب الهی (مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ) از آنجا که نمی دانستند و توقع ندانستند (فَأَنذَرْتَهُمُ اللَّهُ الْفِتْرَى) پس بپوشانید ایشانرا خدای تعالی خودی و رسوای (فِي الْخَيْرَةِ الدُّنْيَا) در دنیا و گمانی دنیا قتل و سب و عذاب مسیح و فسق (وَالْعَذَابُ الْآخِرَةُ) و هر آینه عذاب سرای دیگر که برای ایشان آماده کرده شده (أَكْبَرُ) بزرگتر است از عذاب دنیا چرا آن دایم است و قطع نخواهد شد (لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ) اگر متند که بداند هر آینه صبرت گیرند و خود را از عذاب باز رانند (وَلَقَدْ ضَرَبْنَا) و بدرستی که ما بیان

کدیم (الناس) برای آدمیان یا به نبوت اهل که (فی هذا القرآن) درین کتاب که قرآن است (من کلّ مَثَلٍ) از هر مثلی که بکار آید در امر دین (لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ) شاید که ایشان پند بگیرند بآن و آن قرآن که فرستادیم (قرآنًا عربیًّا) قرآنی باندت عربی (فیه دُرٌّ عَاجِیٌّ) نهاده اند کجی یعنی بی عیب و خلل و تافض و فقیه ابواللیث با سناد خود از ابن عباس رض آورده که غیر مخلوق و بر هر تنه بر منزل گردانیده (لَعَلَّهُمْ يَتَقَوَّنَ) شاید که ایشان بسبب تامل در معانی آن پرمهرند از کفر و تکذیب (ضُرِبَ اللّٰهُ) بیان کرده ای (مَثَلًا) مثلی را برای مشرک و موحده آن مثل که ام است (وَجَلَّاهِمْ شُرَکَّاءُ) مردی که در و انبازان باشند یعنی بنده باشد که چندین خواج در و شریک باشند (مُعْتَشَاكِسُونَ) شریکان بدخوی ناسازگار و بر یک اورا کاری فرماید و هیچ کس را با نام نتواند رسانند و هیچ یک از وی را ضی نباشد (وَجَلَّاهُمْ) و مردی باز رسیده سلام شده از انبازان (لِیَرْجُلِطَ) از برای مردی یعنی غلامی که او را یک خواج باشد کسی در و ان سزا عت نکند هر آینه این بنده بکلیه خود متویر خدمت خواج شده و او را خشنود تواند رفت (هَلْ یَسْتَوِیَانِ) آیا سعادتی باشند این دو بنده (مَثَلًا) از روی مانند گی یعنی بی شک نباشند یکی بتازع خواجگان در نامه باشند و هر از و ناراض و دیگری از خلل تجارت شرکاء اتم بود و نه اند او از و خشنود \* مثل اول مشرک است که دل خود را بعبادت هر یک از معبودان خود سقرق ساخته متوزع الضمیر و پریشان خاطر است \* و ثانی مثل موحده است که نه پرستد و دوست ندارد و غرض ای را و بحر او امیدگاه ندارد

\* بیت \*

\* یک بار بنده کن چو یکدل دادی \* \* درنی بگشی تو در جهان بس خوری \*  
(الْحَمْدُ لِلّٰهِ) هر شایسته ها مرند ای راست که در خداوندی شریک ندارد (بَلْ أَكْثَرُهُمْ) بلکه بیشتر مردمان (لَا یَعْلَمُونَ) نمیدانند مالکیت او را علی الاطلاق آورده اند که کفار که می گفتند نترس بر ریب اسمعون چشم بیدار بزم که محمد بمیرد و از و باز در بیم حق صحنه فرمود که (إِنَّکُمْ قَیِّمَتٌ) بدرستی که نوای محمد مرده خواهی شد (وَأَنْتُمْ مَبِیَّتُونَ) و بدرستی که مشرکان هم مردگانند یعنی زود بمیرند پس انتظار ایشان مرگ دیگر را با آنکه از مرگ خود دایم نیستند عین جهالت است

\* بیت \*

\* ای دوست بر جنازه دشمن جو بگذری \* \* شادی کن که بر تو همین ماجر او دو \*  
(ثُمَّ أَنْتُمْ) پس بدرستی که شایه مومنان با کافران (یَوْمَ الْقِیَمَةِ) روز و منجبر (عِنْدَ رَبِّکُمْ) نزد یک آفریدگار خود (تُخَضَّمُونَ) خصوصیت کنید در امر دین و حجت شما را باشد بر ایشان و گفته اند

مراد از اظلم عام است که بعضی مردمان با بعضی مختصر گفته در تضایمی ذنبی هر یک بمن خود بر سرند  
 (فَمَنْ أَظْلَمُ) پس کیست متجاوزتر (مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ) از کسی که دروغ گوید برخدای تعالی و ادرا  
 یان و فرزند و شریک نیست دهد (وَكَذَّبَ بِالْصِّدْقِ) و دروغ شمرده سخن راست و اگر قرآن  
 هست (إِنْ جَاءَهُ ط) چون بیاید بوی و گفته اند مراد از الصدق است یعنی محمد عم که چون بوی آید تکذیب کند  
 (الْأَيْسَ) آیانست یعنی هست (فِي جَهَنَّمَ) در دروغ (مَتَّوًى لِلْكَافِرِينَ) منزل و مقام مرده گرویده گمانا  
 (وَالَّذِي جَاءَ بِالْصِّدْقِ) و آنکه آمد بسخن راست (وَصَدَّقَ بِهِ) و آنکه راست شمرده آن را  
 (أُولَئِكَ) آن گروه (هُمْ الْمُتَّقُونَ) ایشانند بهیر نگاران و گویند جابر بالصدق آینه جبریل عم است  
 که قرآن بیاد و از مصدق محمد عم که تصدیق نمود و قبول کرد گفته اند جایی بدیغبر است عم و مصدق  
 ابوبکر صدیق رضی در میان از مجاهد قتل می کند مصدق حضرت علی کرم الله وجهه است و گفته اند هر  
 مومنان مصدق اند (لَهُمْ) مرا ایشان راست (مَا يَشَاءُونَ) آنچه خواهند و ثمن کنند از نعمت و کرامت  
 (عِنْدَ رَبِّهِمْ) نزد یک پروردگار ایشان (ذَلِكَ) آنست (جَزَاءُ الْقَاسِمِينَ ط) پاداشش بنکوا  
 کاران یعنی اهل تصدیق و حق تعالی ایشان را پاداش میدهد (لِيُكَفِّرَ اللَّهُ) تا محو کند و بپوشد عدا  
 (عَنْهُمْ) از ایشان (أَسْوَءُ الَّذِي هُمَلُوا) بدترین آنچه بوده که من می گرداند که آن ایمان است و گفته اند  
 هرگاه اسوآن را می پوشد غیر آن بطریق اولی (وَلَيُجْزِيَهُمْ) و بپاداش دهد ایشان را (أَجْرَهُمْ) مزد ایشان  
 (بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ) به نیکوترین آنچه بودند که من می گرداند که آن ایمان است و گفته اند  
 احسن اعمال ایشان را ابرزایاد دهند و مزد باقی عبادی ایشان بد سوز عطا فرماید (الْأَيْسَ اللَّهُ وَكَافٍ)  
 آیانست خدای تعالی کفایت کننده (عَبْدَهُ ط) بنده خود را یعنی محمد عم را معنی آن است که کفایت خواهد کرد  
 شورشمنان را از وی و نصرت خواهد داد و برابر مشرکان و غالب خواهد ساخت دین و برابر همه ادیان  
 آورده اند که چون حضرت رسالت بنده هم معایب آله باطله کافران می گفت و ایشان گفتند ما هم چنین  
 گوی ما را که ایمان نماند و ساند طال تو بتاهی انجاده حق سبحانه و بود که (وَيُخَوِّفُونَكَ) و می ترسانند  
 ترا مشرکان (بِالَّذِينَ) بآنکه پرستند (مِنْ دُونِهِ ط) بخردای تعالی (وَمَنْ يُضِلِّ اللَّهُ) و هر که گمراه  
 سازد خدای تاجو یف کند کسی را با آنچه جهاد است لا یضره و لا یمنع (فَمَا لَهُ) پس نیست آن گمراه را  
 (مِنْ هَادٍ) هیچ راه نمانده که او را راه نماند (وَمَنْ يَقْدِرِ اللَّهُ) و هر که اراده بد خدای تعالی نماند از وی نماند  
 (فَمَا لَهُ) پس نیست آن راه یافته را (مِنْ مُضِلٍّ ط) هیچ گمراه کننده که از راه بپا کند (الْأَيْسَ اللَّهُ)

آیا نیست خدای تعالی یعنی هست (بِعَزِيزٍ غَلِيظٍ) غالبه کننده و پیردشمنان اذی انتقام دهد (خداوند کینه ستاننده از کافران (وَلَكِنَّهُمْ سَأَلْتَهُمْ) و اگر تو پرسشی از دشمنان که (مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ) که بیافرید آسمانها و زمینها (الْيَقُولُنَّ اللَّهُ ط) هر آینه گویند خدای تعالی پر برائی واضح و دلایل لایح است بر آن فرد و مخالفیت او (قُلْ الْبُكُورَى مُحَمَّدٌ (أَفَوَلَا يَتَذَكَّرُونَ) آیا چون نمی بینید شما آنرا که می خوانید و خواهید (مِنْ دُونِ اللَّهِ) بجز خدای تعالی یعنی بنان را که می پرسید (إِنْ أَرَادَ نَبِيُ اللَّهِ) اگر خواهد خدای تعالی بمن (بِضُرٍّ اسْتَنْجَى وَخَشِيَ (هَلْ هُنَّ) آیا هسته آن بنان (كَاشِفَاتُ صُحُوفٍ) دفع کنند مگان مر آن سختی را که خدای خواسته بمن (أَوْ أَرَادَ نَبِيُ بَرَحْمَةٍ) آیا اگر اراده کند خدای من راضی و مستغنی (هَلْ هُنَّ) آیا باشند آنان (مُفْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ ط) باز دارندگان از من آن رحمت را و مقاتل روح گوید: مفسر عم از ایشان سوال کردست که شد حق تعالی فرمود که (قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ ط) بگو ای محمد بسده است بر خدا خدای تعالی در رسیده و جزو باز داشتن شر (عَلَيْهِ) برونده بر او (يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ) \* که کار کنند گان و بهر ابواب و احوال کار خود بوی باز می گذارند

\* تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار \* که رحم گر کند مدعی خدا کند \*  
(قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا) بگو ای قوم من عمل کنید (عَلَىٰ مَكَانٍ نَّعْتِكُمْ) بر آن حالتها که گفتیم و خود را بر او اندازید اندر وی توکل و اعتماد بر حق و ائق باشد و حصص کار تنگ خواند (إِنِّي عَامِلٌ) بدر حدی که مرده است و ام بر حالتیکه دارم از روی توکل (فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ط) پس زود باشد که بدانید (مَنْ يَأْتِيهِ) آنکس را که از دشمنان بدو (عَذَابٌ يُخْزِيهِ ط) خدای که او را رسوا گرداند (وَيُجْلِلْ عَلَيْهِ ط) درود آید بر او (عَذَابٌ مُّقِيمٌ) \* خدای همیشه و بهر حال و خدای یکی دلیل آن غالب دیگری بوفیق همچو رسوا گرد دشمنان آنحضرت هم داد و در دوزخ بدو که جمعی از ایشان بدست مومنان کشته گشته و جمعی بتیید مذلت و تسلیم تکبیر گرفتار شدند \* بیت \*

\* این سر بباد داده و آن دستها بر بند \* آن گشته خواند و زانو و گرفتار شدند \*  
(إِذَا أَنْزَلْنَا) بدست که ما فرستادیم (عَلَيْكَ الْكِتَابَ) بر تو کتاب را که قرآن است (لِلنَّاسِ) برای هر مردمان (بِالْحَقِّ ط) بسبب بیان حق بر قرآن مناط مصالح معاش و معاد ایشان است (فَمَنْ أَهْدَى) پس هر که را باید بر قرآن یعنی عمل کند یا آنچه در دست (فَلْيَنْفَسْ ط) پس مر او را است تا به آن (وَمَنْ ضَلَّ ط) در هر گمراه گردد یعنی از قرآن اعراض نماید (فَأَنَّمَا يُضِلُّ) پس جز این نیست که گمراه می شود (عَلَيْهَا ط) بر نفس خود چسبند و بال آن برداشته و ما انست و نسبتی تو (عَلَيْهِمْ يُوَكِّلُ) \*

نگاه من بر ایشان تا نگذاردی که در ضلالت افتند یا وکیل ایشان نیستی و اختیاریه است و ضلالت بیکه  
بر تو نیست عزراخ و بهر (اللَّهُ يَفْقَهُ الْإِنْفُسَ) خدا می تفهن می کند نفوسها را (حَدَّثَنَ عَنْهَا) بهنگام  
موت ایشان را (وَاللَّيْلَى لَمْ تَمُتْ) و غرو می گیر و نفوسهای که نموده است (إِنِّي مَنَّاعُهَا) در خواب او  
امام محی الممات روح در صراط هم فرموده که هر آدمی را دو نفس است نفس حیات و نفس تمیز اما نفس  
حیات مفارقت می نماید از وی نزدیک مرگ و بزدال او نفس تمیز نیز زایل گردد و نفس تمیز  
مفارقت می کند بوقت خواب و بزدال او نفس حیات زوال نمی نماید و در احقاف از این چهار روح  
فصل می کند که حق سبحانه جمع می کند میان ارواح اجیاء اموات تا بایکدیگر آشتی نماید و ایشان می دهند  
(فَيُمَسِّكُ إِلَهِي) پس نگاه میدارد در آن عالم آن نفس را که قبل ازین (فَضَى حَلِيهَا أَمُوتَ) قضی کرده  
است بر و مرگ را (وَأَنْتُمْ سَلَّ الْأَخْوَى) و می فرستد دیگر نفس را که ازان زندگانی است بآبدان  
ایشان (إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى ط) تا وقت نام برده که اجل ایشان برسد و در جمیع مقصودان احسان  
و بازسل مرفوعی را است که در خواب قبض کرده باشد (إِنْ فِي ذَلِكْ) بدو رستیکه در توفی نفوس  
و نگاه داشتن و در اندان فرستادن (الْآيَاتِ) بر آیه علامتهاست بر کمال قدرت و نشانههاست برای  
شمار و بعث (لَقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ) برای گروهی که تفکر کنند در امرات که مشابه نوم است و احیاناً  
ممانعت است بر لفظ و در توحید مذکور است که ای فرزندان آدم چنانچه در خواب میروی و بیداری و چنانچه  
بیداری کردی را بگنجینه نوی و کافران در جن تامل نمی نمایند (أَمْ اتَّخَذُوا) بلکه فراموش کرده (مِنْ دُونِ اللَّهِ)  
عزراخای تعالی (شَفَعَاء ط) شفعیان که ایشان را از عذای در خواست کند (قُلْ أَوَلَمْ كَانُوا) بگو آیا  
شفاعت کنند و اگر چه باشند که هیچ گونه (لَا يَمْلِكُونَ شَيْئاً) که نشود پیروز از شفاعت یعنی توانند  
(وَلَا يَعْقِلُونَ ع) و ندانند پرستندگان خود را یعنی توقع شفاعت می کنند از جهادات و حال آنکه ایشان  
از قدرت عالم بی بهره اند (قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ ط) بگو مرنده ایست شفاعت (حَمَلَاء ط) هر آن یحیی حکم آن  
نزد او است و بی دستور و کسی شفاعت نخواهد کرد (لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ط) مراد او  
است باو شایسته است زمینها (ثُمَّ إِلَيْهِ) پس بسوی او (تُوجَعُونَ ط) باز گردانید و خواهد شد و در  
قیامت (وَأَنْ كَرَّ اللَّهُ) و چون یاد کرده شود ای تعالی (وَحْدَهُ) یگانه بی ذکر آله ایشان چنانچه گویند  
و لا اله الا الله (اشْمُزَّتْ) برده و نفرت گیرد (قُلُوبُ الَّذِينَ) و لایم آنانکه (لَا يُؤْمِنُونَ) نمی گردند  
(بِالْآخِرَةِ ط) برای دیگر (وَأَنْ أَذْكُرُ الَّذِينَ) و چون یاد کرده شوند آنانکه پیروان ایشانند (مِنْ دُونِهِ)

بجز هدای (إِذَا هُمْ يَسْتَسْتَشِرُونَ) انگاه ایشان نازده روی و فرحان شوند بجهت فراموشی از حق و مشغولی

بباطل و کادوس برکاس این است که از یاد هدای شایان و بزرگرماسوی غمگین است \* نظم \*

\* ناست شوم دل از فرح زنده شود \* قال من اذا قبال تو فرخند \* نمود \*

\* در غم تو هر جا سخن آید بپایان \* خاطر هزار غم بر آگند \* شود \*

(قُلِ اللَّهُمَّ اِگَواي بُر بار خدا (فَاطِرُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) ای آفریده آسمانها و زمینها (عَالِمُ الْغَيْبِ

وَالشَّهَادَةِ) داننده پوشیده و آشکارا (اَنْتَ تَحْكُمُ) تو حکم کنی (بَيْنَ عِبَادِكَ) میان بندهگان خود

و در آخرت (فَبِمَا كَانُوا فِيهِ) در آنچه هستند که در و (يَخْتَلِفُونَ) اختلاف می کنند از مردمن (وَلَوْ اَنَّ

(الَّذِينَ ظَلَمُوا) و اگر باشد مرآنرا که کافر شده (مَا فِي الْأَرْضِ) آنچه در زمین است از مالها (جَمِيعًا)

همه آن (وَمِثْلَهُ) و مانند آن همه مال (مَعَهُ) بآن (لَا فَعْدُ وَانَّهُ) هر آینه بدیده دهنده بآن یعنی ده آنگاه بآن

خود را باز خرد (مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ) از شدت عذاب (يَوْمَ الْقِيَامَةِ ط) روز و ستیخبر (وَبَدَّ اللَّهُمَّ)

و ظاهر شود مرایشان را (إِنَّمَنْ اللَّهُ) از هدای تعالی (مَا لَمْ يَكُونُوا بِحَسْبِئُونَ) آنچه بودند که پنداشته

یعنی پنداشت ایشان آن بود که بوسیله شفاعت بنان و نیت قربت یا بند چون در عقبه محفوظ است

گر فدا گردند غیر آنچه پنداشته بدیشان و صد یکی از مشایخ بوقت حلول اجل جزع می کرد و پنداشته

که سبب جزع چیست فرمود که می ترسم که چیزی بیش آید که من آن را در حساب نمی داشتم

و از سفیان نوری منقول است که چون این آیت خواندی گفتی دلیل لایل الایا \* رباهی \*

\* پنداشت مرای که همایش نیکو است \* مغزی که بود خلاصه کار در و است \*

\* چون برده ز روی کار برداشته گشت \* بر خلق حیان شد که نبود الا هو ست \*

(بَدَّ اللَّهُمَّ) و ظاهر شود مرایشانرا (صَيِّتُ مَا كَسَبُوا) عذاب بدیها که کرده اند (وَحَاقَ بِهِمْ) و بگرد آید

ایشان را (مَا كَانُوا فِيهِ) برای آنچه بودند که بدان (يَسْتَسْتَشِرُونَ ع) استشرامیکه باید از تحویلت الهی

و انداز حضرت رسالت بنامی هم (فَإِنَّ أَعْمَسَ الْإِنْسَانِ) پس چون برسد کافران را که حبه و ابوجه

است و جمعی عام داشته اند مهر کافران را یعنی چون کافران را برسد (ضُرٌّ) سختی و فتنی (وَمَا نَالِي

نحو اند ما را و دفع آن از ما در می خواهد (ثُمَّ إِذْ أَخَوْنَا) پس چون ما عطا دادیم او را (الْغَمَّةُ) از نصرت

بخشیش یعنی مال و نروتنی (مِنَّا) از نزد یک با طریق تفصل نه با ستمناقی او (قَالَ) میگوید آن کار (إِنَّمَا

أَوْتِيقَةٌ) جزین نیست که من داده اند مال و (عَلَى جِلْمِ ط) بر دانشی از من یعنی درجه کسب و تحصیل آنرا



و انست و گماست و گناست من حاصل شد و یا نه ای دانست که من مستحق این قسم (بل) نه چنین است که آدمی گوید (یهی فتنه) آن نعمت آزمایشی است بر او و اما ظاهر گردد که کثرت است یا کمتر (ولیکن اکثرهم) و لیکن بسیاری از ایشان (لا یعلمون) نمی دانند و در نمی یابند (قد قالها) بدوستیکه گفته آن کرمه (الذین من قبلهم) آنانکه پیش از ایشان بودند یعنی کارون که گفت انما اوتینا علی عام عهدی قوم او پسندیدند (فما اغنی) پس باز نه است (عنهم) از ایشان طاب را (ما کاذوا یکسبون) آنچه بودند که گسب می کردند از مال و متاع دنیا (فأصابهم) پس رسید مرایشان را (سیمات ما کتبوا) و مال میباید که کرده بودند و اما آنها را من زود رفتند (والذین ظلموا) و آنانکه ستم کردند و ناجی خاصی نمودند (من هؤلاء) از این گروه مشرکان که در عصر تو آمد (سعیهم) زود باشد که برسد بدیشان (سببت ما کتبوا) باز آن صیانتیکه کردند (وما هم) و نیستند ایشان (بمعجزین) عاقل کننده گان را از تفسیر بایستی که گمراهان بر عذاب ما (أو لم یعلموا) آیا ندانستند (أن الله) بدوستیکه خدا می تعالی (یسطر الزنق) کشاده میگردد و دوزی را (لن یشاء) برای هر که می خواهد نه برای رفعت خود را و بلکه بر محض مشیت (ویقدرط) و سنگ می کند بر هر که می خواهد نه برای خواری و بی مقدمه ای و مذات او بلکه از روی حکمت (ان فی ذلک) بدوستیکه در قبض و بسط روزی (الآیات) هر آن نشانه است بر کمال قدرت و اوداد (للقوم یؤمنون) برای گردی که می گردند بخدای روزی ده و می دانند که هر چه می دهد و ببرد که در فصاحت کلی در ضمن آن است

\* نظم \*

\* هر چه باید بهر که می شاید \* \* تو دمی آن چنانکه می باید \*

\* تو شناسی صلاح کار هر \* \* که توانی آفریدگار هر \*

در معالمانه که روست که قومی از اهل شرک او سلب قتل و زنا نماید نموده بودند و ابواب محاسن و طایب بلکیده و ای نفس پروری و زنگار خود کشوده بر حضرت رسالت پناه عم عرض کردند که آنچه ما را بدان دعوت می کنی بیکو است و بشرطی قبول می کنیم که ما را اجر دهی که گناهان ما آمرزیده می شود و بانی این آیهست (و داد که قل) ای محمد (یا عبادی الذین آمنوا) ای بندگان من آنانکه ایمان را کرده (علی أنفسهم) بر نفسهای خود یعنی افراط نموده اند در گناهان و از طعنه اند (لا تقنطوا) نومید مشوید (من رحمة الله) اما از بخشش خدا می این آیه احید و اتمین و بهترین آیه است از قرآن چه در برابر است که گفت در صفت می و آدم که دنیا را فیه ما را باشد بعضی این آیه چه این آیه از دنیا هر چه در دنیا باشد

بهتر است و در معامال از این معبود در نفس نقل می کند که عباس رضی الله عنه می گوید که در آمد دید که او عظمی ذکر  
 آتش دوزخ و سلاسل و اغلال آن می کند فرمود که ای مذکر براننا امید می گردانی مروان را اگر نخواهد  
 آن را که فرمود قل یا عبادی الایه در حصول آورده که عام ترجمه در سه چیز است اول لطف خطاب  
 که فرمود یا عبادی و ثانی گفت که یا ایها العصاة در دفع و عتاب که گفت امر خود نگفت اخطا و سوم  
 تنبیه بر اسباب رحمت که گفت لا تقنطوا در قنط و فرمود لا تقنطوا انهی است و هر چه حق سبحانه تعالی  
 از آن نمی فرموده لازم است از آن باز ایستادن پس قنوط بهیچ وجه روا نیست نوید شد و گنایا امید می  
 گذشت (ان الله یغفر الذنوب) و دستگیر است و گنایان (جمیعاً) هر آن را که بر سر پاوار  
 باشد بنیر شر که مسقطاً آرزیده نشود بعضی علما گویند که غفران ذنوب بشرط توبه است و این قید خلاف  
 ظاهر است و در وسط با صناد خود آورده از احادیث ثبت زهد و رضی الله عنه گفت شنو دم از رسول الله ص  
 که فرمود ان الله یغفر الذنوب جمیعاً لایسالی (ان الله هو الغفور) و دستگیر است و گنایان است (الجمیعاً)  
 فهران بر بندگان حق این آیت و وجه تأکید است او در جواب اهل القدر بهر بسطی لایق سمعت تحریر یافته  
 و بیا و این بیمارستان حرم و عصیان و اشریت راحت جز درین واداشتمنا حاصل نشود و سرگردان  
 بیا و ان نفس و هوای آزاد طریق نجات جز بهمد این آیت میسر نگردد

● ● ● ● ●

●    ظ    ●

↓

\* نذاوم هیچ گونه توشه نواه \*  
 \* تو فرمودی که نویدی مبارید \*  
 \* بدین معنی بسی امید داریم \*  
 \* امید در دمنان را روا کن \*  
 \* بحر لا تقنطوا من رحمة الله \*  
 \* ز من لطف و عنایت چشم دارید \*  
 \* به بخشش از انکه بس امید داریم \*  
 \* دل امیدواران را روا کن \*

(وَأَنِيبُوا) و باز گردید بطاعت یاد عاود تضرع (إِلَىٰ رَبِّكُمْ) بسوی پروردگار خویش (وَأَسْلِمُوا) و گردون  
 نبید (لَهُ) مردین و ابا غلاص و وزید و توحید (مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ) پیش از آنکه بیاید  
 شما عذاب (ثُمَّ لَا تَنْصَوْنَهُ) پس یاری داده نشوید یعنی در دفع عذاب شما هیچ کس نصرت  
 ندهد (وَأَتَّبِعُوا) و پیروی نماید (أَحْسَنَ) (يَكُونُ مِنْ) (مَا أُنْزِلَ) آن جزیر اگر فرستاده شده است (إِلَيْكُمْ)  
 (مِنْ رَبِّكُمْ) بسوی شما از آفریدگار شما یعنی عزیمت را استقامت کند نه رخصت را و داناسخ و اذی  
 روید نه سمدوخ را (مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ) پیش از آنکه بیاید شما (الْعَذَابُ بَغْضَةً) عذاب ناگهانی  
 یعنی بلا و عذوبت بامر حکم بطریق فوری است (وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ) و شما نمیدانید آمدن او را و نادانید و غلام

مژد که آید ( اَنْ تَقُولَ نَفْسٌ ) پیش از آنکه نفس گوید ( یا حسرتی ) ای بشای من ( هَلْیَ مَا فَرَطْتُ )  
بر آن جزیکه تفصیر کردم ( فِی جَنَّبِ اللّٰهِ ) در کار خدا ای تعالی یاد و طلب و ضا و رحمت و قرب حضرت او  
( لَوْ اَنْ كُنْتُ ) و بر تحقیق کار آن است که بودم ( لَمِنَ الشَّائِرِیْنَ ) ( از انبوس کتنگان بکتاب خدا ای  
و بر رسول او و مومنان و در سلسله الازاب در معنی این آیت فرموده

نظم

• و دزد آخر که گرگ مردم خواهد • کند از خواب غفلتش بیدار •  
• یادش آید که در جوار خدای • است بهما و بجرم و عصیان رای •  
• هر چه در شصت سال یا هفتاد • کرده از خیر و شر پیش افتاد •  
• یک یک پیش چشم او دادند • آشکارا بر روی او دادند •  
• بگذاردند ز گنبد دال • بانگ یا صرقت داد و بلا •  
• حسرت از جان او بر آمد دود • و آن زمان حسرتش نثار دود •

( اَوْ تَقُولَ ) یا گوید آن نفس ( لَوْ اَنْ اللّٰهُ هَدَانِیْ ) اگر آنکه خدا ای تعالی راه نمودی مرا ( اَلْکُنْتُ ) هر آینه  
می بودم من ( مِنَ الْمُتَّقِیْنَ ) از پرهیزگاران و بشرک و مصیبت آلوده نمی شدم ( اَوْ تَقُولَ ) یا گوید  
( یحییٰ تَرْمِی الْعَذَابَ ) آن هنگام که برین عذاب را عیان ( لَوْ اَنْ لِّیْ کُرْةٌ ) ای کاشکی بودی مرا باز گشتی  
بدینا ( فَاَکُونُ ) تا بودم و باشم آنجا ( مِنَ الْمُحْصِنِیْنَ ) از نیکوکاران و فرمان برداران پس این گوید  
را که گفت که مرا راه نمود و اندا اگر نه بتنی بودی گویند ( بَلِیْ ) آری یعنی زارت دزد ( قَدْ جَاءَ تَنْکِ )  
در ستیکه آمده ( اَیَا نِیْ ) آیتهای کتاب من که قرآن است ( فَکَذَّبَتْ بِهَا ) پس تکذیب کردی بآن  
و آنرا دروغ داشتی ( وَ اَسْتَكْبَرْتَ ) و تکبر کردی و سر کشیدی از ایمان بران ( وَ کُنْتُ مِنَ الْكَافِرِیْنَ )  
و بودی از ناکویدگان ( وَ یَوْمَ الْقِیَمَةِ ) و روز ستیز ( تَرْمِی الذِّبْنَ کَذِبًا ) می بینی آنرا که دروغ گفته  
( هَلْیَ اللّٰهُ ) بر خدا ای تعالی یعنی خدای را با نفاق و دشمنی و شرک مروت کردند ( وَ جَوَّهَهُمْ مَّسْوَدةً ) رو بهای  
ایشان پیش از دخول بدوزخ سیاه کرده شد ( اَلْیَسَّ فِی جَهَنَّمَ ) آیا یست در دوزخ یعنی هست البتة  
( مَتَّوًی لِّلْمُتَّکِبِیْنَ ) ( مقام و جای آرام متکبران و گردن کشان که فرمان خدای و رسول نبرده اند  
( وَ یُنْجِی اللّٰهُ ) و نجات دهد ای تعالی از جهنم ( الذِّبْنَ اتَّقُوا ) آنرا که برهیز گردند از شرک ( وَ مَغَارِیْهِمْ )  
پرهیزگاریهای ایشان یعنی با حباب غلامیکه ایمان و احسان است ( لَا یَسْمَعُ السَّوْءَ ) نه صد مرتعیان را  
بنیادی و کرده ( لَوْ لَاقَمَ تَحْزَنُونَ ) ( در ایشان اند و مگین شوند ) اللّٰهُ خَالِقُ کُلِّ شَیْءٍ خدای آفریننده



چگونه ایشان را برادر نظم نمودند (حق قدره) چنانچه حق قدره در نظم وی باشد (والا أرض جميعاً)  
 و در این امر آن (قبضه) بدست گرفته دی باشد (يوم القيمة) و در سنجیدگی (والسموات مطويات)  
 آسمانها در جمعه شده (به یومیه ط) پسین وی در مقام آورده که این عروس نشانی می کند که حضرت  
 دسلی هم فرمود که حق سبحانه آسمانها را در جمعه روز قیامت را گیر و بر پسین خود پس گوید انا الملک  
 و این الجبار و این الیکبر و این پس در هم پیچیده و این را اگر گیر دشت مال خود و گوید انا الملک  
 و این الجبار و این الیکبر و این حق اول ایمان در امثال این سخنان تشریح او است از تشبیه صاحب  
 امر اختلافی فرموده که هر چه در غلبه این آیت است که باز گذاریم آنرا آنچه مراد الله است  
 زیرا که امثال این کلمات را از دست است داشته اند بدان ایمان باید آورده و از حقیقت آن چنین  
 نباید گفت (سبحانه) با که است خدای تعالی از وصف جابر و اعراض (و تعالی) و هر تر است  
 (عنا یقرکون) از آنچه شکر می آورند و شکر می سازند (و تفتح) و دیده نمود (فی الصور) در صور  
 نخست اول بقولی آنها که در گفته ایست می کنند و این را آنچه معنی گویند که چون در دست انصاف پس  
 پدیدش و در دست واضح آن است که میسر در (من فی السموات) هر که در آسمانها است (ومن فی الارض)  
 هر که در زمین است (الامن شاء اللفه) مگر آن کسی را که خدای خواهد که شهادت هر شش باشد یا خدای  
 باشد و در (ثم تفتح) پس دیده شود (فی غیبه) در روز (آخری) نوبتی دیگر این بقولی را گفته است  
 خواننده و باین گفته جمله مردمان زنده نموند (فاذا هم) پس ایگاه ایشان (قیام) ایها ایستادگان یا بشنید  
 بر کمان و قوس خود (ینظرون) می نگردند از هر طرفی چون میروان یا انتظار می برند که با ایشان چه کند  
 (واشوق فی الارض) در زمین گرد و در زمین حشر (ینظرون) و بر روزگار آن عین نوری که  
 خدای در آن بافریند و گفته اند مراد دسلی حد است که حقوق خدای خالق بدان ظاهر گردد و در ظلمت  
 ظلم منع شود (و وضع الکتاب) و نهاده شد و نوشته شد یعنی صلیت رسول یا در دست و است و چپ  
 (فیها من بالیقین) و آورده اند پیغمبر این را برای دعوی ابلاغ است (والشهداء) و گواهان را برای  
 محبت و دعوی ایشان مراد است محمد است هم و گفته اند حشیدان صفت جهاد را حاضر که در یقین  
 پیغمبر این است (ثم یثبت مشرب ایشان) و کلمه کرده شد (الیه) بیان نموده که (بالحق)  
 بر شخصی حد (و یقیم لا یظلمون) و ایشان در سیر به نشسته اند و تعالی و تاب و از آن عتاب خداوند  
 و هم داده اند (کل نفس) بر نفسی را (و اعلیت) جزای آنچه کرده است (وهو اهلهم) اند این را

است (بِهَا يَفْعَلُونَ) با نذر آفرید دگران می کند و جزا مناسب آن خواهد داد (وَسَيُقَالُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا) و رانده شوند آنانکه نکریده اند و رانده نمی شوند (إِلَىٰ جَهَنَّمَ) بسوی دوزخ (زُمرًا) گروه گروه و بعضی در میان بعضی (حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمْ) تا چون بیایند به دوزخ (فَنُفِثَتْ) سست شده شود (أَبْوَابُهَا) درهای هفتگانه آن برای در آمدن ایشان (وَقَالَ لَهُمْ) و گویند مرا ایشان را (أَخْرَجْنَاهَا) غارتان و دوزخ از روی سه زدن (أَلَمْ يَأْتِكُمْ) آیا نیامده باشد (رُسُلٌ مِّنكُمْ) رسولان از جنس شما که حکم حق بجا می آورند (يَقُولُونَ عَلَيْكُمْ) بفرمانند بر شما (أَيَّاتِ رَبِّكُمْ) آیت های پروردگار شما که فرستاده بود (وَيُنذِرُونَكُمْ) و بیم کنند شما را (إِلْقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا) از دیدن این روز شما (فَالْوَالِئِلَىٰ) گویند کارگران آری یا آمده و ما اجماع کرده (وَلَكِنْ حَقَّتْ) و لیکن واجب شد (كَلِمَةُ الْعَذَابِ) سخن عذابی (عَلَىٰ الْكَافِرِينَ) بر ناکرده یگان (أَعْيَلْ أَدْخُلُوا) گفته شود مرا ایشان را اگر آورید (أَبْوَابَ جَهَنَّمَ) درهای جهنم (خَالِدِينَ فِيهَا) جا دایه بودگان در آن (فَبِمَنْ مَّنَىٰ الْمُتَكَبِّرِينَ) پس به آوازه گوی است متکبران را و دوزخ (وَسَيُقَالُ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا) و بر آید آنان را که ترسیده اند (لَهُمْ) از عذاب پروردگار خود را بدی بلافت و بلا نیست یعنی ملائکه ستاب کنند ایشان را و در رفتن (إِلَىٰ الْجَنَّةِ زُمرًا) بسوی بهشت گروه گروه و به نفاذ است مراتب بهشت ایشان سوختن اهل بهشت بطریق دواج است تا مراکب ایشان را براهند به زمینان را اسواره به بهشت برند (حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمْ) تا چون بیایند به بهشت سعادت تمام و دولت و کلام نایز گروه (وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا) و گشاده باشد درهای آن پیش از رسیدن ایشان تا ایشان انتظار نمکشند (وَقَالَ لَهُمْ) و گویند مرا ایشان را (أَخْرَجْنَاهَا) غارتان بهشت (صَلَامٌ عَلَيْكُمْ) در و داد بر شما با سلامتی و ایمنی لازم حال شما (طِبْتُمْ) پاک بودید در دنیا از مناصی با پاکیزه است شما مقام و از مرتضی علی کرم الله وجهه متعول است که چون بهشتیان در بهشت رحمت آنچند و غنی بیست که از زیر آن دو چشم بیرون آید پس در یکی غسل کنند ظاهر ایشان پاک شود و از دیگری بیات سداب باطن ایشان صبور و مطهر گردد و در بین محل ملائکه گویند که پاک شد به نظر و باطن (فَأَدْخُلُوهَا) پس در آید در بهشت (خَالِدِينَ فِيهَا) جا دایه ماندگان در آن (وَقَالُوا) و گویند مومنان چون به بهشت در آید (الْحَمْدُ لِلَّهِ) هر شانه ستایش مرطای را است (الَّذِينَ صَدَقْنَا) آنکه راست گرداناد (وَعَدَهُ) و ده خود را شواب (وَأَوْفَقْنَا الْأَرْضَ) و میراث داد و ما از زمین بهشت ناما از روی عجبین (فَتَبَوَّءُوا مِنَ الْجَنَّةِ) جای می گیریم از بهشت (حَيْثُ نَشَاءُ) هر گاه می خواهیم (فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ) پس چنانکه است مزد کارکنندگان یعنی ثواب فرمان برندگان (وَنُورِي)

وَلَمَّا لَبَّيْكَ (وَمِی بِنِی تَوَایِی مَحْمُودِ شَرِیْکَانِ رَا بَعِیْهِ وَرَوَقِیْکَ دَرِ عَجْزِ صَدَقِ دُرُیْهِ قَرَبِ بَاشِی دِهْرِ طَرَفِ  
مِی نِگَرِی بِنِی مَایِکَ رَا (حَاقِقِیْنِ) عَزُورِ کَرِ دِیْگَازِ (حِیْنَ حَوْلِ الْعَرْشِ) اِگَرِ دَاگَرِ دَعْرِشِ بَعِیْهِ طَوَافِ کُنْدِ گَازِ  
بِجَوَابِ اَنْ (یُسَبِّحُوْنَ) تَسْبِیْحِ مِی کُنْدِ (یُحْمَدُ رَبَّهُمْ) مَقْتَرِنِ سَنَایِشِ پُرِورِ دِگَازِ اِبْشَانِ بَعِیْ  
مِی گُویند حِجَابِ اَللهِ وَجْهَ دِهْرِ تَسْبِیْحِ نَفِی نَاعِزِ مِی کُنْدِ اِزْ ذَاتِ اَللهِ وَجْهَ اَبَاقِ صِفَاتِ مِزَامِی کُنْدِ دِیْرَا  
(وَقُضِی) وَحَکَمِ کَرْدِ شُودِ (بَیْنَهُمْ) سَبِیْانِ خَلْقِ (بِاتِّحَاقِ) بَرِ اَسَنِی بَعِیْهِ هَرِ کَسِ رَا اِبْهَتَامِ اَوْخُودِ آوَرْدِ  
(وَقَوْلِ) وَگَفْتِ شُودِ بَعِیْهِ مَایِکَ بَا مَوْرَنَانِ گُویند (الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ) سَبَاسِ دَسَنَایِشِ  
عَرَضِ اِی رَا کِه آوَرْدِ مَگَارِ عَالَمِیَّانِ اَسْتِ هِمِچَتَا بَکِه دَرِ اَبَدِ اِی خَلْقِ آسَمَانِ وَ دِیْنِ سَنَایِشِ خُودِ مَوْدِ کَرِ اَلْحَمْدِ  
لِلّٰهِ الَّذِی خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ الْاَبَدِ وَ هِمِچَتَا بَیْنِ بُوْقْتِ اَسْتَمْرَادِ اَهْلِ آسَمَانِ وَ دِیْنِ دَرِ مَنَازِلِ  
خُویِشِ هِمَانِ سَنَایِشِ کَرْدِ نَادَا شُدِ کِه دَرِ قَاطِعِ وَ خَاتَمِ مَسْتَحَقِ حَمْدِ و شَآوَا اَسْتِ

در نور خیمه دسناش بود یغیر نفس \* هر کجا حمد ثنائی است ترا زینده و بس \*

سورة المؤمن مکیة و هی خمس و ثمانون آية

اَیْنِ شُودِ اَدَلِ اَسْتِ اِزْ حَوَاسِیْمِ سَبْعَه دَرِ تَقْدِیْمِ اِمَامِ اَبِی الْاَبِیْتِ بَاسَنَادِ اَوْنِذْ کُورِ اَسْتِ کِه حَضَرَتِ  
وَسَالَتْ بِنَاهِیْ عَمِ فَرَمُودِ کِه هَرِ کِه خُوَاهَدِ تَا بَرِ اِکُنْدِ دُرُ و زُهْمِیْ بَهْشْتِ بَا یَدِ کِه حَوَاسِیْمِ رَا بَخُودِ دَرِ حِصْنِ وَ حِصْنِ  
اِزْ مِیْجِ سَنَدِ کِ نَفْثَلِ کَرْدِه اَنَدِ کِه حَضَرَتِ رَسُوْلِ اَللهِ عَمِ فَرَمُودِ کِه بَسْمِ دَاوَدِ اَنَدِ طَهْ و طَوَاسِیْنِ وَ حَوَاسِیْمِ  
اِزْ اَلْوَا حِ مَوْسِیْ عَمِ دَرِ سَمَآلِمْ اِزْ اَبِیْنِ مَسْعُودِ رُضِ وَ دَا یَتِ مِی کُنْدِ کِه چُونِ دُرِ آلِ حِمِ مِی اِفْتَمِ گُو یَا کِه  
اِفْتَادِه اَمِ دُرِ بُو سَنَایِشِ بَهْشْتِ کِه بَزِیْنِ نَرَمِ وَ اَقْعَه شُدِه وَ مَتَعَجِبِ دُرِ اَنْ مِی نِگَرَمِ دَا بِنِ عِبَاسِ رُضِ  
فَرَمُودِ کِه لَکَلِ شَیْءِ الْبَابِ دِلْبَابِ الْقُرْآنِ الْحَوَاسِیْمِ وَ بَعْضِ اِزْ مَحَابِدِ رُضِ وَ تَا بَعِیْنِ تَقْدِ سَسِ مَرِ هِمِ آلِ  
حِمِ رَا عَرَا سِ الْقُرْآنِ وَ دِیْجَا جِ الْقُرْآنِ مِی گَفْتِ وَ بَا اَللهِ التَّوْفِیْقِ  
(بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ)

(حَم) هر دَلِ مَنطِقَه بَقَوْلِ بَعْضِ اَزْ عُلَمَاءِ مَقْصُومِ بَرِ اَنَدِ هَرِ حَرْفِیْ اِشْرَافِ اِکْثَرِ اَسْتِ چنانکِه دُرِ کَلَامِ عَرَبِ تَعْبِیْرِ  
مِی کُنْدِ بَعْضِ اِزْ عَامِ بَسِ اَبِیْنِ جَا عَا اِشْرَافِ اِشْرَافِ حَقِ اَسْتِ کِه هَرِ کِه خَطِرِ دُو مَنَبِعِ بَرِ اَنْ کَشِیدِه شُودِ \*  
دَسِیْمِ اِمَا یَا اَسْتِ مَایِکَ اَو کِه گَرِ دُزْ اَلِ دُفَا کَرْدِ سَمَرِ اَدَا قَاتِ اَنْ رَا هِیْنِه جَوَابِ قِسْمِ آکِه (تَنْزِیْلُ الْکِتَابِ)  
فَرْدِ سَنَادِیْنِ قُرْآنِ (مِنْ اللّٰهِ) اِزْ عَزَا یَا اَسْتِ (الْعَزِیْزُ) کِه غَالِبِ وَ قَادِرِ اَسْتِ وَ تَنْزِیْلِ اَنْ (الْعَلِیْمُ) \*  
وَاِنَا بَآچِه فَرَسْتِه بَرِ هَرِ کَسِ دُرِ بَهْرِ دَفْتِ (غَا فِرِ الذَّنْبِ) اَمَرِ نَزْدِه گَنَآ اَنْ مَرِ کَسِ رَا کِه بَصَدَقِ گُویدِ لَا اِلَهَ اِلَّا

اله محمد رسول الله (وقابل التوب) و خداوند پذیرنده توبه را از گنبد کبریا توحید (شهد بذالعقاب) ستم  
 حقوبت بر کسی را که سر باز زند از گفتن کلمه توحید (بی الطویل ط) خداوند نیکوکاری و بخشش و بزرگواری  
 (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ) نیست هیچ خدای که ستم بر ستش باشد گمراه (إِلَهُ الْقَهْطِيرِ) بسوی او است باز  
 گشت هر بندگان برای مجازات ایشان (هَاجِدِلْ) حال نکند و طغیه نراند (فِي آيَاتِ اللَّهِ) در آیاتهای  
 خدای تعالی بعد از آنکه تنزیل او محقق شد (إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا) مگر آنکه پوشیده حق را (فَلَا يَغُزُّكَ) پس  
 بید که فرب نه بد ترا (تَقْلِبُهُمْ فِي الْبِلَادِ) گردیدن کافران در شهرهای شام و یمن برای تجارت یعنی بدل  
 و ریار که ایشان را مهابتی و فرصتی خواهد بود جهت آنکه عاقبت کار خاتمه رود و کار ایشان بنحمار و بوار  
 خواهد کشید (كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ) تکذیب کردند پیش از قوم تو (قَوْمُ نُوحٍ) گروه نوح عم (وَالْأَحْزَابِ)  
 و تکذیب کردند گروهی چند که صباه کشیدند بر روی رمل (مِنْ بَعْدِهِمْ) از پس قوم نوح عم مریم غمبران  
 خود را چون قوم عاد و ثمود (وَهُمْ كُلُّ أُمَّةٍ) و قصد کردند هر یک از اینها (بِرَسُولِهِمْ) بر پیغمبر فرستاده  
 شده بدیشان (لِيَأْخُذُوهُ) تا بگیرند او را و هر اینها نیک خواهند بدو رسانند (وَجَادِلُوا) و خصومت کردند  
 با پیغمبران خود (بِالْبَاطِلِ) بسنحمان باسودده خود (لِيَذْخَبُوا) تا زایل گردانند و ناپز کنند (بِهِ الْحَقُّ)  
 بباطل خود سخن حق را که متابعت آن واجب بود (فَأَخَذْتَهُمْ قَه) پس گرفتم ایشان را و هلاک کردم  
 بمکافات آن (فَكَيْفَ كَانَ) پس چگونه بود (عَقَابِ) عقوبت من ایشان را (وَكَذَلِكَ) و چنانچه  
 واجب شده بود عذاب بر مکنه بان امر ماغیه (حَقَّتْ) واجب شده است (كَلِمَتُ رَبِّكَ) حکم پروردگار تو  
 بعذاب و عتاب (عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا) بر آنها که کافر شده اند از قوم تو (أَنَّهُمْ) بسبب آنکه ایشان  
 (أَصْحَابُ النَّارِ) ملازمان و دوزخند یعنی مستوجب عذاب آن جهانیان هستند و اگر قوم نواز عبادت  
 حق روی بگردانند زبانی پاک وی نمی رسد زیرا که بر ستده و شاگوینده او بباراند از خواص مخلوقات  
 و از جمله ایشان (الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ) آنکه بر میدارند عرش را و جمله عرش اشرف ملائکه اند  
 در شرف آورده که حق سبحانه جمیع فرشتگان را می فرماید تا صبح و شام از روی اجلال و اکرام بر جمله  
 عرش سلام می کنند (وَمِنْ حَوْلَهُ) و آنکه گرداگرد عرشند از کربیان که طواف می کنند و ایشان را  
 طوqان می گویند و ایشان هفتاد و نه صفت اند عرش را در میان گرفته و شوق ذوق (يَسْبَحُونَ) تسبیح  
 می گویند تسبیح مقنن (بِحَمْدِ رَبِّهِمْ) بنمایش پروردگار ایشان یعنی خدا را اذاکر اند بر جمیع ثناء  
 از صفات اجلال و اکرام در معالم از شهر بن خوشب نقل می کند که جمله عرش هستند چهار رومی گویند



سبحانک اللهم و بحمدک لک الحمد علی شاکب بعد عابک و جبار دیگر می گویند سبحانک اللهم بحمدک لک الحمد  
علی عینک بعد عینک و کوباکر ایشان بنسبت کرم الهی باز نوب بنی آدم این کلمات می گویند  
(وَبُؤْمِنُوهُمْ) دمی گروند و بپروردگار خود (وَيَسْتَغْفِرُونَ) و آمرزش می خواهند از خدا ای (الَّذِينَ آمَنُوا ط)  
برای آنانکه گرویده اند و می گویند (رَبَّنَا) ای آفریدگار ما (وَسِعْتَ) فرار سیده (کُلَّ شَيْءٍ) بهر چیز  
(رَحْمَةً وَجِلْمًا) از روی بخشش و دانش یعنی رحمت و علم تو بهر چیز باز سیده است (فَاغْفِرْ) پس  
بیامرز (الَّذِينَ تَابُوا) مرا آنانکه توبه کرده اند و توبه باز گشته (وَأَتَّبِعُوا) و پیروی نموده اند (سَبِيلَكَ) راه  
تو را که دین اسلام است (وَقِهِمْ) و نگاهدار ایشان را (عَذَابَ الْجَحِيمِ) از عذاب آتش دوزخ  
(رَبَّنَا) ای پروردگار ما لطیف کن (وَأَنْ خَلِّهِمْ) و در آرتا بماند و بپزدان و این را بیا هر مومنان را جنات  
حدین (و در بوستانهای اقامت (إِنَّا إِلَهِي) آن بوحسبها که محض فضل (وَعَدْتَهُمْ) وعده داده ایشانرا  
(وَمَنْ صَلَحَ) و هر که عمل شایسته کرده (مِنْ آبَائِهِمْ) از پدران ایشان (وَأَزْوَاجِهِمْ) و زنان ایشان  
(وَذُرِّيَّاتِهِمْ ط) و فرزندان ایشان تا سرور ایشان در بهشت بیدار اینان تمام گردد فضل تو بر ایشان  
(إِنَّكَ أَفْتَى الْعَزِيزِ) ابد رستیکه تو غالبی و از هیچ متدور و غایت نبوی (الْحَكِيمِ ط) دانائی و هر چه کنی  
از کسبی خالی نبود (وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ ط) و باز دار از ایشان بدیهای ایشانرا از معاصی و درمی ده (وَمَنْ تَقِ  
السَّيِّئَاتِ) و هر که باز داری از بدی ما را (يَوْمَئِذٍ) امروز در دین جهان (فَقَدْ رَحِمْتَهُ ط) پس بد رستیکه  
تو بخشیده برو در آخرت (وَذَلِكَ) و آن نگاهداشت تو (هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) آن فیروززی بزرگ است  
بر صاحب دولتی که امروز و زود بناه عصمت الهی است فردا در سایه رحمت ناستهای خواهد بود درین نکته گفته اند  
نظم \* امروز کسی را که در آری بر پناه \* فردا به تمام قربش بخشش راه \*

\* و آن را که در بهشت نمانده بر درگاه \* فردا چه کند گم نمکند ناله و آه \*

ع ۷ (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا) ابد رستیکه آنانکه کافر شده اند (يُنَادُونَ) ندا کرده شوند به بان فرشتگان یعنی بوقتیکه کنار  
بدوزخ و رآیند و بانفسمهای خود و شش منی آغاز کرده زبان عتاب و ملامت بکشند که چرا در زمان اختیار  
ایمان نیاوردید ملائکه ایشان را ندا کنند و گویند (لَعَلَّكُمْ اللَّهُ) برآیند دشمنی خدای مرشمارا بر کفر (اَكْبَرُ)  
بزرگتر است (مِنْ مَقْتِكُمْ) از دشمنی شما (انفسکم) مر نفسمهای شما از خدا ای شمارا دشمن دانست  
(إِنَّ تَدْعُونَ) چون خوانده شد به (إِلَى الْإِيمَانِ) بسوی گرویدن بخدای و رسول (فَتَكْفُرُونَ) پس شما  
کافر شدید و بگردید (فَالْوَارِثُ) گویند کافران ای آفریدگار ما (اعْتَبُوا الَّذِينَ) بسیرانیدی ما را و بپزدان

(وَأَحْمِيْتُنَا اِنْتَتَيْنِ) و زنده گردانیدی ما را دوبار امانت اولی بوقت انقضای اجل است و دیندارهای  
اول در قبر امانت نمایند در قبر و احیای نمایند در بهشت و در تبیان گفته که ذوبت آدم را که از ظاهر او  
بهر و ن آورد و میثاق از ایشان گرفت و بهر اید امانت نمودن آنست و بعضی گویند امانت نهم نبین  
آن است که او را در رحم که لطفه بود زنده گردانید پس او را دنیا بسیرانید و در آخرت زنده گردانید و بهر تقدیر  
کافران با حیات امانت اقراء کنند و گویند (فَاَعْتَرَفْنَا) پس ما اعتراف کردیم (بِذُنُوبِنَا) بگناهان ما که انکار  
و تکذیب بعث بود (فَهَبْ اِلَى خُرُوجِ) پس آیات است بموسی بیرون آمدن ما از دوزخ (مِنْ سَبِيلٍ) \*  
همچو راهی یعنی طریقه که بآن سلوک کنیم و از دوزخ بر نهیم و به بهشت بر حیم مراد قبول ایمان و توبه است  
غرض تنگنای ایشان را نا امید ساخته گویند (ذَلِكُمْ) آنچه شما در آید از حکم خواهد بود (وَاِنَّهُ) بسبب  
آن است که در دنیا (اِذَا دُعِيَ اللّٰهُ) چون می خوانند خدا را (وَحَدُّهُ) بگناه و گناه (كَفَرْتُمْ) کافر شده  
بر نگاشته او می گفتید اجعل الالهة الهاء احد (وَاَنْ يُّشْرَكَ بِهِ) و چون شرک می آورد و دند و یعنی شرکابوی  
اضافت می کردند (تَقْوَمُنَّ) می گردیدند بشرک (فَاَنْحَرْتُمْ لِّلّٰهِ) پس کار گدازی مرده اید است (الْعَلِيِّ)  
خدا ی برتر از آنکه مد و شرک آورده (الْكَبِيرِ) \* بزرگوار تر از آنکه بغیر با او مساوی باشد (هُوَ الَّذِي)  
او است آن خداوندی که کمال قدرت (يُؤْتِكُمْ) می نماید شما را (اَيَاتِهٖ) عناصه تنهای دلالت بر وحدت خود  
(وَيُنَزِّلُ) و فرود می فرستد (لَكُمْ) برای شما (مِّنَ السَّمَاءِ رِزْقًا) از آسمان اسباب روزی را چون  
باران یا مایه که راه تهیر آنکه سبب رزق باشد (وَمَا يَتَذَكَّرُ) و ندگرفته نشود یعنی عبرت نگیرد بدین  
آیتنا (الْأَمِّنِ نَبِيبٌ) \* مگر کسی که باز گردد بخدای یعنی از مصیبت بازگشته روی لطافت آورد  
(فَاذْهَبْ اِلِلّٰهِ) پس بهر سید خدا را (مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ) در حالتی که پاک باشد بندگان باشد طاعت  
خود را از شرک و یا برای او (وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ) \* و اگر چه کافران اخلص شما را در توحید او  
زیرا که ایشان به نعمت ایمان کافران و شما بران نعمت کمر بستند شما و ایشان منافرت است  
و اعمال و اقوال شما رغوب و محبوب ایشان نیست چنانچه کردار و گفتار ایشان بمنزله دشمنان مکرده  
و مبعوض است (رَفِيعَ الدَّرَجَاتِ) او است بر و ارنده و درجه های مذکوران در دنیا بتفاوت طبقات  
و در عقوبت به تفاوت مراتب و مقامات یا رافع درجات است در آدم هم را بصفت بر داشته  
و نوح عم را دعوت و ابراهیم عم را بجهت و موسی عم را بقرب و عیسی عم را بر نجات و محمد را عم  
بشفاعت سبای روح فرموده که در هر که خواهد بر داد به معرفت و شناخت حقایق و در بحر اعجاز

آورده که بردارنده در جات محبان است. لغنا از محبت و بلغای محبو. نیست عزیزی فرموده که لا یوجد  
الظنار الا بالقدح تا شربت فنا نویستی خلعت بقا نویستی

\* نظم \*

\* بنویس در فنا که بقا می خواهی \* که ز اود راه بقا رودی خرابات است \*

\* و حال خویش فنا شود درین راه ای عطار \* که باقی ره عشاق قانی الذات است \*

(ثُمَّ وَالْعَرُشِ) خداوند عرش است یعنی خالق و مالک او باشد و ملک و سلطان است (يُلْقِي الرُّوحَ) می افکند روحی را (مِنْ أَمْرِهِ) بفرمان خود یا فرستند جبرئیل عم را (عَلَى مَنْ يَشَاءُ) بر هر کس خواهد  
(مِنْ عِبَادِهِ) از بندگان خود یعنی رتبت نبوت عطا می کند بر هر کس می خواهد (لِيُنذِرَ) تا بیم کند آنکه بدو وحی آمد  
مردمانا (يَوْمَ التَّلَاقِ) روز یکدیگر را دیدن یعنی روزی که اوداج با اجساد ملاقات کنند یا اهل زمین  
و آسمان یا اولین و آخرین یا معبودان و عبادان یا مظلومان و ظالمان یا هر عالمی ملاقی شود و مرعش خود را  
یا مجموع این مذکور است مایه بگرمایات کند (يَوْمَ هُمْ) روزی که ایشان یعنی عباد (بِأَرْوَاهِمْ) آشکارا  
باشند از قهرنا برآمده (لَا يَخْفَى) پوشیده نشود (عَلَى اللَّهِ) بر خدا ای تعالی (صِفَتُهُمْ) از ایشان یعنی از اعیان  
و احوال و احوال بندگان با وجود کثرت ایشان (شعبي) چیزی بماند و سر و ذوق عمل برآید و سادگی  
نادان کند (لَمَنْ الْمَلِكُ الْيَوْمَ ط) مرکز است بادشاهی و کارگزاری امروز پس هر بنده گان با تفریق هم  
یکدیگر جواب دهند که (لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ) مرعزای را که یگانه است و در حکم شکسته نماز عباد عبادان  
ملک و چون گفتار و انعام خود می عامل شده باشد بود انیت الهی درین جواب با مومنان موافق باشند  
(الْيَوْمَ تُجْزَى) امروز زبانش داده شود (كُلُّ نَفْسٍ بِرَبِّهَا) جزای آنچه کرده است  
(لَا ظَلَمَ الْيَوْمَ ط) ستم نیست امروز و نه از ثواب کسی کم کند و نه بر عقاب کسی افزاید و نه کمی  
را بگناه دیگری گیرند و نه یکی را چاداش بدهی دهند و نه بدی را از یکی (إِنَّ اللَّهَ) بدستیکه خدا ای تعالی (هُوَ يَرِيعُ  
الْحِسَابِ) زود شمار است بوقت حساب و جزای هر کس را در قیامت بر سرعت بوی رساند  
زیرا که لایست غله شنی سخن شنی در و حیض آورده که رسول عم فرمود که خدا ای تعالی می باید من بادش دجرا  
خوانده ام نشاید هیچ بهشتی را که در بهشت در آید و نه هیچ روزی را که در روز رخ شود و نزدیک ایشان  
مظالم باشد تا آنرا دفع نکند پس این آیت بر خواند که الیوم تجزى الی آخر

\* رباعی \*

\* دود و داهل ظلم عالمی عجب است \* و ز زمین ظلم را و بالی عجب است \*

\* از ظلم بهر چیز که در روز جزا \* لا ظلم الا لیه م گوشمالی عجب است \*

(وَأَذِّنْهُمْ) و بسم کن که خداوند و داد بفرستد (يَوْمَ الْأَرْزَاقِ) از عذاب روز جزا یک یعنی روز قیامت که بر آید  
 بیاید هر چه آید باشد در یک است بر سریدان (إِذِ الْقُلُوبُ) بمرکز این ایشان و چون دلها می ایشان  
 (لَدَا الْحَنَاجِرِ) از یک حلقه می ایشان بود یعنی در فرج آن روز و دلها از اماکن خود میل خروج نموده بخانه  
 آید همه آنجا مانند بلبلانند گشتند عذاب ایشان بیلا بود و بر آید تا غلاص باید و اصحاب چنین قلوب  
 باشد (كَاطْهَمِينَ ط) غمگینان بخشم بر آید گان (عَالِلَ الْأَعْيُنِ) نیست مرسته گان این را یعنی کافران را و از آن  
 روز (مِنْ حَبِيمٍ) هیچ خوشی مشفق دیاری مهربان از عذاب از ایشان دفع کند (وَلَا شَفِيعَ يَطَاعُ ط)  
 و نه خواست کننده که فرمان او برند یعنی شفعی که شفاعت او بسم قبول رسد (يَعْلَمُ) میداند خدا ایتعالی  
 (خَالِدًا فِي الْأَعْيُنِ) خیانت چشمها را یعنی نظر باقی حرام است با عذر کودن به عیاب مردم یا کذب  
 و در وقت و در وقت اطمینان قدس سرور بوده که خیانت چشمهای موبان آن است که در اوقات  
 مناجات خواب و بیداری آن گزاردند چنانچه در خواب آورده که در دغ گوید هر که و خوشی محبت من کند  
 چون شب و در آید چشم او خواب و در دین نام منی نام عز و صالی

\* نظم \*

\* خواب را باز دیده علشن چو کار \* چشم او چون شمع باشد اشک بار \*

\* چشمهای عاشق را خواب نیست \* یک نفس آن چشم مان آب نیست \*

(مَاتُخْفِي الصُّدُورَ) و میداند خدای آنچه پوشیده است سینا یعنی ندانم و برابر هر آشیاء میداند  
 (وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ ط) و خدای تعالی حکم می کند بر استی و بر برای محسن و مسمی (وَالَّذِينَ يَدْعُونَ)  
 و آنرا که می برستند مشرکان (مِنْ دُونِهِ) بدون خدای (الْأَيْقُضُونَ) حکم نمی کنند ایشان (بِشَيْءٍ ط) به چیزی  
 و بر اگر همانند ایشان را قدرت بران نیست و اگر حیوانند مخلوق و مملوک کند و مملوک را وقت حکم و فرمان نیست  
 (إِنَّ اللَّهَ) بدست بیکه خدای تعالی (هُوَ السَّمِيعُ) او است شنوا گفتار بنده گان (الْبَصِيرُ) بینا بیکه دارد  
 ایشان (أَوَلَمْ يَسِيرُوا) آیا سیر نمی کنند و سفر نمی نمایند مشرکان که (فِي الْأَرْضِ) در زمین یمن و شام برای  
 تجارت (فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ) پس تا بر بیستند که چگونه بود (عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا) سرانجام کار آنها که بودند  
 (مِنْ قَبْلِهِمْ ط) پیش از ایشان از اهل بنگدیب چون عاد و ثمود و اصحاب موتفکه که دیار ایشان ممر  
 تجارتش است (كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ) بودند پیش ایشان سخت تر از ایشان (قُوَّةً) از جهت  
 نیرو و توانائی یا قدرت و کمن (وَأَنَّا) و بیشتر از جهت نشانهای ایمان (فِي الْأَرْضِ) در زمین  
 و یار ایشان چون قامهای بلند و شهرهای بزرگ (فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ) پس گرفت ایشان را خدای تعالی

و عنو بست کرد (بِذَنُوبِهِمْ ط) بسبب گناهان ایشان یعنی کفر و تکذیب (وَمَا كَانُ لَهُمْ) و نبود مرا ایشانرا  
 (مِنْ اللَّهِ) از خداست نه ای تعالی (مِنْ وَاقٍ ه) هیچ مگر از خدا که دفع کند آثار از ایشان (ذَلِكِ)  
 آن گرفتاری (بِأَنَّهُمْ كَانَتْ قَاتِلَهُمْ) بسبب آن بود که آمدند بدیشان (وَسُلُّهُمْ) پستانبران ایشان  
 (بِأَنَّهُ بَنَاتٍ) بدو لایماری روشن و مجربهای هویدا (فَكَفَرُوا) پس کافر شدند بدان: انکار کردند قرآن را (فَاَخَذَهُمُ  
 اللَّهُ ط) پس گرفت از ایشانرا ای تعالی و معاقب گردانید (إِنَّهُ قَوِيٌّ) بدو ستیگه ای تعالی توانا  
 است و دشمنان در هر چه خواهد (شَدِيدٌ ذَلِكِ الْعِقَابُ ه) سخت عقوبت بر اهل شرک (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى  
 وَهَارُونَ بِآيَاتِنَا) به معجزات ما که آیات تعجب بود (وَمُطَّافَانِ مَهْمِنَانِ) و حجتی هویدا گفتند آنکه مراد عصا است و افراد او بدو که حجت تعظیم است یا آیات دعوت است  
 بجن سجده و سلطان رسیدن معجزه او یعنی بدو حجت فرستادیم او را (إِلَى فِرْعَوْنَ) بموسی فرعون که  
 اعظم هاکم مصر بود در دعوی ربوبیت می کرد (وَهُمَا صَاحِبَانِ) و هر نامان که وزیر او بود (وَفَارُوقٌ) و افتادون  
 که منرب و شیر او بود و ایشان را حجت دعوت نمود و اظهار معجزه فرمود ایشان تکذیب و انکار کردند  
 (فَقَالُوا) پس گفتند (سَاحِرٌ جَدُّ) سحر که خارق عادت مایه اذری سحر (كُذَّابٌ ه) دروغ گو  
 است در آنکه می گوید که خدا ای هست و من رسول اویم (فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ) پس چون آمدند بدیشان  
 پیغام راست و دوست (مِنْ جَدُّنَا) از نزدیک ما (قَالُوا اقْتُلُوا) گفتند بکشید (ابْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا)  
 پسران آنانکه گردیده اند (مَعَهُ) بموسی عم یعنی فرعونیان قبل از ولایت موسی فرزندان بنی اسرائیل  
 می کشند و بعد از ولایت او دست باز داشته بودند چون موسی عم بیاید و دعوی نبوت کرد باز امرای  
 فرعون گفتند پسران بنی اسرائیل را بقتل آرید تا بدو لهای ایشان بشکند و موسی را یاری نماند  
 (وَأَسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ ه) و زنده بگذارد دختران ایشان را تا خدمت زن بقطعی کنند ایشان این کید کردند  
 (وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ) او نیست مگر ناگردد و گان به نسبت انبیاء و مومنان (إِلَّا فِي ضَلَالٍ ه) مگر در بیراهی  
 و بیهودگی یعنی از پیش نرود و باقی آن هم بدیشان باز گردد و پس فرعون و بناده موسی هم با خواص  
 خود مشورت کرد و گفت او را می باید کشت گفتند مباد اگر او سحر کرده باشد بر کشته شود و از آن  
 خطای تو رسد یا آنکه مردم گویند که فرعون ما و معاد خود را نخواست کرد و او را بقتل رسانید صلاح در آن است  
 که سحران را طایم ناباد معارض شوند فرعون و این سخن مقبول افتاد و میدادند که او پستانبران است  
 از قتل او می ترسید از ایشان اظهار تکلّف کرد (وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذُرُونِي) و گفت فرعون بگذارید مرا

تا بخواری (اَنْقُلْ مُوسَى) بکشیم موسی را (وَلْيَدْعُ دَبَّحَةً) وگویند خدا ای خود را بقتل من از دبله  
 دارد (اِنِّي لَخَافُ) بدست تیرگی من می ترسم (اَنْ يَّبْدِلَ دِينَكُمْ) از آنکه متغیر سازد دین شما را  
 و از عبادت من باز دارد (اَوَلَا يَنْظُرُ) یا آنکه آشکارا کند و بسبب دعوت او (فِي الْاَرْضِ الْاَعْدَاءُ)  
 در زمین منصر نمایان و در گردن او دغص بیاورد که بر او نصیب دال می خواند یعنی موسی ظاهر گم داند  
 در دبله دشت باغ و در اینجا چون تابان او بسیار شوند با شما حرب کنند (وَقَالَ مُوسَى) وگفت موسی هم  
 قوم خود را باند از آنکه این خبر بوی رحید (اِنِّي هَذَتْ) بدست تیرگی من پناه گم فتم (يُؤَيِّي وَرَيْكُمْ) به پروردگار من  
 و پروردگار شما (مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ) از همه سرکشان کشی که بسبب نظم (لَا يُؤْمِنُ) نمی گردد (يَوْمَ  
 الْحِسَابِ) بر پروردگار فرعون را نام نبرد و بعضی ذکر کرد که کشت مل او و احیان در جهاد بود چون جرقان  
 موسی هم فاش شد و دستان اند و همین و دشمنان شادمان گشته (وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ) وگفت مردی  
 گردیده (مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ) از خویشان فرعون یعنی خزینل یا سمعان که مدتی بود که بطریق جزم (يَكْتُمُ)  
 می پوشید از فرعون و تابع او (اِيْمَانَهُ) گردید پس خود را و گفته اند که چند سال بزدکی ایمان داشت می پوشید  
 و چون خبر قصد فرعون بقتل موسی هم شنید گفت (اَتَقْتُلُونَ رَجُلًا) آیا می کشید مردی را (اَنْ يَقُولَ لِبُرَائِي)  
 آنکه می گوید (رَبِّيَ اللَّهُ) آفریدگار من خدا می است (وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ) و حال آنکه آورده است  
 بشما معجزات روشن و احکامات هویدا (مِنْ رَبِّكُمْ ط) از پروردگار شما (وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا) و اگر باشد  
 او دروغ گوئی (فَعَلَيْهِ كَاذِبُهُ ط) پس بر او باشد و بال و دروغ او آن او را هلاک سازد (وَإِنْ يَكُ صَادِقًا)  
 و اگر باشد راست گوی (يُصْبِحْكُمْ) بر شما (بِقُضِّ الَّذِي بَعْدُكُمْ ط) بعضی از آنکه شهید ادعای سید مد  
 یعنی می گوید خدا ب دیار آخرت شما خواهد رحید پس اگر صادق است بعضی از آن موجود که طاب دنیا  
 است عاجز باشد از مد (إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ) بدست تیرگی خدا ای تعالی را انبی نماید یعنی تو فین راه باقی نموده  
 (مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ) کسی را که از حد در گذر کند و خداست و ز ریختن خون کوهکان بی گناه (كَذَابٌ ط) دروغ  
 گویند است و دعوی خدا ای (يَا قَوْمِ) ای گروه من (لَكُمْ اَلْمَلِكُ الْيَوْمَ) مر شما است بادت بی امروز  
 (ظَاهِرُونَ) در حالتیکه غالبانید بر بنی امرا یل و برتر از ایشان (فِي الْاَرْضِ ط) در زمین مصر (فَمَنْ يَنْصُرُنَا)  
 پس کیست که یاری دهد ما را از حمایت کند (مِنْ بَنِي اللَّهِ) از عداوت خدا ای تعالی (اِنْ جَاءَنَا ط) اگر بیاید  
 ما پس نهه موسی بگوید و دست از باز دارد (قَالَ فِرْعَوْنُ) گفت فرعون مر آن مؤمن را که از قتل  
 موسی هم نمی می گردد جمعی دیگر را که نزدی جاغری بودند (مَّا اُرِيَكُمْ اِلَّا مَا اُرِي) نه نمودم شما را آنکه آنچه

و من می بینم یعنی بشناسم و در راه صواب در گشتن اندو دیده بودم صلاحی و ران (وَمَا أَهْدَيْكُمْ) و راه نمی یابم  
 شمار (الْأَسْبِيلَ الرَّشَادِ) اگر راه را حتی عزیمت که این سخن را اصرار نمود و دیگر باره عرق مجتهدش  
 دور حرکت آمد و بخیر ایان بخوشیدن آغاز کرده به تحریف قوم اشتغال نمود چنانچه حق سبحانه می فرماید که  
 (وَقَالَ الَّذِي آمَنَ) او گفت آن کسی که ایمان آورده بود (يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ) ای گروه من بدو ستیکه  
 من می ترسم (عَلَيْكُمْ) بر شما بهجت تکذیب موسی عم و نضرش او (هَذَا يَوْمُ الْأَحْزَابِ) مانند روز  
 لشکر که تکذیب رسول کرده مراد از جنگ ایشامان است آنکه انصیل می کند (مِثْلَ آبٍ قَوْمِ نُوحٍ)  
 مانند حال گروه نوح هم که بطوفان هلاک شدند (وَأَعَادَ) و کرده عباد که بیاد صبر متاصل گشته (وَالْمُؤْمِنِ)  
 و قوم شود که بیک صبیح مردند (وَالَّذِينَ آمَنُوا بَعْدَهُمْ طَائِفَةٌ) و مانند حال آنانکه از پس ایشان بودند چون اهل  
 موذنکه که شهر ایشان زیر و زبر شد و چون اصحاب ایکه که بعد از اب ظله گرفتار شدند (وَمَا اللَّهُ بِرَبِّدٍ) و نیست  
 خدا ای نمایی که خواهد (ظَلَمَ اللَّهُ عِبَادَهُ) ستم بر بندگان خود یعنی ایشان را بی گناه عذاب نموده پس شایم ظلم  
 نکنند تا عذاب نگردد (وَيَا قَوْمِ) و ای گروه من (إِنِّي أَخَافُ) بدو ستیکه من می ترسم (عَلَيْكُمْ) بر شما  
 (يَوْمَ الْعُنَادِ) عذاب روزیکه گیر او اندن یعنی روز قیامت که بعضی مرخصی و امی خواهند باستغاث  
 و هیچ کسی بفریاد کس نمی رسد یا اهل بهشت و دوزخ یکدیگر را ندانمی کتبه چنانچه در سوره اعراف  
 گفته شد یا بعد از ذبح موت که یا اهل الجنة خلود و لا موت و یا اهل النار خلود و لا موت و یا در آن روز  
 صدای نداننده که فلان نیک بخت شد که تا بد هرگز بد بخت نشود و فلان بد بخت گشت که هرگز تا بد نیک بختی  
 نیابد (يَوْمَ تُولَوْنَ) روزی که برگردانیده شوید از موقف حساب و بروید (مَذْهَبِينَ) باز گشتگان از آنجا  
 بد و زخ (عَلَيْكُمْ) نباشد شمارا (مَنْ اللَّهُ) از عذاب خدای تعالی (مَنْ عَاصِمٌ) هیچ نگاه ار نه که تواند  
 شمارا در بناه خود گردان (وَمَنْ يَضِلُّ اللَّهُ) و هر که از گردن خدای تعالی در ضلالت (فَعَالَهُ) پس  
 نیست مراد را (مِنْ هَآءِ) هیچ راه نمانده که بمنزل مراد رسد (وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ) و بدو ستیکه  
 آمد بشما یوسف بن یعقوب هم (مِنْ قَبْلِ) پیش از موسی عم (بِالْبَيِّنَاتِ) به حجتهای هویدا گفته اند  
 که فرعون موسی عم همان فرعون زمان یوسف هم بود و یوسف هم اسیر قیسی که او را بود و برده عای  
 یوسف هم خدای زنده گردانید و فرعون بوی ایمان آورد و چون یوسف هم دو گشت فرعون از دین  
 برگشت و تا زمان موسی هم عمر بیانت پس موسی گفت که یوسف هم پیش ازین آمد بشما به تحرات  
 و روشن که ایمای فرس بود و شما مدت فتنل بر برارت او و بعضی گفته اند فرعون زمان موسی عم از اولاد

فرعون زمان بوحف هم بود و خدای بوحف بن بوحف و ابرش است بوی فرعون و بیست سال در میان  
اینها بود و حشرات بدیشان نمود و بدو نگریه و بدو بدو بس مومن آل فرعون ازان خبر داد که بوحف هم  
بش آمد (فَمَا زِلْتُمْ) پس همواره بودید (فِي شَكٍّ) در شک و گمان (مَعًا جَاهِلٌ بِط) از آنچه آورده  
بودش ما از مردین (حَقِّیْ اِذَا هَلَكَ) تا ایگاه که او در گذشت (فَلْتَعْلَمَنَّ یَبْعَثُ اللّٰهُ) گفتید بر نخواهد  
انگیزد هرگز خدای تعالی (مِنْ بَعْدِهِ) از پس او (وَسُوْلًا ط) فرستاده یعنی چون سخن این رسول  
نشنیدیم دیگری نخواهد آمد از ترس آنکه قول او نیز در کنیم (كَذٰلِكَ) همچنین (یُضِلُّ اللّٰهُ) گمراه نزد  
خدای تعالی در بودی طغیان (مَنْ هُوَ سَرِیفٌ) هر که او از حد تجاوز نکند است در انکار (مُتْرَابٌ) شک  
دارنده در آنچه بجزیه ثابت شود پس صفت اهل اسراف و اریاب می فرماید (الَّذِیْنَ یُجَادِلُوْنَ)  
چنانکه بدال می گند با انبیاء هم (فِیْ اٰیَاتِ اللّٰهِ) در ابطال آیه های خدای تعالی و دفع آن (بِغیر سلطان  
اَتَمُّهُمْ ط) بنیر از حقی و برائی که آمده بدیشان (کِبَرٌ) بزرگ است بدال ایشان (مَعْتَمِدًا) از جهت  
بخش (عِنْدَ اللّٰهِ) نزد خدای تعالی (وَصَدَّقَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ط) و نزدیک آنکه کرده اند یعنی خدای  
رسخت دشمن میدارد بدال ایشان را و مومنان نیز دشمن آنند (كَذٰلِكَ) همچنین (یَطْمِئِنُّ اللّٰهُ)  
خبر می دهد خدای (عَلٰی كُلِّ قَلْبٍ مُّتَكَبِّرٍ) بر هر دل شخصی متکبر که سر کشد از فرمان برداری (جَبَّارٌ ط)  
خودگام که خود را از دیگران برتر داند پس در انسانی مواظف حزیل فرعون اندیشه کرد که ناگاه سخن او  
در مستعان اثر کند و بر خود را طایفه خود را در مردم را به چیزی دیگر مشغول گردانید (وَقَالَ فِرْعَوْنُ)  
وَاِهْلَا مَا نِ ابْنِیْ صَوْحًا) و گفت فرعون ای پسران بنایان برای من بنایی افراشته (لِّعَلِّیْ) شاید که من  
(اَبْلُغُ الْاَصْبَابَ) برسم به پایا و اها (اَصْبَابُ السَّمٰوٰتِ) در پیاده های آسمان از آسمانی باشم (فَاَطْلَعُ)  
پس دید و در شوم یعنی بگرم (اِلٰی اللّٰهِ مُوسٰی) بوی خدای موسی یا مشرف گردم بر احوال او  
(وَ اِنِّیْ لَا ظَنُّهُ) و بدو سئیکه من گمان برم موسی هم را (كَانَ بَاطِلًا) دروغ گوی در دوی و است با که  
او را اندای است که آفریدگار آسمانها است پس آغاز خن بنا کردن موسی عم بنالید و می آمد که  
انده یگین مشو بدین که من با او به خواهم کرد پس حق صبیانه بنای و بر ابد از نام خراب گردانید چنانچه  
در سوره قصص گذشت (وَ كَذٰلِكَ) و همچنین (ذِیْقِنَ یَفْرَحُوْنَ) آرایش واد شد برای فرعون (سُوْرَه  
عَمَلَه) بی که از او (وَصَدَّ) و باز داشته شد (عَنِ السَّبِیْلِ ط) از راه راست و طریق صواب (وَمَا یَكْنِیْ  
فِرْعَوْنُ) و بنو که فرعون در ساختن صرح و تلبیس قوم (اِلَّا فِیْ تَبَابٍ ط) که در بنای و نیستی (وَقَالَ





با جاست رسیده یعنی سخن او شنیده است و اعمیاری نداد و (فِي الدُّنْيَا) و (فِي السَّمَاءِ) (وَلَا فِي الْآخِرَةِ)  
 و در سرای دیگر (وَأَنْ صَرَّفْنَا) بود و سستی که باز گشت ماهر (إِلَى اللَّهِ) بدوئی خدا می آید و عمار اجزا  
 خواهد داد (وَأَنْ الْمُسْرِفِينَ) بود و سستی که افکار این و آن را بدوین سستی گران (وَضَامَتِ ظُلُمَانُ)  
 (هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ) ایشانند ملازمان آتش و دوزخ باز فرعونیان دی را آغاز تهدید کردند و قصد قتل او  
 نمودند و گفت (فَسَتَذْكُرُونَ) پس بزدی یاد خواهید کرد یعنی بوقت معاینه خدا یاد آید شمار را  
 (هَذَا أَقُولُ لَكُمْ ط) آنجی گویم شمارا (وَأَفْوِضْ أَمْرِي) و باز می گفتم کار خود را (إِلَى اللَّهِ ط) بخدا می  
 بود و توکل می کنم نماز شرست مانده بود و (إِنَّ اللَّهَ) بتجذیب که خدا می تعالی (بِصَبْرٍ) میناست (بِالْعَبَادِ ط)  
 با مویر بندگان خود آورده اند که فرعون فرمود تا او را بکشند و او گریخته دی بگو نهاد و بدو زشت قبول شد حق سبحانه  
 است که سباع را بگنجینه تا بگردی در آمده آغاز پاسبانی کردند تا بگویند بزدی و حید و از شر احد ایمن  
 گشت در کشف الاسرار آورده که فرعون از خواص خود جمعی را فرستاد تا او را بیاورند و سیاست کنند  
 ایشان بوی رسیده غدا دی و نگاهبانی سباع را مشاهده کرده بنرسیدند و نزد فرعون آمد و صورت حال  
 باز گفته هر را سیاست کرد تا آن سخن فاش نگردد و حق سبحانه از حال حزیل خبر میداد (فَوَقَّعَهُ اللَّهُ) پس  
 نگاهداشت او را خدا می (سَيِّئَتِ صَالِحَتُهُ) از بدیهای آنچه بدیدند و باره دی (وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ)  
 و زد گرفت بگردگان فرعون که بقصد آورفته بودند (مَنْعُوا الْعَذَابَ ط) بدی عذاب بدینا که قتل است  
 و گفته اند مراد بال فرعون هر قطبانیند و سوء العذاب عرق شدن ایشان است و بعضی بر آنند که سوء العذاب  
 آتش است بر دل از آن آورده (النَّارُ) فرا گرفت آل فرعون و سوء العذاب یعنی آتش (يَعْرِضُونَ)  
 عرض کرده می شوند (عَلَيْهَا) بر آتش دوزخ (غُدُّوْا وَعَشِيًّا ط) بانداد و شبانگاه در عین المعانی فرموده که  
 جای بدن ایشان در دوزخ بدیشان در می نماند و این سحر و روض فرمود که ارواح فرعونیان در دوزخ  
 سرافراز شده است و ضعیف و شرم آتش و ابرایشان عرض می کنند تا قیامت (وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ)  
 و در روزی که قائم شود قیامت و ارواح ایشان باندان باز آید فرشتگان ایشان را گویند (أَذْخَلُوا آلَ)  
 (فِرْعَوْنَ) در آید ای کسان فرعون (أَشَدَّ الْعَذَابِ ط) و در سخت ترین عذاب که عذاب جهنم است  
 و حصص بفتح همزه و سحر خامی خواهند یعنی خدا می امر کند مایک را که در آورده فرعونیان را بعد از سختی  
 از آنچه در آن بودند (وَأَنْ يَتَحَاجُّوْنَ) و یا کن چون بدال و محاصر کنند و دوزخیان (فِي النَّارِ) در آتش  
 (فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ) پس گویند بی چارگان و زبونان قوم (لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا) مرا آنرا که سرکش و مغظم

بودند یعنی تابان مرستوعان را گویند (إِنَّا) بدرستی که ما (كُنَّا لَكُمْ) بودیم مرشدا (تَبَعًا) پیروان و فرمان  
برداران و آنچه ما را دعوت کردید از شرک و مکهذب انبیاء یعنی سبب دخول ما در دوزخ شما شده  
(فَهَلْ أَنْتُمْ) پس آیا همتیه شما (مُغْنُونَ عَنَّا) دفع کننده گان از من (نَصِيحًا مِّنَ النَّارِ) بهره از آتش  
(قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا) گویند آن گسان بیکه مرشان بودند که برای این سخن است (إِنَّا كُلٌّ فِيهَا)  
بدرستی که ما هر روز خیم بگونه خدایان شما بازواریم و اگر باران در دفع می بودی اول از نفس  
خود باز سیداشیم (إِنَّ اللَّهَ) بدرستی که خدای تعالی (قَدْ حَكَّمَ) به تحقیق حکم کرده است (بَيْنَ الْعِبَادِ)  
ضیاع بندگان و هر یک را بجاییکه در خور او است فرستاده (وَقَالَ الَّذِينَ) گویند آنها که (فِي النَّارِ)  
در آتش اند بعد از آنکه نوسیده شوند از یکدیگر (لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ) مرغان زمان دوزخ را که برای ما (أَنْ هَوَّاءُ بَكْمَ)  
نخواهید پروردگار خود را (يُخَفِّفُ عَنَّا) تا سبک کند و بردار دانا (يَوْمًا) بسمه از روزی از روزهای دنیا  
(مَنْ الْعَذَابِ) از عذاب چیز را تا استراحت کنیم (قَالُوا) گویند خزانه جهنم ایشان را که در دنیا (أَوَلَمْ  
تَكُنْ تَأْتِيكُمْ) آیا بود که آمد بشما (رُسُلُكُمْ) پیغمبران فرستاده بشما (بِالْبَيِّنَاتِ) به حجت های روشن  
چو بویاد و شمار انجمنی دعوت کردند (قَالُوا لَيْلَى) گویند آری آمدند ولی ما مکهذب ایشان کردیم (قَالُوا)  
گویند خازنان که چون حال بدین منوال است (فَأَدَّ هَؤُلَاءِ) پس شما نخواهید خدای را و تخمید خدایان را که  
عاریاد صورتی نیست برای اسنال شهادت کردن پس ایشان دعا کنند و باجابت مقرون نگردد (وَعَادُ هَؤُلَاءِ)  
الْكَا فِرِينَ) و نیست دعای ناگردیدگان (الْأَفْيَضَلِ) مگر در بطمان و ضایع شدن و عا و باجابت ناصین  
(إِنَّا لَنَنْصُرُ) بدرستی که ما یاری سیدیم (رُسُلَنَا) پیغمبران خود را (وَالَّذِينَ آمَنُوا) و آنها که گرویده اند  
(فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) در زندگی دنیا یعنی هم درین سر ای تصرف می کنیم با هلاک دشمنان ایشان  
و نجات ایشان با تابان و اگر گشته گزند با انتقام از ظالمان ایشان چنانچه باجی عم هفتاد هزار کس گشته  
شدند (وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ) و یاری خواهیم کرد ایشان را روزی که قایم شوند گواهان یعنی جمعی اقامت  
شهادت کنند بر مردمان و آنها انبیا باشند و امتان مصطفی عم (يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ) روزی که سود نکند  
ظالمین را (مَعَذَرَتَهُمُ) خدا آوردن ایشان زیرا که مذرت دران روز باطل است و محل قبول  
ندارد (وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ) و مرا ایشان را است و دری از رحمت خدای (وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) و مرا ایشان را  
است سزای بد یعنی جهنم (وَلَقَدْ آتَيْنَا) و بدرستی که ما دادیم (مُوسَى الْهُدَى) موسی بن عمران  
را راه نمودن یا آنچه بآن را دینانته شوند از معجزات و صحف شرایع (وَأَوْرَثْنَا) و میراث دادیم



بجال کنندگان بودند که حضرت زانم گفته که تو صاحب اینستی بلکه او با یوسف صفت بن مسیح بن داود است یعنی دجال که طغیان او بر دجله و جزایر و بحای آب باد و آن شوند و بادش می بماند کرد و آتشی است از آتیه های تعالی این آیت نازل شد که ان الذین یجادون انما هم منا زحمت گفته در باب دجال و اور آیت الله میداند و دلهای ایشان کبر است یعنی هوای حکومت و سلطنت که بدان نخواهند رسید پس تو بنابر آنچه ای از شرفه دجال و دیگر می گفته جز او اعظم است از جهه آدمیان حق سبحانه و تعالی فرمود که آفریدن او ضریح و آفریدن او بر رگن است و بیشتر مردمان نمی دانند که دجال یکی است از مخلوقات من \* باید دانست که او آدمی است از آدمیان دیگر نه مانند تروجند او بر رگن است و یک چشم است که ظهور او یکی از علامات قیامت است و پیشتر هم اشارات ظهور وی بیان کرده مردم بسته نالی بیش از خروج وی فقط غلات ربنا شوند و سال اول آسمان از آنچه باریدی نشی باز گیرد و زمین از آنچه روئیدی نشی بگردد و سال دوم زمین باز گیرد و سال سوم نه از آسمان باران آید و نه از زمین گیاه روید پس دجال بیرون آید و با وی معصوم و تمویه بسیار باشد و بیشتر خلیف متابعت دی کنند الا من اعظم بالله و با وی هشتی و دوزخی باشد و دیوان همراه دارد که متشکل شوند بصورت آدمیان پس یلی را گوید اگر پدر و دترانده کنم اقرار کنی بر بوبیت من گوید آری فی الحال دیوان بر صورت والدین او متشکل شوند و او را گویند ای فرزند متابعت او کن که آفریدگار تو است القصه هر شهربان را بگیرد الا که و بدید که آنرا ملائکه باستانی کنند و چون کار بر مومنان پتنگ آید حق سبحانه عیسی هم را از آسمان فرستد تا دجال را باشد شکر او که اغلب یهود باشند و تلمی متاعل گردد و شرب از نزول عیسی هم در سوره زخرفه مذکور خواهد شد ان شاء الله العزیز الحمید (وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ) و مساوی نیستند نابینا و بینا یعنی غافل و عاقل یا جاهل و عالم (وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) و یکسان نباشند آنانکه گردیده اند و عملهای شایسته کرده اند (وَلَا تَمَسُّهُ ط) و نه به کار یعنی کافر مراد آن است که چنانچه اعمی و بصیر مساوی نیستند در دنیا مومن و کافر مساوی نباشند و ز قیامت یکی ساکن دو جات بود و یکی مقیم و رکات (فَلْيَلْمُوا تَنَّهُ دُكْرُونَ) اندکی بنده می پذیرند و چون ثابت شد که محمد و مسی برابر نیستند در ثواب و عتاب و دنیا دار تکلیف است نه دار جزایس لابد است از سر ای دیگر که در آن بادا شایند و آن در قیامت خواهد بود (إِنَّ السَّاعَةَ) بهر حدیثیکه ساعت قیامت (الْآيَةُ) هر آینه آینه است (لَا رَيْبَ فِيهَا) شک نیست در آمد آن به تمام رسل به وقوع آن دعه داده اند (وَلَكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ)

د لیکن بیشتر آدمیان (لَا یُؤْمِنُونَ) نمی گردند بقیامت و قصد این نمی کنند از قصور و نظروا الفت با محمود است (وَقَالَ رَبِّکُمْ) و گفت پروردگار شما (ادْعُونِی) بخوانید مرا (أَسْتَجِیْبَ لَکُمْ ط) تا اجابت کنم از برای شما منی اجابت آنکه مرا پرستید تا ثواب و پیم شمارا اکثر عباد را فرد آورده اند بر عبادت و موبد این است که خدای می فرماید (اِنَّ الَّذِیْنَ یَسْتَكْبِرُونَ) بدوستی آنانکه سرکشی می نمایند (عَن عِبَادَتِی) از پرستش من (سَیَدْخُلُوْنَ جَهَنَّمَ) زود بآتش که در آورده شوند بدوزخ و حصص بصیغه معلوم خواند یعنی بدوزخ در آیند (دَاخِرِیْنَ) ببحار گان و خوار شده گان و گویند دعا بمعنی استغاثه است یعنی فریاد و خواهی بمن بوقت در نماندگی ناشر را بفریاد و قسم و بقره قول جمعی مراد از دعا سوال است یعنی بخواهند تا بهیم که خزانة رحمت من مالا مال است و کرم من بخشنده آمل که ام گدای دست نیازش آورده که نقد مراد بر کف اسیدش نه نهد و کلام محتاج زبان سوال کشاده که رفته حاجتش بتوقع اجابت موشع نماخت

بیت \* بر آستان ارادت که سر نهادش بی \* که لطف دوست برایش برآرد در نکشاد \*

و گفته اند که دعا بمعنی ثنا است و استجابت بمعنی قبول یعنی مرا استایش کنید تا انضال کامل خود ثنای ناقص شما را قبول کنم یا مراد از دعا توبه است چه تائب خدا را می خواند بوقت رجوع با او و از اجابت پذیرفتن توبه باشد یعنی توبه کنید تا به پذیرم

بیت \*

\* که توبه کنی پذیرم از روی کرم \* و آنکه ز سر ببرد ات و دگر م \*

(اللّٰهُ الَّذِیْ جَعَلَ) خدای تعالی آن کسی است که بحق یا فرید (لَکُمُ الْاَیْل) برای شما شب را تیره و بمرج بار و (اَلَسْتَشْکُرُوْا) تا مکن شویید (فِیْهِ) در وی بجهت ضعف حرکت و سکون حواس (وَالْاَنْهَارَ) و بارید و وزرا (مُحْصِرًا ط) روشن کننده و بمرج حادثه تا به بیند جزا را و حرکت شما را و کتاب معاش قوی شود (اِنَّ اللّٰهَ) بدوستیکه خدای تعالی (لَذُوْ فَضْلٍ) بر آید خداوند بخشش بزرگ است و بسیار (عَلٰی النَّاسِ) بر آدمیان یا فرید ن بیل و نه با با خلق و دوزق یا بترتیب اموری که توام مصالح ایشان در نفس و مال بدان است (وَلٰیکنْ اَکْثَرُ النَّاسِ) ولیکن بیشتر مردمان (لَا یَشْکُرُوْنَ) سپاس داری نمی کنند (ذَلِکُمْ اللّٰهُ) آنکه این کارها کند خدای است (رَبِّکُمْ) پروردگار شما است (خَالِقِ کُلِّ شَیْءٍ) آفرنده هر جزا است (لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ) نیست هیچ معبودی بر او را مگر او (فَاَنْتَی تُوَفِّکُوْنَ) پس بگویند و چه دگر دایده می شوی از عبادت او بعبادت یغرا (کَذٰلِکَ) همچنانکه بگردانیده شدند این قوم (یُوَفِّکُ الَّذِیْنَ) بگردانیده می شوند آنانکه (کَافَرُوْا) هستند که از روی عناد (بِاٰیَاتِ اللّٰهِ یُجْحَدُوْنَ) \*

بایتمای خدای تعالی امکار می کنند و از پذیرفتن آن باز می نمایند و باز می ایستند (اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ خَدَّيْ تَعَالَى أَنْ كَسَىٰ كَسِيًّا خَلْقَ الْأَرْضِ) برای شمارش این (قَوَارًا) موضع قرار و آرام گاهی را بردی سیر دید و می نشینید (وَالسَّمَاءَ بِنَاءً) و گردانید آسمان را بر داشته (وَصَوَّرَكُمْ) بنگاشت شمار ای آدمیان (فَخَاسِحٌ صُورَكُمْ) پس نیکو ساخت صورتهای شمار یعنی قامتهای شمار است کرد و رویهای شمار را با گنیزه و اعضای شمار متناسب آفرید (وَرَزَقَكُمْ) در روزی داد شمار (مِنَ الطَّهْمَاتِ طَمًا) از با گنیزه مایه ماکولات لذت و تنبیه کرد و از روزی شمار از روزی حیوانات در بحر الحقایق فرموده که حسن صورت انسانی در آن است که او مرآت جهانهاست هر حقایق علوی و صفای و مجموع و حقایق صوری و معنوی را جامع است و انوار معرفت ذات و آثار شفاعت صفات از آثار حقیقت جامع و لامع را با صی \*  
 \* این صورت تو آینه سر وجود \* \* در روشن ز رخ بر تو انوار شهود \*

\* مجموعه هر دو کون کس نیست چو تو \* \* در مهابت صورت معنی موجود \*  
 (ذَلِكُمُ اللَّهُ) آنکه چنین تصویر کرد خدای است (رَبُّكُمْ عَلَی) آفریدگار شما (فَقَبَّارُكَ اللَّهُ) پس برتر است خدای بزرگوارتر (رَبُّ الْعَالَمِينَ) پرورنده عالمیان از جن و انس و جز آن (هُوَ الْحَيُّ) او است زنده یعنی مژدهایات ازلی (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ) نیست هیچ معبودی که سزای عبادت بود مگر او (فَادْعُوهُ) پس بخوانید او را (مُخْلِصِينَ) او را حالتیکه پاک سازد گناهان باشد (لَهُ الدِّينُ ط) برای او دین خود در از شرک یا طاعت خود را از یاد بگوئید (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) همه سپاسها و ستایشها را بر او است که پروردگار عالمیان است (قُلْ) بگو ای محمد این مشرکان را اگر می گویند عین آباد و اجداد خود متدین شوند (إِنِّي فَهِمْتُ) بدستیکه من نمی کرده شده ام (أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ) از آنکه پرستم آنان را که می پرستند شما (مِن دُونِ اللَّهِ) بخدای تعالی (لَمَّا جَاءَنِي الْبَيِّنَاتُ) آن بینه که آمده است بمن صحیح و آیات (مِن رَّبِّي) از پروردگار من (وَأُحْزِنْتُ) و افسوس شده ام (أَنْ أَسْلِمَ) بآنکه گردن بهم و انقیاد کنم (لِرَبِّ الْعَالَمِينَ) مرا فریدگار جهانیان را (هُوَ الَّذِي) آن کسی است که (خَلَقَكُمْ) میآفرید پدر شمار آدم هم (مِن تَرَابٍ) از خاک (ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ) پس شمار ای فرزندان دی بیرون آورد از آب منی (ثُمَّ مِّن عَلَقَةٍ) پس بعد از علقه که منی بعد از جهل روز بد آن شکل بر می آید (ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ) پس بیرون آورد و هر یکی را از شما از رحم مادر (طِفْلًا) کودک (ثُمَّ لِيَبْلُغُوا) پس باز میدارد شمار را تا برسید (أَشُدَّكُمْ) بنایت قوت خود که منتهای شباب است (ثُمَّ) پس ازین در جهالامی برد

(اتَّكُوا شَيْئًا ظَاهِرًا) تا گردید پیران (وَمِنْكُمْ مَنْ يَخُوفُ) و از شما کسی باشد که سیرانیده می شود (مِنْ قَبْلِ) پیش از بلوغ یا قبل از شیخوخت (وَلْيَبْلُغُوا) و بگامیده به شمار آید (أَجَلًا مُّسَمًّى) مدتی نام برده شده که وقت موت است (وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ) و شاید که متعقل شوید و آخر نفس خود را تمام از درو بدو (هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ) او است آنکه زنده می گرداند و میمیراند (فَإِذَا أَقْبَضَ عَمَرًا) پس چون خواهد که کاری را (فَأَنَّمَا يَقُولُ لَهُ) پس جزین نیست که گوید مراد او (كُنْ فَيَكُونُ) باشد پس باشد مدتی و همان یعنی تا کون او را احتیاج بآلنی و مدتی و درمی دگفتی نیست

نظم

فعل او را که حیب و طاعت نیست \* متوقف بهیج آلت نیست \*

از خم زلف کاف و دره نون \* هر زمان شکلی آرد و بیرون \*

(أَلَمْ تَرَ) آیا نمی گری و ندیدی (إِلَى الَّذِينَ) بسوی آنانکه (نُجِّدْتُنَّ) بدال دزدان می گشته (فِي آيَاتِ اللَّهِ) در آیه های خدا تعالی یعنی جمیع قرآن را میگرداند (إِنِّي يُصْرَفُونَ) چگونه و چون برگردانیده می شوند از تصدیق بدان (الَّذِينَ كَذَّبُوا) مجادلان آنان اند که تکذیب کردند و نگردیدند (بِالْكِتَابِ) بقرآن یا بخس کتب آسمانی (وَكَيْفَا أَوْسَلْنَا) و بآنچه فرستادیم (إِلَيْهِمْ) به رسالتنا (بِآن چرخ میسران خود را از احکام و شرایع (فَصَوَّفَ يَعْلَمُونَ) پس زود باشد که بدانند خاتم تکذیب و افکار را (إِنَّا لَا غَالِيَ) انگاه که غلامی آتشین باشند (فِي أَهْنَانِهِمْ) و گردنهای ایشان (وَالسَّلَاسِلُ) و زنجیرها نیز در آن بود (يَسْحَبُونَ) کشیده می شوند بروی بدان زنجیرها تا افکند ایشان را (فِي النَّحْمِ) و در آب جوشان که در نهایت حرارت بود (ثُمَّ فِي النَّارِ) پس از آن در آتش (يُسَجَّوْنَ) سوخته و پیران شده یعنی بانواع مذاب از آتش و آب سذب گردند (ثُمَّ فِي لَهْمٍ) پس گوشت مرا ایشان را (إِنِّي مَا كُنْتُمْ تَشْرَكُونَ) بچانه آنانکه بودید شما که انبازان می گردید ایشان را (مِنْ دُونِ اللَّهِ) از دین های نمایی (قَالُوا) گویند و در خیال که آن مشرکان (ضَلُّوا عَنَّا) گم شده اند و نمی باسیم ایشان را و با ایشان توفیع انداد داشتیم ایشان را و در بلا بگذاشته (بَلَى لَمْ تَكُنْ تَدْعُو) بلکه نبودیم که خوانده باشیم (مِنْ قَبْلُ) پیش ازین در دنیا (شَيْئًا) چیزی را که بدان اعتبای باشد یعنی بر ما روشن شده که نه است با چیزی نبود (كَذَلِكَ) همچنانکه مجادلان را فرود گذاشته (يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ) گمراه و می گذارد و ای نمایی کافران را تا راه نمی برند بر چیزیکه از دسترس شوند در آخرت پس ایشانرا گویند (ذَلِكُمْ) این خداوند شما را و در عقوبت (إِنَّمَا كُنْتُمْ تَفَرِّحُونَ) بسبب آن است که بودید شما که شادی می کردید و فرحان می بردید (فِي الْأَرْضِ)



و زین یعنی در دنیا (بَغِيْرَ الْحَقِّ) بر هر یک حق بود یعنی شرک و ظلمیان (وَمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ) و چهره است  
آنکه بودید شما که میخندیدید خود و بسکبر می خراسیدید (أَنْدَخُلُوا) در آید (أَبْوَابِ جَهَنَّمَ) درهای جهنم که  
دو زنج که برای شربخش کرده شده است یعنی هر طایفه بدو که در آید (خَالِدِينَ فِيهَا) طایفه ماندگان در آن  
(فَبَيْنَ مَتَوَى الْمُتَكَبِّرِينَ) پس بدو آسمانی است تکبران و از دوزخ (فَأَصْبَحُوا) پس لشکریانی کن  
ای محمد بر این ای قوم (إِنَّ وَصْدًا لِلَّهِ حَقٌّ) بدو ستیکه و ده نه ای تعالی به نصرت او لیلا و ملاکت ادا  
حق و در دست و راست است و بی شک واقع شود (فَأَمَّا نُرِيَنَّكَ) پس اگر بنمایم بر (بَعْضَ الَّذِي  
برخی از آنچه (نَعْدُهُمْ) و ده داده ایم ایشان را از قتل و اسیر نمودن آن است (أَوْ نَمُوتُ فَيُنْكَرُ) آنگاه اگر  
بمیرانیم ترا پیش از ظهور آن عذاب (فَالْيَأْتِيَنَّكَ جَعُودٌ) پس بسوی ما باز گردانیده خواهند شد و قیامت  
و جزای خود خواهند یافت یعنی بهیچ وجه ایشان را فرو نخواهیم گذاشت و حق سبحانه در دنیا بعضی از عذاب گذارده  
بحضرت سید ابراهیم نمود از قتل و اسیر نمودن و جز آن و باقی عذوبات ایشان را در عقی خواهد نمود \* بیت \*

\* دوستان در دوزخ عالم شاد و فرح میزند \*  
\* دشمنان در محنت و غم این سراد آن سراد \*

آوردده اند که کفار که از روی بدال اقتراح آیات متکثره می کردند چنانچه آنهمه چون و اظهار استاین  
و صعد در آسمان محض و ایشان بر وجهی که در سورة بنی اسرائیل گذشت حق سبحانه آیت فرستاد که (وَلَقَدْ  
أَرْسَلْنَا رُسُلًا) و به تحقیق که فرستادیم پادشهران را (مِّن قَبْلِكَ) پیش از تو (مِنْهُمْ) بعضی از ایشان  
(مَنْ قَضَيْنَا عَلَيْهِ) آنکه اند که خوانده ایم قصه های ایشان بر تو که آن نیست و نه پادشهران (وَمِنْهُمْ  
مَنْ لَّمْ نَقْصُصْ) و بعضی از ایشان آنکه که قصه ایشان نخوانده ایم (عَلَيْكَ) بر تو نام ایشان دانسته  
چون البمع و غیره و بعضی آن است که نام ایشان دانسته و نه قصه ایشان شنیده جمعی بر آنند که  
مجموعه ادیانست بر او بوده اند چه در اسرائیل و چه در احوال و بر خلق و مشهور آن است که حد و  
بیت و چهار هزار و چند بودند و اینان بر ایشان تفصیل و تعدید و معرفت ایشان با ناساب  
و اسمی شمره نیست (وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ) و نبود هیچ پیغمبری و او توانست (أَنْ يَأْتِيَنَّهُ بِآيَةٍ) بآنکه یار و  
معجزه که نشانه نبوت او باشد (إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ) اگر بدستوری و حکم و فرمان خداوند تعالی یعنی شهادت پیغمبر  
من اقتراح معجزات می کند و اوستایل نیست در نمودن آن بی امر من و حکمت در عدم وقوع آن است  
(فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ) پس چون بیايد فرمان خدا عذاب مقتدران معجزات بعد از وضوح آیات (قَضِي) (قَضِي)  
کام کرده شود (بِالْحَقِّ) بر راستی یعنی مشرک که مبطل مذبح گردد و مومن محقق نجات یابد (وَأَخْسِرَ) از زیان

که (هَذَا لِكَالْمُطْلُونِ هِجَا) آنها را استخوان و معانی آن که بعد از دین معجزه که دلالت بر نبوت می کند  
 دیگر معجزه می طلبند (اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ) خدا ای تعالی حق آنکه یا غریبه (لَكُمْ الْأَنْعَامُ) برای شما چهارپایان  
 چون شتر و گاو و گوسفند (لَتَرْكَبُوا) تا سوار می شوید (مِنْهَا) بعضی از آن را چون ابل و راس (وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ) و بعضی  
 را از آن می خورید چون تخم و برنجی آن است که قابلیت رکوب و اکل دارد چون بقر (وَلَكُمْ) و در شمار آن است (فِيهَا مَنَافِعُ) در آنعام منفعت بسیار چون شیر و پشم و جز آن (وَلِتَبْلُجُوا) و ایستادن  
 آفرید نابرسید (عَلَيْهَا) بر مسافت بر بعضی از این (حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ) حاجتی که در دلهای شماست  
 از سودا و محامد (وَعَلَيْهَا) و بر شتران و درختکی (وَعَلَى الْفَلَکِ) و بر سستی دارد و ریا (تَحْمِلُونَ) و  
 برداشته می شود (وَيُؤْتِيكُمْ) و می نماید ای شما را (آيَاتِهِ قَا) نشانیهای قدرت خود را (فَآيَاتِ  
 اللَّهِ تَنكِرُونَ) پس که امر آیت را از آیات قدرت یا از دلائل نبوت چون انشقاق قمر و اخبار از غیب  
 آگاه می کنید (أَفَلَمْ يَسِيرُوا) آیا پس سیر نکردند (فِي الْأَرْضِ) در زمین عادت نمود (فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ) پس  
 نماند که چگونه بودند (عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ط) سرانجام کار آنانکه پیش از ایشان بودند از آنهم  
 پیشین (كَانُوا أَكْثَرُ مِنْهُمْ) بودند بیشتر از ایشان از روی حد (وَأَشَدُّ قُوَّةً) و سخت تر از روی توانایی  
 (وَأَنَارُوا فِي الْأَرْضِ) و افزون تر از جهت بازماندنی ایشان در زمین از کوشکها و قلعهها (فَمَا أَضَلُّنَا  
 مِنْهُمْ) پس دفع نکرد خدا را از ایشان (مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) آنچه بودند که می گرداند از جمیع مال  
 و ترتیب سپاه (فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ) پس آن هنگام که آمدند بدیشان (رُسُلُهُمْ) پیاپی پیاپی ایشان  
 (بِالْبَيِّنَاتِ) به معجزات و دلالت (فَرَحُوا) و گشتند (بِمَا عِنْدَهُمْ) با آنچه نزد ایشان بود (مِنْ الْعِلْمِ)  
 از دانش بر علم ایشان یعنی جهل که آنرا علم نام نهاده بودند و مراد غنایه با ظاهر و شبهات بی اعتبار  
 ایشانست و گفته اند مراد عالم مکتسب و تعاریفات است و یا عالم طبایع و تخم که آن سببها و مستطیر شده  
 بآیات ایشان است و از این می گرداند لاجرم حق سبحانه ایشان را مالک سخره (وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا  
 بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ) و فرد گرفت و محیط شد بگردار ایشان جزای آنچه بآن با انبیا استهزا و مخزیه  
 می نمودند از خدا بگویند و دنیا و آنچه سودا داشت ایشان را در عقوبت و پان خواهند رنجید (فَلَمَّا رَأَوْا)  
 پس آن هنگام که دیدند (بِآسَافَا) سختی خدا را و دنیا (فَالْتَوُوا) گفتند (أَمْ نَأْمَنُ) ایمان آوردیم (بِاللَّهِ  
 وَحَدِّهِ) بخدا ای تعالی عال آنکه گناه است بی شریک و انباز (وَكُفِّرْنَا) و کافر شدیم (بِمَا كُنَّا بِهِ مَشْرِكِينَ) آنچه  
 ما می پرستیم بآن مشرک آنکه گناهان یعنی کافر شدیم به بنان (فَلَمْ يَكْ يَنْفَعَهُمْ) پس نبود که سود کند ایشان را

(اَيُّمَانَهُمْ) ايمان ايشان (لَمَّا رَاَوْا بَاسُنَا ط) آن هنگام که ديدند خدا ب ما را ازيرا که در وقت مجايه خدا ب تکليف مرتفع مي شود و ايمان در زمان تکليف مقبول است نه در وقت باس (مُنْتَ اللّٰه) منته نها دند اي منته نها دني (الَّتِي قَدْ خَلَتْ) آن سني که گذشته است (فِي حَيَاتِهِ ج) در زندگان وي از ايم ما شيعه که ايمان باس بهيچ وجه مقبول نيست (وَحَسْرًا) و زيان کار شده (هَذَا لَكِ الْكَافِرُونَ) آن زمان ناگرديدگان يعني خسران ايشان بآن وقت ظاهر شده و اگر چه در خسران بودند در هر عمر

سورة فصلت مكية بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ (۱) و هي اربع وخمسون آية

(احم) اسم اعظم الهی در حرف قطع مخفی است و هر کسی را بر استخراج آن دست رس نیست و گفته اند احاشرت است به حکمت دميم بمنته يعني حق سبحانه را منته است بر مومنان به تنزيل حکمت صاحب عرفان باقی فرمود که حم اش رت است با تجزى که میان حق تعالی و حبیب او است و بهيچ ملک مقرب و نبی مرسل ندان ولی نه در هر عا دميم در حرف است در وسط احم رحمن و همين دو حرف در وسط اسم محمد هم نيز آمده پس بر حرفين دعا اسمين قسم ياد می کند که اين قرآن (تَنْزِيلُ) خود فرستاده شده است (مِّنَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ج) از خداوند بخشنده همه ايت انوس عوام مهربان برعايت قاوب خواص و از اضافت تنزيل بدین دعا احم استدلال می توان کرد بر آنکه صاحب دینی و دنیوی و صورتی و معنوی و البته بقرآن است و اين خود فرستادن (کِتَابُ فَصَّلَتْ) کتابی است به اگر ده شده (آيَاتُهُ) آيتهای وی مبین گفته با مروهی و وعد و وعيد (قُرْآنًا عَرَبِيًّا) و عا لتي که قرآنی است تازی يعني بخت عرب تاب هولت خوانند و فهم کنند و آيات او تفصيل یافته است (لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ل) برای گروهی که دانند از اهل دانش و شناسند که نزول او من عند الله است (بَشِيرًا) مرزده دهنده مرآتان را که بوی عمل کنند (وَذَرِ الْأَعْرَضِينَ) و بيم گفته آنها را که بوی مگردند (فَاعْرَضُوا) پس رومی بر تافته از قبول آن يعني نه پذيرفتند (أَكْثَرَهُمْ) ميشرايشان کافران (فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ) پس ايشان نمی شنوند يعني بر تافته رومی نانش نند (وَقَالُوا) و گفته اهل شرک که همواره (فَلَوْ بَنَّا) دلهاي ما (فِي اَكْثَرِ) و پور شها است (مِمَّا تَدْعُونَا) از تهم آن جزى که می خوانی ما را (إِلَيْهِ) بعدوی او يعني قرآن را در نمی يابيم (وَفِي اَذَانِنَا) و دو گو شهای ما (وَقُرْ) گرانی است آنچه می خوانی نمی شنويم (وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ) و میان ما و میان تو (حِجَابٌ) پرده است که جمال نبوت ترا در نمی بينيم با ح جزى است که ما را از پيوستگى بوسيع می کند و در وسط آورد که ابو جهل جان را سببان خود در حضرت پيغمبر هم پرده ساخت و گفت تو از ان جانب و ما از اين جانب

(فَاعْمَلْ) پس عمل کن بر دین خود (إِنَّمَا أَمَلُونَ) بدانند و ندانند که ما نیز عمل کنند گانیم بر کیش خود یا آنچه توانی در حق باین که ما نیز آنچه توانیم نصیر خواهیم کرد و ما و دی فرموده که تو کار کن برای آخرت خود که ما برای دنیای خود عمل می کنیم (قُلْ) بگو ای محمد إِنَّمَا أَقَابُوا مَثَلُكُمْ (چنین نیست که من آدمی ام مانند شما یعنی از جنس بشرم نه از ملک و جن که شما سخن ایشان در نیاید و فهم نگیرد و شمارا به چیزی دعوت نمی کنم که سماع را از گمراهیت و طبع را از لغت باشد بگو (يُوحِي إِلَيَّ) وحی کرده شود بسوی من (إِنَّمَا إِلَهُكُم) جز این نیست که خدای شما (إِلَهٌ وَاحِدٌ) خدای است بگانه (فَأَسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ) پس توبه کنید بسوی او و توحید و طاعت و بران منیم باشید (وَأَسْتَفِرُّوهُ) و از دامنش جوئید مرگنا مان و اگر بعد از اسلام کنید و در موضع آورده که استقامت مساوات افعال و اقوال و احوال است ظاهرا و باطنی باید که همان و آشکارا یکی باشد و چون بمرته استقامت رعید احتیفا رعید از رویت عمل که گناهی بر درگ و خطای عظیم است (وَوَيْلٌ) و سختی عذاب (لِّلْمُشْرِكِينَ لَا) مرشر که آورندگان را است (الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ) آنانکه نمی دهند زکوة و ایضا بگو لا اله الا الله که زکوة انفس است متکلم نمی شود مراد آن است که خود و اتو حید از لوث شرک پاک نمی سازد یا آنکه زکوة مال نمی دهند و در تخصیص منع زکوة از سایر اوصاف مشرکان آن است که مال محبوب ایشان است و بذل او مرافس را سخت باشد از اعمال دیگر پس در ایراد این صفت اشارتی است به نخل ایشان و هم شفقت بر خلق و نخل اعظم و ذایل و اگر زیمر است و گفته اند که هر تو نگردد او را عصف نبود چون تنی است که او را جان نبود یا درختی است که بر ندارد \* نظم \*

\* منع مسدک شجر بی براحت \* \* مرد و سبخل جسدی بی مراحت \*

\* نخل که سرمایه ناکامی است \* \* دود و جمان موجب بدنامی است \*

(وَهُمْ) و مشرکان (بِالْآخِرَةِ) برای دیگر (هُمْ كَافِرُونَ) ایشان ناگرددید گانند بدان جهت نفقه نمی کنند که مکافات آن اسرار بار و زارند (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا) بدوستی آنانکه گردیدند (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) و گردند کارهای ستوده (لَهُمْ أَجْرٌ) مرا ایشان و مزدی است (خَيْرٌ مِّمَّنْزُونِ) ناگاهند یا غیر محسوب در عالم آورده که این آیت و نشان بپاربان و عاجزان و ناتوانان آمده که در حالت ضعف و عجز از ادای عبادت بازمانده حق سبحانه همان مزد طاعتی که در زمان صحت داشته اند ایشان میدهد پس غیر ممنون یعنی غیر متذرع باشد عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می کند که حضرت رسول الله عم فرمود که بنده چون بر طریق رسیده باشد از عبادت پس بیمار شود حق سبحانه بکنی را که بر او موکل است گوید بنویس برای او مانند عملی که در وقت

صحت داشته تا وقتیکه او را از بند مرض باز دارند یا بحضرت ما داخل شود. (قُلْ اِنَّكُمْ) بگو آيا شما (لَتَكْفُرُونَ) محبت بر آينه كافر می شويد و نمی گردید (بِالَّذِي خَلَقَ الْاَرْضَ) بآن کسی که بیافرید زمین را (فِي يَوْمَيْنِ) در دو روز و اتمام احوالیت روح آورده که در روز یک شبیه آفرید و در روز دو شبیه گسترانید (وَنَجْعَلُونَ لَكُم) و می سازیم برای او بر زبان خود (اَنْذَانًا ط) استمیان (ذَلِكِ) آن خداوندی که بیافرید زمین را (رَبُّ الْعَالَمِينَ ط) پروردگار عالمیان است (وَجَعَلْ فِيهَا) و بیافرید در زمین (وَوَاسِيًا ط) کوههای بلند و پایداری (مِنْ فَوْقِهَا) از بر زمین تا ناظران در آن نگریسته بهره اعتبار بردارند (وَبَارَكْتَ فِيهَا) و برکت داد و در کوهها نادر و منایع و معادن و صنایع آفرید بارکت داد و زمین را با شجره و زرع و انعام و انهار (وَقَدَّرْ فِيهَا) و تقدیر کرد در زمین (اَقْوَاتَهَا ط) و وزی های اهل زمین یعنی برای اهل هر موضعی از زمین روزی مقرر کرد چون گندم و جو و برنج و غرما و گوشت و اسثال آن که هر یک از این باغالب اقوات هر بلده است و تقدیر این روزها کرده (فِي اَرْبَعَةِ اَيَّامٍ ط) و در بقیه چهار روز یعنی در روز دیگر که سه شبیه و چهار شبیه بود (سَوَاءً) یکسان شد (لِلنَّاسِ فَلْيَنْظُرُوا ط) مردم بر سندگان را از مدت آفرینش زمین و هر چه در وی است یعنی جواب سائلان بی زیادت و نقصان گفته شد (ثُمَّ اسْتَوَى ط) پس قصه کرد (اِلَى السَّمَاءِ) بآفریدن آسمان (وَهِيَ نُحَّانٌ ط) و حال آنکه او دخانی بود یعنی بخار آب که بهیأت دخان است در زمان المصیر گفته که حق سبحانه چون آب بیافرید آتش بر دگماشت تا او را در شورش آورد و از آن بخاری که از وی مرتفع شد حق سبحانه آسمان را از وی آفرید و در عین العمانی آورده که حق تعالی که جوهری سبز بیافرید و بنظر همیشه در آن نگریست بکه اخت در وان شد آتش را بر وسط کرد تا بخورش آمده کفی و بخاری از وی پیدا شد اذان کف زمین و اذان بخار آسمان آفریده شد

\* نظم \*

\* کفی را سه خط سازد که این فرشی است پس لایق \* \* بخاری را بر افرازد که این سقفی است پس زیاده \*

\* اذان صفت معلقی من تصویرش بود ظلمه \* \* در زمین فرشتن مطبق الحفنه برش بود پیداه \*

(فَقَالَ لَهَا) پس گفت خدای بعد از آفرینش آسمان مراد را (وَاللَّارِضِ) و زمین را که هر دو (اَنْثِيَا) بیاید با پنج شمار می فرمایم (طَوْعًا) از وی فرمان برداری (اَوْ كَرْهًا ط) یا از سه ناخواهش و بی رغبتی یعنی اگر خواهید و اگر نه از آمدن چهارده اید مراد اعطای و کمال قدرت است نه اثبات طوایع و ذکر اهلیت ایشان و گفته آمد آسمان را گفت آفتاب دما و ستارگان خود را اظهار بر خود زمین را فرمود که انهار خود را شجاف و اشجار خود را بپردن آر (قَالَتَا) گفتند آسمان و زمین (اَتَيْنَا) آمدیم ما هر چه فرمودی (طَائِعِينَ ط)

فرمان برداران آورده اند که اول موضع کعبه معظّمه را و اما بعد شرفا از اجزای زمین سخن گفت پس آنچه در برابر او بود و از اجزای آسمان و بدین جهت آن محل کعبه اسلام و قبله اُنعام گشت و چون آسمان آفریده شد آن را بشکافت (فَقَضَّاهُنَّ) پس پرداخت آن را (سَبَّعَ سَمَوَاتٍ) هفت آسمان و تمام سخت امور آن را (فَبِیَوْمَئِذٍ) در روز پنجشنبه و جمعه (وَأَوْحَى) و وحی کرد (فَبِیْ كُلِّ سَّمَاءٍ) بر آسمانی (أَمْرًا) فرمان آن را یعنی با اهل آن اعلام فرمود که عبادت بر چه وجه کنید یا منزه کرد هر یکی را آنچه از او جدا (وَرَبَّنَا السَّمَاءُ الدُّنْيَا) و یار استیم آسمان نزدیکتر را (بِمَصَابِیحٍ لَا) بچراغهاییست ستارگان چون چراغ رختان باشند (وَحَفَظًا) و نگاه داشتیم آسمان را و انگاره اشتمی از آفات یا از شیاطین که داعیه احتراق صمغ کند (ذَلِكِ) آنچه یاد کرده شد از بدایع آفرینش (تَقْدِيرُ الْغَیْبِ) آفریدن و انداز کردن خدا می غالب است که در ملک خود بقدرت هر چه خواهد کند (الْعَلِیمُ) و انا که هر چه سازد از روی حکمت باشد (فَإِنْ أَهْرَضُوا) پس اگر روی بگرداند کافران که یعنی اعراض کنند از ایمان با وجود این بیان (فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ) پس بگو که بیم کردم شما را و ترساید (صَاعِقَةً) از عذاب بی یحوش سازنده و هلاک کننده (مِثْلَ صَاعِقَةٍ) مانند عذاب قوم عاد که باد صحر بود (وَأَنْهَوْنَ) و عذاب نمود یعنی صبیح یحریل عم تخصیص این دو قوم بجهت آن است که تریش و در صفر حالت استوار و الصیف بر مواضع این دو گروه می گذشتند آثار عذاب مشاهده می کردند و ایشان سخن صاعقه و میخ شده اند (إِنْ جَاءَتْهُمْ الرُّسُلُ) و توبه کردند بدیشان بستمبران یعنی هود و صالح (مِنْ بَیْنِ أَيْدِیْهِمْ) از پیش روی ایشان (وَمِنْ خَلْفِهِمْ) و از پس ایشان یعنی از هر جهت ایشان برفق و عفت و نصیحت و قضیبت درآمدند و دعوت کردند (أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ) بآنکه نمی پرستید مگر خدا می را (قَالُوا) گفته کافران در جواب ایشان که (لَوْ شَاءَ رَبُّنَا) اگر پروردگار ما خواستی که رسول فرستادی (لَأَنْزَلْنَاكَ) هر آینه فرشتگان فرستادی بجای شما (فَإِنَّا) پس بدوستی که ما (بِمَا أَرْسَلْتُمْ بِهِ) بآن چیزی که فرستاده شده اید شما بر هم خود (كَافِرُونَ) ناگردیدگانیم بر شما مانند ما آدمیان و هیچ فضلی و شرفی نیست شما را بر ما شرکان و ربه صورت انبیاء مانند از مشاهده معنی ایشان غافل بودند

\* منتهوی \*

\* چند صورت بینی ای صورت پرست \* \* هر که معنی دید از صورت پرست \*

\* دیدن صورت پرستی را به بند \* \* تا شدی از نور معنی بهره مند \*

آنکه انقباض قصه ایشان می کند می فرماید (فَأَمَّا هَآؤُلَآئِکَ) پس اما گروه عادیان (فَأَسْتَعْبِرُوا) پس

گمردن سستی کردند (فِي الْأَرْضِ) در زمین احناف و بلا و عین (بِفِعْرِ الْحَقِّ ط) بیا همرا یعنی استعجاب بیکبر  
 نه استند پس بودیم ایشانرا تهدید کردیم عذاب و ایشان از روی استکبار انکشاف بد و نگریه (وَقَالُوا)  
 و گفتند (مَنْ أَشَدُّ صُفَاةً ط) کیست سخت تر از ما جهت توانائی و غایبان مغرور شدند لغوت و شموکت خود  
 چه مردم جسم و طویل بودند و سنگ را بضرب دست از کوه بکندیدند (أَوَلَمْ يَرَوْا) آیا ندانند آن  
 جغرو شدند گان لغوت خود (إِنَّ اللَّهَ) بدو ستبکه فدای تعالی (الَّذِي خَلَقَهُمْ) آن خدائی که میافریده است  
 ایشان را (هُوَ أَشَدُّ صُفَاةً ط) او سخت تر و نیز تر است از ایشان از روی قوت یعنی توانائی دارد  
 هر چیزی که بخواد آن توانائی نیست (وَكَانُوا) و بودند قوم عاقل از روی تعصب و تکبر (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ يُخَادُّونَ)  
 بایتمای ما بلکه شده بآنکه می دانستند که آن حق است (فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ) پس فرستادیم برای ایشان  
 (الرِّجَاصَ صُرًا) بادی غمزد از جهیب (فِي أَيَّامٍ نَّحْسَاتٍ) در روزهای شوم یعنی در دهه آخر شوال  
 از باد ادر در چهارم و شنبه تا آخر چهارشنبه دیگر که هشت روز و هفت شب باشد باد هر هر فرستادیم  
 (لَنَنْدِقَهُمْ) تا بچشیم ایشان را (عَذَابُ الْخِزْيِ) عذاب رسوائی و خواری (فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ط)  
 در زندگی دنیا یعنی هر راستا صل سزیم (وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ) و عذاب آخرت آن عسای (الْخِزْيِ)  
 رسخت تر است از روی رسوائی و خواری (وَهُمْ لَا يَنْصَرُونَ) و ایشان پادری داده نشوند و ران  
 از بدفع عذاب از ایشان (وَأَمَّا ثَمُودُ) و اما گروه ثمود (فَهَدَيْنَاهُمْ) پس ایشانرا دلالت کردیم  
 برادر است ایشان را یاد اده خردش بر ایشان نمودیم (فَاسْتَجَبُوا أَعْمَى عَلَى الْهُدَى) پس  
 برگزیدند و اختیار کردند نایمانی را یعنی جهل و ضلالت و کفر را بر عالم و هدایت و ایمان (فَأَخَذْتَهُمْ)  
 فرا گرفت ایشان را (صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ) صاعقه عذاب خوارکننده یعنی صیحه پیرئیل عم ایشانرا  
 بملک کرد (بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ط) بسبب آنچه بودند که کسب می کردند از بکند سبب صالح عم و عمر ناته  
 (وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا) و نجات دادیم ایمان را (وَأَمْثَلُهُمْ) و بمانندیم از آن صاعقه آنرا که گریه بودند بصالح عم (وَكَانُوا يَنْقُوتُونَ ط)  
 و بودند که پرهیزی کردند از شرک (وَيَوْمَ يُنْفَخُ) و بادکن آن روزی را که حشر کرده شوند (أَعْدَاءُ اللَّهِ)  
 دشمنان فدای تعالی (إِلَى النَّارِ) بسوی آتش و وزخ یعنی جمع کنند هر را (فَهُمْ يَوْرَهُونَ ط) پس ایشان  
 مانده شوند بد و زخ بایشان را (وَأَمْثَلُهُمْ) و بمانندیم از آن صاعقه آنرا که گریه بودند بصالح عم (وَكَانُوا يَنْقُوتُونَ ط)  
 ما جاءوها و تا وقتیکه بیاوند آتش (شَهْدٌ عَلَيْهِمْ) گواهی دهند برایشان (سَمِعَهُمْ) گوشتهای ایشان آنچه  
 شنیده باشند (وَأَبْصَارُهُمْ) و دیده ای ایشان آنچه دیده باشند (وَجُلُودُهُمْ) و پوستهای ایشان یعنی

جوارح ایشان و اول عضوی که از ایشان تکلم کند را آن چپ بود گفت (میت ز است بود و گفته اند فردج ایشان گواهی دهند) (بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) یا آنچه بودند که عین می کردند (وَقَالُوا) و گویند که فرآن از روی تعجب با تو بیخ (لَجَلَّوْا بِهِمْ) مراند ام های خود را (لِمَ شَهِدْتُمْ) چرا گواهی دادید (عَلَيْهَا) بر آنکه برای شما داری می که دیم و عذاب از شما باز می داشتیم (قَالُوا) گویند اعضائی ایشان که مادر از نشنیدن بگنید که ما بنیتار خود ناطق نشدیم بلکه (أَفَقَطْنَا اللَّهُ أَلْذِي) بسخن آورد مادر آن خدای که بلند رت گانه خود (أَنطَقَ كُلَّ شَيْءٍ) بسخن آورده است هر چیز را که سخن گوید (وَهُوَ) و حال آنکه او (خَلَقَكُمْ) بیا فرید شما را (أَوَّلَ مَرَّةٍ) نخستین بار و از عدم بوجود آورد (وَالَيْهِ تَرْجَعُونَ) و بسوی او باز گردانیده خواهید شد شما برای جزا و مآکنتم تستعبرون) و بنوید شما که پوشیده شوید یعنی محضی مانید (أَنْ يَشْهَدَ) از آنکه گواهی دهد (عَلَيْكُمْ سَمْعَكُمْ) بر شما که شهای شما (وَلَا أَبْصَارَكُمْ) و نه دیدهای شما (وَلَا جُلُودَكُمْ) و نه اعضای شما یعنی خواسته که پنهان شوید و نتوانستید و گمان نبردید که جزای شما بر شما گواهی دهند (وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ) و لیکن گمان داشتید (أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ) آنکه خدای تعالی نداند (كَيْبَرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ) بسیاری از آنچه می کنید در ذات المعبود فرموده که کفار می گفتند که هر چه آشکارا می کنیم خدای میداند و آنچه پنهان از ما صادر می شود بدان دانانیت حق سبحانه فرمود (وَذَلِكُمْ) و آن ظن شما (ظَنُّكُمْ أَلْذِي) آن ظنی است که در دنیا (ظَنَنْتُمْ) گمان می بردید (بِرَبِّكُمْ) خدای شما که اعمال پنهان ما را نمیداند (أَرَأَيْتُمْ) بنابراین که در شمار آورده است (فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ) پس گشتید از زبان زدگان (فَأَنْ يَضْمُرُوا) پس اگر کفار شکستگاری نمایند و اگر جزع کنند (فَالنَّارُ) پس آن آتش و دوزخ (مَتَوًى لَهُمْ) قرارگاه است مرا ایشان را (وَأَنْ يَسْتَعْتَبُوا) و اگر خشودی حق سبحانه می جویند (فَمَا لَهُمْ) پس نیست ایشان (مِنَ الْمُعْتَبِينَ) از اعیان کرده شدگان و رطاب خشودی من (وَقِيضْنَا) و برانگیختیم (لَهُمْ) برای مشرکان (قُرْءَاءَ) دوستان و همنشینان از شباطین و برایشان ساطع کردیم (فَزَيَّنُوا لَهُمْ) پس زیار استندید این برای ایشان (مَائِينَ آيِدِيَهُمْ وَمَا خَلَقَهُمْ) آنچه در پیش ایشان است از زیست دنیا و متابعت نفس و هوای آن ایتا دهند و آنچه از پس ایشان است از امور اخروی و وعده و وعیدنا آن را امکر شده (وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ) و واجب گشت برایشان سخن یعنی کفر عذاب (فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ) با امتان دیگر که گذشته اند (مِنْ قَبْلِهِمْ) پیش از ایشان (مِنَ النَّجِيِّينَ) و الانیس تا از دیوان و از آدمیان که همین عمالها کرده بودند یعنی چنانچه امام مذهب را امتحان عذاب



پادشاهان گزیده نیز میزاد از خداوند و کشف الاسرار آورده که حق سبحانه و تعالی چون بپندد جزای خواهد آورد  
قرنی بنکوه و همنشین صالح کرامت کند تا در طاعت معین وی باشد و چون بر بندهدی خواهد آورد ابرقنی بد  
و مصاحبی قاهر بر ملا کند تا بر مخالفت حدیثش تحریص نماید چنانچه شیاطین را همنشین ایشان ساخت  
و مستحق عذاب گشتند (انهم) بدو ستیکه کافران (کانوا خاسرین) هستند زیان زدگان دهر و دسرا  
بیت \* \* \* زانکه معرفت امر و زمناس \* \* \* و سواد آخرت فردا نهی دست \*

آورده اند که کفار در پیش بکه بگرداد صیت می کردند که چون محمد را ببینید که قرآن می خواند و را بنوعی تشویش  
دهید که غلط کند پس چون حضرت رسالت پناه عم قرآن خواندی جمعی در منام تضرع آمده آواز دادند  
برداشتی همنشان پیسوده گفتندی و صغیر زنان دست برهم کوفتندی و شعرهای مهمل خواندندی این آیت  
نازل شد که (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا) و گفته آنانکه مگر دیدند یعنی مشرکان عرب مریکه بگردا گفته (لَا تَسْمَعُوا)  
مشوید و گوشش را بزد (لَهُذَا الْقُرْآنُ) شنیدن را این قرآن را که محمد می خواند (وَالَّذِينَ آمَنُوا) و همنشان  
لغو و تشویر را فکیند در آن یا فریاد کنند در پیش روی او (لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ) شاید که شما غایب کنید بر مادت  
او و او از خواندن باو ایستد (فَلْيَذْهَبْنِ الْذِينَ كَفَرُوا) پس به تحقیق بجایانیم آنانرا که کافر شده مراد  
این گروه قبلانند یا عامه کافران (عَذَابُ آتٍ) عذابی سخت یعنی بسیار و دایم (وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ) و هر آینه  
پاداش دهیم ایشان را (أَمْ أَلْذِينَ كَانُوا يَعْمَلُونَ) پاداشی بدترین کاری که بودند از روی جهل  
و غضب عمل می کردند (ذَلِكَ) آن عقوبت بدتر (جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ) پاداش دشمنان خدا می است  
(النَّارِ) یعنی آتش عطف بیان است از جزا (لَهُمْ) مرکافران و است (فِيهَا) و آتش (دَارُ الْخُلْدِ) و  
همای جاودی یعنی مقیم منام ایشان باشد (جَزَاءُ) پاداش داده شوند پاداش دادنی (بِمَا كَانُوا) بسبب  
آنچه بودند که همواره (بِأَيَاتِنَا) بآیات کلام ما (يَجْحَدُونَ) انکار می کردند (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا) و گفته  
آنانکه کافر شده اند قتیکه دو آتش باشند (رَبَّنَا آتِنَا الْذِينَ) ای پروردگار ما بنمای با آن دو کس را که در  
دنیا (أَضَلَّانَا) گمراه کردند ما را (مِنَ الْجِنَّةِ وَالْإِنْسِ) از دیوان و آدمیان یعنی ابلیس که نافرمانی تو کرد  
و قابل کفر و انان اولی ناخج اور بخت این دو کس بنمای (نَجْعَلُهُمَا) تا در آویم ایشان را (تَحْتَ أَقْدَامِنَا)  
در زیر پاهای خود و از ایشان انتقام کشیم (لِيَكُونَا مِنَ الْاسْفَلِينَ) تا گرداند از فروتران یعنی در درک  
زیر تر شوند از دوزخ یا از هر فردودان فرد و تر شوند (إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا) بدستی آنانکه گفته (رَبَّنَا اللَّهُ)  
که پروردگار ما الله است (ثُمَّ اسْتَفْتَا مَوْا) پس بر آن ایستادند مدینه این اکبر رض گفت شرک پیاد کردند

۱۷  
ع

در حضرت فاروق رضی فرموده اند و نهی باینکه ساد و دوازه بازی نمکروند و بی انورین رضی تقصیر کرده که  
 عیالهای خود را پاکیزه و خالص ساخته مرتضی علی کرم الله وجهه توجیه فرمود که فرایض ادا نمودن و قول حسن  
 بصری رضی آن است که اگر کتاب طاعات کردند و از مواجی اجتناب ورزیدند و گفته اند از نیای غانی  
 اعراض کردند و بصیرای باقی را غلبه کنند صاحب کشف الاسرار فرموده در بنا الله عیال است از توحید اقرار  
 است شمس استقامت اثر است توحید صرف است و توحید اقرار آن است که الله را یکتا گوئی و توحید معرفت آنکه  
 او را یکتا شناسی یعنی از هر جهت بودت او بینا گردی با آنکه در عالم وحدت جهت نیست **نظم**

\* نهی جهت می گنج این جانی صفت \* بی تفکر بی بیان بی معرفت \*

\* آتشی از سر وحدت بر فروخت \* غرو احد هر چه پیش آمد بدوخت \*

(تَنْزِيلُ) فرد آید (عَلَيْهِمُ الْمَلَأَكَّةُ) برایشان مایمکه یعنی بر مومنان مستقیم فرستیم فرشتگان نزدیک  
 مرگ یا بوقت از قبر بیرون آمدن یا در مسجد یا در هر این و قهرا که مذکور شد یا آنکه ایشان را گویند (الْأَخْفَاوُ)  
 مترسید از آنها که در پیشش دارند از امور اخروی که بر شما آسان خواهد گشت (وَلَا تَحْزَنُوا)  
 نوازد و نماند و غمگین مشوید و بدینچه گفته شد از اهل و ولد که کار ایشان حق تعالی بخوبی خواهد ساخت (وَأَنْشُرُوا  
 بِالْجَنَّةِ) و شادمان شوید بآن بهشتی که (الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ) بودید که آن و حده داده می شد بدربار  
 پیغمبران هم (فَنَحْنُ أَوْلَىٰ بِكُمُ الْمَدْرَسَانِ) شما بودیم (فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) در زندگانی و دنیا و شمارا  
 از آفات نگاه میداشتیم و الهام را حقیقت میدادیم و بخیر دلالت می نمودیم و معادست می گردیم (وَفِي الْآخِرَةِ) و  
 در دستان شما هم در آن سرای بتعظیم و تکریم و در خواست یعنی در دادن و شناساغت هر که خواهد خدای  
 (وَلَكُمْ) و مر شما را است (فِيهَا) در آخرت (مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ) آنچه آرزو کند و خواهد نفسهای شما  
 از لذایذ که است (وَلَكُمْ فِيهَا) و مر شما را است در عتسی (مَا تَدْعُونَ) آنچه خواهید (نَزْلًا) روزی  
 مهیاشده (مِنْ غَفْوٍ وَرَحِيمٍ) از خدای آمرزنده مهربان و بخشاینده در نظر نزل استغاری است بآنکه  
 مستمای اهل استقامت است با آنچه ایشانرا عطا خواهند کرد چون ما حضری است نسبت بمواید کلید که جهت  
 ضیافت ترتیب کند و از اینجا گفته اند که نتیجه استقامت نهایت کرامت است بر در روشن نظریات ذریع  
 از ان عالی تر نیست شیخ ابو علی دقاق قدس فرموده که استقامت نگاه داشتن مراست از ماسوی الله یعنی  
 بلید که غرق را در خاوتخانه سرخود را اندهد و اختیار را در حریم منزل دل نگه دارد

\* بیت \*

\* امروز مرا در دل جز باری نگیند \* کاند اندر هر مطلقان اختیار نمی گنجد \*

۱۸  
ع

(وَمِنْ أَحْسَنُ) ویکسنت میگویند (وَقَوْلًا) از جهت سخن (مَعْنَى دَعَا) از آن سبب که بخواند فاطمه را  
(إِلَى اللَّهِ) بر سر پیش نهادی (وَحَدَّثَ صَالِحًا) و بکنه کارهای شایسته (وَقَالَ إِنِّي) و بگوید بدین سببیکه  
حق (مِنْ الْمُسْلِمِينَ) از گروهان بندها و گانم خدا می را این آیت در شان حضرت پیغمبر عم است که  
فاطمه را بخواند و حق که از امام ابوالمیثد رج فرمود که مراد عالم که معالیم دین مردم آموزاند و عمل صالح  
ایشان آن است که بر پروردانند بدان کار کنند و یا محبت نمایند که قواعد امر معروف و نهی منکر را تفسیر دهند  
و عمل صالح ایشان صبر و تحمل است بر آنچه بد ایشان رسد از مکاره و گفته اند هر آینه و مشایخ دین  
آیت داخلند و عایشه رض فرموده که نبی بنیم این آیت را از ایشان موزنان صاحب عین السمعی  
آورده که چون بلال بانگ نماز آغاز کرد می بود و گفتندی که کلاغ ندای می کند و نماز می خواند و همنان می بود  
بزمان ایشان گذشتی این آیت نازل شد بر تقدیریکه در شان موزنان باشد عمل صالح ایشان آنست  
که میان اذان و اقامت دو رکعت نماز بگذرانند (وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ) و برابر نیست نیکی  
خوبی در مجازات و عقوبات یعنی توحید و تشریک مساوی نیست یکی موجب رفیع درجات است و دیگری  
حسبب سقوط درجات و گفته اند که حد رفعت است و سیئه عتف یا مراد علم و جهل است و در تفسیر  
عادر دی و تبیان و عین السمعی آورده که حد دوستی آل رسول عم است و سیئه دشمنی ایشان  
(إِنْ غَفَرَ) دفع کن سیئه را (بِأَلَّتِي) بآن چیزی که در نفس الامر (هِيَ أَحْسَنُ) آن میگویند است یعنی  
مغضب را اجماع تمکین ده و گناه را بگذرد و از لغویر تهاش در گذر (فَأَخَذَ الْذَنِي) پس چون چنین کنی  
یا کسی که باشد (بِمَنْكَ وَدِينَهُ صَادِقًا) میان تو و دشمنی هر آینه دوست گردد (كَانَهُ) گویا که او (وَلِيَّ حَقِيمٍ) و  
درستی که کار از بود و خوبشی مهربان و در اختلاف از امام اعظم رض نقل می کند که چون کسی بمن  
خبر رساند که دیگری مرا بد می گوید من او را دعای نیر و شامی گویم تا وقتیکه خبر می یابم از آنکه او هم نیکی من میگوید  
(وَمَا يُلْقِيهَا) و نه اند این خصصات که عقاید بدی است بر نیکی (إِلَّا الْذَنِينَ صَبَرُوا) بگر آنرا که صبر کنند  
بر مکاره و نفس را از انقام باز دارند (وَمَا يُلْقِيهَا) و عطا کند این عادت و صفت (إِلَّا الذَّوْطَ عَظِيمًا) بگر  
خداوند بهره جز و گ را یعنی آنرا که نصیبی تمام دارند از ایمان با از کامل نفس یا از خبر یا از اخلاق حسن  
و گویند عظیم بهشت است (وَمَا يُلْقِيهَا) و اگر برسد تو (مِنْ الشَّيْطَانِ) از دیو (تَزَعُ) و سوسه به تباهی  
یعنی اگر دس شیطانی خواهی که بنای این صفت کند که نشد و در هم شکند (فَأَمَّا تَعَذُّبُ اللَّهِ) پس  
بماه جوی مجرای از شر او (أَنَّهُ) بد رستیکه خدا می (هُوَ السَّمِيعُ) او است شنوا است تعاد ترا (الْعَلِيمُ) \*

و اناست برینست نو (وَمِنْ آيَاتِهِ) و از نشانهای قدرت الهی (الْبَلُّ وَالْزَّهَارُ) شب است و روز که  
 منعافت یکدگر اند روز بجهت آرایش و شب برای آرایش (وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ) و دیگر آفتاب  
 و ماه تاب که بسری مقرر و اندوخته مقرر میگردند (لَا تَسْجُدُوا) سجده کنید (لِلشَّمْسِ) مرآت تاب و  
 (وَاللْقَمَرِ) و نه ماه را که ایشان مخلوقند مانند شما (وَأَسْجُدُوا لِلَّهِ) و سجده کنید مرخصه اید (الَّذِي خَلَقَهُنَّ) آن  
 خدا ای که بنا فرید شب و روز و مهر و ماه را (إِنْ كُنْتُمْ) اگر هستید شما که از روی نگاهبانی (آيَاهُ تَعْبُدُونَ) مراد  
 واهی پرستید به سجده و اخلاص عبادت است جان خالق را باید نه مخلوق را و امامت فقی روح و رین  
 محل سجده می کنند تا سجده مقنن با مر باشد و این روایت مروی است از عبد الله بن مسعود رض (فَإِنْ  
 اسْتَكْبَرُوا) پس اگر سرکشی کنند از سجده کردن خدا اید از آن چه زبان (فَالَّذِينَ هِنْدَرَكْتَ) پس  
 آنکه نزد یک بر و در کار تو اند از فرشتگان (يَسْتَبْخُونَ لَكَ) نه زمی گذارند برای ادیان بیج می گویند مراد را  
 و می ستایند (بِالْبَلِّ وَالزَّهَارِ) شب و روز یعنی پوسته بطاعت او مشغول اند (وَهُمْ يَسْتَمُونَ) و ایشان  
 ملول نمی شوند از کثرت عبادت و بسیاری ستایش و پرستش و امام اعظم رض اینجا سجده می کند  
 چه سخن سجده باینجا تمام شده و این روایت ابن عباس رض و ابن عمر است رض این سجده یازدهم است  
 با اتفاق علماء از سجدهات قرآنی و حضرت شیخ قدس سره دو فتوحات این و این سجده ها جدا گفته و فرموده که  
 اگر در آخر آیت ادلی سجده کند سجده شرط باشد چه منازار است بدو که تعالی انکنتم آیه تعبدون و اگر  
 بعد از آیت دوم سجده در وند سجده نشاط و محبت بود چه مقرون است بدین کلمات که دهم لایسا مون  
 (وَمِنْ آيَاتِهِ) و از نشانهای قدرت الهی (أَنْتَ تَرَى الْأَرْضَ) آن است که تو بینی زمین را (خَاشِعَةً)  
 فرسوده و خشک شده (فَإِذَا أَنْزَلْنَا) پس چون فرستیم (عَلَيْهَا الْمَاءَ) بران زمین آب باران را  
 (اهْتَزَّتْ) به جنبش در آید بجهت رحمت نبات از (وَرَبَّتْ) و برود و ازخندن گردد گیاه (إِنَّ الَّذِي  
 أَحْيَاهَا) بدستیکه آنکه آن زمین مرده را زنده کرد (لَخَبِيرُ الْعُوتَى) مهر آینه زنده کننده مردگان است (إِنَّهُ  
 عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) بدستیکه او بهر چیز از احیاء امانت توانا است و قدرت او نسبت با هر  
 مقه و رات یکی است (إِنَّ الَّذِي أَنْزَلَ الْأَمْرَ) بدستیکه آنکه (يُنْزِلُ) میل می کند و از طریق نواب می گردند  
 یا طعن می نمایند یا توبل باطل می کند (فِي آيَاتِنَا) در آیه های ما که قرآن است یا نشانهای قدرت که دال  
 است بر وجود قادر و بکمال (لَا يَخْفُونَ) پوشیده نمی شوند (عَلَيْنَا) بر ما یعنی هر دانی و دایم و جزای طعن  
 و الحاد با ایشان می فرماییم (أَفَمَنْ يُلَاقِ فِي النَّارِ) آیا کسیکه انداخته شود در آتش با اتفاق منبران

هراد ابو جهل است یعنی اذک قابل سزاقتن باشد (خَيْرٌ) بهتر است (أَمْ مَنْ يَأْتِيهِ) آیا کسی که بیاید (أَمِنًا) ایمن از دوزخ (يَوْمَ الْقِيَمَةِ ط) از روز رستخیز که آن حضرت لالت بنا عم است و گفته اند حمزه یا عمار یا عمر یا عثمان رض (اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ لَا) امر تمید است کنایه می گوید عمل بکنید هر چه خواهید (إِنَّهُ) بدو حقیکه ندای (بِمَا تَعْمَلُونَ) بآنچه شما می کنید (بَصِيرٌ) بینا است و بدان جزا خواهد داد \* بیت \*

\* حیدر و کمر و کج که خدا می داند \* نقد معشوش میاد و که معاش بینا است \*

(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا) به تحقیق آنانکه کافر شده (بِالذِّكْرِ) بقرآن که بهترین یاد کردنی است (لَمَّا جَاءَهُمْ) آن هنگام که آمد به ایشان و ایشان همانان و سیزده گانه (وَأَنَّهُ) و بدو سبیک قرآن (الْكِتَابِ عَزِيزٌ) هر آنکه کنایه است از جهنم و گرمی نزدیک ندای یا بابار نفع یا عیسی النظر امام قشیری قدس سره فرموده که قرآن عزیز است زیرا که کلام رب عزیز است که ملک عزیز بر رسول عزیز آورده برای امت عزیز یا آنکه نامه دوست نزدیک و وصیت است و نامه دوست نزدیک و دوستان عزیز باشد \* بیت \*

\* ز نام و نامه تو یافتیم عز و کرامت \* هزار جان گرمی ندای نام و نامت \*

(لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ) نیاید بدان کتاب هیچ باطلی (مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ) از پیش روی (وَلَا مِنْ خَلْفِهِ ط) و نه از پس روی یعنی از هیچ جهت باطلی بوی مستطرف نشود و باز یاده و نقصان بومی راه نیاید و اخبار آواز آینه و گدشته در غمی یافته نشود (تَنْزِيلُ) فرد فرستاده شده است (مَنْ حَكَمَ) از خداوند وانا (حَمِيدٌ) ستوده (مَا يُقَالُ لَكَ) نمی گویند ترا ای محمد کفار قوم تو (الْأَمَاقُ قِيلَ) اگر آنچه گفته شده است یعنی کافران پیشین گفته (لِلرُّسُلِ) مر فرستادگان را (مِنْ قَبْلِكَ ط) پیش از تو حضرت عزت تالی می دهد طیب خود را که از سخنان کفار اندوهناک مباحث که پیش ازین بر پیغمبری که بوده مگر آن قوم او با او همین گفته که با تو می گویند (إِنْ رَبُّكَ) بدو سبیک آفریدگار تو (لَذُوْ صَغْفِرَةٍ) هر آینه خداوند آمرزش است مرا نیاید و متابیان ایشان را (وَذُوْ عِقَابٍ أَلِيمٍ ط) و خداوند عقوبت در دناک مر مشرکان و کذبان را آورده اند که کفار و پیش گفته هر از قرآن بلغت معجم فرو نیاید و چرایی از عربی و بعضی عجمی نبود تا بر دو قوم از دوبره بر نه آیت آمد که (وَلَوْ جَعَلْنَاهُ) و اگر ما می فرستادیم این کتاب را (قُرْآنًا عَجَبًا) قرآنی بلغت غیر عرب (لَقَالُوا) هر آینه می گفتندی کافران عرب (لَوْ لَا فَصَّلَتْ) چرا پید او می داند (أَيُّهُ ط) آیتمای کتاب را از بانی که ما فهم می کنیم (أَعْجَمِي) ای کاهام عجمی (وَعَرَبِي ط) و مخاطب عربی (قُلْ) گو ای محمد (هُوَ) این کتاب (لِلَّذِينَ آمَنُوا) مر آنانرا که گردیده اند (هُدًى) راه نایده است بحق (وَشَفَاءٌ ط)



(عَالَهُمْ) نیست مرایشان را (الْمِنْ مَحِيصٌ) هیچ گیرنگاهی (لَا يَسْتَمُ الْإِنْسَانُ) ملول نمی شود آدمی  
 (مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ) از خواہش نیکی درین صحن چون نعمت و امثال آن (وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ) و اگر برسد  
 از راهی چون تنگدستی و بیماری (فَيَقُوسُ) پس تا امید است از راحت (قَوَّطٌ) امید برنده از رحمت و  
 یاس و قنوط عفت کافران و گمراہان است (وَلَيْتُنْ أَنْفَاةً) و اگر بچشاییم ما آن کافرانرا (رَحْمَةً مِنَّا)  
 بخششی و بخشایشی از نزدیک ما چون تدرستی و تو نگری (مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسْتَعَةٍ) از پس سختی که بلو  
 ط صید باشد (لَيَقُولُنَّ) هر آینه گویند (هَذَا) این خبر و عافیت (لِيَ) برای من است و من مستحق آنم یا  
 دایم مرا خواهد بود و ذوال نخواہد یافت (وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ فَأُثْمَةً لَّهِ) و گمان نمی برم قیامت و ابر خاسته  
 یعنی حاضر شده مراد از کار حشر و بعث است (وَلَيْتُنْ رَجَعْتُ) و اگر باز گردانده مرا (إِلَى رَبِّي) بسوی  
 خود و دگر من یعنی بر وجهی که مسلمانان تو هم گردند که قیامت قائم شود و مرا برانگیرند (إِنْ لِي بَعْدَهُ لَتُحْسِنُنَّي) <sup>ج</sup>  
 سہر آستیکه مرا است نزد او آنچه نیکوتر باشد یعنی احتمیق من مر نعمت و کرامت را ثابت است خواہ  
 نور دنیا خواہ در عقبی \* مصرع \* زہی تصور باطل زہی خیال محال \* امام ثانی روح از حسن بن علی بن ابی  
 طالب رض نقل می کند کہ کافر ادو تمنای عجیب است یکی در دنیا کہ می گوید در روز قیامت نعمت ہست  
 مرا خواہ بود و یکی در عقبی کہ خواہد گفت یا لیتنی کنت ترابا و هیچ کدام ازین دو تمنای وجود نخواہد گرفت  
 (قُلْنَبِئْتُنِ الَّذِيْنَ كَفَرُوا) پس خبر کنیم آنانرا کہ نگاریدند (فَمَا عَمَلُوا) آنچه کردند از کفر و تکذیب و اخبار  
 با تعذیب کہ خواہد بود (وَلَنَذِيقَنَّهُمْ) در آئینہ بچشاییم ایشانرا (مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ) از عذاب درشت  
 و بزرگ کہ بدیشان رسد عکس آن کہ اعتقاد کردہ بودند از نعمت و کرامت (وَإِذَا الْفُتُورُ) و چون انعام  
 کنیم و در عافیت بکشاییم (عَلَى الْإِنْسَانِ) بر کافران (أَعْرَضَ) روی برگردانده از شکر (وَأَذِيقْنَاهُ) <sup>ج</sup>  
 و در روز شوند یعنی بخود از راه حق و در شوند یا خود را بر یک طرف کشند از عباس داری (وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ)  
 و چون برسد او را بلا و محنت (فَذُوقْ عَذَابَ عَزِيزٍ) پس خداوند دعای بزرگ و بسیار است نہ  
 کہ دو دعای بزرگ و اہم چیزی کہ پنهان دارد بہت کثرت و سمعت آن (قُلْ) بگو ای محمد (أَرَأَيْتُمْ) خبر  
 دہمہ مرا کہ فی نفس الامر (إِنْ كَانِ) اگر باشد قرآن (مِنْ عِنْدِ اللَّهِ) از نزدیک خدا می (ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ)  
 پس شما کافر شدہ اید بدان بی تامل و دان (مَنْ أَضَلُّ) کیست گمراہ تر (مَنْ هُوَ) از آن کسی کہ او  
 (إِنِّي شَقِيقٌ لِّعَبِيدٍ) در خلایف باشد و در از خدای یعنی کہ باشد از شما گمراہ تر کہ پیوستہ در مقام مستبصر و عناد  
 و اکار و فساد بد و وضع موصول بجای صلب شرح طویل و نہ لیل مزید ضلال ایشان است در تفسیر امام ابوالبیث

مذکور است که ابو جهل مضررت را هم گفت آتی یا بنای آنحضرت عم ماه را بدویم کرد ابو جهل گفت ای فریض محمد شهادت میبردش با طرف و جوانب که کس فرجیده تا از مردم سوال کند که این صورت تو دیده اند یا نه اگر اهل آفاق دیده اند آیت اهدی است و گرنه سحر محمدی است پس رسول بهر طرف فرستادند هر از دویست آن خبر دادند ابو جهل گفت هذا صحن مستمر این جادوی است بهر آفاق فرار سیده حضرت عزت آیت فرستاد که (سَنَرِيْهُمْ) زود باشد که بنمایم ایشان را ایست کفار قریش را (اَيُّاَنُتَابُ) نشاندنهای قدرت خود که یکی از آن شق قمر است (فِي الْاَفَاقِ) و در کنارهای همان (وَفِي اَنْفُسِهِمْ) و در نفوسهای ایشان یعنی در که (حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ) تا روشن شود مرایشان و (اِنَّهُ اَلْحَقُّ ط) آنکه رسول ماحق است (اَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ) آیا بنده نیست پروردگار تو (اِنَّهُ) آنکه او (هَلْ يَكُنْ كُلُّ شَيْءٍ بَرهٔ چیز (شَهِيْدًا) گواه است یعنی اگر کفار و انکار معجزات تو کنند حضرت آذینه کار گواه تو بس است بعضی برانند که دلائل آفاقی اخبار آن حضرت هم بود از حوادث آتیه و دقایع کاینه چون فتح روم و یمن و فارس و آیت انفسی آنچه بیان اهل مکه واقع شده از قتل و فحط و خوف و مقهوریت و در محام آورده که آفاقی دقایع امم مانعیه است که ایشان را ازان خبر دادند و انفسی واقع روز بروز در قصول از محمد بن کعب رخ نقل کرده است که آفاقی غالبه دین اسلام است بوقت ظهور مهدی و انفسی آنچه بوقت پیغمبر هم بود از فتح که در دود و فو و اعراب و جمعی ضمیر را عاید تا دیوان دارند یعنی بنایم مردمان و ادلائل آفاقی که هم بنیان است و آیات انفسی که هلاکت ابدان است یا در آفاق اختلاف از سنه و اکنه و در انفس تفاوت کلی در احوال و امزج یا آفاقی محاسب مصنوعات است از آسمان و زمین و صهارگان و اشجار و انهار و اثمار و جز آن و انفسی بدایع حکمت و غرایب منبع که در نفس انسان مودع است و در احقات آورده که آفاق عالم کبیر است و انفس عالم صغیر و هر چه از دلائل قدرت و دو عالم کبیر است نمود ازان در عالم صغیر است

شعر

در تمام آنک جرم صغیر \* و یک انطوی العالم الاکبر \*

جمیع آنچه در عالم است \* فاصله در نشأه انسان مذرج است مجمل پس اتمان عالم متغیر متصل  
از روی مرتبه انسان عالم کبیر است و عالم انسان صغیر

رباعی

\* ای آنکه ترا است یک اسکندر و جرم \* از حرص سناش در بی نیم درم \*

\* عالم هر دو نیست و لیکن از جهل \* پنداشته تو خویش را دو عالم \*



و تطبیق آیات آفاقی و انفسی مناسب این مختصر نیست شمر از غنائق این آیهت بعون الهک القادر  
 در تفسیر جواهر گدازش خواهد یافت (الْأَنْهَمُ) بدانید که کافران (فی مَرِیْقَةٍ) در شک اند (مِنْ لِقَاءِ  
 وَبِهِمْ ط) از لغای پروردگار خود بر بخت و جرا (الْإِذَّةُ) بدانید که او (بِكُلِّ شَيْءٍ حَیْطٌ) بهر جزئی  
 محوطه قرار سنده است بعلم و قدرت و جمیع و تنامیل آشیاد اند و هر چه خواهد که در ملک خود بکند تواند  
 هیچ کس را مجال چون و چرا نیست

نظم

\* عالم بی جهل و قدرت بی محرم \* خاص مر حضرت الهی را است \*

\* آنچه باید در انفس و آفاق \* کند از حکم بادشاهی را است \*

سوره الشوری مکیه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ( ) و هی ثلث و خمسون آیه

(حَمْدٌ مَسْقُوقٌ) حروف منقطع اشارت بکوائین و حوادث فن و قایع است امام ثعلبی رج از این مجلس  
 وض نشان می کند که مرتضی علی کرم الله وجهه فتنه امی شناخته از حرم عمق و گفته اند حارق است و سیم مهملکه  
 و عین ضاب و عین سنج و قاف قدف و دال می مرفوع هست که بعد از نزول این حرف اثر اند و هی از عین  
 مبین حضرت سید المرسلین عم ظاهر شد و چون عصب بر سیدند فرمود که مرا خبر دادند که پیغمبر ما که باریست  
 من نازل خواهد شد پس ذکر قدف و سنج و خفت و امانال آن کردند تا عروج و جلال و نزول عیسی عم  
 و توفی آن احد که این حرف مهادی اسم کلیم و مجید و علیم و سمیع و قد بر احدت یا اشارت احدت  
 به حضرت حام و مجد و عالم و ثناء قدرت و در کشف الاسرار آورده که این حروف ایهای احدت بان عطا با  
 که حق سبحانه حضرت رسالت پناه عم از انانی داشت تا حوض مورد احدت یعنی حوض که در کشته  
 لبان را از است همرا بگرداند و سیم ملک مد و داد که از مشرق تا مغرب تصرف است او و رآید  
 و عین عز و ج و او که اعظم آشیانند حق سبحانه او بوده و عین ثنای مشهور او که هیچ کس بر قدرت بر نه او  
 بر حد و قاف مقام محمود او در شب معراج که در بر او ادنی احدت و در روز قیامت که شفاعت کبری است  
 نظم

\* مقام تو محمود و نامت محمد \* بدین سان مقامی و نامی که داد \*

ع (كَذَلِكَ) مثل آنچه درین سوره است از معانی (يُوحِي إِلَيْكَ) پیوسته وحی می کند بدی نوا و اِلَی  
 الْذِّیْنَ مِنْ قَبْلِكَ) و وحی کرده است بآنما که پیش از تو بوده اند از رسال (اللَّهُ الْعَزِيزُ) خدای غالب  
 که هیچ کس او را از انزال وحی باز نتواند داشت (الْحَكِيمُ) و انما بحال سبیکه سزاوار نزول وحی  
 احدت برد (لَهُ مَا فِي السَّمُوتِ) مراد احدت آنچه در آسمانها است از مخازن عوایات (وَمَا فِي الْأَرْضِ)

و آنچه در زمان احد از کواکب نمایان (وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ) و او هست برتر و بزرگتر که نعمت و عظمت و سلطان شان او راست (تَكَادُ السَّمَوَاتُ) نزدیک شده آسمانها که از عظمت او (يَتَغَطَّرُونَ) بپوشند (مِنْ قُوَّتِهِمْ) از بزرگی دیگر یعنی اول آسمان بلند است گانده بش از این یکیک منشرح گردد و در کشف آورد که این حال در ظهور کبریا و جلال اعظم و اتم احدیت چه بالای آسمان اعلیٰ عرش و کرسی و صفات ملائک اند پس ابتدا ای انظار از انجا دلیلی بزرگ احدیت بر آثار عظمت پروردگار (وَالْمَلَائِكَةُ يَسْجُدُونَ) و فرشتگان یعنی جمیع عرش با هر ایشان تنزیه می کنند ذات حق را تنزیهی مقنن (يُحْمَدُونَ بِحَمْدِهِ) پروردگار ایشان یعنی تسبیح و حمد با هم می گویند یکی نفی نامعنا است و یکی اثبات معناه (وَيَسْتَفْهِرُونَ) و آفرینش طلبند از خدا (لَمَنْ فِي الْأَرْضِ) از برای کسی که در زمین اند از مومنان (إِلَّا أَنْ اللَّهَ) بدهد امید درستی که خدا (هُوَ الْغَفُورُ) او است آمرزنده گناه بندگان (الرَّحِيمُ) مهربان برایشان بقول تو به (وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا) و آنانکه فرا گرفتند (مِنْ دُونِهِ) بجز خدا (أَوْلِيَاءَ) دوستان یعنی خدا و شرکا که بدوستی ایشان را پرستش می کنند (اللَّهُ حَفِيفٌ) خدا ای نگاهبان است (عَلَيْهِمْ) بر اقوال و احوال و اعمال ایشان و مناسب آنها خواهد داد (وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ) و نیستی تو ای محمد بر ایشان (بِوَكِيلٍ) گماشته شده تا فطرت اعمال ایشان کنی بلکه بر تو است دعوت و تبلیغ احکام شریعت (وَكَذَلِكَ) و بهیچانکه وحی کردیم به پیغمبری بلسان قوم او (أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ) وحی کردیم تو (قُرْآنًا عَرَبِيًّا) قرآنی بلسان قوم تو که عربند (لَعَلَّكَ تَأْتِمُرُ بِالنَّاسِ) اهل مکه و مدینه را که کلمه است (وَمِنْ حَوْلِهَا) و هر که را که آن باشد یعنی جمیع امالی بلدان را و مقرر است که نام زمین را ازین مکه بسته کرده اند پس اصل هر بلاد او است و هر برعالی دی اند (وَتَذَكَّرُ) و بیم کنی مردمان را (يَوْمَ الْجَمْعِ) روز جمع یعنی روز قیامت (لَا رَيْبَ فِيهِ) هیچ شک نیست در وقوع آن و او را روز جمع گفت که خلق از این و آخرین و آنجا مجتمع باشند با جمیع کشته ارواح با اشباح یا اعمال یا هر کس را بپوشان او بعد از اجتماع دیگر مار و ستمق سارند ایشان را (فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ) گروهی را در بهشت برند که مومنان مومنانند (وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ) و گروهی را در دوزخ افکند که منافقان و مشرکانند (وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ) و اگر خواستی خدا (لَجَعَلَهُمْ) بر آید گردانیدی همه خلایق را (أُمَّةً وَاحِدَةً) گروهی یک تا براه هدایت یا در طریق ضلالت (وَلَكِنْ يَدْخُلُ) و لیکن درمی آرد (مِنْ يَشَاءُ) هر که خواهد براه نمونی و توفیق عبادت (فِي رَحْمَتِهِ) در بهشت خود (وَالظَّالِمُونَ) و ستمکاران یعنی هر گرانان یا بندگان غایت و فسادان از اهل شرک و فساد

(مَالَهُمْ) نیست مرا ایشان را (مَنْ وَلِيَّهِ) هیچ دوستی که متولی کار ایشان گردد (وَلَا نَصِيرُهُ) و نه یاری که خدا ب از ایشان بر دارد (إِنَّمَا اتَّخَذُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ) بجز خدای (أَوْلِيَاءَهُمْ) و نه دوستی که بستان مانند اقسام و لات دوستی ایشان می زند (فَاللَّهُ) پس خدای بحق (هُوَ الْوَلِيُّ) و اوست دوستی که دوست گیرد و بستان را (وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ) و او اوست که زنده گرداند مردگان را بقدرت نه بستان عاجز ایشان (وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ) و خدای بر هر چیز (قَدِيرٌ) توانا است و اقسام ایشان را توانائی نیست \* نظم \*

\* اوست قادر بر حکم کن فیکون \* \* یغرا و جمله عاجزند و زبون \*

\* مخرج را سببی قدر نفس ره نیست \* \* عقل ازین کار خانه آگه نیست \*

ع (وَمَا اخْتَلَفْتُمْ) و آنچه اختلاف می کنید ای مومنان (فَیْهِ) در آن چیزها کافران (مِنْ شَيْءٍ) از هر چیزی از امور دین و دنیا (فَحُكْمُهُ) پس حکم او معروض است (إِلَى اللَّهِ ط) بجزای و او حکم خواهد کرد در آن روز قیامت (ذَٰلِكُمْ) آن سس که حکم بحق صفت اوست (اللَّهُ) خدای بحق است (رَبِّیْ) پروردگار من (عَلِیْهِ) بر او نه بر یغرا و (وَتَوَكَّلْتُ) اعتماد کردم در هر کار و امورات خود بکرم دی تئویض نمودم (وَأَلِیْفَةُ) آئینب \* (وَبِرِّی) و بر می گردم در همه احوال فی التحقیق بند در اجزاء و مرصع و آب نیست (فَاطَرُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ط) آفریننده و پدید آورنده آسمانها و زمینها (جَعَلَ لَكُم) بیا فرید برای شما (مِنْ أَنْفُسِكُمْ) از جنس شما (أَزْوَاجًا) زنان (وَمِنَ الْإِنْعَامِ) و آفرید از چهار پایان (أَزْوَاجًا) صنفهای گوناگون (یَذَرُكُمْ) ببار می گرداند شما را (فَیْهِ ط) در ترا دج و تناسل دین و بر از خلقت (لَیْسَ) نیست (كَمَثَلِهِ) مانند او (شَيْءٌ) چیزی نظیر مثل در کلام عرب زاید می باشد مثل قول تالمی فان أسوا بئس ما آمنتم به یا مثل معنی ذات است چنانچه گویند مثلاً لا یفعل که او درین آیت شاید مثل را بر حقیقت گفته است چنانچه مودی شود به تاقص که اثبات مثل و نفی آن است

\* بیت \*

\* ذات ترا صورت دیو ندانی \* \* تو بکس و کس بگو مانند نی \*

\* شعر \* جل اله بهمین آن قدری حقیقه \* \* من لاله المثل لا تضرب له المثل \*

(وَهُوَ السَّمِيعُ) و او شنوا است مجموع سموعات را (الْبَصِيرُ) بینا است هر مبصرات را (لَهُ) مراد است (مَعَالِیدُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ط) کلبه های خرابین آسمان و زمین یعنی مفاتیح رزق به خزینه آسمانها مطراست و گنجینه زمین نبات (يُبَسِّطُ التَّوْزُقَ) سباده می گرداند و زری را (لِمَنْ يَشَاءُ) برای هر که می خواهد بقضای ارادت (وَيُقَدِّرُ ط) و تنگ می سازد بر هر که می خواهد بر وفق مشیت



از دین یا از قرآن یا از پیغمبر هم (مُزِیْبٌ) شکمی در تهمت افکنده (فَلَاذِلْکَ) پس برای این تفرقه که از ایشان واقع شده (فَإِنْ عَجَبْتَ) بخوان مرخاق را با اتفاق بر ملت اسلام (وَأَسْتَقِمْ) و دست تقیم پناش بر دعوت (کَمَا أُمِرْتُ) همچنانکه فرموده شده بآن دو تپیان آورده که ولید بن مغیره با حضرت دوست پناه عم گفت از دین و دعوت که داری رجوع کن تا من نصیحتی از اموال خود نمودم و شبیه بین ریزه کرده که بدین بداران باز آئی تا در خرد خود و عقیده تو در آورم این آیت نازل شد که بر دعوت خود بقییم و در دین و ملت مستقیم باش (وَلَا تَتَّبِعْ) و پیروی مکن (أَهْوَاءَهُمْ) آرزوهای باطله ایشان را (وَقُلْ أَعْتَدْتُ) و بگو بگردیدم (بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ) بآنچه فرود ستاده است خدای (مِنْ كِتَابٍ) از کتاب بر من و بر اندیاهم پیش از من یعنی بر جمیع کتب منزلت ایمان دارم و حق سبحانه در همه کتابها توحید حکم کرده است (وَأُمِرْتُ) و فرموده شدم (لَأَعْدِلَ) بآنکه عدل کنم و سعیت بآنکه ارم (بَيْنَكُمْ ط) میان شما یعنی اشرف و ارذل را بحق خوانم و در بنایخ شرایع و حکومت میل نکنم (اللَّهُ رَئِیْسُکُمْ ط) خدای آفریدگار مملو شماست (لَنَا أَعْمَالٌ) ما را است جزای کردارهای ما (وَلَكُمْ أَعْمَالُکُمْ ط) و مر شمارا است پاداش اعمال شما (لَا حِجَّةَ) هیچ خصوصی نیست (بَيْنَنَا وَبَيْنَکُمْ ط) میان ما و شما یعنی حق ظاهر شده و احتیاج را بحال نماند و اگر کسی خلاف کند از روی عناد و سرکشی خواهد بود (اللَّهُ يَجْمَعُ) خدای جمع کند (بَيْنَنَا) میان ما بقیاست (وَالِیْمِ الْقَصِیرِ) و بسوی او است باز گشت همه نزد بعضی حکم مردم احتیاج بآیت است (وَالَّذِینَ یُحَاجُّونَ) و آنانکه از کنار خصوصیت کند و حال در دند (فِی اللَّهِ) در دین خدای عزوجل (مِنْ بَعْدِ مَا تَنْتَهِیْ عَنْهُ) از پس آنکه اجابت کردند مرقول خدای را یعنی در روز تریاق افراد آورده بر رویست یا مراد یهودند که محسن خدای را اجابت نموده اند در توریست و بهمطفی عم ایمان آوردند و دنیا آنکه مجادله می کنند پس از آنکه خدای اجابت کرد دعای رسول خود را باظهار معجزات و دلالت کند بر صدق او (حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ) حجت ایشان باطل است (عَذَابُ یَهُودَ) نزدیک پیرو و دیگر ایشان هر بعد از ظهور آیات ایراد صحیح خصمانه محض است (وَعَلَمَهُمْ خُضْبٌ) و برایشان است خشم خدای بسبب مجادله و ابطال دین (وَلَهُمْ) و مرایشان را است حجت کفر ایشان (عَذَابٌ شَدِیدٌ) عذاب سنگین که آن آتش دو زخ باشد (اللَّهُ) خدای بحق (الَّذِی أَنْزَلَ الْکِتَابَ) آن کسی است که فرود ستاده است کتاب را (بِالْحَقِّ) بر راستی و درستی (وَالْمِیزَانَ ط) و منزل گردانید برآزور که میوزنات آن بسنجند تا در باره خرد و فرو شده ظلم بکنند و محققان برانند که مراد از میزان

عدل است در معاملات و ازال در استی بسیران کثابت کرد که آنکه عدل است و ازال عدل عبارت باشد از فرمودن بدان و در عین المعنی آورده که مراد از میران محمد است م که قانون عدل بوی سمهد می باید و ازال و ارسال او است (وَصَائِدٌ رَيْكٌ) و چه چیز دانا که ترداد نو بدانی (لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ خَبْرٌ) شاید که وقت قیامت نزدیک بود انام ذاهبی فرمود که لعل برای تحقیق است یعنی البته صی که در آن قیامت قایم شود نزدیک است (يَسْتَنْجِلُ) شتاب می کند (بِهَاجًا) ساعت یعنی بآمدن آن (الَّذِينَ) آنانکه (لَا يُؤْمِنُونَ بِهِاجًا) نمی گردند بآن یعنی استنجیل از روی تکذیب و استهزا است بای خواهند که پیشمهرم و تنی معین کند آن وقت بیاید قیامت نیاید ایشان را هر دو محبتی باشد (وَالَّذِينَ آمَنُوا) و آنانکه گردیدند بخدا و رسول او و قیامت (مُشْفِقُونَ) ترسانند (مِنْهَا) از قیامت بر نمی دانند که خدای بایشان بر کند و محاسبه و مجازات بر چه و چه بود (وَيَعْمَلُونَ) و سمهد اند (أَنَّهُمُ الْحَقُّ ط) آنکه آمدن ساعت راست است (الَّذِينَ يُعَارُونَ) به آیند که به تحقیق آنکه خصوصت و عدل صی کند (فِي السَّاعَةِ) در آمدن قیامت (لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) هر آینه در گمراهی اند دور از صواب (اللَّهُ لَطِيفٌ) خدای دانا است یا نیکوکار (بِعِبَادِهِ) بر بندگان خود (يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ ط) و روزی دهد با لطف خود و هر که خواهد (وَهُوَ الْقَوِيُّ) و او توانا است و لطف و رحمت (الْعَزِيزُ ط) غایب در حکم و ارادت در فصول آورده که لطیف چهار معنی دارد یکی مهربان و انام قشیری فرموده که از لطف ارادت که بیشتر از کفایت دهد و کمتر از قوت کار فرماید دوم نوازنده و گام نوازندگی بآن بر ابر که بندگان را بخود اضافت فرمود سوم باریک دان و در بین که خفیات امور را داند و اصرار صد و بر پوشیده ماند و چهارم پوشنده کار که کس را بر سر قضا و قدر او راه نبود و در کار او چون و چرا دخل ندارد \* نظم \*

\* کسی ز چون و چرا دم نمی تواند زد \* که نقش بند حوادث درای چون و چرا است \*

\* چرا گو که چرا دست بسته تقدیر است \* ز چون ملاف که چون نیز پایال قضا است \*

در موضع آورده که لطیف آن است که خواص امور را بنام داند و برایم جمهور را بجم در گذراند در ترجمه شریف فرموده که لطیف آنست علم ثلث او محیط بر خواص امراض مصالح و حکمت با بهره اش مشتمل بر عواید منافع باشد در کشف الاسرار معنی لطیف همین و بر آورده که نسبت بقدر خود دارد و و شکرا بنده را نه خواست در آیت نکات بسیار و نواید بشمار است و حواله اطلاع معنی لطیف بقصیل بر جواهر التفسیر است (مَنْ كَانَ يُرِيدْ) هر که باشد که خواهد بهی خود (حَرْثَ الْآخِرَةِ) گنست خزان سرای

یاباد اش آن را ( نَزِدْ لَهُ ) یعنی فرایم مراد را ( فِی حَرْثِهِ ) ( در ذرع خرباد ) ثواب آخرت از ثواب آن جهان بزرگتر خرداد از جهنت تمثیل یعنی چنانچه کشت دانه و امی افزاید تا یکی ازان بسیار می شود و هم چنین همای مومن و زبرد نژاد و خدای تعالی افزون می گردد تا حدی که یکذر هر ابر که اند شود ( وَمَنْ كَانَ یُزِیْدُ ) و هر که باشد که خواهد بگردار خود ( حَرْثُ الدُّنْیَا ) نیکی و نیکو سعی کند در حصول متاع آن ( تَوْفِیْقَهُنَّهَا ) بدویم ادر از دنیا آنچه به قسمت از فی نصیب او باشد ( وَمَا لَهُ ) و نیست مراد را ( فِی الْآخِرَةِ ) در آن سرای ( مِنْ نَصِیْبٍ ) هیچ بهره مراد کفران کنند که همین دنیا خواهند و بس با منافقا نیکه و عز و مایه مومنان اتفاق نمودندی و غرض ایشان غنیمت بودی و بس درین آیت فرمود که هر که دنیا خواهد آنچه نقد بر نکرده باشیم بوی دهمیم و از قسمت آخرت بی بهره ماند و هر که آخرت طلبد نصیب خود از دنیا ببرد

و در عتبی زیاده از زیادت فیض یابد

❦ بیت ❦

\* دنیا طلبی بهره دنیات دهند \* عتبی طلبی هر دو یک جات دهند \*

جهان است که کافران تصور کرده اند ( اَمْ لَهُمْ شُرَکَاءُ ) آیا برای ایشان را ایماز اند یعنی مرا ایشان را دیوانه است که در معصیت شریک ایشانند ( شُرَعُوا لَهُمْ ) نهادند برای ایشان یعنی یار است و در دل ایشان ( مِنَ الذِّیْنِ ) از کیش جاهلیت ( مَا لَهُمْ یَا ذُنْ ) آنچه دستور می نداده است و نفرموده ( بِهَ اللّٰهُ ) تا آن خدای هیچ کس را مانند شرک و انکار بهشت و عمل برای دنیا و تخریم بجهنم و ساید و اشغال آن ( وَلَوْلَا کَلِمَةُ الْفَصْلِ ) و اگر نه کلمه راست بودی یعنی قضای سابق بتاخر مکافات ایشان ( الْقَضِی بَیْنَهُمْ ) هر آنکه حکم کرده شده بودی میان کافر و میان مومن یا میان مشرکان و مشرک هر یک جزا از زیاده بودندی آماده فصل میان ایشان در قیامت است ( وَاِنَّ الظَّالِمِیْنَ ) و بدو ستیکه ستمگاران یعنی کافران ( لَهُمْ ) مرا ایشان است در آن روز ( عَذَابٌ اَلِیْمٌ ) عذابی دردناک و ایمن و بی انقطاع باشد ( تَرَوِی الظَّالِمِیْنَ ) به بینی مشرکان را در قیامت ( مُشْفِقِیْنَ ) نترسان و هراسان ( مَا کَسَبُوا ) از جزای آنچه ایشان کسب کرده باشند ( وَهُوَ ) و وبال اعمال و افعال ایشان ( وَاَقِیْعَ بِهِمْ ) در سنده است بدیشان ( وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوا ) و آنرا که گردیده اند ( وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ) و عملهای ستوده کرده اند ( فِی رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ ) ( در مرغزارهای بهشت اند یعنی خوشترین بختها و زیاده است از این زمین آن ( لَهُمْ ) مرا ایشان را است در بهشت ( مَا یَشَاءُوْنَ ) آنچه خواهند و آرزو دارند آماده و منتر شده ( عِنْدَ رَبِّهِمْ ) نزد یک بروردگار ایشان ( ذٰلِکَ ) آنچه مذکور است از کرامت بهشتیان ( هُوَ الْفَضْلُ الْکَبِیْرُ ) آن است فضل بزرگ

که حق سبحانه بر بندگان تفضل فرموده و در جنب آن نفیم قانی و نبوی بنیامت و غیره و فرمایند است (ذَلِكُمْ) آن ثواب که بخرداد (الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ) آن است که مرده میدهد برای بدان (عِبَادًا) بندگان خود را (الَّذِينَ آمَنُوا) آنانکه ایمان آورده اند (وَعَسَىٰ أَهْلُ الْأَعْيُنِ ط) و کارهای شاید نه کرده اند و تقدیم این خبر باین که استنها جهت از بداد سر و موسمان است و آنکه که عمل ایشان ضایع نیست پس  
 بمراسم خودیب اجتهاد نمایند و بر وظایف عبادت بفرمایند  
 \* نظم \*

\* کار نیکو کن اگر می توانی \* که جزا هر چه نیکو تر بگو کار دهند \*

\* کار اگر نیست تراد و طمع اجر مباش \* مزد مزد و رها نه کردار دهند \*

انام ثانی از قناده رض تفضل می کند که گروهی از شرکان اجتماع نموده بایکدیگر گفته هیچ در یافته اید که محمد عمر بر علی که رسالت آن است از دعوت و ابلاغ هیچ مزی می خواهد بانی این آیت نازل شد که (قُلْ) بگو ای محمد (لَا أَسْأَلُكُمْ) نمی خواهم شما را (عَلِيَّةً) بر رسانیدن پیغام (أَجْرًا) مزدی و هیچ پیغمبر از است برای دعوت مزی نخواسته و در بیان از این عباس رض تفضل فرمود که چون حضرت رسالت پناه هم بمنده آمد اکابر انصار بخیرست سبب اخیار آمده گفته توبه بر خواهشائی و در دین رهبرائی و می بینیم که اخراجات توبه بسیار است و داخل توکم اگر فرمائی قدری اموال خود الطیب نفس را شرح حد را جمع کرده بیاوریم و بخیرام عتبه علیه السلام بیاوریم تا در حواجج خود صرف کنند و خاطر عاقل را از ان مفرغ اغنی دست ده این آیت نازل شد که بگو ای محمد که من تبلیغ رسالت از کسی مزد طمع ندارم (إِلَّا الْقَوَّةَ) لیکن دوستی می طلبم (فِي الْقُرْبَى) در خویشی یعنی قریش باید که مراد دوست دادن برای قریشی که بایر ایشان دارم و چون اصله و هم افتخار می کنند و مرا هیچ طغی از قریش نیست الا که مرده شسته قرابتی است پس باید که مرایای دهند بر دشمنان و با من دشمنی نکنند این معنی به نسبت قول قتاده بسیار واضح است و لفظ آمد مراد وجودت نبیه است در ذوی القری یعنی من مزدوری رسالت نمی خواهم لیکن خویشان مراد دست دارنده از این عباس رض منقول است که صحابه رض بعد از نزول این آیت گفتند یا رسول الله خویشان شما که مودت ایشان باید که کدام اند فرمود که علی و فاطمه و حسن و حسین رض و در تقدیر ثعلبی آورده که خویشان حضرت رسول عم بنو هاشم و بنو المطلب اند که خمس برایشان قسمت باید کرد و در بعضی مراد از ذری القرب است بخدای یعنی دوست داریده آنکه تقرب کنند بخدای با اعمال صالحه (وَمَنْ يَقْتَرِفْ) و هر که کسب کند (حَسَنَةً) نیکی را یعنی طاعت و در معین المعانی آورده که



صدا اینجا محبت آل بیت منعم است که هر کوا آن باشد (قَدْ لَئِنَّ) زیاده کثیم ظاهر او را (فَبِهَا حَسَنًا ط) و در آن حسنه یعنی سجاافت سازیم ثواب آن حسنه را (إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ) بدو سببکه خدای تعالی آمرزنده است گناهکاران را (شُكُورٌ) پذیرنده طلعت فرمان برداران را (أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى) بامکه می گویند کافران که بر می باعد محمد و بر می بند و (عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ط) بر خدای و دروغ بوسی نبوت یانه دل قرآن (فَإِنْ يَشَأْ اللَّهُ) پس اگر خواهد خدای (يَخْتِمُ عَلَى قَلْبِكَ ط) مهرند بر دل تو اگر افران کنی و قرآن بر تو فراموش گرداند یا مهرند بر دل تو بصبر و شکستیائی تا از آزار و جنای ایشان متضرر نشوی در حقیقت صلی از سهل بن عبد الله قدس الله سره نقل می کند که مهرشوق ابی و محبت لم بر دل تو نهند تا القامات بغیر وی نکنی و از اجابت و ابای خلق فارغ گردی (وَيُخْرِجُ اللَّهُ الْبَاطِلَ ط) و محو کند خدای کجی و نادر استی را (وَيُحَقِّقُ الْحَقَّ ط) و آشکارای گرداند حق را (وَيُكَلِّمُ الْقُلُوبَ ط) سخنمان خود یعنی بومی با حکم نغما که هیچ کس دفع آن توانه کرد (إِنَّهُ) بدو سببکه خدای (حَلِيمٌ بِذَاتِ الْعُدُورِ ط) دانا است بهر چه در دلها است یعنی و استی تو در سطره افرازی ایشان تو بر و مخفی نیست در عین المعانی از این عباس رضی روایت فرموده که بعد از نزول آیت قل لا اله الاکام علیه اجراد و خارج بعضی خطور کرده بود که بدینمهر را بدوستی خویشان خود امر می فرماید تا بعد از وفات ایشان بریم ویر ما حکم کند جبرئیل عم آن حضرت داعم جرداد و اتهام آن صبح بدین آیت و حضرت هم بلای ایشان گفت و ایشان گفتند یا رسول الله گواهی عید هیم که تو و است گوئی و ما فین اندیشه تو به کردیم این آیت نازل شد که (وَهُوَ الْذِي ط) و او است آن کسی که بر محض کرم خود (يَقْبَلُ التَّوْبَةَ ط) قبول می کند تو را (عَنِ عِبَادِهِ ط) از بندگان خود یعنی چون بد و نافر گردند و از گناهی که کردند است و در زمان باز گشت را در بند برد (وَيُعْفِرُ ط) و فرگذارد (عَنِ السَّيِّئَاتِ ط) از بدیهای ایشان یعنی بعد از توبه جرمها را از ایشان و رگذارد (وَيُعَلِّمُ ط) و میداند (مَا تَفْعَلُونَ ط) آنچه کنند بعد از آن از نیکی و بدی و مخفص بیامی خواند یعنی خدای می و اند آنچه شما می کنید از گناه و توبه (وَيُسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا ط) و اجابت کند خدای بر آما که گردیدند (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ط) و کردند عملهای پسندیده (وَأَنْزَلْنَاهُمْ ط) و فریاده گرداند مسؤل ایشان را (عَنِ فَضْلِهِ ط) از فضل خود یعنی بدیهای ایشان را آنچه جرات خواستن آن نداشته باشند از دست و مقام و انکار فروع و ناکر ویدگان (لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ط) مرا ایشانرا است عذاب سخت که دل حجاب و دوام عتاب است بهیچ رنج و عتاب بدتر از مذلت حجاب نیست

بیت \*

\* نه هیچ رنج تو مطابق دلم نماید روی \* \* جر آنکه به کنی در حجاب حرمانش \*

آوردند که امحاب و مده دس که بنظر دفاقمی گذر ایندند و دومی در خاطر ایشان گذشت که هر باشد که ما تو بگویم  
 باشیم و مال خود اذنان و فلان غیر تصرف کنیم این آیت آمد که (وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الْبَرْقَ دَیْ خَدَیْ وَ دَیْ رَا (لَعَبَادُهُ) مَرَبُّنَ کَانَ خُودُ و ابرایشان فراخ گردانیدی (لَبَغُوا) هر آینه ستم کردندی  
 (فِی الْأَرْضِ) در زمین و با ستملا و استعلا بیرون آمدندی یا تکبر و زیدندی: خدا کردندی و این در غالب  
 است پندی النورین و عبد الرحمن بن خوف عرض مال دارترین قوم بوده اند و هرگز اذایشان اثر نبی و طغیان  
 ظاهر نشد و گفته مال دنیا بسببه باران است که بر تمام زمین رعد و اذهر قطره اذان گیاهان روید \* بیت \*  
 \* باران که در لطافت طبعش خلاف نیست \* در باغ لا کردید در شوره بوم خس \*

و چون اغلب طبع خلق بجانب هوا و هوس مایل است و برورش صفات بهیسی برایشان غالب  
 و مال دنیا درین ابواب قوی ترین اسباب است پس اگر حق سبحانه و دوزی بر خلق فراخ کردی اکثر  
 باغی و باغی شده اند پس آنرا به حکمت قسمت نمود چنانچه فرمود (وَلٰکِنْ یَنْزِلُ) ولیکن فرود می فرستد  
 و دوزی را (بِقَدَرٍ) به تقدیر ازلی (مَا یَشَاءُ ط) آنچه می خواهد برای هر که می خواهد (اِنَّکَ بَعْبَادُهُ) بدستی که او  
 پند بندگان خود (خَبِيرٌ) داناست باحوال ایشان (بَصِيرٌ) بینا است یعنی هم می بیند و میداند که هر کس را  
 چه باید و چندی باید و کی باید (وَهُوَ الَّذِیْ یَنْزِلُ الْغَیْثَ) و او است آن کس که می فرستد باران را (مِنْ بَعْدِ  
 مَا قُنُطُوا) پس از آنکه تو امید شده اند از آمدن آن (و ینشور رحمته ط) و پراگنده کند رحمت خود یعنی باران را  
 منتشر گرداند و کوهها و بیابانها (وَهُوَ الْوَلِیُّ) داد است دوست مومنان و زنده کار ایشان بفرستادن  
 باران و نشر رحمت و احسان (الْحَمْدُ) ستوده بهر زبان باستانی و سپاس دادن (وَمِنْ آیَاتِهِ)  
 و از دلائل قدرت و نشان های عظمت او (خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ) آفریدن آسمانها و زمینها  
 است (وَمَا یُبْثَرُ) و آفریدن آنچه برانگه کرد (فَیْهِنَّ) در آسمان و زمین (مِنْ دَآئِبَةٍ ط) از جنبه گان یعنی  
 زنده گان چون ملائکه و جن و انس و سایر حیوانات (وَهُوَ) و او یعنی خدا ای (عَلٰی جَمِیْعِهِمْ) بر جمیع کردن ایشان  
 در عرش محشر (اِذْ اِشْأَهُ) هرگاه که خواهد (قَدْرٌ) توانا است و مستکن ازان و غیر عاجز و ازان (وَمَا  
 اَصَابَکُمْ) و هر چه ب شما میرسد ای مومنان (مِنْ مَّصِیْبَةٍ) از مصیبت و آفتی بال یا بن و اهل و عیال  
 (فَیَمَّا کَسَبْتُمْ اَیْدِیْکُمْ) پس بسبب آن است که کسب کرده و دهنهای شما یعنی ثمرت مواهی است  
 و هر چند که بعضای من است اما عقوبت گناهان شماست (و یرفعوا) و عفو می کند و ذری می گذرد (عَنْ  
 کُفْرِهِمْ ط) از پیروی گناهان و اگر بی گناهی را زبان زنده موجب زیادتی ابرار خواهد بود و امام ابو لیلیت روح

و از تفهیم خود آرد که مرا تفضی علی اکرم الله و جبر فرموده که اسید و ازترین آبی که خدا می بخشد بر این منبر خودم  
 فرست تا این آیت است زیرا که جبراد که بسبب بعضی گناه معصیت می رسانم و از بسیاری عفو  
 می کنم و وی اذن کریم تر است که گناهی را که یگانه عفو کند و دنیا و دیگر بار در عقبی عفو است آن کند  
 (وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ) و نیستید شما ای کافران عاقل گناهان خدا را اگر از انما ذاعربا از عذاب کردن مستحق  
 (فِي الْأَرْضِ) در زمین (وَمَا لَكُمْ) و نیست شما را (مَنْ ذُوْنُ اللَّهِ) بحر خدا می (مَنْ ذُوْنِی) هیچ دوستی که  
 کار سازد در دنیا (وَلَا نَصِيرُهُ) و نه یاری که بازدارد عذاب و عقوبتی (وَمَنْ آيَاتُهُ الْجَوَارِ) و از نشانیهای  
 توانائی او ستیهای و دان است (فِي الْبَحْرِ) و در دریا (كَالْأَهْلَامِ ط) مانند کوهها در عظمت (إِنْ يَشَاءُ)  
 اگر خواهد خدا ای (يَسْكُنُ الرِّيحُ) سکن گرداند باد را اگر بسبب رفتن کشتی است و چون باد سکن  
 شود (فَيُظْلَلْنَ) پس گردند ستیها (وَأَكْبَدُ) است تا دکان (عَلَى ظَهْرِهِ ط) بر پشت آب و اهل کشتی  
 نور گرد آب اغطراب افتد (إِنْ فِي ذَلِكَ) بدوستی که در تسخیر ریا و اجرای صفاتین (لَايْتِ)  
 بر آید و آنها است (الْكَلِّ صَبَارًا) بر هر صبر کننده را در کشتی (شكوره ط) سپاس دارنده بود وقت ضرورت  
 از کشتی (أَوْ يُوقِفَهُنَّ) یا اگر خواهد هلاک کند کشتیها یعنی انانی آنها (بِمَا كَسَبْنَ) بسبب آنچه گردند  
 از صغاصی (وَيُعَفِّ) و در می گذراند (عَنْ كَثِيرٍ ط) از بسیاری گناهان اهل کشتی و گفته اند نجات میدهد  
 بسیاری را از ذرق شدن پس اگر خواهد خلاص کند مومنان را و اگر خواهد هلاک کند کافران را تا تمام کشیده  
 باشد از ایشان (وَيَعْلَمُ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ) و تا بداند آنها که خصوصیت می کنند (فِي آيَاتِنَا ط) و در دلائل  
 قدرت ما که در محل نزول بلا (مَالَهُمْ) نیست مرا ایشان را (مَنْ هَاجِرٌ ط) هیچ گریزگاهی (فَمَا أَوْتِيتُمْ)  
 پس آنچه داده شده اید (مَنْ شَيْءٍ) از چیزی که تملق بدین جهان دارد چون مال و فرزند (فَمَتَاعُ الْعَمِیْرِ)  
 الدنیا ط) پس آن بر خورداری زنگانی دنیا است یعنی نازنده اید از آن تتریع می گیرید (وَمَا حَسَدُ اللَّهِ)  
 و آنچه نزد یک خدا است از ثواب آخرت و نعیم بهشت (خَيْرٌ) بهتر است (وَأَبْقَى) و بایند (وَالَّذِينَ)  
 آمَنُوا) برای آن ساینکه گردیدند (وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَرَكُونَ ط) و بر آفرید کار خود و توکل می کنند (وَالَّذِينَ)  
 و برای آنها که (يُجْعَلُونَ) پر میزند یا یک سومیرند (كَبَايُرُ الْإِثْمِ) از گناهان بزرگ (وَالْفَوَاحِشُ)  
 و از کارهای زشت (وَأَذَانًا غَضِبُوا ط) و چون خشم گیرند بر مردمان بسبب رنجی و زیانی و دیگر  
 که بایستادن رسیده باشد (يَنْفِرُونَ ط) ایشان در می گنزدند آنها را عفو می کند در عتاب آورده که  
 این آیت در شان فاروق اعظم رس است که او را در که دشنام میدادند و چون در خشم می شد فرمی خود

و تعرض بشما نمی گردد و بنیان آرد و ده که ده باره ابو صدیق وض است که او را بر انفاق تمام مال ملاست کرد و بیشتر و سینه و او طم و زید و مستعرض لا ایمان نمی شد و ظاهر آنست که در شان ایشان هر دو دیگر مسلمانانست که بطریق ایشان موافقت نمایند و صیغه جمع بدین معنی دال است که تشری و تسبیح \* بصمت \*

\* مسفرق کار خود چنانم که دگر \* \* پروای ملاست گریه بیگارم نیست \*

(وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا) و برای آنکه اعجابت کردند (لِرَبِّهِمْ) مرید و رگزار خود را امراد انصار اند که حضرت پیغمبرم ایشان را ایمان خواند فی الحال بطوع و رغبت قبول کردند (وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ) و پایی داشتند نماز را یعنی ادا کردند بشرايط و ارکان در اوقات آن (وَأَنفَقُوا) و کار ایشان (شوری) باشد و است (يَتَّبِعُهُمْ) پیروان ایشان یعنی هرگاه که گوی کنند بصواب دید بگرد بگرد کنند (وَصِمَارٌ قَنَاهُمْ) و از آنچه عطا کردیم ایشان را از اموال (يَنْفَقُونَ) \* نفقه می کنند در راه خدا ای (وَالَّذِينَ) و برای آنکه (إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ) چون برسد ایشان را ستمی از کافران (هُمْ يَنْتَقِصُونَ) ایشان از دشمن خود انصاف ستانند یعنی از ایشان انتقام کنند زیرا که انتقام از کفار فرض است و جهاد کردن با ایشان لازم (وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ) و پاداش گردانده (سَيِّئَةٍ مِّثْلَهَا) \* کردار بدی است مانند آن لفظ حدیث در ثانی آنکه نه سبیه است بر سبیل از دواج گناه است چنانچه و ان عاقبتهم فعاقبوا (فَعَنَ عَفَا) پس هر که عفو کند از ستمکار خود که مسلمان باشد و ترک انتقام نماید از وی (وَأَصْلَحَ) و باصلاح آورد میان خود و ظالم خود (فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ) پس مزد او بر خدا ای است و ده مبهم دلالت بر شرف و عظمت موجود دارد در بنیان از حسن بصوری و ج نفل می کند که روز قیامت ند خواهد رسید که هر که بر خدا ای مزد می دارد و گویند بر زبان بر نخبزدگر کسی عفو کرده باشد از مظالم \*

\* نظم \*

\* عفو از گناه سبیرت اهل فتوت است \* \* بی حام و عنوکار فتوت نام نیست \*

\* بگذر ز خود خصم و کرم کن که عاقبت \* \* در عفو لانی است که در انتقام نیست \*

(إِنَّهُ) بدو ستمکار نه ای (لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ) \* دوست نمی دارد ستمکاران و ایستگاری که ابداً گفته بستم یاد و انتقام از در گذرند (وَلَمَنِ انْقَضَتْ) و هر که کینه کشد از ظالم (بَعْدَ ظُلْمِهِ) پس از آنکه بر دستم کرده باشد (فَأُولَئِكَ) پس آن گروه کینه کشندگان (مَاعْلَيْهِمْ) نیست بر ایشان (مِنَ السَّيِّئِ) \* هیچ راهی بتناوب و ملاست با ایشان را گناه نیست (إِنَّمَا السَّيِّئُ) جز این نیست که ستم و معاصیه (عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ) بر کسانی است که ابداً ای ستم کنند بر مردمان (وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ)

و افزونی جویند و از عذرها گذرند و در زمین (بِغَمْرٍ نَحَقٍ ط) بنیر حقی و حقی (أُولَئِكَ) آن کرده موصوف نظام  
 و نبی (لَهُمْ) مرا ایشان را است (هَذَا ابْنُ الْجَمِّ ه) خدای دو دنیا که بینه اب دوزخ (وَلَمَنْ صَبَرَ)  
 و هر که شکیبایی کند بر آزاد مردمان (وَقَفُوا) و در گذرد از سظام ایشان و انتقام نکشد (لَنْ ذَٰلِكَ)  
 بذر صتی که این صبر و غمرا (لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ) از بهترین کارهاست امام زاهد روح گوید این از کارهای  
 مردان مرد است و هر کس و این وقت نباشد که چنانکه دو فاکند

\* بینه \*

\* و کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم \* که در طریقه ماکفری است و نجیدن \*  
 (وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ) و هر که از گذارد خدای (فَمَا لَهُ) پس نیست مراد را (مِنْ وَلِيٍّ) هیچ دوستی که  
 کاری کند (مَنْ بَعْدَهُ ط) از پس فرد که استن خدای مراد را (وَتَرَى الظَّالِمِينَ) دمی بینی تو کافران را  
 (لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ) آن هنگام که بینه اب را یعنی روز قیامت (يَقُولُونَ) گویند (هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ) آیا  
 نیست بوی بازگشتن بدینا (مِنْ سَبِيلٍ ه) هیچ راهی و داده که برویم و تدارک مافات کنیم (وَتَرَاهُمْ) و بینی  
 کافران را که در آن روز (يَعْرِضُونَ) عرض کرده می شوند (عليها) بر آتش و دوزخ کنایه غمرا که است  
 جهت وضوح به معلوم است که عرض کافران بر آتش خواهد بود (خَائِعِينَ) در حالتیکه فروشان باشند  
 و حقیران (مِنْ أَلْدَلِ) از خواری و رسوائی (يَنْظُرُونَ) می نگردند بموی آتش (مِنْ طَرَفٍ خَفِيِّ ط)  
 از گریستن پنهان یعنی بگردان چشم بدوزخ می نگردند از هول و بیبیت آن زهره سحر بر آوردن نمادند  
 ضحاک فرمود که وقتیکه ایشان را بدوزخ راندند و دیده می نگردند گاهی بملایک و گاهی بر شش و گاهی بدوزخ  
 و جمعی بر آنند که مراد از طرف خفی چشم دل است چو کافران ناینا محسوس خواهند شد پس حال دوزخیان  
 بشناهند بدل چنانچه نمایانان دنیا حالت نوحه مردم فهم می کنند (وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا) و چون ایشانرا  
 بدین حال ببیند گویند آنرا که ایمان آورده یعنی چون زبان کاذبی ایشان ببینند گویند (إِنَّ الْفَاسِقِينَ)  
 بد رستیکه زبان کاران (الَّذِينَ خَسِرُوا) آنرا که زبان گروند (أَنفُسَهُمْ) در نفسهای خویش (وَأَهْلِيهِمْ)  
 و در کان خود (يَوْمَ الْقِيَمَةِ ط) روز رستخیز زبان در نفسها است که ایشان را ببادت بیان  
 مستوجب آتش و دوزخ گردانیدند و زبان درانی اگر دوزخی اند یا آنکه ایشان را از ایمان بازداشتند  
 و اگر بهشتی اند یا آنکه از دیدار ایشان محروم ماندند (أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ) بد اندید بد رستیکه مستیگران  
 یعنی مشرکان (فِي عَذَابٍ مُّقِيمٍ ه) در خدای پیوسته یعنی باقی دلی انتظاع (وَمَا كَانَ لَهُمْ) و نباشد  
 مر این کافران را (مِنْ أَوْلِيَاءَ) هیچ دوستان و ددنده گان که بوقت عذاب (يَنْصُرُونَهُمْ) یاری کنند ایشانرا

(مَنْ ذُوْنُ اللَّهِ ط) بجز خدا ای کسی تواند که عذاب ایشان بر دارد و غیر از خدا ای و باز نه از خدا ای  
(وَمَنْ يَفْلُتُ لِلَّهِ ط) و هر که اگر خدا را از خدا ای (فَمَالَهُ مِنْ شَيْءٍ ط) پس نیست او را ای به نجات  
و نجات (استَجِیْبُوا) اجابت کنید (الْمُرَبِّکُمْ ط) هر پروردگار خود را یعنی و پذیرید آنرا که امر کرده از ایمان و توحید  
(مَنْ قَبْلُ أَنْ يَأْتِيَهُ ط) پیش از آنکه بیاید (يَوْمَ لَا مَوَدَّةَ ط) روزی که بازگردانیدن نیست مراد را (مَنْ اللَّهُ ط)  
از نزد یک خدا ای تعالی یعنی بوقوع آن حکم کرده و آن حکم باطل نمی شود (مَالِکُمْ ط) نیست شما را (مَنْ مَلِجًا ط)  
هیچ پناهی و گریزگاهی (يَوْمَئِذٍ ط) آن روز (وَمَالِکُمْ ط) نیست مرشد را (مَنْ نَكِيرٌ ط) هیچ انکاری در آنچه  
کرده یعنی مهابای خود را نگردد تا بداند چه گرام انگاشته در صحیفه نوشته باشند و اعضا و جوارح شما نیز  
بر آن گواهی دهند (فَأَنْ أَعْرَضُوا ط) پس اگر روی بگردانند مشرکان از اجابت دعوت (فَعَاوَرْنَاكَ ط)  
پس مانع صانع دیر ترا (عَلَيْهِمْ ط) بر ایشان (حَفِیْظًا ط) نگاهبانی که از عمل به ایشان را نگاهداری (إِنْ هَلِکَ ط)  
نیست بر تو (إِلَّا الْبَلَاغُ ط) مگر رسانیدن احکام و تورات نه (وَأَنَا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ ط) و بدرستی که  
بعد از بچشایم کافران را یعنی بداییم (مِنْهَا ط) از نزد یک خود (رَحْمَةً ط) صحت و تو بگری (فَرِحَ بِهَا ط) خوش  
شود بدان دست دی کند (وَأَنْ نُّصِیْهِمْ ط) و اگر برسد ایشان را (نَیِّبَةً ط) بدی چون مرض و فقر و محنت  
(بِمَا قَدَّمْتِ اِیْدِیْهِمْ ط) آنچه پیش فرستاده است دستهای ایشان از اعمال ناشسته (فَأِنْ أَلْقَیْنَا ط)  
پس بدستی که انسان یعنی کافر (کَفُورٌ ط) صحت ناسپاس است و ناگرفته و میثاقی که مراد  
از انسان جنس مردمان باشد و اغلب ایشان آنانند که نعمت را از اموالش کند و محنت را بر دوش  
شمرند امام ابو منصور مازیدی روح فرموده که کثرتان مومنان آنست که ترک شکر کنند (لِلَّهِ ط) مراد این  
است (مَلِکُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ط) بادشاهی آسمانها و زمینها (يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ ط) می آفریند آنچه  
می خواهد (يَهَبُ ط) بخشد (لِمَنْ يَشَاءُ ط) هر که خواهد (إِنَّا نُنْزِلُ الْإِنْسَانَ ط) پس این چون لوط عم (وَيَهَبُ ط)  
لِمَنْ يَشَاءُ ط) و بخشد هر که اراده کند (الَّذِیْ کُذِّبَ ط) پس این بی دختران چون ابراهیم عم (وَأَوْزَوْجَهُمْ ط)  
جفت گرداند ایشانرا (الَّذِیْ کُذِّبَ ط) پس این و دختران یعنی همسر بخشد و هم دختر چون حضرت  
پیغمبر موم ایضا بمشیت باز بسته نیست چنانچه در دادن دخترتها و بدمرتمها زیرا که آنها که دخترده شایسته  
دالمن را داعیه بالمهر باشد یا بمهر دهد و ایشان را آرزوی دختر باشد پس به مشیت خود باز بسته یعنی  
بهره خواهم دهم اینها که از هر دو نوع داد و روماد و استیسی خانه که نفی آن بایه کرد (وَيَجْعَلُ صَنِيعًا ط)  
دیگر گرداند هر که خواهد (عَفِیْمًا ط) بی فرزندان چون همی عم (إِنَّهُ عَلِيمٌ ط) بدو حدی که خدا ای و انانست با آنچه بدید (فَقَدِيرٌ ط)

توانا است بر آنچه می سازد و انانی از از جهل مقصد می و میرا تو انانی از از غر و سره و سره \* بیت \*

\* علم او بر طرقت از کبر جهل و قنور \* \* نقد و تشن یا که ز آلائش نقصان و قصور \*

آورد و اند که بود سید عالم هم را گفتند که چرا خدا ای توبی واسطه با تو سخن نمی گوید تا در و نگری چنانچه  
 یا موسی هم سخن می گفت و موسی هم ادرا میدید حضرت (مرد که موسی سخن می شنید حق می شنید ولی ادرا  
 نمی دید آیت آمد (وَمَا كَانَ) و نسبت و نشاید (لِبَشَرٍ) مراد می را (أَنْ يَكْلِمَهُ اللَّهُ) آنکه سخن گوید خدا ای  
 بنادی بود چه در و دید آن کس او را بیند پس سخن گفتن خدا ای باشد نبود (وَالْأَوْحْيَاءُ) مگر بعضی و آن  
 کلامی است خفی که بر دست در بایند یا لطریق الهام یا بالتماد در مقام (أَوْ مِنْ وَرَائِهِ حِجَابٌ) یا سخن  
 گوید با وی از در ای حجاب یعنی آدمی در حجاب بود چنانچه یا موسی و ادرا پس هم سخن گفت و او  
 در پس پرده حجاب نور بود و در موضع آورده که خدا ای بارمول الله هم سخن گفت از در ای حجاب پس یعنی  
 حضرت رسالت بنا هم در میان دو حجاب بود که سخن خدا ای شنید حجابی از در سرخ و حجابی از در و از در  
 سپید و سیرت میان هر دو حجاب بمقتاد راه بود (أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا) یا خدا ای فرستد رسولی را  
 بر آن کس از ملائکه (فَيُتَوَكَّلْ بِأَذْنِهِ) پس وحی کند ماکر مسال بر مسال الیه بر ستودی خدا ای  
 (مَا يَشَاءُ ط) آنچه خواهد خدا ای (إِنَّهُ عَلِيمٌ) بدوستی که خدا ای بر نه است از صفات مخلوق و غالب است  
 در ایصال وحی (حَكِيمٌ ط) داناست بتکلم باشد از روی حکمت بر وجهی که باید (وَكُنْزٌ لَكَ) و هر چنانکه  
 وحی کردیم به پیغمبران پیش از تو (أَوْ حِينَمَا إِلَيْكَ) وحی کردیم مودی تو (وَوَحَا) از آنرا (مِنْ أَمْرٍ دَنَّا ط)  
 بفرمان ما قرآن دار و وحی گفت زیر که الهام و زنده کرد چنانچه در نه بر روح حیات باید (مَا كُنْتَ تَدْرِي) نبود  
 تو که بدانی قبل از وحی (مَا الْكِتَابُ) به جز است قرآن یعنی چون قرآن منزل نبودند انستی آنرا یانوشه  
 ازل در صفات و شهادت ترا معلوم بود (وَالْإِنشَاءُ) دند انستی که دعوت کردن بایمان باشد بر ابع امان  
 و بنام آن عالم نودی یانی شناختی اهل ایمان را یعنی معلوم نه اشتی که کدام کس تو امان آورده (وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ)  
 و لیکن گردانیدیم ماکتاب یا ایمان را (تُبَوِّرَ أَنْتَ دِي) و روشنائی که در ادنایم به ان (مِنْ نَشَاءٍ) هر که خواهم  
 (مِنْ عِبَادِنَا ط) از بندگان ما یعنی چون آرا قبول کنند لطریق دین راه یابند (وَأَنْتَ لَتَهْدِي) و بدوستی که  
 بعضی مامی خوانی مردمان را (إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ط) بر راه راست و حجت از تو عام است مطلق را و به آیت از  
 من خاص است هر که خواهم و بر راه مستقیم دین اسلام است یا راهی که طالب را بعد منزل مقصود و است نه  
 (صِرَاطُ اللَّهِ) آن راه خدا ای است (الَّذِي لَكَ) آن خدا ای که مراد از آیت ما است (هَذَا فِي السَّمَوَاتِ)

وَمَا فِي الْأَرْضِ ط) آنچه در آسمانها و زمین است (إِلَّا إِلَهُ اللَّهِ) بدانید که بسوی خدا (تَضِيرُ الْأُمُورَ) بار کرد و گاهایی غایب در آخرت و نزد محققان بازگشت هر امور در هر اوقات و احوال بر حضرت اوست و بار نفع و حجب و وسایط شاهد این معانی و صحت در ۴۰

نظم

صورت کثرت حجب و صحت است \* غیبت مانع نیار حضور \*

\* دیده دل بازگشای و برین \* سر الی الله تصویر الامور \*

سورة الزخرف مكية. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* وهي تسع وثمانون آية

(احم) حرف مظهر برای تنبیه و اعلام است که مع را از خواب غفلت بزرگ بیدار کند و قول ثلثی که در لغت قد و ده است تأیید این سخن می کند آنجا که فرمود حرف تهجی برای ادای تنبیه آید در معرض آقا

بسن اینجا عاودیم تنبیه بر اسامع کلام اعظم و در کشف الاسرار آورده که حادث است بحیات حق و سیم ملک او در قسم یاد می کند بحیات بی زوال و ملک بی انتقال (وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ) و بقرآن

و روشن و هویدای لابل اینجا زیاده و شن کننده احکام شرع و آشکارا سازنده طرق هدایت جواب قسم چیست (إِنَّا جَعَلْنَاهُ) بدستیکه مفسر حدیث این کتاب را (قُرْآنًا عَرَبِيًّا) قرآنی بلسان عرب (لَعَلَّكُمْ)

تأثیر که شما ناری زبانی (تَعْقِلُونَ) در باید همانی آنرا بفهم کنید صحت نبوت محمد را هم با آنچه مشاهده کنید در آثار فصاحت و سلامت و الطوار بلاغت و جزالت (وَأَنَّهُ) در تحقیق که قرآن (فِي أَمِّ الْكِتَابِ)

در اصل هر کتب سعادتی یعنی در لوح محفوظ که اسمن است از قیام (لَذِينَ) نزدیک ما (لَعَلِّي) بر آید بزرگوار است حکیم ط) حکام کرده شده که در و متقاض نیست یا ناسخ است که در و رقم نسخ کشیده

نشود (أَفَنفِرُ) آیا باز زنییم یعنی باز دریم (عَنكُمْ الذِّكْرُ) از شما قرآنرا (صَفْحًا) بازداشتی (أَن كُنْتُمْ) یا آنکه شما هستید (قَرْمًا مُّسْرِفِينَ) کردی شرک آورندگان یعنی با آنکه شما اعراض کنید از قرآن و بکنایه از

تأیید مادی خود را باز نخواهیم داشت بلکه پیای فرستاد الزام حجت را و در تبیان گفته که بسبب شرک شما آن و آب همان نخواهیم برد چه دانسته ایم که در و بیایند قومی که بدان بگردند و با حکام آن عمل نمایند

(وَكُمُ أَرْسَلْنَا) چه بسیار فرستاده ایم (مِّن نَّبِيِّ فِي الْأَوَّلِينَ) از پیشینان در میان بحث بیان که مشرک و مسرف بودند و گفتار ایشان ما را از ارسال رسل منع نکرد (وَعَايَا نَبِيِّ الْأَوَّلِينَ)

بِقِيَّتِهِمْ زُرُون \* و بیاید بکنار گذشته هیچ فرستاده از نزد ما که بگردند و معاندان قوم که با او احضار می نمودند چنانچه عبادان قبش نسبت بنوی گند (فَأَهْلِكْنَا) پس هلاک کردیم ما بسبب استهزا (أَشَدَّ مِنْهُمْ)



سخت ترین ایشان را (بطشاً) از جهت قوت یعنی اقیای ایشان و اهلک کردیم و شدت دشواری ایشان را عاجز ساخت (و مفسی) و گذشت در قرآن بر چندین موضع (مثل الاولین) و صفت و خبر قصه یثی بیان که ایشان با یمنی هم بران هم بر کوه و بلای ایشان بر کردیم و در اینجا و ده یثی منبر است بنصرت و عبادی او بدو است (و لکن صلتهم) و اگر چه هر صی قوم خود را که (من خلق السموات والارض) که آفرید آسمانها و زمین را (الیقولن) هر آینه گویند (خلقهن العزیز) بیا فرید آنها را خداوند مظلوم و حکم فرمان (العلیم) و الدعا و حال بندگان بر این آخرش کار عاجز و جاهل تواند بود و این آیه اخبار کند از غایت جهل ایشان که مقرر اند آفریننده قوی دانه و جلالت غر او می کنند پس حق سبحانه و در صفت خود می فرماید که (الذی جعل) خداوند آنست که سخت (لکم الارض) برای شما زمین را (مهذا) بساطی گسترده تا فراگاه شما باشد (و جعل لکم) و بیا فرید و ظاهر گردد ایند برای شما (فیها سبلاً) و در آن زمین و اما (لعلکم تهتدون) تا شاید که شما راه یابید بساطی که بر آن طرف سدی بلا و دیاری که خواهید (والذی نزل) و وی آن خدای است که فرو فرستاد (من السماء) از آسمان (هواء بقدر) آبی بنده رحمت و مسامحت یعنی بسیار می که مسبب غرق شدن شود چون طوفان نوح هم و نه اندک که مهمل است و راحت و کفایت کننده (هاتسرونایه) پس زنده گردد ایندیم در این آب (بلده صیبات) جایگاه مرده یعنی زمین انباده خشک شده را با فراخ گیاه انبات غیبت بنا کلم جهت اختصاص وی است بدین فعلی (کذلک) مانند آن زنده کردن (تفخجون) بیرون آورده خواهید شد از قبر پس از زنده شدن (والذی خلق الأزواج) و آن خدای که بیا فرید اجناس و اصناف و انواع ملایک و مخلوقات را (کلها) هر آن بی یاری و مددگاری (و جعلکم) و ساخت برای شما (من الفلک) از کشتیها و الانعام و از چهار پایان (ما توبکون) آنچه سوار شوید از خشکی و تری (لتستروا) تا است شویید (علی ظهوره) بر پشت های آن در سواری (ثم قدکروا) پس یاد کنید (فعمر بکم) نعمت پروردگار خود را (ان استویتم علیها) چون راست شدید بروی (وتقووا) و بگویند (سبحان الذی سخو) پاک است آن خدای که را می گردانید و زیر دست ساخت (لنا هذا) برای ما این سستی و این چهار پای را تا بعدت رکوب بر ایشان قطع بر و بحر می کنیم (وما کنالنا) و نیستیم ما را این رکوب را بنوع خود (مقربین) وسطه اندگان و فرغانه و اسب و فغان (وانا) الی ربنا) و به رستبکه ما بسوی پروردگار خود (لننقلبون) باز گردانند گانیم در آخر عمر خود بر مرکبی که جاز و گویند و آخر مرکبی از مرکب دنیا آنست

\* مشه در عنان کشیده و کافر کزو \* \* هر مرکب چون ز جهان خواهی رفت \*

در خراشه است که چون حضرت زل الله عم یابی مبارک و در رکاب نبادی گفتی بسم الله و چون بداشت  
مرکب راست شدی گفتی الحمد لله علی کلی حال سبحانه الای سخر لانه اوما کنا لمقرنین و اما الی ربنا  
طس فمابون و تموضیح آورده که رکاب را باید که کله الحمد لله گوید صاحب کشتاف آورده که حسین بن  
علی مرتضی رض کسی را دید که بر مرکب نشسته و آیت سبحانه الای تا آخر خواند ایشان فرمودند که  
آیا شما را بدین فرموده اند رکاب گفت یا این رسول الله ما را آنچه فرمودند گفت ان تکرر و انعمه ربکم  
بأنکم یا کینه نعمت پروردگار خود را در وقت سواری اثاث است بآنکه سوار از تحسید غافل نباشد  
(وَجْعَلُوا) و حکم می کند کافران و متمرده می سازد (لَهُ) مرغه ایرا (مَنْ عِبَادَهُ جَزَاءً) از بندگان او نصیبی  
یعنی می گویند فرشتگان دختران او پیدا این تعبیری است از جهل کفار که بعد از اقرار بحالقیث و عزت  
و علم او برای او اثبات و له می کنند و نمی دانند که ولادت از صفات اجسام است و او خالق همه جسمها  
است (إِنَّ الْإِنْسَانَ) بدو سبیکه کافر (لَكَفُورٌ مَّهِينٌ) نامحاسبی است آشکارا کفر او که نسبت  
و له می کند بحق سبحانه و یکی دیگر از آثار جهالت ایشان آنست که بنات را اضافت بحق می کنند و برای  
خود بدین می خواهند پس حق سبحانه می فرماید که (أَمْ اتَّخَذَ) آیا اگر فته است نه ای برای خود (مِمَّا يَخْلُقُ) از آنچه می آفریند (بَنَاتٍ) دختران که اخس و انقص اند (وَأَصْفُكُمْ بِالْبَنِينَ) و شمار ابرگرید و خاص  
گردانید بران که اشرف و اکمل اند و این چگونه شد بد که فرزندانند و تر باشد از فرزندان (وَأَذَا  
بُشِّرُوا) و چون خبر داده شود (أَحَدُهُمْ) یکی از مشرکان که اسناد بنات بخدا می کنند از بنی ملیح (بِمَا ضَرَبَ)  
بآن چیزی که می سازد (لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا) برای خدا ای بخشنده شایسته و اندیشه دختران را که آن را احسان  
بحق می کنند و فی الحقیقت آن وصف است مرده ای را به مثل و مانند بد و له را لایه است که ماثل و اله  
باشد پس ایشان دختران را برای خدا ای غریب المثل می سازند و چون یکی را خبر دهند که تراد خری منو له  
شد (ظُلَّ وَجْهَهُ) گرد روی او (مَسْوَدًا) سیاه شده از غایت غم داند و (وَهُوَ كَظِيمٌ) و او پیر است  
از غم و کرب و فزع یعنی آن غم بدل فرود می خورد پس چون دختران را برای خود نمی پسندیدند نه ای چون  
رو امیدارید (أَوْ مِنْ يَنْشُرُوا) آیا آنکه بمالد و بزراگ شود و خنص نیست و بصیغه مجهول خواند ازینش و  
یعنی آیا کسی که پرورد گردد (فِي الْجَلِيَّةِ) در بدر اید یعنی نازیر ریش باید داد و اوقات حرب و میدان ناری  
باشد (وَهُوَ فِي الْخِصَامِ) و او در وقت مجادله و سخن گذاری (غَيْرٌ مَّهِينٌ) غیر آشکارا کننده صحبت

باشد عرب را بشیعت و فصاحت قنبر بودی و در اغلب زمان ازین دو جیه عاقل می باشد و حق تعالی فرمود که آیا کسی که این چنین باشد ندانی او را نفرزد می گیرد و دیگر نهامت جهل ایشان میان می نماید (وَجَعَلُوا الْقُلُوبَ غَنَةً) و نام نهادند و ششگانه (الَّذِينَ هُمْ) آنکه ایشانند (هَبْأَنَّا الرُّوحَ حَيًّا) به گان ندای (إِنَّا نَاطُ) دختر این یعنی ملایکه را که جدا و آن صوامع عبادت و ملازمان جماع عبودیت اند و خزان نام می نهند (أَشْهَدُوا) آیا حاضر بوده اند و دیده (خَلَقَهُمْ) آفریدن ندای مر ایشان را اگر مشاهده کرد و با شنیدن صفت ائمت در ایشان در حال آمدن که حضرت رسول الله عم از ایشان پرسید که شما چه می بینید که بایکد انانیت گفته اند و این شوند و گواهی می دهیم که پدران ما و خویشانی که بگویند حق تعالی فرمود که (سَتُكْتَبُ) و و باشد که نوشته شود (شَهَادَتُهُمْ) گواهی ایشان (وَيُشْتَلَوْنَ) و پرسیده شوند و زقیامت ازان (وَقَالُوا) و گفته قوم بنو مایح از فرزاده (لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ) اگر خواستی ندای (مَا هَذَا هُمْ) نمی پرسیدیم ملایکه را و این بر سیل مجاز می گفته اند از روی اعتقاد غایب مشیت حق بر مشیت عباد از ایمان است لاجرم حق سبحانه فرمود که (مَا لَهُمْ) نیست ایشان را (بِذَلِكَ) بدانچه می گویند (مِنْ هَالِكٍ) هیچ دانشی یعنی این معنی نه از روی دانش می گویند بلکه مشیت را حجت می سازند و در تفسیر بیع فرمان الهی (إِنْ هُمْ) نیستند ایشان (إِلَّا يَخْرُصُونَ) اگر آما و دروغ می گویند و در وسط آورده که مدعی ایشان آن بود که ندای گفته می کرده است بزبان پرستش ایشان و بد ایشان را ضعیف شده پس ما را بدان جنوب نخواستند که ایشان دروغ می گفته زیرا که حق همان را بر هیچ کافر و اضی نیست (أَمْ أَتَيْنَاهُمْ) نه چنین است که ایشان می گویند آیدادیم ایشان را (كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ) کتابی پیش از قرآن که ناطق بود بر صحت قول ایشان (فَهُمْ) پس ایشان (بِهِ) بدان کتاب (مُسْتَمْسِكُونَ) چنگ در زدگانه و بدان احتجاج مانده گان و مقدر است که ما ایشان را کتابی نداده ایم پیش از قرآن تا جنتی و نقلی بیارند و بطریق عقلی نیز جنتی ندانند (بَلَى قَالُوا) بلکه می گویند (إِنَّا وَجَدْنَاهُ أَبَاءً قَدًّا) بدانستیم که ما را پدر آن خود را (أَهْلَى أُمَّةٍ) بطریق معیری (وَأَنَّا عَلَى آثَارِهِمْ) و ما بر پیمای ایشان (مُهْتَدُونَ) راه یافتگانیم یعنی مستدل ایشان طریقه نمایند و ان نادان است (وَكَذَلِكَ) و همچنین (مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ) نفرستادیم پیش از تو (فِي قُرْآنٍ) در قرآنی و مجمعی (مِنْ دُونِ) هیچ پیشمیری هم نکرده که ایشان را بنده اب تحریف نموده و از شرک توحید دعوت فرموده (الْأَقَالُ) اگر که گفته (مُتَرْفَعُونَ) متعلمان و تو نگران و مردان آن ویر (إِنَّا وَجَدْنَاهُ) بدانستیم که ما یافته ایم (أَبَاءً قَدًّا) پدران خود را (عَلَى أُمَّةٍ) بر یکیشی و آئینی (وَأَنَّا عَلَى آثَارِهِمْ) و ما بر عقب ایشان

(مُفْتَدُونَ) • اقدار کند گانیم بدیشان (قُلْ) بگو ای محمد و حفص قال می خواند یعنی گفت پیغمبر که (أَوَلَوْ جِئْتُمْكُمْ) آیا شما نیست بدان جاہل می کنید و اگر چرا آورده ایم برای شما (بِأَهْدَى) (دینی راست تر) (مَعًا وَجَدْتُمْ) اذ آنجا یافتید (عَلَيْهِ) بران دین (إِنَّمَا كُنْمْ) پدران خود را ایشان در تقلید چنان را سنج بود که از حفص عناد (قَالُوا) گفتند (إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ) ما بدان چیزی که شما فرستاده شده اید بدان (كَافِرُونَ) • ما که وید گانیم پس از دست مست تقلید کار ایشان بسکابرده و مانده کشید

• بیت •

• خلق را تقلیدشان بر باد داد • • کرد و صد لعنت بران تقلید باد •

• گرچه عقابش سوی بالا می برد • • مرغ تقلیدش بر پستی میبرد •

(فَأَنذَرْتُمْهُمْ) پس اتمام کشیدیم (منهم) از ایشان یعنی از مقلدان مانند ان باستیصال ایشان (فَأَنذَرْتُمْ كَيْفَ كَانَ) پس بنگار که چگونه بود (عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ) • سرانجام کذیب کنندگان در این سخن تسلیم آن حضرت عم است پس می فرماید که اگر تقلید پدران می کنید باری تقلید ابراهیم عم کنید که اشرف آبای شماست (وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ) و یاد کنید آنرا که گفت ابراهیم عم بعد از پیردن آمدن از عذر (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ) هر پدر و قوم خود را چون دید که بت می پرستیدند (إِنِّي بَرَاءٌ مِّنْ سِتْيَكُم مِّنْ بَيْنِ أَرْحَامٍ مِّمَّا تَعْبُدُونَ) از آنچه می پرستید آنرا (إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي) مگر آن کسی که میافرید مرا (فَإِنَّهُ سَمِيعٌ بِينٌ) پس بدوستیکه او مرا ثابت دارد برده است (وَجَعَلَهَا) و ساخت ابراهیم عم کلمه توحید را (كَلِمَةً بَاقِيَةً) کلمه پاینده (فِي عَقِبِهِ) در ذیبت خود و ازین است که همیشه در میان اولاد خلیل الله عم موند بوده و کسیکه خلیق را بتوحید خوانده و گفته اند مراد از عقب ابراهیم آل محمد عم است با است مرحوم و بعضی بر آنند که خدای کلمه توحید را باقی گذاشت و در آل ابراهیم عم (لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ) تا شاید که کافران از شرک بازگردند و بدین دی و رآند (بَلْ مَتَّعْتُ) بلکه بر خود راوی دادم (هُؤُلَاءِ) این گروه و از کفار قریش که معاشر حضرت پیغمبر اند عم (وَأَبَاءَهُمْ) و پدران ایشان را به عمر و در از و نعمت بی اندازده (حتی جَاءَهُمُ الْحَقُّ) تا وقتیکه آمد بدیشان سخن راست یعنی قرآن یارین اسلام (وَرَسُولٌ مِّنْ بَيْنِهِمْ) و پیغمبری آتش کار و ابلال و بجزایات بایان کسده توحید به جمیع آیات (وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ) و آن هنگام که آمد بدیشان سخن راست و درست مایستی که بشکر گندای این نعمت زمان برداری کردند می ایشان در ان کار افزوده (قَالُوا هَذَا) گفتند این که آورده یعنی قرآن (سِحْرٌ جَادٌ) است (وَأَنبَاءٌ) بدو و صتی که بدان (كَافِرُونَ) • ما که وید گانیم و باورند ایم که آن من خدا الله است (وَقَالُوا) و گفتند دیگر باور

(قُلْ لَا تَزُولُ) جراح فرساده نشد (هَذَا الْقُرْآنُ) این قرآن اگر از پیش من خداست (عَلَى رَجُلٍ) بر مردی (مِنَ الْقُرَيْشِ) از یکی ازین ده ویر که مکّه و طایفه اند (عَظِيمٍ) مردی بزرگ که صاحب مال و جاه بود و از مکّه و نجد بن مخیره یا عتبه بن ربیع یا اخنس من شریف و از طایفه عروه و ثقیف یا حبیب بن عمره یا کنانه عید البلیل مدعی کفار آن بود که رسالت منصبی بر او گزیده است بایستی که مردی بزرگ و دادندی و بزرگی نزد ایشان منحصر بود بر جمع زخارف و نبوی و لذا از امر و کثرت خیل و حشم و ذلالت و رسالت و بی طاعتی است و احتیاج آن بخلی باشد انضامیل و دحایت و کمالات و عید و باین مراعیه خاص نمی باید دانست که بفضل خاص از حضرت و اهلب العالی است \* مصدوع \* تا دوست از ان میان گزینی خواهد و لاجرم حق سبحانه در جواب ایشان فرمود که (أَهْمُ يَقْسِمُونَ) آیا ایشان بخشش می کنند (رَحْمَتَ رَبِّكَ) رحمت پروردگار تو که نبوت است یعنی آیا مغانیج رسالت بدست تصرف ایشان است تا هر که خواهند در نبوت بکشد (فَقَدْ قَسَمْنَا) بخشش کردیم (بَيْنَهُمْ) میان ایشان (مَعِيشَتَهُمْ) معیشت ایشان را یعنی آنچه زندگی بدان کنند (فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) در عیادت دنیا ایشان را بپذیر و تغییر آن عاجز اند پس کجا در امر رسالت که اعلی مراتب انسانیه است دخل می نمایند (وَرَفَعْنَا) و برداشتیم ما (بَعْضَهُمْ) برخی از ایشان یعنی آدمیان را (فَوْقَ بَعْضٍ) از بر بعضی (دَرَجَاتٍ) درجه و درازی تا یکی نو نگردد است و دیگری در ویش یار حریت که یکی آزاد است و دیگری بنده یا در فضایل که یکی فاضل است و دیگری منضول و در حقایق علمی آرد و که تفاوت درجات با خلاق حسنه است خوی هر کس که نیکوتر و بر او بلندتر و این تفاوت برای آن پیدا کردیم (لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ) تا فرا گیرند بعضی آدمیان (بَعْضًا) بعضی دیگر را (سُخْرِيًّا) کارکننده یعنی جمعی را کار فرمایند تا هم آنان سخته و معاشش ایشان پرداخته گردد یکی بمال معاون دیگری باشد و دیگری باعمال مساعدت دیگری نمایند تا این صورت موجب انتظام امور دنیویر شود (وَرَحْمَتَ رَبِّكَ) و بخشش پروردگار تو یعنی نبوت (خَيْرٌ) بهتر است (مِمَّا يُجَاهِدُونَ) از آنچه کفران جمع می کنند از عظام و نیا و آنرا حسب بزرگی میدانند (وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ) و اگر نه آنست که گشتندی آدمیان (أُمَّةً وَاحِدَةً) یک گروه مجتمع بر حرص یا بر اختیار دنیا بر آخرت (لَجَعَلْنَا) برآیند می گردانیدیم (لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ) برای کسیکه نمی گرد و بخندای (لِإِيمَانِهِمْ) مرخانهای ایشان را (سَقَاتٍ فِضَّةً) سقنهای از فضه (وَمَعَاوِجَ) و نرد بانها که بدان (عَلَيْهَا) بر بام آن خانه (يَطْهَرُونَ) برآیند و خود را بپايند (وَلِيُؤْمِنُوا) و می سخیم مرخانهای ایشان را (الْأَبْوَابُ) درها (وَيُؤْمِنُوا)

عَلَيْهَا) و تمهید که بران (يَتَكُونُونَ) تاکید کند بر آن فقره و این آیت است بر آن است بخداوند دنیا  
 بچند دنیا را پیش من قدر و قیمتی نیست و اگر نه آن بودی که مردم بطایب دنیا و جمیع آن مشغول شده اند  
 چرا که اکثر از طایع مجبول است بر محبت دنیا و بسبب آن از جهاد و فرمان برداری باز ایستاده میل  
 بطرف کفر و ناسپاسی گردانی و اگر خدمت خانها و خود پناهها و درهای خانه و تختهای کافران را بر آن فقره  
 گردانی (وَزُخْرَفًا) و بهاد و جود این آیت تا ظاهر اطمینان دادمی یا چنان گردانی که اینها از هر طایفه و مذهب  
 ذلک) و نیست آنچه میر یاد کرده شد (لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) مگر بخور و ادای و ذمه گانی این سرزای یعنی  
 در صدد و ذوال و انتقال است (وَالْآخِرَةُ) و نعمت آخرت و گفته آمد بهشت (حَدَّثَ رَبُّكَ) نزد یک  
 پروردگار تو یعنی در حکم او (لِلْمُتَّقِينَ) و بر هرگز که از آن است که از لطف شکرک و از این معاصی احراز نمودند  
 تا از مسئله است کافی و منتهات این جهانی اجتناب نمودند

نظم

هر کس که رخ از سماع کافی بر تافت \* و اندر طالب و ذلت باقی نشانت \*

آنگاه که کمال آشنش بود در سدد \* و آن یسر که مقصودش بود دریافت \*

(وَمَنْ يَعْش) و هر که چشم بپوشد یعنی اعراض کند (عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ) از یاد کردن خدای یعنی از ذکر  
 احکام حلال و حرام و از عقاب الهی بترسد و به رحمت او امید دارد نباشد (فَقِيصٌ) برگه را بیم (لَهُ) مراد و  
 (شَيْطَانًا) دیوی (فَهُوَ) پس آن دیو (الْمُفْرِيقُ) مرا و از هم نشین و دست از مصاحب بردارد و بگوید  
 و دنیا و پیوسته بوسعه و اغوای او اشتغال نماید در تلبیحات الانس آورده که شیخ ابو القاسم نصر آباد  
 قدس الله سره بایکی از مومنان جن دوستی داشت و قتی در مسجد جامع نشسته بود و شی گفت که ای شیخ  
 این مردم را چگونه می بینی گفت بعضی را بی خواب و بعضی در خواب گفت آنچه در سرزای ایشان  
 است می بینی گفت بی پس چشم مرا بیا لید دیدم که بر سر هر کس خرابی نشسته است بعضی را با لیا  
 بی چشم فرو گذاشته و بعضی را گاهی بال به چشم وی فرو می گذارد و گاهی بالای سر گفتم این چیست  
 گفت نوحه آنکه که من یدش من ذکر الرحمن نقیض له شیطان این شیطان بر سر زای ایشان  
 نشسته و بر هر یک بعد از غنات وی استیلا یافته

رباعی

در بیغ و در و در که با نفس بد قرین شده ایم \* و زین معاصی با دیو هم نشین شده ایم \*

بیارگاه خاک بوده ایم و در شک ملک \* ز جو ز نفس جنایا میشته طین چنین شده ایم \*

(وَأَنَّهُمْ) و بهر سببیکه دیوان (لِيَصُدَّ عَنْهُمْ) هر آینه باز میدارد و فرمان خود را (عَنِ السَّبِيلِ) از راه حق

(وَيَحْسَبُونَ) و می پندارند کفار بنی آدم (أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ) (۵) آنکه ایشان بسبب متابعت شیطان راه با فتنه گانند یا پندارند که دیوان اهل بهایت اند و درین پنداشت می باشند (حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُنَّ) تا وقتیکه بیایند با آن معرض و قرین او و حصص بصیغه واحد می خوانند یعنی بیایند با معرض و قرآت بکراظم است پر در بحر آمده که معرض و قرین او را در یک سلسله به محشر آرند و بدو زخاف گنبد در معالیم از ابو سعید خدری رضی الله عنہ نقل فرموده که چون کافران ابراهیم بنزد و به محشرگاه آرند دیدی که قرین او بوده باشد خود در دنیا آن ساعت بادی باشد و مقدار وقت بگذرد و تا وقتیکه بدو زخاف گنبد آنحضرت (قَالَ) گوید عاصی یعنی چشم پوشیده از حق مر شیطان را (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ وَبَيْنَكَ) ای کاشکی بودی میان من و تو (بَعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ) دوری میان مشرق و مغرب تبدیل کمرده مشرق را در لفظ و موضوع آورده که مشرق صیغ و مغرب شناس است و میان این هر دو مشرق نیز بعد بسیار است غرض آنکه کافران را گوید کاشکی تو از من و من از تو دور بود می (فَبَشِّرْ الْقَرِینَ) (۶) پس بدو بشارت کنی تو پس گوید با ایشان گوید (وَلَكِنْ يَفْعَلُكُمُ الْيَوْمَ) و سود نمیدارد شمار را در آخرت این آرزو و تمنای (إِنْ ظَلَمْتُمْ) چون ظلم کردید بر نفسهای خود در دنیا (الْكُفْرَ) برای آنکه شما مهتد (فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ) (۷) در عذاب و دوزخ انبازان یعنی باید که در عذاب شریک باشید همچنانکه در حبیب آن شریک بودید و بعضی گفته اند دینی دارد شمار آنکه شریک باشید یعنی اشتراک شهادت و سبب عذاب تخفیف عذاب از هیچ کدام نیست آورده اند که حضرت پیغمبر هم بایمان قوم دل بستگی تمام داشت چنانچه شما را یطاعت و شتر اقامت می نمودند عداوت و انکار ایشان از دین ترویج سبانه فرمود که (أَفَأَنْتُمْ) آیا تو ای محمد (تَسْمِعُ الصَّمَّ) توانی که بشنوائی که انرا یعنی آنان را که گوش دل او کمر است سخن حق توانی شنوایند (أَوْ تَهْدِي الْعُمْيَ) با قوت آن داری که راه نائی کوران را یعنی کوران را بطریق حق توانی نمود (وَمَنْ كَانَ) و آنکه هست (فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) (۸) در گمراهی و بدید یعنی تو قادر هستی بر هدایت گمراهان پس شمار توب بر نفس خود منه (فَأَمَّا نَذِيرٌ) پس اگر ما بریم ترا بخوار رحمت خویش پیش از آنکه عذاب ایشان بنمایم دل خوش دار (فَأَنذَرْتَهُمْ) بدو سنیکه ما از ایشان (مُنْتَقِمُونَ) (۹) انتقام کشند گانیم بندگان (أَوْ نُرِيَنَّكَ) یا اگر بنمایم ترا (الَّذِينَ وَعَدْنَاهُمْ) آن را که وعده کردیم ایشان را از عذاب در دنیا (فَأَنذَرْتَهُمْ) پس بدو سنیکه ما بر ایشان (مُعْتَدِرُونَ) (۱۰) توانایم یعنی بهر حال ایشان منذب خواهند بود در زمان حیات تو یا بعد از وفات تو (فَأَسْتَمْسِكْ) پس تو چو مرگ در زن (بِالَّذِي أُوحِيَ) بآن چیزی که

و من کرده شده است (الیک ج) بدو می توان از آیات و احکام (اقلک) بدست بیکه تو (هلی صراط مستقیم) بر راه راستی که زود بروی و بر منزلت تو آن رسید (و ائنه) و به تحقیق که قرآن (لذکر لک) هر آنکه شرفی است و عزتی مرتباً و لقرصک ج) و مر کرده ترا از قریش و بجایه گفته که مراد از قوم نام عرب اند و شرف ایشان آنست که قرآن بلغت ایشان است و خصوصیتی مرقریش را هست که توان از آنی دعا خاص مرینی باشد و است از ایشان و جمعی گفته مراد از قوم است است (و سوف تستلثون) و زود باشد که پرسیده شود ازین نعمت و قیام بپاس داری آن (و استلث) و پیرس ای محمد (من ارسلنا من قبلك) کسانی را که پیش از تو فرستادیم یعنی احوال ایشان را استنباط کن (من رسلنا) از فرستادگان ما که ملایکه اند یا از مصل گزشته سوال کن که ما (اجعلنا) آیا فرمودیم (من هون الرحمن) بجز خدا ای (الهة یعبدون) خدا ایان که پرستیده شوند یعنی پیرس که هیچ کس که او را پرستیده است بتان هیچ مذمت از ما نیست پیرس کسی که بدین خدا ای باشد حذر ر شده مراد باین کلام است شهادت است با جماع انبیاء بر توحید و معالیم فرموده که در شب امری برای حضرت رسالت پناه عم رحیل را جمع کردند و گفتند پیرس از ایشان آن حضرت در مضمون سخن شک نیاد و دونه پیر علیه صاحب حبس الممانی آورده که در آثار آمده است که جبرئیل از سیگایل عم پرسید که سبب عالم هم این سوال کرد از انبیاء کائیل هم فرمود که یقین ادا کامل تو ایمان ادا از ان محکم تر است که این سوال کند

بیست \*

\* آنکه در کشف وارواست لال \* کی تو بر کند با سده لال \*

(و لقد ارسلنا هرون) و بدست بیکه فرستادیم موسی را عم (بایاتنا) به معجزات ما که علامات روشن بود و بر هون (الی فرعون و ملائکته) بدوی فرعون و کرده او (فقال) پس گفت موسی هم مرا ایشان را (ایقنی رسول رب العلمین) بدست بیکه من فرستاده پروردگار عالمیانم (فلما جاءهم بایاتنا) پس آن هنگام که آورد موسی هم ایشان نشانههای ما را چون عصا دیدیضا و طمس و طوفان و امثال آن (ان انا هم) همان وقت ایشان (منها یضحکون) (از ان می خندیدند یعنی افسوس می کردند و استنبر می نمودند و اول شاهه بی تامل در ان (و ما نرینهم) و نمی نمودیم ما ایشان را (من آیه) هیچ نشانه (الاهی) مگر آنکه او (اکبر) بزرگتر بود (من اختها) (از ان پیشین که مثل و مانند او بود یعنی هر یک مختص بودند نوعی از امجاد که بجهت آن خاصه منضل بودند بدیگری مراد و صفت هر است بر پروردگاری (واخذناهم بالعداب) و گرفتیم ایشان را بعتاب فخطه برادر قتل و جز آن (لعلهم يرجعون) \*



است که برگردد از کیش باطل و باز آیند بدین حق ایشان باز نه گشتند و چون عذاب نماینده دیدند در مقام استغاثه آمدند (وَقَالُوا) و گفتند یا موصی هم (يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ) ای مرد جاد و یعنی عامل کامل این مدّ از روی عظیم بود و سریشش ایشان عالمی برزخ بود و صفی پسندیده یا معنی آن است که ای مقدم در عالم سحر و غالب بر تمام سحره یا همواره موصی را بدین نام می خوانند و درین وقت نیز بطریق عادت گفته ای صاحب (أَنْعُ لَنَا دَيْكًا) بخوان اثر برای ما پروردگار خود را (بِمَا عَاهَدْتَ) آنچه عهد کرده است یعنی بعهده ای که او را هست (عِنْدَكَ) نزد یک تو و آن استنجاب دعای تست یعنی چون خدای تو هر دو که می کنی مستجاب می کند و کشت عذاب از ما و را بخوان (إِنَّهُ لَمُهْتَدُونَ) (بدر حدیثیک ما راه یافتم) یعنی اگر عذاب از ما منع شود بتو ایمان آوریم و راه یابیم (فَلَمَّا كَشَفْنَا) پس آن هنگام که ببردیم (عَنْهُمْ الْعَذَابَ) از ایشان عذاب را به عای موسی هم (إِذَا هُمْ يَنْتَقُونَ) همان زمان ایشان شکسته شد و فرعون از اجابت دعای موسی هم متروک شد مبادا که مردم بد و بگردد پس هر قوم خود را جمع کرد و بنهر فیه باندی برآمد (وَنَادَى فِرْعَوْنُ) و ندا کرد فرعون بنفس خود (فِي قَوْمِهِ) در میان قوم خود بعد از کشت عذاب از ایشان و از روی عظمت (قَالَ يَا قَوْمِ) گفت ای گروه من یعنی قبطیان (الَيْسَ لِي) آیا نیست مرا با شما هم یعنی هست (مَلِكٌ مِّمَّنْ) ملک مصر از سکنه ویر تا سرحدات م (وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ) و این جویمای آب نیل (تَجْرِي مِنْ تَحْتِي) میرود از زیر قصر من آب نیل بسید و شصت جوی منقسم بوده و چهار جوی بزرگ از آن نهر الملک و نهر طولون و نهر میاط و نهر تینیس در باغ او میرفت و از زیر قصرهای او می گذشت پس او بدین جویمای فخر کرده گفت در بوستانهای من میرود (أَفَلَا تَنْصَرُونَ) آیا نمی بینید شما عظمت و حشمت مرا و موسی اینها را رد (أَمْ أَنَا خَيْرٌ) بلکه من بهترم (مِنْ هَذَا الَّذِي) ازین کسی که در ملک من (هُوَ مَعِينٌ) او خوار و بی ستم دار است (وَلَا يَكْفُرُ بِهِمْ) و نمی تواند که روشن گرداند سخن را یعنی مفهوم بیان کند به در زبان او بستیگی هست و آن ملعون دروغ گفت چرتقی و تمالی به عای و اعلل عقده من سالی آن گروه از زبان او برداشته بود اما بر قوم پوشیده بود و چه پیش از رسالت او را بدان بد دانسته و دیده بودند (فَلَوْلَا لَقِيَ عَلَيْكَ) پس چرا اینگونه نکرده (السُّورَةُ مِنَ ذَهَبٍ) و سوارها از زر و صیم آن زمان چنان بود که هر کرامت سری و پیشوائی می دادند و سواران طلا زردست و طوق زرد گردان می می کردند فرعون گفت که اگر موسی را نسبت می گوید که بساد است و در باست قوم نام زده شده چرا خدای تعالی او را سواران زردین نداده (أَوْجَاءً) یا چرا بنامند (مَعَهُ)

الْمَلَكُ الْكَافِرُ) با او فرشتگان (مَقْتُولُونَ) پیوسته گان بدو برای یاری و هواداری او بر هر مملکی که ایامی می فرستد بجای خود جعفری را از خواص خود بخدمت او نامزد می کند تا بخیل او بسیار گردد و در هر حال مدد و معاون او باشند پس این پگونه باشد که خدای تعالی مردی درویش بی کس را از پیش خود بر است و ستم (فَأَسْتَحْفَ) پس سبک عقل یافت فرعون و زمین بگرد (قَوْمَهُ) گرد خود و این یعنی این فریب در ایشان اثر کرد (فَأَطَاعُوهُ) پس فرمان او بردند و بکلی دال از متابعت موسی عدم برداشتند (إِنْهُمْ كَانُوا) در مرتبه که فرعونیان بودند (قَوْمًا فَاسِقِينَ) گردیده بی پروا و فساد ابره سنگی خدای فرمان برداری وی ماکه خارج از طریق عقل که ببال و جاه طلبی اعتبار کرده موسی را هم بنظر خفایات و بداندند انستند که بیت \*

\* فرعون و خطاب ابد و ریش مروج \* \* موسی کلیم الله و جوبلی و ششانی \*

(فَلَمَّا سَفَّوْنَا) پس چون در غضب کردند ما را با از اطاعت بکاره و اسراف در کبابه یا پنجم آورده در رسول ما را (انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ) انتقام کشیدیم از ایشان (فَأَخْرَجْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ) پس هر ایشان را خرق و ختم در دریا (فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا) پس گردانیدیم ایشان را پیش و کافرانیکه بعد از ایشان آیند یعنی تیره و مشرکان آیند و حاکم ایشان را تا در امتحان عقوبت باعمال ایشان اکتفا کنند (وَعَلَّا لَئِلَّا خَرِبِينَ) و گردانیدیم ایشان را باندی و عبرتی برای پسینیان که در مقام اعتبار باشند چه ملاحظه قضیه عجیب ایشان منبر را و در قلب احوال کفایت است و ازان جمله آنکه چون فرعون بآب نازش کرد او را هم بآبش خرق و آنچه نازید بفریاد او نرسید \* بیت \*

\* در مرداری که باشد مرداری \* \* اندر سر آن روی که در مرداری \*

در اسباب نزول آمده که حضرت یونس علیه السلام با صنادید قریش گفت که هیچ بحر نیست در آنکه او را بزدن خدای می پرستند جمعی گفته که عیسی هم معبودن سبایان است من دین الله تو گمان می بری که او بنده صالح است پس در هیچ بحر نباشد قریش ازین سخن فریاد کشیدند و گمان بردند که رسول الله عم لازم شد آیت آمد که (وَلَمَّا ضَرَبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا) و چون زد و شد بر سر مریم مثلی (إِنْ أَقْوَمَ) انگاه قوم تو مَنَّهُ يَصْدُقُونَ) ازان مثل اعراض کنند و آواز بلند بردارند و قوی در صلب نزول این آیت آن است که گفته عیسی هم مخلوق است و معبود نصاری پس روا باشد که آلله مانیز مخلوق باشند باشد که دند که چون رواست که عیسی عم ابن الله باشد چرا نشاید که نایک سات الله باشند و اصح آن است که بعد از نزول آیت انکم و ما قبله دن من دین الله خصص بهمین این زبیری گفت که عیسی را هم بدین خدای

هیچ پستی نداشت که میسی هم در آتش باشد و نه ایمان یابند در آتش باشیم میگوید این قول است آنچه  
 فرموده و قَالُوا أَلِهَتُنَا خَيْرٌ وَكَفَمْتُمْ شُرَكَاءَ آبَائِهِمْ إِيَّانَ مَا هُمْ بِمُتَّبِعِينَ (اَمْ هُوَ) یا عیسی هرگاه که حصیب جهنم  
 باشد که ایشان نیز باشند (مَصْرُوعَةٌ) نزد آن مثل را (لَكَ) برای تو (الْأَجْدَلُ) بگرایی جدا  
 و مخصوصست نه از برای تمیز حق از باطل (يَلْهَىٰ قَوْمٌ) بلکه ایشان در هر امر و گمراهی اند (خَصِمُونَ هـ)  
 خصومت گران و الحاح کنندگان (إِنْ هُوَ) نیست عیسی هم (الْأَعْبَدُ أَفَعَمْنَا) گمراشته که نیستند ایم (حَلِيقَةٍ)  
 پیرویه نبوت و رسالت (وَجَعَلْنَاهُمْ مَثَلًا) و گردانیدیم او را آیتی و امر عجیب (الْبَنِي إِسْرَافِيلَ ط) برای  
 بنی اسرائیل یعنی ولادت اولی پدر رقصه است در غریب چون مثل سایه تصاد (وَلَوْ شَاءَ) و اگر خواستیم ما  
 (لَجَعَلْنَاهُمْ آيَةً مِّنْ بَيْنِ أُمَّةٍ مِّنكُمْ) بدل از شما اصلاً نیکه (فَرَشَّكَانَ) رایتی بشمار اهلنا که کنیم و بدل شما  
 بایمانه آدم که ایشان (فِي الْأَرْضِ يَخْتَلِفُونَ هـ) در زمین و در آید پیشمار (وَأَنَّهُ) و بدوستیکه  
 عیسی هم (لَعَلَّكُمْ الْمَسَاحَةَ) عام است بر سطح و اینست بداند که نزدیک است قیامت چو یکی از علامات  
 قیامت نزول عیسی است هم که بعد از نوح دجال از آسمان برانهد زمین فرد آید نزد و یک سواره  
 بیضا و طرف شرقی و مشرق و چاه رنگین پوشیده باشد و هر دو کف دست خود را بر بالهای دو فرشته نهاده  
 خود سواره مبارکش عرق کرده چون سر در پیش افکند قطرات از رویش بریزانند و چون  
 بچرخد بالا کند آن قطره بر روی وی چون مردار بر روی او شود و نفس وی بر هر کافری که رسد بسپرد و هر جا که چشم  
 وی افتد نفس وی برسد پس در طلب دجال روان گردود و در باب لکه که موضعی است و ولایت شام  
 بدو رسد و او را بکشد اگر با جوج و ماجوج بیرون آیند و عیسی هم بکوه طور بر دوش نهاده او را بخواهد بکشد  
 و انحصار چون معلوم شد که عیسی هم نشانه قرب قیامت است (فَلَا تَمْتَدُونَ) پس بکنید و جدا سازید (بِئْسَ  
 الْمَدِينُ قِيَامَتِ) (وَاتَّبَعُونَ ط) و پیروی کنید شروع رسول مرا (هَذَا) این است (صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ هـ) راه  
 راست که کس بر گمراه نشود (وَلَا يَصُدُّكُمْ الشَّيْطَانُ ج) و باید که باز نماند شمار اشیطان از سلوک  
 فراط مستقیم بوسه خود پس متابعت او کنید و قدم از راه مخالفت وی بریزان نهید (إِنَّهُ لَكُمْ)  
 بدوستیکه از مرشدار است (عَدُوٌّ مِّنْكُمْ هـ) دشمنی آشکارا (وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى) و آن هنگام که آمد  
 عیسی ع (بِالْبَيِّنَاتِ) بر حجت های روشن یا آیات انجیل یا معجزات واضح (قَالَ) گفت مرئی اسرائیل را  
 (قَدْ جِئْتُكُمْ بِدَلِيلٍ مِّنْ رَبِّكُمْ) باینکه آمدم بشما (بِأَحْكَمَةِ) بشروع یعنی مشن بر کاست قوی و فعلی (وَلَا يَبِينُ لَكُمْ)  
 قهرای آنکه بیان کنم و روشن گردانم برای شما بَعْضُ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ) هر آینه اختلاف می کنید (فَإِنَّ هـ)

و ان از امور دین یا احکام تو بیت ( فَاتَّقُوا اللَّهَ ) پس ترسید از خدا اب خدا ای ( وَاطِيعُونَ )  
 و فرمان برید حاکم را میم ( اِنَّ اللَّهَ بِدُورِ سَبْكِهِ خَدَايَ كَبْكَمِ اَوْ مِي فَرَايَمِ ) ( هُوَ رَبِّي ) او آفریدگار من است  
 ( وَرَبِّكُمْ ) آفریدگار شماست ( فَاعْبُدُوهُ ) پس او را پرستید بیکانگی ( هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ) این است  
 راه راست بی گنجی و انحراف ( فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ ) پس مختلف شدند گروهها ( مِنْ بَيْنِهِمْ ) از میان  
 بر میان چون یغوییه و نسغوریه و مالکانیه و مرسیه و شمعونیه ( فَرِيقٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ) پس دای بر آنانکه  
 ستم کردند از این احزاب ( مِنْ عَذَابٍ يَوْمَ الْاِیْمِ ) از عذاب روزی که در دنیا است عذاب ابدی  
 ( هَلْ يَنْظُرُونَ ) آیا چشم می داند احزاب یعنی منتظر نیستند ( اِلَّا السَّاعَةَ ) اگر قیامت را ( اَنْ تَأْتِيَهُمْ )  
 بغتةً آنکه بیاید ایشان ناگهان ( وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ) ایشان نمیدانند و اب بابت غفلت و اشتغال  
 با امور دنیا ( الْاِخْلَافُ ) دوستان کفر یا مصیبت ( یَوْمَئِذٍ ) در آن روز ( بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ ) بعضی از  
 ایمان مر بعضی را دشمن است ( اِلَّا الْمُتَّقِينَ ) مگر پرهیزگاران از اهل ایمان یعنی از آن روز کافران  
 که دوستی ایشان برای معاشرت بوده بر کفر و مصیبت با هم دشمن شوند که دین بعضی بعضا و مومنان  
 که محبت ایشان برای خدای بوده دوستی ایشان بجای باشد تا بکه یگر را شفاعت کند و ویلالت کاشکی  
 مذکور است که خالت چهار نوع می باشد : خالت آینه حقیقی که محبت روحانی است و آن مستند بوده بتناسب  
 ارواح و تعارف آن چون محبت انبیاء و اولیاد شد و او افاضیایک یگر \* دوم محبت قلبیه و اسناد این  
 بتناسب او عادت کامله و اخلاق فاضله است چون محبت صالحان و ابرار با هم و دوستی امم با انبیاء و ارادت  
 مریدان با مشایخ و این دو نوع از محبت خلل پذیر نیست نه در دنیا و نه در آخرت و منافع و نفع  
 صوری و معنوی است \* سوم محبت عنایه که مستند است به تحصیل اسباب معاشرت و تسبیر مصالح  
 دنیویه چون محبت تجار و صنایع و دوستی خدام با خادیم و ارباب حاجات با اغنیاء و چهارم محبت انفعالیه  
 است و اسناد آن بلذات حسیه و مشتیات نفسانیه است پس در قیامت که احباب این دو نوع  
 از محبت فانی و زایل باشند آن محبت نیز زوال پذیرد بلکه چون ششمنی و جو دنگیرد و غرض و حاجت  
 محمول نه پیونده و آن دوستی بد ششمنی مبدل شود

نظم \*

\* دوستی کان غرض آبریز شد \* دوستی دشمنی انگیز شد \*

\* مهر که از مهر غرض گشت پاک \* راست جو خورشید بود تا بناک \*

( یا عباد ) سناوی در آن روز نه اکنه مرتعیان را که خدای تعالی می فرماید ای بندگان من ( لَاخَوْفُ )

نیست ترسی (عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ) بر شما امروز و از انانی بکار (وَلَا أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ) و نیستید شما که اند و بگین  
 شوید بنوع مقام پس صفت سعادتی می کند که (الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا) بندگان ما آناند که ایمان آورده  
 بآیاتهای کلام ما (وَكَانُوا مُسْلِمِينَ) و بودند گردانندگان فرمان خدا می را آنکه سعادتی گوید (أَدْخَلُوا الْجَنَّةَ)  
 در آینه در بهشت (انْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ) شما و زنان و مردان شما (تَجْتَنِبُونَ) که در گردانیده شده با گرامی  
 داشته یا آرایش یافته (يُطَافُ عَلَيْهِمْ) بگردانند بر بندگان در بهشت در آینه گان (بِصِحَافٍ) با صافی  
 پهن (مِّنْ ذَهَبٍ) از زر و در آن جنوع عمام (وَأَكْوَابٍ) و گوزنهای فی دست و بی گوشه یعنی عرامی  
 پر از انواع شراب (وَفِيهَا) و در بهشت بود ایشان را (مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ) آنچه آرزو بود و نفسها را  
 و بدان خوش رایند و نفس تشنه الا نفس خواند (وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ) و آنچه بنظر خوش آید چشمها را  
 و از آن لذت یابند و در وسط آورده که بدین دو کبر اخبار کرد از جهات نعیم اهل بهشت چه نعیم ریاض  
 جهان یا نصیب نفس است یا بهره عین در ویشی فرموده است که اهل نظر میداند که لذت عین در چه  
 چیز می تواند بود جسمی و اگر غشاه است اعتزال در نظر بصیرت ایشان طاری گشته تا نعمات انوار جمال  
 انکم سترون یکم بر ایشان پوشیده ماند با ایشان گوی که لذت الا عین عبارت از چیست بر هر صاعب بصیرتی  
 روشن است که اهل شوق و لذت عین جز مشاهده جمال محبوب تصور نیست \* بیت \*

\* پرده از پیش بر انداز که مشتاقان را \* لذت دیدن و محروم دیدن و در ارتقا نیست \*

امام قشیری روح آورده که لذت دیدن را فراخوار استیاق است عاشق را چنانکه شوق بیشتر بود لذت  
 دیدن از فزون تر باشد از ذوالنون مصری نفس الله تعالی صره فقیل کرده اند که شوق ثمر محبت است هرگز  
 دوستی بیشتر بود شوق او بدید او دوست زیاده تر است در زیاده آمده که ای داود بهشت من برای  
 مطیعان است و کفایت من بهشت متوکلان و زیادت من بهشت شاکران و انفس من بهره  
 طالبان و رحمت من اذن محمدان و مغفرت من برای تابان و من خاضع مشتاقانم \* شعر \*

\* الا طال شوق الابوار الی لقائی \* و انا الیهم اشد شوقا \*

\* نظم \*

\* دلم از شوق تو خون است ندانم چون است \* و دلم شوق جملات زیان برون است \*  
 \* در دلم شوق تو هر روز فزون می گردد \* دل سوخته من دین که چهره از فزون است \*  
 آنکه برای تمامی لذت بهشتیان می فرماید (وَأَنْتُمْ فِيهَا) و شما در بهشت (خَالِدُونَ) جاوید باشند گنبد و کامل

نست در آن است که در ایم و دال باشد (وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي) و آن بهشتی که امروز (أَوْ رَتِّعْمُوهَا) میراث و انوشه شده اید آن را آن بهشت موجود است که نورش من عباد تا من کان تلقیاد بشتا میراث دادیم (بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) بآنچه بودید که عمل می کردید و دنیا از انواع طاعات و جرات جزا را به نظر میراث یاد کرد که خالص است و با استقامت بدست آید (لَكُمْ فِيهَا) مرث ما را است در جنت (فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ) میوه بسیار (وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ) و از آن می خوردید بیوسه در معالیم فرموده که در حدیث و اذیع است که کسی از درخت بهشت میوه باز نکند مگر کفری الحال مثل آن از آن درخت بردید (إِنَّ الْأَشْجِرَ مِنْهَا) بدو ستیکه کافران (فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ) در عذاب جهنم جاوید ماندگانند (لَا يَفْتَرُونَ عَنْهُمْ) حسرت نکند و عیبک مگر دانه عذاب را از ایشان (وَهُمْ فِيهِ) و ایشان در عذاب (مُتَلَبِّثُونَ) مانده اند از راحت نجات و از خفت عتوبات (وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ) و ما ستم نکردیم بر ایشان بدین عذاب کردن (وَلَكِنْ كَانُوا) و لیکن بودند (هُمْ الظَّالِمِينَ) ایشان ستمکاران که شرک آوردند و وضع عبادت کردند و غیر موضع آن (وَقَادُوا يَمْشُونَ) و چون امید بر نه از غلامی نه آکنند غازیان و دوزخ را که ای مالک و رخواه از نه ای (لِيَقْضِيَ عَلَيْهِمُ) تا حکم کند بر ما یحیی میراند ما را (رَبِّكَ ط) پروردگار تو تا باز در بهیم از کشیدن عذاب (قَالَ) گوید مالک در جواب ایشان بعد از هزار سال و در بیان آورده که بعد از چهل روز از روزهای آن سرای که روزی هزار سال باشد (إِنَّكُمْ مَّا كُنْتُمْ) بدو ستیکه شمار در نگاه گشته گانید در دوزخ که نخواهید مرد و نه تخفیف عذاب از شما خواهد شد پس حق سبحانه بعد از جواب مالک مز ایشان را گوید (لَقَدْ جِئْتُمْ بِالْحَقِّ) بدو ستیکه آوردیدم بشما یعنی فرستادیم بشما سخن در دست بر زبان پیغمبران (وَلَكِنْ أَكْثَرْتُمْ) و لیکن بیشتر شما (لِلْحَقِّ كَاذِبُونَ) مر سخنان حق را کاره بودید و پسند نکردید (أَمْ أَبْرَمُوا) بلکه محکم گردانیدند کافران و ستمه (أَمْ آتَى كَارِي كَدُّ رَدِّقِ) و ابطال آن یا کیدی برای پیغمبران (فَأَنَّا مُبْرَمُونَ) پس بدو ستیکه ما نیز محکم گشته گانیم کاری را برای مکافات ایشان و ابطال کید کافران به نصرت از بهیم (أَمْ يَحْسِبُونَ) آیا می پندارند ما کران لغار (إِذْ لَا تَسْمَعُ) آنکه ما نشنودیم (سِرَّهُمْ) سخن نهانی ایشان که در دل می گویند (وَنَجْوَاهُمْ ط) و آنچه بر زبان بگ دیگر مشورت کنند (بَلَى) آری می شنودیم آن را (وَرَمَلْنَا) و فرستادگان ما که حفظ اند (لَدَيْهِمْ) نزد دیک ایشانند و موکل بر ایشان (يَكْتُمُونَ) می نویسند آنرا بر فرمان ما و بعد از آنکه نمایم ای ایشان را بر فرشتگان ما آشکارا باشد بر ما که نه اند و می چگونگی پوشیده باشد (قُلْ) بگو

ای محمد ( اِنْ كَانَ لِلرَّحْمٰنِ ) اگر باشد مراد ابراهیم ( وَلَدٌ ) فرزندی چنانچه گمان می برید ( فَاَقُلْ اَلْاَوَّلُ )  
 پس من اول پرستندگانیم خدا را بیکانگی یابستی که من بیدانستم و چون میدانم که او دفرزند نیست شما  
 اثبات و دلالت بجهانیه امی کنید و صاحب کشف در معنی آیت گفته که اگر خدای دفرزند بودی پیران صحیح  
 و صحت و دشمن ثابت شدی پس او را تنظیم کنند گمان بودی یعنی من گویو سرت تنظیم خدای می کنم اگر او را  
 فرزندی بودی هم تنظیم کردم ای من سخنان بر سبیل تمثیل است و مبالغه در نفی و له نام زله آورده که دوزی  
 بضر بن حادث لغه الله در لاف گاه خود نشسته بود و اغلب و منادید قریش نزد وی بود و در آبی از قرآن  
 خوض نموده آغاز استهزا کرد و لید منیره در آن وقت بمیل اعظام داشت و پیوسته ستایش و آن میکرد  
 و گفت ای نصر بن قمر آن استهزای کنی بخدای که نمی گوید محمد الا حق نصر گفت من نیز حق می گویم محمد بگوید  
 لا اله الا الله من هم می گویم لا اله الا الله اما اضافت می کنم که ملائکه شات الله اند این سخن بدینصبر هم رحید  
 و آنحضرت هم اند و هناك شد جریل هم این آیت فرود آورد و نصر پیش و لید آمده این آیت برخاند  
 و گفت که خدای محمد را درین آیت تصدیق کرده که ان کان له حسن و له قانا دل العابدین و لید گفت ای  
 احسن خدای ترا بکذب یک کرده زیرا که ان معنی نفی است می گوید که نیست و نبوده مراد خدای دفرزندی آنکه  
 فرموده که بگو که من اول مودانم (سُبْحٰنَ) پاک است و بی عیب ( رَبِّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ) آفریدگار آسمانها  
 و زمینها ( رَبِّ الْعَرْشِ ) خداوند عرش ( هَمًّا يَصْفُونَ ) از آنچه و صف می کنند کافران او را یعنی ذو و له  
 می گویند و دنیا ( فَذَرَهُمْ ) پس بگذارد ایشان را ( يَخْضَوْنَ ) تاصمی می کنند و باطل ( وَيَلْعَبُونَ ) و بازی  
 کنند و در دنیا ( حَتّٰى يَلَاقَوْا ) تا قتیکه بریست ( يَوْمَهُمُ الَّذِیْ يُوْعَدُونَ ) روزی که وعده کرده شده اند  
 بملاقات آن یعنی روز قیامت ( وَهُوَ الَّذِیْ فِی السَّمٰوٰتِ وَفِی الْاَرْضِ ) و او است خداوند آسمان  
 و زمین پرستندگان و بند از ملائکه و جن و انس ( وَهُوَ الْحَكِیْمُ ) داداست راست کار و دیر خالق ( الْعَلِیْمُ )  
 دانای جامع ایشان ( وَتَبَارَكَ الَّذِیْ لَهُ ) و بزرگوار است آنکه مراد است ( مَلِكُ السَّمٰوٰتِ  
 وَالْاَرْضِ ) بادشاهی آسمان و زمین ( وَمَا بَیْنَهُمَا ) و آنچه میان آسمان و زمین است یعنی حکم او بر همه اجزای  
 کمونات و ان است ( وَعِنْدَهُ ) و نزدیک او است ( عِلْمُ السَّاعَةِ ) دانستن هن که قیامت در ان  
 قائم شود ( وَاِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ) پس او باز گردیده شود بهر خلائق در ان روز ( وَلَا یَمْلِكُ الَّذِیْنَ )  
 و مالک در آن روزها شد آنانکه ( یَدْعُونَ ) می پرستند کافران ایشان را ( مِنْ دُونِهِ ) بدون خدای  
 ( الشَّفَاعَةُ ) و درخواست کردن و ایضاً مبادان کفار از ملائکه و جن و انس و اصنام که مشرکان بشفاعت

ایشان امیدوار اند آن روز توبه اند شفاعت کردن (الْأَمْثَلُ شَهِدًا) گم سبیکه گواهی داده باشد (بِالْحَقِّ) راستی چون ملائکه و عیسی و عزیر عم که ایشان را در تشریفات هست بر ایشان شهادت بحق داده کرده اند (وَهُمْ يَعْلَمُونَ) و ایشان صد اند بدل خود آنرا که بزبان گواهی داده اند و ایشان شفاعت نکند الا مومنان گناهکار اند (وَلَكِنْ سَأَلْنَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ) و اگر پرسشی تو عابدان و معبودانرا که میافرید ایشانرا (لَيَقُولُنَّ اللَّهُ) هر آینه می گویند الله جز از فرط ظهور این جواب مکاره نتواند کرد (فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ) پس چگونه بگویند که آینه می شوند مشرکان از عبادت او به پرستش غرور (وَقِيلَهُ) و نزدیک خداست و ان بنی قول رسول آنجا که گفت (يَا رَبِّ) ای پروردگار من (إِنَّ هَؤُلَاءِ) بدو سبیکه این گمده یعنی همانان قریب (قَوْمٌ) گردیده اند که از روی عناد و مکاره (لَا يُؤْمِنُونَ) نمی گمده (فَأَصْفَحْ) پس اعراض کن (عَنْهُمْ) از دعوت ایشان یادوی بگردان از مکافات ایشان (وَقُلْ سَلَامٌ) و بگو سلام و ستاره که از شما مطاوب نیست این حکم بآیت قتال منسوخ است (فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ) پس زدو باشد که بداند عاقبت

کفر خود و اذقنی که عذاب بر ایشان فرو دآید و دنیا و دوزخ و در عقوبت بدخول در نماند

سورة الدخان مكية بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۱) وهي تسع وخمسون آية (حسم) امام ابوالبیث روح در تقدیر خود از امام محمد کاتب ترمذی قدس سرها نقل می کند که حق سبحانه و جمیع احکام و قصص را که در صور مسدوره بحر و ف منطقه مجتمع است در این صدف جمع کرده محملها و چون آنرا نشانده بگر صاحب نبوت و دلاست پس مراد ابرای تفسیر خود را در جمیع سوره تفصیل داده و گفته اند آن حروف اشوات است بکلمات چنانچه در حرم گفته اند حمیت الموحین حمایت کردم دوستان خود را از توحه ماسوی و گویند معنی او آنست که حم یعنی کاردی سخته شده و مهی بر و اخذ گشته (وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ) و سؤگند بکتاب هویدا که قرآن است که به محض کرم (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ) بدو سبیکه ما فرستادیم او را (فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ) در شبی بزرگ و بابرکت که شب قدر است و کدام برکت برابر آنکه در آن شب کتاب کریم که سبب منافع دینی و دنیوی و واسطه مطالب صوری و معنوی است از لوح محفوظ بآسمان و دنیا شرف نازل از زانی فرموده (إِنَّا كُنَّا) بدو سبیکه هستیم ما (مُعْذِرِينَ) یم کنده و باز اال قرآن در این شب و جمعی برانند که لیل مبارک که شب برات است و آن شب فیر شمعان است و برات او در نازل ملائکه و اجابت دعوت و فصل افضیه و تقدیر نعم است (فِيهَا) در این شب (يُفْرَقُ) جدا کرده و تفصیل داده شود (كُلُّ أَمْرٍ أَحْكَمُهُنَا) هر امری که حکم کرده شد است در همه سال از از افاق و آجال و شب برات از یابی



قاضیه است که بدین است داده و در حدیث آمده که دوین شب یازم زنده از گنا و کاران بعد و هر موی که  
 پر که حفظ آن بنی کلب است و درین شب آب زمزم زیاده می شود و صاحب کشف آذره که در خبر  
 است که هر که درین شب صد رکعت نماز بگزارد حق سبحانه صد فرشته فرستد تا با وی باشد حتی ملک و پیرا  
 بشارت دهند بهشت و سی فرشته دیگر او را ایمن سازند از هر آب و دروغ و وحی دیگر او را باز دارند  
 از آفات دنیا و ملک و دیگر دفع مکارید شیطان می کنند از وی و درین شب و ظالم کف نعمت بر بندگان  
 قسمت می کنند (أَمْراً) فرمودیم فرمودی بفصل قضایا و بن شب (مَنْ عَصَى فَاط) از نزد یک (إِنَّا كُنَّا)  
 پدید می آوریم (مَنْ عَصَى فَاط) فرستد ترا که محمدی (رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ ط) بخشایدی از نزد یک پروردگار تو  
 بر خلق چنانچه جای دیگر فرمود و ما را رساناک الام حمله للعالمین  
 \* نظم \*

\* دود و عالم بخشش و بخشایش است \* \* خالق را از بخشش آسایش است \*

\* خواج چون دود در طبع خویش صفت \* \* انا انا و حمر مهملات گذت \*

یا فرستنده ایم جبرئیل را بقرآن بر حبیب خود یا ملائکه را درین شب فرستادیم بمسلمان مومنان (إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ  
 الْعَلِيمُ) به دستیکه خدای شنو او داناست بهر نیتهای ایشان (رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ط) آفریدگار  
 آسمان و زمینهاست (وَمَا بَيْنَهُمَا ط) و آنچه میان آسمانها و زمینهاست پس بدانید ای آفریدگان (إِنْ كُنْتُمْ  
 مُّوقِنِينَ) اگر هستید شامی گمانان یعنی طالب کندگان یقین (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ) هیچ معبودی و مستحق عزای  
 پرستش نیست مگر او (يُحْيِي) زنده می گرداند (وَيُمِيتُ ط) دمی میراند یعنی از است موجد و کننده موت  
 و حیات (رَبِّكُمْ) او است پروردگار شما (وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ) پروردگار پدران نخستین شما  
 (بَلِّغْهُمْ) بلکه کافران بدین سخن موقن بنسبت (فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ) در گمانه بقرآن بازی کنندگان  
 (فَارْتَقِبْ) پس تو منتظر باش برای ایشان (يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ) روزی که بیاید آسمان (بِدُخَانٍ مُّبِينٍ ط)  
 به دودی آشکارا عرب مرغالب و ادخان گویند مراد غازی است که نازل گردد به شهریان در عین  
 المعانی آورده که مراد غباری است که روز قیامت که مرتفع شد چنانچه هو او را به آتشید و گویند مراد زمان  
 قحط و جوع کافران بود که بدعای بدغمبر عم شدت جوع برای ایشان سوزنی شد تا سگان مرده را با دستخوان  
 می خوردند و خان عمارت از تیرگی چشم است از جوع چه مرگند از ضعف بهر میان خود و آسمان  
 مثابه دخان چیزی می بیند در در میان فرموده که در سال قحط بسبب خشکسالی غباری تیره از زمین  
 پراکنده می شود و شکل دود و از سال قحط را اسم الغبراء گویند و در تسمیه عام المراد همین است

وَقَالَ بَعْضُ أَنْاسِ دِيَّانِ كَيْفَ أَعْلَامَاتِ قِيَامَتِ خَوَدِ بُوْدِ چنانچه در حدیث اشراف اسامع آمده  
 که هر که الدخان و الدجال و آن دودی باشد از مشرق تا مغرب (يَغْشَى النَّاسَ) فرو گیرد و مردمان را  
 و بعد چهل روز بردارد و مومنان را از و شل ز کام حالتی واقع شود اما کافران را بپوشش و سراسیر  
 سازد و ملائکه ایشان را می گویند (هَذَا عَذَابُ آلِهَم) این است عذابی در دنیا که حق سبحانه و تعالی  
 وعده کرده بود ایشان زاری کنند و گویند (رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ) ای پروردگار ما را از این عذاب  
 و (إِنَّا مُؤْمِنُونَ) بدرستی که ما گردانیم بعد از دفع عذاب یعنی چون این بلا منکشف گردد ما ایمان  
 آوریم حق سبحانه می فرماید که (أَنْتُمْ) چگونه بود (الْهَمُ الذَّكْوَى) مرا ایشان را بعد گرفتن بدین ممتد و عذاب  
 (وَقَدْ جَاءَهُمْ) و حال آنکه آمد ایشان (رَسُولٌ مِنْكُمْ) فرستاده آتشکار آتشه و مخبرات و ایشان  
 به آن صد کشنده (ثُمَّ تَوَلَّوْا) پس پشت بر روی گردانید یعنی اعراض نمودند (هِنَّ) از ایمان بداد  
 (وَقَالُوا مَعْلَمٌ) و گفته او آموخته شده است یعنی جبرید و یاد قرآن بوی می آموخته (مُجْتَنُونَ) و یوانه  
 است و دماغ او مخطب شده است و با وجود این هر چون وعده ایمان می دهند (إِنَّا كَاشِفُوا الْعَذَابَ) بدرستی که  
 ما را درنده و عذابیم از ایشان (قَلِيلًا) زمانی اند که یعنی قحط را ببریم بدای پیغمبر هم تا آخر اعمار ایشان اما  
 هیچ قائم نه بد (إِنْكُمْ عَائِدُونَ) بدرستی که شما باز گردانید بکفر آورده اند که بوقت قحط با و صفایان  
 و جمعی از قریش بمدینه آمدند و بعد از رحمت سوگند پیغمبر هم دادند و آن حضرت عم و عافرموده بلای قحط  
 منع شد و ایشان همچنان بر کفر و اسبج بودند و بقول بعضی که دافرا از علامات قیامت گیرند چون  
 مردان و عدا زاری کنند بعد از چهل روز دغان مرتفع شود و ایشان باز گردند بهمان حال که داشته باشند  
 از شرک و فسق (يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى) یا دکن روزی را که بگیریم کافر را اگر فن بر رگه  
 یعنی روز قیامت و در تفصیر سماوی آورده که مراد روز بدر است که حق تعالی وعده می کند مشرکان را که  
 در آن روز بگیریم شما را بنوبت عظیم از قتل و اسیر (إِنَّا مُنْتَقِمُونَ) بدرستی که ما انتقام گرفته ایم  
 در آن روز (وَلَقَدْ فَتَنَّا) و بدرستی که ما استخوان کردیم (قَبْلَهُمْ) پیش از کناره که (قَوْمَ فِرْعَوْنَ) گروه  
 قبط را از ملازمان فرعون (وَجَاءَهُمْ) و آمد ایشان (رَسُولٌ مِنْكُمْ) پیغمبری بنزد گوارد حسب و  
 نسب یعنی موسی بن عمران عم (أَنْ ادُّوْا إِلَيَّ) یا آنکه ادا کنند یعنی دست باز درید و فرستید ما من  
 (عِبَادَ اللَّهِ) بندگان خدای یعنی بنی اسرائیل را (إِنِّي لَكُمْ) بدرستی که من مرشدا (وَمَوْزِلٌ آمِينَ) (وَمَوْزِلٌ آمِينَ)  
 فرستاده ام این وحی به تم بنسبم مگر بیکو خدای خنق را (وَأَنْ لَا تَعْلُوا) و آدم با آنکه سبکشی کنید

و کبریا ید (علی الله) برده ای و امانت دهنی او نه ناید (اِنِّیْ اَنْتُمْ بِعِلْقَانِیْ) بدرستی که من آرنده ام  
 بشما یعنی (مبین) کار و سخن بر صدق مدعی خود قریحان بعد از اجتماع این سخن قصه از ابوحنی هم  
 مگر دعوای هم فرموده که (وَ اِنِّیْ عَذْتُ) و بدرستی که من پناه بردم (بِرَبِّیْ وَ رَبِّکُمْ) پروردگار خود و  
 پروردگار شما (اَنْ تَرْحَمُنِیْ) از آنکه مرا هتاک و کینه یا کینه یاد شمام دهید که دبی نگذار من است  
 (وَ اِنْ لَّمْ تُوْمِنُوْا لِیْ) و اگر نادرستی دادید مرا دنی گروید پس (فَاَعْتَزِلُوْنِیْ) پس کرانه کنید از من  
 و بسیار ید مرا \* مصرع \* مرا بخیر تو امید نیست به مرسان \* ایشان سخن آنحضرت هم قبول ناکرده  
 آغاز جنفا کردند دست و زبان (فَقَدْ هَارَتْ) پس نخواهد بودی هم پروردگار خود را (اَنْ هُوَ لَا یَعْلَمُ) بلکه این  
 گروه قبطیان (قَوْمٌ مَّجْرُمُونَ) گرویده اند مصر بکنفر بگیر یعنی ایشان را هتاک کن که مشرکانند چون حق ندانی  
 دعوای دی اجابت کرد و گفت (فَاَنْتُمْ یَعْلَمُوْنَ اِنِّیْ لَیْلًا) پس بپرسیدگان مرا بشب از مصر (اَنْتُمْ مَتَّبِعُونَ) بدرستی که  
 شما از منی در آمد کنید یعنی چون شما بر دیدن خون و قوم او خبردار شوند و از منی شما و آیند و باب  
 قور یا رصیده باشند تو عصا بردار یا زدن که بشکافد و بر دامنهای پدید آید تا بنی اسرائیل بگذرد (وَ اَتْرُکَ الْبَحْرَ)  
 و بگذرد از دریای (رَقِوْا) ماکان و آرا امید به همان و بر که را هتاک و ظاهر بود یعنی و دیگر با و رو عصا من که با حال  
 اول ر و د و بگذرد از من تا قبطیان و در آید و مترس (اِنَّهُمْ) بدرستی که ایشان (جُنْدٌ مَّغْرُقُونَ) گرویده  
 و غرق شده گانند یعنی هم در دریا غرق خواهند شد پس فرعونیان نام غرق شدند (کَمْ تَرَوْکُمْ) به بسیار  
 بگذر استند (مِنْ جُنَّاتٍ) از بوستانهای پردخت (وَعِیُونٍ لَا) و چشمهای آب روان (وُذُرُوعٍ) و  
 دشتهای رحید (وَمَقَامٍ کَرِیْمٍ) و منزلتهای نیکو آراشته (وَنُوعَةٍ کَانُوا) و اشیای تنعم و بر خور داری  
 که بودند (فَبِهَا) و از این نعمت (فَاَکْهَبْنِیْ) منتهان و شادی کنان (کَذَٰلِکَ ط) کار ما بگذران همچنین  
 است (وَ اَوْرَثْنَا هَا) و میراث دادیم منازل و مواضع ایشان را (قَوْمًا اَخْرَجْنِیْ) بگروه دیگر از مردمان  
 یعنی بنی اسرائیل را (فَمَا بَکَتْ) پس نه گریست (عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ) بر ایشان آسمان (وَ الْاَرْضُ) و زمین  
 یعنی از هتاک ایشان کسی حساب نکرد در مقام آورده که چون موسی به بر دچهل روز از آسمان و زمین  
 بر دگر بند و از انصاف و منقول است که حضرت رسول هم فرمود که هیچ بنده نباشد الا که مرا در آسمان  
 و در د و باشد دوی که روی او از ان فرود آید و دوی که عمل او از آنجا بالا رود پس چون وفات کند این دو در  
 از منزل رزق و عروج عمل او محروم ماند و بر دگر بنده عطار روح می گوید که گریه آسمان عرضی اطراف است  
 و در مقام آورده که چون امیرالمومنین حسین بن علی مرتضی کرم الله وجهه هتاک شد آسمان بر دگر گریست

وگرنه اود آن بود که اطراف آفاق سرخ شد و زمین باب گفته اند

\* این سرخی شفق که برین پهرخ پیدا است \* هرگاه که مکنس خون است چندان که بلا است \*

\* هر پهرخ خون بار و ازین غصه در خود است \* و در خاک خون بگردد ازین ماهرار و است \*

و گفته اند که آسمان و زمین هم چون گریه آدمیان است و بعضی بر آنکه که علامتی برایشان ظاهر گردد

که دلیل بود و در حق و اسف هم چون گریه که اغلب دال است بر غم و اندوه و در هر نغمه بر چون فرعون را

عظی بود که آسمان و در بر وی زمین هم گاری میگویند که آسمان و زمین را ایشان نه گریست (وَمَا كَانُوا)

و نبوده (مُنْظَرِينَ) \* مهادت دادگان از وقتی بوقتی دیگر (وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَءِیْلَ) و هر آینه برانیدیم

بنی اسرائیل را (مِنَ الْعَذَابِ الّٰهِمِیْنِ) از عذاب خوار کننده که بهنگی در حق بود و قبل آن عذاب

در میان (مِنَ فِرْعَوْنَ ط) از فرعون (اِنَّهٗ كَانَ عَالِیًا) بهر سستی که بود در فرعون سرکشیده و خود را بلند ساخته

(مِنَ الْمُسْرِفِیْنَ) از کافران که ستمها و زنده افروخته و ایمان (وَلَقَدْ اخْتَرْنَا هُمْ) و در سستی که برگزیدیم موسی هم

و مومنان بنی اسرائیل را (عَلٰی عِلْمٍ) بر دانشی یعنی دانستیم که ایشان سزاوارانه برگزیدیم ایشان را

(عَلٰی الْعَالَمِیْنَ) بر عالمان زمان ایشان (وَاَتَمَّیْنَاهُمْ) و دادیم مرا ایشان را (مِنَ الْآیَاتِ) از

نشانیهای قدرت (مَآفِیْهِ یَلُوْهُمِیْنِ) آنچه در در نعمت آشکارا بود چون شکافتن دیوار انزال من و

معدی (اِنْ هُوَ لَا) بهر سستی که این گروه یعنی کفار قریش (لَیَقُوْلُوْنَ لَا) هر آینه میگویند (اِنْ هِیَ)

نیست طاقت کار و خاتم حال (اِلَّا مَوْتُنَا الْاُولٰٓئِ) مگر مرگ نخستین در دنیا و بعد از حیاتی نیست (وَمَا

نَحْنُ) و نیستیم (بِمُنْشَرِّیْنَ) زنده شدهگان و برانگیختگان بعد از مرگ (فَاَتَوْا بِاِبَآئِنَا) پس بیارید

پدران ما (اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِیْنَ) اگر راسته است گویان در بعث بعد از موت این سخن از ایشان

جهل بود زیرا که هر چه جایز بود و وقوع آن ازندای بوقتی خاص لازم بود و ظهور آن بهر وقت که دیگر

خواهد پس چون در دعوت و بعثت در آخرت است اگر در دنیا واقع نشود کسی و ابر و حکم نرسد (اَهُمْ خَيْرٌ)

آیا قوم قریش بهترند در وقت و شدت و مال و شوکت (اَمْ قَوْمٌ تَبِعَ حَبِیْرَی) یا قوم تبع حبیره که شکر میبودند

با عظمت و اہمیت و در غایت کثرت (وَالَّذِیْنَ) و آنانی که بوده اند (مِنَ قَبْلِهِمْ ط) پیش از قوم تبع

مانند عاد و ثمود و حران چون نگردد (اَهْلَکْنَاهُمْ فِیْ اَیَّامٍ اَلَا یَاۤئِیْنُ) و سستی که ایشان

بودند (مَجْرُمِیْنَ) گروه کاران و منکران بعثت و حشر از قحطی اخبار و آثار چنان مفهوم میگردد که

یکی بود از جمیع کثرت او ابو کرد نام او سعه بن مایکای کرب با حشم و تبع بسیار از شرق تا غرب عالم

ع

بگشت و حمیرہ را بنا کرده و صحراندر این بفرستاد و شهر او را ساخت و بر و اینی از این حماس رض هست که  
 او پیغمبر بود و در حدیث آمده است کہ کسی دانم کہ تبع پیغمبر بودہ یا نہ و از عایشہ صدیقہ رض منقول  
 است و ششام مدیدہ تبع را کہ اسلام آورده است و لہذا حق سبحانہ قوم اورانہ مت فرمودہ اند اور  
 در محالم آورده کہ وقتی در مدینہ بسرادر ابیکشتہ داد و لہذا انالی آنجا کشتیدہ و در جری قریظہ کہ  
 کعب و احد نام داشتہ این خورشیدہ بنزدیک وی رفتہ و گشتہ این حرات کن کہ مدینہ مبارکہ پیغمبر  
 آخر الزمان است و تبرکعت آن حضرت ہم کردند و از صرقتل و اسر مدینہ در گذشت داد آتش پرست  
 بود و بردست آن دو جر سلمان شد و با جمعی از اہل کتاب متوجہ من شد چہ نفر از ہزبل بسر راہ آدہ  
 گفتہ دلالت کنیم ترا بر خانہ کہ در و گنج است از فقر و مرداوید و زہر بد گفت کہما است گفتہ در مکہ  
 و غرض ایشان آن بود کہ قصہ خانہ کند و ہلاک شود تبع قصہ گنج و خانہ با جبار و میان آورد و گفتہ ای ملک زینہار  
 کہ آن شر بفرین رفتہ است بروی زمین و هیچ کس قصہ آنجا کند مگر ہلاک شود ترا آنجا باید رفت و نظیم مجاہد  
 آورد و تبع آنجا رفت و خانہ را پوٹ بند و شش ہزار شتر قربان کرد و از آنجا یمن تور فرمود و قوم او از حمیرہ  
 آغاز مخالفت کردند کہ نواز دین بابر گشتہ مابا تو نمی سازیم تبع دلایل خدا پرستی برایشان خواند و ایشان  
 و رعاد از و نہ گفتہ بآتش استخوان می کنیم آتشی بود و دامن کوہی از کوہای یمن چون دو کس  
 را دعوی بودی بر یک دیگر در آن آتش آمدندی بسطل بسختی و محنت را آفتی تر سیدی انصہ اجبار  
 بامصاحف خود بآتش درون رفتہ و سلامت بیرون آمدند و کسان ایشان تمامی سوختند و  
 فرزند اباب حیر شکر اللہ سعیدیم ثبوت پیوستہ کہ تبع نامہ نوشت بحضرت رسالت بنامہ عمادش رسول پیودی  
 حمیرہ کہ اگر حضرت را در یاد بد و حمیرہ و الیاد و خود صہرہ و وصیت نماید کہ بعض رسالتہ و فرزندیمستم از فضل  
 شامول ابویوب انصاری بود و رض نامہ بموقف عرض رسانید و حضرت رسول اللہ صہ نوبت فرمود کہ  
 مرحبا باوخ العالمج و از قاشی رح نقل است کہ ابو کرب اسعد حمیری او تابع ایمان آورد و بہ پیغمبر  
 ہم قبل از بدت آن حضرت ہم ہفتہ سال و در و ج آمد و آورده کہ ہمدت ہزار و پنجاہ و حد مسئل پیش  
 از محرت کہ ہزار و چہل سال پیش از بدت بودہ باشد (وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ) و یا فرید ہم  
 آمنا ما، زمین را (وَمَا يَنْبَغِي لَهَا) و آنچہ میان ایشان است (لَا عَيْنُونَ) بازای کنان یعنی بہ حکمت آفریدہ ایم  
 نہ بازای پاک مخلوقات را بہ حکمت کاملہ بظہر آورده ایم و بہ حکمت نسی کہ آدمیان را مطلق و مہم  
 گذاردیم لی ثواب و عتاب مَا خَلَقْنَا هُمَا (یا فرید ہم اہل ارض و سما را (إِلَّا بِالْحَقِّ) مگر بر ای حق کہ

آن شویبت اعدت بر طاعت و عتوبت بر عصیت (وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ) ولیکن بیشتر مردمان یعنی مشرکان بسبب غفلت و عدم فکر (لَا يَعْلَمُونَ) نمی دانند که فعل حکیم حق بود (إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ لَمِنْ رَشِيدٍ) بد استادن حق از باطل یا جدا شدن میان موسی و کافرو مطیع و عاصی (مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ) هنگام جمع شدن همه آدمیان است (يَوْمَ لَا يُفْنِي) روزی که دفع نکند (مَوْتِي) دوستی و خویشاوندی (عَنْ مَوْتِي) از دوست و خویشان خود (ثُمَّ لَا يَجْزِيهِ) از عذاب یا سود و نرساند کسی را هیچ چیز (وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ) و نباشد از دوستان که یاری کردند دشمنان از دوستان دیگر (إِلَّا مَن رَّحِمَ اللَّهُ) مگر کسی که خوشش باشد خدا ای تمامی برو یعنی مومنان که ایشان یاری کنند مرگد بگردان طاعت (إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ) بهر حدی که خواهی غالب است کسی را که از عذاب کند کسی یاری نکند او را (الرَّحِيمُ) مهربان است بر هر که رحمت کند او را (بِمَشْفَعَتِهِ) بدست تیکه درخت زقوم یعنی یهود آن (طَعْنَهُمُ الْإِنَّمِ) خوردنی گناهکاران است یعنی ابو جهل و احزاب و از زقوم چون نخورند (كَأَنَّهُمْ) مانند من در دین که آخر (يُعْلِي فِي الْبُطُونِ) بجوشد در شکمها جوشیدن (كَأَنِّي الْعَمِيمُ) مثل جوشیدن آب گرم یعنی پاره پاره کند روز قیامت ایشان را و بگوید از عذاب ایشان را پس حق سبحانه و تعالی را گویند (أَخَذُوا) بگیرد این گناهکاران را (فَأَقْبَلُوهُ) پس بگردند بنسبت و قهر (إِلَى سَوَاءٍ الْعَجِيمِ) میانند و دوزخ (ثُمَّ صُبُّوا) پس آنگاه بریزند (فَوْقَ رَأْسِهِ) بر سر او (مِنْ عَذَابِ الْعَجِيمِ) از عذاب آب گرم ناتمام بیرون بدین آب عذاب شود هم چنانچه در دوزخ زقوم مذاب است و بگویند مراد از (نُقِيَ) بچش و بکش این عذاب را (إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ) بدستیکه تو از جهندی و قادری نزد یک قوم خود (الْكَرِيمُ) بزرگوار بزرگوار خود ابو جهل می گفت که من اعز و اکرم اهل دینم در اعظمی از من عزیزتر نیست در آن روز حق تعالی فرماید که او را عذاب کنید که دعوی عزیزتری کرده می کرد (إِنَّ هَذَا) بدستیکه این عذاب (مَا كُنْتُمْ بِهِ) آن است که شما بودید که بآن (اتَّقَوْنَ) شک می آورید تا اکنون معاینه دیدید (إِنَّ الْمُتَّقِينَ) بدستیکه پرهیزکاران (فِي مَقَامٍ أَمِينٍ) در جایگاهی اند که ایمن باشند یعنی مقامی که در آفات و مضائق نباشد (فِي جَنَّاتٍ) در بوستانها و عیون (وِجْهَاتِهَا) چشمها (يَلْبَهُونَ) می پوشند (مِنْ هَنَدٍ وَاْمُتَبَرِقِ) از هر برای نازک و مطهر (مُتَغَابِرِينَ) در حالیکه در مقابل در مجالس یکدیگر و با هم ستانس باشند و در تفسیر سوره آبادی آورده است که این متغابرون روز قیامت باشد در دارالجمال که حق سبحانه و تعالی مومنان را بر مشرک خواند باشد و همه رویهای یکدیگر می بینند (كَذَلِكَ) هم چنین برین



و در اختلاف سبب و در تفاوتان متناذیر (وَمَا أَنْزَلَ إِلَهُهُ) و در آنچه فرود فرستاد خدا می (مِنْ السَّمَاءِ)  
از آسمان یا از ابر (مِنْ رَّبِّهِ) از روی یعنی باران که سبب و دهنی است (فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ  
مَوْتِهَا) بعد از خشکی و پیرد مرگی آن (تَهْطِفُ الرِّيحُ) و دلا  
گردانیدن باد با خمله نسیمات و تفاوت احوال (آيَاتٍ) دلالتها است روشن و بود ابر کمال  
قدرت الهی (لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ) هر گروهی را که تعقل کند (تِلْكَ) این دیلها (آيَاتُ اللَّهِ) دلایل  
قدرت خدا می است یا این آیات قرآن است (فَتَنَّاوَهَا عَلَيْكَ) می خوانیم بر تو آنرا (بِالْحَقِّ) بر  
راستی و درستی (فَبَيَّنَّا جَدَّتْ) پس بگشام سخن (بَعْدَ اللَّهِ) پس از سخن خدا می  
که قرآن است (وَأَيَّاتِهِ) و دلائل قدرت او (يُؤْمِنُونَ) ایمان می آرید و حصصی می خواند یعنی بکه ایم  
سخن می گرداند اگر بدین سخن بگردد (وَيَلَّ) سخن خدا (لِكُلِّ أَفَّاكٍ) هر مرد و غمگونی را است  
(الْفِيمِ لَا) بسیار گناه یعنی نخرین حادث که (يَسْمَعُ) می شنود (آيَاتِ اللَّهِ) آیت های خدا می که  
(تَتَلَوْنَهَا عَلَيْهِ) خوانده می شود بود (ثُمَّ يَصْرُ) پس اهرار می کند یعنی افاست می کند بر کفر خود (مَسْتَكْبِرًا)  
در حالتیکه گردن کش است از ایمان بدان (كَانَ لَمْ يَسْمَعُهَا) گو یا کاشیده است آنرا یعنی چون  
گوشش نه کرده و بدان منع نشده گو یا استماع نه نموده (فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ) پس مروده او را  
بخدایی در دناک در دوزخ بشارت بر سبیل حکم است (وَإِذَا عَلِمَ) و چون بشنود (مِنْ آيَاتِنَا) از  
آیت های کتاب (شَيْئًا) چیزی یعنی چون بدو رسد چیزی و داند که از قرآن است (نَاخِذْهَا هُزُوطًا) و بگیرد  
آنرا مهر و بر یعنی بدان افسوس کند و بصورتی باز نماید که از حق و صواب دور باشد (أُولَئِكَ) آن گروه  
مستبریان (لَهُمْ) مرایشان را است (عَذَابٌ مُهِينٌ) خدا می خوار کننده (مِنْ وَرَاءِهِمْ) از پیش  
روی ایشان (جَهَنَّمَ) دوزخ است چو بدان سو براند یا از پس ایشان یعنی بعد از مرگ مال  
ایشان دوزخ خواهد بود (وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ) و دفع کند از ایشان (مَّا كَسَبُوا) آنچه کسب کردند از اموال  
و اولاد (شَيْئًا) چیزی از عذاب خدا می (وَلَا مَتَّعُوهُ) و نه دفع کند از ایشان عذاب را آنچه فرود کردند  
(مِنْ دُونِ اللَّهِ) غیر خدا می (أُولَئِكَ) و دشمنان و عودان (لَهُمْ) مرایشان را است (عَذَابٌ  
عَظِيمٌ) خدا می بر برگ که شدت آن از حد متجاوز است (هَذَا) این قرآن (هُدًى) راه نایده است  
(وَالَّذِينَ كَفَرُوا) و آنکه گمراه اند (بِآيَاتِ رَبِّهِمْ) بآیات پروردگار ایشان که قرآن یا دلائل قدرت  
است و نکست (لَهُمْ عَذَابٌ) مرایشان را است عذاب (مِنْ رَجْزٍ أَلِيمٍ) از سخت ترین خدا می اهر



و بانه (اللَّهُ) نه ای (الَّذِي سَخَّرَ) آنست که دام کرد (لَكُمْ الْبَحْرَ) مرشمار آرد یا یعنی سطح آرد  
 و سوار گردانید تا چیزها را بر سطح مانده چو بهای بالای او با ستم و کفر انداخته و تسخیر او این است که منع نمی کند از  
 غوص و سیر بر او (لِتَجْزِيَ الْفُلُكُ) تا میرود و کشتیها (فِيهِ) در وی (بِأَمْرِهِ) بفرمان نه ای (وَلِتَبْتَغُوا)  
 و تا طلب می کنید (مِنْ فَضْلِهِ) از فضل نه ای انواع قیده چون تجارت و غواصی و صید ماهی (وَلِتَعْلَمَكُمْ  
 تُشْكِرُونَ) و تا بشاید که شکر گویند نه ای بر این نعمتها (وَسَخَّرَ لَكُمْ) و بفرمان گرد برای شایسته بیافرید برای  
 منفعت شما (مَا فِي السَّمَوَاتِ) آنچه در آسمانهاست از شمس و قمر و نجوم و مطهر (وَمَا فِي الْأَرْضِ)  
 و آنچه در زمین است از کوه و دریا و شجر و ثمر (جَمِيعًا) همه اینها (فَتَنَّهُ) آذ دست نه ای غر و (إِنْ فِي ذَلِكَ)  
 به دستیکه در تسخیر این اسمها (لَا آيَاتٍ) بر آینه نشانه است بر قدرت الهی و علم و حکمت پادشاهی  
 (لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ) مر گرد و ای و اگر تفکر کنند و غرایب صنع و عجائب خلق او که در محال و  
 مبدعات ظاهر است و از صنایع کمالات باهر

بیت \*

\* در جهه جهان زمین را بهیست \* هر ذره گواه قدرت اوست \*

آورده اند که غفاری در شهر که فاروق را رخص و شام داد و از آنجا که سطوت عمری بود خواست که  
 او را بگیرد و انتقام کشد آیت آمد که (قُلْ) بگو ای محمد (لِلَّذِينَ آمَنُوا) مرا آن کسانی را که گرویده اند  
 (يَغْفِرُوا) تا عفو فرماید (لِلَّذِينَ لَا يُؤْجُونَ) مرا آنرا که نمی ترسند (أَيَّامَ اللَّهِ) از روزهای هلاک و  
 هزات نه ای (عَرَبِ) از قایم بایام تعبیر کنند چنانچه بمبعث و یوم احساس پس معنی آیت آنست  
 که در گذرانید از نومی که تامل نمی کنند و روزهای هلاک کافران و نمی ترسند از ان (لِتَجْزِيَ) تا پادشاه  
 نه ای (قَوْمًا يَحْكُمُونَ) و اگر و ای را آنچه هست که کسب می کنند از است و مغفرت در  
 کشتات از سید بن مسیب رضی نقل می کند که ما در پیش فاروق نشسته بودیم قاری این آیت  
 بخواند و عمر رضی فرمود که ای سحر عمر ما منع و گویند سبب نزول آیت قصه جهاد غفاری و همان چنین است  
 و شری از ان در سوره منافقون گفته خواهد شد بدان آیت بر این آیت را معنی باید گفت چه این سوره  
 با اتفاق یکی است و در تفسیر امام ثمالی آورده که بعد از نزول این آیت من ذی الذی یقرض الله قرض  
 حسنا فخص به دی بر سبیل ثن می گفت که نه ای مگر محتاج شده که قرض می طلبد این خبر بفاروق رضی  
 رسید و شمس شیر کشیده روی بر پشت و جوی او نهاد تا هر جا بماند بقماش رساند و سبیل عم این آیت  
 بیاد رود و رسول هم کس از طلب عمر رضی فرستاد و چون حاضر شد گفت ای عمر شمس بر نه که حق سبحانه بقا

فرمود این آیت بروی خواند امیرالمومنین عمو عرض گفت با و سوال الله به ان خدا ای که ترا بحق بخت فرستاد که دیگر اثر غضب بروی من نه بیند و در مقابله گناه جز وقت حشو از من مشاهد نگیند \* نظم \*

\* چو بدبینی ز خلق و نور گزادی \* ترا از سید طریق بر دباری \*

\* اگر چه دانست بر امید رو غای \* تو کل باش و دلمان برخند می دار \*

گفته اند این آیت بآیت قنال منموج است (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ) هر که بکند کارهای شایسته پایش مر نفس او است ثواب آن عمل (وَمَنْ أَسَاءَ) و هر که کاری بد کند (فَعَلَيْهَا) پس بر دست و زور و وبال آن (نُفْسِ إِلَى رَبِّكُمْ) پس بسوی آفریدگار خود (تَرْجِعُونَ) باز گردیده خواهند شد برای یافتن پاداشی که در گذشت (وَلَقَدْ آتَيْنَا) و بدست تیکه دادیم (بَنِي إِسْرَءِيلَ الْكِتَابَ) فرزندان یعقوب هم را تورات (وَأَلْحَكُمُ) و حکم کردن در دین (وَالنَّبُوَّةَ) و نبوت یعنی بعضی را پیغمبر حاتم از ایشان و داور نبیج قبیله این قدر پیغمبر بوده اند که در میان بنی اسرائیل از زمان یوحنا هم تا زمان عیسی هم (وَرَزَقْنَاهُمْ) روزی دادیم ایشان را (مِنَ الطَّيِّبَاتِ) از چیزهای پاکیزه و حلال اند و گفته اند مراد من و سلوی است (وَفَضَّلْنَاهُمْ) و تفضیل دادیم ایشان را (عَلَى الْعَالَمِينَ) بر عالمیان زمان ایشان (وَأَتَيْنَاهُمْ) و عطا کردیم ایشان را (الْبَيِّنَاتِ) دلایلی روشن (مِّنَ الْأَمْرِ) از کار دین و ملت با سحره و هویدا آیت های سید ادرکار محمد هم تا و را بحق بشناخته و امر او بر ایشان محقق شد (فَمَا اخْتَلَفُوا) پس اختلاف نکردند و کار او (إِلَّا) مگر (مِن بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ) پس از آنکه آمد بدیشان دانشی بحقیقت حال یعنی به تحقیق دانسته که حضرت پیغمبر هم آن پیغمبر است که در ویت مذکور شده و امر او را پوشیده اند (بَغْيًا بَيْنَهُمْ ط) از روی عداوت و حسد که در میان ایشانست (إِنَّ رَبَّكَ) بدست تیکه آفریدگار تو (يَقْضِي بَيْنَهُمْ) حکم می کند میان ایشان (يَوْمَ الْقِيَمَةِ) و روز استخبر (فِيمَا كَانُوا فِيهِ) و آنچه بودند که در آن (يُخْتَلِفُونَ) اختلاف کردند یعنی دگمات مبین در ویت که بعضی مبنی بود و از نعمت سید کائنات علیه افضل الصلوات والسلام (ثُمَّ جَعَلْنَاكَ) پس بعد از بنی اسرائیل ساختیم ترا یعنی مقرر کردیم مملوک تو (عَلَى شَرْيَعَةٍ) بر راهی روشن (مِّنَ الْأَمْرِ) از کار دین (فَأَتَيْنَاهُمَا) پس متابعت کن آن شریعت را و پیشدای خود ساز و بدان عمل نمای (وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ) و متابعت مکن آرزوهای آنان که (لَا يَعْلَمُونَ) نمی دانند حقیقت توحید را یعنی و دس قریش کنترانی گوید که بدین بهر آن خود باز کرد (إِنَّهُمْ لَو يَفْهَمُونَ) بدست تیکه ایشان دفع نکند (هَٰذَاكَ) از تو (مِنَ اللَّهِ شَيْئًا) از خدا اب خدای چیزی را اگر خواهد بود (وَالَّذِينَ

بِظُلْمٍ لِّلْمُتَّقِينَ) و بدو مستحق است که از ایشان (بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِإِيمَانٍ بَعْضُهُمْ) برخی از ایشان زودتر ایمان آورده و بعضی ایشان دیرتر ایمان آورده و چون برابر ایشان جنسیت نیست از برای آرزو و ایمان ایشان مرد و مصائب از جنس خود طالب کن (وَاللَّهُ) و خدا ای (وَأَيُّ الْمُتَّقِينَ) و دست هر یک از ایشان است توهم ایشان را دوست دار (هَذَا) این مشابقت شریعت (بِصَالُوا لِلنَّاسِ) بینا به آنهاست هر مردمان را یعنی پیرنمای روشن که بدان بیننده راه حق را از ضلالت (وَهْدَىٰ وَرَحْمَةً) و هدایتی و بخششش از خدا ای (لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ) و برگردی را که گمان شوند یعنی از یاد یگانه گشته طالب سرسبز یقین باشند در مواضع آورده که نفری از مشرکان که مومنان را گفته که آنچه شما در باب بیعت و حشر می گویند اگر راست است باشد و ما را با عالمی دیگر برنده آنجا نیز بمال و جاده از شما افزون خواهیم بود چنانچه درین عالم هستیم لایست آنکه (أَحْسِبُ) آیا نه چنین است که پنداشته اند (الَّذِينَ اجْتَرَحُوا مَعَصِيَةً) آنانکه کسب کرده اند پستیها را چون کفر و معصیت (أَن تَجْعَلَهُم) آنکه گردانیم ایشان را در آخرت (كَالَّذِينَ آمَنُوا) مانند آنها که گرویده اند (وَأَعْمَلُوا الصَّالِحَاتِ) و کرده عملهای شایسته یعنی مشرکان در کرامت چون مومنان نخواهند بود (سَوَاءٌ) یکسان است (مَحْجَاهُمْ) زندگانی ایشان (وَمَمَّاتُهُمْ ط) و مرگ ایشان در دنیا و آخرت یعنی هر که بر ایمان بمیرد و ایمان زنده خواهد شد و هر که بر کفر بمیرد بر کفر منبوعث خواهد شد (سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ) بد حکمی است که ایشان می کنند و نتیجه شرک و توحید را برابر میداند \* مصدوع \* نیست

۱۸  
ع  
میکان لای ذر آب میر با آب حیات \* (وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) و بیافریدند آسمانها و زمینها را (بِالْحَقِّ) بر راستی و عدل و مقتضای حالت آن است که میان محسن و مسمی و موجد و مشرک تفاوت باشد (وَلِتَجْزِيَ) و دیگر برای آنکه پاداش داده شود (كُلُّ نَفْسٍ) هر نفسی (بِمَا كَسَبَتْ) آنچه کسب کرده از خرد و شر (وَهُمْ) و ایشان یعنی عمل کنندگان (لَا يَظْلَمُونَ) \* ستم دیده نشوند یعنی انصاف ثواب برابر از دیدار عتاب اشرا و وقوع نیاید بلکه هر کس را فراخور عمل او جزا خواهد داد (أَقْرَأَيْتَ) آیا چون بینی (مَن اِتَّخَذَ) آن را که گرفت (إِلَهَهُ هَوَاهُ) خدای خود را هوای خود یعنی از برای هوار و فرمان او بر چنانچه فرمان خدای می باید برد یا آنکه معبود خود را آرزوی خود گیرد یعنی تنی می پرستد چون تنی نیکوتر از او نمی بیند آنرا بگذارد و این را بخدای بر دارد (وَاطْلُ اللَّهُ) و چون می بینی آن را که گمراه شده و فرگذاشته آنرا خدای (عَلَىٰ عِلْمٍ) بر دانش که حضرت او را است بعاقبت آن کس (وَخَتَمَ عَلَىٰ صَدْرِهِ) و مهر نهاد بر گوش او تا سخن حق نشود (وَأَنبَهْ) و بر دل او تا تغفل آیات حق کند (وَجَهَّلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ) و نادان

بر چشم او (فَشَاوَرَهُ) پوششی تا بنظر اعتبار نگردد و جواب شرط آن است که چنین کس را چگونه  
 به ایت باشد (فَمَنْ يَهْدِيهِ) پس کیست که راه نماید این کسی را (مَنْ يَهْدِيهِ اللَّهُ) از پس فرد گزاشتن  
 نه ای مراد او (أَفَلَا تَذَكَّرُونَ) آیا بید نمی گیرید یعنی بید گیرید و متنبه شوید (وَقَالُوا) و گفته متکبران بنده  
 (صَاهِي) نیست زنده گانی (الْأَحْيَوْتُمْ الدُّنْيَا) که زنده گانی دنیا که مادر و نیم (فَهُوَ وَفَتَحِي) می میریم و زنده  
 می شویم یعنی بعضی از ما می میرند و بعضی زنده می شوند و احزاب دارد که قایمان این سخن مذہب بنا بر سخ  
 داشته باشند و نزد یک ایشان آن است که هر که می میرد روح او با جسد دیگری تعلق گیرد و دهم در دنیا  
 ظهور کند یا دیگر بار بمیرد و بار دیگر با دیگری می آید کما که بر غم ایشان پیغمبر است نقل کرده اند  
 گفت که من خود را در هر از دو مقصد قایل دیده ام و مشرکان گفته اند (وَمَا يَفْلِكُنَا) و مالا که نمی کند ما را (إِلَّا  
 الدُّنْيَا) مگر مردن و زمان و کهنه گری و پیری (وَمَا لَهُمْ) و نیست مرا که از آنرا (بَذَلِك) بدین که نیست مردن  
 بر دزد می کند (مِنْ عِلْمِهِ) هیچ دانشی مقابل آن دور و مصرت آن حضرت عزت است  
 تعالی شأنه و در هر از دو هیچ کاری اختیار نیست

نظم \*

\* دو هر سرا در پناهی ترا \* حکم ترا زینده دشتای ترا  
 \* دور زمان کار سازد بخود \* بخرج فلک سرانمرا زد بخود  
 \* این هر فرمان ترا بنده اند \* دور و امر توشت تا بنده اند \*

(إِنَّهُمْ) بسته ایشان (إِلَّا يَظُنُّونَ) مگر که گمان می برند و به مجرد تقلید بی تمسک بدلیلی سخن می گویند  
 (وَإِذَا نَتَلَى عَلَيْهِمْ) و چون خوانده شود بر ایشان (آيَاتُنَا) آیتهای کتاب ما (يَقِينَاتٍ) در حالتیکه روشن  
 و واضح الدلائل باشد و باب بحث و نشر مثل قل یحییها الذی انشأ اولاد امره و مانند ان الذی احیا المیثی  
 السوتی (مَا كَانَ حُجَّتُهُمْ) نباشد بران ایشان (إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوا) مگر آنکه گویند بیا بیا (بِأَيَاتِنَا) پدران  
 ما (إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ) اگر مستبد راست گویمان در زنده کردن عاقبت بعد از مرگ بر دوز و استنجز  
 این سخن از جهل و عناد گویند و احیای موتی موقت است بوقتی خاص بر وجهی که مقتضای حکمت است  
 پس اگر بوقتی اقرار وجود بگیرد همان بر عجز نباید کرد (قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ) بگو ای محمد که خدا زنده گرداند  
 شما را در رحم مادران (ثُمَّ يُمِيتُكُمْ) پس می میراند شما را در دنیا (ثُمَّ يُجْمَعُكُمْ) پس جمع کند در قبور  
 (إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ) تا روز استنجز (لَارْتَبَ فِيهِ) هیچ شک و نیست در آمد آن (وَلَكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ)  
 ولیکن بیشتر مردمان (لَا يَعْلَمُونَ) نمی دانند از قاتل افکار و قهور انظار (وَلِلَّهِ) و مرغه ای راست

مَلِكِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ط) باو نهی آسمانها و زمینها (وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ) روزی که قیامت

قیامت (يَوْمَئِذٍ) در آن روز (يَخْشَعُونَ) زیان کنند بپاکاران و زیان ایشان آن بود که بد و نوح باز گردند (وَتَوَى) و پنهانی در آن روز (كُلُّ أُمَّةٍ) هر گروهی را (جَائِئَةً) برانود و آورده و گفته اند جو خاصه

کفار است و اجمع آنکه عام دارند هر کس از هیئت آن روز برانود و آورده (كُلُّ أُمَّةٍ) هر گروهی (تَدْعِي) خوانده شوند (إِلَى كِتَابِهَا) کتابهای ایشان یعنی بر محاسن اعمال ایشان و ایشانرا گویند

(الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ) امروز جزوا داده خواهد شد (بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) آنچه بودید که عمل می کردید (هَذَا كِتَابُنَا) این است کتاب ما یعنی کتابی که کرام انکا تبیین را بکتابت آن امر کرده بودیم (يَنْطِقُ) سخن گوید یعنی

روشن بفرمود (عَلَيْكُمْ) بر شما میسر شمارا (بِالْحَقِّ ط) بر حقیقی زیادت و نقصان (إِنَّا كُنَّا فَاسْتَنْسِخْ) بدو ستیکه مانسخه گرفتیم (مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) آنچه بودید که کردید در معالیم آورده که چون ملکین دفتر عمل

ایشان با آسمان بر حق محاسبه است و در آن نسخه هر چه ثوابی یا عتابی بران مرتب باشد و لغو و بیهوده را محو کند و گفته است نسخ از لوح محفوظ است که لی بسال نامه اعمال بنی آدم بملایکه

می سپارند (فَأَمَّا الَّذِينَ) پس آنانکه (أَصْنَوْا) کرده اند بخدا و رسول و آنچه از نزد یک او است (وَأَعْمَلُوا الْأَعْمَالَ ط) و کردند عملهای شایسته (فَيَذَرُهَا) پس دور آورده ایشان را (وَهُمْ) پروردگار ایشان (فِي رَحْمَتِهِ ط) در رحمت خود که از جمله آن بهشت است (ذَلِكَ) آن ادخال

در رحمت خود (هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ) آن است و ستیگاری آشکارا (وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا ط) و اما آنانکه نکرده اند ایشان را گویند (أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي) آیان بود که آیات من (نَتْلَى عَلَيْكُمْ) خوانده می شد بر شما

یعنی پیغمبران فرستادم تا آیاتهای کتاب ما بر شما می خوانده (فَأَمْسَتْ كِبَرُكُمْ) پس شما بزرگ گردید و از ایمان بدان بانمودید (وَكُنْتُمْ) بودید شما (قَوْمٌ مُّجْرِمِينَ ط) گروهی شرک آورندگان (وَإِذْ أَقْبَلُ) و چون گفته می شد نزد یک شما که ای قوم (إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ ط) بدو ستیکه و ده ابر حشر و حساب و نواب

و عذاب راست است (وَالسَّاعَةُ لَارِيبٌ فِيهَا ط) و قیامت هیچ شکی نیست در آن (قُلْتُمْ مَا نَنْذِرُ) می گفتید ما نمی دانیم که (مَّا السَّاعَةُ) چه جزا است قیامت (إِنْ نَّظُنُّ) گمان نمی بریم بر قیام ساعت (إِلَّا ظَنًّا ط)

گمان گمانی از شایسته گمان ما آن است که شما نیز گمان دارید بقیامت و یقین نیست شما را در آن (وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَثْنِينَ ط) و نیستیم ما را از این یقینی نیست در قیام قیامت (وَبَدَّلَهُمْ ظَاهِرُ) شود در ایشان را در آخرت (سَيِّئْتُ مَا عَمِلُوا ط) بدو ستیکه که کرده اند در دنیا و حاق بهم افرود آید

بدیشان (مَا كَانُوا بِهِ) عذاب آنچه بودند که بدان (يَسْتَهْزِءُونَ) افسوس می داشتند از عقوبات  
قیامت (وَقِيلَ يَا أُولَئِهِمْ اَوَكُنْتُمْ اَشْرَاکَ اِمْرًا) (نَنْتَسِكُمْ) فرو می گذاریم شمارا در آتش نوعی که  
فرو می گذارند و دست باز می دارند چیزی را نموش شده را (كَمَا نَسِيتُمْ) همچنانکه شما نیز دست باز داشتید  
و فرود گذارشته اند بعذاب (لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا) و این لعن روز شمارا و ساختگی نکردید برای وی (وَمَا  
وَفِکُمْ النَّارُ) و جایگاه شما آتش است (وَمَا لَکُمْ) و نسبت مر شمارا (مِنْ تَأْوِيلِ قَوْلِ) از یاران و  
مددکاران که غلامی دهند شمارا از آتش (تَذَلُّکُمْ) فرود آمدن عذاب شما (بِأَنکُمْ اتَّخَذْتُمْ) بسبب  
آنکه شما فراموش کردید (آیَاتِ اللَّهِ) آیات الهی کتاب خدا را یا دلائل قدرت او را (هَؤُلَاءِ) این افسوس  
می کردید بدان و تفکر نمی کردید در این (وَعَزَّزْتُکُمُ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا) و فریفته کرد شمارا از دنیای دنیا و حییات  
فانی مفرد و شدید از حییات جاویدانی غافل ماند بودید (فَالْيَوْمَ) پس امروز (الْآخِرُ جَوْنٌ) بیرون آورده  
شد (مِنْهَا) از آتش و دوزخ (وَلَا هُمْ يَسْتَعْتَبِرُونَ) و نه اندیشان که طالب خوشنودی کنند از  
ایشان یعنی ایشان را بگویند که در خواهی کنید تا از شما خوشنود شوند چه خوشنودی حق تعالی از ایشان  
بنیابت دور است (فَلِلَّهِ الْحَمْدُ) پس مر خدا را است هر ثناء و ستایشها (رَبِّ السَّمٰوٰتِ)  
آفریدگار آسمانها (وَرَبِّ الْأَرْضِ) و خداوند زمین (رَبِّ الْعَالَمِينَ) تربیت کننده عالمیان (وَلَهُ الْکِبَرُ بَآءُ)  
و مر او را است بر بزرگاری و عظمت و فرمان برداری و آثار آن ظاهر است (فِي السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ)  
در آسمانها و زمین (وَهُوَ الْعَزِيزُ) و اوست غالب بر هر خالق (الْحَكِيمُ) دانان و بر کارها  
هوشیار (الاحقاف هکذا) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ (وَهِيَ خَمْسٌ وَالثَّوْنِ آیة  
(حَم) امام فخری ریح فرموده که حاشا است بر حکم الهی و بیم کنایت است از محمد با دث بنی قنم  
یاد می کند بحکم کامل و محمد شامل خود که عذاب نکنم هر کرا که بمن ایمان آورد و در الطایف بعضی مذکور است  
که احسانیت اهل توحید است و بیم مرضات حق از ایشان مع المزیه که آن عبارات است از نظر  
الی و بر الله الحمید (تَنْزِیلُ الْکِتَابِ) فرستاد کتاب بفضی الهی بقضی (وَمِنَ اللَّهِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) از  
خداوند قوی غالب که است حکم کننده بصواب کاود رکاز و گفتار از غرادر ما خَلَقْنَا السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ  
نیافریدیم آسمانها و زمین را (وَمَا یَنْفَعُهُمْ) و آنچه دور میان ایشان است از انواع مخلوقات و اصفاف  
موجودات (إِلَّا بِالْحَقِّ) اگر براسی بر وجهی که مقتضای حکمت و هدایت است (وَأَجَلٍ مُّسَمًّى ط) و  
نیافریدیم آنها را مگر باندازه زمان نامبرده که هر یک را آخرت افتاب و زمانی که همه بدان منتهی شده که روزند

هم تنزيل الكتاب ) هـ

جبرائیل است (وَالَّذِينَ كَفَرُوا) و آنانی که کفر و ایمان را با حشر هر آینه (عَمَّا أَنْذَرُوا) از آنچه میم داده شوند  
از احوال بعثت و احوال حشر (مُعْرِضُونَ) دوری گرداننده اند در آن فکر کنند و وقوع آن را سراسر  
نفرینند (قُلْ) بگو ای محمد کفران را (أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ) خبر دهید مرا از آنچه می پرستید (مِنْ دُونِ اللَّهِ)  
بجز خدا ای چون ملائکه و اجنام و جن و جز آن (أَرُونِي) بنمایید بمن که (مَنْ أَنْخَلَقُوا) چه چیز آفریده اند (مِنْ  
الْأَرْضِ) از زمین و اجزاء آن (أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ) آیا مرا ایشان را است شرکی (فِي السَّمَوَاتِ) در آفرین  
آسمانها و چون ظاهر است که عبودان شما جز اند و ایشان را در زمین و آسمان تصرفی نیست پس  
چرا و پرستش بمن شریک می سازید (إِنِّي بَكِنَافٍ) بیایمید بمن کنای که شما آمده باشد  
(مِنْ قَبْلِ هَذَا) پیش از آمدن قرآن که در فرموده باشد شما را بشکر (أَوْ أَنْزَلْنَا مِنْ جَلَمٍ) بیاورید  
به غیر از دانش پیش بیان یا در ایتی از انبیای عم گذشته که دلالت کند بر استحقاق عبادت ایشان  
(إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ) اگر همتی شما است گویان و دعوی خود چون مشرکان درین صحت فروماند حق سبحانه  
در باب گمراهی ایشان فرمود که (وَمَنْ أَضَلُّ) و کیست گمراه تر (مِمَّنْ يَدْعُوا) از کسی که بخواند و  
بپرستد (مِنْ دُونِ اللَّهِ) بجز خدا ای امن (لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ) آن را که اجابت نکند دعای او را (إِلَّا يَوْمَ  
الْقِيَامَةِ) تا روز ستیجیر یعنی اگر مشرک معبود باطل خود را در مدت عمر دنیا بخواند اثر اجابت از و ظاهر  
آید خواهد شد (وَهُمْ) و بنان (عَنْ دَعَائِهِمْ) از خواندن بس پرستان مرا ایشان را (غَافِلُونَ) بی خبرند  
چون نمی شنوند دعای ایشان را پس چگونه اجابت کنند بخت که یک از عبادت خداوند شوند  
و اجابت کننده دست باز دارد و روی تو و بجمادی چند نایبنا و ناشو آورد

بیت \*

\* بی بهره سیکه حشر اُجیبات \* بگذارد و در دهند بوی ظلمات \*

(وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ) و چون حشر کرده شوند مردمان (كَانُوا لَهُمْ) باشند معبودان باطل مرعاه ان خود را  
(أَعْدَاءً) دشمنان مخالف آنچه گمان می برند از شفاعت و مددگاری (وَكَانُوا) و باشند معبودان باطل  
(بِعِبَادَتِهِمْ) بپرستش عابدان مرا ایشان را (كَافِرِينَ) ناگر ویدگان با عابدان باشند پرستش را بشمارند  
چنانکه یعنی بتان می گویند که ایشان را انپرستیده اند کما قال بوم القمر یکفر و ن بشر گم یاش ما پرستار گویند که  
ما بتان را پرستش نکردیم کما قال و الله و بنا ما کننا مشرکین (وَإِذَا تَنَافَلْنَا عَلَيْهِمْ) و چون خوانده شود بر کافران  
(أَيُّائْتُنَا) آیتهای کتاب ما (بَيِّنَاتٍ) در حالتیکه ظاهر باشد دلایل اعمد از ان (قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا) گویند آنانی که  
مکر دیدند (لِلْحَقِّ) مرسخن حق را (أَمْ جَاءَهُمْ) آن هنگام که آمد بدیشان (هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ) \*

این است جادوی آشکارا ( اَمْ يَقُولُونَ ) بلکه به همین بسنده میکنند که آنرا صحر خوانند می گویند ( اقْتَرَبَهُ ط )  
برسند است قرآن را محمد بر خدا و از خود گفته ( قُلْ اِنْ اَقْتَرَبْتُمْهُ ) بگو اگر بر یافته باشیم بضر محال  
آن مصیبتی بنیابت بزرگ بود و هر آینه بر آن عقوبتی بزرگ مترع نمود ( فَلَا تَمْلِكُونَ ) پس شما  
و غیر شما ملک تو ایند بود ( الی ) برای من ( مِنَ اللَّهِ شَيْئًا ط ) از خدا می چیزی را یعنی قادر نباشد بر دفع  
چیزی از خدا اب اگر خدا می بر من خواسته باشد پس من چگونه حرات کنم و بانه عظیمه که ام مددگاری  
این کار کنم ( هُوَ اعْلَمُ ) خدا می دانم است ( بِمَا تُفْقِضُونَ ) بآپندست ما خوش می کنید ( فَبِعِطِط ) و در آن یعنی طعن  
می زید و در آن و سحر و منتری می گوید ( كَفَى بِهِ شَهِيدًا ) بسنده است خدا می گواه بدان ( فَبَيْنِي وَبَيْنَكُمْ ط )  
میان من و شما برای من گواهی دهد بر احدی کدام و سبایح احکام و بر شما بر کذب و عناد و انکار و افساد  
( وَهُوَ الْغَفُورُ ) و او آمرزنده است کسی را که توبه کند از شرک ( الرَّحِيمُ \* ) مهربان است بر کسی که  
در ایمان راحی باشد ( قُلْ مَا كُنْتُ ) بگو ای محمد من نیستم ( بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ ) نو در آمده از پیغمبران  
یعنی اول پیغمبری نیستم بشما مبعوث شده بیش از من نیز پیغمبران بوده اند پس نبوت مرا جزا  
مرا که اید ( وَمَا اَدْرِي مَا يَفْعَلُ ) و نمی دانم چه خواهند کرد ( الی ) پس از محنت و راحت یا فاست و بمرت  
یا مقامه با قوم ( وَلَا يَكُنْ ط ) و نمی دانم بشما چه کند از ضعف و تدف و رجف و قتل و امر و جر آن در معالیم  
آورده که بعد از نزول این آیت شرکان شادمان گشته گفته کار ما و محمد نزدیک خدا می یکست ادعای نبوت  
خود نمی دانند چنانچه ما نمی دانیم و اگر مبعوث من خداست بایستی که خدا می او را خبر کردی که با او بی  
خواهد کرد این آیت آمد لیکن شرکاء الله ما تقدم من ذنبک و ما خرد را سباب نزول آورده است که  
حضرت رسالت پناه عم در خواب دید که بمرت فرموده است بر منی که در آن آب و درخت و  
تختستان بوده صحابرض بعد از استماع این روایات من حال گشته چون تعبیر دیرتر واقع شد و آزاد  
بشرکان از حد تجاوز کرده بود و اصحاب بهمرت استعجال می نمودند این آیت نزول کرد بگو نمی دانیم که  
مرا و شما را به بمرت خواهند فرمود بانی ( اِنْ اَتَّبِعْ ) پیروی نمی کنم ( اِلَّا مَا يَوْحِي ) مگر آن چیزی که وحی کرده می شود  
( اَلَيْ ) بدوی من و از آن در نمی توانم گذشت ( وَمَا اَنَا ) و نیستم من ( اِلَّا نَذِيرٌ ) مگر بیم کننده از خدا  
خدا می ( مبین \* ) آشکارا بیم کننده و من از عواقب امور و خواهیم احوال بی وحی الهی خبر توانم داد و نم ماقال

\* رباعی \* ای دل ناکی مضوی و بوالعجبی \* از من بر نشان عاقبت می طلبی \*

\* سه گشته بود خواه ولی خواهی \* در وادی ما در می مایعنا بی \*



(قُلْ) بگو ای محمد (أَرَأَيْتُمْ) خبره بفرما (إِنْ كَانِ) اگر باشد قرآن (مِنْ عِنْدِ اللَّهِ) از نزد یک خدا ای  
 (وَكُنْتُمْ بِهِ) و شما کافر شده اید به آن (وَشَهِدُوا) و گواهی داده است (شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَءِئِيلَ) گواهی  
 دهنده از بنی اسرائیل یعنی اعباد ایشان چون عبد الله بن سلام و گفته اند یابین بن تائین رض (هَلْیَ مِثْلَهُ) بر قرآن  
 که از نزد یک خدا ای است (فَأَمِنْ) پس ایمان آورده است آن از سر و قی روح منقول است که  
 این کتاب نه این سلام است و نه خبر از علمای بنی اسرائیل زیرا که اسلام ابن سلام در دین بود و این حم  
 و که فرود آمده بلکه آیت در محاجه است که میان رسول و قریش واقع شده بود و موسی کلیم  
 است هم در قرآن توریت است معنی آیت اینکه اگر قرآن از نزد خدا بود و شما بدان نگریدید و  
 موسی هم گواهی داده بر توریت که او نیز از نزد خدا ای است و او بر قرآن ایمان آورده (وَأَسْتَكْبِرْتُمْ) <sup>ط</sup>  
 و شما سرکش گردید و بدان نگریدید نه شمار سیدگار آن باشید بر خود درین کار (إِنَّ اللَّهَ) بهر سببیکه خدای  
 (لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ) راه نمی نماید کرده ستمکاران را در بادی خدا لان فردی گذارد و آورده اند  
 که چون فبایل جنبه و مزینه و غنای ایمان آورده بنوعام و عطفان داشت جمع آغاز طعن کردند  
 بر ایشان این آیت آمد (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا) و گفته آنانکه کافری و نه از بنوعام و اشغال ایشان  
 (لِلَّذِينَ آمَنُوا) برای آنانکه ایمان آورده از جنبه و اجزای ایشان (لَوْ كَانَ خَيْرًا) اگر ایمان نبر بودی  
 و راستی و درستی داشتی (مَا سَبَقُونَا) پیشی نگر فتدی بر ما و صراحت نکر دندی (إِلَيْهِ) بسوی  
 او از ازال قبایل بلکه مادران سابق می بودیم چه ربه ما از ایشان بزرگتر است و بزرگی و شهرت ما  
 بیشتر می بود به از اسلام ابن سلام و اصحاب او گفته که اگر آنچه محمد می گوید که آورده ام خوب بودی  
 دیگران توانستند بر ما پیشی گرفتن چه دانش ما پیش از ایشان است (وَإِنْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ) و  
 چون راه نیافتند کنار میا بود بر قرآن یا آنچه پیغمبر هم آورده (فَسَيَقُولُونَ) پس می گویند (هَذَا افْكٌ  
 قَدِيمٌ) این دروغی کهنه است یعنی پیشان مثل این گفته اند (وَمِنْ قَبْلِهِ) و حال آنکه پیش از قرآن  
 (كِتَابٌ مُوسَى) یعنی توریت بوده و گردانیده ایم ما آنرا (إِمَامًا) پیشوای اهل دین (وَرَحْمَةً) و سبب  
 رحمت ما و رادمان (وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ) و این قرآن کنانی است تصدیق بق کتبه بر توریت با جمیع  
 کتب منزل را (لَسَافًا عَرِيبًا) بر زبان آری (لَيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا) تا بیم کند آنانکه ستم کردند  
 بر نفس خود بکفر و مصیبت (وَبَشِّرِ) و قرآن مرده دهنده است (الْمُحْسِنِينَ) بر نیکوکاران و  
 بر ضوان الاهی (إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا) بهر سببیکه آنانکه گفته (رَبَّنَا اللَّهُ) پروردگار ما خدای است

(ثُمَّ اتَّقَوا) پس ایستادند بران و دل نکردند از ان یعنی جمع فرمودند بریان توحید که فقام عالم است  
 و استقامت که منتهای عمل است و بحر الحقایق فرموده که استقامت و رزیدن بخارج برنده ارکان  
 شریعت و بر نفوس بر تادب با آداب طریقت و انساب بر تصفیه آن از تعللانات و بلا و اح بر تاجیه  
 از انوار صفات و سر بر محض توحید و بختی بر فنا از غیر حق و بتناجی و کمال استقامت این است  
 و سایه دانست که بی امر ای استقامت و موصول بر منزل کمال فکری است پس باطل و خیالی است  
 بنایست محال \* مصرع \* که است نیایی مگر استقامت \* (فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ) پس هیچ ترس نیست  
 بر مومنان مستقیم از رسیدن مکر و بی بدیشان در ان جهان (وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ) و نیستند ایشان که  
 اندوهناکین شوند از فوت محبوبی در این جهان (أُولَئِكَ) آن گروه یعنی اهل ایمان و استقامت (أَصْحَابُ  
 الْجَنَّةِ) ملازمان بهشت (خَالِدِينَ فِيهَا) جاوید و دوگان در ان و پاداش داده شوند (جَزَاءً) پاداش  
 و ادنی (بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) \* آنچه بپند که عمل می کردند (وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ) و فرمودیم آدمی را که  
 (بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا) باید در ان و مادران خود نیکی کردن (حَمَلَتْهُ أُمُّهُ) برداشته است آدمی را مادر او  
 (كُرْهًا) برغم و سختی (وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا) و نهاده است او را به مشقت و محنت (وَحَمَلَتْهُ أُمُّهُ ثَلَاثِينَ  
 هَامًا) و (وَفَصَّلَتْهُ) و زمان از شیر مادر گرفت او (فَلْتَنُونَ شُهُورًا) یعنی ماه است اگر کسی خواهد که مدت  
 رضاع کامل باشد و از اینجا معلوم شد که اقل مدت حمل شش ماه بود و در زمان رضاع اولین گامین است  
 (حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ الْإِنْفَاقَ) تا بزرگ برسد آدمی (أَشَدَّهُ) بکمال قوت خود که صبی و جدی است و گفته اند از  
 هر ده تا چهل (وَبَلَغَ أَجْوَدَ سَنَةٍ) و به حد به چهل سالگی اکثر مفسران بر آنند که این آیت خاص است  
 بامیرالمومنین ابی بکر صدیق رض که شش ماه در شکم مادر بوده و دو سال تمام شیر خورده و هر ده سال  
 بخدمت حضرت رسالت پناه عم رسید و آن حضرت هم بیست سال بود که در خدمت و حضر رفیق  
 و قرین دی بود و چون سال مبارک حضرت رسالت پناه عم به چهل رسید مبعوث شد و صدیق رض  
 صبی و دشت سال بود که بوی ایمان آورد و چون چهل سال شد (قَالَ رَبِّ) گفت ای پروردگار من  
 (أَوْزِعْنِي) الهام ده مار او رفیق بخش (أَنْ أَشْكُرَ) تا شکر گویم (نِعْمَتَكَ الَّتِي) نعمت ترا آن نعمتی که  
 بکرم عمیم خود (أَنْعَمْتَ عَلَيَّ) انعام کرده بر من که نعمت اسلام است (وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ) و بر پدر و مادر من  
 بر پدر و مادر من داده که حیات است و قدر است و نعمت اسلام نامیز گفته اند که از مهاجرت انصار کسی که  
 پدر و مادرش بشرف اسلام رسیده باشد غیر از صدیق رض نیست (وَأَنْ أَقُولَ) و دیگر الهام ده که

همان کنم اصحاباً) همان مستوره که (توضیحه) پسندی آنرا از ان خشنود با شنی حق صیانه و عای دیرا  
 مستجاب گردانید و تحقیق و او تاجده زاجرای دین مذاب می گردند بخیر و آزار کرد و از جمله آن بلال  
 حبشی است رضی الله عنه (و اصله لی) و دیگر دها که دیرای اولاد خود برین وجه که اصلاح آبرای من یعنی صلاح را  
 بجاری گردان (فی ذریعتی) و در خردن این من این دها نیز بشرط اجابت رسید که دخترش عایشه رضی  
 الله عنها حضرت اشرف و صلعم مشرف شد و پدرش عبد الرحمن مسلمان گشت و بسراو  
 ابو حنیف نیز بدولت خدمت حضرت عم و سیده مشرف مفر از بی یافت در وحیط آورده که از  
 اصحاب رضی چهار مسلمانان که بدو پدر و دبیره و پسربیره باشند پیغمبر هم را ندیده بودند مگر ابو حنیفه و ابوبکر  
 عبد الرحمن و ابو حنیف رضی و بی قابل بر سرک از اولاد مد یق رضی در عالم هسته اغلب ایشان  
 بشرف علم و صلاح آراسته (انّی) بدرستی که من (تبت الیک) باز گشتم بحضرت تو از هر چه رضای  
 خود را از این نیست (وانّی من المساجدین) و من از گردن نهادگانم فرمان ترا (اولیک) آن گروه که با پدر  
 و مادر بیگونی کرده و شکرت نیست بجای آورده اند (الذین یقبّل) آمانه که قبول کرده شود (عنهم) از ایشان  
 (احسن ما عملوا) بگو ترین آنچه کرده اند قوی آن است که احسن بمعنی حسن باشد یعنی هر ماهای نیک  
 ایشان رقم قبول یابد (و نتجاً و ز) و در گذرانیده شود (عن حبیبهم) از گناهان ایشان و حصص و هر دو  
 فعل بنون منقو می خوانند و بضم احسن یعنی ماقبول کنیم طاعات ایشان و در گذرانیم حدیثات ایشان  
 و محمد و با شند (فی اصحاب الجده ط) در میان اهل بهشت (وعد الصّدق) و ده داده ای و ده داده است  
 غور قبول میکنی و تجار ازیدی (الذی کانوا) آن و ده که بودند در دنیا (یوعدون) و ده داده شده اند  
 بان و آن و ده در این آیت است که و ده الله الذین امنوا و عملوا الصالحات الاية (والذی قال) و  
 آنکس که گفت (لوالذیه) مرید و مادر خود را و تنبیه او را بایمان با خرت می خوانند (اف لکم) که است  
 و شکی مر شمارا (اتبعذ انتی) آیا و ده میدهد مرا (ان اخرج) آنکه بیرون آورد و شوم از قبر یعنی مرابند  
 از مرگ برانگیزند و زنده از قبر بر آورند (و قد خلت القرون) و بدو حدیثیکه گذشته قریبهای بسیار (من قبلی)  
 پیش از من و یکی باز نیامده است (وهما یستغنیان الله) و پدر و مادر او استغناء می کردند بخدای  
 جوی گفند (و ینک امن) ادای مرته ایمان آر بقیامت (ان وعد الله) بدرستی که و ده داده ای در بدست  
 و حشر (حق) راست است (فیقول) پس آن کس می گفت (ما هذا) نیست این که شما می خوانید  
 بدان (الا ما طمروا لا و لهن) مگر انماهای مشربیان و باطلی و کذبی که نوشته اند جمعی گویند این آیت

در شان عبد الرحمن ابو بکر فرد آمد و قبل از اسلام او دعایش را رض این قول را نیکو است و صحیح آن است که در باب کافری که در دین خود طاق بوده نازل شده است (أُولَئِكَ) آن کرده عاق و محکم (الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ) آنانند که واجب شد بر ایشان کفر خداست (فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ) با گروهی چند که از کفر رفته اند (مِنْ قَبْلِهِمْ) پیش از ایشان (مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ) از دیو و آدمی (إِنَّهُمْ) بدست که ایشان و آنان (كَانُوا) هستند (خَاسِرِينَ) زبان زدگان (وَلِكُلِّ وَهٍ مَكِيدٍ) را ازین دو فریق (كَذِبَاتٍ) پایا و سترهاست (مِمَّا عَمِلُوا) از جزای آنچه عمل کرده اند پایهای اهل غیر محاسب علو و پایهای اهل شریکانب صفت (وَلِيُؤْثِقَهُمُ) و چنین منکر کرده ای تا تمام کرد اندام ایشان را (أَعْمَالَهُمْ) جزای عملهای ایشان (وَهُمْ لَا يظَلُمُونَ) و ایشان ستم دیده نشوند در ثواب بر نصیبان و در عتاب بر زیاده (وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا) و یاد کن و روزی که عرض کرده شوند کافران (عَلَى النَّارِ) بر آتش دوزخ در موضع آورده که عرض کنند آتش و ابر کافران و موافق ایشان در دوزخ بدیشان نماید تا اهل وصرت ایشان بیفزاید و ایشان را گویند (أَذْهَبْتُمْ) ببردید و بخوردید (طَيِّبَاتِكُمْ) چیزهای لذیذ خود را (فِي حَيَاتِكُمْ الدُّنْيَا) در زندگی دنیا که داشتید (وَأَسْتَمْتُمْ) و بر خور داری با فیه (بَهَا) بآن لازمیست استیفا لایات کردید و هیچ برای آخرت نگذاشتید (فَأَلْيَوْمَ يُجْزَوْنَ) پس امروز جزا داده خواهند شد (عَذَابَ الْهَوْنِ) عذاب خواری و رسانی (وَأَلَا) (بِمَا كُنْتُمْ تَكْبُرُونَ) بسبب آنچه بودید که تکبر می کردید (فِي الْأَرْضِ) در زمین (بِغَيْرِ الْحَقِّ) بی استحقاق یعنی کبر می و رویدید باطل دنیا (وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ) و بسبب آنچه بودید که فسق می کردید و تفاخر می نمودید و بای اذ دایره امیر بر دین می نهادید و سهر خط فرمان نمی نهادید قیام است مرطابان بحالتی که قدم از اندازه شرع بیرون نهند

\* باز حد و شرع بر دین می نهی منه \* خور اسیر نفس و هوامی کنی کن \*

\* بی عیله شرع نیست خلاصی زیاد طبع \* این رشته را دست و نامی کنی کن \*

(وَلَا تَكْرَاهُوا الْعِلَادَ) و یاد کن برادر عادی این پیغمبری و اگر از قبیل عادی بود مرا حضرت بود هم اخلاص می فرماید که حال قوم ادبها همان تریش بگو (إِذَا نَذَرَ قَوْمٌ) چون بزم کرد قوم خود را و از عذاب خدا می ترسیدند (بِأَلْحَقَافِ) بموضع احقاف و آن و یکسانی بودند و یک خضر موت به لایت پس و گویند میان همان و مبره (وَقَدْ خَلَّتِ اللَّذَرُ) و حال آنکه گشته بودند پیغمبران میم کنه (مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ)

پیش از هود هم (وَمِنْ خَلْقِهِ) و از پس او نیز آمدند یعنی نخست پانزدهم می بوده پیش از هود و نوح و پس او نیز از بابا بوده اند چون او بقوم عاد مبعوث شد دعوت کرد ایشان را (الَّتِي تَعْبُدُونَ) بآنکه مهر عبودیت (إِلَّا اللَّهَ ط) گردانیده ای را که مستحق پرستش او است (الَّتِي أَخَافُ) چه رسد که من می ترسم (هَلِكُمْ) بر شما (عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ) از عذاب روز بزرگ و گمراهی (قَالُوا) گفتند عادیان که ای هود (أَجْمَعْنَا) آیا آمده تو ما (لِعَامِلِكُنَا) تا بر گردانی ما را (عَنِ الْهَيْئَةِ) از پرستش ما بماند بدو عبودیت (فَأَنَّا بِمَا عَمِلْنَا) پس یار آنچه ما کرده می کنی از عذاب (إِنْ كُنْتَ) اگر هستی تو (مِنَ الصَّادِقِينَ ط) اوست گویان در رده خود (قَالَ) گفت هود هم کشتاب می کنید دو طلب عذاب (إِنَّمَا إِلَهُكُمُ) همین نیست که عالم بوقت نزول آن (عِنْدَ اللَّهِ ط) نزد یزدانی است و مراد از آن دخی نیست (وَأَبْلَغُكُمْ) و بشما میرسد ختم (مَا أَرْسَلْتُ بِهِ) آنچه فرستاده شده ام بآن و بر من غرور نایند (وَأَكْثَرُكُمْ) و لایکن می بینم شما را (قَرَمًا قَبِيحًا ط) گردانی می کنید و بنزد عذاب و حاول عقاب تعجیل می نمایند و در سوره اعراف گذشت که قریب با جمعی از عادیان بحریم رفته طلب باران کردند و خدا برآورد و سنا می ند کرد که یکی از آنها اختیار کند ابر سیاه اختیار کردند و با ایشان می آمد تا دیار ایشان (فَلَمَّا رَأَوْهُ) پس آن هنگام که دیدند آن جز را که موجود بود از عذاب (عَارِضًا) ابری پدید آمده از عذاب در آسمان (مُسْتَقْبِلَ آوْنِ يَتِيمٍ ط) روی نماده بود ادبهای ایشان (قَالُوا) گفتند (هَذَا) این ابری است (عَارِضٌ مُّسْتَقْبِلُ آوْنِ يَتِيمٍ ط) باران دهنده ما را هود هم فرموده که (بَلْ هُوَ) این باران دهنده است بلکه (مَا اسْتَفْجَلْتُمْ بِهِ ط) آن چیزی است که تعجیل می کردید بدان (دَنِيحٌ) این باد بدوی است (فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ط) و در دخی در دنا که واد بادی است که از غایت تنگی (تَدْعُو كُلُّ شَيْءٍ) هلاک می کند و نابود می سازد هر جز را از انفس و اموال و انعام ایشان (بِأَصْوِرَئِهَا) بفرمان پروردگار خویش پس آن باد بیامد بشدت و شدی و بر سرکشی و پستیهای ریگ احقاف برایشان ریخت و هفت شب و هفت روز در زیر آن مانده پس ریگ از ایشان دور کرد و تنهای ایشان را به رویا افکند (فَأَصْبَحُوا) پس گشتند محالی که اگر کسی بیدار ایشان رسیده (لَا يَبْرِي) دیده نشدی (إِلَّا مَسَامًا كُنْهُمْ ط) بلکه جایگاه ایشان یعنی هر هلاک شده و سبک آن ایشان خالی مانده (كَذَلِكَ) همچنانکه ایشان را اودیم (نَجَّيْ) بیاور می اودیم (الْقَوْمَ الْعَجُوزَ ط) گروه کهنه بان و کافران را (وَلَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ) و بدو سببیکه ممکن گردانیده هم قوم ما را (فِيمَا أَنْعَمْنَا لَهُمْ) در آنچه چیز که ممکن نمائیم شما را ای کناره فرستش (فِيهِ)

در آنجمله از قوت و شوکت و سیاهی مائل . انما انصرف (وَجَعَلْنَا لَهُمْ) و دادیم مرا ایشانرا (مِنْهُمْ) گوش تابشونه (وَابْصَارًا) و چشمها تابدانند (وَأَفْتَدَاهُمْ) و دانداناد را باند و ایشان بکوشش هوش سخن حق نشیند و بیداند لایق قداست نماید و بدل و در انصاف سخنانی اندکتر کند و همین که خداست فرود آمد (فَمَا أَقْنَى) پس دفع نکرد (عَنْهُمْ) از ایشان (مَنْعَهُمْ) گوش ایشان (وَلَا أَبْصَارَهُمْ) و نه دیدنای ایشان (وَلَا أَفْتَدَاهُمْ) و نه داندانای ایشان (مَنْعَهُمْ) بجزی را از ذهاب شد ای (إِنْ كُنْتُمْ) چون بودند که از تعلیم و تعصب (يَتَّخِذُونَ آيَاتِ اللَّهِ) انکار می کردند بآیندنی خدا ای یا متعصبان یا متعصبان را (وَحَاقَ بِهِمْ) و بگرد در آمد ایشان را (مَّا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ) آنچه بودم که بدان استهزامی کردند یعنی خدا (وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا) و بدر سبیکه ما هلاک کردیم ای اهل کفر (مَّا حَوَّلَكُم) آنچه کرد که اگر و مشا بود (مِنَ الْقُرَى) از دهها چون حبحر و موندک (وَصَرَفْنَا آيَاتِ) و نگارار کردیم بودیم آیتها و حجبها را بر اهل قری (لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ) شد که باز گردند از کفر ایشان باز نگشته و هلاک شدند (فَلَوْلَا نَصْرُهُمْ) پس چرا نصرت نکردند ایشان را (الَّذِينَ اتَّخَذُوا) آنانیکه فرا گرفته بودند آن هلاک شدگان ایشانرا (مِنْ دُونِ اللَّهِ) بجز خدا ای (قَوْمَانَا) از برای تقرب بخدا ای (الْهَيْطَةَ) خدا ایان یعنی بنایی که ایشان را بجز آنی گرفته بودند جهت تقرب چرایاری نکردند ایشان را در وقت خدا (بَلَى ضَلُّوا) بلکه غایب شدند (عَنْهُمْ) از نصرت ایشان یعنی نماند گشته و بریده شد و جای ایشان از نصرت بنان (وَذَلِكَ) و فرا گرفتن بنان بخدا ای برای تقرب بخدا ای تالی (إِفْكَهُمْ) دروغ ایشانست (وَمَا كُنْتُمْ تَعْتَرُونَ) و تا آنچه هست که بر می بافتند و نسبت می دهند الوهیت را به مخلوقی عاقل و روی تو را از خالق قادر و نیرمی تابند \* مصرع \* و هر که از توانافت دگر آب و نیافت و از باب سیر و آثار رحیم اله آورده اند که یغمبر عم بعد از مراجعت از طایف بر بلطن النمل فرود آمد و شب بر خاست و نماز تهجد می گذارد و قرآن می خواند جمعی چنان از نصیبین بر سر می رفتند آنجا و حیده آواز خراش شبیدند خود را بحضرت هم نمودند که حق سبحانه از آن قصه خبر می دهد که (وَأَذْصَرَفْنَا) و یاد کن آنرا که بگردانیدیم و میل دادیم (إِلَيْكَ) پس تو (فَقَرَأَهُ مِنَ النِّجْنِ) گردیدی از جن و ایشان هفت تن بودند از اهل نصیبین یا نبوی یا جزیره موصل و نامهای ایشان بر دهی که صاحب مین السمانی تصحیح کرده است این است ش هر نامه دش من از دیان اختم گویند که در دو دیده از ایشان بوده و در پس پای پس است و ده و دوازده نفر گفته اند و در باب آورده که هفت تن بودند از بن اقاییش و هر تقدیم (يَسْتَعِينُونَ الْقُرْآنَ) \*

می شود و نه قرآن را در گوش می داشتند (فَلَمَّا حَضَرُوهُ) پس آن هنگام که حاضر شدند نزد یک رسول هم  
 (قَالُوا) گفتند بعضی بعضی را که از روی ادب (أَنْصِتُوا) خاموش باشید تا بشنوید و شما صبر است که  
 از عایت عمر من استماع قرآن بر بالای سر بگذاشتند (فَلَمَّا قُضِيَ) پس چون گزارده شد قرائت و امام  
 ناسید ایان آوردند تا حضرت هم و خبرا بر حیدند و رسول الله صلعم ایشان را برست قوم ایشان  
 نامزد کرد و ایشان (وَلَوْ) باز گفتند (إِلَى قَوْمِهِمْ) بسوی قوم خویش (مَنْذِرِينَ) بیم کننده گان و  
 خواهنده گان باسلام (قَالُوا يَا قَوْمِمْ) گفتند ای گروه ما (إِنَّا سَمِعْنَا كُتَابًا) بدو سبیکه ما شنیدیم کتابی را که  
 از نزد یک نه ای نمانی (أَنْزَلَ) فرود فرستاده شده (مِنْ بَعْدِ مُوسَى) بعد از کتاب موسی عم (مُصَدِّقًا)  
 قصدین کنده (لَمَّا بَيَّنَّ يَدَيَهُ) هر آنچه را که پیش از او بوده از کتب یا موافق با آنها گوید آن چنان  
 پیروی بودند و از نازل انجیل خبرند استند یا اعتبار نمی کردند آنرا چنانچه معتقد بود است از ان جهت  
 گفته اند نازل من الله موسی (يَهْدِي) راه می نماید آن کتاب (إِلَى الْحَقِّ) بسوی حق یعنی آنچه درست  
 و راست است از عقاید (وَأِلَى طَرِيقِ مُسْتَقِيمٍ) و برای راست یعنی راسته بسوزل مقصود  
 (يَا قَوْمِمْ) ای گروه من اجابت کنید (دَاعِيَ اللَّهِ) خواننده خدای یعنی محمد مصطفی عم را (وَأَمْنُوا بِهِ)  
 و ایان آرید بدو و قصدین کنید اخبار او را (يَغْفِرْ لَكُمْ) تا یا مرز خدای شما را (مِنْ ذُنُوبِكُمْ) بعضی از  
 گناهان شما را که ظاهر باشد و گفته اند هر گناه را (وَيَجْزِئَكُمْ) و براند شمارا (مِنْ عَذَابِ آلِهِمْ)  
 از عذاب دردناک (وَمَنْ لَا يُجِبْ) و هر که اجابت نکند (دَاعِيَ اللَّهِ) خواننده را بخدای یعنی محمد عم را  
 (فَلَيْسَ بِمُجْزِئٍ) پس نیست عاقل کننده (فِي الْأَرْضِ) در زمین یعنی هر که خواننده حق را اجابت نکند عذاب  
 بدو نازل خواهد شد و او عاجز تواند سخت بخدای از تنبیه خود (وَلَيْسَ لَهُ) و نیست مراد را (مِنْ دُونِهِ)  
 اولیاء ط) بجز خدای دوستان و دو گاران (أُولَئِكَ) آن گروه اجابت ناکند گان (فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ)  
 در گمراهی هویدا اند ضالانیکه بر هر کس واضح باشد علما و در حکم مومنان جن اختلاف است بعضی بر آنند  
 که ثواب ایشان همین نجات است از آتش و وزخ چنانچه فرمود بجهنم کم من عذاب الیم و از سفیان  
 نوری منقول است که ثواب جرم آن است که از آتش برهند پس ایشان را خاک زند بر منوال بهایم  
 امام اعظم روح برین رفته و امام مالک روح جمعی بر آنند که ایشان را بر احسان ثواب هست چنانچه  
 براساست عقاب خواهد بود و از ضحاک روح منقول است که ایشان به بهشت در آیند و بخورند و بیاشامند  
 و در تقدیر امام ابو بکر نقاش روح عدلی است که ایشان به بهشت در آیند و از امام نقاش پرسیدند که

ایشان از نعمت بهشت تناول کنند و واجب فرمود که حق سبحانه ایشان را تسبیحی و ذکرهای الهام دهد که ازان  
چند آن لذت یابند که بنی آدم از نعمتهای بهشت در مقام آورده که از صغره بن حبیب روح برسدند که  
مومن جن را ثواب هست گفت آری و آیت لم یطمئنه انس قبلهم ولا جان بخواند و گفت ان الانبیاء  
لانیس و الجنیات لیجن و هم در مقام از عمر بن عبد العزیز روح نقل می کنند که مومنان جن گردد اگر در  
بهشت در بر شما در بعضا خواهند بودند در بهشت و قاضی در انوار فرماید که اظهر آن است که جن در توابع  
تو نیست مانند انسانند و الله اعلم بالصواب (أَوَلَمْ يَرَوْا) آیا ندیدند که خداوند است مگر ان بعث (إِنَّ اللَّهَ  
الَّذِي) آن را که خدای بقدرت لی معجز (خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ) بیا فرید آسمانها و زمین را  
(وَلَمْ يَعْصِ) و مانده نشد و رنج نرسید و را (بِخَلْقِهِمْ) بآفریدن آنها (بِقَادِرٍ) توانا است (عَلَى أَنْ يُخْجِئَ  
الْمَوْتَى ط) بر آنکه زنده کند مردگان را چه قدرت او ثابت است و انقض و انقطاع بدو راه نباید محصل معنی  
آیت آن است که خدای با قدرت چنین کامل ازلی دایمی برایهای موقی قادر نیست (بَلَى) آری هست  
(إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ) بدرستیکه او بر هر چیز (قَدِيرٌ) توانا است لی معجز و تدب (وَيَوْمَ يُعْرَضُ) و یاد کن  
روزی و اگر عرض کرده شوند (الَّذِينَ كَفَرُوا) آنانکه مگردند (عَلَى النَّارِ ط) بر آتش یعنی آتش بر ایشان  
عرض کنند و این قاطب است که برخلاف مقتضای ظاهر برای مبالغه و تاکید ایراد می کنند پس ایشان را  
گویند (أَلَيْسَ هَذَا) آیا نیست این عذاب (بِالْحَقِّ ط) بر راستی و شما با دینی گردید (قَالَ لَوْ أَبْلَى) گویند  
آری و حق است پس سوگند خوردند که (وَرَبَّنَا ط) و پروردگار ما که این راست بوده (قَالَ) گویند خدای  
یا خازن و درخ ایشان را گوید که (فَذُقُوا الْعَذَابَ) پس بچشید عذاب را (إِنَّمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ۵)  
بسیب آنچه بودید که کافر می شوید بقیامت و سخن پیغمبر ان باور نمی داشتید (فَأَصْبِرْ) پس  
صبر کن ای محمد بر جنای قوم (كَمَا صَبَرَ) همچنانکه صبر کردند (أَوَلُوا الْعِزْمَ) خداوند ان ثبات وجد (مِنْ أَرْسَلِ)  
ان پیغمبران عم و ایشان اصحاب شرایع اند که در تمهید قواعد احکام مراسم اجتهاد بتقدیم رسانیدند  
و بر معادلات موازنه ان دجدار لایست طایغیان و آزار دایندای منکران شکستباری نمودند و ایشان نوح و  
ایمانیم موسی و عیسی علی نبینا و علیه السلام اندام تسبیحی است روح گفته الوا العزم آنها که بر تخصیص  
و تم ذکر یافته اند در دو موضع یکی در اندام میثاق که و اذا اخذنا من النبیین میثاقهم و من نوح الایة  
اوم در موضع شریع که من الایین و اوصی به نوح و همان اصحاب شرایع اند یا پیغمبر مصلح و قوی آنست  
که ایشان نجای و صل اند هر ده تن که در سوره الانعام نام ایشان است و پیغمبر را اعم امر شده که فیه هم



بازنده و روز ادا الهی است و آنرا که هر یک از اینها را از آید و یونس و یسایان هم و گفته اند بفر  
 یونس و یسایان خود را از میان قوم بیرون رفته و حضرت عزت پرستگار را از سروده و لاکن  
 کما صاحب السموات یعنی در هر هم صبر پس اینها نیز می فرماید که شکایان و رز (وَلَا تَسْتَعْجِلْ) و طلب  
 بهشتان کن (لَهُمْ ط) برای کنایه فریشتان بنزد اول عذاب که بی شک در وقت خود نازل شود (كَانَ لَهُمْ يَوْمَ  
 يُنَزَّلُونَ) گو یا ایشان روزی که بر دینند (مَا يُؤْتُونَ لَكَ) آنچه داده شده اند از عذاب یعنی چون بول و  
 فزع قیامت مشاهه کنند چنانکه نماید ایشان را که (لَمْ يَلْبِثُوا) درنگ نکرده اند در دنیا (الْأَسَافَةُ  
 مِنَ نَهَارٍ) اگرستی از روز یعنی کوتاه شمرده بودن خود را در دنیا و برخی از همینیت عتوبات و وزخ  
 (بَلَاغٌ) آنچه گفته شد درین سوره از مواضع کنایات است (فَهَلْ يَهْلِكُ) پس آیا هلاک کرد، خواهند شد  
 بنده اب و قتیله نازل شود یعنی نخواهند شد (أَلَا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ) اگر گرویی بیرون رفتگان اند و ایه فرمان  
 سوره محمد هم مدنیته (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) و هی ثمان و ثلثون آیه  
 (الَّذِينَ كَفَرُوا) آنانکه کافر شده (وَصَدُّوا) و باز داشتند مردمان را (مَنْ صَبَّلَ اللَّهُ) از راه خدا ای یعنی  
 منع کردند از دخول در اسلام مراد شیاطین فریشتند چون ابو جهل و نضر و عبدالمطلب و روز بدر ایشان  
 و از دهن بودند از صاید عرب (أَصْلُ) باطل کردند ای (أَعْمَالُهُمْ) عملهای ایشان که از کار مکارم  
 می شمرند چون صلوات و فک اسیر و حفظ جوارح و حسن ضیافت (وَالَّذِينَ آمَنُوا) و آنانکه گرویده (وَعَبَدُوا  
 الصَّالِحَاتِ) و کردند عملهای شایسته چون اطعام طعام و صلوات و کار بدند (بِمَا أُنْزِلَ) با آنچه  
 فرستاده شده است (عَلَى مُحَمَّدٍ) بر پیغمبری نیک ستوده شده یعنی قرآن (وَهُوَ الْحَقُّ) و قرآن راست  
 است و درست یا محمد هم صاحب حق و حذیث آمده (مِنْ رَبِّهِمْ ط) از نزد پروردگار ایشان پس آنانکه  
 گمراهند بقرآن یا به محمد هم (كَفَرُوا) در گمراهی و پو شده (عَنْهُمْ) از ایشان (سَمِعْتَهُمْ) گنگان ایشان را  
 (وَأَصْلَحَ) و اصلاح آرد (بِأَلْفِهِمْ ط) حال ایشان را در دین و دنیا با اصلاح کند دل ایشان را تا عاصی نشوند  
 (ذَلِكَ) آن اصلاح و اصلح (بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا) بآن است که آنانکه کافر شده اند (اتَّبِعُوا الْبَاطِلَ)  
 پیروی کردند باطل را یعنی شیطان را و (الَّذِينَ آمَنُوا) و آنانکه گرویده اند (اتَّبِعُوا الْحَقَّ) و ربی رفته حق را  
 که قرآن است آمده بر ایشان (مِنْ رَبِّهِمْ ط) از نزد کار ایشان (كَذَلِكَ) هم چنین (يَضْرِبُ اللَّهُ) بیان  
 می کند خدا ای (الْبَنَاتِ) برای مردمان (أَمْثَلَهُمْ) مثلهای ایشان یعنی احوال فریقین را غالب می گرداند  
 (فَإِذَا الْقِيَمَةُ) پس بر آنکه که ببینید ای مومنان (الَّذِينَ كَفَرُوا) آنانکه گمراه شدند وقت سحره (فَضْرِبُ)

ع

الْقَوَائِمُ بِسَنِّ بَرَزَنْدِ گَرْدَنِ اِيْشَانِ وَاَزْدَنِ (حَتَّىٰ اِذَا اَنْتَضَمُوْهُمْ) تا چو آن بسندار بگشایند ايشان وَا  
 (فَشَدُّ وَالْقَوَائِمُ لَا) پس استوار گنید و ایتنے بگسرید ایشا را یا سیر می ریزد و گنید بجمک تا گمیردند (فَاَحْلَمْنَا بَعْدَ  
 بَسْ بَعْدَ از اجیری یا سست نهد منت نهادن و آزداد گنید بی عوض (وَاِمَّا فِدَاءً) و یا بعد بگنیرد از ایشا  
 ندید گرفتنی (حَتَّىٰ تَصْعَقَ الْحَرْبُ) تا بماند اهل حرب (اَوْ زَارَهَا) سلاح حرب را ایتنے دین احلام بمر  
 برسد و حکم قتل غنم و آن نزدیک بر دل عیسی عم خواهد بود چه در خبر آید که آخر قتل اسنان من باد جال است  
 امام شافعی و امام محمد روح بر آنست که امام خبر است میان قتل و استتر قتل و اطلاق و دایمال یا با سیران  
 سالمان و امام اعظم روح می فرماید که این حکم مذکور است با خصوص حرب بدو بوده و خلا قتل متعین است  
 یا استتر قتل (ذَلِكَ) این است کار نگاهداری این کار و (وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ) و اگر خواهد خدای (لَا تَقْصُرُ  
 مِنْهُمْ) هر آینه انعام شد از دشمنان شمالی آنکه کارزار گنید (وَلَكِنْ) و لیکن امر کرد به جهاد (لِيَبْلُغُوا)  
 تا بیازد ما به (بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ) بعضی از شما را ب بعضی یعنی معامله آزادیگان کند که مو من را با کافر بکشد  
 تا جهاد کند و ثواب عظیم یابد و کافر را بسوزد و آتش دوزخ را بکشد و از کفر باز ایستد (وَالَّذِينَ قُتِلُوا)  
 و آنکه کارزار گنید (فِي سَبِيلِ اللَّهِ) در راه خدای و حفص قتلوا می خواند یعنی کشته شوند (فَلَنْ يُّضِلَّ)  
 پس خدای باطل و ضایع نگردد (اَعْمَا لَهُمْ) کردارهای ایشان را (سَيَهْدِيَهُمْ) زود باشد که حق سبحانه  
 راه نماید ایشان را در دنیا کارهای ثواب و در آخرت بدرجات فوز و ثواب (وَيُضِلُّهُمْ بِالْهَلَكِ) و بصلح  
 آرد کارهای ایشان را (وَيُدْخِلُهُمْ الْجَهَنَّمَ) و در آرد ایشان را به بهشت (عَرَفْتُمْ لَهُمْ) بدو سبب که تفریف  
 کرده باشد برای ایشان بهشت را تا متعین شده باشند به آن یا سازل ایشان را قبل از دخول بدیشان  
 نمود و باشند با خوشنودی ساخته باشند جهت ترویج ایشان بهشت را (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) ای گروه  
 گردیدگان (اِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ) اگر یاری کنید دین خدای را و پیغمبر او را (يَنْصُرْكُمْ) یاری کند خدای شما  
 و تا به احد مظهر گردید (وَيَقِيْمَتِ اَقْدَامَكُمْ) و استوار سازد قدمهای شما را در صراط جهاد تا منتهی نشود  
 (وَالَّذِينَ كَفَرُوا) و آنکه کافر شدند (فَتَعَسَا لَهُمْ) پس خواری و گوناوری و مملکت و اندوختنی دنیا  
 امید می رایشان است (وَاَضَلَّ) و گم و نابود سازد خدای (اَعْمَا لَهُمْ) عیبهای ایشان را (ذَلِكَ) این  
 خواری و بطلان عمل ایشان را (بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا) بسبب آنست که ایشان کراهت داشتند و ناخوانان  
 بودند (مَا أَقُولُ اللَّهُ) آنجیزی را که خدای فرموده است بر پیغمبر خود عم از امر توحید و قیام با کلام شرع  
 (فَاَحْبَبْتُ) پس باطل و ضایع کرد اندی حق تعالی (اَعْمَا لَهُمْ) کردارهای ایشان را که ازان حسابی داشتند

چون عمارت مسجد خرام و طواف خانه کعبه و مهمان داری و احانت ملاطافان و نواز ششربتیان (اَقْلَمُ  
 یَسْتَبْرُوا) آیا مبر بکمرده اند کافران استقام یعنی امر است یعنی باید که صبر کنند (فِی الْأَرْضِ) در زمین مراد  
 بلاد شود و عباد است (فَیَنْظُرُوا کَیْفَ کَانَ) پس بنگرید که چگونه بوده است (عَابِقَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ط)  
 همانجا که کار حال و قابل آنانکه پیش از ایشان بودند از اهل گنهر و بیکه یب و عصبان (دَمَّرَ اللَّهُ) هلاک کرد  
 خدا و عذاب استیصال فرستاد (خَلَقَهُمْ) برای ایشان (وَلَلْکَافِرِینَ) و مرنا که وید گنرا (اَعْمَا لَهَا) ماته آن  
 جنوبات خواهد بود و این سخن تهدید کفار که است (ذَلِکَ) آنچه یاد کرده شده از عفت و ششسان و نصرت  
 و دستان (بِأَنَّ اللَّهَ) بسبب آن است که خدای (مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا) دوست آنان است که  
 ایمان آورده اند پس ایشانرا یاری می کند (وَأَنَّ الْکَافِرِینَ) و بسبب آنکه ناکر وید گنرا (الْمَوْلَى لَهُمْ) \*  
 هیچ دوستی نیست مرایشان را که خدا را از ایشان دفع کند (إِنَّ اللَّهَ) بدوست بکه خدای (بِیَدْخُلُ  
 الَّذِينَ آمَنُوا) در می آرد آنانکه برگزیده اند (وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ) و کردند کارهای نیک و سیر از غرض و ریا  
 (جَنَّتْ نَجْوَى) در پوست ناه که میرود (مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) از زیر دستان آن حویرها (وَالَّذِينَ کَفَرُوا)  
 و آنانکه کافر شده اند (یَعْمَلُونَ) بر خور داری می یابند بمتاع دنیا (وَيَاکُلُونَ) و می خورند (کَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ)  
 طعام چنانکه می خورند چنانکه پایان یعنی است ایشان مضروف بر خوردن است و عاقل باید که خوردن از  
 برای زیستن باشد یعنی به جهت قوام بدن و تعویب قوای نفسانی طعام خورد و نظیر او برانکه بدن  
 تحمل طاقت داشت باشد و قوهای نفسانی در اسنه لال بسته رست و بانی مدد و معاون بودند آنکه عمر  
 خود را غنیل خوردن شناسد و در مرغی ذریم با کلوادیت متعوا اما نه چهار پایان که هر خور و خواب  
 و طبع نظر ایشان نباشد و نعم ما قبل

بیت \*

\* خوردن برای زیستن و ذکر دین است \* تو متعده که زیستن از هر خوردن است \*  
 (وَالنَّارُ) د آتش و دوزخ (مَنْوًی) مقام و آرا بکه است (الْهَمَّ) \* مرکا گنرا (وَالْکَافِرِینَ مِنْ قَرِینَةٍ) و چندی  
 از اهل دیرهای که که بهر حال (هِيَ) آن و دیها (اَشَدُّ قُوَّةً) سخت تر بودند از روی قوت (مِنْ قَرِینَتِکَ)  
 از اهل دیر تو (الَّتِیْ اَخْرَجَتْکَ) آن دیر که میردن که دند اهل آن دیر تر ایست که (اَلْمَلِکَاتُهُمْ) هلاک  
 که بیم انانی آن دیها را (فَلَا تَصْرَفُهُمْ) پس هیچ یاری دنده بود مرایشان را که در وقت هلاکت  
 بافریاد و سد (اَفَمَنْ کَانَ) آیا هر که باشد (عَلَى بَیِّنَةٍ) بر حجتی روشن (مِنْ رَّبِّهِ) از آنفریدگار و چون بیت سهره بود  
 موبنان (کَمَنْ زُیِّنَ) باشد ماته سبکه آرا شده شده یعنی شیطان بانفس او آرایش داده است (لَهُ)

برای او (سَوْءٌ عَمَلُهُ) بدی کردار او را از شرک و مصیبت (وَأَتَمَّ عَمَلًا) دینداری کرد (أَهْوَاءَهُمْ قَدْ) آرزوهای خود را چون ابو جهل و مشرکان (مَنْكُلُ الْجَنَّةِ) جهنم از آنجا بر تو خوانیم صفت بهشت است (الْعَبِي وَدَّ الْمُتَّقُونَ ط) آن بهشتی که وعده داده شده و آنچه در آن پدید می آید (فیهما) در آن بهشت (وَأَنهَارًا) جویها است (مِنْ مَّاءٍ) از آبی (غَيْرِ تَغْيِيرٍ) غیر تغییر یعنی بوی و رنگ و طعم او تباه نگردد و آن از عسل خود چون آبهای دنیا که تغییر پذیر باشد نگیرد (وَأَنهَارًا مِنْ لَبَنٍ) و جویها است از شیر که هرگز (لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ ط) تغییر نکند از عفت و سبقت بر تیر و ترش نشده است (وَأَنهَارًا مِنْ خَمِرٍ لَذَّةٍ) و جویها است از خمر خوشکوار بالذات (لِّلَّذِينَ هُمْ عَنْهَا كَانُوا) مرآه آینه گمانه که طرب و او و خمایی نی (وَأَنهَارًا مِنْ عَسَلٍ مُّصَفًّى ط) و جویها از شکر صافی نه صاف کرده باشد بلکه به ناز آفریده شده از موم و فضیلت (وَأَلْهَمُوا) و مرتبتیان را است (فیهما) در بهشت با وجود این هر اثری (مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ) از هر میوه که خواهند در لون صافی و طعم لذیذ و بوی خوش (وَعَفْوَةً) و مرا ایشان را است پوشش گناهان (مِنْ رَبِّهِمْ ط) از آفریده گوار ایشان یعنی پوشش گناهان ایشان را نه بران منافی کند و نه بدان معنی نماید و باب است گفتند که چنانچه آنها در آن بهشت در زمین بهشت بزرگ شجره طیور روان است چها و جوی نیز در زمین ذل عارف و در ذل شجره طوبه اصحاب ثابت و فرعیاتی السماء جاری است از منبع قلب آب انابت و از بیوع صدر این عقوبت و اذ غنما نه مهر محبت و از مجری روح عقل مودت و فی المشوی المعوی

\* آب مودت آب جوی خلد بود \* جوی شیر خلد مهر است زدو \*

\* ذوق طاعت گشت جوی انگبین \* مستی و ذوق تو جوی خمرین \*

در بحر الحقایق آورده که آب اثرات حیات دل است و لکن بطعمرات اصلی که به حموضات بهشت متغیر نگشته و جوی خمر جو شدنش محبت الهی است و عسل مصفی علالت قرب و ثمرات عبادت است از مکتوبات و مغز غفران ذوب وجود و در ذنب لا یناسر له ذنب \* بیت \*

\* بندار وجود ما گناهی است عظیم \* کفنی کن و این گناه را در گذران \*

بعد از ذکر ستان بستان بهشت از حال محنت کشان و در رخ نر میوه می نماید که آیا هر که در چنین نعمتی باشد که یاد کردیم (كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ) مانند کسی است که او حاد و آن است (فِي النَّارِ) در آتش و در رخ (وَسَقُوا) و چشایند همی شود بجای ثمرت بهشتیان (مَاءٌ جَمِيمًا) آبی رعایت گرمی (فَقَطَّعَ) پس پاره پاره می کند (أَعْمَاءَهُمْ) و در دای ایشان را آرد و داند که چون با خمر هر دم خطبه خواندی و منافقان و اعیان

کردی جمعی از اهل اتفاق بیرون آمده از مسجد اطریق استبراه از علمای همایه می پرسیدند که این مرد خالی چه گفت حق سبحانه از حال ایشان خبر میداد که (وَمِنْهُمْ) و بعضی از ایشان یعنی منافقان (مَنْ يَسْتَعِجْ) آنها اند که گوش فرا میدارند (الْيَكْط) بسوی خطبه خود در روز جمع و غیر آن (حَتَّى إِذَا خَوِجُوا) تا چون بیرون روند (مِنْ هُنَاكَ) از نزد یک تو (قَالُوا) گویند (لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ) مرا تا آنکه دانش داده اند از همایه چون عبد الله بن مسعود و ابوالدرداء و امثال ایشان رض و از این عباس رض منقول است که من هم از آنها ام که منافقان از ایشان می پرسیدند که (عَازَاقًا) اینها چه گفت محمد اکون یعنی ما فهم نکردیم سخن او را این برود سخن می گفتند (أَوِ الْيَكِ الْذِينَ) آن گروه دانست که حکم ازل (طَبَعَ اللَّهُ) مهر نهاده است نه ای (عَلَى قُلُوبِهِمْ) بر دلهای ایشان اتفاق و شک (وَاتَّبَعُوا) و در پی رفتند (أَهْوَاءَهُمْ) هوای نفس خود را و به جهت آن نهادن می گفتند بکلام صید امام عم (وَالَّذِينَ أَهْتَدُوا) و تا آنکه راه یافتند یعنی مومنان (زَانَهُمْ) زیاده نمی کرد و اندک استماع سخن پیغمبر هم ایشانرا (هَدَى) بصیرت و یقین (وَأَنذَرَهُمْ نَارَهُمْ) و می دهد ایشانرا آنچه و کند در آید تا توبی و دوام بران (فَهَلْ يَنْظُرُونَ) پس آیا انتظار می برند منافقان و کافران یعنی منتظر نیستند (إِلَّا السَّاعَةَ) مگر قیامت را (أَن تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً) آنکه بیاید بدیشان ناگهان (فَقَدْ جَاءَ) پس به دستیک آمده و ظاهر شد (أَشْرَاطُهَا) علامتهای آن چون مبعث پیغمبر هم داشت اتفاق قمر (فَأَنشَى لَهُمْ) پس از کجا باشد مرا ایشانرا (إِذَا جَاءَ تَهُمْ) چون بیاید قیامت بدیشان (ذِكْرُهُمْ) نه که رفتن ایشان و توبه کردن یعنی چون روز قیامت بیایدند که و تعاطی هیچ قیده نه (فَاعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) یعنی چون سماعات موحدان و شقعات مشرکان و منافقان دانستی پس ثابت باش برداشتی که داری بروح نیست و دانسته که معبود بحق نیست مگر خدا ای در حقایق منطقی آورده که چون عالمی را گویند اعلم مراد بآن ذکر باشد یعنی یاد کن آنچه دانسته و در موضع آورده بدانکه هیچ توانی نیست برابر آنچه سبیکه گوید لا اله الا الله (وَأَسْتَغْفِرُ) و آموزش طلب (لِذَلِكَ) برای ذنب خود و در عالم فرموده که آنحضرت عم مامور شد با آنکه مغفورا است تا امت از من صورت خدمت برمی آید اکت و در بختان آورده که مراد آن است که طلب عصمت کن از خدا ای که تا آنکه از گناه مبرا بود (وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ) و آموزش طلب برای مردمان مومن و زنان مومنه و این اگر امانی است از خدا ای دوباره این است که پیغمبر ایشان و اطلب آموزش گنایان ایشان امر فرموده و از امام ظاهر روح الله و در منقول است که حق سبحانه پیغمبر خود را امر کرد و باستغفار گنایان است و علفیه

امرا الهی اند آنحضرت هم مستور نیست پس اسب بخار و طلب آفرینش کرده و خلق تعالی از آن  
که کم تر است که حبیب خود را بفرماید که از من چیزی طلب و چون طلبه و عطا کند پس معلوم شد  
که امت را دولت آفرینش خواهد بود

نظم

\* هر که چون تو پیش و باشد \* تا امید از خدا بجا باشد \*

\* چون نشان شفاعت کبری \* یافت بر نام نامیت ظفری \*

\* استان با گناه گاری \* بود دارند امید واری \*

ع ۷

(وَاللّٰهُ يَعْلَمُ) و خدا می داند (مَعْتَقِبَكُمْ) جای رفتن دیگر دیدن شما در دنیا (وَمَثَلَكُمْ) و آرایه و  
موضع قرار شما در دنیا: عقبی یابید اند هر جا که می روید و در روز و هر جا که می باشید و رتب (وَيَقُولُ الَّذِينَ  
اعْتَنُوا) و می گویند آنرا که ایمان آوردند و مبالغه می کردند از جهت حرص که در جهاد دارند (أُولَٰئِكَ  
سُورَةُ ۳) هر افرستاده شد سوره دو باب قتال با کفار (فَإِذَا أُذِنَتْ) پس چون فرستاده شود (سُورَةُ  
مُحْكَمَةٍ) سوره قرآن که در آن ست نبی نبود (وَذِكْرٌ) و یاد کرده شود (فِيهَا الْقِتَالُ) و در آن سوره امر  
قتال و جهاد (رَأَيْتَ الَّذِينَ) بین آنان که هست (فِي قُلُوبِهِمْ) در دلهای ایشان (مَرَضٌ) بیماری  
مشک و نفاق یا حسد است در دین (يُنْظَرُونَ إِلَيْكَ) می نگرند بسوی تو (نَظَرًا مَّعْشِيًّا عَلَيْهِ) نظر کسی که  
فرود آمده باشد بر وی پیه و شش (مِنْ الْقَوَاتِطِ) از غم و اندوه مرگ و تسخیر و غمناک شوند (فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ  
پس وای بر ایشان و یاد و زنج مرا ایشان است (طَاعَةٌ) کار ایشان فرمان برداری است (وَقَوْلٌ  
مَعْرُوفٌ) و سخن بگو مثل قول صغنا و اطعنا (فَإِذَا أَعَزَمَ الْأَمْرُ) پس چون لازم شد امر قتال  
و عزم کردند و محامد و رض بر جهاد ایشان خلاف در زید و یازمان در خانه نشسته (فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ)  
پس اگر راست گفتندی با خدای در اظهار حرص بر جهاد (لَكُنَّ) بر آید آن راستی بودی (خَيْرًا لَهُمْ)  
بهرتر ایشان را (فَهَلْ عَسَيْتُمْ) پس آياشید و توقع هست از شما ای منافقان (إِنْ تَوَلَّيْتُمْ) اگر بخود  
گیرید اموز مردمان را یعنی حاکم شوید (أَنْ تَفْسُدُوا) آنکه فساد کنید (فِي الْأَرْضِ) در زمین و بسبب جاه  
و تسخیر انواع تباہی از شما دفع گردد (وَتَقَطَّعُوا أَرْحَاءَكُمْ) و برید رحمه ای خود را از روی تکبر و نظم  
یا از شمای آید اگر اعراض کنید از قرآن روی بگردانید از فرمان او که بسزا امور جاهلیت روید از فساد  
و قطع رحم و شک و دوا و امثال آن (أُولَٰئِكَ الَّذِينَ) آن گروه آنند که نفسه او معرض اند که (لَعَنَهُمُ  
اللّٰهُ) و انداخته است نهی ایشان را در در کرده از رحمت خود (نَاصَهُهُمْ) پس ایشان را که گردانیده

ما سَمِعْنِي مِّنْ شَيْءٍ (وَأَمَلِي أَبْصَارَهُمْ) وگورست خست دیدهای ایشان تا دلایل تبارک و تعالی  
 تَبَيَّنَتْ (أَفَلَا يَنْدَبُونَ الْقُرْآنَ) آیا بهر آنکه نمی کنند در قرآن و مواظبت و ذواجر آن تا از ناظرانی بگذرند  
 (أَمْ لَمْ يَلَمَّ قُلُوبٍ) بلکه بر دل های ایشان است (أَفْقَالَهُمْ) فتملای آن یعنی چیزی که دل تبارک و تعالی  
 قفیل تاباشد مرد تبار او آن غم و طبع الهی است بران

بیت \*

\* در که خدای هست بر دی عباد \*

\* کیست که برادر دود و دروا کند \*

خود تیان آورده که یودنعت حضرت رسالت پناه عم در توبیت خوانده بودند و صحت ثبوت آن  
 حضرت هم معلوم کرده و قبل از نبوت مفت آنحضرت هم بسیار می گفتند و از ظهور او خبر می دادند  
 چون سید عالم هم مبعوث شد و بعد نیز آمد ایشان برگشتند از وی و خدا ای تعالی آیت فرستاد که (إِنَّا  
 بِالَّذِينَ ارْتَدَّوْا) بدستی آنها که برگشتند (هَلَىٰ أَنْ بَارَهُمْ) برادر بار خود یعنی به پس باز شدند و کافر گشتند  
 به محمد عم (مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ) از پس آنکه روشن شده بود (لَهُمُ الْهُدَىٰ) (لَا) مایشان را یانی از نبوت  
 آنحضرت و دلایل واضح دانسته بودند (الشَّيْطَانُ) دیو لعین (هَوَّلَ) آسان کرد و دیار است (لَهُمْ) \*  
 برای ایشان امار و عباد (وَأَمَلِي لَهُمْ) و خدا ای مهلت داد ایشان را و تعجیل نفرمود و رعوت  
 ایشان تا در گناه بفرمایند (ذَلِكَ) این امثال (بِأَنَّهُمْ قَاتُوا) بسبب آن است که گفتند جهودان  
 (الَّذِينَ كَفَرُوا) مر آنرا که کراهت داشتند (مَا نَزَّلَ اللَّهُ) از آنچه خدای فرستاده از قرآن و احکام  
 دین یعنی منافقان مراد آن است که یود در اهل فتنه و گفتند به پنهانی (سَنُطَاعِيكُمْ) و شما شد که فرمان بر سر  
 شما را (فِي بَعْضِ الْأَمْرِ) و در بعضی کارها یعنی مددگاری کنیم اگر بایستیم هم حرب کنید (وَاللَّهُ يَعْلَمُ) و  
 خدای می داند (إِعْرَازَهُمْ) پنهانی ایشان را (فَكَتِفَ) پس بگونه باشد حال ایشان (إِذَا تَوَفَّتْهُمْ  
 الْمَلَائِكَةُ) چون قبض کنند جان ایشان را (يَقْبِرُونَ) می زنند (وَجُودَهُمْ) روی ایشان را که از حق  
 بگردانیده اند (وَأَدْبَارَهُمْ) و بر پشت های ایشان که بر اهل حق کرده اند (ذَلِكَ) قبض ارواح ایشان  
 برین وجه (بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا) بسبب آن است که ایشان متابعت کردند (مَا اسْخَطَ اللَّهُ) آنچه خدای را که  
 بخشم آورده ای را یعنی موجب غضب وی گردد چون گمان امر رسول عم و معاونت منافقان و کافران و  
 مشرکان (وَكُفَرُوا) و بسبب آن است که توحواسته و گداره بودند (رَضِوا أَنْ) خشودی خدای را  
 یعنی عالمی را که شهب رضای وی باشد چون اظهار نعت پیغمبر عم و اقرار به او فرمان برداری او (فَأَخْبَطَ)

بس باطل کرده ای (أَعْمَا لَهُمْ عَمَّا) همانای ایشان را (أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ) بلکه بنده استند آنرا (فِي قُلُوبِهِمْ) در دلهای ایشان (مَرَضٌ) بیماری افتاد است یعنی منافقان تصور کردند (أَن لَّنْ يَخْرُجَ اللَّهُ) آن را که ظاهر نگرداند ای (أَعْمَا لَهُمْ) کینهای ایشان را که پوشیده است خدای خود دل از پیغمبر هم و مومنان (وَأَوْشَاءُ) و اگر خامی خواهیم (لَا رَيْثَاكُمْ) بر آید بناسیم و ایشان را یعنی طامشها و شایسته اند که بر ایشان (فَلَعَرَفْتَهُمْ) پس بر آید تو بشناسی (بِسْمِ مَا هُمْ بِ) بلامنی که دال باشد بر افتراق ایشان (وَلَعَرَفْتَهُمْ) و بر آید تو بشناسی ایشان را (فِي لَفْنِ الْقَوْلِ) و اگر دانیدن سخن از صواب بصورت نریختن و توضیح (وَاللَّهُ يَعْلَمُ) و خدا می داند (أَعْمَا لَكُمْ) کرد او ای شما و مناسب آن جزا خواهد داد انس بن مالک رضی می فرماید که بعد از نزول این آیت هیچ منافقی نبود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم او را شناخت بس و سخن و در تفصیر مطالع و عین الهمانی از انس رضی نقل کرده اند که در بعضی از غزوات نه کسی از منافقان شبی در خواب شده و بامداد که برخاستند بر چهره هر یک نوشته بود که به منافق (وَلَعَلَّوْكُمْ) و بر آید می آید شمار ابا مرجهاد و تکالیف شسته یعنی معامله آری بنده گان می کند (حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ) تا بماند مجاهدان را یعنی ظاهر کرد و بر خلق که جهاد کنند گان گیانند (مِنْكُمْ) از شما (وَالصَّابِرِينَ) و صبر کنند گان بر سختی حرب (وَقَبَلُوا خَبَارَكُمْ) و تا بیاورد خبرهای شمارا کنی گویند و رایان و اخلاص یعنی ناصدق و کذب از هر آشکارا کرد و در حقیقت در افعال ثلثینون می خواند یعنی ما آری ایم تا ایم خبرهای شمارا (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا) بدستی آنانکه نگردیده اند یعنی یهود بنی قریظه و نصیر (وَعَدُوا) و باز داشتند قوم خود را (عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ) از راه خدا که دین اسلام است (وَشَاقُوا الرَّسُولَ) و مخالفت کردند با رسول هم (مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ) از پس آنکه روشن گشته بود و ظاهر گشته (أَنَّهُمُ الْهُدَى) همان ایشان را راه حق و در نوریت خوانده و دانسته بودند (لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ) زیان نماند و سبب نماند ای را (شَيْئًا) چیزی از کفر و عهد ایشان و اثر ظری بدین خدای و پیغمبر او نرسد بلکه شران بر ایشان عاید کرد و (وَمُخِيطٌ أَعْمَا لَهُمْ) و زد و دبا شد خدای حیط کند ثواب اعمال ایشان یعنی عبادتها که می کنند (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) ای کسانی که ایمان آورید (أَطِيعُوا اللَّهَ) فرمان بریدند ای و آنچه حکم کرد (وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ) و فرمان بردار باشید رسول را در آنچه فرماید (وَلَا تَبْطُلُوا أَعْمَا لَكُمْ عَمَّا) و باطل و بیسو و در ضایع سازید همانای خود را بر یاد سمع یا تعجب و گمرا که کردار بعب مردود و نوسوم بود



ای گشته بکار خویش مزدور \* و دزد که قرب نامده و مکرور \*

\* معجب شد از طریق تبیس \* کز عجب بچ فتا و ابلیس \*

\* تا چند تو عجب خود نمائی \* از دیدن نه سنی و نمائی \*

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ (عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ) از علوک و اهل حق (انتم ماتوا) پس بمردن یعنی کشته گشته دور و زید (وَهُمْ كُفَّارٌ) و حال آنکه آنکه زید گمان بودند (فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ) پس هرگز نیامزدند ای مرا ایشان و انمول آیت

دو شان اهل قلب است اما کم آن عموم دارد و شان است هر که اگر کافر نباشد (فَلَا تَهِنُوا) پس همتی کنید ای مومنان (وَتَذَعُوا إِلَى السَّلَامِ) و مخواند کافران را الصالح یعنی طلب کنید از ایشان که نشان ضعف و تنگی شمشاد (وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ) و حال آنکه شایسته آنید یعنی غلبه کنید (وَاللَّهُ صَعَّكُمْ) و نه ای با شما است نصرت و عون (وَلَنْ يَتْرُكَكُمْ) و ضایع و گم نگرداند (اعملوا لکم) ثواب گردانای شما (إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا) عزیز نیست که زنده گانی دنیا (لَعِبٌ بَازٍ) بازی است نمایدار (وَلَهُوَ طَرَفٌ) و مشغولی بی اعتبار (وَأَنْ تَوَسَّعُوا) و اگر بگردید بخدا و رسول (وَتَتَّقُوا) و بپرهیزید از محصبت و فضول (يُؤْتِكُمْ أَجُورَكُمْ) به هر مردمانی ثواب و اجر است (وَلَا يَسْتَلْكُمْ) و نمی خواهد خدا ای برزد و دادن شما (أَمْوَالَكُمْ)

با اهلای شمار ای احق سبحانه نمی خواهد هر اموال شمار اینکه با اتفاق از ان حکم کرد که عشر است و نصف عشر و ربع عشر (إِنْ يَسْأَلْكُمْ عَنْهَا) اگر خواهد از شما اهلای شمار (فَيُخَفِّكُمْ) پس مبالغه کند و درخواست یعنی گوید هر و انقه کنید (فَيَخْلُوا) شما بخیلی کنید بدان و نمی دهد بخوشی و طیب نفس (وَيُخْرِجَ) و ظاهری گرداند خدای بدان خواستن از شما یا به نفس شما (أَضَعْنَاكُمْ) کینه داند که در تنهای شمار (هَذَا أَنْتُمْ) ای شما (هَؤُلَاءِ) ای گروه مخاطبان (تَذَعَرْنَ) خوانده شده اید و فرموده شده (لَتَتَّقُوا) برای آنکه انقه کنید (فِي سَبِيلِ اللَّهِ) (وَرَوَاهُ) یعنی زکوة مال و بهی یا آنکه با سبب جهاد صرف نماید (فَمِنْكُمْ) پس از شما است (مَنْ يَخْلُ) سبب بخیلی کند بزرگو و به انقه در غرضه (وَمَنْ يَخْلُ) و هر که بخیلی کند بر آنچه بود واجب است از اتفاق (فَأَنْتُمْ يَخْلُ) پس عزیز نیست که نفس دوزد (عَنْ نَفْسِهِ) بر نفس خود که در از ثواب محروم می ماند (وَاللَّهُ الْغَنِيُّ) و خدای بی نیاز است از صدقات و انقات شما (وَأَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ) و شما محتاجان به آنچه نزدیک است از مواید نعمت و فواید کرامت پس امروز یکی فانی بهید و فردا در خوش آن ده باقی بماند چه از خزانه کرم او هیچ کم نشود و شما

برادات و مغاند خود فایز گردید (وَكُنْ قَتُولًا) و اگر روی گمراهی از آنجا بر شما تعرض کرده اند از اتفاق یا اگر اعراض کنید از اسام و قبول احکام (يَسْتَبْدِلْ بَدَلْ كَذِبًا) (قَوْمًا فَيُرْكُمُ لَهُ) اگر روی دیگر بر شما یعنی شما را اهلک کند و قومی دیگر یار و (لَنْ يَكْفُرُوا) پس نباشند آن قوم (أَمْثَلَكُمْ) مانند شما بلکه فرمان بردار باشند و پیرمیزگر تر مراد نبی کنده اند و بنی تبع از بن و اشهر آن است که حضرت پیغمبر هم سوال کردند که این تا کدام گروه اند و سیایان قارسی راض در بهلوی آنحضرت عم نشسته بود دست مبارک بر زان سلمان زد و گفت هذا قومه و در جرآه که اگر دین مرتفع شود و تازیان را گیرند آن مردمان از قارسیان در لب آب آورده که ابو الدرداء راض بعد از قرآه این آیه برگشت ابشر و یابنی فزوق مراد یاسایند

سورة الفتح مكية وهي بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ (۵) تَسْمَعُ وَ تَشْهَدُونَ آية

بصورت رسیده که در سال هشتم از هجرت رسول هم در واقعه دید که بعضی از صحابه بزیارت کعبه مظهر زادنا الله شرف یافت و عمره گذارد یاران بعد از استماع آن رو یافته اند که تعبیر آن واقعه در همان سال اعظم و خواهی رسید و عید عالم هم بکار سالی مشغول شده و زود و شنبه غره ذوالقعدة آن سال از مدینه بیرون آمد حرام عمره گرفت و هفتاد شتر بجهت هدای با خود بهر دو اغلب اصحاب اتفاق گردیدند جز تو بر آن حضرت هم بمشركان که رسیده و بمنیع آن سرور صلعم از زیارت خانه اتفاق نمودند و از آنکه بیرون آمده و در بلج شکم گاه بردند و پیغمبر هم جزا شده و بخدیو فرود آمد و از جانب کفار عروقه بن مسعود و ثنی نزد حضرت پیغمبر هم آمد تا حسب آمدن آنحضرت عم معلوم کند و بعد از آن جانیس کنانی که هتراه بش بود بنیاد و معلوم کرد که آن حضرت عم داعیه حرب ندارد و بزیارت کعبه آمده و اگر قریش بر حقیقت جاهلیت فروایب تاند و به هیچ وجه راضی نشدند که حضرت پیغمبر هم و اصحاب او راض به مکه و آیند پیغمبر هم همان راض نزد ایشان فرستاد ایشان او را نگذاشتند و خبر قتل او با آنجا رسید و بعد از حرب بیعه الرضوان واقعه شد چنانچه عنقریب مذکور کرد دانشاء الله تعالی انصه کفار از استماع خبر بیعت موهب شده سهیل بن عمرو را فرستادند میان آن حضرت عم و اهل مکه صلح واقعه شد بر آنکه ده سال میان اهل اسلام و کفار قریش حرب نباشد نهان و آشکارا بیکدیگر و از خدا بیکدیگر قرض نرسانند و متفرق نشدند مسلمانان سال دیگر بیایند و همه قضا بگذرانند و دیگر شرطها نیز واقع شده و اکثر صحابه راض از آن صلح مایل شدند و آن حضرت هم همانجا بود و عید یابیه از مومنان مبارک الشان بتراشیدند و بعضی شتران اقریان فرمود و برخی را بدست نامه اسلامی به مکه فرستادند و در قریان کتبه و بر قمار در کین

آنجا بخش کردند و محاسب بر من نیز طاق و قصر نمودند و ده ای خود را فرمان کردند و پیغمبر هم دست و دود  
 زد و بیه توقفت نمود و درین مراجعت شبی از شبهایین سوره فرو آمد و آنحضرت هم فرمود یا محاسب  
 که امشب این سوره بر من نازل شده که دست نرمی دارم از آنچه آفتاب بران طالع می شود پس  
 حضوره فتنه را بریاران خواند و ایشان را نهیست گفته امحاب او را نیز بهارک باد گفته (إِنَّا فَتْنُنَا) بدو ستمیک  
 ناکام کردیم (لَنْ) برای تو (فَتَحْ أَصْبَحْنَا) حکمی بیدار بودی اگر آن صالح است بازیش و از حضرت هم  
 پرسیدند که افتح بود و جواب فرمود که نعم و فی نفس الامر آن صالح مفعول فوج بسیار بود و پسر سلمان  
 که در کمال ایمان خود پنهان می داشتند سرگشته شده یا کفار مجاهده کردند و قرآن برایشان خواند و بسیار کس  
 سلمان شدند و حسب فتح که نه زمان بوده است و ازین است که بعضی مفسران بر این وجه تفسیر  
 نموده اند که مابکث نیم برای تو شهر گاه و تعبیر ماضی چیست تحقیق وقوع است و گفته اند مراد فتح خیرند که  
 است پس از حدای آموزش طالب (لَيَغْفِرَنَّ لَكَ اللَّهُ) تا بیاورد در مرتبه ای (عَاثَ قَدْ مَ) آنچه گشته است  
 است پیش از حدی (مِنْ ذَنْبِكَ) از آنچه موجب عقاب تو بوده (وَعَاثَا خَوَّ) و آنچه مانده است پس  
 از آن یا پیش از فتح و پس از آن یا قبل از آن دل این آیت و بعد از آن امام ابواللیث وح گفته که  
 گناه گذشته زب آدم و حوا هم است و آمده حرایم است یعنی یا مرزید گناه آدم و حوا را بهتر است  
 با و دمی آمرزد گناه است و در این فاعلت او صلی و فرموده که زب آدم و ابوی اضافت کرد به دو  
 وقت زب و حسب وی بوده و زب است و ابوی اسناد فرموده که گناه او پیش و دو کار ساز  
 ایشان است (وَلَيْتُمْ) و دیگر بفضل عمیم خود تمام گرداند (نِعْمَتُهُ) نعمت خود را (عَلَيْكَ) بر تو بفتح بنا و یا  
 با علای دین یا با انضمام نبوت یا مابک یا بقول مضاف است (وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا) و بنا بر تاراه  
 است یعنی ثابت داد و دادان (وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ) و یاری کند ترا خدا ای (فَصِرَاطَ هَٰذَا) یاری کردنی که  
 در عزت و غلبه باشد یعنی توانان نصرت قاهر و غالب شوی چون در صلی حدید صحاب و رض خالی از دعه و  
 ترددی بودند حق سبحانه می فرماید (هُوَ الَّذِي) اوست آنکه (أَنْزَلَ السَّكِينَةَ) فرو فرستاد آرامش  
 و قرار و سکون غالب (فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ) در دلهای کرده گان (لِيُزِيلَ عَنْهَا) تا زیادت کند (أَيْضًا) و  
 بگردانی (مَعَ أَيْضًا فَيُهْطِطُ) با گردیدن ایشان یعنی بیفزاید و یقین خود را با یقین دیگر با ایمان که با موصول  
 دین داشته افزون سازند آنرا با ایمان فرموده مشرع (وَلِلَّهِ) و مراد ابراست (جَنُودُ السَّمَوَاتِ)  
 لشکرهای آسمان از ملائکه (وَالْأَرْضِ) و جنود زمین از مومنان مجاهد پس ای اهل ایمان جهاد کنید

بصرت الهی و اثنی با شید که هر کس شکر آسمان و زمین و محکم وی تو و بندگان و است کونین صبا، او باشد  
ادبای خود را در وقت غزا با اهلای خود فرو نه گند او نه

بیوت \*

\* نصرت از طلب که بمیدان قدرش \* هر ذره بطلانی و هر بشته منهد می است \*

(وَكَانَ اللَّهُ) و هست خدای (عَلِيمًا) دانای عالم الخالق (حَكِيمًا) عوالب کار دانا بخیر کند و از جمله آفرین  
است که سکینه به انهای گریه بگان فرستاد (لِيَدْخُلَ الْمُؤْمِنِينَ) تا در آرد مردان و زنان  
گمیده و امر کثرت رسوخ در دین و ثبات در عقیده (جَنَّاتٍ نَجْمِيَّةٍ) به بوسناها کمی رود (مِنْ تَحْتِهَا  
الْأَنْهَارُ) از زیر منازل آن یاد تحت استخوان آن جوینا (أَحْشَاءُ مِنْ فِئَاهُ) دو عالمیکه جا وید اند در وی  
(وَيُكَفِّرُ عَنْهُمْ سُوْءَاتِهِمْ ط) و برای آنکه بیوشد از ایشان بدینهای ایشان را یعنی محو کرد اندیشه پیش از دخول  
بهشت ناپاک و پاکیزه و در دوزخ و وضوان و آینه (وَكَانَ ذَلِكَ) و هست این دهنده مرای ایشان را (عِنْدَ اللَّهِ)  
نزدیک خدای یعنی در محکم او (فَوْزًا عَظِيمًا) از دستکاری بر برگ و در فوز عظیم تر از آنکه ایشان از مکاره  
ایمن شوند و بمقامه قیام گردد (وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ) و دیگر برای آن است ناهاب کند  
مردان منافق و زنان منافق را از اهل مدینه (وَالْمُشْرِكِينَ) و مردان مشرک و زنان مشرک  
را از اهل مکة (الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ) و دیگر برای آن است ناهاب کند گمان بر نه گان بخدای (ظُنُّ السُّوءِ ط)  
گمان بد یعنی اسد و غطفان از اهل مشرک و بعضی منافقان گمان بردند که پیشمهرم که به بید می رود کشته  
خواهد شد یا ام بیدینه خواهد آمد دشکرا و منبرم خواهد شد پس حضرت و است پناه هم سالم و  
غانم باز بیدینه آمد و حق سبحانه فرمود که (عَلِيمٍ) برین گمان بد بر نه گان است (دَاوُدَ السُّوءِ ط) گم دین  
بد یعنی ایشان مغلوب و مکتوب خواهند شد (وَضُضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ) و خشم گرفت خدای بر ایشان  
(وَلَعَنَهُمْ) و بر اند ایشان را از رحمت خود (وَوَاعَدَهُمْ) و آماده کرد برای ایشان (جَهَنَّمَ ط) دوزخ را  
(وَسَاءَتْ مَصِيرًا) و بد باز گشتی است دوزخ (وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ ط) و مرزایه است  
شکری آسمان و زمین یعنی هر که در آسمانها و زمینها است هر مملوک و مستخر او است چنانچه لشکریان  
مرمر از خود را بکثر از این سخن جهت دهنده مومنان است تا بصرت الهی مستظهر باشند و برای  
و عید مشرکان و منافقان از آنکه بب و بانی غایب گردند (وَكَانَ اللَّهُ) و هست خدای (هَزِيمًا) غالب  
در فرمان خود (حَكِيمًا) و انداز آنچه فرماید (إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ) بد و حدیکه مافرستادیم ترا (شَاهِدًا) گواه بر اقوال  
و افعال است تو (وَمُبَشِّرًا) دمرده دهنده آمان را که سکینه به و انهای ایشان نازل شده (وَنَذِيرًا ط)

ویم گفته مرآتان را که گمان برده بودند پس توانست راهجوی که فرستادن من جنتیم و بنیاد است  
(لَتَقْوُنَّوَاللَّهِ) برای آن است که قصد این کنید مرشدای را ایستاده بیدار نگه دارید (وَوَصُولِهِ) و نصیبین  
کنید فرستاده او را و دعوی که می کند (وَتَعَزُّوهُ) و تقویت دهید او را (وَتَوْقِرُوهُ ط) و برادر  
نوازید فرمایید او را (وَتَسَبِّحُوهُ) بلکه بیا کنید مردی را یا نوازنده را یا برای او (بُكْرَةً وَأَصِيلًا) یا در او  
شبها نگاه داشته اند ضمیر مرده و هو تو قره طایه حضرت عم است یعنی او را نصرت کنید و تنظیم او بجا آورید  
که تنظیم او بحقیقت تنظیم حق است که ان کنتم تحبون الله فاتبعونی

بیت \*

\* در حرم من تنظیم تو کس ندارد نیست \* و ز کمال احتیاط هیچ کس آگاه نیست \*  
(إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ) بدرستی آنانکه بیعت کرده باشند بیه (إِقْمَا بَيَاْعُونَ اللَّهَ ط) جز من نیست که  
بیعت کرده اند با خدا ای پیغمبر و بیعت او است و برای طالب رضای او است مراد بیعت رضوان  
است و ذکر آن بیاید انشاء الله العزیز العالی وح فرموده که این سخن در مقام جمع است و حق سبحانه و مرتبه  
جمع برای هیچ کس تصریح نکرد الا برای آنکه اخص و اشرف موجودات است و از همین مقام است  
که من اطع الرسول فله اطاع الله (يَذَا لَلَّهِ) قوت خدای در دوزخ کردن و عده خود و ثواب آخرت یاد و  
نصرت پیغمبر خود هم (فَوْقَ أَيْدِيهِمْ ط) زبردستهای ایشان است در دوزخ و یا در پاری دادن و  
حواقت پیغمبر هم و مقام آورده که صاحب رض بوقت بیعت دست پیغمبر هم می گرفته وید الله زبردست  
ایشان بوده و در مبايعت (فَمَنْ نَكَثَ) پس هر که بشکند عهد را (فَلَا يَنْفِكُ) پس جزین نیست که  
می شکند (عَلَى نَفْسِهِ ط) بر نفس خود یعنی هر آن به نفس او رسد و پس و دو موضع آورده که سه چیز با اهل  
آن راجع می شود یکی بمر که دلائیم المکر امسی الا باهله \* دوم ستم که انما نیکم علی انفسکم \* سوم انص  
عهد که فسن بکث فانما نکث علی نفسه و دو باب انقض عهد و بیان گفته اند

\* رباعی \*

\* عهد شکن که هر که بماند شکست \* از پای در افتاد و برون شد از دست \*

\* آن را که درست بود بماند است \* شکست هیچ طال هر عهد که بست \*

(وَمَنْ أَوْفَى) و هر که وفا کند (بِمَا عَاهَدَ) بآنچه عهد کرده است (عَلَيْهِ اللَّهُ) بر آن خدای (أَفْسَوْ قَبْلَهُ) پس  
زودده مراد از او ای (أَجْرًا عَظِيمًا) مزدی بزرگ در آخرت که آن بهشت است آورده اند که حضرت  
پیغمبر هم چون منوبه که شد بهشت عمره به بعضی از اعراب چون اسلام و جهنمیه و مزینه و غنمار و اشجع فرستاد که  
درین سفر مرا فقت و موافقت کنید ایشان از محاوره قریش ترعید نمودند و تامل نمودند و زبده حق میماند

خبر داد پیغمبر خود را عام که چون بدیدند باز رهی (صِقُولُ لَكَ الْخَلَائِفُونَ) از دو باشد که گویند مرترا بانه پس  
 مانده گان (مِنَ الْأَعْرَابِ) از باو بدیشانان یعنی قبایل که مذکور شدند آمدند (شَقَلْنَا) مشغول کردیم را  
 (أَمْوَالَنَا) مالهای ما که غم خودی داشت و ضایع می شد (وَأَهْلُونَا) و فرزندان ما از کسی بی برگی و بی توانی  
 می ماندند (فَاَصْتَغْفِرْ لَنَا) پس طلب آمرزش کن برای ما بدین تخاصف که کردیم و مراقت و موافقت  
 نه نمودیم (يَقُولُونَ بِآلِهَتِهِمْ) می گویند بر آلههای خود (هَآلَيْتُمْ فِي قُلُوبِهِمْ ط) آنچه نیست در دلهای  
 ایشان یعنی این اعتقاد و استغناء بر زبان می کنند و دل ایشان از این جز نیست (قُلْ) بگو در جواب  
 ایشان (فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ) پس کیست که مالک شود برای شما یعنی منع کند الله شما (مِنْ اللَّهِ) از حکم خدای  
 (شَيْئاً) چیزی را (إِنْ أَرَادْنَا أَنْ نَبْعَثَ مِنْ دُونِ إِبْرَاهِيمَ نَبِيًّا تَمَثَّلَ لَكُمْ بَشَرًا كَمْ هُوَ أَقْبَلُ إِلَيْنَا) و یا عاقبتی بر تخلف (وَأَوْرَادَكُمْ) یا اگر خواهد شما (تَفْعَلُوا) سودی چون دولت و نصرت و نگاهداشت  
 اموال و امالی (وَبَلَّ كَانِ اللَّهُ) بلکه هست خدای (بِمَا تَعْمَلُونَ) بآنچه شما می کنید (خَبِيرًا) دانایانند که همه  
 شما از تخلف چه بود و شما بشغولی مال و فرزندان شما شده (بَلَّ ظَنَنْتُمْ) بلکه گمان برودید (أَنْ لَّنْ يَنْقَلِبَ  
 الرَّسُولُ) آنکه باز نگردد پیغمبر (وَالْمُؤْمِنُونَ) و رجعت نکند مومنان (إِلَى آلِهِمْ) بسوی امالی خود  
 بنده (أَبَدًا) هرگز بلکه مشرکان ایشان را بکشند و مستاصل گردانند (وَزِينْ ذَلِكَ) و آراسته شد این گناه  
 یعنی شیطان بیاراست اعتیال پیغمبر و اصحاب او را تا شکس شد (فِي قُلُوبِهِمْ) و در دلهای شما (وَوَظَنْتُمْ)  
 و گمان بردید (ظَنَّ السَّوْءُ) گمان بد که دین خدای باطل شود و مامت اسلام برافند (وَوَكُنْتُمْ) و گذشتید شما  
 بدین گمان (فَوَصَّاءُؤُا) که دوی هملک شدگان بسبب نصا و عنیت و نیت (وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ)  
 و هر که نگوید بخدای (وَرَسُولِهِ) و رسول او و بدل تصدیق بحکم خدا و رسول نکند (فَأَنَّا نَحْنُ قَدَرُكُمُ الْغَالِبُ) پس بدو ستیکه ما  
 آماده کردیم (لِلْكَافِرِينَ) مرا گردیدگان را (سَعِيرًا) آتش افروخته (وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ط)  
 و در خدای راست بادشهی آسمان و زمین یعنی زمام امور ممالک علوی و سفلی در قبضه قدرت او است  
 (يَغْفِرُ) می آمرزد گناهان بر سرک (لِمَنْ يَشَاءُ) هر که می خواهد (وَيُعَذِّبُ) و عذاب می کند گناه خرد (مَنْ  
 يَشَاءُ ط) هر که اراده می کند (وَكَانَ اللَّهُ) و هست خدای (خَفِيرًا) آرمزنده و توبه کننده گان (رَحِيمًا)  
 مهربان بر ایشان (صِقُولُ الْخَلَائِفُونَ) از دو باشد که گویند پس مانده گان از طریقه مراد همان قبایلند یعنی  
 اعراب خواهند گفت (إِذَا أَنْظَلْنَاهُمْ) آنکه که برود (إِلَى مَغَانِمِ) بسوی غنیمتها مراد غنائم خیر است  
 (لِنَأْخُذْهُمْ) تا فراگیریم آنها (ذُرُوعًا) بگذاوید ما (وَنَنْتَبِعَهُمْ) تا پیروی کنیم شما را درین همرازه آورده اند

که پیغمبر عم در ذی الحجه حذرت از عذیبه بازگشت و در محرم بعد سبع روز و ده مهر بود فرمود و یکم شد  
 که هر که در مدینه حاضر بوده بدین جنگ رود و غیر ایشان دو بین جنگ اتفاق نکند و چون عزم جزم شد  
 جنحاً افغان گفته بگذر اوید تا موافقت کنیم ما و بر خیر آئیم (یَوْمَیْئِدُونَ) می خواهند محافان (أَنْ یَّیْدُلُوا)  
 آنکه تنبیر دهند (كَلَامُ اللَّهِ) سخن خدا را یعنی حکم او را که فرمود که غیر از اهل مدینه بدین حرب نروند  
 (قُلْ لَنْ تَنْبَعُوهَا) بگو پیروی نخواهند کرد مار الفی است بمعنی نهی یعنی باما پیروی میانه (كَذَّابُكُمْ قَالَ اللَّهُ)  
 بهم چنین گفته است خدای (مِنْ قَبْلُ) پیش از تنبیر شما پیش از آمدن مابعد (فَسَمِعُوا وَهُمْ)  
 زد و باشد که گویند این حکم نکرده خدای (بَلْ تَحْسَدُونََنَا) یا که شما حسد می برید بر ما و در غیبت شرک  
 شماست ایم و نه چنین است که مخالفان می گویند (بَلْ كَاْفُوا لَا یَفْقَهُوْنَ) بلکه هستند که در نمی یابند (الْأَقْلِبَالَهُ)  
 مگر آنکه چیزی را (قُلْ لِلَّهِ الْفَتْحُ) بگو ماین باز ماندگان را (مِنْ الْأَعْرَابِ) از اهل بادیه (سَمِعُوا وَهُمْ)  
 زد و باشد که خوانده شود (إِلَى قَوْمٍ) بحرب گردی (أُولَیْیَ بَأْسٍ شَدِیدٍ) خداوندان کارزار و سخت که اهل  
 نماه اند از ستانمان میلر کذاب یا قبایل عرب که مرده شده بعد از وفات پیغمبر عم یا و ازین و غطفان  
 که در حیات آن حضرت عم بودی چنین حرب کردند و گفته اند که مراد اهل فارس و روم اند لمخص آیت  
 آنکه شمار این جنگ مردی محارب مبارز خوانده که شما (تَقَاتِلُوهُمْ لَا) کارزار کنید با ایشان و بکشید  
 ایشان را (أَوْ یَسْلَمُوا) یا مسلمان شوند اگر این قوم مشرک یا مرتد باشند حکم ایشان قتل است یا  
 اسلام و اگر غیر ایشان است از اهل کتاب قتال است یا ضرر و بران تقدیر اسلام بمعنی انقیاد است  
 (فَإِنْ طَطِيعُوا) پس اگر فرمان برید کسی را که خوانده شما است بقتال آنکرده (وَوَكَّلْتُكُمْ اللَّهُ) بد بشمار و  
 خدای تعالی (أَجْرًا حَسَنًا) مزدی بنا و که آن غنیمت است در دنیا و جنت در عقبی (وَأِنْ تَتَوَلَّوْا) و اگر  
 روی گردانید و پشت برداعی کنید (كَمَا تَوَلَّيْتُمْ) هر چنانکه اعراض کردید (مِنْ قَبْلُ) پیش ازین از حضرت  
 مدینه (یُعَذِّبُكُمْ) عذاب کند خدای شما را (عَذَابًا أَلِیْمًا) عذابی دردناک در حق مستحسان چون این همه  
 وعید واقع شد ضعیف و عجز از مسلمانان اندیشید که مابواسطه عجز و ضعف از جهاد تخلف می کنیم تا مال عال  
 یجه انجامد آیت آمد که (لَیْسَ عَلَی الْأَعْمَى حَرْجٌ) نیست بر نابینا گاهی اگر بحرب نرود (وَلَا عَلَی الْأَعْرَجِ)  
 و نه بر لنگ (حَرْجٌ) برده است اگر از جهاد تخلف کند (وَلَا عَلَی الْأَعْمَى) و نه بر بیمار (حَرْجٌ) و نه بر  
 است اگر بحرب نرود و اینها مذکور اند (وَمَنْ یُطِيعِ اللَّهَ) و هر که فرمان برد خدا را (وَرَسُولَهُ) و فرستاده  
 او را در جهاد و غیر آن (یَدْخُلْهُ جَنَّاتٌ) در آورد خدای او را به بهشتها و آن چنان بوسه ها است که

پیوسته (تَجَرَّبِي) می رود (مِنْ تَحْتِهَا لَا يَأْمُرُكَ) از زیر مساکن بهشتیان جوینا (وَمَنْ يَقُولُ) و هر که  
اعراض کند از فرمان خدا می و رسول او (يُعَذِّبُهُ) عذاب کند او را خدا می (هَذَا بَابُ الْإِيمَانِ) خدای که در دین  
منطرح گردد و دالم از منتهی نشود و آن عذاب حرمان است بجز به مخالفت امر خدای باز دولت اقامه محورا  
و بنامانی رسول از سعادت شفاعت محروم خواهد ماند نه ذی الله من الحمران

\* بیت \*

\* سوختن آتش حرمانیم که هیچ عذاب \* \* زودی سوزد الم چون عذاب حرمان نیست \*

آورد و اند که چون حضرت رسالت پناه هم بحدیدیه نزول فرمود خراش بن امیه را راض به کینه فرستاد تا ایشان را  
اعلام کند که آن حضرت هم بمهر آمده و داعیه حرب ندارد و اهل مکه خواش و الاذرا آمدن و سخن کردن  
منع کردند آن حضرت هم بنیان زد و نورین را فرستاد و او را در مکه نگاه داشته و آذانه قتل او را فدا می نمیداد  
اصحاب را طلبید ایشان بقول صحیح بر او پانصد و بیست تن بودند و بیعت کردند بایشان با آنکه باقرش  
قتال کند و از حرب روی تانند و در زیر درخت سمه نشسته بود \* در کشف آورده که چون  
حضرت عم در زیر درخت سمه قرار گرفت شخی اذان بدشت مبارک او فرود آمد عبد الله بنیض رضی  
گوید که من قائم بودم زیر سر آن حضرت عم آن شایخ را بدست گرفته از بدشت مبارک دی برداشتم  
و محابه بیعت کردند بر مرگ و قتل و آنکه سلطانان بگردند حضرت عم فرمود که شما امر و بهترین اهل زمانه  
در مقام از جابر رضی نفس می کند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که بد و زخ و در یک کس از آنها که  
در تحت الشجره بیعت کردند و این را بیعت الرضوان گویند به حق سبحانه ازین قوم خوشنود شد چنانچه می فرماید  
(لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ) به تحقیق که خدای خوشنود گشت (عَنِ الْمُؤْمِنِينَ) از گردیدگان محاراض (إِذْ يَبَايِعُونَكَ) و قتیکه  
بیعت کردند با تو (تَحْتَ الشَّجَرَةِ) در زیر درخت سمه (فَعَلِمَ) پس می دانند خدای (مَا فِي قُلُوبِهِمْ)  
آنچه در دلهای ایشان است از اطلاس و دقا و مدق و صفا (فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ) پس فرود فرستاد آرامش  
(عَلَيْهِمْ) بر ایشان (وَأَنَّا بِهِمْ) و باد اشش داد ایشانرا (فَتَحَقَّقُوا فِيهَا) فتعی نزد یک که فتح خیبر است  
یا که با هم (وَصَغَانِمَ كَثِيرَةً) و غنیمتهای بسیار از غنم و دوا و باع و غنم (يَأْخُذُونَ فِيهَا) از می گیرند  
آنها را از یو خیبر و بقرآن (وَكَانَ اللَّهُ هَازِمًا) هست خدای غالب و غلبه دهنده و دوستان خود را (حَكِيمًا)  
حکم کند بهما و بیست دشمنان (وَعَدَّكُمْ اللَّهُ) و ده کرده است شما را خدای ای امت (صَغَانِمَ كَثِيرَةً)  
غنیمتهای بسیار در بلاد فارس و روم بلکه در اطراف اکناف عالم (يَأْخُذُونَ فِيهَا) از می گیرند آنها را قیامت  
(فَتَعَجَّلُوا) پس به تعجیل ننداد (لَكُمْ) مر شما را (هَذِهِ) این غنیمت خیبر (وَكُفَّ) و باز داشت و کوتاه

بیت

ع ۱۱



کرد (ایندی القابین) دستهای مرد فخر ایضا بمل خیر و خدای ایشان را که بی آنکه و غلطان بودند (عنکم) از شما تا خلفای بود و بعد از جنگ در بنیدند و ایشان از خوف شما چهاری شده تا از شما لم مانند (وَلَنَكُونَنَّ) و تا باشد آن غنیمت (أَيَّةُ لِلْمُؤْمِنِينَ) نشان مومنان و ابراهیمی قول بیستم هم بر فتح خیر با صدق قول الهی در و ده غنائیم (وَيَهْدِيَكُمْ) و برای آنکه بناید شمار (صِدْقًا مَسْمُوعًا) راست است که منمچ توکل است و دست و ثنی بودن بفضل ازلی و باز گشتن کاد و بطمنم بر کاد آب عین روح بر اند که عین حضرت رسول عم از سفر مدینه مراجعت فرمود بکنم و ده و اشیایم فخر با کار سازی حرب خیر فرموده با هزار و چهار صد تن از مدینه بیرون آمد و متوجه قلاع خیر شده و از منزل مهیاراد مرجه و دان شده و محرمی بود که از طریق وادی مرجه و در میان قلعهای خیر بیان در آمدند و ایشان بی خبر از قلع مدون آمد و بلیل و چشمه داد و است ذرع سیلی بحد ایق و مزارع خود که داشتند روی نهادند که نگاه لشکر اسلام در نظر ایشان در آمد گفتند و الله محمد و الجیش و وادی بجمعا خود آوردند و آن حضرت هم فرمود که الله اکبر خیرت خیرانا از انزل بساحت قوم فساد صباح المنه وین انچه بود چهاری شده دل بر قتل بنادند و مسلمانان اول با اهل نظارة حرب کردند و آن قلع گرفته شد و بعد از آن حصار شق منسوخ گشت و در معاری محمد بن اسحاق مذکور است که اول از حصون خیر حصن ناعم را فتح کردند پس قطارة شق را بعد از آن بهو حصن معب بن معاص متحصن گشتند و چونک بسیار گرفته شد و همیشه و امنه و اطعمه ایشان بسیار بدست مسلمانان افتاد پس به محاصره حصار قنوص اشتغال فرمودند و حضرت عم را مدامی طاری شده و خود سواری نمی توانست فرمود قلع بنایت بکنم بوده آنجا حرب فرادان وقوع یافته و آخر الامر بدست مرتضی علی کرم الله وجهه مفتوح گشت و در آن قلع حرب خیر می و اکست و در آیین از حصار برکنده سپهری خود سخت دید و زینند و خواهند غنائیم بسیار بدست محاصره و غن افتاد و گنج ابو الحقیق با زیانند و آنجا حضرت عم را زهر دادند و زهر آلوده باوی و سخن در آمد که پادشاه الله از سن منبر که مرا بر آورده اند

بیت

و در خان مجزا او گزیند و طلبی \* \* \* حدیث به بر بیان مشنوک و حضرت است و (واخری) و ده که دشماران غنیمت های دیگر یا فتح شهرهای دیگر که هنوز (لَمْ نَقْدِرُوا) قادر نشده ایم (علیها) بران دنی و انید آنرا (فَدَا حَاطَا اللَّهُ) بدست بیکر احاطه کرده است عالم مدای (بها) آن مراد غنائیم و ازان است با مداین لار سس و دوم و ثم و چهارم که به هر فتحی که باقیامت مر این است و

دست ده در این داخل است (وَكَانَ اللَّهُ) و هست خدا ای (عَلَى كُلِّ شَيْءٍ) بر هر چیزی از فتح و این  
 و اعطای غنایم (قَدْ يَوْنَاهُ) توانا (وَلَوْ فَاتَلَكُم) و اگر قاتل کردند با شما در حدیبیه (الَّذِينَ كَفَرُوا) آنکه  
 کافر بودند از اهل مدینه و صلح نکردند (لَوْ لَوَّ الْأَذْبَارُ) هر آینه برگردانیدند بی پشتمان یعنی هر دست کردند  
 (ثُمَّ لَا يَجِدُونَ) پس نیافتند (وَلَيْتَ) کاش زنی که ایشان را نگاهدارد (وَلَا نَصِيْرًا) و نیاری که  
 ایشان را مدد بخردی نماید (سُبْحَانَ اللَّهِ) سنت نهاده است خدا ای سنت نهادنی (الَّتِي قَدْ خَلَتْ) آن  
 سنتی که گذشته است (مِنْ قَبْلُ) پیش ازین در امتان و دیگر که همیشه انبیاء هم بر ایشان غلبه  
 کرده اند (وَلَوْ نَجِدَ) و نیابا تو (لَسَدَّ اللَّهُ) مرصفت خدای را (تَبَدُّ يَلَا) تغییر می دهد در ازل و ممتد  
 شده و لاحال کاین خواهد شد دست تصرف هیچ کس رقم تغییر و تبدیل بر صفحات آن نخواهد کشید \* رباعی \*  
 \* تغییر بنجام ازلی راه نیابد \* \* تبدیل بنمران قضا کار ندارد \*  
 \* دایره امر کم و بیش نگیرد \* \* با ستر و چون و چرا کار ندارد \*

آورده اند که وقتی که آن حضرت عم در حدیبیه بود هشتاد تن بودند که از اهل مکه به بیگم نماز صبح از جلوس  
 تعبیر فرومانند و شبخون آوردند تا صبح که رض را بقتل و ستیاری آن رسول الله عم غلبه کرده ایشان را  
 دستگیر کردند و پیش آن حضرت عم آوردند و آن حضرت عم ایشان را آزاد کرد آیت نازل شد که  
 (وَهُوَ الَّذِي) و او است آن خداوندی که از محض کرم (كَفَّ أَيْدِيَهُمْ) باز داشت دستهای کفار که را  
 (عَنْكُمْ) از شما ناصح کردند (وَأَيَّدِيَكُمْ عَنْهُمْ) و دستهای شما را گوناگون کرد از ایشان (بِظَنِّ مَكَّةَ) در وادی  
 مکه یعنی حدیبیه (مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ) پس از آنکه ظفر داد شما و غالب ساخت (عَلَيْهِمْ) بر ایشان  
 مراد از استیلا و سوار آمد (وَكَانَ اللَّهُ) و هست خدا ای (إِذَا تَعَمَّلُونَ) آنچه می کنید از مقاتله کفار برای فرمان  
 ندای و رسول و آنکه دست باز میدارید و می گذارید ر جهت تعظیم خانه خدا ای (بَصِيْرًا) بینا و شما  
 را به آن مژگانده داد (هُمْ الَّذِينَ) ایشانند آنکه (كَفَرُوا) کافر شدند (وَصَدُّوْكُمْ) و باز داشتند شما را  
 (عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ) از طواف مسجد حرام (وَالْهَدْيِ) و منع کردند شما را و اگر از برای قربان  
 آورده بودند (مَعَكُمْ) در حالیکه باز داشته شده بود (أَنْ يَبْلُغُوا) از آنکه به سد (مَحَلَّهُ) بجای او که مکان  
 خواست یعنی مناصحه یعنی آن که گنار که بسبب آنکه شما را از عمره منع کردند و قربانی را بجا آوردند و گفته شده  
 مسخ قاتل و استیصال گشته که نشان شما را درین سال از قاتل ایشان باز میداریم جهت گردیدگان  
 که در مکه هستند (وَلَوْ لَا رِءَالٌ مُؤْمِنُونَ) و اگر نبودند می مردان گریه (وَلَسَاءَ مُؤْمِنَاتٌ) از زنان ایمان

آورد و در که که شما (لَمْ تَعْلَمُوهُمْ) انداخته اید ایشان را و آن هفتاد و دوش زن و مرد بودند که گمان این  
 همی کردند حق سبحانه و عزو ذکر اگر بنودنی ایشان و در که و شما ایشان را ضعیف داند یا عیان ایشان زیرا که  
 با سحر کان مختلط اند (أَنْ تَطْفُرَهُمْ) دلیل است از رجال یعنی اگر نه آن بودی که آن مومنان هستند و نه آن  
 بودی که شما ایشان را در انجای قتال بی خبر می گردید یعنی هلاک می ساختید (فَتَهْتَبْتُمْ) پس میریزید  
 بشما (صَنَعْتُمْ) از جهت هلاک ایشان (صَعُورَةً) مکردهای یعنی غمی و اندوهی بملت مومنان یا نادانی چون کنارت  
 و دیت (بِقَعْرِ عِلْمٍ) رساناق بان تطوهم است یعنی می سستید ایشان را ای آنکه داند بر آینه دست  
 شما از ایشان کوتاه نمی گردیم. پس منع کردیم شمار از قتل اهل که جهت نگاه داشت ایشان و این از  
 نه ای آن است (لِيَدْخِلَ اللَّهُ) تا داخل گرداند خدا ای (فِي رَحْمَتِهِ) در بخشش خود (مَنْ يَشَاءُ) هر که را  
 خواهد مراد از رحمت توفیق زیادتی خیرات است و گفته اند که دین اسلام است (لَوْ تَوَلَّوْا) اگر جدا شده می  
 آئین مومنان از کافران و در که بنودنی (لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا) بر آینه خدا می گردیم آنان را که کافر شده  
 (مِنْهُمْ) از اهل که (هَذَا يَأْيُهَا أَيُّمَاءُ) عذابی مولم در عقی و مرجع و در دنیا بقتل و صبی (إِنْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا) بیاورکن ای محمد که چون کردند و در آوردند آنکه نگردد و دیدند (فِي قُلُوبِهِمْ) در دلهای خود (الْحَصِيَّةَ) تصب  
 و تکبر و غیرت را (حَصِيَّةُ النِّجَاهِ) حمیت جا بایت که بنده و از فرمان برداری خدا ای باز داد و  
 یعنی بایکد بگر گفتند که محمد را بایار آن آورد که نمی گذاریم به ایشان دو پدر واحد پدران و برادران ما را  
 سخته اند بلبات و عزی که بمنازل مادر نمایند چون ایشان غصبیت پیش آوردند (فَأَنْزَلَ اللَّهُ) پس  
 خود فرستاد خدا ای (سَكِينَتَهُ) آرام و وقار خود را (عَلَى رَسُولِهِ) بر فرستاده خود (وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ) و بر مومنان تا مغایه نکرند و الصلح و ارضی شده معاودت نمودند و سهیل بن عمر که باعث صلح نامه بود  
 گفته است که بسم الله الرحمن الرحیم بنویسند و ارضی نشد که محمد رسول الله کتابت کند حق تعالی  
 می فرماید که (وَالْزَمْتُمْ) و ثابت داشت مومنان را (كَلِمَةَ التَّقْوَى) بر کلمه تقوی که کبر شهادت است  
 یا بسم الله الرحمن الرحیم که اهل که پسندیدند یا محمد رسول الله که کتابت آن رضاند اند (وَكَانُوا) و  
 هسته مومنان (أَحَقُّ بِهَا) سزاوارتر بدان کلمه از غیر ایشان (وَأَهْلُهَا) و هسته اهل آن و اولی بدان  
 کلمه (وَكَانَ اللَّهُ) و هست خدا ای (بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا) به هر جزئی که تابع از رجوع از حدیه بعضی مجاهد رض  
 گفتند تیر خواص پیغمبر هم راست نشد و ماطواف خانه کردیم و خلق و تقصیر بجای نیار و دیدیم آیت که  
 (لَقَدْ صَدَّقَ اللَّهُ) بر آینه راست کرد خدا ای و محقق ساخت (رَسُولَهُ) برای رسول و فرستاده خود

(الرَّؤْيَا) آن خواب را که در خواب بود (بِالْحَقِّ) بر راستی بنا بر حکمتی درین سال تا آخر که در دو سال  
 آینده (لَتَدْخُلَنَّ الْحَرَامَ) بر آید در آید شما به مسجد حرام (إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمَنِينَ) اگر خواهد  
 خدای دو محلی که این باشد از اعادی و گفته اند استثنای و کایف میفرستد است عم که در وقت تفریر  
 و دیافمود که به مسجد الحرام در آید ان شاء الله آمین (عَلَّاقِينَ رُءُوسَكُمْ) تراشندگان سرهای  
 خود را (وَمُقَصِّرِينَ) در چیتگان موی از سر یعنی بعضی تراشند و بعضی بچینه (لَا تَخَافُونَ) نترسید از  
 هیچ کس (فَعَلِمَ) پس می دانند خدای (مَا لَمْ يَعْلَمُوا) آنچه ندانیدند شما از حکمت در تا آخر عمره (فَجَعَلَ) پس  
 سخت برای شما یعنی مقرر گردانید (مِنْ دُونِ ذَلِكَ) بیش ازین یعنی قبل از دخول مسجد الحرام  
 جهت عمره نضا (فَتَحَقَّقُوا قَرِيبًا) قریبی نزدیک که فتح خبر است تا اول موسمان از اندوه تا آخر عمره خالی  
 شده بآن فتح شادمان گردد (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ) او است آن خداوندی که فرستاد (رَسُولَهُ) فرستاده  
 خود را که نزد است هم (بِالْحَقِّ) بر راه نمودن خلق و به بیان کردن احکام (وَدِينِ الْحَقِّ) و دین درست  
 که اسلام است (لِيُظْهِرَهُ) تا غالب گرداند این دین را (عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ) بر هر دینی باشد اگر دین حق  
 باشد احکام آنرا به صریح زد و اگر باطل بود براندازد و گفته اند هیچ اهل دینی نباشد الا که متوجه و مطلوب  
 مسلمانان شوند و آن بوقت نزول هبسی عم باشد (وَكَفَى بِاللَّهِ) و بسند است خدای (شَهِيدًا) گواه  
 بر نبوت تو اگر شهیل گوید که محمد بن عبد الله نویسنده غم مخور و به که مامی گویم (مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ) محمد فرستاده  
 خدای است بحق (وَالَّذِينَ هُيَّئُوا) و آنانکه با اویند از موسمان (أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ) سخت دل و غایب اند  
 بر کفار (رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ) مهربان و مشفقان میان یکدیگر (تَوَلَّوْهُمْ) می بیند تو ای ایمان را (رُكَّعًا) رکوع آندگان  
 (سُجَّدًا) سجود کنندگان یعنی در اکثر اوقات مشغول اند بنماز در موضع آورده که این مناقب را جمع  
 بهر صحابه رض است اما درین الفاظ ایاتی است با اختصاص بر یک از خواص اصحاب پسندنی خاص  
 و الذین معده معایق است رض که بقرب و معیت و وفات در دار و غار و اسناد مخصوص بوده  
 اشعار علی اکبار و عفت فاروق است رض چه در نهایت شدت و غلظت بود با اهل شرک و نفاق هر  
 طایفه اتفاق است که (رحمهم بنهم نعت ذی النورین است رض که رافت و جاد و دلوازی و وفای او  
 مشهور است و معروف و نرد خاق و خلاق بدان صفات و سمات موسوم و موصوف تر هم رکعاً سجداً  
 شرح حال مرتضی علی است کرم الله وجهه که اکثر اوقات و اقطاب آفات او بظالمت طامعات و عبادات  
 می گذشت تا حدی که هر شب آواز هزار تکبیر اهرام از خلوت او با سماع خادمان و تیز علیه اش می شنید

(يَتَتَفَعَّلُونَ) می طلبند این بر دکان (فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ) افزونی از هدایای یعنی زیادهای جواب می جویند (وَرِضْوَانًا لَهُ) و خوشنودی حضرت از می طلبند (سِيمَاهُمْ) علامتهای ایشان (فِي وُجُوهِهِمْ) در رویای ایشان ظاهر بوده (مِنَ اقْوَامٍ السَّجَّادِينَ) از اثر سجده کردن در لباب آورده که اثر نماز در جبین مبین ایشان لایح بوده بر روی نماز گزارنده و در نظر اهل دل خود رشید مانده است که من کثر صلواته باللیل حسن وجهه بالنداء و در تفکات نه کور است که چون ارواح بر حرکت قرب الهی صاف شده انوار معرفت بر اشباح ظاهر گردد \* بیت \*

\* در ویش را گواه بر حاجت که عاشق است \* رنگ رخسار ز دور به بین و بدان که هست \*

(ذَلِكَ) این وصف که مذکور شد (مِنْهُمْ) صفت ایشان است (فِي التَّوْرَةِ) در کتاب موسی علیه و تورات و صفت ایشان مسطور است (وَمِنْهُمْ فِي الْاِنْجِيلِ) و صفت ایشان در انجیل یعنی بهرین نعت در کتاب عیسی عم مذکور اند یا صفت ایشان در تورات و انجیل (كَزُرْعٍ) مانند سبزی است که در اول (اَخْرَجَ شَطْأَهُ) بیرون می آید شاک خود را یعنی تیغ زند و یک شاخ بیرون آید (فَازْرَعُهُ) پس قوی گرداند آن یک شاخ را (فَاَسْتَعْلَفَ) پس مضطرب شود (فَاَسْتَوَى عَلَى سَوَاقِهِ) پس بایستد بر ساقهای خود اول دانه بود پس گیاه ضعیف شود و باخر و خش گردد (يُعْجِبُ الزَّرَّاعُ) بشگفت آرد مزارعان اوقات و سطره و راحتی و خوبی او و این مثلی است و مسمی می حضرت پیغمبر هم است و یاران وی اند رض که با اول دعوت اسلام ضعیف بود و هر چند برآمد وقت گرفت و راست بایستاد و سبب تعجب عالمیان شد حق سبحانه این تشبیه فرمود (لِيُعْجِبَ) تا حشم گیرند (يَهُمُّ الْكُفَّارُ) یاران پیغمبر هم کافران امام قشیری روح فرموده که آیت در شان اصحاب رض است پس هر که بر ایشان خشم گیرد و ایشان را دشمن دارد داخل کفار خواهد بود نحو ذبانه منها (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا) وعده کرده اند آنان را که گرویده اند (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) و کرده اند کردارهای پسندیده و مشهوده (مِنْهُمْ) از ایشان یعنی همه ایشان را وعده فرموده است (مَغْفِرَةً) آمرزش گناهان (وَأَجْرًا عَظِيمًا) و مرثی بزرگ و در تفسیر صحاب آورده که مراد از عمل صالح انجام دوستی صحابه است و عنوان آمده تعالی علیهم اجمعین

سورة الحجرات مدنیة بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۝ و هی ثمان وعشر آیه

۱۳  
ع (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) ای کسانی که ایمان آورده اید و گرویده اید (لَا تَقْدَحُوا) پیشی مبرید اقوال خود را (بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ) پیش از قول خدا و رسول او یعنی سخن نگویید پیش از آنکه پیغمبر هم سخن گوید یا تعجیل کنید در امر و نهی پیش از وی یا در معنی و تاویل کتاب و حدیث پیشی مگیرید بر پیغمبر هم

که او بآن دانایان است (وَاتَّقُوا اللَّهَ ط) و بهتر سید از خدای در توفیق هم بر وی قولا و فعلا (إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ) بر دستیکه خدای شواحت مرا توال شمارا (عَلِيمٌ) داناست بافعال شما (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) ای گروه گرویده گان (لَا تَوْفَعُوا) بانه نمکینه (اصْصُوا نَكَم) آوازهای خود را یعنی بلند تر از آواز او برده اید (فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ بِاللَّيْ) بالای آواز پیغمبر هم بر پیغمبر هم ایشانرا امر اسم ادب می فرماید یعنی چون سخن گوید آواز خود بلند تر از آواز وی برده اید (وَلَا تَجْهَرُوا) و آشکارا مسا ازید (لَهُ بِالْقُرْآنِ) برای او سخن را یعنی با آواز بلند از و نه انگیند (كَجَهْرٍ بَعْضِكُمْ) همچون آشکارا کردن برخی از شما (الْبَعْضُ) مر بعضی را بلکه آواز خود را نرم تر از زید تا مراعات لوازم ادب نگرده باشید و گفته اند او را بنام و کینیت مخدو ایند چنانچه یک دیگر را می خوانید بلکه او را یابی الله و یا رسول الله و یا حبيب الله خطاب کنید (أَنْ تَحْبِطَ أَعْمَالُكُمْ) تا باطل نشود و عملهای شما بسبب این هجرات و بی ادبی (وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ) و شما ندانید که عملهای شما ضبط شده بهتر که \* ادب بر زبان گفته اند من ترک الادب و دعوی الباب نهصد هزار بار لطافت با بیس بینک بی ادبی ضایع شد

بیست \*

\* نگاهار ادب در طریق عشق و نیاز \* که گفته اند طریقت تمام ادب است \*

آورده اند که ثابت بن قیس رضی الله عنه از پیوسته با حضرت مصطفی هم بانه سخن می گفتی چون این آیت نازل شد بخانه به نشست و بر بگریه و زاری مشغول شد خبر آن حضرت هم و حیده او را طلبید و گفت چیست حال تو گفت یا رسول الله در گوش من گرانی احدت و من در مجلس شما با آواز بلند سخن می گویم تر صدیم که همان من ضبط شده باشد حضرت هم فرمود که راضی نیستی با آنکه مذکوری کنی بخبر و بهمیری بخبر یعنی شهید شوی و تو از اهل بهشتی ثابت گفت خوشو دشم بدین بشارت و هرگز آواز بحضرت شما بر نه ارم آیت در شان او آمد که (إِنَّ الَّذِينَ يُخَضِّبُونَ بَدَنَهُمْ أَنْ يَكُونُوا مَعَهُ) دارند (اصْصُوتَهُمْ) آوازهای خود را (عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ) نزد یک رسول خدای و با ادب و آواز نرم سخن می گویند (أُولَئِكَ آن گروه (الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ) آنانکه که امتحان کرده است خدای (فَلَوْ بِهِمْ لَتَفْقَهُوا ط) دلهای ایشانرا برای قبول تقوی در کشتن الاسرار آورده که پاکیزه کرده است حق معجزه دلهای ایشانرا و آرمودن بعضی پاک کردن است همچنانکه زور دارد و گروه اخلاص نهند تا عشا بمود و وظایف خاص بانه گویند که این زار آورده احدت \*

بیست \*

\* در گروه استخوان گرم بگدازی \* منیت دارم که بی غشم می سازی \*

(لَهُمْ) مرا این گروه پاکیزه دلان را است (مَغْفِرَةً) آمرزش گمان (وَأَجْرًا) و مزدی (عَظِيمًا) بزرگ

بیکران آورده اند که پیغمبر هم خبر فرستاد جمعی از اعیان عرب بنی العنبر و آن هزیه انصیری چند از این  
 بمده آورده و قوی از بنی نهم چون اربع من جالیس و عطار بن حاجب و ذریقان بن مد و غیر ایشان از بنی  
 اسیران خود بمینه آمده اند و یک نیم روز بود که حضرت پیغمبر عم استراحت فرمود و بدو دنا ایشان بدو  
 یک صحیره از محجرات ظاهره می بردند و نمره می زدند که ای محمد بدو آئی تا مهم اسیران مابا نازی آهر  
 آن حضرت هم بدو ارشده بیرون آمد و یکی را انداختن گم ساخت و آن کس گم کرد که نصفی اسیران  
 را انداخته و نصفی را آزاد کن حضرت عم و یحییان که دآیت آمد که (إِنَّ الَّذِينَ يَبْنُؤْنَ ذَٰلِكُمْ) بدو ستم  
 آنا که مذامی کنند ترا (مِنْ زُرَاهِ النَّحْجُورَاتِ) از بیرون صحرا یا از پس آن (أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ) \*  
 نیست تر ایشان ذهن انسانیت ندانند و مراعات ادب نمی نمایند و نمیدانند (وَلَوْ أَنَّهُمْ) و اگر ایشان (صَبَرُوا)  
 صبر کردند (حَتَّى تَخْرُجَ) تا بیرون آئی تو (إِلَيْهِمْ) بموی ایشان (لَكَانَ) هر آینه بودی (خَيْرًا لِّئِمِّمْ) \*  
 بهتر برای ایشان را به تمام اسیران را آزاد می کردی (وَاللَّهُ غَفُورٌ) و خدا ای آمرزنده است محسی را که  
 توبه کند از بنی ادبی (رَحِيمٌ) مهربان است بر اهل آداب که تطهیر سید اولی الاله اب می کند و ادب  
 چاذب رحمت است و حرمت جلالت رحمت \* بیعت \*

\* سرایه ادب بکف آورد که این سماع \* \* این را که هست فیض ابد آید ش بدست \*

آورده اند که حضرت رسالت پناه هم در سال نهم از محرت ولید بن عقیقه را به بنی المصطاق فرستاد تا حدقات  
 ایشان را فرا گیرد و میان ایشان دو لید در جاهایست خونی واقع بود چون بخر آمدن ولید شنیدند از سرحد است  
 خبر بد و در گذشتند طریح محبتی بمده اند اخذ و مردم بسیار از روی تعظیم و اجال با بعدت بال و بی بیرون آمدند  
 و بدو داشت که بمقامه او می آمدند و از نموده نزد پیغمبر عم آمد و عرض داشت که بنی المصطاق برده شده اند  
 و قصد قتل من کردند و از دادن زکواته ابا نمودند آن حضرت هم خالد بن ولید را با جمعی بر سر ایشان فرستاد  
 فرمود که احتیاط تمام دو کار ایشان بجای آورد و تعجیل سنای خاله بر نیت و کسی را بسپار ایشان و دانه کرد  
 تا جمعیس احوال نماید آنکس دید که بانگ نمازمی گویند و نماز بر جماعت همی گزارند و شمار اسلام از ایشان  
 ظاهر است باز آمد و با خاله گفت و خاله بمعرض حضرت هم داشت آیت آمد که (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) ای  
 گروه مومنان (إِنْ جَاءَكُمْ) اگر بیاید شما (فَاسْقُوا) دروغ گوئی بیرون رفته از فرمان خدا می (يَبْنُؤْنَ) بر جری یعنی  
 جری آورده و وحش که موجب تالم خاله باشد و نجاف واقع گوید (فَتَبَيَّنُوا) پس تفحص کنید و بیکو در بنی آورید  
 (أَنْ تَصِيبُوا) تا مرید بیکو و بی (قَوْمًا) بگرو و بی (بِجَهَالَةٍ) بنادانی یعنی گمان بردید که نگارنده و با ایشان حرب

کنید و حال آنکه ایشان مسلمان باشند (فَتَضَاهُوا) پس گردید (عَلَى مَا فَعَلْتُمْ) بر آنچه کرده باشید (فَإِنْ مِنْكُمْ) بشیانیان یعنی خبر فاست تعجیل کنید و بساختن امور تا وقتیکه امارت صدق خبر شما ظاهر گردد (وَأَعْلَمُوا) آن فیکم رسول الله ط) بدانید آنکه میان شما فرستاده خدا ای است و تنظیم ادا قضای آن می کنید که سخن دروغ دانی بوده بحضرت ادر عرض کنید (لَوْ يَطِيعُكُمْ) اگر فرمان بردار اینان بود اینان اگر قول شما را نپذیرد و برای شما کار کند (فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأُمُورِ) در بسیاری از کارها (لَعَنْتُمْ) لعنت شد در پنج اقدیم و هلاک شوید (وَلَكِنْ اللَّهُ) و لیکن خدا ای (حَبِيبُ) دوست گردانیده است (إِلَيْكُمْ الْإِيمَانُ) بسوی شما گردیدن و توحید را (وَزِينَهُ) و آراسته است ایمان را (فِي قُلُوبِكُمْ) در دل های شما ای مومنان منصب ادا و توفیق جمع و برابری (وَكُورَهُ) و گمراه گردانیده است (إِلَيْكُمْ الْكُفْرُ) بسوی شما پوشیدن حق را (وَالْفُسُوقُ) و بیردن رفتن از راه راست (وَالْعِصْيَانُ ط) و نافرمانی کردند (أُولَئِكَ) آن گروه که تحقیق اخبار کردند (هُمْ الرَّايشِدُونَ ط) ایشانند راه یافتگان بطریق صلاح و آن ترزین ایمان است و تفریه از کفر (فَضْلًا) برای فضلی است (مِنَ اللَّهِ) از خدای یعنی بضای که خدای شما خواست (وَنِعْمَةً ط) و نعمتی است از حضرت او (وَاللَّهُ عَلِيمٌ) و خدا ای داناست بصدق و کذب خبران (حَكِيمٌ ط) حکم کننده و محکم کار است در امور بندگان و از حکمت های او است که تحقیق اخبار می فرماید که از خبرهای نادر است انواع دنیا میزاید \* ربنا عی \*

\* هرگز سخنان شبیه آمیز گوی \* \* و آن دانست که هست دانه انگیز گوی \*

\* خاموش کن و گریه داری دشمن \* \* شو خن کس و تند مش و تیز گوی \*

آورده اند که در میان عبد الله و ادر رض و ابن ابی بحضرت رسالت پناه هم مجاد رفت و بدانند نهید که از قوم مرد و جماعتی بد آمدند و مهم از شتم و سفاهت بحرت و ضرب و سحر شد حق سبحانه آیت فرستاد (وَإِنْ طَائِفَتَانِ) و اگر دو گروه (مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) از گردیدگان (اقْتُلُوا) کلا از رکنه بایکدیگر (فَأَصْلَحُوا) پس صالح کنید (بَيْنَهُمَا ط) میان ایشان به نصیحت و دعوت کنید ایشان را به حکم خدا و رسول او (فَإِنْ يَغْتَابِ ط) پس اگر ستم کند و افزودنی جوید (إِحْدَاهُمَا) یکی از این دو طائفه (عَلَى الْأُخْرَى) بران دیگر و از صالح حد دل ناپاید و افرمان خدای راضی نیست (وَفَقَاتِلُوا اللَّهَ يَنْصِتْ) پس قتال کنید تا آن گروه که بنوی می کند (حَقِّي تَفْغِي) تا باز گردند (إِلَى أَمْرِ اللَّهِ ط) به حکم خدای و گردن نهند بران (فَإِنْ فَاءَتْ ط) پس اگر باز گردند آن طائفه باغی برای حق و سرگرم نموده احکام شرع را نهادند و (فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا ط) پس اصلاح کنید میان ایشان (بِالْعَدْلِ ط) به راستی یعنی میل کنید بیک طائفه و از راه حق تجاوز ننمایید (وَأَقِمْ قِوَامَ ط)





بهره بزرگوارید (کَلِمَةُ الرَّائِي) استیاری را از گمانها (إِنْ بَعْضُ الظُّنِّ) بدست نیکه بعضی از گمان  
(الْأَثْمُ) بهره است و گناه بر آن منفرع می شود و بایست که گمان بر چهار قسم است \* اول ناموزون  
و آن حسن ظن است بخیر او بهوسنان در نظر آمده است که آن حسن الظن من الايمان \* دوم هرام و آن  
گمان بدختر او موسمانی است که بموجب اثم است \* میوم منسوب الیه و آن تحری باشد در امر قبایله و بنایان و  
بر غلبه ظن در امور اجتماعی \* چهارم عیاج و آن ظن است در امور دنیا و مهباهت عیشتی و در حق صورت  
بد گمان موجب مطامعت و انتظام مهباهت است و از قبایل هرام محسوب شده اند که تاویل \* بیت \*

بید نفس مباشش و بید گمان باشش \* و زخمت و کمر در امان باشش \*

آوردند اندک و نکس از نگار صحابه در بعضی احضار سلمان را عوض نزد پیغمبر هم فرستاده ادای می یافتند و طایفه نه و حضرت با اسامه رضی حواله فرمود و اسامه گفت نزد من هیچ خورده‌ای نیست و سلمان باز آمده صورت حال باز گفت ایشان دو غیبت وی گفتند سلمان تقدیمی دارد که اگر بچاه می‌پیچد و دلباش خشک شود و در غیبت اسامه گفته که طعام داشت ولی نخل کرد بعد از آن در جمعی افتادند که آیا اسامه را است گفته که طعام خدشته یا با نخل و زبیده دیگر روز که نزد حضرت رسالت پناه عم آمده فرمود که چیست آن مرضی گوشت که میان دندانهای ششامی بینم گفتند ما گوشت تناول نکردیم آن حضرت هم فرمود که گوشت خور دانی نمی گویم گوشت آدمی گویم و این آیت نازل شد که (وَلَا تَجَسَّسُوا) و تجسس نکنید چنانچه در کار اسامه گمان شدید و تجسس کردید (وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم) و باید که غیبت نکنند بعضی از شما (بَعْضًا) بعضی دیگر را چنانچه در باره سلمان کردید و غیبت آن است که غایبان کسی سخن گوید که اگر مواجهر تابو گویند آن را کاره به و پس تمثیلی می فرماید برای زشتی غیبت برین وجه که (الْحَبِّ) آید دوست میدارد (أَحَدَكُمْ) یکی از شما (أَنْ يَأْكُلَ) آن را که بخورد (لَحْمَ أَخِيهِ) گوشت برادر خود را (مَيْتًا) در حالتیکه مرده باشد آن برادر یا نفس شما از آن متفرغ باشد (فَكَرِهْتُمُوهُ) پس مکروه دارید آن را که بخورد پس بهم چنانکه اکل گوشت مرده را کار همه باید که غیبت را کاره باشد

آن کس که لوی غیبت از خاتم است \* و از تن مردگان عذاب ختم است \*

• و آن کس که بیب خالق پر داخته است • • زانمت که عیب خویش شناخته است •

وَاتَّقُوا اللَّهَ (و) بترید از عقوبت خداى بپس بخیست کردن (ان الله تواب) و در متیکه خداى

بندیرنده توبه است از جمعی که تائب شوند از غیبت کردن (رحیم) مهربان است بر آنکه باز ایستد

از نسبت گفتن آورده اند که زود فتوح که جمعی از طایفه قبیلان بلبل رض بر بام بیت الحرام زادند الله تعالی  
 قیاماد شرفا بدان مشغول بود و رخصت وی افتاد و یکی از سخنان ایشان آن بود که آیا محمد بنیج کس  
 دیگر نیافد که با نام گوید بجز بنی کلاغ سیاه و در نسبت او تدرج کردند آیت آمد که (يَا أَيُّهَا النَّاسُ) ای  
 مردمان (إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ) بدستیکه آفریده ایم ما شما را (مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى) از مردی و زنی که آدم و حوا از دم  
 چوین هر از یک پرور داد و باید پس نسبتی فخر کردن و در نسب هفت زدن هیچ وجهی ندارد \* شجره \*

\* النَّاسُ مِنْ جِهَةِ التَّمَنُّالِ اكْفَاء \* ابوهم الادم والام حوا \*

وَنَعْمَ مِنْ قَالَ

\* قطعه \*

\* نیست آدمیانی که تفاخر و رزند \* از ره دانش و انصاف پر دور افتادند \*

\* نرسد فخر کسی را از نسب و دیگری \* چونکه در اصل زیبا آدم و حوا زاده \*

و آنکه بقایل و عشایر می نازد باید که بداند که شعب و بطون برای تعارف است نه برای تفاخر چنانچه  
 ضی (وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا) و گردانیدیم شما را شعبهای جماعتی عظیم منسوب باصل واحد (وَقَبَائِلَ)  
 و قبایلی مرتب بشعوب (لِتَعَارَفُوا) تا بشناسید یکدیگر را و ممتاز گردید بعضی از بعضی یعنی دو  
 کس که بنام متحد باشند بقبیله متمیز شوید چنانچه زید قریشی از زید تمیمی و بناید دانست که شعوب  
 مشتمل بر قبایل است چنانچه مثلاً زید شعبی است مشتمل بر چند قبیله که یکی از آنها کنانه است و قبیله  
 بر عمار اشتمال دارد چنانچه قریش هم از آن است از کنانه و بعد از عمار بطون است چون لوی که بطنی است  
 از قریش و پس از آن افتاد است چون ما ششم که نخندی است از لوی پس عسار است چون عباس  
 از ما ششم و بعد از آن فضیل باشد و آن اهل بیت است چون بنی العباس و گفته اند شعوب از قحطان  
 باشد و قبایل آن همان و قوای آن است که شعب از محجم است و قبایل از عرب و بر تفرقه بر (إِنْ أَكْثَرُكُمْ)  
 بدو ستیکه بزرگترین شما (عِنْدَ اللَّهِ) نزدیک خدا ای (أَتَقَرُّكُمْ ط) پروریزگار برین شماست بر بدوی  
 فتوس داد به کمال حاصل گردد و هر که اتقوی بیشتر قدم او در مرتبه فضل بیشتر که انصرف با علم  
 و الادب لا بااصل و انفس

\* بیت \*

\* با ادب باش تا بزرگ شوی \* که بزرگی نتیجه ادب است \*

(إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ) بدو ستیکه خدا داناست باصل و نسب شما (خَبِيرٌ) آگاه از علم و ادب شما  
 آورده اند که جمعی از بنی اسد بمدینه آمده اظهار کبر و شهادت می کردند می گفتند یا رسول الله تمام عرب

منها بزر تو آمده اند و ما با اهل و عیال آمده ایم و اغلب حرب با تو قاتل کرده اند و ما عیان کشیده داشتیم  
 اللہ سنی عظیم داشتند بر میغسبر هم ایمان خود حق سبحانه و خود که (قَالَتْ الْأَقْرَابُ) گفته اهل آن  
 به دیه از اسد و غطفان که (أَمَّنَّا) ما ایمان آورده ایم و گریه داریم (قُلْ لَّمْ تَقُونُوا) بگو که ایمان نیاروده اید  
 چه ایمان اقرار بر زبان است با تصدیق دل و شمار اقرار و است و تصدیق فی پس گویند که ایمان  
 آورده ایم (وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا) ولیکن بگویند که اسلام آورده ایم مراد از اسلام اسلام لغوی است  
 که عبارت از انقیاد باشد و دخول در اسلام و اظهار کفر از سر قتل و سببی (وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ)  
 و در نامه است ایمان (فِي قُلُوبِكُمْ ط) و در لاهی شما لایحرم دل شد با زبان موافقت نمود (وَأَن تَطِيعُوا  
 اللَّهَ وَرَسُولَهُ) (اگر فرمان برید خدا و فرستاده او و با خلاص و از سر نفاق در گذرید (لَا يُلَاحِظَكُمْ)  
 کم نگردد اند و شما را (مِنَ أَهْلِ كَلِمَةٍ ط) از مزد و کردارهای شهادت جزای را بلکه نام و کمال باشد و مانند  
 (إِنَّ اللَّهَ فَخُورٌ) بدرستی که خدای آمرزنده است گنهی را که از سطیعان صادر شده باشد (رَحِيمٌ) مهربان  
 است و توبه اجور ایشان (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ) جز این نیست که کردیدگان حقیقی (الَّذِينَ آمَنُوا) آنانند که  
 ایمان آورده اند (بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ) بخدا و رسول خدا بنحوص نیت و صفای طوینت (ثُمَّ لَمْ يَرْثَابُوا) پس  
 شک نکردند بدل بعد از اقرار بر زبان (وَجَاهَدُوا) و برای تحقیق ایمان خود جهاد کردند (بِأَمْوَالِهِمْ  
 وَأَنْفُسِهِمْ) ما ایمانی خود که بنا بر زبان گفته کردند یا بر ایمانی ایشان صلاح خریدند و نه نفسهای خود را شرع  
 کفایت شده (فِي سَبِيلِ اللَّهِ ط) در راه رضای خدای (أُولَئِكَ) آن گروه مومنان مجاهدان (هُمُ الصَّادِقُونَ ط)  
 ایشانند راست گویان و در دعوی ایمان بعد از نزول این آیت همان گروه آمده سوگند خوردند که ما مومنان  
 صادقیم آیت آمد که (قُلْ) بگو ای محمد ایشان را (أَتَعْلَمُونَ اللَّهَ) آیا خبر می کنید شما خدا را (بِذُنُوبِكُمْ ط)  
 بگوش خود و بدو رخ سوگند می خورید بر ایمان (وَاللَّهُ يَعْلَمُ) و خدای آن است که خدای می دانند (صَافِي السَّمَوَاتِ)  
 آنچه در آسمانهاست از گواهی علوی (وَمَا فِي الْأَرْضِ ط) و آنچه در زمین است از حوادث صفا  
 (وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ) و خدای بهر چیز (عَلِيمٌ) داناست و هیچ چیز بر او پنهان نشده نمی شود پس محتاج اعلام  
 و اخبار شما نیست (يَمُنُونَ عَلَيْكَ) منت می نهند بر تو (أَن أَسْلَمُوا ط) تا آنکه اسلام آورده اند (قُلْ لَا تَعْنُوا)  
 بگو منت منید (عَلَيَّ) بر من (إِسْلَامَكُمْ ط) باسلام خود (بِذِلِ اللَّهُ) بلکه خدای (يَعْنُ) منت می نهد  
 (عَلَيْكُمْ) بر شما (أَن هَدَيْتُمْ) تا بگردانده است شمار (الْإِيمَانُ) بسوی ایمان (إِنْ كُنْتُمْ) اگر  
 هدایت شما (صَادِقِينَ ط) راست گویان و در دعوی ایمان (إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ) بدرستی که خدای می دانند

(غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) آنچه پوشیده است در آسمانها و زمینها (وَاللَّهُ بِصِيرٍ) و بدرستی که  
خدا ای بیناست (بِمَا تَعْمَلُونَ) بآنچه شما می کنید از اظہار ایمان و ابطان نفاق

مورقة مکيه وهي (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) ثمان وثلاثون آية

(ق ق) حروف مقطعه جهت فرق است میان کلام منظوم و منثور و امام علم الهدی روح فرموده که این حروف مرتبه  
و ابجایی تشبیه است مرتظم و ابجد سامع بخود استماع این حروف اسناد لای می کند بر آنکه کلامی که بند  
از وی آید منثور است نه منظوم پس در ایراد این حروف در قتل جماعتی است که قرآنرا شعر می گویند  
و در این حروف قیاسه گفته اند که نامی است از نامهای نه ای نمایی یا نام قرآن است یا متناجی اسم قادر  
و قدیر و قهار و تقدوس و قیوم است یثلاث لث بکبر قف یعنی بایست ای محمد بر همان آنچه مود شده  
امام ابو الفاتح روح فرموده که معنی قات آن است که الله قائم بالاعتدال گویند قاف نام کوهی است محیط بکره  
مگرد زمین حق سبحانه او را از نو بر بد مشرق آفریده و بدان سو گنبد یاد کرده یا قیوم است بقدرت خدا ای یا اقرب  
الاهی که هر دو سخن اقرب الیه من جبل الودید و این سوره از آن خبر میدهد پس گویند می خود دلنوت قلب  
هیبت خود (وَالْقُرْآنُ الْفَجِيدُ) و چنین قرآن بزرگوار که هر آدمیان مبعوث خواهند شد و کافران بدعت  
نگار و بند (قُلْ حَقِّبُوا) بلکه عجیب و داشتند (أَنْ جَاءَهُمْ) از آنکه آمد بدیشان (مُنْذِرًا) یا مفسبری سیم کتبه  
(مِنْهُمْ) از جنس ایشان (فَقَالَ الْكَافِرُونَ) پس گفتند ماگردیدگان وضع ظاهر در موضع ضمیر جهت تشبیه  
حال ایشان است بکفر (هَذَا) این برگردان محمد برای رسالت (شَيْءٍ عَجِيبٍ) چیزی شگفت است  
و کاری عجیب و دیگر گفتند (إِنْ أَمِنتُمْ) آما چون بسیریم و گردیم ماناک و ما را بیا عالم حیات  
باز خواهند گردانید و روح ما بجمعه رجعت خواهد کرد (ذَلِكَ) این رو و ماجبات (رَجْعَ بَعِيدٍ) باز گشتی دور  
است از عادت و اسکان پس حق تعالی رد ایشان را گفت (قَدْ عَلِمْنَا) بدرستی که ما میدانیم (مَا تَنْقُصُ  
الْأَرْضُ) آنچه کم گرداند زمین (مِنْهُمْ) از گوشت و پوست استخوان ایشان بعد از مرگ ایشان  
(وَعِنْدَنَا) و نزد یک ما (کُتِبَ حَقِيقٌ) کتانی است نگاهدارنده مرتفع میل ایشانرا پس آنچه از ایشان  
خاک شده آنرا میدانیم یا نوشته است در لوح محفوظ از آنرا اس و تاثیر مشتمل بر عدد و اسمی ایشانرا نیز فراوش  
بکنیم پس عاده ایشان بعد از فانی شدن مادشوار نباشد و چنان نیست که ایشان می گویند (قُلْ كَذَّبُوا) بلکه  
تکذیب کرده اند و نگرییده (بِالْحَقِّ) بقرآن راحت و در صحت یا بحمد (لَمْ يَجَاءَهُمْ) آن هیچکام که آمد  
بدیشان و بخره نموده و صحت لازم کرده (فَقَامُوا فِي أَمْوَالِهِمْ) پس ایشان در کاری شوریده اند یعنی

بهم رسیده با غطراب آورده در شان قرآن گاهی او را سحر می گویند و گاهی شعر بگانی افسانه و در باب  
 سحر و قی او را بخون و دقنی گاهن و گاهی منتری ( اَلْعَلَمَ يَنْظُرُوا ) آیینی نگه نه مکران بهشت و حشر  
 ( اَلْاِسْمَاءُ ) بسوی آسمان که واقع است ( فَوْقَهُمْ ) زیر سر ایشان که به محض قدرت ( كَيْفَ بَنَيْنَاهَا ) چگونه  
 بنا کردیم آنرا طبقه بر بالای طبقه ( وَزَيَّنَّاهَا ) و زیار استیم آنرا بسیار کان ( وَمَا لَهَا ) و نیست آن را ( اَلْاَمِنْ  
 قُرْج ) هیچ اندک فدا و فرج پس آفریدن بحری زمین بر زگیلی غریبه و علنی و شکافی زیباست بر  
 کمال قدرت و علم و نهایت دانستن و حکمت ( اَوَ الَاَرْضُ مَدَدًا فَاَهَا ) و زمین را باز گشاییم و گسترده  
 زوی آب ( وَالْقَيْنَا فِيهَا ) و افکنده ایم در وی ( رَوَاسِيَ ) کوههای بلند استوار و پابرجای ( وَانْتَبَتْ فِيهَا )  
 بر و بایندیم در زمین ( مِنْ كُلِّ زَوْجٍ ) از هر گونه نباتی ( نَفْجٍ ) بیگو و آواسته و بهجت و شادی افزیده  
 و این هر که کریم ( تَبَصُّوْهُ ) از برای بنیائی یعنی بنظر اعتبار داشته لال نگریستن ( وَذِكْرُی ) و از برای یاد  
 و پند گزفتن ( لِكُلِّ عِبْدٍ مُّشْتَبٍ ) هر بنده باز گزیده را بجهای ( وَذَرْتُنَا ) و فرودساندیم ( مِنْ السَّمَاءِ )  
 از برای از جانب آسمان ( مَاءً مُّبَارَكًا ) آبی بسیار منعمت ( فَانْتَبَتْ ) پس بر و بایندیم ( اِلَيْهَا ) بدان  
 آب ( جَنَّاتٍ ) بوستانان ماستن بر اشجار و انار ( وَحَبِّ النَّخْلِ ) و دیگران گردانیدیم بیادان  
 و آنرا که از شان او آن است که بدو دهن چون گندم و جو و از آن و اشمال آن ( وَالتَّخْلُ بَاسْمَاتٍ )  
 و بر و بایندیم در خان خرمای بلند و بزرگ ( لَهَا ) مر آن خرمایان را ( طَلْعَ نَضِيدٍ ) غلاف خرمایان هم بسته  
 خرمایان را طمع است با بسیاری سیوه در و و این هر بر و بایندیم ( رِزْقًا لِلْعِبَادِ ) برای روزی مرشد گانه  
 ( وَاحْيَيْنَا لَهُ ) و زنده گردانیدیم بدان آب ( بَلَدًا مَّيِّتًا ) زمین مرده و افسرده و پس هم چنانکه زمین مرده  
 نوایات بخشیدیم ( كَذَلِكَ الْخُرُوجُ ) هم چینی است بیرون آمدن شما از قبر یعنی زنده گشتن و بر سر  
 محشر حاضر شدن و اگر کسی نایل کند در اشپای دانه که مانند مرده در خاک مدفون است و ظهور او بعد از خنای  
 او در نیست که بشر از حیات بعد از ممات بی نواند بر د

قطعه \*

\* که هم دانه فرد شد که بر نیامد باز \*  
 \* جرابه اء انانت این گمان باشد \*

\* فرد شدن چو بدیدی بر آمدن بنگر \*  
 \* خردب شمس و قمر را جرازیان باشد \*

پس برای تسلی خاطر بهار که حضرت رسول هم که از تکذیب قوم ماول بود از حال کنه بان امم خالیه خبر  
 می ده می فرماید ( كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ ) تکذیب کردند پیش از اهل مک ( قَوْمُ نُوحٍ ) گروه نوح هم که بنی  
 شیت و نبی قایل بودند مر نوح هم را ( وَاصْحَابُ الرَّسِّ ) و اصحاب چاه یا سیر مطه با جیل فتیج مر بنی خود

جنظیل بن حنفان را (وَلَمْ يَدْعُوا) و قوم نبود صالح عمر را (وَعَانَ وَفِرْعَوْنَ) و قوم عا و فرعون را و قوم  
 فرعون موسی هم را (وَأَخْوَانَ لُوطٍ) و اخوان لوط یعنی امهات را و برادران لوط یعنی امهات را و اصحاب  
 ایک مرثیه ب عمر را (وَقَوْمٌ تَبِيعَ) و قوم تبع مرتبع هم را و در سوره دحان مشعر از حکایت وی  
 بگذشت و اخبر بواقعی انبیای مذکور ۵ هر یک در محل خود مسطور شده (كُلُّ) هر ایشان (كَذَّبَ الْبُشْرَى)  
 بکذب ب کرد و در مشعر انرا از بر آنکه انبیا مصدق بکذیب بکند بکلی از ایشان بکذب بمر ایشان  
 باشد چون بکذب کرد (فَحَقَّ وَعِيدُهُ) پس سالم شد و فرود آمد بر ایشان و هدایت یافت آنچه وعده کرده بودم از  
 هذا (أَفَرَأَيْتُمَا آيَاتِنَا جَعَلْنَاهُ آيَةً) و این دو آیه را بآیه اول (وَالْأَوَّلُ) بآیه نخست اول خلق تا فرودانیم و آفرینش  
 ثانی مشرکان که معترف بودند بآنکه حق تعالی مبدع خلق است و ادل پس می فرماید که کسی که قادر بود  
 بر آفرینش جمعی بی ماده و دهر اتوانا بود بر اعاده ایشان بر جمیع مواد و رد حیات بآن و بی شبهه ما  
 بر آن قادر و قوت داریم (بَلَّغْنَاهُمْ) بلکه کافران (فَبِئْسَ) در شک و شبهه اند بسبب وسوسه شیطان  
 (مَنْ خَلَقَ جَدِيدًا) از آفرینش نو یعنی بیست و هشتم و نشر بر آنرا مخالف عادت می بیند و در خلق  
 جدید مختلفان را نمیکند نازک و سخنان لطیف و دقیق است و در بعضی از آن در تفسیر همین آیت  
 از جوهر التفسیر اطلاع توان یافت (وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ) و بدست بیکه ما آفریدیم آدمی را (وَنَعْلَمُ)  
 می دانیم (مَّا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ) آنچه خیزد و وسوسه می کند مراد از آن نفس او از اندیشه های بد (وَنَحْنُ  
 أَقْرَبُ إِلَيْهِ) و ما نزدیک تریم بصوی انسان (مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ) از رگ جان وی بوی و این  
 نزدیکی بوی به علم و قدرت است نه بندگان و مسافت مادی فرمود که حبل الوريد رگست متصل بدل  
 و عالم بدای بر بند نزدیک تر است از علم دل وی بوی و گفته اند ما نزدیک تر ایم بحال وی از کسی که  
 نزدیک تر باشد از حبل الوريد بوی صاحب بحر الحقایق گوید که حبل الوريد اقرب اجزای نفس انسانی  
 است بوی پس درین سخن ایامی است بآنکه حق سبحانه از آن بر بند ه اقرب است پس چنانچه  
 انسان هرگاه که خود را طلبد بنابر حق و انیز هرگاه که جویند ما و از اسباب عبادی غافلانی قریب  
 در زب و آمد که الا من العبادی و بدنی

منتهوی

نخستین اقرب گفت من حبل الوريد \* تو فغانه تیر مکنت را بید \*

ای کمان و تیر ما بر ساخته \* صید نزدیک تو در انداخته \*

و باید دانست که قرب حق بی چون و بی چگونه باشد ای عزیز کینیت قرب جان را که پیوسته است

بن در نمی توان یافت و قرب حق را که از کیفیت مقدس و ستره است چگونه ادراک توان کرد و هم در مثنوی مغوی مذکور است

نظم

\* قرب بی چون است بخت را تو \* \* قرب حق را چون بدانی ای عمو \*

\* قرب بی بالای و پستی رفتن است \* \* قرب حق از قدهستی رسن است \*

در کشف الاسرار آورده است که قرب بنده بحق آن است که فرمود و اسجد و اقرب و در احادیث قدسیه وارد است که لایزال العبد بقرب الی بالواقف و این قرب اول بایمان است و تصدیق و آخر باحسان است و تحقیق یعنی مقام مشاهده که آن تعبیه کائنات را در قرب حق مرئیه را در قسم است یکی کافه خلق را به نام قدرت و هو سکون اینها کنیم دیگر خواص درگاه را انحصار این بر و شو اهل لطف که در حق اقرب الیه من جبل الوریة اول او را قرنی ده غیبی تا از جهانش بر نماند پس قرنی بخشه حقیقی تا از آب و گش باز برد و از هستی موهوم بنده می گاه ده هستی اصلی ظهور زیاده می کند چنانکه در اول خود بوده در آخر هم خود باشد اینجا علایق مرتفع و اسباب منقطع و رسوم باطل و حد و دستاوردی و اثبات ستایی و عبارات مستثنی و حق بکما و نحو بدانی ماند

نظم

\* موج بحر لمن الملک بر آید ناگاه \* \* غرق گردند در آن بحر چه در دیش و چه شاه \*

\* نمر من هستی موهوم چنان سوزاند \* \* آتش عشق کنی دانه بماند نی گاه \*

( اِنْ يَتَلَفَى اَلْمُتَلَقِّينَ ) یاد کن چون فرا گیرند و فرشته فرا گیرنده اقوال و افعال و اعمال مکلفان را و بنویسد ( عَنْ اَلْیَمِّینَ ) از جانب راست هم نشینی ( وَ عَنْ اَلْشِّمَالِ قَعِیدٌ ) و از جانب چپ هم نشینی یعنی این دو ملک موکل بر راست و چپ بنده نشسته نگهبان دی باشند ( مَا یَلْفُظُ ) بیرون نذر کند از دهن خود ( مِنْ قَوْلٍ ) هیچ سخنی یعنی متکلم نشود و بجزری ( اِلَّا لَدَیْهِ ) بجز نزد دیک او ( وَ قَبِیْ ) نگهبانی خود ( عَقِیدٌ ) آماده که فی الحال بنویسد و در لباب آورده که در حکمت ادلی مذکور است که صجب بیدارم از بصر آدم که در ملک موکل بر دنده انهای پیش اندخته اند زبان او قلم ایشان است و آب دهن او به ادایشان بگونه در نال یعنی سخن گوید و حال آنکه می گوید و مالایینی بسیار می گوید و در حدیث آمده است که من حسن اسلام المرء ترک مالایینی

نظم

\* ایمن از هر فتنه زور می کنی \* \* طهر فتنه گفتار کن ار می کنی \*

\* مصاحبت تست زبان فیر کام \* \* تیغ پسندیده بود در نیام \*



ملکین بدین نوع گنجانند و بدو وینک او در قید کتابت می آرند که ناگاه اجل برسد (وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ) و بیاید بیهوشی مرگ (إِلَّا بِالْحَقِّ ط) بامر خدا می که درست و راست است و گویند مراد را (ذَلِكَ) این مرگ است (مَا كُنْتُ مِنْهُ تَحِيدٌ) آنچه بودی که تو از آن که می گریختی و می ترسیدی و اورا نگه داشته داشتی (وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ط) و دمیده شود در صور نوبت دوم و بدین نغمه مردگان زنده شده از قبر برآیند ملائکه گویند (ذَلِكَ) این روز هست (يَوْمَ الْقِيَامَةِ) و روزی که خلتان و ابدان و عید می کردند یعنی می ترسیدند (وَجَاءَتْ) و می آید دور و ز محشر بهر صده حشر (كُلُّ نَفْسٍ بِهَرَسٍ مَعَهَا) هائقی آبا و اجدادش یعنی فرشته که او را بموقف حساب میراند (وَشَهِيدٌ) و با او گوید که بر اعمال ینک و بد او گواهی می دهد و آن هم فرشته باشد یا حواری او نه از آن جن فرار میسر نمیشت بداندکار مقهور و هر کس از حق تعالی خطاب می رسد که (لَقَدْ كُنْتَ) بدو سستی بودی تو در دنیا (فِي خَفَاءٍ) در بی خبری (مِنْ هَذَا) از این روز (فَكَشَفْنَا عَنْكَ) پس برداشتم از دیده تو (خِطَاءَكَ) پوشش جهل و غفلت و تاثر بر شونده بودی صایر منی (فَبَصُرْتُكَ الْيَوْمَ) پس دیده تو امروز بسبب كشف حجاب از تو (حَدِيدٌ) تیر است و گفته اند بنائى اینجا بمعنی دانائى است یعنی آنچه بر تو پوشیده بود از احوال هست و حشر امروز بنمودیم و بدان داناشدی (وَقَالَ قَرِينُهُ) و گوید همنشین او یعنی ملکی که بر او موکل بود (هَذَا) این است (مَا لَدَيْ) آنچه نزد یک من (حَدِيدٌ ط) حاضر است یعنی دفتر اعمال او پس خطاب رسد بسایق دشمن که (الْقِيَامَ فِي جَهَنَّمَ) بینگینید و در دوزخ (كُلُّ كَفَّارٍ عَن يَدَيْهِ) هر کافری سست زنده که گردن کسش باشد (مَنْعَ التَّخِيرِ) منع کند و مبرر این باز دارند مال از حقوق من و نه و گفته اند آیت در شان ولید بن مغیره است و مراد از خردین اسلام است و او منبع می کرد و اولاد و اقربای خود را از اسلام و بصفت کفر و عناد نیز موصوف بود صفت دیگرش این (مُعْتَدٌ) در گذر زنده بود از حد و الهی (مُزِينٌ ط) شک آورنده و در حدایت (نَ الَّذِي جَعَلَ) آنکه گردانید یعنی شریک سخت (مَعَ اللَّهِ) مانند ای بحق (إِلَهُمَا آخِرًا) و ای دیگر (فَالْقِيَامَةُ) پس در انگیند او را (فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ) در عذاب سخت جاودانی و چون خوانند که آن کافر در دوزخ انگیند گوید مرا چه گناه است دیوی که بر من مسلط بود و مرا گمراه کرد آن دیو را حاضر زنده انگار کند (قَالَ قَرِينُهُ) گوید همنشین او یعنی آن دیو که در دنیا بادی بوده (رَبَّنَا) ای پروردگار ما (مَا أَطْغَيْتُهُ) من گمراه نگردم او را در باره او از حد و بنگذاشتم (وَلَكِنْ كَانَ) و لیکن بود (فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) در گمراهی دور و دور از ازان باز گشت (قَالَ) گوید

حق سبحانه و تعالی (لَا تَخْتَصِمُوا) مناجات کنید (الَّذِي) نزدیک من که هیچ قایده بدین دعوت مترتب نیست (وَقَدْ قَدَّمْتُ) و بدو حجتی که پیش فرستادم (إِلَيْكُمْ بِالْوَعْدِ) بشما وعده خود در کتب خود بر آن نه رسل خود و خلاشمارا هیچ حجتی نمانده و هیچ خبر از شما مسموع نیست (مَا يَبْدُلُ الْقَوْلُ) تغییر داده نشود (الَّذِي) نزدیک من یعنی و هه و و وعده می که کرده ایم تبدیل بران راه نیابد (وَمَا نَابِظُلَامٍ) و نیستیم من ستم کننده (الَّتِي بَعْدَ) بر بندگان که بنی استحقاق ایشان را خدا اب کنیم (يَوْمَ نَقُولُ) یاد کن روزی را که گوید خدای من خاص بنون می خواند یعنی گوئیم (إِجْهَنَّمْ) بر دو زرخ را (هَلْ أَمْتَلَاتِ) آیا پشندی یعنی من و هر که دم که ترا پس از من از کفار انفس و جن بر شده یعنی بدای این گوید (وَقَقُولُ) و می گوید و زرخ (هَلْ مِنْ مَّوَدِّعٍ) آیا هیچ زیادی هست این است تمام معنی موال است یعنی زیاد کن حق سبحانه دیگر کافران بفرستد بوی ناپرسود قوی آن است که پرنش و دمی یضع الجبار فیها قد میرد فنول فقط بیت \*

آن قدم حق را بود کور است \* \* یغفر حق گو که کمان او کشد \*

امام زاهدی و بعضی دیگر از محققان بر آنند که استعمال معنی انفی است یعنی لامرید یعنی بر مشدم و زیادتی را گنجایش نیست (وَأَزَلَّتِ الْجَنَّةُ) و نزدیک گردانیده شده و بهشت (لِلْمُتَّقِينَ غَيْرِ بَعِيدٍ) هر چه بزرگواران را ناکیده است یعنی بهشت ایشان و از نزدیک بود و دو این پیش از آن باشد که ایشانرا بر بهشت برند اول بهشت را بدیشان مانده و سنازل و نعيم هر یک بنظر روی و آرد تا لالانش بینمراید پس خدای فرماید (هَذَا) این است (مَا تَوْعَدُونَ) آنچه وعده داده شده بودید در دنیا و این را آماده کردیم (لِكُلِّ آوَابٍ) برای هر بازگرددنده از نشی شرک بنوعید یا از معصیت لطاعت یا بازگشت نه از خالق بحق (حَفِظَ) نگاه دارند و در شریع بار یا عت کنند امر و نهی گفته اند نگاه دارند نفس از معصیت یا محافظت کنند امر ربانی یا نگه بان الفلاس و اوقات خود یعنی

نظم \*

در هر نفسی از حق تعالی زایل و غافل نباشد  
 \* اگر تو پاس داری پاس الفلاس \* \* بسطانی رست نشت از من پاس \*  
 \* هر یک بند بعضی و در هر دو عالم \* \* ز جانت بر نیاید بی خدا دم \*  
 (مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ) هر که بترسد از خدا می (بِالْغَيْبِ) بر پنهانی و پوشیده گی یعنی عمل خود را از خلق پنهان دارد و گفته اند نهان و آشکار یکی باشد (وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ) و پیار و دلی بازگشت به حق یعنی اقبال گفته لطاعت و صبر بازنده از متابعت نفس پس این کس و امثال او را گویند (بِأَن خَلَوْهَا) در آید

به بهشت (بِسْمِ اللَّهِ) بایستی و بسلامت یا شش یکتا یافته بسلام خدای و فرشتگان (ذَٰلِكَ) این روز  
 (يَوْمَ الْخُلُودِ) روز بقای جاودانی است یعنی دوین روز مرگ نباشد (لَهُمْ) برای ایشان و است یعنی  
 مایل بهشت و (وَمَا يَشَاوُونَ) آنچه خواهند از انواع نعمتهای و اصحاب لذتها (فِيهَا) در بهشت (وَلَدَيْنَا)  
 و نزدیک ما (مَزِيدٌ) زیاده است از آنچه می خواهند و اکثر برانده که مراد از مزید رویت است (وَكَمْ أَهْلَكْنَا)  
 و بسا کهسان که هلاک کردیم (مِنْ قَبْلِهِمْ) پیش از ایشان یعنی از قوم نو (مِنْ قَبْلِهِمْ) از اهل قرن که حسب  
 واقع (هُمْ أَشَدُّ مَقْتًا) ایشان سخت تر بودند از کفار که (بَطْشًا) از روی قوت چون قوم عاد و ثمود (فَنَقَّبُوا)  
 پس راه بریدند (فِي الْأَلْبَانِ) در سمت براینه و قند نیارت و سفره نکرده مال و متاع بسیار بدست  
 آورده (هَلْ مِنْ مَّخْضٍ) هیچ بود و مرا ایشان را گریه گاهی از مرگ باینای از فیضای خدای همین که  
 حکم فنا نازل شد هیچ جز دستگیری ایشان نکرد (إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَنْ كَانَ لَهُ ذِكرٌ مِنْ سُوْرَةِ  
 (الذِّكْرِ) بر آینه گرفتن و یاد کردن است (لَعَنَ كَانُ لَقَدْ قَلْبٌ) مرگی را که باشد مراد از ذی متفکر  
 در حقایق اخبار یا عقلی از خواب غفلت بیدار گشته بهی وح از شایان قدس سره نقیل می فرماید که موعظه  
 قرآن را دلی می باید حاضر ماند اگر طر فیه العین غافل نشود (وَأَوَّلُ السَّمْعِ) یا کمیکه القای صمیع که یعنی  
 گوش فرادارد و بشنود بطریق اعتبار (وَهُوَ شَهِيدٌ) و آن حاضر باشد بوقت اجتماع تافهم معانی آن تواند  
 کرد و کتاب آورده که صاحب قلوب مومع عرب احیت و شهبه مومن مایل کتاب احیت که گواهی دارد  
 بر نسبت محمد و شیخ ابو سعید خرا از قدس سره فرمود که القای صمیع بوقت شنیدن قرآن چنان می باید که گویند  
 از بیخبرم می شنود پس در فهم بالاتر و دچنان دانند که از جبریل عم اجتماع می کند پس فهم را باند  
 تهر و دچنان دانند که از خدای می شنود و شیخ الاحلام قدس سره فرموده که این سخن تمام احیت و بران  
 در قرآن گواهی است و آن لفظ شهید است بر شهید آنرا گویند که حاضر باشد و از گویند باشند و نه از خبر دهنده  
 بر غالب از خبر می شنود و حاضر از شکم و از امام جعفر صادق رضی الله عنهما قول احیت که تکرار می کردم قرآن را  
 تا وقتیکه از شکم او شنودم (وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) و بدینیکه مایا فریدیم آسمانها و زمین را  
 (وَمَا بَيْنَهُمَا) و آنچه میان ایشان است (فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ) در شش روز از یکشنبه تا و ز شنبه (وَمَا مَسَّنَا)  
 و نزد ما را در آفرینش اینها (مِنْ الْعُوبِ) هیچ رنج و مانگی را در قول بهود احیت که گفته روز شنبه  
 استراحت کرد و آورده اند که رنگ بهار که حضرت ولایت بهاء عم بعد از اسباب استراحت بهیم  
 احیت سرخ شده از شدت غضب آیت آمد که (فَأَعِزَّنَا) پس شکایتی کن (عَلَى مَا يَقُولُونَ)

بر آنچه می گویند و با بر سخن شرکان بر انکار بحث یا بپذیرد و باره توار از ایشان صادر گردد چون نسبت  
 نوح و شمر و جنون کند و آنچه در حق من می گویند از اتحاد ولد و شریک (و صبیح) و نماز کن او (یحمّد  
 ربّک) یا بر مرد و دگر تو (فَبِقُلْ طُلُوعُ الشَّمْسِ) پیش از بر آمدن آفتاب که نماز باید است (وَقَبْلُ  
 الْغُرُوبِ) و پیش از فرو شدن وی که نماز دیگر پیش از این است (وَمِنْ الْبَيْتِ فَسَبِّحْهُ) و بعضی از  
 شب پس نماز کن برای او که نافذ است و حقیقت است (وَأَذِّنْ بِالْحُجَّةِ) و نماز کن پس از سجد  
 امام زاهد روح از مرضی علی کرم الله وجهه نقل می کند که از بار السجود دو رکعت است بعد از نام شام  
 و گفته اند و تراست بعد از عشاء تا قبل از مکتوبات (وَأَسْتَمِعْ) و گوش فرا وید و بشنود قرآن را  
 (يَوْمَ يُنَادِي الْمُنَادُ) و دزدی که کند نماز کند یعنی اسرافیل هم (مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ) از جای نزدیک  
 یا آسمان یعنی صخره نیست المقدس که از بهر زدن هرگز میل آسمان نزدیک تراست و گفته اند مکان قریب  
 بدان معنی است که آواز او بهر جا رسد و از هیچ موضع دور نباشد و در خبر است که اسرافیل هم به بالای  
 صخره انگشت در گوش کند و گوید ای استخوانهای و ریه و دایمی گوشهای از هم رفته دایمی میهای پریشان  
 شده نه ای تعالی می فرماید که هر جمع شوید برای قضا و جزا (يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ) و دزدی که بشنود صیحه  
 بحث را که نفع نایب است (بِالْحَقِّ ط) چنان چیزی که حق است یعنی بحث و گویند شنود گنار (ذَلِكَ)  
 این روز (يَوْمَ الْخُرُوجِ) روز بیرون آمدن است از قور (إِنَّا نَحْنُ) بدستیکه (تَحْمِي) از دمی کنیم  
 مر بگنار یعنی لطف مرده را حیات می دهیم (وَنُمِيتُ) و می میرانیم در دنیا (وَالْآيِنَا الْمَصِيْرُ) و بدوی  
 است از گشت ایشان دیگر باره که برای حساب زنده سازیم ایشان را (يَوْمَ تَشَقُّقُ الْأَرْضُ) یاد  
 کن آن روز زیرا که بشکافند زمین و در شود (عَنَّهُمْ) از آدمیان یعنی مردگان پس بیرون آیند از قبر (سَوَاعِطُ)  
 ستانندگان ایوی نه گفته (ذَلِكَ) این اجزای ایشان از قور (حَشْرٌ) جمع کردن است و بر انگشتی  
 (عَلَيْهَا يَصْعَقُونَ) بر آستان (نَحْنُ أَكْثَرُ) ما اکثریم (بِمَا يَقُولُونَ) آنچه می گویند کافران از انکار قیامت  
 و انکار حق من و سخنان بکوه دوباره تو (وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ) و نیستی تو بر ایشان (بِحَبْرٍ رَافٍ) ساطی  
 که بهتر بر ایشان را بر این داری (فَذَكِّرْ) پس بندگان (بِالْقُرْآنِ) به قرآن (مَنْ يَخَافُ  
 وَعَبِيدٌ) کسی را که ترسد از عید من چنانکه بر آنها جز ترس کاران راه حق

صورة الذاریات مکیة (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) و هي موعون آية

(وَالْأَذْيَاتُ ذُرِّيَّاتُ) حق سبحانه و تعالی قسم می فرماید بر آنکه کان خاک و غرآن پر آنکند و آنرا از گاه



واقع است (يَوْمَ هُمْ) روزی که کافران (أَعْلَى النَّارِ) بر آتش دوخ (يُفْتَنُونَ) سوخته شوند و بدان منسوب گردند و خزانه دوزخ ایشانرا گویند (ذُوقُوا) بچشید (فَتَقْتَحِمُكُمُ ط) طغاب خود را (هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ) این است آنچه بودید شما که در بنامان یغیر سبیدان آن (تَسْتَعْجِلُونَ) شتاب می نمودید و می گفتید منی بدان (كَر) (إِنَّ الْمُتَّقِينَ) بدو رستگاری بر میزگار این از شرک و معصیت دران روز (فِي جَنَّاتٍ وَعُودٍ لَا) در بوستانها باشند و چشیمهای و دان یعنی بوستانها که مشتمل باشد بر آلهای جلای (الْخَالِدِينَ فِيهَا) بمانندگان و زائرین بمان (مَّا أَنتَهُمُ رَبُّهُمْ) آنچهیری را که بتفضل خود عطا کرده است بدیشان پروردگار ایشان از ثواب اعمال و اقوال (إِنَّهُمْ كَانُوا إِلهًا لَهُمْ) است بیکه ایشان بودند (قَبْلَ ذَلِكَ) پیش از دخول بهشت (مُحْسِنِينَ ط) بیکه و کاران و فرمان برداران (كَانُوا أَكْثَرَ تِلْكَ الْأَلْهَةِ) بودند که در اندکی از شب (مَّا تَتَجَفَّوْنَ) خواب نکردی یعنی اکثر شب بعبادت مشغول شدیدی (لَسَ وَضَعُوا) و بود که میان مغرب و عشاء بتطوع نماز گزار و ندی و از این حسابس وض منقول است که کم شبی بود که بگذشتی بر ایشان بگرد که نماز گزار و ندی در اول باد و اوسط یا در آخر آن و اشهر آن است که خواب کرده تا نماز خفین بگذراندی و وقت آن را دراز کشیده ندی تا دهمطسب (وَبِالْأَنْحَارِ) و بودندی که سحر (هَمْ يَسْتَغْفِرُونَ) ایشان استغفار می کردند یعنی باوجود خواب اندک و طاعت بسیار چون طاعت سحر ظاهر شدی استغفار کردند می بران دیده که گویا هر شب بار تکاب برایشان نازل نموده اند و از آن حاصل نموده است

بیت \*

\* طاعت ناقص با موجب عذران نشود \* \* راغبیم که مد و علت عیان نشود \*

(وَفِي أَمْوَالِهِمْ) و در اموالهای ایشان (حَقٌّ) نصیبی و بهره بوده (لِلسَّائِلِ) امر خواهنده را (وَالْفَقَرِ) و فقر و بی دلی بهره را و محروم مستحق باشد که از کمتری چیزی نخواهد و مردم گمان کردند که او تو بگرد است و بعد قدی بی نه اند یا کم که گشت و ذرع و بر انحصار و شد با فقری که بد قرآن مبتلای و دایما هوکی که اند او را اند و در زمین و در هر نعمه را ایشان در مال خود حقنی مقرر کرده بودند خواهند و ناخواهنده را (وَفِي الْأَرْضِ) و در زمین (آيَاتٌ) نشانهها است برای استدلال بر قدرت الهی (لِّلْمُوقِنِينَ) \* مرئی گمانان را و بعضی از آن آیات بر روی زمین معادن است که انواع و اقسام از آن استخراج می کنند و نباتات از بقول و حبوب و اشجار و اصفات آن حیوانات از بهایم و سباع و حشرات و انواع آن و در نفس زمین اختلاف ابرار در کیفیات خواص و منافع (وَفِي أَنْفُسِكُمْ ط) و نشانهها است در نفسهای شما (أَفَلَا تَبْصُرُونَ) آیتا نمی بینید احدی تمام بهی اراست یعنی بنظر عبرت در نظر دید و عاقل کمال منع در ذلت خود مشاهده کنید هر در عالم هیچ چیز



ملائکه از ابراهیم غم اثر خوف مشاهده کردند (قَالُوا لَا تَتَّخِفْ) گفتند سرس که ما فرستادگان خدا ایم ابراهیم غم  
 قیود چه را پیشتر نگفتند تا این که این گوی که و انشی کشتم و از نادار جدا نمی کردم جز میل هم به میان دوک خویش  
 بران گوی که بریان باید گوی که زنده شد و برجست و غریب گمان روی بجانب مادر نهاد مظهر رض و بر پس  
 در ایستاده این حال را مشاهده کرد ابراهیم غم از آن صورت متعجب شد و فرستادگان و یگانه به سخن  
 آغاز کردند (وَبَشِّرُوهُ) و بشارت دادند مرا و (يَا أَيُّهَا الْعَالَمِينَ) ای همه عالمی تو که پسری استحقاق  
 نام افراشته که چون باو غم رسد عالم شود (فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ إِيَّاهُ) و بیست زن او یعنی ساره رض  
 (فِي صَبْرَةٍ) در صبری و می گفت ای ایا و این کلمه بود در گفت ایشان که بوقت نماز ام و بر زبان را نه ندی  
 (فَصَدَّكَ) پس طایفه زد (وَجَهَّزَهَا) روی خود را چنانچه زنان در وقت تعجب گفته (وَقَالَتْ) و گفت آیا  
 برده (عَجُوزًا عَقِيمًا) پسر زنی نازایده (قَالُوا كَذَلِكَ ظَنُّوا) گفتند فرشتگان همچنین بشارت دادیم ترا (قَالَ رَبِّكَ)  
 گفته است خدای تو و ما از قول او خبر دادیم (إِنَّهُمْ هُمُ الْمُكِيدُونَ) بدستیکه او حکم کرده است بولدم ترا (الْعَالَمِينَ)  
 و اما تر است بقیم تو و هر که محکم کار و دالم بود هر آینه قادر باشد بر اصلاح تو

نظم

\* کسی که بکار تو دانا بود \* بر انام آن هم توانا بود \*  
 \* بحر در گشت و دامن سوی کس \* هر ادل خویش او خواہ و پس \*

چون ابراهیم غم و انست که ایشان فرستادند و فرود آمدن ایشان به ان جمیعت جز بگاری عظیم نخواهد بود  
 (قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ) گفت پس چیست کار بزرگ شما (أَيُّهَا الْقَوْمُ سَلُوكُمْ) ای فرستاده شدگان  
 (قَالُوا) گفتند (إِنَّا أُرْسِلْنَا) بدستیکه ما فرستاده شدیم (إِلَى الْقَوْمِ مُجْرِمِينَ) بدو می گردوی گناهکاران  
 یعنی کافران بر سر هر گمان کفر است و آمده ایم (لِنُرْسِلَ) ما فرستیم (عَلَيْهِمْ) بر ایشان یعنی بعد از هلاک  
 ایشان و زیر و زبر کردن ایشان (حِجَارَةً مِّنْ طِينٍ) سنگی از گل یعنی حاکی سنگ شده به نیت  
 ماند آخر (صَدْرَهُ) مدنگ نشان کرده شده (عِندَ رَبِّكَ) نزد یک پروردگار تو (اللَّهُ مُزَفِّينَ) برای  
 از سر بردن برندگان و در کفر و فحور آورده اند که آن سنگها معلم بود و بخطه طیب و سفید با نام هر کس  
 سنگی نوشته که بدان هلاک شود و این سنگها بر ایشان باریده شده بعد از هلاک ایشان واضح آن است  
 که آن سنگها بر جمعی فرود آمد از ایشان که در آن شهر نود و نه هر کس بدان سنگ باران هلاک  
 شدند و چون ابراهیم غم معام فرمود که بموتد که میرود هلاک کردن قوم لوط غم دل مبارکش شربت  
 برابر زاده یعنی لوط غم تمام شد که آیا حال او در آن بنا چگونه گذرد ملائکه گفتند غم خود که لوط غم و دختران او

و اما تر است بقیم تو و هر که محکم کار و دالم بود هر آینه قادر باشد بر اصلاح تو

۲۷



جات خواهند یافت (فَاخْرَجْنَا) پس ما بیرون خواهیم آورد (مَنْ كَانَ فِيهَا) هر که باشد در دهرهای موسی که  
 (مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) از گروهی که (فَمَا وَجَدْنَا) پس ما نخواهیم یافت (فِيهَا) در آن قری (غَوَّيْتِ  
 مِنَ الْمُسْلِمِينَ) (غیریک خانه از مسلمانان که بواسطه است عم و دختران او و گفته اند یک کس از آن  
 قوم بواسطه عم این آورده بود در مدت بیست سال (وَتَرَكْنَا) و گذاشتیم (فِيهَا) در ویها (آیة)  
 طایفی از عذاب (لِّلَّذِينَ) برای بجهت آنها که (يُخَافُونَ الْعَذَابَ الْاَلِيمَ) بترسند از عذاب دردناک  
 و آن علامت آبهای سیاه و القلیب دیار قوم نوط عم است (وَفِي مِصْرَ) و در قه مصر موسی هم نیز آتی  
 است مرتضی گانه (اِذَا ارْسَلْنَا) چون فرستادیم او را (اِلَى فِرْعَوْنَ) (موسی فرعون) (بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ) (به  
 بهجتی روشن چون به بضا و عصا) (فَتَوَلَّى) پس برگشت فرعون (بِرُكْنَةٍ) یعقوب خود یعنی بسبب  
 آنچه ستوی بود آن از خزانه و شکر و اعراض کرد از ایمان (وَقَالَ سَاحِرٌ) و گفت موسی جاد و است  
 به چشم ندی مردم را خوار و عادت می نماید (اَوْ مَجْنُونٌ) یا دیوانه است که عاقبت کار خود نمی اندیشد  
 محققان گفته اند طعن وی بر موسی عم دلیل کمال جهل او است بر او را بد و چیز متضاد طعن کرد بر منور  
 است که سحر و اعلی تمام و ذمینی در آن و ذناتی در آن فن باید دید انگیزه دلیل زشت عقل است و کمال  
 عقل و زوال آن تضاد اند پس چون فرعون برگشت از موسی عم و بر و طعن زد و قوم وی بران مشتق  
 بودند (فَاخَذْنَا) پس گرفتیم او را بنصب خود (وَجَنُودُهُ) دشمنان او را (فَنَبَذْنَاهُمْ) پس بیفکندیم  
 ایشان را (فِي الْاَلِيمِ) در دریا یعنی غرق غنیم (وَهُوَ) و آن فرعون (مَلُومٌ) مستحق ملامت بود یا  
 ملامت کنده خود را که چرا اعراض کرد از موسی عم و بر و طعن زد و بدین سبب گفت آمنت انه  
 لا اله الا الله آمنت به بنوا اسرائیل (وَفِي عَادٍ) و در هملاک قوم عاد نیز پندی و عرقی است مراهبان  
 اختیار را (اِذَا ارْسَلْنَا) چون فرستادیم (عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ) برای ایشان بادی بی نفع و بی خیر را  
 یعنی بادی که آب تن نکند درخت را و بر ندارد و ابر را (مَا تَذَرُ) نگذاشت آن باد (مِنْ شَيْءٍ اَنْتَ) هیچ  
 چیز را که گشت (عَلَيْهِ) بران (الْاَجْعَلَةُ) مگر آنکه گردانید آن چیز را (كَالْوَيْمِ) مثل گیاه خشک  
 شده یا استخوان کهنه ریخته (وَفِي ثَمُودَ) و در قصه قوم ثمود نیز آیتی است مراهبان را (اِذَا قِيلَ  
 لَهُمْ) چون گفته شد مراهبان را بعد از یک سب صالح عم و عترت نافر که شما (تَمْتَعُوا) بر خورید از زندگانی خود  
 و نفع گیرید از عمل (حَتَّى حُصِنَ) تا بهنگام عذاب که بعد از گذشتن همه روز خواهد بود (فَعَتُوا) پس  
 سرکشیدند (عَنْ اَمْرِ رَبِّهِمْ) از فرمان آفریدگار خود و به ارک حال مشغول نگذاشتند (فَاخَذَتْهُمْ الصَّاعِقَةُ)

پس گرفت ایشان را عذاب هلاک کننده بعد از سه روز (وَهُمْ يَنْظُرُونَ) و ایشان انتظار می بردند و سر او را از عذاب صحیح بر نیل هم است چنانکه بفر ازین مره گذشته (فَمَا اسْتَطَاعُوا) پس نتوانستند (مِنْ قِيَامٍ) از برخاستن کاست است از عجز ایشان یعنی قاه و بودند بر قیام که بر خیزند و از عذاب بگریزند یا طاقت آن نداشتند که قیام نمایند با صلاح مهم خود و در دفع عذاب خود بکوشند (وَمَا كَانُوا مُتَعَصِرِينَ) و نبودند انتقام گشته بگان از مایای وی دهند بگان مزیکه بگریزد و در دفع عذاب (وَقَوْمُ نُوحٍ) و هلاک کردیم قوم نوح را عم (مَنْ قَبْلُ ط) پیش از قوم عاد و ثمود (إِنَّهُمْ كَانُوا إِدْرَسِكَةً) ایشان بودند (قَوْمًا فَاسِقِينَ) گرویده بیرون رفتگان از دایره استقامت بسبب کفر و عصیان (وَالسَّمَاعُ بَيْنَيْنَاهَا) و آسمان را بنا کردیم (بِأَيِّدٍ) بقوت الوهیت و گفته اند قوتی که بر آفرینش آن داشتیم (وَأَنَّا لَمَوْعِدُونَ) و ما توانیم بر بنای آن یاکشاده کنده ایم روزی را بر بندگان چنانچه گشاده ساخته ایم آسمان را (وَالْأَرْضُ فَوْشَنَاهَا) و بگستریدیم زمین را (فَنَعْمَ الْوَالِدُونَ) پس نیک گستراننده ایم ما (وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ) و از هر جنسی از اجناس موجود است (خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ) یا فریدیم دو نوع که یکی مرد و یک دیگر است یا بحسب شکل چون مرد و زن یا بحسب تضاد چون نور و ظلمت یا بسبب تعاقب چون بیل و نهار یا بطریق مخالفت چون رطب و یابس و همچنین قیاس باید کرد که شما و ارض و مهمل و جبل و در و بحر و کفر و ایمان و شقاوت و سعادت و شتاد و صفت و جن و انس و از صفات چون طم و فقر و جن و شجاعت و جود و بخش و ممانه آن است حق و باطل حار و سرد نرم و سخت و غدا و فز و شک و بکا و رخ و غم و موت و حیات و هلم چرا (لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ) باشد که شما پند پذیر شوید و دانید که عدالت و ذر است صفت من است زیرا که تمام از خواص منات است و من واجب بالذات ام و واجب قابل تعدا و انقصام نیست \* نظم \*

\* ذاتش از قسوت و تمه و پاک \* \* \* و عدت او متمدن از اشرار اک \*

\* از حد دم وزن که او فرد است \* \* \* کی حد بهر فرد در حرر داشت \*

\* احد است و شمار از و موزول \* \* \* عمد است و نیاز از و مخدول \*

(فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ ط) پس بگریزد در جمع کنید بوجیه خدای یا از عذاب او یثواب او یا از محصیت او لطاعت او و از شریح مهمل تسمی قدس صوره متقول است که بگماید بوی از ماسوای وی و در بحر الجنایق آورده که ای کسی که بگریزد اید از خلق بسبب تنیق در حق گریزد بقطع تمایق و سخن امام فخری رج را جمع بآن است که از وصف خود به وصف حق گریزد بلکه از خود فرار کنید و با حق فرار گیرید \* بهجت \*

• بیچ من در نو یاد بخت که از تو و بگر بخت • بیچ سبس با تو نه بیوست که از خود نه برید •  
 (إِنِّي لَكُمْ أَعْدٌ مِمَّنْ مَرَّ شَارَا) (صَلَّاهُ) از خدا اب خدا می (لَذِيذٌ مِّمَّنْ) • بیم کشته ام آشکارا ایایان  
 کشته ام آنچه از ان عذر باید کرد (وَلَا تَجْعَلُوا لِي وُكَيْلًا) و سپهر سید (مَعَ اللَّهِ) با خدا ای حق (إِلَهُنَا أَخْرُطُ) عبودی  
 دیگر (إِنِّي لَكُمْ) بد رستگار من شمارا (صَلَّاهُ) از خدا ای در عبادت خیر او (لَذِيذٌ مِّمَّنْ) • بیم کشته ام  
 بودید او پیدا (كَذَلِكَ) همچنانکه قوم تو ترا بسحر و جنون نسبت می کنند (مَا أَنَّى الذَّنْبُ) باید یا آنکه  
 بودند (مِنْ قَطْمِهِمْ) پیش از گفتار که (مِنْ رَسُولِي) هیچ فرستاده (الْأَقَالُوا) مگر آنکه گفتند که او (سَبَّاحًا)  
 جادو است (أَوْ حَفْنُونَ) یا دیوانه است اگر معجزه بایشان نمود و حمل از او اسحر خوانند و اگر از  
 بتت و حشر خبر داد قول او را بسخن اهل جنون شیر کردند (اتَّقُوا صُوا) آید وصیت کرده اند پیش بیان  
 خراین پیش بیان را (وَلَهُ) بدین سخن تا هر همین گفته استخام یعنی نفی است یعنی وصیت نکرده اند  
 (بَلْ هُمْ قَوْمٌ) بلکه ایشان گروهی اند (طَائِفُونَ) ناخرمان و از حد در گذرندگان و طغیان ایشان را برین  
 قول می دارد (فَقُولْ) پس و دی بگردان (عَنَّهُمْ) از میقات ایشان تا وقتی که ما مورد شوی بقبال  
 (فَمَا أَنْتَ) پس نیستی تو (بِمَلُومٍ) ماست زده نه زده بسبب اعراض از ایشان در محال آورده که  
 چون این آیت نازل شد حضرت رسول عم و حماد و رض غمناک گشتند که مگر وحی منقطع شد و نزول خداست  
 نزد یک رسید باز آیت آمد که (وَذَكِّرْ) و پند ده و تذکیر و موعظه فرم و گذار (فَبِأَنِّ الذِّكْرَ) پس بدو سیکه  
 ندادون (تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ) سود می رسد و مانند این بنما و کافران و جحود ایشان دست از تربیت  
 و ایمان باز دارد همچنین بر تکیه خود ثابت باش که و عطا و اقبال بسیار است و منافع و بشمار در حصول  
 آورده که کلام مذکر باید که برده چهره شمل باشد تا معانرا سودمند بود و اول نعمت خدای عزوجل بایاد مردم  
 ابد تا شکر گزاری نمایند دوم ثواب محنت و بلا ذکر کنند تا در ان شکیبایی و رزق سبوم عقوبت گنایان  
 ر شمر تا از ان باز ایستند و توبه کنند چهارم میاید و وس مشیطانی بیان فرماید تا از ان عذر نمایند  
 بحم و فناء و زال و بی اعتباری دنیا برایشان روشن کنند تا دل دور و نه بوند ششم مرکز را بپوشد یاد  
 نه تا رفتن را آماده شوند هفتم ذکر قیامت و احوال آخر اگویه تا کار آخر و زب زنده هفتم در کلمات و وزخ  
 و انواع عقوبات آخر ایان کند تا از ان بترسند نهم درجات بهشت و احسام نعمتهای آخر ابر شمارد  
 تا بدان راغب گردد و دهم بنای کلام بر خوف و رجاءند یعنی گاهی از کربای عظمت الهی سخن را اند تا از وی  
 بترسند و وقتی از رحمت منفرت و مهربانی از تقویر کند تا بوی امید دار شوند پس هر موعظه که مشتمل برین

صحنان است حبيب منقلبش تو همان است (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ) ویا (نذیریم) بریان و آدمیارا  
 از اهل ایمان (الْأَلَمِ يَعْبُدُونِ) \* مگر تا مر ابراستند یا نافریدیم مجموع ایشانرا مگر امر کنیم بهادت و بهر را  
 امر کرده ایم و ما امر و الایعبد و الله و مجاهد گفت بیا فریدیم ایشانرا مگر تا امر ایشانرا ند و بهر او را می شناسند  
 عایش اینک بعضی فرمان نمی برند و برخی در عبادت شریک می گیرند و قایلین این آیت و حقایق این  
 آثار است حواله بحار القدر است (وَمَا أُرِيدُ مِنْهُمْ) نمی خواهیم از آفریدگان خود (مِنْ رِزْقٍ) هیچ روزی  
 (وَمَا أُرِيدُ أَنْ يَبْطِئُ مَوْنٌ) \* و نمی خواهیم که طعام دهنده مرا بکند رزق دادن و اطعام صفت من است و پس  
 (إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرِّزَّاقُ) بدوستیکه خدایاوست روزی دهنده بندگان نه غدا (ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِّينُ) \*  
 خداوند توانائی استوار در قدرت خود و در تزلزل و در سختی قوی و استین آورده که قدرت  
 ظاهره اش و دلیل قوت با لاف گفته و شدت قوتش ضحمت مناسبت قدرت شده و نه در کار سازی  
 متانتش را فتوری نه در روزی دهنده و نازی قدرتش را فتوری \* **نظم**

\* رساند رزق بر دهنی که شد \* باز و کا و مانومی که باید \*

\* بر روزی بی توانان را نوازد \* بر رحمت بی کسان را کار سازد \*

(فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا) پس بهر دستیکه مرآ نامر است که حتم کردند بخود بکفر یعنی اهل مکه (ذُنُوبًا) بهره از  
 عذاب (بِقَبْلِ ذُنُوبِ أَصْحَابِهِمْ) مانند بهره یاران ایشان از کفار گذشته یعنی بدیشان خواهد رسید  
 آنچه به آنها رسیده (فَلَا يَسْتَعْجِلُونَ) \* پس باید که شتاب نکنند در طلب آن (فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا)  
 پس دای مرآ نامر اگر کافر شدند (مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ) \* از عذاب روز ایشان آن روزی  
 که وعده داده شده اند آن که آن روز قیامت است بار و زهر و الله اعلم بالصواب

سورة الطور مكية. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* و هي منبع آية

(وَالطُّورُ) سوگند که عود و صیبا یعنی جبل زبیر که موسی هم بران کلام حق سبحانه استماع کرد و گویند مراد مطلق  
 که است که او تا در ارض اند و متابع منافع (وَكُنَّا بِمُسْطُورٍ) \* و سدر گنه بکتاب نوشته شده (فِي رَقٍ  
 مَنْشُورٍ) \* در صفحه که کشاده گرد و در وقت خواندن مراد بهین کتاب قرآن است یا آنچه در لوح محفوظ  
 نوشته شده بر من آمد بر ورق منشور و مجاز بود که لوح از زمر دهنر است یا مراد الواح موسی باشد علی ذلینما  
 و علیه السلام که در وقت کتابت بران صریح قلم می شنید یا کتوبت که دران نیست حید عالم هم مستطور  
 بود و یا کتاب حفظه یا کتبی که حق سبحانه و تعالی بر ای ملائکه نوشته که عالم ماکان و مایکون از ان می خوانند

**وَالَّتِي تَبْتَغِي الْمَعْمُورَةَ** ) وحق خانه آبادان یعنی کعبه و معموری آن بر یار است طایبان و خدمت مجاوران است  
 یا غیر هم که مضافاً خانه کعبه واقع شده در آسمان بهمن و همدست او بکثرت طواف مالیک است مرا آنرا (وَالسَّقْفِ  
 الْقُرْفُوعِ ) و سوگند به سقف بلند بر دشته یعنی آسمان که مجموع انوار کائنات و مختار اصرار فطرت است  
 یا عرض عظیم (وَالْخَبْرَ الْمَسْجُورَةَ ) و سوگند به دریای پر بر آمده یعنی بحر محیط یا بحر الحیوان که زیر عرض است  
 و ازان دریا چنان روز بر قیور خواهند بارانید بعد از انقضا لولی تا مردگان بشنختن نامه ازان قیور بر آیند یا بحر  
 سمور جهنم است و از باب تخذیق طور نقص است که کلیم قلب بران باحق سبحانه و تعالی مناجات  
 می کند و کتاب مسطور ابلان است که در ورق مشهور قلب بقلم رحمت ازلی نوشته شده که کتب  
 فی قلوبهم ایمان و بیت معمور سرزال عالم فالن است که بنظر قیامات معجانه آبادانی یافته و سه دفع مرفوع  
 روح رفیع القدر است که صفت خانه دل است و بحر سجود دلی است که با تفسیر محبت یافته باشد جواب  
 قسم چیست (اِنَّ عَذَابَ رَجُلٍ) بدو شتیکه عذاب برودگار تو (لَوْ اَفْعَلُ) هر آینه بودنی است (و زود آمدنی  
 (مَالَهُ) نیست مر آن عذاب را (مِنْ دَافِعٍ) هیچ دفع کننده بلکه بهر حال واقع خواهد بود (يَوْمَ تَدُورُ  
 السَّمَاءُ) روزی که گرد و آسمان (مُورًا) اگر دیدنی یعنی در اغطراب آید از نگاه بشگافه (وَتَسِيرُ الْجِبَالُ)  
 در روان گردد و گویا یعنی برودند و هوا چون هوا (هَيَّوًّا) رفتنی (فَوَيْلٌ) پس صحنی عذاب (يَوْمَئِذٍ)  
 و آن روز (لَلْمُكَذِّبِينَ) مکنذب کنندگان بود که صحن خدا و رسول را بدو غداشته (الَّذِينَ هُمْ) آنانکه  
 ایشان (فِي خُوضٍ) در مشغول کردن با قوال باطله که استهزا بقرآن است و تکذیب نبی و اهل کربت  
 (يَلْعَنُونَ) بازی می کنند یعنی از تکاب آن می نمایند از روی غنایت و سخنان پینوده می گویند (يَوْمَ يَدْعُونَ)  
 برتر سنده از روزی که می افکند کافران را یعنی می کشند شان بعنفت و قهر (اِلَى نَارِ جَهَنَّمَ) بسوی آتش  
 دوزخ (دَعَا) کشیدنی آورده اند که دستهای کفار بر گردنهای ایشان بندند و پشت های ایشان را  
 بر پشت پای ایشان چسباندند و بدوزخ افکند و گویند (هَذِهِ النَّارُ الَّتِي) این آن آتشی است که در دنیا  
 (كُنْتُمْ فِيهَا) بودید که بآن (تُكَذَّبُونَ) تکذیب می کردید و باور نمی داشتید و می بایستید و اسیر می دانستید  
 (اَفَسَحَرُّ هَذَا) آبا سحر است این که می بینید (اَمْ اَنْتُمْ) باشما (لَا تَبْصُرُونَ) نمی بینید اینها چنانچه در دنیا  
 می گفتید ما را چشم بندی کرده اند (اصْلَوْهَا) در آید و دوزخ (فَاَصْبِرُوا) پس صبر کنید بر عذاب آن  
 (اَوْ لَا تَصْبِرُوا) یا صبر کنید و صبر نمائید (سَوَاءٌ) یکسان است (عَلَيْكُمْ) بر شما صبر و عدم صبر یعنی قوت  
 بر صبر و مجال گریز ندارد و باید صبر نمود (اِنَّهَا تَجْزُونَ) جزین نیست که پلداش داده می شود

(عَ كُنتُمْ تَعْمَلُونَ) بآن بگری که عاقل می کردید و دنیا (إِنَّ الْمُتَّقِينَ) بدوستانیکه بر بیزگار آن از کفر و شرک (فِي جَنَّاتٍ) در بوستانها اند و هر بوستانها (وَنَعِيمٌ) و دو نعمتها اند و پرت نعمتها (فَاكِهِينَ) شادمان و لذت مانند گان (بِمَا أَلَّفْتَهُمْ) با آنچه عطا کرده است ایشان را (وَأَرْهَقَهُمْ) آفرید کار ایشان از کراستهای جاویدانی (وَوَقَّعَهُمْ) و با آنچه نگاه داشته است ایشان را (وَأَرْهَقَهُمْ) آفرید کار ایشان (عَذَابُ النَّجِيمِ) از عذاب و دوزخ و عذرت بهشت یوسته ایشان را می گویند (كُلُّوا) بخورید از طعامهای بهشت (وَأَشْرَبُوا) و بیاشید از شرابهای دوی خور دینی و آتش حیدنی (هَنِيمًا) گوشتی که از تنه بی تخم و تقطیع ماین پاداش است مرثی را (بِمَا كُنتُمْ) بسبب آنچه بودید کرد دنیا (تَعْمَلُونَ) عاقل می کردید اما من از این فرموده که هر چند و دهه بگرداننده است اما اصل فضل او است و اگر نه پیدا است که من و کار ما چه خواهد بود \* نظم \*

\* نه اند و فعل من آن ز و بازو \* \* که با فضل تو گرد و هم ترا زو \*

\* بفضل خویش لطیف کن مرا یار \* \* به عمل خود دکن با نفع من کار \*

(مُتَكَبِّرِينَ) تکبر زنده گان یعنی متکبران در بهشت تکیه از و گان باشند (عَلَى سُرُجٍ مُّقْطُوفَةٍ) بر تنه های بافته بر روی بعضی بر بعضی یوست (وَنُزُوجِنَاهُمْ) و جفت گردانیدیم ایشان را (الْبُحُورِ عَمِينَ) بزنان صغیر روی شده چشم (وَالَّذِينَ آمَنُوا) و آنکه گرویده اند بخدا و رسول (وَاتَّبَعْتَهُمْ) و از پی و آمده اند ایشان را (ذُرِّيَّتَهُمْ) فرزندان ایشان بایان در ایمان (بِأَيِّمَانٍ) و در و زیات (الْحَقِّقَانِ) در و ستم بد ایشان (ذُرِّيَّتَهُمْ) فرزندان ایشان را در و دخول بهشت یا در وصول به درجات ایشان یعنی اگر درجات آبا باشد در و در و بیت را نیز مانند آن باشد گردانیم تا چشم پدران بدان روشن گردد (وَصَالِ التَّنَاهُ) و ما که بکنیم پذیران را بسبب این الحاق (مِنْ عَمَلِهِمْ) از ثواب کردار ایشان (مِنْ شَيْءٍ ط) هیچ چیزی یعنی فرزندان را در و در آبار نهم لی آنکه نقصان ثواب ایشان رسد بلکه بفضل و کرم خود او را در و رفعت در و ازانی و ابریم شبیح الاسلام حسین مروزی از استاد خود خواجہ احمد بن علی سرحدی روح نازل می کند که ایمان و عمل مر بهشت و درجات بهشت را عادت نیست و و دهه بهشت و درجات دوی جز بایان و در و نیست و و دهه ایمان و عمل جز بر فضل اوست بزال نیست \*

\* بیت \*

\* در فضل خدا بلند دل خویش ندانم \* \* تا فضل نباشد نشو و کار تمام \*

(كُلِّ امْرِئٍ) هر مردی سنگت عاقل و بالغ (بِمَا كَسَبَ) با آنچه کرده باشد (وَهَيْئَتُهَا) در گرد است و در قیامت یعنی وابسته است بهاداش کردار خود و از آن زمانی ندارد و بهیچ دیگری موافق نیست

وذن تکلمه نبره همین حکم دارد (وَأَمَّا مَا نَأْكُم بِمَا كُفَّيْنَا) و می افزایم مرستیان را ایچنه زیاده بر آنچه دادیم ایشان را می دهیم بهر نوع که خواهند از میوه (وَلَنُخَيِّمَنَّ مَعَهُ يَسْتَهْوُونَ) و گوشت از آنچه آرزو بر نه (يَخْتَارُونَ) بایکدیگر داد و صد کنند (فِيهَا) در بهشت یعنی بهر دهنده و از هم بکاشانه (كَأَنَّهُمْ) کاسهای میوه از خود بهشت و واضح آن است که اینجا کاسه خود است تسبیح شش با هم طرف یعنی هر را بنوشته مخمری که (لَا لَغْوَ فِيهَا) هیچ سخن بیهوده نباشد و ران یعنی در آشای شرب آن لغو گویند و مخامر نکته چنانچه عادت مسلمانان است در دنیا (وَلَا تَأْتِيهِمْ) و نه برده سگ گردند یعنی فعلی از ایشان صادر نشود که موجب اثم باشد (وَيَطُوفُونَ) و طواف کنند (عَلَيْهِمْ) برگرد ایشان برای خدمت (عِلْمَانٌ لَهُمْ) خادمانی که ایشان را هستند بر شکل بسم آن آفریده شده (كَأَنَّهُمْ) گویا که ایشان در مضامین لطافت (لَوْ لَوْ مَكْنُونٌ) مردار پرورشیده و در حدت اند که دست کس بدیشان نرسیده و باو تصرف بهرنا کس بدیشان نور زیاده و در محال از قناده روح نقل کرده که کسی گفت یا رسول الله خادم چنین است و مخدوم چگونه خواهد بود آن حضرت عم فرمود که فضل مخدوم بهر خادم بهر فضل ماهه در باشد بر سر کو اکب و در بیان آورده که ذکر و یعنی اولاد مشرکان همان اهل بهشت اند و انان ایشان حور عین و اولاد مومنان با پدران خود همان حیئات باشند که در دنیا بوده اند و این نقل غریب است (وَأَقْبَلُ) و روی می آرند (بَعْضُهُمْ) بعضی از بهشتیان و اقبال می کنند (عَالِي بَعْضٍ) بعضی دیگر (يَتَسَلَّلُونَ) می پرسند از احوال و اعمال ایشان (قَالُوا إِنَّا كُنَّا) گویند ایشان بدستیکه ما بودیم (قَبْلُ) پیش ازین (فِي أَهْلِنَا) در میان اهل خود (مُشْفِقِينَ) ترسانندگان از عذابند ای قالی ما از سوی قضایا از شاسته ادا یا از عاقبت کاد و خاست احوال (فَمَنْ اللَّهُ) پس منت نهادند ای (عَلَيْنَا) بر ما بر رحمت یا تو فیک عصمت (وَوَقِنَا) و نگاهداشت ما را (عَذَابَ السَّعِيرِ) از عذاب آتش که بهر بن مسوم و مسام لغو ذکند و گویند مسوم نام جهنم است (إِنَّا) بدستیکه ما (كُنَّا) بودیم (مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ) مشن ازین در دنیا که می پرسیدیم خدای را می خواندیم او را و قای از دوزخ می طلبیدیم پس ای اجابت کرد ما را (إِنَّهُ) بدستیکه او (هُوَ الْبَرُّ) او است نیکو گویند گان (الرَّحِيمِ) مهربان بر ایشان آورده اند که جماعت عقیدتمان بر عقبات که می ایستادند و حضرت رسول الله هم را نزد قافل عرب بکمانت و جنون و شمر و سر منسوب می ساختند و آن حضرت عم اند و همگین می شد آیت آمد که (فَذَكِّرُوا) پس بنده ای محمد انرا آن اهل که را و نابت باش ران: بسنخا مشرکان باول مشر (فَمَا أَذْنُ) پس بستی نو

(يُنْفِصَتِ رَبِّكَ) بانعام پروردگار خود یعنی بجهده الله و نعمته (يُنْكَاهُنِ) گاهن که فرمی دهد از غیب بی نزول وحی برود (وَلَا يَخْتُونُ) و نه پنهان کند که عقل او پوشیده باشد یا من او را فردا گرداند (أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ) بلکه می گویند او شاعر است نه نبی (فَنُفِثَ فِيهِ) انتظار می بریم می (زَيْبُ الْمُتُونِ) حادثه در زکار را یعنی چشم می داریم مرگ او را چنانچه شمرای دیگر مردند بلامیداد بهم که مرگ او چون مرگ پدران او باشد یعنی زود بهیرد و بد بیری برسد (أَفَلَيْ تَوْبُّصُونَ) بگو اناظرا برید مرگ مرا (فَأَنبِيَّيْكُمْ) پس بدو سستی که من باشم (مِنَ الْمُتَوَبِّصِينَ) از منتظرانم یعنی انتظار بملک شامی برم چنانچه شما منتظر بملک من اید (أَمْ تَأْمُرُهُمْ) بامی فرمایید ایشان را (أَفَلَا لَهُمْ) عقلمان ایشان (بِهَذَا) باین سخنان معاقض که ترا گاهن می گویند و کسان را فطانت لازم است و بخون می خوانند و خود را بخون جمع نشود و دست مرتبت می دهند و عذر اکلامی مستحق عقاب باید و آن بخون هم میبرد نمی گردد و این سخن از برهمنهای عقل است (أَمْ هُمْ قَوْمٌ) بلکه ایشان گردند (طَّاعُونَ) از بد در گذشتگان و در میگرد و عباد (أَمْ يَقُولُونَ) بلکه می گویند (تَقُولُهُ) بر ما فداست قرآن را و از خود گفته و چنان نیست که ایشان می گویند (بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ) بلکه ایشان اذ است تکبار و حسد نمی گردند (فَلْيَا قُوا) پس بگو بیارید (إِيجِدْ يَثِ مَثَلُهُ) بسخی مانده قرآن (إِنْ كَانُوا) اگر هستند (صَادِقِينَ) راست گویان و آنکه در آنرا از خود می توان سخت یعنی اگر قرآن بر یافتنی و سختی است ایشان که فصیح و بلاغی عرب اند گویند مانده از حدیثی الشاکین (أَمْ خُلِقُوا) یا آفریده شده اند ایشان (مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ) بی چیزی یعنی بی پدر و مادری مراد آن است که ایشان آدمی اند از آدمیان زاده شده نه جماد که تعلق امور بکند و بعضی معنی آیت برین ده گفته اند که آیا ایشان مخلوق اند بی خالق و محال است که محدث بی محدث باشد (أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ) یا آنکه ایشان آفریننده مخلوقند و این نیز ظاهر البطلان است که معنی و می چگونگی وجود تواند و ادب چیزی را (أَمْ خَلَقُوا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ) آیا ایشان آفریده اند آسمانها و زمین را نه چنین است (بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ) بلکه ایشان بر یقین در نمی آید و گریان می گردند (أَمْ عِنْدَهُمْ) آیا نزد یک ایشان است (خَزَائِنُ رَبِّكَ) خزانهای پروردگار تو یعنی خزاین فضل ثابوت بهر که خواهند دهند یا خزینهای علم تا بدانند که لایق نصب نبوت نیست (أَمْ هُمُ الْمُصْطَفُونَ) یا ایشان مرستان و غالبان اند و مسلط شدند بر جهان که هر چه خواهند بکنند (أَمْ لَهُمْ) یا برای ایشان و است (سُلْطَمٌ) نزدانی که بدان بر آسمان روند (لَيْسَ لَهُمْ مَعُونٌ قَبِيحٌ) می شوند و در کلام ما بلکه آنچه از غیب بدانها وحی کرده نمی شود و اگر چنین است



( فَلْيَايَاتِ ) پس باید که باران ( مُسْتَمِعَهُمْ ) شنونده ایشان که بر آسمان رفته و پیغام غیب شنیده  
 ( بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ) به حجتی روشن که گواه باشد بر معنی استماع وی ( أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ ) یا مرده ایراست  
 دختران ( وَلَكُمْ الْبَنُونَ ) و مرده ها است پسران درین سخن تصفیه و تخیل شده کان است  
 و غیر مرده گذشته ( أَمْ تَسْأَلُهُمْ ) آگاهی خواهی مایشان را بر تلبیخ و بابت ( أَجْرًا ) مزدی تا نادان زده  
 شوند ( فَهُمْ ) پس ایشان ( مِّنْ مَّعْرُومٍ ) از انحرام آن نادان ( مُتَقَلِّبُونَ ) گران بار شوند و روی از تو  
 بنایند ( أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ ) یا نزد یک ایشان است آنچه غیب در آن مکتوب شده یعنی لوح محفوظ ( فَهُمْ  
 يَكْتُمُونَ ) پس ایشان می نویزند از آنکه خبر پیغمبر در امر قیامت و بعث باطل است یا کتبات کنند  
 که موت توکی خواهد بود و این چنین نیست ( أَمْ يَرْثُوهَا ) بلکه می خواهند ( کینداط ) بگری و قصدی و باره تو  
 مراد بگری است که در دوا اندوده می کردند نسبت با حضرت پیغمبر هم از قتل و حبس و اخراج ( فَأَظْهَرْنَا  
 كُفْرَهُمْ ) پس آنکه مگر دیدند ( هُمْ أَلَمْ يَكِيدُوا ) ایشانند که کرده شده گان یعنی مزای آن کید و مکر و بال آن  
 به ایشان باز کرده و مقبول شوند در پیر ( أَمْ لَهُمْ ) یا مرده ایشانند است ( أَلَمْ يَخْلُقْنَا ) معبودی بخشنای  
 بحق که خدایی که مکافات کرایشان است از ایشان باز دارد ( سُبْحَانَ اللَّهِ ) باکی مرده ایراست ( عَمَّا  
 يُشْرِكُونَ ) از آنچه شرک می آورند بوی یا شرک می گیرند برای وی

نظام

\* نزدیک عزتش نه نشیند غبار شرک \* \* با و حد تش مسمی و م شرکت چه سان زند \*

\* هر طرح کا نگنند بوحش خیال و دهم \* \* دست کمال آتش قدرت دروان زند \*

مخاطب ان فریشت می گفته حضرت رسول هم را اقصی علیها سمن اسماء باره از آسمان بر ما  
 فرو د آرد اگر در دعه خدا پد است گوئی حق سبحانه فرمود که ( وَإِنْ يَرَوْا ) و اگر برینند ( كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ )  
 باره از آسمان ( صَافِطًا ) فرو د آمده بر ایشان ( يَقُولُوا ) گویند از فرط عناد و محض استکبار که نه قطع  
 آسمان است بلکه این ( سَحَابٌ مَّرْكُومٌ ) ابری است در هم بسته بر هم و چسبیده یعنی با آنکه آثار  
 خدای بر بیستند هم از کفر باز نمی ایستد ( فَذَرَهُمْ ) پس دست بردار از ایشان یعنی حرب مکن با ایشان  
 که هنوز بقنان مامور نیستی و مکافات ایشان را بگذار ( حَتَّى يَلَاقُوا ) تا وقتی که به بیست معاینه ( يَوْمَهُمُ الَّذِي  
 فِيهِ ) آن روز که خود را آنروز ( يَصْعَقُونَ ) بپاک کرده شوند یا بپوشش گردند از نفخه اولی ( يَوْمَ لَا يَغْنِي  
 رُوزِي ) که نفع نکند و باز دارند ( هَيْهَاتُمْ ) از ایشان اکیده هم ( کرایشمن ) شیئا) جزویر از عذاب ( وَلَا هُمْ  
 يَنْصَرُونَ ) و نه ایشان یاری دادند شوند یعنی هیچ کس یاری نکند که باز دارد و از ایشان عذاب و از ایشان

چنین روز روز قیامت است و بعضی گویند روز ذر است (وَأَن لِّلَّذِينَ ظَلَمُوا) و بدرستی که مرا آنرا است که کافر شده (عَذَابًا وَنَازِلًا) عذاب الی غیر از عذاب آخرت که عذاب قبر است یا مواخذه در دنیا بقاتل بدر دفع خطیافت سال (وَلَکِن اَکْثَرُهُمْ) ولیکن بیشتر کفار (لَا یَعْلَمُونَ) نمی دانند این را (وَأَصْبِرْ) و شکیبائی کن (لِحُکْمِ رَبِّکَ) مر حکم پروردگار خود و او باره ایشان بهایت دادن ایشان در مشقت کشیدن توان ایشان (فَأَنکَ) پس بدرستی که تو (بِأَعْيُنِنَا) و در نگاه داشت بائی و ما می بینیم ترا در محافظت نمی کنیم (وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ) و نماز گزار بنمایان آن پروردگار خود (حَتَّى تَقُومَ) و وقتی که برنجیزی از خواب یا بگوئی سبحانک اللهم و حمد که زمانی که قیام کنی برای نماز یا چون از مجلس برنجیزی بگوئی سبحانک اللهم و حمد که لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک و در جراست که چون بوقت قیام از مجلس این کلمات بگویند کفارت باشد بر لغوی و لهوی که در آن مجلس واقع شده باشد (وَمِنَ اللَّیْلِ) و در بعضی از شب (فَسَبِّحْهُ) پس نماز گزار برای ادک عبادت در شب از یاد و تراست و بر نفس صحت تر (وَأَن بَارَأَ النَّجْمِ) و نماز گزار در عذاب بر گشتن خیم یعنی بعد از غیبت و خفای ایشان انصاف و صبر مراد

دو رکعت صلات است قبل از صلاوة فجر و صاحب موضح و جمعی دیگر بر آنند که مراد نماز صبح است

سورة النجم مکیة (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ) و هی عشرون آیه

چون حضرت رسول عم دعوت آشکارا کرد اهل شرک آغاز طعن کردند و گفته محمد گمراه شد از دین پدران و خطا کرد حق سبحانه فرمود (وَالنَّجْمِ) بحق شماره (إِنْ أَهْوَى) چون طالع کند یا غروب نماید مراد هر ستاره گانه که راه نمانی مسافران اند و در بحر و بر یا کواکب که بوقت ولادت آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه بر زمین نزدیک آمدند یا آنها که در جمعی کنند شیاطین را و در زمان استراق سمع نزد بعضی نجم شریباست یا زهر یا زائل گفته اند مراد از نجوم قرآن است و هوی معنی نزول یعنی سوگند بسو و آیات قرآن چون فرد و آید و بقول جمعی نجم گیاهی است که او را ساق نباشد و هوی معنی سقط و از امام جعفر صادق رضی مروی است که مراد از شماره وجود محمدی است هم که فرد آمد از آسمان در شب معراج و در باب گوید که مراد همان حضرت است چون بالا رفت بمعراج تا از هوی برود معنی انغم می توان کرد و نیز و مخوفتان سوگند یاد کرد و شماره دل محمد عم که بر فاک نوعید منقطع شده از ماسوی جواب قدم اینکه (مَصْأَلٌ صَادِحٌ) گمراه نشد صاحب شمایع محمد هم و سید صاحب جهت آن است که بیست و هفتم مامور بود بصحبت کاغذان جهت دعوت ایشان (وَأَهْوَى) و خطا کرد و معنی باطلی باشد (وَمَا یَنْطِقُ) و سخن نمی گوید

(عَنِ الْهُوَى) از هوای نفس خود یا تار زوی طبع خود یعنی باطل تکلم نمی کند و اصل معنی آن است که لطف او بقرآن است از هوای نفس او نیست (إِنْ هُوَ) نیست آنچه بدان معنی می شود (إِلَّا وَحْيٌ يُوْحَى) مگر وحی که فرود آمده می شود بوی (حَكْمَةً) یا موزانیده بر این وحی و آورده و فرشته (شَدِيدُ الْقُرَى) (لَا) صحت باقوت یعنی چهره اهل علم و از ثبوت او آن بود که شهرستان قوم لوط عم را از زمین قلع کرده پال خود برگرفت و با آسمان نزدیکی رسانید و نگویند که در یک صحنه او قوم نوح و بنامی مردند (ذُو صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) (لَا) صورت یسکو (فَلَمَّا تَبَيَّنَ) پس راست بایستاد چهره اهل علم بر آنچه مأمور است بران یعنی مستقیم شد کار خود یا بایستاد بر صورت اصلی خود (وَهُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَى) (وَأَوَّلُهَا) بلکه تر بود از آسمان یعنی نزدیکی در مطلع آفتاب تا پیغمبر او را دید و هیچ کس جز رحیل عم را در صورت ملکوت ندیده غیر از حضرت مصطفی عم و او را در نوبت دیده در نوبت ادل که او را بر صورت اصلی خود دید و بیهوش شد و چون بیهوش آمد چهره اهل علم را یافت نزدیکی خود نشسته دستی بر سینه مبارک دی و دستی بر کفش نهاده و حق سبحانه ازین چهره (ثُمَّ دَنَا) پس نزدیکی آمد چهره اهل علم به پیغمبر عم بعد از آنکه او را دیده و بیهوش شده بود (فَتَدَلَّى) پس سر فرو داد و به جهت سخن گفتن بادی (فَكَانَ) پس بود مسافت میان چهره اهل علم و آفتاب قوسین میان دو کمان بلکه (أَوَّلُ نَفْسٍ فَآوْحَى) بلکه کمتر از آن پس وحی کرد چهره اهل علم و ظاهر است (إِلَى عِبْدِهِ) به سوی بنده خدا که محمد است عم (مَا أَوْحَى) آنچه وحی کرد خدای تعالی یعنی با چهره اهل علم گفت و انوار بعضی ضمایر را جمع بحق است و بعضی به پیغمبر عم بدین نوع کشم زنی پس نزدیکی شد محمد عم به حضرت احدیت یعنی مقرب در نگاه الوهیت گشت بمکان و منزلت نه منزل و مکان فتمی بس فرودستی کرد یعنی سجده خدمت آورد خدای تعالی را و چون آن مرتبه بواسطه خدمت یافته بود دیگر باره در وظیفه خدمت افزود و در سجده و در قرب نهیست که اقرب مایکون الله من رب ان یكون ساجداً ذکراً قاب قوسین او ادنی کنایه است از آنکه قریب و تقریر محبت بواسطه تقرب با فهم در صورت تمثیل مؤدی شده هر عادت عظمای عرب آن بود که چون تائید عهدی بود و توثیق عندی خواستندی که انقضای آن را نباید هر یک از معاقد آن کمان خود را عاخر ساخته بایکدیگر انضمام دادندی و هر دو یکبار قبضه گرفتن و یکبار کشیده با اتفاق یک تیر از آن بینداختندی و این صورت از ایشان اثر است بآن معنی بود که موافقت کلی میان ما تحقیق پذیرفت و مصداقیت اصلی بر وجهی تمهید یافت که بعد از آن رضا و تسخیم یکی موجب رضا و تسخیم آن دیگری است پس گوید در این آیت با عنایت آن معنی بودی شد که محبت و فرست

پیغمبر هم با حق صیغه بشاکیده یافته که مقبول رسول مقبول خداوند است و هر آینه مصطفی مردود و نگاه خدا  
و علی هذا التماس و نزد محققان دینی اثبات است بر مکان نفس مقدس او و تملی بر سر لادل مطهر او مکان  
قاب قوسین بمقام روح مطیب او و ادانی بر تبه سر منور او و نفس او در مکان خداست بود و دل او در منزل  
محبت و روح او در مقام قربت و صرا و در مرتبه مشاهدت شریف ابو الحسن نوری را قدس سره از معنی  
این آیت رسیدند جواب داد که جایکه جبرئیل عم گنج نوری کیست که ازان سخن تواند گفت \* نظم \*

\* خبر برین زدند و دجهات \* \* برده او شد متیق نو ذرات \*  
\* تبرگی هستی از دور شد \* \* برگگی پرده از نور شد \*  
\* کیست که ان پرده شود کار ساز \* \* ز مرده گوید ازان پرده باز \*

قاومی الی عبد و ما وحی بس وحی کرد خدا بنده خود آنچه وحی کرد بخشی عاقلانند که ادلی آن است که تعرض  
بآن وحی نکنیم و در پرده بگذریم و جمعی گویند آنچه ازان وحی در خبی یا اثری ندارد سیده باشد ذکر آن هیچ  
نقصان ندارد و در ان باب و آیات بسیار وارد شده و در جواهر التفسیر سطحی تمام یافته این باب  
در اختصار می رود اول آنکه مضمون وحی این بود اگر نه آن است که دوست میدارم متابذ با است  
تو بر آینه باطحاب بر ایشان طلی می کردم \* دوم آنکه حق صیغه فرمود که ای محمد انادانت و ماسوی ذک  
خاقیه لاجاک ایشان در جواب فرمود که یارب انادانت و ماسوی ذک \* حرکت لاجاک \* ضمیمه آنکه امت تو  
طاعت من بجای می آمد و عصیان نیز می در نه طاعت ایشان برضای من است و عصیت ایشان بنضای  
من پس آنچه برضای من از ایشان صادر شود اگر باند که و با تصور بود قبول کنم زیرا که کریم ام و آنچه  
بنضای من از ایشان در وجود آید اگر چه بزرگ و لعیا باشد در گذارم زیرا که رحیم ام (مَا كَذَّبَ الْقَوْمُ)  
دروغ نگفت. ل محمد با محمد (مَارَأَى) آنچه دید این مرتی بقول اول جبرئیل است عم و بقول ثانی حق سبحانه  
و اکثر صحابه بر آنند که حضرت رسول الله عم خدا می را در شب معراج دیده در معالم آورده که جمعی بر آنند  
که حق صیغه پیغمبر را عم در دل دی نهادند بد دل مشاهده نمود \*

\* بیت \*

\* کلام سرمدی بی نقل بشنید \* \* خداوند جهان را بی جهت دید \*

\* در ان دیدن که میرت حاصلش بود \* \* دلش در چشمش در دلش بود \*

(اَللّٰهُمَّ ارِنَا عَلٰی مَا يَوْى) آيا مجاهد می کنید با من بر آنچه دید در شب معراج و مجاهد آن بود که صفت  
بیت الله سند و خبر کاروان بر شنید (وَلَقَدْ رَاَهُ) که دید جبرئیل عم را بصورت اصلی او

(وَقَوْلُهُ الْآخِرَىٰ لَا) بیکار دیگر (عِنْدَ مَدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ) نزدیک درخت سدره المنتهی و آن درختی است که علم خلائق بدان منتهی می شود و اعمال ایشان نیز به انجمنی رسد و بر نمی گذرد و به قضا مشهور و معنی آن است که خدای تعالی را دیدم بار دیگر و قریبیکه خود نیز یک سده بود و قول ابن عباس رضی الله عنه این است که بیغمصر ندای را در شب معراج دیده دل در نوبت دید در معالیم آورده که آن حضرت را هم در آن شب عروج بها بوده برای درخواست تخذیف ناز و شایسته که این روایت ثابت و در بعضی از عروجها بوده باشد (عِنْدَهَا) نزدیک سدره المنتهی است (جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ) بهشتی که آرامگاه مقتدیان یا مودای ارواح شهیدان است. بیغمصر هم دید جبرئیل را عریان یا خدای را (إِذَا يَغْشَى السَّدْرَةَ) آن هنگام که پوشیده بود سدره را (مَا يَغْشَى) آنچه پوشیده بود یعنی لما یکبار بسیار جمیع بود و در آن درخت بر هر رنگی ماکم بود و گویند بر حوالی آن درخت تنگانی طیران می کردند چون پروانه های زیرین یا پوشیده آن بود و کرم یا بود (مَا زَاغَ الْبَصَرُ) میل نکرد چشم محمد صلی الله علیه و آله یعنی بچپ و راست باز نگذاشت (وَمَا طَغَى) و درنگشت از حدی که مقرر بود و دیگر بستن وی را در این آیت ستایش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم است که در آن شب پرتو انبیا بر روی ذره از ذرات کائنات نیز میگذرد و دیده دل حضرت شاهد جمال الهی می شود \* نظم \*

\* در دیده کشید کمال ما ز اغب \* فی زاغ بگا که در دل ما غ \*

\* می را اند بر ارق عرش پر داز \* تا بحکم ما زد و پر داز \*

\* پس پرده ز پیش دیده بر خاست \* بی پرده دید آنچه دل خواست \*

(وَلَقَدْ رَأَىٰ) و بچند ای سوگند که دید محمد صلی الله علیه و آله در شب معراج (مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ) از آیات بزرگوارش آفریدگار خود و بزرگترین نشانی بزرگوار دید چون جبرئیل صلی الله علیه و آله که با شصت و پیر یک از شش قنبر و در غلبه آنحضرت سدره المنتهی و عرش عظیم و کرسی و ستار عجایب مایه و ملکوتیه (أَقْرَأْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ) خبر دید مرا که لات و عزی (وَمَنْ أَلَمَّا لَئْلَةُ الْآخِرَىٰ) و منات سوم دیگر می تواند کرد اینها را که خدای کرده است لات بنی بوده است مرتد و باطل و یاقینش را بنوعی و عزی درختی است که غطفان آنرا می پرستیدند و منات مخمره است که هرگز در آن طواف می کردند یا بنی ساسل که بنو کعب عبادت آن می نمودند و معتقد کفار آن بوده که در درون برنجی چینی است و این جهان یا مایه کائنات الله اند و حق سبحانه و تعالی (أَلَكُمُ الذَّكْوَةُ) آیا شمار افزون تر باشد (وَلَكُمُ الْآفَاقُ) و مرزهای را آماده دانستم این قدرت (إِذَا) آن هنگام که چوین باشد (قَسَمْتُ ضَرْبِي) قسمی آورده مار است و بی اع

چیزی را اگر از این بنگ دار بد بخان خود نیست و پیدا (ان هی) نیستند آنها الا اسماء) مگر نامی چند  
 که بدان (سَمِعْتُمُوهَا) نام نهاده ایم ایشان را (انتم و ابائکم) شما و پدران شما از روی خود یعنی نام  
 آبرو ایشان اطلاق کرده ایم و از معنی الوهیت ایشان را هیچ نیست (مَا أَنْزَلَ اللَّهُ) نازل خدا نیست  
 خای (بِهَا) عبادت ایشان (مِنْ سُلْطَانٍ) هیچ حجتی که بنگ در آن زده بر خصم مسلط شود (إِنْ يَتَّبِعُونَ)  
 پیروی نمی کنند مشرکان در بر ستش بمان (إِلَّا الظَّنُّ) مگر شک و گمان و اینست توهم آن کرده اند که علم  
 ایشان حق است (وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ) و متابعت نمی نمایند مگر آنچه می خواهد نفسهای ایشان یعنی از روی  
 طبع را متابعت اند و آنچه شیطان می آید در نظرایشان (وَلَقَدْ جَاءَهُمْ) و هر آینه آمد به ایشان (مِنْ  
 رَبِّهِمُ الْهُدَى) از پروردگار ایشان کتاب و رسال که حسب هدایت اند (أَمْ لِلْإِنْسَانِ) آیا هست مر  
 انسان را یعنی کفر انرا (مَا تَمْنَى) آنچه آرزو برسد از شناعت بمان یا آنکه گوید جراحات بندگان و قاتل  
 نهاده اند (وَاللَّهُ الْآخِرُ وَالْأُولَى) پس مرطای و است ملک آخرت و مہاکت و بنابر خواهد هر که خواهد  
 دهد و کسی را بر و نکم نرسد (وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ) و بسیاری از فرشتگان (فِي السَّمَوَاتِ) در آسمانها که  
 اسیر دارند بجز آن بشناعت ایشان (لَا تَغْنِي شَنَاعَتُهُمْ) سود نمکند در خواست ایشان (شَيْئاً) چیزی را  
 (إِلَّا آمِنَ بَعْدَ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ) مگر پس از آنکه دعوی و بندگان تعالی در شناعت ایشان (لِمَنْ يَشَاءُ)  
 برای هر که خواهد از آنکه که ایشان شناعت نمایند یا برای هر که اراده کند از مردمان که آسان او را شناعت  
 کنند (وَيَرْضَى) پسند دندای آنکس و برای شفع شدن یا شفع گشتن (إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ)  
 بدستی آنکه نمی گردند (بِالْآخِرَةِ) برای آخرت (لَيَسْمُنَّ الْمَلَائِكَةُ) هر آینه نام نهند فرشتگان را (تَسْمِيَةً  
 الْأَنْفُسِ) نام نهادن بندگان یعنی می گویند بنات الله اند (وَمَا لَهُمْ) و نیست ایشان را (بِه) بمان بر که  
 می گویند ایشان را امانت (مِنْ عِلْمٍ) هیچ دانشی (إِنْ يَتَّبِعُونَ) در پی نمیروند بدین گفتار (إِلَّا الظَّنُّ) مگر  
 چیزی را از ظن یعنی حق را بر علم ادا که توان کرد و ظن را در معرفت حقائق اعتباری نباشد (وَأَنَّ الظَّنَّ)  
 و بدستیک گران (لَا يَغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً) از حقیق حق یعنی دفع کند از طاب خدای چیزی را اگر  
 نازل شود (فَافْرَضْ عَنْ مَنْ قَوْلِي) پس روی گردان از آنکس که روی می گرداند (مَنْ ذُوْنَا) از آنکه  
 ما که قرآن است (وَلَمْ يُرِدْ) و نمی خواهد بدین خود (إِلَّا الْحَبْوَةَ الدُّنْيَا) مگر زندگانی دنیا را (أَذَلِكَ) این  
 دوستی دنیا اختیار کردن آن (مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ) طاعت رسیدگی ایشان است از دانش و از آن  
 آنچه از توانسته بودند بلکه است ایشان بر جمع داوود آن مصداق و موقوف است و بعضی عاظم اعراض

بآیت القتال منسوخ دانند (إِنَّا رَجَعَكُم بِرُءُوسِكُمْ أَفَرَأَيْدُكُمْ) (هُوَ عَلَّمَ) وادوانا تراست (بِمَنْ صَلَّی)  
 بکسی که گمراه نشود (عَنْ سَبِيلِهِ لَا) از راه که دین اسلام است (وَهُوَ عَلَّمَ) وادوانا تراست (بِمَنْ)  
 (اهْتَدَى) بکسی که راه یافته است بحق و هر یک را جزا فرخورد خواهد داد (وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ) و در  
 خدا براست آنچه در آسمانهاست از موجودات علویه (وَمَا فِي الْأَرْضِ لَا) و آنچه در زمینهاست از  
 مخلوقات سفلیه و او مالک هر است و قادر بر جرای ایشان پس ای ایشان! القیامت خواهد آورد (وَالْجِجْزِي)  
 تاجر زاده (الَّذِينَ أَسَاءُوا) آنانرا که بد کرده یعنی کافر شدند (بِمَا هُمِلُوا) بقوت آنچه کردند یعنی بآتش و دوزخ  
 (وَيُجْزِي الَّذِينَ أَحْسَنُوا) و باو استس دهد آنانرا که سیکوئی کردند و بتوحید قایل شدند (بِالْحُسْنَى) (ج)  
 پیاداش نیکو که بهشت است (الَّذِينَ أَحْسَنُوا) محسنان آنانند که ایشان (يُجْتَنِبُونَ) پرهیز کنند و یا یکدم مشرک  
 (كَبَانُوا إِلَّا نَحْمِلَ) از کبرهای گناه یعنی گناه کبیره را که در آن باب و عهد واقع شده یا برای وی حدی منکر گشته  
 (وَالْقَوَّاحِش) و قاصصهای بزرگ را یعنی زنا بخصوصه که افحش کبائر و اکبر فواحش است (إِلَّا  
 اللَّعْمُ ط) مگر که صغائر است که اگر کسی بگد آنچه اندک و خرد بود از گناه یا بخاطر اذیت و از قوت بغل  
 نیاید و مغفود است (إِنَّ رَبَّكَ) بخودتقی که آفریدگار تو (وَأَسِعُ الْمَغْفِرَةَ ط) بسیار آمرزشش است  
 چه مغفرت او و در سده هر گناه گاران را

\* بیت \*

\* کرم بار گناه ما کمران است \*

\* بحر کرم تو بی کران است \*

\* ما و اگر از حد برون است \*

\* حق تو ز جرم ما برون است \*

(هُوَ عَلَّمَ بِكُمْ) وادوانا تراست باحوال شما (إِذَا أَنْشَأَكُمْ) چون بیافرید شما و یعنی آمده ای آفرینش شما  
 کرد (مِنَ الْأَرْضِ) از زمین یعنی از خاک پدر شما آفرید و دانست احوال و احوال و اعمال شما را  
 (وَإِذَا أَنْتُمْ) و آن وقت که شما (أَجْنَّةٌ) خردان بودید (فِي بَطْنِ أُمِّهِاتِكُمْ) در شکمهای مادران خود عالم  
 بود کیفیت امور شما (فَلَا تُزَكُّوا) پس ستایش مکنید (أَنْفُسَكُمْ ط) نفسهای خود را به بی گناهی و بسیاری  
 جزو خوبی او صاف در کتاب آورده که هرگاه کودکی از بود بمردی گرفته ای که ادمه یق است حضرت  
 رسول الله ص شیده فرمود که بود و روغ می گویند هیچ مولودی نیست در شکم مادر الا که او یا شقی است  
 یا سمیه و این آیت نازل شد که وادوانا تراست باحوال شما در سبب ای خالقیت و وقتیکه کودکی خرد بود  
 در شکم مادر پس خود را ستاید و قوی آن است که بعضی مردم گفته اند روزی ما وحی ما آیت آمد که  
 سبایش مکنید خود را (هُوَ عَلَّمَ) وادوانا تراست (بِمَنْ اتَّقَى) به کسیکه تقوی در زد و در میان خود

مخلص بود آورده اند که ولید بن منبیره در پی حضرت دست است بهانه تمام می رفت و استماع کلام می نمود مشرکان و یهود سرزنش کردند که دین پدران را می گذاری و ایشانرا بضایات نسبت می دادی جواب داد که هر کس که از خدا بخواهد ای می ترسم یکی از کلمات گفت این مژده مال من به اگر خدا بخواهد می شود من بردارم ولید شرط کرد و بعضی از ان مال بداد و باقی بخیل کرد و این آیت آمد (أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ الَّذِي فِيهِ تَوَقَّى) آیا دیدی آن کسی را که از پیروی حق و وی بگردانید (وَأَعْطَى قَلِيلًا) و بداد اندکی از مال خود از برای رشوت تمایل خدا بخواهد (وَأَنكَرَ) و باز داشت باقی را پس چهل و بخیل با یکدیگر جمع کرد (أَعِندُوا) آیا دیدی او است (عَلَّمَ الْغَيْبَ) و انشای چیزهای پنهانی (فَقَوَّيْكَ) پس او می بیند یعنی می داند که صاحب او از خدا بخواهد داشت (أَم لَمْ يَنْبَأْ فِي صُحُفٍ مُّوسَى) آیا خبر کرده نشده به آنچه در صحیفه های موسی است عم یعنی تو ریت (وَأَنبَأَهُمُ اللَّهُ الَّذِي وَفَّى) و در صحیفه ابراهیم عم آن کس که وفای کرد در تسلیم نفس و روح و مال و ولد بخدای یافا کرد و بنظر است اسلام کرده جز است معنی آیت این است که آیا دیدی باید خبر داد و آنچه در صحیفه ابراهیم و موسی عم است و آن کلام است (الْأَنزِلُ) آنکه بر نه او (وَأَنزِلُ) نفسی بر نه او (وَوَزَّرَ أَخُو) بار گاه نفسی و بگویند او بگویند بار خود را و دیگری حواله می کند (وَأَن لَّيْسَ) و دیگر آنکه نیست (لِلْإِنْسَانِ) مراد می را (إِلَّا مَلْعُونًا) مگر آنچه سعی کند یعنی چنانچه کسی را آگاه دیگری نمی گیرند بواسطه دیگری مناب نمی گردانند در میان گفته که این آیت منسوخ است که در صورت ظهور مذکور شد که ایمان را با صلح آبار نفعت و در کرامت می کنند (وَأَن مَّعِيَّةً) و آنکه سعی خود را یعنی همان که در آن سعی نموده باشد (مَوْفَى يَوْمَ) زود باشد که بر بیند در میزان عدل در روز قیامت (فَمُ يُجْزَى) پس پاداش دهند مراد را (الْجَزَاءَ الْآوَفَى) پاداشش نام آن نیز انجیر همان شرفش (وَأَن إِلَى رَبِّكَ أَلْمَنَتَهُ) و آنکه بسوی پروردگار نیست نه است و خدایان و رجوع ایشان (وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى) و آنکه خدای او می خنداند و می گریاند نش و در غمگین می گرداند یا می خنداند اهل بهشت را در بهشت و می گریاند اهل دوزخ را در دوزخ یا زمین را می خنداند نباتات و می گریاند ابر و ابله و ان و نه بعضی خنده و گریه بود و وعید است یا بطاعت و معصیت یا باقبال بجن و اعراض از او (وَأَنَّهُ هُوَ أَمْحَى وَأَحْيَى) و آنکه خدای او می میراند و زنده می زند یعنی قادر بر اعیاد امانت او است و بس یا می میراند بوقت اجل در دنیا و زنده می زند در قبر یا او زنده است بابت موت و حیات است و گفته اند مرده می زند کافران را بجز کت و زنده



می گرداند و سائر ابریزفت و بقول جمعی امانت و ایمان بجهل و علم آفت یا بخیل و جود یا بعدل و فضل  
و نیز در محققان بهیبت و انس است یا باستان و تخیل امام قشیری (مؤد) که می میراند نفوس  
زاهدان را با تار مجاهدت و زنده می گرداند قلوب عارفان را با نوامشاهدت یا بملکه کرامت فانی  
المرسانه بر همه از جام بقای پالیده جشان

\* هر که از بود او فانی کنی \* \* پر ز گوهرهای روحانی کنی \*

\* شک بنگار اثر بهشت حیوان دهنی \* \* بعد کشتن جان جادیدان دهنی \*

(وَأَنَّهُ) و آنکه در مصحف ابراهیم و موسی هم است آن است که خدای (خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ) بیازید انسان را  
دو صنف الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى (مِنْ نُّطْفَةٍ) از آب منی (إِذَا تَمَنَّى) و تکیه ریخته شود در رحم  
آدم و حوا هم و عیسی هم ازین حکم مستثنی اند (وَأَنَّ عَالِمَهُ) و آنکه بر خدای است (النَّشْأَةُ الْآخِرَى) (لَا)  
آفریدی دیگر که بهشت است در قیامت (وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَى) و او است آنکه تو بگرگند مال نقد (وَأَقْنَى) (لَا)  
و صرمایه دهد یا نعم و استعیاغنی سازد بقناعت و راغنی گرداند بدان (وَأَنَّهُ) و آنکه خدای (هُوَ رَبُّ  
السَّعْدَى) (لَا) او است آفریدگار شعری و شمر بیان دو کوب اندکی را غمضا گویند و او شعری است به  
است و دیگر عبود و ادبانه است و مراد ازین سخن شعری او است و آب کیده که یکی از ابداد مادی  
پیغمبر هم است او را می بر سنده و باقریش در عبادت اصنام مخالفت می کرده و قریش آنحضرت هم  
را این الی کیده می گفته سحمت خلافت با ایشان (وَأَنَّهُ أَمَلَكٌ) و آنکه خدای هلاک کرد (عَادَانَ الْأُولَى) (لَا)  
قوم عاد نهمین و اگر است بود بود و علی نبینا علیه السلام و نبی از ایشان که بنو لثیم می گفته و وقت  
هلاک قوم عاد در که مقام داشتند بعد از ایشان ظهور کردند و ایشان را عاد اهری گویند (وَأَحَادَ)  
و هلاک کرد قبیله شود را (فَمَا أَبْقَى) پس مانده است از ایشان کسی را (وَقَوْمُ نُوحٍ) و هلاک  
کرد قوم نوح هم را (مِنْ قَبْلُ) پیش از عاد و نوح (إِنَّهُمْ كَانُوا أَهْلًا) بد و ستیکه بودند ایشان (أَظْلَمَ  
وَأَطْفَى) سنگار تر از پدر برنده تر در شرک و عدوان بر نوح هم و بسیار بخانده مذود و نه صد و پنجاه  
سال که دعوت فرمود اندکی بوی این آوردند (وَالْمُؤْتَفِكَةَ) و شهرستان قوم لوط هم را (أَهْوَى) (لَا)  
بنفانده اند از آنکه جبرئیل هم برداشته بود یعنی آنرا زیر و زبر کرد (فَفُتِحَتْهَا) پس بپوشید آن شهرستان را  
(مَا غَشَى) آنچه بپوشید یعنی سنگهای نشان داد که بران بارانید (فَبَيَّ الْأَعْرَبُ) پس بکه ام  
نستهای بروردگار تو (أَتَمَّ أَرَى) (شک می آری و بدال می کنی مخاطب و لید بن مفره) است یا هرادی

خالق یعنی هرگاه که ایشان را نوحی بگوید و او را ایزد گردانی و تهدید نمودی و سنگ بر او نهدی تا به وحش شدی و از دعوت بازماندی (فَدَّعَا رَبَّهُ) پس نوح عم نوحان را فریاد کرد (اَیُّیَّی مَغْلُوبٌ) بآنکه من مغلوب قوم خود شدم و بایشان ستاست نمی توانم کرد (فَأَنفَضُونَهُ) پس با انتقام کشش از ایشان برای من (فَقَتَحْنَا بَابَ مَكَّتٍ) و بکم برای طاب ایشان (أَبْوَابَ السَّمَاءِ) و برای آسمانها از طرف مجره (بِأَمْرِ رَبِّهِ) بآبی ویران که چهار شبانه روز از آسمان میریخت بر دوام و درین مدت منقطع نگشت (وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ) و بکم در زمین (حِیْثُ) چشمهای ما از وی نبارانبار آمد (فَأَلْتَقَى الْمَاءُ) پس ملاقی شد آب آسمان و زمین (عَلَى أَمْرٍ قَدَرٍ) بر کاردی که قضا شده بود بر ایشان یعنی قوم نوح بملاکت بطوفان (وَحَمَلْنَاهُ) و برداشتم نوح را عم یاهر که بدو ایمان داشت یعنی سوار گشتیم ایشان را (عَلَى ذَاتِ الْأَوَاحِ) بر کشتی که خداوند لوحها بود یعنی تختهای پهن و در (وَنُوحٍ) و خداوند سوار سازد و بکشتی را بد آن بند کند (تَجْرِي) بر رفت آن کشتی (بِأَعْيُنِنَا) بر نگه داشت ما و این طوفان واقع شد (جَزَاءَ لِمَنْ كَانَ) برای پاداش کسیکه (كَفَرَ) بگریه و بدو ناسپاسی کرده بود و بر نعمت وجود او یعنی نوح عم (وَلَقَدْ أَتَوْكَأَهَا) و بدو سستی که ما بگذشتیم این قصه را (آیة) نشانه دو میان مردمان بکشتی نوح عم و او در زمین با فردی از جزیره عاصی و جبرقی و در قصص هست که اوایل این امت آن کشتی را دیده اند (فَقِيلَ مِنْ مَدْکِرَةٍ) پس هیچ ندیده است که از آن جبرقت گیرد (فَكَفَى كَذَابٍ) پس چگونه بود مقصود من در دنیا که هر بطوفان بملاکت و بدو (وَنُذِرُ) و بیم کردن من قوم را تا بیخ نوح عم (وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ) و بر آینه ما آن گردانیم قرآن را (لِلَّذِکْرِ) از برای یاد احوال امم گذشته (فَقِيلَ مِنْ مَدْکِرَةٍ) پس هیچ موعظه شنوده است که بند گیرد بدان (كَذَبْتَ هَذَا) بکذب کرده عاده مرده را (فَكَفَى كَذَابٍ) پس چگونه بود (كَذَابٍ) طاب گردن من ایشان را باده صحر (وَنُذِرُ) و ترسانیدن من ایشان را از دهنه قیامت بزبان پیغمبر ایشان (إِنَّا أَرْسَلْنَا) بدو سستی که فرستادیم ما (حُلَیْمٍ) برایشان (وَنَحْنُ صَوْرًا) بادی صنعت باو از مهربان و هو لناک (إِنِّي يَوْمَ تَحْسِبُ) در روز شوم (مُسْتَدْرِكٌ) بیوسته است حکام بافته است او و آن روز چهارشنبه آخرین بود از ماه سفر (تَذَرِ عَمِ النَّاسِ) بر کند و از جای برود قوم عاده (كَانَهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مَنفَعَةٍ) گویا که ایشان از اعظم اجسام بخماری درخت فرمانده برکنده شده از بیخ و بر زمین فنا و این خود طاب و بدو (فَكَفَى كَذَابٍ) پس چگونه باشد طاب من و آخرت (كَذَابٍ) و نذر (وَنُذِرُ) و وعیدی که ایشان را بدان

ع ٨

یم کرده ایم ( وَلَقَدْ يَسْرُونَ الْقُرْآنَ ) و بدو سست که ما آن س ختم قرآن را که بر زبان عرب فرستادیم ( الْمَذْكُرَ ) از برای بند گرفتن ( فَهَلْ مِنْ مَّذْكُورٍ ) پس آیا هیچ بنده گیرنده هست ( كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِكُذُوبٍ كَرْهٍ قَوْمَ ) نمود صالح هم را ( بِالْقَدْرِ ) بریم کردن و پند دادن به بنمایان ایشان مرا ایشان را ( فَقَالُوا ) پس گفتند ( أَبَشْرًا مِثْلَ ) آیا آدمی را از جنس ما ( وَاحِدًا ) یگانه که هیچ تبع و حشم ندارد ( نَتَّبِعُهُ ) پیروی کنیم ما او را هیچ فضلی نیست بر ما ( إِنَّا إِنَّمَا بَدَلْنَاهُ بَنَاتٍ لِّلَّذِينَ كَانُوا يُشْرِكُونَ ) در گمراهی ( وَهُمْ عَمْرٍ ) فرد جنون ( أَلَلْقِي ) آیا القاء کرده اند ( الذِّكْرَ عَلَيْهِ ) بر و وحی را ( مِنْ بَيْنِنَا ) از میان ما یعنی از قوم نمود او را بنزول وحی اختصاص دادند ( بَلْ هُوَ خَمِيمٌ ) بلکه او ( كَذَّابٌ ) دروغ گوئی است ( أَشِرُّهُ ) خود پسند و سیزه کننده می خواهد که بر او ترجیح کند حق سبحانه فرمود که ( سَيَعْلَمُونَ خَدًّا ) زود باشد که بداند فردا که عذاب ایشان فرود آید بار و زقیامت معلوم کند که ( مِنَ الْكَذَّابِ الْأَشْرُ ) کیست دروغ گوئی یا شیرین تر از چمن قوم نمود و تکذیب کردند صالح هم را و سر او را طبعیدند که از سنگ نافه پیردن آرد ( إِنَّا نَحْنُ الْغَالِبُونَ ) بدو سست که ما پیردن آورنده نافر بودیم ( فَتَنَّا لَهُمْ ) برای امتحان مرا ایشان را تا خلق بداند که سبب عذاب ایشان بر بود صالح را گفتیم ( فَأَرْفَعْنَاهُمْ لَكَاهِمَانِ ) نگاهبان ایشان باش و بر زمین که با نافر به می کنند ( وَاصْطَبِرْنَاهُمْ ) و شکیبائی در باز از قوم ( وَنَبِّئْهُمْ ) و آگاه گردان ایشان را ( أَنَّ الْمَاءَ ) آب که آب پناه ( قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ ) بخش کرده شده است میان ایشان و نافر و زنی از ان ایشان و انعام ایشان و زنی غاس از ان نافر ( كُلُّ شَيْءٍ ) هر نصیبی از ان آب ( مَّحْتَضَرٌ ) حاضر گردانیده شده است مرعاب او را یعنی حاضر شد و عذاب او در نهایت خود و بهره بردار و ( فَتَنَّا دُونًا ) پس بخواند قوم نمود ( صَاحِبَهُمْ ) یار خود را که قدرین حالت بود برای حق نافر ( فَتَعَاطَى ) پس بگرفت شمشیر خود را و بر سر راه نافر در کمین نشست ( فَتَعَقَّرَ ) پس پل کرد نافر را و آنرا که حق نافر و دوزن بودند عزیز و صدوق و سبب آن بعضی سالقه مذکور شد در سوره هو و صدوق این عم خود مصدع بن مهران را به حال خود و عده داد و عزیزه یکی از دختران خود را نامزد قدرین سلف کرد و هر دو بر راه گله نافر کسین کردند و چون نافر از آب بازگشت اول بمصدع رسید و او تیری میخانه که با یسای نافر را برهم داشت و خست قدرین را از کسب گاه پیردن آمد و شمشیر نافر را پل کرد و چون از بای در آمد او را قطعه قطعه کردند و میان قوم مقدس معاضد و پجه آد بکوه ضویر آمده س با ننگ کرد و از آنجا آسمان رفت و گویند او نیز گشته شد بعد از سه روز عذاب بر نمود نازل گشت ( فَكَيْفَ كَانَ ) پس چگونه بود ( هَذَا بَشَرًا ) عذاب من مرقوم نمود ( وَانْزُرْ )

وایم کردن من بر است صالح هم (إِنَّا أَرْسَلْنَا) بدو ستیکه ما فرستادیم (عَلَيْهِمْ) بر ایشان (صَاحِبَهُ  
وَاحِدَةً) قریبای یگانه یعنی یک مریح جبرئیل هم (فَكَانُوا) پس گشتند انبیا و اول آن آواز (كَهَشِيمِ الْمُخَضَّبِينَ)  
مانند گیاه در هم شکسته که سازند جای گوشتن ایشان آن را بر هم نهاده باشد و ریزه ریزه شده (وَلَقَدْ يَسْرَنَا  
الْقُرْآنُ) او در ستیکه ما آن را (لِلَّذِكْرِ) برای یاد گرفتن تا به هوات حفظ می کند (فَهَلْ  
مِنْ مَذْكِرَةٍ) پس هیچ یاد کننده هست آن را (كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ) تکذیب کردند قوم لوط هم مراد بود  
(بِالَّذِي رَجَعْنَا) بریم کردن و پند دادن وی بر ایشان را (إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ) بدو ستیکه فرستادیم ما به  
ایشان (حَاصِبًا) باد سی یا ابری سنگ بارنده و برده اهلک کردیم (إِلَّا آلَ لُوطٍ) مگر لوط هم و دختران  
ویرا (نَجَّيْنَاهُمْ) برانیدیم ایشان را از عذاب (بِشَحْرِ) بسحری که عذاب واقع می شده (نِعْمَةٌ مِّنْ  
رَّبِّكَ) بانامی که از نزد یک ما (تَذَكَّرُ) همچنین که انعام کردیم بر لوط هم و نبات او (نَجَّيْنَاهُ) پاداش  
می دهیم به نجات و رحمت (مَنْ شَكَرَ) هر که پاس داد و نعمت ما را اگر او را (وَسَلَّوْا) و انزال کتب  
است و بدان این آرد (وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ) و بدو ستیکه ترسانیده بود لوط هم قوم خود را (بَطَشْتَنَّا) از گرفتن  
بنداب و هلاک ما افتد (أَرْوَا) پس شک آوردند (بِالْأَنْذَرِ) بآن بیم کردن و سبزه آغاز نهادن (وَلَقَدْ  
رَأَوْا وَهَّاءَ) بدو ستیکه طلبیده لوط هم را (عَن صَاحِبِهِ) از مهمانان وی که ملائکه بودند یعنی گفته ایشان را  
که ما را تسلیم کن و لوط هم علی بنیاد علیه السلام ازان ابامی کرد ایشان را پس می داد ایشان در خانه  
شکسته در آمده (فَطَمَسْنَا) پس محو کردیم (أَعْيُنَهُمْ) چشمهای ایشان را و باد وی ایشان را  
کردیم و در خبر است که جبرئیل هم بر خود ایراد می نمود ایشان را بدو ستیکه و گفتیم بر ایشان از ابریه بان  
ملائکه که (فَذَوْقُوا) پس به چشید (عَذَابِي) عذوبت مرا (وَأَنْذَرُ) و آنچه بیم می کرد لوط هم مرشد و ابان  
(وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ) و بدو ستیکه بامداد کرد و قوم لوط هم (بِكُفْرَةٍ) در اول روزی یعنی بوقت صبح آمد بدیشان  
(عَذَابٌ مُّسْتَقَرٌّ) عذوبتی فرار گرفته یعنی دایم بود و باز نداشت تا ایشان را هلاک نکرد و گفتیم ما ایشان  
که (فَذَوْقُوا عَذَابِي) پس به چشید و بکشید عذوبت مرا (وَأَنْذَرُ) و بیم کردن من یعنی خدا می که بفرمان  
من بیم می کند شمار ازان (وَلَقَدْ يَحْكُمُ الْقُرْآنُ) و بر آیه شریف و آن گردانیدیم قرآن را (لِلَّذِكْرِ)  
مرجمی عربی زبان را بر ای فهم کردن معانی آن و دانستن اخبار گذشته بندگان (فَهَلْ مِنْ مَذْكِرَةٍ) پس  
هیچ پندشوند هست که بدان عرت گیرد (وَلَقَدْ جَاءَهُ) و بدو ستیکه آمده (أَلْ فِرْعَوْنَ) بفرعون  
و قوم او بیم که بندگان یعنی موسی و هارون علی بنیاد علیه السلام با آنها که موسی هم قبطیان را بدان بیم

کرد و آن نه آیت بود (كَذَّبُوا) تندیب کردند (بِآيَاتِنَا كُلِّهَا) بهر آن آیات و به آن نگر و بداند (فَاَخَذْنَاهُمْ) پس بگیردیم ایشانرا بعد از آنکه فخر (اَخَذَ عَزِيزًا) گرفتن غالبی که مغلوب نگردد و در گرفتن (مُعْتَدِرًا) توانا بر مملکت مشرکان (اَكْفَارَكُمْ) آبا کفران شما ای گروه عرب (خَبِيرًا) آوی ترو سخنرانده (عَيْنًا اَوْ لِسَانًا) از این گروه مکنه بان که بر شمرده شده یعنی از زبانها و از آنان بقوت و عدالت و صحت و مطربت بهر دو بیشتر میستند و آنان را عذاب و افراد سید ایشانرا هر از آن سه (اَمَّ لَكُمْ) یا آنکه شمارا است ای مشرکان (قِرَاعَةً فِي الزُّبُرِ) به اتق در کتابهای سماوی یعنی براتی نوشته شده بر نام شما که شمارا عذاب خواهد بود (اَمَّ يَقُولُونَ نَحْنُ) آیامی گویند گفتار عرب که ما (جَمِيعٌ مُنْتَصِرُونَ) اگر دهی جمع شده ایم یا ربی دهنده یکدیگر را و بسنج گفته بلا از یکدیگر (سَيَهْزِمُ الْجَمْعُ) زود باشد که هر یکت گروه شود جمع ایشان (وَيَقُولُونَ الدُّبُرُ) و بر گمراشته شده پشتهای ایشان از عرب یعنی هر یک پشته بگیرد اندازد از مرکز قتل و فرار نماید و این صورت واقع شده در روز قیامت پس این آیت یکی از دلایل نبوت و استیلا قرآن است فاروق اعظم و ضعیف می فرماید که چون این آیت فرد آمد حضرت رسول الله هم فرمود که معنی این آیت و انبی دانم که بیست تاگاه و در روز قیامت دیدم که آن حضرت عم زده می پوشد و می گوید سیه زم الجمع و انهم که معنی آیت بر بود و به همین قتل و امر و بهر بیست ایشانند نیست (بَلِ السَّاعَةُ) بلکه روز قیامت (مَوْعَدُهُمْ) و عدگاه عذاب کلی ایشان است (وَالسَّاعَةُ) و عذاب قیامت (اَنْ هِيَ) صحنه ترو باهول تر و اصرار و تلویح تر و ناخوشتر است از عذاب دنیا (اِنَّ التَّجْرِمِينَ) بدست که مشرکان (فِي ضَلَالٍ) در گمراهی اندازد و احق در دنیا (وَسُعِيرًا) در عذاب و مشقت یاد و آتش سوزان در آخرت (يَوْمَ يُسْحَبُونَ) کشیده شوند (فِي النَّارِ) در آتش و دوزخ (هَلْی وُجُوهُهُمْ) بر رویهای خویش یعنی ایشان را بر روی ایشان می کشند و دوزخ می افکند و می گویند (اَنْ يَقُولُوا) بپوشید (مَسَّ سَقَرًا) سوزان و دوزخ یعنی حرارت آتش و الم آنرا (اِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلْقْنَاهُ) بدستیکه ما هر چیز را آفریده ایم (بِقَدَرٍ) باندازه حق و در مرتب بر مقتضی حکمت یا هر چه آفریده ایم خدایست و مکتوب و در لوح محفوظ و حکم ازلی قبل از وقوع بدان پیوسته لایم از هفت تیسر و سست تبدیل و در راست

\* شعر \*

\* قضی الله امر او جف القلم \* فما شأني بوجد و ما لا علم \*

\* بیت \* سر بر خط لوح ازلی دار و تجویس \* کز زهر حرام رفت تمام در کمانده \*

(وَمَا أَمْرُنَا) و نیست فرمودن ما هر چیز را که بگوین آن خواهیم (اِلَّا وَاحِدَةً) مگر یکبار و اهد که آن کن است

باینست امر ما لهما قیامت که یک فعل ( کَلِمَةٍ بِالْقَصْرِ ) چون گمراستن چشم در سده است و سهود است  
 می گمراستن قیامت را یک چشم زدن یا بیم ( وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا ) و در حدیثیکه ما هلاک کردیم ( أَشْهَاءُكُمْ )  
 اشها و امثال شمار از کافران در زمانهای گذشته چنانچه درین سوره شبیه به ( فَهَلْ مِنْ شَكُّوا ) پس  
 است می بیند گیرند که از حال ایشان عبرت سردار ( وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلَرٌ ) و هر چیزی که کرده اند کفار گذشته  
 ( رَحِ الْزُّبُرِ ) کتب است در لوح محفوظ زبر کتابها را گویند و لوح را زبر گفت با اختیار آنکه اصل هر کتابها  
 آنست یا خود هر افعال ایشان نوشته است در نامهای ایشان که بدست حفظ است ( وَكُلُّ شَيْءٍ كَذِبٌ ) و  
 هر چیزی و بزرگی از افعال و اقوال و افعالی که از اولین و آخرین صادر شده و خواهد شد ( مَسْتُطَرٌ ) نوشته  
 شده است و بران یادش خواهند یافت ( إِنَّ الْآتِقِينَ ) بدستیکه بر هر کاروان و تره کاروان ( فِی جَنَّتِ )  
 در پیستنا اند و در قیامت ( وَفَقَرٌ ) و در جوید و چشمها یعنی بوس نامها شستن بر آنها و بقول بعضی  
 نهر یعنی زو شنی و سدا کی است یعنی اهل انوی در بهشتها باشند در قیامت و سعادت و ضیاءها فکنا و  
 که در ضیق و غلامت گذرانند و دیگر نمایان باشند ( فِی مَقْعَدٍ صَدِيقٍ ) و در مکانی بسندیده که در و نه لغو  
 باشد و نه انهم از امام جمع صابق رض منقول است که حق سبحانه آن مکان را بعدق وصف کرد  
 پس نه نشسته و روی مگر اهل مدق سنی روح فرموده که آن مکانی است که حق تعالی راست گرداند  
 در آن ده که با و لیا کرده و دوستان در آن مقام باشند ( عِنْدَ مَا يَكُنِ ) نزد یک پادشاهی ( مَقْعَدٌ )  
 توانا بر هر چیز صاحب بر الحقایق روح فرموده که مقعد صدق مقام و طاعت تربت است که در مرتبه حدیث  
 متحقق شود در کشف الاسرار آورده که کلر حد رفتم تقریب و تخصیص دارد یعنی اهل قرب فردا  
 در آن برای بدان اختصاص خواهند داشت و حضرت پیغمبر هم امر و زدن صراحت مخصوص بدان بوده  
 که اینست حدیثی و بعضی و چون رفته یک فردا خواص بدان نازند امر و زبایه ادبای وی بوده  
 پس از رتبه اعلا فردای او که نشان تواند داد

نظم

- \* ای محمد سر لایزالی \*
- \* مرا آه جمال دی الهامی \*
- \* مهان ایست حد رانی \*
- \* صاحب دل لا بنام عالمی \*
- \* از تربت حضرت الهی \*
- \* منی بر سبزه که خواهی \*
- \* قربی که مبارکش بسند \*
- \* در جو صا فخر و گنج \*
- \* حکم گفته بود عبارت آنجا \*
- \* بیک نرسد اشارت آنجا \*

سورة الرحمن مكية بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ( ) وهي ثمان وسبعون آية

چون حضرت بنیامیر هم کافران را از اسم رحمن خبر داد گفتند ما رحمن را نمی شناسیم این سوره نازل شد و گفته آمد که اهل که طغی میزدند که فلان و فلان قرآن را بد محمد می آموزند این سوره آمد که (الرَّحْمَنُ) خداوند بسیار بخشنادش که رحمت او بهر چیزی را فرا رسیده (هَلُمَّ الْقُرْآنُ) بیا موخه است قرآن بر هیبت خود را بر آن بر و سوار یعنی آسان گردانیده مراد از آموختن و دیگر آنرا آموزانیدن (خَلَقَ الْإِنْسَانَ) بیافریدند ای جنس آدمیان را (هَلُمَّ الْغَبِيَّانَ) بیا موخت ایشان را و دشمن کردن مافی الضمیر بنطق و کتابت یا خلق کرد آدم هم را و علم و آسمان بد و آموخت بیا بود آورد و محمد هم را و بیا موزانید وی را بیان آنچه بود و هست باشد چنانچه مفسرین تعبیرت عالم الاولین و الاخرین ازین معنی خریده به (الشَّجْنَ) آفتاب (وَالْقَمَرَ) ماه میزد (يُحْشِبَانِ) حسابی معلوم یعنی بر وجهی که حق سبحانه و تعالی مقرر فرمود و سبب ایشان را در بروج و منازل و در آن فصول و اوقات شناخته می شود (وَالنَّجْمَ) و گیاهی که بر دیده و آن واقع نباشد یعنی بر روی زمین سبب شود چون بعضی از بقول (وَالشَّجَرُ) و گیاهی که آنرا است فنی باشد و بر آن قائم بود یعنی درخت (يُحْشِبَانِ) ازین می برند طای را بطبع و طوع چون فرمان برداری سبب آن از اهل تکلیف یا سجود ایشان سبب ایشان است و گفته اند ما را بسجود ایشان توقف نیست چنانچه بر تعبیر ایشان که قال الله تعالى وكن لا تقهون سبحهم (وَالسَّمَاءُ رَفَعَهَا) و برداشت و جهان آسمان را بالای زمین پانصد که راه (وَوَضَعَ الْمِيزَانَ) و بیا زید یا سوزل گردانید ترازی را یا الهام داد خلق را بکینیت اتقان (الْأَتَقُوا) برای آنکه از حد درنگزدید (فِي الْمِيزَانِ) و ترازی بوقت داد و ستد یعنی از حد تجاوز نکنید و براسی معامله کنید (وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ) و بای و اید سنجین را (بِالْقَيْطَرِ) بعدل یعنی زبان ترازی را راست دارید (وَلَا تَخْهَرُوا الْوَزْنَ) و کم که بکنید میزان را یعنی کم نمائید در وزن داد و ستد این هر ناکید اهل ترازی را جهت آنست که بوقت دفع میزان قیامت شرمند نشود \* نظم \*

\* هر جو و هر چه که بیا زدی تو \* کم کند از کیل و ترازی تو \*  
 \* هست یکایک هر طای خوش \* و نه جز اجماع بیار غش \*  
 \* با تو نمائسد نهانیت را \* کم و می دریش ستانیت را \*

(وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا) و زمین را بگشود و بپاشد بر سطح آب (اللَّزَامَ) برای آدمیان تا در و قرار گیرد (فِيهَا) در زمین (فَأَكْبَهُ) انداخته است (وَلَنَخْلُقُنَا) و فرمایان (ذَاتَ الْأَكْمَامِ) خداوند این

قاف یعنی ادره یا پاره یا باو امیکه مشفق شده و عذاب باشد و تخصیص فرما از او که جهت انجیل او است و مشایقی که با انسان دارد چنانچه در جواهر التفسیر مبین شده (وَالْحَبُّ) و در زمین در آن است (ذُو الْعَرْفِ) خداوند برگ خشک مراد از دانه آنجیری است که از آن قوت می سازند چون گندم و جو و بر آن و عصف گیاه است که دانه از او جدا می شود (وَالْبُرْجَانُ) و در زمین ریانی است یعنی مسیر نم که بی می کنند مراد آن است که در زمین مشمار انحصار داده ام بعضی خوردنی و بعضی بی می کردنی (فَيَأْتِي الْأَعْرَاقُكُمْ) پس ای آدمیان و پریان بکدام از نعمتهای آفریده گار خود که گفته شود شکذبان • بکنید می کنید و انکار می نمائید که از دست به انکه سی و یک درین سوره این کلمات تکرار یافته جهت آنکه این سوره مشتمل است بر ذکر نعم الهی پس بعد از ذکر نعمتی این الفاظ ابراد فرموده تا با صانع و قاریان متنبه شوند بر کثرت نعم و گفته اند تکرار برای دفع غفلات است و تاکید حجت و تذکیر نعمت و در صحیح حاکم روح از جابر بن نفیل کرده که حضرت پیغمبر عم این سوره را تا آخر بر ما خواند بعد از آن فرمود که مرا چیست که شما را خاموش می بینم هر آینه من نیکوتر اند از شما در وجو اب و این سوال و من هیچ باز نخواهم نمای الا در بکلمات بان الا که ایشان گفته و در بعضی من نمک و بنام کذب قلک الحمد یعنی ما هیچ چیز از نعمتهای تو ای پروردگار ما نمک بپس نمی گیریم پس تر است ثنا و ستایش (أَخْلَقَ الْإِنْسَانَ) یا فرید آدم عم و اگر بد را نس است (مِنْ صَلَافٍ) از گل خشک (كَالْفَخَّارِ) مانند سفال پخته که اگر دست بروی زنی آید از کله (وَأَخْلَقَ الْجَانَّ) و یا فرید جان را اگر پدر و من است (مِنْ هَارِجٍ) از زمانه صافی بی و و (مِنْ قَارِ) از آتش و گویند مارج از آتش است که نبات مسرّخ و سبز و زرد بیکدیگر آمیخته گردد بعد از باندی و بیزی آتش • دو باب هم از حضرت ثانی فتوحات مذکور است که مارج آتش است همزد و چون هوا را آتش مشتعل گویند پس جان مخلوق است از دو عنصر آتش و هوا آدم آفریده شد از دو عنصر خاک و آب چون خاک و آب بهم مستترج شده اند آن را الطین گویند و چون هوا و آتش مختلط گردد آن را مارج خوانند چنانچه تامل در بشر با انسانی آب است و در رحم و تا میل در جن با انسانی هوا و در رحم انسانی و میان آفرینش جان و آدم مدت شست هزار سال بود (فَيَأْتِي الْأَعْرَاقُكُمْ) پس بکدام نعمتهای از نعمت پروردگار خود که شمار از کل مارج آفریده و دولت حیات از زانی فرمود (تُكْذِبَانِ) • انکار می کنید (رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ) آفریدگار دو مشرق است یکی مشرق تابستانی را و یکی مشرق زمستانی (وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ) آفریدگار دو مغرب صیفی و شبنوی مرشمس را و در اختلاف



بشریقین و مغربین انواع نماید است از اختلاف فصول و حد و ث آتی بهر فصل تعاقب دارد ماکه شروع  
آفتاب موجب طیب میشت است و غروبش سبب آسایش و راحت (فَبَآئِيَ الْآلَاءَ رَبِّكُمَا)  
پس بکه ام ازین نعمتهای پروردگار شما تَنَكِّذَ بَانَ (جمود می و زید و مکر آن می شود (مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ)  
و راه داد و دریای یکی خوش و شیرین یکی شور و تلخ تا بمراد (يَلْتَقِيَانِ) (یکدیگر می رسند و آن بحر فارس  
و روم است که در محبت یکدیگر باقی می شوند (يَتَغَفَّحَا) میان هر دو دریا (بَرْزَخُ) مانعی و حاجزی و پیرده  
است از قدرت خدا یا از زمین یا از جزایر که بسبب این (الْأَبْغِيَانِ) افزونی نمی جویند هر یکدیگر یعنی با هم  
نمی آمیزند تا عامیعت هر یک باطل نشود یا از حد یکدیگر مفر شده تا و از نمی نمایند تا آنچو میان ایشان است عرق  
نگردد و اگر یکی بر دیگری غلبه کند نفع بر طرف رود و منافع بسیار برین دو بحر متفرع است (فَبَآئِيَ الْآلَاءَ  
رَبِّكُمَا) پس بکه ام ازین نعم آفریدگار شما که مشتمل بر مصالح کلیه است (تَنَكِّذَ بَانَ) (انکار می کنید  
(مَخْرُجُ) (بهرین می آید (مِنْهُمَا الْقُلُوبُ) ازین دو دریا یا از بحر مخرج مروارید کمان (وَالْمَرْجَانُ) و مروارید  
و بزره و این جواهر است که بدان آرد آبش کنید و از غریب و غرخت آن قواید باید داین نعم ظاهر است  
(فَبَآئِيَ الْآلَاءَ رَبِّكُمَا) پس شما بکه ام ازین نعمتهای پروردگار خود (تَنَكِّذَ بَانَ) (تکذیب نمی نمایند  
و گفته اند مراد بحر آسمان و بحر زمین است که هر یکی منافی می شوند و امر طاری است که منع می کند  
از ریای آسمان را از نزول و دریای زمین را از صعود و از دریای فک قطرات بر دریای زمین و یخ  
بدان حد و در می آید و آزان لای منفعت می گردد و امام قشیری روح فرموده که بحرین خوف و طاعت است  
قبض و بسط یا انس و هیبت و برزخ حدت بی علت و احوال صافی و مرمان لطیف و اذی صاحب  
کشف الامراء شرح می کند که بحرین خوف و طاعت مسلمانان راست و ازان گوهر زرد و ورع پیران آید  
و بحر قبض و بسط خواص مومنان راست و ازان جواهر فقر و بد و ز و بحر انس و هیبت انبیاء و صدیقان  
و ازان گوهر فشار دی نماید صاحبش در منزل بقایا ساید

بیت

از قعر بحر فنا گوهر بقایابی \* و اگر ز غوطه خوری این گوهر گمایی \*

(وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ) و مرند ایر است و اذن کشتیه های نو و دنده و حصص و قشون شاه بخشنه  
نوبرتن آورده شده (فِي الْبَحْرِ) در دریا (كَأَلَا عِلَامٍ) مانند کوهها در باندی و بزرگی و آفریدن کشتی و  
روان کردن آن در دریا چرات امتناع نندگان است از قطع مسافت بسیار و در زمان اندک و وقوع  
نجات و ممالک داین نعمتها عظیم است (فَبَآئِيَ الْآلَاءَ رَبِّكُمَا) پس بکه ام از نعمتهای آفریدگار خویش

(تَكْذِبَانِ) منکر می شوید کَلَّ مِنْ عَلَیْهَا هر کس که بیزاری است از ذوی الخیر و (فَانِ) فَا نیک اند  
یعنی سرانجام فلان شود (وَبِیَقَیْنِ) و یاقین مانند (وَجْهَ رَبِّکَ) ذات پروردگار تو (ذُو الْجَلَالِ) خداوند بزرگی  
و عظمت (وَالْاِکْرَامِ) خداوند گرامی است خداوند گرامی است فضل علم و کرم تمام هر که را مستحق آن باشد (فَبَآئِ الْاِءِ  
رَبِّکُمْ) پس بکدام از نعمتهای آنخیزد کارش که شایسته جز او از فلانی بشمارد آمده شود و کار بسیار  
مرآن را او آگاه کرد و از بقای خود و جمیع حضرت او کند و بر فراوانها فائزند (تَكْذِبَانِ) منکر می کنید  
(یَسْمُکُمْ) می خوانند او را یعنی می طلبند از وی (مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ) هر که در آسمانها زمینها  
است عالمهای خود را بر هر چه محتاجند و ذات و صفات خود (کُلُّ یَوْمٍ) هر وقت (هُوَ فِي شَأْنٍ) او  
در ساختن و پرداختن کاری است داعی را دعا عبادت کند و سالن را عطا دهد و در نعمه و انعام خسته و  
خستگی را شادان گرداند و بیمار را صیج سازد و قوی را بر توبه دارد و گمراه را یارمزد (فَبَآئِ الْاِءِ رَبِّکُمْ)  
پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود از قول توبه و اجابت دعا و آموزش گناه (تَكْذِبَانِ) انکار می کنید  
این عین روح فرموده که مرا سرور و زحار نزد یک خدا می دهد و در ذات یکدست دنیا و شان او و دین بگرد  
امر است و نهی و عطا و منیع و خلق و رزق و اموات و احیاء اعراض و اذلال و دوم روز و مدت آخرت  
و شان آن روز حسابست و عقاب و جزا و سوال و معذرت و مشایب و نزد محققان بوم یعنی آن است  
و آن جزوی از اقل زمانست و در بحر احتمالات آرد و هر که مراد تجلی حق او را بر آبی بر حسب مرتبای  
و مناسب است تعدا و ادعایات و انعامات نیست

\* کل بوم هو فی شان چو شان است بر شان \* یعنی او صاف گدال تواند ارد و بایان \*

\* جلوه حسن تر اغایت و پایانی نیست \* هر زمان جلوه دیگر شود از پرده عیان \*

(صَنَفَرُغْ لَکُمْ) از و باشد که حساب کنیم ما شمار افرای اینچنین معنی قصه محاسبه مجاز است نه فراخی  
که بعد از شغل باشد این کلام بر صبیح تمهید است و وعید چنانچه کسی مناسکی را میگوید  
باش تا بانو پردازم و حال آنکه گویند هیچ کار نمی کند مراد تحریف سامع است اینچنین از وی وعید  
میگوید که قصد حساب شما خواهیم کرد (آیَةُ الثَّقَلَانِ ط) ای دو گدازه بزرگ یعنی انس و جن و عرب آنچه  
بر درگ بر تو و نسبت بود آنرا ثقل گویند که انی مار که فیکم الثقلین و گفته اند ثقل گران بار است و جن  
و انس به یکسب گران باراید تا ببار گناه گران در مانده اند (فَبَآئِ الْاِءِ رَبِّکُمْ) پس بکدام از نعمتهای  
آنخیزد کار شما که تمهید است بحساب نما از اعمال بد منزه شود و تعریف بخواب تا بکرم بی حد امیدوار باشی

(تَكْذِبَانِ) تکهذب می کنید (يَا مَعْشَرَ النَّحِيِّ وَالْأَنْفِ) ای گروه پریان و آدمیان (إِنِ اسْتَطَعْتُمْ) اگر توانید (أَنْ تَنْفُذُوا) آنکه بپروان و پیر و پیر (مِنْ أَقْطَارِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) از کناره های آسمان و زمین و بگمربزید از فضلی من یا از نزول مرکب (فَانفُذُوا) پس بیرون دهید و فرار نمایید (لَا تَنْفُذُونَ) بپایه نرسیده می توانید شد (الْأَبْسَلُطَانِ) گمربزید و تسلط و غلبه دشمنان این وقت نیست بلکه هر جا که رود مرکب لازم شماست و از وقوع آن چاره نداری و گفته اند روز قیامت ملائکه گرداگرد اهل محشر صف کشند و سنادی ندانند که ای آدمیان و پریان این عرصه محشر است اگر توانید بیرون دهید اما نمی توانید رفت گمربزید و بران و شد و اندام این است (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس کدام از نعمتهای پروردگار نیست و دیدی تو چرخ را و آری (تَكْذِبَانِ) وجود می و وزی (يُؤَسِّلُ) فرستاده شود (عَلَيْكُمَا) بر هر که عاصی و شریک باشد از شما (شَوَاطِلُ) زبانه خالص (مِنْ نَّارٍ) از آتش (وَأَحْصَاءُ) و دودی سیاه یعنی یک نوبت زبانه آتش فرستاده دیکر است دود و گوشت خاص و دوی گداخته است که بر سرهای ایشان فرو ریزند (فَلَا تَنْصُرَانِ) پس نصرت نتوانید کرد هر یکدیگر را و منع نتوانید کرد عذاب را از هم دیگر (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که بیم کرد شما را و با شما و بنامش تا باز آید از نافرمانی و پیر و شقی و اشتغال نماید (تَكْذِبَانِ) تکهذب می کنید (فَإِذَا انْشَقَّتِ السَّمَاءُ) پس چون شکافته آسمان برای نزول ملائکه (فَكُنْتُمْ) پس گرد (وَرْدَةً) سرخ یعنی برگ گل سرخ (كَالْدِهَانِ) مانند ادیم احمر یا مانند روغن زیت که بر ساعت بلونی و گمربزید (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس کدام از نعم آفریدگار خویش که خبر کرد شما را از انشقاق آسمان و تاوان آن تا از شدت احوال بوی بنه جوید (تَكْذِبَانِ) تکهذب می کنید (فَيَوْمَئِذٍ) پس آنروز (لَا يُسْئَلُ) پرسیده نشود (عَنْ ذَنْبِهِ) از گناه او (إِنْسٌ وَلَا جَانٌ) آدمی و نه پری یعنی از ایشان سوال استعلام نکند که چه کردید بلکه سوال تو بیخ باشد که چرا کردید یا گمربزید و ابیعلات بشناسند و حاجت بسوال نباشد با وقت خروج از قور ایشان بپرسند و آنچه حق سبحانه تعالی فرمود که کند ما بنهم اجمعین در موقف حساب خواهد بود که هر را سوال کند (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس کدام از نعمتهای پروردگار شما که از احوال آن روز خبر داد تا در ایمان و تقوی ثابت و راسخ باشید که سبب نجات شماست (تَكْذِبَانِ) تکهذب می و وزی (يُؤَسِّلُ) فرستاده

ش باخته شوند که فران (بسیما هم) به است ایشان که سیاه روی و کبودی چشم است یا آثار غم و اندوه  
 در بشه ایشان (فیرحذا) پس گرفته شوند (یا الذواصی) بموی های پشانی بکنار (والا ندایم) و  
 و بقیه میا بکنار یعنی نوبت موی پشانی ایشان گیرند و بدو زخ کشند و نوبتی بای های ایشان گیرند  
 و سرنگون به و زخ افکند (فبای الاء ربکمما) پس بکدام از نعمتهای آفریده نگار خویش که خبر داد شما  
 را از گرفتاری و درد و زخ انگازن گفتا تا از کفر بفریبید (تکذبان) انکار می کنید و بعد از انداختن  
 مشرکان به و زخ ملایکه ایشان را گویند (هذه جهنم التي) این آن دوزخ است که از روی عناد  
 (یکذب) تکذیب می کردند (ههنا العجرون) بآن مشرکان و باور نمی داشتند (یطوفون) طواف  
 می کنند و در خیابان (بینهن) میان و دوزخ (و من حمیم این) و میان آب گرم آن گرمی  
 بنایت رسیده یعنی هرگاه که از آتش اسرافخانه کنند ایشان را فریاد و حس کنند و در میان همین آب گرم  
 اندازند که پیوند های ایشان از یکدیگر بگسلد و پوسته میان جحیم و حمیم می باشد (فبای الاء ربکمما)  
 پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که آگاه کرد شما از هدایت و دوزخیان تا از کفر بفریبید کرده  
 بایان متصف شده از ان نعمات بایید (تکذبان) تکذیب می نماید (ولکن خاف) و برای کسی  
 که ترسد (مقام ربه) از اربابان (جنتین) دو بهشت است یعنی کسی که از  
 موقوف حساب بترسد و ترک معصیت نماید او را دو بهشت دهند جنت عدن و جنت نهم و گویند یکی  
 خلیف انس را بود و دیگر خلیف جن را بود و موضع آورده که دو باغ دهند ایشان را در باره  
 بهشت که هر یکی از ایشان حد دل راه طول و عرض داشته باشد و در میان هر باغ سرائی خوش  
 و میوه های دلگش و حوران مهوش بود محمد کاظم قدس سره فرموده که بهشتی برای خوف الهی است دیگر  
 برای ترک سنای با یکی برای خائف است و دیگر برای خدام و متعلقان او (فبای الاء ربکمما)  
 پس بکدام از این نعمتهای آفریده گار شما که بهشتی می دهد برای ادای طاعت و ترک معصیت (تکذبان)  
 تکذیب می کنید (ذوانا فنان) و بویستند خداوندان است خدایان بسیار باشد  
 هر یکی مثل بر اندازد و گوناگون (فبای الاء ربکمما) پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که بهشتی  
 مثل برایشما را و شمار بهنده عظمی فرماید (تکذبان) انکار می کنید (فیهنا) در باغ (فیهنا)  
 و چشمه (نجدیان) می روند هر جا که بهشتی خواهد و عالی منازل یا آب حل آن یکی تسنیم و یکی  
 بنام بیل در منازل آورده که یکی از آب صافی و یکی از شراب لذیذ (فبای الاء ربکمما) پس بکدام

از نعمتهای آفریدگار خویش که چنین چشمه‌های رحمت و لذت شمار و آن کرده (تُكذَّبَانِ) (جمود می ورزید (فیهما) درین دو جنت (مِنْ كُلِّ فَائِذَةٍ) از هر میوه (زَوْجَانِ) (دو نصف یکی معروف است که دیده باشند و دیده دیگری غیب که کسی ندیده و نه شنیده باشد (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس به کدام از نعمتهای پروردگار پرورنده شما که اصناف ثمرات و فواید بر بنده عظامی زمانه (تُكذَّبَانِ) (منکر می شود (مُتَكَبِّرِينَ) ترسندگان درین بهشتها تکبر کنندگان باشند (عَلَىٰ فُرُشٍ بَطَاطِنُهَا) بر فرشها که استر آن (مِنْ اصْتَبِرَ قِطَّةً) از دینای محکم باشد از هر رگی پرسیدند که اطمین آن از دنیا است ظاهراً آن از پر باشد جواب داد که ظاهر آن از نور است دیگری گفته است که ظاهر آن داخل است درین آیت که تانا نام نفوس ما اخفی لهم (وَجَنَّاتُ الْجَنَّةِ) و میوه درختان این دو بهشت (وَأَنْ) (نزدیک است که دست کشم و قاعده مضطجع بدان می رسد و گفته اند کسی که تکبر کرده و آرزوی میوه کند شایخ درخت میوه فرو در آرد و آن میوه که خواهد بهین دی در آید (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس به کدام از نعمتهای آفریدگار شما که شما را بر تختهای و عرشهای جادش مانده نشاند و میوه لذیذ و لطیف دهد (تُكذَّبَانِ) (انکار می کنید (فیهن) در قصور و منازل این دو بهشت (فَأَصْرَأَتْ الْطَّرْفَ لَاحٍ) کوتاه چشمان اند یعنی حوران که چشم فرو خوابانیده باشند از بگریستن بنیر شوهران (لَمْ يَطْمِئِنَّهُنَّ) نسوده باشند ایشان را (إِنْسٍ) آدمیان (فَبَلَّغَهُمْ) پیش از ازدواج ایشان در بهشت (وَلَا جَانٌّ) (نه چنان یعنی حوران که برای انس مقرونند دست هیچ آدمی بدامن ایشان نرسیده باشد و آنانکه برای جن مقرون شده باشند جن نیز در ایشان تصرف نکرده باشد (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که حوران بدین لطافت بر بندهگان از زانی داشته (تُكذَّبَانِ) (تکذیب می کنید و باور نمی دارید (كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ) (گویند که آن حوران مخلوق از یاقوت و مرجع و صافی و مروارید با کیزه در سفیدی و ضیا (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که حوران بدین صفائی و پاکیزگی برای شما آفریده (تُكذَّبَانِ) (تکذیب می کنید و باور نمی دارید (هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ) آیا جز اینکی کردن در غم باشد (إِلَّا الْإِحْسَانُ) (مگر نیکی کردن در ثواب یا جزای هر که گوید لا اله الا الله و عمان کند ما و امر و نوای محمد الرسول الله عم نیست او را اگر بهشت و حاصل آیت این است که جزای نیکی نیکی است پس جزا دهنده طاعات و ادراجات و مکافات کند شکر و اینهاست نعمت و تقوی و الفرح و توبه را بقبول و دعا را باجابت و سوال را بطا و استغفار را به غنیمت و خوف و نیاز با من آخرت و خدمت را

\* مننوی \*

بسم الله و در بحر الحفایان فرموده که نیست جزئی فنا فی الله الا بقائه

\* هر که در راه محبت شد فنا \* \* یافت او بحر لغت در بقا \*

\* هر که را شیر شوقش سر برید \* \* میوه ذوق اندوخت وصل چید \*

(فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس به کدام از نعمتهای آفریدگار شما که توفیق احسان داد و جزای آن متوجه فرمود (تَكْذِبَانِ) تکذیب می کنید و انکار می نمایید (وَمِنْ ذُنُوبِكُمَا) و جزین دو بوسنه که مذکور شد یافرد و ترا ایشنان (جَنَّتَانِ) دو بوستان دیگر است گفته اند دو بوستان اول از نداشت برای ست بقان و این دو بوستان از نقره برای اصحاب الیمین (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس به کدام از نعمتهای آفریدگار خویش که این هفتها نامزد بندگان می کند (تَكْذِبَانِ) به کرمی شوید (صَدَّ هَامَتَانِ) دو بهشت سبز از بسیاری بهیزی به حیای زنده است (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس به کدام از نعمتهای پروردگار خود که چنین بوستانهای عزیز عظمی کند و صبری موجب روشنائی چشم است (تَكْذِبَانِ ط) انکار می کنید (فِيهِمَا) درین دو بهشت (هَتَانِ) دو چشم باشد (نَضَّا خَتَانِ) جو شده بآب یعنی هر چند از آب بردارند دیگر جو شده (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس به کدام از نعمتهای آفریدگار شما که چنین دو چشمه بسیار آب بشامی دهد (تَكْذِبَانِ) تکذیب می کنید (فِيهِمَا فَاكِهَةٌ) درین دو بهشت میوه بسیار بود (وَنُفَّاثٌ) و فرابان (وَرُفَّانٌ) و اشجار انار تحبب فرماد انار از سیب با محبت تفضیل است زیرا که حرما فاکه است و هم خداد انار میوه است و دو (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس به کدام از نعمتهای پرورنده شما که چنین میوه نابندگان از زانی دارد (تَكْذِبَانِ) انکار می کنید (فِيهِمُ) درین چهار بهشت (خَيْرَاتٌ جَسَانٌ) زمان برگزیده باشند نیکو رویان یعنی حسن خلق ایشان بحسن خلق نیز آراسته باشند (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس به کدام از نعمتهای آفریدگار خویش که شمار احوران و هر یک از دیگری نیکوتر (تَكْذِبَانِ) تکذیب می نماید (حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ) حوران پنهان شده (فِي الْغِيَامِ) در خیر ناکه از در محجوب است و گفته اند مراد خانهاست و بعضی صحیح کرده اند به جمادات و حجاب خانه بود آراسته برای داماد و عروس (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس به کدام از نعمت های پروردگار خود چنین که از دواج طبر به پنهان می دهند (تَكْذِبَانِ) انکار می کنید (لَمْ يَطْمِئِنَّ) ندو و باشند مرایشان را (إِنْسٌ قَبْلَهُمْ) آدمی پیش از منبر ان که پیشان نام زده اند (وَلَا جَانٌ) و نه جن نیز دست برایشان رسانیده اند با که هر یکی اند (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس به کدام از نعمتهای خداوند خویش که از دواج انکار نام زد

ایشان یعنی اهل ایمان کرده اند (تَكْذِبَانِ) تکذیب می کنید که چنین حوزان نگاه داشته ملاکند (مُتَكَبِّرِينَ) اصحاب الیمین تکیه زدگان باشند (عَالِي رُفُوفٍ خَضِرٍ) بر رفش های با بر باشهای صبر (وَصَبْرِي حِصَانٍ) و صباط های قیسی در غایت بکوی (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس بر کدام از نعمتهای پروردگار شما این نعمت ناکند که ورشد (تَكْذِبَانِ) تکذیب می کنید (تَبَارَكَ اَعْمُ رَبِّكَ) پروردگار است نام پروردگار تو از حیثیت الهی آن اعم بر ذات دی پس توان دانست که بزرگی ذات در چه مرتبه خواهد بود و ازین است که هیچ کس از عظمت ذات او خبر نداده و نمی تواند داد

بیت \*

\* بر لب بحر چنین دامنه اند \* خشک لب هم سبدهای هم سبدهای \*

(ذِي الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ) در مرتبه و شرف معنی این اسم برین درج داده که خداوندی که از صفات جلال آنچه اثبات آن مستلزم کمال است ذات بی مناس و نیست است و آنچه صاحب آن مقتضی عزت و کبریا است جناب مقدم از ان منز و معراست و اکثر محققان بر آنند که جلال است و صفات قهریه است: اکرام عبارت از اوصاف لطیفه پس نام ذوالجلال والا کرام جامع باشد بر جمیع صفات الهی را و ازین است که او را اسم اعظم گفته اند و خبر الطوایف از الجلال والا کرام مؤید این قول است

سورة الواقعة مكية بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ( ) و هی ست و تسعون آیه

(اِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ) یاد کن چون واقع شود یعنی حادث گردد قیامت (لَيْسَ لَوْعَتِهَا) نیست در واقع شدن آمدن او (كَذِبَةٌ) دروغی یا برای وقوع او هیچ دروغی موجود نیست بنا بر آن که از ان خبر می دهد صادق است و آن روز (خَافِضَةً) فرو برنده است قومی را با سفلای قاین از روی حال (رَافِعَةً) بر دارنده کرده ای را با علی علیین از راه فضل یا خافض احد او اهل شرف و ارفع است و رافع ادلباز از باب اخلاص و دقاق یا فرد می دارد و تا آنرا که در دنیا خود را مرتفع می داشتند و بر می آورد جمعی را که درین عالم فروشی کردند (اِذَا رَجَّتِ الْاَرْضُ) یاد کن چون چنانچه شود زمین (وَجَالًا) چنانچه بی بران دید که بر بنا کرده است منهدم گردد (وَبُسَّتِ الْجِبَالُ) و رانده شود کوهها (بَعَاءً) رانده بی ناشکسته و پیاره پاره گردد (فَكَانَتْ) پس باشد (هَبَاءً) غباری که دیده می شود و باشد عمار آفتاب و قتیله از نور و رافقه (صَبْأًا) پراکنده و منتشر گشته (وَكُنَّتُمْ) و باشید شما ای مکلفان در آن وقت (اِزْوَاجًا ثَلَاثَةً) اصناف سه گانه یعنی سه گروه باشید در سه مرتبه (فَاصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ) پس اصحاب دست راست (مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ) چه اند اصحاب دست راست تعظیم می کند ایشانرا چونانچو گوئی فان قوم بزرگان اند و بزرگان

وگفته درین است قیام منی تعجب نبردست و اصحاب یسین آنها اند که در وقت اخراج ذریست از صاب  
 آدم هم ایشان راست دی بوده اند یا نام اهل دوران روز بدست راست ایشان دهند یا بهشت و دوزخ  
 و آن بر همین عرش است و گفته اند میسر بمعنی حسن و برکت است یعنی ایشان میسون و سار که مردم اند (وَأَصْحَابُ  
 الْمَشْأَمَةِ) و اصحاب دست چپ (مَأْأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ) (چرا که یار این دست چپ و ایشان وقت  
 اخراج ذریات در شعل آدم هم بوده اند یا نامهای اعمال ایشان بدست چپ ایشان می دهند یا بهشت و دوزخ  
 برده و دوزخ بر چپ عرش است و گفته اند مشام را از نشام گرفته اند و آنان شوم و نامبارک اند  
 (وَالسَّاقُونَ) و بیشی گرفته گان بر هر اقوام یا بیش روان بهشت (السَّاقُونَ) بیشی گرفته گان  
 بایان چون مومن آل فرعون و حبیب بخار و ابوبکر مدین و مرتضی علی رض با آنکه بدو قیله باز گذارده اند  
 یا پیغمبر هم یا اهل قرآن یا پیش روان بعضی جماد یا سبقت گیرندگان به تکیه بر اول (أُولَئِكَ  
 الْمُقَرَّبُونَ) آن کرده اند نزدیک گردانده شدگان بر رحمت و کرامت (فِي جَنَّاتٍ النَّعِيمِ) (در بوستان  
 مشتمل بر انواع نعمت (ثُلَّةٌ مِّنَ الْأُولَئِينَ) گروهی بیشتر از بیشینیان یعنی ائم انبیای گذشته  
 (وَقَائِلٌ) و اندکی (مِنَ الْأَخِيرِينَ) از پسینیان یعنی امت محمد عم مقصود سخن آن است که منافقان  
 ائم یا غیر پیش از منافقان این است اند و بیان آورده که مراد جماعتی اند که انبیایم را معاند دیدند  
 و نبردست ایشان رسید به ایشان گردیده نه نام استان ایشان زیرا که است متابعت پیغمبر مام از  
 هر ائم بیشتر خواهند بود چنانچه فحوا ای انا اکثر الناس تبعایوم التبر اذان خبر می دهد و در حدیث بریده  
 رض مذکور است که اهل بهشت صد و بیست صفت باشند تا دوزخین است من و جهل سابر ائم و این  
 سارقان از اولین و آخرین و بهشت باشد (عَلَى سُرٍّ) بر تختها (مَوْضُوعَةً) بافته بر در و مکمل بد و دیات  
 و زمره (مُتَكَبِّرِينَ) تکبر زدگان (عَلَيْهَا) بران تختها (مُعْتَقَاتِينَ) برابر یکدیگر یعنی روی باری تا بد اوست  
 مستان و سرود باشد (يَطُوفُ عَلَيْهِمْ) می گردند بر ایشان برای خدمت (وَلَدَانٌ) (وَلَدَانٌ) (وَلَدَانٌ) (وَلَدَانٌ)  
 جاریه ماندگان به بیات کو دکی به خدمت خردان زیاده است از خدمت کبار و گویند آراستگان بگوشتوارهای  
 زمین و این کو دکار خدای آفریده باشد برای خدمت بهشتیان و از سلمان رض منقول است که ایشان  
 اطفال مشرکان اند که بخد مت اهل بهشت نامزد شده اند و بر ایشان عواف می کنند (بِأَكْوَابٍ) با کوزه  
 (وَأَبَارِقٍ) و ابرینها (وَكُلٌّ مِّنْ مَّعِينٍ) و جامها از شرابی که روان است در بهشت یا خمرها که صافی  
 چون آب زلال (لَّا يَصُدُّونَ) در در مرکز شده (عَنْهَا) از آن شراب یعنی آن می را خمر نباشد (وَلَا يَنْزِفُونَ) (وَلَا يَنْزِفُونَ)



و نه ای هفتاد و بیست و شش از آن (وَقَالَتْ كَيْفَ) و دیگر بر ایشان می گفتم و نه و بیست و شش (مِمَّا يَنْخَرُونَ) از آنچه اختیار کند و برگزیند (وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَكُونَ) و بگوشت مرغان که الهفت لجه است (مِمَّا يَشْتَبِهُونَ) از آنچه آرد و کند یعنی بر وجهی که خواهند جوشت به یابریان کرده (وَحُحُّ) و بر سبب آن: رحمت طواف می نماید از برای مدت زمان سجد و روحی (عَمِينَ) کشاده چشمان در صفاد لطافت (كَامْتَالِ اللُّؤْلُؤِ) مانند مروارید (الْمَكْنُونِ) پوشیده در صدف که غبار بر روی نشسته باشد و دست اغیار بد و نرسیده (جَزَاءً) پاداش می دهیم ایشان را پاداش و ادنی (بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) بسبب آنچه بودند که عمل می کردند در دنیا (لَا يَشْعُرُونَ) نه شنوند (فِيهَا) در بهشت (الْعُتَا) سخنان بیهوده یا باگفت و زیاد یا سوگنده و زخ (وَلَا تَأْتِيهَا) نه سخن که گفتن آن موجب گناه باشد چون نفی و دشنام (إِلَّا قَائِلًا) بلکه می شنوند سخنی که آن که ام است (عَلَا مَسْلَمًا) تکرار این لفظ دلیل است بر آنکه اهل جنت بر یکدیگر پیوسته سلام گویند (وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ) و اصحاب دست راست است (مَأْ صُحْبُ الْيَمِينِ) چرا که اصحاب دست راست یعنی برادر گرام و ایشان باشند (فِي صِدْقٍ) در زیر درخت کنار (مَخْضُودٍ) (بی خار) خلاف حد در دنیا آورده اند که مسلمانان نظیر روح افگند و آن وادی است از طایف شتمن بر درختی سد گرفته بودی اگر کار اسفل این بودی این آیت آمد که اهل بهشت را حد و باشد بی خار (وَطَلْحٍ مَّنْضُودٍ) و درخت موز و دیو ای آن برهم چیده یعنی از اسفل تا اعلا ی درخت هر میوه باشد (وَطَلْحٍ مَّنْضُودٍ) و سایه کشیده یعنی پیوسته که هرگز زایل نشود مراد از ظل راحت است (وَمَاءٍ مَّسْكُوبٍ) و آب و بران یعنی از جنت حد فرد می ریزد بر بوستانهای دیگر (وَقَالَتْ كَيْفَ كُنْتُمْ) و بسیار میوه (لَا مَقْطُوعَةٍ) نه بریده شده یعنی در هیچ زمانی منقطع نشود و نبات میوه های دنیا که در فصلی باشد در فصلی (وَلَا مَمْنُوعَةٍ) نه منع کرده شده یعنی از خوردن هیچ نوع باز ندارند نه چون میوه دنیا که بی هاست نباید (وَفَرُشٍ) و گسترده دنیا (مَرْفُوعَةٍ) برداشته شده به قسمت یا رفیع الله و بقرآن بعضی فرش کنایت است از زمان مرفوعه یعنی بر تخت بلند نشاند (إِذَا لَمْ يَسْتَيْكُمَا) (إِنْشَاءً) یا فریدیم آمد ای سبب ولادت زمان عمار و دیار (إِنْشَاءً) آفریدنی یعنی بنده از پیری خلق کنیم ایشان را خلقی و دیگر مراد آن است که پیر زمان را جوان سازیم بر یک سن (فَجَعَلْنَاهُنَّ) پس گردانیم ایشان را (أَفْكَارًا) دختران و دوشیزه یعنی هرگاه که ازدواج ننزد ایشان آیند ایشان را بکر بماند (عُزْبًا) دوست داران و عاشقان شوهر خود بیاشد یا باغنج و ناز با شیرین

ع

سخن ( انترابا ) هم زادان مهرنسی و سس ل و شوهران نیز بهمین سن و در بیان آورده که  
 میان را که بهشت آرد بهین سن رسا نه و به شوهر دهند و مجوز را نیز رد کنند بهین سن اگر شوهر  
 نداشته باشد در دنیا به بعضی از اهل بهشت دهند و اگر شوهر داشته باشد شوهر را و از اهل بهشت شود  
 چون امر آن فرعون او را به کی از بهشتیان دهند و اگر توج او بهشتی بود بر وار زانی دارند و اگر زیاده از  
 یک شوهر داشته باشد بهر بهشتی باشد بزوج آخرین نامزد کنند و این زمان را ان اکبیم ( لا ضحی  
 النجمین ) برای اصحاب بهین دست راست و گویا که سایم می پرسد کیانده اصحاب الیمین می فرماید که ایشان  
 ( نَمْلَةُ مِثْنِ الْاَوَّلَیْنِ ) گروهی اند از پیشینیان ( وَ نَمْلَةُ مِثْنِ الْاٰخِرَیْنِ ) و گروهی اند از پسینیان  
 دو اصحاب نزول آمد که چون آیت ذلیل من الاخرین فرود آمد قلوبی رض گریان شد و گفت یا نبی الله  
 ما نگریدیم و قصد یق کردیم و از نجات نیامدیم گمانه کی این آیت آمد که ثلثه من الاخرین حضرت رسول هم  
 آیت بروی خوانند و هم در وض فرموده که رضی عن ربنا و پیغمبر هم گفت از آدم تا من یک ثلثه دار  
 من ثانی است یک ثلثه و در حدیث آمده که اگر جوان تکیه نواخت اهل الجنة دع غریب گشت که  
 اهل بهشت مدد دست مفت باشند و شناسان ازان است من خواهند بود و از اینجا معلوم می شود که  
 هیچ کس از است متابعت آن حضرت هم در دوزخ حادی نخواهند ماند

\* نظم \*

\* نامه برندان دوزخ اصبر \* \* کسی را که باشد چنین دشمنگیر \*

\* نامه بصیان کسی دو گرد \* \* که دارد چنین حید پیش رو \*

( اَصْحَابُ الشَّحَالِ ) اصحاب دست چپ ( اَصْحَابُ الشَّحَالِ ) بهانه اصحاب دست چپ یعنی  
 چه خوار و بی منفارند و دران روز باشند ( فِی سَمُومٍ ) در آتش سوزان یا دودی گرم که حرارت  
 آن در شام ایشان نفوذ کند ( وَ حَرِّیْمٍ ) دودی آبی گرم ستای در حرارت صاعب بیان آورده  
 که چون حرارت سموم در اجساد و اکباد ایشان اثر کند ماه جینه به جمجم چنانچه که از دکان در دنیا آب  
 می طلاند و چون در جمجم افتد از حرارت آن آب بیشتر سازی گردند پس بانه برند بایه و ازان سایه  
 نبر می دهد که ( وَ ظِلٍّ ) سایه ( مِثْنِ یَحْمُومٍ ) از دود صیاه گرم و گویند یحمو م کوهی است از آتش که  
 دوزخیان بایه آن بانه می برند ( لَا بَارِدَ ) عنک نیست مانده سایه ای دیگر ( وَلَا کَرِیْمٍ ) و نه سود رساننده  
 و نه راعت بخشنده و این مذهبها ایشان را بجهت است ( اِنَّهُمْ کَانُوا ) بهر صیغه ایشان بوده اند  
 ( قَبْلَ ذٰلِكَ ) پیش ازین در دنیا ( مُتَرَفِّعِیْنِ ) بنازه صفت پرورده شده گان و تنعم ایشان به محرمات

بود و باغ شهوات (وَكَا نُوا یَصْرِفُونَ) و بودند که اهرار و حی نمودند (عَلَى الْجَنَّةِ الْعَظِيمَةِ) بر گناه بزرگ که شرک است یعنی بر آن اقامت می کردند یا سوگند و دروغ می خوردند بر آنکه حشر نخواهد بود (وَكَا نُوا یَقُولُونَ) و بودند که می گفتند (إِنَّا آمَنَّا) آیا و قسمی که میبریم (وَكُنَّا تَوَّابًا) و گردیم خاک (وَمُظَّامًا) و استخوانهای بلای گشت و پوست (إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ط) آیا ما بر آنگه بخیم از فرط زنده شدن گمان نکردار استقام برای مبالغه است و در انکار (أَوْ أَمَّاؤُنَا الْأَوَّلُونَ) آیا پدران پیشین ما نیز مبعوث شوند (قُلْ) بگو ای محمد صم در جواب ایشان که (إِنَّا الْأَوَّلِينَ) پدر سببیکه پیشینان از آبای شما و غیر آن (وَالْآخِرِينَ ط) و پیشینان از شما و غیر شما (أَجْمَعُونَ ط) بر آنست جمع شدگان (إِلَىٰ مِيقَاتِ یَوْمٍ مَّعْلُومٍ ط) برای وقتیکه مقرر شده از روز معلوم که قیامت است یا هر مجموع اند و در قرط برای مینات حشر که روز معلوم است یا هر محشر و ششم بر مکان حساب یا زمان حساب در روزی که معلوم است مرخص ابر (ثُمَّ نُنْفِکُکُمْ) پس پدر سببیکه شما (إِنَّمَا الضَّالُّونَ) ای گمرازان از راه حق (الْمُكَذِّبُونَ ط) ننگه سبب گندگان مرث و نشور و اخطاب با اهل مکه و امثال ایشان احدی می گوید که شمار فرای قیامت (لَا تَكُونُونَ) هر آینه خوردندگانند (مِنْ شَجَرٍ) از درختی (مِنْ زُقُومٍ ط) که آن زقوم است یعنی شمار ازنده کنند و از آن درخت بخورند (فَمَا لَئُونٌ) پس بر گندگان باشید (مِنْهَا الْبَطُّونَ ط) از میده آن درخت شکمها را (فَشَارِبُونَ) پس آتش منندگان (هَلِیْهِ) بالای زقوم (مِنْ النَّجْمِیْنِ ط) از آب گرم آدرده اند که ذاب جوع بر دوزخیان گمارند تا که بر سر زنده شکم باران از زقوم پس تشنگی بر ایشان غار کند آنگه حمیم بر ایشان عرض کند بسیاری از آن بیات مند (فَشَارِبُونَ ط) پس آتش منندگان از حمیم (شَرِبَ الْهَیْمُ ط) مانند آتش میدان شتران تشنگی زده و در آتش نیافتد یا مثل زمین و بگستان که هر چند آب خورد اثر آن برده بد نیاید یعنی دوزخیان چند آنچه حمیم آتش مند تشنگی ایشان تشنگی نیابد (هَذَا) این ماکول و مشروب (نَزَّلْنَاهُمْ) بر ایشان است (یَوْمَ الدِّینِ ط) در روز جزا همچو ما حضری که برای مهمان آورده و بعد ازین در دوزخ انواع ماکول و مشروب خواهد بود ایشان را که شرح شد و عقوبت آن در بیان نیاید (نَحْنُ خَلَقْنَاکُمْ) ما آفریدیم شما و او را بنده او و شما بدین اقرار دارید (قُلُوا أَتُحَدِّثُونَ ط) پس چرا باور نمی دارید آفرینش خود را و او را متجاوز بر اهل فرد ظاهر است که هر که بر اید اونا است به اعداوت نیز قادر خواهد بود (أَفَرَأَیْتُمْ) آیا خبر دیدید (هَآءِ مُتَمِّدُونَ ط) از آنی که مهر زید در رحم زن (مَا أَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ) آیا شما می آفرینید کوه گان را از آن (أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ ط)

یا مائیم آفرینکار آن دشمنان را بدینکه نالاقی قسم بر شما بران وجود آن نوع گرفتارند می طلبید متولد نمی شود  
 بلکه بر وقت مثبت و طبق ارادت سن می آید (فَنَحْنُ قَدَرْنَا) ما بعد از آفرینش شما تقدیر کردیم  
 (بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ) میان شما مرگ را و مقدر ختم زمان موت هر کس (وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ) (لا)  
 نیستیم بایشی گرفته شده یعنی سرنوشتی بر حکم بایشی تواند گرفت از مونی که مقدر شده تواند گرفت  
 و ما این مرگ را تقدیر کردیم (عَلَىٰ أَنْ تَبْدِلَ) برای آنکه تبدیل کنیم از شما (أَمْثَلَكُمْ) همان را  
 که مانند شما اند یعنی شمارا بسیرانیم و دیگران را بپاریم (وَنُنَشِّئُكُمْ) و بیا فرماییم دیگر بار دشمنان را (فِي مَالٍ)  
 (تَعْلَمُونَ) (در صورتی و بیایاتی که نمی دانید امروز یعنی کفران را در زشت ترین صورتی و مومنان را در بهترین  
 بیایاتی (وَلَقَدْ عَلِمْتُمْ) و بدرستی که دانستید شما (النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ) آفریدن نخستین را که نطفه بودید  
 و عتله شدید تا آخر بدان هم افراد دارید (فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ) پس چرا یاد نمی کنید توانائی حق را بر انشای

\* نظم \*

آخری چه بر که بران قادر است ازین عاجز تواند بود

\* آنگاه که از خلوت نابود \* \* می شد تا بجایگاه وجود \*  
 \* بار دیگر که از سموم هلاک \* \* روی پوشیدم بر پرده خاک \*  
 \* هم تواند با مرگن نیکوین \* \* کار داز گوشه اسجد بیرون \*

(أَفَرَأَيْتُمْ) آیا احوال می نایید (مَّا تَحْرُوقُونَ) از آنچه کشت می کنید و تخم می در زمین می افکندید (ءَأَنْتُمْ  
 تَنْزِعُونَ) آیا شما می رو بایند آن تخم را (أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ) یا ما رو بایند ایم حرث فعل عید  
 است و زرع فعل خدای و در جر آمده که گوید یکی از شما که زرع و لیکن گوید حرث به شن ارض و  
 القای مزود و زنده است و رو بایند از حق سبحانه (لَوْ نَشَاءُ) اگر خواهیم (لَجْعَلْنَاهُ) هر آینه گردانیدیم  
 آن جزیرا که سست است (حُطَّامًا) گیاهی در هم شکسته بیش از رسیدن یا گاهی بیدار (فَطَلْتُمْ تَفْكُوهُونَ) \*  
 پس هر روز باشید از آن قضیه و باید که شگفت مانید یا بر آفت آن اندوه ناک باشید یا از جهل و سعی  
 خود بشماران گردید و می گوئید (أَنَّا لَمَغْرُوقُونَ) آری ما را در ده گیم و منحصرا نماند نظریتن خبر یعنی به دستیکه  
 ما غارت یا ننگیم (بَلْ نَحْنُ مَحْرُوقُونَ) بلکه ما را بهره گانیم از روزی (أَفَرَأَيْتُمْ) آیا خبر باز دهید  
 (الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ) از آبی که می آش میید برای تکمین عطش و زنده گانی شما بوی باز است  
 (ءَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ) آیا شما فرود رسانده اید آن را (عَنِ الْمُنْزِلِ) از بر سر عرش (أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ) \*  
 یا ما فرود رساننده ایم آبی شیرین لطیف را (لَوْ نَشَاءُ) اگر خواهیم گردانیم آن آب را

(أَجَا جَاءَ) تلج و شورو و نفع از وی منقطع سازیم (فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ) پس چرا شکر نمی گوئید خدای را  
 برین نعمت (أَفَلَا تَنْتَهُمُ) انجا را کنید آیا (الْفَارُ الَّتِي يَوْمُونَ ط) از آتشی که میران می آرد (هَأَنْتُمْ) آیا  
 شما (أَنْشَأْتُمْ) میافریده اید (شَجَرَتَهَا) درخت آتش و الا آن مرغ و غنای است (أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِقُونَ ه) ما را آفریننده ایم اهل بهادی شایسته از شجره مرضی کند که می گویند برین خنی از درخت غنای که انی  
 می خوانند می سازند حق سبحانه از میان آن دو شاخ نر که آب از آن می چکد آتشی برودن می آرد و  
 (نَحْنُ جَعَلْنَاهَا) ما گردانیدیم آن آتش را (تَذَكُّرًا) یاد کردنی که چون برین آتش دوزخ را یاد کنید  
 یا آن را تبصره غنیمت ما اهل بصیرت دانند که هر که قادر است بر این احوال آتش از درخت سبز و تر  
 و باد و جو دایمی که در و است که کیفیت ضد آتش است هر آید قادر بود بر نمانده با غنیمت نال و وجود  
 انسان بعد از خشکی و پیرمردگی آن (وَصَدَّاهَا) و ما سخا غنیمت آتش را بهر خور وادی یعنی سبب نفع گرفتن  
 (لَلْمُتَّقِينَ ط) بر مسافران را و مقتدیان را الکناف و بزرگواران و بزرگواران و بزرگواران و بزرگواران  
 (فَسَبِّحْ) پس تسبیح گوئی (بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ) بنام پروردگار بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار  
 (فَلَا أَقْسَمُ) پس سوگند یاد می کنم (بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ لا) بمواقع نجوم قرآنی یعنی اوقات نزول آن  
 یابنده مناد نجوم و مساقط آن صاعب کش ف فرموده که تخصیص مناد نجوم بهست آن است که غروب  
 دلیل زوال است و نزول اثر است لال توان کرد به وجود موثری که تا مراد از احوال نیست یا به طالع  
 که اکابر بید مجازی آن و در همین السعانی آورده که مراد ساجد صحابه و مقابله ایشان است که مشربانه  
 به نجوم که قال عم الصالحی که نجوم باهم اقتدایم تم یا مازل نجوم که بروج آسمان است که فی قوله  
 تعالی و اسماء ذات البروج یا از زمان نجوم که ما مور برجهم شیا بلین شدند و آن وقت مولد حضرت  
 پیغمبر عم بوده و هنگام بعثت او و نام زاهد روح فرموده که مراد نجوم قرآنی است و مواقع آن دل  
 مقدس پیغمبر مام هر چند دل مطهر ادیبی بود اما نجوم قرآنی بسیار بود در تفسیر و احوال و قرائت امام حسن  
 و امام سنانی روح بوقیع خوانده اند مؤید این قول است و نزول قرآن بر قلب مبارک دی منس نزل به  
 الروح الامین علی قلوب ثابت شده (وَإِنَّهُ) و بدینیکه آنچه خدای به و سوگند خور و (لَقَسَمُ) سوگندی  
 است (لَوْ تَعْلَمُونَ) اگر دانید (عَظِيمٌ ط) بزرگ و معتبر حواب قسم چیست (إِنَّهُ) بزرگوار و بزرگوار آنچه آن  
 حضرت عم بر شمای خواند (الْقُرْآنَ كَرِّمٌ ط) هر آینه قرآنی است بزرگوار و بسیار نفع به شستن است  
 بر احوال عاوی که در باب مصالح معاش و معاد و کار آید یا اگر ایمی است نزل خدای و ملائکه و جو سنان یا عاقل

و قد روی دیگر و معرزا است این قرآن نوشته است (فی کتب مکتوبه) در کتابی پوشیده و نگاشته شده  
نزد یک خدای در لوح محفوظ (لایمسه) ننشاند لوح را یعنی مطلع نشود بر آنچه در دست (الآنظره) است  
مگر با کبریا یعنی ملائکه که مظهر اند آنکه در اوقات ادوات رویه کتب لوح گوید که مراد سفره اند و کرام  
بربره و بعضی ضمیر را طایفه قرآن دارند و مراد مصحف است یعنی مس نماند مصحف و اکبر باک شده گان  
از ادوات ظاهر آیت لقی است و مراد نهی و معنی آن این یعنی جنب و محدث باید که مس نماند و  
فقیهای ماکی دشت فعی روح محدث و جنب و حائض را تجویز نمی کنند حمل مصحف و مس آن و جنبه گویند  
محدث و جنب دارد و است حمل مصحف و مس آن و حائض را نه و نزد الم اعظم روح نشاید  
محدث و جنب و حائض و اندک از اسس مصحف مگر باغافیه منصفا از و در و نوا و مذکور است که جنب  
و حائض را بقول ابو یوسف روح جایز است که تا بت قرآن و قنیه که لوح بر زمین بودند بر کنار و نزد  
الم نذر روح هیچ وجه را نیست و بعضی مس و حمل بر قرأت کرده اند و از این عمر رض منقول است  
که دو ستر بنزد من آن است که قرآن نخواند کسی مگر آنکه ظاهر باشد صحنه بن فضل روح فرموده  
که مراد از این طهارت تو حید است یعنی باید که فرموده آن کسی قرآن نخواند و این هماس رض  
نهی می کرد از آنکه یهود و نصاری و انجلیین دهند از قرأت قرآن و محققان گفته اند که مراد از مس اعتقاد  
است یعنی معتقد نباشد قرآن و آنکه با کبره دلان که مومنانند با عمل به قرآن نگاه است احکام قرآن  
نماند مگر جمعی که با کبره شده باشند به و توفیق از لوث غزالان یا علم به ان یعنی تفسیر و تادیل آن را  
ندانند الا آنها که مرایشان پاک باشد و چید قدس سره فرموده که باکی مریه نئی ماسوای اله است  
کبر سنائی روح فرموده

پیت

\* جمال حضرت قرآن نقاب آنکه بر اندازد \* \* \* در دوازده بابک معنی مجرب بیند از فوغا \*

و بحر الحقائق آرد که مکاشف نه شود با سواد قرآن مگر یک پاکیزه گردانوث توهم غرور و غیرت  
و سر تمام شهو و حق در مایای خلق و شهو و خلق در مایای حق و این معنی میسر نه شود جز بقنای ث به  
دشهو و در شهو بی  
\* بیت \*

✽ بیت ✽

• چون تجلی کرد اد صاف قدیم • پس به سوز و صف حادث را کایم •

[illegible]

(وَتَجْعَلُونَ) و می سازید (رِزْقَكُمْ) روزی یعنی بهره خور را از قرآن (اَنْتُمْ تَكْذِبُونَ) (۱) آنکه تكذیب كنید مراد ایامی گردانید شكر روزی خواران را كه نسبت یاران بآب وهو اكید و این تكذیب صحنه خداست (فَلَوْلَا) پس چرا نه (اِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ) (۲) چون برسد روح بخمره مگاو در وقت مرگ (وَأَنْتُمْ حَمِيمُونَ) و شما آن هنگام (تَنْظُرُونَ) (۳) می نگارید سمیت (وَلَنْحُنَّ أَقْرَبُ) و ما نزدیكتر ایم (إِلَيْهِ) بدان منضم (مِنْكُمْ) از شما (وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ) (۴) ولیكن شما نمی بینید و نمی دانید و آن قرب بلام قدرت و ریت است (فَلَوْلَا أَنْكَلْتُمْ) پس چرا نه اگر مسند شما (غَمُومٌ) بینین (لَا) غیر از اواده شدگان در قیامت (تَرْجِعُونَهَا) باز گردانید روح را به جسد (إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ) (۵) اگر راستید راست گویان طمخس آیت آن است كه اگر شما را انكاد حشر و جزا است می گویند پس چرا باز نمی گردانید روح را بر تن خود و قیامه بخلق رسیده (فَأَمَّا إِنْ كَانَ) پس اگر باشد ستونی (مِنْ الْمُقَرَّبِينَ) (۶) از نزدیک گردانیده شدگان مدركه ربانی یعنی از سابقان بود (فَرُوحٌ) پس مراد است راحت یا رحمت یا آب فی باخلاصی از غم یا مضرت یا فرح و اینها در قبر بود و قیامت (وَرِيحَانٌ) (۷) روزی جاودانی یا بوی خوش یا تحت ملائكه بار بجان مشموم و اینها در بهشت باشد (وَجَنَّتُ نَعِيمٌ) (۸) و دیگر اورا است بهشت یعنی ادراك بوستان پر نعمت (وَأَمَّا إِنْ كَانَ) و اگر باشد آن وقت کرده (مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ) (۹) از اصحاب دست راست (فَسَلَامٌ لَّكَ) پس سلامت است مرا ترا ای سكه كه هستی (مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ) (۱۰) از اصحاب یمن و اشهر آن است كه سلام بر تو ای محمد از اصحاب یمن كه برادران تو اند یا مرده سلامت باد از ایشان یعنی شاد شو كه ایشان سلام اند از هر آفات (وَأَمَّا إِنْ كَانَ) و اگر باشد مرده (مِنْ الْمُكَذِّبِينَ) (۱۱) از تكذیب كنندگان بخدای و رسول (الضَّالِّينَ) (۱۲) گمراهان از طریق حق (فَقُذِّلْ) پس مراد است پیش کش در قبر (مِنْ حَمِيمٍ) (۱۳) از آب گرم کرده در دوزخ یا دوزخ (وَتَصْلِيَةٌ جَهِيمٌ) (۱۴) دوزخ آردن در دوز قیامت در آتش سوزان (إِنْ هَذَا) بدو سكه آنچه گفته شد و رشتن این سه گروه (لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ) (۱۵) بر آینه آن حق یقین است یعنی راست و درست و بی گمان (فَسَبِّحْ) پس تسبیح گوی (بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ) (۱۶) بنام پروردگار بزرگ خویش یعنی تنزیه كن او را بذكر نام خمسه فرجام او از آنچه لایق عظمت و كبریاى او نباشد یا نازگزار بذكر پروردگار خود قولى آن است كه بگوی سبحان ربی العظیم و در جرآدم كه بعد از نزول این آیت حضرت رسول الله ص فرموده كه اجعلوا نافی ركوعكم

سورة الحديد مدنية (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) وهي تسع وخشرون آية  
 (سُبْحَ اللَّهِ) نماز گذارد و بر ستش کرد و هرگز ایراد (صَافِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) هرگز ایراد آسمانها است  
 از خاک و هرگز ایراد زمین است از میوه آن است که تسبیح گفت مرخصه ایراد بهایی باد کرد و آنچه  
 در آسمانها است از ملک و ستاره و غیره و در آسمانها است از زمین است از حیوان و جماد و نبات  
 و غیر آن پس تسبیح عام باشد فی کل ما خلق الله از زبان بعضی تسبیح گوید و ظلال بعضی سبیه بود گما قال  
 الله تعالی و ظلالهم بالغدو والاصال (وَهُوَ الْعَزِيزُ) و خدا ای غالب است در هر چه خواهد (الْحَكِيمُ) دانای  
 هر چه فرماید (لَهُ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) مراد راست بادشاهی آسمان و زمین که موجد آن است  
 و متصرف در آن (يُخَيِّبُ) زنده می گرداند در آخرت (وَيُهَيِّئُ) و می سپرد در دنیا (وَهُوَ عَلَى كُلِّ  
 شَيْءٍ شَافٍ) و او بر هر چیز از انصاف و احیاء (قَدِيرٌ) توانا است (هُوَ الْأَوَّلُ) او است پیش از همه آشیاء  
 و بدید آمده آنها یعنی قدیم ازلی است که او را به ایت نیست (وَالْآخِرُ) و پس از تمامی  
 موجودات او است یعنی باقی ابد است که آخرت او را نهایت نیست

\* فقول \*

اول ادا اول بی ابتدا \* آخر او آخر بی انتها \*

\* بیت \* بود نبود این چه بلند است و پست \* باشد و این نیز باشد که هست \*

(وَالظَّاهِرُ) و آشکارا و او را بکثرت دلائل (وَالْبَاطِنُ) و نهان حقیقت ذات او از تعقل بر عالمی  
 اقوال مفسران و مذکران و مخفیان و دین آیت از حد و متناهی و ز کرده و بشری تمام و بسطی لا کلام  
 در جواب ابراهیم میر سست ثبت یافته اینجا و قول اختصار میر و صاحب کشف الاسرار فرموده که  
 زبان رحمت از روی اشرف می گوید ای آدمی خالق عالم در حق تو چار طایفه اند \* اول گردویی که در اول  
 حال ترا بکار آید چون پدر و مادر \* دوم جمعی که در آخر زندگانی دست گیرند چون اولاد و احفاد \* سوم زمره  
 که آشکارا با تو باشند چون دوستان و یاران و خدایان \* چهارم فرقه که نهان با تو معاش کنند چون زنان  
 و کنیزان رب العالمین می گوید اهتمام بر خلق ظاهر و بر خلق نهان یکسان و کار بر خود ایشان را پسندار که  
 اول منم که ترا از عدم بوجود آوردم و آخر منم که باز گشت تو بمن خواهد بود و ظاهر منم صورت تو بمن و چیزی  
 خوب تر منم یا از منم باطن منم که سزایز حقایی در دل تو و در دست نهادم

\* رباعی \*

\* اول و آخر تو کیست عدوت و قدم \* ظاهر و باطن تو کیست وجود و عدم \*

\* اول بی انتهای آخر بی ارحام \* ظاهر بی پند و چهره باطن بی کیف و دکم \*



و ترجمه الحفایق آورده که اول است در همین آخریت و آخر است در همین اولیت و بر همین سوال  
ظاهر است در همین باطنیت و باطن است در همین ظاهریست از شیخ ابو سعید خراز قدس سره را بر حدیث  
که خدای را بجز شافی گفت با آنکه همان انجماء جمع کرده پس این آیهست خواند و فرمود که مقصود نیست  
جمع افکار و الا از حیثیت دایره و اعتبار و احد در آن واحد

\* قطعه \*

\* اولی و هم در اول آخری \*

\* باطنی و هم در این دم ظاهری \*

\* نوعی بر همه احوالات \*

\* دایره پستی بذات \*

(وَهُوَ يَكْلِي شَيْءًا) داد و بهره چیز (حَلِيمٌ) داناست اول و آخر نزد عالم اوست و باطن  
نسبت و انش او یک (هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ) او است آنکه بیا آسمان  
و زمین را انداخت کامله (فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ) در مدت شش روز تا ملائکه مشاهده کنند و ثواب آنها را چیزی  
پس از چیزی (ثُمَّ اسْتَوَى) پس قصد کرد (عَلَى الْعَرْشِ ط) بنده بمرحش و اجزای امور متعاقبه به و  
بر وفق ارادت خود (يَعْلَمُ) می داند (مَا يَلْجِئُ) آنچه در آید (فِي الْأَرْضِ) در زمین چون تحسی که کارند  
و قطرات بناران و گنجینها و حیوانات (وَمَا يُخْرِجُ مِنْهَا) و می داند آنچه بیرون آید از زمین چون نبات  
و معدنیات و برخی از دافن در دنیا بعضی کنوز و نام موقی در آخرت (وَمَا يَنْزِلُ) و می داند آنچه فرو آید  
(مِنَ السَّمَاءِ) از آسمان چون باران و برف و تگرگ و ملائکه و احکام (وَمَا يَعْرِجُ) و آنچه بالا برد و  
در آید (فِيهَا ط) در آسمان چون اعمال و دعوات و ملائکه که بهای بندگان می نویسد (وَهُوَ مَعَكُمْ)  
و خدای با شما است عالم و قدر و قدرت و محو و بفضل و رحمت خصوصاً (إِنِّي هَا كُنْتُ ط) بهر جا که شما  
باشید یعنی معیت عالم و قدر و قدرت بهر بی حال از شما جدا و متک نبود و این معیت نیز بمقتل مفهوم  
می گردد بلکه ذوق آن را به شرف در یابد

\* بیت \*

\* این معیت می گنجید در بیان \*

\* فی زمان دار و دهر و دلی مکان \*

(وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ) خدای به آنچه شما می کنید (بَصِيرٌ) بینا است و بران فرا خواهد داد (لَهُ مُلْكُ  
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ط) مراد است حکم گذاری و فرمان روائی در آسمان و زمینها بلکه از این کلام  
به جهت آنست که اول تعاقب باید آورد و ثانی با عادت چنانچه می فرماید (وَالِلَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ)  
و بسوی خدای باز گردیده شود و عواید کار (يُولِجُ اللَّيْلَ) در آید شب را (فِي النَّهَارِ) در روز  
یعنی از زمان شب در روز از اید (وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ ط) در آید روز در شب و از شب به از زمان

و در نسب زیاده گفته با مخالف فصل اول اربعه (وَهُوَ عَلِيمٌ) و دانایان است (بِذَاتِ الصُّدُورِ) با آنچه  
 در دلها پوشیده است (أَمِنُوا بِرُوحِي كَمَا مَنِ ابْنُ (بِاللَّهِ) عِزِّ امْرِئٍ وَادْرَاكَ كَيْدَانِهِ (وَرُوحُوهُ) در فرستاده  
 بود که محمد مر است و نصرت حق می نماید (وَلَا تَقْفُوا) و نه پیچید (مَعَا جَعَلَكُمْ) از راهی که گردانیده است نصرت خدا می  
 شمارد (مُسْتَخْفِينَ) خفای گنایان را تعریف (فَقِيْطُ) در این معنی از آن ملتها که در دست دیگران  
 بوده و بعد از فوت ایشان بشمار رسیده و در راه خدا بذل کنید (فَالَّذِينَ آمَنُوا) پس آنانکه گردیده اند  
 بخیر و رسول (مِنْكُمْ) از شما (وَأَنْفَقُوا) و نفقه کردند مال خود را بر کوه و جهاد و سایر عزات (لَهُمْ) مر  
 ایشان را است (أَجْرٌ كَثِيرٌ) مزدی بزرگ و ثواب عظیم که جنت و جیم است (وَمَا لَكُمْ  
 لَا تَتُؤَمِنُوا) و چیست شما را که نمی گردید (بِاللَّهِ) بخیر و بدو عادت است او معترف نمی شوید (وَالْوَصُولُ)  
 و عامل آنکه پیغمبر که فرستاده است (يَذْعُرْكُمْ) می خواند شما را از جمعیت و برون (لِتُؤْمِنُوا) تا ایمان  
 آورید (وَبِرَبِّكُمْ) پادشاه و بخوبی (وَقَدْ أَخَذَ) و در سببیکه فرا گرفت خدا می (مَهْمَا قُتِلْتُمْ) بپایان شما را  
 در روز الحاق برادران و بیعت و نفی شرک (إِنْ كُنْتُمْ) اگر است به شما (مُؤْمِنِينَ) یاد و در این گمان  
 بر آن بر مانت را (هُوَ الَّذِي يُنْزِلُ) او است آن خداوندی که فرستاده (عَلَى صَبَدَةٍ) برینده خود که  
 محمد است هم (آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ) آیاتهای روشن یعنی قرآن یا معجزات بود (لِتُبَيِّنَ لَكُمْ) تا بیرون آورد شما  
 را از ادعای قرآن یا پیغمبر و عوت (مِنَ الظُّلُمَاتِ) از تاریکیهای کفر (إِلَى النُّورِ) بروشنی ایمان را  
 از جهل و از ضلالت بر هدایت و از مخالفت بموافقت و در قیامات آورده که از ظلمات  
 صباب شود بپای (إِنَّ اللَّهَ) بدرسببیکه خدا می (بِكُمْ) بشما (لَوْ وَفَّ) مهربان است که قرآن می فرستد  
 (وَحِيمٌ) بخشنده است که رسول را بدو عوت می فرماید (وَمَا لَكُمْ) و چیست شما را و چه فایده می بینید  
 و چه در داورید (أَلَا تَتَّقُوا) در آنکه نفقه نکنید مالهای خود را (فِي سَبِيلِ اللَّهِ) در راه خدا می (وَاللَّهُ)  
 حال آنکه مراد می را است (مِثْرَاتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) میراث آسمانها و زمینها یعنی هر چه در  
 آسمان و زمین است بعد از فتای الهی آن بوی باز خواهد گشت و امر و زبیر مراد از است و لیکن خالق  
 در آن تصرف می کند و بآ خود دست تصرف دیگران کوتاه شده بحق سبحانه باز گردود و این کلام ترغیب  
 است به نفقه کردن یعنی چون دانستید که این اموال در دست شما باقی نخواهد ماند باری فرمان خدا می را در آن  
 قیام آورید و برای خود از آن ذیره آخرت بردارید (لَا يَسْتَقْوِي) بپایان نیست (مِنْكُمْ) از شما می مومنان  
 (مَنْ أَنْفَقَ) هر که نفقه کند (مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ) پیش از فتح که که اهل اسلام بی برگ و نوا اند (وَقَاتِلْ)

و کار دار کنه بادشمنان خدا و رسول یا کسیکه اتفاق نماید و داعیه قتال دارد بقیه از فتح که پروران  
وقت مال بسیار خواهد بود و چندان مالفاق و مقاتله احتیاج نخواهد افتاد (أُولَئِكَ) آن گروه منافقان  
و قاتلان قبل الفتح (أَعْظَمُ) بزرگتراند (دَرَجَةً) اندر وی درجه و مرتبه (مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا) از آنانکه  
نفقه کش (مِن بَعْدِ) پس از فسخ (وَقَاتِلُوا ط) و کاردار نمایند (و كَلَّا ط) و هرگاه که نفقه و قتال می کشد  
پیش از فسخ و پس از آن (وَهُدَّ اللَّهُ الْحَسَنُ ط) و هدیه کرده است خدا می ایشان را بهشت اندوخت  
ایشان منادات باشد (وَاللَّهُ) و خدا می (يَهْدِيهِمْ لَعَلَّاهُمْ يَكْتُمُونَ) بآید می کشند از نفقه و قتال باطل می یابند (خَبِيرٌ) \*  
و انما است اکثر منسخران بر آمده کر این آیت و دشت آن ایو کرمه بقرض که اولا کسیکه ایمان آورد و نفقه  
کود و بدکار و غما میر نمود و او بود و است و است بدین معنی در صفت وی گفته اند \* رباعی \*

صاحب قدم مقام و نخرید \* \* \* \* \* مرد فقر حصار اهل نوحید \*

در جمع مقربان سابق \* \* \* \* \* حمله که جزا بود صادق \*

مَنْ ذَا الَّذِي (کست آن کسیکه او (يُقْرِضُ اللَّهُ) وام دهد خدا می را یعنی نفقه کشد مال خود را با سید  
چون طالب عرض بآن کند که عرض می دهد (قَرْضًا حَسَنًا) وام دادن نیکو یعنی به طیب نفس و با غرض  
فِيضًا صَافَةً) تا فایده گرداند خدا می برای قرض او را (لَهُ) برای او یعنی اجر او را مضامین سازد  
(وَلَهُ) و مراد او بود (أَجْرُكُمْ ط) مزدی گرامی که بهشت است (يَوْمَ تَوَدَّى الْمُؤْمِنِينَ) یاد کن  
مزدی را که پسین مردان گردیده (وَالْمُؤْمِنَاتِ) و زنان مؤمنه را بر هر طایفه در آن دم (يَسْعَى) می رود  
شبانان (تَوَدَّى) و دشتی توحید ایشان (بَيْنَ أَيْدِيهِمْ) در پیش ایشان تابانی می کند و (وَيَأْتِيَانِهِمْ)  
و از جانب می راست ایشان تا ایشان را بهشت ده نموی می کند و از این معنی در ض منقول است که  
نور هر کس بنده رحمت می بود و یکی از صفات باشد تا در آن دیگران برابر گوئی و یکی را بهشت از تخی  
دانی نوی آن بود که صاحبش موضع قدم خود و ایند باری هیچ مؤمن بی نور نباشد و گویند فرشتگان هر  
ایشان را که (بَشُرْكُمْ الْيَوْمَ) مرده شد امروز (جَنَّتْ) دخول است در بوستانها که بوستان (تَجْرِي)  
می رود (مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) از زیر منازل و اشجار آن میا و باشید شما خالدين فيها ط) جلودان  
در آن (ذَلِكَ) و این شهری بجنات جاویدان (هُوَ الْقَوْزُ الْعَظِيمُ ط) در ستگاری بزرگ است  
چون از احوال قیامت ایمن شده به احوال محال می شد سید و دیدار ملک متعال می بیند \* مصرع \*

هر از جان مقدس نه ای دیدارش \* ابو انامه در ض فرموده که مؤمنه را بر هر طایفه نود دهند و کافره منافق را بی و شهر

قال فما خطبکم

بگنند آمد و مومنان هرگاه که روی باز نداشت می کنند هر چه اطاعت و شستن می کردند و پس منافقان از ایشان التماس نمود که و بدیشان نرسد که اقال الله تعالی (يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ) یا و کین آمد و زیر نگیند مردان منافق (وَالْمُنَافِقَتُ) و زنان منافقه (الَّذِينَ آمَنُوا) مرا آخر اگر نگردد وید و اند یعنی از اهل ایمان التماس کنند که شما (انظرونا) نظر کنید یا (فَقَتَبَسْ) تا بگیریم روشنی (مِنْ نُّورِكُمْ) از نور شما چون با نگرید (فَقِيلَ ارجعوا) گفته شود یعنی گویند مومنان یا ما یکدگر منافقان را که باز نگردد (وارجعکم) باز به سس خویش یعنی به نیار وید (فَاَلْتَمِسُوا نُورًا) که پس بخوید روشنی را که در محشر کسب نمودن توان کرد و از دنیا با خود بپایند آوند \* بیت \*

\* کار اینجاکن که توبه پیش است در محشر بسی \* \* آب از اینجا بر که در دو یابیسی شور و خمر است \*

منافقان فهم این معنی نگردد به تصور آنکه نور در عقب ایشان است و روی باز نداشت گفت (مُضْرِبُ) پس از او شود یعنی مایه یک حکم الهی برسد (بَيْنَهُمْ) میان منافقان و مومنان (بِسُورٍ) دیواری بزرگ چون پاره شهری (لَهُ بَابٌ ط) مراد از روی باشد که مومنان بدان درود آیند (بِأُظْلَمَةٍ) باطن سور یعنی داخل آنکه مومنان در روی میروند (فِيهِ الرُّحْمَةُ) در رحمت بود زیرا که نزدیک بهشت است (وَأُظْلَمَةُ) و ظاهر سور یعنی خارج او (مِنْ قَبْلِ الْعَذَابِ ط) از پیش آنکه طرف منافقان است عذاب باشد زیرا که نزدیک بهشت بود و از منافقان چون باز نداشت نگردد و نوری نه بیند باز موبد مومنان شوند دیواری بیند میان خود و ایشان حاضر شده روی دارد از آن در بنگرند و مومنان را مشاهده نمایند که خدایان خدایان متوجه و یاض جان اند (يَنَازِلُهُمْ) نجات ایشان از آزاری و گویند ای مومنان (أَلَمْ نَكُنْ) آییند ویم (مَعَكُمْ ط) با شما در دنیا و جماعت شما را می گنجد ویم و بسو افقت شمار و زده می داشتیم (قَالُوا بَلَى) گویند مومنان که بلی بظاهر ما بودید (وَلَكِنَّكُمْ) و لیکن شما (فَقَتَبَسْتُمْ أَنْفُسَكُمْ) در فتنه افگندید نفسهای خود را و بسبب لافان لذت معامی جشیدید تا مراد از عقوبت گشتید (وَتَرَجَّصْتُمْ) و تاجر کردید در توبه (وَأَرْتَبْتُمْ) و شک آوردید در نبوت حضرت محمد مصطفی عم (وَوَعَدْتُمْ الْأَمَانِي) و بفریفت شمار آرزوهای شما یعنی امای دور و در از پیش گرفتید (حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ) تا وقتیکه بیاید فرمان خدای بر قبض روح شما (وَوَعَدْتُمْ بِاللَّهِ الْغَوْرُ) و فریب داد شمار از بجه ای شیطان فریفته یا دینای نابایده (فَالْيَوْمِ) پس امروز (لَا يُوْخَذُ) زاندر نشود (مِنْكُمْ) از شما ای منافقان (فَذَيْقُ) چربی که خدای خود کیند تا از عذاب رسد (وَالَّذِينَ كَفَرُوا ط) و نگیند نه اند از آنکه نگردد و اند (مَّا وَكُنْتُمْ النَّارُ ط) جای شما در ایشان پس در دوزخ بود (هِيَ) آتش (مَوْلَاكُمْ ط) مراد او تر است شما (بِفَسْ الْمَصِيرِ) وید باز گشتی

است آتش آلوده اند که مومنان در مکه با نذر دفاقه بعد تمام قواحه طاعت را تمهیدی کردند بعد از هجرت که مال بسیار بدست آمد و نعمت برایشان فراخ شد آنها غور و قصور و وظایف عبادات ایشان ظاهر گشت آیت آمد که (اَلَمْ يَأْنِ اَیَاوَقْتْ یَا مَدَ (لِلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا) مَرَانَا که گردیده اند اَنْ تَخْشَعَ قُلُوْبُهُمْ) آنکه بر سر حد و نرم شود دلهای ایشان (لِذِکْرِ اللّٰهِ) برای یاد کردن خدا (وَمَا نَزَلَ) و برای آنچه فرد فرستاده ای (مِنْ اَلْحَقِّ) از کلام خود که درست و راست است در قولی آن است که مزاج و مضامین بعضی از اصحاب بسیار شد و این آیت نازل گشت یا مایه من التماس موعظه کردند و این کلام فرود آمد و جمعی گویند نازل آیت در شان منافقان است می فرماید که وقت نیامد آنها که ایمان آورده اند بزبان و دل ایشان ازان خبرند و در کتر سگار گرد و اخلاص را شعاع و نثار خود مسا زنگ (وَلَا یُکُونُوْا) و مباشید ای مومنان (کَالَّذِیْنَ اَوْتُوْا الْکِتٰبَ) مانند آنها که ایشانرا کتاب داده اند (مِنْ قَبْلُ) پیش ازین یعنی چون یهو و در نصاری مسابیه که ایشانرا تورات و انجیل داده اند (فَطَالَ) پس و راز شد (عَلَيْهِمْ الْاَمَدُ) بر ایشان زمان یعنی عمر در راز یافته و ابل دور پیش گرفته اند (فَقَسَتْ قُلُوْبُهُمْ) پس سخت شد دلهای ایشان و در ان خشوع نماند (وَ کَثِیْرٌ مِنْهُمْ) و بسیاری از ایشان (فَاسْقُوْنِیْ) خارج اند از دین خود و تارک اند مرا احکام کتاب خود را از شرط قبول و گفته اند نینیم سختی دل غفالت است و نشانه نرمی دل توبه به طاعت

بیست \*

\* دلی که نور معنی نیست روشن \* \* بخوانش دل که آن صریح است و آهن \*

\* دلی که گر و غفالت زنگ دارد \* \* ازان دل سنگ و آهن بنگ دارد \*

(اَعْلَمُوْا) بدانید ای مکه ان بهت (اَنَّ اللّٰهَ) آنرا که خدا (یُخَبِّرُ الْاَرْضَ) زنده می گرداند زمین را (بَعْدَ مَوْتِهَا) پس از مردگی او و بهما سوال زنده خواهد خست اموات را (قَدْ بَیْنَا) بر حدتیکه روشن کردیم (لَکُمُ الْاٰیَاتِ) برای شما نشانه های قدرت را (اَعْلَمَکُمْ تَعْقِلُوْنَ) \* \* \* \* \* شما عقول خود را در احتلال بکار برید (اِنَّ الْمَصْدَقِیْنَ) بر حدتیکه مردان باور دارند (وَالْمَصْدِقَاتِ) و زنان تصدیق کننده که قول خدا در رسول را راست دانسته و حقیقت بشنیده می خوانند یعنی مردان و زنان صدقه دهنده (وَ اَقْرَضُوا اللّٰهَ) و حال آنکه وام داده اند خدا را (قَرْضًا حَسَنًا) وام دادنی نیکو یعنی از اعیان اموال (بِفَاعْفُ) زیاده گردانیده می شود (لَهُمْ) برای ایشان مرد ایشانرا از ده تا هفتصد و زیاده (وَلَهُمْ) و ایشانرا است (اَجْرٌ کَرِیْمٌ) \* \* \* \* \* مزدی گرامی و پاداشی بزرگوار یعنی بهشت (وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا)

و آنجا که گزیده اند (بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ) بخدا و به فرستادگان او و شک نیاورده در اخبار و احکام ایشان  
 (أُولَئِكَ) آن گروه (هُمْ الْقَادِرُونَ عَلَى) ایشان حد یقین اند یعنی بسیار راست گویند (وَالشَّهَادَةُ)  
 و گواهند بروز قیامت (عِنْدَ رَبِّهِمْ ط) نزدیک پروردگار خود برانید و امام ایشان و بقول بعضی که  
 داشتند از اسبند و اند معنی آیت آن است آنها که شهید شده اند در راه خدای نزدیک و می اند در  
 درجات قرب (لَهُمْ أَجْرُهُمْ) مرا ایشان را است مزد ایشان که کرده کرده ایم (وَنُورُهُمْ ط) و روشنی  
 کرد و زحمت با ایشان بود (وَالَّذِينَ كَفَرُوا) و آنانکه پیوسته بد حق را و احکام نبوت پست نمیران هم  
 کردند (وَكَذَّبُوا بِالْآيَاتِ) و تکذیب نمودند آیاتهای ما را که بر محمد عم فرد فرستاده ایم (أُولَئِكَ) آن گروه  
 (أَصْحَابُ الْجَحِيمِ) ملازمان و دروغ اند (اعلموا) بدانند ای طالبان دنیا (إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا)  
 این را که زندگی این سرای (الْعَبَثُ) بازیچه است (وَالْآخِرَةُ) و بیهوده و در هیچ کشیدن در طلب  
 متاع و چون لعب و دکان است در بازی های بی حاصل

\*\*\* بیت \*\*\*

\* بازیچه است طفلان فریب این متاع دهر \* بی عقل مردمان که بد و بر نداشتند \*  
 زینت او دیگر آرایش است در سماع خوشگوار و ملائیس بگو و منازل دلکش و مرکب راه و او  
 (إِنَّمَا خُرُوفُكُمْ) و مختصر است کردن میان یکدیگر نسب عالی بجا تمام (وَنُكَاثِرُ فِي الْأَمْوَالِ) و مبالغت  
 بسیاری مالها (وَالْأَوْلَادِ ط) و کثرت فرزندان و بدانند که زمانی را آن بازی سرطرف شود و لهو  
 و فرح ایشان بنم و طرح بیدل گردد و آرایشها از هم فروریزد و تنافض و تکاثر چون شعله آتش  
 ببرد و شود پس مثل اینها در سرعت زوال و زودی انقضا (كُمُتِلَ نَيْتِ) همچون نمل باران است  
 که بر زمین نشسته بار و تخم ناکه در و است زود برود و دقایم گردد پس از روی خوبی (أَعْجَبَ الْكَفَّارَ)  
 شگفت آرد و مراد غلظت (فَبَيَّاتُهُ) آنچو رسته باشد از باران (ثُمَّ يَهْجُجُ) پس آنکه خشک گردد و یکی از  
 آفات صمدی یا رخی (فَتَبْرُكُهُ مُصْفَرًّا) پس بینی آن گیاه را زود شده بعد از سهری (ثُمَّ يَكُونُ حُطًّا ط) و  
 پس گردد بعد از زردی در هم شکسته و کوفته و ریزه ریزه شده (وَفِي الْآخِرَةِ) و در آن سرای (هَذَا)  
 شد و در این عالم است مرد ششمان خدای را که هر عمر و طلب دنیا کند و اندیشه از حق فراموش  
 کند (وَمُغْفَرَةً) و آمرزش است (مِنَ اللَّهِ) از خدای (وَرِضْوَانًا ط) و خوشنودی مرد و سنان  
 در در جست و جوی مولی ترک هر دو سرای کردند

\*\*\* رباعی \*\*\*

\* ای طالب دنیا و بسی مغروری \* وی مایل و فیهی تو یکی مزدوری \*

دوستی آنکہ زمین ہر دو عالم دوستی \* تو طالب نور بلکہ عین النوری \*

(وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا) نیست زندگانی دنیا (الْأَمْتَاعُ الْفُرُورُ) (مگر سماعی که بفریاد و بانگی نماند و این  
بمتاع غرور به نسبت کسی است که دنیا را دشت افزای حصول نعم آخری نماید و از دستبخت ذات  
نفس و هوا بکار آن سرای نپزداند و اگر صاحب دولتی و اعدا و توفیق رفیق روزگار شده با حباب  
دنوی در تحصیل مقاصد عقیسی سعی نماید و از تراضی ربانی بهره بردار و به نسبت اجتماع مردم و اعت  
نه مطاع غرور و نعم المال الصالح للرجال الصالح

\* مال را که بهر حق باشی حصول \*      \* نعم مال العالمین گفته رسول \*

(سَابِقُوا) پیش گیرید و بشناسید (إِلَى صُغْفَرَةٍ) بموی موجبات آمرزشی که واقع است (مِنْ رَبِّكُمْ) از پروردگار شما و موجب مغفرت توبه است با استغفار یا ادا ی فرایض یا روزه یا صدقه یا جهاد یا  
مکبیر اولی یا حضو و جماعت سنی روح گفته که حبیب مغفرت متابعت حضرت رسالت مغفبت است  
حق سبحانه می فرماید که شتاب نایید به متابعت او که سب آمرزش است وَجَنَّةٌ عَرْضُهَا  
هوی گیرید و در رفیق بهشتی که بهای آن اَكْفَرُضُ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ است مانند عرض آسمان و زمین است  
علی که هر را صحت رفیق با زند و یکدیگر وصل گفته (أُعِدَّتْ) آماده کرده شده است این چنین  
ت (لِلَّذِينَ اصْتَوَوْا لِلَّهِ) برای کسانی که گرویده اند بخدا ای (وَرُسُلُهُ) و بفرستادگان او (ذَلِكَ)  
از دیدن یعنی توفیق بران (فَضَّلَ اللَّهُ) فضل خدای است و کرم او (يُؤْتِيهِ) می دهد بنایت خود  
(يَسَاءُ) هر گرامی خواهد (وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ) و خدا ای خداوند فضل بزرگ است بر مومنان  
و بناتوفیق ایمان و هم در آخرت به مغفرت و رضوان (صَالِحِينَ) نرسد و نخواهد رسید (مِنْ صُحُفَةٍ)  
رسیده از غم و انواع مصائب (فِي الْأَرْضِ) در زمین چون قحط و گمائی و نقصانی مال و زرع و  
ان (وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ) و نه در نفسمهای شما چون بیماری و ضعف و فقر و موت اولاد و غیر آن (إِلَّا فِي)  
چپا اگر آنکه نوشته شده است در لوح محفوظ (مِنْ قَبْلِ أَنْ تَبْرَأَ هَاطَ) پیش از آنکه بپایانیم آن  
بست را یا زمین را یا نفسمهای شمار (إِنَّ ذَلِكَ) بدو ستمیکه نیست متعذرات بر لوح با وجود بسیاری  
عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا) بر خدا ای آسان است و رازل این حکم فرمود از روی رافت و رحمت جهت  
در نفوس قرار گیرد و داشته که احکام از لی منفع نمی گردد و می گوید که در ازل اینها بر نشانی شده ایم  
لَا تَأْمَنُوا) نا شایانند و ناگوار نشاید و غم نخورید (عَلَى صَافَاتِكُمْ) بر آنچه نوشت شده از شما از مال و خصم

و ما فیت وصحت ( وَلَا تَقْرَحُوا ) دشا ومان نگه ویر ( بِمَا أَتَيْتُكُمْ ط ) با آنچه داد مر شمارا از مال و متاع دنیا خبار است بمعنی نمی یغی از ادبار دنیا ماول و از اقبال آن سرور مشایخ که نه آنرا اقرای است و نه این را اعتباری

\* بیت \* و گرد دست ده گرایش دی کند \* و ر قوت شود نیز فرزد دینی \*

و از مرتضی علی رض منقول است که هر که بدین آیت کار کند هر آنکه فرا گیرد زهد و ابر هر دو طرف او یعنی زاهدی نام باشد و پیر زیبا گفته اند

\* رباهی \*

\* مال او بود و نه شدت د ازان \* و ر قوت شود مش و بنریاد ازان \*

\* بندی است پسندیده بکن یاد ازان \* تا دنیا و دینت شود آباد ازان \*

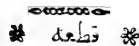
( وَاللَّهُ يُحِبُّ ) و خدا ای دوست نمی دارد ( كُلَّ مُخْتَالٍ ) هر متکبری را که بر نعمت و بنیاد دیگری تطاول کند ( فَخُورٍ ط ) نازنده به بنیاد فخر گشته بدان بر اکفا و اقران پس صفت ایشان می کند و می فرماید که ( إِنِ الَّذِينَ يَفْخَرُونَ ) مختال و فخور آنانند که با وجود و بنیاداری و جمع اسباب آن بخل کنند و مال خود را در راه خدای صرف نه نمایند ( وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ ) و با وجود بخل خود امر کنند مردمان را ( بِالنَّخْلِ ط ) به بخیلی کردن و در بنیان آورده که بتول جمعی مراد ازین آیت می دانند که بخل کردند به آنچه نزدیک ایشان بود از علم بصفت و احوال حضرت و سالت پناه عم و آن را پوشیدند و دیگران را نیز بکتمان آن فرمودند ( وَمَنْ يَتَوَلَّ ) و هر که ردی بگردانید از التماس مال یا از ایمان به محمد عم ( فَإِنَّ اللَّهَ ) پس بد رسنیکه خدای ( هُوَ الْغَنِيُّ ) او است بی نیاز از و از انفاق او ( الْحَمِيدُ ) ستوده و را ذات و صفات که اعراض و تولی احدای و بن او را غرر کند ( لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا ) بدوستیکه ما فرستادیم

فرستادگان خود یعنی مالیکه را به پیغمبران ( بِالْبَيِّنَاتِ ) به حجتیهای و روشن که معجزات است با به شریعیهای و افصح ( وَأَنْزَلْنَا ) و فرزد فرستادیم ( مَعَهُمُ الْكِتَابَ ) با ایشان کتابی که متضمن مصالح دینی و دنیوی بود ( وَالْقُلُوبَ ) و منزل گردانیدیم با ایشان ترازو را ( لِيَقُومَ النَّاسُ ) تا قیام شوند مردمان ( بِالْقِسْطِ ط ) بعدل یعنی تا به حقوق کنند بدان در میان یکدیگر وقت معاملات و انزال میران در زمان نوح علی بنیاد عاید اسلام بوده و گفته اند مراد اسباب انزال او است و امر با حقن آن ( وَأَنْزَلْنَا ) ( الْحَدِيدَ ) و فرستادیم آهن را با آدم عم ما و ردی فرموده که آدم عم چون از بهشت به نیامد سه و صلوات از آهن بادی همراه بود و در چنگ دستم آن و در مصالحم آورده که خدا ای چهار چیز بابرکت از آسمان بر زمین فرستاد آب و آتش و نمک و آهن ( فَبِئْسَ شَيْءٌ ) کارزار و صحت است



یعنی آنها یکدیگر را زار و زاری از دست زنده خواهد برای دفع دشمن چون سنان نیزه و شمشیر و پیکان و غیره و اسلح آن و خواهد برای حفظ نفس چون زره و خود و جوشن و جز آن (وَمَنْ أَرْفَعِ لِلنَّاسِ) و در آیهن است سود نامر زمان را بر قوام صناعات و حرفت تمام با آیهن باز بسته است و هیچ حرفه نیست که آیهن در داخل ندارد و دفع کلی خود آن است که گذار از ترس شمشیر و نیزه و سنان از دامن اسلام در اکثر بلاد از ایشان این باشند پس حق سبحانه آیهن فرستاد تا آیهای دین مترجم گردند و تر از و فرستاد تا معلومات دین بر نیمه راسی فیضان یابد و کتاب منزل گردد و انبیا حق از باطن متبر شود (وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ) و تا به بنده خدای (مَنْ يَنْصُرُهُ) آن کس را که یاری آید می کند (وَرَسُولُهُ) و نصرت می دهد فرستادگان او را باستعمال اسلحه و در جهاد با کفار و مومنین است که یاری دهد پیغمبر را (بِالْغَيْبِ) به پوشیدگی یعنی و تنبیه پیغمبر هم حاضر باشد به منافقان در حضور و پیغمبر هم به دگر می نمودند و در غیبت بار و بودار بودند (إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ) بدر حدیث که خدای توانا است بر هلاک دشمنان (هَازِمٌ) غلب است بر هر بر حکم و فرمان (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا) و به تحقیق ما فرستادیم (نُوحًا) نوح نبی و ابراهیم قابیل (وَأَبْرَاهِيمَ) ابراهیم خلیل هم را بر نمرودیان (وَجَعَلْنَا) و در دیت نهادیم (فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ) و در فرزندان ایشان پیغمبری را (وَالْكِتَابَ) و وحی کردیم بدیشان کتابی را که نامزد ایشان بود (فَمِنْهُمْ) پس بعضی ازینها که انبیاء هم بدیشان آمدند (مُؤْتَدِّجٌ) راه بازگشایند یعنی ایمان آوردند (بِکِتَابِ رَبِّهِمْ) و گنجینه از ایشان (وَبِیَارِیْهِمْ) و در آیهن (عَلَى أَعْرَافِهِمْ) بر عقب نوح و ابراهیم هم و امام ایشان (بِرُحُلِنَا) بر فرستادگان خود چنانچه بعد از نوح بود و صالح هم را پس از ابراهیم اسماعیل و اسحق و یعقوب و یوسف هم (وَقَفَّيْنَا) و از پی آوردیم این رسل و تمام کردیم انبیای نبی اسماعیل هم را (بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ) یعنی پسر مریم را (وَأَتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ) و عطا کردیم مراد را کتاب انجیل (وَجَعَلْنَا) و افکندیم (فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ) در دلهای آنانکه پیروی کردند مرعیس هم را (وَرَافِقًا) مهربانی (وَرَحْمَةً ط) و بخشایشی بر یکدیگر یعنی ستایان عیسی هم و خواص او را بر یکدیگر مشفق و مهربان گردانیدیم (وَرَهْبَانِيَّةً) و ایشان پیدا کردند طریقه روحانی و اداریش خود (وَلَا يَتَذَكَّرُهَا) نور را در دهن آن را (مَا كُنْتُمْ مَعَهَا) ماضی نگارده بودیم آنرا (خَالِفِينَ) ابرایشان و آن چنان بود که بعضی از است عیسی علی نبی و علیه السلام بعد از رفع وی با سعاد و ست از انکام انجیل باز داشته کار شده و جمعی بر همان

دین مانده از میان ایشان بکوه بلبرون رفتند و شش تنهای کلی و ریاضت‌های عظیم از ترک مطعم و مشرب و لباس و ککاح اختیار نمودند و برایشان فرض نبود (إِلَّا أَنْ يَقْعَا رِضْوَانِ اللَّهِ) لیکن بطایب خشودی خدای و بهمانیت پیش گرفتند (فَمَا رَأَوْهَا إِلَّا مِنْ رَعِيَّتٍ كَرِهَتْ) و نگاه نه داشته آن را (حَقِّقْ رِهَايَتَهَا) چنانچه مراد از نگاه داشت آن بود بلکه بتامیسات قائل گشته قرآن و محمد و اعم در مکر شده و اندکی از ایشان از هیچ متابعت مسیح عم انحراف نمانوده حضرت رسالت پناه را عم در یافتند و بدولت اسلام و شرف متابعت حید انام عم مراد از شده و حق سبحانه درباره ایشان می فرماید که (فَاتَّبِعْنَا الَّذِينَ آمَنُوا) پس دادیم آنانرا که گرویدند (مِنْهُمْ) از جماعت و بهمانان یعنی حضرت پیغمبر عم (أَجْرُهُمْ) مراد ایشان که ثواب بسیار و کرامت بی شمار است (وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ) و بسیاری از نرسان (فَأَسْقَوْنَهُ) بیرون آمد گشته از دانه ایمان پس اهل کتاب را می گوید (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) ای آن کسانی که ایمان آورده اید بر سولان گذشته (اتَّقُوا اللَّهَ) تر حید از خدا اب خدای (وَأَمِنُوا) و گردید (بِرَسُولِهِ) و بفرستاده او یعنی محمد عم (يُؤْتِكُمْ) تا بد شما را (كُفُلًا) و دهره (مِنْ رَحْمَتِهِ) از بخشایش خود یکی برای ایمان بر محمد عم یکی برای ایمان بر سایر انبیاء عم (وَيَجْعَلْ لَكُمْ) و بد بد و خمر و کند برای شما (نُورًا تَمْشُونَ بِهِ) روشنی که بدان بروید و بگذرید بر صراط (وَيَغْفِرْ لَكُمْ ط) و بیمارزد مر شمارا گناهان (وَاللَّهُ غَفُورٌ) و خدای آمرزنده است مومنانرا (رَحِيمٌ) مهربان برایشان آورده اند که بایستد و بهره از رحمت جمعی از اهل کتاب ایمان آورده و ناگردیدگان ایشان بر گردیدگان حد بردند آیت نازل شد که خدای ایشان را و بخش از رحمت و نور و مغفرت می بخشد بکرم خود (لِئَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ) تا بداند اهل کتاب که در حبیب من نگردیدند (أَلَّا يَقْدِرُونَ) بد رستیکه قادرند و توانائی یابند (عَلَى شَيْءٍ) بر چیزی (مِنْ فَضْلِ اللَّهِ) از فضل خدای یعنی از ان کرامتها که برای مومنان ایشان مذکور شد و هیچ چیز نباشد و بایشان نرسد (وَأَنَّ الْفَضْلَ) و بد رستیکه فضل یعنی افزونی ثواب و جزا (بِعَدْلِ اللَّهِ) بدست قدرت خدا است (يُؤْتِيهِ) عطا کند آنرا (مَنْ يَشَاءُ) هر که خواهد (وَاللَّهُ) و خدای (ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ) خداوند فضل بزرگ است یعنی نعمت تمام که خواص و عوام را فرا رسیده



- فیض کرم رسنده از شرق تا غرب •  
 • خوان نم نهاده از قاف تا بغاف •  
 • هفتاد و یکمین ذوال تو بهر مده •  
 • دارنده نیک و بد بطای تو اقراف •

سورة المجادلة مدنية بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۵) وَهِيَ اثْنَانِ وَعِشْرُونَ آيَةً

آورده اند که روزی اوس بن صامت رضی الله عنه در مجلسی که در آن بود به صحبت خود از آن استماع استماع کرد اوس او را گفت انت علی کظیر امی و این را اظهار می گویند و در جاهلیت اظهار طلاق بود و خود بجانب نبوت عم آمده و این باب استغناء نمود حضرت رسول هم فرمود که تو بر و حرام شدی گفت بار رسول الله وی را طلاق نکرد حضرت هم گفت گمان نمی برم مگر آنکه تو بر و حرام شدی خود از جهت کثرت اطفال و فرعی ایشان و مفارقت ایمن و برین بنیانت غمناک شده دیگر بار سخن بایستغفر هم باز گردانید و همان جواب شنید روی نیاز با آسمان کرده گفت اللهم انی اشکو الیک فی الحال آیت آمد (قَدْ سَمِعَ اللَّهُ) به تحقیق شنود و ای (قَوْلُ الْإِنْسَانِ نَجَادِ لَكَ) سخن آن زن را که بدال می کرد بانو (فِي رُوحِهَا) در کارشور خود (وَلَمْ تَشْكُرْ) و ناله کرد و شکایت خود رواشت (إِلَى اللَّهِ تَعَالَى) بخدای (وَاللَّهُ يَسْمَعُ) و خدای می شنود (تَحَاوَرَكُمَا) باسبوح دادن و سخن باز گردانیدن شما هر دو یعنی تومی گفتی که بر و حرام شدی و اوس می گفت که مرا طلاق نداده (إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ) بدرستی که خدای شنو است احوال مردمان را (بُحَيْرٌ) بینا است باحوال ایشان یعنی بگفتن این کار زن کسی مادر را نمی شنود (وَالَّذِينَ يَطَاهُرُونَ) آنانکه اظهار می کنند (مِنْكُمْ) از شما مردان (مِنْ نِسَائِهِمْ) از زنان خود گویند که پشت تو بر من چون پشت مادر من (أَهْلُهُنَّ) بستند آن زنان ایشان (أَهْلَاتِهِمْ ط) مادران ایشان یعنی گفتن این کار زن کسی مادر را نمی شنود (إِنَّ أَهْلَاتَهُمْ) بستند مادران ایشان فی الحقیقت (إِلَّا إِلَهِي) و لذتت (ط) مگر آن زنان که برده اند ایشان را و ازواج نمی هم و مرضعات حکم مادرانند (وَأَهْلُهُمْ) و مادران که مردان (لِيَقُولُونَ) می گویند (مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ) ناشناخته سخنی و نادانسته (وَوُزْرًا ط) و دروغ که هرگز زوجه مادر نباشد (وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ) و بدرستی که خدای بخشنده است مرگنان تو به گفته گانه از من قول (خَفُورٌ) آرمزده مرا ایشان را بایجاب کنارات و اظهار تشبیه زوجه است بآنچه تعبیر کنند بآن از زوجه یا تشبیه جزوی شایع از بعضوی که حرام باشد نظر مردم بدان از اعضای محارم ادخواه نسبی و خواهر رضاعی چنانچه گویند پشت تو بر من چون ظهر مادر من باسرتو یا نصف تو چون ظهر مادر یا باطن یا فخذ یا فرج خود ابر یا عری یا خال من و علی هذا شبهه این کلمات مظاهر می شود (وَالَّذِينَ يَطَاهُرُونَ) و آنانکه مظاهره کنند (مِنْ نِسَائِهِمْ) از زنان خود (فَمِنْ بَعْدُ) پس باز گفته اند (لَمَّا قَالُوا) به نقض آنچه گفته اند یعنی عزم کنند بر دلی آن بمنزله باب امام اعظم روح یا اساک گفته مرزن خود را بر زوجه است و در عقب اظهار اگر چه لفظ باشد باهم بیان

طالبان و این قول امام شافعی رح است یا و طری کند به مذہب امام مالک رح و نیز دیک وی خود بو طری باشد  
و بس و بر هر نذره بر کفاره باید و ادیان کناره این است که چون کسی اظهار کند و حرم نماید بر و طری  
او یا نگاه دارد بر زوجیت یا و طری کند (فَنَحْزِرُ يَوْمَئِذٍ) پس بر و است آزاد کردن بنده خود مومن و خواه زبیه  
خواه خرد خواه بزرگ بقول امام اعظم رح و امام شافعی رح گوید و قید مومن آزاد باید کرد (مِنْ قَبْلِ  
أَنْ يَتَمَاسَّجَ) پیش از آنکه مظاهر و مظاهر عینا مس کنند یکدیگر و اد تمتع گیرند از هم و بعضی بر آنند  
که مس کنایت از جماع است و جماع مظاهر عینا حرام بود قبل از کفاره است (ذَلِكُمْ) این حکم بکفاره است  
که مامور شد بد آن (تَوْعُظُونَ بِهِ) بندگان داده شود بآن تا باز آید از تلافی بچنین الفاظ (وَاللَّهُ بِمَا  
نَعْمَلُونَ) و خدا ای بد آنچه شما می کنید (خَبِيرٌ) داناست و بر و پوشیده نمی ماند (فَمَنْ لَمْ يَجِدْ)  
پس هر که نیابد بنده یا بنده دارد و بخدمت او محتاج است یا در دشمن بنده هست و بر نذره احتیاج دارد و  
نقل کند بر و زده و این قول امام شافعی رح است و امام مالک رح الزام اعتناق بنده می کند و نیز و امام اعظم  
رح اگر بنده دارد و آزاد می باید کرد هر چند بخدمت او محتاج بود و الا اگر دشمن بنده دارد و بخدمت او محتاج است  
(فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ) پس بر و است روزه دو ماه متوالی و روزه که در میان آن افطار نکند یا عوی و اگر افطار  
کند روزه باز از سر گیرد و اگر خرد دارد در آن خلاف است و این روزه باید (مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّجَ)  
پیش از آنکه یکدیگر بر مسند بر مباشرت (فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ) پس هر که نتواند روزه داشتن (فَإِطْعَامُ  
سِتِّينَ مِسْكِينًا) پس بر و است طعام دادن شصت مسکین هر یکی را نیم صاع از گندم و صاعی  
از تَر عوب غازی و به مذہب امام شافعی رح بهی از طعام باید و (ذَلِكَ) این بیان تمام ظاهر شد یا  
این انکام مقرر گشت (لَتَتَّوَعَّنُوا بِاللَّهِ) تا تصدیق کنید مرند ای را (وَرَسُولُهُ) و پیغمبر وی را به قبول  
آدم و نواهی (وَذَلِكَ) و این حکم (أَحْذَرُوا اللَّهَ ط) و ای خدا است که از آن در توان گذشت (وَاللَّكَفَرِينَ)  
و مرناگر بدیشان را که فرمان قول بکنند (عَذَابُ الْيَمِّ) عذاب و در ناک است (إِنَّ الَّذِينَ) بدستی  
آنانکه (يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ) بخوانند و دشمنی می کنند با خدا و رسول او یعنی از خدا و امر و نهی  
تجاوز می نمایند (كُتِبُوا) خواندند و مگوار و مگوار شوند (كَتَبْتُ الَّذِينَ) ای هر چنانکه ذلیل و رسوا شدند  
(مِنْ قَبْلِهِمْ ط) پیش از ایشان به و از کفار گذشت (وَقَدْ أَفْرَأْنَا) و تحقیق فرستادیم ما آیت بیعت ط  
آیت های روشن یعنی قرآن و پیغمبر های دلالت کننده بر صدق حضرت عم (وَاللَّكَفَرِينَ) و مرناگر  
است بر و فی زمانی (عَذَابُ مُهِينٍ ط) عذاب خواند کننده در سواست زنده و گذشته اند مرایشان را

چنین طایفه در آخرت (يَوْمَ يَجْعَلُهُمُ اللَّهُ) یادگار روزی را که بر انگیزد و خدای سبحان ایشان را از خود  
(جَمِيعًا) همه ایشان را که یکی غیر مبعوث نباشد (فَنُنَبِّئُهُم) پس خبر ده ایشان را (بِمَا عَمِلُوا) آنچه کرده باشند (أَحْصَاهُ اللَّهُ) نگاه داشته باشد ندای همان ایشان را (وَنُؤْتُوهُ ط) و ایشان را موش  
گوده باشند (وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ) و خدای بر هر چیز از اعمال و اقوال و احوال بندگان (شَهِيدٌ) گواه است و مناسب آن مکافات خواهد فرمود که کسی گواهی او را ندو تواند کرد \* بیت \*

\* حاکم ز حکم دم نهند گر گواه نیست \* \* حاکم که خود گواه بود قصه مشکل است \*

در کتاب آورده که روزی ربیع بن عمر و جریب که برادر او است با عنوان بن امیه مدیث می کردند یکی گفت آیا خدای می داند آنچه ما می گوئیم دیگری گفت بعضی را داند و بعضی را نه ثالث گفت اگر بعضی را می داند هر را می داند زیرا که ما نمی نماند از دانستن آیت آمد (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ) آیا نمی دانی آن را که خدای می داند (مَا فِي السَّمَوَاتِ) آنچه در آسمان ها است از فلکیه و نجوم و اراج (وَمَا فِي الْأَرْضِ ط) و آنچه در زمین است از معدن و نبات و حیوانات (مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ) باشد از سه تن که در از گویند باشد ما هم (إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ) که خدای چهارم ایشان است بعلم یعنی چهارم می گرداند ایشان را از حیثیت آنکه رفیق ایشان است و اطلاع دارد بر سخن ایشان (وَلَا خَمْسَةَ) و نه پنج را از گویی باشند (إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ) اگر او ششم ایشان است بدانش و بینش افعال و اقوال یعنی ایشان را شش سخته (وَلَا أَذْنَى) و نه کمتر باشند (مِنْ ذَلِكَ) از حد عدد (وَلَا أَكْثَرَ) و نه بیشتر از پنج تن (إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ) اگر او با ایشان است عالم (أَيْنَ مَا كَانُوا ج) هر جا که باشند در اقطار السموات یاد روزیای زمین چه عالم او را با شبای قرب مکان نیست تا با اختلاف آنکه تفاوت کست \* نظم \*

\* این معیت در دنیا بد عقل و هوش \* \* زمین معیت دم من بنشین موش \*

\* قرب حق ازنده و در است از قیاس \* \* بر قیاس خود منه آن را اس \*

(ثُمَّ يَنْبِئُهُمْ) پس خبر ده ایشان را (بِمَا عَمِلُوا) آنچه کرده اند در دنیا از برای تنجیح و تشهیر ایشان (يَوْمَ الْقِيَمَةِ ط) روز رستخیز (إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ) بدستیکه خدای بر هر چیز از گفتار و کردار و اند (عَلِيمٌ) داناست و نسبت علم او با هر معلومات یکسان است حالات اهل آسمان و اچنان دانند که حالات اهل زمین را و عالم او به مخفیات امور جهان و به احاطه کند به محالآت آن \* بیت \*

\* نهان و آشکار هر دو یکسان است بر علمت \* \* نه این را ندو در بینی نه آن را در پیر تدانی \*

در تفسیر امام زاهد روح آورده که جهودان و منافقان را عادت این بود چون پیغمبر هم سر برافراشته و خیرایشان دیرتر آمدی بر سر راه مومنان یا نزدیک ایشان نشسته می و بایکد بگرد از گفتندی و بگوشتد چشم بدان تا که در آن سسیت کسی داشتندی نگاه کرده و مری به غمزه در میان آوردهندی تا مومنان را گمان افتادی که مگر آن لشکر را کاری و کسری افتاده بنایت اند و هناك شده می این خبر به حضرت پیغمبر هم رسیده و ایشان را از آن نمی کرده و سه روزی اجابت کردند و بگرد با و بر همان سوال تا جوی آغاز نماند آیت آمد (أَلَمْ تَرَ) آیا نمی بینی دخی نگری (إِلَى الَّذِينَ) بسوی آنانکه (نَهَوْا) بازداشتند (صَنِ النَّجْوَى) از رازگفتن بایکد بیکد یعنی ایشانرا نمی کردند (ثُمَّ يَعْوَدُونَ) پس باز می گردند (لَمَّا نَهَوْا عَنْهُ) بدان چیزی که نمی کرده شده بود از آن (وَيَتَنَاجَوْنَ) و از می گویند از روی سبزه و صداوت (بِالْإِثْمِ) با آنچه ایشان را آنهم می بود از غیبت مومنان (وَالْعُدْوَانِ) و بریداد در حق اهل ایمان و اند و هناك ختن ایشان (وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ) و نافرمانی پیغمبر هم پیاس ناداشتن کلام ایشان در معالیم آورده که یهود نزد پیغمبر هم آمده گفتند السلام علیک حضرت مود که و علیکم عایشه رض شنید و گفت السلام علیکم و لعنکم الله و غضب الله علیکم آن حضرت فرمود که آهسته باش ای عایشه و نرم خوی کن عایشه رض فرمود که یا رسول الله مگر نشندی که بر گفتندی حضرت هم فرمود و مگر تو نشندی که بر گفتندی و در کردم یعنی گفتندی و علیکم سخن ایشان را بر ایشان و کلام من در باب ایشان مستجاب است نه ایشان در باره من پس حق سبحانه آیت فرماد (وَإِذَا جَاءَ وَكَ) و چون بیایند جهودان بسوی تو (حَيُّوْكَ) تحیت گویند ترا (بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ) بآن چیزی که تحیت نگفت ترا بآن ندای یعنی ندای ترا گفت و سلم علی عباده الذین اعطانی و ایشان می گویند السلام علیکم و سلم بملت یهود مرگ است یا قتل شمشیر (وَيَقُولُونَ) می گویند یهود (فِي أَنْفُسِهِمْ) در میان یکدیگر (لَوْلَا يَعِزُّنَا اللَّهُ) چرا خدا اب نمی کند ندای تعالی ما را (بِمَا نَقُولُ) با آنچه می گوئیم نسبت با پیغمبر را یعنی اگر دی نی بودی یا بستی که بدین امانت که بدومی و ما نیم ندای ما را خدا اب کردی (حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ) پس است ایشان را در زح از برای خدا اب (يُصَلُّونَهُنَّ) در آیند در آن (فَبَشِّرْهُنَّ بِهِ) پس به جای گاهی است در زح (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) ای گردیدگان (إِذَا تَنَاجَيْتُمْ) چون راز گویند بایکد بیکد (فَلَا تَتَنَاجَوْا) پس راز گویند (بِالْإِثْمِ) بگناه (وَالْعُدْوَانِ) و بریداد (وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ) نافرمانی رسول هم چنانچه منافقان یهودان می کنند (وَلَتَجُودُوا لِلشَّقْوَى) و راز گویند به شکوه کردادی و بریز گادی و ترس گادی



بر تیر و شرف و در اشتهای تمام و هم در عقبنی افضل و قدر و موافقت با اعدایا از این مسموم  
رض منقول است که مومن عالم و اود جهای است بالای مومن غیر عالم که میان هر دو در بر مندر  
دوید این اصپ نیز و باشد شصت سال و در حدیث ابی داود روح مذکور است که فضل عالم  
بر عابد چون فضل قمر است در شبی که بدر باشد بر کواکب  
\* بیت \*

\* مصاییح الانام کل ادخس \* هم العلماء ماله الکرام و نم فاقاله \*

\* رباعی \* رفعت آدمی بعلم بود \* هر که عالم میش رفعت میش \*

\* قیامت هر کسی بدانش لوست \* مناز افزون بعلم قیامت فویش \*

(وَاللَّهُ يَمَّا تَعْمَلُونَ) و خدا ای آنچه شما می کنید (خَبِيرٌ) داناست در بن سخن نیم و امید دهد و وعید

بهره است آورده اند که مردمان بسیار ترد می کردند به حضرت پیغمبر هم و از بسیاری گفته و خبرها

از هر نوع می پرسیدند تا مهم بدان مرتبه رسید که آن حضرت عم به نیک آمد این آیت نازل شد

که (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) ای گروه مومنان (إِذَا أَنَا جِئْتُمُ الرَّسُولَ) چون خواهیم که از گوید بار رسول عم

(فَقَدْ مَوَّا) پس پیش فرسید یعنی بدید (بَيِّنَ يَدَيَّ نَجْوَاكُمْ) پیش از را از گفتن خود (صَدَقَ قَوْلُ)

صدقه به مستحسان (ذَلِكَ) این صدقه دادن قبل از نجوی (خَبِيرُكُمْ) بهتر است مر شما را زیرا که طاعت

بیتزاده (وَاطْمَئِنُّوا) و پاکمره تر برای آنکه گمانان محو کند (فَإِنْ لَّمْ تَجِدُوا) پس اگر نیابید چیزی که صدقه

دیده (فَإِنَّ اللَّهَ خَفِيرٌ) پس خدا آمرزنده است مر کسی را که این گناه کند یعنی بی صدقه و از گوید (رَحِيمٌ)

مهربان است بنده و تکلیف مالایطاعت نهاید در خبر است که این منبع ده شانه و زبده است و مرتضی

علی رض را دیار از وجود آن را باده ورم صرف کرد و هر دو یک ورم صدقه دادی و بار رسول عم

و از گفتی چیزی بر سیدی و بعد از آن این حکم منسوخ شد انام زاهد روح فرموده که کاهی نازل شد و جز

مرتضی علی رض کسی بدان کار نکرد و این از جمله مناقب اوست دگوید این حکم یک ساعت از روز

میش بوده مرتضی علی کرم الله وجهه در آن ساعت این کار کرد پس آیت آمد که (عَاشَقْتُمْ) آیا

بنا رسیدید و سوار آمد شما را (أَنْ تَقْدَمُوا) آنکه به پیش بدید (بَيِّنَ يَدَيَّ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٌ)

میش از از گفتن خود صدقه (فَإِذَا لَمْ تَجِدُوا) پس چون نکردید این کار را (وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ)

و باز گشت خدا ای شما توبه یعنی در گناه اند از شما (فَأَقِمْوُا الصَّلَاةَ) پس نیای دا و بد نماز فریضه را

(وَأَتُوا الزَّكَاةَ) و بدید زکوة واجب را (وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ) و فرمان برید خدا ای و رسول عم او را

و الله اعلم



در هر حال که اینها مذاکره و توافقی آن کند (وَاللَّهُ خَبِيرٌ) و خدا ای داناست (بِمَا تَعْمَلُونَ) آنچه شما می کنید در آنجا است که عبد الله بن نبیل منافق بود بار رسول خدا ای عم نشست و برخاست کردی و سخنان آن حضرت هم بایه و آن گفتی و وزی حضرت پیغمبر هم در خبره بود از صحبت ظاهر و جمعی از صحابه رض آنجا بودند فرمود که حالا در آید بر شما مردی که دل او سبکش و متکبر بود و به نظر شیطان ناظر باشد ناگاه این نبیل دو آمد حضرت هم فرمود که تو چرا مرا دشنام میدی و قاتل و قاتل از محابه تو این نبیل و یاران او سوگند خوردند که ما بر گزاین بنی ادین مکرده ایم این آیت نازل شد (الَّذِينَ تَبَوَّءُوا آيَاتِنَا الَّتِي تَقُولُونَ) باری آمان یعنی منافقان که دست گرفته (قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ) گروهی را که خشم گرفته است خدا ای (عَلَيْهِمْ ط) بر ایشان یعنی بود (مَا هُمْ) نیستند منافقان (مِنْكُمْ) از شما که مومنانید (وَلَا مِنْهُمْ ط) و نه از ایشان که جهود اند (وَيَخْلُقُونَ) و سوگند می خوردند ایشان (عَلَى الْكَذِبِ) بدو و غی بر دعوی اسلام و احرام سید انام هم (وَهُمْ يَعْلَمُونَ ط) و ایشان می دانند که دروغ می گویند (أَحَدًا لِلَّهِ هُمْ) آمده کرده است خدا ای برای ایشان (هَذَا يَأْشُرُ بِدِينِهِ) هذاب سخت در دنیا خواری و رسوائی و در آخرت بآتش دوزخ (إِنَّهُمْ) بدو و متکبر ایشان (سَاءَ) بد است (مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ط) آنچه استند که می کنند و بران اهرامی نمایند (اتَّخَذُوا) فرا گرفته (أَيْمَانَهُمْ) سوگندانی چند را که می خوردند (جُنَّةً) سپهری یعنی پناهی که خون و مال ایشان و امان ماند (فَصَدُّوا) پس باز داشته مردمان را بوقت ایمنی خود (عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ) از راه خدا ای برفته انگیزی و سخن چینی یا ایشان را بد دل می سازند تا از جهاد متقاعد گردند (فَلَهُمْ) پس مرا ایشان را است (هَذَا بِمِثْلِهِ) خدا ای خوار کنده (لَنْ تَغْنِي) دفع نکند (عَنْهُمْ) از ایشان روز قیامت (أَمْوَالَهُمْ) خواستهای ایشان (وَلَا أَوْلَادَهُمْ) و نه فرزندان ایشان (مِنْ اللَّهِ شَيْئًا ط) از هذاب خدا ای چیزی را (أُولَئِكَ) آن گروه منافقان (أَصْحَابُ النَّارِ ط) ملازمان دوزخ اند (هُمْ فِيهَا) ایشان را آن (خَالِدُونَ ط) جاوید ماندگان منافق نیزه و مخلوق دمار حکم کافر دارد بلکه در که ایشان از مشرکان زیر نه خواهد بود و هذاب از ایشان سخت تر (يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا) ای کن آن روز که برانگیزد خدا ای هر منافقان را از قبور ایشان (فَيَخْلُقُونَ لَهُ) پس سوگند خوردند برای خدا ای و اسلام و اخلاص خود (كَمَا يَخْلُقُونَ لَكُمْ) هم چنانکه سوگند می خوردند برای شما (وَيَخْسَبُونَ) و آن روز می بندارند (أَنْفُسَهُمْ) آنکه ایشان (عَلَى شَيْءٍ) بر چیزی اند و کاری می کنند که سوگند می خوردند و خدا ای می فرماید که (إِلَّا أَنْفُسَهُمْ) به اندک دست یکدانش ایشان (هُمْ) لکن از بیرون ایشانند

و ذر ذای ایشان را مهابت داد ایشان به تهر سفاقت غالب نمودند و این ابی که پیشوای منافقان بود کس و ایش ایشان فرستاد که از دیار خود بیرون می رود و بقتلای خود متخصن باشد که سن با و هزار کس از قوم خود عمارت می یابند و سخن آن منافق مغرور شده باغی گشتند و خبریدان حضرت عمر را سید با جمعی بر سر ایشان رفت و پانزده روز ذای ایشان را محاصره کرد و آن منافق دهده و فاکر ذای ایشان جلاقبول کردند به اسطه ترس و بیسی که خدای در دل ایشان افکند و چون جلاقبول نمودند حضرت عمر فرمود که بشرط آنکه اسلحه خود بگذارید و آن متد را از اموال که در اب شمار تواند گرفت بان خود بپذیرید برینو قرار یافت و حق سبحانه آیت فرستاد که (هُوَ الَّذِي) او است آن خداوندی که از روی اذلال (اُخْرِجَ الَّذِينَ كَفَرُوا) بیرون کرد آنان را که بنگریدند (مِنَ أَهْلِ الْكِتَابِ) از اهل توریست یعنی بنی النخیر را (مَنْ يَأْذِرُهُمْ) از سران و منزل تا که در زمین مدینه داشتند (لِأَوَّلِ الْحَشْرِ) در اول راندن ایشان از جزیره عرب و حشر ثانی ایشان از خبیر خواهد بود و یا اول حشری که مردمان را بشام است به در آخر الزمان آتشی از جانب مشرق بیاید و مردم را بر زمین شام راند و آنجا قیامت قایم گردد و آن حشر دوم است و چون بنی النخیر قبل از شام مردمان بر زمین شام محصور شوند پس خروج ایشان در اول حشر باشد (مَا ظَنَنْتُمْ) شما گمان نداشتید ای مومنان (أَنْ يَخْرُجُوا) آنکه به و ن راند بنی النخیر از مدینه به جهت بسیاری مرده و شجاعت و شوکت (و ظَنُّوا أَنَّهُمْ) دیگران بردند آنکه ایشان را (مَا ظَنَنْتُمْ حُصُونَهُمْ) صانع کند و بازدارنده است حصارهای استوار ایشان (مِنَ اللَّهِ) از خود آمدن قضای خدای را بر ایشان (فَأَنبَعَهُمُ اللَّهُ) پس بیاورد ایشان را و نضاب خدای (مَنْ حَيْثُ لَمْ يَخْتَسِبُوا) از اینجا که گمان نکرده و قَدْ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبُ) و بیفکند خدای تعالی در دلهای ایشان ترس و بیم تا دل بر جلالت و عظمت خود بکشد و بجا بماند (يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ) و بیاورد خدای خود را (يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ) بدستهای خود (وَأَيُّدِي الْمُؤْمِنِينَ) و بیاورد سبهای مومنان یعنی نقض عهد کرده تا ناخانی ایشان بدست اهل ایمان خراب شد پس کافران مشرکان که خود بدست خود خراب کردند و تیر است که به و چون دل بر جلالت و عظمت خود دانستند که منازل ایشان بدست مومنان افتد تا ناخانی گزند و هر چه ایشان را خوش می آید از در ناو جو بنا و سنگهای تراشیده را از محل آن برکنده می خواستند که بانو دهر بدست ششصد شتر بار کرده خود را بر آراستند و اظفار جلالت نمودند و در آنها می زدند و مصر دگوییان از بازار مدینه گند شده بعضی به لایست شام رفتند و جمعی به خبیر (فَأَعْتَبُوا) پس

هجرت گیرید (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) ای خداوند دیده باینچه بنمید احوال ایشان را و از آن هجرت  
 بردارید (وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ) و اگر نه آنست که خدای نوشت است در لوح حکم که ده است (عَلَيْكُمْ  
 الْبَلَاءُ) بر ایشان بمرورن شدن از خان و بان (الْعَذَابُ) هر آینه عذاب می که داشت بر ایشان (فِي الدُّنْيَا)  
 در این ممرای نکستین و برده گیرفتن (وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ) و برای ایشان تراست ما جود جلا در این ساری  
 (عَذَابُ النَّارِ) عذاب آتش و وزیخ (ذَلِكَ) این عذابها برای ایشان (بِأَنَّهُمْ) بسبب آن است  
 که ایشان (أَشْأَقُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ) دشمنی کردند با خدای و رسول او و مخالفت زمان و زبانه  
 (وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ) و دشمن دارد خدای را (فَإِنَّ اللَّهَ) پس بدو حاکم خدای (يُذِلُّ الْعَاقِبَةَ) منکوت  
 عذوبت است مراد او از اسفل او را آورده اند که در زمان محاصره حکم شد تا خرابان ایشان ترا قطع کند  
 بفر از نخل مجوزه و عبد الله بن سلام و ابولیلی مازنی و غیره آن مهم ما مور گذشته ابولیلی چون انواع تمر را  
 می برید و می گفت که بدین دل منافقان را می شکستم عبد الله بن سلام بدترین انواع آن را می برد و می گفت  
 می دانم که خدای تعالی این نخیل را بدست مسلمانان باز دهد پس آنچه بهتر است برای ایشان می گزارم  
 هنر سبانه آیت فرماید که (مَا قَطَعْتُمْ) آنچه بریدید (مِنْ لَبَنَةٍ) از خربانان (الْوَرَقِ كَتَمْتُمْهَا) یا بگذاشتید  
 آنرا (فَالْتَمَسَ عَلَى أَعْوَالِهَا) ایستاده بر اصلهای خود (فَبَانَ اللَّهُ) پس با مرده است و بر پادشاه می برای  
 آنکه تا شمار ایاری دهد (وَلَيُجْزِيَ الْفَاسِقِينَ) و برای آنکه خواهد گرداند جهو و اندر اگر بدرون رفتگانند  
 از دایره ایمان آورده اند که چون بنی نضیر جل کردند بجاده زره و بجاده خول و عده صد و چهل شمشیر از ایشان  
 بازماند و اموال و عقار ایشان مجموعی شد یعنی تمام حصه خاصه پیغمبر بود عم پس آن حضرت هم  
 بهر چیز بهر کس که خواست بداد و عقارات را بنضی مردم بخشید و اکثر دایات ناظره بان است که  
 آن را منحصر ساخت و امام اعظم روح برین رفته و حق سبحانه و درین باب می فرماید که (وَصَافُوا اللَّهَ)  
 و آنچه باز گرداند خدای (عَلَى رَسُولِهِ) بر سر سادۀ خود (مِنْهُمْ) از مال و ملک ایشان یعنی غنیمت  
 بوی از دانی داشت (فَمَا أُوجِفْتُمْ) پس تا خنجه (عَلَيْهِ) بر تخصیص آن (مِنْ خَيْلٍ) هیچ اسبی  
 (وَلَا رِكَابٍ) و نه شتری یعنی پیاده بدین حصار آمدید و زیاده جنگی نیز واقع نشد که شمار اکثرتی  
 از پیاده باشد و شما بحرب و کارزار دین حصار را فتح نکردید (وَلَكِنَّ اللَّهَ) ولیکن خدای بر نصرت خود  
 (يَسْلُطُ رُسُلَهُ) مسلط و سولی می سازد پیغمبران خود را (عَلَى مَنْ يَشَاءُ) بر هر که می خواهد (وَاللَّهُ)  
 حلی کل شیئی او خدای بر همه چیزها از غلبت پیغمبران و مناصبت دشمنان (قَدِيرٌ) توانا است

گاهی به سبب ظاهر چون قتال و جدال ایشان را غایب می دند و گاه به سبب پنهان چون انقای تر من و بیم در دل ایشان می افکند (مَآ فَاءَ اللَّهُ) آنچه باز می گرداند خدای (عَلَى رَحُولِهِ) بر پیغمبر خود (مِنْ أَهْلِ الْقُرَى) از اموال و املاک اهل دیهها و شهرها که بحرب گرفته اند (فَلِلَّهِ) پس مر خداست است (وَاللَّحْزَنُ) در پیغمبر او را (وَأَزَى الْقُرَبَى) و خداوندان قرابت را به نسبت پیغمبر هم (وَأَلْبَتَأْجَى) و مرئی پروران صحاب را (وَالْمَسَاكِينُ) و وریشان را (وَأَبْنَى السَّبِيلِ) و راه گزریان را که بی مال باشند ظاهر اند که فی خاصه پیغمبر بوده هم و قسمت آن تعاقب یوی داشته و در زمان حیات خود نذقه سنت اهل و عیال ازان می فرموده اند و باقی بر وجهی که حق بوده قسمت می نموده و بعد از وفات آنحضرت هم بعضی عامه اهل بر ظاهر آیت کرده بخش بخش منقسم سازند همی که نامزد حق سبحانه است بمارت کعبه و مسائر مساجد صرف کنند و جمعی گویند نام خدای جل ذکره برای تعظیم است و آن را بر پنجم سهم قسمت کنند و در سهم رسول الله هم اختلاف کرده اند بعضی گویند مصرف آن امام است و نیز در برخی به مصالح مسلمانان صرف باید کرد و بقول جمعی در سه شئور و سلاح مجاهدان بکار باید برود و در محالیم آورده که اهل جاهلیت چون غنیمت گرفتند می منتر ایشان را بی برداشتی و از باقی نیز برای خود تخفیه اختیار کردند و آن را مضی گفتندی و باقی را با قوم گذاشتی و تو بگران قوم در قسمت آن برداشتن حیث کردند و جمعی از وی اهل ایمان در غنائم بنی النضیر همین خیال بسته گفتند با رسول الله شارب و معنی منعم را بردارید و بگذارید تا با باقی را قسمت کنیم حق سبحانه آن را خالصه پیغمبر هم گردانید و قسمت آن را بر وجهی که مذکور شد مقرب خست و فرمود که حکم فی بید اگر دیم (كَيْ لَا يَكُونَ مَبَاشَةً لَّأَنفُسِكُمْ أَنْ تَقُولَ لَوْ أَنَّا كُنَّا نَدْرِي مَا كُنَّا لَنَكُونَنَّ أَكْثَرُ فَسَادًا) (بَيْنَ الْأَنْبِيَاءِ) میان نوگاران (صَلِّكُمْ ط) از شما که زیاده از حق خود بردارند و فقر دارانند که دهند یا محروم سازند چنانچه در زمان جاهلیت بوده (وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ) پس فراگیرید آن را که حق شماست (وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ) و آنچه نهی کند شما را از آن مثل غلول (فَأَنتَهُوا) پس باز ایستادگان و محتذمان بر آنند که حکم این کلمات عام است و معنی وی آنکه هر چه امر فرماید پیغمبر هم بدان آن را فراگیرید و فرمان سرید و هر چه نهی کند از آن باز ایستید که امر و نهی او حق است هر که مرتکب امر او گردد نجات یابد و هر که از نهی او اجتناب ننماید در ورطه ممالک افتد

❖ بیت ❖

❖ آن کس که شد متابِع رای تو قد نجا ❖ ❖ و آنکو خلاف امر تو در زیاده گرفت ❖

وَاتَّقُوا اللَّهَ (ط) و بترسید از خدا پس خدای در مخالفت رسول او (إِنَّ اللَّهَ) بدر حثیکه خدای (شَدِيدُ الْعِقَابِ) سخت عقیبت است بر مخالفان زمان پیغمبر را (لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ) و قسمت فی برای یتیمان و مسکینان و انبای سبیل است و در ایشان هجرت کنند (الَّذِينَ أُخْرِجُوا) آنانکه بیرون کرده شده اند (مِنْ دِيَارِهِمْ) از سرزمینهای ایشان که در کوه داشتند (وَأَمْوَالِهِمْ) و در افتاده اند از مالهای خود (يَبْتَغُونَ) می طلبند (فَضْلًا مِنَ اللَّهِ) بخشش و بخشایش از خداوند خود (وَرِضْوَانًا) و خوشنودی حضرت آوین هجرت ایشان برای تجارت و اغراض دنیوی نمودند بیکه طلب رحمت و رضای حق بودند و بدستی خدا از رسول ترک دیار و اموال خود نمودند (وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ) و یاری می کنند دین خدای را بنفیس و دل خود (وَرَسُولَهُ) و نصرت می نمایند پیغمبر او را یاری و هواداری (أُولَئِكَ) آن گروه مهاجران (هُمُ الصَّادِقُونَ) ایشانند راستان در دین اسلام هم بقول و هم بفعل (وَالَّذِينَ) و دیگر برای آنانکه (تَبَرُّوا الدَّارَ) جای گرفته در سرای هجرت (وَالْأَيْمَانَ) و در دار ایمان یعنی در مدینه و در آن پیغمبر امام الهی بکشتاش هست که ایمان نام مدینه است و حضرت رسول هم او الهی نام نهاده پس معنی این باشد که اقامت نمودند در مدینه (مِنْ قَبْلِهِمْ) پیش از هجرت مهاجران مراد انصار اند که در دیار خود ایمان آورده و بدست پیش از قدم حضرت رسالت پناه هم مساجد ساخته (يُحِبُّونَ) دوست می دارند (مَنْ هَاجَرَ) هر که هجرت کند (إِلَيْهِمْ) بسوی دیار ایشان و او را جای دهند و یار خود مساعدت نمایند (وَلَا يُحِبُّونَ) و نیایند (فِي صُدُورِهِمْ) در دلهای خود (حَاجَّةً) حسی و حقیقی و دغدغه (مِمَّا أَوْتَوْا) از آنچه عطا کرده شوند ایشان مراد آن است که حضرت پیغمبر هم انصار را طلبیده و ذکر اعانت و امداد احسان و مساعد که نسبت با مهاجران کرده بودند فرمود پس گفت ای گروه انصار اگر می خواهید اموال بنی النضر را میان هر سه تقسیم کنم و طلبانده مهاجران را فراسبق در مساکن شما ساکن باشند و اگر نخواهند این را خاصه بر مهاجران و یوم و ایشان از منازل شما بیرون آید بکفایت امور منصبی خود مشغول شده سعد بن وقاص و سعد بن معاذ و سعد بن هبشه و رض که پیش و ایمان اهل مدینه بودند گفتند بار رسول الله خاطر ما آن می خواهد که اموال را به مهاجران قسمت فرمائی و ایشان همچنان در خانه های ما باشند که در دشمنائی و برکت و در منازل ما ایشان است مضرب پیغمبر هم ایشان را دعا گفت و حق سبحانه و تعالی ایشان می فرماید که (وَيُؤْتُونَ) و ایثار می کنند و تمام می نماید مهاجران را (عَلَى أَقْدَانِهِمْ) بر نفسهای خویش یعنی از خود باز می گیرند و بدیشان می دهد

۱. (وَلَوْ كَانَ بَيْنَهُمْ اَوْ اَنْتُمْ اَوْ اَنْتُمْ اَوْ اَنْتُمْ) حاجت با نوح ایشان می نمایند و بنا به باب نزول از این محضر رضی نقل کرده که سر بر میانی برای یکی از دو ایشان محضر رضی آورده و او را بدو بخشی دیگر که از دو محتاج تر بود فرستاد و او را دیگری ایثار نموده همچنین تثنی از فقرا بر یکدیگر ایثار کرده و این آیت در شان آن دو ایشان توانگر دل نازل شد که هر آنکه که از این شش خصوصیات که در شش است بر آن مفت ایثار اکلان و افضل است و سایر آن است که کسی محتاج باشد به هر چیزی دیگری مستحق آن باشد از خود باز گیرد و بهی بخشد

\* ربناحي \*

\* که می کامل آن را می شناسم اندرین دوران \* \* که گره نانی رسد از آسیای بخرنج گره دانش \*  
 \* ز استغنائی هست با وجود فقری برگی \* \* ز خود و دیگر و معاز و نیاز بی نوا یانش \*  
 (وَصْنِ يَتُوقُ) و هر که نگاه داشته شود (شَيْخُ نَفْسِهِ) از بغل نفس او یعنی منع کند نفس را از هب مال و بنفص النفاق (فَأُولَئِكَ) پس آن گروه (هُمْ اَلَّذِينَ جَاءُوا) ایشانند و سیگار آن با فروعی یا فنگان به نای عاجل و در دنیا و ثواب آجل در آخرت (وَالَّذِينَ جَاءُوا) و آنانکه آمده می آیند (مِنْ بَعْدِهِمْ) پس از مهاجران و انصار مراد تابعان محضر رضی اند تا در زیارت (يَقُولُونَ) می گویند (وَبِنَا اخْفِرْنَا) ای پروردگار مایه مرزا (وَلَا خَوَانَنَا) و مربرادران ما را که در دین (الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ) آنانکه پیشی گرفته بر ما ایمان (وَلَا تَجْعَلْ) و نه (فِي قُلُوبِنَا) در دلهای ما (خِلَافَ) کینه و حسد و خدایتی (الَّذِينَ آمَنُوا) برای آنانکه گریه اند پیش از ما یعنی اصحاب پیغمبر هم (وَبِنَا) آفریدگار ما (إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ) و دستبیکه تو مهربانی داری ما مستجاب کن (رَحِيمٌ) بخشند و ما را بر رحمت خود در زمره سالاران داخل گردانی تا گفته اند هر که آئینه یکی از محضر رضی در دل باشد از اهل این آیت نیست از این دو محضرم است صاحب انوار آورده که حق سبحانه و تعالی مرزومنان را بس مرتبه فرو آورده مهاجر و انصار و تابعین که توصیف باشند بسادگی دل و پاکبای طینت پس هر که بدین مفت نبود از اقسام تبع مان خارج اند (أَلَمْ تَرَ) آیا نگاه نکردی (إِلَى الَّذِينَ تَفَقَّوْا) بسوی آنانکه اتفاق می در زند و خلافت آنچو در باطن دارند ظاهر می کنند یعنی این اهل و این فتن و قاعده و احزاب ایشان که بر بنی نظیر پیغام رسانند که ما بشما موافقم و در حرب که ما محم هم می کنیم سادست تمام خواهیم کرد و اتفاق ما بشما ناجی است که اگر ادبش غالب شود و دشمنان ازین دیار اخراج کنند ما نیز در موافقت موافقت می کنیم این آیت آمد که ای محمد در حال منافقان نگه که ایشان (يَقُولُونَ) می گویند (لَا خَوَانَهُمْ)

تذویر

مع

هر باز در آن خود را بیستاده و امثال خود را که اخوت اکفرانه (الَّذِينَ كَفَرُوا) آری که بگردیدند  
 (مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ) از اهل تودیت که بعد از آن غم نمودید (لَئِنْ أَخْرَجْتُمْ) اگر برون کرده شوید  
 شما از دیار خویش (لَنُخْرِجَنَّ) هر آینه برون آوریم (مَعَكُمْ) با شما از وی دوستی و مصاحبت  
 (وَلَا نُنْفِيعُ) و درمان نبریم (فَبِمَا كُنْتُمْ) در ایستاد و از شما (أَحَدًا) یکی را که نخواست یا بچکس از مسلمانان  
 داد و خلافت شما طاعت نکنیم (أَبَدًا) همیشه (وَأِنْ قَوْلُنَا) و اگر کار زار کرده شوید یعنی مسلمانان  
 با شما قتال کنند (لَنَنْصُرَنَّكُمْ) هر آینه یاری کنیم شما را (وَاللَّهُ يَشْهَدُ) و خدا می گوید  
 که ایشان یعنی منافقان (إِنَّهُمْ لَكَافِرُونَ) بدو صیغه ایست در دفع گویند (لَئِنْ أَخْرَجُوا) اگر برون  
 کرده شوند میوزدند (لَا يُخْرِجُونَ) برون نمی روند منافقان (مَعَهُمْ) با ایشان و موافقت نمی کنند  
 (وَلَئِنْ قَوْلُنَا) و اگر کار زار کنند با ایشان (لَا يَنْصُرُونَهُمْ) منافقان یاری نمی دهند ایشان را (وَلَئِنْ  
 قُضِرَتْهُمْ) و اگر بالفرض یاری دهند اهل اتفاق یهود را و عاشر شوند در حرب با ایشان (لَيُؤْتِنَنَّ الْأَذْفَارُ) هر آینه پس باز گردند بتب خود یعنی به هزیمت دهند (ثُمَّ لَا يَنْصُرُونَ) پس بعد از هزیمت  
 ایشان نمی نصیر یاری کرده نشوند یعنی چون ناعمران ایشان مهزوم شدند ایشان چو نه منصور گردند (لَا تَنْتُمْ)  
 هر آینه شما منادی (أَشْذَرَهُمْ) سخت ترید از جهت ترس (فِي صُدُورِهِمْ) در دلهای ایشان  
 (مِنْ اللَّهِ) از خدای یعنی منافقان از شما بیشتر می ترسند که از خدای (ذَلِكَ) آن خوف و خضیت  
 از شما را ایشان را (بِأَنَّهُمْ) بسبب آن است که ایشان (قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ) اگر دینی اند نمی دانند  
 عظمت خدای را جل علاه و اگر نه بایستی که از ترسیدن (لَا بَقَا تَلُونَكُمْ) کار زار نمی کنند با شما  
 (جَمْعًا) همه ایشان یعنی یهودان و منافقان (إِلَّا فِي قَرْيٍ مُحَصَّنَةٍ) مگر در دیهاس تو او کرده بخندن  
 و برج و باره (أَوْ مَعْنَى وَرَاجِعٍ) یا از پس دیوارها بستگ و تیر یعنی ایشان را وقت آنکه وی  
 برون می باشد محاصره بتوانند کرد نیست و این نه از ضعف و بددلی ایشان است بلکه (بِأَنَّهُمْ) کار زار  
 ایشان (بَيْنَهُمْ) میان بگرد چون حرب می کنند (شَدِيدًا) سخت است اما هر شجاع که با خدا و رسول  
 حرب کند بدول و ترسان گردد پس ایشان به حسب ترسی که خدای در دلهای ایشان افکند  
 طاقت مقاومت و مواجده مقابلند (تَحْصِيهِمْ جَمْعًا) نوپنداری بود و منافقان را هر مجسم و هتفق  
 در رای و تدبیر (وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى) و حال آنکه دلهای ایشان پراکنده و پراکنده است زیرا که عقاید  
 و مقاصد ایشان مختلف افتاده (ذَلِكَ) آن و صفهای بد که ایشان را هست (بِأَنَّهُمْ) بسبب آن است

که ایشان ( قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ ) کرده‌ی اند که عقل نمی‌کنند و قدر نمی‌یابند آن چیز را که صلاح ایشان در آن است پس مثل بود ( كَمَثَلِ الَّذِينَ ) هم چون مثل آنان است که بودند ( مِنْ قَبْلِهِمْ ) پیش از ایشان ( قَرِيبًا ) زمانی نزدیک ( ذَاتُوا ) به‌شیدند ( وَبَالَ أَمْرِهُمْ ) بدی عاقبت کار خود یعنی ضرر و مصیبت مراد بنی قریظان اند که ایشان را طلاق کردند از مدینه با اهل بدر که حربه هلاک گشته ( وَلَهُمْ ) و مر ایشان را است با وجود خواری دنیا ( عَذَابُ الْعَمِّ ) عذابی دردناک و در آخرت و مثل منافقان و در قریب دادن جهنم و در وعده نصرت کردن ( كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ ) هم چون مثل شیطان است ( إِذْ قَالَ ) چون گفت ( لِلنَّاسِ اكْفُرْ ) مرا کافر اگر به کفر خود ثابت باشی که من یار و هوادار تو ام ( فَلَمَّا كَفَرُوا ) پس چون ثابت به کفر و زید و نهال شرک در زمین دل او استحکام یافت ( قَالَ ) گفت شیطان ( إِنِّي فُرِيقٌ مِّنْكَ ) من نیز از تو ( إِنِّي ) بجز سستی که من ( أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ) می‌ترسم از خدای پروردگار عالمیان مراد از شیطان ابلیس است و از انسان ابو جهل و در این وقت که ابو جهل بیدر سو بود و از قبله کنه تو هم داشت ابلیس به صورت سه اقامه که رئیس نمی‌کنانه بود بر آمده گفت ای ابو الحکم من ترس که من یار تو ام و چون بیدر رسیدند ابلیس دید که ملایکه به مداهل اسلام نازل می‌شوند بگریخت و گفت من از شما می‌ترسم و در سوره انفال این قصه مذکور شد و بعضی بر آنند که شیطان ابلیس است و مراد از انسان بر صیصای راهب و ایض او را بر کنفر داشت و در آخر نیز ای کرد از دو این حکایت بر سهیل جمال چنان است که بر صیصا هفتاد سال خدای را عبادت کرد و ویوان در کار او عاجز شده ایض و هم اغوا و اغفال او بر زده خود گرفته بیاید به صورت آدمی در صومعه او بر پا داشت مشغول شد و زاهدانه از شدت مجاهدت او متعجب مانده مراد او گشت ایض عزیمت رفتن کرد و کافر چند جهت شش نمای مرضی و عافیت اهل بلا بوی آموخت پس شهر آمده شخصی را تخنیق کرد و باز بصورت طیبین ظاهر گشته اهل او را گفت علاج او جز به عای بر صیصا میسر نیست آن کس را بر صومعه بر صیصا آوردند و می‌بردند و شیطان دست از او باز گرفت و شفایافت انصاف ایض مردمان را بلا بندگان می‌ساخت و بر بر صیصا داشت آدمی نمود و بکلمات او می‌گذاشت تا دختر را نک را استمرض شد و او را بصومعه زاهد آوردند او دعا کرد و ایض او را بگذاشت صحت یافت دختر را بزاهد سپردند و از زاهد واد نسوسه کرد تا با او و افنا حش و اندام نمود و از خوف فضا حش او را بگذاشت و ایض برادرانش را بران مطاع ساخت و زاهد را گرفته بردار کردند و ایض همان صورت او را خود را



برو ظاهر کرد و گفت مرا سجده کن تا ترغلاص کنم زانده سجده کرد و ابیض از و بیزار می نمود و آن  
بنی سعادت بعد از آن هر عبادت بود که شفاوت ابدی گرفتار گشت **نظم**

\* غافل مشو که مرکب مردان مردوار \* در سنگ لاخ و سوسه پیاپیده اند \*  
\* نوبیده هم سباهش که زنده ان باوه نوبش \* ناگه یک خروش بر منزل رسید ه اند \*

(فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا) پس هست آخر کار آن شیطان و انسان (اِنَّهُمَا) آنکرا ایشان هر دو (فِي النَّارِ)  
در آتش و وزخ باشند (خَالِدَيْنِ فِيْهَا ط) جا زید نامگان در آن (وَذَلِكَ) و خلود در آتش (جَزَاءُ  
الظَّالِمِيْنَ) \* پاداش کافران است (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) ای آن سکا یکا گرویده اند (اتَّقُوا اللَّهَ

۴  
مع

بترسید از خدا اب خدای و بد و باز گردید (وَلَنَنْظُرَ نَفْسًا) و باید که بنگرد در نفسی و بر بنید (مَا قَدَّمْت) آن  
چیز را که پیش فرستاده است (لَعَلَّكُمْ) برای خدای قیامت تا اگر تقدیم خیرات و طاعت کرده شکر  
گزارای نماید و در زبانی آن کوشد اگر معاصی و سیئات فرستاده شود (وَاتَّقُوا اللَّهَ ط)  
و بترسید و بپرسید از سطوت الهی بیکر برام برای تأکید است یا اول و براداری و اجبات است بقرینه  
اقراران همان و ثانی در ترک محارم بدلیل آنکه می گوید (إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ) بد رسید که خدای ما است (بِمَا تَعْمَلُونَ) \*  
باش می کند و در کشف الاسرار فرموده که اول اشارت است باصل تقوی ای و دوم کمال آن با اول  
تقوی عوام است و آن پرهیز کردن باشد از محرمان و دوم تقوی خواص و آن اجتناب بود از هر چه مودون حق است

**بیت** \* اصل تقوی که ز اداین راه است \* ترک مجموع ماسوی الله است \*

(وَلَا تَكُونُوا) و سبایش ای مومنان (كَالَّذِينَ) مانند آنانکه (فَسَّرَ اللَّهُ) بگذاشتند امرهای را چون  
بود و منافقان و اهل شرک (فَأَنسَهُمْ) پس خدای فراموش گردانید بر ایشان (أَنفُسَهُمْ ط) نفسهای  
ایشان را تا برای آن تقدیم خیری نکردند و گفته اند من در توفیق بر روی ایشان در دست و سهیل بن  
عبد الله گفته که بوقت گناه امرهای تعالی و فراموش گردانید خدای تعالی نیز توبه بر ایشان فراموشی سخت  
(أُولَئِكَ) آن گروه (هُمُ الْفَاسِقُونَ) ایشانند بیرزق و فاسقان از راه فرمان برداری (الْأَيْسَتُونَ) برابر  
نیستند نزدیک خدای (أَصْحَابُ النَّارِ) یا در آن و وزخ که نفس خود را خواریخته استحق ندارد شد  
(وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ ط) و یاران اهل هشت که در استکمال نفس کوشیده اند تا اهل بیت جنت حاصل  
کردند (أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْغَائِبُونَ) \* یاران هشت یعنی کنان از ایشانند و سبیکاران یعنی از  
خدا بجمیع باز رسته و در نعم منعم بهر حال (لَوْ أَنزَلْنَا) و گرمی فرستادیم ما (هَذَا الْقُرْآنَ) این قرآن را

(عَلَى جَبَلٍ) بر کوهی و آن کوه را فهم و ادراک میدادیم (لَوَ يَتَذَكَّرُ) هر آینه بیدیدی تو و او را (خَاشِعَةً) ترسیده و زمان برنده (مُتَذَكِّرًا) شگافت و از هم ریخته (مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ عَ) از ترس خدا ای او از هیبت و عیدی که در وی هست یعنی کوه بآن بزرگی و سختی انگیز از قرآن فهم کردی بترسیدی و گردن نهادی و از چشم چشم ناروان کردی و دلهای سنگین کاران از ان متاثر نمی شوند

\* هیت \*

• ای دل سنگین تو یک ذره سوان گیر نیست • نفس کافر کیش تو از ترک عصیان حیر نیست •  
(وَنَظَرُهَا) و این منما (نُظِرَ لَهَا) بیان می کنیم (لِلنَّاسِ) برای قبیله مردمان (أَلَعَلَّكُمْ يَتَفَكَّرُونَ) شاید که اندیشه کنید در آن و بهر ذره از ان (هُوَ اللَّهُ) آن خدا ای که فرستاده است قرآن (الَّذِي) آن خدا ای که (لَا إِلَهَ) نیست معبودی مستحق عبادت (إِلَّا هُوَ) مگر او (هَالِكُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ) دانای پوشیده و آشکارا و گفته آمد عالم بعد دم و موجود و بآجبات و مودت یا برزق و اجل یا بدینا و آخرت یا بآنچه هست و آنچه نخواهد بود (هُوَ الرَّحْمَنُ) او است بزرگ بخشش که رحمت عامه سالقمه او اعطاء همه جمیع خلق نموده و در دنیا (الرَّحِيمُ) بسیار بخشش که رحمت خاصه او به مومنان و رحمت در آخرت بغیر و غفران و مودت و رضوان (هُوَ اللَّهُ) او است خدا ای (الَّذِي) آن خدا ای که هیچ و چه (لَا إِلَهَ) نیست خدا ای سزای پرستش (إِلَّا هُوَ) مگر وی (أَلَمْ يَكُنْ) بادت می که جلال دانش از دور و احتیاج مصون است و کمال و منانیش با مستغنیان مطلق منور و (الْقُدُّوسُ) پاک از شوائب منانص و منائب و منزله از طرق آفات و نوائب (السَّلَامُ) سالم از عیوب و علل و سهر از ضعف و عجز و خلل (الْمُؤْمِنُ) ایمن کننده مومنان از هتوبت میزان یاد اعی خلق با یمن و امان یا مصدق و سنان یا ظهار مجرب و برهان (الْمُهَيَّمُنُ) گواه راست بر هر چه خلق گفته یا بجهان ایشان یا قایم بعدل یا ساطع بر خفا یا حکم کننده بحق و گفته آمد این اسمی است از اسمای الهی که نازیان آن یغی خدا ای اندر (الْعَزِيزُ) غالب در حکم یا بخشنده همت (الْجَبَّارُ) بزرگوار یا شکسته کام های یا اصلاح آورنده کارهای و هم شکسته (الْمُتَكَبِّرُ) مستحق کبر یا عظمت (سُبْحَانَ اللَّهِ) پاک است خدا ای (عَمَّا يُشْرِكُونَ) از آنچه شرک می سازند بادی و واجب الوجود شریک قبول نکند (هُوَ اللَّهُ) انحصاری) او است خدا ای آورنده یعنی نقد بر کننده خلق برون مشیت و مقتضای حکمت (الْبَارِئُ) آفریدگار یعنی ظاهر کننده اشیان و آورنده از هم موجود (الْمُصَوِّرُ) بخشنده صورت مرضاوقات را (لَهُ الْأَعْنَامُ) الحشونی) اسرار او است نامهای نیکو که در شرع و عقل پسندیده و مستحق باشد (يُسَبِّحُ لَهُ) بها کی یاد

می کند مراد ( مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ) آنچه هستند در آسمان و زمین و از هر نقائص و اضره  
نقص می داند ( وَهُوَ الْعَزِيزُ ) دادست غالب در ملک خود که منجور و مغلوب نگردد ( الْحَكِيمُ )  
صواب کار در کردار و گفتار خود که هر چه گوید او کند بر وجه حکمت بود در حین الهیانی آورده که حضرت  
بدر است بنا بر اسم عظم از جبرئیل هم پرسیدند جواب داد که علیک باخبر سوره الحشر دیگر باره  
پرسید همین جواب شنید و دقائق و حقائق این اصحاب و حفظ بند از هر اعمسی بر سبیل تفصیل  
در جواب التفسیر باید طلبید و من الله العالی و التامه

سورة الدمتحنة مدنیة بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ( ) وهي ثالث وعشر آية

حضرت پیغمبر عم و رسول هشتم از هجرت که بطریق اخفاء نیست مکه داشت خا طب بن ابی بکر رض  
که از مهاجران بود مکتوبی به فریشتن نوشته ازان عزم اعلام نمود و جبرئیل عم آن حضرت را خبر نمود  
و علی و زبیر و هنده و راض حکم شده تیره و خورده و فتنه و مکتوب را از سارده که موالات ابی عمرو بن الضحی  
بود بدست خدمت آوردند حضرت عم مخاطب را طلبیده فرمود که ترا چه مرین داشت گفت یارسول الله  
بچه اسوگند که من موافقم بخدا و رسول و از دین اسلام برگشته ام اما حلیت قریشم نه از نفس ایشان  
و نه هیچ کس در مکه ندارم که حمایت اهل و دلد مال من نماید بجناب سید مهاجران که آنجا قریب دارند  
خواستم که حق بر ایشان ثابت گردد تا با محظه آن محافظت مردم من کنند حضرت فرمود که ای یاروان  
خا طب با شما راست گفت و فاروق رض در غضب شده گفت یارسول الله مرا امر کن تا گردن  
امین منافق بر منم پیغمبر عم گفت ای عمراد و امر نجانی که او از اهل بدر است و حق سبحانه و باریان را  
مژده داده که عملوا اشیتم فقد غفرت لکم انکه آیت نازل شد که ( يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ) ای کسانی که  
گرویده آید ( لَا تَتَّبِعُوا ) فرامی گیرید ( عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ ) دشمنان مرا و آعادی خود را ( أُولَئِكَ )  
دوستان ( تَلْفُقُونَ ) می فرستید و الفامی کنید ( إِلَيْهِمْ ) بسوی دشمنان من و شما اخبار حبیب  
مرا ( بِالْمَوَدَّةِ ) بسبب دوستی که دارید یا طرح صحبتی که می افکنید ( وَتَدْكُفُّوا ) و حل آن است  
که دشمنان کافر شده اند ( بِمَا جَاءَكُمْ ) بآن چیزی که آمده است بشما ( مِنَ الْحَقِّ ) از سخن راست  
که قرآن است یا کار درست که دین اسلام است یا سر ادا متابعت که پیغمبر هم است ( الْمُخْرَجُونَ )  
الرُّسُولُ بیرون می کنند پیغمبر را از که ( وَإِيَّاكُمْ ) و شما را نیز اخراج می نماید ( أَنْ تَقُولُوا ) برای  
آنکه شما می گویید ( بِإِلَهِ رَبِّكُمْ ) بخدا ای که آنرا بیدگار شما است و ایشان به سبب ایمان شما را از

و یارشامیردن می کشد پس ایشان را بد دستی می گیرد (إِنْ كُنْتُمْ حَٰجِثِينَ) اگر رسیدید شما که بیدار  
آمده اید از وطنهای خود (جِهًا دَافِي سَبِيلِنَا) از هر جهاد در راه من (وَابِقِغَاءَ مَرْضَاتِي) و برای طلب  
خوشنودی من (تَسْرُونَ إِلَيْهِمْ) را از من گوئید یعنی سخنان سوی مد بشان می فرستید (بِالْمَوَدَّةِ) (و)  
بدستی و رلباس نصیحت (وَأَنَا أَعْلَمُ) و من دانایم از شما (بِمَا أَخَفَيْتُمْ) بآنچه پنهان می کنید از  
موت احد (وَمَا أَعْلَمْتُمْ) آنچه ظاهر می باشد از اعتبار (وَمَنْ يَغْفُلْ) و هر که بگذرد این کار یعنی فرا گیرد  
از ایشان دوستان یا القای نکر کند بدیشان (مِنْكُمْ) از شما (فَقَدْ ضَلَّ) پس بدستی که گم  
کرده است (سَوَاءَ السَّبِيلِ) راه راست را (إِنْ يَتَّبِقُواكُمْ) اگر بیایند شمار اقرار کند یعنی بر شما قادر  
گردند و ظنم یافته شمار را سیرب زند (يَكُونُوا) باشند (لَكُمْ أَعْدَاءُ) مر شمارا دشمنان یعنی القای  
موت فائده بد و ایشان دشمنی آشکارا کند (وَيَسْطَوْا إِلَيْكُمْ) و بکشند سوی شما (أَيْدِيَهُمْ)  
دستهای خود را بر بدن دشمن (وَالنَّسَبُ) و بکشند زبانهای خود را بشما (بِالسُّوءِ) بدی یعنی  
دشنام و فحش (وَوَلَوْ تَكْفُرُونَ) و دوست دارند که شما کفر شوید چنانچه ایشان هستند (لَنْ تَنْفَعَكُمْ)  
مست نخواهند داشت شمارا (أَرْحَامُكُمْ) خویشان شما (وَلَا أَوْلَادُكُمْ) و نه فرزندان شما یعنی  
امروزموالات با مشرکان بسبب مال و فرزند خویش دیبوند می کنید و ایشان نفع نخواهند  
و نیند بشما (يَوْمَ الْقِيَامَةِ) روز رستخیز (يُفْضِلُ) بداند که خدای در آن روز (بَيْنَكُمْ) میان شما  
و اولاد و اقربای خویشان را بد و زخ فرزند و مومنان را بد بهشت برد (وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ) و خدای بدانچه  
شما می کنید از دوستی و دشمنی (بَصِيرٌ) بینا است و بران جزا خواهد داد (قَدْ كَانَتْ) بدستی که  
هست (لَكُمْ) مر شمارا ای مومنان (أَسْوَةٌ حَسَنَةٌ) سستی بگو که بدان اقامه باید کرد (فِي أَبْرَارِهِمْ) در  
سخنمان بر ابراهیم علیه السلام (وَالَّذِينَ مَعَهُ) و آنانیکه بادی بوده اند از اهل ایمان (إِنْ قَالُوا الْقَوْمُ هُمْ)  
یاد کنید چون ابراهیم عم و مومنان قوم او گفتند مرگور خود را از مشرکان که از ماد سنی محبوبند (إِنَّا نَبْرَأُ)  
بدستی که ما بر اویم (مِنْكُمْ) از شما که است پرستید (وَمِمَّا تَعْبُدُونَ) و دیگر بتیاری می کنیم  
آنچه می پرستید (مِنْ دُونِ اللَّهِ) بجز خدای (كَفَرْنَا بِكُمْ) کافر شدیم بدین شما یا معبود  
شما (وَبَدَأَ) و آشکارا شد (بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ) میان ما و شما (الْعَدَاوَةُ) دشمنی بدل (أَوِ الْبِقْضَاءِ)  
و دشمنی بدست یعنی محاربه (أَبَدًا) همیشه یعنی پیوسته دشمنی قائم خواهد بود میان ما و شما بدست و  
دل (حَتَّى تَوْبِعُونَا) تا وقتیکه ایمان آرید (بِاللَّهِ وَخَدُّهُ) بخدای بکتا و یکتا یعنی بی یگانگی او مگر بدین حق همانند

بند می و بد مومنان را که دو تیر از آهیل شرک افتد ای ابراهیم عم کنید (إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ) مگر در آن صحن  
 ابراهیم عم که گفت (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ) مرید ر خود را که بوده است بخندار که بانو کرده ام و بوده ایمان که تو با من کرده  
 (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ) هر آینه آموزشش خواهم خواست برای تو (وَسَاءَ أَصْلَافُ) و اما که نیستیم ای پدر  
 (لَكَ) برای تو یعنی نمی توانیم که دفع کنیم از تو (مِنَ اللَّهِ) از خدا بندگان ای (مِنَ شَيْءٍ ط) هیچ چیز اگر  
 بخدای باز نگردی خلاصه صحن آن است که افتد باید کرد به حضرت ابراهیم علی نبی و هم در بیزار می از  
 کافران نه طلب آموزش برای ایشان که آن صورت از وی سبب و عده واقع شد و چون حلیل عم و  
 اصحاب او بیزار می کردند از قوم گفتند (وَقِنَا) ای پدر و گار ما (هَلْ يَكُنْ قَوْلُكُنَا) بر تو توکل کردیم یعنی از خلق  
 بردیم و اعتماد بر کردیم خان نمودیم (وَالْيَكُنْ أَنْبَتْنَا) و بسوی تو باز گشتیم (وَالْيَكُنْ الْقَصِيرُ) و بسوی  
 نسبت باز گشت هر در آخرت قوی آن است که این دعای قول ابراهیم عم نیست بلکه حق سبحانه  
 و موثر است بعد از نبی موالایت گذار امر نماید که چون قطع علاقه نمودت با دشمنان کرده بگویند خدا یا از  
 ایشان بریدیم و با طفت تو پیوند کردیم

\* منتهوی \*

\* بسوی تو کردیم روی و دل تو بستیم \* \* از هر باز آمدیم و با تو بستیم \*

\* هر چه نه پیوند یار بود بریدیم \* \* هر چه نه پیمان دوست بود شکستیم \*

(وَقِنَا) ای آفریدگار ما (لَا تَجْعَلْنَا) مگر در آن ما را (فِتْنَةً) محل برگزاشتن (لِلَّذِينَ كَفَرُوا) برای آنانکه  
 نگردیده اند یعنی ایشان را بر ما نگارد و مسلط گردان و بدست ایشان ما را احاطه کن (وَاخْزِلْنَا) و بیاور  
 ما را (وَقِنَا) ای پدر و گار ما (إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ) بدرستی که تو غالیسی در حکم پس شتر ایشان  
 دفع کن (الْحَكِيمُ) دانای کار خود پس ما را بیاور (لَقَدْ كَانُوا) بدرستی که هست (لَكُمْ) مرشدا را (فِيهِمْ)  
 در ابراهیم عم و قوم او (أَسْبَوَ حَسَنَةً) خصلتی نیکو که پیر وی کنید آنرا بگردان برای ناگفته است در افتد  
 با ابراهیم علی نبی و علم السلام یاد اول افتد است مرقول او و در ثانی بافعال و این افتد است  
 (لَمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ) هر کسی را که امید دارد در رضای خدای (وَالْيَوْمَ الْآخِرَ ط) و پاداش روز  
 قیامت را یا بهتر خدا از خدای و روز باز بسین (وَمَنْ يَقُولُ) و هر که روی بگرداند از فرمان و دوسی کند  
 با دشمنان (فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ) پس بدرستی که خدای بی نیاز است از وی و از نصرت کردن  
 وی مریدین او را چه خود ناصر دین خود است (الْحَمِيدُ) ستوده است بی ستایش خالق آورده اند  
 که بعد از نزول این آیهت مومنان قطع دوستی کردند از کسان خود که مشرک بودند در مکه شتی بجا آمد

وعد فرموده که (هَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ) شاید که خدا ای پسر اینه (بَيْنَكُمْ) میان شما (وَبَيْنَ الَّذِينَ) و میان آنکه (عَدَّ يَتَمُّ) دشمن داشته (مِنْهُمْ) از کفار که (مَوَدَّةً) دوستی و یاری و آن چنان بود که ابو صفیان و سهل بن عمرو و حکیم بن حزام و غیر ایشان از صدای حرب که دشمنان عظیم بودند اسلام آوردند و کسان ایشان را با ایشان محبتی تمام پیدا شد (وَاللَّهُ قَدِيرٌ) و خدا ای توانا است بر آنکه دشمنی را بدوستی بدل کند (وَاللَّهُ خَفِيرٌ) و خدا ای آمرزنده است کسان را که موالات کرده با ایشان قبل از نهی (الرَّحِيمِ) مهربان بر آنها که بعد از نهی قطع مودت کردند آورده اند که قوم فزاعره را با حضرت پیغمبر هم می دهم و همان بود و هرگز قصد مسلمانان نکردند و دشمنان دین را ماری نداده حق صحابه در باره ایشان فرمود (لَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ) نهی نمی کند خدا ای شمار ای مومنان (صَنِ الَّذِينَ) از آنکه ایشان (لَمْ يَغَارِقُوا) کارزار نکردند با شما (فِي الَّذِينَ) و ریز وین و مات (وَلَمْ يَخْرُجُوا) و بیرون نکردند شما را (بَيْنَ دِيَارِكُمْ) از سرزمین و شهرهای شما یعنی فزاعره که در مقاتله و اخراج شاید دخلی نه نموده اند یا مراد زن و کوه و کان اند که ایشان در قتل و اخراج چندان مدخلی نیست می فرماید که خدا ای باز نمی دارد شیر (أَنْ تَبْرُوهُمْ) از آنکه بنکوی کنید با ایشان (وَتَقْسُوا إِلَيْهِمْ) و از آنکه عدل کنید یا انفرستید قسطی بهر دبر ای ایشان (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ) بهر دستیکه خدا ای دوست دارد عدل کند گان را (إِنَّمَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ بُرْزِينَ) نیست که حق سبحانه نهی می کند شمار (الَّذِينَ فَاتَلَوْكُمْ) از آنکه کارزار کردند با شما (فِي الَّذِينَ) در دین خدا ای (وَأَخْرَجُوا) و بیرون کردند شمار (بَيْنَ دِيَارِكُمْ) از سرزمین شما (وَوَاطَأَهُوا) و معاشرت کردند و هر بنیست شده با آغای (عَلَى أَخْرَاجِكُمْ) بر بیرون کردن شما از خان و بان شما یعنی مشرکان که بعضی که در صدد حرب آمدند و برخی که بسی اخراج کردند و جمعی که یاد عیان بودند باز می دارد خدا ای شمارا (أَنْ تَوَلَّوْهُمْ) از آنکه دوستی کنید با ایشان (وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ) و هر که دوست دارد ایشان را (فَأُولَئِكَ) پس آن گروه دوست دارند گان (هُمْ) الظَّالِمُونَ) ایشان ستمکارانند که وضع دوستی در غیر موضع می کنند بر دوستی با ظالمی می باید و داد و ستان خدا می شاید که از دوستی دیگران بیچ کشاید

\* بیت \*

\* بگسلد ز دستان و غبار خبله سازد \* یاری طالب که طالب نقش و قایده \*

آورده اند که چون در حدیبیه صلح واقع شد یکی از شرط آن بود که هر مسلمان که از مکه مدینه رود آن حضرت غم او را به کفار باز فرستد و اگر مسلمان از مدینه روی برانگشته جانب که شتاب قریش او را

بازگرداند هنوز آن حضرت هم در حدیث بود و گویید یو و گز جماعتی مومنان از یک گمروخته بهلاست آمدند از آن  
 جمله صحیحیه اسلامیه بود و در عقب شهر ادریس فرمید و می می رسید و گذشت شرط صلیح برین و بود و که  
 هر که از ما تو آید بهار دکنی بر جریل عم آمد و گفت یا رسول الله آن شرط بر مردان واقع شده نه بر زنان  
 در و نیست که مومنات را به شهر کان باز و بعد و این آیت باز را شد که (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) ای  
 گمرو گمرویدگان (إِنْ جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ) چون بیایند بشما زنان گمرویده (مُهَاجِرَاتٍ) هجرت کنده  
 از دار کفر به ایمان (فَأْتِيَنَّوَهُنَّ ط) پس بیایند ایشان را بدانکه سوگند دهید که بیرون آمدن  
 ایشان از دشمنی شهر نبوده و در مدینه دیگری حبس آمدن نه شده و هیچ غرض از اغراض دنیوی و است  
 نیست بلکه خاص برای خدا و رسول و تعزین بدین اسلام آمده اند (اللَّهُ أَخْلَقَهُنَّ) خدا ای دانا تراست (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) ای  
 یگرویدن ایشان که مطاع است بر مرائر و ضار اما چون حکم شرع ظاهر است ایشان را سوگند دهید (فَإِنْ  
 جَاءَتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ) پس اگر دانستید ایشان را بنابه ظن که مومنه اند (فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ) پس  
 بازگردانید ایشان را (إِلَى الْكُفَّارِ ط) بدوی شوهران نگمرویده ایشان (لَا هُنَّ) نه ایشان یعنی این  
 زنان (حِلٌّ لَهُمْ) حلال اند بر آن کافران را (وَلَا هُنَّ) نه آن کافران (يُحَاوِنُ لَهُنَّ ط) حلال می شوند  
 بر این زنان ابرتاین دارین بدائی افکنده است میان ایشان (وَأَتَوْهُنَّ) و بدید شوهران ایشان را  
 (مَا أَفْهَقُوا ط) از آنچه خرج آن زن کرده باشند از کادین پس حضرت پیغمبر هم صدیقه و با سوگند داد  
 و آنچه مسافر از مهر بد داده بود گردنه باز گشت و آیت آمد (وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ) و هیچ بره و دوشی نیست  
 بر شما (أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ) آنکه نخواهد این زنان مهر بد را (إِنْ أَتَيْتُمُوهُنَّ) چون بدید ایشان را  
 (أَجُورُهُنَّ ط) مزد یعنی مهرهای ایشان پس فاروق رض ادر ابرجاست و دیگر آیت آمد که (وَلَا تُمْسِكُوا  
 وَجُوهَكُمْ) در مزیند (بِصُحُفِ الْكُوفِرِ) بصحنه یعنی هفتدای زنان کافره یعنی نکاح ایشان را باقی نگذارید بلکه  
 طلاق بدید اگر این نیارند پس اصحاب بر زن کافره که در نکاح داشته طلاق دادند و حکم شد که (وَأَسْأَلُوا)  
 و نخواهد از آنکس که آن زن را نخواهد از کافران (مَا أَنْفَقْتُمْ) آنچه خرج کرده آید از مهر بد و (وَالْيَسْتَأْذِنُوا)  
 و باید که خواهند کافران از شما (مَا أَفْهَقُوا ط) آنچه خرج کرده اند از مهر و از داج معاشرت خود یعنی  
 عصمت و وحیت منقطع شد میان مومن و کافره میان کافره و مومنه پس هر یک باید کرد و کند مهر بد را که  
 بصاحب خود داده اند (ذَلِكَ) آنچه ذکر کرده شده (حُكْمُ اللَّهِ ط) فرمان ندای است (يُحْكُمُ) حکم می کند  
 ای بآن (بَيْنَكُمْ ط) میان شما (وَاللَّهُ عَلِيمٌ) و خدا ای دانا است بمعامله شما (حُكْمُكُمْ) حکم کند با آنچه

محض حکمت است بعد از نزول آیت مومنان ادای مهور مہذرات کردند باز داج ایشان و کنار ازدای  
 مہر مہذات ابانودند آیت آمد کہ (وَ اِنْ فَاَنکُمْ) و اگر فوت شودای مومنان از شما (شیعی) جزئی (مِنَ)  
 اَزْوَاجِکُمْ) یکی از زنان شما (اِلٰی الْکُفَّارِ) سوی کفار یعنی بدار الحرب پیوند و مہر او بدست شما  
 نیاید (فَعَاقِبَتُمْ) پس شما غنیمت گیرید یعنی غزا کنید و عاقبت شما را ظفر بود و مال بدست آید (فَاَتُوا  
 الْکُفَّارِ فَاَهَبْتُمْ) پس بدید آنان را گرفتہ اند (اَزْوَاجَهُمْ) زنان ایشان بدار الکفر و مہر یافتہ اند  
 از شوہران کفران زنان (مِثْلَ مَا اَلْفَقُوا) مانند آنچه الفقه کردند از مہر آن زن در معالم از این عباس  
 رض نقل می کنند کہ شش تن از زنان مومن مہاجر مہد شدہ بنزد کفار رفتند و حضرت رسول عم مہود  
 ایشان را از غنیمت بشوہران ایشان داد (وَاتَّقُوا اللَّهَ) و بترسید از خدا ای (الَّذِي اَنْتُمْ  
 اَنْ خَدَّیْ) کہ شما (بِهِ مُؤْمِنُونَ) بد و کردید و گانید حکم این آیت تا بقای عهد باقی بود و چون عهد مرفوع  
 گشت این احکام منسوخ شد آورده اند کہ روز فتح مکہ چون سید عالم ہم از بیعت و جال فارغ گشت  
 زنان نیز بمسایمت میل کردند آیت آمد کہ (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ) ای خیر کنندہ یا ای بلند در (اِذَا جَاءَكَ  
 اَلْمُؤْمِنَاتُ اِجْعَلْنَ لَهُنَّ مِمَّا مَلَكَتْ اَيْدِيکُمْ) بیعت کنند با تو (عَلٰی اَنْ لَا يَشْرُکْنَ) بر آنکہ  
 شرک نیارند و شریک نگیرند (بِاللَّهِ شَيْئًا) با خدا ای چیزی را (وَلَا يَسْرِقْنَ) و زدی نہ کنند (وَلَا يَزْنِيْنَ)  
 و زنا کنند (وَلَا يَقْتُلْنَ) و نہ کشند (اَوْلَادَهُنَّ) فرزندان خود را چنانچہ زنہ در خاک می کردند یا قصد بچه  
 کہ در شکم وارد نہ کنند و ادانیف کنند (وَلَا يَأْتِيْنَ) و نیایند (بِهَتَّانٍ) بدو غی کہ از روی جہان  
 (يَقْتَرِبْنَ) بر یافتہ اند آن را (اَلْبَيْنِ اَيْنَهُنَّ وَاَرْحَامُهُنَّ) میان دستند و ایهای خود یعنی فرزند حرام زاده  
 را نیارند بدو غ بر شوہران نیند و در دست و پای خود آورده می پرورند (وَلَا يَعْصِيَنَّکَ) و عاصی نہ شوند  
 و تو (فِي مَعْرُوفٍ) در آنچه بر فرمائی از بیکوئی کہ ترک نوتہ کردن است و روی خراشیدن و موی بریدن  
 و چون بدین شروط بیعت کنند (قَبِلْنَهُنَّ) پس بیعت کن با ایشان عایشہ رض و مودہ کہ پیغمبر مہر  
 بازمان بہ سخن بود و دست آن حضرت ہم دست ہج زن را ندہد و قالی آن است کہ زنان دست  
 در قح آب فروزدند و بعد از آن حضرت ہم دست مبارک خود در آب فرو بردی و گفتہ اند امیر  
 خواہر ظہیر را رض فرو تا بیعت زنان فراگرفت (وَأَسْتَغْفِرُ لِهِنَّ اللّٰهُ ط) و طالب آمرزش کن برای  
 زنان مایہم از ندای (اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ) بہ تحقیق خدا ای آمرزندہ گناہسانست کہ بر تو عید بیعت کند  
 (وَجَعَلَهُمْ) امیرایان را ایشان کہ توفیق تو بہ و ایمان دادی را کی فرمودہ کہ مردم می گویند رحمت موقوف



است بر ایمان یعنی تا بنده آیمان بنار ذ مستحق رحمت نه شود و متن می گویم ایمان موقوف است بر رحمت  
یعنی تا بر رحمت خود توفیق نه بخشند کسی بدولت ایمان نرسد

بیت

\* بی رحمت آن بارز و دوزخ نرهند \* توفیق عزیز است هر کس نرند \*

بعضی درویشان مسلمانان بجهت جبر نفعت باجمودان دوستی می کردند و خرابی اسلام بدیشان  
می گفتند آیت آمد که (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) ای گروه مومنان (لَا تَقُولُوا) دوستی کنید (قَوْمًا ضَلَّ  
اللَّهُ عَلَيْهِم) با گروهی که خشم گرفت خدا بر ایشان (قَدْ يَشْهَوْنَ) هر آینه که نا امید شده اند یعنی یهود  
(مِنَ الْآخِرَةِ) از ثواب آخرت به دانسته اند که بسبب هتاد و کتمان نعمت رسول عم ایشان را بهیچ  
نوع ظنی از منومات آخری نخواهد بود لاجرم نا امید اند از ان (كَمَا يُمَسُّ الْكُفَّارُ) همچنانکه نا امید شده اند کافران  
(مِنَ أَصْحَابِ الْقَبْرِ) از اهل گور یعنی از رجوع ایشان بدنیایا یهود نا امید اند از ثواب عقبی همچون  
کافران مرده که بیان حال خود را در این آیه و از نعم آن جهانی بگلی قطع امید کرده

سورة الصف مدنیة بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ( و هی اربع عشر آیه )

(سَبِّحْ لِلَّهِ) یا ک و بی عیب گفت مرده ای را (مَا فِي السَّمَوَاتِ) آنچه در آسمانهاست از علویات و (وَمَا  
فِي الْأَرْضِ) و آنچه در زمین است از سفویات (وَهُوَ الْعَزِيزُ) و او غالب است که حکم او هیچ و بر مردود  
نگردد (الْحَكِيمُ) در ست کار که حال بافعال او راه نیابد و میاطی آورده که اصحاب کرام رض گفتند  
آیا که ام عمل بجای آریم که ما را از حفره قبران رانیده بر وضه جهان دتخفه روح در بیان رساند حتی صحابه  
آیت فرستاد که یا ایها اللین آمنوا اهل ادکم علی تماره الایت حضرت رسول عم فرمود که ای قوم آمد  
آنچه می جستید یعنی عملی که بنده را از سجن سجن و ملئ بخشه و باعلی عین فرد آورد ایمان و جهاد است  
صحابه رض از مودت کراهت داشتند آیت آمد که (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) ای کسانی که ایمان  
آورده اید (لِمَ تَقُولُونَ) چرا می گوئید (مَا لَا تَفْعَلُونَ) آن چیز را که نمی کنید (کَبُرَ) بزرگ است  
(مَقْعًا) از روی خشم (عِنْدَ اللَّهِ) نزدیک خدا ای (أَنْ تَقُولُوا) آنکه بگوئید (مَا لَا تَفْعَلُونَ) آنچه نخواهد  
کرد در و بعضی علما آیت عام است و شامل یعنی هر که سخی گوید و کند و درین جناب داخل است و بآن علما  
نیز که خالق را بعلی خبر فرماید و خود را که نمیدانند سیاست خواهد بود تا مردن الناس بالمرء و تسون  
انفسکم و حضرت پیغمبر ص رشب معراج دید که لبهای چنین کسان بهمراض آتشی می بریده اند و رباعی

\* از من بگوی عالم تقدیر بگوی را \* هر که در عمل بکوشی نادان مقدمی \*

\* بار درخت عالم نه انهم بحر عمل \* \* با علم اگر عمل میکنی شخ بی بری \*

(إِنَّ اللَّهَ) بدوستیکه خداى (يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ) دوست دارد و آنان را که کارزار کنند (فِي سَبِيلِهِ) در راه دوى (صَفًّا) صف زده در برابر خصم (كَافَهُمْ) گویا ایشان در استحکام (بَنِيَّانٍ مَّرْصُوقٍ) بنا نهاد و رنجته از زیر کنایت است از نبات قدّم ایشان در سرکه حرب و بیکه بگر باز چسبیدن (وَإِذْ قَالَ مُوسَى) دیدار کن آن را که گفت موسی عم (لِقَوْمِهِ) مرگروه خود را یعنی بابنئ اسرائیل گفت (يَا قَوْمِ) ای قوم من (لَمْ تَوَدُّ أَنْ يَنْبَغِي) جرامی و نماند مرا نباشد بودن فرمان من (وَقَدْ تَعْلَمُونَ) و براستی می داید (إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ) آنکه من فرستاده خدايم (إِلَيْكُمْ ط) بسوی شما و بدست خود از معجزات ظاهره اقامت شهادت کرده ام و شمارا معالوم شده و شبیه نماد و رسول باید که محترم و مکرم باشد پس شما فرمان من برید ایشان بر همان جهالت و ضلالت خود ثابت بودند و سخن کلیم الله علی بنیاد و علم نشوند (فَلَمَّا زَاغُوا) پس آن هنگام که گشتند بی اسرائیل از قبول فرمان موسی عم (أَزَاغَ اللَّهُ) بگردانید خداى (فَلَوْ بِهِمْ ط) و لهای ایشان از ضعف یقین و موقع شک ساخت (وَاللَّهُ) و خداى (لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ه) راه نمی نماید شناخت خود بیرون رفتگان را از دایره فرمان (وَإِذْ قَالَ) دیدار کن آنرا نیز که گذشت (عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ) عیسی پسر مریم مرقوم خود را که (يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ) ای فرزندان یعقوب عم (إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ) بدوستیکه من فرستاده خدايم (إِلَيْكُمْ ط) بسوی شما بر حجت و برهان (مُصَدِّقًا) در حالیکه باور دارنده ام (لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ) مرآن چیز را که پیش من است (مِنَ التَّوْرَةِ) از کتاب توریت یعنی قبل از من نازل شده و من تصدیق کرده ام که آن از نزدیک خداست (وَمُبَشِّرًا) و مرده دهنده ام (بِرُسُولِي بَاتِنِي) بفرستاده که می آید بدین کامل و شرع ثل (مِنَ بَعْدِي) از پس زمان من (إِنِّي أَنَا اللَّهُ) (أَحْمَد ط) نام ادا حمد عم یعنی ستاینده تر و ترجمه کلام عیسی علی بنیاد و علم برین و بره است که انی ذی بکم الی (بی در بکم و الفارقایط جاور و معنی فارقایط احمد است و در بیان آورده که احمد آن حضرت عم بسرائین مستحیما است و معنی او آنکه نفرستد شما و ابد از مبعی (فَلَمَّا جَاءَهُمْ) پس آن هنگام که آمد عیسی عم بدیشان (بِالْبَيِّنَاتِ) به معجزات روشن چون احیای موتی و ابرای اکبر و ابرش (قَالُوا) گفتند بیشترین اسرائیل (هَذَا) اینکه او با ما می نماید (مُحَرَّمِينَ) \* \* جادوی است آشکارا یعنی بر هیچ کس پوشیده نیست که سحر می کند (وَمَنْ أَظْلَمُ) و کیست ضلالتگرتر (مَدِينِ أَفْقَى) از سبیکه بر بند و (هَلَى اللَّهُ إِلَيْكَ ذِبْ) بر ندای (رَوغ یعنی پیغمبر) ادراکند یسب کند و آیتهای او را سحر و اند بعضی علما

بر آنکه که نصر بن عاصم گفت که روز قیامت لالت و عری مرا شنفاخت خواهند کرد و خود ای واد شنفاخت  
ایمان قبول خواهد (مورد این آیت آمد که گیت ظالم ترا از کسی که دروغ بر خدای بند و لقبول شنفاخت  
مان در باره کفار (وَهُوَ يَذَّيْبُ) و خال آنکه آن عسری خواهند می شود یعنی پیغمبر هم او را می خواهد  
(إِلَى الْإِسْلَامِ ط) بسوی دین اسلام که مشتاق است بر خیر و صلاح و فوز و فلاح در و بناد عقبی (وَاللَّهُ  
لَا يَهْدِي) و خدای را هدایت نماید بر ستاری (الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) کرده ستکاران را و کتاب آورده  
که چند روزی وحی بر حضرت رسول هم فرو نیاند کعب بن اشرف گفت مرده باد شما را ای گروه  
یهود که خدای محمد هم نور او را فرو نشاند و کار او با تمام نخواهد رسید این صحنه جناب رسالت مآب  
هم عرض نمودند و غبار مال بر آینه دل مبارک آن حضرت هم نشست جبرئیل هم بجهت رفع آن  
آیت آورد که (يُزَيِّنُونَ) می خواهند یهود (لِيُطْفِقُوا) تا فرو نشاند (نُورَ اللَّهِ) نور خدای را که دین  
کتاب اداست مانور خدای رسول او (يَا قَوْمِ هَيْهَم) بدوینهای خود یعنی بگفتار ناپسندیده و سخیان لی ادا بانه  
(وَاللَّهُ مَعَهُم) و خدای نام گردانده است (نُورَهُ) نور دین و روشنی شمع سید المرسلین را قبل از قیام  
قیامت (وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ) (و اگر چه کراهت دارند کافران از انعام آن چرا که است ایشانرا اثری نیست  
و زاعمانی چراغ هدق و صواب هم چون اودات خفاش که یفر میراث است در نابودن آفتاب جحان تاب  
رباعی \* \* \* شب پرک خواهد که بود آفتاب \* \* \* تا بر چند دیده او مرز و بوم \*

\* دست قدرت هر صباخی شمع مهر \* بر و زد کوری خفاش شرم \*

(هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ) او است آن خدای که فرستاد (رَسُولَهُ) پیغمبر خود را (بِالْهُدَى) بر یزیدی که  
حبیب ۴ ایت است یعنی قرآن (وَدِينِ الْحَقِّ) و یکیش راست که مدت حقیقه است (لِيُظْهِرَهُ) تا  
قالب گرداند این دین را (عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ) بر هر کیش و مدت بوقت نزول عیسی هم که بر اهل  
دین اسلام قبول کند (وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ط) و هر چند گارهند مشرکان اظهار دین محمد مصطفی هم  
و اگر مشرکان است بر انبات توحید و ابطال شرک (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) ای گروه گرویدگان (هَلْ أَدْلِكُمْ)  
آیا دلالت کنم شما را (عَلَى تِجَارَةٍ تَنْجِيكُمْ) بر بازگانی که باز نماند شما را (مِنْ حَذَابِ النَّيْمِ) از خدای  
در و ناکت پس بیان تجارت می کند که (تَوْصِنُونَ) جرات است یعنی امر یعنی ایمان آوردن و آن است  
که ثابت باشید بر ایمانی که دارید (بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ) بخدای و بر فرستاده او (وَتَجَاهِدُونَ) و جهاد نمائید با  
فران (فِي صَبِيلِ اللَّهِ) در راه خدای (بِأَمْوَالِكُمْ) با مالهای خود که زاد و راعه و صلاح برای مجاهدان

خبرید (وَأَنْفُسُكُمْ) و بندهای خود که در معرض قتل و حرب شوید (ذَلِكُمْ) آنچه مذکور شد از ایمان و جهاد  
(خَيْرٌ لَّكُمْ) بهتر است مرشدا از معاملات مباحه (إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ لَا) اگر بدانید شما که دایه طریق تجارت  
مذهبتی را برتری فرموده که اصل معامله درین تجارت آنست که بخرقی را بدهی و حق را بسامانی در  
نفعات ازانی عبد الله تسیری قدس سره نقل می کند که بسودی بوی آمد و گفت بخدوی روغن  
داشتم که سرمایه من بود از خانه بیرون آوردم بیفنا بدست و سرمایه من ضایع شد گفت ای فرزند  
سرمایه خود آن ساز که سرمایه پدرتست و الله که پدر ترا هیچ نیست و دنیا و آخرت میر از الله شیخ  
الاسلام قدس سره فرموده که سود تمام آن بودی که پدرش هم بودی این اثبات و ثبوت برتره فناست و در  
باختن سود و مایه در بازار شوق لنا

\* رباعی \*

\* آنچه بیزار خودی هست شوی \* بشتاب که از جام فناست شوی \*

\* از مایه و سود و جهان دست شوی \* سود تو همان بس که تنی دست شوی \*

بس اگر ایمان آرید و جهاد کنید (يَغْفِرْ لَكُمْ) بپارزد خدا ای مرشدا (ذُنُوبَكُمْ) گناهان گذشته  
شما و دنیا (وَيَذْخَلْكُمْ) و در آرد شما در عقی (جَنَّاتٍ نَّجْوَى) بوستانها که می رود (مِنْ تَحْتِهَا  
الْأَنْهَارُ) از زیر اشجار آن جویها (وَمَصْعَبِينَ طَيِّبَةً) و بر سر کنه های پاکیزه که واقع باشد (فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ط)  
در بوستانها جاویدی که در افاقت است (ذَلِكْ) آن مغفرت و ادخال بهشت (الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) (لَا)  
و ستگاری است بزرگ (وَأَخْرَى تُحِبُّونَهَا) و مرشدا است نعمتی دیگر و دنیا که آن را دوست  
می دارید (يَقْضَى مِنَ اللَّهِ) نصرتی از ندای برقرش (وَفَتْحٌ قَرِيبٌ ط) و فتی نزدیک که فتحی که است  
یا فتح فارس در دم این عطا قدس سره فرموده که نصرت توحید است و فتح نظربه جمال ملک مجید و نزد  
مخدومان فتح قریب فتح یاب دل است بترقی از مقامات نفس و عنایم این فتح صارف پذیر باشد  
و هر مومنان را درین مرتبه شرکت است کمال قال (وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ) و بشادت ده ای محمد عم  
مومنان را به نصرت در دنیا و به جنت در آخرت (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) ای گروه مومنان مخاطب  
جماعتی اند از انصار که در لیله عقبه بنامه بیعت کردند و ایشان بهتادتن بودند یا خطاب عام است یعنی  
جميع مومنان را می فرماید (كُونُوا) باشید (أَنْصَارَ اللَّهِ) نصرت کنندگان دین ندای و رسول او تقدیر  
کلام چنین است که ای محمد عم غالب نصرت کن از قوم خود (كَمَا قَالَ) هم چنانکه غالب نصرت فرمود  
و گفت (عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِّلْحَوَارِيِّينَ) عیسی بر مریم مراد ایمان را که خواص او بودند و در دین او

بر هر کس سبقت داشته (مَنْ أَنْصَارِي) کیستند یاران نصرت کننده گان من توبه نمودگان با من (إِلَى اللَّهِ ط) به سوی نصرت خدا می یابند احوان من در دعوت خالق بخدا می (قَالَ الْخَوَارِثُونَ) گفته خواریان که در دین راه (نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ) ایم ناظران دین خدا می و فی الواقع نصرت کردند دین عیسی را اعلی نبینا و هم بعد از رفع دی و خلق را بخدا می دعوت نمودند (فَأَمَنْتُ) پس ایمان آوردم و به حبیب دعوت ایشان (طَائِفَةٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ) گروهی از بنی اسرائیل بیسی هم و آورانده و رسول خدا می دانسته (وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ كَثِيرَةٌ) و کافر شدند گروهی دیگر و او را نصرت نکردند و چون حضرت پیغمبر غم بمبعوث شدن موافق هر مومنان گفت عیسی عبدالله و رسول آن گروه معونت یافته و حق سبحانه فرمود (فَإَيُّدُنَا الَّذِينَ آمَنُوا) پس قوت دادیم و غالب گردانیدیم آنان را که گردیدند بیسی هم و رسالت و عبودیت او (عَلَىٰ هَدْيِهِمْ) بر دشمنان ایشان که قائل بودند با او بهیت او (فَأَصْحَبُوا) پس گشتند مومنان (ظَاهِرِينَ) غلبه کنندگان بر کافران

سورة الجمعة مدنیة بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ • وهي احدى عشرة آية

ع ۱۱ (يُسَبِّحُ) بپاکی یاد می کند و تتریه می نماید (لِلَّهِ) مراد خدا می را (وَمَا فِي السَّمَوَاتِ) آنچه در آسمانها است از بدایع علوی (وَمَا فِي الْأَرْضِ) و آنچه در زمین ها است از کوائف سفلی (الْمَلِكِ) بادشاهی که ملک او است دایم دلی ذوال (الْقُدْرَةِ) بپاک احمت عیب و هفت احتمال (الْعَزِيزِ) ارجمند که مثل و نظیر ندارد (الْحَكِيمِ) حکم کننده که راستی بخاورد (هُوَ الَّذِي بَعَثَ) او است آن کسی که براگیخت (فِي الْأَمْمَةِ) در میان ایشان مراد قوم عرب اند که اکثر ایشان خوانده و نویسنده بودند (رَسُولًا مِنْهُمْ) فرستاده از جمله ایشان یعنی امی تا رسالت او از تهمت دور باشد و گفته اند امیه آنحضرت عم بجهت آن است که در کتب معتد به برین وجه مذکور بوده که خاتم انبیاء عم امی باشد و از جمله دو کتاب مشعوب عم مذکور است که انی ابث امیافی الامیین و اتم به النیین و در امیه آن حضرت عم نامته ها است اینجا بهیت اختصار میرود

بیت

\* فض ام الکتاب پروردش \* لقب امی خدای ازان گردش \*

\* لوح تعلیم ناگرفته بپر \* هر زاسرار لوح داده خبر \*

\* بر خط ادست انس و جان را سر \* گم نخواهد است خط ازان بر خطر \*

پس هفت نبی می کند که (يَتْلُو عَلَيْهِمْ) می خواند بر ایشان (آيَاتِهِ) آیتهای حکام خدای را با آنکه امی

است مثل ائشان (وَيُزَكِّيهِمْ) و پاک می سازد ایشان را از زوالش کفر و جُبَتْ عَنَّا و دور داشت از خلق  
(وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ) و می آموزاند ایشان را قرآن (وَالْحِكْمَةَ) و احکام شریعت عملهای دین از محض و  
و منفول (وَأَن كَانُوا) و اگر چه بودند این گروه که حال قرآن خوانان و پاکان و در آموختن گشته (مِن قَبْلُ)  
پیش از بخت محمد (إِنِّي ضَلَالٌ مُّبِينٌ) در گمراهی بودم اگر آن شرک بوده و تتبع دین جاهلیت  
(وَأَخْرَجُوا) و دیگر به دعوت سخت در میان دیگران (مِنْهُمْ) از مومنان که ایشان (لَمَّا يَلْقَهُوا يَهَيِّجُوا)  
نرسیده اند بآنکه با آنهاست اما لاحق خواهند شد مرا تا تابعین اند و از معالیم باید از خود شیعیان متذوق علیه  
معلوم می شود که اینها هم اند واضح احوال آن است که هر که با سلام در آمده و در می آید بعد از ولادت  
حضرت پیغمبر هم در بین آخرین داخل اند (وَهُوَ الْقَازِي) و خدای غالب است در امر بدست هر که را  
خواهد بر است غرض (الْحَكِيمُ) خداوند حکمت است در اختیار و هر چه میسر می برای برستی (ذَلِكَ)  
این بود بابت (فَضَّلَ اللَّهُ) از دینی که می خدای است (يُؤْتِيهِ) می دهد آنرا (مَنْ يَشَاءُ) هر که اعی خواهد  
(وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ) و خدای خداوند فضل بزرگ است که نعم دنیا و آخرت در جنب آن  
محض و منحصر نماید (مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ) مثل آنانکه حمل کرده اند تورات یعنی حکم شد که بار تورات  
احکام تورات بر او اند (ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا) پس بر نه داشته آن بار را و به مجرد خواندن تورات قناعت  
نمودند آنچه در دین بود کار نکردند (كَمَثَلِ الْجِبَالِ الَّتِي هُمْ فِيهَا كَاغِبُونَ) همچون کوهها که در میان آنها  
(أَسْفَارًا) کتابها از عالم یعنی رنج می برد و در حمل آن و از آن نفعی ندارد و هم چون بود که  
توریت می خوانند و بدان متذوق نمی شوند

نظم \*

\* گفت ایزد و جهل استخارا \* بار باشد علم کان بود ز حق \*

\* علم های اهل دل حاصل شان \* علم های اهل تن حاصل شان \*

\* علم چون بر دل زنده باری بود \* علم چون بر تن زنده باری بود \*

\* چون بدل خوانی ز حق گیری سبق \* چون بکل خوانی بشمار بی ورق \*

(يُنْفِصُ) بدست است که زده شد (مَثَلُ الْقَوْمِ) مثل گروه بعبود (الَّذِينَ كَذَّبُوا) آنانکه تکذیب کردند

(بِآيَاتِ اللَّهِ) حجت های خدا را که دلایل بوده بر نبوت محمد (وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ) و خدای راه قلاع نمی نماید

(الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ) گروه ستمکارانرا که بنماد با حق برانند خود ظلم کرده اند و با وجود این می گویند

که نحن ابنا لله و اعباده و لاف می زنند که ان بدخل الجنة الامن کون هوذا (قُلْ) بگو ای محمد هم

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا) ای گروه که دین یهودیت دارید (إِنْ زَعَمْتُمْ) اگر گمان می برید (أَنْتُمْ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ) آنکه شما دوستانه مراد ایرا (مِنْ دُونِ النَّاسِ) بدون مردمان از عرب و عجم که گردیده اند (فَتَمْنُوا) (إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ) اگر راست گویان در آنکه شما این دوستان خدا را بر سید بگمالتی که حق سبحانه برای دوستان خود مقدر فرموده (وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا) و حال آن است که یهودینا مانند مرگ را هرگز (بِمَا قَدَّمْتُمْ أَبَدِيهِمْ ط) بسبب آنچه از پیش فرستاده است و سبهای ایشان یعنی بواسطه عمل های که کرده اند چون تحریف احکام نوریت و تغییر نیت و صفت محمد مصطفی عم و می دانند که بعد از مرگ بدان کرده اند عذاب خواهند شد (وَاللَّهُ عَالِيمٌ) و خدای داناست (بِالظَّالِمِينَ) ستمکاران بر نفس خود (قُلْ) بگو ای محمد بایهود (إِنَّ النُّفُوتَ الَّتِي) بدستیکه آن مرگی که شما (تَقْرُونَ مِنْهُ) می گریزید از وی و تمنانه برید و از وقوع آن کراهت می دارید (فَإِنَّهُ مُلَأُ فَيْكُمْ) پس به تخنیق او در سنده است بشما یعنی بگیر و شمار او شمر بت آن بر جشید (فَمُتُّوْا) پس باز گردانیده شوید (إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ) و به سوی دانی آشکارا و نهان (فَيُنَبِّئُكُمْ) پس خبر دهد شمارا (بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) آنچه هستید که عمل می کنید و مناسب آن گزارش نماید (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) ای آن سائیکه گردیده اید با حکام شرع (إِذَا قُودِي لِلصَّلَاةِ) چون ندا در داده شود برای نماز (مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ) در روز جمعه (فَاسْعَوْا) پس بشتابید (إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ) به سوی یاد کردن خدای که نماز است و خطبه یعنی رغبت کنید بدان سعی نمائید در آن (وَذُرُوا الْبَيْعَ ط) و بگذارید خرید و فروخت را قَوْل صحیح به مذہب امام اعظم رح آن است که موجب سعی و ترک تجارت و مباحات اذان اول در روز آید باشد اگر موزن متعدد باشند (ذَلِكُمْ) آن سعی و ترک بیع (خَيْرٌ لَّكُمْ) بهتر است شمارا از صله زیرا که در آن نفع باقی آخروی باشد و آن بهتر است از سود مالی دنیوی (إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ) اگر هستید که بدانید نفع و ضرر را و تمیزی کنید میان خرد و شر (فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ) پس چون گزارد دشت نماز جمعه (فَاتَّقِشُوا) پس بر آنگاه شوید (فِي الْأَرْضِ) در زمین برای تجارت و تصرف در مباحات خود امر مباح است یعنی اگر بخواهید پس از نماز دینی مهلت خود روید (وَابْتَغُوا) و بجوئید (مِنْ فَضْلِ اللَّهِ) از فضل خدای یعنی روزی خود مراد تیریه اسباب معاش است و گفته اند آتش ارم روزین سجد است جهت رفتن به مجالس علما و مذکران و بقولی مراد هیادت بیمار آن است و حضور جنازه و زیارت مومنان و طلب علم

و آنچه بدین مذهب حق میبایست فضايل الكلى بدینما تواند بود (وَاذْكُرُوا اللَّهَ) و یاد کنید خداى را (كثيرون) بسیار بعضی در جمیع احوال مذکرا و استغفال کنند نه همین در وقت نماز اَلْعَلَّكُمْ تَقْلَحُونَ میباید که سهواً بشوید و بفرموده همراه شوید که ذکرى موجب حشمت ظاهر و باطن و سبب تجارت و بنا و آخرت است \* رباعی \*

\* از ذکر خدا مباحثش یکدم غافل \*  
\* که ذکر بود و خرد و عالم حاصل \*

\* ذکر است اهل شوق را در هر وقت \*  
\* آسایش جان باشد و آراش دل \*

آورده اند که روزى حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خطبه مى خواند ناگاه کاروان دجیه کلبى و شش از جانب مشرق رسید با طعام بسیار و دیدان وقت دوم نیز بنگی بود و کاروان چون به سلامت رسیدى طبل شد و دزدى آواز طبل با مستماع حضار مجلس رسیده جهت بیع طعام از مسجد بیرون آمده سوار کاروان گشته و غیر از دوازده تن که چهار ازیثان خلفای راشدین بودند و ضوان امه عالمی هم از جمیعین کسى مانند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اگر مى رفتند در بی یکدیگر تا کسی سلطان در مسجد نبوی بود ازین وادی آتش به سوى مشرق و آن مى گشت و متواتر همین حال این آیت نازل اجلال یافت که (وَإِذَا رَأَوْا) و چون ببینند (تِجَارَةً) باز رگانی یعنی کاروان باز رگانی را (أَوْ لَهْوَاً) یا بشنوند آواز طبلی که جهت رسیدن کاروان مى زند (انْ أَفْقَصُوا) متفرق گردند از مجلس و بروند (إِلَيْهَا) بسوی آن تجارت تابیشی گیرند بران یکدیگر بخردن طعام (وَتَرَكُوا) و بگذارند ترا (فَاتَّخِطُوا) ایستاده بر منبر (قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ) گو آنچه نزد یک خداست از ثواب نماز و استماع خطبه و از دوم مجلس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم (خَيْرٌ) بهتر است و سودمندتر (مِنْ أَلْفِهِ) از استماع لهو (وَمِنْ التِّجَارَةِ) و از نفع تجارت هر قدر اندک ثوابات محقق است و منافع معاملات سوهم (وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ) و خداى بهترین روزى دهندگان است یعنی آنانکه در لحظ ایصال رزق اند زیرا که وقت تعبیل کنند و ثبید نباشد که مصاحبت وقت نه اندک فضايل است که یکی از خلفای بنیاد بطلان را گفت بیاتار دزدی هر روز نوموتور کنم تا زلت متعاقب ندان باشد بهاول جواب داد که چنین مى گردم اگر دو تو چند عیب بودى اول آنکه توانی که مرا بناید دوم نشناسی که مرا که باید و سیوم معلوم نداری که مرا چند باید و حق تعالی کاهل و رزق من است این همه مى دانند و از روی حکمت کلام بمن مى رسانند و ثبید که بر من غضب کنی و آن غلیظه

\* بیت \*

از من باز گیرى و حق سبحانه بنگاه از من روزى باز نمى دارد

\* خداى که او سخت از نیست هست \*  
\* بهیایان درى و زق بر کس نیست \*



از دخواه (دزدی که بخشنده او است) \* برانده \* کار بر بند او است  
 سورة المنافقون مدنیة بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ \* وهی احدی عشر آیه  
 در سال پنجم از هجرت که حضرت رسول الله ص از غزوه تبوک مراجعت نمود در سرجه منزل فرمود  
 که میان حنان بن دهر جهنی که طیف بن عمرو بن حوت بود از خروج و میان جهم بن غفاری که ایر حضرت  
 قاری بود در غرض مناظرت شده و مهم بدان انجامید که میان مهاجرو انصار فتنه قائم گردد این ابی منافق  
 در آن محل سخنان ناشایسته گفت از جمله آنکه مهاجران را هیچ مدیده نالایمند بروند و از هم  
 بازگند و شوند و دیگر آنکه چون به مدینه باز گردیم آنکه عزیزتر است بیرون خواهد کرد و آن واکه خوارتر است  
 و زید این ارقم بن محمد بن ساسی حضرت خیر الانامی آمده ازین صورت اخبار نمود و آن حضرت هم اصفا  
 فرمود جهت تسکین فتنه در گریگاه روز یکوچ کردن امر فرمودند و اسید بن خضیر رضی سبب پرسیده  
 و مسعود بن حال معلوم فرموده در تعلیمه خاطر عاظمی غمیر عم الاماعی جمیده به تقدیم رسانید و خبر این ابی منافق  
 بخبر است آنحضرت هم آمد و در نفی آن خبر سوگند خورد و مردم زبان ملامت کشاده زید بن ارقم رضی  
 را خبر و دروغ متهم ساختند حق سبحانه تصدیق قول او را این سوره نازل گردانید که (اِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ  
 چون بیایند نزدیک تو منافقان یعنی این ابی اصحاب او (قَالُوا نَشْهَدُ) گویند ما گواهی می دهیم (اِنَّكَ  
 لَرَسُولُ اللّٰهِ) بدو حدیثیکه تو فرستاده ای یعنی منافق نیستیم و بدلت تر اما معتمدیم (وَاللّٰهُ  
 یَعْلَمُ اِنَّكَ) و خدا می داند که تو (لَرَسُولُهُ ط) بر آینه فرستاده ادبی که او تر فرستاده (وَاللّٰهُ یَشْهَدُ اَنَّ  
 الْمُنَافِقِیْنَ) و خدا می داند که منافقان (لَکَاِنَ یَوْنٌ ط) دروغ گویند و گواهی خود جهت آنکه  
 اعتماد ایشان موافق گفتار ایشان نیست پس شهادت ایشان بر آنکه دل نامعتمد است و است  
 دروغ باشد و گفته آمد مراد از شهادت قسم است یعنی سوگند یاد کردند بر اعتقاد بر است تو خدا می  
 می داند که سوگند به دروغ خوردند (اِتَّخَذُوا اَیْمَانَهُمْ) و اگر فتنه منافقان سوگند آن خود را (جَنَّةٌ) سبزه  
 یعنی و قاری که بآن از قبل و سببی ایمن باشند (فَصَدُّوا) پس باز می دارند مردم را با القای شهادت  
 (عَنِ سَبِيلِ اللّٰهِ ط) از دین خدا و اعراض کنند از جهاد و راه خدا می توانی (اِنَّهُمْ) بدو حدیثیکه ایشان  
 (مَسَاءٌ) بدو عملی است (مَا کَا فُوا یَعْمَلُونَ ط) آنچه هستند که می کنند از سوگند دروغ و اعراض از حق (ذٰلِكَ)  
 این حکم حق بدو اعمال ایشان (بِاَنَّهُمْ اٰمَنُوْا) بسبب آن است که ایشان گرویده بزبان (نُمُ کَفَرُوْا)  
 پس کافر شده بدل یا گفتند بظاهر با مومنان که ما از شما ایم و در خلوت با دوستی خود به کلمات کفرناحق

گفته (فَطَمَعُوا) پس مهربانانه شد (عَلَى قُلُوبِهِمْ) بر دل‌های ایشان (فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ) پس ایشان نمی‌دانند حقیقت ایمان که ازاوست بزبان و تصدیق بدل آورده اند که این ابی مرد جسم و نیکو بیات و شیرین سخن فصیح بود و جمعی دیگر از منافقان نزدیک به همین صورت بودند و چون به مجلس پیغمبر هم آمده می‌آن حضرت شکفت داشتی از آشکال و اقوال ایشان حق سبحانه آیت فرستاد که (وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ) و چون به بینی منافقانرا (تَعْجَبُكَ) استعجاب گفت آید و ترا (أَجْسَاءُ هُمُ ط) اجسام های ایشان از نرمی و نازکی (وَإِنْ يَقُولُوا) و چون سخن گویند (تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ ط) گوش کنی تو مرسخن ایشان داد سوگند ایشان باد و گنی و حال آنکه دو دم ضل و قاتل بر (كَانَهُمْ) گویا ایشان (خُشْبٌ ط) چوبهای خشک شده اند (مُسْنَدٌ ط) به یار باز نهاده یعنی استباح اند خالی از عالم و نظر (يَحْسَبُونَ ط) می‌بندارند و گمان می‌برند (عَلَى صَبِيحَةٍ ط) هر فریادی که بر آید و هر آوازی را که دودند بر کشند که آن صبح و صد واقع است (عَلَيْهِمْ ط) بر ایشان یعنی بدلی و بدگمانی و ترس ایشان بمرتب است که هر آوازی که بشنوند پند او اند که اتفاق ایشان بر پیغمبر و مومنان ظاهر شده و رسوا خواهند شد (هُمْ الْعَدُوُّ) ایشان دشمنان اند از هر مومنان را (فَأَحْذَرَهُمْ) پس نزد گن از مکر و غایب ایشان و برای ایشان ایمن مباش (فَاتْلَهُمُ اللَّهُ ط) هلاک گرداند خدای ایشان را یا لعنت کند خدای بر ایشان (أَنْفِي يُؤَفِّكُونَ ط) چگونگی برگرداننده می‌شوند از طریق حق \* در معالم آورده که بعد از نزول این آیات قوم ابن ابی اودر گفته که این آیتها در شان تو نازل شده بر و نزدیک پیغمبر و ما برای تو آمرزش ظمید آن منافق گردان ناب داد و گفت مرا گفتند ایمان آر آورد و مکتیف کردید که ز کوه مال به دادم همین مانده است که محمد را هم سجد باید کرد آیت آمد که (وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا) و چون گویند منافقانرا که سباید باعندار (يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ) تا آمرزش ظمید برای شما (رَسُولُ اللَّهِ) فرستاده خدای (لَوْ) به پیغمبر (رَعَوْهُمْ ط) سرهای خود را یعنی روی بگردانند و گردن به پیغمبر چنانجکی از مکر و بی‌رو بنامه (وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ) و نومی بینی ایشان را که اعراض کنند از رفتن بخد مت پیغمبر (وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ ط) و ایشان گردن کشانند (سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ) یکسان است بر ایشان (أَسْتَغْفِرْتَ لَهُمْ) آمرزش خواهی مرا ایشانرا (أَمْ أَمُ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ ط) یا آمرزش نخواهی برای ایشان (لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ط) هرگز خدای بنا مرزد ایشان را رحمت رسوخ ایشان در نفاق (إِنَّ اللَّهَ) بدرستی که خدای (لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ط) راه قلاح نمی‌نماید گرد و بدیدون رفتگانرا از دایره اصلاح (هُمْ الَّذِينَ يَقُولُونَ) ایشان آمانند که می‌گویند مرا نصار را که شما (لَا تُنْفِقُوا) نفقه مکنید (عَلَى مَنْ هُنَدَ

وَسُئِلَ اللَّهُ (سُئِلَ) که نشاید یک زل خداند از فقرای مهاجرین (حَتَّى يَنْفَضُوا) تا منقرض نگردد علما بر نزد خویشان و دینداران بداند و بداند منافقان انصار را از اتفاق بر مهاجران منع می کند (وَلِلَّهِ) و حال آنکه مراد اوست (حَزَانُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) خدایا می روزی در آسمان و زمین و مفتاح آن بدست قدرت اوست هرگز خواهد روزی دهد (وَلَكِنَّ الْمُؤْمِنِينَ لَا يَفْقَهُونَ) و لیکن منافقان نمی دانند که در ذات حق حجاب است نه آدمیان

نظم \*

\* خواهر بندد که روزی او دهد \* لاجرم بر این و آن منت نهد \*

\* زبان صبیها و یکی شد پس اگر \* کم شود همتد اسباب دگر \*

\* حکم روزی بر صبیها می نهد \* بی صبیها نیز روزی می دهد \*

(يَقُولُونَ) می گویند اهل مراد این اوست (لَئِنْ رَجَعْنَا) اگر بازگردیم ما زین سفر اِلَى الْقَدَمِ يَنْتَدِرُ) بسوی مدینه (لِيَخْرِجَنَا) برون کند ازین بیرون کند (لَا ذَلَّ ط) از مدینه خوارتر امرار دشس از اعز نفس اخس او بود و غرضش از آن لفظ دیگر اشراف و اکمل هر مخلوقات علیه افضل الصلوات و التسلیمات (وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ) و مراد اوست عزت و قدرت و پرست (وَلِكُلِّ سُوءٍ) و مراد اوست عزت و پرست (وَلَكِنَّ الْمُؤْمِنِينَ) و لیکن منافقان حقیقت عزت را (لَا يَعْلَمُونَ) نمی دانند لکن است که چون صباه نصرت بوی هم بودی عقیق و سعیدند پس این اوست که عبد الله نام داشت و مؤمنی مختص بود و بر سر راه توقف نمود ناپدرش بر رسید شتر او را بخواند و پای بردست شتر نهاد و گفت بخدای سوگند که ترا نگذارم که به مدینه در آئی تا وقتیکه پیغمبر هم ترا اذن فرماید و بدانی که ازل توئی و اعزاد است چون مرکب حضرت است نه عم و سعید بر آن حال اطلاع یافته این اوست که ابا جابر (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) ای گروه مؤمنان (لَا تَلْهَكُمْ) مشغول نگرداند شمارا (أَمْوَالُكُمْ) خواستهای شما (وَلَا أَوْلَادُكُمْ) و نه فرزندان شما (عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ) از یاد کردن خدای بزمه نخوان ایمان آن است که دوستی خدا غالب بود بر دوستی هر انشی تا حدی که اگر تمام اموال و دنیا مجموع نهم آخرت بر دی عرض کند بر نظر قبول در هیچ کدام مانگرد

بیت \*

\* چشم دل از نسیم دو عالم بر بسته ایم \* مقصود ما دنیا و عقیق توئی و بس

(وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ) دگر که بکند آن کار و ایضا مال و فرزند از حق بازماند (فَأُولَئِكَ) پس آن کرده

( هُمْ الْخَاسِرُونَ ) ایشان زبان کار اند که به حقیرانی باز مانند از عظیم باقی ( وَأَنْفَقُوا ) و انفاقه کنید یعنی حقوق واجب را اخراج نمایند ( مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ ) از آنچه روزی داده ایم شما را ذخیره آخرت پس زید ( مَنْ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَهُ ) پیش از آنکه بیاید ( أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ ) یکی از شما سباب مرگ ( قَبْلَ قَوْلِ رَبِّ ) پس گوید آن کس که ای آفریدگار من ( لَوْلَا أَخَّرْتَنِي ) چرا باز پس نیفغانی یعنی بر شود که تأخیری موت را ( إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ ) تا زمانی نزدیک ( فَأَصْدَقَ ) پس تا تصدیق کنم و زکوة ادا نمایم ( وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ ) و باشم از بنک مردان و صالحین ( وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ ) و خدا ای تمای باز پس نیفگانه ( نَفْسًا ) هیچ کس را از مرگ ( إِذَا جَاءَ ) چون بیاید و برسد ( أَجَلُهَا ) وقت و فن دی یعنی چون عمر بخرد و بد جزای بران نیفزاید و ازان کم نکند ( وَاللَّهُ خَبِيرٌ ) و خدا ای تمای و اناست ( بِمَا تَعْمَلُونَ ) آنچه می کنند آدمیان و حفص آن را بخطاب می خواند یعنی آنچه شما می کنید از خیر و شر و الله اعلم بالصواب

سورة التناوین مکیة بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ • وهی ثمان عشر آية

( یُسَبِّحُ لِلَّهِ بِمَا كُنْتَ سَمَاتُش ) می نماید مرده ای عزوجل را ( مَا فِي السَّمَوَاتِ ) آنچه در آسمان است از روحانیات ( وَمَا فِي الْأَرْضِ ) آنچه در زمین است از جسمانیات ( لَهُ الْمُلْكُ ) مراد از است بادش هی ارض و سما و آنچه مابین زمین و آسمان است ( وَلَهُ الْحَمْدُ ) و مراد از است ستایش بر نعمت آفرینش ( وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ) و او بر هر چیزی مایه توانا ( هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ ) و او آنکس است که یافید شما را ای آدمیان ( فَمَنْكُمْ ) پس بعضی از شما ( كَافِرٌ ) ناگردیده اند بخالقیت او چون دهریان و غیره ایمان ( وَمَنْكُمْ مُؤْمِنٌ ) و بعضی از شما باور دارند که آفریدگاری را چون اهل اسلام و ایمان ( وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ) و خدا ای تمای آنچه شما می کنید بینا است و معاند بایدگان به حسب اعمال ایشان خواهد کرد ( خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ ) بیا فرید آسمانها و زمین را ( بِالْحَقِّ ) بر راستی یا بر حکمت بالغه یا به کسبه کن یا بر ای بیان حق یعنی آنها را لائل و دھانبست اند و حق بدان ظاهر شود ( وَصَوَّرَكُمْ ) و بیگاشت شما را ( فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ ) پس نیکو کرد صورتها را باستاد قامت و اهدال خلقت امام قشیری روح و موده که ظاهر شما را بیاور است بکمال قدرت و باطن شما را محلی گردانید به جمال فریب و نزد محققان حذیقیت حسن الانسان آن است که او را بصورت او صفات کائنات آراسته گردانید بنحیة خصائص مبدعات مشرف اختصاص بخشید تا نمودار جمیع موجودات باشد از علوی

\* قطعه \*

و صفای دلی و مکنونی بکش مراد حسن منوی باشد نه حسن صورتی  
 \* به درون تست مصری که توئی شکر ستایش \* \* به غم است گذر بفرقان مژده شکر نداری \*  
 \* شده ام غلام صورت بمثال بت پرستان \* \* تو چه یوسفی دایک سوی خود و نظیر نداری \*  
 \* بخدا جمال خود را جو دو آینه به بینی \* \* بت خویش هم تو باشی به کسی گذر نداری \*  
 (وَاللَّهِ الْمَصِيرُ) و به سوی اوست باز گشت هر (يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ) می داند به علم کامل آنچه در  
 آسمانها است از اصناف مكنونات و مكنونات (وَالْأَرْضِ) و آنچه در زمین است از انواع مخمرحات  
 و مخمرحات (وَيَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ) و می داند آنچه می پوشید آن را (وَمَا تَعْلَنُونَ) و آنچه آشکارا میکنید  
 (وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ) و خدای دانا است آنچه در سینا است از خواطر و افکار (أَلَمْ يَأْتِكُمْ)  
 آیا نیامد بشما ای اهل مکة (نَبُوءُ الَّذِينَ كَفَرُوا) خبر آنکه کافر شدند (مِنْ قَبْلُ) پیش از شما که چون اولاد قابیل  
 و عاد و نمرود و اصحاب ایکه و جز آن (فَذَرُوا) پس بجهنم (وَبِالْأَصْرِهِمْ) عقوبت کار خود یعنی هر  
 و کفر را در دنیا که غرق در پیچ هر هر و صیحه و ذاب یوم الظلم است (وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) و مرایشان  
 ز است در آخرت خدای در و ناک بی انقطاع (ذَلِكَ) این عذاب و عذاب مرایشان را است (يَا أَيُّهَا  
 كَانَتْ تَأْتِيهِمْ) بسبب آن است که بودند که آمدند بدیشان (رُسُلَهُمْ) پیغمبران فرستاده بدیشان  
 (يَا لَيْبِنَاتِ) به حجتهای روشن و صبحهای هویدا (فَقَالُوا) پس ایشان گفته (ابشروهم و هذوقنا)  
 آیا آد سببان مثل ماراه می نمایند ما را تعجب کردند از آنکه حق سبحانه و می بآدمی فرستد (فَكَفَرُوا)  
 پس کافر شدند بر سبب (وَتَوَلَّوْا) و روی برگردانیدند از ایمان که با ایشان بود پس خدای  
 تعالی ایشان را هلاک کرد (وَأَسْتَغْنَى اللَّهُ) و بی نیازی دار و خدای از ایمان خالق (وَاللَّهُ غَنِيٌّ)  
 و خدای تعالی بی نیاز است از عبادت آفریدگان (حَمِيدٌ) ستوده بی ستایش و حمدان  
 (زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا) گمان بردند آنکه کافر شدند (أَنْ لَّنْ يَبْعَثُوا) آنگاه بر آنگیخته نخواهند شد  
 (قُلْ بَلَى) بگو ای محمد آری بر آنگیخته خواهد شد (وَرَبِّي لَتَبْعَثُنَّ) و سوگند هر دو دگوسن که هر آینه شما  
 مبعوث گردید در قیامت (ثُمَّ لَتَنْبَهُنَّ) پس بگرداده شوید (بِمَا عَمَلْتُمْ) آنچه کرده اید در دنیا و خیال  
 به محاسبه و به مجازات باشد (وَذَلِكَ) و برگزین و جزا دادن (هَلَى اللَّهُ) به خدای (بِصِيرَةٍ) حهول و  
 آسان است (فَأَمْنُوا بِاللَّهِ) پس ایمان آید و بگردید بخدای (وَرَسُولِهِ) و بفرستاده او محمد عم  
 (وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا) و بآن روشنائی که فرستادیم به محمد عم مراد قرآن است و آن را نور گفت که

ظاهر است و را عجز از به نفس خود و مظهر حقانیت احکام حلال و حرام است (وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ) و خدا اینها را  
 با آنچه شما می کنید از اقرار و انکار (خَبِيرٌ) داناست (يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ) یاد کند و دومی را که جمع کند اینها را  
 شمار (الْيَوْمَ الْجَمْعِ) برای آنچه در روز جمع است از حساب و جزا و قیامت را و روز جمع گفت که  
 در آن روز اولین و آخرین از آدمیان مجتمع باشند یا انبیاء و امام یا ظالم و مظلوم یا اهل بهی و ضلالت  
 یا بهشتی و دوزخی و است بر آن است که ملائکه دجن و انس (ذَلِكَ) آن روز (يَوْمَ الْتَغَابِ ط) روز  
 زبان شدن است یعنی چون مومن مقام کافر را در بهشت بمیراث گیرد و کافر را در دوزخ بمقام مومن  
 و آرد آن غیب ظاهر شود گفتا و اندک زبان کار اند و گفته اند کافر غیب خود را این به ترک ایمان و مومن زبان خود را  
 در یاد به تقصیر و احسان یاد روز زبان حسن است که هر کس سود خود را اظهار و زبان دیگری  
 (وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ) و هر که بگردد بخدای تعالی (وَيَعْمَلْ صَالِحًا) و بکند کاری شایسته (يَكْفُرْ) پوشیده  
 خدای (عَنْهُ حَبِيبَتُهُ) از وی به پنهانی ویرا یعنی عفو نماید (وَيَذْخُلُهُ) و آرد او را (جَنَّاتٍ تَجْرِي) ۳  
 به حوضها که می رود (مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) از زیر قصور یا اشجاران جویها (خَالِدِينَ فِيهَا) و در حالیکه جاوید  
 باشند در آن (أَبَدًا) همیشه نماند است در خلد (ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) آن عفو گناه در آرد و در ۴  
 بهشت دستگیری بزرگ است (وَالَّذِينَ كَفَرُوا) و آنانکه ننگر و بدند به حدایت (وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا) ۵  
 و تمکذب کردند آیههای ما اگر قرآن است ما بحر ای که بدست بیستمبر عم ظاهر کردیم (أُولَئِكَ أَصْحَابُ  
 النَّارِ) آن گروه ملازمان دوزخ اند (خَالِدِينَ فِيهَا ط) باقی مانده گان در آن یعنی زمره (وَيُفْسَسُ الْمُصِيبُ) ۶  
 و در جای است دوزخ باز گشت (مَا أَصَابَ) نه غده هیچ کس (مِنْ مُصِيبَةٍ) هیچ مصیبتی از شدت مرض  
 و مرگ اهل و دلد (إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ط) مگر بقضای خدا یعنی عالم دی هر مصائب محیط است و اگر خواه  
 آفریدگار از آن ستم دارد برای صلاح حال بنده گان و امتحان ایشان بصبر و از یاد خواب و نظیر از  
 گناه مصیبت بایمان می رسند (وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ ط) و هر که تصدیق می کند خدای را و میداند  
 که مصیبت بارادت و مشیت اوست را دهنده دل او را بصبر و ثبات یعنی چون دانست که آن بلا  
 مراد اند است بجان قبول می کند و از وقوع آن اضطراب نمی نماید برتر گان گفته اند که بلا آئیند جمال مولی  
 است پس آئیند را بجهت مشاهده نور جمال او دوست باید داشت ۷

نظم

هر چه از دست تو آید خوش بود \* گمراه در یابی پر آتش بود \*

در خم گرد دشت تو می آمد برون \* گوهر بر از سینه من جوی خون \*

وَاللَّهُ يَكْفُلُ شَيْئًا حَقِيمًا) و خدا ای پسر من! مرا ایستادگی داد که مرا از آن نجات دهد (وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرِئَاسَةً) و اطاعت کنید خدا را و رسول را و احسانت (فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ) پس اگر بر روی برگردانید شما از اطاعت پیغمبرم و از این زبان (فَإِنَّمَا عَلَىٰ ذُنُوبِنَا) پس هر این نیست که بر فرستاده ما (الْبَلَاغُ الْمُبِينُ) و رساننده ای است هویدا و اوتیای رسالت کرد آشکارا و وظیفه ابلاغ ایجاب آورد (اللَّهُ) خدا ای او است مستحق عبادت (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ) هیچ معبودی سزا نیست (إِلَّا هُوَ) مگر او (وَعَلَى اللَّهِ) و بر خدا ای نه بر غیر او (فَالْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ) پس باید که توکل کند مومنان بر ایمان اخضای آن می کند که گاه خود بحق و گاه از خود در کفایت مهمات بگردد و هر گاه می کند از این عباس و رضی عنده است که بعد از هجرت پیغمبرم جمعی مسلمانان از مکه داعیه مهاجرت بمنده داشتند از زمان و فرزند آن شخص و فرزندی و نام و گریه و دینش را می ایشان و اسمی گذاشتند و ایشان نیز از غایت مهربانی و شفقت پدر ایشان دانند بودند حق تعالی در باره ایشان آیت فرستاد که (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) ای گروه گدازندگان (إِنْ مِنْكُمْ مِنْ زُجَّاجٍ) چه دستیکه بعضی از زنان شما (وَأُولَادُكُمْ) و فرزندان شما که مانع می شوند از هجرت (عَدَّوْلُكُمْ) دشمنان اند مر شما را (فَأَحْذَرُوا هَمَّهُمْ) پس از ایشان بترسید و بگریزید و فرزندی ایشان فریفته نشده که بگریزید و بترسید این آیت بدیشان رسید هجرت کردند و چون بداران مهاجر را دیدند هر یک و احکام دین فقهی کامل و دامانی فاضل شد و قصه عقوبت زن و فرزند کردند که از جهت شما از عالم و فضل بی بهره ماندیم و بدین سبب از ایشان نفقه باز گرفتند مراسم بر حمت فرمودند حق سبحانه و تعالی فرمود (وَأِنْ تَتُوبَا) و اگر عذر کنید از حرمها کرده اند (وَأَصْفَحُوا) دور گذارید (وَتَغْفِرُوا) و بیوش بند آن را و پدر ایشان بپذیرید (فَإِنَّ اللَّهَ) پس بدو دستیکه خدا ای (خَفِيفٌ رَحِيمٌ) آمرزنده و مهربان است با شما همان معانه کند (إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ) جزین نیست که مال های شما (وَأُولَادُكُمْ) و فرزندان شما (فِدْنَةٌ) از مایش است تا ظاهر گردد که کدام از شما حق را بر ایشان ایثار می کند و کدام دل بر دل و دل بسته از محبت الهی کرانی گیرد (وَاللَّهُ عِنْدَهُ) و خدا ای تعالی نزدیک او است (أَجْرٌ عَظِيمٌ) مزدی بزرگ هر کسی را که محبت او بر خدا ای و او رسول و غالب باشد در محبت مال و فرزند (فَاتَّقُوا اللَّهَ) پس بترسید از خدا و او پدر و پسر از مویات آن (مَا اسْتَطَعْتُمْ) آنچه توانید این آیت ناسخ آن حکم است که انواعه حق نماند در کشف الاسرار آورده که در یک آیت اشرار می کند بواجب امر و دیگری بواجب حق

حق امر باشد و واجب حق دارد قسم کسی بر کسی که حق نبندد و اگر مطالبه کند مجانب امر کند تا نفع حق وی و در آنکه منوط داخل تواند شد و اگر واجب حق او را بگیرد و طاعت برادر است که در صورت برادر  
شمار آنجا یک رنگ دارد

بیت

بی نیازی بین و استغنا گره و خواهد مطرب باش و خواهی بود که  
(وَأَصْمَعُوا) و بشنو سخن خدای را (وَأَطِيعُوا) و فرمان برید او را (وَأَنْفِقُوا) و انقذ کید (خَمُوا) بهتر و  
یعنی هر چه بگو نبود در راه حق به پید (لَا تُفْسِدُوا) برای نفسهای خود چه فراموش آن بوی می دهد یعنی بشما  
می رسد (وَمَنْ يَفْسُدْ) و هر که آلوده شود (شَحْ نَفْسِهِ) از بخل نفس خود یعنی خدای را اساک  
نکته و در راه وی بدل نماید (فَأُولَئِكَ) پس آن گروه منتقمان (هُمْ أَتَمُّ لِحْوَنٍ) ایشان و متکاملان  
در دنیا از مخوقات و در عقبی از عقوبات (إِنْ تَقْرَضُوا لِلَّهِ) اگر قرض به پید خدای را یعنی مد قرضه مال  
و در آنچه فرماید (قَرْضًا حَسَنًا) قرضی ستمرون با خلاص یا مد قرضه از طیب نفس (يُقْضَا عَفْوًا) زیاد  
گرداند خدای تعالی آنرا (لَكُمْ) برای شما یکی داده ناهمصد یا بر از یا چمد مد بر از یا بنیر حساب (وَيَغْفِرْ لَكُمْ) و  
و بیا مرزد گناهان شما و اگر بیش از این بوده باشد از اساک و ترک انفاق (وَاللَّهُ شَكُورًا) و خدای  
بجزاد بده و حساب داران است عظیم جزیل و برابر مد قرضه قلیل می دهد (حَلِيمًا) بردبار است  
بعبودت مسکین و بخیلان تبخیل نمی کند (عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ) و انمای نهان و آشکارا است می داند  
آنچه ظاهر می کند از صدق و آنچه پنهان میداند در دنیا و اخلاص (الْعَزِيزُ) غالب است انتقام تواند کشید  
از کسی که مد قرضه اخلاص نمود (الْحَكِيمُ) حکم کننده است بکرامت آنها که از روی مدق تصدق نمایند  
مودة الطلاق مدنیة بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و هی اثنا عشر آیه

آورده اند که عبدالله بن عمر رضی عنہ در حالت مبض طلاق داد حضرت رسالت بنه هم فرمود نادر  
کند و آگاه که از عیض پاک نمود اگر خواه طلاق دهد و درین باب آیت آمد که (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنْ  
يَنْصُرْكَ اللَّهُ فَكَانَ كَمَا كُنْتَ) چون خواهی که طلاق دید زمان دخول برون  
را که غیره و آیه و عالم نباشد (فَطَلِّقُوا هُنَّ) پس طلاق دید (لَعْنَتُهُنَّ) در حدیث ایشان یعنی  
در طهری جماع که شمار توان کرد آن را از حدت و این طلاق منی است چه زن بعد از طلاق بعدت و در  
می آید و طلاق به می آن است که در حالت مبض یا غیری که در آن مجامعت واقع شده باشد وقوع باید  
چون آن ایام را از حدت حساب توان کرد و زن در آن محال نه خنده باشد و نه ذات جمل و در طلاق مرد



تمام شافعی روح اقباطه او و ذوات نام اعظم و امام امامت است پس اگر مردی مهری میبایست  
 بجه طلاق دهنده بدین جهت امامت فی روح سنت است و بدین جهت آن ذوات امام دیگر بدعت و اگر یک  
 طلاق دافع شود با اتفاق جمهور و سنت است (وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ) و شمار کنید ای مردان حدت زانی  
 و اگر ایشان از ضبط آن عاجز ماند یا از احصای آن عاجز (وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ) و بتواریس از حدای  
 صالی که برود و کار شماست و طلاق بسنت دهنده و بعد از طلاق (لَا تَخْرُجُوهُنَّ) بیرون نکنید زنان  
 عطله را (مِنْ بُيُوتِهِنَّ) از خانه های ایشان که بوقت زناشویی بوده باشد تا وقتی که حدت مرتفع گردد  
 (وَلَا يَخْرُجْنَ) و زنان نیز باید که بیرون نیایند پس ایشان را اخراج کنید (إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّكُمْ) که آنکه  
 بیاید (بِفَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ) بعلنی زشت و عید کرده شده باشد و خص بکسر یا خواند یعنی کرداری ناخوش  
 که روشن کند و حال زنان برود و کرداری مراد معصیتی است که در حدی باشد چون زنا و سرقت که  
 برای اقامت در ایشان را بیرون باید آورد و آنکه بر فحش و سفاهت اهل آن خانه دایم کند و این  
 حال اخراج ایشان طلال است بر آن حکم نه شود و در او در است قاطع حق ایشان (وَتِلْكَ) و این  
 کلمات که ذکر شده (حَدُّونَ اللَّهِ ط) اند از حدی خداست که مقرر فرموده از آن بیرون توان رفت (وَمَنْ  
 يَعُدَّ) و هر که رد کرده (حَدُّونَ اللَّهِ) از حدی خداست (فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ ط) پس بدستیکه ستم کرده  
 باشد بر نفس خود و خود را مستحق عقوبت خدا (لَا تَذَرُونَهَا) نمی دانی توای طلاق دهنده یا سبیده اند  
 نفس (لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثَ) شاید که خدا ای نوگرداند (بَعْدَ ذَلِكَ) پس از این طلاق (أَمْرًا) کاری را  
 یعنی شاید مراد و ایشان کند یا دو حق زن در دل وی پیدا آید و جمع نماید (فَإِنْ ابْلَغْتُمْ) پس چون بر حد  
 زمان (أَجَلَهُنَّ) بر حدت خود یعنی بر زمان آخر حدت (فَأَمْسِكُوهُنَّ) پس نگاهدارید ایشان و این رجعت  
 کنید با ایشان و اساکت نماید (بِمَعْرُوفٍ) به نیکی که حسن معاشرت و لطف مراقت است و دیگر  
 باره طلاق دهنده جهت اغراض ایشان (أَوْ قَارِعَهُنَّ) یا جدا شود از ایشان و بگذارد (بِمَعْرُوفٍ) به نیکی یعنی  
 آنچه حق طلاق است از ستم و صدق آنرا کنید (وَأَشْهَدُوا) و گواه گیرید (ذَوِي هَذِهِ مِنْكُمْ) و نه او نه  
 حد را از شما همانان که حاضر باشند بر رجعت گواه شوند و این امر واجب است و امامت شافعی روح  
 گوید واجب است (وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ) و اقامت شهادت کنید ای گواهان بوقت حاجت (لِللَّهِ ط)  
 برای طلب ثواب و رضای خدا (ذَلِكُمْ) این اَشهاد و اقامت شهادت (بِوَعْدِهِ) بعهده داده شده  
 (مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ) هر که است که می گردد (بِاللَّهِ) با خدا و آنچه وی فرموده (وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ط) و روز حشر

و هر چه معلوم است آن روز (وَمَنْ يَقِيقُ اللَّهَ) و هر که بترسد از خدا ای تباری و مرکب منافی نشود از  
نرسند ای تباری (يَجْعَلُ) گرداند و پدید آرد خدا ای (لَهُ) برای او (مَخْرَجًا) بیرون شدن یعنی خلاص  
یابد از اندوه دنیا و آخرت و دایره که پیرامون احرام خدا ای برای وی برساند از در حلال (وَيُوزِقَهُ) و روزی  
و دهد و (مَنْ جَعَلَ لَا يَحْتَسِبُ) تا از آنچه گمان نبرد و در شمار دنیا و دینش نگذرد \* نظم \*

\* از سببها بگذرد و تقوی طلب \*

\* حق ز جایی بخشد و ز حق حلال \*

سبب نزول آیت آن است که مشرکان بسرعوف بن مالک و اسیر گرفته و پدر وی بر نزدیکی  
پیشبر هم آمده گفت یا رسول الله بسرم با سر کفنا و گرفتار شد و مادر وی جزا بسیار می کند و باین هر نفر  
و فاقه نهایت رسیده و آنچه حد و متنی تواند بود در دست نیست آنحضرت هم فرمود که تقوی پیش  
گیر و شکست پیما باش و تو مادر او بسیار بگوئید لاجل و لاقوه الایامه العلی العظیم عوف باذن خود بتول  
پیشبر هم عمل نمودند اندک فرصتی و ایشرعوف از قید اهل شرک خلاص یافت و چهار هزار و گوسفند از  
ایشان را رانده به ملامت محمد بنه آمد و این آیت نازل شد که هر که تقوی در دوز و دوزی حلال یابد (وَمَنْ يَتَوَكَّلْ)  
و هر که توکل کند (حَلَى اللَّهُ) بر خدا ای و کاد خود و باز کند او (فَهُوَ حَسْبُهُ ط) پس خدا ای بشنود است او را  
و رکفایت مهم (إِنَّ اللَّهَ) بدست یگانه ای (بِالْبَيْتِ الْمَقَرَّة ط) و استاده است کار خود را و هر جا که خواهد یعنی  
آنچه مراد حق سبحانه باشد از او فوت نشود (قَدْ جَعَلَ اللَّهُ) بدست یگانه گردانیده است خدا ای و پدید آورده  
(الْكُلَّ شَيْئًا) برای هر چیزی از قدر و ثنا (قَدْ رَأَى) اندازده که ازان در بگذرد و یا مقهاری از زمان که پادشاه  
و پیش بگذرد ابو ذر غفاری رض و دایت کرده که پیشبر هم فرمود که من آیتی می دانم که اگر مردان آنرا  
در گیرند یعنی بدان کار کنند هر ایشان و اکفایت باشد پس آیت و من یق الله یجعل له بر خواند و چند  
نوبت اعاده فرمود و بنای این آیت بر تقوی و توکل است تقوی یعنی بوسان قرب است و از ربه  
مویبت خبر دهد که ان الله مع الذین اتقوا و توکل بر آنچه بخند و رکفایت است و از دوی ربحان محبت ده  
که ان الله یحب المتوکلین و بی این دو صفت قدم در طریق تحقیق توان نهاد \* بیت \*

\* سواک راه منی را توکل باید و تقوی \*

\* توکل مرکب راه است و تقوی توشه راه \*

و در وقتی که حکم حدت سطاقت فرو داند که بر بعضی با نفهم من نشسته و در صحابه رض بر سید مذکرات زمانیکه  
طایفه رض نشسته است آیت آمد که (وَلْيُتَّقِ اللَّهَ) و آن زمانی که نوبت گذشته باشد (مِنْ الْمُحْضِرِ) از

بعض است بیری (مِنْ نِسَائِكُمْ) از جمیع زنان شما (إِنْ ارْتَبْتُمْ) اگر شک افتاده اید در حکم ایشان یعنی نمی دانید (فَعِدُّوهُنَّ) پس زنان عدت ایشان (ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ) سه ماه است (وَالَّذِينَ لَمْ يَخْضَنْ ط) و صورت آنکه حاملن شده از مهر من و همچنین بر سه شهر مقرر است (وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ) کودکان آن با مادرهای یعنی زنان حامله (أَجَلَهُنَّ ط) مدتهای زمان عدت ایشان (أَنْ يَضَعْنَ ط) آن است که برهنند (حَمْلَهُنَّ ط) بار خود را خواه سقطه و خواه متوفی عنها زوجها (وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ) و هر که بترسد از خدا و خرافات حقوق احکام وی کند (يَجْعَلْ) پدید گرداند خدای (لَهُ) مرا آن سنتی را (مِنْ أَمْرِ بَشَرًا ط) از کارها آسانی یعنی کلام او را بر و سهیل سازد (ذَلِكَ) این که گفته شده (أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ) حکم خدای است که فرستاد آنرا از لوح محفوظ (إِلَيْكُمْ ط) بموی شما (وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ) و هر که بترسد از خدا و قرآن او برد (يُكَفِّرْ) بپوشد خدای (هَذَا) از و (سَيِّئَاتِهِ) بدیهایی وی را یعنی محو کند (وَيُعْظِمَ ط) و بزرگوار سازد (لَهُ) برای او (أَجْرًا ط) مزد را یعنی او را مزد زیاده بد (أَسْكَنُوهُنَّ ط) ساکن گردانید زنان طلاق داده را (مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ) از آنجا که شما کن شدید (مَنْ وَجَدَكُمْ) از و جمع خود و طاقت خود یعنی بسکن ایشان بقدر طاقت و توانائی خویش سزید (وَلَا تَصَارَوْهُنَّ ط) ورنج رسانید مطامعات را و سکنی و نفقه (لِتَضَيَّقُوا) برای آنکه تنگ گردانید (عَلَيْهِنَّ ط) برایشان ساکن ایشان و خروج ضرورت شود ایشان را (وَأِنْ كُنَّ ط) و اگر باشند طلاق دادگان (أُولَاتُ حَمْلٍ ط) خداند بار یعنی حامله باشند (فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ ط) پس نفقه کنید برایشان (حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ ط) تا وقتی که برهنند بار خود را (فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ ط) پس اگر شیر دهند این زنان بعد از انقطاع علاقه نکاح مرفرمان شمارا (فَأَتَوْهُنَّ ط) پس بدهید ایشانرا (أُجُورَهُنَّ ط) مزدهای ایشان بر شیر دادن (وَأَتُمِّرُوا ط) و مشاورت کنید (بَيْنَكُمْ ط) میان یکدیگر در کار فرزند (بِمَعْرُوفٍ ط) به نیکوئی در باب رضاع و اجرت آن (وَأِنْ تَعَاَصَوْتُمْ ط) و اگر دشوار کنید مضایقه نماید ای پدر و مادر در رضاع و مزد آن یعنی شوهر از اجرت ابا کند یا زن شیر نمزد (فَسَتَرْضِعُ ط) پس برای شیر دادن خواهد (لَهُ) مرا آن فرزند را (اُخْرَى ط) دگر یعنی مردایر گیرد او را برای و ضایع خود و مادر را با کراه و اجار نفرماید (لِيُنْفِقَ ط) باید که نفقه دهد (ذُو سَعَةٍ ط) خداوند فراخی و توانگری (مِنْ سَعَتِهِ ط) از غنای خود یعنی بقدر توانائی خویش بر مطامعه نفقه کند (وَمَنْ قُدِّرَ ط) و هر که تنگ کرده شده است (عَلَيْهِ رِزْقُهُ ط) برود و زی او یعنی فقیر و تنگ دست است (فَلْيُنْفِقْ ط) پس باید که نفقه کند (مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ ط) از آنچه خدای داده است او را (لَا يَكُلُكُ اللَّهُ ط) سبب نیست که خدا (يُنْشَأَ ط) بیج تنی را

(الْأَمَّا أَنْتُمْ هَآؤُلَاءِ) مگر آنچه کرده است از اهل بیته که نیستند ملاطفتی نفرموده (يَجْعَلُ اللَّهُ زَوْجًا) باشد که بدید آرند خدای (يَوْمَ عَصْرٍ) پس از شواری و تنگ دستی (يُسْرًا) آسانی و توانگری (وَكَايِنَ مِّنْ قُرْبَى) و بسا از اهل دینی که از روی جفا و عناد (عَتَتْ) مهر باز ندهد و اعراض کند (هَنَ) امر برینها از فرمان پرور و کار خویش (وَرُسُلَهُ) و از سخن پیغمبران (فَحَامَ بَنَاهَا) پس مناصب خواهیم کرد ایشان را در قیامت (حَسْبًا بِأَشْدِيدًا) حسابی سخت که در استقصا و مناسبت نباشد (رَحْمَةً بَنَاهَا) و ذاب کردیم ایشان را در دنیا (عَذَابًا نُّكَرًا) عذابی زشت و باهول چون قوم نوح (يَا عَذَابَ اكْبِرْ) ای دشمن را در روز و ستیز بعد از حساب (فَذَاقَتْ) پس بر جسته اند اهل آن دنیا (وَبَالَ أَمْوَالُهَا عَنُوبٌ كَارِخٌ) و (وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْوَالِهَا) بود عاقبت کار ایشان (خُسْرًا) زیان کاری و کلام زیان آزان بدر که از جنت جا دیدی و نعمای الهی محروم شوند و بزنند آن صمیم و ذاب ابرم در مانند (أَعَدَّ اللَّهُ) آماده کرده است خدای (لَهُمْ) برای مشرکان (هَذَا بِأَشْدِيدًا) عذابی سخت در برد و مرا (فَاتَّقُوا اللَّهَ) پس بترسید از ذاب خدای تعالی (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) ای خداوندان عقل (الَّذِينَ آمَنُوا) آنانکه گمیده اند (قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ) به تحقیق فرستاده است خدای (الْبَيِّنَاتِ) بشارت پندی یا شرفی که قرآن است و فرستاده شما (رُسُلًا) فرستاده که محمد است عم و قرآن را شرف گفته زیرا که شرف دنیا و کرامت آخرت و ابر است بخواندن او و عمل کردن به و گفته اند ذکر قرآن است و فرستاده جبرئیل هم و بقول رسول بدل است از ذکر ذکر همان رسول است یعنی ذاک و اشهر آن است که سخن بر زبان نام شده و رسول منصوب بر محمد دف است گفتد برش اینک متابعت کنید رسول را که بوسه (يَتْلُوا) می خواند (عَلَيْكُمْ) بر شما (آيَاتِ اللَّهِ) آیه های قرآن را که کلام خدای تعالی است (مُبَيِّنَاتٍ) روشن کرده شده و مختص بکم می آید یعنی روشن کننده و حق سبحانه تعالی ذکر و رسول فرستاد (لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا) تا بیرون آرند خدای با قرآن یا رسول آنان را که گمیده اند (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) و کرده اند کارهای شایسته (مِنَ الظُّلُمَاتِ) از تاریکی ضلالت (إِلَى النُّورِ) به روشنی به ابر یا باطل بحق یا از جهل به علم (وَمِنَ يَؤْمِنُونَ بِاللَّهِ) و هر که بگردد بخدای و تصدیق کند رسول وی را (وَيَعْمَلُ الصَّالِحَاتِ) و بکند کار حق و دین پاک یعنی خالص از شوب ریا و تصنع و غرض (يُدْخِلُهُ) و در آرد او را خدای (جَنَّاتٍ تَجْرِي) بوسه سناری که جریان دارد (مِنَ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) از زیر مسکن آن جو بهای (خَالِدِينَ) جاوید باشند گمانند (فِيهَا) در بهشت (أَبَدًا) همیشه بی زوال

فانتمال (قد احسن الله) به تحقیق که یکم آمده کرده است طای ذر بهشت (له) برای آن مومنان  
 قابل (رزقاً) روزی و روزی (الله طای) عن (الذی خلق) آن است که یافید (منع صموت)  
 هفت آسمان بعضی بر بالای بعضی (ومن الارض) و یافید از زمین (مخلوق ط) مانند آسمانها بعضی  
 در تحت بعضی و بعضی مشهور و اصل بر مذکور اند یعنی زمین را نیز هفت آویه (يَنْزِلُ لَكُمْ) و می آید  
 قرآن طای و قضای او (بهنهم) میان آسمانها و زمین یعنی نافذ است حکم او در آسمان و زمین  
 و او را در هر طبقه از طبقات ارض و سما امری است و خلقی و هر را یافید (لَتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ) باید آید  
 آنکه طای (على كل شيء) بر آفریدن هر چیزه قدیر (توانا است) (وَأَنَّ اللَّهَ) و بدو ستیکه طای توان  
 خود را بر هر جاری ساخت تا ما هم کند آنکه طای تباری (قد احاط) بدو ستیکه زاد رسیده است  
 (بكل شيء علماً) به هر چیزه از توانای علم یعنی قدرت و علم او محیط است بر هر اشیاء موجودات  
 حسی و غیبی هیچ چیز از دایره علم و قدرت وی خارج نیست \* رباعی \*

\* و مزی است ز سر هر تش کن فیکون \* \* بادانش او یکی است بیرون و درون \*

\* در غیب و شهادت ذره توان یافت \* \* از دایره قدرت و عاقل بیرون \*

سورة التحريم مدنیة بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* و هی اثنتا عشر آیه

اقبال است که حضرت پیغمبر عم شربت عیال دوست داشتی و قتی زینب رض مقدادی عیال  
 داشت و برگاه آن حضرت عم بخانه دی آمدی زینب رض ترتیب شربت فرمودی و آن حضرت عم  
 را در خانه دی به جهت آن توقفی بیشتر واقع شدی آن حال و بعضی از اراج طهارات گران آمد عایشه  
 و حفصه رض اتفاق نموده مقرر کردند که آن حضرت بعد از اذان میدن شربت عیال در خانه دی نزد  
 هر کدام از ما که در آید گوئیم از تو بوی مغایری آید و مغفور صمغ در ختم است که عرق خوانند و راجحه که هر دار و  
 حضرت عم بوی خوش را دوست می داشت از دواج ناخوش محترمی بود پس آن حضرت عم  
 روزی شربت عیال آشامیده نزد هر کدام آمد گفتند یا رسول الله از شما را چه مغفوری آید و ایشان در  
 جواب فرمودند که مغفور نخورده ام اما در خانه زینب شربت عیال آشامیده ام گفتند زینب را عیال  
 از شگوفه عرق چیده بودند امام زاهد روح آورده که چون این صورت کرد و دو گدازت حضرت عم  
 فرمود که حرمت عیال علی نفسی فوالله لا یکره ادا این سو گند از بر آن خود و تا دیگر کسی وی را از  
 عیال نیاورد آیت آمد که (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ) ای پیغمبر برگزیده (لَمْ يُحَرِّمْ) بهر امر می کنی (مَا أَحَلَّ اللَّهُ)

آنچه حلال کرده است ندای (لَکَ) منتراینه حلال و در روایت اشهر آن است که در ذر نوبت  
 حفصه رض در خانه وی رفتی وی با جازت آن حضرت هم بدین بد رفتن بود و در قبطیه را غلبه و بهرست  
 خود صحر از سخت حفصه بر آن مطلع شده اظهار و ملال کرد و حضرت هم فرمود که ای حفصه راضی نیستی  
 که از را بر خود حرام گردانم گفت هبتم یا رسول هم فرمود که این سخن نزد تو امانت است  
 باید که کس نگوی او قبول کرد و چون حضرت عم از خانه وی بیرون آمد فی الحال حفصه رض  
 این سخن را با عایشه رض در میان نهاد و مرده داده که باری از قبطیه خلاص یافتیم و چون آن  
 حضرت هم بخانه عایشه رض آمد ازین حکایت بکنایت رمزی باز گفت و این سوره نازل شد  
 که چرا بر خود حرام می کنی آنچه خدا می نماید بر تو حلال است یعنی ماریه و سب گند می خوردی (تَبْتَغِي)  
 می طلبی بدین تحریم (مَوْضِعَاتِ آثَرِ الْجَنَّةِ) خشت و دی زمان خود (وَاللَّهُ خَفِيرٌ) و خدا می آفریننده است  
 مرسو گند خوردن ترا (رُحِيمٌ) مهربان که کفارت سو گند مقرر کرد (قَدْ فَرَضَ اللَّهُ) بدین سب گند مقرر گردانیده  
 ندای و بیان کرده (لَکُمْ) برای شما (تَحِلَّةٌ أَيْمَانُكُمْ) فرو کشا وین سو گند های شما را بکفارت یعنی آنچه  
 بر سو گند بند بکفارت توان ستاده و بیان آن در سوره نموده است (وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ) و خدا می دوست  
 شما است و متولی کار شما می نمازد برای شما هر چه صلاح شما در آن است (وَهُوَ الْعَلِيمُ) و او داناست  
 بصالح بدگان (الْحَكِيمُ) صواب کار در هر چه گوید و کند به نسبت ایشان (وَإِذَا أَمَرَ النَّبِيُّ) و یا در کینه  
 ای مومنان چون را از گفت پیغمبر و بنیان سخت (إِلَى بَعْضِ آثَرِ الْجَنَّةِ) بدین سب گند برخی از زمان خود یعنی  
 حفصه رض (حَدَّثَنَا) سخنی را که تحریم ماریه است رض یا حاصل و یا در خلافت شیخین رض بعد از او  
 که با حفصه رض برگرفته بود و او با عایشه رض آشکارا کرد (فَلَمَّا نَبَأَتْ) پس آن هنگام که خبر کرد  
 حفصه رض مرعایشه رض را (بِهَ بَانَ حَدِيثُ) و اظهار (اللَّهُ) و آشکارا اگر دانید ندای پیغمبر خود را  
 و مطیع صاحب (عَالِيَةٍ) بر اظهار آن معنی از حفصه رض (عَرَفَ) شناس گردانید پیغمبر هم حفصه رض  
 را در خبر داد (بَعْضُهُ) بعضی از آن یعنی فلان سخنان مانو گفتم و تو این قدر از آن ظاهر ساختی یعنی قصه تحریم  
 ماریه رض (وَأَعْرَضَ) و اعراض کرد رسول الله عم (عَنْ بَعْضِ) از بعضی دیگر یعنی خلافت شیخین  
 مراد آن است که حضرت رسالت پناه عم استحضار نمود از روی کرم و با آنکه حفصه رض هر سخنان  
 سری آن حضرت هم را اظهار کرده بود نام بار وی و دی نیارد (فَلَمَّا نَبَأَهَا) پس آن هنگام که خبر داد  
 پیغمبر هم حفصه رض را (بِهَ بَانَ) آنچه ندای او را بر آن اطلاع داده بود (قَالَتْ) گفت حفصه رض (مَنْ أَنْبَأَكَ

هَذَا (۱) که خبر دادند باینکه من را تو آتشکار اکر دم (قَالَ) گفت رسولِ هم (نَبَانِي الْعَلِيم) خبر داد مرا  
 خدایند و انا بجنایات ضامراً (الْمُخْمِرُ) خبر داد از کمونات سرار (إِنْ تَهْوِيَا) اگر تو نه کنی ای منصف و  
 عایش بر رض و باز گردید (إِلَى اللَّهِ) بخدای و در آذر دل سبار که آن حضرت هم هم پشت نشوید شما  
 و بهتر باشد (فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا) پس بدوستی که گشته است دلهای شما از صواب که محافظت  
 سر پیغمبر هم نمی کنی (وَإِنْ تَظَاهَرَا) و اگر هم پشت نشوید (عَلَيْهِ) بر آذر دل منصف می (فَإِنَّ اللَّهَ)  
 پس بدوستی که خدای (هُوَ مَوْلَاكَ) او یار و مددگاری پیغمبر هم است و بران نصرت کند (وَجِبْرِيلُ)  
 و جبرئیل رفیق او است مددگاری بجای آورد (وَصَالِحُ الْقَوْمِ نَصِيرٌ) و صالحان از مومنان اتباع و  
 اعوان اویند مراد همه محارب و مدد و تقوی عیدین و قار و قی و رض که پدر عایش و حنفه اند و معاندان آن  
 حضرت که رضای او بر رضای (فَزِدْنَا) خود اختیار کنند و مجاهد گفته که صالح المومنین مرتضی علی است و رض  
 (وَالْمَلَائِكَةُ) و تمامی فرشتگان آسمان و زمین (يَعْدُ ذَلِكَ) با وجود اینکه خدای و جبرئیل و صحابه یار اویند  
 (ظَاهِرٌ) مددگار و معاندان و هم پشت اند در باری می (عَسَى رَبُّهُ) شاید که پدر و مددگار او (إِنْ طَلَّقْنَا)  
 اگر او طلاق دهد شمار انجوبیف از و اج است یعنی اگر بفرض غلاق دهد (أَنْ يَبْذُلَهُ) آنکه بدل دهد  
 او را خدای (أَوْ أَجَاخِيرًا) زمانی بهتر از شما این اخبار است از قدرت نه از کون و توقع آن  
 چه خدای می دانست که پیغمبر غلاق نخواهد داد پس تعریف آن زنان می کند (مُسْلِمَاتٍ) اقرار  
 کنندگان بروحانیت با گمردن نهنگان بامر الهی (مُؤْمِنَاتٍ) تصدیق کنندگان بیاور و وارندگان به اعلاص  
 آرنندگان (قَانِنَاتٍ) نماز گذاران یا فرمان برداران (تَائِبَاتٍ) باز گشتیگان از گناهان یا رجوع کنندگان  
 بدارگاه الهی (عَابِدَاتٍ) پرستندگان یا خضوع کنندگان (هَامِيَّاتٍ) هجرت کنندگان یا روزه داران  
 (ثِيْبَاتٍ) شوهر پذیران (وَابْنَاتٍ) دختران بکرا این عباس رض فرموده که شب آسمان زن فرعون  
 است و بکریم مادر عیسی عم که حق سبحانه و ده فرموده که هر دو و ادو بهشت بحال از و اج حضرت رسالت  
 پناه هم در آورد (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) ای گروه گمردیدگان (قُوا أَنْفُسَكُمْ) نگاه دارید نفسهای خود را  
 برتر که معاصی (وَأَقْلِبْكُمْ) و آتالی و فرزند خود را بموضع و نصیبت (نَارًا وَقُودًا لِالنَّاسِ) از آتشی که  
 آتش انگیز آن مردمان باشند یعنی کفار و منافق (وَالنَّجَارَةُ) زشتیگ گبریت که در حرارت می ازاید  
 یا بان سگین که کفار می پرستند با گنجهای زو و صمیم اخبار و زبان کراهل و منشیای آن سگ است \* نظم \*

\* زرد و سیم اند سگ زرد و سفید \* \* اندرین سگها سینه امید \*

\* دلی از سنگ سخت تر باید \* که زشت نگیشت (آفت افزایه)

\* دل ازین سنگ اگر تو بر کنی \* بر صحت بسی بنگ زنی \*

(عَلَيْهَا) بر آن آتش (مَلَأْنِيكَ) فرستیدگان یعنی موکل اند بر وی (فَلَا ظَ) درشت صغنان (شَدَان) سخت کاران و توانایان که در زخمی و ایالشان قوت صغیر و از جنگ ایشان مجال که بر نباشد (لَا يَعْصُونَ اللَّهَ) نافرمانی نکنند خدای را (أَصْرَهُمْ) در آنچه باید ایشان را یعنی بر شوت فریفته نشوند تا مخالفت امر باید کرد (وَيَقْعَلُونَ) می کنند (مَا يَقُولُونَ) آنچه فرموده می شد و بدان در تبیان آورده که التذاز باید بعد از کافران برابر التذاز اهل بهشت است بر نیم صغنان پس چون زباید که فراموش بکنار دوزخ آمدن ایشان آغاز انداز کرده و اعیان خلاص نمایند حق سبحانه فرماید یا ایها الذین کفروا ای آن ساینکه کارشیده (لَا تَعْتَذِرُوا الْقَوْمَ طهر گمونه که امر و زحمت قبول نیست و قائده نخواهد داد (انما تجزون) حزمین نیست که یاد اش داده می شود (مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) آن جز را که در دنیا بید که عمل می کردید (یا ایها الذین امنوا) ای آنها که گمیده آید (تَوْتُوا إِلَى اللَّهِ) باز گردیدید خدای (قَوْلَهُ تَصْوَحات) باز گشتی خالص یعنی تو به کنید و باز برگناه مرید معاذ بن جبل رضی الله عنه فرموده که تو به نصوح آمنت که نائب بود کنده منصبت چنانکه شبر خود کنده برستان و معن بصری رح گفته که تو به نصوح دور کن دار و اول مذمت بر گناه گذشته \* دوم عزیمت بر ترک گناه در آینده \*

\* نظم \*

\* تو به چون باشد پشیمان آمدن \* بود و در حق نوسلمان آمدن \*

\* خدمتی از سر گذشتن باین باز \* با حقیقت روی کردن از مجاز \*

(عَمَى رَبَّكُمْ) چون تو به کنید بد که پروگار شما (أَنْ يَكْفُرَ عَنْكُمْ) آنکه در گذران شما (سَبِّحْتُمْ) گناهای شما را (وَيَذَلِكُمْ جَنَاتٍ) و در آرد شما را بهوسناهای که بهیوسته (تَجْرِي) می رود (مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) از زیر درختان و فصور آن جویند در آردن کی باشد (يَوْمَ لَا يُجْزَى اللَّهُ النَّبِيَّ) زودی که غلج بکنند خدای یا سغمر را عم یعنی نه نفوس او را عذاب کنند و نه شناعت او را در باره عامیان خود و سازد (وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ) و در سوا سازد آنان را نیز که ایمان آورده اند بادی یعنی تو خواست ایشان نمرود باره باران ایشان قبول کند (نُورِهِمْ) نور ایشان یعنی نوری که خدای بوسنان عطا کرده (يَسْمَعُونَ) می شنایند و می رود (يَقِينُونَ) و بیش ایشان (وَبِأَيْمَانِهِمْ) و جانب راست ایشان و قبیله که بر صراط گذرند در آن محل که نور سافغان فرد می رود (وَيَقُولُونَ رَبَّنَا



گویند مومنان که ای آفریدگار ما ( اَتَمِّمْ لَنَا ) تمام گردان ما ( نُورًا ) روشنی ما را یعنی نور را باقی دار ما  
 سلامت بر مرا بگذریم ( وَافْخِرْ لَنَا ) و بیا مرز ما را یعنی از ظلمات گناه پاک کن ( اِنَّكَ عَلٰی كُلِّ  
 شَیْءٍ ) بذرتیکه تو بر هر چیز از اتمام انوار و منتورت او زار ( قَدِيرٌ ) توانائی ( يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ) ای  
 پیغمبر خردمند و یابنده ( جَاهِدِ الْكُفَّارَ ) جهاد کن با کافران بشمشیر ( وَ الْمُنافِقِينَ ) و با منافقان بوجیه  
 ( وَ غَلْظِط ) و ذرشتی بکار ببر ( عَلَیْهِمْ ط ) بر ایشان یعنی بر دگر و ( وَ مَا وَبَهُمْ ) و مقام بازگشت کافران  
 و منافقان اگر ایمان نیارند و محاص نه شوند ( جَهَنَّمَ ط ) دوزخ است ( وَ یُبْسِ الْمَصِیْرُ ) و بد جای بازگشت  
 است دوزخ ( ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا ) بیان کرده ای مثلی ( لِلَّذِیْنَ كَفَرُوا ) برای آنانکه نگریه اند ( امْوَاتٌ نُّوحٍ  
 وَ آن مثل زن نوح است هم که د اعل نام داشت ( وَ امْوَاتٌ لُّوطٍ ) و زن لوط عم که او را اهلہ گفتندی  
 ( کَانَتَا ) بودند این دو زن ( تَحْتَ عَهْدِنَا ) در زیر حکم و بنده ( مِنْ عِبَادِنَا ) از بنده گان ما ( صَالِحِیْنِ )  
 شایستگان ( فَخَافَتْهُمَا ) یس خبانست کردند آن دو زن با آن دو بنده به اتفاق و مخالفت دین زن  
 نوح علی زینبا و علیه السلام قوم را گفتندی که دی و یوانه است و زن لوط عم قوم را از مہمانان لوط خردار  
 کردی تا طبع در ایشان کردند ای چنانچه گذشت و رقص ایشان ( فَلَمْ یَغْنِیَا ) بس دفع نکردند این دو  
 پیغمبر ( عَنْهُمَا ) ازین دو زن ( مِنْ اللَّهِ شَیْئًا ) از عذاب خدای جزیر ازین نوح عم غرق شد از طوفان و بر  
 هر زن لوط عم سنگ بارید ( وَقَبِلَ اِنْ خَلَا النَّارُ ) و گفته خواهد شد روز قیامت و اهل و د اعلہ را  
 که در آید به وزخ ( صَحَّ الدَّخْلُیْنِ ) باد و آید گان و بگردان کافران حاصل مثل آن است که کفره معاقب  
 می شوند و بتیکه میان ایشان و پیغمبر عم است باد و کفر ایشان هیچ فائده نمی دهد ( وَ ضُوبَ اللَّهِ مَثَلًا  
 و بیان کرد خدای مثل ( لِلَّذِیْنَ اٰمَنُوا ) برای آنانکه گردیده اند ( امْوَاتٌ فِرْعَوْنُ ) و آن مثل زن فرعون  
 است یعنی آسیه بنت مزاحم ( اِنْ قَالَتْ ) چون گفت ( رَبِّ اِدْنِ لِیْ ) ای آفریدگار من بیا کن برای من ( عِنْدَكَ )  
 نزدیک خود ( یَبِیتَا ) خانه ( فِی الْجَنَّةِ ) در بهشت یعنی دو مقام قرب مرا جای ده آورده اند که چون آسیه  
 ایمان آورد فرعون اصرمود تا او را اجار میبخش کرده و آفتاب بیفکند نه حق سبحانه و ملائکه و افرمود تا بگردی  
 در آمده با اهلای خود او را سایه کردند و فرعون امر کرد تا سنگ بزرگ آرد و د حکم شد که بر سینه وی  
 نهند آسیه را کرد که خدا را مرا خانه ده در جنت ( وَ نَجَّیْنِ ) و بران مرا ( مِنْ فِرْعَوْنَ ) از نفس خبیث  
 فرعون ( وَ عَمَلَهُ ) و از کردار او یعنی از عذاب او که می کند بسبب ایمان آوردن تو ( وَ نَجَّیْنِ مِنْ  
 الْقَتْلِ ) و نجات ده مرا از گرده ظالمان که قبطیانند و تا جان فرعون حق سبحانه و علای وی

سجده کرد و سجده از پیش روی بر داشت و خانه وی بوی نموده و روح وی قبض کرد و سنگ بر  
 صدمه وی نهاده که روح مذاشت و در اکثر تقاضیه هست که حق سبحانه و تعالی باستان برود بجهنم وی و حال را  
 بهشت است و حاصل این سنل آن است که با وجود ایمان اتصال او با اهل کفر او را هیچ ضرر نکند  
 چنانچه زن لوط و توح هم و ابا و کفر اتصال ایشان با دنیا هم هیچ نفع نداشت و مثل زنده ای برای ازواج  
 حضرت یسعی هم و سائر مومنات (و همزیم اینست عمران) و مریم دختر عمران را (الَّتِي أَحْصَنَتْ)  
 آن زنی که نگاه داشت (فَرْجَهَا) و امن خود را از حرام و فاحش (فَفَقَحْنَا) پس در و میدیم (فَبَدَّلْنَا)  
 گریبان جامه او (مِنْ رَوْحِنَا) از روحی که آفریده بودیم (وَصَدَقْنَا) و یاد داشت مریم و بگردید  
 (بِكَلِمَاتٍ رَبِّهَا) بر سخنان پروردگار خود یعنی در صحنه سنز که قبل از انجیل یاد داده که جبرئیل هم  
 از خدا ای بوی آورده که لب لک غلامز کیا (وَكُتِبَ) و کتاب مذای یعنی انجیل یا با بوحده ای نوشته  
 بود در لوح محفوظ از قصه وی و بر مردی و جنس بر جمع می خواند مراد نام کتب الهی است (وَكُنْتُ)  
 و بود مریم هم (مِنَ الْقَائِمِينَ) از فرمان برداران باید اوست گفته گمان بر و قائل عبادات دند کبر  
 برای شایب است داشت نماز با کبر طاعت مریم هم کم از طاعت مردان کامل نبود و در خبر آمده که از  
 مردان بسیاری که مال و حید نه و از زبان کامل نشدند مگر مریم بنت عمران و سید زین فروع

سورة الملك مكية (بسم الله الرحمن الرحيم) و هي ثلاثون آية

(تبارك) بزرگ و برتر است و ثابت بر دایم (الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ) آن کسی که بدست قدرت  
 او است بادشاهی و تصرف در امور ملک یعنی هر چه خواهد بکند (وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) و او بر هر چیز ماهر  
 خواه (قَدِيرٌ) توانا است (الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ) آن خداوندی که یافرد مرگ را (وَالْحَيَاةَ)  
 دزدن گمانی را مراد موت آدمیان است در دنیا و حیات ایشان در آخرت و گفته اند مرگ را آفریده  
 بر صورت کبشی المیخ و او بر هیچ چیز نگردد و بوی او هیچ چیز نمسد الا که بسیرد و حیات را خلق کرد بر صورت  
 همان ابلق و او بر هیچ چیز مرد و نکند و رایج او هیچ چیز نمسد الا که زنده شود و بقولی مراد از موت و حیات  
 دنیا و آخرت است یعنی دنیا و آخرت را یافرد (الْيَبْلُوكُمْ) تا بیا زنده شمارا یعنی باشما مفاد از ماندگان  
 کند تا ماهر شود که در دار سکاف که دنیا است (الْيَكُم) که ام ارشد (أَحْسَنُ) نیکوتراند (عَمَلًا) از جهت  
 همان یعنی خلاص که ام بیشتر است و زجر آمده که که ام نیکوتراند از روی عقل و پرهیزگار تر از محارم  
 و ستانده در فرمان برداری و گفته اند که ام یاد کننده تراند مرگ را و در میان تر از داد و کار سازنده

خدا ای او (وَهُوَ الْعَزِيزُ) و خدا ای غالب است در ملک خود تر سندگان داشت سنده نمی سازد  
 (الْغَفُورُ) آفرنده است خطیبات ایشان را بوشد (الَّذِي) آن خدا ای که بیافرید (خَلَقَ صَبْعَ سَمَوَاتٍ)  
 هفت آسمان را (طَبَقًا) طبقه طبقه یکی بر بالای دیگری در محال آفریده که آسمان دنیا موصی است  
 محکم شده و دوم مرئی است سفید سیوم آهن است چهارم روئین است و گفته اند مس است  
 پنجم نقره است ششم زر است هفتم باقوت سرخ است (مَاتُورٍ) نه بین توای پیشده (فِي خَلْقِ  
 الْوَحْمَنِ) در آفریدن خدا ای مر آسمان را (مِنْ تَغَاوُثٍ) هیچ غلی و اختلافی و تناقضی و جویی و  
 هو جویی (فَأَرْجِعِ الْبَصَرَ) پس بازگردان چشم را بسوی آسمان نادان تذکر کنی (هَلْ تَرَى) هیچ  
 می بینی (مِنْ فُطُورٍ) شگافی و نقصانی (ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ) پس دیگر باره بگردان دیده را (كَرْتَرٍ) گردی  
 بعد از گردی تا هیچ عیبی می یابی یعنی اگر یک نگریستن معلوم نگردد و دیگر ادا کن مگر یستن را (يَنْقَلِبُ)  
 باز گردد (إِلَيْكَ الْبَصَرُ) بسوی چشم تو (خَاسِئًا) در اذیافتن عیب (وَهُوَ حَسِيرٌ) دادمانده بود از  
 نگریستن با آسمان از کثرت مراجعت بجهت آید هر چند می گردد و عیبی در آن نمی یابد (وَلَقَدْ زَيَّنَّا)  
 دیده را ستیکه بیاراد صمیم (السَّمَاءَ الدُّنْيَا) آسمان نزدیک را یعنی آسمان که نزدیک تر است بر زمین  
 و آرایش دادیم (بِمَصَابِيحٍ) بحر اغیا یعنی ستاره گانی که شبها چون چراغ درخشانند (وَجَعَلْنَاهَا)  
 و گردانیدیم مانند گار (رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ) را تاندگان مردانرا و قد که بجهت استراق سمع قصد  
 آسمان کند (وَأَعَدْنَا) دادمانده ساختیم (لَهُمْ) برای دیدار بعد از سوختن ایشان بشهب در دنیا (عَذَابَ  
 السَّعِيرِ) عذاب آتش آفروده در عقبی (وَالَّذِينَ كَفَرُوا) و مر آنرا است که کافر شده از دیوان  
 و فرایشان (بِرَبِّهِمْ) تا فرید گار ایشان (عَذَابَ جَهَنَّمَ ط) عذاب و وزح (وَبِئْسَ الْمَصِيرُ) و بد جای  
 باز گشت است و وزح (إِذْ أُلْقُوا) چون در افگنده شوند کافران (فِيهَا) در جهنم (هَمِعُوا لَهَا) بشنوند  
 از وزح (شَهيقًا) آوازی مانه آواز در از گوش که انکراصوات است یعنی چون کنار را بد وزح  
 در آورند و وزح بفریاد آید (وَهِيَ تَفُورٌ) داد می جوشد و ایشانرا می آرد و زخمی سرد چنانچه گوشت  
 در یک جوشان (تَكَادُ تَمَيَّزُ) نزدیک است که پاوه باره شود و وزح (مِنْ الْفَيْظِ ط) از خشم کافران  
 (كَلِمَاتٍ لِّقِي) هرگاه در افگنده شوند (فِيهَا) در و وزح (فَوْجٌ) گرد می از اهل شرک یافتن یا ظلم از هر چیز  
 که حباب دخول و وزح باشد (سَمَلَهُمْ) سوال کند ایشان را (خَوَّنَتْهَا) خازنان و وزح از روی سرزنش  
 که ای شرکان (لَا عَمِيَانِ) (أَلَمْ يَأْتِكُمْ) آیا نماند بشما (فَذَبُّوا) بیم کنده یعنی پیغمبرم بشما مبعوث

شد که شمار اینجای خواند و ازین خطاب بنظر صاف و به قضیحت شهادت آید (فَالْوَالِي) که بند آری  
 (فَدَجَاءَ قَا) هر ستمیکه آمد (فَدَجَاءَ) پیغمبری بیم کشته (فَدَجَاءَ) پس بکفیب که دیم قول دی را  
 یعنی پیغمبر هم را افراط کردیم در تکمیل بیعتی فی انزال و در سال و سال کردیم (وَقُلْنَا) و گفتیم مرا  
 فرستادگان را که هیچ وجه (مَا أَنْزَلَ اللَّهُ) انفرستاده است خدای (مِنْ شَيْءٍ) هیچ جز از آنچه شمای گوید  
 از ده و وعید و امر دهنی و دیگر گفتیم (إِنْ أَنْتُمْ) نیستید شمای رسولان (إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ) مگر در خطائی  
 بزرگ که با وجود صحت بشریت دعوی نبوت می کنید و گفته اند که این خطبه زبانی است مکرر و ازین  
 زبانی در جواب ایشان گویند بوده اید شما مکرر و گمراهی بزرگ یا نیستید شما خالی مگر در جنوبت بزرگ  
 (وَقَالُوا) و گویند کافران که در دنیا (لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ) اگر می بودیم ما که بشنوم سخن پیغمبر از ابی جحش گفتیم  
 معانی چه از بحر است ایشان علامات صدق بر صفحات احوال ایشان ظاهر بود (أَوْ نَعْقِلُ) یا تعقل می کردیم در  
 معانی کلام ایشان و تذکر می نمودیم و در انوار حکمت که اقوال و افعال ایشان می نمودیم (مَا كُنَّا)  
 نمی بودیم امروز (فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ) در راه ادا اهل و دوزخ (فَاعْتَرَفُوا) پس اقرار کنند  
 معترف شوند (بِذُنُوبِهِمْ) بگناه خویش و درین وقت احترام سودی ندارد (فَسَقَّوْا) پس دوری  
 باد از رحمت من (لَا أَصْحَابِ السَّعِيرِ) مرا ملازمان دوزخ را (إِنَّ الَّذِينَ يُخْشَوْنَ) بدوستی آنانکه  
 بترسند (رَبَّهُمْ) از خدا بپرو و کار خود (بِالْغَيْبِ) پوشیده گی یعنی آثار خوف را از خلق پو شدند  
 و بخوابانند و فریاد و گریه کنند و در عین المعانی گوید که مراد از غیب دل است که پوشیده است از خلق  
 و پیدا که خدای عز و جل یعنی بدل ترسکار باشد (لَهُمْ مَغْفِرَةٌ) مرا ایشان را است آمرزش گناهان  
 (وَأَجْرٌ كَبِيرٌ) و مزدی بزرگ که بهشت است و گفته اند ایسی از شد اید و مکاره یعنی مرزد ترسندگان  
 امان باشد از هر چه می ترسند

نظم

- \* لا تخافوا مرده ترسند است \*
- \* هر که می ترسد مبارک بنده است \*
- \* خوف و خشیه خاص دانیان بود \*
- \* هر که دانا نیست کی ترسان بود \*
- \* ترسکاری و ستکاری آورد \*
- \* هر که در دوزخ و آرد و خوش و مان برد \*

آورد و اند که کفار قریش به حیات عیش سرور و منور رگشته در باب حضرت پیغمبر هم مخنون  
 بی ادبانه گفته ی و چون چند نوبت بنزد دل قرآن پدید و از روی گفتار ایشان برداشته شد بایکدیگر  
 تمیز کردند و رای ایشان بر آن قرار گرفت که یکدیگر سخن محمد رسول الله هم آهسته گویند تا خدای دی

نشود و از آن آگاه نگردد آیت آمد (وَأَسْرُوا) و بنهان سازید (قَوْلَكُمْ) همن گفتن خود را در باره  
 پیغمبر (أَوَاجْهَرُوا بِهِ) یا آشکار کنید مر آن را یعنی هر دو نزدیک او یکسان است (إِنَّهُ) بر مرتبه  
 خدای تعالی مزایا پر حدش (عَلَيْهِمْ) و انا است (بِذَاتِ الصُّدُورِ) آنچه در سینهاست قبل از آنکه بر  
 زبان گذرد و پس کسیکه به ضمه واقف است اگر تبیر آن فهمیده شود گناید بهر دو شیده نخواهد  
 بود (أَلَا يَعْلَمُ) آید اند آنچه در او است (مَنْ خَلَقَ) آن کس که بازید و آید (وَهُوَ اللَّطِيفُ)  
 و او داناست بر بواطن آشباد حفا بن آن (الْخَبِيرُ) آگاه از ظاهر موجودات و دقائق آن (هُوَ الَّذِي)  
 جَعَلَ) اوست که او را گردانید (لَكُمْ الْأَرْضَ) برای شما زمین را (ذَلُّوا) نرم و سست گردانید (وَأَنْتُمْ)  
 سیر شهر آن (فَأَمْشُوا) پس بروید (فِي صُنَاكِبِهَا) در اطراف و جوانب زمین (وَكُلُّوا) و بخورید  
 (مِنْ رِزْقِهِ) از روزی طلال که برای شما مقرر و مقرر کرده (وَالَيْهِ الشُّكْرُ) و به سوی او است  
 بازگشت شما پس شکرگزاری و سپاس داری او بجا آید (عَايَنْتُمْ) آید این شده ای کافران  
 (مَنْ فِي السَّمَاءِ) از آن کس که در آسمان است بر هم شایسته من سجده و تعالی باز یک مغرب  
 موکل به عذاب که جرئیل هم است مخص منحن آنکه ایمن شده آید (أَنْ يُخْصِفَ بِكُمْ الْأَرْضَ) از آنکه  
 خدای تعالی بای جرئیل هم به زمان عظیم ایشان وی فرود شد و از زمین (فَإِذَا هِيَ) پس آن گاه زبیر  
 پس از فرو رفتن شما و وی (تَمُورُ) می گردد و اضطراب کنان شما را زیر ترمی افکند (أَمْ أَصْنَعْتُمْ)  
 آید این شده (مَنْ فِي السَّمَاءِ) از آنکه در آسمان است عرش او یعنی خدای تعالی یا مقام برزعم ایش  
 یا ملک مغرب یعنی جرئیل هم (أَنْ يُسَلِّمَ) آنکه در فرستد (عَايَنْتُمْ) بر شما (حَاصِبًا) مد مکید و چنانچه  
 قوم لوط (فَسَتَعْلَمُونَ) پس زود بدانید بعد از مشاهده عذاب که (كَيْفَ نَذِيرٌ) چگونه بودیم کردن من  
 و آن دانستن شما را سود نباشد (وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ) و بد رستیکه نكذیب کردند رس خود را آنکه  
 بودند (مِنْ قَبْلِهِمْ) پیش از گذر این زمان یعنی مکن بیان از اعم غایب و مت نكذیب هلاک شده اند  
 (فَكَيْفَ كَانَ) پس چگونه بود برای ایشان (نَكِيرٌ) عذوبت یا انکار من برای ایشان یا انزال عذاب (أَوَلَمْ يَرَوْا)  
 آیانی دانند و نمی نگرند (إِلَى الظُّلُمِ) به سوی مرغان (قَوَّعَهُمْ) زیر سر ایشان در هوا (صَافَاتٍ) صاف شده  
 می کشاند با آبی خود را (وَيَقْبِضُونَ) در فرام می گیرند بعد از بسط اجنه (صَايِقَاتٍ) کاهنده و  
 ایشان و او را بجنات طبع با در حال قبض و بسط اجنه (إِلَّا لِرِجْجٍ) مگر نه ای برزگ بخت این  
 که هر یک از انواع طویر و اشکلی و بیاتی و صورتی و طبعی خاص را و اسباب طمران و جولان ایشان

دو ماه مهتاب هفت (إِنَّ بِكُلِّ شَيْءٍ بِرِسَالَةٍ) که در سببیکه خدای به هر جزا (بَصِيرَةٌ) بینا است (أَمِنْ) آیا  
 کیست که توان گفت که (هَذَا الَّذِي) این آن کس است که از روی حمایت (مَوْجِدٌ) اود دگر  
 است و غایب اشکر الکرم (شماره) (يَنْصُرُكُمْ) یاری می دهد (مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ ط) بجز خدای ۲ ذهاب  
 و خشم وی (إِنَّ الْكَافِرُونَ) اینست ناکرده گان (إِلَّا فِي غُرُورٍ) مگر در غریب شیطان که می گوید ذهاب  
 به شما فرو نه خواهد آمد (أَمْ هَذَا الَّذِي) آیا آن کیست که اثارش را توان کردید و که این آن کس است  
 که به محض حمایت (يَتَزُقُّكُمْ) روزی می دهد شماره (إِنْ أَمْسَكَ) اگر باز گیرد خدای (رِزْقَهُ) روزی  
 خود از شما بسا که مطهر با ابطال اسباب که حصول و وصول و ذوق و ادسا نطفه و وسایل اند یعنی اگر  
 خدای و غلبه و در ذوق از شما باز دارد و آن کیست که شمار از روی توانه و اود و کفایت می دانسته که خالق  
 و در ذوق اوست و گنای ایشان نه از عمل است (بَلْ تَجْرُوا) بلکه جزیره کردند و در افتادند (فِي هَتُّو) <sup>۱</sup>  
 در سستی زگی و گم شدن کسی از حق (وَنَفُورٌ) و در سبب گمی از حق و نفرت از خدا است (أَفَمَنْ يَمْشِي) <sup>۲</sup>  
 آیا کسی که می رود (مُكِنَّا عَلَى وَجْهِهِ) سرفرو و افزیده بروی خود یعنی گم گویا می رود و بس  
 و پیش رو است و چپ خود نمی بیند (أَهْدَى) راه یافته تر است (مَنْ يَمْشِي) آیا آن کس  
 که می رود (هَوِيًّا) راست ایستاده و هر طرف مشاهده می کند و در حق اود واقع است (عَلَى صَوَاطِئٍ مُّسْتَقِيمَةٍ) <sup>۳</sup>  
 بر راهی راست برساننده به مقصد و منصوبه این نشان است برای کارگر راه که در پیدای غایت می ران  
 و سرگردان می رود و در مومن راه یافته که بر طریق حق از روی بصیرت سلوک میکند \* رباعی

\* فرق است میان آنکه از روی یقین \* \* با دیده بینا رود اندر ره دین \*

\* با آنکه در چشم بسته بیدست کسی \* \* هر گوشه همی رود بظن و تخمین \*

(قُلْ هُوَ الَّذِي) بگو ای محمد مرشد کار که آن خدای شماره ابد و دعوت می کنیم اود آن کس است که  
 بقدرت کامله (إِنْشَأَكُمْ) بیا فرید شماره (وَجَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ) و به ادشمار اشنوائی تا سخنان حق شنوید  
 (وَالْأَبْصَارَ) و دید تا با دلائل قدرت و به اربع فطرت مشاهده کنید (وَالْأَنْفُذَةَ ط) و دلها تاد معانی  
 کائنات الهی و دقائق مصنوعات بادشاهی (لَنَنْكُرَ دَقَائِلَ مَا يُدْشِمُكُمْ) می شنوید و می بینید و لیکن  
 (قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ) اندک شکر می گوید ماین نه شماره (قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ) بگو خدای آن خدای  
 است که بعد از آفریدن شمار ابرار گنده است (فِي الْأَرْضِ) در زمین یعنی هر یک را از نرزی و مکانی و  
 راهی دگر می داد تا تبعه کنید و فرمان برداری نماید (وَأَلَيْكُمْ تَخْشَرُونَ) و بسوی اود باز گردید و خواهید شد

تا جزای کردار و گفتار خود یا به (وَيَقُولُونَ) و می گویند آن مشرکان مرتجعین هم و یاران وی را (مَعَى) کی باشد (هَذَا أَوْعَدُ) این وعده و وعده و یا فتن جزا (إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ) اگر راسته شماست گویان (قُلْ) بگو ای محمد در جواب ایشان که (إِنَّمَا أَعْلَمُ) جز این نیست که دانش قیامت یعنی علم بوقت آمدن او (عِنْدَ اللَّهِ) نزد یک خدای احد و یغرا و بران اطلاع ندارد (وَأَنَّمَا أَنَا) در جزین نیست که من (فَذَيِّرْ) بیم کننده ام (مُبِينٌ) آشکارا یعنی بآدم قیامت شما ایم می کنم اما بزمان آمدن او و انانیتسم (فَلَمَّا رَأَوْهُ) پس آن هنگام که پیشه موعود را که قیامت احد (زُلْفَةً) نزدیک خود (مِهْنَتٌ) به گرد و دوشست شود (وَجُوهَ الَّذِينَ كَفَرُوا) رویای آنها که کافرشه نه یعنی اثر غم دانه و بهرجهای ایشان بید اگر دو (وَقِيلَ) و گفته شود یعنی خزانه دوزخ ایشانرا گویند (هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ) این آن اعدت که بودید شما که یوسته (بِهِ تَدْعُونَ) بد و تمنای کردید و در طلب او استعجال می نمودید امام زاهد روح فرموده که هواده کافران تمنای مرگ پیغمبر هم می کردند و آرزوی هلاک یاران وی سیداشته حق سبحانه عیب خود را هم فرمود که (قُلْ أَرَأَيْتُمْ) بگو خبر کنید مرا (إِنْ أَهْلَكْنِي اللَّهُ) اگر هلاک گرداند خدای مرا (وَمَنْ مَعِيَ) و آنانرا که بامن اند از مومنان (أَوْ جِنًّا لَا) یا به بخشد بر ما داجل مارا و تاخیر انگاند (فَمَنْ) پس کیست آنکه (يُجِيرُ الْكَافِرِينَ) زنده دارد کافران را (مِنْ عَذَابِ الْهِمِّ) از عذابی جزو ناک یعنی مرگ ما شما را سودند او و حیات ما دفع عذاب از شما کند مراد آن است که نجات دهند و شما از عذاب الهی جزایان و توحید نیست پس انتظار مرگ دیگران بودن چه قائده ده (قُلْ) بگو ای محمد آنکه ایمان به و سبب نجات است (هَذَا الرَّحْمَنُ) او است خدای بزرگ بخشایش (أَمَّا يَتَذَكَّرُ) اگر دیده ایم بوی (وَعَلَيْهِ) و برو نه بر یغرا و (تَوَكَّلْنَا) توکل کرده ایم و کار خود به و باز گذاشته ایم (فَسَتَقْلَقُونَ) پس زود بود که به اندیشه بعد از مشاهد عذاب معلوم کند که فی نفس الامر (مَنْ هُوَ) کیست از ما شما آنکه او (فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) در گمراهی هوید (قُلْ أَرَأَيْتُمْ) بگو خبر دهید مرا (إِنْ أَصْنَعُ) اگر گرد (مَأْوَكُمُ) آب شما یعنی آب جاد و لازم با آب بید میمون حاضر می (غَوْرًا) فرو رفته بزمین چنانچه دلوور سن بدان مرسد (فَمَنْ) پس کیست آنکه (يَأْتِيَكُمْ بِمَاءٍ) بیاورد برای شما آبی (مَعِينٍ) جاری یا ظاهر چنانچه هر کس بدستند در آثار آمده که بعد از تلاوت این آیت باید گفت که الله و بنا و رب العالمین در تفسیر زاهدی مذکور است که زنده بقی شید که عملی است گم و خود را تاقیب می کرد که فتن یا بتکم بام معین آن ملعون جواب داد که بالمعول والمعین یعنی بیای و ملاکاران مستین آب را باز

آرند شبانه ناینا شده و با نفی آواز داد که ایک از آب چشم چشم تو غایب شد بگو تا  
بر ممول و معین باز آند و فی المثلوی المعنوی

\* منوی \*

\* فلسفی و منطقی مستهان \* \* می گذشت از سوی کتب آن زمان \*  
\* چون که بشنید آبی آن ناپسند \* \* گفت آریم آب را اما بر بلند \*  
\* یا بزخم بیل و تیزی تبر \* \* آب را آریم از پستی زبر \*  
\* شب بخت دود از یک شیر مرد \* \* زد و پانچ هر دو چشمش کور کرد \*  
\* گفت بن زمین چشم بر چشم ای شقی \* \* با تبر نوری بر آزار حاد قبی \*  
\* زد در جست و دو چشمش کور دید \* \* نور قافض از دو چشمش ناپدید \*

سورة القلم مکیة بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ (۱) و هی اثنان و خمسون آية

(۱) حروف مقطعه دلات بر احواد دارد بقانون حساب و بقول بعضی آن است که غایت بلکه  
این است از شمار آن توان دانست اما فهم هر کس بدان نرسد و یهود بعضی ازان گرفته و بر حی  
فرگذاشته و بر ایشان مشبه شده چنانچه در آل عمران گذشت و بعضی علماء آنرا مفاتیح آسمانی الهی  
و اند چنانچه در حروف نون گفته اند که مفتاح اسم نور و ناصر است و در معالم گوید که آخر است از  
حروف الرحمن و گویند اسم سوره است یا لوح است از نور پیام نهری است در بهشت یا قسم است  
بر نصرت حق سبحانه و تعالی و او اشهر آن است اکنون احم ما این است و مراد آن جنس باشد یا ما این  
که زمین بر پشت او است و او را الیو تا گویند یا هموت و در وسط با خدا در دست خود از الی هر بر و رض  
فقطیل کرده که دی گفته که شودم از رسول الله عم که اول چیزی که خدا ای با فرید قلم بود پس نون را با فرید  
و آن دوات است و قلم ازان دوات نوشته آنچه بود و هست و باشد و برین تقدیر حق سبحانه سوگند  
یا فرموده دوات (وَالْقَلَمُ) و به قلم اعلی که از نور است و طول ادما بین السما و الارض و گویند مراد  
قلمی است که بعد کثابت کنند و فو اء آن در مصالح دین و دنیا بسیار است (وَصَیْطُورُونَ) و دیگر  
سوگند خود را بآنچه می نویسند حفظه از انکام وحی و آنچه ایشان را فرماید و در بیان از این بضمیم نشان  
فرمود که نون و این است قلم زبان و مایه طردن آنچه حفظه بر بند می نویسند حق تعالی بدینها سوگند خود  
جواب قسم این است که (هَآ اَنْتَ) یعنی تو ای محمد (بِذِیْکَ) به توبه داشت بر و دیگر خود  
(بِحُجَّتِیْ) و یا نه جواب و لید صبره است که آن حضرت عم را می گفت معلم بخون و در بحر الحقائق



آورده که کلمه نون اثبات است بنام اجمالی مندرج در احادیث ذاتیه جمیع و قلم مشیر است بنام  
تفصیلی مندرج در احادیث اسماویه پس حق سبحانه قسم یاد کرده بنام اجمالی کاین در احادیث و بنام  
تفصیلی ثابت فرمود در احادیث و بآنچه قلم گفتیم او از دوات قدیم نوشت یعنی حرف الهیه مجرده  
عالمیه و کلمات ربانیه مرکبیه مدخلیه جواشش اینکه توبه نعمت پروردگار خود دستور نیستی یعنی بر تو نبوده  
انما امر اذ انزل و اید (وَ اِنَّ لَكَ) و بدرستی که مرا (لَا جُرَا) مزدی و ثوابی است بر کشیدن با و  
نبوت (غَيْرَ مَمْنُونٍ) منت نمانده یعنی حق تعالی را واسطه سببیکه از و منت باید کشید تو عطا کرده  
یا غیر منطوع یعنی مردی بر دادم که هرگز انقطاع یان راه نیابد (وَ اِنَّكَ) و بدرستی که تو (لَعَلَّی خَلَقَ عَظَمِیْمٍ)  
بر دین بزرگی که اسلام است یا بر خوبی بزرگی که خوبی آن کس نبوده چه از قوم خود تخمین میکنی آنچه کس را  
وقت تحمل آن نیست و گفته اند هر ادا از خالق قرآن است که حق سبحانه او زانی داشته بود و از عایشه رض  
موال کردند از خالق رسول الهی عم و چگونگی آن فرمود که خالق آن حضرت عم قرآن بود و فی سلسله الذبیب  
نظم \* بود هم بحر بحر است هم کان \* و کوهرش کان خالق القرآن \*  
و وصف خالق که بیکه قرآن است \* خالق را نیست او چه امکان است \*

هم حکم قدس سره فرمود که هیچ خلقی بزرگتر از خلق محمد عم نبوده چه از مشیت خود از دست باز داشت و  
هو در ابلی با حق گذشت امام قشیری روح گفته که نه از بلا محرف شد نه از عظام حضرت گشت و گفته اند  
و راهیج متجددی و متجددی جز خدای بود و شیر از حقایق اخلاق آن حضرت عم در رب المرات  
الصفافی صفات المصلحی عم مذکور شده و در جواهر التفسیر نیز مسطور است (فَسَتَبْصُرُ) پس زود  
باشد که بینی ای محمد (وَيَبْصُرُونَ) و باینکه خواهند آن تو از اهل که یعنی به آن وقت که خط امب نازل شود  
بر ایشان معلوم گردد (بِاَيِّكُمْ الْفَقْتُونَ) باینکه ام است از شما فاقه دبلا یاد رکام کرده است از شما  
دیوانه یعنی بداند که دیوانه توئی بایان (اِنَّ رَبَّكَ) بدرستی که آفریدگار تو (هُوَ اعْلَمُ) او دانانتر است  
(بِمَنْ ضَلَّ) باینکه گمراه شد (عَنِ مَبْهَلِهِمْ) از راه او که راست است و چنان کس فی الحقیقت  
و یانه بود (وَمَوْعَلَمٌ) او دانانتر بود (بِاَلَهُمْ هَدًی) بر او با نظرگان کمال غفل که مومنانند (فَلَا تَطْغُرُ  
الْمُكْذِبِينَ) پس فرمان مهر بکنند بگفته گان یعنی ستمگران که را که را بین آباد عتو می نمایند  
(وَهُوَ الْوَلَدُ هَبْ) دوست میدارند که تو نمی کنی بایان و صراحتش فکنی بر شمرک (فَتَهْتَبُونَ) پس  
نایشان نیز حرب زبان و نه می کنند و بر دین تو طعنه نهاده (وَلَا تَطْغُرُ) و زمان برداری منهای (كُلَّ حَلَّافٍ)

هر سو گنده خورنده را بدو رخ که ابو جهل اهدت با اخنرس بن شریاف بن اسود بن همد بنو ث و اصبح و اسبیر  
 و لید بنیره است که سو گنده بدو رخ به مبار خوروی (مهمین) سست رای یا خوار و بی مندر (همانرا)  
 حبیب کنده در عقب موم با طغنه زنده در روی ایشان (مشتاء) رنده (بهمین) بسخن چینی میان  
 مردان یا غمزه کنده (مناج) باز دارنده (لتخیر) مزیر و یا منیع کنده از ایمان و احسان (معتد) صتم  
 کنده و از نده در گذرنده (انهم) با سار گناه یا زنا کار (عتل) صحت روی و درشت خوی (بعقد ذلک)  
 پس ازین هر عیبها (انهم) حرام زاده که پدر او معلوم نباشد آورده اند که لید بنیره و مجده و لید بود که بنیره  
 دعوی کرد که من پدر اویم و او بخود گرفت و در لید بنیره زاده می مذکور است که چون رسول عم این آبت  
 زاده را بحسن قریش بر لید خواند و هر قبیسی که رسیده در خود مایافت مگر حرام زادگی با خود گفت  
 من عید فریستم و پدر من مردی معروف است و میدانم که محمد دروغ نگوید و زیم که گفت چگونه این مهم را  
 بر مهر آرم شمشیر کشیده و زود مادر آمد انصه به تهدید بسیار از مادر افراد گرفت که بدو تو در قصه زنان عراقی  
 مذاشت و او را برادر زادگان بودند چشم بر میراث وی نهاده و مرار شک آید غلام فلان را بمزد گرفتیم  
 و تو فرزند اوئی و دلیل روشن بر مدق قول آن زن شده خصوصیت و لید است و حدیثه او بان حضرت عم  
 بیت \* \* \* هر دم گناه مدعی از فعل مادر است \* \* \* کور اخطای ما و او خاکسار کرد \*

(ان کان) آیا برای آنکه است و مقصص بر یک سمره خواند بطریق خیر یعنی بر جهت آنکه او است (ذامال)  
 خداوند مال (وهمین) لا) و خداوند پسران چنین کس را فرمان می بری (ان اذ تظلی علیة) چون  
 خوانده شود بر او (ایاتنا) آیت های کدام ما (قال اصا طیر الاولین) گوید این افسانه پیشینیان  
 است (منسمة) زود باشد که علامت کنیم به اغ (حلی الخوظوم) بر بینی او یا سبزه روی س زیم  
 آذر یا عیب او آشکارا س زیم که خواند بپوشند و در آن آورده که در زنده دینی او از نفسی رحید  
 و اثر آن باقی ماند (انما بلوذا هم) بدرستی که ما آزمودیم اهل مکه را به قحطی و غله و زوال نعمت (کما بلوفا  
 اصحاب الجنة) همچنانکه ما آزمودیم ما اهل باغ غردان را به زوال میوه آورده اند که در نواحی صنعا  
 از ولایت یمن مردی صالح را باغی بود در روز میوه چین درویشان را بخواندی و بساطی در زیر  
 درخت بینگندی و هر میوه که داشت بدست بدان نزد سیدی یا باد از درخت بینگندی یا به طرف بساط  
 افتادی درویشان دادی و ده یک از حاصل نیز بدرویشان قسمت کردی چون آن عزیز دانات  
 کرد پسران او گنده مال اند که است و عیال بسیار اگر ما چنان کنیم که پدر ما می کردند بشت برمانند

گرد علی الصباح کرد و ایشان را خبر باشد برویم بر میوه دریدن و برین سوگند خوردند چنانچه حق تعالی می فرماید  
 ( اِذَا قَسَمُوا لَكَ بِمَنْهَا مُضِیْحَیْنٍ ) ( یاد کن چون سوگند خوردند و ایشان ضروران که بنهان از فقر و محبتند  
 میوه آن باغ را در عالمیکه داخل باشند در وقت صباح یعنی با صبحگاه پس چنین سوگند خوردند ) ( وَلَا  
 یَسْتَنْوُونَ ) ( و استتار نکردند یعنی گفتند ان شاء الله تعالی در شبیکه این نیست کردند و بختند قضای  
 ازلی نازل شد ( نَطَافَ عَلَیْهَا ) پس بنامیدن باغ ( طَافُفَ ) بلای طواف کنند ( مِّن رَّبِّكَ ) از پروردگارت  
 ( وَهُمْ فَاکْمُونَ ) ( و ایشان یعنی هر آن که دواش بودند غفلتکاران ( فَاصْبَحْتَ ) پس کشت باغ ایشان  
 بآن بلا ( کَالصَّیْرِمِ ) مانند آن باغی که میوه آن جیده و دریده باشند بر دجی که هیچ باقی نمانده ایشان  
 ازین حال غافل از خواب درآمدند ( فَتَنَّاكَ وَ ) پس نذا کردند هم یکدیگر را ( مُضِیْحَیْنٍ ) ( در آمدگان صباح  
 یعنی وقت صبح بخوانند و دیگر را گفتند ( اِنْ اخَذُوا عَلَی حَرْثِکُمْ ) آنکه بامداد بیرون آیند بسوی درودن  
 کشت خود یعنی نداشتند خود ( اِنْ کُنْتُمْ صَابِرِیْنِ ) ( اگر هیند شما برندگان میوه آن باغ شتابان بوده  
 بر ضرر بمان پس را صبر برداشته روی باغ نماند ( فَانْظُرُوا ) پس رفتند بجانب باغ ( وَهُمْ یَتَفَقَّهُونَ )  
 و ایشان سخن آهسته و نرم می گفتند تا کسی نشود و مضمون سخن ( اَنْ لَا یُدْخِلَهَا الْیَوْمَ عَلَیْکُمْ  
 مَسْکِیْنٌ ) ( آنکه باید کرد و رویاید امر دیرش مایع در باغ شاد روی تابره نگیرد از حصه ما کم نشود  
 ( وَغَدُوا عَلَی حَرْثِ قَادِرِیْنِ ) ( و بامداد برفتند بجانب باغ بر قصد منع سبکین توانایان با اعتقاد خود  
 بر چیدن و بریدن میوه ( فَلَمَّا رَأَوْهَا ) پس آن هنگام که دیدند باغ را بخلات آنچه گذارسته بودند ( قَالُوا )  
 بگفتند بایکدیگر ( اِنَّا لَاضَالُونَ ) ( بدوستی که ما گم گردانیدیم راه باغ خود را و باغ نادیر از پر میوه بود و این باغ از سو  
 هنی است بعضی از ایشان تامل کردند و دانستند به نشانهای درود یوار که آن باغ ایشان است گفتند  
 ( بَلْ فَحْنٌ مَّخْرُومُونَ ) ( ما راه گم نکردیم بلکه ما بی راهی هستیم از محصول و میوه آن باغ بهت منع فقر  
 و ترک استقامت ) ( قَالَ اَوْسَطُهُمْ ) گفت قاضیترین ایشان از روی غفلت یا بزرگترین بسن یا صاحب تر برای  
 که ( اَلَمْ اَقُلْ لَّکُمْ ) آیا نگفتم من شما را ویر و ( اَلْوَلَا تُسَبِّحُونَ ) ( چرا یاد نمی کنید خدای تعالی را به سزای  
 و نمی گوید ان شاء الله تعالی ( قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا ) گفتند پاک است خدای ما از آنکه در فرستادن این بلا  
 بر ما ستم کرده باشد ( اِنَّا کُنَّا ظَالِمِیْنِ ) ( بدوستی که ما بودیم ستمکاران بر خود بر منع و ایشان  
 ( فَاقْبَلْ بَعْضُهُمْ عَلَی بَعْضٍ ) پس روی آوردند بعضی از ایشان بر بعضی دیگر ( یَتَلَاوَمُونَ ) ( ملاحت  
 می کردند این آن را می گفت نوچنین اندیشه می دادند که می آورد که تمام بدان راضی بودی انصر

بگناه خود اقرار نمودند و از روی نیاز (قَالُوا يَا وَيْلَنَا) گفته ای دای بها (إِنَّا كُنَّا طَافِينَ) بدوستیکه هستیم ما از حد گذرندگان در گناه کاری که استثناء نکردیم و در ایشان را محذورم ساختیم (عَسَى رَبُّنَا) شاید که پروردگار ما بعلیه از کرم او امید داریم (أَن يَّبْدِلَنَا) آنکه بدل دهد ما را (خَيْرًا مِنْهَا) بهتر از آن باغ (إِنَّ إِلَهِي رَبُّنَا) بدوستیکه بپسوی طاعت پروردگار خود (رَاضِيُونَ) و رغبت کنه گانیم بعد از توبه و طلب عفو حق تعالی بر ایشان بخشید و باغی بر انگیزد و حیوان نام بر ایشان از زانی فرمود و میاطی گوید که جز و او مرا کسی که آن باغ دیده بود که در آن باغ خوشه انگور دیدم بر ابر مردی سیاه بر پایستاده محققان گفته اند که هر که بلا گرفتار گردد و مال و منال او در عرض تلف افتد باید که او تامل نماید و بداند که آن بلا باستحقاق او بر نازل شده پس بگناه اضرأت نموده به حضرت عزت بازگشت کند حضرت اسد جان طاهر و پسر خوشتر از آنچه از و تلف شده باشد بد و باز ده چنانچه باغ حیوان بهوض باغ ضرران داد و پیر روی ازین معنی خبر می دهد آنجا که می فرماید

\* بیت \*

\* اَدْلَمْ خُمُ شَكْسَتْ دَمْرُكَ بَرِيحَتْ \* \* مَن نَّكَسْتُمْ كَ اِيْنِ زِيَانُمْ كَرْد \*

\* صد خُم شده صافی از بلی آن \* \* فَوْضُ دَاد وَثْ دَامَنْ كَرْد \*

(كَذَلِكَ الْعَذَابُ) همچنین است عذاب کردن خدای تعالی در دنیا (وَلْعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ) و هر آینه عذاب آن سرای بزرگ تر است از آن جهت که این عذاب زود و دوزال باید و آن عذاب آن سرای ابد الابد و باقی مانده (لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ) اگر باشند مردمان که بداند بر آینه از موجبات عذاب بپرهیزند (إِنَّ الْيَتَّقِينَ) بدوستیکه بپرهیزند و آن را است (عِنْدَ رَبِّنَا) نزد اوست پروردگار ایشان یعنی در آخرت یاد رجا و رحمت (جَنَّاتٍ النَّعِيمِ) بوستان های نعمت گاه آن کافران می گفتند که این جنت و نعمت که مسلمانان گویند موجود نیست و اگر فرضاً هم باشد ما را بیشتر خواهند داد چنانچه در دنیا از مسلمانان ما خوشحال تر ایم و در عقبی نیز به همین منوال خواهیم بود و حق تعالی رد قول ایشان را می فرماید (أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ) آیا ما خواهیم کرد اند مسلمانان را (كَأَمْجِدٍ مِنْكُمْ) مانند مشرکان در حصول نجات و وصول در طاعت (هَآلَكُمْ فَكَيْفَ تَحْكُمُونَ) چه هست شمار ای کافران چگونه حکم می کنید و یا بفضیل اهل شرک بر اهل توحید این التماس از روی تعجب و استبعاد است (أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ) آبا مر شمار است نوشتن نازل شده از آسمان که شما در آن کتاب می خوانید آنرا که کفار در برابر موازات مسلمانان باشند (إِنْ لَّكُمْ

فَبِهِ لَمَّا تُخَيَّرُونَ ﴿۱﴾ بدستیکه شمارا است و در آن کتاب آنچه خواهیم که برگزینید و آرزو دارید (أَمْ لَكُمْ  
 أَيْمَانٌ) آیا مر شمارا است عهد و پیمانهای سوگند (هَلَيْنَا بِاللَّفَةِ) بر ما که خداوندیم و سبب  
 به نهایت نماند ثابت شده (إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ لَا) تا روز قیامت (إِنَّ لَكُمْ لَمَّا تُحَكَّمُونَ ﴿۲﴾ به تحقیق آنکه  
 مر شمارا است و در آن عهد آنچه حکم می کنید برای خود ازیر و کراست آن برای (سَلِّمْتُمْ أَيْهَمُ بِذَلِكَ زَعِيمٌ) به  
 پیرس ای محمد مشرکان را که کدام از شما باین حکم پاینده است که در آخرت از عهده آن بیرون آید  
 (أَمْ لَكُمْ شُرَكَاءُ) آیا ایشان را انباز اند و این قول یا هسته مرایشان را بآن که شریک  
 من می سازد (فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ) پس گویند بشریکان خود یعنی ایشان را بیارید به دعو  
 (إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ ﴿۳﴾) اگر راست گویان و آنکه جرات نیست بدیشان خواهد رسید (يَكْشِفُ مِنْ سَاقٍ) بیاورد آن  
 شریکارا در روزیک برداشته شود پرده زکاری برپول و امری معص  
 و مهمی سخت یابرمند گردد و نموده شود ساق عرش یا تاجی که حق تدلی (وَيَذَعُونَ إِلَى السَّجُونِ)  
 و خوانده شوند مردمان را بسجده کردن مرضای تعالی را در لباب از ابو موسی لا شعری نقل کرد که  
 حضرت رسول الله عم فرمود که حق تعالی در آن روز نور عظیم بنماید و خاق بسجده و رافقه و در عالم از  
 ابو سجده ندی روایت کرده که حضرت رسول الله عم فرمود که کشف کند پرده و دگوا را از ساق عرش  
 نور و سجده کند مراد از هر موسی و مومن و باقی مانند آنکه در دنیا سجده برباد جمیع کرده باشند پس چون  
 مرا می خواهد که سجده کند پشت ادبیکاره گردد و نتواند و رجز است که پشت که فرد منافق چون مردان  
 گاویک مهره شود (فَلَا يَسْتَطِيعُونَ) پس نتوانند سجده کردن (خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ) فروتر بود چشم های  
 ایشان یعنی خداوندان ابصار مرد و پیش افکنده و شرمند باشند (قَرُّهُ قَهْمٌ) فرد گیرد ایشانرا  
 (ذُلٌّ) خواری و ننگوناری (وَقَدْ كَانُوا) و بدستیکه بودند در دنیا (يَذَعُونَ) که خوانده می شدند  
 (إِلَى السَّجُونِ) بسجده کردن مرضای را (وَهُمْ سَاحِقُونَ ﴿۴﴾) و ایشانند در ست بودند قادر بر آن چون  
 فرصت فوت کردند درین روز و حشر جز حسرت و ندامت بهره ندارند

قطع

\* که فرصت از دست گریه است \* که گوی سعادت ز حیدان بری \*

\* که فرصت عزیز است اگر فوت شد \* بسی دعت حسرت بدندان بری \*

(فَذَرْنِي) پس گذار مرا (وَعَنْ يَكْذِبٍ) و آن را که کذب می کند (بِهَذَا الْقَدِّ يَثُطُ) باین سخن  
 که قرآن است یا سجده است و حشر و درین آیت تسلیم حضرت رسالت بنامه عم است و نه بد

کند بن (سَنَسْتَدْرِجُهُمْ) زود باشد که بگیریم ایشان را و در هر چه غدا ب ایشان نزدیک گردانیم باز  
 باین (مَنْ حَبَسَ لَا يَعْلَمُونَ) از آنجا که ایشان ندانند یعنی هر بار که خطائی کنند ایشان را عطا می دهیم و ایشان  
 تغذیل پیدا کنند (وَأَمْلِي لَهُمْ ط) و مهلت دهیم ایشان را دنیا نغرد شود نگاه ایشان را بگیریم  
 (إِنْ كَيْدَ بَنِي مَعِينٍ) و اگر مکر عفوست من محکم است که هر چیزی دفع نه شود و هر گز من سخت  
 است کس را طاقت آن باشد (أَمْ تَسْتَلْهُمْ أَجْرًا) آیمی طلبی ایشان را مزدی بدعوت و ارشاد  
 (فَهُمْ مِّنْ مَّغْرَمٍ) پس ایشان از نادانان زدگی یعنی اغراض آن (مَنْقُلُونَ) اگران بار اند و بدان  
 سبب روی از روی گردانند (أَمْ عِندَهُمُ الْغَيْبُ) آیا نزدیک ایشان است لوح محفوظ که معنیات و دران  
 است (فَهُمْ يَكْذِبُونَ) پس ایشان می نویسند از آنجا که آنچه کام می کنند و دوست موسی و کافر  
 (فَأَصْبَحُوا يَكْذِبُونَ) پس شکیباییش مر حکم آفرید کار خود را به بیایح و حی و غیث آزاد گشتار (وَلَا تَكُنْ)  
 و مباش در دل تنگی و شتاب زدگی (كَذَّبَ جِبِّ الْحَوْتِ) مانند صاحب ماهی یعنی یونس عم که صبر نکرد  
 بر ابواب قوم و بی فرمان از میان ایشان گرفت نامه شکم ماهی محسوس گشت (إِذْ نَادَىٰ) یاد کن و تنبیه  
 بخواند هر دو دگر خود را در شکم حوت و گفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین (وَهُوَ مَكْنُوءٌ)  
 و او بر آمده بود از شکم و آمده (لَوْلَا اَنْ نَّذَارُكَ) اگر نه آن بودی که و ریافت او را (فَعَمَّزَ مِنْ رَبَّةٍ) نمایی  
 از پروردگار و به قول نوبه (لَنَبْذِکَ بِالْعُرَاءِ) بر آید افکنده دشی بصحرای خالی از گیاه (وَهُوَ مَذْمُومٌ) و او  
 مذمت کرده بودی (فَأَجْتَبَاهُ رَبُّهُ) پس برگزید او را آفریدگار و به نوبت و نوبت و انمای دخی بوی  
 (فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ) پس گردانید او را از سوادگان یعنی پیغمبران گفته اند که این آیت  
 وقتی نازل شد که آن حضرت عم می خواست که بر قبیله ثقیف دعای بد کند حق تعالی فرمود که صبر کن  
 و آن و عمار انوقت دار که کار را بصبر بیکو شود

نظام

دکار از صبر گرد دل بند \* خرم آن که صبر باشت بهر بند \*

چون در انجایی بگرداب حرج \* صبر کن و الصبر مفتاح الفرج \*

مدبران کیمیا حق آفرید \* کیمیا می چون صبر آدم ندید \*

آورده اند که کوتاه نظران قریش از قدر نبی الله جمعی را که به حسد و خشم به شمرنی داشتند اختیار  
 کرده بودند بسیار متعجب و تامل بر تو جمال علیه عالم عم را با سبب عین اکمال از حق عالم  
 محسوس اند حق تعالی از برای امتحان از چشم بد این آیت فرمود که اَوَ اَنْ یَّکَادُ الَّذِینَ کَفَرُوا اَلْهُزْلُوْنَ

و بدو ستیکه نزد یک بود که آنرا مکه کافر شده برآید بلغزاند و بینگسند و هلاک کنند ترا (یا ایضا و هم) بر چشمهای خویش (لما سمعوا الذکر) آن هنگام که شنیدند قرآن را که می خواندی (و یقولون انه لعمجنون) و می گفتند بدو ستیکه این مرد را دیو گرفته است یعنی با او جنی است که او را ندانیم می دهد (وما هو) و حال آنکه نیست قرآن (الاذکوب للعلمین) مگر بندهی مرعالمیان را یانست محمد عم مگر اشراف عالمیان \* بیت \*

\* ای شرف جمیع عالم تو \* \* \* \* \* روشنی دیدم آدم تو \*

حسن بصری روح گفته که دای چشمم زخم نیست مگر این آیت شریفه

سورة الحاقة مکیه و هی (بسم الله الرحمن الرحیم) اثنان و خمسون آیه

(الحاقة) حالتیکه حق است وقوع آن یا ساعی که مراد از تر است ترسیدن از آن (ما الحاقة) چه حالتی است و چه ساعی (وما اذ ربک) و چه جز دانگر دانید ترا که (ما الحاقة) چه جزا است و چه عاقبتی است و چه ساعی که در واقع شود سکافات عظام مراد از قیامت است و حافه یکی از اسمهای اوست (کذبت) تکذیب کردند (ثمود و هاد) قبیله ثمود و عاد (بالقارعة) برد زنیاست که کوبنده و درهم شکسته و برودمان است (فامثمود) پس اما قبیله ثمود (فاهلکوا) پس هلاک شدند (بالظافرة) بسبب طغیان نمودن با جماعت فرق طغیه از ایشان چون تعداد این سالف و اصحاب او که نافر را پی کردند یارب صبیح از گذشتگی که کسی مثل آن نشیده بود و ندیده یعنی صبیح جبریل هم (واما قیاد عاد فاهلکوا) پس هلاک گشتند (پر هیچ صدر صیر) بادی سخت و سرد (عاقبة) از گذشتگی یعنی بهر بازنده از فرمان خازمان در خراشت که ذره زاد و قطر را از آب فرستاده نشود و نیالابوزن و فتنه اری معاد مگر بر قوم نوح و بعد هم که آب و باد طغیان کردند و خرنه را بکین نه نمودند و در آنقدر بر کبر هست که ملایکه باد بود را غبط توانستند کرد و خدای (سخرها) مساط کرد آن باور را (حلیهم) بر قوم عاد (صبح لیال) بخت شب (و ثمانية ايام) و هشت روز از وقت صبح چهارشنبه تا وقت غروب چهارشنبه دیگر (حسوما) روزا و شبها متوالی باشد بر عادیان (فقوى القوم) پس تو می دیدی قوم عاد را اگر حاضر می بودی (فیها) در آن اوقات (صروعی) مردگان افتاده (کافهم) گو با ایشان از عظم اجسام (اعجاز لخل خاویة) اینهمای درخت خزانند بر زمین افتاده با خالی شده و کاداک گشته (فهل تری لهم من باقیة) پس هیچ می بینی مرایانرا کسی باقی مانده یعنی همه متاع عمل شدند و یکی از ایشان بر روی زمین نماند \* قطع \* \* \* \* \* مقبر است که بودند در زمان بسی \* \* \* \* \* شمان تحت نشین خسروان شاه نشان \*

\* جوعاً عطشاً قضا از مریب قهر و زید \* \* \* شد خاک و ازان خاک نیز نیست نشان \*

(وَجَاءَ فِرْعَوْنُ وَآمَهُ فِرْعَوْنُ (وَمِنْ قَبْلَهُ) و آمدند آنها که پیش از او بودند (وَالْمُؤْتَفِكَاتُ) و این دهرهای موفکانه (وَالْخَاطِئَةُ) بگناه یعنی بشرک (فَعَصَوْا) پس عاصی شدند هر قومی (رَسُولَ رَبِّهِمْ) فرستاده برادر دگارش را (فَأَخَذَهُمْ) پس گرفتند ای ایشان را (أَخَذَهُ رَبُّنَا) گرفتن سخت و زیاده برضاب دیگران (إِنَّا) بدرستی که ما (لَمَّا لَطَمْنَا الْمَاءَ) آن هنگام که طغیان کردن آب یعنی از حد و رکنست برفت طوفان (حَمَلْنَاهُمْ) برداشتم پدران شما را (فِي الْجَارِثَةِ) در کشتی و رنده بر آب یعنی سفینه نوح عم (لَنَجْعَلَنَّهَا) تا کردیم آن کشتی را (لَكُمْ) برای شما (تَذَكُّرًا) پند و عبرتی و نجات مومنان و هلاک کافران (وَتَعْيِينًا) و یاری و این پند را (أُذِّنْ وَأَعِذْ) گوش کنی و نگاهدارنده که نفع گیر و آنجومی شود و در حدیث آمده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از خدا ای دو خواستم که کرد اندازن و اعیان گوش ترا ای علی پس علی رضی الله عنه از آن هیچ چیز فراموش نکردم \*

\* اگر چه ناصح را بود صد داعیه \* \* \* پند را اذنی باید و اعیه \*

\* اگر نودی گوشهای حجب گیر \* \* \* وحی ناودی زگردن یک بشیر \*

(وَإِذْ أَنْذَرْنَا) پس چون دمیده شود (فِي الصُّورِ) در صور (نَفْخَةً وَاحِدَةً) یک دمیدن که نوحه صاعقه است (وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ) ابرداشته شود (وَالْجِبَالُ) و کوههای از آماکن خود برجمدند و در کوه کاهه یا بتوس طرز که دبا دمی سخت (فَدُكَّتْ) پس هم شکسته شوند زمین و کوه (دُكَّتْ وَاحِدَةً) یک شکسته شدی و مانده ها گردند (فَيَوْمَئِذٍ) پس آن هنگام (وَوَقَعَتِ الْوَارِثَةُ) واقع شود واقع شوند یعنی قیامت قائم گردد (وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ) بشکفته آسمان از طرف مجمره (فَبُهِتَ) پس آسمان (يَوْمَئِذٍ) در آن روز و اوهیه (لَا) دست و ضعیت بود پس از قوت و استواری (وَالْمَلَكُ) و فرشتگان (عَلَى أَرْجَائِهِمْ) بر کنارهای آسمان باشند تا امرهای در رسد و ذوالین (يَحْمِلُ) و بر بارند (عَرْشَ رَبِّكَ) عرش پروردگار تو (فَوَقَّعْتُمْ) بر زمین و بر آسمان (يَوْمَئِذٍ) آن روز (ثَمًّا نَبِيًّا) هست یک و امروز حاکمان عرش چهار اند در مقابل آورده که در آن روز حاکمان عرش هست باشند بر صورت بر کوهی از سمهای ایشان تا زانو صافست آن مندا رسی بود که از آسمانی تا با آسمانی و نماند هست عطف از ملائکه مردارند که ایشان را انداخته ای تعالی (يَوْمَئِذٍ تَعْرَضُونَ) در آن روز عرش کرده و شویید بر نه ای از برای محاسبه (لَا تَنْفَعُ) پنهان مانده بر نه ای (مِنْكُمْ) از کردار و گفتار شما



(جَنَافِئَةٌ) پوشیده که دست یعنی خدای بر خفایای شما مطاع است پس عرض صاحب از برای اطلاع است بر آن بلکه برای عدل است و انشای احوال بر خلایق (فَأَمَّا مَنْ أَوْفَى) پس اما آنکه داده شود (کِتَابَهُ) کتاب نوشته عمل او (بِعَمَلِهِ) بدست راست او (فَيَقُولُ) پس گوید از روی مرور (هَاقُمُ اقْرَءُوا) بیایید بخوانید (کِتَابَهُ) کتاب مرا که در اینجا عملی نیست که من از اظنار آن شرم دارم در میان آورده که این کتابی دیگر است بغیر کتاب الاعمال که نوشته و روشت است جنت است و پس چه کتاب منظم میان بنده و خداوند است و کسی آنرا ندیده و نخواهد پس صاحب آن کتاب می گوید (إِنِّي ظَنَنْتُ) بدرستی که من رقیبم دانستم (إِنِّي مُلَاقٍ) آنکه من بینم و ام (جَسَابِيَّةً) حساب خود را یعنی دانستم که مرا حساب خواهند کرد و آن را آماده شدیم (فَهُوَ) پس آنکس (خَاشِعٌ حَشِيشَةً رَاضِيَةً) و زندگانی باشد بنده صافی از کدورت مقرون بحرمت و خشیت (فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ) در بهشت بلند (قَطُوفُهَا) میوه های آن (دَانِيَةٌ) نزدیک که دست قائم و قائم و سطح جمع بوی رسد و رضوان ایشان را گویند (كُلُّوا) به خوردید از میوه های آن درخت (وَأَسْرَبُوا) و بیات مید از شجر بآنها (هَنِيئًا) خور دنی و آتش مدنی گوارنده (بِمَا أَسْلَفْتُمْ) به سبب آنچه عمل کردید (فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ) در روزهای گذشته یعنی در دنیا بواسطه آنکه دوزخ داشتید در روزهای گرم (وَأَمَّا مَنْ أَوْفَى) و اما آن کس که داده شوند (کِتَابَهُ بِشِمَالٍ) نامه او را بدست چپ او و بهای خویش بیند (فَيَقُولُ) پس گوید از روی ندانست (يَا لَيْتَنِي لَمْ أَوتِ) ای کاشکی داده نشده می یعنی بمن نداده می (کِتَابَهُ) کتاب مرا من ندیدم تا بر ما فضیحت نشدمی (وَلَمْ أَتِرْ) و کاشکی ندانستمی که امروز (مَّا جَسَابِيَّةً) چیزیست حساب من بر حاکم نیست مراجعات شدت (يَا لَيْتَنِي) کاشکی پیش مرگی که بدان مردمی و دنیا (كَأَنْتِ الْقَاضِيَةُ) بودی مرگی حکم کننده به فانی ابد تا بعد از آن زندانه شدی (مَّا أَضْمَنِي) دفع نکرد (عَنِّي) از من مذاب را (مَّا لِيَّةً) آنچه مراد و اذول و تابع و تابع (هَلَاكَ عَنِّي) گم گشت از من (سُلْطَانِيَّةً) تسلط بر مردم و فرمان گزاردی یا حجتی که در دنیا جنگ و در آن زده بودم من پس خطاب در رسد مرز بانیه را که (خُذُوا) بگیرید این کس را (فَعَلُّوْهُ) پس در غل کنید ویرا یعنی دست او بر گردانند به (أَمْ أَنْجَحْتُمْ) پس در آتش بر بزرگ (صَلُّوْهُ) در افکندید او را (أَنْتُمْ فِي سِلْسِلَةٍ) پس انگاه دوزخ بجزئی از آتش (ذُرْعُهُ) که گره آن (سَبْعُونَ ذِرَاعًا) هفتاد گز باشد ذراع ملک که هر گز ذراعی هفتاد باغ است ویر باغی از کوفه نمائیکه (خَالِسُكُلُوْهُ) بفرموده و در دوزخ

اورادوان یعنی بر جسد او بجهت محکم تحرکت تواند کرد کتب الاعبار روح گفته که اگر هر آینه که در دنیا است  
جمع کند بوقت یک حلقه اذان زنجیر نیست و اگر حلقه اذان بر کوههای عالم نهند چون از زیر بگذارد (إِنَّهُ)  
بدستیکه این کس (كَانَ لَا يُؤْمِنُ) بود که ایمان نمی آورد (يَا اللَّهُ لِعَظِيمِ) بخدای بزرگوار (وَلَا يُحِضُّ)  
و بر نمی انگیزد خود را یعنی رغبت نمی کرد و حرص نداشت (عَلَى طَعَامِ الْمُتَكَبِّرِينَ) بر طعام دادن  
و رویش (فَلَيْسَ أَيْسَرُ) نیست (لَهُ الْيَوْمَ) مراد از امروز (هَاهُنَا جَهَنَّمُ) اینجا خویشی که حمایت کند  
(وَلَا طَعَامُ) و نیست و در خوابان (الْأَمِينُ غَسَّابِينَ) مگر از غسل و در خوابان یعنی در وایه درمی که  
از شنای و در خوابان می رود (لَا يَأْكُلُهُ) نمی خورد غسّابین را (إِلَّا الْخَاطِئُونَ) مگر گناه کاران که سر بر  
گناهان کبائر شمرک است (فَلَا) پس نه چنان است که کافران می گویند که قرآن باقیه و سابقه محمد است  
(أَفَسِمُ) سوگند می خورم (بِمَا تَبْصُرُونَ) بآنچه می بینید از مشهودات (وَمَا تَنْبُصُونَ) و آنچه  
نمی بینید از منبئات یا آنچه در دوی زمین و زیر زمین است یا با جسم و ارواح یا بالنس و جن و یا  
بکبر و نیست معجزه یا بهر چه یا به تبلیغ محمد ص و نزول جبرئیل عم یا آثار رسالت حبیب من هم و انوار  
و ایت و جواب قسم اینکه (إِنَّهُ) بدستیکه قرآن (لَقَوْلُ رَسُولٍ) هر آینه خواندن و رسولی است  
(كَذَبْتُمْ) بزرگوارند و ندای که محمد ص است و گفته اند جبرئیل عم (وَمَا هُوَ) نیست قرآن (يَقُولُ)  
مشاهدات) سخن شمر چنانچه ابو جریس می گوید (فَلَيْلًا مَا تَقُولُونَ) اندکی تصدیق می کنید مراد تصدیق  
است (وَلَا يَقُولُ كَاهِنٌ) نیست قرآن سخن کاهن چنانچه عقبه بن ابی معیط گمان می برده (فَلَيْلًا مَا  
تَذْكُرُونَ) اندکی بنده می گیرد یعنی متذکر نمی شوید (تَنْزِيلٌ) قرآن خود فرستاد داشت (مَنْ رَبُّ  
الْعَالَمِينَ) از پروردگار عالمیان (وَلَوْ تَقَوَّلَ) و اگر افترا کند محمد ص چنانچه زعم شما هست و بدو غرور  
(عَلَيْهَا) بر ما بغض الاقوال) بعضی سخنان مرا (لَا خُذْنَا) هر آینه مگیریم ما (مِنْهُ بِالْقِيمَةِ) از او  
بقوت و نه انانی (أَنَّمْ لَقَطْنَا) پس بریم (مِنْهُ الْقَوَائِنُ) از درگ دل ادراک یعنی مملکت زمین  
(فَمَا عِنْدَكُمْ) پس نیست از شما (مَنْ أَحَدٌ) هیچکس یعنی بر سر شما (هَذَا حَاجِبُونَ) از دفع  
کنه گمان آن مملکت را (وَإِنَّهُ) و بدستیکه قرآن (لَتَذْكُرَنَّ) هر آینه بندهی احد (الْمُتَّقِينَ) بر  
برهیزگار ان را به ایشان بدان منتفع شوند (وَإِنَّا لَنَعْلَمُ) و بدستیکه ما میدانیم (أَنَّ مِنْكُمْ)  
آئینهای از شما (مُكَذِّبِينَ) بکذیب کنند گمانه مرقرآن را (وَإِنَّهُ) و بدستیکه قرآن (الْحَسْرَةُ)  
هر آینه سبب حسرت است (عَلَى الْكَافِرِينَ) مرا اگر ویدگان روز قیامت را که نواب قرآن را

مشاهده کند و خود از آن محروم باشد (وَإِنَّهُ) و به تخریب کفر آن (لَحَقَّ الْيَقِينُ) درست است بندگان  
یعنی یقین است که از حق سبحانه منزل شده (فَسَبِّحْ) پس تسبیح گوی (بِإِحْسَنِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ) بنام  
جود و کار برهنگ خود یعنی منزلهائی اود از صفات نامزاد به شای بزرگ یاد کن اود را

سورة المعارج مکیه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ( و هی اربع و اربعون آیه )

آوردده اند که نظرمین حادث بر در مسجد الحرام ایستاده گفت خدا یا اگر محمد حق است و آنچه ادمی گوید  
از نزدیک تو است پس نومنگی بنادران بر صراط ما را بعباد الهی مبرئان آیت آمد که (سَأَلَ سَائِلٌ) ع  
درخواست کرد خواننده (بِعَذَابٍ وَأَفْعَالٍ) خدا را که بودنی است (لِلْكَافِرِينَ) برای کافران که قتل بر  
است در دنیا بعباد الهی در آخرت و گویند سائل ابو جهل بوده که گفت فاسق علیها کسند و قوتی  
آن است که حضرت پیغمبر هم درخواست و استعجال نمود بعباد ایشان و بهر تقدیر (لَيْسَ لَهُ) ع  
شیست مر آن عذاب را (دَأْفَعٌ) دفع کند که باز دارد و آنرا (مِنَ اللَّهِ) از جهت خدای برادر او ازلیه  
بدان تعاقب گرفته و مراد الهی مفعول فاعل است در صفت الهی می گوید که (ذِي الْمَعَارِجِ) خداوند  
درجهای بلند است یعنی عرفهای بهشت که برای دوستان خود مهیا کرده یا سعادتی که برای معبود و کلمات  
طبیات مقرر فرموده (تُخْرِجُ الْمَلَائِكَةَ) بالا میروند فرشتگان (وَالرُّوحُ) و جبریل عمیقاً قومی که اعظم اند  
از ملائکه (إِلَيْهِ) بسوی امر خدای یعنی بهوضعی که خدای فرماید (فِي يَوْمٍ كَانَ) در روزی که هست (مِقْدَارُهُ) ع  
اندازه او (خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ) پنجاه هزار سال از سالهای دنیا یعنی یکی اگر از بنی آدم خواهد که سیر کند  
در دنیا تا آنجا که محل امر ملائکه است و ایشان بیگر و زمی روند و او بدین مقدار سال تواند رفت  
و این عباس رض فرموده که مراد روز قیامت است که برگزین بدین درازی خواهد گذشت و گفته اند  
در عرصه گاه قیامت پنجاه موطن و موقف خواهد بود و خلایق را در هر موقفی هزار سال بار دارند و بیان  
مواقف در جواهر التفسیر باید جست و در قنوط آورده که هر اسمی را از اسمای الهی روزی است  
خاص که تملین بدو دارد و در قرآن دور و از آنها مذکور است یوم کرب و آن یوم عذاب یک کالف سده  
بماند و دن که هزار سال است یوم ذی المعارج که پنجاه هزار سال است و بیان ایام اسمای همین  
ابدید صمد بر در مطایب این ادراک گنجید \* مصدوح \* هر سخن و قتی بهر نکته معنی دارد (فَأَصْبِرْ) ع  
پس شکیبائی کن بر تکذیب بکران (صَبْرًا جَمِيلًا) شکیبائی کردن بشکو یعنی بی قنوت و جوع و شکایت  
(إِنَّهُمْ) بدستیکه کافران (يُرَوْنَهُ) می بینند روز قیامت را (وَيُؤَيِّدُ) (و) و از امکان یعنی می گویند نیست

وخواهد بود چنانچه در عزت می گویند که وقوع فلان کار در دو است یعنی محال می نماید (وَقَوْلُهُ) وایمی دانیم  
 قیامت را (قَوْلُهُ) نزدیک بوقوع (يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ) و روزی که دود آسمان (كَالْغَيْطِ) مانند قلع  
 گداخته باشد در ذی زیت یعنی فلک بگدازد (وَتَكُونُ الْجِبَالُ) و گردد کوهها (كَالْغُيْنِ) مانند بشم  
 رنگین زده شده یعنی سست شود و ریزه ریزه (وَلَا يَسْئَلُ حِمِيمٌ) و پرسیده نشود به هیچ خویشی  
 (حَمِيمًا) از گناه خویش خود یعنی هر کس را از گناه و کردار او سوال نگردد (يَبْصُرُونَهُمْ) بینا کرده  
 شوند ایشان بخیشان خود یعنی هر کس خویش خود را شناسد و باحوال او بینا گردد و دانند که  
 هر یک بهمان خود سوا غذا (يُؤَدُّ أَخِيْرُهُمْ) دوستدار و آرزو برد کار (لَوْ يَفْقَدُ فِي) آنکه فدا دهد (مِنْ عَذَابِ  
 يَوْمَئِذٍ) از عذاب آن روز (بِمَنْبِيْهِ) به پسران خود یعنی خدا کند بنوع خود پسران را که عزیزترین  
 خاندان بودند بر نزدی نایشان عذاب کشند و خلاص یابد (وَصَاحِبِيْهِ) و فدا دهد زن خود را که پدر  
 و هوادار او بوده (وَأَخِيْهِ) و برادر خود را که هم پشت دهنده کار او است (وَفَصِيْلَتُهُ الَّتِي تُؤْوِيْهِ) و  
 خویشان خود را که حای داده اند و او را در دنیا نزد خود یعنی پناه گاه او بوده اند (وَمَنْ فِي الْأَرْضِ)  
 دو دوست دارد که فدا دهد هر کدر زمین است (جَمِيعًا) هر ایشان را یعنی هر غلامی را خواهد که فدا دهد  
 (ثُمَّ يُنْجِيْهِ) پس بر نهد او را آن فدا دادن (كُلًّا) حاشا که نمی رهد از عذاب (إِنِّيْهَا) بدستیکه آتش  
 دوزخ که مجرم از وی فدا می دهد (الطَّلِي) زبانها است خالص (نَزَّاهَةً) ستمه است (لِلشَّوْىِ) مردست  
 و پاهای شمرگان یا پوست سر ایشان را از همه ساله دو دست ساله راه یعنی زیانه می زند و کارها  
 بخود می کشد چنانچه مقدس آیین را بذب کند (تَدْعُوا) می خواند آتش یعنی می کشد باز بایه او را  
 می خواند در عالم آورده که آتش بر زبان فصیح بنام و لقب می خواند (مَنْ أَنْ بَوَّاقَتُوْلِيْ) کسی را  
 که پشت بر حق کرده است و روی بگردانیده از فرمان الهی (وَجَمْعٌ) و گرد کرده است مال دنیا را (فَأَوْعَىٰهَا)  
 پس در باران کرده نگاه داشته و حق خدای تعالی داد نموده (إِنَّ الْإِنْسَانَ) بدستیکه آدمی (خُلِقَ)  
 آردیده است (هَلْوَ عَالًا) هر یصن رجمع مال غالی و نجیل از ادای حقوق ربانی و رباب از منافع  
 نقاش می کند که مایه عاوری است در پس کوه کاف که هر روز هفت صحرار از گیاه خالی می کند یعنی همراه  
 حشایش آن را می خورد و آب هفت در یار آدمی آتش دهد و در گرد و صحرای بر نهد و هر شب در اندیشه  
 آن است که فردا چه خواهم خورد پس حق سبحانه و تعالی آدمی را در بی مهری و اندیشه  
 روزی بدین دایره تشبیه می کند

فجانوری را که بحر آدمی است \* \* \* سده چو بر شند عیسی بی غمی است \*  
 آدمی است آنکه بر سبیری بود \* \* \* بر سر سبیری غم روزی خورد \*  
 خود دهر عمر زیش و زکم \* \* \* روزی بر روز زرخان کمر \*  
 \* \* \* و زهر عرص و المشی هم چنان \* \* \* هیچ غمی نیست بحر کمر نان \*  
 (إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ) چون برسد او را ضرری باشد فقر و مرض (جَزَوْعًا) جرع کنده باشد و فریاد زنده (وَإِذَا  
 مَسَّهُ الْخَيْرُ) و چون برسد او را نیکی مثل صحت و توانگری (مَهْوَجًا) \* \* \* منع کنده باشد نفس خود را از  
 طاعت و مال از نفقه در راه حق او هر آدمیان برین سوال مخلوق شده اند (إِلَّا الْبَصَالِيقُ) \* \* \* مگر آن  
 گنه گران (الَّذِينَ هُمْ) \* \* \* آنکه ایشان (عَلَى صَلَاتِهِمْ) بر نماز خود (دَائِمُونَ) \* \* \* یوستگانه یعنی  
 همیشه غلبی ازان بازمانده گفته اند در وقت ادای صلوات بکن اند و چه راست الثقات نمی نمایند  
 (وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ) \* \* \* و آنکه در مالهای ایشان (حَقٌّ مَعْلُومٌ) \* \* \* حق است دانسته مثل  
 کوزه معیوه و مصقات موظف (لِلنَّاسِ) برای درویش خواهند (وَالْمَعْرُوفُ) و برای محتاج  
 که نخواهد (وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ) \* \* \* و آنکه صدیق کرده اند (بِیَوْمِ الدِّينِ) \* \* \* بوقوع روز جزا و شانه  
 بعد از قیامت است تعالی است بطاعت و عبادت (وَالَّذِينَ هُمْ) \* \* \* و آنکه ایشان (مِنْ هَذَا بَرٍّ  
 وَهَتَمٍ) از عذاب آفریدگار خیش (مُتَّقُونَ) \* \* \* ترسند و علامت ترس الهی اجتناب است از جهانی  
 و ملامی (إِنَّ هَذَا بَرٍّ هُمْ) \* \* \* بدو ستیکه عذاب بروردگار ایشان (خَيْرٌ مَّا مَوْنٍ) \* \* \* مامون نیست یعنی  
 ازان ایمین تواند بود که البته عامیان خواهد رسید (وَالَّذِينَ هُمْ) \* \* \* و آنکه ایشان (لِزُجْرِهِمْ) مرفرهای  
 خود را (حَفِظُونَ) \* \* \* نگاه دارند گانه (إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ) مگر بر زنان خود (أَوْ مَا مَلَكَتْ) بایر آنکه مالک  
 شده است (أَيْحَانَهُمْ) و دستهای ایشان ایشان را یعنی کنیزگان که بر مالک الیهین در ایشان تصرف  
 توان کرد (فَأَنَّهُمْ) \* \* \* بدو ستیکه ایشان (خَيْرٌ مَّا مَوْنٍ) \* \* \* مامونست کردگان نیست بر ترک حفظ زوج  
 نسبت برنان و کنیزان خود (فَمَنْ يَتَّقِ) پس هر که طالب کند مسکمی (وَرَأَىٰ ذَٰلِكَ) جزا این که گفته  
 شد (فَأُولَٰئِكَ) پس آن گروه (هُمُ الْعَادُونَ) \* \* \* ایشان از حد در گذرند گانه از وظی ذکران و مباحیم  
 و بقول بعضی اسبابا لیسیر داخل اعتد است (وَالَّذِينَ هُمْ) \* \* \* و آنکه ایشان (لَا مَانَاتِهِمْ) بر  
 امانتای خود را (وَعَلَىٰ هُمْ) \* \* \* و بر آنهاست خویشتن را (وَأَعْقُونَ) رعایت کنندگان اند و خواه امانت خواه  
 نمایان آفریدگار و آفریدگان که همه بکلمه اشقی است و مائظمه امانت گزاری و دغاوری دران فرنگه اشقی نمایان

بیت

\* اگر می باید از آتش امانت \* غرقو گناه را قانون امانت \*

\* بهره‌مندی که می بندی و فاکن \* غرسو حق گناه را بر اذاکن \*

(وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهَتِهِمْ إِثْمُهُمْ) بگو ایهی خود (فَقَائِمُونَ) ایستادگانه یا اقامت شهادت می کنند در آنچه می دانند از حقوق عباد الله و حفظ شهادت را بر جمیع می خواند جهت تنوع اقسام آن (وَالَّذِينَ هُمْ) و آنکه ایشان (عَلَى صَلَاتِهِمْ) بر نماز خویش (يَحَافِظُونَ) محافظت می کنند یعنی باداب و شرائط آن دوام می نمایند و تکرار ذکر مساوت در مفتوح و مختتم این آیات و دلیل فضل و شرف این عبادت است بر سایر عبادات و گفته آمد دوام تعلق به فریض دارد و بر محافظت بنوافل (أُولَئِكَ) آن کرده که بدین معنیها موصوف اند (فِي جَنَّاتٍ) در بوستانهای اندر و زیارت (مَكْرُومُونَ) گرامی شده گان بنواب ابدی و جزای سرمدی بعد از نزول این آیت مشرکان کرد اگر حضرت رسول الله عم قلع زدند و استنزاز گان گفتند اگر اصحاب محمد طمع پیدا کنند بوستانهای عقی و امان نیز طمع پیدا ریم که پیش از ایشان یا بیم آیت آمد که (فَالَّذِينَ كَفَرُوا) پس چیست و چه بوده است بر آنکه نگردد و دیده و ازین مفتحا که مذکور شد بی بهره اند (قَبْلَكَ) به سوی تو (مُهْطِعِينَ) شتابان گانه (مَنِ الْيَمِينِ) از جانب راست (وَمَنِ الشِّمَالِ) و از طرف چپ (مُزَيَّنِينَ) گرده گرده عاقه مذکور گان (أَيُّطْمَعُ) آیا طمع دارد (كُلُّ أَجْرَوِيٍّ) هر مردی (مِنْهُمْ) از ایشان (أَنْ يَدْخُلَ) آید در آورده شود با مومنان (جَنَّةِ نَعِيمٍ) در بوستان بانمست یعنی مشرکان را داعیه آن است که بر نعمت بی مانند ایمان ایشان و ادو چهار باز در وضعات جنات داخل دهند (كَلَّا لَنْه) این چنین است و کاغزان را در بهشت راه نیست (إِنَّا خَلَقْنَا هُمْ) بدستیکه ما آفریده ایم ایشان را (مِمَّا يَعْلَمُونَ) از آنچه می دانند یعنی نقطه آلوده که آن را هیچ نوع با عالم قدس مناسبی نیست پس اگر کسی از ثلوث که و رات صافی نگردد و با خالق یکی مستحق نشود استعداد دخول جنت نخواهد داشت (فَلَا) پس نه چنان است که کفار می گویند (أَنْفُسُهُمْ) سوگند می خورم (بِإِبْرَاقِ الْمَشَارِقِ) بآفریدگار مشرقها که آفتاب دارد و دوسالی که در هر روز از نقطه دیگر طلوع می نماید (وَالْمَغَارِبِ) و بخداوند مغربها که آفتاب را هست و بهر روز به نقطه دیگر غروب می کند و گفته اند مراد مشرق و مغرب نیستیم است چه هر یک از ایشان را محل مشرق و غرب از دایره افق نقطه دیگر است و بهر تقدیر حق سبحانه و قسم بادی می کند (إِنَّا أَنْقَادُ زُفُونِ) بدستیکه ما توانا ایم (عَلَى أَنْ تَبْدِلَ) بر آنکه بدل کنیم یعنی این مشرکان را هلاک سازیم و بدل

آیدیم از ایشان غلغی (خَمِرُوا مِنْهُمْ ط) هراز ایشان و فرمان بردارتر (وَمَا نَحْنُ بِمُسْبِقِينَ •)  
و بنسبتیم ماسبق شدن شدگار. یعنی کسی بر مایشی تواند گرفت اگر اراده امری کنیم ما را مغلوب نتواند  
تخت در اقامه آن (فَذَرْنَهُمْ) پس دست بردار ایشان را (يُخَوِّضُوا) تا شروع کنند در باطلها (وَيُلْعَبُوا)  
و بازی مشغول شوند در دنیا (حَتَّى يُلَاقُوا) تا وقتی که ملاقات کنند (يَوْمَهُمْ) روز خود را (الَّذِي  
يُوعَدُونَ •) آن روزی که وعده داده شده اند بدان روز که بد راست باقیاست حکم این آیت  
بآیت ثانی رقم نسخ یافته (يَوْمَ يُخْرَجُونَ) از دوزی که بیرون آیند ایشان (مِنَ الْأَجْدَاثِ) از گورها  
(مِسْرَاحًا) شتابان بجا بجا دعوت اسرافیل عم (كَانَهُمْ) گویا که ایشان (إِلَى قُصْبٍ) بسوی  
طبی که بر پا کرده (يُوقَفُصُونَ ط) می شتابان چنانچه سپاه برانگه که عالم خود قایم بسته و بجانب دی شتاب کنا  
روند (خَاشِعَةً) خردمن و ذلیل (أَبْصَارُهُمْ) دیدهای ایشان یعنی خداوندان دیدهای سردر پیش اندکنده  
(تَوَهَّقَهُمْ) بپوشد ایشان را یعنی فرد گیرد آن را (ذِلَّةً ط) خواری و دیگر خواری (ذَلِكَ) این است  
(الْيَوْمَ الَّذِي) آن روزی که در دنیا (كَانُوا يُوعَدُونَ •) بودند که بدان ایشان وعده کرده می شده  
سورة النوح مکیه و هی (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ •) ثمان وعشرون آیه

ع

(إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا) به رسد نوح را (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) بسوی کرده او از آل قایل (أَنْ  
أَنْذِرَ) بآنکه بیم کن (قَوْمَكَ) گروه خود را و بترسان (مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ) پیش از آنکه بیاید ایشان  
(عَذَابُ الْآلِيمِ •) عذابی در زمان که طوفان است یا عذاب آخرت (قَالَ) گفت نوح عم (يَا قَوْمِ)  
ای گروه من (إِنِّي لَكُمْ ذُنُوبٌ) بدوستی که من شمار ایم کتبه ام (مُحِبِّينَ ط) آشکارا است بیم کردن  
من می رسانم شما (أَنْ أَعْبُدُ وَاللَّهُ) آنکه بر سر سید خدای را بر انگیزی (وَأَتَّقُوا) و بترسید از عتوبت  
او یا بریزید از نارمانی او (وَأَطِيعُوا) و اطاعت کنید مرا و هر چه فرمایم و نهی کنم (يَا قَوْمِ) ای گروه من  
مهر شمار (يَمُنْ ذُنُوبَكُمْ) بعضی از گناهان شما که قبل از اسلام مرتکب آن شده باشند (وَيُؤْخِرْكُمْ) و  
باز پس دارد شمار از عتوبت و مہاکات یعنی زنده دارد شمار را (إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى ط) تا وقتی که نام برده که  
مدت زندگانی است منقضی شود (إِنْ أَجَلَ اللَّهِ) بدوستی که منی که خدای تعالی تقدیر کرده (إِذْ أَجَاءَ) چون بیاید  
برو جهی که مندر و منفر فرموده (لَا يُؤْخِرُ ط) باز پس اندکنده نشود و صواب آن اجل را مهلت نبود \* رباعی \*

\* روزی که اجل در آید از پیش و پست \* \* شک نیست که مهلت مذمیک نعمت و

\* یاری نرسد در آن دم از هیچ کسست \* \* بر باد شود جمله هوا و هو ست \*

(لَوْ كُنْتُمْ) اگر مستبد شما که بذكر و نظر (تَعْلَمُونَ) بدانید نیز بر ايشان اين را بدانيد كه در اجل تاخير و اجمال نيست انقضای نوح هم بفرمان الهی نهضد و بجاه سال قوم خود را دعوت كرد و ايشان سرشني نموده و عباد و زبده در آزار ديداي او ذوق الحمر كوشيدند و به تقصير از خود راضي بودند تا وقتيكه نوح هم به بنگ آمد (قَالَ رَبِّ) گفت اى پروردگار من (اِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي) بدانستى كه من خواندم قوم خود را بطاعت و عبادت تو (لِيَلَّا وَنَهَارًا) شب و روز يعني پيوسته دعوت كردم (فَلَمْ يَزِدْهُمْ) پس نيز و ايشان را (دُعَايِي) خواندن و دعوت كردن من (اِلَّا فِرَارًا) بگرگزيختن در ميدان از ايمان و طاعت (وَ اِنِّي) و ايني (ادبر استيكه من) (كَلَّمَا دَعَوْتُهُمْ) هر گاه كه بخواندم ايشان را بتوحيد و عبادت (لِيُغْفِرَ لَهُمْ) تا بخيامرزي مرا ايشان را بسبب قول آن (جَعَلُوا) در آوردم (اَصَابَهُمْ) انگيشتهاي خود را (فِي اُذُنِهِمْ) در گوشهاي خود در گذر سماع را از استماع دعوت بربستند (وَ اَصَغَوْا) و استغفروا (دعايهم) باممهاي خود را نامرانه بيشد (وَ اصْرَوْا) و استادند بر كفر و مصيبت (وَ اسْتَكْبَرُوا) و سرشني كردند از متابعت من (اسْتَكْبَرُوا ط) سرشني كردن بر ركب (ثُمَّ اِنِّي) پس بدرستي كه من با وجود اصرار و استنكار (دَعَوْتُهُمْ) دعوت كردم ايشان را (جَهَارًا) آشكارا در محافل ايمان (ثُمَّ اِنِّي) پس بر تحقيق كه من (اَعْلَنْتُ لَهُمْ) آشكارا كردم مريضى از ايشان را يعني با شكار آواز برداشتم و تكرار كردم دعوت را (وَ اسْرَرْتُ لَهُمْ) و بر از نيز گفتم مريضى ديگر از ايشان (اسْرَارًا) رازگفتني يعني ببرد كه توانستم طريق دعوت فرد گماشتم و در مجالس و خلوات بسرد عايند ايشان را بحق خواندم همچون قهارى تو بداران ايشان باز گرفت و زمان ايشان را اعقيم ساخت و ايشان را جوع مرن كردند (فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا) پس گفتم آمرزش طلبيد (رَبُّكُمْ) از پروردگار خود يعني توبه كنيد از كفر (اِنَّهُ كَانَ) بدانستى كه خداى هست (خَفِيًّا) (اَلَمْ يَزِدْهُمْ تَوْبَةً تَوْبَةً كَثِيرًا) و چون شما توبه كنيد (يُرْسِلُ السَّمَاءُ) بفرستد باران (عَلَيْكُمْ) بر شما (مِنْ رَّاحَةٍ) باريدلى در لى (وَيُغْفِرْ لَكُمْ) و مده شمار را (بِأَمْوَالِهَا) (وَبَنِينَ) و پسران يعني بسيار گردد اموال و اولاد شمار را (وَيُجْعَلْ لَكُمْ) و بدمر شما و (جَنَّاتٍ) بوستانهاي مشن برميود (وَيُجْعَلْ لَكُمْ) و بدمر بارى گره اند بر اى شما (اَنْهَارًا ط) جويهاي آب (مِمَّا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ) چيست شمارا كه اميد نداريد يعني نمي شناسيد (لِلَّهِ) مرطدى را (وَقَارًا ط) به عظمت و بزرگوارى مراد آن است كه اعتماد نمي كنيد بر رگي او را تا ترسيد از نازمانى او يا چيست كه از عظمت و جلال او نمي ترسيد (وَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ) و حال آنكه يافيد است شمارا (اَطْوَارًا ط) گونه گونه مختلف در زمان



وطين يا از طور لطيفه بعاينه برده و از آنجا بهضمة تا آخر و اين دليل است بر قدرت کامل و حكمت ثلث  
 (الَّذِينَ تَزَوَّجْنَا كَافَّةً) آيا مني بينيد كه چگونه (خَلَقَ اللَّهُ) بياوريد خداي (صَبَّحَ سَمَوَاتٍ) بهفت آسمان را (طَبَقًا قَالَا)  
 هفت طبقه بالاى طبقه (وَجَعَلَ الْقَمَرَ) و گردانيد ماه را (فِيهِنَّ) در يكي از ايشان (نُورًا) روشني و در بعضي قنار غير  
 هست كه حرم قمر در آسمان دنياست و نور وى مى تابد در آسمان تا چنانچه بر ذوق من مى تابد و آنها را روشن  
 مى سازد (وَجَعَلَ الشَّمْسُ) و گردانيد آفتاب را (مِرَاجًا ط) چراغ اهل زمين تا چنانچه چراغ غلظت را  
 از حالى خود سيرانه آفتاب تيرگي شب را از عرصه ذوق من محو مى گرداند و حضرت رسول الله عم جمت  
 آن چراغ گفت كه نور وى از تاريكي كفر و فساد را از عرصه عالم زایل گردانيد  
 \* نظم \*

\* چراغ و جسم دل چشم و چراغ جان رسول الله \* كه شمع مدت است از پرتوا حكام او در خشان \*  
 \* در بين طاعت سرا كره چراغ از درختي شمعش \* كه كس را خلاصى بودى از تاريكي طغيان \*  
 (وَاللَّهُ اتَّبَعْتُمْ) و خداي بر ديانيد شما را يعنى نهد و بدو در شما آدم عم را (مِنَ الْأَرْضِ) از زمين  
 برست يعنى آدم عم از خاک (تَبَاتَا) رستى و چون بدو را از خاک آفريد پس نامهر از خاک مخلوق  
 باسيم (ثُمَّ يُعِيدُكُمْ) پس باز خواهد برد شما را (فِيهَا) در زمين يعنى بعد از موت بقبر در آورد (وَيُخْرِجُكُمْ)  
 و بيرون آورد شما را از قبر (إِخْرَاجًا) بيرون آوردن از براى حساب و جزا (وَاللَّهُ جَعَلَ)  
 و خداي گردانيد (لَكُمْ الْأَرْضَ) براى شما زمين را (بِسَالَاتٍ) مائة فرسخى مستريده كه آدم گر فتن  
 در در فتن بردشيد (لَتَسْلُكُنَّ) نامى رويد (مِنْهَا) از زمين (مُسَبِّلًا فَجَاجًا) براى اهل كشته شده  
 از اين مواظد نصايح عوام قوم نوح عم سنان شدند و خواص و روى ايشان را اضملال و اغوا  
 نمودند تا از آنچه بودند متوجه جفاكار تر گشته در عصيان و عداوت بودند (قَالَ نُوحٌ) گفت نوح عم بعد  
 از مشابه ايجاد كه (رَبِّ اِنَّهُمْ) اى پروردگار من بدو ستيكه ايشان يعنى عامه امت من عصوني  
 عامى شدند در من (وَاتَّبَعُوا) و پيروى كردند (مَنْ لَّمْ يَزِدْهُ) آن را كه زياده نكند و مراد را (عَالَةً وَوَلَدًا)  
 مال و فرزند او (إِلَّا خُسْرًا ط) مگر زبان كارى و گمراهي يعنى فرمان من نه برده و متابعت كردند مهران  
 خود را كه من در بودند بيل و فرزند (وَمَكُرُوا) دگر كردند بر دكان قوم (مَكْرًا كِبَارًا ط) مكري بزرگ كه  
 بآن سفته و نادانى را بجمله بحساب خود كشيده بدو من براى من نحيص كردند (وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ)  
 و گفتم دست باز داريد (إِلَهُتَكُمْ) از عبادت خدايان خود (وَلَا تَذَرُنَّ) دگر داريد (وَدًّا) بت و در  
 و آن منى بود بر صورت مردى سفته (وَلَا سَوَاعِلًا) و نه سواع را و آن بت بهودت زنى بود

(وَمَا يَذْكُرُ) و نه یذکرت را و آن تری بصورتی شیرین بود (وَيُحَقِّقُ) و نه یحقوق را و آن بی بصورت  
اسپنی بود (وَيُفَسِّرُ) و نه تفسیر را و آن تری بصورتی که گویی بود و از آتش بر آن است که آنها آسمانی  
پنج مرد صالح بود که همان آدم و نوح عم بودند و مردم بدیشان اعتقادی تمام داشتند و بعد از مرگ  
ایشان بصورت ایشان از چوب و سنگ بیکر تاب خند و غم بزم آن می نمودند و امر در زمان  
بهرستش آن مشغول شدند و بعد از طوفان ابلیس لعین آتی بمان را بیرون آورد و در عرب را پیر مستش  
ایشان فرمود و قیامی کتب و در اد استند و در دمه الجندل و صواع در قید بانی بود بر حل  
بحر و یذکرت را و حج و بنی عطیف و بنی مراد اختیار کردند و بوق در میان آمدن افتاد و در مبدود  
اهل حمیر بود و آل ذی الکلاع

✻ بیت ✻

\* کافران از بت بی جان چه تمسّع دارند \* بهاری آن بت به پرستید که جانی دارد \*

۱۰ التَّحْمَةُ نوح علی نبینا عم باحق سبحانه مناجات کرد که خدا یا آگاه بر قوم اصاغرا گفته که دست از بن بنان مازم دارید  
 (وَقَدْ أَضَلُّوا) و حال آن است که گمراه کردند و وسای قوم باین بنان (کُنْزِیْرَ) بسیاری را از فضیله  
 و ادنی (وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِینَ) و بیشتر ای بار خدا ایامر سنگداران را (الْأَضْلَالَ) گمراهی ماکت و ضاب  
 (مَعًا حَبِطَتْ لَهُمْ) از برای گناهان (أَخْرَقُوا) غرق شدند در طوفان (فَأَذْخَلُوا نَارًا) پس در آورده  
 شدند با آتش یعنی در برده گفته اند در آخرت (فَلَمْ یَجِدُوا لَهُمْ) پس نیافته برای خود از آنها که بخدای  
 گرفته بودند (عَمِنَ نُونُ مِنَ اللَّهِ) بجز خدا ای (أَنْصَارًا) یاران که خدا طوفان از ایشان باز دارد  
 آورده اند که حق سبحانه حضرت نوح را هم بخرداد که دیگر از قوم تو کسی ایمان نخواهد آورد و از ایشان  
 در زنی که ایمان آورده هم متولد نخواهد شد پس نوح عم مناجات کرد (وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ) گفت نوح  
 هم ای آفریدگار من (لَا تَذَرْنِیَ عَلَى الْأَرْضِ) گذار بر روی زمین (مِنَ الْكَافِرِینَ) از انکارویدگان (دیاراً) (وَلَا تَذَرْنِیَ)  
 دور کنه یعنی کسی که آید و در درازها ک عام است یعنی هیچ کس از انکار و زنده نه او (إِنَّکَ إِن تَذَرْنِیَ)  
 بدستگیر اگر تو بگذاری ایشان را (یَضِلُّوا عِبَادُکَ) گمراه کنه بندگان ترا یعنی خواهند که مومنان را  
 اغتصاب نمایند و گمراه کنه (وَلَا یَلِدُوا) و زایند (الْأَفْجَارَ) اگر فجور کنه (کَفَّاراً) ناسپاسی یعنی  
 چون بالغ شوند فاجر و کاذب و غافل باشند (رَبِّ اغْفِرْ لَیَّ) ای پروردگار من پامر مرا (وَأُولَ الَّذِی) و مر  
 پرورد مادر مراد الذنوح عم ملک بن موسی بود و مادر شر باشد بر اقبال شهنشانت انوش و بر دو  
 موسی بوده اند لا بزم در خواست نمود که ایشان را بیا مرزد (وَلِذَکَ خَلَّی) و مر کسی را که دو آید

۹

(بَیِّنَتِی) بخانه و منزل پایه کشتی بانه مسجد من (مُؤْمِنًا) در حالیکه مومن باشد (وَلِلْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ط) قیام و مردان و زنان گردیده را که باشند تا قیامت و گفته اند مراد این است هر چه باشد از این عباس رض منقول است که هم چنانچه دعای نوح هم در باره کافران مستجاب شد در شان اهل ایمان نیز بجز اجابت رسید و دیگر دعا فرمود که (وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِیْنَ) و میفرماید مرستگار را را یعنی کافران را (الْاِتِّبَارُ) گم هلاکی بسختی نعوذ بالله من ذلك

سورة الجن مکیه وهی بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ (ثمان وعشرون آیه)

قبل ازین مذکور شد در سوره احقاف که گمرویی از جن در بطن نماد به ملازمت حضرت رسالت پناه هم رسیده و اجتماع قرآن نموده ایمان آورده مادر بی گوید که آن حضرت هم سوره افرامی خواند و ایشان ضمن بود دنیا یافتن همه از اهل بحران و چار از نصیبین و صاحب کشف آورده که از شمه بیان بودند و ایشان اعظم و اکبر قبائل جن اند دعا به شکر ابلیس از ایشان است و آن کرده که ایمان آورده بودند بسمان قوم خود در ذمه انواع سخنان گفته و حق سبحانه و درین سوره از آن خبر داد که (قُلْ) بگو ای محمد (اَوْحِیَ الْاِلٰی) وحی کرده شد بمن (اِنَّهُ اَسْمَعُ) آنکه شنیدند قرآن را در بطن نماد (نَقَرًا) گرویی که از ده کمتر و از سه بیشتر بودند (مِنَ الْجِنِّ) از گمرویی پس گفته چون بسمان قوم گرفته که ای قوم (اِنَّا صَمِعْنَا) به رحمتیکه ما شنودیم (قُرْآنًا عَجَبًا) قرآنی شکفت یعنی چیزی عجیب که با کلام است مانند کسی بر انشای مثل آن قدرت ندارد (یَهْدِیْ) راه می نماید (اِلٰی الرُّشْدِ) بر احسن و عوایب و صلاح دین و دنیا (فَاَمِنَّا) پس گردیدیم (بِه ط) بآن (وَلَنْ نُشْرِكَ) و هرگز شرک نیاریم و انباز بگیریم (بِرَبِّنَا) پروردگار خود (اَحَدًا) یکی را از اقسام و ابواب و غیر آن چنانچه پیشتر شرک می آوردیم (وَ اِنَّهُ تَعَالٰی) و به دستیکه بزرگ است (جَدُّ رَبِّنَا) مانک آفریدگار مایا برتر است عفت و جاهل او از مجانست با مخلوقات (مَا اتَّخَذَ) فرا نگرفت (صَاحِبَةً) زنی و اچنانچه بعضی ازین می گویند (وَلَا وَلَدًا) و نه فرزندی چنانچه بود و نصادی در عزیز و عیسی عم اعتقاد کنند (وَ اِنَّهُ كَانَ یَقُولُ) و بدو رسید که هست که می گوید (سَمِعْنَاهَا) جاهل و نادان را یعنی ابلیس (عَلٰی اللّٰهِ) بر خدای (شَطَطًا) سختی دور که نسبت صاحب دو له است بوی (وَ اِنَّا ظَنَّمَا) و ما پیدا شدیم (اَنْ لَّنْ نَّقُولَ الْاِنْسُ) آنکه بگویند آدمیان (وَ الْجِنُّ) و جنیان (عَلٰی اللّٰهِ كَذِبًا) بر خدای دروغی را حرم هر چه سلیقه ما می گفت باور می کردیم چون قرآن شنیدیم که و ما دروغ بر خدای می بستیم (وَ اِنَّهُ كَانَ) و بدو رسید که بود (رَجُلًا مِّنَ الْاِنْسِ) مردان از آدمیان

کرد و بعضی آنکه (يَعُوذُونَ) پناه گیر فتدی (بِوَجْهِ الْيَمِينِ) بمرزبان از جنیان و آن جنیان بوده که چون  
 کسی بر میانان هولناک اُصیدی گفنی پناه می برم سید این وادی از شر عتیه های قوم و اعتقاد او آن  
 بود که بدان استعاذه آن شخص سالم و مأمون ماند و اهل مکّه و موطن ثابله گفتندی احوذ بحذیفته  
 بن بدر من شد جن بدوادی (فَزَادُوهُمْ) بس بیفزودند آدمیان مرزبان را بسبب این استعاذه  
 (وَهُنَّاهُ) کبر و سرکشی و جهل ناگفتندی که بزرگی ما بمرزبان است که آدمیان ما پناه می جویند (وَأَنَّهُمْ)  
 بدوستیکه آدمیان یعنی کفار ایشان (ظَنُّوا) گمان بردند (كَمَا ظَنَنْتُمْ) همچنانکه شما گمان برده اید ای جن  
 (أَن لَّنْ يَبْعَثَ اللَّهُ) آنکه نه برا من گیر انداخته ای (أَحَدًا) یکی را از مردگان برای حساب و جزا (وَأَنَّا  
 كُنْصَنَا السَّمَاءَ) و بدر صتیکه ما مس کردیم آسمان و او برای استراق سمع بالا رفتیم و خواستیم که بوی  
 در آیم (فَوَجَدْنَا هَا) پس یافتیم آسمان را (مِلَّتْ) برگزیده شده (حَرَسًا شَدِيدًا) از با حبانان توانائی  
 محکم یعنی ملائکه که بر سبع جن نامزد شده اند (وَشَهَبًا) و آن ستارگان آتش نشان که جهت رجم و بران  
 منعی گشته (وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ) و بدر صتیکه ما بودیم که می نشستیم (مِنْهَا) از آسمان (مَقَاعِدُ)  
 و نشستگاهها (لِلسَّمْعِ) برای شنیدن اخبار آسمانی یعنی قبل از بعثت پیغمبر هم بر آسمان می نشستیم  
 و در مناخه خالی از حرس و شهب می نشستیم (فَمَنْ يَسْتَعِجِرُ الْآنَ) پس هر که از جن طلب شنیدن می کند  
 اکنون (يَجِدْ) بر می یابد (لَهُ) برای خود (شَهَبًا) ستاره روشن و آتش بار (رَصَدًا) نگاهدارنده  
 و سرتر عداستاده یعنی برای سوختن دی (وَأَنَّا لَا نَدْرِي) و بدر صتیکه ما نمی دانیم (أَشْرَارُ يَدُ) آبا بدی  
 خواسته شده است از خواست آسمان و باز داشتن ما از آن (بِمَنْ فِي الْأَرْضِ) به کسانی که در زمین  
 اند از آدمیان (أَمْ أَرَادَ بِهِمْ) یا خواسته است بدیشان (رَبُّهُمْ) آفریدگار ایشان (رَشَدًا) یاری و  
 صلاحی (وَأَنَّا مَنَّا الصَّالِحُونَ) و بدر صتیکه از منس ماست یسکان مستند یعنی مومنان نیکوکار سابق در غیر  
 (وَهَذَا دُونُ ذَلِكَ) و از ما در دنیا این هستند یعنی میانه روان و دیر و شر (كُنَّا طَرَفُ قِدَالِ) و ما هستیم  
 خداوندان طرفتها مذیب های متفرقه و مختلفه در معالِم از حسن بصری رح نقل کرده که چنانچه در میان  
 انس اهل مذاهب مختلفه هستند چون هر دیر و مرجیه و رفسه و غیر ایشان در میان حنی نیز هستند (وَأَنَّا ظَنُّنَا)  
 و بدر صتیکه ما داشتیم (أَن لَّنْ تَفْجِرَ اللَّهُ) آنکه عاجز نمی توانیم بافت خدا می را هر جا که باشیم  
 (فِي الْأَرْضِ) در زمین یعنی اگر با کار می خواهد ما و او را در آن عاجز نمی توانیم کرد و بواسطه سکون و نبات  
 در مقام خود برای مقادست (وَلَنْ نَفْجِرَهُ) و عاجز نمی سازد ویرا (هَرَبًا) از روی گریختن با طراف

آه يا حالي كوه قاف (وَأَنَا) و بَدَّ رَسْمِيكَ مَا (لَمَّا سَمِعْنَا الْهَدْيَ) آن هنگام كه شنوديم قرآن را كه  
 حبيب به ايت عالمان است (أَصْنَابُهُ) اگرديديم بوي بايان كس كه از دى شنوديم يعنى حضرت  
 پيغمبر هم و منور است كه همچ پيغمبر. بجن مبعوث نبوه الاحضرت عم كه انس و جن را دعوت او  
 فراسيده است و خوان بديع او در نظر خاص و عام كشيده  
 \* نظم \*

\* داخل اندر دعوت او جن و انس \* \* تا قيامت امتش هر نوع و جنس \*

\* او است سلطان و طفيل او هر \* \* او است شاهنشاه و خيل او هر \*

(فَمَنْ يُؤْمِن) پس هر كه بگردد (بِرَبِّهِ) بآفريده كار خود (فَلَا يُخَافُ) پس او نترسد (انْخَسَا) از نقصان  
 و در جزاي دى (وَلَا رَهَقَ) و نه از ستم بردن از رسيدن عيب بدو (وَأَنَّا مَنَّا الْمُسْلِمُونَ)  
 و بدر شريك از بنى نوع ما سامانند گر و يده به پيغمبر هم و متدين بدین اسلام (وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ ط)  
 و از ما ياد اگر اند بر خود كه شريك آورده و فرمان حق نبرند (فَمَنْ أَسْلَمَ) پس هر كه گردن نهد  
 امرند اى راهبچنان كه ما گردن نداد ايسم (فَأُولَئِكَ) پس آن گروه گردن ندادگان (تَحَرَّوْا)  
 فصد کرده اند (وَشَدَّ) راه را مست را و ازان راه به مقصد خواهند رويد (وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ) و اما ستمگرگان  
 كه بگردند بحق (فَكَانُوا) پس باشند (لِجَهَنَّمَ) مرآتش و دوزخ را (حَطَبًا ط) بهر كه بدیشان آفرودخته  
 شود چنانچه بگفارد آتش آفرودخته مى شود (وَأَن لَّوِ اسْتَقَامُوا) و ديگر وحى کرده اند پس كه اگر مستقيم  
 شوند اهل كه (عَلَى الطَّرِيقَةِ) بر راه راست يعنى ايمان آورند (لَأَسْقِيَنَّهُمْ) هر آينه به هم ايشان را  
 (مَاءً غَدَقًا ط) آبي بسيار بعد از قحط و تنگ سالى يعنى روزى بر ايشان فراخ گردانيم يا اگر جن  
 اسام است تمامت در زند ايشان و نعمت بسيار از انى داريم يعنى از وعيد آخرت امان دهيم  
 و اين برادر گتر و بسيار تر نعمت است و جمعى عام گرفته اند يعنى اگر جن و انس مستقيم باشند بر  
 اسام ايشان را است معيشت سرفراز گردانيم (لَنَفْعَنَّهُمْ) تا يا ز ما ايشان را (فَبَدَّ ط) در ان  
 دندگاني كه بد ظلمت شكر آن نعمت چگونه قيام نمايند (وَمَنْ يَعْرِضْ) او هر كه اين اعراض كند (دَنَ ذِكْرُ  
 رَبِّهِ) از ياد كردن نعمت پروردگار خود سباسب و اوى بگند (يَسْلُكُهُ) در آرد او را دلاى (هَذَا بَأْسُهُ ط)  
 در طراى سخت كه فرح و راحت در نهد (وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ) و ديگر وحى بمن آمده كه مسجد (اللَّهُ)  
 مرند اى راست و خاص است بدو (فَلَا تَذْهَبُوا) پس مشوا اين در ان (صَحَّ اللَّهُ) با الله اى (أَحَدًا ط)  
 يكى را چنانچه بود و نصارى در كنائس و سوامع خود عزه و سببي هم بر پا بپا بپاى مى كنند چنانچه

مشركان در حوالی بیت الحرام می گویند لیلیک و شریک کب الاشریک و کفنه انه مراد ازین صاحب تمام روی زمین است که سجد حضرت سید المرثیین است لقوله هم جعلت لی الارض سجد و ظهور ابلس در هیچ بقعه و قطعه از زمین بایاد خدای باد دیگری نیکن باشد \* رباعي \*

\* دل را بحر از یاد خدای شاد کن \* \* بایاد وی از کسی دگر یاد کن \*

\* دل حاجت کعبه است ویران نگذار \* \* و آثار بحر از یاد وی آباد کن \*

(وَاقِفْ لَهَا قَامٌ) و بدرستی که آن هنگام که برخواست (عَبْدُ اللَّهِ) بنده خدای یعنی محمد ص در اطن قله (يَذْهَبُ) می خواند خدای را ناز می گزارد و در جن قرائت او می شود (كَأَنَّهُ وَايْكَوْنُونَ) نزدیک بود که باشند جن (عَلَيْهِ لَبَدٌ) بروی چفندندگان از غایت شوق و ازدحام دور آنکه حق سبحانه بستمبر خود را محبت الهی گفته بکنهای بسیار است و در آثار آمده است که آن حضرت ص را هیچ نام ازین خوشتر نیامده چه شرف عبادت و عبودیت و روحی که آن حضرت ص قیام نموده هیچ کس را قدرت اقامت بران نبوده لاجرم در وقت عروج آن حضرت ص بر منازل ملکی باین اسم مذکور شد که سبحان الذی امری بعد و بهنگام نزول قرآن از مدارج فلکی ادراهمین نام یاد می کند که تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده \* نظم \*

\* ای بنده شعر بندگی دوست \* \* که جمله بندگان گزین او است \*

\* دادند ز بند گیش را بهی \* \* کان راه ندیده هیچ شای \*

گزار که مرآن حضرت ص را گفته عجب گاری و ویش گزفته و در بزرگت مهلکه شروع نموده ازین هم برگردد ازین امر رجوع کن تا مآثر پناه دهیم و حمایت کنیم آیت آمد که (قُلْ) بگو با مشركان که بهر حال که هست (إِنَّمَا أَنْتُمْ عِبَادُ اللَّهِ) جزین نیست که می خواهم یعنی می پرستم (رَبِّي) پروردگار خود را (وَلَا أُشْرِكُ بِهِ) و انباش نمی گیرم بدو (أَحَدًا) هیچ یکی را (قُلْ إِنِّي لَأَمْلِكُ) بگو به رستیکه من مالک نیستم (انکم) برای شما (ضُرًّا) دفع ضرری را (وَلَا رَشَدًا) و نه راهنمانیر و صلاح یعنی من بنده ام و کارنده پرستش برود و دگر است (قُلْ إِنِّي) بگو بهر ستم که من (لَنْ يَجْعَلَ لِي) زنده اند مراد و پناه بگیرد (مِنْ اللَّهِ) از عذاب خدای تعالی (أَحَدًا) هیچ یکی را یعنی اگر خدای بمن خواسته باشد خدای کسی مرا حمایت نخواهد کرد (وَلَنْ أَجِدَ) و نیابم هرگز (مِنْ دُونِهِ) بجز وی (مَنْ يَتَّخِذُ) بنای که روی بدان آرام (إِلَّا بَلَاغًا) لیکن می رسانم بشمار سنانندنی که کفایت است شمارا (مِنْ اللَّهِ) از نزد خدای (وَرِسَالًا) و می رسانم پیغام های فرستاده وی (وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ) و هر که نافرمانی کند خدای را

دور برستی او (وَرَسُولُهُ) و فرستاده او را در امرونی (فَإِنْ لَّكَ) پس بدستیکه مراد است  
 (نَارُ جَهَنَّمَ) آتش دوزخ (خَالِدِينَ فِيهَا) جاویدان باشد در آن (أَبَدًا) همیشه بی خلاصی آن  
 و امروز که از آن ترا ضعیف دلی یار می دانند و در تو عامی می شود (حَتَّى إِذَا رَأَوْا أَنَّهُمْ قَابَ قَوْسَيْنِ  
 أَوْ أَقْنَبُ قَابَ قَوْسَيْنِ) آنچه دیده اند در دنیا مثل واقع بدیدار آخرت (فَإِذْ يَخْلَعُونَ) پس زود  
 باشد که بداند چون خدا بمرحله بر بیند که از کرده مو من و کافر (مَنْ أَوْفَعُ) کیست ضعیف تر (نَاصِرًا)  
 از جهنت یار (وَأَقْلَبُ عَدَدًا) و کیست کمتر از روی مد و معلوم می شود که ناسر که قوی تر است و بیشتر  
 قیاد که ضعیف تر است و کمتر گفتار بعد از استماع این آیت گفته آبا این موعود کی خواهد بود آیت  
 آمد که (قُلْ) بگو آنچه کرده اند و است درست است لیکن وقت آن بر من مخفی است (إِنْ أَدْرِي  
 نَمِي دَانِمِ) (أَقْرَبُ) آیا نزدیک است (مَا تَوْفَعُونَ) آنچه دیده داده شده آید از خدا (أَمْ يَجْعَلُ لَهُ  
 رَبِّي) یا مقرر کرده است خدای من مراد (أَمْدًا) زمانی دور (عَالِمُ الْغَيْبِ) دانسته داننده  
 پوشیده (فَلَا يَظْهَرُ) پس آشکارا از دو مطاع نگردد (عَلَى خَيْبَةٍ) هر غیبیکه مخصوص است  
 چشم او (أَحَدًا) یکی را (الْأَمْنِ) از ترضی) که آن را که بسند (مِنْ رَسُولِ) از فرستاده خود که او را  
 بر بعضی از آن اطلاع ده تا مجرود می بود مراد از این رسول محمد است عم (فَإِنَّهُ يَسْلُكُ) پس  
 بدستیکه در می آرد خدای یث می سازد (مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ) از پیش روی آن رسول پسندیده هم  
 (وَمِنْ خَلْفِهِ) از عقب وی (وَصَدَاقَهُ) نگهبانان از ملائکه که وی را پاس می دارند (لِيَعْلَمَ) تا بداند  
 جوینی آید (أَنْ قَدْ أَفْلَحُوا) آنکه برسانند جبرئیل عم و ملائکه که بوقت نزول و می باوی می باشند  
 (رِمَالَاتٍ رِيحَهُمْ) فرستاده های پروردگار خود را از تیر و تیریل (وَأَحَاطَ) و فرا گرفته است عالم خدای  
 قوت مل شده (بِمَا لَدَيْهِمْ) آنچه نزد یک رسول و ملائکه است (وَأَخْصَى) و شمرده است (كُلَّ شَيْءٍ)  
 هر جزیره (عَدَدًا) از روی مد و نا آنکه قطرهای باران و رنگهای بامان و مثل آن هر می دانند مراد  
 کمال عالم است بر جمیع مخلوقات یعنی هیچ مخلومی مطلقاً از دایره علم او خارج نیست \* بیت \*

\* هر چه دانستی است در دو جهان \* نیست از علمش پنهان \*

موردة المزملة مكية (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) وهي عشرون آية

آورده اند که حضرت رسول الله عم در مبعوثی نماز گذاردی و به کلمه خود را پدید داشتی و از  
 آن پیرمردی منقول است که آن مثل جاری بود چنانچه در اعراف نصفی بر بالای ما بودی و نبی رسول عم

بر شبی و بوی نماز ادا کردی حق سبحانه بادی تحسین کرد که (یا ایُّهَا الْمُزْمَلُ) ای بنیم در خود سجده و گفته اند  
 زمی معنی حمل است یعنی ای بر دارنده بار نبوت (قُمِ الْقُلُوبُ) بر نیز بشب یعنی نماز (إِلَّا بِلَيْتِهِ) مگر اندکی  
 از شب قیام لیل در ایام اسلام فرض بوده و میان مناد بر ناله خیر بوده و چنانچه حق سبحانه فرموده که  
 شب را نماز بر نیز مگر اندکی که آن (قُرْآنُهُ) نیم شب است (أَوْ نَقْصُ) یا کم کن (صُنْه) از نماز شب  
 (فَلْيَلَا) اندکی نماند باز آید و ازین کسر نشاید (أَوْ قَدْ) باز آید و کن (عَلَيْهِ) بر نیز شب نماند  
 و سه دعایت این باشد (أَوْ قَدْ الْقُرْآنُ) و بتانی و شمرده بخوان قرآن را بار و سخن کن حرف آخر  
 بوقت تلاوت (قُرْآنُهُ) و روشن کردن چنانچه مع شمار آن توانه کرد و از مرتضی علی رض نقی  
 کرده اند که مراد بر نبل خط و قوت مست و ادای حرف (إِنَّا سَنُلْقِي) اندر سببیکه زد و باشد که مدعی  
 انجیر و منزل گردانیم (هَلْ يَكُ) بر تو (قَوْلًا بَقِيْلًا) سخن گر آن یعنی گامی مشتمل بر تکلیف است قد  
 که گران باشد عن آن بر مکنان یا گران بود از جهت امر و نهی و دعه و وعید و حال و حرام و دعه و احکام  
 یا نماند بود و سماع آن بر کافران و معتزل و ان بر منافقان یا گران باشد ثواب آن در سیران و گفته اند  
 نقیاب باشد بر تو تفهم آن و آن اشعه صورت وحی بود که آن سر و مثل او از ادای مدای شودی و از  
 مجرد صوتی بی اعتقاد بر مخارج را اگر فتنی حرف و کلمات از طریق صومعه خارج می نمود و ازین جهت در این  
 حال نقیاب تمام رسید امام هم می رسید چنانچه از عایشه رض منقول است که در روزی که سر بر بنایست  
 سر بردی می دیدم که وحی بر او فرود می آمد و از جمیع سواد کس فطرت عرق می نیکد و زمین نزول وحی  
 بر آن حضرت هم بدین نوع که کوه شد اگر مشتری سوار بر وی دست و پای شتر فخر گشته و اگر تکر بران  
 یکی از باران داشتیم خوف شکسته آن بودی و درین محال و بی کل رگس بر افروختی موضوع بسم  
 قل که بر معن حسن بر آرد و در بحر الحقایق آرد و که قرآن در نفس خود منصل است که قال الله تعالی  
 کتاب فصاحت آیات و کلمات با جمیع کتب ستر که سواد بر روحی اجمالی دارد و مصدق و مطابق هر  
 است که مصدق ابدین و بر این نقل قرآن اشارت است بر جمعیت وی میان صورتین اجمالی و تفصیلی  
 چنانچه امری انشاء و اثرات و افعال و اعظم خواهد بود و گفته چنان ماری بر سحاب جمعیت نشاید عظم

• حال چنین بار بزند و دست • کار کسی نیست که این کار است •

• کس تواند زدن اینجا نفس • قوت این کار تو داری و پس •

(إِن نَّاسَأَنَّ الْقُلُوبَ) اگر چه یک ساعت شب یا عبادتی که ناشی شود و شب یا قیام شب (هِيَ) اشعه و طاق



آن سفت تراست از جهت رنج و کثرت جزایر خواب و راحت بر نفس بنایت شقی است با  
بیشتر است از روی فراغت دل پر روز دلهای تصرف و رباب موبست مشغول باشد و در شب  
از خواب که ناگون فارغ شده منور محراب و عبادت خوانده شد

و خاموش شده عالم آسب ناپوست باشی در طلب و زیرا که بانگ مرید و تشویش غایت مه است  
(وَأَقِمْ) در است تراست (فَلْيَلَا) از جهت منال یعنی خواندن قرآن در شب بعد خواب تراست که  
دل فارغ باشد از آن بادل موافقت نماید زبان می خواند و دل ناکرم می کند و ناشئه آن باشد که از خواب بر بخت  
سیان مغرب و عشا است یا آنچه عشا نامند و بقول مایشه رخص ناشئه آن باشد که از خواب بر بخت  
(إِنْ لَكَ) بدرستی که ترا (إِنِّي أَنذَرُكَ) در روز (سَبْحًا طَوِيلًا) آمده و شد در اوست یعنی نغمه را  
و در امور خلق داشت بفعل بدعت ایشان پس در ششماه و بادای تجدیدی باشد (وَأَذْكُرْهُمْ رَبِّكَ)  
و یاد کن نام پروردگار خود و آبا سهای حسنی ابراهیم (وَأَنْتَ بِلَدِّهِمْ) و بریده شهر از غایت و غم کن (لِيْلَةٍ) و روی او  
عبادت (فَلْيَلَا) بریدن کامل یعنی نغمه خود را از اندیشه ماسی بعد محمد صا و بهی روی و آفرین

دل در دین و بهر شش گم می

(رَبِّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ) بدل است از ربک یعنی یاد کن نام پروردگار خود و اگر خداوند مشرق  
و مغرب است (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ) هیچ معبودی نیست سزاوار عبادت (الْأَهْوَى) گری (وَأَنْتَ خَدُّوا) پس تو اگیر  
اورا (وَكَيْفَ تَلَا) کادک ز خود و مهات با او گذار (وَأَصْبِرْ) و صبر کن (عَلَى مَا يَقُولُونَ) بر آنچه می گویند  
کنار و کینه بان از خرافات و بزیات (وَفَجَّرْهُمْ) و بر از ایشان (فَجَّرَ الْجَلَا) بریدن قی  
یعنی در مقام انتقام میانی و نصیحت از ایشان باز گیر این کلمه بآیت قتل مشرک است (وَذُوقْ  
وَأَلْعَكْذِبُونَ) و بگذاری مریبا کنده بان (أُولَى النِّعَمِ) خداوند آن تنعم یعنی کار منادید قریش باطن  
گذار (وَمَهْلِكُمْ) و مبدت و دایشان را (فَلْيَلَا) مهنی اندک یعنی اندک زمانی مکافات دهم ایشان  
ز ابریکه بامام ز اهرج آورده که میان نزدل این آیت و حرب به و دملکت سردران حرب  
نبرده که اندک وقتی (إِنْ لَكَ نِيفًا) بدرستی که ترا یک ناست در آخرت برای دشمنان دین (فَلْيَلَا)  
بندای کران که بدین مقید شوند (وَفَجَّعْتَهُمْ) و آتشی برزگاک از ذوق که در آن بسوزند (وَطَهَّرْنَا)  
ذُاعْصَةِ او خورانی با صفت درگاه و رفتن یعنی دو دین گری چون فریغ و زقوم (وَأَعْلَى الْجَاهِلِيَّاتِ) و طهاری  
طهاری و طهاری که آن را الشماخه که خدای تعالی در لایا است آورده و نیز از آن است

حضرت رسالت پناهم نبیوش شده بیفتاد و گفت که این راه راست شود و بگویم قُرْجَفُ الْأَرْضِ  
 و روزی که زود آید زمین (وَالْجِبَالُ) و سنجده کوهها (وَسَكَّانُ الْجِبَالِ) و گردنده کوههای با عظمت  
 (کَثِيبًا) ندی بگرد (مُهَيَّلًا) پراکنده یعنی کوههای سخت چون ریگ روان شوند از هیبت آن روز  
 (إِنَّا أَرْسَلْنَا) پس که فرستادیم ما (إِلَيْكُمْ) بسوی شما ای اهل کعبه (رُسُلًا) پیغمبرانی یعنی محمد  
 صم (شَاهِدًا عَلَيْكُمْ) گواه بر افعال و افعال شما یعنی در قیامت گواهی دهد بر اجابت دعوت او و استماع  
 اذان (كَمَا أَرْسَلْنَا) همچنانکه فرستادیم (إِلَىٰ قُرْعُونَ زَمُونًا) بسوی قرون و رسولی یعنی موحی هم  
 (فَقُصِيَ) پس مامی شد (قُرْعُونَ الرُّسُولِ) قرون دوران پیغمبر و اجابت دعوت او نکرد (فَلَا تَذُنُّوا)  
 پس گرفتیم او را (أَخَذْنَا بَيْتًا) گرفتیم یعنی بآتش غرق کردیم و از راه آب بآتش  
 بردیم تهدید کفار قریش درین آیت مذکور است (فَكَيْفَ تَتَّقُونَ) پس چگونه بگناه اید ای  
 مشرکان نفسهای خود را (إِنْ كَفَرْتُمْ) اگر مانده بکفر خود (بِوَعْدِ اللَّهِ) از وعده الهی که هول آن (تُجْعَلُ  
 الْوَلْدَانِ) گردانند و دکانرا (شَيْبَةً ط) پیران یعنی موی مریشان را سفید سازد مراد کثرت هموم  
 و غموم است بر بسیاری اندوادمی را زود و دیر گردانده می باشد که سبب لغزش و درازی آن روز  
 (يَوْمَ السَّمَاءِ مَنطُورٍ ط) آسمان شگافه باشد سختی و هیبت آن روز (وَكَانَ وَعْدُهُ) است وعده الهی  
 تعالی محمد و قاطع و قاطع در وقوع این حوادث (صَفْعُولًا) بودنی (إِنْ هَذَا) پس است که این آیت تا  
 (تَذَكَّرْتُمْ) بزدی و جرئت است (فَمَنْ شَاءَ) پس هر که خواهد (اتَّخَذَ) (إِلَىٰ دِيْنِهِ) بقرب آید کار  
 خود (مُهَيَّلًا) راهی مدین موعظه آورده اند که بعد از نزول قلم ایل الاقبال حضرت رسول غم و مصایب در  
 دست مبارک خاسته می چون بنام دیر نصبت و گستره و بیشتر از آن شنیده و از خوف آنکه محافظت هر  
 واجب مرعی نباشد تا روز نماز گزارند می بجای که هم مبارک آن حضرت عم و دم کرد و خافت بر جبهه  
 ها بونش غالب شد و دیگران نه ای امامه افتد شقی فی ربه در آنکه نه حق سبحانه تعالی بعد از کمال  
 آن بارگران از مومنان برداشته آیت فرستاد که (إِنْ رَجَعْتَ) بدست بیک پروردگار تو (بَعْلَمُ)  
 میداند (أَنْتَ تَقُومُ) آنکه تو برمی خیزی در شب برای نماز (أَنْتَ) گستره (مِنْ ثَلَاثِي الْيَلِ) از جاز  
 و انگ شب (وَنَصْفَهُ) و نماز می گذاری بپیر شب (وَنُلْفَهُ) و عید یکی از وی (وَعَلَّاهُ) و برمی خیزد  
 بر همین سوال گردی (مِنْ الَّذِينَ مَعَكَ ط) از آنکه با تو اند از اصحاب تو (وَاللَّهُ) و الهی تعالی  
 (يَقْدِرُ الْيَلِ وَالنَّهَارَ) اندازد می کند شب و روز را و میداند مفاد پیر عادت آن و علم او محیط است

به قیام تو هر شب بیدار باش (عَلِّمْ) دادند خدای (أَنْ لَّنْ نُحْصُوهُ) آنکه طاقت ندارد به آفریده اوقات را و آگاه نمی تواند داشت (فَنَنْتَابُ عَلَيْكُمْ) پس بازگشت بشما بنوع و تخفیف در خصت فرمود و ترک قیام مقدر (فَأَقْرَهُوا) پس بخوانید (مَا تيسَّرَ) آنچه آسان بود (مِنَ الْقُرْآنِ ط) از قرآن مراد آن است که بگذارد به آنچه بسر شود و شمار از نماز شب (عَلِّمْ أَنْ هَيِّكُونُ) دادند خدای آنکه باشد (مَنْكُمْ) از شما (مَرْضًى لَا) بیماران (وَأَخْرُونَ يَضْرِبُونَ) و دیگر آنکه صفر کنند (فِي الْأَرْضِ) در زمین (يَبْتَغُونَ) می طلبند (مِنْ فَضْلِ اللَّهِ لَا) از فضل و کرم خدای تعالی یعنی تجارت می نمایند و وجه حلال کسب میکنند (وَأَخْرُونَ يَغْنَلُونَ) و دیگر آنکه کارزار می کنند (فِي سَبِيلِ اللَّهِ ط) در راه خدای و بیماران و اهل سفر را از تجارت و مجاهدان را از جهاد رنج رفته در نماز شب و ضبط مفاد بر آن لاجرم از شما تخفیف فرمود (فَأَقْرَهُوا مَا تيسَّرَ) پس بخوانید آنچه سیر شود (مِنْهُ ط) از قرآن در نماز و این امر بر سهیل فرضیت است و گفته اند قرآن بخواند در غیر نماز و این امر بطریق مذکور و استعجاب است و در مقدمه ای که خواندن آن مذکور باشد اخلاص کرده اند و آن سه آیت است یاد و صد یاد و یست یا ختم و در هر ماهی و در حدیث عبد الله بن عمر رضی الله عنه است که حضرت رسول الله عم و برادر فرمود که خم قرآن بخوان در هر ماهی گفت یا رسول الله در خود قوتی می یابم یعنی زود نرمی توانم که بخوانم فرمود که بخوان در بیست شب و باز گفت مرا وقت زیاده هست فرمود که در هفت روز و در هر یک زیاده کن و عذاب معاصم رح با سناد خود از انس رضی الله عنه نقل می کند که حضرت رسول الله عم فرمود که هر که در روزی یا شبی پنجاه آیت بخواند او را از غفلان نویسند و اگر صد آیت تلاوت کند از فرمان برداران نویسند و اگر دوست آیت خواند قرآن خصمی بکند بادی روز قیامت و اگر بقراءت بانه صد آیت اشتغال کند نویسند برای او فطاری از مزد (وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ) و بای دایده نماز مفروضه را (وَأَتُوا الزَّكَاةَ) و بدهید زکوة را (وَأَقْرِضُوا اللَّهَ) و قرض دهید خدای را (قَرْضًا حَسَنًا ط) قرض نیکو است با انفاقات مستحقة در طریق خیر و یافتن جزای بسیار بازای آن (وَمَا تَقْدِرُوا) و آنچه پیش فرستید (لَا تَنْفُسُكُمْ) برای نفسهای خود (مِنْ خَيْرٍ) از نیکی (تَجِدُوهُ) بیابید آنرا (عِنْدَ اللَّهِ) نزد یک خدای

بیست \* برگ عیش بگور خوش فرست \* کس نیاید ز پس تو پیش دست \*

(هُوَ خَيْرٌ) او بهتر است (وَأَعْظَمُ) و بزرگتر (أَجْرًا ط) از روی مزد یعنی ثواب آن را زیاده یابیدگی را ده و هفتصد و از آن نیز بیشتر یا بنیر حساب (وَأَسْتَغْفِرُوا اللَّهَ ط) و طلب آمرزش کنید از خدای

در هر احوال (إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ) بذرستی که خداوند آمرزگار است بندگانش را (رَحِيمٌ) مهربان  
بر ایشان که شذفت و مهربانی او از ما دور و پند و پست تراست

سورة المائدة مكية وهی (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) \* مَت وَخَمْعُونَ آيَةٌ

جابر بن عبد الله رضی الله عنه می گوید از حضرت رسول الله عم که در زمان فترت وحی برای می رفتیم ناگاه  
از آسمان آوازی شنیدیم چشم بالا کردم دیدیم که همان ملک در غار هاجمن آمده بود بر کرسی نشسته  
است میان زمین و آسمان از سطوت و بیست و عظمت و بیکل او خوفی بر من طاری شد بخانه باز گشتیم و  
گفتم: ما بوث یله ما بهر من پوشتانیدند و من در اندیشه آن خال بودم که حضرت ذوالجلال عم نواله  
وحی فرستاد (يَا أَيُّهَا الْمَذْنِبُونَ) ای جامه در پوشید و گفته اند مراد از ذوالنبت است یعنی ای لباس و نبات  
در بر افکنده (فَم) بر چیز از خوابگاه خویش باقیام نهایی یاد ای مرا صم نبوت (فَأَنْذِرْ لَكَ) پس بیم کن  
خانی را از عذاب خدا ای اگر غرادر او بر میدی (وَزَيْتُكَ فَكَيْفَ تَبْرَأُ) و پروردگار خود را به تعظیم یاد کن (وَلَوْ أَنَّكَ  
فَعَلْتَهُ) و جامه های خود را پاک است از الواش یا کوتاه کن خانه را بنجاف صنادید عرب تا دل علامتی بود  
بر ترک عادات ایشان و مرتاضی علی رضی فرمود که کوتاه کن جامه را فانه اتنی و اننی و ابفی و گفته اند پاک کن  
نفس خود را از آنچه نشاید و نباید و در تفحات از شیخ ابو المحسن علی الشاذلی مفری قدس سره نقل  
می کند که حضرت رسالت پناه عم را در خواب دیدم و مرا گفت ای علی طهر ثیابک من الناس تحفظ  
بهم: الله فی کلی نفس یعنی پاکیزه گردان جامه های خود را از جرک نابهر و مندی مددی و نماید خدا ای در هر نفسی  
گفتم یا رسول الله ثیاب من کدام است فرمود که حق سبحانه و تعالی بر تو پنج خلعت پوشانیده است  
خلعت محبت و خلعت معرفت و خلعت توحید و خلعت ایمان و خلعت اسلام و هر که خدا را دوست  
دارد و بر وی آسان شود در هر چیزی و هر که خدا را دشمنانند در نظر وی همه چیز خرد نماید و هر که خدا را به بیگانهگی  
بداند بوی شریک نیارد هیچ جز او هر که بخدا ایمان آورد ایمن گردد و از هر چیزی و هر که با اسلام متصف بود  
در خدا عاصی نشود و اگر عاصی شود اعتذار او کند و چون اعتذار کند قبول افتد پس شیخ رح گوید  
ازین بخدا استمع معنی قول خدا ای را و ثیابک فطهر

\* نظم \*

\* در تو پوشید لطف یزدانی \* \* خلعتی از صفات روحانی \*

\* دانش از لوث خشم شهوت دور \* \* نابا کبر کی شوی مشهور \*

(وَالْجَزْفَ فَتُحْجَرُ) و از هر گناهان کناره کن یعنی بر همین تقوی که هستی باشی (وَلَا تَمُنَنَّ) و عطا را

نَسْتَنْتِمْ مِنْهُ (نَسْتَنْتِمْهُ) تا بیشتر ثانی یا مرتبه بر خدای بقیان تا آخر اربع بار شمار می بار مردم را  
 بمشغول سازد ای رسالت تا طلب بسیاری مزد کنی از ایشان (وَلَوْ بَك فَاصْبِرْ) و از برای  
 قضای پروردگار خود صبر کن یا در تحت مواد قضای برای خدای صابر باش (فَإِنَّ أَثْقَرَ) پس چون دمیته  
 شود (فِي النَّاقُورِ) در صور یعنی نفخه ثابته که اثرش بعثت است (فَذَلِكَ) پس آن دمیدن (يَوْمَئِذٍ)  
 قرآن روز (يَوْمَ هَسِيرٍ) نشانه روز دشوار است (عَلَى الْكَافِرِينَ) بر ناگم و بدگمان (غَيْرِ يَسِيرٍ)  
 نه آسان بر ایشان اگر به هول و هیبت و شدت و ران روز عاصم بود اما حق سبحانه بکرم عجب خود دشوار بر او  
 مومنان برادر و پاکیزان ماند و در حساب با ایشان مناقشه کند و وی ایشان صیاده کرد و دواصمهای اعمال  
 بدست چپ ایشان دهد آورده اند که و کید مغیره لعنه الله از حضرت پیغمبر هم قواح سوره حم مومن  
 شنیده بمیان قوم باز آمد و گفت بخدای که حالا از محمد هم کلامی شنیدم که سخن انس و جن نیست مراد را احاطه  
 و خدا بتی هست که هیچ سخن را نباشد بروی طراوت و نمازگی است که هیچ حدیثی را نباشد و اعلامی این نبال اقبال  
 منمخرات سماعات کلید و اسفل این شجره طیبه بحدیث فضایل و حکم علیه همت احکام تمام پذیرفته و این  
 کلام غالب آید و مغلوب مگردد و از بلندای به پستی نگراید قریش بعد از استماع این سخن گمان بردند که  
 ولید ایمان آورده پس ابو جهل و ابانواع سخنان در حمیت جا هدایت آورد تا قرآن را سحر گفت  
 و آن سخن به حضرت پیغمبر هم رسیده بنایت مول گشت و حق سبحانه آیت فرستاد که (ذَرْنِي)  
 بگذارد مرا (وَمَنْ خَلَقْتُ) و آنکه آفریده ام او را (وَجَعَلْتُ لَهُ) و دادم مرا او را (مَالًا مَّحْدُودًا)  
 مالی کشیده یعنی بسیار آورده اند که زرقه هزار و هزار بود و میان کرد و طائف شتر و احب  
 و گوشتن ان بسیار داشت و باین دست و استعد و عبید و امای او در شمار نمی آمد (وَبَيْنَ شُهُودٍ)  
 و دادم او را پسران حاضر شده اند که آورده اند که او را ده پسر بود از جمله ایشان خالد و عماره و هشام  
 و ضایمان آوردند (وَمَهْدَتْ لَهُ) و بگستردم برای او بساط جاه و ریاست (تَمَهَّدَ لَهُ) گندم دنی تار بانه  
 قریش لقب یافت با با ختم کارهای او را شاعری تمام (ثُمَّ يَطْمَعُ) پس طمع می دارد (أَنْ أَزِيدَ لَهُ) آنکه  
 زیاده می کنم عطیات خود را و او را به دی (كَلَّا ط) نمکنم چنین و نعم خود را به دی افزون نسازم  
 (إِنَّهُ كَأَن) بهر سستی که او هست (لَا يَأْتِيَنَّ) مرا آیت های کلام ما را (عَنِيذًا) بلکه در ان سبزه کننده

و سحر نسبت دهند و در اغلب تفاسیر هست که بعد از نزول این آیت مال و جاهش روی  
به نقصان نهاد و فرزندانش از و برگشته و بعضی بمردند و او محتاج در سدا و هلاک شد (سَأْرَهَقَهُ) زود  
باشد که در دست نهم ادا (صَعُوْدًا) صعود و آن گویی است از آتش که به پنهان سال بر بالای  
آن رسد و فی الحال که بذروه آن رسد باز بریز افتد و در تبیان آورده که تکبیر کنم ادا صعود به  
صعود و آن سخره ای است که در دوزخ که بر بالای آن توان رفت پس او را در زنجیر های آتشین  
کشیده از پیش می کشند و از عذاب گزند های آتشین می زند تا برانجا رود و این وعید عظیم برای ولید  
جرا و سزا است (اِنَّهُ فَعُوْدًا) به مدتی که افکار کرد که بر طغنه زند بر قرآن (وَقَدَّرَ لَهُ) و اندازد با خود راست کرد  
که چگونه قتل ازین محبت فکر یافت که از تعریف قرآن کرد و چون فریشت ادا امامت کرده گفت  
شما محمد عم را مجنون میگوئید و بر یقین پیدا کنید که عذاب ادا کامل است و دیو را بر دست نیست  
و خیال می کنید که ادا کامل است و امارات کلمات از و ظاهر نمی شود و گمان می میرد که کذاب است  
و هرگز بکذب متهم نبوده و می پندارید که شاعر است و سخن ادبش عمر نمی ماند گفتند تو فکر کن که ادا را چه  
توان گفت و سخن او را بچه جوانیست توان داد و لید فکر کرد و با خود خیال بست که کس صراست  
آیت آمد (فَقَتَلَ) پس ادا کشته شده باد (كَوْفَ قَدَّرَ لَهُ) چگونه تقدیر کرد (ثُمَّ قَتَلَ) پس با خود  
(كَوْفَ قَدَّرَ) چگونه اندازد گرفت (ثُمَّ نَظَرَ) پس نظر کرد در امر قرآن کردنی دیگر (ثُمَّ حَبَسَ) پس روی  
ترش کرد که موجب طعن نیافت و ران یاد حضرت پیغمبر عم بگریست و روی ترش کرد (وَبَسَرَهُ)  
ویشانی در هم کشید بطریق کراهیت یا بخندید (ثُمَّ اَنَیْرَ) پس روی بگردانید از حق یا از پیغمبر بر حق عم  
(وَأَسْتَكْبَرُوا) و گردن کشی کرد از متابعت ادا (فَقَالَ) پس گفت (إِنْ هَذَا) نیست این که محمد می گوید  
(إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَوْنَهُ) مگر جادویی که تعلیم گرفته شود از سحره (إِنْ هَذَا) نیست (الْأَقْوَالُ الْبَشَرِيَّةُ) مگر  
سخن آدمی یعنی اباطیله و جریسار (سَأْأَعْلِيهِ) زود باشد که در انانیم لید را (مَقْرَرٌ) و رد و که پنجم از  
دوزخ که نارس سفر است (وَمَا أَنْ رُبَّكَ مَا سَقَرَهُ) و چه چیز ترا دانا کرد که چیست سفر (لَا تَبْقِي)  
آتشی که باقی نگذارد گوشت و پوست و عروق و اعصاب و اعظام بر هیچ دوزخ باقی نماند و با خود  
و با ذوق سخنان نبوت ز ادا جزای او را (وَلَا تَذَرُهُ) و دست باز ندارد دیگر باره نماند و (لَوْ اَحْتَأَتْ) آتش  
سپاه اند (لَلْبَشَرِ) مرپوست کاfran را که (عَاقِبَتَا) بر آن آتش (تَسْعَةُ حَشَرَاتٍ) نوزده ماک  
یا نوزده صفت از ایشان موکل باشند در بیان ازین عذاب رضی است کرد که گردهی از یهود سوال کردند



وگویند ماکر ویدگان که (مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ) چه جز خواسته است خدا (بِهَذَا مُنْطَلَا) بهین حد که غریب است از وی مثل (كَذَلِكَ) همچنین (يُضِلُّ اللَّهُ) در ضلالت فرومی گذارد خدا (مَنْ يَشَاءُ) هر که خواهد (وَيَهْدِي) و راه می نماید (مَنْ يَشَاءُ) هر که خواهد آرد و ده اند که ابو جهل گفت ای صهبر فریسن طاه محمد نوزده یار و ده نگار پیش نه ارد حق سبحانه فرمود (وَمَا يَعْلَمُ) نمی داند (جَنُودَ رَبِّكَ) لشکرهای پروردگار را از ملک که مدد رساند پیغمبر اویند (الْأَهْوَ) گمراه که عالم است بهر معلولت (وَمَا هِيَ) نیست تمیز سنه یا حدت خزنه یا این سوره (الْأَنْكُرَى) گمراهی (لِلْبَشَرِ) برای مردمان (كَلَّا) نه چنین است که کسی انکار ستر تواند کرد (وَالْقَمُولَا) و سوگند بهما که معرفت اوقات و احوال نبوی باز بسته است (وَالْقِيل) و بحرست نسب (إِذَا أَنْبَوْلَا) چون بیاید از عقب روز و حقیص ازلی الف خواهد و ادبر بعینه فاضی از او بار بیست چون نسب برود که از پس روز (وَالصَّبْحُ إِذَا أَصْفَرُوا) و سوگند بصبح چون روشن گردد اند عالم را (أَنْهَا) بدرستی که در کسفر (الْأَحْدَى الْكَبِيرَا) یکی از دو رکات بزرگ و دوزخ است (فَذَيَّرُوا) که اندید و بیم اورا چیزی که بدان بیم آید آدمی و او در لباب آورده که حضرت پیغمبر هم را می فرمایند نیز ابر خیزیم کنده (لِلْبَشَرِ) مرآد میان را تا نبیند کوفه از گناه پیر بر نه (لَمَنْ شَاءَ) بدل است از بشر یعنی تو نمی روی و بقول اول دوزخ نیز است مرآن کسی را که خواهد (فَمَنْكُمْ) از شما (أَنْ يُتَقَدَّمَ) آنگاه پیش رود در جزو طاعت (أَوْ يُتَخَاخَرُ) یا باز ایستد از شر که در معصیت یعنی هر طو ائف را بنده دهنده است (كُلُّ نَفْسٍ) بر نفسمی (بِمَا كَسَبَتْ رَهَتْ يَكْتَبْ) آنچه کرده است از گناه خود و گمراه است یعنی در دوزخ گرفتار است و محبوس بران (الْأَصْحَابُ الْقَبْرِ) مگر اصحاب دست راست که ایشان مرتبه نیستند گناه خود و آتش بر گناهان ایشان آرمزیده شده است گفته اند اهل سیمین اینجا اطفال سوخته اند یا ملائکه (فِي جَنَاتٍ) در بوستان های درشت مرغ فرما شده ناظر در دوزخ (يَتَسَاءَلُونَ) می پرسند (مَنْ الْعَجْزُ مِنْهُمْ) از احوال مشرکان و می گویند (مَا سَأَلَكُمْ) چه بپرسد و دشوار (فِي حَقِّهِ) در دوزخ (قَالُوا) بجهنمیان گویند در جواب (أَلَمْ تَكُنْ) تو ایسم ما را (مِنَ الْمُصَلِّينَ) از نماز گزارانده گان یعنی بفرقه آن اعتقاد داشتیم (وَلَمْ تَكُنْ) تو ایسم که مال زکوة (نُظِّمَ الْعَاجِزِينَ) نظام دیر در ایشان را (وَكُنَّا نَخْشَى) و بیم کرد شرع ما کردیم در شان محمد و شریعت وی مشغول شدیم بمعصی الخایضین باشد و کینه گان را می و کینه انگیز) و می بودیم که کینه می کردیم (يَوْمَ الدِّينِ) روز جزا و باور نمی داشتیم



( حَقُّ ) ناولیک ( اَنَا نَالِیْنِ ) آه بامرگ و مندهات او بهمان حال مردیم ( فَمَا تَنْفَعُهُمْ ) پس سود  
 بکند ایشان را ( شَفَاعَةُ الشَّافِعِیْنِ ) شفاعت هر شفعان به نفع بری که ایشان را شفاعت  
 کند و این خود محال است ( فَمَا لَهُمْ ) پس چیست مرا ایشان را که پیوسته ( هُوَ التَّذَكُّرُ صَغِيرٌ )  
 از قرآن یا مواظبه آن در حالتیکه اعراض کند بکنان ( کَا فَهْمٌ ) گویا ایشان ( حَمُورٌ ) خران وحشی اند  
 ( مُخْتَفِرًا ) فرقت دهندگان که گریخته باشند ( مِنْ فُسُورَةٍ ) از شیر یا از میادین یا از بسمان دام یا از مردم  
 غیر اند از یا از آدمی مختلف یعنی چنانچه گویا خران ازین میگریزند ایشان از استماع قرآن میگریزند  
 زیرا که گوش سخن نشنود دل بندد برانه از نه کلمات را به فی المثلوی \*

\* منوی \*

- از کجا این قوم و پیغام از کجا •
- از جهادای جان کجا باشند رجا •
- فهم ای کهنه و کوتره نظر •
- صد خیال بد و آرد در فکر •
- و از جزباده از دان ابا ز نیست •
- و از اندر گوش منکر از نیست •

از کلی منقول است که مشرک گانند یا محمد یا رسیده است هر که در بنی اسرائیل گناهی کردی شب ماه او  
 آن محیفه باقی گناه او و کفایت آن در وی نوشته برای ماسنل آن چیزی بیاید یا گنجه مانو ایمان بیاید  
 تا بنام مهربان از کتبی بیاری از آسمان و در وی مکتوب باشد که این نامه است از خدا ای رفیقان  
 پس باید که متابعت بکنند محمد و آیت آمد که ایشان گریخته اند از استماع کلام میانی گریخته اند  
 ( بَلْ يَرِيدُ ) بلکه می خواهد ( كُلُّ امْرِئٍ ) هر مردی ( مِنْهُمْ ) از ایشان ( اَنْ يُؤْتِي ) آنکه داده شود ( صَحْفًا )  
 نام ( مَنَشُورَةً ) سر کشاده ولی مبرودان نوشته که ای رفیقان بیرونی کن بخدمت را ( كَلَّا ) نه بندگان ایشان  
 و این صحنهها و اگر به بند هم نگردند پس اعراض ایشان نه برای امتناع ایتای محیفه است ( بَلَّا )  
 یخافون الاخرة ط) بلکه ایشان نمی ترسند از عذاب آخرت ( كَلَّا ) حقا که نیست آنکه ایشان در باب  
 قرآن می گویند که سحر است یا قول بشر ( اِنَّهُ ) و سببیک قرآن تذکیر ط) پند است و یاد کردن ( فَمَنْ شَاءَ )  
 ذکوره ط) پس هر که خواهد که بداند و بداند بگردان ( وَمَا يَذْكُرُونَ ) و یاد میکنند او ( اِلَّا اَنْ يَشَاءَ اللَّهُ ط)  
 مگر بآنکه خدای خواهد که یاد کند ( هُوَ اَهْلُ التَّقْوَى ) او است مژدادار آنکه از او ترسند ( وَاهْلُ )  
 اهل تقوی ط) و سزاوار آمرزیدن ترسندگان

سورة القيمة مکیة ( بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ) و هو اربعون آية

( لَا اُنْسِمُ ) نای مانده در فعل نسیم برای تکیه بود پس منی این است که برآید سوگند می نوریم

(يَوْمَ الْقِيَمَةِ) برزخ استخبر (وَلَا أَقْسَمُ) وابتدأ سوگند باری کنم (بِالْأَنْفُسِ الْكَاذِبَةِ) بانفس کاذبات  
گفته ام مراد انفس متقیده است که انفس مقصود و المامات بکنند به انصاف طاعت و رقیامت بانفس که خود  
و المامات کند یوحنا در انصافات خود و اگر چه اجتناب از تعبد باری بود و رهبانیت بانفس مظهر آنکه که بهیچ  
لازم است مرئوس اما در اجاب قسم آنکه شمار انگیزه ها ایستاده آورده اند که حدی بن اینه  
آن حضرت را عم از احوال قیامت بر سیده اند از اخبار آن حضرت عم را گفت که اگر آن روز عاقلانیم  
با و کنیم آیا این استخوانهای منفرقه با هم مجتمع شود آیت الله (الْخَسْبُ الْإِنْسَانُ) آیا منی نه اول  
آدمی یعنی حدی بن ریه (أَلَنْ تَجْمَعُ) آنکه جمع شود بهم کرد (عِظَامُهُ) استخوان های پراکنده او را  
مراد انفس او است که عظام قالب آن است (بَلَى) آری جمع کنیم یا نه باید که دائم دارا که (قَالَ يُونُ)  
هو انامیم (هَلَى أَنْ تُسَوَّى) بر آنکه ر است کنیم (بَلَاءَهُ) مری انگیزتان او را یعنی تاسیفات او را  
با وجود مغر و لطافت آن جمع کنیم تا با استخوانهای بزرگتر در حد (بَلَى يَوْمَئِذٍ الْإِنْسَانُ) بلکه میشود  
حدی یا جنس آدمی (لَيَقْجُرَ) آنکه دروغ گوید (أَمَهُمْ) یا بخود او در پیش است از کذب و حساب  
(يَسْأَلُ) منی پرسد یا حتمی که (أَيَّانَ) که خواهد بود (يَوْمَ الْقِيَمَةِ) روز رستخیز (فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ)  
پس چون خورشید چشم (وُخْصِفَ الْقَمَرُ) و تیره گردید ماه (وُجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ) و جمع کرده  
شوند آفتاب و ماه یعنی ایشان را با یکدیگر مجتمع ساخته و دریا نگویند (يَقُولُ الْإِنْسَانُ) میگوید آدمی  
یعنی کاذب (يَوْمَئِذٍ) در آن روز (أَيُّنَ الْغُورُ) کجا است جای گریختن (كَلَّا) نیست منری  
(الْأَوَّلُ) پناه گاهی نباشد کاذبان را (إِلَى رَبِّكَ) به سوی پروردگار تو یعنی حکم او (يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ)  
در آن روز قرارگاه ثابت یعنی به مشیت خود مقدر هر کس از اهل بهشت و دوزخ مقرر کند (يَنْبُؤُ الْإِنْسَانُ)  
نیر کرده شود آدمی (يَوْمَئِذٍ) در آن روز (وَمَا قَدَّمَ) آنچه پیش فرستاد است از اعمال (وَأَخْرَهُ)  
و آنچه باز پس داشته است از اموال شریک اسلام قدس سره فرموده که گناه از پیش فرستی بمرآت  
و مال از پس بگذاردی به صورت گناه را توبه نیست کن تا نماند و مال را بعد فرستی پیش  
نماند که مانده کن مانده و مانده مانده

\* رباعی \*

\* که هر مال صرف راه کنی \*      \* گنج داری و مگر نه آه کنی \*  
\* که فرستی ز پیش به باشد \*      \* که به عزت ز پس نگاه کنی \*

کَلِ الْإِنْسَانُ) بلکه آدمی (هَلَى نَفْسُهُ) بر نفس خود (يَصْبِرُ أَلَمْ) نداده بهیچ است یعنی دنیا است

بحال خود گواه است بر انحال داوود (وَأَوَّلَىٰ) و اگر چه القائله (مَعَانٍ يَرُدُّهَا) خود را می خورد یعنی هر چند برگناه خود را بگیرد به آنچه منده است و در دفع آن چاره ندیشد هم ادگواه گناه خود خواهد بود و خود را می دروغ و عیبهای باطل خود را خواهد دانست

\* چه چندی از انگیزی و پندین عیالهای زی \* چه می دانم که میدانی و میدانی که میدانی \*

این عباس رض فرموده که چون جرئیل هم وحی بر سید انام هم خواندی آن حضرت هم بر زبان بادی می خواند تا فراموش نگذارد که (لَا تَحْزَنْ) بجنبان (بِه) بر قرآن (بِلسَانِكَ) زبان خود را قبل از انام وحی (لَتَقْبَلَ) تا تعجیل کنی (بِه) حفظ یا الله وی (إِنَّ عَلَيْنَا) بهر سببیکه بر ما است (جَدَّة) گرد آوردن او در دل تو تا تو یادگیری (قُرْآنَهُ) بر ما است اثبات قراءت آن بر زبان تو (فَإِنْ أَقْرَأَهُ) پس چون خوانم آن را بر زبان جرئیل هم بر تو (فَأَنْتَبِغْ) پس پیروی کن (قُرْآنَهُ) خواندن او را تا من فرمادان (ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا) پس بهر سببیکه بر ما است (بِهَانَهُ) روشن کردن آن چه شکیل باشد از آن هر تو (كَلَّا) نه چنان است ای آدمیان که گمان برده اید در امر حق (بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ) بلکه دوست میدارید مشا و نیای شتاب کننده را (وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ) و دست باز دارید آخرت پاینده را و ادکار بر هم می مایید (وَجُودٌ) رو بها (يَوْمَئِذٍ) در آن روز که قیامت است (نَاضِرَةٌ) تازه و تابان باشد یعنی وجود انبیا هم را و ابد مومنان روح (إِلَىٰ رَبِّهَا) بخداوند خود (فَإِطْرَقَ) نگه نه باشد از وی میان بی محاب این محمد رض گفت که حضرت پیغمبر هم فرمود که فردنیزین اهل بهشت آن کس است که نظر کند بباغها و نعمتها و زنان و خدمتکاران خود تا مزاول راه آنان را بیند و اگر امی ترین نه و یک خدای کسی است که نظر کند بوجه الهی باشد با نگاه یعنی به منتهای آن پس این آیت سر خواند که وجود یوسف ناضرة الی و بها ناطره آورده اند که او را در هر یک از او نادان این کلمات است اللهم انی امثاک النظر الی وجهک اگر بسم

بیت \*

\* هر کس به بهشت آرزوی دارد \* عاشق بحر از بدن دیدار نه آرد \*

(وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ) در دیهای آرد (بِأَسْرَةٍ) نرس و تاریک باشد یعنی و دیهای منافقان و مشرکان (نَظُنُّ) گمان بری نوای مخاطب یعنی بدانی یا گمان برد آن نفس یعنی به یقین بشناسه (أَنْ يَفْعَلَ) آنکه رسید خواهد شد (بِهَانَهُ) بد (فَاقْرَأْ) بلائی و رنجی که مهرهای بهشتی است که کثابت است از زول حذاب عظیم بر دو بقول امح آن بلائی حجاب است از دست و ب الارباب \* مصوصع \* که از خرق بنزد و خندان

ملائی نیست • کلاً در جهان است که دل بردنیا توان نهاد و از آخرت غافل نماند (إِذَا بَلَغْتَ)  
 چون برسد روح (الْفَر\_اقِي •) با حنومان های سینه و گردن (وَفَقِيلَ) و گفته شود یعنی کسان محقر  
 یا ملائکه گویند (مَنْ هَـذَا رَاقٍ •) کیست این کتده و شفا مات و نه (وَأُظِنُّ أَنَّهُ) و یقین کتده محقر (الْفَر\_اقِي •)  
 که آنچه و نازل شده • حجب بدائی است از دنیا و ملازمان آن (وَأَلْتَقَيْتَ السَّاقِ •) و بر پیچیده ساق  
 محقر (بِالْحَقِيقِ) بساق او یعنی با می او از هول مرگ دو هم پیچیده و حرکت در آن نماند یا جمع شود شدت  
 موت بشدت آخرت (إِلَهِی رَبِّکَ) بسی جزای پروردگار تو (يَوْمَ يُمِيزُ الْمَسَاقِ •) آن روز  
 بازگشت باشد هر کس را القاب مضمحلان بر آنکه ابو جهل همین را داشت معاد است با حید المرسانین هم  
 واقع بود و درشت ن او نازل شد که (فَلَا صَدَقَ) پس تصدیق نکند ابو جهل قرآن را یا صده فتنه او از آنهم  
 واجب مل وی بود (وَلَا صَلَّی •) و پیروی نه نموده پیغمبر را یا نگذاشت برای نه ای (وَلِکِنْ کَذِبَ)  
 و لیکن تکذیب کردنی را (وَقَوْلَیْ) و برگشت از راه حق (نَمَّ ذَهَبَ) پس بازگشت (إِلَى أَهْلِهِ)  
 بدوی کسان خود (يَتَمَطَّطِ) می فرماید از روی افتخار که من چنین و چنین کاری کرده ام یعنی تکذیب  
 و قولی اولی لک سزاوار است منترای ابو جهل مرگی سخت (فَأُولَی •) پس سزاوار است ترا  
 خطاب الهم در قبر (نَمَّ أُولَی لَکَ) پس یک سزا است منترای اول قیامت (فَأُولَی •) پس بنایت  
 سزا است ترا غم و در روز آرد ده اند که بعد از نزول این آیت حضرت رسول الله هم ابو جهل را  
 در بطحا دید و جارش را گرفته گفت اولی لک قادی شملی لک قادی ابو جهل گفت مرا می ترسانی ای  
 محمد و از بعضی عبادی یعنی دلیل است حق سبحانه و تعالی و گرت برای تا کتده ابو جهل را گفت که و ای بر نه  
 (أَلَيْسَ الْإِنْسَانُ) آیا می پندارد انسان (أَنْ يَتْرُكَ) آنکه فرودگذاشته شود (مُدَّی) مهمل  
 و مضن و ضایع که نه ناسکفت و بقسمی مبعوث و مذنب نگردد (أَلَمْ يَكُ نَظْفَقًا) آیا نه ده است آدمی فطره  
 آلی (مِنْ مَّنِيٍّ يُمْنَى) از منی ریخته شده در رحم (ثُمَّ كَانَ خَلْقًا) پس بوده است خون بسته  
 (فَخَلَقَ) پس نه ای یا فرید اجزای و اعضای او را (فَسَوَّیْ) پس راست گرد صورت او را و روح  
 وارد و سید (فَجَعَلَ مِنْهُ) پس گردانید از منی (الزَّوْجَیْنِ) دو زنیت که (الذَّکْرَ وَالْأُنْثَى •) نه داده  
 (أَلَمْ یَسْ ذَ لَکَ) آیا نیست آنکه چنین آفرید (بِقَادِرٍ) توانا (عَلَى أَنْ یُخْجِی الْمَوْتَى) بر آنکه زنده  
 گرداند مردگان را و او برآمده است که در آخرت او این سه را باید گفت بلی الله علی کون شئ یرد مردانست  
 و یکدیگر سبحانه الهم بلی و شرف ما قدس سره می گفتند بلی سبحانه بلی الا علی

سورة الدهر مكية وهي بسم الله الرحمن الرحيم ( احذی وثلاثون آية )  
 (هل انى) آيا آمد و اسفند نام انبر است یعنی بد رستیکه آمد (علی الانسان) بر آدم هم (حین) غ  
 هنگامی (من الدهر) از زمانی که در آن (لم یکن) نبود (شیئاً مذکوراً) چیزی که یاد کرده شده یعنی چهل سال  
 میان که وظایف افتاده بود قبل از نفخ روح در دوسری با نسبت اورا یاد نمی کرد چون نظمه و هائمه  
 دنی و انست که نام او چیست و قائمه حکمت خلقت او چه خواهد بود و این معنی معلوم نمائید که اصلاً  
 قدرت آینه می سازد که مظهر اشعه منافیج الغیب باشد در اقصی مراتب ظهور و در مرتبه خلافت کبریا را  
 متبذره و این مقصود است و سنهای غایت او بود و دهر نهایتاً بود و اد اشکار شود \* نظم \*

\* شده ظهور او بکلی نور نور \* گنج مخفی از وی آمد در ظهور \*  
 \* گنج مخفی بود زیر خاک کرد \* خاک را تا بان ترا خاک کرد \*  
 \* گنج مخفی به پیری جوش کرد \* خاک را سلطان اطلس پوش کرد \*

(انما خلقنا الانسان) بد رستیکه آفریده ایم آدمیان را که اولاد آدم هم اند (من نطفة) از آبی  
 اند که کرمی است و چون بر یک از سنی مرد و زن مختلف الیها است در وقت و قوام و خاصیت  
 جرم نظره را با آنکه منبر است به جمیع مفت کرد و می بود (امشاج) آمیختن با مراد الا ان است  
 که سنی مرد سفید و از آن زن زود است و بعد از اجتماع سز می شوند با امشاج یعنی الموالد  
 است یعنی نظره علقه شود پس مضغه گردد تا آخر خلقت و بر هر تندی بر انسان را خلق کردیم با مره  
 می (تبتلیه) می آزمایم او را (فجعلنا) پس گردانیدیم او را (صمیعاً) شنوا (بصیراً) بینا  
 تا ممکن باشد از مشاهده و لایم و استماع آیات (انما) بد رستیکه (هدیناه السبیل) راه  
 نمودیم او را راه است به نصب او که قدرت و انزال آیات نمائند (ایضاً) یا هر پاسد ارنده  
 یعنی مومن سعید (و انما کفوراً) یا ناماس یعنی کافر شقی (انما أخذنا) بد رستیکه آفریده کرده ایم  
 (للكافرين) برای ناکرده گان (سلاسل) زنجیر که به ان ایشان را به دوزخ کشند (واخلالاً)  
 و غلبه که بر گردن ایشان نهند (وسعیراً) و آتشی آفرودخته که بسوزد و ان به سوزند (ان الاقوار)  
 بد رستیکه نیکو کاران یعنی مومنان صادق فو لن بر (یشربون) بیات نمند و آخرت (من کاف) کافران  
 از عام نمری که باشد (عزاجها کافوراً) آینه نگی آن کافور یعنی آن را که نور بهشت با سوزند تا خاک  
 و شب برین دوشیدی گردد و گفته اند آلی است در بهشت محشوی و سفید چون کافور بهشت شاد است

در لون کافور آن را بدین نام خوانند و موی این قول است که بدل از کافور آورده اند (عینا)  
 کافور چشیده است (یشرب بها) می آش مندان (عباد الله) بندگان خدا (یفتخرونها) میرانند  
 آن چشیده را هر جا که می خواهند (فتفتخروها) دارند آن آسان جمود و مقدران بر آنند که حضرت رسالت  
 بنده هم بخانه علی مرتضی کرم الله وجهه آمده و حسن و حسین را در وضو بپاشید و علی و فاطمه را در وضو  
 نذری کنید و نذر آن شما صحت باشد ایشان نذر فرمودند که سه روز و سه شب بپاشید و نذر آن  
 رخصت شما بخشد و ایشان روز دیگر نذر و مقدری جو فرض گرفتند و بپاشید و نذر آن  
 بخت و نماز شوم خواستند که اطفال نمایند مکنی بدر خانه آمد و از اهل بیت مکنی ام از  
 مسلمانان مرا طعام دهد تا حق سبحانه از موی هشت شمار عرض دهد امیر المومنین علی کرم الله وجهه  
 نصیب خود را به آن مکنی دادند و سایر اهل بیت موافقت کردند و آب خاص روزی که شاده شب  
 گذر آید نذر دیگر روز و نذر گرفته و وقت اطفال بپاشید بدر خانه آمد و سوال کرد و نام طعام که بود ایشان فرمودند  
 و شب سوم اسیری برد و وقت ایشان رسید و خود بپاشید دادند حق سبحانه این آیت (رسد)  
 (و یوفون) و قاضی نمایند ابرار بیکو (و الذی) بپاشید که طاعت کنند (و یخافون) و می ترسند (و یحاکمان)  
 از روزی که هست (شوق) بهی آن روز یعنی محبت و دوستی او (مستطیرا) قاش و آشکارا و عید  
 بهر (و یطعمون الطعام) و می دهند طعام را (علی حبه) بدوستی یا بر حب طعام یعنی با جود که  
 محتاج اند بدان طعام و آن را در دست می دارند ایشان می نمایند و می خورند و خود نمی خورند و طعام قانی را  
 صرفت طعام باقی کنند (و یسکنون) و در پیشانی بپاشید (و یقیمون) و خرد سالی بی پروا (و اسیران)  
 و اسیر را که از کفار بگرفته اند در بر است که چون اسیری را به حضرت رسالت بنده آورند می  
 او را به بعضی از مسلمانان سپردی تا ای مبارک بر امری روشن او را بپاشید و گفتی احسن الیه  
 و بعضی از علما را اند که سجده از اهل ثمر که در حق او را حبس کرده باشند و موی که از عید و امام در افا  
 حکم اسیری دارند یعنی بایشان احسان باید نمود و این مطمان این منال یا بهمان حال که معتمد  
 ایشان است می گویند (انما نطعمکم) همین نیست که می خوریم شمار این طعامها (لوجه الله)  
 برای طلب رضا الهی خدا (لا تریضون) نمی خواهید (منکم جزاء) از شما پاداشی و بیک قانی (ولا شکور آل)  
 و نه عباسی و دفع آزاری به دو احسان منت نهادن و توفع عز کردن از ثواب بگانه قول تعالی

\* هر روزی می ده و شست منه \* \* و آنچه بهشت دمی آن خود ده \*

\* نیت و مرد که در احسان بود \* \* وقت جز موجب نقصان بود \*

(إِنَّا فَطَّرْنَا) بدرستی که ما می ترسیم (مِنْ رَبَّنَا) از آویدگار ما (يَوْمَ عَبَّوْصًا) از غدا ب روزی که  
رو بمای ترش کرده افشاند احوال (فَطَوَّرْنَا) روزی سخت و گرم از امام حسن بصری ع  
پرحید نه که قنطر بر بهشت فرمود که سبحان الله بر سخت است اضم روز قیامت و سخت تر است  
از اسم خود (فَوْقَهُمُ اللَّهُ) پس بپندارند ای تنالی ایشان را (شَرُّ لَكَ الْيَوْمِ) از بدی و رخ  
و هول آن روز (وَلَقَدْ هَمُّوا) و بیشش آورد ایشان را (نُفْرَةً) نازکی و خبری (وَسُورَةً) دشت دمی  
و رخ در دل (وَجَزَاهُمْ) و پاداش ده ایشان را (بِمَا صَبَرُوا) بسبب آنکه صبر کردند بر طاعت از  
عیبیت یا از ایثار طعام (جَنَّةٍ) بوستانی که از میوه آن خودند (وَجَزَّيْنَا) و جامه ابریشم بهشت که پوشند  
(مِنْ ثِيَابٍ) در حالتیکه نمک در گان باشند (فِيهَا) در بهشت (عَلَى الْأَرَائِكِ) بر تختهای آراسته (لَا يَرَوْنَ فِيهَا)  
نمینند در بهشت (شُمْسًا) آفتاب را (وَلَا زَمْهَرِيرًا) و نه مرمر ادا آن است که هوای بهشت متصل  
بود و در دوستان تابستان نباشند تا از شدت حر و صولت بر ستادی نگردند (وَدَانِيَةً) و پاذاشی  
ده ایشان را بهشتی دیگر که نزدیک بود (عَلَيْهِمْ) بر ایشان (ظِلَالُهَا) سایه های درخت آن  
(وَدَلَّتْ) اورام کرده شده باشد (فَطَوَّرْنَا) سیوه آن (قَدْ أَهْلَا) ارام کردنی یعنی آسان بود و چندان سیوه  
و کمی چینه را سبب کند از حدین (وَيَطَّافُ عَلَيْهِمْ) و گردانیده شود بر ایشان (بِأَنْبِيَاءٍ مِنْ فَضِيلَةٍ)  
جامه های خرد را از سیم (وَأَنْجَوَابٍ كَانَتْ) و گوزهای بزرگ که باشد (قَوَارِيرًا) مانند آبگینه ها  
(قَوَارِيرٌ مِنْ فُضَّةٍ) آبگینه های سیم یعنی ادنی و اکواب از نمره باشد در صفای آبگینه که از خارج داخل  
آن را توان دید (قَدَّرَ وَهًا) اندازده کرده باشند ساقیان آن ظرف را از خور سیرابی بهشتیان  
(تَقْدِيرًا) اندازده کردنی یعنی برکت را از خور و حله ادبای می دهند که بدان سیراب شود و در آن  
طرف زیاده و نقصان نبود (وَيُسْقَوْنَ) و آتش میوه شوند (فِيهَا) در بهشت (كَأَنَّكَانَ) خمیری که باشد  
(مِنْ أَجْهَازِ نَجْمِيلًا) آینه شش او (نَجْمِيلٌ) یعنی میاسر نه آن شراب را از نخیل بهشت بر نخیل  
طرب آورده ولایت بخشیده است (عِجَّةً فِيهَا) و آن (نَجْمِيلٌ) چشم آست در بهشت (تَسْمِيًا سَلَسِيلًا)  
نام نهاده شده سلسیل و آن سقا بود و در آن هر جا که بهشتی خواهد تواند برد و گویند در طاق رود  
بآن و زود بگردد (وَيُطَوَّفُ عَلَيْهِمْ) و طواف کند بر ابرار و نیکوکاران (وَلَدَانٌ مُخْلَدُونَ) پسران

گوشتوار داران با جاوید ماند بر حال طغیاریت (إِذَا رَأَيْتَهُمْ) چون بینی ایشان را ای پسته (حَسْبَتْهُمْ) بیداری  
از مضای لوم و درخشندگی جبره ایشان را (أَلْقُوا مَنَّتَهُمْ رَأَى) مروارید افشاند شده از مدف یعنی  
تر و تازه که هنوز دست کسی بدان نرسیده است و در رونق و آیداری او فصولی پدید آمده  
(وَإِذَا رَأَيْتَ) و چون بنگری و نظر کنی (نَمُّ) آنجا یعنی در بهشت (رَأَيْتَ نَعِيمًا) به بینی نستی که در وصف  
نگین (وَمَا لَكُمُ الْكَيْمُ) و ماکی بزرگ که زوال بد و راه یابد و در بحر آمده که فرد تر کسی از اهل بهشت که  
نظر کند در ملک خود بر ادب راه بیند و منتهای مملکت خود را مشاهده کند چنانچه ستمه ای آنرا ملاحظه  
می نماید و بتو می ملک کبیر نفوذ مشیت است که هر چه خواهد میسر گردد و بایستادن ملائکه بوقت در آمدن  
با ایشان و در فصول آن که تسبیح راحت اشباح است و ملک کبیر لذت ارواح نعیم ملاحظه دار  
است و ملک کبیر مشاهده دیدار و داری دیدار هیچ کار نیاید الجار ثم المار

بیت

\* ایها الاخوان ناعمة انتظار آن نگار \* \* \* زاهدان فردوس می جویند و ما دیدار بار \*

(عَالِيَهُمْ) از بهشتیان یعنی لباس زرین ایشان (ثِيَابٌ سُنْدُسٌ) جامه های دریا بزرگ و نازک (خُفْرًا)  
سبز است (وَأَسْتَبْرَقُ) و دریا های محکم سفته (وَحُلُلُوا) و تیرایه بسته شوند (أَسَاوِرُ مِنْ فِضَّةٍ)  
بدست و اما از فقره و این مخالف آن است که یکا و ن فها من اساور من ذهب و معاقبه ممکن است  
(وَسَقَاتُهُمْ) و بیات ماند ایشان (رَقَّتْهُمْ) پروردگار ایشان (شَرَابًا مَلْهُورًا) شرابی پاک از ادناس  
دار حاس با مال کتده از غل و غش و مقاتل روح گوید که طهور و جشر ایست بر دو بهشت که هر که از ان  
بیات مدد دل او حقه و حد بنا هیچ صفی بدماند و گفته اند پاک کتده دل او را از مبل با سوسای الله  
تا لکه از یاد بنمای او و باقی ماند بنمای او و البناء فی المآل تمام العطار \* بایده دانست که جوی کوثر در  
بهشت عامه حضرت رسالت پناه عم است و ذکر آن در سوره کوثر خواهد آمد ان شاء الله تعالی و چهار جوی  
و مگر از ان متقیان است آب و شیر و خمر و حسل و شیر از ان در سوره نجم مرقوم شده است و دو  
جشر از ان اهل خشنه است فیهما عینان نجریان و دو جشر از ان اصحاب بسین است فیهما عینان  
نضال عینان و این چهار جشر در سوره الرحمن حل ذکره آمده و دیگر شراب و حینق از ان ابرار است و  
جشر تسنیم از آن مغربان و این هر دو در سوره المطففین مذکور خواهد شد و دو جشر از ان اهل  
بیت است کافور و زنجبیل که آن را ساسم بیل خوانند و شراب طهور نیز از ان ایشان است و بدو هفتان  
خود سهیل کنند و حقه ثانی آنرا شراب شهبو گویند که مرآت دل نوشنده را باطوار مع انوار اسرار قدم روشن



ساخته پذیرای کاوس نشویش ازل و ابد گرداند و وقت و حال او را چنان ضایع سازد که مسطلق اقدار اثنیست  
و شوایب جبریت در مشارع و مدت نماند و رنگت و رنگاکی مدخل گردانیده جام و مدام و ایک رنگ سازد  
\* بیت \* همه جام است و نیست گوئی می \* یا مدام است و نیست گوی جام \*

و عارفی گفته است که اگر فردا بر زم نشینان دارا افرار ابرار و ایک عبور و مرور خواهند نشاند شراب  
همه خواهند چشاند امروز باده نوشان خفته افصال و ابر نغمه از آن نصیبی تمام داده اند \* نظم \*

\* از صفایم و هم بین جمله ابرار هست \* در جمال لایزالی هفت و پنجم و چار هست \*

\* تن چو سایه بر زمین و بان پاک عاشقان \* در بهشت عدن تجری تحت االامار هست \*

\* خود چو حای عاشقان کز جای تو جیدند \* کوه و صحرا و جبال و جهار اشجار هست \*

بس ابرار را گویند (ان هَذَا) بدستیکه با این که استهای (کَانَ) هست (الکَمَّ جَزَاءً) مرثما را پاداش  
کودار شما (وَ کَانَ سَعِیْکُمْ) او هست شادان شهادت (مَشْکُورًا) پسندیده و لایق مکارهت (اِذَا نَحْنُ)  
بدوستیکه ما (نَزَّلْنَا) فرو فرستادیم (عَلَيْکَ الْقُرْآنَ) بر تو قرآن را (تَنْزِیلًا) فرو فرستادنی به (یَجِ سوره بعد از  
سوره آتیی) بس از آینی بر مقتضای حکمت (فَاصْبِرْ) بس و صبر کن (اِحْکُمْ رَبِّکَ) بحکم پروردگار خود  
در آنچه فرمود از تبایخ رسالت یا برای حکم او به نصرت تو و مملکت معاندان تو (وَلَا تَطِغْ) و فرمان سر (مِنْهُمْ)  
از ایشان (اٰیْمًا) گناه گاریرا که ترا با شتم خواهند چون عید گفت از دعوت خود باز ایستند آخر خود را بنود هم  
(اَوْ کُفُورًا) یا ناسبایی را که ترا بکفر دعوت کنند چون دلیل مغیره که گفت بدین آماج کون تا ترا  
تو نگه سازم (وَاَنْذِرْهُمْ رَبِّکَ) و یاد کن پروردگار خود را (بِکُورَةٍ) بامداد (وَأَصْبِلًا) و شبانگاه  
یعنی بوسه که او مشغول باش (وَمِنْ اَلَّیْلِ) و در بعضی از شب (فَاصْبِرْ لَهُ) صبر کن مراد را  
یعنی نمازگز از بعضی گفته اند بکرت وقت نماز یا بامداد است و اصیل استناول باشد وقت ظهر و عصر را  
در بعضی از شب مراد مغرب و عت است بس معنی چنین بود که بر پنج نماز او ست های (وَعَبَّحَةً)  
و نماز گزار برای عدا (لَیْلًا طَوِيلًا) شب دو از یعنی به تهم اشتغال نمی (اِنْ هُوَ لَآءَ) بدوستیکه  
این کرده یعنی کفار (یُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ) دوست می دارند سرای شتابنده یعنی دنیا را (و یَذُرُونَ وِرَاءَهُمْ)  
و گذارنده یعنی انداخته اند از پس پشت خود (یَوْمًا ثَقِیلًا) روز کران را که قیامت است بدو  
نمیدارند و برای او عمل نمی کنند (فَنَحْنُ خَالِقُهُمْ) ما میافریم ایشان را از آبی هست که آن نطفه است  
(وَسَدَدْنَا) و محکم کردیم (اَسْرَهُمْ) آفرینش ایشان را یعنی مفاعل ایشان را با عصاب بر همه

بسم الله الرحمن الرحيم (بَدَّلْنَا بَدَلْ كَثِيرٍ مِّنْ آيَاتِنَا رَأَىٰ أَنتُمْ لَهَا) بِأَسْمَالِ آيَاتِنَا وَرِ  
خَافَتْ أَنْ تَقْبَلَ بِهَا. بدل کردنی یعنی آیتان را بسیار انیم و در نشای ناپید مانند همین صورت و بیات  
باز آید با آیتان را به رسم و بدل کنیم بنسیر ایشان از بدنگان فرمان (إِنَّ هَذِهِ) بهر سببیکه این سوره  
(تَذَكُّرًا) اندی و موعظه است با صامه اهل بیت رض در بذل و ایثار بند و همت است مومنان را تا  
بمثل آنها عمل کنند و از مثل این جزا ببر یابند (فَمَنْ شَاءَ اخْتِذْ) پس هر که خواهد که فراگیرد (الرَّحْمٰنُ رَاقِبٌ  
بِرَقَبٍ آفَاقٍ مَّحْذُودٍ) (سَبِيلًا) راهی بخیر و طاعت که فراگیرد (وَمَا تَشَاءُونَ) و نخواهید شما هیچ راهی  
(إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ) اگر آنکه خدا ای خواهد خواش شد را (إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا) بهر سببیکه خدا ای هست  
و آنا باستعد او استحقاق هر کس (حَكِيمًا) صواب کار نخواهید هیچ چیزی را اگر باقتضای حکمت خود  
(بَدَّخَلْ) در آرد (مَنْ يَشَاءُ) هر که را خواهد (فِي رَحْمَةٍ) در بخشش خود بهر آیت و توفیق یار در بهشت  
بالمضی و کرم خود (وَالظَّالِمِينَ) او ستمکاران یعنی مشرکان (مَدْلِهِمْ) آماده کرده است برای ایشان  
(عَذَابًا أَلِيمًا) عذابی دردناک و دائم

سورة المرسلات مکیه (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) وهي خمسون آية

ع ١٩

(وَالْمُرْسَلَاتِ) سوگنده فرشتگان فرستاده شده (عُرْفًا) بهر نیکی یعنی بامردن با آیات قرآن فرستاده  
شده به محمد و هم بهر نیکی بیاوردی و نه دشمنی در بی (فَالْعَاصِفَاتِ وَصَفَالَا) پس سوگنده به ملائکه که صحت  
و زور در دهن صحت رفتی در استنالی امراهی یا احکام کلام که بر مذکوران و محو کتبه همان احکام اند یعنی ناسخ  
مشرع را دیان و تعدد بیاوردی جهنم و سختی جهت طاب فومی (وَالنَّاشِرَاتِ) و سوگنده فرشتگان  
نشر کنند مجله شرایع و کتب را یعنی ظاهر کنند (نَشْرًا) اظهار گزنی یا آیه های قرآن که آثار و آیت منبشر سازند  
برای خواص و عوام بیاوردی نرم و صفت و جهت راحت جمعی (فَالنَّازِقَاتِ) پس سوگنده به ملائکه که در  
کنده گشته مریض و باطل را از یکدیگر (فَرَقًا) جدا کردنی با آیات قرآن که بد اگر دانسته نیر را از شر و یاریج که  
پیدا کنند و زنده ابرار را (فَالْمُغْنِيَاتِ) پس به فرشتگان که انگشته گشته به پیغمبران (ذُكُورًا) و خنی را  
با آیات کلام که الفتی که در حق کنند و در میان عالمیان که موجب ذکر حق است و استدلال به آن بر قدرت  
و بی و الفتی (ذُكُورًا) برای قدر متقیان است که مومنانند (وَالنَّذِيرَاتِ) یا به جهت بیم کردن سلطان  
و عواب قسم این باشد که (إِنَّمَا أَنْتُمْ مُنْذَرُونَ) بجز این نیست که آنچه داده شده و آید آن قرباست متعلق به  
(الرَّافِعِ) هر آینه بدنی است (فَإِذَا لُجُّمُ) پس آنگاه که ستمارگان (طُمِعَتْ) محو کرده شوند یعنی

نور ایشان را ببرد (وَإِذَا السَّمَاءُ) و آنگاه آسمان (فُرجت) شکافته گردد (وَإِذَا الْجِبَالُ) و آنگاه که  
 کوهها (تُصَفَّتْ) پراکنده گردد و از اماکن خود (وَإِذَا الرُّسُلُ) و آنگاه که پیغمبران (أُفْتَتَتْ) جمع گردد و شوند  
 بصیقلی که مقرر گردد و باشد و آن بگوایی و آن بر امتان خود پس گوید که (إِلَّا يَوْمَ يَوْمٍ) برای کدام روز  
 (أُجِلَّتْ) و پس داشته شد این جزایع طمس نجوم و شق آسمان و قلع جبال پس جواب  
 گوید که (يَوْمَ الْفُضْلِ) برای روزی جدا کردن که امر و است جدا کردن میان مومن و کافر و مطیع  
 و عاصی باشد و سکافات باد و حکم کردن میان خلق (وَمَا أَتَىكَ) و چه نزد آنکه در این یعنی تو وانی که  
 (مَا يَوْمَ الْفُضْلِ) چیست و فصل جدا کنه آن و اتوان دانست (وَيُنَزِّلُ يَوْمَئِذٍ) وانی آن روز  
 (الَّذِينَ كَفَرُوا) امر آنان را که تکذیب آن روز کنند (أَلَمْ تَهْلِكْ أَلْوَدَّعِينَ) آیا هلاک بکریم پیشینیان  
 را چون قوم نوح و عاد و ثمود می (أَلَمْ تَهْلِكْ أَلْوَدَّعِينَ) پس از بی و آرییم هلاکت (الْآخِرِينَ) بسینان را  
 که نامه ایشانند چون کفار که با کذب (فَفَعَلْتَ) مثل این کار می کنیم (بِالْمُتَجَرِّبِينَ) هر گناه کاران (وَيُنَزِّلُ  
 يَوْمَئِذٍ) که در آن روز (الَّذِينَ كَفَرُوا) اگر تکذیب کنند بآن و بعد است (أَلَمْ تَخْلُقْهُمْ) آیا  
 یا خدایم شمار (مِنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ) از آبی خواریمند از یعنی منی (فَجَعَلْنَاهُ) پس بگذاشتیم آن آب را  
 (فِي قَدِيرٍ مَّهِينٍ) در غر و گاداهوار که دهم است (إِلَى قَدِيرٍ) نامند اری (مَعْلُومٍ) دانسته  
 شده که زمان و لذت است (فَقَدَرْنَا) پس توانا بودیم بر آفرینش شما (فَنَنْفَعُ الْفَادِرُونَ ط)  
 پس بگو توانا بایم ما (وَيُنَزِّلُ يَوْمَئِذٍ) بر درگت تربلای آن روز (الَّذِينَ كَفَرُوا) مر بار و نه ازندگان  
 این قدرت را است (أَلَمْ تَجْعَلِ الْأَرْضَ) آیا نگذاشتیم زمین را (كِفْأَتًا ط) پوشیده و جمع کننده  
 (أَحْيَاءَ وَآصْوَاتًا ط) مرندگان و مردگان را یعنی اعیاد ابروی خود دارد و اسوات را درون خود  
 دارد (وَجَعَلْنَا) و بپاریم (فِيهَا) در زمین (رَوَاسِيَ ط) کوههای استوار پای بر جا (شَامِخَاتٍ ط) بلند  
 صد افرا (وَأَسْقَيْنَاكُمْ) و سات مانیدیم شما را (مَاءً فَرَّاقًا ط) آبی شیرین بسبب آفریدن حوض  
 و منابع آن در زمین (وَيُنَزِّلُ يَوْمَئِذٍ) وادی جهنم در روز و صغیر (الَّذِينَ كَفَرُوا) مر تکذیب کنندگان را  
 است که با سال این نعمت اعراف ناکند و کنه مان و در آن روز گوید (انظُرُوا) بروید (إِلَى مَا كُنْتُمْ  
 بِهِ تُكَذِّبُونَ ط) بسوی آن مکان که بودید که تکذیب آن می نمودید یعنی جهنم و ذات آن (انظُرُوا)  
 بروید (إِلَى ظِلٍّ ط) بسوی سایه (فِي ثُلُثِ شَعْبٍ ط) نه اندک شخ (لَا ظِلُّهُ) نه سایه نه یک  
 و دایم که در و رامت باشد (وَلَا يَخْفَى) و دفع نمکند از دوزخی (مِنْ أَلْهَبٍ ط) از حرارت زبان آتش

جزی را مراد از این بود و دوزخ است که از بزرگی و بسیاری مشرق می شود بشعبها و هر شعبه بطرفی می رود و در عالم آورده که دخان از دوزخ بیرون آید و از سه شعبه منشعب گردد یکی نور و آن بر سر سمنان سایه افکند و یکی دخان و آن بر فرق منافقان موقوف گردد و یکی زبانه فاحص و آن بالای کافران بایستد و در انوار آورده که هر سه شعبه دخان جهنم باشد یکی بر فرق کافر قرار گیرد و یکی بر همین دی و دیگری بر یساروی و موسوی بدین مذهب قوت و ابر است و در داغ و عضیه بر همین قالب و شمشیر بر یساروی و هر که خواهد کرد و اذان آفات و خان که ظلم من محموم است و رت بدان است این که در امر دوزخ و عقل مستمسک شده از تیرگی صفت بهیمی و بهیمی باید گذشت \* نظم \*

\* زار یکی خشم و شجاعت خدا کن \* که از دوزخ آن چشم و دل تیره گردد \*

\* غضب چون در آید او عقل ببرد \* و چون شود چرخه خیره گردد \*

(إِنَّهَا) بدستیکه دوزخ (تَرْجَمِي بِشِدَّةٍ) می افکند و آن روز است از برای هر شراره (كَالْقَصْرِ) مانند کوشکی عظیم (كَأَنَّهُ) گویا که آن شرر (جَمَلَاتُ صُفْرِ) شتران زرد و اندک رنگ آتش دوزخ و بعضی گویند مضر بهمنی سودا است و چون آتش دوزخ حبابه است شراره او نیز حبابه باشد و تشبیه شراره بقصر جهت عظمت است و شتران زرد و حبابه جهت لون و کثرت و تسایع و اختلاط و سرعت حرکت (وَبَلَّ يَوْمَئِذٍ) مشقت بسیار آن روز (لَلْمُكَذِّبِينَ) مرد دروغ گویان را است که مفت دوزخ و شراره آن را باور ندارند (هَذَا) این روز (يَوْمَ لَا يَنْطَقُونَ) روزی است که کافران سخن گویند یعنی در بعضی مواقع بنا بر طعن نشوند به جهت بر خدای (وَلَا يَذُنُ لَهُمْ) و دستور می نهند مرایشان را (فَيَقْعَدُونَ) تا عذر خواهی کنند و خدا را نیز سودمند دارد (وَبَلَّ يَوْمَئِذٍ) کرب و اندوه آن روز (لَلْمُكَذِّبِينَ) مر آنرا است که کذب کنند مر این خبر را (هَذَا يَوْمُ الْقَضَى) این روز جد کردن است میان حق و مبطل (جَمَعْنَاكُمْ) جمع کردیم شما را ای کذبان این است (وَالْآلَافِينَ) و پیشینان را که کذب رسل گفته شده کردند (فَأَن كَانَ) پس اگر هست (لَكُمْ كَيْدٌ) مر شما را کیدی و حیل چنانچه در دنیا نسبت بامو منان بکار می بردید (فَكَيْدُونَ) پس بشن برید با من تفریع است مر ایشان را و اظهار آثار و عجز ایشان یعنی حیل بانه ای تعالی بیش نمرد و کرد و حسان عاب از خود دفع نتوانند کرد \* نظم \*

\* هر که در حیل مذهب خدای رود نشود \* نیاز باشد و اعلاص و ناله سحری \*

\* توان فرمود یک آه یک مرد در جهان \* ازین نماید غافل مشو که عیث خوری \*

وَيَلْ يَوْمَئِذٍ غَمٌ وَقَعَهُ آتَانِ رَوْزِ (لَلْمُكَذِّبِينَ) مرکنه بان را است که بجایه ازذاب نرهند (إِنَّ الْمُعَقِّبِينَ) بدرستی که هرگز بازگشتکاران از شرک و عصیان (فِي ظُلَالٍ) در سایه های درخشان هشت باشند (وَصَبُّونَ) و برکنار چشمهای آب روان (وَفُؤَاكِهَ) و در میان میوه ها (صَمَّا يَشْتَبُونَ) از آنچه آرزو کنند و مایه ای شانرا گویند (كُلُّوا) بخورید از این ثمرات (وَأَشْرَبُوا) و یاشابید ازین آبها (هَٰذَا) خوران و آشابید ان گوارده (بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) بسبب آنچه بودید که عمل کردید در دنیا (إِنَّا كَذَّلَكْ) بدو سبب که ما چنین (نَجْزِي الْمُعَصِينَ) جزای دهیم بنیکوکاران (وَيَلْ) جهل و قبح و ذم (يَوْمَئِذٍ) آنروز (لَلْمُكَذِّبِينَ) مرا بل تکذیب را است که بر نعیم بهشتی نمی گردند (كُلُّوا) بخورید ای مکذبان نعم فانی دنیا را (وَتَمَتَّعُوا) و بر خوردار شوید (فَلْيَلَا) زمانی اندک (إِنَّكُمْ مَجْرُمُونَ) بدرستی که شما شرکانید و عاقبت شما ازذاب دائم است (وَيَلْ يَوْمَئِذٍ) و ای آن روز (لَلْمُكَذِّبِينَ) مرکنه بانرا ازذاب الیم است (وَأَذْأَقِيلَ لَهُمْ) و چون گفته شود مرا بشارت آنرا که نازگه آید (لَا يَرْكَعُونَ) نگذارند نماز را مرا آن است که مسلمان نشوند بر رکن اعظم اسلام بعد از شهادتین نماز است که الصلوة عماد الدین یعنی نماز ستون دین است و دین بآن قائم است (وَيَلْ) نفرین (يَوْمَئِذٍ) آن روز (لَلْمُكَذِّبِينَ) مرد و غویانرا که بشرف اسلام نمی رسند (فَبِأَيِّ حَدِيثٍ) پس بکدام سخن (بَعْدَهُ) پس از قرآن (يَوْمَئِذٍ) می گردند اگر بقرآن نگردیدند که بجزه ایست مشتمل بر جمیع وافیه آن و معانی لایحه و درج آورده که بعد از ان خواهند این آیت باید گفت آمنا بالله

سورة النبأ مكية بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ( ) وهي اربعون آية

آورده اند که چون حضرت زکریا علیه السلام دعوت آشکار کرد و قرآن بر خلق خواند و بر و قیامت بیم فرمود گفتار در نبوت آن حضرت عم و نزول قرآن و وقوع بیست اخطات کردند و از یکدیگر می پرسیدند باز بیغمبر و مومنان بر سرش می نمودند چنانچه حق سبحانه و تعالی فرمود (هَمْ يَتَسَاءَلُونَ) از چه چیز می پرسند کافران (عَنِ النَّبِیِّ الْعَظِيمِ) از خبر بزرگ یعنی قرآن (الَّذِی هُمْ) آن خبری که ایشان (فِیهِ مُخْتَلِفُونَ) در آن خبر اختلاف کنند گشته یعنی او را سحر یا شعریا کلمات نسبت می دهند و مخدق و قسری و اساطیر می گویند اقوال بعضی بناء عظیم ثبوت آنحضرت هم است که می گویند با او بیغمبر هست بانی و سحر است بیات عربا مجنون و بعضی برانند که آن خبر بیست است و در ان خواب است و نه جمعی می گفته اند قیامت هست و بتان مارا شفاعت خواهند کرد و لا شفعا لنا هذا الله و برخی آنرا مکر سلطان بود و ان می الایوه الدنیا و کرده ی سبک داشتند در وقوع آن



من وادل و بر ممت بوزنگان و دوم و بر بیات نوکان و سوم و بر گوساران کرایشان و بر روی  
 و وزخ می کشند و چهارم و نایبانیان و پنجم و کران و گدنگان و ششم و نیمخاند زبانه‌های خود را  
 و آن بر سینه‌های ایشان افتاده باشد و سیم از دهانهای ایشان سیلان می کند و اهل محشر را از آن کراهیت  
 باشد و هفتم و دست و پای بریده باشد و هشتم و از دارهای آتشین آذینخته و نهم و از آتشی تمام  
 باشد و تر از مردار و دهم و اجزای آتشین پخته شده باشد و از قطران جزمیده و یازدهم و سینه‌های  
 ایشان و از دکان سخن چنان باشد و نوکان حراخرا و آن و گدنگان و از نوکان و بود نوکان  
 خود کشته گان و حکم و گدنگان و کران آنها که با عمل خود موجب بوده اند و زبان خوانندگان عالم که گفتار ایشان  
 مضائقه کردار ایشان بوده است و دست و پا بریدگان و نمانده گان و سینه‌ها گان و غیر حق و آذینندگان از دار  
 فم از آن و سیم است کشته گان و سلاطین و حکام و آنها که تن عظیم دارند و ستایان شهوات و باز دارندگان  
 حق خدای و پوشندگان به لباس قطران اهل کبر و نامش (وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ) و مشت کافیه شود  
 آسمان در آن روز (فَكَانَتْ اَنْبُیَاءًا) پس باشد از بسیاری شکافند و نمانده و در پایا از کثرت  
 از جهل گوئی که نام او در است (وَمِنْ جُودِ الْجِبَالِ) و رانده شود و کوهها در هوا (فَكَانَتْ صَرَاقًا) پس  
 باشد مثل صراب یعنی نمایش کوه داشته باشد اما بسبب تشنگی احزاب حقیقت حلیت باقی نماند  
 (اِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا) و از یکد و وزخ باشد گدنگان خلق یعنی هر را بر دگر و باید کرد و کسین گاهی  
 که نباید دومی سرمد استاده باشد یعنی برای تنبیه کافران و از ایشان تو اند که بخت یا بعضی  
 و مدی که خرنه و وزخ انتظار کنند می برند و خرنه بهشت و گاهانی مومنان می کنند تا وقت مردن هر صراط  
 از تعرض آتش محمد و سس باشد و این جهنم باشد (الْطَّغْيُونُ) مرکا (انرا که از حد گذشتگانند) (عابا)  
 باز گشت یعنی آرام جای و فراگاه (لَا يَنْبَغِي فِيهَا احْقَابًا) و دنگ کشته گان و آن و از دنگ و گاهایی  
 در از در عالم از کجای روح اقبال می کند که این احقاب که حق صحنه ذکر کرده و چهل و سه نقه هر حق و بقاد  
 خریف و هر خرافتی هفتصد سال و هر سالی صد و صد و شصت و دوازده و دوی هزار سال باشد و در موضع  
 آورده است که مراد این نیست که برای مذاب کافران نبیند است کرده باشد بلکه مراد آن است که  
 هر حق می گذرد حق و دیگر از بی دلی می آید تا به ابد (لَا يَذْوُقُونَهَا) نمی چشند و دوزخ یعنی  
 نمی یابند (بَرْدًا) و یکی هوا که بد آن راحت یابند و حرارت هوای دوزخ از ایشان باز دارد و گفته اند  
 بر و خواب است یعنی ایشان را در جهنم خواب نیست تا آب یابند (وَلَا شَرَابًا) و نمی آشامند

شد اهل (الْأَحْمِيَّةِ) که صمیم و آن آبی است که چون نزدیک زوی آرد گوشت و دمی در آن ریزد  
و چون غور نماید و احشای باره باره گردد (وَوُضِعَ قَالَهُ) و دریم که از ریشهای ایشان سبیلان کند  
اشکهای که از سر صورت می بارند باز میریزد که بدان معذب گردند (جَزَاءً) پاداش و داده می شوند  
پاداشی (وَوُضِعَ قَالَهُ) موافق کردارهای خود (إِنَّمَا كَأَنَّ) بدستیکه ایشان بودند (الْأَبْرُجُونَ) که  
نمی ترسیدند (جَزَاءً) از حساب آخرت بامیدوار نمودند بواسطه آن سرای (وَوُضِعَ قَالَهُ) و بکنیز  
می کردند (وَبِأَيِّتِنَا) که آید بایمان بر ایشان نموده (كُنْدًا) بکنیز کردنی (وَكُلُّ شَيْءٍ) و هر چیزی  
از اعمال بندگان از طاعت و سجیت و غیر آن (أَحْضَيْنَا) شمرده ایم آنرا یعنی بکامد داشته ایم و  
نوشته ایم (كُنْدًا) نوشتنی و خواهیم گفت مشرکان را (فَذُوقُوا) پس بچشید طاب در زح  
(فَلَنْ نُزِيدَكُمْ) پس نمی افزایم شما را همیشه (الْأَعْدَاءُ) مگر عداوتی بالای بالای و در جرأه و کاین  
آیت سخت ترین آیات قرآن است مرد و زنیان را از روی وحیه (إِنَّ لِّلْمُتَّقِينَ) بدستیکه مر  
بروینگار از است (مَقَازِلَهُ) و دستیکاری از عذاب یا عاری فوز و قلاح که آن (حَدَّثَانِ) و احشای  
باغمد است که روی و رخسار میوه دارد در خندان بگوید است تحسین صفت تمغیل است (وَوُضِعَ قَالَهُ)  
آتش آید (وَأَيُّ شَأْنٍ) دختران نادر پنهان هر همزادان و تقصیر زاده می آورده که زمان شمرده  
باید باشد مردان صبی و سبب خواهند بود در اغاب آتش سیر است که هر از اهل بهشت از مردان  
و زنان سهم و سبب باشند (وَوُضِعَ قَالَهُ) و مرا ایشان و است جامهای پر از شراب یا کاسهای  
پلی و لی (لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا نَغْوًا) نمی شنوند متعین سخنان پیچیده و باطن (وَلَا كُنْدًا) و نه دوغی  
و گفته اند شنوند در شرب خمر بهشت سخن و دروغ خلاف شب و بان خمر دنیا که در محافل ایشان  
به بیان حمده و خلاف و جدال بسیار بود (جَزَاءً) جزا داده شود ایشان و اجر و ادنی (مِنْ رَبِّكَ) از  
پروردگار تو بمقتضای و ده خود (عَطَاءً حَسَبًا) عطا کرده شود ایشان از فضل خویش عطای وافی و کافی  
یعنی بسمه و بمرسب اعمال ایشان (وَبِالسَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ) آفریده کار آسمان و زمین (وَمَا بَيْنَهُمَا)  
و آنچه میان ایشان است (الرَّحْمَنِ) بزرگ بخشش (لَا يَمْلِكُونَ) ملکات نباشند اهل آسمان  
و زمین (مِنَهُ) عطا شده (عَطَاءً) از عطای سخن گفتن را یعنی عطا و نباشند بر آید بادی سخن گویند که بدستوری یا بر آنکه  
خطاب کنند بادی اعراض آیند بواسطه عقاب او زیرا که هر مهادک اند و مهادک مالک نخواهد بود (يَوْمَ)  
يَقُومُ الرُّوحُ) و از یک میسر روح (وَالْمَلَأْنَكُمْ صَفًّا) و بایستد فرشتگان صفت در میان و روح مانی است



سواکن بر ادواح و در معالیم گفته که مخلوقی از دیر گز نیست و ز قیامت می تنها منی باشد و ندیم ملائکه  
با کثرت حد و عظمت جسد منی چند و داد و در بزرگی برابر هر بود و در همین المعانی از این معهود من  
روایت کرده که مقام روح آسمان چهارم است و هر دو ذره و از ده هزار بار تسبیح می گوید و از  
هر تسبیح او یکی مخلوق می گردد و گفته اند روح طایفه اند بشکل آدمیان و از ایشان فردا منی بیاستند  
و اینکه منی و گویند روح جبرئیل هم است که با فرشتگان مصف بر کشند (لَا يَكْفِكُنَّ هُنَّ) سخن میگویند  
در باب شناخت (الْأَمْنُ أَذِنَ) امگ کسی که دوستی دهد (لَهُ الرِّحْمَانُ) مراد و الله ای تمای  
که شناخت کند یا نکهت کسی را که خدا ای اذن کند در شناخت او (وَقَالَ صَدُوءًا) و گفته باشد  
او در دنیا که توحید یعنی هر مومنان را شناخت بکنند (ذَٰلِكَ الْهُتُمُ الْحَقُّ) آن روز و روزی است  
که بودنی اله خواهد بود (فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ) پس آن کس که خواهد فرا گیرد (إِلَىٰ رَبِّهِ مَا بَآءُ) \*  
بدوستی ثواب پروردگار خود را از گشتنی بایان و طاعت (إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ) بدوستی که ما بیم کردیم  
شمارا در نرسندیم (هَٰذَا بَآقِرٌ نِّبَا) از عذاب نزدیک که عذاب آخرت است و قرب او بجهشت تحقیق  
او است (يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَوْتُ) روزی که بنگرد آدمی (مَا قَدْ صَبَّ دَنَاءُ) در آنچه پیش فرستاده باشد  
در دست او یعنی باز یابد کردارهای خود را از خیر و شر (وَيَقُولُ الْكَافِرُ) و گوید ناکرده و در آن روز  
(يَلْبِغُنِي) ای کاشکی من (كُنْتُ تَوَّابًا) بودم خاک یعنی هرگز مابین صورت آفریده نه شده می  
یا امروز خاک بودم و مرا زنده کردند و گفته اند بعد از حشر و حش که ایشان را خاک سازند  
کافر این تنها کند و قولی آن است که مراد از این کافر ابلیس است و او آدم هم را عیب می کرد  
که از خاک آفریده شده و خود را می ستود که من از آتش مخلوقم چون در آن روز کرامت آدم  
هم و فرزندان مومن او مشاهده کند و عذاب و شدت خود را بیند آرزو برد که کاشکی من از خاک  
بودم و نسبت بآدم هم داشتم ای در دشت این همه و بهر بد و غلطه که خاکیان را است و هیچ طبعه  
از طبعه مخلوقات را نیست

\* متذری \*

- \* خاک را خوار و نیر وید ابلیس \*
- \* کردار نکارش آن مرد و خبیس \*
- \* ماند غافل ز نور باطن او \*
- \* نه شد آنگه ز سر کلین او \*
- \* بهر گنجی که هست در دل خاک \*
- \* این عهد داده اند در آنگاه \*
- \* که جز خاک نیست مظهر کل \*
- \* خاک شمر خاک نما پر وید صفا \*

صورة الذوات مكينة (بسم الله الرحمن الرحيم) وهي ميت واربعون آية  
 (والنار ذات فرقان) سوگنده کشندگان به قوت و شدت یعنی ملائکه که طاعتی که فرمان را مستحق نموده اند  
 (والاشیاطان نشیطان) وافر شیطان بیرون برده من ادواح مومنان بیرون بردنی (والسایقات  
 متبعات) و ملائکه شناخته شده شناکردنی یعنی آه و شه نایند و در درون من و شتافتن در آن چون اهل  
 صحت (فالسایقات متبعات) پس از شش بیکان پیش گیرند به هر پیشی گرفته و در قرآن بر داری  
 (فالتدبیرات اموات) پس سوگنده ملائکه که هر گنده اند کار دنیا را یعنی هر عمل هم که موکل است به روح  
 و حور و اسرافیل هم که نازل است با مود افند و ادا او و موکل هم که قصص با و ان و گیاه متعلق به و  
 است و عزرائیل هم که قابض ارواح شان ادا است و گفته اند مقصود مجموع است که شبان میرند از مشرق  
 به مغرب و در انداز بر می میرند و صباوت می کنند در فلک و بهر مگر پیشی می گیرند و عید و بر اند  
 امری را که بدیشان باز بسته است باذن اله چون اختلاف بود و فصول یا اسباب عزات اند که همان  
 کشیده و در انداز دار اسلام و تسبیح نایند و در وقت و صیقل کشند در صفت جهاد و پیایند ایشان  
 کار فنی و ظن بر دشت سنان خدای تعالی یا نفوس فاضله که منزع شوند از شهوات و نشاط کنان به نام  
 قدس رفته در مراتب ارتقا سیاحت نمایند و به حصول کمال حقیقت فرایند تا کمال شده بکمال و بهر  
 امور اوست و گردند و بهر تقدیر جواب قسم آن است که شام بیعت و محاسب خواهند شد  
 (یَوْمَ تَرُجَى الرَّاحَةُ) یاد کن آن روزی را که بهر جنبه و جنبه یعنی بهر دو کوه و زمین از بیعت آن روز  
 که اقبال اله تعالی بوم ترجعت الارض و الجمال داین بوقت یعنی اولی بود که هر بهر زنده اندگان از هول  
 بریزند (تَتَّبِعُوا الرَّانَ فَذَلِكُمُ) از پی در آید او از پس و آید یعنی یعنی ثانی که خلق بدان زنده شوند  
 (قُلُوبٌ يَّعْبُدُونَ وَاحِدَةً) و لای آن روز ترسان و لرزان بود (أَبْصَلُهَا حَاشِعَةً) و دایمی خداوند  
 و لایند و نه مانده باشد (يَقُولُونَ) می گویند بیکدیگر بیعت امروز را دیدیم که (أَلَيْسَ الْغُرُفُ وَذُنُونِ) آیا با ما کرده  
 شد هیچ نمی فی الحافیه (ف) بحالت اولی یعنی آیا ما بعد از مرگ به همان بیعت که داشتیم رد خواهند کرد  
 (وَأَنَّا كُنَّا) آیا چون کردیم (هَظْمًا الْخَيْرُ) استمنا لای که روز یک نما که شده و ما بیعت گردانند  
 (قَالُوا) پس گفته از روی استناده اگر چنین باشد (فَلَنَكُ إِذَا كُنَّا خَاصِرَةً) آن باز شستن است  
 نارسش می باشد بآن یعنی اگر بار از جوع باشد به حشر پس مانیا نکار آن باشیم بهر حال که بآن کرده ایم  
 حق میانه می راید که دشوار می گیرید امر قیامت را (فَأَنصَابُهَا) پس جز این نیست که آن (وَجَزَاءُ

وَأَجَدُكَ إِكْرَامًا لَيْسَ بِكَ دَمِيذِيلٌ إِنْ أَمْرًا فَمَنْ هُوَ كَهَرِ خَالِقٍ بَدَانٍ (مَنْهُ مُنْجِدٌ) فَإِذَا هُمْ بِالسَّاحِرِ (۱) پس انگاه ایشان در زیر زمین بوده باشند و گفته اند که ساهر نام زمین است نزدیک است المنه من در حوالی جبل اریحا که محشر آنها و خدا ای تعالی آنرا استاده گرداند چنانکه خواهد و گویند زمین ساهر را خدا ای آفریده از نقره خام و طول و عرض آن چنان بر ابر زمین دنیا شده (هَلْ أَلَمَكَ حَدِيثُ مُوسَى (۲) آیا نیامده تو یعنی آمد سخن موسی بگویم هم تاسی دهنی دل خود را بر یکدنب قوم و خرفانی از وحده موسی و وعید کافران (إِنْ قَالُوا لَهُ رَبُّهُ) یاد کرده چون خود اند موسی عم واپس در کار او (يَا لَوْ أَنَّ الْمُتَّقِينَ طَوْحَى (۳) بود ای پاکیزه یعنی و آن نام وادی است یا بمعنی مرتب است یعنی دو بار پاکیزه شد یا دو بار نمانده شده که (إِنْ هَبْ) بر و برسانت (إِلَى فِرْعَوْنَ) به سوی فرعون (إِنَّهُ طَغَى) اندر سبب که او از حد برگشته است و رنگش در تنگتر (أَقْبَلَ هَلْ لَكُمُ) پس بگوئی مرا و اگر ای طغی هیچ هست مرتز امیلی و رختی (إِلَى أَنْ تَزْكِيَ (۴) به سوی آنکه پاک نوی از کفر و عیبان (وَأَهْدِيكَ) و هیچ می خواهی که راه نایم ترا (إِلَى رَبِّكَ) بشناخت آفریده کار تو (فَتَنَحَّشِي (۵) پس نترسی از عذاب از دوزخانی از سر کشی و نافرمانی موسی هم بحکم خدا ای نزد فرعون رفت و تباغ و سالت کرد و او معجزه غلبد (فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهِ الْكَافِرِينَ (۶) پس بر نمود او را موسی هم سر برار گشت ترک قاب عصا بد و بجهت (فَتَكْذَبَ وَعَصَى (۷) پس تکذبت کرد چون موسی را هم و عامی است در فرمان خدا یعنی چون آمد که عصا زد تا شد گفت این از نزدیک است ای نیست بلکه که سحر موسی است (أَنْتُمْ أَنْ تَرَيْسَهُ (۸) پس پشت بر موسی کرد یعنی روی از او برگرداند و می شناسفت باطل امر او و گفته اند ترسید از او تا پشت گردانده می شناسفت و در کتب حقیر (فَتَحْشَرُ فَنَادَى (۹) پس جمع کرد قوم خود را پس ندا کرد در ایشان و از نفس خود (فَقَالَ أَتَأْتِيكُمْ لَأَتْلُو لَكُمْ آيَاتِي (۱۰) پس بر و در محار بر گشته شایع اصنام بر صورت من انما هر خدا یابده من از هر سزا گترم امام قشیری تدس سره در لطایف آورده که البیاس این سخن می شنید گفت مرا طقت این کلام نیست این دعوی انافه نموده بر آدم این بلا بمن رسید از که چنین لاف میزند ماکار ادب که رسد (فَأَخَذَهُ اللَّهُ) پس فرا گرفت او و اندامی (تَكُنَّ الْأَخِرَةَ (۱۱) به نحو است آخرت که سوفق است (وَأَلْزَمْنِي (۱۲) و بعد از دنیا که غرق شدن است با بیکال و گفته اند او را موافقت نکند اول این سخن است که اما و بکم الاعلی و کما آخرت آنکه گذشت اعلمت کلم من آله غری و میان این دو کمر جهل سل بود که شمع و کن الدین ملا و الدوله قد نفس سره فرمود که وقتی که مرا حال کردم شد زیارت حسین مفعول حاج رفتم چون

مراقبه کردم روح او را در مقام اعالی باقم از علیین مناجات کردم که خدا یا این بر حال است که فرعون انا  
وبکم الاعلی گشت و من خود انا الحق بر دو یک دعوی کرده و روح حسین در عین است و از ان فرعون  
در سجن پس مرا نه از سید که فرعون خود بینی در افتاد و بر خود ادیه و مارا گم کرد و عصب را دید  
و خود را گم کرد پس دو میان دعوی شان بی یار است

\* نظم \*

\* گفت فرعون انا الحق گشت بست \* گفت منوری انا الحق پس برست \*

\* این انار او حمت الله ای محب \* و آن انار العنت الله دو عقب \*

\* ز انکه آن سبک سیر به دین فقیق \* آن حد و نور بود دین حشیق \*

\* آن انار بود در سراسر افضول \* نه ز روی اتحاد و از حله ل \*

( اِنْ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةٌ لِّمَن يَخْشَى اللَّهَ ) بهر صتی که در کرفن فرعون بر آید بندی است و اهنای بر کسی  
را که افش آن او آن باشد که بهر سه تا از نافرمانی مجتنب شد و سر بر خط امر نه ( اَمْ اَنْتُمْ اَشْدُّ خُلُقًا ) آیا شما  
ای سرگران بهشت صفت تر و دشوار تر به از روی آفرینش ( اِمَّ السَّمَاءُ طَبَقُهَا ) یا آسمان آن  
مطقت بنا که آن را بر سر مرست ( اَرْفَعُ سَمَكُهَا ) بر داشت صفت آن را این مندرار تناف آن را  
از زمین بلند ساخت ( فَسَوَّيْنَاهَا ) پس آنرا را است که بی فتوری و بی قصوری ( وَ اَخْطَشَ لَيْلُهَا )  
و تاریک کرد اند شب آنرا ( وَ اَخْرَجَ ضُحَاهَا ) و بیرون آورد روز آنرا ( اَلضُّفَاءُ ) شب و روز آسمان  
جهت آن است که حادث آنرا حبیب کردش او است امام راه روح فرموده کرد و زو شب دنیا  
با آسمان به اگر بسبب آفرینش آسمان آفتاب و ماه و ( وَ لَا تَرْضَى نَعْدُ ذَٰلِكَ ) و زمین را به از  
آفرینش آسمان ( اَنْ خَلَقْنَاهَا ) بگسترده و مبعوط گرداند جمیع و علم بر آنه که آفرینش زمین بیش  
از خلق آسمانها است و گدسردن او به از ان ( اَخْرَجَ مِنْهَا ) بیرون آورد و از زمین گسترده ( مَاءَهَا )  
آب او را به تغییر یا بیع و بیرون ( وَ مَرْعَاهَا ) و بیرون آورد گیاه زار را به چراگاههای او را ( وَ الْجِبَالُ  
أَرْسَاهَا ) و کوهها را محکم و باید از ساخت و دو جز بین و اثبات کوهها و انوار را به و تهور چراگاهها  
( مَتَاعًا لَّكُمْ ) از برای رخوردن است مرشاد ( وَ لَا تَعْلَمُكُمْ ) و مرچها را به ان شمار ( فَاِذَا اجَابَتْ  
الطَّامَةُ الْكُبْرَى ) پس چون بیاید بایه بر و گز و هول ترک از هر بلایای رستخیز صفت تر باشد و آن  
ساعتی است که اهل دوزخ را به دوزخ رانده و اهل بهشت را به بهشت رسانده و آب از آن حذف  
است آینه بر شش آنکه دفع شود در آن دفع شود ( يَوْمَ يَقْدَرُ الْإِنْسَانُ ) روزی که یاد آورد انسان

( مَا سَعَى ) آنچه سعی کرده باشد در عمل آنرا یعنی نوشته بدست او دهند تا بخواند ( وَتُرْزَقُ الْجَنَّةُ )  
 و ظاهر گردانیده شود و زنج ( لِمَنْ يَرَى ) هر کسی را که بیند یعنی آتش کارا شود و نهی که هر که این  
 روایت باشد بیند ( فَأَمَّا مَنْ طَغَى ) پس هر که از حد برداشته و گریزیده ( وَأَنزَلَ الْخَبِيرَ ) و نازل کرد  
 زندگانی دنیا را یعنی از سلوک مسایل آخرت فراموش کرده کار او ناساخته ( فَأَنِ الْجَنَّةُ هِيَ الْمَأْوَى ط )  
 پس بدرستی که دوزخ آن جای آرام اداعت ( وَأَمَّا مَنْ خَافَ ) و اما هر کس که ترسیده باشد ( مَقَامَ  
 رَبِّهِ ) از استادن خود نزد پروردگار خود یعنی در موقف حساب و عرض و قهلی النفس من الذوی ( و نهی  
 کرده باشد و باز داشته نفس خود را از آرزوی او یعنی از تنهای حرام و ناشایست ( فَأَنِ الْجَنَّةُ هِيَ الْمَأْوَى ط )  
 پس بدرستی که بهشت آن آرام جای اداعت در حصول آورده که این آیت در شان کسی احث که قصد  
 موصیبت کند در خلوت و سران قار و در خوف نفس نموده از خدا امتناعی بفرسد و از آن عمل دست باز دارد  
 نظم \* \* \* مگر نفسی نفس بفرمان تست \* \* \* کفش ایبار که بهشت آن تست \*

\* نفس کشد بر نفسی سوی پیست \* \* هر که خلافتش نفسی زد بر پیست \*  
 ( یَسْأَلُونَكَ ) می پرسند ترا ای محمد عم ( عَنْ السَّاعَةِ ) از روز رستخیز می گویند ( أیَّانَ مَوْصِلُهَا ط )  
 کی باشد اقامت آن و زود در چه زمان بیاید ( فَبِمَ أَنتَ مِنْ ذُكْرِنَا ) از چه چیزی تو زیاد کردن آن  
 ثابت رض فرمود که حضرت رسالت پناه عم می خواست که وقت آن از خدای پدر صد حق صیانه  
 فرمود که تو از دانش قیامت بر چه چیزی یعنی علم آن حق تو نیست زیرا که تا امر سعی ( إِلَهِی رَبِّکَ  
 مَنَّتْهَا ط ) پسوی پروردگار تست منتهای علم قیامت یعنی کس را خندیده چه اطلاع بر آن خامه  
 حضرت او است ( إِنَّمَا أَنتَ مَنذِرٌ مِّنْ بُخْشَهَا ط ) چرا این نیست که تو بیم گفته ای هر که ابر سه از قیامت  
 ( کَاَنَّهُمْ ) گویا که کفار که ( یَوْمَ يَرْوُفُهُمْ ) و زیکر به بینند قیامت را که از آمدن آن می پرسند ( أَلَمْ يَلْبَسُوا  
 الْأَعْمِيَةَ ) در رنگ بکرده اند در دنیا یاد و قبر مگر شباهنگای آن روز ( أَوْ ضَعُفُوا ) با حاشست آن روز یک  
 حشر آن مذکور شد یعنی از هول آن روز مدتی زندگانی خود را فراموش کنند و چنان بنامند که نبوده اند در دنیا  
 مگر چاشنیگان یا شباهنگای

سورة عبس مکیة بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ( و هی اثنان اربعون آیه )

آورده اند که حدیث ابن ام مکتوم رضیه مجلس بیستمی هم آمد و آن حضرت هم بدعت منادی قریش  
 با سلام مشغول بود این ام مکتوم به جهت عمی که داشت آن حال را ندانست که نزد حضرت هم

ع

کسی نشسته است و بادی صحن می گوید آمد و قطع سخن کرد و آنحضرت هم از قطع کلام مایل شده  
رومی مبارک ترش کرد و او را عرض نمود جبرئیل هم آیت آورد که (هَبَسَ وَتَوَلَّى) ترش کرد و روی  
خود را روی بگرداند (أَنْ جَاءَهُ الْأَهْلَى) با آنکه آمد رومی و او بنا بر اینجه عبدالله ذکر احمی است  
است بذر او در قطع کلام بر سید نام هم (وَمَا يَذْكُرُ لَكَ لَعَلَّ يَذْكُرُ لَكَ) چه جز ترا دانایان کرد شاید که  
این اسم بگویم پاک شود از آثام (أَوْ يَذْكُرُ فَيَتَنَبَّهَ الذِّكْرَى) یا بپذیرد پس سود دارد و او را بپذیرد و آن تو  
(أَمَّا مَنْ لَمْ يَتَغَنَّى) اما آن کس که نتواند بگری دارد یعنی بی نیازی می کند از ایمان (فَأَنْتَ لَكَ تَصَدَّى) (فَأَنْتَ لَكَ تَصَدَّى)  
پس تو برای او روی آری یعنی بر او توبال می آیی از بهر حرص بر ایمان آوردن او (وَمَا حَلَّتْكَ الْأَيُّزُ كُنْ) (وَمَا حَلَّتْكَ الْأَيُّزُ كُنْ)  
و نسبت بر تو زود و وبال بر آنکه آن مستغنی پال نه شود با تمام جز بر تو بلاغ است و بس (وَأَمَّا مَنْ  
جَاءَهُ يَسْعَى) و او آنکه می آید به سوی تو می شاید در طلب تدبیر یعنی این اسم بگویم (وَهُوَ يَخْشَى) (وَهُوَ يَخْشَى)  
و او می ترس از ندای باز آزار کفار به حبیب آمان نرود (فَأَنْتَ ذَنْتَ تَلْهَى) پس تو از و در گردانیده  
دیگران مشغول می شوی مشغول است که چون جبرئیل هم این آیات می خواند بشرد مبارک  
آن حضرت هم متغیر می شود و در لایب آورده که یک حجت بر گم دیدن آن سر و حو بار است بی آب  
و تاب شد بسیار که می رفت و راه می دید و نزدیک بود که در جنگ روی مبارکش دیر ارمی که را  
مشرف سازد امام زید روح فرموده که دید عالم هم از عقب عبدالله رفت و او را باز گردانید و به مسجد باز  
آورد و روی خود بگم ترانید و دلش را شاد و خست و در برابران نشاند و بعد از آن هر گاه که روی را دیدی  
گرامی داشتی و گفتی مرخصان غائبی فیه و بی و دوبار او را در نه خلیفه ساخت و قتلک انتر می رفت  
و باید دانست که این سورت از حضرت رسالت بنام هم خطا بود و حکم احتیاج این عمل بحی آورد و اگر اهیست  
از از سوی ادب این بگویم بود که سخن روی قطع کرد لیکن مندر و بر به حسب هم (كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ) (كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ)  
که این آیات قرآنی پند است مخلق را (فَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْذِبْ) پس هر که خواهد یاد کند آنرا و بدان مستط  
رود و این آیات پند است (فَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْذِبْ) در سخن می گرامی کرد شده نرود و این  
(مَرْفُوعٌ) ایراد شده و بماند قد (مَرْفُوعٌ) پاکیزه از بهر عبدا (بِأَيِّدِي مَغْفِرَةٍ) و دست نویسنده همان  
یعنی در میان که از لوح محفوظ است باغ کرده (بِأَيِّدِي مَغْفِرَةٍ) پاکیزه از بهر عبدا (بِأَيِّدِي مَغْفِرَةٍ) و دست نویسنده همان  
بر مومنان است بخوار می کند مرایشان را (بِأَيِّدِي مَغْفِرَةٍ) پاکیزه از بهر عبدا (بِأَيِّدِي مَغْفِرَةٍ) و دست نویسنده همان  
بیت کافر و ذلول یعنی آن است که مراد عتبه بن ابی لهب است که ازل داند و بفهم بر و عدم و با هر قدر

آن حضرت را اطلاق داد و گفت که مرتب از انجم از اهنوی و حضرت رسالت پناه هم در انفرج  
 کرد که اللهم سلط با بر کابا من کلابک و انه که دهنی نگذاشت که شیر مراد را بر کنه و زمین باب حسان  
 بن ثابت رض قصیده دار و النصف حق سبحانه اور العبت کرده می فرمایند (مَا أَكْفَرُوا) چه کافرترین  
 خانی است هیچ نمی اندیشد که خدا می تعالی (مِنْ آتِي شَيْءٍ خَلَقَهُ) از چه چیز بار بار اورا (مِنْ نُّطْقِهِ) از  
 از منتهی آب منی (خَلَقَهُ) بیافرید اورا (فَقَدَرُوا) پس انداز و چه برگردار اعضا و اشکال  
 و حیوانات در بطن مادر (ثُمَّ السَّمِیْلُ یَحْرُوهَا) پس راه بیرون آمدن آسان کرد اورا تا متولد شد  
 و نشود و نایافت تا بر سید (ثُمَّ أَمَاتَهُ) پس بسیرانید اورا بوقت انتهای عمر او (فَأَقْبَرُوهَا) پس  
 بخاک در آورد و اورا تا پیچون مردار بر سر راه میانگذاشت (ثُمَّ أَنْشَاءُ أَفْشَرُوهَا) پس چون خواهد زنده  
 گرداند اورا و وقت نشود باز بسته بر شصت و اوست (كَلَّا لَآ أَیْقُنُ مَا أَمْرُوهَا) حتما که نگذاشت  
 انسان و ادانکه و آنچه ندای فرمودند از این کافر بعد میثاق و فانه نمود و امر ایمان و طاعت را گردان نهاد  
 و گفته اند مراد هر آدمی است که هیچ آدمی از ادای جنون از امر الهی که این بیخی بودن نبوده و تواند \* قطعه \*

\* بید و همان که در انصاف خویش \* \* \* خدا بد و گاه ندای آورد \*

\* در نه سزا او اندیش \* \* \* کس نتواند که بجای آورد \*

(فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ) پس باید که نظر کند انسان بخوردنی خویش بر چشم مرت و بیند  
 که چه و چه ادا شده می شود (إِذَا صَبَيْنَا الْمَاءَ صَبًّا) یا بکمار میخیم آب را از ابرو ریختی (ثُمَّ شَقَقْنَا  
 الْأَرْضَ شَقًّا) پس بشکافتیم زمین را شکافتی (فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا) پس برویانیدیم در زمین  
 وانه کفوت توان کرد جو \* \* \* خطه و شعیر و اسنل آن (وَعَبْنَا وَقَضَبًا) و تاک انگور و حبیب  
 (وَزَيْتُونًا وَفُلًّا) و درخت زیتون و خراشان (وَحَدَّائِقٍ غُلْبًا) و باغهای دیر اراست یزدک  
 و درخت یعنی اشجار او متکاسف و بسیار (وَفَاكِهَةً وَأَبًّا) و میوه های سرد و میوه های خشک با چراگاه  
 این هر کردیم (مَتَاعًا لَّكُمْ) برای برخورد آدمی شما (وَلِيْلَاغًا لِّكُمْ) و برای تسخیر چهار بایان شما  
 (فَإِنْ جَاءَتِ الصَّاخَةُ) پس چون بیاید آواز کهنده یعنی صیحه که هر که بشنود که در مراد فدا نماید  
 است جواب از آنکه برینده احوال و شاید بسیار (يَوْمَ يَغْشَى السَّوْدُ مِنْ أَحْمَرِهِ) روزی که بگریزد و مردار  
 برادر خود با وجود موانعت و مهربانی (وَأَمَّةٌ) و از ما: و خود با وجود کثرت حذر و قی که او است (وَأَمَّةٌ) \*  
 و آنکه در خواب و در فور شفق و طاقت که از دید و (وَصَابِحَتُهُ) و از زن خود با وجود آنکه مونس روزگار

آورده (وَبَنِيهِ) و از فرزند آن خود با خیال استظهار بدیشان (الْكَلْبُ افْرِجِي عَنْهُمْ) هر مردی را اهل  
قیامت (يَوْمَئِذٍ شَأْنُ يَنْتَهِي) آرزو زگاری است که مشغول می داد و داد از مهم دیگران و در باب  
مشغولی قیامت شیخ فرید الدین عطار قدس سره حکایتی منظوم دارد \*

\* کشتی آورد در دریاست گشت \* تحت زان جهد بر بالانست \*  
\* گر بر دوشی بران تحت بهانه \* کارشان با یکدیگر پنجه بهانه \*  
\* فی زمر بر موش راردی کریز \* فی زموش آن کر بر اوج کال نیز \*  
\* هر دو تن از هول دریای محب \* در خیر بازمانده خشک لب \*  
\* در قیامت نیز این غنا بود \* یعنی آن جانی تودلی نابود \*

(وَجَوَّيْهِمْ مَسْفِرَةً) و می باشد آن روز زبانان دور حشان از نور ایان (ضاحِكَةً مُسْتَبْشِرَةً) \*  
خندان و فرحناک دشت دامن بسبب نجات از نمران و وصول بر دشت حنان (وَوَجَّوْهُ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهِمْ قَبْرًا) \*  
و روی می باشد آرد زهر از غبار و تیرگی از کفر و عناد و نیرگی (قَوَّعَتْهَا نَمْرَةً) \* فرو گیرد آن رانار یکی و سبایی  
از توکار و عصبان (أَوَلَيْكَ) آن کرده کردی سیاه گرفته و کرد آورده دارند (هُمْ الْكَفَرَةُ الْفَجْرَةُ) \*  
ایستاده ناکر دیدگان و دروغ گوینان و نابکاران و تبکاران

سورة التکویر مکیه (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) \* و هی تسع و عشرون آیه

عبد الله بن عمر رضی الله عنهما از رسول خدا اعم نقل کرده که هر که دوست دارد آنگاه بنگردد و در قیامت یعنی معاینه  
برین احوال آن روز را ببیند باید که بخواند (إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ) \* چون آفتاب در هم پیچیده شود یعنی  
انسانان را و از بساط اتفاق زایل گردد و مراد آن است که بی نور شود (وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ) \*  
و انگاره که ستارگان تیره شوند (وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ) \* و انگاره که کوهها از اماکن خود منتطح شده زنده  
شوند و در هوا چون بیا (وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ) \* و چون نافه های ده ماه از زمین ایشان گشته و بران  
نزدیک شده و آن نفیس ترین مال عرب است فردگذاشته شود یعنی کسی را اهرای و می و مراعات  
او مانده (وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ) \* و انگاره که جانوران وحشی جمع کرده شوند و بیکدیگر مختلط شده متعاضد با نرا  
مجال اصرار بیکدیگر باشد (وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ) \* و انگاره که دریاها را آتشفشان گردانند تلخ با شیرین تا هر  
یک دریا شوند یا هر را خشک (فَمَا يَكْرَهُ) و نیست اند و تو حیات مذکور است که هرگاه عبد الله بن  
عمر رضی عنهما در بار ابدی گفنی یا بحر می نمودند (وَإِذَا الْنُفُوسُ زُوِّجَتْ) \* و انگاره که نفسها را جفت



که دانسته یعنی هر کس را با مثال او رفیق سازند چون صالح و ابا صالح و طایع و ابا طایع و بانو و سر موسی و ابی  
 با حور عین جفت کند و گاه از ابا شیاطین یا از اح و ابی امان (و اِذَا الْاَمْوَدُ قُصِبَتْ لَا) و ابیگاه که  
 و خزان زنده در خاک کرده بر سید و شونده یعنی از کاروی قند و اسوال کتبه (بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلْتُ) بکدام  
 گناه کشته شده است حادث اکثر عرب در جاهلیت آن بود که دختران را از خونت در دیشی یا از جهت  
 لحوق طایفه ایشان زنده دفن کردند یعنی سینه فرومود که از قند و اسوال کتبه قتل آنکه از او پرسند که چرا  
 کشته شدی و قائمه این سوال آنکه کوک جواب دهد که مرا بی حری کشته اند تا قاتل دی مخدول گردد  
 (وَ اِذَا الْكُفُوفُ نُشِرَتْ) و ابیگاه که نامهای اهل کرب و بخت مرگ بندگان می کرده باشد باز آتش  
 شود (وَ اِذَا الْاَلْمَاءُ كُشِطَتْ) و ابیگاه آسمان بر آکنده شود در هم پیچیده (وَ اِذَا الْاَنْجُمُ سَعُرَتْ) و ابیگاه  
 که در زخا فروفته گرد و یعنی نصب طایفه شود بیشتر از پیشتر (وَ اِذَا الْاَلْجَنَّةُ اُزْلِفَتْ) و ابیگاه که  
 بهشت نزدیک گردانیده شود و ستان طایفه ای (عَلِمْتُ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرْتُ) بدانند هر نفس آنچه حاضر ساخته  
 باشد از اعمال خیر و شر تا آدمی ازین و دانه حال که مذکور شد شش بر زمین دنیا و شش بر زمین بهشت مشاهده  
 نمکند ندانند که چه کرده است و ابیگاه که بدانند بهیند که با هر چیزی که راستی و عطائی و با هر شری ملاستی و عمنائی و بکنی  
 حسرت خورد که چرا زیاده نکرد و بهریدی اندوه خورد که چرا بیا شتر آن شدم و آن حسرت و اندوه این قاید دانه به  
 \* نظم \* تو امر و ز فرست غنیمت شمار \* که فردا ندانست نیاید بگو \*

\* بگو شرای توانا که فرمان بری \* که در توانائی بسی غم خوری \*

( فَلَا أَقْسَمُ بِالْخَنَسِ ) پس سوگند می خورم بستانارگان نمان شوند و روز (الْجَوَارِ الْكُنُسِ) و دنگان در مغارب خویش نمان شوند گان در شمای آفتاب در کشف الاسرار آورده که مراد  
 خمره استخیره اند یعنی زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد و قوس ایشان رجوع است  
 و کوس ایشان استقامت و گفته اند قوس گاو کو بهیست و کنس آهو (وَالْاَيْلُ اِذَا ضَعُفَ) و سوگند  
 به شب آنگاه که پیش آمد و او اثار یک گردانند تا با قوس و دود ظلمت زائل شود و این کلمه از اضداد  
 است (وَالْضَبْعُ اِذَا تَنَفَّسَ) و سوگند بصبح آگاه که دم زنده یعنی طلوع کند و تنفس او سه ای طلوع  
 او است جواب قسم چیست (اِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ) بدستیکه قرآن بر آید خواندن فرستاده  
 است مرد و گاه از دای یعنی جرئیل عم در بیان آورده که مراد محمد است هم بقول اول (ذِي قُوَّةٍ)  
 صفت جرئیل هم باشد یعنی اراده قوت بود و قلیع مو تفکات و میوه شود (عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ)

مُحْكِمِينَ (۱) نزدیک خداوند عرش با جاده و منزهات (مُطَاعٍ ثُمَّ أَهْمِينَ (۲) اگرمان برداشته در میان ملائکه  
یعنی هر چه گوید فرمان برده در آسمانها بامانت و حی گزاری را اگر رسول کریم مراد محمد باشد پس او صاحب  
وقت در هفت و نزدیک طایفه ای خداوند قدر و مکان است و ملاح یعنی مستجاب الدعوات است و این  
بر اساس اربع (وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمُعْجِزٍ (۳) و نیست صاحب شما یعنی موم و یاران چنانچه شما گمان  
می برید (وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأَفْقِ الْهَامِينَ (۴) و بد رستبکه دید پیغمبر جبرئیل هم را بر صورت اصلی او با فن  
روشن یعنی مطلع آفتاب (وَمَا هُوَ عَلَى الْغُيُوبِ بِضَنِينٍ (۵) و نیست پیغمبر موم بر پیرهای پوشیده  
و آنچه وحی بد در سد بخیل که شمار آتلیه نماید از شما پیر شده (وَمَا ذُو الْقُرْآنِ شَيْطَانٌ رَّجِيمٌ (۶) و نیست  
قرآن بسخن و بورانده بهشت (فَإِنَّ قُرْآنَكَ هُوَ الْحَقُّ) پس گاهی روی و سخن که بدان راستی و درستی  
است چرا از ادعای می کنی (إِنْ هُوَ) نیست قرآن (إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (۷) مگر بندی مرعایان را یا  
نیست محمد مگر شرف اهل عالم (الْحَقُّ شَاءَ) بدل است از عالمیان یعنی قرآن موعظه است هر کسی را  
که خواهد (مِنْكُمْ) از شما (إِنْ يَسْتَفْتِمُ) آنکه استفتی شود در راه خدای و پیری حق گذار احباب نزول  
آورد که جبرئیل هم این آیت آورده ابو جهل شنید و گفت چون این کاردار است و دایم بخوابش  
ماست اگر بخوابیم سفیم شویم و اگر نخوابیم نشویم آیت آمد که (وَمَا تَشَاءُونَ) و نخواهید  
شما حنانات به آیت را (إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ) مگر آنکه خواهد خدای (رَبُّ الْعَالَمِينَ) پروردگار عالمیان  
و شایسته شمار اربع اثر نه شیخ ابو بکر واسطی قدس سره فرموده که ترا در هر دو منها عجز فدا است  
نخوابی مگر مشیت او و گاهی مگر بر وقت او و روان نمری مگر بفضل او دعای نشوی مگر بجهلان او پس  
نوبه فعل داری و کدام فعل می نازی و حال آنکه ترا هیچ نیست

شعر

ز سر تا پا هر چه بچشم در پیچ \* چه باشد سر بر بهیم از پیچ \*

سورة الانظار مکیه (۱) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۲) و دی نفع مشرا بته  
إِنَّ السَّمَاءَ أَنْفَطَرَتْ (۳) آنگاه که آسمان شکافته شود (وَأَنَّ الْكُوكَبَ انْفَعَثَرَتْ (۴) آنگاه که کواکب  
خود را در آسمان آورده که کواکب بر مثال قادیان صاف از پیش طاق فلک سلاسل نور آویخته  
اند آن سلاسل بدست ملائکه است چون اهل آسمان سیرند سلاسل از دست ایشان بینند  
و کواکب بر زمین ریزند (وَأَنَّ النُّجُومُ انْفَعَثَرَتْ (۵) و آنگاه که دریا ماران کرده شوند یعنی بعضی را در بعضی  
سپارند و هر یک دریا گردد (وَأَنَّ الْقُبُورَ بُعْثِرَتْ (۶) و آنگاه که گورها زبر کرده شود و بی خاکها را

بشود و مانند فوئات وی از آسمان و بیرون آن ظاهر گردد و مردگان زنده شوند (عَلِمَتْ نَفْسٌ بِأَنَّهُمْ نَفْسٌ) (مَا قَدْ صُنَتْ) آنچه از پیش فرستاده از محل خیر یا معاصی (وَأُخْرِتْ) و آنچه بخیر یا بدی گشته است از ترک محل یا توبه و گفته اند داند هر تنی که چه کرده است بآول محمد و آخر آن آنکه خطاب دمسد بکافران که (يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا عَمِلْتَ) ای آدمی چه چیز ترا بفرستاد تا که فرستی (يَرْبِّكَ الْكَرِيمِ) بخداوند بزرگوار خود و گفته اند فریبده او دشمنی ساطع بود با وی یعنی شیطان یا جنیان او یا متابعت او یا محبت دنیا آورده اند که نزد دل آیت دوشین ابوالاسمه می است که حضرت رسول الله عم را ایازار و عقوبتی بد و نرسیده ایجاد و امید گوید چه چیز ترا عزا گردانید تا از خطاب خدا ای ایمن شدی و او با مهال الهی منور شده بود و جمعی از علما بر آنند که این خطاب عام است بر آدمیان و معنی آنکه ای آدمی چه چیز ترا منور و دست نامعی شدی و دخی ای و دلیر گشتی در امارانی شایع منور و عمار روح فرموده که اگر خدا ای از من این سوال کند گویم غرضی که مک در معالیم التزیل آورده که اهل اثبات می بیند ایراد اسم کریم درین محل از تنه اسم گویند جهت تلقین است بنده و اما گویند که فریقند شدیم بکری تو

نظم \*

\* چون تو دادی مرده لا انظروا \* من چرا ترسم ز عهدهای و عو \*

\* چون تو بر شکسته دمازی درست \* پس خطاب بر امید عفو تست \*

(الَّذِي خَلَقَكَ) آن خدای که بیافرید ترا و تو هیچ نبودی (فَسِّرْكَ) پس راست کرد اعضا و اجزای ترا (فَعَدْلَكَ) پس بگردانید ترا از خلقت غیر تو از حیوانات و مستمیر خفت بر خلقی که مقارن خلقت ایشان است (فِي آيٍ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ) و هر صورتیکه خواست ترکیب کرد ترا در هم پوست (كُلًّا) نیست چنانچه گمان می برد که قیامت نباشد بَلْ تَكْذِبُونَ بلکه شما بکذب می گنید (بِالَّذِينَ لَا) زود جزا از روی عداوت (وَأَنْ عَلَيْكُمْ) و بدو ستیکه بر شما یعنی بر گرد او و گفته اند شما (لَعَلَّافْظِينَ) هر آینه مگر همانند از ملائکه (كِرَامًا كَاتِبِينَ) بزرگان نزد خدای نویسندگانند و زنا را افعال و افعال شمارا (يَعْلَمُونَ مَا تَعْمَلُونَ) می دانند آنچه می کنید از نیک و بد و از روی دانش می نویسند (إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ) بدو ستیکه نیکوکاران و فرمان برداران هر آینه در بهشت اند (وَأِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ) بدو ستیکه دروغ گویان و منکران حشر هر آینه در دوزخ اند (يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ) در آیند بدوزخ روز حساب یعنی روز قیامت (وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ) و نیستند فجار از دوزخ بگم شده گمان یعنی جا دید باشتند و بیرون نیانند (وَمَا أَنْزَلْكَ يَوْمَ الدِّينِ) و چه چیز انما کرد ترا

پس چو دانی ذکر جمیت روز حساب و جزا (انتم صا ذرک ما یوم الدین) پس نوبه دانی که جمیت  
روزش از سبابعده جمیت تعظیم شان آن روز است یعنی کیفیت آن را کسی در نیاید (یوم لا ینفعک)  
روزی که پاک نشود (نفس لنفیس شیئا) برای هیچ نفسی چیزی را از منفعت نیست هیچ کس نواند  
که بقوت قدرت خود نفی یا خبری بگوید (والا مویومئذ للیوم) و کلام فرمان آن روز مرخصه ایرا  
است شفاعت ده آثار که خواهد در حق آنکه خواهد و به جمیت فرستد آنرا که خواهد و بدو از حق فرستد آنرا که خواهد

سورة النطفين مكية (بسم الله الرحمن الرحيم) وهي متواترون آية

آورده اند که ایل مدینه در کابل و دوزان خیانتی عظیم داشتندی و چون حضرت رسالت بنا هم از مکه هجرت  
نموده توجیه میشدند و دشمنای طریق الهی سوره نازل گشت که اَوَيْلٌ لِلَّذِي ظَنَّنَا اِدْوَاىِ مَرَكَمَهُ كَانَ رَا  
در کابل و دوزان گوید مردی بود در مدینه که از راه ابو جهینه گفتندی و صاع داشت یکی که بر زنگنه بودی  
بحریدی و یکی که خردتر بودی و فروغی حق سبحانه در شان او آیت فرستاد (الَّذِينَ اِذَا اُكْفِلُوا  
آلَا كَمْ جُنَّ مِّنْ سَنَانِهِ يَهْمُكَ عَلٰى النَّاسِ اِذْ مَرَّ بِانْ يَّرَ اِىَّ خَوْفًا وَبِغْيًا مُّخْفِيَةً عَلَيْهِمْ وَاِذَا كَانُوْا  
فِيْهَا مِنْ جُنٍّ يَّتَنَسَّوْنَ) ایامی سنجده حقوق ایشان را می گاهند و زبان  
به ایشان می رسند در فصول سبعین آورده که هر که در کابل و دوزان خیانت کند خدا او را با عمر  
و دوزخ و آواره بیان کرده آتش بنشاند و گویند گناهان و زنها را آنرا می سنجده می سوزد \* بیت \*

\* روزی بود که از گم و بیشت خبر آید \*

[illegible]

یعنی مای است با و ل و هیئت و کتاب فهار ( کتاب مرقوم ) کتابی است نوشته و علامت کرده  
 بهامتنیکه هر که بنده اند که در آن غیر نیست ( و یل ) کلمه است جامع بر بدیها یعنی غاب و عتاب و شدت  
 و محنت ( یَوْمَئِذٍ لَّنْمَكِّدُنَّ ) آرزو می کند بان راست ( الذین یُکَذِّبُونَ ) آنانکه تکذیب کرده اند  
 ( یَوْمَ الذین ) مرد و هزار بار و داشتند ( و صَا یُکَذِّب ) و تکذیب کند آن روز هزار ( اِیَّاهُ الْکُلُّ  
 مُعْتَدٍ اِیْنِهِمْ ) مگر هر سنگاری از او و گذشت بره کاری و بی ماک ( اِذَا نَقَلْنٰی ) چون خوانده شد ( حَلِیْقَهُ  
 اَیَّانُنَا ) بر دی آینه های کلام ( نَالِیْ اَصَاطِیْرُ الْاَوَّلِیْنَ ) گوید از فرط جهل و اعراض از حق که این انسانهای  
 پیش بان است ( کَلَّا ) بچنان است که می گویند ( بَلْ رَّانَ ) بلکه غشاده غرور و غفلت پشتمیده است  
 ( هَالِیْ قُلُوبُهُمْ ) بردل های ایشان باز نگار انگار بران نهاده ( مَا کَانُوْا یُکْسِبُوْنَ ) آنچه بودند که می کردند  
 که از امام رفاعی یعنی شاست سنیات و ل های ایشان زمین خورده و بیجا حاصل شده و در خرابه است  
 که هر گاه بنده گنای کند قطعه ساء در دل وی پدید آید تا بجای رسد که هر دل او سیاه کرد ( کَلَّا اَیْنِهِمْ  
 قَن رُّوْهُمْ ) حقا که ایشان از کرامت و رحمت و اصم آن است که او دیده از آفریدگار خود ( یَوْمَئِذٍ ) آن  
 روز ( لَنَحْجُوْبُوْنَ ) در برداشته گان باشند یعنی از ان مسنوع و مایعور و محجوب شوند از امام  
 ماکب رح معنی این آیت بر سید مذ فرمود که حق سبحانه و تعالی محجوب سازد اید ای خود را تا دید ای ند بیند  
 و تعالی کند بر ادلای خود تا باقی ای دی خود بر حده امام شافعی روح فرمود در شان کفار و او شده دلالت می کند  
 بر آنکه مومنان را دولت بدهد و دستان محجوب نخواهند شد که نگاه میان دوست و دشمن فرق نهاده است

\* گوئی به هیئت ممانی است \* بی دیدن سیر بان چه باشد \*

\* چون دشمن دوست و احباب است \* پس فوق در ان میان چه باشد \*

( ثُمَّ اَنْهَمُ ) پس بدست نیامد تکذیب کنندگان ( اَصَا لَوْ اَنْجَحِمُ ) در آیند گانده و زنج ( ثُمَّ یَقَالُ )  
 پس گفته شود یعنی زبانی ایشانرا گوید ( اِذَا الذین کُفَرْتُمْ ) این خدای آن خدای است که بود شما  
 که بان ( تَکْذِبُونَ ) تکذیب می کردید ( کَلَّا اِنَّ کِتَابَ الْاَوَّلِیْنَ ) حقا که کتاب اعمال بنکو کاران  
 ( لَفِیْ حَلِیْقٍ ) در عابین باشد بر آسمان هفتم و در فر عرش و گویند آن قائم یعنی بود از عرش  
 و گفته اند سدره المنتهای است ( وَمَا اَدْرٰکُ ) و چه چیز داناست خست ترا نهانی که ( مَا حَلِیْقُونَ ) چه  
 چیزی است علون یعنی محلی است نامد یا بکاران \* و کتاب ابرار ( کتاب مرقوم ) کتابی است مستطرد  
 و موسوم بهامتنیکه هر که مشهوره کند و اند که در دهر بشر است ( یُشْهَدُ الْعَمَلُ ) حاضر می شوند آن

کتاب را از آنکه مغرب که کنان علیین اند یعنی باستانبال آن می رود و نگاه می دارند و در زمان است  
 بدان گواهی خواهند داد (إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ) بدستی که نیکان و پاکان در بهشت اند (هَلْ أَتَى  
 الْإِنْسَانَ إِذْ كَانَ يُنْفِرُونَ) که بر تختهای آواسته می نگرند یا کفار و مجرمان که از انشت زمان و زمانه می گردند  
 با نگاه نظر می کنند و در روز و عذاب ایشان مشاهده می نمایند (تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ) بشناسی نواهی  
 بگردانده و رویهای ایشان (نُصْرَةَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ) نازگی نعمت های بهشت و طراوت و لذت های آن  
 (يُسْقَوْنَ) آشامیده می شوند یعنی بدیشان می آت مانند (مِنْ رَحِيقٍ) از شراب خالص صاف و خوشبوی  
 (مُخْتَلَمٍ) مهر کرده آید (اد) (خِتَامُهُ مِسْكٌ) مهر او بجای گل مشک است و گفته اند ختم آتش سیدن  
 او بر آنج مشک است و مهر به جوت آن گفته اند دست کسی بدان نرسد و او را خود مهر آن بر داده  
 (وَفِي ذَلِكَ أَوْدِينَ شَرَابٍ) (فَلْيَتَنَزَّلِ الْإِنْفُسُ الَّتِي كَفَرَتْ) باید که و نجات کنند و نجات کنند گمان یعنی عملی  
 بجای آورند که سبب استحقاق شرب آن گردد (وَمِعْزَاجُهُ) و آیینگی و حقیق (مِنْ نَسْنَمٍ) (از آب  
 جشیده نسیم است در میان از این عباس رض نفل کرده که نسیم اعم آبی است که از تحت  
 عرش به بهشت می ریزد و آن اشرف اشربه بهشت است (عَيْنًا يَشْرَبُ) یعنی جشیده که می آت مند  
 از آن جشیده (بِنَا الْمُقَرَّبُونَ) (از آن جشیده نزه و بکت شده گمان بارگاه عنایت یعنی ایشان صرف آن  
 می نوشند و مزاج با بهر از می دهند صاحب انوار فرموده که چون قمریان مشغول با صوی نشده اند  
 یعنی به محبت غیر محبت حق را با می بخندند شراب ایشان صرف است و آنها که محبت ایشان آموخته  
 باشد شراب ایشان مزاج باشد دیگر باشد

❖ بیت ❖

❖ ما شراب هیش می خواهیم بی دردی غم ❖ صاف نوشان دیگر اند و در نوشان دیگر اند ❖  
 در بحر الحقایق آورده که حقیق اثرت است شراب خالص از که در وقت انجمار کونین و ادانی  
 نحو می طلوع اولیا و صفا که قنار اد مشک محبت است و نسیم اعلی مراتب محبت است  
 یعنی محبت ذاتیه و قمریان اهل فنا فی الله و بقا با الله و تکیه بر بساط قرب در مجلس انس  
 در اغش قدس از دست ساقی و ضایع عمر ازین شراب ناب نه چشمه بوی از سراین سخنان  
 به شام جان وی نرسد

❖ بیت ❖

❖ سرایه ذوق دو جهان مشتی عشق است ❖ آنها که ازین می نه چشیده چو دانند ❖  
 آورده اند که نباید قریش هرگاه فقرای صحابه و رض را چون عمار و عقیب و بلال و امثال



وَأَلْقَيْتُ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ ۝ ویدرون افکنده آنچه در درون وی است از کجها و احوست و خالی شود  
از مهر (وَأَنْزَلْتُ لِرَبِّهَا وَحَقَّتْ ۝) و فرمان بر دیر حکم آفریدگار خود را داد و سر از او باشد استماع حکم  
رسانی جواب اذ آن است که بر بند انسان نواب و عقاب را (يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ) ای  
آدمی بدوستیکه تو کار کنده برج و سبی نمایند (إِلَىٰ رَبِّكَ كَذَّابًا) برای برای برادر و گاد خود گاه  
کردنی بجه و جهد (فَمَلَأْ قِيَمَةً) پس تو ملاقات کنده عمل خود بجه پاداش آنرا (فَأَمَّا مَنْ أَوْتِيَ) پس  
آنکه داده شود (كِتَابًا يَمِينَةً) نوشتن محال او بدست راست او (فَسَوْفَ يَحْصِي سَبَبًا) پس زود  
به دو حساب کرده شود (حَسَابًا بِأَيْمِينٍ) حسابی آن بی مناسبت و ضابطه (وَيُنْقَلِبُ إِلَىٰ أَدْلِهِ) و باز  
گردد بسوی کسان خود بجه بگردد و مومنان یا بقبله خود از اهل اسلام یا مومنان خود از حور العین  
(مَسْرُورًا ۝) شادمان بسبب آنچه یافته باشد از نیردگار است (وَأَمَّا مَنْ أَوْتِيَ) و اما آنکه داده شود  
(كِتَابًا وَرَاءَ ظَهْرٍ) نامه کردار او از پس پشت او از آن طرف نامه کردار او را در دست وی  
نهد و چنین کس (فَسَوْفَ يَدْعُو نَصْرًا) زود باشد که بخواند بجه نمائند که ملاکت و ایما گید یا مومنان و این  
کلمه هم طلب ملاکت است (وَيُضِلُّهُ مَعِينًا ۝) و در آید بآتش (وَإِنَّ كَانُ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا ۝)  
بدوستیکه این کس بوده است در میان کمان خود در دنیا شادمان و ناز از مال دنیای فانی و جاه  
نایاب او (إِنَّهُ ظَنَّ) بدوستیکه او گمان برده است (أَنَّهُ لَن يُخَوَّلَ) آنکه باز نگیرد بجه او را  
بهشت و حشر شود (بَلَىٰ ۝) آری او را بار گشت خواهد بود (إِنَّ رَبَّهُ كَانَ) بدوستیکه خدای او است  
(بِهِ نَصِيرًا) باحوال و اعمال او بینا پس او را فرو نخواهد گذاشت بلکه بر حشر خواهد آورد و جز او صرزی  
اعمال او بر نخواهد رسانید (فَلَا أَقْبِعُكَ مِنَ الشَّقِيقِ ۝) پس سوگند می خورم بشق و آن صمدی است که  
بعد از غروب آفتاب در افق مغرب دیده شود و غیبت آن علامت و وقت عشا است (فَنُفِّلُكَ) امام ملاکت  
و امام شافعی و امام احمد و امامین روح و نقول امام اعظم روح آن بیاضی است که بر عقب آن صمدت بر نماید  
و جمعی رسانند که آن بیاض غالب اصنامی شود بلکه ستره است از انقی بافتی (وَالْأَيْلُ وَمَا أَمْسَقَ ۝)  
و سوگند شب و آنچه جمع کند و بهشت بجه قسم هر چه بود یکی شب آنرا فرو بوشد (وَالْقَبْرُ إِذَا تَشَقَّى ۝)  
و سوگند به آنکه که کمال گردد و بر سر بدویت رسد (لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ ۝) که هر آینه شتاب بر مید  
و ملاقی شود عالی را بعد از حال مطابق وی باشید در شدت مراد مرگ است و شد آنکه روز قیامت  
دو اطن احوال آن یکی بعد از دیگری دیده شود و در تفصیر زاهدی آورده است که مراد تحویل نبی آدم از



حالی بحالی پس از لطفه بماند از آن مظهر و عظم و خلق آخر و همین دو لید و در ذبیح و صبی و غلام و شباب و کهل و شیخ تا آخر احوال (فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ) پس چیست آدمیان را که با وجود اینحال نمی گردند بجهادی و رسول هم و بر دژ جزا (وَإِنْ أَقْرَبَيْ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ) و چون خوانده می شود برایشان قرآن (لَا يُنْفَعُونَ) سجده نمی کنند برای تلاوت او و بعضی علما اینجا سجده کرده اند و چه طور در آخر سوره و ابهر برده رض اینجا سجده کردی و گفتی از بس ابوالقاسم هم اینجا سجده کرده ام این سجده سیزدهم است از سجدهات قرآن و صاحب فتوحات این سجده را سجده جمع گفته که بعد از استماع قرآن است و قرآن جامع باشد بر صفات متبر به و تقدیر پس داد سجده نکردن کمانه از جهت قصود دلیل و انقطاع صحبت است (بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا) بلکه آنانیکه بگردیده اند (يُكَذِّبُونَ) تکذیب می کنند مرغز آنرا و تدبیر نمی نمایند در آیات آن (وَاللَّهُ أَهْلُ بِمَأْيُوتُونَ) و الهی دانسته است آنچه بنگاه می دارند در دل خود از کفر و می پوشند از کینه مومنان (فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ) پس بجز کن ایشانرا عذاب الیم یعنی عذاب دردناک و ایراد بشارت برای تکم است (إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا) لیکن آنانیکه گردیده اند (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) و کرده اند کارهای ستوده (لَهُمْ أَجْرٌ) برایشان را است مزدی (غَيْرُ مَمْنُونٍ) آنانیکه ستوده و نابریده و منت نمانده

سورة البروج مکیه (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) و هی اثنتان و عشرون آیه

(وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ) و سوگند آسمان کند اند بر دجه است مراد برج اثناعشر است یا منازل قمر یا درای سموات (وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ) و سوگند بر زوده داده شده یعنی قیامت (وَشَاهِدٍ) و شاهد بگوای که اله است هر رومی بند و دیده اند (وَمَنْ يَنْهَؤُنَّ) و سوگند بگوای داده بر و کنده است و بقولی شایع پیغمبر مأم است و مشهود است وی اندیات به امت او است و مشهود است و دیگران باشد به حفظ اند و مشهود دینی آدم باشد به اعضا اند و مشهود آدمی و مشهود با قوال دیگر یا صحرا الاسود است و محتاج با عرفه و حضار آن مقام یار و زحر و ذبح گفته بخن یار و زجمع و نماز که از آن سخن دو دیار آدم هم و ذریت او یا همین هم داشت او یا ایام و نالی و عمل گفته گان در ایشان و بر هر تقدیر جواب قسم این است (أَقْتُلْ) اهلک شد و مومن گفته (أَصْحَابُ الْأَخْدُونِ) خداوندان شکافها و زبون و ایشان است بر حنان بوده از محاب زد نواس منی در زمان او ساعی بوده کاهن و شایسته که در ماک ماک بر و دی چون بن شجر و غمت و هدیه برض ماک رسانید که پذیر شده ام ضعف کلی بدوای من را دیانته \* نظم \*

دیدم اثر هر شمع تیره شود \* گوشتش وقت طعام خیره شود \*

نه زبان را جمال گو بانی \* نه تن خسته را توانائی \*

صلاح و رآن است که جوانی اعیان عاقل نیز فهم بمن سپاری تا آنچه دانسته ام بوی آموزم و بعد از من غانی باشد که امور ملک بوی منتظر تواند بود ملک را بسند و افتاد و بران سوال که مدعا داشت پسری سپرد و هر از روی ایستاد نام بر تعلیم وی پرداخت و دوی آن پسر بدین راهی و سبب بر احوال وی اطلاع یافت طریق رو بایست را بسندید و بدین راهب متعین شده خدا پرست گشت و روزی با برهنه آنکه از آن هر نعم می کرد بیامدی و باراهب صحبت داشتی تا مردی عاقل عالم کامل ستیاب الهی عوالت گشت فشار از دوی از نزد راهب بیرون آمد و بخانه خود می رفت از دای بر سر راه آمده بود و سر راه مردم فرو بسته و خلق از هر طرف چران مانده بودند چون آن جوان پیش آمده و اسم اعظم خوانده دست بر پشت از دایانید و گفت از راه برگرد و بمنزل خود باز و از دای بر رفت و خیر این جوان در شهر افتاد و قتی دیگر شبیری بر سر راه آمده و جوان صغی در گوش وی گفت و او نیز از سر راه در شد از باب حاجات و دوی بدان جوان آوردند و بدعی او مرادات هر محصل می شد تا حاجب ملک که نایب باشد بود و دوی آمده اهند عظمی دانا نمود جوان گفت اگر متابعت من کنی و سر مرا پی شیده داری چشم ترا روشن سازم حاجب عهد کرد و جوان او را بکبر شهادت تقصیر فرمود و عاقد نایب چشم او روشن شد حاجب با چشم روشن نزد ملک آمد و از افس از دوی تعجب گفت چشم تو چگونه بیکو شد گفت خدای مرا صحت بخشید ملک گفت خدای کیست حاجب گفت الله الذی لا اله الا هو ملک بطریق حیل گفت این تقصیر از که آموختی تا من هم به دیگر دم حاجب شفقی کرد بر اسلام ملک داشت قصه جوان در میان آورد ملک او را اطلبیده بر عقیده او اطلاع یافت و چند آنچه بدو عهد نمود جوان از دین برگشت و حکم شده او را بدو باغی سازید جمعی وی را ایست بجز بر دند و عاقد هر خرق شدند و او سلامت باز گشت خبر ملک رسید گروهی را نامزد کرد تا او را بر سر کوهی برند و بینند از آن جوان بر کوه رسیدند و عاقد بودی بر آمد و موکلان و از کوه در آنگاه دوی سالم بماند ملک فرمود تا او را در آتش آنگاه انداختند و یگران به سوختند و او را غری نرسید بود پس او را بر دوا در آید خنده و تیر باران کردند و هیچ نرسید و یکرنگه دید جوان گفت ای ملک بگردید خدای و اگر این هر آثاره رت از دی مشاهده کردی \* دیت \*

\* سبغ هر جز که بودیش هست \* و خمر عرچ و جودیش هست \*

ملک عناد و زپه گفت نمی خواهم مگر قتل تو جوان گفت اگر مراد تو این است تیزی رکمان نه و بگو نام  
 خدای این غلام و بیفتان تا بر من آید ملک چنان کرد تیر بر مقتل آید و جوان شش شهادت نوشید  
 و حضار آن مجلس جمیع یکبار گفتند آسمان بر هذا اللام ملک و غضب شده گفت تا چند جازین را  
 کوک کردند و در هر کوکی آتش آفرود خند و بر کناره کوهها نشسته هر کرامی آفرودندی می پرسیدندی اگر  
 بخدا گمیده بودندی می سوخته من سبحانه ایشان را گوید اصحاب الاخذ و یعنی اصحاب حفر با و کوهها در زمین  
 (النَّارِ ذَاتِ الْقُودِ) خداوندان آتش با هر چه آفرودند بهیضم (إِنَّهُمْ عَلَيْهِمْ قُودٌ) چون ایشان  
 بودند بر کناره آتش نشسته بنگان (وَهُمْ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ) و ملک و اصحاب او بر آنچه می کنند (بِالْقُودِ مَنِينٌ  
 شَهُودٌ) بگردید بنگان حاضران و سعادته کنندگان بودند (وَصَافَقُوا مِنْهُمْ) و انگار مکرند اصحاب اخذ و  
 از موسسان چیزی را (إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا) مگر آنکه بگویند (بِاللَّهِ تَعَزَّيْنَا بِخَدَائِهِ غَايَةً كُنْهَ) که از خدا  
 او باید ترسید (الْحَمْدُ لِلَّهِ) ستود که بر رحمت او امیدوار باید بود (الَّذِي لَهُ) آن خداوندی که مر  
 ار است (مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ) بادشاهی آسمانها و زمین (وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ)  
 و خدای هر چیز از افعال و اقوال مومن و کافر گواه است (إِنَّ الَّذِينَ) بد رحمتی آنکه (فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ  
 وَالْمُؤْمِنَاتِ) در فتنه افکند مردان و زنان گمیده را یعنی ایشان را عذاب کردند با آتش (ثُمَّ لَمْ يَتَّخِذُوا)  
 پس باز نگاشتند خدای و از کفر توبه نکردند (فَلَهُمْ عَذَابٌ جَهَنَّمَ) پس برای ایشان را است عذاب  
 دوزخ (وَلَهُمْ عَذَابُ النَّارِ) و در ایشان را است عذاب آتش سوزان آفروده اند که همان  
 آتش سوزان که از اخذ و یعنی از کوهها که دیر دیر از ارتفاع گرفت بر تله چهل ذراع و عاظمه کرد  
 بد ایشان و هر را بست (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا) مومنی آنکه گمیده اند (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ)  
 و کردند کارهای شایسته (لَهُمْ جَنَّاتُ نَجْوَى) مرا ایشان را است بوستانها که میرود (مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ)  
 از زیر شجار آن یا ساکن ایشان جوینا (ذَلِكَ الْقَوْفُ الْكَبِيرُ) آن است رستگاری بزرگ  
 که دنیا و مافیها در جنب آن خرد و مختصر است (إِنْ يَطَّشُّ نَبِّكُ) بد رحمتیکه کردن پروردگار تو (لَقَدْ يَدَّه)  
 بر آید خدمت است که آن را عذاب کفر گرفت مرگزد و بر نجات نیست (إِنَّهُ هُوَ يَبْدِيهِ) بد رحمتیکه  
 خدای او آشکارا کند بطش خود را کافران در دنیا (وَيُعِيدُهُ) و باز گرداند همان را برای ایشان در آخرت  
 و این نشان عدل است (وَهُوَ الْغَوَّورُ الْقُودُ) و دوست آمرزنده آمرزنده تو بر کند و دوست دارد و آرا  
 که فرمان بردار این علایت فضل است بعدل بگذارد و نابود سازد و بفضل نو از دافرازد \* قیت \*

ة فضل اذ دل نواز غمخواران \* و دل اوست بر سوز جاران \*

(ذوالعرش العجید) خداوند عرش باهک ملک بر رگو اورد ذات و مقامات افعال اعیانند (که ده آنچه خواهد) (هل انتك حديث الجنود) آیا آمد بر سخن لشکر یعنی برای تسلی تو بر فرستادیم جو دویست کتر که بر اندام بر و ن آمدند (قِرْعُونَ وَقَمُودَ) المومنون و قوم او نمود و قبیله شود آری این سخنان منزل شد و میگردان قول نگردد (بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا) بلکه آنانکه نگردیدند (فِي تَكْدِيبٍ) در باور ناداشتن آن (وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ) (خدا ای از درای ایشان عالم است بدیشان یعنی قدرت ابر ایشان مثل است و از دقت نتواند شد جهانی نیست که ایشان گمان برند و حق قرآن که سحر و شمع و کساست است (بَلِ هُوَ قُرْآنٌ عَجَبٌ) بلکه او قرآن شریف و بزرگ است نوشته شده (فِي لُوحٍ مَّخْفُوظٍ) در لوح محفوظ است از تبیر و تحریف و دستا کم آورده که لوح از دانه و رسیده است طول او از آسمان تا زمین و عرض او از مشرق تا مغرب و کنارهای او از یانت است و او در کنار فرشته است بر همین عرش و آن فرشته دانفت آن نیست صبحان الله ذی العرش العظيم

سورة الطارق مكية بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* وهي سبع عشرة آية

آورده اند که شبی حضرت رسالت بنا نمودم شدم به بدیامم خود ابو طالب ناگاه مشاهده رخسید و شعله آتش عظیم از دی ظاهر شد ابو طالب ترسید و گفت این چه جزا است حضرت پیغمبر هم فرمود که این ستاره است که دیوانه از آسمان می راند و نشانه است از قدرت الهی فی الحال بر کس هم نازل شده من سوره (وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ) و سوزگنده من آسمان و کواکب پیدا شوند به شب (وَمَا أَزِلُكَ مَا الطَّارِقُ) و چه جز ترا دانا گردانید الی که چیست طارق (النَّجْمُ الثَّاقِبُ) ستاره رخسید هر زمان چون شعله آتش جو آب قسم چیست (إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَّمْ يَسْمَعْ يَوْمَئِذٍ أَهْمًا) (لَمَّا عَلِيهَا حَافِظٌ) الا که بود و قیام است گمسان که قول و عمل او را نگاه می دارد و احصای نماید (فَلَمْ يَنْظُرِ الْإِنْسَانُ) پس باید که نظر کند آدمی چنانکه سبکه سبک است و حشر است باید که درنگد که در اصل ایجاد (مِمَّ خُلِقَ) از چه چیز آفریده شده (خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ ذَاقٍ) مخلوق گشته است از آبی زبخته شده و در رحم (يَخْرُجُ) آید که بیرون می آید (مِنْ بَيْنِ الثَّلَاجِ) از میان بشت مردان (وَلَقَرَأَيْبٍ) و استخوان های حیدر زبان (إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ) به دستیکه خدای بازگرداندن آن آب بهایی که از آن بیرون آمده است (لَقَادَرُ) بر آینه توانا است یا هر چه داند ایشان بعد از موت قادر است (يَوْمَ تَبْلُغُ

السَّوَابُ) روزی که آشکارا کرده شود دنیا باینچنین ظاهر گشته مخفیات خایه را تا طیب از غیبت آن منبریز گردد و یا فرائض اعمال را عرض کند چون روزی که غسل جنابت و وضو که کسی بر آن اطلاع ندارد آدمی بعلین او قادی بوده و نکرده یا پرده بردارد از کردارهای بندهای دینی و سوائی بر آن مترتب گردد \* بیت \*

• که پرده زردی کار بردارد \* • آن گیس که رسای دو عالم نشاند \*

و در آنوقت که پوشیده ناپیدا شود (فَمَّا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ) پس نیست انسان را هیچ توانائی در انقاص او تا طاب از خود باز دارد و نیاباری که بمدد گاردی او بلا مضاعف و مراعف گردد (وَالسَّمَاءُ ذَاتِ الرَّجْعِ) و سوا که آسمان بباران ببارد جعت یعنی رجعت می کند از هر روز و بانهی بآن موضع که از آنجا حرکت کرده (وَالْأَرْضُ ذَاتِ الصَّدْعِ) و زمین باشد گاف که اذان نبات و آب بیرون آید (إِنَّهُ لَقَوْلُ فَضْلٍ) بدست که قرآن بر آید سخنی است در حق و راحت حد اکنده همان حق و باطل (وَمَا هُوَ بِالْهَزِيلِ) و نیست او بازی و باطل و نوس و سخریه (إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا) بدستیکه معاندان قریش که می کنند که دنی و دارالدنوه جهت پیغمبر من هم این خرسبب فرود است بر فعل یعنی حق سبحانه ببرداد که کفار این که خواهند کرد (وَأَكِيدُ كَيْدًا) و جزای دهم که ایشان را با ستم و اج جزای مناسب آن (فَتَقَبَّلَ الْكَاْفِرِينَ) پس مهلت ده که فران را یعنی تنجیل کن در طلب هلاک ایشان (أَمْ لَهُمْ رُوَيْدًا) فرود گذار ایشان و الله که زمان یعنی بزودی هر هلاک خواهند شد حکم امثال مذکور است آیت فذل

صورة الاعلیٰ مکینه (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) و هی تسع مشراية

ع (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) (سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى) آنرا نیز کن نام پروردگار خود را که برتر است از آنجا که شریک دران و اطلاق آن بر غیر حق سبحانه و گفته اند اسم صله است و معنی آنکه بپای بستی آفریدگار خود را و از هر وقتیکه نشاید او را تنزیه کن با گوئی همان ربی الاعلی و برتر است که چون آیت نازل شد حضرت رسول الله عم فرمود اجعلوا فی سجدکم (اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ نَفْسِي) آن خدای که بیا فرید هر چیز را پس راحت که در حق نهریک را با که عطف فرمود آنچه آنرا در کار بود آدمی را بیاید و راحت کرد اعضا و اجزای او و ابر قانین کاست (وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى) آن خدای که نهد بر کرد و زیهارا پس راه نمود بطریق اکنساب آن با مقدر سافت منافع را بدیست فرمود با استخراج آنها بانه در مدت کث موله در رحم زاده را راه نمود به بیرون آمدن (وَالَّذِي أَخْرَجَ النَّبُوْهِي) آن خدای که بیرون آورد و از دنیا

گیاہ ہر گاہ را یعنی بر دہانہ چری را کہ چہار بیان پھر نہ (فَجَعَلَهُ فِتْنَةً أَخَوِي) پس ساحت  
آن گیاہ است را بعد از ستری او خشک ہر مردہ سیاہ و قیرہ محتمان از بخمون این آیت  
فہم کردہ اند کہ ہر گاہ مستعان دنیا است گدہ بر اول تازہ و سیراب و سترہ و خرم مانند اما اندک  
دقی را بسبب ہوب یاد خزان حوادث تیرہ ولی طراوت خواہ بود

قطعه

اگر پر خورم و تازہ است گلشن دنیا \* ولی بہ نکتہ با خزان نمی آرد

بگردد خورد و خرم فخر ز جای مرو \* کہ خوان صرخ بکارہ نان نمی آرد

آوردہ اند کہ چون جبرئیل عم بآتی یا سورہ نازل شدی و بخواندی حضرت رسالت پناہ عم همان را  
خواندن آعا فرمودی و ہنوز جبرئیل عم باخبر نہ سیدہ کہ آن حضرت عم از اول تلاوت کردی بسبب  
آنکہ سہادہ فراموشش کند حق سبحانہ آیت فرستاد کہ (سَنَقِرُ ثَنَّاكَ) زدہ باشد کہ بر تو خوانیم قرآن را یعنی  
جبرئیل عم با مر ما بر تو خواند (وَلَا تَنسَى) پس تو فراموش کنی آن را از قوت حظی کہ بر تو ازانی  
داشتہ ایم با آنکہ تو امی حافظ این ہر سورہ و آیات مت بہ نشانی دیگر باشد بر رسالت تو درین آیت  
بشارت است مر آن حضرت عم را کہ ہر چہ بر تو خوانیم فراموشش نخواہی کرد کہ جبرئیل عم بہ فرمان  
ما در رس تو خواہ بود چنانکہ در اخبار آمدہ کہ یا ہر رمضان مبارک در ہر سالی نازل شدی و قرآن یا پیغمبر عم  
تلاوت نمودی و در سال آخر آنحضرت عم از دنیا عادت فرمود و دوبت آمد و قرآن را تلاوت  
کردہ آنحضرت عم با محاب رض دہل خود فرمود کہ اجام نہ دیک است کہ درین ماہ رمضان جبرئیل عم  
دو نوبت آمدہ و قرآن را ختم کردیم و ہر ل یک نوبت نازل می شد ہمچنان بود کہ آنحضرت عم  
فرمود (إِنَّمَا شَاءَ اللَّهُ ط) مگر آنچہ خواہ کہ فراموش کنی بران در کہ تلاوت او منسوخ گردد و حق سبحانہ  
از مصحف و حدور فراموگند (إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ) و سیکہ نہ ای و اندہ آشکار از احوال خلق (وَمَا يَخْفَى) \*  
آنچہ پنهان است از انوار ایشان (وَنُفِثَتْ لَكَ اللَّيْسُورَى) و آسان گردانیم و توفیق و ہدایت را برای  
سہولک طریق آن در حفظ و جمیع بارہ ما ہم ترا بہ شریعت آن (فَذِكْرَانِ نَفَعْتَ الذِّكْرَى) \*  
پس ہند و ہر قرآن مددستیکہ سود دارد ہند دادن مومنان را و گفتہ اند اگر سود کند و اگر گند یعنی  
ہند دادن فرو گندہ اگر کسی بدان مستمع شود و اگر نہ شود

بہت

من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم \* تو خواہ از سخنم نہ گیر و خواہ نال

(سَيَذَكِّرُكَ مِنَ الْخُشَى) زدہ باشد کہ ہند پذیرد کسیکہ بہر سہ از ندای (وَيَتَجَنَّبُهَا الْاَشْفَى) و ہلوتہی

کند از مواظبت بد نجات ترن یعنی کار که از فاحش شغلی نترست (الَّذِي يُصَلِّيُ النَّارَ الْكُبْرَى) آیه  
 و آید تا تن بر نگر یعنی در آتش و در کُجبه که آتش آن از آتش در کات و دیگر ترس و زنده  
 است و در حدیث آمده که این آتش شباهتی آتش دنیا جزی است از هفتاد جز آتش جهنم  
 و گفته اند نار کبری در طبقه سفلی است که جای آل فرعون و منافقان و منکران مائده عیسی م باشد  
 و نار صغری در طبقه علیا که جای گنہگاران است مصطفی عم است (ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى) (بسم  
 آن بد نجات ترین نمرود و در آن نار کبری تابناک و زنده باشد زندگی که از آن راحت باید (قَدْ أَفْلَحَ  
 مَنْ تَزَكَّى) (بدرستی که در ستیزه گاری یافت آنکه پاک شد از گنہ و معیبت (وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى) (•)  
 و یاد کرد و نام پروردگار خود را بد و زبان خود پس نماز گزار و ذکر ثناء اسلام است یاد و ستیزه گار  
 شد که طهارت کرد و دیگر اصرام گفت و نماز بخواند و کوزه فطرد او و دیگر پیرمید گفت و نماز  
 عبد گزار (بَلْ تُؤْخِرُونَ النَّجْوَ الذُّنْيَا) بلکه شما بر گنہ زنده گانی و بنار اخطاب با اهل شنادت  
 است که بد بنا مشغول شد کار آخرت نمی سازد (وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى) (•) و آخرت بهتر است  
 و پاینده تر (إِنْ هَذَا إِلَّا الصُّخْفُ الْأَوَّلَى) (•) و در ستیزه این سخن در صحیفهای پیشین است  
 یعنی کتب محمد بنی که قبل از قرآن نازل شده (صُحُفٌ ابْرَاهِيمَ وَمُوسَى) (•) در صحیفهای ابراهیم  
 که است است و در صحیف موسی عم یعنی الواح

سورۃ الغاشية مکیه (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) (•) و هی ست و عشرون آیه  
 (هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ) (•) بدرستی که آمد تو خبر پوشیده که قیامت است داد و بوشه نمانی را  
 بر احوال یعنی هیبت او بر سر را فر دگیر (وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ) (•) و پیا آن روز ترسناک  
 بود و خوار یعنی اهل آن و دیهاذلیل باشند ولی مقتدر (عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ) (•) عمل کند و رنج کشنده و ران  
 عمل یعنی در زغبان عملی کند که از آن رنج ایشان رسد مثل کشیدن سلسله ای آتشین و غرض نمودن  
 در آتش و معود در هو طر عتاب و دوزخ (تَصْلَى نَارًا حَامِيَةً) (•) در آرد و ده شوند در آتش بنهایت  
 گرمی رسیده و خاص بفتح نا خواند یعنی در آید بدان آتش (تَتَقَلَّى مِنْ عَيْنٍ أَنِيَّةٍ) (•) آت میده  
 شوند یعنی بوقت غلبه آتش بیات ماند ایشان را از مشر آتلی معایت گرم و گفته اند از آن روز که  
 آتش آفریده شده این آب را می جوشاند (لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ) نیست مرد و زغبان را خوردنی (إِلَّا مِمَّنْ  
 ضَرَبَ لَهَا) (•) اگر از ضرباع و آن گیاهی است از ناک چون ترا شد عرب آن را مشرق گویند و شیران

دشمنان بیان خوانند و چون خشک شود ضریع نمایند و هیچ دانه گرد آن نگردد و در آخرت شجره نادی  
 بود بشکل آن آرد و نه اند که ابو جهل چون این آیت شنید گفت چه شد ضریع ما از فریه نماید که چنانچه  
 بشران ما آیت آمد که (لَا يَسْمَعُونَ وَلَا يَنْفَعُهُمْ مِنْ جُوعٍ) فریه نمی کند ضریع و در رخ کسی را  
 و دفع نمی کند گرسنگی را یعنی مقصود از طعام یکی ازین دو امر است و هیچ کدام دست نمی دهد (وَجُودُ  
 يَوْمَئِذٍ نَاعَةٌ) (و) و بهادران روز نازده باشد اثر نعمت بردهید یعنی او باب و جوه مستقیم و فریه  
 باشد (لَا يَنْفَعُهُمْ رَاضِيَةٌ) (و) عمل خود را پسندانده یعنی پسند نه کاری را که کرده باشند و راضی شوند  
 از عمل خود چون ثواب آن را بپسند (فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ) (و) در بهشت بلند قدر باشد (لَا تَسْمَعُ) (و) نشنود  
 نه اند و جوه یا نوشوی ای مخاطب (فِيهَا لَا غِيَةَ) (و) در آن بهشت عالی سخن میوه و کلام بهشتیان  
 (و) ذکر و حکمت باشد (فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ) (و) در آن بهشت چشمه روان بود که آب آن منقطع نگردد  
 (فِيهَا سُرُورٌ مَرُوقَةٌ) (و) در آن بهشت تجمهای باشد بر داشته بود اصل آن از در مکه بر سر به دور و یا قوت  
 در عالم گفته که مرفوع باشد در هوا و چون صاعقه خواهد که بر دی نشیند بر زمین فرود آید و چون بران قرار گیرد  
 باز مرفوع گشته به وضع خود رود (وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ) (و) در آن جنت کوزه های دسته و نوله  
 نماده پیش بهشتیان (وَلَمَّارِقٌ مَصْفُوفَةٌ) (و) باشد مانند برهمه دیگر (وَزَايِبٌ مَّهْبُوثَةٌ) (و) در شما  
 بسترده امام زاهد که چون کفار لفظ سر مرفوعه شنیدند بایکدی گفتند این خود نشاید  
 و اگر واقع پس بلال و خباب و اسامال ایشان را که افتاد پس وقت نماید تا بر بالای آن تحت  
 باشد و نه و بسی فرصت باید تا اذان بلند می فرود آید آیت آمد (أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ  
 خُلِقَتْ) (و) آیه ای بگمراهان بدانند که بهشتی که بهشت را آفریده شده است یعنی بآن هر باشد می  
 و برزدگی برشته سخنر گوئی می شود تا بر آید و فرود آید پس چرا از تحت بهشت متعجب می شوند که  
 در فرمان بهشتی باشد و گفته اند که خلقت بشران دال است بر کمال قدرت و حسن تدبیر و عالم حکمت  
 خالق عالم چه بزرگ است با در کران بر باید و منتها است همه را فرمان برده و قانع است از هر گناه ما بچرد  
 و متعجب است در نشانی شکبیائی و زد و بدین جهت است که بیابانی بی آب قطع کند و هر چه مطاوب است  
 از حیزان مثل نسل و حمل و شیر و لحم و رکوب همه را از حاصل است پیر و می قدس سره فرموده \* رباعی \*

\* بر خوان افلا یظنر تادرت فایینی \* \* یک و ده بشنید نگر تا منع نه ایینی \*

\* در نادر خوی قانع در بار کسی راضی \* \* این وصف اگر حقی در اهل مضافینی \*



در بیان آورده که مخاطب عرب اند اکثر ایشان اهل یازده باشد و اهل ایشان شتر است و هرگز  
 نمی نگردد جز آسمان و زمین و کوه نمی بینند لاجرم بعد از ذکر شتر می فرماید (وَالْإِلَهِ السَّمَاءِ كَيْفَ  
 رُبَعَتْ قُلْ) و آیینی نگردد با آسمان که به حکمت ما چگونگی برداشته شده است بی معنی (وَالْإِلَهِ الْجِبَالِ  
 كَيْفَ قُصِبَتْ قُلْ) و آیینی نمی کند بگویند که بقدرت ما چگونگی نهاده شده است بر زمین و سنجیم شده  
 (وَالْإِلَهِ الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ قُلْ) و آیینی نگردد بر زمین که چگونگی نهاده شده است با حای آدم خلق باشد  
 (فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنتَ مُذَكِّرٌ) پس بگوئی ایشانرا بعد از نظر در دلائل قدرت جز این نیست که تو بندگان دهی  
 هر کس را (لَسْتُ عَلَيْهِمْ بِمُضَيِّطٍ) نیستی تو بر ایشان مسلط تا اگر اهل کنی بر ایمان و آیت قنال این  
 آیت را نسخ کرده (الْأَمْنُ تَوَلَّى وَكَفَرَ) لیکن هر که روی گرداند بعد از تذکر و نگرود و حق را پیوسته  
 (فَيَعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ) پس عذاب کبیر (پس عذاب کدی عذاب او را برزگتر یعنی عذاب آخرت بر دنیا  
 به قسط و اسر و قتل معذب بودند (إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ) بدو مستقیم بدو می آید است یعنی محرابی ما باز گشت ایشان  
 است (ثُمَّ إِنَّ إِلَيْنَا جِثَابَهُمْ) پس تحقیق بر ما است حساب ایشان در محشر

سورة العنكبوت (يَسْمِعُ اللَّهُ الرَّخَدْنَ الرَّحِيمِ) وهي ثلثون آية

(وَالْعَنْكَبُوتُ) سوگند به صبح که وقت مناجات و دستان است یا بناز صبح که آرام جان به لا بان است  
 و بقولی مراد از صبح روز اول محرم است که سال از منتهی شود یا اول ذی الحجه که لیالی هجده مقرر  
 حد است یا مراد آنکه که حج مکبمان است یا صبح روز عرفه که وظایف دعا دنیا را حایان در آن است  
 یا صغیره دم روز عید که روز قربان است یا اول صبح قیامت که روز دیوان دایان است و در بیان گوید  
 که اثر است بالفجر آب از اصابع مبارک حضرت رسالت پناه هم و گفته اند الفجر سیاه از  
 حیوان و منابع یا الفجر رانقه از منخره صالح هم یا الفجر ر آب از حجر موسی هم یا الفجر ر سطر از سمح  
 یاروان شدن اشک مذ است از دیده عاصیان (وَلَيْلٍ عَشْرٍ) و سوگند به شب یعنی ده ذی الحجه که  
 هر روز در آن است یا ده اول محرم که عاشورا اذان است یا ده آخر رمضان که شب قدر تعبیه و دواست  
 یا ده میانه شعبان که شب برات از دواست (وَالشَّفْعَ وَالْوَتْرَ) و سوگند به شفع و و ت و دواست  
 تضاد و صاف و مخلوق است چون عز و ذل و قدرت و عجز و علم و جهل و قوت و ضعف و موت و حیات  
 و از و ترا افراد صفات الهی چون عز و ذل و قدرت و عجز و علم و جهل و قوت و ضعف و حیات  
 بی موت یا شفع خلق اند که درین کل شیء طاعتنا و جهن و فرد غایق قل هو الله احد و بقول بعضی جفت و غایق

حاضران و اهلک بایرج و تقیارات یاناز عینج و ش میاد رجات همان و در کات نیران یار و ز نحر و عرفه  
 یا سجده بن که و دینه زادها الله شرفا و مسجده اقصی یا جیلین مناد مرده و بیت الاحرام (وَأَلْبِلْهُ أَنْ يُبَازِرَكَ)  
 و سه گد شب آمد بجا که بگذرد و بخت شب قدر و در عین المعانی گفته که شب مزد الله و اصبح آن احدت که عام  
 گیر نه (هَلْ فِي ذَاكَ) آیا هست درین سو گند که باز گردم (قَسَمُ الَّذِي فِي حِجْرِهِ) سو گند بسندید و مرده اوند  
 عفا را تا اعتبار کند و اوند که سو گندی است محقق و موکد جوابش اینک خدا بخواهیم گرد کند بان را  
 (أَلَمْ تَوَكِّفْ فَعَلْ رَبِّكَ) آیا ندیدی و نه انستی که چه کردی و در دکار تو (بَعْدَ ذَلِكَ) بقوم عاد (إِذْ مُمْ) یعنی  
 این عاد اولی را داین و اعدین ارم می گفتند و ارم نام جد ایشان است به عاد بر عوص بوده و او  
 بر ارم دارم بر مقام بن نوح عم و گفته اند ارم نام بلده ایشان است و برین تقدیر مراد اهل  
 ارم باشد پس عاد بانرا صفت می کند که (ذَاتِ الْعِمَادِ) خداوند خانه های بزرگ یا اهل غیبهها و خفاها  
 (الَّتِي لَمْ يَخْلُقْ) آن قبیله که آفریده نشده (مِثْلَهَا) مانند ایشان در داری قد و بزرگ جسد  
 (فِي الْبِلَادِ) در شهرها و اشهر آن است که ارم نام بلده عاد یا ناحت و ذات العمد صفت او  
 احدت یعنی شهر ارم خداوند های بزرگ احدت چنان بنای که مثل او در هر بلاد نبوده و قصه آن بر حیلان  
 اجمال آن احدت که عبدالله بن عباس بطالب شتر گم شده و در صحرای عدن می گشت و در بیابانی شهری  
 رسید که باره دی حکم داشت و حوالی آن قصور و ببار و وعده الله مایه آنکه کسی را بنده و احوال  
 شتر خود را بر سه بدره صادر آمد و دی دید هر دو مهر و مهر عیش مکمل یحوا هر قیمنی دهیج کس آنجا نیافت  
 منجبر شده و چون شتر در آمد جرنش بیفزود و به قصر آمد و دید بر ستونهای زبرجد و یاقوت بنا کرده خشتی از زرد  
 و خشتی از نقره و درختها بر همین و نیر و بجای سنگ و بره مرده های آبدار ریخته و در حوالی بر تهری  
 آهای و دان بردی آن کوکود درعان و درختان بسیار تنهای آن از زرد و برگها از زبرجد و مشکوفها  
 از سم با خود گفت هذه الجنة التي وعد بها المتقون **مصروع** اسم به منزل بهشت این به مقام  
 است اینجا پس قدری ازان جواهر برداشت و در بهشت بر سر زمین باز آمد مردمان آن که هر را دو  
 دست او بدیند چهل بر یافتن گنجی کرده این قصه در زبان های مردم ادب و ناعدی که حال او معادیر که در آنوقت  
 حاکم شام بود اعظم کرد و معادیر ویرا طلبید و تمام حکایت ازال تا آخر اسماع فرمود پس او را در مجلس  
 بنشاند و گلب الامبار را طلبید و پر حید کرد و دنیا شهری است که بانی او از زرد نقره باشد و درختان او مکمل  
 بجواهر کعب گفت آدمی شهری است که ختی همچنان او را در قرآن یاد کرده که لم یخلق مثلها فی البلاد **بیت**



من مرابز رگ داشت و بنا بر این گرامه فرمود (وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ) و اما چون او را با آزمایش و  
 و صفی (فَقَدْ عَلِمَهُ لَمْ يَرَهُ) پس بتنگ بست و بدو روزی آورد (فَيَقُولُ رَبِّي أَهْلَانِ) پس گوید آری کاه  
 من خوار گرد مرا که مراست خود را بنوا انگری و انداخت و امانت خود را بدی و این از قصه و نظر  
 قات فهم است چه آسایش و روی منی بجه و آرام و و ایشان قزون از حد است \* بیت \*  
 ای دل اگر بدیده تحقیق باز گری \* و و بشی اغیار کنی بر نوا انگری \*  
 (كَلَّا) نه آن جهان است که گمان برده اند کافران بیکه که است بطاعت است و ذات به مصیبت ان  
 اگر کم عذابه انکم و بداند که من نه شمارا بقتل و تنگه منی امانت می کنم (بَلَى لَا تَكَرَّضُونَ الَّتِي هُمْ)  
 بل امانت شما من است که گرامی نمی دارد بدیتم را و نفع نمی دهد ایشان را (وَلَا تَعَاذُونَ  
 عَلَى طَعَامِ الْمُسْكِينِ) و غریب منی کنید بیکه بگردان دادن طعام به و بشی (وَنَاكُلُونَ التَّرَائِفَ  
 أَكَلًا لَعَالًا) و می خورد مال سیراث را خوردن سخت و بسیار یعنی جمع می کند میان حلال و حرام و زنان  
 و کودکان را سیراث نمی دهد و بهرای ایشان را خود می خورد (وَتَجْعَلُونَ الْعَالَ حَبًّا جَبًّا) و دوست  
 می دارید مال را و دوستی فراوان با هر من و شره (كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا) و خاک را چون شکسته  
 شود زمین شکسته منی پاره پاره گردد (وَجَاءَ رَبُّكَ) و بیاید آیات قدرت و آثار بهیت پروردگار خویش  
 ظاهر شود (وَالْمَلِكُ صَفًّا صَفًّا) و بیاید فرشتگان بهر مدح و شریفی پس از منی بحسب منازل و مراتب  
 خود در نفسیر امام ابوالقاسم رح مذکور است که اهل آسمانی طایفه منی باشند (وَحَبِيبٌ يُؤْمِنُ بِهِنْمِ) و  
 و آورده شود آن روز بهنم را و در خاست که بختا و از نام باشد مرد و زرخ و او به تا و از فرشته بهر  
 نامی جمع شده می کشند و دوزخ از خشم که روان می جوشد و می خروشد بآهت آند و بر چوب عرض  
 به آند و در آن محل هیچ ملک مغرب و پیغمبر مرسل نماند الا که از حول و بهیت برانورد آید و می گوید  
 یارب نفسی نفسی و حضرت ماعوم می فرماید که باب اسمی اسمی و جهنم می گوید مالی و مالک با محمد را  
 با من و مرا با تو چکار حق جدی مرا با تو حرام گردانیده است (يَوْمَئِذٍ يَبْعَثُ اللَّهُ الْنَّاسَ) آن روز بپاد کند  
 انسان گمانان خود را بپاد گیرد و آید و شود از قنات اعمال خویش (وَأَنبَى لَهُ الذِّكْرَى) و بگوید باشد  
 مراد را سمعت یاد کردن بپاد کردن بر محال نه کرد دنیا باشد نه حق و چون نه بدیده که فتن سود منی دارد  
 اند و منی حسرت (يَقُولُ يَا لَيْتَنِي) گوید ای کاش منی (قَدَّمْتُ لِحَاجَتِي) پیش من فرستادم عمل  
 جبری برای زندگانی من و این عالم (يَوْمَئِذٍ يَبْعَثُ اللَّهُ الْنَّاسَ) پس آن روز خدا بپاد کند کسی را (هَذَا يَوْمُ أَجْدَلِكُمْ)

بمثل هذا اب نه ای پیچ یکی از مردانی (وَلَا يَتَوَقَّعُونَ أَنَّا قَدْ أَخَذْنَا) و نه بکنند بسلاطین و اطفال هیچ کسی را  
 ناسد بند کردن نه ای پیچ کسی بی کسی قادر بود برضاب کردن و عقیدت با غیر کسی و ادوان روزی بر آنکه  
 در آن مرطوب ای و باشد و گوید نه ای و در دنیا نزد یک مرگ با موسی که (يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ائِ  
 نَفْسِ آوَامِ كَرَفَرِيذِ كَرَمِ شَاكِرِ بُوْدِي وَ رَحْمَتِ وَ صَابِرِ بُوْدِي وَ رَحْمَتِ (ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ) باز گرد دنیا  
 پس دی موصوفه و در گذار خود (رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً) و در حالی که پسه کشته آنچه بوده اند پسنیده نزد یک  
 نه ای و چون روز قیامت شود گوید (فَإِن خُلِّيَ فِي عِبَادِي) پس در آئی در زمره بنده گان شایسته من (وَأَدْخُلْنِي  
 جَنَّاتِي) و در آئی در بهشت من منزه و از جهنم است باز مره مغربان و نزد یگان و خاصان حضرت من

سورة البلد مکیه (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) و هی مشروران آیه

۱۴

لَا أَقِيمُ فِي هَذَا الْبَلَدِ) سو گند مبعوضم بدین شهر یعنی مکه منظره (وَأَنْتَ حِلٌّ فِي هَذَا الْبَلَدِ) و حال  
 آنکه تو فرود آید بدین شهر تا آنکه مکه موضع امن و مناب خالق و محل حیر و مکان بیت الحرام است قسم را  
 عقیدت با حق محول حضرت رسالت پناه هم در و نامعلوم شود که شرف مکان بکین است \* قطعه \*

ای که در از یمن قدم تو صد شرف \* وی مرده و از مقدم پاک تو صد صفاه

\* بطما ز نور طلعت نویافته فروغ \* \* بشر ب ز خاک بای تو بار و نبق و دعا \*

نه اند تو جلای من شهر که یعنی هر دو خواهی از قنار و آنچه بر دیگران حرام است یک صحت بر تو طلال  
 ای بود این ده است بفتح مکه و قتل بعضی و در این از قبیل سبق نزول حکم است بر فعل (وَأُولَئِكَ  
 نَأْوَدُكَ) و سو گند پند ریخته بآدم با ابراهیم هم و آنچه زاده است یعنی ذویت با محمد است هم و گفته اند  
 له محمد است هم و ماو له است از حق سبحانه قسم بادمی که بحیرت خود دیامت او جواب قسم اینک  
 لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْدِيرٍ که آفریده ایم آدمی را در سخی و رنج یعنی آنچه بوقت ولادت  
 ضاع و نظام و معاش و حیات و موت و دیرب و خالق کرده ابو الاشعثین را در غایت قوت و  
 زنت از چنان بودی که ادی زیر بای نهادی و ده تا و را و ا یک شیه ندی از بیم باره پاره شدی و از تیر  
 های او و در دن نهادی داد دوی کردی که کسی را بر من دست و دست و بهوسته پیغمبر هم و اجفنا  
 کردی من سبحانه فرمود که (الْحَسْبُ أَنْ لَنْ يَقْدَرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ) آید اند او را به اشعثین آنکه قادر نشود  
 بر کسی که از او انتقام پیغمبر من بکشد (يَقُولُ أَهْلَكَ مَا لَا يُدْرِي) می گوید که ضایع کردم و ده او است  
 پیغمبر مال بسیار چه رنوت بر مردم دادی پیغمبر هم را بیا زاده (الْحَسْبُ أَنْ لَمْ يَزِدْ أَحَدٌ) آید

می بیند و آنکه بعد از اسطوره ای که در وقت نشت کردن او تا از سوالی که از او پرسید می گویند چنانچه این  
و بر او دیده و بر آن نفع مجازات خواهد فرمود (لَنْ نَجْعَلَ لَهُ عِيقًا) آری از او پرسید و می دانند چنانچه که  
به آن بیند (وَلَسْنَا نَرْتَقِبُ) از زمانی که بدان سخن می گوید و در لب که در این او را می پوشد و بر لطف  
و اکل و شرب عادت او می نماید (وَهُدًى نَبَاهُ النُّجْدَيْنِ) و نمودیم و بر او راه پستان نامه از دل و دستان  
در آن جعبه بشیر خوردن است تعال خود یاد و نمودیم و راه حق و باطل باز از دل کتاب و از سطل  
و سطل (فَلَا أَفْتَحُ الْعَقَبَةَ) پس نگذاشت از عقبه یعنی نه کشید و در مخالفت نفس و هوا عقیده مشایخ  
است که به کرد مجاهد با نفس و شیطان بر رفتن سبب که به تنب و تکلف بر عقبه بالا رود و محصل سخن  
آن است که چراغی که در عادت به سیر بر هم نفع کرد در اتمام عقیده بگرد تا آنکه صرف کند و در راه حق (وَمَا  
أَنْزَلْنَاكَ إِلَّا الْغَيْبُ) و چه دانی تو که چیست عقیده یعنی سبب گد شتر بر آن (لَنْ رَقَبَةٍ) و نماند ن گردنی  
از بندگی یعنی به کردن در ضمن مکانب (أَوْ الْطَعَامُ) یا خوردن طعام (فِي يَوْمٍ مِنْهُمْ) یعنی در روزی  
در روز یک با گر سنگی بود یعنی در وقتیکه طعام به نشوای پخته اند و بخورند (بَيْتِمْ مَادَّ الْمُقَرَّبَةَ) یعنی و اگر  
نه او نه فرات باشد یعنی با طعام خویشی دارد (أَوْ مِنْكُمْ) یا مسکینی و اگر نه خاک بود  
یعنی پهلو از فقر بر خاک نهاده باشد و این گنایت است از اعتیاج و تنگدستی و در نامه گوی و این چنین  
کس خیال نموده است یادام دارد یا دیدی مالی خواستار یا غریبی دور از دیار (ثُمَّ كَانِ) پس باشد  
این آزادکننده با طعام دهنده (مِنْ الَّذِينَ أُوتُوا) از آنکه ایمان آورده اند چه قول هر خیرات بشیر  
ایمان است (وَتَوَاصَوْا بِالْحَيْرِ) و وصیت کرده اند یکدیگر را در است کبریا بر طاعت و باز وصیت و  
یاد و نصرت دین الهی بر انواع شقت (وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ) و وصیت نموده اند به بخشایش و  
مهربانی بر بنده گان خدای (أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمُؤْمِنَةِ) آن کرده مومنان صابر مهربان اصحاب دست راست  
اند که از جانب برین عرض به بهشت رفته اند یا خدا و برکت اند (وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَبَاطُهَا) و آنکه  
بگرویده اند بنشینان یعنی به لال نصیب کرده بر حق از کتاب و صحبت (هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ) ایشان  
اصحاب دست چپ اند که ایشان از جانب چپ عرض به فرخ بر نه بایشان اهل شامت و یکجاست اند  
(عَالِيَهُمْ نَارٌ مُؤَصَّدَةٌ) و بر ایشان است در روز آتش پاشیده یعنی سران و در که در آنجا صندل  
باشد بطریق پود شده و مضروب زخم که در وجه به آن در آید و دوی از آن بیرون آید  
صورة الشمس امیکه (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) و هي خمس خبر آینه

(وَالْأَشْمَلُ وَضَحُّهَا) سوزگند بافتن وی چون بلند گردد و موضع جاست رسد (وَالْقَهْرُ إِذَا ظَلَمَهَا) ویاه چون از بی رود آفتاب و اینست پس از آن غروب کند در لیلۃ الهمال یا طالع او نالی غروب شمس باشد در لیلۃ القه (وَالْأَنْهَارُ إِذَا جَلَّتْهَا) و سوزگند بر روز چون روشن کند زمین را یا بر دایره رنگ و تیرگی شب را (وَاللَّيْلُ إِذَا بَغَّضَهَا) و بشب چون پوشند آفاق و یا خورشید یعنی صورت او را (وَالسَّمَاءُ وَمَا بَيْنَهَا) و سوزگند با آسمان و کسی که او را بنا کرده است (وَالْأَرْضُ وَمَا طَحَّهَا) و زمین و کسی که او را گسترده است (وَالنَّفْسُ وَمَا سَوَّاهَا) و سوزگند نفس آدم عم و سبیکه نوری اعضای او فرموده است (فَأَلْهَمَهَا) پس الهام داده و اعلام نموده مر آن نفس را (فَجَوَّزَهَا) در دغ و ناپاکی و بی باکی او (وَتَقَوَّيَهَا) و پیر و پیرکاری و بکار و کاری و فرمان بر واری او را یعنی بیان کرده در روشن غم و تعلیم داده اند جواب قسم چیست (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا) بدستیکه رسد بکار شد هر که پاک کرد نفس خود را از آلودگی و ناس و زانی و ناپاکی و ناسوداد او را با انواع و اجناس فضائل (وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا) و بدستیکه بی بهره ماند هر که گم کرد نفس خود را الفسق و جهالت یا گم ساخت خرد و مرتبه او را بخصیت و ضلالت و این هم باین روایت کرده است که حضرت و سالت بپناه عم نزدیک ملاقات این آت فرمودی که اللهم آت نفسی تنوینا و زکات است خیر من زکات دانت و لیها و مولیها محققان بر آنند که زکات نفس موجب تصفیه دل است هرگاه که نفس از شوائب هوا مازکی شود فی الحال دل از لوث تعلق با مادی مصفا گردد \* بیت \*

\* تا نفس میر از مایه نباشد \* دل آینه نور الهی نشود \*

(كَذِبَتْ تَمُودُ بَطْغُوهَا) کذیب گردند قبیله تمود و بسبب ظفیان خود مر صالح را عم (إِذَا انْبَعَثَ أَشْقَاهَا) بهیچم که بر غایت بد بخت ترین آن قبیله که شد او من سالت بود یا جمعی بعد از نافر و قصه آن (فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ) پس گفت مر ایشان را فرستاده خدای یعنی صالح علی نبی و علیه السلام (تَبَاؤُهَا اللَّهُ وَصَفَّيْهَا) و ست بد او بد نافر خدای را و گردید مشرب او را یعنی آبی کمی آت مدد و نوبت خود نافر آب بشمارد و بناید (فَكَذَّبُوهُ فَتَقَرَّبُوهَا) پس بکذیب گردند صالح را عم در نزول خدای پس بی کردند نافر را (فَقَدَّمْتُمْ عَلَيْهِم رِيْهَم) پس هلاکت یکبارگی فرستاد بر ایشان بد و در و گار ایشان (بِذُنْبِهِمْ فَسَوَّاهَا) بسبب گناه ایشان پس بگن کرد آن و مدد را بر هر نافر و گار کرد که ایشان نبردند (وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا) و تیر سوزند ای مافیت هلاکت را یعنی هر راه ناک کرد و تیر سوزید از بخت آن در کس را بد دست و ثبغات را بر و راه بی

صورة واللیل مکینه وهی (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) اجدی و مشرور و ایله  
 (وَالْقَلْبِ اِذَا يَفْعَلُ) سوگند بشب چون پر شده عالم را به غلامت خویش (وَالنَّهَارِ اِذَا تَجَالَى) سوگند  
 بروز چون روشن شود غلامت شب را از اهل کزاد (وَمَا خَلَقَ الذَّكْرَ وَالْأُنثَى) سوگند  
 بکسیکه یار و یار و ماده را یعنی آدم و حوا را هم باند کرد و منبت از جمیع حیوانات جواب قسم این است  
 (اِنَّ صَعْيَكُمْ لَشَتَّى) بدو صغیر که برای سحر شاد و اور کردار نهر آید برانگنده است یعنی مختلف افتاده  
 مناسب همان بعضی را ثواب و کرامت و جمعی را عتاب و عتاب پس بیان اعمال مختلف و پاداش  
 آن می کند و می فرماید (فَاَمَّا مَنْ اَعْطَى) پس اما هر که بداد مال خود را در راه خدا می (وَاتَّقَى) و  
 پرهیز کرد از شهوات (وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى) و تصدیق نمود دگر بیکوتر آنکه لا اله الا الله محمد رسول  
 الله است یا در عوض و اگر دانا انتقام من شود فهو یغلبه اغلب می مان بر آنکه که این سوره بعضی  
 قورثان سیرت ابو بکر رضی نازل شده و بعضی گفته اند در صفت امیرین خلف یا ابو جهل فرد آمد  
 در کشف الاسرار آورده است که دوباره دو کس است یکی انقی که پیش روی مدینه ان است  
 ازین است یعنی ابو بکر صدیق رضی و یکی اشقی که پیش روی زندان ان است از اهل ضلالت یعنی  
 ابو جهل و در فاتحه سوره که بشب در دو قسم یاد می کنند اثارت است بر غلامت یکی و نورانیت  
 دیگری یعنی در شب ضلالت کسی را آن گمراهی بود که ابو جهل شقی را در روز دعوت هیچ کس  
 را آن نور هدایت ظاهر نشد که ابو بکر صدیق نقی را در وض

\* منتهوی \*

• سرور و شن دلان مدین اعظم • که شد اقامت تصد یقش مسام •  
 • ز مهر مشر و دزدین را و دشمنانی • به د اهل یقین را آشنائی •  
 • سر دل کی کند این قول با دو • قنات های دور ان بین زد او •

آورده اند که امیرین خلف بنال وارض که بند او بود با انواع آزارهای ظالم می کرد و تا از دین بر گرد  
 و هر زمان آتش محبت ربانی در باطن او فروخته تر بود

\* بیت \*

• آنجا که ستیای کمال ارادت است • هر چند جویش محبت زیادت است •  
 و در می مدین رضی ده که امیر او را بر خاک گرم افکند و بود و سنگهای تفسید و بر سینه می نهاده بود و  
 دین حال احد می گفت ابو بکر صدیق رضی دل بر دوش و گفت ای امیر وای بر تو این دوست  
 خدای را بجهنم ظالم می که امیر بخت یا ابوبکر اگر دولت بر می سوزد او را از من بخر گفت بجهنم می فروشی



گفت عرض می کنم اورا سبط حسن و موسی و ادرغلامی بود از ان مدتی که عرض ۳۰ هزار دینار از موسی  
قبضه است بعد از داشت و مدتی که عرض او را گفته بود که اگر ایمان آوری آن مال که خوداری و دوان  
تجارت می کنی بتو بخشم سبط حسن مسلمان نمی شد دل مدتی که عرض از دلول بود چون این کبر از امین  
بخشید غنیمت شمرده سبط حسن را با نام اسبغداد و ابراهیم و بلال را بستانید و فی الحال بامید خواب  
افزودی آزاد کرد و حق سبحانه تعالی این سوره فرماد و از سیرت مدتی که عرض خبر داد فرمود که هر که مال  
را انتم کرد و بادا شش آنرا تصدیع نمود (فَصَنِّصْرُ اللَّيْسِيِّ) پس دزد باشد که آسانی و میم ویرا  
برای طریقه یکنو که سبب آسانی و راحت باشد یعنی عملی که او را به بهشت رساند که سرور و روح  
وارد است (وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى) و اما کسی که بخل کرد مال خود را بگشتن کبر و توحه و بی نیاز دیدن  
خود از انواب هدای و بدین سبب بموجبات آن رغبت نه نمود (وَكَذَّبَ بِالْحَسَنِيِّ) و تکذیب  
کرد خصالت یکنو ترا که تمین است بدین اسام یا و ده حق را باور نه داشت (فَصَنِّصْرُ اللَّيْسِيِّ) \*  
پس مهمان را دینم مراد ابرای صفی که مودی بد شواری و محنت بود یعنی کرداری که او را بد و زنج بود  
(وَمَا يَغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَوَلَّى) و دفع نمی کند از او ذاب و مال او که بدان بخل کرد چون بپیردیا  
بپیرد را آید یعنی بینه در قبر باد و فقر و دوزخ (إِنْ عَلَيْنَا لَلْهُدَى) بدست بکه بر ما است بیان کردن  
باطل و حق و دود و عید (وَأَنْ لَّنَا لِلْآخِرَةِ وَالْأُولَى) و بد رستیکه ما را است آن برای حق و دین  
همرای پیشین که دنیا است چون ما که هر دو یک ما نیم هر چه خواهیم عطا فرمایم (فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى) \*  
یعنی هم می کنه شمار ای اهل یک باتشی که زبان زنده (لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى) بیاید در و بطریق  
مردم و دود ام مگر به نجات تر یعنی امیر یا ابو جهل (الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى) \* آن کس که تکذیب کرد  
پیشتر و اعم و دودی بگر داند از ایمان و طاعت (وَسَمِعْتُهَا لَاتَقَى) و زود باشد که دور کرده شود  
از ان آتش بر آتش گستره یعنی ابو بکر مدتی که عرض (الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ) آنکه می دهد مال خود را (يَتَزَكَّى) \*  
مهم چه بد ان باکی و نیکامی کاfran گفته که بلال حق و داشت و زنده ابو بکر عرض که او را خبرید و آزاد کرد  
حق سبحانه تعالی و در سخن ایشان را فرمود (وَمَا لِأَحَدٍ) و نبود هیچ کس را (حِنْدَةً) نزد ابو بکر عرض  
(مِنْ نِّعْمَةٍ تُجْزَى) از نعمتی و منتی که عطا کرده شود (إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى) \* بیکس این کار  
کرد برای طالب رضای پروردگار و او که برتر بود که تراست (وَلَسَيُوفٍ يُرْضَى) \* و زود باشد که  
خوش و دگر دود و بر سید ثوابی که فرموده او است

صورة والضحي مكية ( بسم الله الرحمن الرحيم ) وبنی احدى عشرة ایه  
 آورده اند که در جبریل هم حضرت پیغمبر هم یابد و نزول وحی واقع شد کافران زمان طعن  
 بکشتند که خدای محمد او فرو نگذاشت و دشمن گرفت حق سبحانه و دشمن ایشان فرستاد که (والضحي ١)  
 سوگند بیاش نگاه که آفتاب دوران وقت از افق یافته و نوروی سوزاید گشت و گفته اند ضحی وقتی بود که  
 خدای بر آنوقت با موصی علی بنیاد طیر السلام سخن گفت و صحرا فروان در آنوقت خدای را سجده  
 کردند و اولی مراد ب الضحي است با صاوة ضحی (والليل اذا سمعی ٢) سوگند شب ایگاه که تاو یک  
 نور و آشیاء را به غلظت پیوسته امام قشیری روح فرمود که قسم به شب مواج است صاحب کشف الاسرار  
 بدس سره گفته که مراد از روز شب کشف و حجاب است که نشاء نسیم لطیف و محسوس فیه بود و علامت  
 انوار جمال و آثار جلال یا اشارت است بر دشمنی روی محمد هم و کتابت است از حیای موی \* بیت \*

\* والضحی رمزی ز روی هم چو ماه معطفی است \* معنی و اللیل گیسوی سیاه معطفی است \*  
 حق سبحانه بدینا که مذکور شد قسم یادمی کند که (هَآؤُنْكَ رَبُّكَ وَمَآ أَفْعَى ٣) فرد نگذاشته است ترا  
 پروردگار تو و دشمنی مگر فتنه این عباس و رض فرموده که حضرت رسول هم را اشارت داده اند  
 به فتحی که است او را در دنیا خواهد بود و اکثر بلاد بخوذه تسخیر ایشان خواهد آمد آن حضرت هم بدان  
 مرده سر در گشت و آیت آمد که (وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ) و سرای دیگر بهتر است که حق سبحانه برای عقبنی برادرانی  
 خواهد داشت و آن هزار قصر است در بهشت از مرداریدند و خاک آن از مشک از خمر و در هر گوشه  
 از خرم و حور و نعم و استعده آنچه لایق آن بود (خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْآلِوٰی ٤) بهتر است مرا از کرامت  
 محمد بن که فتحی بلاد است با نهایت امر تو بهتر است از ادایت به ساعت بساعت بر در و رفت  
 شهادت ویر زنده کمال منرفی است (وَلَسَوْفَ يَعْطِيكَ رَبُّكَ) و زود باشد که عطا دهد ترا آفرید کار تو یعنی مرید  
 شفاعت دوباره گناه کاران است (فَتَرَضَىٰ ٥) پس تو خوشنود شوی یعنی چندان عطا و زانی دارد و گوی  
 پس است و سن راضی شد امام محمد باقر رض می فرماید که ای اهل عراق ششامی که بد که امید واد قرین آیت  
 قرآن این است که لا تلهووا من رحمة الله و ما اهل بیت بر آیم که امید بآیت و لهو ببطیک و یک  
 زمرعی بیشتر است بر حضرت رسالت پناه هم راضی نشود که یکی از امت وی در دوزخ باشد \* نظم \*

\* ماه بدوزخ کنی دو گره \* که دارد چنین سیدی بیشتر و \*

\* عطا شفاعت چنانش دهند \* که است تمامی ز دوزخ رانند \*

بدر حاتم از این مباحث نفس نفل کرده که حضرت رسالت پناه هم در موده که بهر حیدم پروردگار خود  
 لما بهر سید فی دوست می دارم آنرا که بهر سید می گفتم الهی سلیمان را ملک عظیم دادی و قان را  
 نو قان را این و آن عطا دادی حق سبحانه گفت ای محمد (الَمْ تَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى هه) آیین یافت  
 پروردگار تو را که گویی پدرش جای داد ترا و گفت کفایت جد و عم تو در بحر الحقایق آورد که  
 ترا و بنیم یافت در مداف غم نبوت جای داد

❖ بیعت ❖

❖ بس که خواص کرم در تنگ و بیای ندیم ❖ ❖ فو طاه زد تا بکفت آورد چنین دو نیم ❖  
 نماید ترا که گوهر یگانگی کمال قابلیت از هر کایات متفرد بودی و بقطع ملائمه از ماسوی متوجه ترا سنگین ساخت  
 در حضرت احدیت جمع که مقام خاص نیست (وَوَجَدَكَ ضَالًّا) و یافت ترا خدای تو راه گم کرده  
 بند و راه گم و دقیقه طاهر دایر تو ترا آورده بود تا بهر دما و نو سپار و (فَهَدَى هه) پس راه نمود  
 ترا با آنکه جدت را بر صورت رسیده یاد در راه شام و دقیقه با سیمره تجارت رفقه بودی و شتر تو از راه  
 منحرف شد جبرئیل هم را خرستانم تا زمام شتر تو گرفته باراه آورده یا راه بنافه بودی بهلم و احکام ترا  
 پان راه نمود و در حقایق سنای روح مذکور است که تر یافت دوستی ستغریق و بحر معرفت و محبت  
 بر تو منت نهاد و بمقام قرب رسانید (وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى هه) و یافت ترا در ویش خیال دار  
 پس تو آنکری ساخت ترا مال غنی روح یا آنکه تجارت کردی یا بنایم که از کفار گرفتاری و در حقایق  
 القرآن فرموده که فقیر بودی به مشایخه خلق ترا غنی گردانیدم بسکاشقه انوار جمال خود (فَأَمَّا الْيَتِيمَ  
 فَلَا تَنْهَرْ هه) بس اما بنیم را نفر کن و ده را ایشان بشناس که تو شتر بت یثیمی چشیده (وَأَمَّا السَّائِلَ  
 فَلَا تَنْهَرْ هه) و اما سائل را با ناک مزین و محروم ساز که در دلی نوای و تنگ سستی کشیده (وَأَمَّا  
 بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ هه) و اما به نعمت پروردگار خود که نبوت است حدیث کن یعنی احکام آن را بخاق  
 و سان که بحث به نم شکر منعم است صاحب فتوحات همد سره فرموده است که نعمت بیخبری است  
 محبوب بالذات و منعم در اغلب مشکود می باشد پس حق سبحانه و تعالی عجیب خود را هم فرمود که از نعمت  
 من سخن گوئی که خلق محتاج به ذکر منم شوند بهر جیل کند و در او دست دارد بس بجهت  
 شکر به نعمت من خالق را و دست من می گردانی و من ایشان را دوست می دارم

مودة الم نشرح مکیه (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هه) و هی ثمان ایه

(الَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ هه) آیات کشاده نموده ایچ برای تو سپهر ترا تا مناجات خلق و دعوت خلق

و غم است در وی گنجد با معنی آنکه آبلال ترا کنه شش نه اویم که هر چه از اسرار وحی بر نواد و شمع قبول  
نواند کرد و گفته اند شرح صد و اثنی عشر است بآنچه در اخبار آمده از مشکافاتی حیرت آن حضرت هم و همان  
معلوم شده که مشق مدد آن حضرت هم متعده بوده یکی در زمان طفولیت در قبیله بنی سعد نوبت  
اولی که حایر مرضه آن حضرت بود هم وی را برده یاد و نوبت ثانی در توفی هست که در سال مشتمل  
باز دهم از بعثت نوبتی دیگر این صورت بوقوع پیوسته و در حدیث آمده که در شب معراج جبرئیل هم  
مرا نیکه داد و از بالای سبزه تاناف من می مشکافت و مکائیل هم طشتی از آب زمزم آورد و درون جبین  
و عروقی و طلق مرا بدان آب بشستند و جبرئیل هم دل مرا بریدن آورد و بشکافت و بشست و در آخر  
طشتی از طلا مهو از حکمت و ایمان آورد و در دل مرا از ان بر مساخته و باز بجای آن بنهادند لعلی هست که  
بختمی از نو و مهر کرد چنانچه اثر راحت و ولایت آن را هنوز در عروق و مفصل خود می یابم \* بیت \*

\* و اقم خزینة الاسرار بواست قضا \* درش بر بست و کلیدش بدل سنانی داد \*

(وَوَضَعْنَا عَنكَ وَزْرَكَ) و فرود نهادیم از تو بار گران ترا (الَّذِي افْقَضَ ظَهْرَكَ) آن باری که گران  
ساخت پشت ترا که آن آمده کنار بود و اضرار ایشان بر گنزد و تعرض آن حضرت هم و گفته اند مراد  
غم گناه است که بدان گران بار بودی آن و ابرگر فزیم و شفاهت ترا و باره آبش آن  
قبول فرمودیم (وَدَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ) و برداشتم برای اظهار حمد و تو ذکر ترا بوقت و رسالت  
خاتمیت یا با آنکه نام ترا برترین نام خود مساقم در اذان و اقامت و تشهد و خطبه تا چون مرایا دگنده ترا با  
کنند یا خود بر تو سلام فرستادیم و دیگران را امر کردیم درود دادن بر تو و اکنون مضری هم شش سر  
فرمود که رفعت ذکر است بآن است که هر انبیاء هم بر حوالی عرش جولان می نمودند و طایر همست  
حضرت غم بالایی عرش پرواز می کرد \*

\* بیت \*

\* سیم غ فهم هیچ کس از انبیاء رفت \* آنجا که تو بیال گرامت پریده \*

\* هر یک بقدر خویش بجای رسیده اند \* آنجا که جای نیست تو آنجا حیده \*

ای محمد مبرک (فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا) پس بدوستیکه باد شواری در دنیا آسانی است در آخرت  
(إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا) بدوستیکه باد شواری که در کدنه است آسانی بود در دینه و در موضع آورد  
که با مصری که در دینه باشد مصری است در بهشت (فَإِنَّ أَفْوَاجًا نَّصَبَ) پس چون فارغ شوند  
از بنا به رسالت پس در هیچ کسند و مرا هم عبادت یا چون انما فارغ گردی محمد کن در دعا یا چون

از کندن این احکام فراغت یابی با سستی نماز و زاری است مشغول نشود و در حضرت تاجع از فتوحات می آورد که مشیخ ما ابو محمد بن مغربی قدس سره و نوادگان این آیت فرموده که چون قارغ شیبی از مشایخ اکوان نصیب کن دل خود را برای مشایخ جمال رحمن (وَاللّٰی رَبُّكَ فَارْغَبْ) و دعاهای پروردگار خود پس رنجت کن در هر وقت و هر چه خواهی از و بخواه که قادر بر اسعاف حاجات و انجام مرادات جز حضرت او نیست و سخن تو پروردگار فریب مقبول است و در جوت طبابت نمود در محل قبول \* بیست \*

\* هر مقصود کون و مکان بود نیست \* خدا می دهد آنچه مقصود نیست \*

سورة والتین مکية بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ (وہی ثمان آیة)

۱۸  
ع

(وَالْتِیْنِ وَالزَّیْتُونِ) (۱) سوگند با انجیر و زیتون و انوار آورده که تخصیص این دو میوه آن است که انجیر میوه پاک است و بی فساد غذای لطیف سریع الهضم و دوائی شریف کثیر النفع مابین طبع محال بلغم مطهر کایستین دافع ریگت سنان مفتوح میده و بکمر و مدبر و مسکن بدن و گبرده و دوا برآمده که بواسیر را قطع کند و نفوس را قائم دهد و زیتون میوه است دمان خورشید و دروغنی دار بسیار نفع دگفته اند که مراد از انجیر و زیتون سنیت ایشان است و آن در کوه هست در ارض مقدس یکی طور زینا و دیگری کوه تینا که هر یک معبد یکی از انبیاء بوده یاد و مسجد و مشتی و بیت المقدس است و در معالم فرموده که تین مسجد امکاب کف و زیتون مسجد ایما و در تینان گفته اند که جبل جودی و جبل بیت المقدس است که حق سبحانه بدان قسم یاد می کند (وَطُورِ مِیْنِیْنِ) (۲) سوگند بطور و سبائی زین که محل سنایات حضرت کلیم است عم (وَهَذَا الْبَلَدِ الْاَمِیْنِ) (۳) و قسم بدین شهر امان دهنده یعنی مکّه معظمه که مولد مبارک سید عالم هم است و در بحر التخیال آورده که قسم است بر زبان ابل اثارت بشجره یثیرة ثلثیه که شمر ثمره علوم و بایه است و شجره زیتون مبارک و صیریه که در دشتی بخش به باغ دل است و طور سینین روح معنی است که بخانی الهی مجلا است و بلاد این فنی که محل اسن و امان است از مجموع آفات ثلاث اکوان جواب قسم این است که (لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِیْ اَحْسَنِ تَقْوِیْمٍ) (۴) بد و ستیکه ما آفریدیم آدمی را در نیکوترین شکستی یعنی مخصوص گردانیدیم از میان موانع با حساب قامت و حسن صورت و اعتدال مزاج و اجتماع حواس کمونات یا مخلوق با ختم ادر را مظهر اتم و اکمل و محلی اعم از مثل ناطقان امانت الهی و منبع فیض انسانی تواند بود (ثُمَّ رَدَدْنَاهُ اَسْفَلَ سَافِلِیْنِ) (۵) پس باز گردانیدیم او را بر پیدترین هر فرد تران یعنی عالم طبیعت یا زنده گردانیدیم

بوی آثار ظهور و اظهار اشعار را چون دقائق فتایق این آیت در جواهر التفسیر  
بسطی دل پذیر است تحریر با ذکر اطلاع بر آن و الباطن آن است گفته اند که معنی آیت آن  
است که آفریدیم انسان را در بگوشتین صورتی و او را با زیر و بم بس فرافقت که از دل عمر است  
و اسفل ساقین است بر آن است در آن وقت هیچ کار توان کرد کسی را در آن هن  
هیچ مردی نباشد (إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا كَرِهُوا لَكُمْ كَرِهُوا لَكُمْ كَرِهُوا لَكُمْ) و کوهانه عملهای خنده  
باب تَفْلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ پس مرایشان را است مردی نابریده و گم نباشد یعنی همچنانکه در جوانی  
و محبت تن مرد همدات ایشان می نوشتند و بر بیری و ضعف نیز بنا آنکه عمل نمی کنند بهمان دستور  
مرد ایشان ثابت است (فَمَا يَكْذِبُكَ بَعْدَ بِلَادَيْنِ) پس چه چیز ترا بر تکذیب می دارد ای  
میکند بهشت پس از ظهور دلایل تا بر نمی شوی بر زمره حساب (أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ) آیا نیست  
خدای حکم کننده ترین حاکمان یعنی هست در آخر آمده که هر که بگوید ایس الله با حکم الحاکمین  
باید که بگوید علی و اما علی ذلک من الشاهدین

سورة العلق مکیه ( بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ) وهي تسع عشرة آية

جمهور و عامه است که اول چیزی که از قرآن نازل شد پنج آیت است از اول این سوره و بیان این  
حال بر سبیل اجمال آنکه آن حضرت هم در غار حرا تکبیر داشت یا بر بالای کوهی ایستاده بود و نگاه  
بجبرئیل هم بر روی ظاهر شد و گفت ای محمد مرا بنویس تا ده است و تو رسول خدائی بدین است انکار گفت  
بخوان فرمود ما را بقادری چنانچه می طاقت شد پس جبرئیل هم وی را نگرفت و در غفر و پس بگذاشت و  
گفت بخوان فرمود که ما را بقادری دیگراره گرفت و بیشتر و بگذاشت و گفت اگر با ستم ربک است الای  
خلق دوقی آن است که جبرئیل هم از زیر پر خود نامه از عریب داشت که در و با قوت سنج بود و بیرون آورده  
نزد آن سرور هم انداخت و گفت بخوان فرمود که من خوانده و نیستیم و درین نامه چیزی نوشته نمی بینم  
جبرئیل هم در ان خود ضم کرد و بیشتر و چنانچه نزدیک بود که بیدوش گردد تا سه نوبت این صورت  
دافع شد آنکه وی را بگذاشت و این آیات قرآن بخوانه (اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ) بخوان قرآن  
را در تعبیر افتاح کنده با شمی بنام پروردگار خود آن خدای که بیازید هر چیزی را با خالق کر آدم هم را  
از خاک (خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ) پدید آورده میان را از خونهای بسته (اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ) بخوان  
بکار از برای مبالغه است و پروردگار تو پر و شک تراست از هر مردگان کم از زیاد از کم هر که بان

( اَلَّذِي هَلَمْ بِاَعْلَمَ ) آن خدا ای که یار منم و ایند نوشتن بعلوم عالم را بخط قید گفته و در آن را نام آگاهی  
دیده و در بیان آورده که حق سبحانه آدم را هم تعلیم کتابت داد و ایشان است اول سبیکه خط  
نوشتند در رسم بود هم ( هَلَمْ اِلَّا نِسَانٌ مَا لَمْ يَعْلَمُوا ) یا سوختن خدا ای آدمی را آنچه نمیدانست یا  
محمد هم را تعلیم داد از احکام شریعت آنچه این دانا نبود ( كَلَّا اِنَّ الْاِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ ) خدا بدوستیکه  
آدمی یعنی ابو جهل هر آینه از حد سر برد و گردن کشی می کند ( اَنْ رَّاهُ اسْتَفْتٰنِيْ ) بآنکه می بیند خود را که بی نیاز  
شده است یعنی تو نگردد و هر کسی بسبب مال طاعی شود و عبادت حق فرو گذارد ( اِنَّ اِلٰهِيْ رَبِّكَ  
الرَّجْعِيْ ) بدوستیکه بسوی آفریدگار نیست باز گشت هر در آخرت و آنجا اعمال بکار آید نه اموال بیت \*

\* توانگری نه مال است نزد اهل کمال \* که مال تاب گود است بعد از ان اعمال \*

آورده اند که ابو جهل گفت که اگر به پیشم محمد را در سجده هر آینه اس برنم گردان او را بقم خود  
روزی آن حضرت هم ناز می گذارد و راجع کرد و بدشتاب جانب آن حضرت هم روان شد و بدو  
نار سیده باز گشت رنگ از روی رفته و لرزه بر اعضای او افتاده گفتند ترا چه رسید گفت میان خود  
و محمد خدای دیدم از آتش و از دانی دهن باز کرده و مرغان پرو بر یافته این خبر حضرت هم رسید  
فرمود که اگر نزد من آمدی از عضو عضو او را بر بونی و این آیت آمد ( اَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهٰی )  
آیا می بینی تو آنرا که باز سیدارد ( عَبْدًا اِذَا صَلَّى ) بنده کامل را که محمد است بوقتی که ناز می گذارد  
( اَرَأَيْتَ اِنْ كَانَ عَلَى الْهُدٰى ) آیا می بینی تو اگر باشد بنده سنی از نماز براه راست ( اَوْ اَمَرَ  
بِالتَّقْوٰى ) یا می فراید خلق را به پیروی گدای او را باز توان داشت از ان حال ( اَرَأَيْتَ اِنْ كَذَّبَ  
وَتُوبَ ) بکار چهرت تا که است آیا می بینی که اگر تکذیب کند ابو جهل ترا یا سخن حق را مطلقا  
در وی بگرداند از ایمان و برگردد از طریق فرمان برداری که مستحق چند نوع باشد از عذاب ( اَلَمْ يَعْلَمْ بِاَنَّ  
اِلٰهَهُ يَوْمِيْ ) آیا ندانسته است ابو جهل یعنی دانا نیست بآنکه از روی تحقیق خدا می بیند قصه او را بر  
حبیب خدا ای راعم بزرگان گفته اند که در کلمه ان اسدیری هم و عید سدرج است و هم داده یعنی ای  
زاهد پرستش نهی که ترا می بیند و ای فاسق توبه کن که ترا می بیند ای مراکی اخلاص و دوز که ترا می بیند  
و ای زاهد در خلوت کن قصد گناهش که ترا می بیند و در دیشی بعد از گناهی توبه کرده بود و بسوخته  
می گردست گفتند چند گریه کنی که خدا غفور است گفت آری هر چند غفور کند و اما خوبت آن را  
که آدمی داند می بیند چگونه از خود دفع کنم

\* نظم \*

• گیرم که تو از سزای گنهم در گذری • • ازان شرم که ازیدی که بگذرم بکنم •  
• مرغیالت درویش ازان بود در پیش • • که اگر گنا به بخشد شرمیاری هست •

آورده اند که نوبت دیگر حضرت رسالت بناه هم نماند می گذارد ابو جهل لعین بر سر پید و گفت ای  
محمد نه زانمی کرده ام از نماند و آن حضرت عم در آینه دید بسیار کرد و وعید تا فرمود ابو جهل گفت مرا  
می نماند حال آنکه مجلس من از هر اهل و ادعی برزگ تر است و اهل مجلس من یث تر اند آیت  
نازل شد (كُلَّا لَعْنٌ لَّمْ يَنْتَعِهْ) حقا که ابو جهل اگر باز نه ایست از ایضای محمد (لَتَسْفَعَا لِنَاصِيَةٍ لَا) بگیریم  
او را ابو یثشانی دهد و زخ کشیمش (فَاصِيَةٍ كَانَتْ بِهَا خَاطِئَةٌ) یثشانی دروغ گو می خطا کار و دست  
یابیه بکذب و خطا بطریق اسناد مجازی است در ادعای نامه است (فَلْيَدْعُ قَانِئَةً) پس گو  
نخوان ابو جهل اهل مجلس خود را (هَدَّعُ الزَّيْبَانِيَّةُ) زود بود که ما بخوانیم زبانه دروغ و ابرای بردن او  
بجوشیم (كَلَّا لَا تُطْعَمُ) نه آن است سخن که او گوید فرمان میرا در ابر تر که نماز یعنی بر مخالفت او ثابت مانم  
(وَأَسْجِدْ وَاقْتَرِفْ) و سجده کن بر دامن خدا و از نزدیک شو بحضرت احدیت (و حدیث آمده که وقتی بنده  
بهر دردگار خود اقرب باشد که در سجده بدو این سجده چهارم است و در فتوحات ابن راسخه غلبه قربت گفته  
موردة القدومكية وقيل (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) مدنیة و هی خمس ایه

حضرت رسالت بنامه هم مرصحه بر وضو انجرداد که یکی از بنی اسرائیل هزار ماه سالج پوشیده در راه  
خدا ای بجهدا که اصحاب متعجب شده گفتند ما بین حمدای کوناه به چنین ودلیتی چه گونه توانیم و صید حق سبحانه  
این سوره نزول فرمود که (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ) بدست تیکه ما فرستادیم قرآن و کنایت غیره که در دلالت بر قدر  
و شہرت آدمی کند یعنی از بزرگی و شرف مستغنی است از تصریح بآن و دیگر انزال آنرا بخود  
احسان فرمود در وقت ستر که چنانچه فرموده (فِي لَيْلَةٍ الْقَدْرِ صَلَّ) در شب قدر یعنی ابدای نزول او در آن  
شب بوده یا نزول تمام قرآن در آن شب از لوح محفوظ بآسمان دنیا آمده و دو بیت العزّت بصفوة  
سپرده اند و روح الامین در بیت و خمس ال آیت آیت و سوره سوره حسب مصالح وقت  
به بنا آورده (وَمَا أَزِلُّكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ) و چه جز دانا کرد تا نادانی که چیست شب قدر یعنی شب  
باعزت و شرف که هر که در وقاعت کند عزیز و مشرف گردد یا عملی که در واقع شود در یک خدای  
باقر و بود گفته اند که بمعنی حکم است یعنی در تفصیل کند هر کاری مشعرون به حکمت که نقص بر آن راه  
نیاید یا بمعنی تنگی است که زمین در آن شب بر ملائکه تنگ شود از بسیاری ایشان که بر زمین آیند (لَيْلَةُ الْقَدْرِ)



خیر من ألف شیء (شب هر بهتر است از هزار ماه که غازی بنی امیر ایل در آن جهاد کرد و مرگش را که در یابد و بطاعت برود و آن شب قدر و بقول امام اعظم دایره است در سل و حضرت شیخ هر سه سر در قنوجات آورده که من آن شب را در شعبان و در ربیع الاول دیده ام و بیشتر در رمضان یافته ام و اغلب علما بر آنکه در ماه رمضان است و در و هر آنچه در شبهای و ترا مید و از نه است اما کتاب امام شافعی روح بیست و یکم و بیست و سه م را اختیار گفته و حنبله شب بیست و هفتم را فی الجمله در حدیث یلانه القدر که سه بار تکرار یافته و کبریه ای که از کلمات این سرور است بیست و هفتم است فی الجمله قول آخر را نایب می کند و حکمت در اخفای شب قدر در تقطیع هر سه ها است از اجماعی آن عبادت است نه پیدا ری

بیت \*

ای خواهر بر جوئی ز شب قدر نشانی \* هر شب شب قدر است اگر قدر بدانی \*  
 (تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا) پس فردا آیند فرشتگان بر زمین با آسمان و بنیاد جبرئیل عم با ایشان در این شب مبارک و قوی آن است که با ملائکه فردا آیند ملائکه عظیم که روح نام او است یا صافی از ایشان که روح گویند یا روح نبی آدم یا حضرت عیسی عم بهو افتت ملائکه در تفسیر حضرت خواهر محمد یا در هر سه سرور مذکور است که روح پیغمبر مادم فردا آید و در بصایر فرموده که جبرئیل عم با فرشتگان که ایشان را باز میان عالمه و آسمانی است فردا آیند و بر خانه های مومنان در روزه و جبرئیل عم مومنان را مصافحه کند و علامت مصافحه جبرئیل عم اشتهار جلد و رقت قلب و استک چشم بود و برای شرف این شب است که ملائکه و روح بر زمین آیند (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّا جَاءْنَاكُمْ فِي هَذِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَفُونَ) بفرمان آفریدگار ایشان از هر گاه ای بر گ که حق سبحانه قضا فرموده است یا هر گاه ای از فرموده برکت (سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ تَطْلُعَ الْفَجْرُ) سلامت است از هر آفات شب قدر تا دمیدان سحیده صبح امیرا علما عرفه درین سرور بسیار است و در جواهر التفسیر شرح ازان مذکور است و الی الله ترجع الامور

صورة والبینة مدنیة وقیل (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) مکیه و هی ثمان ایة  
 (لَمْ يَكُنِ الْكَافِرُونَ كُفْرًا) نبودند آنانکه کافر شدند (مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ) از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری  
 (وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ) و از مشرکان عرب باز ایستادگان از کفر (حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ مِنَ اللَّهِ) تا آنکه  
 که بدیشان آمد و عجبی در دشمن (وَهُوَ مِنَ اللَّهِ) از خداوندی که محمد است عم (يَقُولُوا صُحُفًا مُّطَهَّرَةً) می خواند بر است خود معجزه های پاکیزه از کتب و بهمان یعنی قرآن و آن را مصحف گفت برای

تظیم یا آنکه جامع اسرار جمیع صحت است (فَیْهَا کُتِبَ قِیَمَةُ) و آن معینه با تو شتهای راست است  
و درست یعنی احکام و مواظبه مقصود ازین آیت آن است که اهل کتاب و مشرکان بر دین و آیین  
خود بودند تا پیغمبر عم یابد و ایشان را ایمان خواند بعضی مدد توفیق الهی بدولت ایمان رسیدند (وَمَا تَفَرَّقَ  
الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ) و متفرق نشدند یعنی اختلاف نکردند در شان محمد ص که آمده شده اند کتاب  
را (إِلَّا بِنِیْمَةٍ مَّا جَاءَتْهُمْ الْبَیِّنَةُ) گماز پس آنکه آمد بدیشان پیغمبر هم یعنی پیش از بهشت  
آنحضرت عم هر جمع بودند بر تصدیق وی و بعد از آن که مبعوث شد مختلف شدند بعضی گردیدند بوی و برخی  
گوشیدند (وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لَیَعْبُدُوا اللَّهَ) و امر کردند نشدند اهل کتاب بگر آنکه پرستش کنند خدای را  
(مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ) پاک کنندگان برای خدای که پیش خود را یعنی از شک و الحاد پاکیزه باشند  
(حُنَفَاءً) میان کنندگان از عقاید باطله بدین اسلام (وِیُقِیْمُوا الصَّلَاةَ) و دیگر امور اند بآنکه بگذرانند نماز  
منروضه را در اوقات آن (وِیُؤْتُوا الزَّکَاةَ) و بدهند زکوة واجب را بر محل آن (وَذَلِکَ دِینُ الْقِیَمَةِ) و آنجا  
و آنچه مورثه اند به آن دین و ملت راست است (إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا) بد رستی آنکه نگرددند  
(مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ) از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری (وَالْمُشْرِکِیْنَ فِی نَارِ دَهْنَم) و از مشرکان  
یعنی بت پرستان در آتش دوزخ باشند روز قیامت (خَالِدِینَ فِیْهَا) جا دیدن در آن (أُولَئِکَ  
هُمْ شَرُّ الْبَرِیَّةِ) آن گروه ایشان بدترین هر آفریده گانند (إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا) بد رستی آنکه گردیدند  
(وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) کرده اند عملهای پاک و ستوده (أُولَئِکَ هُم خِیرُ الْبَرِیَّةِ) آن گروه ایشانند  
بدترین هر آفریده گان (جَزَاءُ هُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ) پاداش ایمان که خیر الحسب اند نزد یک پروردگار ایشان  
(جَنَّتٌ عَدْنٌ تَجْرِی) بوستانهای اقامت است که سیرود (مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) از زیر اشجار  
آن جویبار بوستان بی آب روان نشاید (خَالِدِینَ فِیْهَا أَبَدًا) پاینده گانند ایشان در آن بهشتها  
همیشه تا کید غاو است (رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ) خوشد باشد خدای از ایشان و طاعتهای ایشان  
(وَرَضُوا عَنْهُ) و خوشد باشند ایشان از خدای بدادن ثواب بی حساب بدیشان ایشان را بهشتی  
مراوات و غایات النایات یعنی دولت اتم که مطلب اعلی و مقصد اقصی باشد بر ستاد \* ادیت \*

دارند هر کس از تو مرادی و مطالبی \* مقصود نماز دنیا و عقبی لغای تست \*

(ذَٰلِکَ لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ) آنجا که ورشد از جنت و رضوان برای آن کس است که بترسد از  
عقوبت پروردگار خود و بهو بهات موبات است بمال آید

سورة الزلزله مدینه و قبل ( بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ) مکیه و هی نفاثه ایه

( اِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا ) چون جنباید شود زمین جنبایدی دی که مقرر است نزدیک النجم  
اولی یا ثانی بدان در هم شکسته شود ( وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا ) و بیرون آورد زمین بارهای گران  
خود را که اجساد اموات و دقایق و کوز است یعنی براند افرواند و درون خود و بیرون انگشت ( وَقَالَ

الْإِنْسَانُ مَا لَهَا ) و گوید انسان یعنی کافر دگفته اند عام است یعنی هر آدمیان بعد از مشاهده این حال  
گویند چیست زمین را که پوشیده های خود را آشکارا می کند ( يَوْمَئِذٍ تُخْبِتُ أَخْبَارَهَا ) آن روز سخن  
گویند زمین بر زبان حال واضح آن است که نه ای ویرا سخن آورد تا گوید خبرهای خود را از جنبیدن و بیرون

آوردن مدفومات یا از غماها بیکه بروی صادر شده از اعمال ( يَا أَيُّهَا رَجُلٌ أَوْحَى إِلَهُكَ ) بگو  
پروردگار تو امر کنده مراد او دستور می دهد که خبرده از عملهای مردمان که بر تو واقع بوده ( يَوْمَئِذٍ يُصْدَرُ  
النَّاسُ أَشْتَاتًا ) آن روز باز گردند و بیرون آیند مردمان از موقت حساب پراکنده گمان یعنی گمراه کرده

بعضی بدست راست و جمعی بدست چپ ( لِيُوزَا أَعْمَالُهُمْ ) تا نموده شوند جزای کردارهای خود را  
در اسباب نزول آورده گردون بودنی یکی سائل را بکسوت و لغیر نمی نواخت و می گفت این  
اند که است چیزی بسیار خبر باید کرد تا بران مرز دهند و دیگر گناه خود را بخوار می داشت و می گفت ما را

نظر بنظره و حظه مواخذه خواهد بود بلکه بیکانه خطاب خواهند کرد حق سبحانه و تعالی این دو کس  
فرستاد که ( فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ) پس هر که عمل کند هم سنگ مورچه خرد نیکی بر بند  
پاداشش آن را ( وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ) و هر که کند بوزن ذره مغیره بدی یا به مکافات

آن را این عباس رض فرموده که هیچ مومن و کافری نباشد که کند در دنیا خیر یا شری مگر که اسی بناید عمل  
دی را بوی در قیامت اما سیات مومن و ایمان و حسنات او را مرز دهد و حسنات کافر را در کند  
و سیات مذنب را در این سعد در رض فرموده که حکم ترین آیتی در قرآن این است و در تفسیر هم

آن را جامعاً قافله گفتی و در عین المعانی آورده که مصعب بن ناجیه رض که بر فرزدق بودند حضرت  
رسالت بنامه عم آمد و گفت آنچه بر تو فردا آید بر من بخوان آن حضرت عم این آیت بردی بخوانه  
گفت صبی صبی همین سنده است چون کسی دانست که در آن عمره کبری اذذره و عهد و نذر

و قسطیر خواهند پرسید و هیچ گونه فرد گنداشتی نخواهد بود بر آینه امور و حساب خود خواهد پرداخت و نکته  
چاه سدا قبل ان تقاموا نصب العین خاطر خود خواهد ساخت

• حساب کار خود را مرد زکن که فرصت هست • • ز غیر و شمر بنگار تا چنجا است حاصل • •  
 • اگر بر نقد بگوئی توانگیری خوش باش • • وقت زبیر بدی نیست و ای بر دل تو • •  
 سورۃ العاديات مکیه وقیل ( بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ) مدنیة ذی الحدی عشره آینه  
 حضرت رسالت بنام هم مذکور و هم در انصاری و غرض را با جلی اصحاب و غرض بقبیلہ بنی کنانہ فرستاد  
 و فرمود که فلان روز بوقت صبح باید که بر ایشان رسید و غارت کنید و فلان روز باز آید ایشان چنان  
 بگردند و باز آمدن سبب عود بر آبی بر و گز تو قفی افتاد و منافقان زبان در از کرده بایکدی بگرمی گفته  
 که تمام آن سر بر در بادیه بایکدی شده اند و کسیکه خبر ایشان برساند نماند این سخن بهو منان و حیده  
 اند و ناک شده حق سبحانه برای خوشدلی اهل ایمان از حال آن سپاه بفرستادن این سوره خبر داد که  
 ( وَ الْاَعْدِیَّاتِ ضُحَّیَّالَ ) سوگند بامسلمان دهنده که بوقت دیدن نفس زنده نفس زدن با و از یک  
 نه صبیح بود ( فَالْمُؤْمِنَاتِ قَدْ حَالَا ) پس به بیرون آمدن گان آتش از سنگ بسببهای خویش  
 یعنی بسم منعل و سنگ زیر هم آتش زنده آتش زدن ( فَالْمُغِیْرَاتِ ضُحَّیَّالَ ) پس قسم  
 بنات که گان در وقت صبح مراد از کبان ایشان ( فَانَّوْنَ بِهٖ نَقْعًا ) پس برانگیخته آن اسپان  
 بوقت سفیده دم غباری در کنار آن قبیله ( فَوَسَطْنَ بِهٖ جَمْعًا ) پس بیان در آمدن بدان وقت  
 گمردی را از دشمنان دین ( اِنَّ الْاِنْسَانَ ) بدست بیک انسان مراد این ابل منافق است با جمع خود  
 که او چنجا در میان مردم می افکند نه یا مراد مطلق انسان است ( لَوْ بَدَّ لَکُنُوْدُ ) مر پروردگار خود را  
 ناسپاس است و گویند آیت در شان ابو حجاب است امام ابوالبیث روح آورده است که سوره نعر  
 از عرب در یک عصر بگانه بوده اند هر یک در صفی است و در طبع و ابو حجاب در بغل و حاتم در صفا  
 حق سبحانه قسم بادمی کند که ابو حجاب بخیل است و اندک خبر دگفته اند کند آن باشد که صحبت  
 بر شمار و از نعمت خبر یاد و در حدیث ابو امامه رضی الله عنه که کند آن است که تنها خود و عطا کند  
 و نه در این ( وَ اِنَّ عَلٰی ذٰلِکَ لَشَهِیْدًا ) و بدوستیکه خدای بر بغل و کفران او بر آید گواه است یا  
 انسان بر کند و گواه است بجهت ظهور اثر آن از ( وَ اِنَّ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِیْدًا ) و بدوستیکه اگر  
 انسان برای دوستی دل بر آید بجهت است یعنی بغل وی بنایت رسیده شیخ الاسلام قدس سره فرمود که  
 اگر مال را دوست بداری به نماند تو دهنده برای و ارث منه که داغ صرت بر دل تو نهد • • نظم • •  
 • مال همانی به که یاران تو می • • که بدی به که بخشش نمی • •

« ذرّی منعت استانی حکیم » \* بر نهادن به گفتار و در سهم \*

چیت \*

« ذرّی بر خوردن بودای سر » \* برای نهادن به سماعت و بر زر \*

(أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثُوا) آیا نمیدانند انسان که چون ظاهر گردد و بیرون آورده شود (مَآئِ الْقُبُورِ) آنچه در گورهاست یعنی اصوات (وَحُصِّلَ مَآئِ الصُّدُورِ) و حاضر کرده شود آنچه در سینهاست یعنی باسیان آرزو و شمر آن را و سبب نرسد زنده جواب اذ این است که خدای تعالی بپاداش خواهد داد (إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ) بهر سببیکه آفرید گاه ایشان با قوال و افعال ایشان (يَوْمَئِذٍ خَبِيرٌ) آن روز سنجشگر هر آنچه داناست و بر جزا دادن توانا است و الله اعلم

سورة القارعة مكية (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) وهي احدى عشرة آية

(الْقَارِعَةُ) روز کوبنده (مَآ الْقَارِعَةُ) چیت کوبنده (وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ) و چه بیزتر دانایان کرد تا بدانی که چیت کوبنده مراد روز قیامت است که بکوبند دلمار اهل و یقینت (يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ) و در نیکه باشد مردمان از شدت و سختی (كَالْفَرَّاشِ الْمُبْتَثِّ) مانند بر دانه بر آگنده با چون غوغای بلخ که بهم بر می آیند و بپایل و پیشان حال می شوند (وَتَكُونُ الْجِبَالُ) و گردد کوه ها از هول این روز (كَالْعُفُوفِ الْمُنْفُوسِ) مانند پشم رنگین زده شده بکمان مذافی یعنی کوه ها از هول آن روز و تفرق اجزاء و قطای آن در هوا به مثاب پشم رنگین زده شده باشد و رنگ بشم و است کند و در زدن زد و متفرق و منتشر گردد (فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ) پس اما دران روز هر که اگران باشد ترازدای حمل او یعنی متناظر انواع حسنات او را جمیع بود (فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ) پس او در زندگانی باشد پسندیده (وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ) و اما آنکه سبک بود ترازدای کرد او با آنکه حسنه او را بار جمیع آید حسنات او بر حسنات (فَأَمَّا هُوَ) پس جای او نادر است و آن دور که باشد زیر ترین هر دو کما (وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَ) و چه جز داناکر ترا که چیت نادر (فَأَرْحَامِيَّةٌ) آتش بنایب (حیده و سوزش هور و التکافر مکیة (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) وهي ثمان آية

آورده اند که بنی عبد مناف و بنی سهم هر که گیر تفاخر کردند بکثرت مردم قبیله مردم بنی عبد مناف چون هر یک شمار قبیله خویش کردند بیشتر آمد و بنی سهم گفتند بسیار مردم ما در جاهلیت مرسته شده ما در دوزخ و شمار بنی سهم بنی سهم نوع شمرند قوم بنی سهم بیشتر آمدند به سیه خانواد و حق صحبند

این سوره فرماید (اللَّهُمَّ الْتَكَاثُرُ) مشغول کرد شمارا انحر کردن به بت باوی قوم (حتی زرتشت)  
التم قابوط) ناهیکه آمد به گورد صانها مردگان داشتند گردید و گفته اند معنی آیت آن است که مشغول شدید  
بتکثر اموال دوا بود و مستغرق با موریشتی گشتید تا نگاهه که بگردید و آمدید به متناهی (کلاً) نه چنین باید که  
هست عاقل مصرف دنیا شود و از آخرت فراموش کند که اجل ناگاه بوی خود آید و ذابست سود ندارد \* بیت \*

\* روزی که اجل کند شب بخون \* \* البتہ بیاید از جهان رفت \*

\* اگر دل بود اسیر دنیا \* \* آسان ره آنجهان توان رفت \*

(سَوْفَ تَعْلَمُونَ) زدو باشد که به اند عاقبت تفاخر و تکاثر یعنی بوقت مرگ (ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ) \*  
پس خدا که زدو به اند جهت خطای خود را بوقت نشود (کلاً) نه چنان باید که بزنند و مرده نبات کینه  
(لَوْ تَعْلَمُونَ) اگر به اند که احوال در پیش دارید (عَلِمَ الْغَیْبُ) دانستن درست بیگانه هر آینه شما  
را باز دارد از منافعت و کمالات (التَّوَرُونَ الْجَحِيمِ) بخدای که نخواهید دید و درخ را اول از دوری  
رفت که بعرضات می آید (ثُمَّ لَتَرَوْهَا) پس هر آینه نخواهید دید آن را (عَيْنَ الْغَیْبِ) دیدنی چشم  
یشک و قتی که بوی در آید (ثُمَّ لَتَسْتَلْنَ) پس هر آینه پرسیده شود (يَوْمَ مَبْذُوعِنَ النَّعِيمِ) آن روز  
بوقت محاسبه از نعمتهای که به آن مشغول شدید و از عبادت با زمانه بید خطاب مخصوص است بهر که دنیا  
در از دین باز داشته و گفته اند مخاطب کنار اند و اصم آن است که اعم داند چه هر کس را از مشرک  
نمی که داشته سوال خواهند کرد و بعضی نعیم را تحمیل کرده اند بآب سرد و رطب یا عابیه خشک یا لذت  
نوم یا اعتدال خلق یا اسلام یا تحمیف شرائع یا قرآن و اشهر آن است که صحت و فراغ است \* بیت \*

\* فراغت است دیردی تن \* \* جوید ان فراغ است گوی برن \*

پیر رحمت آمده که دو نعمت است که بیشتر مردمان در آن مغبون اند و در آن نمی شناسند صحت و فراغت  
در عین المعانی آورده که نعیم محمد هم است و بهر را از محبت و ملت و اتباع سنت او خواهند بر صید \* بیت \*

\* بر نمیشی است بزرگ از خدا که بر ثقلین \* \* حساب داری این نعمت است فرض العین \*

مدرسة العصر مکية وقيل (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) مدفیه و هی ثالث آیه

آورده اند که ابو لاشد بن مرید بن رض را گفت فایان کردی ای ابا بکر که دین پدران را بگذاشتی  
و از عبادت بنان دست باز داشتی جواب داد که فایان کار نباشد آنکه سخن خدا را قبول شتو و عمل  
خبر بوی آورده بیکه فایان کار آن است که بت پرست و متابعت شیطان کند حق سبحانه موافقت سخن

هم يتساءلون ( ٣٠ )

صدیق رض و ابن سوره ( فرستاد که ) ( وَالْعَصْرِ ) سوگند بخدای روزگار یا هر روزگاری که مشتمل است بر اعاصیب بسیار یا بنامزد دیگر بالعصر هر یک بنوعی یا بالعصر نوای مجرم که قاعل ترین هر عصر است جواب قسم آنکه ( إِنَّ الْإِنْسَانَ ) که در تنبیه ابوالاشدین یا ابوجهل یا هر آدمیان ( الْفَیْ حُضِرَ ) بر آید و زیاده بسبب صرف اعمال در سطلب نماید از

بیت \*

\* مذهب پیروده نفع عزیز عمر ز دست \* که بس زبان کنی و مرز اندازد سود \*

پس هر این مشرکان ضایع کنندگان عمر در زبان گاری اند ( اَلَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا ) مگر آنکه گردیده اند ( وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ) و کرده اند کردارهای پسندیده ( وَتَوَّعَبُوا بِالْحَقِّ ) و وصیت کرده اند یکدیگر را بهمانی راست و درست که اقامت است بر طریق حق یا بقول صحیح که قرآن است ( وَتَوَّعَبُوا بِالصَّبْرِ ) و وصیت کرده اند یکدیگر را بالصبر و طاعت یا از مصیبت و بعضی از مغموران گویند انی خسرو کنایت است از حال ابوجهل و آموایائی می کند بصفت صدیق رض و عماد الصالحات اشارت است بر کردار فاروق و تواصوا باحق فخر است از گفتار ذی النورین و تواصوا بالصبر خاکیت از سیرت مرتضی علی رضوان الله علیهم اجمعین

سورة الهمزة مکية ( بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ) وهي تسع ایتة

آورده اند که افس بن شریف رب رسول الله عم هم گفت : و حضور و لید خبره غیبت آنحضرت هم می کرد حق سبحانه و باده ایشان آیت فرستاد که ( وَیَلَّ لِلَّهِ هَمَزٌ ) و ای هر هر عیب کننده ( هَمَزٌ ) عیب کننده و اباسی و اگر طغنه زنده بود بدست و چشم اشارت کننده ( اِنَّ الَّذِیْ جَمَعَ مَا لَا وَعْدَ لَهُ ) آن کسی که گرد کرد بلی و او دشمن دانه یا شماره آن را نگاه داشت ( اِخْتَصَبَ اَنْ مَّالَهُ اَخْلَدَ ) می بندد آنکه مال جمع کرده او جاوید خواهد خست او دارد دنیا کلاً لیتبذون فی الحطمة ) بخنان است که آدمی بندد در آید انداخته شود و در خطر و آن نام در که است از دوزخ که هر روزی انده فی الحال شکسته و سوخته کرد ( وَما اَنْزَلَکَ مَا الْحَطْمَةُ ) چه چیز دانا کرد ترا نادانی که چیست خطر ( اِنَّ اللّٰهَ اَلَوْ وَفْدَهُ ) آتش خدای را فرود خفته شد یعنی خدای آن را بر فرود انداخت و در هر حق نمای برافروزد دیگری تواند که فرو نشاند

بیت \*

\* چرا غی را اگر ای تو بر فروزد \* هر آن کس قف زند ریشش بموزد \*

( اَلْهَبْنِیْ تَطَّلِعْ عَلَیْ اَلَا فِدَیْ ) آن آتشی که بر آید غالب شود بر الهای و سبحان آن بر آید و تحصیر

این آتش بدل کافران جهنم آن است که دل ایشان محل عنایه ناست و منشی اخلاق ناباست  
است ( إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّؤَصَّدَةٌ ) بدرسیکه آن آتش یعنی مکان آن بر کافران فرو بسته شده است ( فی  
حَدِيدٍ مُّمدَّنَةٍ ) بسته نهایی در از یعنی در آن دد که بر بسته اند و ستونها بر آن زده و محکم شده که  
هر کس تواند شد و این است راست بقا و طاعت ایشان است و در آتش صاحب سشت الاسرار  
فرموده که آتشی که بدل راه باید آتشی صحیب است حسین مفورده سس سره فرموده که هفتاد  
سال آتش نار اعدا الموقدة در باطن مازده تا تمام سوخته شد ناگاهه شروی از مقدر انا الحق بیرون  
جست و در آن آتش سوخته افتاد اکنون سوخته باید که از سو زش مانده  
\* بیت \*

\* ای شرح بیاتاس و تو را از گو نیم \* کاحال دل سوخته هم سوخته داند \*

سورة الفیل مکیة ( بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ) و هی خمس اینه

در کتب سیریه نقلهای معتبره مذکور است که ابرهه صبح که از قبیل نجاشی که دالی بن بود در موصم  
حج دید که مردمان از اطراف و جوانب متوجه می شوند و معلوم کرد که مقصد ایشان زیارت خانه کعبه  
است عرق نخش و حرکت آمده و ابرهه که در منازعه آن خانه بسازد و وجه حجاج را بدان مضرت  
گردد اندکس در منازعه از خام مان کایمایی سخت قیاس نام و در دیوار آنرا برود و جو ابرهه رفع  
و مزین گردانید و طوائف خاق را در ولایت بمن لطواف آن کعبه نمود و این صورت اگر چه بر قریش  
شاق بود اما جز شکایتی جاریه اشتیاقی از بنی کنانه نداشت آن خانه مشغول شده و تبه و مجادوت یافت  
و شبی آن بیت محدث را سخت آلوده سخت و فرار نمود این خبر در آفاق و انظار منتشر گشت  
و طباع مردم از اطواف آن متعذر شدند ابرهه ازین حال متعذر گشت که جمع کرد و با فیلان قوی بیکر مهیب  
صنظر بقصد تخریب حرم محترم متوجه شد و بیل محمود را که به حضرت جده به مثابه کوه باره بود \* بیت \*

\* بهیل قوی راست چون کوه قاف \* جو شیر غریب چابک اندر مصاف \*

ناخود برد و بجای که منظر آمده بواسطی قریش را غارت کرد و اکابر که بگوهاست تحصن شدند ابرهه از  
اول روز لشکری مهیا کرده و بیابانرا با گنجه روی به که نهاد و بیل محمود روی از دیوار شهر که بگردانیده  
متوجه شد که گاه شد هر چند بیابانان کوشیدند که روی او بجانب شهر کند میسر نشد و بیابان دیگر جهت  
اعراض او از آن پیش نمی رفتند ابرهه ازین حال فرو مانده و جماعت قریش از بالای جمال نظر  
مرگاشته که آیا حال بر چه سوال گردد که ناگاه از کنار دیوار حق مرغان سیاه با گردنهای صبر دیده



آمدند و عهد آوردند بر آن شکر سنگ باران کردند و بیکت نفس همه از اقوام ابریه مستاصل شدند  
 که قال الله تعالی ( اَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَّ رَبُّكَ ) آیا ندانستی که چگونه کرد پروردگار تو ( بِاصْحَابِ الْغَيْلِ )  
 بخمراوند بیل یعنی ابریه و شکر او ( اَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ ) آیا ندانستی که چویندگی ایشان را که در تخریب  
 کعبه داشتند ( فِي تَضَلُّلٍ ) و در تباہی و بطلان ( وَاَرْسَلَ عَلَيْهِمْ ) و فرستاد بر ایشان از طرف  
 ساحل دریای هند ( طَيْرًا اَبَابِيلَ ) طایر گمراه کننده و گمراه کننده های ایشان چون ستمار مرغ و پنجمای  
 ایشان چون پنجو سنگ و سرهای ایشان چون سرسبع و گویند مرغانی سبزه و دهن با ستمارهای زرد  
 ( تَرْمِيهِمْ بِحِجَارٍ مِّنْ سِجِّيلٍ ) می افکندند آن شکر ابله گلی از سنگ گل یعنی گلی سنگ شده  
 بود ( فَجَعَلَهُمْ كَعَصِفٍ يُمَارِقُ دَافِعًا ) پس سخت خدای ایشان را بدان سنگها چون برگ کاه خورده شده یعنی  
 خود در وی افتاده و نابود کرده شده گنایت است از اسبیه حال ایشان آورده اند که هر مرغی  
 به سنگ داشت یکی در ستمار و در پنجمای و بر هر عضو از بدن کارزدندی از آن جانب دیگر  
 بیرون رفته می و بر هر سنگی نام یکی از آن سنگ و لان که نیست خرابی خانه داشتند می نوشته بود و ابریه  
 تنها بهر دست رفته خود را پیش نجاشی انداخت و از کینه همیشه مرغی که آن سنگ نام ابریه موسوم بود  
 و برای هلاک او مقرب بود و در ستمار داشت ملازم می بود و دوبار گاه نجاشی بالای سر ابریه پرواز می کرد  
 چون ابریه صورت حال بعرض رسانید و نجاشی از روی تعجب پر حید که چگونه مرغان بودند که چندین  
 مبارزان و اهل ملک خنده ابریه را در بین حال نظر بران مراقبان افتاد گفت ای ملک یکی از آن  
 مرغ این است همان لخته آن مرغ سنگی که داشت بنام ابریه سرش افکند و همه در نظر نجاشی  
 هلاک شد و ازین صورت آیت عبرتی بر صحیفه دل نجاشی منقش گشت \*

\* نوشت خانه تقدیر بر جریده دهر \* خطمی که غنم را سزاوار می الا بصار \*

سورة القريش مكية ( بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ) وهي اربع آية

امام زاهد روح آورده که قریش را برای تجارت و سفر بود درستان بهرین و قتی و تابستان بشام  
 و مردم ایشان را ابله حرم گفته می و حرمت داشتند می و قریش با صبح و ابات لقب نضر بن کنانه  
 است و هر کس از عرب که نسبت او به نضر خنثی می نمود قریش است و بعضی از علای انساب  
 بر آنکه که قریش لقب قهر این ملک است که نبیره نضر باشد پس حق سبحانه برای اثبات نعمت بر ایشان  
 این سوره فرستاد و گفت شکست ناپذیر و متعجب شوی ( اِلَّا بِلَافٍ قُرَيْشٍ ) اِلَّا بِلَافٍ قُرَيْشٍ ابرای یوستن

دیش بیکه بگویی بن ایشان (رَحَلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ) در سفر زمستان و تابستان و برای عبادت ایشان مرا نام را یعنی محاسن تعجب است که من ایشان را این نعمت و حرمت داده ام و ایشان از برکتش من بهر شش مان مشغول شده اند (فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) پس باید که بپرستند خداوند این خانه مطهر را که نظم ایشان بسبب آن است (الَّذِي أَطْعَمَهُمْ) آن خداوند بیک طعام داد ایشان و ابدین دو رحلت و سرگرد (مِنْ جُوعٍ) از گرسنگی (وَأَمَّنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ) و ابدین گردانید ایشان را بجهت این حرم محترم از ترس آنکه در حوالی کند اند و یکدیگر را بیکدشند و غارت می کنند

سورة الماعون مكية وقيل : يسـم الله الرحمن الرحيم (۱) مدنية وهي منبع آية

مفسران بر آنند که تیسر اول این سوره در شان کافران است و نصف اخیر و باره منافقان آورده اند که اوجها لعین کذب قیامت کردی و هرگاه که می بیتی بویی او را بوقت طلب طهر و کموت از مال خود بزدی و براندی و پیوسته مردمان را از اتفاق بازداشتی حق سبحانه فرمود که (أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالدِّينِ) آیا دیدی که کسی را که کذب می کند بر دین خود و از نسیب او و نسیب اوجها لعین (فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ) پس او آن کس است که به نفع و حتم دفع می کند یتیم را و سرانجام کند اند و سفیان با ولید شتری کشته بود و بخش می گردانیدی از نسیب بی طلبیده او و العاصی از حق سبحانه مذمت آدمی کند که بپرستد یتیم را (وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ) و تحریض نمی کند و ترغیب نمی نماید اهل خود را به طعام دادن و دیش و محتاج یعنی نه خود میدهد نه کسی را می نماید که به بلکه احسان منبع بیکه بیت \*

\* چون ز کرم ستمه بود بر کران \* منبع کند از کرم دیگران \*

\* ستمه نخواهد دیگر بر ابکام \* خص بگذازد گدایی را بکام \*

پس در شان منافقان می گوید (فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ) پس صحنی عذاب برای نماز گزاران و یائ یعنی این اهل ایمان (الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ) آنانکه ایشان از نماز خود را بفراموشی و غفلت و زانگان یعنی از ان صافی بگیرند و جز حضور مردم بگذارند مراد آن است که اهل اتفاق در خلوت بروان نماز دارند چون بصحبت و سندی مشاط و آداب می گذارند \*

\* بیت \*

\* کلید در دوزخ است آن نماز \* که در چشم مردم گزاری داز \*

(الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ) آنانکه ایشان را می می کنند و در کار خود بایستد حسابش مردم (وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ) و باز می دارند مال زکوٰه را یعنی بهر محتاجان نمیدهند و گفته اند ماعون منابع است که مردمان بیکدیگر را

بنام آن بخت که چون دیگر کاسه و نردیل و دود قوی آن است که مراد از ماوراء صبر است  
که هیچ آن بشاید آب و آتش و نمک

هو ۱۰ الکون مکیه و فعل ( یغسیم الله الرحمن الرحیم ) مدنیه و هی ثلث آیه

در مقام آورده که عاص بن وایل با پیغمبر عم نزدیک باب بنی سهم ملاقات کردند زمانی با هم سخن  
گفتند حضرت رسالت پناه هم بیرون رفت و عاص به مسجد دو آمد جمعی از منافقین قریش که در مسجد

نشسته بودند از وی پرسیدند که با کس سخن می کنی گفت با این امر و عادت عرب آن بودی که هر گاه  
پسر نوی او را امر گفتندی یعنی از عذاب نخواهد ماند و در آن ایام پسر آن حضرت هم ظاهر نام که از عذاب

داشت و رگنه شده بود چون این خبر بحضرت عم رسید دل مبارکش اندوهناک گشت حق سبحانه  
برای تفریح دل آن حضرت هم در نصای خاطر مبارکش این سوره فرستاد که ( اِنَّا اعْطَيْنَاكَ الْکُوْنُوْرَ )

ما عطا کریم ترا بسیاری از خیرات و این لفظ وزن فعل است و کنایت است از کثرت یعنی عطا کردیم ترا  
غیر بسیار و فرزند بسیار و علم عملی بسیار و در همین المعانی آورده که بسیاری است و گفته اند کثرت

ذکر تو در زمین و آسمان یا کثرت سخنان یا کثرت دوستان و هواداران و آشوب آن است که کوثر  
جوی است در بهشت و در احادیث مراجع آمده که مالای آسمان هفتم جوی دیدم و بر لب آن جوی خیمهای

بود از باقوت و کوه و در برید و درغان سبز بر لب آن جوی دیدم از جر بل هم پرسیدم که این جوی  
چیز است فرمود که این جوی کوثر است که حق سبحانه بنوعطا فرموده و در معالم التبیان از حضرت رسالت

پناه هم نقل کرده که گفت که شرحی است در بهشت کنایه ای او از داشت و مجرای او بدو دیات  
و خاک و خوشبوی تر از مشک و سفید تر از شیر و بوی او خوشتر از مشک و کوه های او مانند ستارگان

است و یکماه راه است آب او سفید تر از شیر و بوی او خوشتر از مشک و کوه های او مانند ستارگان  
آنسان هر که اذن عوض آب خورد هم گشت نه نشد و صاحب تاویلات فرموده که کوثر معرفت کثرت

است بودت و شهودت در همین کثرت و این نهری است از بستان معرفت که هر که اذن  
مهریاب شد ابد از نشنگی جمالت ایمن است و این منی خاصه حضرت نبی عم و اکمل اولیای

است او است ( فَصْلٌ لِّرَبِّكَ وَ اَنْعَدْ ) پس بزار نماز برای پروردگار خود خاص از برای رضای  
او و شتر قربانی کن برای ای غلاف مشرکان که برای بتان قربان می کنند یادست راست بر چپ

نمود نماز نزدیک نحر و آن موضع تلاوه است از سینه و گفته اند مراد نماز هدیه است و قربان کردن

بعد از آن ( اِنْ شَاءَ رَبُّكَ هُوَ الْاَوْفِيُّ ) به دستیکه شش تو یعنی عامل این و اهل اذاعت و مبر  
و منقطع از غیر دل نعل و ذوبت اما ترا در بیت بسیار در حسن و بیت داشتند آثار فضل  
بی شمار و ذقیاست باقی خواهد بود

\* بیت \*

\* آثار اقدار تو تا حشر مقبل \* \* خصم سیاه روی تو حاصل و نعل \*

سورة الكافرون مكية ( بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ) و قيل مدنیة و هي ست آية

گردی از قریش چون ابو جهل و عاص و زبید و امیه و اسود بن عبد یثوث و اسود بن عبد المطلب  
بر زبان عاص و عاصم در ستاد نه به بیت سر ع که تو یک دل خدا یان ما هر ستش کن تا ما نیز یک دل  
عبادت خدا ای نبوی از بیم چون پیغام بر آن حضرت عم و سید مقلان عال بر مل عم نازل شد و این  
سوره فرود آورد که ( قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا يَأْتِيكُمُ الْبِرُّ بِالْأَعْيُنِ ) که ای کافران مراد همان جماعت  
اند که مذکور شده خدا ای تعالی میباید است که ایشان ایمان نیارند و بطعن در سخنان این سخن می گفتند  
لا یرحم گفت که با ایشان بگو ( لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ) نخواهم بر سیده آنچه شما می بر سیده آن را یعنی  
تان جهاد ( وَلَا أَتَقْتُمُ عِبَادُونَ مَا أَقْبُدُ ) و سید شما بر سیدگان در حال آنرا که من می بر سیدم که خائف  
عباد است ( وَلَا أَفْعَابِدُ مَا عَابِدْتُمْ ) و سید من بر سید در حال شما آنچه بر سیدش می کنید آنرا  
( وَلَا أَتَقْتُمُ عِبَادُونَ مَا عَابِدْتُمْ ) و نباشد شما بر سیدگان در اسباب آن را که من بر سیدش می کنم  
( لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ ) مرث ما را است کیش شما که بدان معتمد آیند و دست باز نخواهند داشت  
و مرا است دین و آئینی که بر تو ختم و نخواهم گذاشت یا شمارا است عزای کردار شما و مرا است  
پاداش اعمال من و دین بمعنی عادت نیز می آید و این آیت سبب نزول شده این عباس  
رض فرمود که در قرآن سوره نیست بر شیطان سخت تر و صعب تر از این سوره زیرا که نوحید محض  
است و ثواب خواندن او برابر ثواب قرائت ربعی از قرآن باشد

سورة النصر مكية ( بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ) و هي ثلث آية

( اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللّٰهِ وَالْفَتْحُ ) چون بیاید یاری کردن خدا ای یی ظفر دادن ترا بر قریش و فتح که ترا  
و فتح مبارکمان است ترا ( وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ ) می بینی تو مردمان را که در می آیند ( فِی دِیْنِ  
اللّٰهِ افْوَاجًا ) در دین خدا ای که اسلام است گرده گرده در سال نزول این سوره تابع و فرود بود  
چون می اسد و قریضه و بنی مره و بنی البکا و بنی کنانه و بنی بنیال و بلخی و تعجیب و دارم و غیر ایشان از

کناف و اطراف بجهت آن حضرت هم آمده است و اسلام مشرف شده است و انفسیج بعد از ربکی  
بس منزیه کن خدای را تتریه مقترن استایش برورد و گویا گوی سبحان الله و جمله از حضرت  
عایشه رض منقول است که بعد از نزول این سوره ندیدم که پیشتر در نماز گزاردی الا که گفتی صماک  
واللهم جده که واللهم اغفر لی و گفته اند نماز کن یا محمد ای ( و استغفره ) و آمرز مشر طالب کن و در  
یعنی برای هضم نفس و استعمار عمل و گفته اند استعمار کن برای گنایان است ( اِنَّهٗ كَانَ تَوَّابًا )  
بدو ستیکه خدای هست قول کند که توبه از مستغفران اکثر علما برانند که نزول این سوره قبل از فتح  
که بود و درین سوره خبر و قات رسول هم است و در وقتیکه نازل شد پیغمبر هم بر خواند عباس رض بگریست  
و چون آنحضرت هم پرسید که چرا می گری عباس رض جواب داد که خبر دادند ترا از رفتن تو حضرت هم فرمود  
که چنان است که تو گفتی و حضرت رتلت پناه هم بعد از نزول این سوره در نعل بزیست و آخر  
سوره که تمام فرد آمده این است و صحابه رض این سوره را سوره توبه می گفتند و در کشاکش آوردند که  
چون این سوره در آمد و رسول خدای هم فاطمه و ارض طلبید و گفت ای دختر من بخوانت مهد دادند بیت \*

میت

\* یا محمد از ان جهان بهر مراجعت برم \* \* \* عزم و رجوع می کنم و رخت بر تن می برم \*

فاطمه رض بگریست و آن حضرت هم فرمود که گری که تو اول کسی باشی از اهل بیت من که  
بمن رسی پس حضرت فاطمه رض باز خندید

سورۃ اللهب مکیه ( بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ) و هی خمس آیه

چون آیت و اندر عشیرتک الاقرین نازل شد حضرت رتلت پناه هم گدازه صابا بر آمده اند که یاء باعاه  
رؤسای قریش نزد وی جمیع آمده و فرمود که اگر من شمار آخر کنم تا آنکه در پای این کوه جمعی آمده اند  
بعد از آنکه بر شمشیر بخون کرده دست بقتل و غارت بکشند مرا و آن قصه بق می کنند یانی گفته  
که چرا می کشید و تویشتن لمبه و رخ ستهم نشده حضرت هم فرمود که انی لم یزکم من بدی عذاب شده  
ابو لهب برخاست و گفت هلاک باز تمام او برای این خواندی و در ایست است که بد دست سنگی  
برداشت که بر آن حضرت هم افکند و در همان حال حق سبحانه این آیت فرستاد ( تَبَّتْ یَدَا اَبِیْ هٰبِیْ )  
هلاک و نابود باد هر دو دست ابی لهب که سنگ بر او است خواست که بر عیب من زده و بد هلاک کند  
ابی لهب هم رسول هم بود و عبد العزی نام داشت بواسطه بسیاری معادات او بار رسول هم بود  
بنفهرین و لعنت واقع شده بعضی معنی آیت برین و به گفته اند که ناپز باد دنیا و آخرت او ( وَ تَبَّتْ )

و ملاکش و نایب گشت بعد از او آورده اند که ابو لهب این سخن بشنید و گفت اگر آنچه مرا در زاده من می گوید حق است مال و فرزندم اکرم و خلاص باشم رد قول او را این آیت آمد که (مَا أَغْنَىٰ عَنْكَ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ) دفع کند از خاصیت این نفرین و لعنت را خواسته یعنی اموال او و آن را که کسب کرده است یعنی فرزند او و بنده یار او که موباد است از ارباب تجارت و منافع معاملات (مِثْلُ مِلْءِ نَارٍ أَذَاتُ لَهَيْبٍ) زود باشد که در آید با تشی باز باز یعنی شعله زنده که آتش و وزخ است (وَأَصْرَاقُهُ) زن او که ام حبیل بنت حرب خواهر ابو سفیان بنی زهرا و در آید (أَحْمَالُهُ) انحطاب نماید و در اندوه و کشتن و هیزم و آن چنان بود که ام حبیل در همه ایگی رسول خدا می هم خانه داشت و روزی شبندی خار و دستهای خشک جمع کردی و شب آوردی و بر سر او پیغمبر هم برینخی تاخاری در و اینش آویزد و یاد در پایش خلد و آن حضرت بنا بر این آمدی آنها را از سر راه برگزینی و اطریق لما بست گفتی چه نوع همه ایگی است که با من می کنی \*

\* بیت \*

\* می رخسار در ده تو خار و باهر \* \* چون گل شگفته بود رخ دستان تو \*  
و گفته اند هیزم کشتی عادت است از سخن جینی که آتش خصوصیت بیان و کس بر می فروزد \* مشغولی \*  
\* میان دو کس جنگ چون آتش است \* \* سخن چین بد نخت هیزم کشت است \*  
\* که این و آن خوش و گم بازه دل \* \* دی اندر میان خاکسار و خج \*  
\* میان دو کس آتش افروختن \* \* نه عقل است خود در میان سوختن \*  
و ام حبیل این خصالت داشت یا نامل خطب هیزم بود که جهت معانات رسول الله هم بارگاه مردم بر داشتی و گویند فی نفس الامر هیزم می کشید برای خود چنانچه رحم زمان عرب است روزی بسته هیزم بر پشت داشت مانده شد و رسن هیزم در گران او بود آن را بر سنگی نهاد تا بیا شد ملکی را امر شد و بیا آن پسر را در پس پشت او از سنگ فرو کرد و اندر رسن در گرانش باز و خفه شد و به وزخ رفت و حق سبحانه و تعالی (فِي حَبِيلِهَا حَبِيلٌ مِّنْ مَّسَدٍ) در گران او رسن از لیف خرما که هیزم بدان بسته بود و گویند مراد سلسله پدید وزخ است که در روز قیامت در گران دی بسته به وزخ کشند

مودة الاخلاص مکية (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) و هي خمس آية

جماعتی از قرش گفته ای محمد و کثرت کن از برای ما آن خدا ای را که بهر سنش ادعوت می کنی

و در عالم آورده گردی از یهود گفته که با ابا انصاری گفت کن خدای را تا بتو ایمان آریم در دو توبت  
جهت ادیده و دانسته ایم بگو بر چیز اهدت و بر می خورد و بر می آید و از که میراث گرفته و میراث  
او که خواهد گرفت این سوره نازل شد که (قُلْ) بگو ای محمد سیکه از وی می پرسید (هُوَ اللَّهُ) اداست  
خدای تباری (أَحَدٌ) یگانه متوجه ذات و متصرف به صفات (اللَّهُ الصَّمَدُ) نرا نیکی بی نیاز است از هر  
و اداست بانه نیازی ندان تصور و نباشد و پاینده اداست که هرگز فانی و نیست نشود و دایره وی روح  
آورده که ممد آن اداست که هر چه خواهد کند و در عین السمعی از امام علی بن موسی رض نقل کرده اند که ممد  
آن اداست که هنگامی از اطلاع کیفیت او نا امید باشند

\* بیست \*

\* کاش روی هر اندیشه بر بست \* \* \* \* \* \* \*  
\* خود را پشت از بین اندیشه بست \*  
(لَمْ يَلِدْ) نژاد کس را از یهود است که گفته عزیر پسر اداست (وَلَمْ يُولَدْ) و زاده نه شد از کس  
و نصاری است که گویند که عیسی هم پسر مریم نداشت (وَلَمْ يَكُنْ لَهُ) و نیست و نبوده و نخواهد بود  
مراور (كُفُّوا أَعْدَاءَهُ) هستای هیچ یکی را دشمن است و مشرکان عرب که گفته او را کفو هست یعنی اهرمن  
و تباری عاشر شیخ ابوالعلی رودباری گفته که شرکت دایر است بر هر دو تناب و علت و معلول و شکل  
و ضد حق تمامی نفی هر دو کثرت کرد از ذات خود به هو الله احد و نفی تناب و تقص فرمود به الله الصمد  
و علت و معلول را استثنای سخت به لم یلد و لم یولد و اشکال و اضداد را مرتفع گردانید به لم یکن و کفو  
احد و ازین جهت است که این سوره و اسوره اخلاص گویند محتقان گفته اند که توحید به نفی وجود سمان  
ذو ماهیت و متکافی در وقت متصور و باند بود و سمان و ماهیت و متکافی در وقت با سناخ باشد  
در تبت به مشابه معلول باشد مثل که یار قدم در آن سمنز له علت مثل والد و یا معیت دارد و سمان  
مقادیر مثل کنو پس سمنه قاعه توحید که نقل هو الله احدیم یافت بلم یلد که مقتضی نفی صفت اول  
است و لم یولد که اقتضای نفی صفت دوم می کند و لم یکن که گفته الله که مقتضی نفی صفت سوم است  
تمام شد و شیخ جمال الدین ساجی گفته که مطاع گویند عالم را صانع نیست و فلا سمنه برانند که هست  
اما در انام و صفت نیست و مذاب نویان آن است که شریک دارد و مشبه را اعتقاد آن است  
که خالق ماند و یهود و ترسان گویند در ازین و فرزند است معتقد مغایر آن است که گفته و در چون  
بنده مؤمن گفت هو از تطایر بیزار شد و چون گفت الله از گفتار فلا سمنه میرا گشت چون گفت الله  
از دوش تو بر بر است نمود و چون بر زبان راند که الله الصمد از مذاب مشبه دور شد چون لم یلد و لم

بولا که از بود و ترس بجزای کرد چون دلم یکن که گفتوا احد گفت (لَمَنْعَهُم مِّنْ اَنْ يَّرْتَدُّوا) یعنی  
گفته اند که اسرار از کبر هو بهره گیر دوا و اح از ذکر کبر الله از تیاج یابد و دلها از نور احد محفوظ شود  
عقول از سر الله احد نصیب یابد و نفس از تعقل لم یلد دلم بولا نه تنفع گردد و شخص از معنی دلم  
یکن که گفتوا احد برادر دلد گفته اند کبر هو قسم و الهان است و لفظ الله بهره داشت و ان است نام احد  
حفظ محبان است گفتار الله احد نصیب عارفان است و کلمات لم یلد دلم به لای بخش عاقلان است  
و الخاف دلم یکن که گفتوا احد از ان عامه مومنان است هر که سر هو رسد و الله است هر که الله را داند عالم  
و عارف است هر که الله را در یابد محب است و هر که می شناسد عارف است و هر که لم یلد دلم بولا اعتقاد  
که عاقل است و هر که دلم یکن که گفتوا احد از تصدیق نماید مومن است و هر که برای معانی را جمع کند مومنه  
خالص است و شری از حقایق این سوره در تفسیر جواهر با توان یافت و الله الهادی

سورة الغلق مدنية وقيل (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) مكيه وهي خمس اية  
آورده اند که کودی از یهود بنحمت رسول عم مشغول بود دختران لید این اعصم یودی از دسبها لغت  
بیاورد از مشاطه را اس آنحضرت هم و دندانه چند از مشط آنحضرت هم بسته اند و بنام آن حضرت هم  
بر سنی سحر کرده در پناه زردان زیر سنگی نهاده جبرئیل هم سید انام هم را خبر کرد پیغمبر هم  
علی مرتضی رض و افرستاد تا آن رسن را بیاورد و دیار ده گره بران زده بود و حق تعالی معوذتین را فرستاد  
یا زده آیت و جبرئیل هم که قرائت کرد بهر آیتی عقده ازان رسن می کشد و عقبه بن عامر از حضرت  
رسالت بنام عم روایت کرده است که فرمود ما تو ذ المعوذون بسئل المعوذتین (قُلْ أَقُوْ) بگو پناه  
می گیرم (يَرْبِّ الْغَلَقِ) یا تبارک و تعالی و گفته اند قاتن جزای است که شکافه شود چون حب یعنی دانه  
و نواجست رسن نبات و دانه سنگ دوزین جبرست بیرون آمدن آب ازان یا زده انی است و دوزخ  
و بهر نفعی بخند او دانه پناه بیاورد گرفت (مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ) از بهی آنچه آفریده است از بوذیات انفس  
و من و صباع و هاسیم و اوم و من شَرِّ غَاسِقٍ اِذَا وَقَبَ لَ و از شرب تاریک چون در آید غلامت از  
بر بهر چیز دایا از شر آفتاب چون غروب کند یا ماه چون بر آید و کوف کند یا تبارک چون سفت گردد که آن  
حل کثرت استقامت است و طلوع آن وقت قاتل امراض و آلام (وَمِنْ شَرِّ الْفَقَائِثِ) و از شر دهنده گان  
یعنی زمانی که کلمات سحر می گویند و سید من (فِي الْعَقَدِ) در گره مراد دختران لید بن اعصم یودی اند (وَمِنْ شَرِّ  
جَائِسٍ) و از بهی عاص (اِذَا جَسَدَ) چون ظاهر کند سید خود را و به مقتضای آن همان نماید و اگر بوشد





هست مخبر پندرفته و اله طبع و تدبیر و در الفتح کلام الهی بحرف باد در افتامش بحرف ضین صریح عزیز است  
 بر این نزد و حرف بس باشد عرب گویند بسک ای حبیب بس معنی چنین باشد که حبیب من  
 اکنون با عینیک بین الحرفین و از نوادرات انفاآت آن است که در حرف در لغت بار صریح بهمان معنی  
 حسب آید یعنی بسندیده و حکیم ثانی اشارتی باین معنی نموده  
 \* بیت \*

\* اذل و آخر قرآن زیر با آمد و سین \* یعنی اندر دین و دهر نور قرآن بس \*

حسبنا الله کفی جمع الله لمن دعی لیس وراء الله منتهی فله الحمد فی الاخرة والاولی  
 والصلوة والسلام علی محمد حبیبه و اله ائمة الهدی و اصحابه مصابیح انوار العقی و السلا  
 علی من اتبع الهدی من عنایت الهی و حضرت رسالت نباهی هم و علی آل و هم و معلم تقی  
 مواهب علی بنام فخر جامع اسیر کبیر طاهر آثار خرد اصفان مظهر انظار عالم و مرآت النور بالقیام  
 و الفرة و الکعب بمقرب الحضرت  
 \* نظم \*

\* نظام دولت و مانت علی شیر آنگاه یک آمد \* بود خورشید و خشان از ضیاء مهر تابش  
 \* و جو دشمن از کتاب و محبت اله آبتی آمد \* که عالم و فضل و جو و لطف امانت تقی برش  
 جعل الله رایات دولته علی ذوالدوام منصوبه و آیات حشمته علی صحائف الایام مکتوبه  
 \* با تمام رسید \*

و در زند او جسد لا زال نه و غیا دقا به مفیاد تاریخ انام آن و با صی اشارت سوده و ایراد آن و در آخر این  
 او را این مناسب نمود و هویدا  
 \* رباعی \*

\* باغچه که این نامه اقبال نوشت \* و انجم صحن با بسن القال نوشت  
 \* گفتم در سال و روز تاریخ نویسن \* فی الحال و دم ز شهر سوال نوشت  
 \* خاتمه الطبع \*

نمایش و نیایش مرید ای موفق را بر توفیق انام طبع حله ثانی (مواهب علیہ المعروف بتفصیر حمینی)  
 تاریخ نوزدهم شهر شوال الحکم سنه ۱۲۸۰ هجری قمری و مهتم طبع اضعف العباد بر از شش عاصی اصغر حسین  
 و باغات تصحیح فاضل الدهر علامه عصر جناب مولوی محمد الیقین عمر کمرانی و محمد و می مولوی محمد سید عبد الله ذریغ آبادی  
 و بنده الماهر الحاذق فی صناعت الطبع سنه ۱۲۸۰ هجری قمری و سنه ۱۲۸۰ هجری قمری و سنه ۱۲۸۰ هجری قمری و سنه ۱۲۸۰ هجری قمری  
 بر کتابیکه حالی از مهر باشد آن مسروق است فقط











